بسم الله الرحمن الرحیم

رسالهٔ توضیح المسائل

مطابق فتاوای مرجع عالیقدر

حضرت آیة الله العظمی بیات زنجانی مدظله العالی

ویراست چهارم

قم

دفتر حضرت آیت الله العظمی اسدالله بیات زنجانی (مدظلّه‌العالی)

۱۳۹۲ هـ.ش

۱۴۳۵هـ.ق

www.bayatzanjani.info

info@bayatzanjani.net

تائیدیهٔ مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی اسدالله بیات زنجانی (مدظله العالی)
بر ویراست چهارم رسالهٔ توضیح‌المسائل

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

أَلحَمدُ للهِ ربِّ العالَمِینَ و صلَّی اللهُ عَلی خَیرِ خَلقِهِ مُحمَّدٍ و آلهِ الطّاهِرین

عمل مؤمنان به احکام و استنباطات مندرج در این رساله که شامل آخرین اصلاحات، آراء جدید و نیز اصلاح برخی اغلاط چاپی ویراست سوم بوده و با توجه به مواجههٔ مؤمنان با مسائل مستحدثه و سؤالات پیش آمده تدوین و عرضه شده، مجزی بوده و مبرء ذمهٔ ایشان است. إن‌شاءالله

قم المقدسه

بیست و پنجم ربیع الأول ۱۴۳۵، مطابق با ششم بهمن ماه ۱۳۹۲

اسدالله بیات زنجانی



فهرست کلی مطالب

مقدمه: دین و دینداری	۶
بخش اول: اجتهاد و تقلید	۳۱
بخش دوم: احکام طهارت	۴۳
بخش سوم: احکام نماز	۱۵۵
بخش چهارم: احکام روزه	۲۸۲
بخش پنجم: احکام حج	۳۱۷
بخش ششم: احکام دفاعی	۳۲۶
بخش هفتم: احکام اقتصادی	۳۳۸
بخش هشتم: روابط اجتما عی و خانواده	۵۱۷
بخش نهم: احکام قضایی	۶۰۴
بخش دهم: احکام پزشکی	۶۵۰
بخش یازدهم: تغذیهٔ انسان و احکام پیرامون آن	۶۵۹
ملحقات پایانی	۶۷۶
فهرست تفصیلی مطالب	۶۹۹

مقدمه:

دین و دینداری

ضرورت تحقیق در دین

یکی از ویژگیهای منحصر به انسان در میان جانداران، گرایش او به تحقیق و جستجوست که از مشخّصه‌های اصلی او محسوب می‌شود؛ همین تحقیق و جستجوست که مسیر تفکر انسان را هموار می‌سازد و به آن نظم و انسجام خاصی می‌بخشد و او را به موجودی منطقی تبدیل می‌کند.

آنچه که پیش روی دارید، تبلوری از دغدغه‌ها و تردیدهایی است که در انسان به وجود می‌آید و او را به چراها، چطورها و چگونه‌ها رهنمون می‌سازد تا از این طریق بتواند مجهولهای خویش را به معلوم تبدیل کند و به اهداف مطلوب خویش نایل شود. مطمئنّاً اگر آن تردیدها و شکها نبود، این سؤالها و پرسشها هم نبود و اگر این پرسشها نباشد، تحقیقها، استدلالها و افکار آدمی نیز شکل نمی‌گیرد و طبعاً از رشد علمی، کمالات معرفتی و اندیشه‌های تمدّن‌آفرین و فرهنگ‌ساز بشری هم خبری نخواهد بود. می‌توان گفت که انسان به‌طور طبیعی و فطری جستجوگر و پرسشگر خلق شده و این حالت همیشه با انسان بوده است و لحظه‌ای هم از او جدا نمی‌شود. اگر روزی انسان از تحقیق و جستجو بازمانده و از پرسشهای خود دست بردارد، یا باید به هستی مطلق، علم مطلق و حیات مطلق واصل شده و از عالم تنگ و مضیَّق جهان مادّه رهایی یابد و یا باید هویت انسانی خود را از دست بدهد و به صورت موجودی جامد و فاقد عقل، شعور و تحلیل درآید.

انسان سلیم‌الفطره انسانی است پرسشگر و دارای دغدغه و تردید؛ لذا موجودی است دارای فکر و اندیشه که محصول همان کنکاشها، پرسشها و پژوهشهاست. پروردگار جهان، انسان را چنین خلق کرده است و انسان به‌طور فطری جستجوگر است. فطرت انسانی اوّلین دعوت‌کنندهٔ وی به تحقیق و

تلاش برای رفع تردیدهاست و همین پیامبر باطنی اوست که هموار کنندهٔ مسیر کسب علوم و معارف ضروری و حیاتی و کمالات انسانی است.

از جمله مواردی که انسان به‌طور طبیعی و فطری به آن می‌پردازد توجه به اصل دین و دینداری است. همان طوری که در برابر هر مسئلهٔ مهمی که برایش مجهول و ناشناخته مانده آرام نمی‌نشیند و تحقیق دربارهٔ آن‌را برای خود فرض و واجب شمرده و سؤالاتی دربارهٔ آن مطرح می‌سازد و برای نیل به درک و فهم صحیح آن از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند، دربارهٔ دین نیز چنین است؛ چرا که دین مدّعی است که با تمام زوایای وجودی انسان رابطه‌ای عمیق دارد. پس انسان باید ببیند که دین چه می‌گوید، محدودهٔ عمل آن تا کجاست، دربارهٔ چه مسائلی حساسیت نشان می‌دهد، از کجا آمده است و با شئون زندگی بشر چگونه ارتباط برقرار می‌کند. تحقیق در دین، تحقیق دربارهٔ راهی است که مدّعی تضمین سعادت و خوشبختی همیشگی بشر است. بررسی و کنکاش در دین، تحقیق دربارهٔ مسائل و موضوعاتی است که در صورت درست بودن، با رعایت آنها انسان هویت واقعی خویش را باز می‌یابد و رعایت نکردن آنها هم انسان را از خود تهی کرده و به قهقرا و نابودی خواهد کشاند. بالأخره اینکه تحقیق در دین، تحقیق دربارهٔ مهمترین عامل سازندهٔ فرهنگ بشری، تمدّنها و معنویتهاست و از عوامل تضمین کنندهٔ حیات و سعادت جاودانهٔ بشری خواهد بود.

از دیگر عوامل محرّک انسان برای بررسی مسائل مربوط به دین، میل او به جاودانگی و زندگی همیشگی است و این میلی است که در فطرت انسان است. به این ترتیب، اگر انسان در این جستجو، مطلوب خویش را بیابد و دینِ حق را برگیرد و زندگی خویش را با آن تطبیق دهد، اطمینان خواهد یافت که راه حیات جاودانه و سعادت همیشگی را یافته است.

اشاره شد که دین علاوه بر اینکه از عوامل تضمین کنندهٔ حیات جاودانه و سعادت همیشگی است، از عناصر اصلی شکل‌گیری فرهنگها و تمدّنها نیز هست. همین بُعد دوم هم به تنهایی برای ضرورت تحقیق دربارهٔ آن کفایت می‌کند، گرچه ابعاد دیگری نیز وجود دارند که از جهت اهمیت کمتر از جهت فوق نیستند و یکی از آنها نقش فوق‌العادهٔ دین در حیات اجتماعی، سیاسی و اخلاقی نوعِ بشر است و این تأثیر هم بر کسی پوشیده نیست.

آیا کسی می‌تواند نقش ادیان الهی را در ایجاد حرکتهای اجتماعی، روشهای اخلاقی، تربیتی و تهذیب نفوس انکار کند؟ آیا کسی می‌تواند نقش ادیان آسمانی را در تحریک و بسیج توده‌های مردمی برای مبارزه با ظلم و بی‌عدالتیها نفی کند؟ از اینروست که دین علاوه بر نقش فوق‌العاده در شکل‌گیری فرهنگها و تمدّنها، نقش خارق‌العاده‌ای نیز در ایجاد پیوند میان مردم و تهییج و بسیج آنها برای حرکتهای جمعی و حتّی انقلابهای بشری علیه ظلم و ستم و اصلاح نفوس و تهذیب اخلاقی انسانها دارد. با توجه به نکات فوق، شاید اولین و واجب‌ترین مطلب برای انسانها، همانا

تحقیق دربارهٔ اصل دین و حقیقت آنست، ندایی که ریشه در فطرت انسانی دارد[۱].

مطلب سوّمی که تحقیق در امر دین را ضروری می‌سازد، پدیدهٔ «بعثت» و ملزومات آنست. مدّعیان بعثت و پیامبران الهی دارای خصوصیات و ویژگیهای برجسته‌ای هستند که آن نیز مانند خود بعثت، غیرقابل انکار است؛ اگرچه در این میان گروهی مدّعی دروغین نیز پیدا شدند و مدّتی نیز عدّه‌ای را دور خود جمع کردند، ولی عقلا هیچ‌گاه این دو گروه، یعنی پیامبران الهی و مدعیان دروغین نبوت را با هم خلط نکرده و حساب آنها همواره از یکدیگر جدا بوده است و هیچ‌گاه هر دو را یکسان نپنداشته‌اند. لذا در میان تأمل‌کنندگان در این سنخ از مقولات، کسی یافت نمی‌شود که در صداقت، سلامت و قداست پیامبران راستین الهی شک داشته باشد و دربارهٔ ارتباط معنوی آنان با ذات مقدّس ربوبی تردید کند. این انسانهای پاک و مهذّب با قداستی فوق بشری و با برخورداری از ارتباط خاص الهی، چیزی را که تضمین‌گر سعادت جاودانهٔ بشری است از جانب خدا به انسانها عرضه کرده‌اند و از مردم خواسته‌اند تا با عشق، علاقه، اختیار و با فهم کامل و دقیق آن‌را بپذیرند و به مقتضای آن عمل کنند. هیچ عاقلِ منصفی در صداقت آنان تردیدی ندارد. با توجّه به مسائلی از این دست، تردیدی نیست که انسان نمی‌تواند در ارتباط با اصل دین بی‌تفاوت مانده و بدون تأمل و تدبّر از کنار آن عبور کند. آنچه به چنین ضرورتی حکم می‌کند، عقل انسان و منشأ آن نیز، فطرت و ندای درونی و باطنی انسان است.

دربارهٔ اصل دین معرفت لازم است، تقلید کافی نیست

طبعاً هر کسی نمی‌تواند به تنهایی در همهٔ موضوعها آگاهی و اطلاعات لازم را داشته باشد. لذا اگر انسان نسبت به موضوعی آگاهی کافی نداشته باشد و نسبت به آن عالِم نبوده، بلکه جاهل باشد، در چنین حالتی معقول‌ترین گزینه، مراجعه به شخص عالِم و تبعیت از علم و اطلاعات اوست. به این ترتیب «تقلیدِ معقول» عبارت است از اِتّباع و پیروی فرد غیرعالم یا کم اطلاع، از علمِ شخص عالِم و آگاه. این نوع تقلید، نه تنها نامطلوب و مذموم نیست، بلکه اساساً رجوع انسان ناآگاه به آگاه، شیوه‌ای است که هم عقلانی است و هم عُقلایی؛ همان‌گونه که در هر یک از رشته‌های علوم بشری هم کسانی که عالم نیستند و در آن رشته آگاهی لازم را ندارند به افراد مطّلع مراجعه می‌کنند و در مسیر زندگی خویش از علم و اطلاعات آنان تبعیت می‌کنند. طبیعی است که انسان خردمند به کسی مراجعه می‌کند که اولاً عالم باشد و ثانیاً مطمئن و قابل اعتماد نیز باشد. این امری عاقلانه و روشی پسندیده در میان همهٔ ابنای بشر و تمام ملل، نحل و صاحبان عقاید است. طبعاً اگر نکته‌های گفته شده در تقلید رعایت نشود و انسان بدون تحقیق و بررسی لازم، به هر کسی مراجعه کرده و

---

۱. مراجعه شود به نظرات سیدمرتضی‌علم‌الهدی در الذّخیرهٔ فی‌علم‌الکلام، تحقیق سیداحمدحسینی.

خود را تابع و پیرو او معرفی کند، این تقلید امری مذموم و ناپسند تلقی بوده و نزد عقلا هم مردود است. شاید آنچه که از آن به تقلید کورکورانه تعبیر می‌شود اشاره به همین قسم از تقلید باشد. بنابراین پیروی فرد ناآگاه از فرد آگاه، امری عُقلایی و پسندیده شناخته می‌شود؛ کما اینکه تقلید از فرد غیرمتخصص، ناآگاه و نامطمئن هم امری است که عقلاً مذموم بوده و شرعاً نیز ممنوع و حرام شناخته شده است.

اما در نقطهٔ مقابل این نوع تقلید، «معرفت» قرار می‌گیرد. هنگامی که معرفت به وجود آمد و انسان دربارهٔ موضوعی آگاهی لازم را کسب کرد و از علم لازم دربارهٔ آن برخوردار شد، طبعاً در این‌صورت اگر آن فرد در آن مورد اظهار نظر کند و برای نظر خویش دلیل مناسبی هم داشته باشد و خودش هم طبق همان معرفت و آگاهی عمل کند، در حقیقت از علم خود تبعیت کرده، نه از چیز دیگر. پس آنچه مهم است و نسبت به آن تشویق هم شده اینست که انسان راهی را که در آن قدم می‌گذارد و مسیری را که طی می‌کند، باید بشناسد و بر پایهٔ شناخت به راهش ادامه دهد؛ اگر هم خودش نمی‌شناسد از افراد دانا و دارای معرفت به آن مسیر سؤال کند و بعد وارد آن راه بشود. اگر خودش صاحب علم و معرفت است، طبق علم و معرفت خود عمل می‌کند و بنا بر آن به مسیر خویش ادامه می‌دهد و اگر چنین نیست بایستی به سراغ عالمی مطمئن برود. در این صورت تحقیق و بررسی را دربارهٔ آن عالم و راهنما و برای یافتن او آغاز می‌کند. همین که فرد مطمئنی را یافت، به واسطهٔ علم و معرفتش از او تبعیت می‌کند. اما اگر بدون تحقیق و بررسی از کسی اطاعت کند و او را راهنما قرار دهد، به خطا رفته و دچار تقلید کورکورانه می‌شود، که هم از ناحیهٔ عقل مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد و هم از ناحیهٔ شرع بازخواست می‌شود.

اکنون بحث اینست که آیا دربارهٔ اصل دین و لزوم دیندار بودن انسان در مسیر زندگی جمعی و فردی نیز می‌توان تقلید کرد؟ آیا انسان می‌تواند دربارهٔ اصل دین بی‌تفاوت و بدون تحقیق بماند؟ آیا مواجههٔ انسان با اصل دین می‌تواند به گونه‌ای باشد که تحقیق و بررسی آن‌را بر عهدهٔ دیگران بگذارد و با تقلید از دیگران دربارهٔ دین رفتار کند، به نحوی که هرچه دیگران در باب پذیرش یا عدم پذیرش دین بگویند طبق نظر آنان عمل کند؟ تحقیق دربارهٔ اصل دین تقلیدی نیست و در این موضوع هر فردی باید خود اهل استدلال بوده و از درک خودش تبعیت کند. به عبارت دیگر اصل دین و لزوم دینداری، از مسائلی نیست که صرف نظرات دیگران، برای افراد کافی و لازم‌الإتّباع باشد، بلکه هر انسانی به حکم عقل و قدرت انتخاب و گزینشی که خداوند به وی عطا فرموده و او را از فطرت و گرایشی درونی برای حلّ این معمّا برخوردار کرده است، موظّف است خود، نوعی استدلال تامّ و منطقی برای این گزینه داشته باشد و از آن تبعیت کند.

در واقع آنچه که در ارتباط با اصل دین لازم است، معرفت و پیروی از دلیل است و تقلید به هر معنایی هم که اطلاق شود در این‌باره کافی نیست؛ اگرچه اصل تقلید در همهٔ موارد و به‌طور مطلق، امری مردود و مذموم نیست بلکه در بعضی موارد لازم و عقلایی است، اما در پذیرش اصل دین و

دینداری مردود است. آنچه عقل از انسان خواسته و آن‌را وظیفه و فرض می‌شمارد، تحقیق و بررسی برای رفع شُبهه و تردید از راه استدلال است. البته استدلالی مانند آنچه امثال بوعلی و ملاصدرا انجام می‌داده‌اند، مورد نظر این نوشتار نیست، زیرا تمام افراد از حیث فکری در سطح این امامان تفکر و اندیشه نیستند. چیزی که مهم است، اینست که تقلید، اگر صِرف پیروی به حساب آید و فردی که مورد پیروی قرار می‌گیرد، فاقد آن شرایط تخصصی و وثاقت و اطمینان لازم باشد و مقلِّد هم بدون بررسی و تحقیق، تابع باشد، مطمئنّاً مردود بوده و قابل دفاع نیست. هم عقل که حجّت باطنی است، با آن مخالف است و هم آورندگان شرایع که حجتهای بیرونی هستند، با آن به مخالفت برخاسته‌اند. حتی اگر تقلید بعد از تحقیق و بررسی انجام شود و فردی که از او تقلید می‌شود، از تخصّص و وثاقت لازم نیز برخوردار باشد، ولی در عین حال، مقلِّد در اصلِ دین از او پیروی کند، یعنی در اصل مسئلهٔ گرایش به دین و دینداری، روی علم دیگری حساب باز کرده و با علم دیگری تدین خویش را تبیین و ترسیم کند، در این صورت، او اصل دینداری را که یک امر اعتقادی و قلبی است، روی علم و تخصص دیگری بنا کرده است و این قبول نیست، زیرا امور اعتقادی و باورهای قلبی، مقدّمات و شرایط لازم و مناسب خود را می‌طلبند و با تقلید و صِرف اتّباع از علم دیگری، اعتقاد و باور قلبی فراهم نمی‌شود. به همین جهت در فنّ کلام به اثبات رسیده است که با صرف ادعا، پیامبری مدّعی نبوّت، پذیرفته نمی‌شود، بلکه باید از منظرهای گوناگون شرایطی را داشته باشد و پس از آنکه فرد آن شواهد و ادلّه را مشاهده کرد و آنها را مورد ارزیابی قرار داد، وقتی که اطمینان و یقین به حقّانیت او پیدا کرد، آن وقت آن ادعا را می‌پذیرد. منظور از طرح این مطلب اینست که همان طور که در باب ایمان به نبوت و پیامبری، صِرف ادّعای مدّعیان کفایت نمی‌کند و مادامی که مخاطبان، اطمینان و یقین به سخن ایشان حاصل نکرده و خودشان صاحب معرفت نشده باشند، اعتقاد قلبی فراهم نمی‌شود؛ اصل دین و دینداری و گرایش به دین نیز چنین است. برای روشن‌تر شدن مطلب مثالی دیگر می‌زنیم. مثلاً اصل لزوم مراجعهٔ هر بیمار به پزشک؛ مطمئناً اگر کسی بیمار شود و احتیاج به پزشک پیدا کند باید به پزشک آگاه متخصص مراجعه کند و به دستور او نیز عمل کند. عمل کردن بیمار به دستور پزشک همان تقلید او از پزشک معالج است، ولی همان بیمار در اصل اینکه مریض برای معالجه باید به پزشک ماهر مراجعه کند، نیاز به مراجعه و پیروی از نظر کسی ندارد و در این اصل، مقلِّد نیست چون اصل آن قضیه امری فطری و درونی است.

بنابراین انسانی که به‌طور فطری اهل تحقیق و پرسشگر آفریده شده است، در سایهٔ این امر فطری می‌کوشد به نیازهای درونی و باطنی خویش پاسخ داده و عوامل شک و تردید را با تحلیل و استدلال از بین ببرد و در حدّ توان علمی خود، اضطراب و هیجانهای روحی‌اش را به آرامش و طمأنینهٔ دل تبدیل کند.

دین چیست؟

یکی از مسائل مطرح در ذهن بسیاری از انسانها، که در مطالب گذشته به بعضی از زوایای آن اشاره شده و به بعضی از سؤالات مطرح در این رابطه پاسخ داده شد، اینست که دین چیست؟ اگر دین درست تعریف شده و تصویری صحیح از آن ارائه شود، بسیاری از سؤالاتی که مطرح شده و یا ممکن است در آینده مطرح شود پاسخ مناسبی پیدا خواهند کرد.

گاهی دِین با کسر دال به معنای جزا، پاداش و مجازات به کار برده می‌شود که احتمالاً دین در آیۀ ۴ سورۀ حمد «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» به همین معنا به کار رفته است و در برخی از آیات قرآن کریم دین برابر با اسلام معرفی شده است.[۱] در حالی که دَین، با فتح دال، به معنای قرض و وام است و شاید دِین و دَین و مشتقات دیگر آن به معنای نوعی تعهّد و التزام در برابر چیزی باشد که انسان به آن متعهّد می‌شود. اگرچه برای دین معانی دیگری از قبیل کیش، وجدان، داوری، آیین و راه و روش[۲]، نیز ذکر کرده‌اند. اما به اعتقاد ما هر یک از این معانی، یکی از مصادیق همان تعهّدی است که به آن اشاره شد و در واقع آنها از باب ذکر مصداق است، نه اینکه هر یک از آنها معنای خاص و جداگانه‌ای برای این لفظ به شمار آیند. در اینجا از دین، معنایی مصطلح اراده می‌شود و منظور از آن مجموعه‌ای از معارف و شناختنیهایی است که مربوط به مبدأ عالم و خود عالم، اوصاف و افعال خالق عالم، فرشتگان الهی، انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام و پایان عالم است و دیگر مسائل و موضوعاتی که در این حوزه قرار می‌گیرند، دستورالعملها، مقرّرات و احکامی هستند که در آنها رابطۀ انسان با خدا و دیگر موجودات عالم در ابعاد زندگی فردی و اجتماعی تبیین می‌شود. به عبارت دیگر، دین در این قرائت، ترکیبی از معارف و واقعیتهایی است که انسان باید به آنها معرفت بیابد و درک درستی از آنها داشته باشد و پس از درک درست، آنها را بپذیرد و به دستورهای ایجابی و سلبی آنها عمل کند. در این تحلیل، دین از دو بخش «نظری» و «عملی» تشکیل می‌شود که انسان نسبت به بخش نظری باید علم و معرفت توأم با اعتقاد داشته باشد و پس از رسیدن به این باور، در بخش دوم (بخش عملی) به دستورها و احکام آن عمل کند. پس اگر گفته شود دین مجموعه‌ای است که نسبت به آن باید علم، معرفت و ایمان کسب کرد و بعد طبق آن عمل کرد، سخن گزافی نیست.

---

۱. از جمله آیۀ ۱۸ از سورۀ آل‌عمران.

۲. فرهنگ فارسی معین.

تقسیم اوّلیهٔ دین (اصول و فروع)

به‌طور طبیعی هر مجموعه‌ای از اجزاء و عناصر گوناگون تشکیل می‌شود که با ترکیب و تألیفشان آن مجموعه را به وجود می‌آورند. بنابراین هر مجموعه و هر مرکبی دارای انواعی از تقسیم‌بندی است. قوانین دین هم از این موضوع مستثنی نبوده و طبعاً دارای انواع مختلفی از تقسیم‌بندی است؛ مانند عبادی و غیرعبادی، فردی و اجتماعی، مالی و غیرمالی و دهها تقسیم‌بندی دیگری که دربارهٔ دین مطرح است و یا ممکن است مطرح شود. یکی از مهم‌ترین تقسیم‌بندیها و شاید ابتدایی‌ترین آنها، همان است که در تحلیل ضرورت تحقیق دربارهٔ دین و تعریف آن گذشت و از آن به دست آمد. ادیان الهی دارای دو بخش اصلی است:

الف: مسائل و موضوعاتی که درون دین مطرح است و به گونه‌ای است که انسان باید نسبت به آنها آگاهی و معرفت کسب کند و بعد همان آگاهی و معرفت را به باور، ایمان و یقین تبدیل کند. هدف و به عبارتی فلسفهٔ وجودی این دسته از مسائل دینی، همان کسب آگاهی و معرفت درست به آنها و در نتیجه حصول باور، ایمان و ایقان به آنهاست.

ب: موضوعات و به عبارت بهتر دستوراتی که هر فرد دینداری باید به آنها توجه داشته و به آنها عمل کند. هدف از این دسته موضوعات هم در نتیجهٔ عمل به آنهاست که به دست آمده و برای فرد عامل به آن دستورات حاصل خواهد شد.

آن دسته مسائل که در گروه الف قرار دارند و هدف از آنها، آگاهی و معرفت صحیح و سپس ایمان قلبی و اعتقاد درونی است، اصول دین نامیده می‌شوند. مانند اصل لزوم معرفت به خدا و اسماء و صفات اقدس او، وسائط فیض از ناحیهٔ ذات مقدّس حضرت حق، نبوت، معاد، حتی امامت و عدل الهی که در این تقسیم‌بندی، در ردیف اصول دین واقع می‌شوند. در این تقسیم اصل در مقابل فرع قرار می‌گیرد و اینکه پیش از این گفته شد که در بخشی از مسائل اسلام، تقلید مجاز است، مربوط به فروع دین است، آن هم در حدّی که از ضروریات و مسلّمات دین به شمار نرود؛ وگرنه در اصول دین و در آن بخش از فروع که از مسلّمات و ضروریات دین شناخته شده است، به هیچ‌وجهی تقلید جایز نیست. پس اگر اصول دین در مقایسه با فروع آن قرار گیرد، شامل همهٔ مسائل مربوط به اثبات خدا، توحید با تمام اقسامش، نبوت عامّه و خاصه، امامت و خلافت حقّهٔ اهل‌بیت محمّد صلی الله علیه وآله، معاد و حیات مجدد انسان پس از مرگ و بازگشت او برای عرضهٔ اعمال به پیشگاه خدای جهان و تعیین تکلیف نهایی بندگان، توسط ذات مقدّس حضرت حق در روز رستاخیز خواهد بود. اینها از جمله مسائلی هستند که ایمان و یقین در آنها لازم است و تقلید دربارهٔ آنها به هیچ‌وجهی درست نیست، ولی اگر اصول دین در مقایسه با اصول مذهب در نظر گرفته شود، فقط شامل سه اصل از اصول فوق خواهد بود، یعنی همان توحید، نبوت و معاد، ولی شامل عدل و امامت نخواهد بود چون عدل و امامت در این فرض جزء اصول دین به شمار نمی‌روند بلکه امامت از اصول و عدل از ضروریات مذهب است. در این تعریف اصول دین عبارت است از آن

سلسله معارفی که در دعوت همهٔ انبیاء مطرح بوده و مشترک میان تمامی آنهاست، بنابراین، سه اصل فوق علاوه بر اینکه در ردیف اصول در مقابل فروع قرار دارند، از اصول مشترکهٔ مورد تأکید تمام انبیای الهی بوده و در هر دو اصطلاح و تعریف، از اصول دین به شمار می‌روند.

حجّت ظاهری و حجّت باطنی

برای حجّت معانی گوناگونی نقل کرده‌اند؛ اهل منطق از آن معنای خاصی اراده کرده‌اند و علمای اصول نیز معنای خاصی متناسب با اهدافشان از آن اراده کرده‌اند. حجّت در لسان کتاب و سنّت معنایی دارد که در این رساله هم به همان معنا به کار رفته است و آن اینست که حجّت، برهان و اقامهٔ دلیل است؛ طوری که راه برای فرد مشخص شود و بهانه‌ای برای مخالفت و ترک اتیان عمل نداشته باشد. نوعی از اقامهٔ دلیل از ناحیهٔ کسی است بر کسی دیگر. حجّت به این معنا ممکن است به نفع فرد تمام شود و نیز ممکن است به ضرر او باشد. کما اینکه در گفتار خدای متعال در آیهٔ کریمهٔ «فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»[1] نیز حجّت به همین معناست. بنابراین حجّت عبارت است از اینکه عملی که باید از فرد سرزند و یا ترک عملی که از فرد خواسته شده، مستند به امری باشد که سندیت آن مقبول و پذیرفته شده باشد. به همین خاطر اگر عمل با آن حجّت منطبق گردد و عامل نیز کوشش خود را برای یافتن آن حجّت و سند برای انجام وظیفه به کار برده باشد، آن عمل پذیرفته شده و استحقاق تشویق، ثواب و ارتقای مقام بنده در نزد خداوند متعال را دارد، در غیراین‌صورت با توبیخ، مذمّت و تنزّل مقام روبه‌رو خواهد شد. ملاک صحّت اعمال و بطلان آنها، مطابقت و عدم مطابقت اعمال با حجّت مقبول است و ملاک ثواب و عقاب و توبیخ و تشویق، بر اطاعت و عصیان و انقیاد و تمرّد است. هر جا اطاعت و انقیاد صدق کند، استحقاق ثواب وجود دارد و هر جا هم عصیان و تمرّدی باشد، زمینهٔ عِقاب فراهم می‌شود.

در فرهنگ دینی ما انسانها دو نوع حجّت در اختیار داریم: حجّت باطنی و حجّت ظاهری؛ به تعبیر دیگر حجّت یا درونی است یا بیرونی. حجّت باطنی و درونی همان عقل آدمی‌است که خداوند در درون هر انسانی قرار داده و او را به آن مجهّز فرموده است و انسان به وسیلهٔ آن می‌تواند خوبی‌ها و بدیها، زشتیها و زیباییها و خیر و شر را از هم تشخیص دهد و درک کند و با درک و فهم دربارهٔ آنها تصمیم بگیرد. امّا حجّت ظاهری و بیرونی، رسولان خداوند و پیامبران الهی هستند که در طول تاریخ و مقاطع مختلف، هدایتها و راهنماییهای لازم را در اختیار بشر قرار داده‌اند. اینکه قلمرو این دو حجت تا کجاست و یا کدام یک قلمرو گسترده‌تری دارد مورد بحث این رساله نیست، آنچه در اینجا مهم است اینست که یادآوری شود انسان دارای دو حجّت است و همان‌گونه

---

۱. یعنی: پس حجّت از ناحیهٔ خداوند [بر بندگانش] رسیده است (انعام: ۱۴۹).

که از گفتار امام موسی‌بن‌جعفر علیه السلام به روشنی استفاده می‌شود[۱]، انسان هیچ‌گاه بدون حجّت، همراه و هدایت‌گر نبوده است و بشر نمی‌تواند مدّعی شود که راه فهم حق بر او بسته بوده است و نتوانسته مخالفان حق را بشناسد و به سبب عدم شناخت حق و باطل بوده که راه باطل را پیموده است. این ادعاها مورد قبول حق نیست؛ راههای شناخت حق و باطل، به صورت بشری و الهی در اختیار بشر بوده و ابزار ادراک آنها، ولو به‌طور نسبی، در حدّ قابل قبولی در اختیار انسانها قرار داده شده است. این دو حجّت برای تکامل و هدایت بشر توأم و مکمّل یکدیگرند و تضاد و تناقضی میان آنها نیست.

جهل قصوری و جهل تقصیری

جهل از اوصافی است که در علم اخلاق از آن به رذیله و گاهی حتی أمّ‌الرذایل تعبیر شده است و در برابر علم قرار دارد. اگر جهل أمّ‌الرذایل باشد، طبعاً علم که در مقابل اوست اشرف اوصاف آدمی و امّ‌الفضائل خواهد بود. در شرافت علم همین مقدار بس است که حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام، جایگاه بلند خلافت الهی را به دست نیاورد، مگر آنکه به مقام والای علم به اسماء رسید و با علم به اسماء به صورت عامّ، به عنوان خلیفهٔ خدا در زمین معرفی شد و آن مأموریت بزرگ را به عهده گرفت. در زشتی رذیلهٔ جهل هم همین بس که جاهل‌ترین انسانهای عالَم از انتساب به جهل تبرّی جسته و حاضر به اتّصاف به این صفت نیستند. خدای عالم، همان‌طور که در این آیهٔ کریمه می‌فرماید انسان را جاهل و فاقد علم خلق کرده و سپس ابزار تحصیل علم و رفع جهل را در اختیار او قرار داده است: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»[۲]. او از انسان خواسته با استفادهٔ مناسب از آنها بکوشد تا جهل را از خود دور سازد. توجه انسان به جهل و ناآگاهی خویش، اولین جرقهٔ حرکت علمی و سیر معرفتی انسان به شمار می‌رود. در این‌صورت با علم به جهل خود و یا شک در این‌باره و توجّهی که به این شک دارد، اگر وارد جستجو شده و تحقیق را آغاز کند و از طرق گوناگون برای کسب علم و آگاهی حرکت کند، در رفع جهل و شک، توفیق می‌یابد و در صف عالمان صالح و یا متعلّمان و جویندگان راه حقیقت قرار خواهد گرفت، ولی اگر از ابزار موجود به نحو مطلوب استفاده نکند و در رفع جهل و شک تلاش کافی نکند و در حقیقت در این حرکت علمی با اینکه شرایط برای رفع جهل فراهم بوده و می‌توانسته جهل خویش را مرتفع سازد، کوتاهی کند و در همان حالت ناآگاهی و جهل باقی بماند، «جاهل مقصّر» است. او اگرچه جاهل است و اعمالش

---

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۳۷، کتاب العقل‌والجهل، ح ۳۰.

۲. یعنی: خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد [در حالی‌که] چیزی نمی‌دانستید و برای شما [قوّهٔ] شنوایی و دیدن و دل قرار داد تا شاید [آنها را به کار گیرید و با استفادهٔ درست، خدای را] سپاسگذار باشید (نحل: ۷۸).

از جهلش سرچشمه گرفته، ولی چون در تمهید مقدّمات رفع جهل، از خود کوتاهی نشان داده، در اکثر موارد در صورتی که به موارد خلاف دستورات الهی وارد شود، مستحق عقوبت دنیوی و مؤاخذهٔ اخروی خواهد بود. چه‌بسا اگر زمینه‌ای برای رفع شک و تردید فراهم می‌شد، برای رفع آن اقدام می‌کرد. اما اگر زمینه‌ای هم برای توجّه او به جهل و تردیدش فراهم نشود، اگرچه وی جاهل باقی می‌ماند، ولی چون در رفع آن کوتاهی نکرده و بقای جهلش هم معلول کوتاهی و تقصیر او نبوده، بلکه شرایط و زمینهٔ رفع آن فراهم نشده است، این نوع جهل را «جهل قصوری» و جاهل را جاهل قاصر می‌نامند. از نظر فقهی کسی که جاهل مقصر است و در رفع جهل خود کوتاهی کرده است، با کسی که با علم، عمد و توجّه کاری را انجام می‌دهد، تفاوتی ندارد مگر دو مورد خاص که در فقه مطرح شده و علاقه‌مندان می‌توانند به منابع مربوط به این بحث و در همین رساله به مسائل نماز در ارتباط با قصر و اتمام و یا جهر و اخفات نماز مراجعه کنند.

اصول دین در مقایسه با فروع آن

همان طور که قبلاً یادآوری کردیم اصول دین گاهی در مقایسه با اصول مذهب و گاهی در مقایسه با فروع دین قرار دارند. در این رساله منظور از آن، اصولی است که در مقایسه با فروع دین طرح می‌شود. لذا اصول دین به این معنا پنج قسم است:

۱- توحید، ۲- عدل، ۳- نبوّت، ۴- امامت، ۵- معاد، که به‌طور فشرده دربارهٔ هر یک از آنها توضیحاتی داده می‌شود. قبل از ورود به بیان فشرده و اجمالی موارد فوق، ابتدا لازم است مطلبی دربارهٔ اصل اثبات صانع و آفریدگار جهان بیان شود.

در اینجا ممکن است پرسیده شود توحید یگانگی خداست و یگانه دانستن آن ذات اقدس، در مرحلهٔ بعد از اثبات وجود اوست. پس ابتدا باید وجود خدا را اثبات کرد و بعد از آن به یگانگی و وحدت آن ذات مقدّس پرداخت. حال چگونه است که اصول دین از توحید شروع شده و از اصل اثبات صانع شروع نشده است؟ که در این صورت باید از پنج اصل بیشتر می‌شد؟

پاسخ اینست که درست است که ابتدا باید از اثبات صانع آغاز کرد و سپس وارد مباحث توحید، اسمای الهی و صفات ربوبی شد؛ اما موضوعی که باید مورد توجه پژوهشگر این مبحث قرار گیرد، اینست که اصل معرفت به وجود باری‌تعالی و ایمانی که از پی آن می‌آید نیازمند اثبات نیست. اگر برهانی برای اثبات صانع اقامه می‌شود بیشتر برای توجه دادن، تنبّه بخشیدن و رفع شبهاتی است که گاه برای عده‌ای به علل گوناگون به وجود می‌آید. به عبارت دیگر در منطق اسلام اصل معرفت، امری فطری و در درون انسان است یعنی معرفت پیدا کردن به خدا چیزی مانند معرفت طفل است به مادر و پستان او. کودک به سبب برهان عقلی و استدلال منطقی به معرفت مادر و دوست داشتن او نرسیده است، بلکه این‌چنین خلق شده و اصلاً با این گرایش به دنیا آمده است. اگر به‌طور طبیعی عوامل بازدارنده وجود نداشته باشد و محیط گرایش به معرفت خداوند و ظهور این امر فطری برای

انسان مساعد گردد و عوامل انحرافی بر سر راه بشر ایجاد نشود و یا انسان بتواند بر عوامل گمراهی غلبه کند، به‌طور طبیعی انسان به سوی خداوند گرایش پیدا خواهد کرد و اگر در زندگی مواردی از دور شدن انسان از فطرت خویش دیده می‌شود، به این دلیل است که عوامل انحرافی و بازدارنده دست‌به‌دست هم داده و او را در مسیر غیرطبیعی قرار داده‌اند. لذا در قرآن‌کریم وقتی که اصل وجود ذات مقدّس حضرت حق را مطرح می‌فرماید، به صورت استفهام انکاری می‌فرماید: «قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَکٌ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ»[1].

در منطق قرآن اصل وجود ذات مقدّس حضرت حق جای تردید ندارد و انسان اگر بخواهد توجه تفصیلی پیدا کند باید موانع معرفت را از خود دور سازد و به تعبیر عرفانی، باید حجابها را از میان بردارد تا آن حقیقت خود را ظاهر کند. اگر بیانی برای اثبات صانع آورده می‌شود به عنوان استدلال برای اثبات صانع عالم، از باب رفع غفلت و توجه تفصیلی است که یکی از آنها در اینجا آورده می‌شود. آن اینست که انسان با اندکی تأمل و توجه به خود و پیرامون خود، از جانداران، گیاهان، کوه‌ها، صحراها، زمین، دریا، خورشید، ستارگان و دیگر آفریده‌ها به روشنی درمی‌یابد که عقل مدبّری در کار است که این جهان و عالم هستی را با نظامی هماهنگ و شگفت‌انگیز آفریده است. اگر چنین نباشد لازم می‌آید همهٔ این عالم با این نظم و سازمان، به‌طور تصادفی و بدون علت وجود دهنده، موجود شده باشند. در صورتی که هیچ عاقلی تحقق یک شیئ را به‌طور تصادفی و بدون علت، جایز و ممکن نمی‌شمارد وگرنه ترجّح بلامرجّح لازم می‌آید و این محال است. به عبارت دیگر اگر این عالم با این نظام و سازمان و توازن و هماهنگی، هماهنگ کنندهٔ مدبر و صانع حکیم و علیمی نداشته باشد، لازم می‌آید یا به صورت تصادف و ترجّح بلامرجّح به وجود آمده باشد که به وجود آمدن خودبه‌خود محال است و یا لازم می‌آید که همهٔ عالم، واجب‌الوجود باشد که آن هم محال است. پس عالم، عقل مدبّر و حاکم قدیر و علیم دارد که با قدرت و علم و اراده‌اش از روی حکمت عالم را با این اتقان به وجود آورده است.

توحید و اقسام آن

توحید یعنی یگانه دانستن خدای عالم و قائل نبودن شریک برای او در ذات، صفات، افعال، قانون‌گذاری و ولایت. این توحید به دو بخش کلّی منقسم می‌گردد: نظری و عملی. توحید نظری یعنی یگانه دانستن خدای عالم، که این بخش از حیث اندیشه و فکر و بینش توحیدی داشتن معنا می‌شود. توحید عملی هم یعنی موحد شدن و اعتراف کرداری و عملی به یگانگی او. این قسم از

---

۱. یعنی: فرستادگان [خداوند] به آنان فرمودند آیا جای شک و تردید در خدای عالم وجود دارد با اینکه او آفریدگار آسمانها و زمین است (ابراهیم: ۱۰).

توحید دارای اقسام زیر است:

الف- توحید در ذات: یعنی، جهان با همهٔ گستردگی و با همهٔ تنوّع و تعدّد، به یک مبدأ، صانع، خدا، آفریدگار و موجد، مرتبط و منتسب می‌شودکه واجب‌الوجود است. در برابر توحید در ذات شرک در ذات قرار می‌گیرد. در علم عقاید، در برابر توحید ذاتی، ثنویت قرار می‌گیرد. نتیجهٔ توحید ذاتی اینست که در نظام هستی یک واجب‌الوجود موجود است و مابقی هر چه هست ممکن‌الوجود، مخلوق و مصنوع او هستند.

ب- توحید در صفات: دومین قسم از اقسام توحید نظری، توحید در صفات است. یعنی همان‌طور که خدای عالم ذاتاً یگانه است و همتایی ندارد، در صفات هم یگانه بوده و بی‌همتاست. صفات ممکنات و مخلوقات، عارض بر آنهاست، اما صفات خداوند چنین نیست. علم، حیات، قدرت و دیگر صفات کمالی او، عین ذاتش بوده و عارض بر او نیست. او در عین اینکه وجودش واجب است و عدم در آن جایی ندارد، علم و دیگر صفات کمالی‌اش چون حیات و قدرت او نیز عین ذات اوست و نفی آنها از ذات حضرت حق به هیچ‌وجه ممکن نیست. لذا عالم، قادر و حی بودن خدای عالم، مانند عالم، قادر و حی بودن، آدمیان نیست. چون رابطهٔ این اوصاف با موضوعها و موصوفهای ذکر شده، رابطهٔ عارضی و امکانی است؛ نه اینکه رابطه، رابطهٔ بالذات و وجوب باشد.

پس خدای عالم تمامی صفات کمال را ذاتاً داراست و این اوصاف عین ذات حضرت حق است و از این نظر یگانه و «أحدی الذّاتِ و الْأَوْصَاف» است. در برابر توحید صفاتی شرک در صفات قرار دارد و آن خالی دانستن ذات خداوند از صفات کمال بوده و صفات کمال را برای ذات حضرت حق امری عارضی و غیرذاتی دانستن است. در میان شیعه کسی را که به صورت رسمی و علنی قائل بر عارض بودن صفات خدا بر ذات او باشد سراغ نداریم و لیکن در میان علما و متکلمان اهل سنّت، اشاعره بر این عقیده بودند و موضوع قدمای هشت‌گانه هم از همین دیدگاه سرچشمه می‌گیرد.

ج- توحید افعالی: سومین قسم از اقسام توحید، توحید افعالی خداوند است. مقصود از آن این نیست که فاعلیت غیرخدا به‌طور مطلق نفی شود و فاعلیت منحصراً بر خدای جهان اطلاق گردد، بلکه منظور اینست که فاعل یا مستقل است و یا غیرمستقل. فاعل مستقل آنست که در ایجاد فعل و تحقق فاعلیت، احتیاجی به غیر نداشته باشد و هر فعلی را که بخواهد ایجاد کند. قدرت ایجادش را دارد و هیچ‌گونه نیازی به غیر از خود ندارد. به تعبیر حضرت علی‌(ع): «فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَةِ وَ الْآلَة»[1]. اما فاعل غیرمستقل، فاعلی است که فعل آن در تحقق تنها به فاعلش انتساب پیدا نمی‌کند بلکه به مجموعه‌ای از خود فاعل، حرکت‌کردن او و ابزار و آلاتی که فاعل برای ایجاد فعل از آنها

۱. یعنی: خدای عالم، فاعلی است که احتیاج به حرکت کردن و ابزار ندارد (نهج‌البلاغه، صبحی صالح، خ ۱، ص ۴۰).

استفاده می‌کند، منتسب می‌شود. فاعل غیرمستقل در ایجاد فعل و تحقق آن در عالم خارج، احتیاج به حرکت و ابزار و ادواتی دارد تا آن فعل را در خارج تحقق بخشد؛ بنابراین خدای عالم در فعل و فاعلیت نیز یگانه است و در فعل و فاعلیت، هیچ نیازی به غیر خود نداشته و فاعل بالإستقلال است. لازمهٔ توحید افعالی نفی فاعلیت غیرخدا نیست، بلکه لازمهٔ آن نفی استقلال غیرخدا در فاعلیت است.

در برابر توحید در افعال، شرک در افعال قرار می‌گیرد. اگر کسی معتقد باشد که غیر از خدا نیز موجودی هست که در فاعلیت استقلال داشته و نیازی به غیر خود ندارد، از توحید افعالی فاصله گرفته و وارد حیطهٔ شرک در افعال شده است. اختلاف میان کسانی که اعتقاد به جبر و یا تفویض دارند و طرفداران أمرٌبین‌الأمرین با این توحید مرتبط است. نه جبر درست است و نه تفویض، بلکه أمرٌبین‌الأمرین صحیح است. اختلاف این سه گروه (طرفداران جبر، تفویض و أمربین‌الأمرین) در مطلق افعال نیست بلکه در افعال مربوط به حوزهٔ انسان است. آن هم نه در همهٔ آنها، بلکه در آن افعالی که مربوط به ارادهٔ انسان است و علم انسان در تحقق آن فعل به نوعی دخالت دارد و مؤثّر است. کسانی که به جبر اعتقاد دارند، برآنند که این قسم از افعال نیز مربوط به خداست و خدای عالم فاعل آنها بوده و انسان و علم او هیچ‌گونه دخالت و تأثیری در آن ندارند. در واقع نتیجهٔ سخن آنها اینست که فاعلیت منحصراً از آن خداست و غیر از او فاعلی نیست و اعتقاد به تأثیر غیرخدا در هر فعلی باطل است. اما گروه دوّم معتقدند افعالی که در حوزهٔ دخالت انسان قرار دارند و علم و ادراک وی در وجود و تحقق آنها مؤثر است، به گونه‌ای هستند که انسان نسبت به آنها فاعل مستقل است و غیر از انسان، حتّی ذات مقدّس حضرت حق دربارهٔ این نوع افعال که در حوزهٔ تأثیر و ایجاد انسان قرار دارند، نقشی ندارد. در حقیقت مثل اینکه نوعی تفویض و خودمختاری به انسان داده شده است. در این دیدگاه در واقع دو فاعل بالإستقلال وجود دارد: یکی خدای عالم که در حوزه‌ای گسترده‌تر و وسیع‌تر عملیات خویش را انجام می‌دهد و دومی‌انسان که در حوزهٔ خاصی که مربوط به اوست از استقلال برخوردار است. امّا گروه سوّم که پیروان اهل‌بیت محمّدﷺ هستند و معارف و عقاید خود را از این مکتب آموخته‌اند، بر این عقیده هستند که:

اولاً فاعلیت در انحصار ذات مقدّس حضرت حق نیست و همان طور که اطلاق فاعل بر خداوند صحیح است بر غیر او نیز صحیح است و اگر کسی غیر خدا را هم فاعل بداند، نه منطقاً و نه شرعاً منعی ندارد و از مرز توحید خارج نشده است.

ثانیاً فاعلیت را هم بر دو قسم می‌دانند: ۱- فاعلیت مستقل: فاعلیتی است که در اعمالش هیچ نیازی به غیر خود ندارد و از ابزار و آلات کمک نمی‌گیرد بلکه خالق و آفریدهٔ خود ابزار و آلات نیز است و به نام فاعل بالإستقلال نامیده می‌شود که این نوع فاعلیت در انحصار خداست. ۲- فاعلیت غیرمستقل: آنست که در فاعلیت خود نیاز به ابزار و آلات دارد و این نوع فاعلیت اگر به غیر خدا هم اطلاق شود صحیح است.

ثالثاً رابطهٔ انسان با خدای عالم، رابطهٔ عرضی و در مقابل هم نیست، بلکه رابطه‌ای طولی است. لذا افعالی که در حوزهٔ ارادهٔ انسان به وقوع می‌پیوندد هم با انسان رابطه دارد و هم با خدا. در واقع خدای عالم افعال آدمی را از طریق اراده و خواست خود آدمی می‌خواهد. یعنی اگر انسان نخواهد خدا هم نمی‌خواهد. بنابراین افعال ارادی انسان در عین اینکه به خود انسان نسبت داده شده است به خدای عالم هم منسوب است. پس کارهای ارادی انسان هم کار انسان است و هم کار خدای انسان.

د- توحید در عبادت: عبادت را نوعی پرستش و کرنش در برابر عظمت حضرت حق تفسیر می‌کنند و اشکال گوناگون امور عبادی از قبیل روزه، نماز، رکوع، سجود و امثال اینها از نمادهای آن به شمار می‌روند. در نظام اعتقادی توحیدی، عبادت و تمامی مظاهر آن در انحصار خداست و او یگانه معبودی است که همه باید در برابرش خاضعانه سر تسلیم فرود آورند. این نوع توحید و نوع دیگری که بعد از این خواهد آمد، از قبیل توحید عملی است.

در اقسام سه‌گانهٔ توحید که گفته شد، سروکار انسان با تفکر و اندیشه است. در واقع در آن اقسام سه‌گانه، فکر، عقل و اندیشهٔ بشری به درجهٔ بالایی از فهم و تعقل رسیده و حقیقتی بلندمرتبه و عالی را درک می‌کند و به وجودش اذعان و باور پیدا می‌کند، ولی در این قسم انسان در عمل وارد توحید شده و آن فکر را در عمل نشان می‌دهد و با تمرینها، ریاضتها و مجاهدتها به آن رسیده، موحّد شده و به یگانگی نایل می‌شود.

هـ- توحید ولایتی: اگر گسترهٔ توحید در عبادت را تمامی زوایای رابطهٔ انسان با خدا و بندگان خدا بدانیم و خدای عالم را یگانه معبود بشناسیم و از طرف دیگر او را ولی و صاحب اختیار تام و مالک علی‌الإطلاق و قانون‌گذار و مشرِّع بدانیم و در اعمال و رفتار فردی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی خود، ملاک و ضابطه را فرمان الهی و جلب رضای او بدانیم و در این معنا تأکید و اصرار ورزیم، آن موقع به توحید عبادتی و ولایتی دست یافته‌ایم. البتّه توحید درجاتی دارد و انسانها با مجاهدت، تقوا و اخلاص، به مدارج بالاتری دست می‌یابند و هرچه تلاش، تقوا و اخلاص، کمتر و ضعیف‌تر باشد، توحید نیز ضعیف‌تر خواهد بود.

دلیل و برهان توحید

برای اثبات اقسام سه‌گانهٔ توحید نظری، استدلالهای زیادی وجود دارد که در این مقدّمه مجال پرداختن به همهٔ آنها نیست، بلکه به‌طور فشرده و با عباراتی ساده و غیرپیچیده به بعضی از آنها اشاره خواهد شد. استدلال ما برای اثبات اقسام سه‌گانهٔ توحید نظری چنین است:

اگر ذات مقدّس حضرت حق، توحید ذاتی نداشته باشد و دارای شرک ذاتی باشد، یعنی دو واجب‌الوجود موجود باشند و یا ذات مقدّس حضرت حق توحید صفاتی نداشته باشد (شرک ذاتی) و یا اوصاف او، عین ذاتش نبوده، بلکه عارض بر ذاتش باشند (شرک صفاتی) و یا اینکه او فاعل بالإستقلال نباشد (شرک افعالی)، در همهٔ این حالات لازم می‌آید که یا واجب‌الوجود مرکب باشد

و در این صورت هر امر مرکبی محتاج به اجزای خودش است و واجب‌الوجود، نمی‌تواند محتاج باشد و یا اینکه ذات واجب محتاج می‌شود برای کمال ذات از غیر خود استمداد کند و به مدد غیرخودش کمال یابد و همچنین لازم می‌آید ذات حضرت حق در انجام فعل و ایجاد موجودات هم نیازمند به غیر خود باشد. چنین موجودی چگونه می‌تواند مبدأ هستی و پدیدآورندهٔ کلّ وجود و آفریدگار عالم باشد؟ پس او از حیث اصل وجود، وجوب وجود، صفات متعلّق به وجود و از حیث فاعلیت و فیاضیت وجود، یگانه است.

اما در اینکه او یگانه معبود است و شرک در مقام عبادت و تقنین و ولایت در خدا راه ندارد و انسان تنها در برابر او باید سر تسلیم فرود آورد و تنها او را پرستش کند و او را ولیّ مطلق و مشرّع اصلی بشناسد، آیات و روایات زیادی وجود دارد که برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

۱- «وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِی کُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ[۱]».

۲- «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحَی إِلَیَّ أَنَّمَا إِلَهُکُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ کَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَ لَا یُشْرِکْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً[۲]».

۳- «هُنَالِکَ الْوَلَایَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَیْرٌ ثَوَاباً وَ خَیْرٌ عُقْباً»[۳].

۴- «وَ مَا آتَیکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَیکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ»[۴]. مطابق نصوص قرآنی همهٔ اختیارات به‌طور بالذّات و حقیقی از آن خداست و لذا هم باید از او انتظار پاداش داشت و هم ولایت را از آن او دانست. چون او ولی مطلق است و توسط پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هر چیزی که برای کمال بشر لازم بوده در قالب عبارات قرآنی به صورت وحی فرستاده و از بندگان خود خواسته است اوامر او را اطاعت کنند و از کارهای زشت و ممنوع اجتناب ورزند. بندگان خدا به حکم اینکه سخنان پیامبر عیناً همان سخنان خداست باید اوامر پیامبر را اوامر خدا و نواهی او را نواهی حضرت حق بدانند. بنابراین از طریق براهین محکم عقلی، به اثبات می‌رسد که در اصل واجب‌الوجود و صانع عالم، تعدّد و شرک امکان ندارد وگرنه لازم می‌آید که هر دو

---

۱. یعنی: و به تحقیق در هر امّتی رسولی مبعوث کردیم و به میان آنها فرستادیم که به آنان بگوید خدای را بپرستید و از طاغوت دور شوید (نحل:۳۶).

۲. یعنی: بگو غیر از این نیست که من هم بشری مثل شما هستم که به من وحی می‌شود، جز این نیست کـه خـدای شـما خدای یکتاست، پس کسی که امید و رجای واثق به ملاقات پروردگارش دارد بایـد کـار شایسـته و عمـل صـالح انجـام دهد و در عبادت پروردگار عالم کسی را شریک او قرار ندهد (کهف:۱۱۰).

۳. یعنی: آنجا ولایت و حکم‌فرمایی منحصراً از آن خداست که به‌حق فرمان دهد و بهترین اجر و ثـواب و عاقبـت نیکـو را هم به هر کس بخواهد عطا کند (کهف: ۴۴).

۴. یعنی: هر چیزی که پیامبر خدا [چه از غنیمت و یا غیرغنیمت] در اختیار شما قرار داد بگیرید و به آن خشنود باشـید و هر چیزی که شما را از آن نهی کرد و ممنوع دانست از آن. اجتناب کنید و تقوای خدا را پیشه کنید چون خداوند عـالم دارای عقوبت سخت است (حشر: ۷).

ممکن‌الوجود باشند نه واجب‌الوجود. همچنین اگر در آسمان و زمین، خدایان دیگری جز ذات مقدّس حضرت حق وجود می‌داشتند همگی واجب می‌شدند و نسبت همهٔ موجودات دیگر به آنها و نسبت آنان به دیگر موجودات یکسان می‌شد. هیچ‌گونه ترجیحی نسبت به یکدیگر نداشتند، هر موجودی یا با ارادهٔ همهٔ آنها تحقق می‌یافت که در این صورت توارد دو یا چند علت تامّه بر سر معلول واحد لازم می‌آمد و چنین چیزی محال بود و یا آنکه با ارادهٔ یکی از آنها به وجود می‌آمد و ارادهٔ دیگری در آن تأثیر نداشت که اگر هر دو یکسان بودند، ترجیح بلا مرجح لازم می‌آمد و یا مثلاً آنکه نقشی ندارد واجب‌الوجود نباشد که خلاف فرض است و نیز از طریق براهین متقن عقلی به اثبات می‌رسد که او اگر واجب‌الوجود است، واجب‌العلم و واجب‌القدره نیز بوده و تمام صفات کمالیه را داراست. پس اوصاف او عین ذات اوست، چون اگر اوصاف او عین ذات او نبود، لازم می‌آمد که ذات اقدسش خالی از اوصاف کمالی باشد و در این صورت چنین موجودی نمی‌تواند واجب‌الوجود باشد و نیز اگر در فعل، اعمال و کارهایش مستقل نبوده و مثلاً محتاج به کارگیری ابزار و آلات باشد، چنین موجودی ممکن‌الوجود خواهد بود و نه واجب‌الوجود. پس این جهان خدایی دارد یگانه، دانا، توانا و حکیم که اصل هستی و بقای آن و گردش جهان از اوست و هیچ موجودی از حیطهٔ قدرت او خارج نیست. هیچ موجودی را بیهوده و عبث نیافریده و رحمان، رحیم، بخشنده و حلیم است. آفریدگاری که از هر جهت بی‌همتا و بی‌مانند است. نامحدود است و هیچ وصفی که نشانهٔ فقدان و نقصان کمال باشد، در او راه ندارد. جسم و ماده هم نیست و هستی‌اش از آنِ خودش بوده و از دیگری نیست. به همه‌چیز و همه‌کس و به اعمال آنها آگاه است. با آنکه مکان، او را مشغول نمی‌کند، همه‌جا هست و بر همهٔ اشیاء محیط است. گذشته، حال، آینده و دور و نزدیک برایش یکسان است. بدون چشم می‌بیند و بدون گوش می‌شنود و بدون نیاز به هیچ عضو دیگری فعال ما یشاء است. فاعل است اما بدون احتیاج به حرکت یا ابزار و آلت. همیشه بوده و خواهد بود. لذا تنها باید او را بندگی کرد و تنها او را پرستید و نباید در مقام پرستش برای او شریکی قائل شد. باید تنها او را مسجود و معبود دانست و از غیر او در مقام بندگی تبرّی جست؛ تنها از دستورات او اطاعت کرد و صاحب اختیار و صاحب ولایتی غیر از او نباید شناخت. هم در قرآن‌کریم و هم در روایات آیات زیادی در این مقوله وجود دارد. در اینجا به چند نمونه از روایات اشاره می‌شود:

۱- فَعَنْ أَبِی‌عَبْدِاللَّه عليه‌السلام فِی قَوْلِهِ‌تَعَالی: «إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ»، قَالَ: «أَلسَّلِیمُ الَّذِی یلْقَی رَبَّهُ وَ لَیسَ فِیهِ أَحَدٌ سِوَاهُ» وَ قَالَ: «کلُّ قَلْبٍ فِیهِ شَک أَوْ شِرْک فَهُوَ سَاقِطٌ وَ إِنَّمَا أَرَادَ بِالزُّهْدِ فِی‌الدُّنْیا لِتَفْرَغَ قُلُوبُهُمْ فِی‌الْآخِرَةِ»[1].

۱. یعنی از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است که در ذیل کلام خدای تعالی (به جز کسانی که به آنها قلب سلیم اعطا شده

توجه به متن این حدیث شریف نشان می‌دهد که وقتی انسان صاحب قلب سلیم باشد و درون خویش را از شک و شرک، پاک و منزّه کند، در این صورت اعمالی که انجام می‌دهد، اطاعت خداست و آن وقت است که عبادت درست و واقعی انجام داده است. تنها اعمالی که از قلب سلیم نشأت بگیرد، پذیرفته می‌شود. لذا عمل آمیخته با شک و شرک از قلب سلیم صادر نمی‌شود و مقبول نیز نخواهد بود.

۲- وَ عَنْ أَبِی‌جَعْفَرٍ عليه‌السلام قَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ إلاَّ وَ فِی قَلْبِهِ نُکتَةً بَیضَاءً فَإِنْ أَذْنَبَ ذَنْبَاً خَرَجَ فِی تِلْك النُّکتَةِ نُکتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِك السَّوْدَاءُ وَ إنْ تَمَادِی فِی‌الذُّنُوب زَادَ ذَلِك السَّوْدَاءَ حَتَّی یُغَطِّی الْبَیَاضَ فَإِذَا غُطِّی الْبَیَاضُ لَمْ یرْجِعْ صَاحِبَهُ إلَی خَیرٍ أَبَداً وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عزّوجلّ کلَّا بَل رَّانَ عَلَی قُلُوبِهِمْ مَا کانُوا یَکسِبُونَ»[۱].

در این مقوله احادیث زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد تردید در لزوم رعایت توحید در مقام عبادت و تشریع و رعایت اخلاص در آن، هیچ جایگاهی ندارد و روا نیست. بنابراین انسان موحد کسی است که از حیث فکری و بینشی، به خدای یگانه، علیم، قدیر، حکیم علی‌الاطلاق و فاعل بالإستقلال ایمان آورد و فقط در برابر آن ذات اقدس به عبادت و بندگی بپردازد. او را صاحب اصلی شریعت و ولی مطلق خویش بداند و از اوامر و فرامین او اطاعت کرده و از شرک، شک و تردیدها و دغدغه‌ها خود را خالی و خالص گرداند.

عدل

دومین اصل از اصول اعتقادات، عقیده به عدل خداوند است که یکی از اصول مذهب شیعه است. دلیل اینکه اعتقاد به عدل از اصول و ریشه‌های دین قرار داده شده، دو مورد است:

۱- در سایر مسائل الهیات و معارف اگر شبهات و اشکالاتی هر چند دشوار به نظر برسد، اما با وجود این چون از قلمرو افکار عامّه بیرون است، هم اشکالات و هم جوابها در سطوحی بالاتر از

است) فرمود: «قلب سلیم قلبی است که پروردگارش را در حالی ملاقات کند که احدی جز او در درون آن نباشد» و نیز می‌فرمود: «هر قلبی که در آن شک یا شرکی باشد ساقط می‌شود و همانا خداوند، زهد در دنیا را اراده فرمود و [از زاهدان] طلب کرد تا قلبهایشان برای آخرت خالی و آماده گردد». (بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۳۹، کتاب الإیمان‌والکفر، باب الاخلاص، ح ۷)

۱. یعنی از امام باقر عليه‌السلام روایت شده که فرمود: «در قلب هر بنده‌ای نقطه‌ای سفید وجود دارد؛ هنگامی که مرتکب گناهی شود در آن نقطهٔ سفید، نقطهٔ سیاهی به وجود می‌آید. اگر توبه کرد آن سیاهی پاک و زدوده می‌شود و اگر به ارتکاب گناهان ادامه دهد آن سیاهی گسترش پیدا می‌کند تا آن سفیدی را فرا بگیرد. چون آن‌را پوشانید و احاطه کرد، دیگر صاحب آن قلب هرگز به سوی خیر و نیکی باز نمی‌گردد و این سخن خدای عزّوجلّ است که فرمود: نه چنین است، بلکه آنچه کرده‌اند بر قلبهایشان زنگار زده و آن‌را تاریک ساخته است». (المطفّفین: ۱۴؛ تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۲، به نقل از اصول کافی)

درک مردم مطرح می‌شود و هیچ‌گاه به میان مردم نمی‌رود. درنتیجه در عمل مشکلی به نظر نمی‌رسد. اما شبهات و اشکالات مربوط به عدل، از جمله مسائلی است که مردم با آن مواجه هستند. هم یک فیلسوف و هم روستایی با معلومات ناچیز خود، هر دو به نحوی به آن می‌اندیشند و از این نظر، عدالت موقعیت بی‌نظیری دارد.

۲- اصل عدالت از مقیاسهای اسلام است که هر چیزی را باید با آن انطباق داد. عدالت در سلسلهٔ علل احکام دینی است نه در معلولات. چنین نیست که هرچه دین بگوید، عین عدل باشد؛ بلکه آنچه عدل است، دین هم همان را می‌گوید و خارج از آن نمی‌گوید. به این دو دلیل علمای شیعه و معتزله و نه اشاعره، عدل را در ردیف توحید، نبوت و معاد و دومین اصل از اصول دین به شمار می‌آوردند.

۳- علت اصلی که باعث شد شیعه عدل را در ردیف سایر اصول دین قرار دهد، این بود که اساساً شیعه با اهل سنّت در سایر صفات خداوندی مشکل نداشتند. اگر هم داشتند، خیلی مطرح نبود، اما در مسئلهٔ عدل اختلاف شدیدی بین شیعه و سنّی وجود داشت، به‌طوری‌که اعتقاد داشتن و یا نداشتن به عدل، مذاهب را از هم جدا می‌کرد. مثلاً فلانی شیعه است یا سنّی است و یا اگر سنّی است، معتزلی است یا اشعری، عدل به تنهایی علامت اشعری نبودن به شمار می‌رفت. عدل و امامت توأماً علامت تشیع بود. اینست که گفته می‌شود اصول دین اسلام سه چیز است و اصول مذهب شیعه علاوه بر آن سه، دو اصل عدل و امامت را هم در خود دارد. شیعه خدا را عادل می‌داند، زیرا عدل از صفات کمال است و خداوند تمام صفات کمال را داراست و از هر صفتِ نقصی مبرّ است. پس ظلم، عیب و کاستی در خداوند راه ندارد، برای اینکه این صفات نشانهٔ نادانی، ناتوانی، بی‌حکمتی و عجز است. پس خدای عالم در تکوین، در اصل خلقت و هدایت آن برای کمال، در تشریع و قانون‌گذاری، در حساب‌رسی، کیفر دادن و پاداش عطا کردن و در ثواب و عقاب اعمال، عادل است. هر موجودی را در جای خود و در نهایت حسن و اعتدال، حکیمانه و با محاسبهٔ دقیق خلق کرده است. در اعطای فیض و فضل هیچ‌گونه بخل و امساکی نفرموده و با رحمت عامه آنچه را که هر پدیده لازم داشته به آن اعطا کرده است. زشتی و زیبایی، کاستی و فزونی، نفع و ضرر و خوبی و بدی هر پدیده در عالم ماده و در مقایسه و سنجش با موجودات دیگر و در اثر تزاحمی است که مربوط به این عالم است؛ وگرنه هر موجودی در جایگاه خود و در مقام مقایسه با مجموعهٔ جهان، هماهنگی لازم و توازن مطلوب را داراست.

خدا انسان را مختار و آزاد آفرید و میزان و معیار تشخیص خوبی و بدی، خیر و شر و حق و باطل را، که عقل است، در اختیار وی گذاشت. علاوه بر عقل که حجت باطنی است، پیامبران زیادی هم فرستاده است تا به انسان در راه رسیدن به حقایق عالم یاری رسانند و به سعادت و فلاح جاودانه دعوت کنند تا حجت بر انسان تمام شود. پس اگر انسان به سبب سوء اختیار مرتکب اعمال زشت و بد گردد، بر اساس عدالت مستحق عذاب است. خداوند در روز قیامت به نیکوکاران

پاداش و به بدکاران متناسب با اعمال بد و گناهانشان کیفر می‌دهد و این عین عدل است و خدا ذرّه‌ای ظلم و ستم روا نمی‌دارد.

نبوّت

سومین اصل از ریشه‌های دین، نبوت است. منظور از اعتقاد به نبوت اینست که انسان باور داشته باشد خدای جهان برای تکمیل هدایت بشر و ایجاد زمینه‌های سعادت جاودانهٔ او در طول تاریخ از بین انسانها، صادق‌ترین و پاک‌ترین آنها را انتخاب کرده و آنها را مجهّز به بینات و معجزات فرموده است تا به میان مردم بروند و آنان را به سوی صلاح و فلاح دعوت کنند و ایشان همان پیامبران خدا و رسولان الهی هستند. نبوّت بر دو قسم است: نبوت عامّه و خاصّه.

نبوّت عامّه، باور به اصل پدیدهٔ بعثت است و اینکه عدّه‌ای در طول تاریخ برای هدایت انسانها، از سوی پروردگار جهان برانگیخته شدند و دارای اوصاف و خصوصیاتی بوده‌اند که با آن، از دیگران امتیاز پیدا کرده‌اند.

نبوّت خاصه، عبارت است از باور به اینکه علاوه بر اصل پدیدهٔ بعثت و فرستاده شدن عدّه‌ای از طرف ذات مقدّس حضرت حق به عنوان پیامبران الهی، شخص پیامبر اسلام، حضرت محمّد ﷺ از پیامبران الهی بوده و از اولواالعزم آنان است و نیز خاتم تمام پیامبران و رسولان الهی است.

ضرورت بعثت و ارسال انبیاء

با توجه به اینکه خداوند حکیم است، پس هیچ موجودی را بدون محاسبه و بدون علت خلق نمی‌کند. انسان یکی از همان موجودات است و آفرینش او نیز برای هدفی بوده است. هدف از آفرینش انسان کسب کمال، تحصیل فضائل و به فعلِیت رساندن استعدادهای انسان است و تکامل او بدون توجّه به تمامی زوایا، ابعاد و ظرفیتهای بالفعل و بالقوهٔ او امکان‌پذیر نیست. تکامل حقیقی انسان در گرو آگاهی واقعی و جامع او از ابعاد وجودی‌اش و با برنامه‌ریزی دقیق امکان‌پذیر است. غیر از پروردگار عالم کسی این آگاهی را ندارد و بنابراین نمی‌تواند برنامهٔ دقیق و جامعی داشته باشد. انسان برای تکامل آفریده شده است و تکامل فرع بر شناخت کامل و برنامه‌ریزی همه‌سونگر و جامع است. این معنا غیر از خدا از کس دیگری ساخته نیست. خدای حکیم علی‌الإطلاق، با علم کلّی و احاطهٔ خویش و با توجّه به شناخت کاملی که از انسان دارد، از روی حکمت با فرستادن انبیاء و رسولان الهی، شرایط لازم آگاهی و رشد را در انسانها فراهم کرده است. او با ارائهٔ دقیق راه و رسم زندگی در قالب مقررات دینی، زمینه‌های تکامل بشر را مهیا فرموده است. انبیای خداوند با دریافت دستورات و مقررات از عالم غیب، پیامهای مورد نیاز بشر را در اختیار او قرار داده و راههای خیر و صلاح را به او نشان داده‌اند. پیامبران الهی در این مسیر از هیچ کوششی فروگذار نکرده و به همه نوع اهانت، زجر و آزار با کمال کرامت تن داده‌اند. نه‌تنها کوچک‌ترین سستی از

خود نشان نداده‌اند، بلکه با کمال امانت و صداقت، نقش وساطت میان خدا و خلق خدا را ایفا کرده و هرچه به آنها گفته شده است، همان را بدون کوچک‌ترین تحریف و تبدیلی به مردم ابلاغ فرموده‌اند. از همین رهگذر است که مسلمانان و به خصوص شیعیان به همهٔ انبیای الهی که تعدادشان یکصد و بیست و چهار هزار نفر است و در روایات معتبر روی این عدد تأکید شده، ایمان دارند[۱] و همهٔ آنها را از طرف خدای جهان می‌دانند. به پیامبران اولواالعزم که شریعت خاص دارند مانند حضرت نوح علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت موسی علیه السلام، حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله که خاتم پیامبران است، احترام خاصی قائلند. شیعیان، همهٔ پیامبران خدا را از خطا، گناه و نسیان مبرّا و معصوم می‌دانند و چون حضرت محمّد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است و دین او هم آخرین و کامل‌ترین ادیان الهی و تصدیق‌کنندهٔ ادیان پیشین است و قوانین و راهنماییهای او کامل‌ترین و جامع‌ترین قوانین است، لذا دین خود را از آن بزرگوار گرفته و به او ایمان آورده‌اند.

امامت

این اصل به همراه اصل عدل از ویژگیهای شیعیان و پیروان راستین محمّد صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت او علیهم السلام است. اعتقاد شیعه به امامت به دنبال اعتقاد به نبوت و در واقع استمرار نبوت است و با همان فلسفه‌ای که در باب نبوت اثبات شد، قابل طرح و اثبات است. اعتقاد شیعه اینست که پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله از جانب خدای عالم دوازده نفر را مشخص کرده و به عنوان امام و پیشوا معین و به مردم معرفی فرموده است.[۲] اسامی شریف و مبارک امامان به حق و معصوم در نظر شیعه به ترتیب عبارتند از:

۱- حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن أبی‌طالب علیه السلام؛
۲- حضرت امام حسن‌بن‌علی مجتبی علیه السلام؛
۳- حضرت امام حسین‌بن‌علی سیدالشهداء علیه السلام؛
۴- حضرت امام علی‌بن‌حسین زین‌العابدین علیه السلام؛
۵- حضرت امام محمّدبن‌علی الباقر علیه السلام؛
۶- حضرت امام جعفربن‌محمّد الصّادق علیه السلام؛
۷- حضرت امام موسی‌بن‌جعفر الکاظم علیه السلام؛
۸- حضرت امام علی‌بن‌موسی الرّضا علیه السلام؛
۹- حضرت امام محمّدبن‌علی الجواد علیه السلام؛

---

۱. الهدایةفی‌الأصول‌والفروع، شیخ صدوق(ره)، باب النّبوة، ص ۲۱.
۲. همان، باب ۴، معرفةالائمّةالّذین هُم حججَ‌اللّه.

۱۰- حضرت امام علی‌بن‌محمّد الهادی علیه‌السلام؛
۱۱- حضرت امام حسن‌بن‌علی العسکری علیه‌السلام؛
۱۲- حضرت امام حجّةبن‌الحسن المهدی علیه‌السلام.

به اعتقاد شیعیان، امام دوازدهم هم‌اکنون زنده است و از نظرها غایب و در روزی که خداوند مقدر فرموده به امر پروردگار ظهور خواهد کرد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد فرمود و دولت مهدی علیه‌السلام را که آخرین دولت حق است تشکیل خواهد داد؛ عجّل‌اللّه‌فرجه‌الشّریف. همچنین شیعیان معتقدند دختر گرامی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله حضرت فاطمهٔ‌زهرا علیهاالسلام و همسر والا و گرامی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، مادر امامان معصوم بعد از مولا علی علیه‌السلام و محور و اساس امامت و ولایت و حجت خدا بر امامان به حق و نیز حجت خدا بر خلق اوست.[۱] او سرور زنان هر دو جهان و اسوه و الگوی همهٔ انسانهای صالح و نیک در همهٔ زمانهاست. چون معصوم است، قول، گفتار، کردار و تقریر و امضای ایشان، حجّت و قابل استناد است. رضای او رضای خدا و رسولش و غضب او منشأ غضب خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

امام علی علیه‌السلام و حضرت فاطمه علیهاالسلام و یازده فرزند آن دو بزرگوار، اهل‌بیت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و عترت او هستند که مورد سفارش خدای عالم در قرآن و رسول گرامی او هستند. ایشان تمامی خصوصیات و اوصاف پیامبر خاتم را دارند، جز اینکه وحی به آنها فرستاده نمی‌شود و مورد الهام قرار می‌گیرند. آنان معصوم و مبرّا از هرگونه خطا، اشتباه، آلودگی و گناه هستند. اهل‌بیت علیهم‌السلام یکی از دو ثقل گرانبهایی هستند که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان امّتش به ودیعه گذاشته است. ثقل دیگر، قرآن کتاب خداست و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا روز قیامت بر رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عرضه شوند. این جمله اشاره به حدیث پیامبر است که به صورت متواتر از سنی و شیعه، هر دو، نقل شده است. آن حدیث اینست: «إِنِّی تَارِكٌ فِیكُمُ الثِّقْلَینِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی»[۲].

به اعتقاد شیعه، امامان معصوم علیهم‌السلام مقتدای امت پیامبر بعد از او هستند. آنها مسئولیت هدایت و رهبری دینی، معنوی، علمی و اخلاقی مردم را بر عهده دارند و مترجمان واقعی قرآن و تبیین‌کنندگان حقیقی سنّت نبوی و وحی خداوند هستند. رهبری سیاسی و اجتماعی مردم بر عهدهٔ آنهاست؛ همان‌گونه که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از تمامی جهات رهبری مردم را بر عهده داشت. نزدیک‌ترین مردم به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و آگاه‌ترین انسانها به احکام الهی و مقررات اسلامی، بعد از او همان امامان معصوم علیهم‌السلام بودند. لذا رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مادامی‌که در مدینه حضور داشت خود مستقیماً رهبری را به عهده گرفت و هر موقع مدینه را به مقصدی ترک می‌کرد، امام علی علیه‌السلام را به

۱. عوالم‌العلوم‌والمعارف‌والأحوال‌من‌الآیات‌والأخباروالأقوال، ج ۱۱، ص ۵، مقدّمه.
۲. مستدرک‌الوسائل، ج۷، ص ۲۵۵.

عنوان جانشین خود معین می‌فرمود. بنابراین در دوران حضور امامان معصوم‌علیهم‌السلام رهبری دینی، معرفتی، اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و فکری مردم در تمامی زمینه‌ها با ایشان است.

معاد

اصل معاد یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین معارف حقیقی اسلامی است که مورد قبول همهٔ ادیان الهی و کتابهای آسمانی و از مؤثرترین و کارآترین اصول اعتقادی مکتب اسلام است. نقش اعتقاد به معاد و روز رستاخیز و حیات پس از مرگ، پس از اعتقاد به توحید و نظارت الهی، در اصلاح و تربیت نفوس بشری بر کسی مخفی و پوشیده نیست. قرآن کریم در روش تعلیم و تربیت منحصر به فرد خود با تأکید بر اینکه سعادت بشر را در گرو باور به این اصول می‌داند، در باب خدا و یگانگی او- و به تعبیر قرآن در باب غیب در برابر شهادت- صرفِ ایمان و باور را کافی می‌داند و به عنوان یؤمنون بالغیب از متقین نام می‌برد. یعنی یکی از اوصاف متقین را ایمان به غیب که همان ایمان به خدا و اوصاف او و وسائط فیض خداوندی است می‌داند، ولی در باب اعتقاد به آخرت که همان معاد است، عبارت یؤمنون را به کار نبرده بلکه به «وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يوقِنُونَ» تعبیر فرموده است. یقین بالاترین درجهٔ ایمان است که در آن غفلت و بی‌توجّهی راه ندارد. در واقع بعضی مراتب ایمان با غفلت قابل جمع است، ولی یقین این‌گونه نیست. معاد عبارت است از باور انسان به اینکه زندگی با مرگ پایان نمی‌پذیرد و پس از این جهان، جهان دیگری وجود دارد که در آن به انسانها، پاداش و جزای اعمال و کردار دنیوی‌شان داده خواهد شد. کوچک‌ترین اعمال انسان، چه خوب و چه بد محاسبه خواهد شد. افراد صالح و نیکوکار مورد تقرب الهی واقع می‌شوند و در نعمت همیشگی در بهشت جاودانه خواهند ماند و افراد عاصی و زشت کردار از رحمت خدا دور و در زندگی سخت جهنم وارد شده و در عذاب دردناک ابدی که پی‌آمد اعمال خودشان است به سر خواهند برد.

دلیل بر لزوم معاد

برای اثبات معاد براهین و استدلالهای مختلفی وجود دارد. اگرچه جزئیات معاد از راه استدلال و برهان عقلی قابل اثبات نیست، اما از آنجا که از طریق خبر و گواهی گواهان مطمئن و امین، به‌طور قطع یا از طریق قرآن و یا از طریق سنّت، به ما رسیده و ثابت شده است، از این راه ما وجود آن‌را می‌پذیریم و به آن معتقدیم و همین مقدار در ایمان و باور، ما را کفایت می‌کند. ولی اصل معاد، حیات پس از مرگ و روز قیامت، هم از راه ملاحظهٔ حکمت و تدبیر عمومی‌خداوند قابل اثبات است و هم از ملاحظه و مطالعهٔ انسان و تواناییهای او و گرایشی که به مطلق و جاودانگی دارد و هم از راه دیگری که برای عموم قابل هضم‌تر و ملموس‌تر است. به خاطر اینکه در این رساله مخاطبان ما همهٔ افراد با استعدادهای متفاوت هستند و طبعاً هم نمی‌توان با همهٔ مردم با زبان فنی و تخصصی سخن گفت، از میان آن راهها، به راه سوم می‌پردازیم. آن راه اینست:

اگر به مطالعهٔ زندگی اجتماعی و جریانات زشت و زیبا و حسن و قبیح یا عادلانه و ظالمانه‌ای که به‌طور مستمر در جهان بوده و اتّفاق می‌افتد بپردازیم، از این راه به ضرورت وقوع چنین حادثه‌ای خواهیم رسید و به وقوع قیامت با آن عظمتی که در قرآن به آن پرداخته شده، ایمان خواهیم آورد. در جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، این‌گونه نیست که با انسانها متناسب با اعمال و کردارشان رفتار شود و الزاماً نیکوکاران پاداش بگیرند و بدکاران مجازات شوند. چنین چیزی تاکنون رخ نداده و در آینده هم رخ نخواهد داد. لذا چنین نیست که انسانها در این جهان به‌طور کامل و متناسب با شرایط و به اندازهٔ همهٔ تواناییها، امکانات، مقدمات و نتایج آثار و اعمالی که انجام داده‌اند، پاداش و یا کیفر ببینند. حال اگر هیچ وقت انسان چنین روزی را پیش روی خود نداشته باشد که اعمالش در آن به‌طور دقیق مورد محاسبه قرار گرفته و از طرف خدای حکیم عادل، به نیکی نیکان، پاداش و به بدی بدان کیفر داده شود، در اینصورت نوع بشر هیچ‌گاه پاداشی مناسب و کیفری عادلانه برای اعمالش نخواهد دید. چه فراوانند انسانهای شریف و فداکار که در این دنیا با عسرت، فشار و مظلومیت زندگی کرده‌اند و کارهای خوب و خدمات گرانبها و جانبازیها و ایثارگریها از خود نشان داده و مرده‌اند، بدون اینکه پاداشی بگیرند. نیز فراوانند انسانهایی که عمرشان در این دنیا به ظلم، تجاوز، چپاول و شهوت‌رانی گذشته است و موجب نابودی و هلاکت جوامع زیادی شده‌اند و کیفر اعمال خویش را ندیده‌اند.

با توجه به این وضعیت و شرایط، آیا عقلاً لازم نیست پس از این جهان، جهان دیگری باشد تا در آنجا با دقت به کارهای خوب و بد انسان رسیدگی شود و هر کسی متناسب با عملش پاداش و یا کیفر ببیند. اگر چنین نباشد، آیا به معنای ظلم در اصل خلقت نخواهد بود؟ اگر چنین نباشد خلاف عدالت خداوند نیست؟ اگر کار انسان در همین دنیا به پایان برسد و پروندهٔ اعمالش با مردن به‌طور کلّی بسته شود، آیا به این معنا نیست که حیات او دارای هدف نبوده و عبث بوده است؟ آیا این نوع نگرش، نفی عدالت و حکمت از ذات مقدّس حضرت حق نیست؟ اساساً فرستادن این همه پیامبر و کتاب آسمانی و تأکید بر روز رستاخیز، چگونه قابل توجیه است؟ آیا لازم نمی‌آید همه عبث و بیهوده باشد؟ پس روز قیامت به آن معنا که در قرآن و سخنان اولیای الهی آمده است، حق و مورد اعتقاد ماست و اگر حساب و کتاب و ثواب و عقابی در کار نباشد، همهٔ آفرینش و فرستادن پیامبران الهی کاری بیهوده خواهد بود و این معنا با حکمت و تدبیر خداوند سازگار نیست. پس معاد به‌طور کلّی و با تمام جزئیات از ناحیهٔ عقل و نقل ثابت است و یکی از اصول اعتقادی مسلمانان و بلکه همهٔ موحّدان عالم است و عین مقتضای عدالت و حکمت پروردگار جهان است.

قرآن و سنّت دو مبنای عمده برای استنباط احکام دین

همان‌طور که اشاره شد، در حدیث متواتر آمده است که رسول گرامی‌اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله دو امانت گران‌بها و سنگین در میان امّتش به امانت گذاشته است. این دو باید با هم باشند و در زندگی

مسلمانان از یکدیگر جدا نباشند. امّت اسلام اگر می‌خواهند سعادتمند باشند باید به هر دو تمسّک جسته و میان آنها جدایی نیندازند. آن دو یکی کتاب خدا، قرآن کریم است که ثقل اکبر نامیده می‌شود و دیگری اهل‌بیت محمّد‌ﷺ که ثِقل اصغر نامیده می‌شود. اما قرآن کریم، کلام خداوند و باب معرفت‌اللّٰه و سرچشمهٔ حقایق و معارف حقّه و سند نبوّت و معجزهٔ جاودانهٔ پیامبر گرامی اسلامﷺ است که در مدّت ۲۳ سال، به وسیلهٔ جبرئیل امین، پیک وحی الهی، بر پیامبر نازل شد و از زمان نزول تاکنون مدام در جوامع گوناگون بشری و مراکز فکری و علمی، از جهات مختلف و زوایای گوناگون، مورد توجّه و مطالعه قرار گرفته و شگفتی جهانیان را برانگیخته است. با وجود گذر زمان، ثبات و استحکام خویش را حفظ کرده و از کوچک‌ترین تغییر و تحریفی مصون مانده است. مسائل و موضوعات قرآن به صورت کلان و فشرده بیان شده‌اند و چون این کتاب سند حقانیت و خاتمیت دین محمّدﷺ بوده و خاتمیت هم بدون جاودانگی امکان‌پذیر نیست، طبعاً در چنین کتابی که تضمین کنندهٔ حقانیت جاودانهٔ اسلام است، امکان ندارد به همهٔ امور جزئی و خاص بپردازد. لذا این کتاب در حدیث ثقلین، همراه عِدل دیگر و ثِقل اصغر یعنی اهل‌بیت محمّدﷺ قرار داده شده است تا به وسیلهٔ اهل‌بیت‌علیهم‌السلام این معارف کلّی و فشردهٔ قرآنی، مشروح‌تر و بازتر تبیین و تشریح شوند. به این ترتیب اگر امّت اسلام بخواهند سیادت و سعادت دنیا و آخرت خویش را به دست آورند، باید به دستورات اسلام و تعالیم قرآن و سنّت پیامبر و احادیث و سخنان امامان معصوم‌علیهم‌السلام عمل کنند.

لزوم شناخت دستورات دین و احکام آن

با توجه به مطالبی که در گذشته بیان شد، معلوم می‌شود که تحقیق و کنکاش دربارهٔ اصل دین و گرایش دینی، از نیازهای اولیهٔ بشر بوده و ریشه در نهاد انسان دارد. اگر انسان برای تحقیق و کنکاش به این مقوله وارد شود، به یکی از خواسته‌های طبیعی و فطری خویش پاسخ داده است و چون دین تأمین کنندهٔ سعادت بشریت در تمامی اعصار و مکانهاست و بی‌اعتنایی به آن زمینهٔ سقوط و هلاکت جاودانه را فراهم می‌سازد، بنابراین عقل حکم می‌کند که انسان دربارهٔ دین تحقیق کند و در قبال آن بی‌تفاوت نباشد. چون هر دینی برنامه‌ای برای تأمین سعادت بشر دارد که آن‌را در قالب احکام و دستوراتی قرار داده است، لازم است همهٔ افراد، احکام و دستورات آن‌را بیاموزند و در آموختن آن سهل‌انگاری نکنند. زیرا در یاد نگرفتن آن خطر هلاکت و نابودی دنیوی و اخروی وجود دارد. دفع این نابودی هم عقلاً واجب است. پس دانستن و یادگرفتن احکام دین و دستورات آن برای همه فرض و واجب است.

بخش اول:

اجتهاد و تقلید

کلیات

اهمیت موضوع

عناوین و موضوعاتی که وجوب آنها برای همگان روشن و مورد اتفاق مسلمانان است، به عنوان ضروریات دین شناخته می‌شوند و به دست آوردن آنها نیازی به تقلید ندارد. بنابراین اعمال و فرائضی چون نماز، روزه، زکات، خمس، حجّ، جهاد و امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر و مانند آنها که در شریعت اسلام به عنوان فروع دین (در برابر اصول دین) شناخته می‌شوند، چون اصل وجوب آنها ضروری و مورد اتفاق همگان است، شناخت نسبت به وجوب آنها نیازی به تقلید ندارد. اما بسیاری از مصادیق و مسائل جزئی و کوچک‌تر هستند که فهم خصوصیات آنها احتیاج به کارشناسی و تخصص دارد و از قبیل امور ضروری مورد اتّفاق همگان نیستند. در این صورت نسبت به این نوع مسائل که از طرفی نیازمند آگاهی در حدّ تخصص است و از طرف دیگر در عمل نیز نمی‌شود نسبت به آنها بی‌تفاوت ماند، به‌طور طبیعی دو راه وجود دارد که در عمل، انسان از تحیر رهایی یابد و به‌طور مشخص بداند که چه باید بکند:

الف – یا خود انسان تخصص و آگاهی لازم را به دست آورد.

ب – یا اینکه به متخصّص مراجعه کند و از تخصّص او برای رفع تحیر و ناآگاهی خود استفاده کند.

در اصطلاح فقهاء راه حل «الف» را اجتهاد و راه حل «ب» را تقلید می‌نامند.

اجتهاد، واجب کفایی[1] است

باتوجه به مطالب گفته شده معلوم می‌شود که برای دسترسی به مسائل و دستورات اسلام باید به کتاب و سنّت مراجعه کرد. این دو، متکفّل بیان احکام مورد نیاز بشر در تمام اعصار هستند. حال با توجّه به نیازها و مقتضیات زمان، باید احکام مورد نیاز با استفاده از منابع استنباط شود و در اختیار کسانی که خواستار آنند گذاشته شود. این امر در صورتی عملی خواهد شد که در هر عصری عدّه‌ای آماده شوند و خود را برای انجام این کار مهم مهیا سازند. پس در هر عصری بر عدّه‌ای فرض و لازم است تا به مراکز علمی و حوزه‌ها بروند و با حضور در حوزه‌های درسی استادان فقه و دیگر علوم مرتبط با استنباط احکام الهی، آمادگی لازم را برای کسب تخصص و قدرت استنباط احکام شرعی به دست آورند. در شناخت اسلام و احکام آن و تشخیص حلال و حرام خداوند و وظایف عملی مردم، استاد، ماهر و صاحب نظرانی مطمئن و استنباط کنندهٔ مستقیم شوند، تا در صورت نیاز جامعه، پاسخ‌گوی نیازهای مردم در بیان و فهم احکام و دستورات خدا باشند. طبعاً انجام این وظیفه اگرچه لازم و واجب است، لیکن وجوب آن کفایی است، به‌طوری‌که اگر عدّه‌ای به آن قیام کردند تکلیف از بقیه ساقط است.

پس هر مسلمانی باید در آن دسته از مسائل دینی که جنبهٔ اعتقادی و ضروری ندارد، یا خودش صاحب‌نظر باشد و طبق نظر اجتهادی خود عمل کند و یا باید به عالم صاحب‌نظر مطمئن و واجد شرایط مراجعه کرده و طبق علم او عمل کند. البته همان‌طور که پیش از این گفته شد، در مسائل عقیدتی نمی‌تواند به علم دیگران اکتفا کرده و از آنها پیروی کند، بلکه باید دارای یقین و علم فردی بوده و با تحقیق و بررسی، ایمان پیدا کند.

تا اینجا خلاصه‌ای از عقاید اسلامی و شیعه که مطابق با روایات متواتر اسلامی، فرقهٔ ناجیه هستند، به اجمال مورد بررسی قرار گرفت و بیان و نحوهٔ استدلال در سطح عامه و برای افرادی بود که با اصطلاحات فنّی آشنا نبودند، چون مورد خطاب این نوشتار عموم افراد بودند و طبعاً برای صاحبان فنّ و متخصّصان به نحو دیگری باید استدلال کرد و این دسته متخصصان را به کتابهای تخصّصی و فنّی مربوط ارجاع می‌دهیم. امید است همین مقدار مورد رضایت حضرت حقّ و ولیّ‌عصر عجّل‌اللّه‌تعالی‌فرجه‌الشّریف قرار گیرد.

---

۱. واجب کفایی، به عملی گفته می‌شود که با انجام بعضی از بعضی دیگر ساقط می‌شود.

احکام تکلیف

﴿مسئلهٔ ۱﴾ بر هر مکلفی عقلاً واجب است، تکالیف و وظائفی را که از نظر شریعت اسلام متوجّه اوست، طبق دلیل معتبر و حجّت شرعیهٔ ثابت شده انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۲﴾ کسانی که دارای شرایط زیر باشند، تکالیف و احکام شرع مقدس اسلام متوجّه آنهاست:

۱- عقل: کسی که دیوانه است تکلیف ندارد، زیرا ملاک ثواب و عقاب دنیوی و اُخروی عقل آدمی است.

۲- قدرت و اختیار: کسی که به‌طور کلّی عاجز و ناتوان است و نمی‌تواند وظائف دینی و شرعی خود را انجام دهد، تکلیف ندارد.

۳- بلوغ: کسی که به حد بلوغ نرسیده است، تکالیف شرع انور متوجّه او نیست.

﴿مسئلهٔ ۳﴾ نشانه‌های بلوغ یکی از سه مورد زیر است:

۱- روییدن موهای زبر و درشت در زیر شکم و بالای عورت؛

۲- بیرون آمدن منی در خواب یا در بیداری؛

۳- تمام شدن پانزده سال قمری برای پسران و نُه سال قمری برای دختران چون یقیناً حضرت زهراعليها‌السلام در سن نُه سالگی با امیرالمؤمنین ازدواج کرده‌اند و عایشه نیز در سن نُه سالگی به عقد پیامبر اسلامصلى‌الله‌عليه‌وآله درآمده است.[۱]

﴿مسئلهٔ ۴﴾ زمانی که نُه سال قمری در دختران تمام شود و وارد سال دهم قمری شوند نماز، روزه و دیگر احکام شرعی بر آنان واجب می‌شود. اگر دختری در نُه سالگی آن‌قدر ضعیف و ناتوان باشد که نتواند روزه بگیرد، به‌طوری که روزه‌گرفتن برای وی سختی زیادی داشته باشد و قابل تحمل نباشد می‌تواند روزه نگیرد.

﴿مسئلهٔ ۵﴾ برای پسران مستحب است پس از پایان یافتن سیزده سال قمری، همهٔ واجبات را بجا آورند و از همهٔ محرّمات نیز اجتناب ورزند.

﴿مسئلهٔ ۶﴾ اگر سن دختری نامعلوم باشد، ولیکن آبستن شود و یا خونی ببیند که نشانه‌های خون حیض را داشته باشد، معلوم می‌شود که قبلاً بالغ شده است و باید تکالیف شرعی خود را انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۷﴾ روییدن موی درشت در صورت، پشت لب، سینه، زیر بغل و خشن شدن صدا و مانند

---

۱. پانزده سال قمری حدود ۱۶۴ روز زودتر از پانزده سال شمسی تمام می‌شود و نیز نُه سال قمری حدود ۹۸ روز زودتر از نُه سال شمسی کامل می‌شود.

اینها، نشانه‌های بلوغ نیست، مگر اینکه از این راهها یقین حاصل شود که فرد بالغ شده است.

﴿مسئلهٔ ۸﴾ ممکن است افرادی بلوغ زودرس پیدا کنند و گمان کنند که تنها نشانهٔ بالغ شدن اتمام ۱۵ سال قمری در پسران و ۹ سال قمری در دختران است؛ در صورتی که یقین پیدا کنند سایر نشانه‌های بلوغ را داشته‌اند، واجب است هر مقدار از نمازها و واجبات دیگری را که بر عهدهٔ آنان بوده و فوت شده است، در وقت، ادا و در خارج وقت قضا کنند.

﴿مسئلهٔ ۹﴾ اگر کسی تنها نشانهٔ بلوغ را پانزده سال تمام قمری در پسران و نُه سال تمام قمری در دختران بداند و از نشانه‌های دیگر غافل باشد، پس از اطمینان به بلوغ خود، اگر شک کند که آیا تکالیف واجب خود را انجام داده است یا نه، لازم نیست آن مدّت را قضا کند، گرچه خوب است مقداری از واجبات را انجام دهد تا علم عادی و اطمینان پیدا کند که قضای آنچه را که احتمالاً انجام نداده، بجا آورده است.

﴿مسئلهٔ ۱۰﴾ علاوه بر نشانه‌های بلوغ در پسران و دختران که در مسئلهٔ ۳ گفته شد، نشانهٔ دیگری که در اجازهٔ تصرف در اموال شرط است، عبارت است از: رشد فکری، عقلی و قدرت تشخیص مصالح و مفاسد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد؛ بنابراین اگر دختر و پسری به حدّ بلوغ شرعی رسیده باشند امّا از رشد کافی فکری و عقلی و قدرت تشخیص مفاسد و مصالح اجتماعی و اقتصادی برخوردار نباشند، نمی‌توانند در اموال خود تصرّف کنند.[1]

احکام تقلید

﴿مسئلهٔ ۱۱﴾ تقلید عبارت است از پیروی کردن غیرمجتهد از آراء، دیدگاه‌ها و نظریات مجتهد و فقیه جامع شرایط در مقام عمل.

﴿مسئلهٔ ۱۲﴾ بر هر فرد مسلمان واجب است به اصول دین یقین داشته باشد و در اصول دین و امور اعتقادی نمی‌توان تقلید کرد.

﴿مسئلهٔ ۱۳﴾ در فروع دین به‌طور کلّی به چهار طریق می‌توان به وظائف و تکالیف دینی عمل کرد:

۱- یقین و علم وجدانی: نخستین و طبیعی‌ترین راهی است که با به دست آمدن آن، عُقلا، حجّت را تمام می‌دانند و نوعاً موارد آن کلّیت و عناوینِ وظائف دینی است که غالباً از ضروریات دین و یا مذهب است. منظور از ضروریات، تکالیفی است که مورد توافق همهٔ مسلمانان یا مؤمنان است و هیچ فردی از مسلمانان یا مؤمنان دربارهٔ آن شک ندارد.

۲- اجتهاد: عبارتست از به دست آوردن و استنباط احکام شرعی از منابعِ قرآن، سنّت و روایات

---

۱. با توجّه به ظاهر آیهٔ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيهِمْ أَمْوَالَهِمْ (نساء: ۶).

ائمّهٔ معصومین علیهم‌السلام و منابع دیگر فقهی.

۳- احتیاط: عبارت از نوعی عمل و رفتار یقینی است در مورد حکمی که احتمالات بسیاری بر آن مترتب است، یعنی انسان به گونه‌ای عمل کند که یقین پیدا کند تکلیف واقعی خود را انجام داده است؛ مثلاً اگر تعدادی از مجتهدین، بر حرام بودن عملی فتوا دهند و تعدادی دیگر بر حرام نبودن آن، آن‌را انجام ندهد و یا اگر بعضی از مجتهدان عملی را واجب و بعضی دیگر همان عمل را مستحب بدانند، آن‌را انجام دهد تا یقین کند که به تکلیف خود عمل کرده است.

۴- تقلید: عبارتست از پیروی کردن غیرمجتهد از مجتهد و فقیه جامع شرایط در مقام عمل که فقیه در حقیقت کارشناس مسائل دینی است و همان گونه که در مسئلهٔ ۱۱ گفته شد، غیرمجتهد باید از آراء، نظریات و دیدگاه‌های فقهی و شرعی مجتهد پیروی کند.

﴿مسئلهٔ ۱۴﴾ بر هر مکلّفی واجب است مسائل دینی را که غالباً به آنها نیاز دارد، بیاموزد؛ این وجوب را «وجوب عقلی» گویند.

﴿مسئلهٔ ۱۵﴾ مجتهد کسی است که دارای قدرت و توان علمی کافی باشد، تا بتواند با کوشش و تلاش خود احکام خدا را از منابع آن (کتاب، سنّت، عقل و اجماع متقدّمین از فقها) به دست آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۶﴾ فقیه و مجتهدی که دارای تخصّص لازم و کافی و قدرت استنباط احکام از منابع یاد شده باشد، باید به آراء و نظریات خود عمل کند و نمی‌تواند بر طبق آرای مجتهدین دیگر عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۱۷﴾ مجتهدی که غیرمجتهدین می‌خواهند به فتاوای او عمل کنند، باید دارای شرایط زیر باشد:

۱- مرد، ۲- بالغ، ۳- عاقل، ۴- شیعهٔ دوازده امامی، ۵- حلال زاده، ۶- زنده، ۷- عادل، ۸- بنا بر اقوی جاه‌طلب و حریص به دنیا و مناصب دنیوی نباشد، ۹- اعلم، یعنی از مجتهدین معاصر خود استادتر باشد، ۱۰- در موارد علم یا احتمال اختلاف باید به کسی رجوع کرد که اعلم یا محتمل‌الاعلمیه باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۸﴾ مجتهد اعلم را از سه راه می‌توان شناخت:

۱- انسان مکلّف یقین پیدا کند که مجتهدی اعلم از دیگر مجتهدان است.

۲- دو نفر عالم خبره و عادل، اجتهاد و اعلمیت کسی را تصدیق کنند؛ به شرط آنکه دو عالم خبره و عادل دیگر با نظر آنها مخالفت نکرده باشند؛ بنابراین مقلّد در انتخاب هر یک از آن دو مجتهد، مخیر است.

۳- در میان علما، دانشمندان و محافل علمی حوزه، شخصی به عنوان مجتهد اعلم مشهور باشد، به‌طوری که از گفته آنان انسان یقین و اطمینان پیدا کند که او، مجتهد و اعلم است و بنا بر اقوی از هر راهی که اطمینان پیدا کند کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۹﴾ در مواردی که شناخت و تشخیص مجتهد اعلم، با یقین و اطمینان عادی نامکن

باشد و یا بسیار دشوار باشد، به گونه‌ای که عرف آن‌را غیرممکن بداند، باید از کسی تقلید کند که اعلم بودن او محتمل است، گرچه احتمال اعلمیت او ضعیف باشد و یا به گمان خود او، اعلم از سایر مجتهدان باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۰﴾ در صورتی که در یک زمان چند مجتهد جامع شرایط اعلم، وجود داشته باشند، مکلّف مخیر است از هر کدام از آنها که بخواهد تقلید کند؛ این «تخییر ابتدایی» است، بدین معنا که اگر قبلاً از یکی از آنان تقلید کرده، نمی‌تواند تقلید خود را به دیگری تغییر دهد.

احکام تغییر تقلید (عدول)

﴿مسئلهٔ ۲۱﴾ عدول(تغییر تقلید) از مجتهدی که از او تقلید می‌کرده به مجتهد دیگر، جایز نیست، چه در مسائلی که بر طبق نظر مجتهد قبلی عمل کرده باشد و چه در مسائلی که عمل نکرده باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۲﴾ عدول از مجتهد در صورتی جایز است که بداند مجتهد دیگر اعلم است و یا احتمال اعلمیت او را بدهد، در این صورت عدول واجب است؛ زیرا بر مکلف لازم است تا یقین به «فراغ ذمّه» پیدا کند.

﴿مسئلهٔ ۲۳﴾ فتوا و نظر مجتهد اعلم را به چهار صورت می‌توان به دست آورد:

۱- شنیدن از خود مجتهد.

۲- شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل می‌کنند.

۳- شنیدن از کسی که مورد اطمینان باشد و از گفتهٔ او انسان اطمینان و علم عادّی پیدا کند.

۴- دیدن در رسالهٔ مجتهد در صورتی که به درستی آن اطمینان داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۴﴾ بعد از آنکه مقلّد فتوای مجتهد را یاد گرفت، تا زمانی که یقین به عوض شدن فتوای او پیدا نکرده باید به فتوای او عمل کند و در صورت شک به تغییر فتوا، تحقیق و جستجو لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۵﴾ اگر مقلّد شک کند که فتوای مجتهدش تغییر پیدا کرده یا نه، تحقیق لازم نیست؛ اصل را بر این می‌گذارد که فتوای مجتهدش عوض نشده است.

﴿مسئلهٔ ۲۶﴾ اگر مجتهد اعلم در مسئله‌ای فتوا داده باشد، مقلّد او نمی‌تواند در آن مسئله به فتوای مجتهد دیگر عمل کند، ولی اگر فتوا نداشته باشد، می‌تواند به فتوای مجتهد دیگر با توجّه به الاعلم فالاعلم عمل کند و اگر احتیاط کرده باشد، مقلّد او می‌تواند به فتوای مجتهد دیگر عمل کند و این احتیاط را «احتیاط واجب» می‌گویند.

﴿مسئلهٔ ۲۷﴾ اگر مجتهدی در مسئله‌ای احتیاط کند، مثلاً بگوید: احتیاط آنست که در رکعتهای سوم و چهارم نمازهای مغرب، ظهر، عصر و عشا، تسبیحات اربعه- سُبْحَانَ‌اللَّهِ وَالْحَمْدُلِلَّهِ وَلاَإِلَهَ‌إِلاَّاللَّهُ وَاللَّهُ‌أَكبَرُ- را سه مرتبه بگویند، چون این احتیاط را «احتیاط واجب» می‌گویند، مقلّد

مخیر است در این مسئله بر طبق احتیاط مجتهد اعلم خود عمل کند و سه مرتبه بگوید؛ یا به مجتهد دیگر که بعد از مرجع تقلید خودش، اعلم از سایر مجتهدان معاصر است، رجوع کند و در صورتی که این مجتهد گفتن یک بار سُبْحَانَاللَّهِ وَالْحَمْدُلِلَّهِ وَ ... را در نمازهای واجب سه و چهار رکعتی کافی بداند، عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۲۸﴾ اگر مجتهد اعلم در بعضی از مسائل رسالهٔ عملیهٔ خود، عبارتهایی همچون «محلّ تأمّل است»، «محلّ اشکال است»، «بعید نیست» و یا «محلّ تردید است» آورده باشد، مقلّد می‌تواند یا به آنها عمل کند و یا همان طور که در مسئلهٔ ۲۶ گذشت به مجتهد دیگر رجوع کند.

﴿مسئلهٔ ۲۹﴾ اگر مجتهد اعلم پس از آنکه در مسئله‌ای فتوا داد، احتیاط کند، مثلاً بگوید: ظرف نجس را اگر با آب کر یک مرتبه بشویند و عین نجس هم در آن نباشد پاک می‌شود، ولی احتیاط آنست که سه مرتبه بشویند(اصطلاحاً این احتیاط را «احتیاط مستحب» می‌گویند) مقلّد او نمی‌تواند در آن مسئله به فتوای مجتهد دیگر رجوع کند، بلکه باید بر طبق فتوای مجتهد خود عمل کند و به همان یک مرتبه شستن با آب کُر اکتفا کند و یا بر طبق احتیاط مستحب او عمل کند و سه مرتبه بشوید و همچنین است، در هر موردی که مستحب بودن احتیاط معلوم باشد، مگر در صورتی که فتوای مجتهدی که از او تقلید نمی‌کند به احتیاط نزدیک‌تر باشد، در این خصوص می‌تواند به او رجوع کند.

بقای بر تقلید میت

﴿مسئلهٔ ۳۰﴾ آغاز به تقلید از مجتهدی که از دنیا رفته است جایز نیست، لذا کسانی که تازه به سن تکلیف رسیده‌اند نمی‌توانند از چنین مجتهدی تقلید کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۱﴾ اگر مجتهدی که انسان از او تقلید می‌کند- حتی اگر به مدت کوتاهی به فتاوای او عمل کرده باشد- از دنیا برود، بر مقلّد واجب است در مورد بقای بر تقلید از او، از مجتهد زنده تقلید کند.

﴿مسئلهٔ ۳۲﴾ اگر مجتهد زنده بقای بر تقلید از میت را جایز بداند، مدت بقاء منوط به اجازهٔ اوست.

﴿مسئلهٔ ۳۳﴾ اگر مجتهد زنده، تقلید از مجتهدی که از دنیا رفته است را ابتداءً و بقاءً جایز نداند، مقلّد در کلیه مسائلی که در زمان حیات آن مجتهد به آنها عمل کرده یا نکرده، آنها را برای عمل یاد گرفته یا یاد نگرفته و یا آنچه یاد گرفته را فراموش کرده یا نکرده باشد، باید به مجتهد زنده رجوع کرده و از او تقلید کند.

﴿مسئلهٔ ۳۴﴾ اگر مجتهدی که از دنیا رفته است، اعلم از مجتهدی باشد که مقلد می‌خواهد با اجازهٔ او باقی بماند، بقای بر تقلید از او واجب است.

﴿مسئلهٔ ۳۵﴾ اگر مجتهدی که انسان می‌خواهد از او تقلید کند، از مجتهدی که از دنیا رفته است

اعلم باشد، بنا بر اقوی عدول از او و تقلید از مجتهد زنده در تمام مسائل واجب است.

﴿مسئلهٔ ۳۶﴾ اگر مجتهد زنده‌ای که اکنون از او تقلید می‌کند و مجتهدی که از او تقلید می‌کرده و از دنیا رفته است، هر دو در تمام خصوصیات مساوی باشند یا احتمال مساوی بودن در بین آنها وجود داشته باشد، بقای بر تقلید از مجتهد مرده، درتمام مسائل واجب است.

﴿مسئلهٔ ۳۷﴾ کسی که از مجتهد اعلم تقلید می‌کند، بعد از آنکه مجتهد مذکور از دنیا رفت، نمی‌تواند در مسائلی که یاد نگرفته و یا مسائل جدیدی که مجتهد میت فتوا نداشته است، بر تقلید او باقی بماند، بلکه واجب است در این گونه مسائل و احکام شرعی دیگر، از مجتهد زندهٔ اعلم تقلید کند.

﴿مسئلهٔ ۳۸﴾ اگر در مسئله‌ای به فتوای مجتهدی عمل می‌کرده و بعد از مرگ او، در همان مسئله به فتوای مجتهد زنده رفتار کند، این مقلّد نمی‌تواند دوباره آن مسئله را مطابق فتوای مجتهدی که از دنیا رفته، انجام دهد، ولی اگر مجتهد زنده در مسئله‌ای فتوا نداشته باشد و احتیاط کند و مقلّد در آن مسئله، قبلاً بر طبق فتوای مجتهد فوت شده عمل می‌کرده و یا آن‌را یاد گرفته بوده است و یا اینکه اطلاعی از آن فتوا نداشته است، ولی مجتهد متوفی در آن باره فتوا داشته است، می‌تواند دوباره به فتوای مجتهد راحل عمل کند، اگرچه مدّتی مطابق احتیاط مجتهد زنده عمل کرده باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۹﴾ بر هر مکلّفی عقلاً واجب است، اجزا، شرایط، مقدمات و مبطلات عبادتهای واجب را یاد بگیرد و اگر یاد نگیرد و به نیت رجا و قصد قربت مطلقه، اعمالش را انجام دهد و به‌طور اتّفاقی با واقع یا با فتاوای مجتهد زنده‌ای که دارای شرایط تقلید است مطابق درآید، اعمالش صحیح است و قضا لازم ندارد.

﴿مسئلهٔ ۴۰﴾ اگر برای مکلّفی مسئله‌ای پیش آید که حکم آن‌را نداند، اگر ممکن است باید صبر کند تا فتوای مجتهد اعلم را به دست آورد و اگر احتیاط کردن ممکن است باید به احتیاط عمل کند، ولی اگر احتیاط هم ممکن نباشد، چنانچه از انجام عمل محذوری لازم نیاید، بنا را بر یک طرف بگذارد تا استعلام کند، پس اگر معلوم شد مخالف واقع یا مخالف گفتار مجتهد بوده است، دوباره باید آن عمل را انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۴۱﴾ اگر انسان اعمالی را بدون تقلید انجام دهد و یا از مجتهدی تقلید کند که شرایط مرجعیت تقلید را نداشته باشد، در صورتی اعمالش صحیح است که مطابق با واقع یا مطابق با فتوای مجتهد اعلم زنده و یا مطابق با احتیاط باشد.

تغییر رأی مجتهد و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۴۲﴾ اگر مقلّد بداند فتوای مجتهدش، عوض شده است، نمی‌تواند بر طبق فتوای قبلی او عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۴۳﴾ اگر مقلّد بداند مجتهدش، در فتوایی، توقّف و یا تردّد پیدا کرده است و فتوای

جدیدی در آن باره ندارد، واجب است، در خصوص آن فتوا بر طبق احتیاط عمل کند و یا به مجتهد اعلم بعد از او که اصطلاحاً او را «فالاعلم» می‌گویند رجوع کند؛ البته اگر رأی فالاعلم موافق با احتیاط باشد رجوع به فتوای فالاعلم متعین است.

﴿مسئلهٔ ۴۴﴾ اگر کسی از مجتهدی تقلید کند که عدول به مجتهد اعلم را حرام بداند، سپس مجتهد اعلمی را بیابد که در تقلید، اعلمیت را شرط می‌داند، بنا بر اقوی، عدول به اعلم واجب است و بقای بر تقلید مجتهد اوّل که عدول را مطلقاً حرام می‌داند، جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۴۵﴾ تغییر تقلید از مجتهد اعلم که در مسئله‌ای فتوا نداشته باشد، به دو صورت متصور است:

۱ – مجتهد اعلم به ادلّه و مدارک حکم رجوع کرده امّا آنها را برای «اِفتا» کافی ندانسته است، در این صورت وظیفهٔ مقلّد رجوع به احتیاط است.

۲ – مجتهد اعلم به ادلّه و مدارک حکم رجوع نکرده و لذا فتوا نداده است، در این صورت وظیفهٔ مقلّد، در این مورد رجوع به فالاعلم است.

﴿مسئلهٔ ۴۶﴾ اگر انسان از مجتهد اعلم تقلید کند سپس شک کند که از دنیا رفته و یا تبدل رأی پیدا کرده است و یا شرایط تقلید را حفظ کرده است یا نه، در این صورت بقای بر تقلید از او تا روشن شدن وضعیت جایز است و نیازی به تفحص و جستجو نیست.

﴿مسئلهٔ ۴۷﴾ اگر شبههٔ اعلمیت بین دو مجتهد جامع شرایط تقلید وجود داشته باشد به گونه‌ای که بین کارشناسان و خبرگان عادل اختلاف وجود داشته باشد تا حدی که تعیین یکی از آن دو مجتهد به عنوان اعلم ممکن نباشد، احتیاط واجب آنست که مقلد، در صورت امکان، احتیاط بین دو قول و فتوا کند، اگر چنین احتیاطی غیرممکن باشد، می‌تواند از هرکدام ازآنها که بخواهد تقلید کند؛ این تخییر را «ابتدایی» گویند.

﴿مسئلهٔ ۴۸﴾ اگر کسی فتوای مجتهدی را برای دیگران (برای عمل به آن) نقل کند چنانچه فتوای آن مجتهد عوض شده باشد در صورتی که مقلّدش سؤال کند، واجب است تغییر فتوا را به او بگوید، ولی اگر نپرسد، خبر دادن از تغییر فتوای مجتهد لازم نیست؛ و اگر نقل کنندهٔ فتوا متوجّه شود در بیان فتوا اشتباه کرده است، در صورت امکان باید اشتباه را برطرف کند.

﴿مسئلهٔ ۴۹﴾ اگر مجتهدی پس از تفحص و جستجوی بیشتر در ادلّه و مدارک احکام شرع، متوجّه شود که در بیان حکم اللّه اشتباه کرده است، لازم و ضروری است که رأی و فتوای دوم خود را برای مقلّدین بیان و اعلام کند.

﴿مسئلهٔ ۵۰﴾ اگر کسی بعد از بلوغ از مجتهدی تقلید کند و پس از تقلید شک کند که آنچه انجام داده، از روی تقلید صحیح بوده یا نبوده است، بنا بر اقوی می‌تواند بنا را بر صحت تقلید بگذارد که در نتیجه اعمال گذشته او محکوم به صحت خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۵۱﴾ اگر شخصی که از مجتهدی تقلید می‌کند بداند که تقلید او صحیح است، ولی

شک کند آنچه انجام داده است طبق فتوای مجتهدش صحیح بوده یا نه، اعمالی راکه قبل از شک انجام داده صحیح است، ولی نسبت به اعمالی که در آینده بخواهد انجام بدهد، باید مواظبت کند که این اعمال بالفعل صحیح واقع شود.

﴿مسئلۀ ۵۲﴾ اگر مجتهدی فتوا دهد که تقلید از اعلم واجب نیست و انسان می‌تواند به فتاوای غیر اعلم نیز جهت انجام تکالیف و وظائف شرعی خود رجوع کند، در این صورت مقلّد می‌تواند با تمسک به فتوای اعلم از غیر اعلم نیز تقلید کند.

﴿مسئلۀ ۵۳﴾ با توجه به اینکه دانش فقه بسیار وسیع و گسترده بوده و از امور تخصصی است، لذا در بین چند مجتهد که هر یک از آنها در یک یا چند رشته از ابواب فقه آل‌محمّد صلی الله علیه و آله اعلم از دیگران باشد، وجوب رجوع به اعلم همان رشته خالی از قوّت نیست، بلکه بنا بر اصل لزوم اشتراط اعلمیت، عقلاً متعین است.

﴿مسئلۀ ۵۴﴾ کسی که اهل فضل است، اگر به‌طور عادّی و طبیعی در موردی یقین کند که نظر و فتوای مجتهد خلاف واقع است، نمی‌تواند در آن مسئله از او تقلید کند.

﴿مسئلۀ ۵۵﴾ کسی که با تلاش و کوشش فراوان به درجۀ اجتهاد رسیده و از قدرت استنباط و استخراج احکام شرع مقدس اسلام با مراجعه به ادلّه و مدارک آنها برخوردار است، مرد باشد یا زن، حرام است از مجتهد دیگر تقلید کند.

﴿مسئلۀ ۵۶﴾ اگر کسی متجزّی باشد، یعنی در بعضی از ابواب و کتب فقهی مجتهد باشد و در بعضی نباشد، واجب است در آن ابواب و رشته‌هایی که مجتهد نیست از مجتهد جامع شرایط تقلید کرده و یا عمل به احتیاط کند.

﴿مسئلۀ ۵۷﴾ کسی که به اجتهاد نرسیده و قدرت استنباط و استخراج احکام شرعی، با مراجعه به ادلّه و مدارک آنها را ندارد، حرام است فتوا دهد و اگر تعمداً با علم به اینکه اهلیت افتا را ندارد، اقدام به دادن فتوا کند و افرادی نیز جهلاً به فتوای او عمل کنند، مسئولیت اعمال آنها به عهدۀ اوست.

﴿مسئلۀ ۵۸﴾ اگر دو نفر در نقل و بیان فتوای مجتهدی اختلاف داشته باشند، بدین صورت که یک فتوا را به دو صورت مختلف بیان کنند، در این حالت، اگر یکی از نقل کنندگان فتوا، از اعتماد، صداقت و راستگویی بیشتری برخوردار باشد، مقدم بر دیگری خواهد بود، ولی اگر در تمام جهات با هم برابر و مساوی باشند، اگرچه مقتضای قاعده اولیه تساقط هر دو است، لیکن مقتضای قاعدۀ ثانوی درگرفتن فتوا و عمل به آن، تخییر است.

﴿مسئلۀ ۵۹﴾ اگر نقل فتوا، با شنیدن شفاهی آن از خود مجتهد متعارض باشد، در صورتی که تاریخ نقل فتوا و شنیدن آن یکی باشد، یا زمان شنیده شدن از مجتهد بعد از نقل ناقل باشد، شنیده شدن از مجتهد مقدم است و باید به آن عمل شود.

﴿مسئلۀ ۶۰﴾ اگر تاریخ نقل فتوا بعد از شنیدن از خود مجتهد باشد و مقلّد هم احتمال بدهد که

رأی و فتوای مجتهد عوض شده است، تقدمِ شنیدن از مجتهد بر نقل، معلوم و مسلّم نیست و ممکن است در این صورت هر دو ساقط شوند، مگر اینکه احتمال وثوق و اطمینان در نقل فتوا بیشتر باشد که در این مورد بعید نیست که نقل بر شنیدن مقدم باشد.

﴿مسئلهٔ ۶۱﴾ اگر فتوای مجتهدی که در رسالهٔ عملیهٔ او، با آنچه مقلّد از خود او می‌شنود، مختلف و متعارض باشد؛ اگر مجتهد به آنچه در رساله است، توجه و التفات دارد و با وجود آن بر خلاف فتوا می‌دهد، نوعی عدول و تبدل رأی محسوب می‌شود که در این صورت، شنیدن از مجتهد بر آنچه در رسالهٔ عملیه نوشته، مقدم است؛ ولی اگر توجه و التفات به آنچه در رساله آمده است نداشته باشد، باید به آن، توجه داده شود تا آنچه را که اختیار کرده، مطابق آن فتوا دهد.

﴿مسئلهٔ ۶۲﴾ اگر شخصی فتوای مجتهدی را نقل کند و نقل او با آنچه در رسالهٔ او وجود دارد مختلف و متعارض باشد، در این صورت اگر ناقل ادعا می‌کند که مجتهد چنین فتوایی داده، ولی بعداً عدول کرده است، در این مورد اگر نقل کنندهٔ فتوا فردی راستگو و مطمئن باشد، ظاهراً نقل او بر رساله مقدم است.

﴿مسئلهٔ ۶۳﴾ اگر شخصی فتوای مجتهدی را نقل کند و این نقل با فتاوای موجود در رساله اختلاف داشته باشد، اگر ناقل مدعی عدول مجتهد از فتواست، که حکمش در مسئلهٔ قبل گذشت، امّا اگر ناقل ادّعای عدول ندارد و از نظر وثاقت و اعتماد هم ترجیحی بر آنچه در رساله موجود است وجود نداشته باشد، آنچه که در رساله نوشته شده مقدم بر نقلِ ناقل است.

عدالت و نشانه‌های آن

﴿مسئلهٔ ۶۴﴾ عدالتی که در مرجع تقلید شرط است عبارت است از:

ملکهٔ نفسانی و حالت خاص معنوی که در اثر علم و معرفت صحیح و ایمان به خدا و تکرار عمل نیک به وجود می‌آید و در صُقع نفس انسان رسوخ می‌کند و ریشه می‌دواند، به گونه‌ای که انسان را به انجام واجبات و ترک محرمات وادار می‌سازد و همان‌گونه که از صحیحهٔ‌إبن‌أبی‌یعفور[1] استفاده می‌شود، حسن ظاهر برای به دست آوردن عدالت مذکور کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۶۵﴾ عدالت از راههای زیر ثابت می‌شود:

۱- دو نفر عادل شهادت به عدالت او بدهند.

۲- مشهور به عدالت و تقوا باشد، به گونه‌ای که در اثر این شهرت، انسان، به عدالت او علم عادّی پیدا کند.

۳- بنا بر اقوی اگر یک نفر هم به عدالت کسی گواهی بدهد، کفایت می‌کند.

---

۱. وسائل‌الشّیعه، ج۲۷، ص ۳۹۱، کتاب الشّهادات، باب ۴۱، ح۱.

۴- اگر شخصی موثق و مورد اعتماد باشد و با اخبار او اطمینان به عدالت فردی پیدا بشود، کفایت می‌کند.

۵- از هر راهی که وثوق و اعتماد عادی به عدالت کسی پیدا بشود مانند مصاحبت و همراهی با او.

﴿مسئلهٔ ۶۶﴾ تقلید بنا بر اقوی منحصر در احکام فرعیهٔ فقهی نیست؛ بلکه در مسائل اصول فقه و موضوعات مستنبطه‌ای که غیر از فقیه جامع شرایط، شخص دیگری به‌طور معمول آنها را نمی‌داند، باید تقلید کرد و در مسائل عادی[1] نیز می‌توان تقلید کرد.

[1] . مسائل عادی مانند ورود ملاکهای شرعی و حدود الهی در امور و الگوهای اجتماعی، سیاسی و مانند آن.

بخش دوم:

احکام طهارت

کلیات

﴿مسئلهٔ ۶۷﴾ طهارت بر دو قسم است:

۱- طهارت از حدث: عبارت است از اعمالی که در تحقق آنها قصد قربت شرط است، به‌طوری که اگر بدون قصد قربت انجام پذیرد، طهارت حاصل نمی‌شود. طهارت از حدث سه قسم است: غسل، وضو و تیمّم که هر یک در جای خود توضیح داده خواهد شد؛ با توجّه به اینکه در حصول این نوع طهارت، قصد قربت شرط است آن‌را امر عبادی یا تعبّدی می‌نامند.

۲- طهارت از خبث: عبارت است از اینکه با استفاده از یکی از پاک‌کننده‌هایی که شارع آنها را مطهّر می‌داند، چیزی که به یکی از اقسام نجاست آلوده و نجس شده است، پاک شود. در این طهارت قصد قربت لازم نیست و صرف حصول آن حتی به صورت قهری کفایت می‌کند و به این جهت «توصّلی» یا «توصلیات» نامیده می‌شود.

احکام آبها

یکی از مطهرات آب است که از جهات گوناگون با مطهرات دیگر قابل مقایسه نیست، زیرا اثر آن عامّ و بسیار گسترده است.

﴿مسئلهٔ ۶۸﴾ آب بر دو قسم است: ۱- مطلق، ۲- مضاف.

آب مطلق، آبی است که از چیزی گرفته نشده یا با چیزی مخلوط نشده طوری که به آن آب نگویند؛ ولی آب مضاف آبی است که از چیزی بگیرند، مثل آب هندوانه و گلاب؛ یا با چیزی مخلوط شده باشد، مثل آبی که با گِل مخلوط شود طوری که به آن دیگر آب نگویند.

آب مطلق

﴿مسئلهٔ ۶۹﴾ آب مطلق بر چهار قسم است:

۱- آب کُر، ۲- آب قلیل، ۳- آب جاری، ۴- آب باران.

﴿مسئلهٔ ۷۰﴾ در مورد آب چاه، به نظر می‌رسد اگر از زمین نجوشد و «مادهٔ نابعه» و جوشاننده نداشته باشد و به اندازه کر نیز باشد، از مصادیق آب کر است و احکام آب کر را دارد و اگر از زمین بجوشد و مادّهٔ جوشنده داشته باشد در حکم آب جاری است و اگر دارای دو خصیصهٔ فوق که برای آب کر و جاری بیان شد نباشد، حکم آب قلیل را دارد.

احکام آب جاری

﴿مسئلهٔ ۷۱﴾ آب جاری آبی است که از زمین می‌جوشد و بر روی آن جاری می‌شود؛ به عبارت دیگر آبی است که مادهٔ جوشنده دارد و در اثر اتّصال به آن ماده به‌طور دائم، عرفاً بر روی زمین و یا در زیر زمین جریان پیدا می‌کند، مانند چشمه‌ها، قناتها و رودخانه‌ها.

﴿مسئلهٔ ۷۲﴾ آب جاری حتی اگر به اندازهٔ آب کر نباشد، تا وقتی که در اثر برخورد با چیزهای نجس، بو، رنگ و یا مزهٔ آن تغییر پیدا نکند، پاک است.

﴿مسئلهٔ ۷۳﴾ اگر مقداری از آب جاری، مثلاً آب چشمه، بر اثر برخورد با چیزهای نجس بو، رنگ و یا مزه آن تغییر پیدا کند، همان طرفی که تغییر یافته، نجس می‌شود و طرفی که به چشمه متصل است هر چند کمتر از مقدار کر باشد، پاک است و اگر طرف تغییر یافته، خودبه‌خود در اثر اتّصال به آب چشمه، تغییراتش برطرف گردد، پاک می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۷۴﴾ چشمه و مانند آن که آب در آن جریان ندارد، اما به گونه‌ای است که اگر آب از آن برداشته شود، دوباره جوشیده و پر می‌شود و به حالت گذشته‌اش باز می‌گردد، حکم آب جاری را دارد و نیز تمام آبهایی که در کنار نهرها ایستاده و جریان ندارند، ولی به آب جاری متّصل هستند، در طهارت، پاکی و نجاست، حکم آب جاری را دارند.

﴿مسئلهٔ ۷۵﴾ آب چشمه‌ای که در بعضی ایام سال می‌جوشد و در بعضی ایام خشک می‌شود، در ایامی که می‌جوشد حکم آب جاری را دارد.

﴿مسئلهٔ ۷۶﴾ آبی که بر روی زمین جریان دارد و فاقد منبع و جوشش از زمین است، اگر به مقدار کر باشد حکم آب کر را دارد، ولی اگر کمتر از کر باشد، در حکم آب قلیل بوده و در صورت رسیدن نجاست به آن، نجس خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۷۷﴾ آبهای لوله کشی منازل، مغازه‌ها و میادین، چون به منابع آب و یا شبکه‌های آب شهری متّصل هستند، حکم آب جاری را دارند.

﴿مسئلهٔ ۷۸﴾ آبی که بر روی زمین جاری است و از زمین نمی‌جوشد و همچنین مادّه‌ای را که عرفاً موجب استمرار جریان آب بشود (فواره، پمپ و مانند آنها) ندارد، اگر به اندازهٔ کر نباشد و با

نجس ملاقات کند، نجس می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۷۹﴾ آبی که از بالا به طرف پایین سرازیر شده و جریان پیدا کند یا اینکه حالتی دفع مانند داشته باشد مانند فواره و نظیر آن، اگر طرف پایین با نجاست برخورد کند، بالا نجس نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۸۰﴾ آبی که در فواره و مانندآن درگردش است و با فشار ازآن خارج می‌شود، به صرف ملاقات با چیزهای نجس، نجس نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۸۱﴾ اگر انسان شک کند که آب موجود دارای مادّه جوشان است یا خیر و این آب با چیز نجس ملاقات کند، اگر حالت سابقه دارد که دلالت بر دارا بودن مادّه کند، در این صورت استصحابِ بقای مادّه جاری است و حکم به طهارت آن آب می‌شود، ولی اگر حالت سابقه، بر عدم وجودِ مادّه دلالت کند، با استصحاب حالت سابقه، با همان ملاقاتِ با نجس، محکوم به نجاست است و اگر اصلاً حالت سابقه ندارد و معلوم نیست که در گذشته چگونه بوده، اقوی این است که حکم به طهارت وپاکی این آب می شود و با این حکم مطهِّریت و پاک کنندگی آن نیز به اثبات می‌رسد، اگرچه این آب با چیزهای نجس هم برخورد کرده باشد.

آب کُر و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۸۲﴾ کُر مقدار آبی است از حیث مساحت، بنا بر احتیاط، اگر در ظرفی که طول و عرض و عمق آن هر یک سه وجب و نیم معمولی است بریزند، آن ظرف پر شود؛ و از حیث وزن مقدار آن بیست مثقال از صد و بیست و هشت من تبریز، کمتر است که تقریباً ۳۸۴ کیلوگرم است، بنابراین آبهای موجود در لوله‌های منازل، باغات و جاهای دیگر که وصل به منابع بزرگ و یا هر نوع کر دیگر است همان حکم آب کُر را دارند.[۱]

﴿مسئلهٔ ۸۳﴾ اگر عین نجس، مانند خون، ادرار و امثال اینها به آب کر برسد در صورتی که بو، رنگ و یا مزّه آن‌را تغییر بدهد، آن آب نجس می‌شود و اگر تغییر ندهد و یا تغییر به سبب ملاقات با چیز دیگر که عین نجاست در آن نیست باشد، نجس نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۸۴﴾ اگر عین نجس، مانند خون، به آبی که بیشتر از کر است، برسد و بو، رنگ یا مزّه قسمتی از آن‌را تغییر دهد؛ چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کر باشد، تمام آب نجس می‌شود، ولی اگر به اندازهٔ کر و یا بیشتر از آن باشد، تنها آن مقداری که تغییر پیدا کرده نجس و بقیهٔ آن پاک است.

---

۱. اصل در کریّت، وزن است و اختلاف در روایات حجم و اشبار به این دلیل است که آبها به‌خاطر سبک و سنگین بودنشان همیشه به‌طور یکسان حجم نمی‌گیرند و لذا در بعضی از آبها حجم از ۴۲ وجب و هفت ثمن- یک‌هشتم وجب- بسیار کمتر است، بنابراین ملاک همان وزن است اگرچه حجم، کمتر از مقدار ۴۲ وجب و هفت ثمن وجب باشد.

﴿مسئلهٔ ۸۵﴾ اگر چیز نجس را زیر شیر آبی که متّصل به کر است بشویند، آبی که از آن چیز می‌ریزد تا وقتی که متّصل به کر باشد و بو، رنگ و مزّه نجاست را نگیرد و عین نجس نیز در آن نباشد، پاک است.

﴿مسئلهٔ ۸۶﴾ مقداری از آب کر که یخ ببندد و باقی مانده نیز کمتر از کر باشد، به صرف ملاقات با نجس، نجس می‌شود و هر مقدار از یخ نیز که آب شود نیز نجس می‌گردد.

﴿مسئلهٔ ۸۷﴾ اگر آبی کر باشد و انسان شک کند که مقدار آن کمتر از کر شده است یا نه، در صورتی که تفاوت چشمگیر و فاحشی پیدا نکرده باشد احکام کر را دارد.

﴿مسئلهٔ ۸۸﴾ اگر انسان شک کند آبی که قبلاً به مقدار کر نبوده به مقدار کر رسیده است یا نه، با استصحاب حالت سابقهٔ آن در حکم آب قلیل است.

﴿مسئلهٔ ۸۹﴾ کُر بودن آب از راههای زیر ثابت می‌شود:

۱- انسان خود یقین پیدا کند که آب کر است.

۲- دو مرد عادل به کر بودن آب شهادت دهند.

۳- کسی که آب در اختیار اوست و متهم به بی‌اعتنایی به مسائل شرعی نیست، از کر بودن آب خبر دهد.

۴- بنا بر اقوی اگر یک فرد عادل و یا موثّق به کر بودن آب شهادت دهد و از گواهی او اطمینان عادی پیدا شود، کر بودن آب ثابت می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۹۰﴾ اگر کسی بخواهد تنها با ظن و گمان، کر بودن آب را به اثبات برساند، کارساز نیست و کر بودن آب ثابت نمی‌شود.

احکام آب باران

﴿مسئلهٔ ۹۱﴾ آب باران آبی است که از آسمان ببارد و هنگامی پاک کننده است که عرفاً بگویند باران می‌بارد و احتیاط واجب آنست که باران به اندازه‌ای باشد که اگر بر زمین سخت ببارد جریان پیدا کند و باریدن چند قطره برای پاک کردن کافی نیست.

﴿مسئلهٔ ۹۲﴾ اگر بر چیز نجس که عین نجاست در آن وجود ندارد، یک مرتبه باران ببارد و بر تمام جاهایی که نجس شده است نفوذ کند، پاک می‌شود؛ در فرش و لباس هم بنا بر اقوی فشار دادن و یا خارج کردن مقدار آبی که در آن نفوذ کرده لازم نیست، گرچه احتیاط مستحب آنست که فشرده شود تا بیشتر آبی که در آن نفوذ کرده خارج گردد.

﴿مسئلهٔ ۹۳﴾ اگر بر چیز نجسی که عین نجاست در آن وجود دارد باران ببارد، تا زمانی که عین نجاست پاک و برطرف نشود آن چیز پاک نمی‌شود و اگر به خاطر باریدن باران عین نجاست زایل شود و از بین برود به گونه‌ای که عرفاً بگویند آب باران نجاست را برطرف کرده است، در این صورت چیز نجس پاک می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۹۴﴾ اگر باران به عین نجس ببارد و به جایی ترشح کند، چنانچه عین نجاست در آن

نباشد و بو، رنگ و یا مزّه نجاست را نگرفته باشد، پاک است.

﴿مسئلهٔ ۹۵﴾ اگر باران بر پشت بام ببارد و عین نجاست در آن وجود داشته باشد تا موقعی که باران می‌بارد، آبی که به چیز نجس رسیده است و از سقف و یا ناودان می‌ریزد، پاک است.

﴿مسئلهٔ ۹۶﴾ اگر انسان یقین پیدا کند آبی که پس از قطع شدن باران از سقف و یا ناودان می‌ریزد، به چیز نجس رسیده است، نجس است.

﴿مسئلهٔ ۹۷﴾ اگر باران بر زمین نجس ببارد، در صورتی که عین نجاست در آن نباشد، زمین پاک می‌شود و در صورتی که باران قطع نشود و آب آن بر روی زمین جاری شود و به جای نجس که باران نباریده برسد، آنجا را هم پاک می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۹۸﴾ اگر باران بر خاک یا سایر چیزهای نجس ببارد و معلوم شود که آب باران به صورت مطلق، به همهٔ اجزای آن چیز نجس رسیده است، در صورتی که عین نجاست در آن نباشد پاک می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۹۹﴾ اگر در اثر رسیدن آب باران و یا رطوبت آن، خاک گل شود و آب مطلق به اجزای نجس نرسد، پاک نمی‌شود؛ در مورد هر چیز نجس دیگری هم اگر آب باران به‌طور مطلق به اصل نجاست نرسد، پاک نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۰۰﴾ در جاهایی که آب نجس وجود دارد (مانند حوض، ظرف و غیره) اگر آب باران بر آنها ببارد و به‌طور عادّی با آب نجس مخلوط شود، پاک می‌شود.

احکام آب چاه

﴿مسئلهٔ ۱۰۱﴾ آب چاه اگر مادّه جوشان داشته باشد در حکم آب چشمه و جاری است، که اگر در اثر برخورد با نجس رنگ، بو و یا مزّه آن تغییر نکرده باشد، پاک و پاک کننده است و اگر تغییر پیدا کرده باشد و در اثر جوشش منبع، آن دگرگونی از بین برود و آب پاک غالب گردد، پاک است، در غیر این صورت به نجاست خود باقی است و اینکه در بعضی از نجاستها گفته‌اند پس از رسیدن نجاست به چاه، تمام یا مقداری ازآب چاه کشیده شود (منزوحات بئر)، مستحب بوده و واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۰۲﴾ آب چاه اگر دارای ماده جوشان نباشد، در حکم آب راکد است، یعنی اگر به اندازه آب کر است، احکام آب کر بر آن صادق است و اگر به اندازه آب کر نباشد در حکم آب قلیل است.

احکام منزوحات بئر

منزوحات بئر عبارت از مقدار آبی است که در اثر افتادن نجاستهای خاص در آب چاه، از آن چاه کشیده می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۰۳﴾ به‌طور کلّی می‌توان گفت، اگر چیزی از نجاسات در چاه بیفتد و یا حیوانی در چاه بمیرد، در صورتی که رنگ، بو یا مزّه آب چاه عوض شده باشد مستحب است که همهٔ آب چاه کشیده شود؛ اگر کشیدن تمام آب چاه مقدور نباشد، باید به اندازه‌ای کشیده شود که نفس انسان از آن خباثت و پلیدی که به خاطر وقوع نجاست در چاه پیدا کرده بود، احساس پاکی بکند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۴﴾ آب قلیل آبی است که از زمین نجوشد و مقدار آن نیز از آب کر کمتر باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۰۵﴾ آب قلیل اگر به روی چیز نجس بریزد و یا چیز نجس به آن برسد نجس می‌شود؛ ولی اگر از بالا با فشار روی چیز نجس بریزد مقداری که به آن چیز نجس می‌رسد نجس و هر چه بالاتر از آنست پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۰۶﴾ آب قلیلی که از فواره با فشار از پایین به بالا می‌رود، در صورتی که به قسمت بالا برسد، پایین نجس نمی‌شود، ولی اگر نجاست به پایین آب برسد طرف بالا نیز نجس می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۰۷﴾ خوردن آب نجس اگر ضرورت نباشد حرام است و بنا بر اقوی خوراندن آن به بچه‌های مسلمانان نیز جایز نیست؛ امّا سایر تصرفات که مشروط به طهارت نیست، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۰۸﴾ آب قلیلی که با آن مخرج بول و غائط را می‌شویند، با پنج شرط پاک است هر چند مطّهر بودن آن خالی از اشکال نیست:

۱- آن که بو، رنگ و یا مزّهٔ آب به واسطهٔ نجاست تغییر نکرده باشد.

۲- نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد.

۳- نجاست دیگری مانند خون، ادرار یا مدفوع بیرون نیامده باشد.

۴- ذرّه‌های مدفوع در آب پیدا نباشد.

۵- بیشتر از مقدار معمول، نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد و اگر هنگام شستن محل ادرار یا مدفوع با آبی که متّصل به کر یا جاری است، به بدن یا لباس ترشح کند چنانچه بو، رنگ یا مزّهٔ آب به وسیلهٔ نجاست تغییر نکرده باشد و یا ذرّه‌های مدفوع در آب نباشد، اجتناب از آن لازم نیست.

احکام متفرقهٔ آبها

﴿مسئلهٔ ۱۰۹﴾ آبهای مضاف مانند آب میوه، گلاب و یا آب گل‌آلود را گویند، به‌طوری که به آن آب نگویند، چیزهای نجس را پاک نمی‌کند و وضو و غسل نیز با آنها باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۰﴾ اگر آب مضاف نجس شود و با آب جاری یا آب کر طوری مخلوط شود که به آن مضاف نگویند، پاک می‌شود و حکم آب کر و جاری را دارد؛ ولی اگر مضاف از آب جاری و کر قطع شود و باقی‌ماندهٔ آن اگر از مضاف بودن بیرون نیامده باشد، حکم مضاف را دارد و اگر بیرون آمده باشد، طوری که به آن آب بگویند و کمتر از کر باشد، حکم آب قلیل را دارد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۱﴾ تمامی آبهای معدنی و آبهای شور و آبهایی که به آنها کلر زده‌اند از مصادیق

آب مطلق هستند و حکم آب مطلق را دارند مگر اینکه آن‌قدر نمک و کلر مخلوط شود که عرفاً به آن آب مطلق نگویند، در این صورت نه چیز نجس را پاک می‌کند و نه پاک کننده است و نـه بـا آن وضو گرفتن و غسل کردن صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۲﴾ آبی که قبلاً مطلق بوده اگر انسان شک کند که مضاف شده است یـا نـه، حکـم آب مطلق را دارد و آبی که قبلاً مضاف بوده و انسان شک کند که مطلق شده اسـت یـا نـه، حکـم آب مضاف را دارد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۳﴾ اگر آب مضاف از بالا روی چیز نجس بریزد، آن مقداری که به آن چیـز نجـس رسیده، نجس است و آن مقداری که بالاتر از آن چیـز نجـس قـرار گرفتـه، پـاک اسـت. اگـر آب مضاف، از فواره با فشار از پایین به بالا برود، چنانچه نجاست به بالاتر برسد، پایین نجس نمی‌شـود. همچنین اگر آب مضاف با فشار به چیز نجس برخورد کند، طوری که مانع سرایت نجس به ملاقی بشود، حتّی اگر هم‌سطح باشد، نجس نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۱۴﴾ آبی که مطلق و مضاف بودن آن معلوم نبـوده و وضـعیت قبلـی آن نیـز مشـخص نیست، چیز نجس را پاک نمی‌کند و وضو و غسل نیز با آن درست نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۱۵﴾ آبی که عین نجاست مانند خون به آن برسد و رنگ و بو مـزّه‌اش را تغییـر دهـد، چه کر باشد و چه جاری، نجس می‌شود، ولی اگر رنگ، بو و مزّه آب به‌خاطر نجاستی که بیرون از آنست تغییر کند (مثل مرداری که در کنار آب افتاده باشد) آن آب نجس نمی‌شود.

احکام غُساله

﴿مسئلهٔ ۱۱۶﴾ به آبی که در هنگام پاک کردن چیزی از آن جدا می‌شود، غُسـاله گوینـد؛ پـس اگر چیز نجس شده را بخواهند با آب قلیل بشویند و پاک کنند، غُسالهٔ اول آن، چه خود به خود و چه در اثر فشار خارج بشود، نجس است و چنانچه از چیزهای نجسی است که باید دو مرتبـه شسـته شود، از غُسالهٔ دوم آن نیز باید اجتناب کرد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۷﴾ چیز نجس شده را اگر در آب کر یا جاری فرو ببرند، در صورتی که از چیزهـای نجسی باشد که دو یا سه بار شستن آنها در آب قلیل شرط است یا با دوبار فرو بـردن در آب پـاک می‌شود، غُساله‌ای که برای بار دوم از آن خارج می‌شود، پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۸﴾ آبی که قبلاً پاک بوده و الان معلوم نیست که نجس شده یا نه، محکوم به پاکی و طهارت است و نیز آبی که قبلاً نجس بوده و الان معلوم نیست کـه پـاک شـده اسـت یـا نـه، پـاک نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۱۹﴾ نیم‌خوردهٔ سگ و خوک، هم نجس است و هم خـوردن آن حـرام؛ امـا خـوردن نیم‌خوردهٔ جانداران حرام گوشتی که بدن آنها پاک است، به غیر از پرندگان و گربه، مکروه است، اما در مورد نیم‌خوردهٔ پرندگان اقوی عدم کراهت است و در گربه مکروه نیسـت. بنـا بـر آنچـه در

بعضی از روایات آمده نیم‌خوردهٔ مؤمن شفاست.

احکام نجاسات

﴿مسئلهٔ ۱۲۰﴾ چیزهایی که در اسلام به‌طور مسلّم نجس شناخته شده- یا اینکه مورد بحث است و احتیاطاً نجس دانسته شده است- و اجتناب از آنها لازم است، دوازده چیز است: ۱- ادرار، ۲- مدفوع، ۳- منی، ۴- مردار، ۵- خون، ۶- سگ، ۷- خوک، ۸- کافر، ۹- شراب، ۱۰- فُقّاع، ۱۱- عرق حیوان نجاست‌خوار ۱۲- عرق جنُب از حرام.

۱ و ۲- ادرار و مدفوع

﴿مسئلهٔ ۱۲۱﴾ ادرار و مدفوع انسان و هر حیوانی که حرام گوشت است و خون جهنده دارد- یعنی اگر سر آن‌را ببرند، از رگهایش خون با جهش خارج می‌شود- نجس است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۲﴾ بول و فضلهٔ حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد، بنا بر اقوی پاک است و اجتناب از آنها مستحب است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۳﴾ فضلهٔ حشرات کوچک مثل پشه و مگس که گوشت ندارند، پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۴﴾ فضلهٔ پرندگان حرام گوشت، اظهر آنست که پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۵﴾ ادرار و مدفوع حیوان نجاست‌خوار و نیز حیوانی که انسان با آن نزدیکی کرده باشد و نیز گوسفندی که استخوان و گوشت آن از شیر خوک محکم شده باشد، نجس است و باید از آن اجتناب کرد.

﴿مسئلهٔ ۱۲۶﴾ ادرار و مدفوع حیوانات حلال گوشت، پاک است و نیز ادرار و مدفوع الاغ، قاطر و اسب نیز با وجود مکروه بودن گوشتشان، پاک است.

۳- مَنی

﴿مسئلهٔ ۱۲۷﴾ منی حیواناتی که خون جهنده دارند، مطلقاً نجس است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۸﴾ هر رطوبتی که از انسان و سایر جان‌داران که نجس العین نیستند خارج شود، به جز ادرار، مدفوع و منی آنها پاک است.

٤- مُردار

﴿مسئلهٔ ۱۲۹﴾ مردهٔ حیوانی که خون جهنده دارد، چه خودش بمیرد و چه مطابق ضوابط اسلامی ذبح نشده باشد، نجس است.

﴿مسئلهٔ ۱۳۰﴾ مردهٔ ماهی، حتّی اگر در آب بمیرد، چون خون جهنده ندارد، پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۳۱﴾ اجزای حیوانی که مرده و نجس العین هم نیست، در صورتی که در اصل روح نداشته باشد، مانند مو، پشم و کرک، پاک است، در ضمن دندان و استخوان و هر چیز دیگر از آن

نیز اگر دارای روح نباشد، پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۳۲﴾ اگر از بدن انسان یا حیواناتی که خون جهنده دارند، در حالی که زنده هستند، گوشت یا هر جزء دیگری که روح دارد، جدا کنند، در حکم میته و نجس است.

﴿مسئلهٔ ۱۳۳﴾ پوستهای مختصر لب و یا جاهای دیگر بدن انسان، که وقت افتادن آنها رسیده است، گرچه آنها را جدا کنند، پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۳۴﴾ تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون آورده شود، در صورتی که پوست روی آن، سفت شده باشد پاک است، گرچه ظاهرِ آن‌را باید آب کشید.

﴿مسئلهٔ ۱۳۵﴾ در مواردی معلوم نیست، که چیزی جزء حیوان و جان‌دار است یا نه، یا اینکه جزء جاندار بودن آن معلوم است، ولی معلوم نیست که خون آن جاندار جهنده است یا نه، در هر دو صورت آن جزء پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۳۶﴾ کلیه داروها، عطرها، روغنها، واکس، صابون و دیگر وسایل بهداشتی که از کشورهای خارجی وارد می‌شوند، تا هنگامی که انسان به نجاست آنها یقین پیدا نکرده است، پاک هستند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۷﴾ گوشت، پیه و چرمهایی که در بازار مسلمانان به فروش می‌رسد، پاک است؛ ولی اگر فروشندهٔ آنها مسلمان نباشد و معلوم هم نباشد که از مسلمان خریداری‌کرده یا نه، یا فروشنده مسلمان است و مشخّص است که از غیرمسلمان آن‌را خریداری کرده، اما تحقیق و بررسی نکرده که آن حیوان مطابق با موازین شرعی‌ذبح شده یا نه، در هر دو حالت نجس است.

﴿مسئلهٔ ۱۳۸﴾ پوست مردار با دباغی و غیر آن پاک نمی‌شود و غیر از بدن میت مسلمانان، بقیهٔ مردارها به هیچ وجه قابل تطهیر نیستند و بدن مسلمانی که مرده است با غسل پاک می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۳۹﴾ در نجاستِ مردار شرط است که روح از تمام بدن خارج شود؛ و اگر روح از بعضی از اجزاء بیرون رود و آن جزء واقعاً بمیرد، ولی از تمام بدن بیرون نرود، نجس نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۴۰﴾ بچه‌ای که قبل از دمیدن روح سقط می‌شود و یا جوجه‌ای که در درون تخم مرغ قبل از دمیدن روح بیرون آورده شود، گرچه نجاست آنها معلوم نیست، زیرا عنوان مردار و میته صدق نمی‌کند، ولی احتیاط آنست که از آنها اجتناب شود.

۵- خون

﴿مسئلهٔ ۱۴۱﴾ خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد، یعنی اگر رگ آن‌را ببرند خون با جهش خارج می‌شود، نجس است.

﴿مسئلهٔ ۱۴۲﴾ خون حیوانات و جان‌دارانی که خون جهنده ندارند مانند ماهی، پشه، مگس و مانند اینها، پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۴۳﴾ اگر حیوان حلال گوشتی را طبق دستور شرع مقدس اسلام ذبح کنند و خون آن

به مقدار معمول از بدنش خارج شود، بقیهٔ خونی که در بدنش مانده، پاک است، گرچه خوردن آن حرام است، مگر آنکه آن خون به اندازه‌ای مستهلک شود که دیگر به آن خون نگویند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۴﴾ بعد از آن که سر حیوان بریده شده و خون به اندازه معمول و متعارف از بدنش خارج شد، اگر به علّت نفس کشیدن و یا به خاطر اینکه سر حیوان در جای بلندی قرار گرفته، مقداری از خون دوباره به بدن حیوان برگردد، آن خون نجس است.

﴿مسئلهٔ ۱۴۵﴾ بنا بر اقوی خون باقی مانده در بدن حیوانات حرام گوشت و نیز خون باقی مانده در اجزای غیر مأکول حیوانات حلال گوشت مانند طحال و امثال آن پس از خارج شدن از بدن، در حد معمول و متعارف، در صورتی که طبق دستور شرع مقدس اسلام ذبح شده باشد پاک است، گر چه خوردن آن حرام است.

﴿مسئلهٔ ۱۴۶﴾ خونی که موقع دوشیدن شیر گاو و گوسفند، گاهی در شیر آنها دیده می‌شود، نجس است و شیر را هم نجس می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۷﴾ اگر در شکم حیوانی که ذبح می‌شود بچه باشد و مرده بیرون آورده شود، از آن جهت که تذکیهٔ[1] آن جنین با تذکیهٔ مادرش انجام و محقق می‌شود، هم خودش و هم خونش پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۴۸﴾ موقع جوشیدن غذا، اگر ذره‌ای خون در آن بریزد، تمام غذا و ظرف آن نجس شده و با جوشانیدن و حرارت بیشتر پاک نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۴۹﴾ خونی که از لای دندانها بیرون می‌آید، مادامی که خارج نشده جزء باطن بوده و پاک است، اما وقتی که آن خون خارج شد، در صورتی که با آب دهان مخلوط شده و مستهلک شده باشد، خوردنش اشکالی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۰﴾ خونی که به خاطر خوردن دارو و یا تزریق آمپول، سرخی خود را از دست می‌دهد و به رنگ سفید یا زرد در می‌آید، در صورتی که معلوم باشد خون است، نجس است.

﴿مسئلهٔ ۱۵۱﴾ اگر جزء یا اجزایی از بدن انسان کوبیده شود اما معلوم نباشد که خون مرده است که در زیر پوست بدن قرار گرفته و یا گوشت است که در اثر کوبیده شدن به این حالت درآمده، پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۵۲﴾ خونی که در اثر کوبیده شدن در زیر پوست بدن، می‌میرد چه زیر ناخن باشد یا جاهای دیگر، اگر طوری باشد که به آن خون نگویند، پاک است، گرچه این فرض بعید است و اگر به آن خون بگویند، مادامی که زیر پوست و یا ناخن است وضو و غسل اشکال ندارد، ولی اگر سوراخ شود، در صورتی که برای انسان مشقتی نداشته باشد باید برای وضو یا غسل، خون را بیرون

---

۱. ذبح

بیاورد و محل آن‌را آب بکشد و اگر مشقّت داشته باشد باید اطراف محل آن‌را طوری بشوید که نجاست زیادتر نشود و چیزی‌را مانند پارچه و مانند آن‌را روی محل بیندازد و آن‌را ببندد و هنگام وضو و غسل دست تَر روی آن بکشد و احتیاطاً تیمّم هم بکند و این احتیاط ترک نشود.

﴿مسئلهٔ ۱۵۳﴾ خونی که در تخم مرغ دیده می‌شود، گرچه دلیلی بر نجاست آن وجود ندارد، لیکن احتیاط آنست که از خوردن آن اجتناب شود و این احتیاط، ترک نشود و اگر خون در رگ یا زرده تخم مرغ باشدو در پرده خودش قرار گیرد و آن پرده پاره نشده باشد پس از برداشتن آن خون و پرده، زرده و رگ باقی مانده، هم پاک است و هم خوردنش حلال است.

٦ و ۷- سگ و خوک

﴿مسئلهٔ ۱۵۴﴾ سگ و خوکی که در خشکی زندگی می‌کنند، تمام اجزای آنها، حتّی رطوبت آنها نجس است، ولی سگ و خوک دریایی نجس نیستند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۵﴾ اگر سگ و خوک با هم دیگر آمیزش کنند و بچه‌ای از آنها به وجود آید در صورتی که نوزاد سگ یا خوک باشد، نجس است؛ و در صورتی که نه خوک باشد و نه سگ، اگر اسم یکی از حیوانات پاک بر آن صدق کند و یا حیوانی باشد که شبیه نداشته باشد، در این صورت پاک است؛ احتیاط آنست که از آن نیز اجتناب شود و نیز چنین است اگر یکی از این دو با حیوانی پاک آمیزش کند.

۸- کافر

﴿مسئلهٔ ۱۵۶﴾ کسی که منکر خدای تبارک و تعالی باشد یا برای او شریک قائل شود، یا پیامبری رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را انکار کند، یا معاد و جهان آخرت را قبول نداشته باشد یا حتی در یکی از آنها شک داشته و در حال شک باقی بماند، یا یکی از ضروریات دین مانند نماز و روزه را منکر شود و متوجه باشد که انکار آن به انکار خدا و یا انکار رسالت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله منجر می‌شود، کافر و نزد مشهور فقها نجس است و این نجاست مطابق احتیاط واجب است.

﴿مسئلهٔ ۱۵۷﴾ کافر با توجه به تمام خصوصیاتی که در مسئلهٔ قبل گذشت، نجس است و این نجاست هم جنبهٔ اعتقادی دارد و هم جنبهٔ سیاسی.

﴿مسئلهٔ ۱۵۸﴾ اهل کتاب مانند یهود و نصاری در صورتی که از نجاسات مانند مشروبات الکلی و گوشت خوک و امثال اینها پرهیز کنند بنا بر اقوی پاک و اجتناب از آنها لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۵۹﴾ کسی که با یکی از چهارده معصوم علیهم‌السلام دشمنی ورزد و نسبت به ایشان عداوت و کینه داشته باشد، یا در حال طبیعی و با میل و اراده و اختیار دشنام و ناسزا گوید، بنا بر اقوی نجس است.

﴿مسئلهٔ ۱۶۰﴾ کسانی که مسلمان بودن ایشان معلوم نیست، گرچه از حیث طهارت و نجاست

محکوم به طهارت هستند، ولی احکام و آثار دیگر اسلام را ندارند، یعنی مثلاً نمی‌توانند با زن مسلمان ازدواج کنند و اگر از دنیا بروند در مقابر مسلمین دفن نمی‌شوند، مگر آنکه از یکی از طرق معتبر مسلمان بودن ایشان ثابت شود. افرادی که در بلاد اسلام زندگی می‌کنند، حکم مسلمان را دارند، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود.

﴿مسئلهٔ ۱۶۱﴾ در مواردی که به نجاست کافر فتوا داده شده باشد، از تمام اجزای بدن او حتی رطوبت و موی او نیز باید اجتناب شود.[1]

۹- شراب

﴿مسئلهٔ ۱۶۲﴾ شراب عبارت است از هر چیز مست کننده که ذاتاً روان باشد؛ شراب نجس و خوردن آن حرام است و مرتکب آن دارای حد شرعی است. چیزهایی مثل بنگ و حشیش که روان نیستند و در صورتی که با آب مخلوط شوند روان می‌شوند، اگرچه به خاطر جامد بودنشان پاک هستند، ولی خوردن آنها حرام است.

﴿مسئلهٔ ۱۶۳﴾ حرمت و نجاست شراب به خاطر آن چیزهایی که در صدر اسلام بوده نیست، بلکه هر مایعی که مست کننده باشد هم حرام و هم نجس است.

﴿مسئلهٔ ۱۶۴﴾ الکلی که برای امور پزشکی یا برای رنگ آمیزی به کار می‌رود، اگر معلوم نباشد که از چیز مست کننده گرفته شده، پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۶۵﴾ اگر از نفت و مانند آن الکل بگیرند در صورتی که مست کننده نباشد، پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۶۶﴾ هر چیز مایع مست کننده، نجس و حرام است، چه آن چیز مسکر، کم باشد یا زیاد. ملاک در مست کنندگی حال معمول و متعارف مردم است؛ پس حال افرادی که به خاطر اعتیاد به مواد مست کننده، مست نمی‌شوند و یا کمتر مست می‌شوند ملاک نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۶۷﴾ چیزهایی که گاهی مست کننده و گاهی غیر مست کننده هستند، در تمامی حالات اجتناب از آنها لازم و واجب است.

﴿مسئلهٔ ۱۶۸﴾ عطرها و اُدکلنهایی که معلوم نیست در ساختن آنها از چیز مست کننده استفاده شده باشد، محکوم به طهارت است و استفاده از آنها اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۶۹﴾ چیزهایی که مست کننده هستند، اگر به مقدار کم استفاده شود به گونه‌ای که

---

۱. حکمت نجاست کافر با حکمت نجاستهای دیگر فرق می‌کند، دستور اسلام دربارهٔ نجاست کفّار یک دستور سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است تا مسلمانان با پرهیز از آنان، تحت نفوذ و سلطهٔ سیاسی و فرهنگی و اجتماعی کفّار قرار نگیرند.

حالت مستی به افراد دست ندهد یا باید به مقدار زیاد استفاده شود تا مست کند، در هر دو صورت، کم یا زیاد، نجس و حرام است و قطعاً اجتناب از آن لازم و واجب است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۰﴾ انگور و آب آن اگر به خودی خود جوش بیاید به‌طوری که حالت مست کنندگی داشته باشد، نجس و حرام است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۱﴾ انگور و آب آن که به جوش آمده و حالت اِسکار پیدا کرده باشد، در صورتی پاک و حلال می‌شود که استحاله پیدا کرده و سرکه شود.

﴿مسئلهٔ ۱۷۲﴾ اگر انگور و آب آن به واسطهٔ آتش به جوش بیاید، گرچه خوردن آن حرام است، ولی طهارت و پاکی آن خالی از قوت نیست، اگرچه اجتناب از آن مستحب است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۳﴾ خرما و کشمش و آب آنها چه به خودی خود جوش بیایند و چه به وسیلهٔ آتش و امثال آن، بنا بر اقوی اجتناب از آنها لازم نیست، گرچه بهتر است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۴﴾ اگر آب انگور در اثر پخته شدن جوش بیاید و دو سوم آن بخار شده و از بین برود، خوردن باقی‌ماندهٔ آن حلال است.

۱۰- فُقّاع (آب جو)

﴿مسئلهٔ ۱۷۵﴾ فُقاع که از جو گرفته می‌شود و به آن آب‌جو می‌گویند، نجس و خوردن آن حرام است. در واقع آب جو نوعی شراب است و اگر کسی اقدام به نوشیدن آن بکند، حد شراب را خواهد داشت.

﴿مسئلهٔ ۱۷۶﴾ آبی که به دستور پزشک از جو می‌گیرند و به آن ماءالشعیر می‌گویند و هیچ‌گونه حالت مست‌کنندگی هم ندارد، پاک و خوردن آن حلال است و نیز اگر از غیر جو بگیرند و مست‌کننده نباشد، آن هم پاک و حلال است.

۱۱- عَرَق جُنُب از حرام

﴿مسئلهٔ ۱۷۷﴾ بنا بر اقوی عرق جنب از حرام نجس نیست، گرچه احتیاط این است که با آن عرق نماز خوانده نشود.

۱۲- عَرَق حیوان نجاست‌خوار

﴿مسئلهٔ ۱۷۸﴾ عرق شتر، گاو، گوسفند و هر حیوانی که به خوردن مدفوع انسان عادت کرده و عمدهٔ خوراک او مدفوع انسان باشد، بنا بر اقوی نجس است.[1]

---

[1]. به دلیل مصحح حفص بن البُختری و صحیح هشام بن سالم از قول امام صادق علیه‌السلام (وسائل‌الشیعه، ج ۳، ص ۴۲۳، باب ۱۵، از ابواب نجاسات ح ۱- ۲).

راههای ثابت شدن نجاسات

﴿مسئلهٔ ۱۷۹﴾ نجاست هر چیزی از سه راه ثابت می‌شود:

۱- انسان یقین کند که چیزی نجس شده است.

۲- کسی که صاحب چیزی است یا آن چیز در اختیار اوست و متّهم به دروغ‌گویی و لاابالی گری نیست، خبر دهد که آن چیز نجس است.

۳- دو نفر عادل شهادت به نجاست چیزی دهند؛ اگر یک نفر عادل نیز شهادت بدهد و از قول او اطمینان حاصل شود، کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۸۰﴾ اگر کسی ظن و گمان پیدا کند که چیزی نجس شده است، نجاست آن چیز اثبات نمی‌شود و اجتناب از آن لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۸۱﴾ نوجوانی که به سن بلوغ نرسیده، ولی زمان بلوغ او نزدیک است و چیزی را در اختیار دارد، اگر بگوید این چیز نجس است، بنا بر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کرد و اگر بگوید پاک است، در صورتی که وثوق و اطمینان از گفته او حاصل شود، آن چیز محکوم به طهارت است.

﴿مسئلهٔ ۱۸۲﴾ کسی که چیزی در اختیار اوست و به اصطلاح او «صاحب ید» بر آن چیز است، اگر بگوید این چیز نجس است، نجاستش ثابت می‌شود، چه آن شخص عادل باشد چه نباشد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۳﴾ اگر کسی به خاطر ندانستن حکم مسئله، نجس یا پاک بودن چیزی را نداند، باید مسئله را یاد بگیرد، ولی اگر حکم مسئله را بداند اما شک کند که اساساً فلان چیز نجس است یا پاک و حالت سابقه آن‌را هم نداند که پاک بوده یا نجس، مثلاً شک کند که فلان چیز خون است یا نه، پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۸۴﴾ چیزی که قبلاً نجس بوده اگر شک کنند که پاک شده یا هنوز نجس است، نجس است؛ و اگر چیزی که قبلاً پاک بوده، شک کنند که نجس شده یا نه، پاک است و هیچ گونه تحقیق و جستجویی لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۸۵﴾ کسی که دو لباس یا دو ظرف در اختیار دارد، اما می‌داند که یکی از آنها نجس است، باید از هر دو اجتناب کند.

﴿مسئلهٔ ۱۸۶﴾ اگر چیزی در اختیار دو نفر باشد و یکی از آن دو، خبر به نجس بودن آن بدهد، کافی است و نجاست آن ثابت می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۸۷﴾ کسانی که در طهارت و نجاست دچار وسواس هستند باید تلاش کنند تا اعمال خود را مانند مردم عادی جامعه انجام دهند و گوش به وسوسه‌های نفسانی و شیطانی ندهند. ایشان باید بدانند که وسوسهٔ شیطان تنها به طهارت و نجاست اشیاء خلاصه نمی‌شود، بلکه اگر ادامه پیدا کند به مرز اعتقادات نیز سرایت خواهد کرد، به گونه‌ای که انسان در اصل دین، نماز، روزه و سایر عبادات نیز به شک و تردید خواهد افتاد.

چگونگی نجس شدن چیزهای پاک

﴿مسئلهٔ ۱۸۸﴾ چیز نجس اگر به چیز پاک برسد و با آن برخوردکند، در صورتی که یکی یا هر دو تَر باشند و تَری آنها به یکدیگر سرایت کند، آن چیز پاک نجس می‌شود؛ و اگر رطوبت و تَری طوری نباشد که به دیگری سرایت کند، به صرف ملاقات، آن چیز پاک نجس نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۸۹﴾ ملاک اصلی در تنجس، رطوبت مسریه است. اگر کسی شک کند که سرایت صورت گرفته یا نه، حکم به نجاست نمی‌شود و منشأ شک در سرایت ممکن است کمی رطوبت یا کثرت واسطه باشد، به‌طوری که عرف پس از تحقق ملاقات، حکم به سرایت نجس نکند، در این صورت آن چیز پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۰﴾ زمین، خاک، پارچه، ظروف و مانند اینها که روان نیستند، اگر مرطوب باشند، هر قسمتی که نجاست به آن برسد نجس می‌شود مگر آنکه رطوبت آن‌قدر زیاد باشد که به جای دیگر آن منتقل شود یا آب آن زیاد و متصل باشد حتی اگر روان هم نباشد، در این صورت تمام جاهایی که رطوبت سرایت کرده و آن آب به آنجا رسیده، نجس است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۱﴾ چیزهای روان مانند روغن، گلاب، شیر، دوغ و مانند اینها به‌طوری که اگر مقداری از آن با ظرف برداشته شود فوراً جمع شده و جای خالی را پر می‌کند؛ اگر گوشه‌ای از آن با نجس ملاقات کند تمام آن نجس می‌شود و احتیاط آنست که از همهٔ آن اجتناب شود.

﴿مسئلهٔ ۱۹۲﴾ چیزهایی که روان نیست، مانند عسل یا روغن سفت و جامد، اگر با چیز نجس برخورد کند، تنها محل برخورد، نجس است، بنابراین اگر چیز نجس بر روی‌روغن جامد و امثال اینها بیفتد طوری که بشود با قاشق یا وسایل دیگر آن‌را برداشت و جدا کرد، بقیهٔ آن پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۳﴾ اگر جایی از بدن انسان نجس شود و همان‌جای نجس عرق کند، آن عرق به هر جا سرایت کند نجس می‌شود؛ و اگر قطره آبی روی نقطه نجس بریزد و به جای دیگر سرایت کند، هر اندازه که سرایت کرده نجس و بقیهٔ جاهای بدن پاک است و صرف رطوبت باعث سرایت نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۹۴﴾ اگر مگس یا هر حشرهٔ دیگر، روی چیزی که نجس است بنشیند و آن چیز نجس‌تر باشد، سپس حشرهٔ مذکور روی چیزی که پاک است بنشیند، اگر انسان یقین پیدا کند که نجاست توسط آن حشره به چیز پاک رسیده و اثر گذاشته، نجس می‌شود، ولی اگر یقین پیدا نکند نجس نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۹۵﴾ اخلاطی که از گلو یا بینی خارج می‌شود و غلیظ است، هر اندازه از آن که مخلوط به خون است نجس و مابقی پاک است و اگر به اطراف دهان و بینی اصابت کند، آن مقداری که انسان یقین دارد قسمت نجس اخلاط به آن رسیده، نجس است و باید آب کشیده شود و جاهای دیگر پاک است و نیز هر جایی که مشکوک به تماس با جاهای نجس اخلاط است،

پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۶﴾ اگر آب بینی و دهان و یا هر چیز دیگری از داخل با خون و یا با نجاستهای دیگر ملاقات کند و پس از بیرون آمدن به هیچ کدام از آنها آلوده نشده باشد، پاک است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۷﴾ ابزار گوناگون پزشکی که به بدن وارد می‌شوند و با یکی از نجاسات داخل بـدن ملاقات می‌کنند، اگر موقع خارج شدن از بدن آلوده نباشـند، پـاک هسـتند، گرچـه بنـا بـر احتیـاط اجتناب از آنها مطلوب است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۸﴾ لباس و فرشی که آلوده به غبار نجس می‌شوند در صورتی که تکان داده شوند و به‌طور متعارف آن غبار نجس بیرون ریخته شود، پاک است و نیـاز بـه شسـتن نـدارد، اگـر پـس از تکاندن فرش در حد معمول و متعارف احتمال دهد که مقداری از غبار نجس بـاقی مانـده، بـه ایـن احتمال ترتیب اثر ندهد.

سایر احکام نجاسات

﴿مسئلهٔ ۱۹۹﴾ نمازگزار اگر بخواهد نماز واجب بخواند یا مستحب یـا احتیـاط و بنـا بـر احتیـاط بخواهد سجدهٔ سهو انجام دهد، اگر در بدن و لباس او نجاسـت بـیش از حـد مجـاز شـرعی وجـود داشته باشد، باید آن‌را برطرف کند و با بدن و لباس پاک، وظائف فوق را انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۰﴾ شستن و پاک کردن بدن از نجاست در حال اذان و اقامـه و یـا در حـال خوانـدن ادعیه‌ای که قبل از تکبیرةالاحرام خوانده می‌شود و نیز در زمان خواندن تعقیبات نماز، لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۰۱﴾ نجس کردن قرآن به هر وجه که باشد، حرام و تطهیر آن واجـب اسـت؛ تفصـیل این مسئله در احکام قرآن و مساجد خواهد آمد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۲﴾ خوردن و آشامیدن چیزهای نجس و نیز خورانیدن آن به دیگـران حتـی کـودک جایز نیست، ولی اگر کودک غذای خود را نجس کند و یا با دست نجس آن‌را بخورد، جلوگیری از آن لازم نیست، مگر آنکه موجب ضرری شود که شارع مقدّس بر عدم تحقـق آن تأکیـد کـرده باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۳﴾ اگر انسان ببیند که کسی چیز نجسی می‌خورد و یا با لباس نجس نماز می‌خوانـد، لازم نیست به او تذکر دهد، مگر اینکه آن شخص جاهل به اصل حکم شرع باشد و در این صورت باید به خاطر لزوم تعلیم و تبیین احکام خدا حکم شرعی را به او یادآور شود و بیاموزد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۴﴾ اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن میهمانان بفهمد که غذا نجس است، باید به آنها تذکر دهد، ولی اگر یکی از میهمانان متوجّه بشود لازم نیسـت بـه اطرافیـان تـذکر دهـد، ولـی چنانچه طوری با آنان معاشرت دارد که می‌داند به خاطر نگفتن خود او هم نجس می‌شود، باید بعد از غذا به آنان بگوید.

﴿مسئلهٔ ۲۰۵﴾ اگر جایی از خانه یا فرش یا هر چیز دیگر، نجس باشد و صاحب خانـه ببینـد کـه

بدن یا لباس و یا جای دیگر کسانی که وارد خانهٔ او شده‌اند با رطوبت به جای نجس رسیده است، لازم نیست به آنان بگوید، مگر اینکه او، ایشان را دعوت کرده و چیز نجس را در اختیارشان گذاشته باشد، در این صورت از باب حرمت تسبیب، تذکر دادن واجب است؛ همچنین اگر بخواهد و یا ناچار باشد با آنان هم غذا شود و بداند به خاطر نجس بودن آنها، او هم نجس خواهد شد، در این صورت تذکر لازم است.

﴿مسئلهٔ ۲۰۶﴾ فروختن و عاریت دادن چیز نجسی که می‌شود آن‌را آب کشید، چنانچه نجس بودن آن‌را به طرف بگویند اشکال ندارد و اگر نگویند محل اشکال است.

﴿مسئلهٔ ۲۰۷﴾ اگر ظرف و یا چیز دیگری را عاریه بگیرد و نزد او نجس شود، وقتی که می‌خواهد ظرف را پس بدهد و می‌داند صاحبش آن ظرف را در مواردی مصرف می‌کند که طهارت شرط است، باید به صاحبش اطلاع دهد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۸﴾ داروهایی که پزشک در اختیار مریض قرار می‌دهد، اگر بداند نجس است باید به مریض اطلاع دهد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۹﴾ در هر موردی که اطّلاع دادن لازم باشد، فرقی بین موارد شخصی و جزئی و بین موارد عمومی و اماکن عامّه مانند مسافرخانه و هتل و رستوران نیست.

مطهّرات

﴿مسئلهٔ ۲۱۰﴾ یازده چیز، نجس را پاک می‌کنند که به آنها مطهّرات می‌گویند:

۱- آب، ۲- زمین، ۳- آفتاب، ۴- استحاله، ۵- کم شدن دو سوّم آب انگور (بنا بر قول به نجاست)، ۶- انتقال، ۷ – اسلام آوردن، ۸- تبعیت، ۹- از میان رفتن عین نجاست، ۱۰- استبرای حیوان نجاست خوار، ۱۱- غایب شدن مسلمان.

۱- آب

﴿مسئلهٔ ۲۱۱﴾ آب با چهار شرط، چیز نجس را پاک می‌کند:

الف- مطلق باشد. آب مضاف مانند آب میوه، گلاب، نوشابه و مانند آنها نجس را پاک نمی‌کند.

ب- پاک باشد.

ج- هنگام شستن چیز نجس، مضاف نشود و بو یا رنگ و مزّه آن تغییر پیدا نکند.

د- پس از آب کشیدن چیز نجس عین نجاست درآن باقی نمانده باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۲﴾ ظروفی که با غیر خوک و سگ نجس شده است، اگر با آب قلیل شسته شود، باید سه مرتبه شسته شود و اگر با آب کر و جاری شسته شود، گرچه یک مرتبه شستن اقوی است، ولی احتیاط آنست که تعدد در لباس و مانند آن و فشار دادن رعایت شود.

﴿مسئلهٔ ۲۱۳﴾ ظرفی را که سگ در آن چیز روان مثلاً آب خورده است، باید با خاک پاک،

خاک مال کرد و بعد سه مرتبه با آب شست و احوط آنست که پس از خاک مال کردن، مقداری خاک را با آب مخلوط کنند و ظرف را بسابند و بعد سه مرتبه با آب بشویند. ظرفی را که سگ لیسیده و یا آب دهانش را در آن ریخته، بنا بر احتیاط واجب قبل از سه مرتبه شستن باید خاک مال گردد و بعد سه مرتبه با آب شسته شود. احتیاط این است که همین تعداد در آب کر و جاری نیز رعایت شود.

﴿مسئلهٔ ۲۱۴﴾ ظرفی را که خوک از آن چیزی روان مثل آب خورده، باید با آب قلیل هفت مرتبه شست، در آب کر و جاری نیز احتیاط هفت مرتبه است و لازم نیست آن‌را خاک مال کنند، گر چه احتیاط مستحب آنست که خاک‌مال شود، همچنین است ظرفی که خوک آن‌را لیسیده باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۵﴾ ظرفی که توسط شراب نجس شده است، در صورتی که با آب قلیل شسته شود باید سه مرتبه شسته شود و بنا براحتیاط این حکم در آب کر و جاری نیز رعایت شود.

شستن ظروف با آب قلیل

﴿مسئلهٔ ۲۱۶﴾ آب‌کشی ظروف نجس را به چند طریق می‌توان انجام داد:

۱- سه مرتبه ظرف را با آب پاک پر و خالی کنند.

۲- سه مرتبه آب بریزند و هر مرتبه آب را طوری بگردانند که به جاهای نجس برسد و بعد بیرون بریزند.

۳- از هر راهی که شوینده ظرف بتواند آب را به محلّ نجس برساند کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۷﴾ اگر چیز نجس را بعد از برطرف کردن عین نجاست یک بار در آب کر یا جاری فرو ببرند به‌طوری که آب پاک به تمام جاهای نجس برسد، پاک می‌شود و اگر از قبیل فرش و لباس باشد پس از فرو بردن در آب احتیاطاً طوری حرکت یا فشار دهند که عمدهٔ آب داخل بیرون آید.

﴿مسئلهٔ ۲۱۸﴾ چیزی که به سبب ادرار نجس شده است، اگر از قبیل ظروف نباشد و با آب قلیل بخواهند آب بکشند، اگر ادرار غلیظ و چسبنده نباشد، با ریختن دو مرتبه آب بر روی آن، پاک می‌شود، اما اگر ادرار غلیظ و چسبنده باشد، اول باید عین نجاست را زائل کنند، بعد دو مرتبه آب را روی محل نجس بریزند و اگر از قبیل فرش و لباس باشد و نیاز به فشار داشته باشد، بعد از هر باری که آب ریخته می‌شود باید آن‌را بفشارند تا غُساله آن خارج شود.

﴿مسئلهٔ ۲۱۹﴾ چیزی که با ادرار نجس شود و از قبیل ظروف هم نباشد، اگر بخواهند با آب کر یا جاری بشویند، یک مرتبه شستن کفایت می‌کند و اگر از قبیل فرش و لباس باشد، احتیاطاً باید آن‌را در آب حرکت دهند یا آن‌را فشار دهند تا غُساله آن خارج شود.

﴿مسئلهٔ ۲۲۰﴾ اگر چیزی به وسیلهٔ ادرار پسر بچهٔ شیرخواره که غذاخور نیز نشده است نجس

شود، چنانچه یک مرتبه آب روی آن ریخته شود و به تمام جاهای نجس رسیده و غُساله‌اش نیز خارج شود، پاک می‌شود و احتیاط مستحب آنست که دو مرتبه آب ریخته شود و در این جهت میان فرش و غیرفرش فرقی نیست.

﴿مسئلۀ ۲۲۱﴾ اگر چیزی به سبب ادرار بچۀ شیر خواری که غذا خور نیز شده، نجس شود، یا اینکه آن بچه از شیر خوک یا زن غیرمسلمان تغذیه شده باشد و بر روی فرش و یا لباس و امثال اینها ادرار کند، باید آن‌قدر آب بریزند تا به همۀ جاهای نجس، آب احاطه پیدا کند و بعد فشار دهند تا غُسالۀ آن خارج گردد که پس از آن پاک می‌شود.

﴿مسئلۀ ۲۲۲﴾ هرگاه لباس یا فرش نجس را بخواهند با آب قلیل در ظرف یا حوضچه‌ای بشویند و آب بکشند، باید آن‌قدر آب بریزند که آب به همه جای نجس برسد، بعد فشار دهند تا غسالۀ آن خارج شود، سپس این کار را دو مرتبه تکرار کنند و بعد فشار دهند تا غُسالۀ آن خارج شود و پس از آن پاک می‌شود.

﴿مسئلۀ ۲۲۳﴾ اگر چیزی به وسیلۀ نجاست دیگری غیر از ادرار نجس شود، در صورتی که عین نجاست در آن نباشد، یک بار هم آب بریزند کافی است. اگر هم با شروع ریختن آب عین نجاست زایل شود و پس از زوال عین نجاست آب روی آن محل جریان داشته باشد کفایت می‌کند؛ اگرچه بهتر است دوبار آب روی آن محل ریخته شود. در لباس و فرش و امثال آنها فشار و یا حرکت دادن برای بیرون آمدن غساله لازم است.

﴿مسئلۀ ۲۲۴﴾ لباس نجسی که رنگ شده است، اگر بخواهند با آب کر یا جاری تطهیر کنند، پس از فرو بردن در آب و رسیدن آب مطلق به تمام لباس (پیش از آن که آب به واسطۀ رسیدن رنگ لباس مضاف شود) پاک می‌شود، ولی بنا بر احتیاط آنرا حرکت و یا فشار دهند. مضاف یا رنگین شدن آ ب هنگام فشار و خروج غُساله اشکال ندارد.

﴿مسئلۀ ۲۲۵﴾ لباسهایی که با ماشین لباسشویی شسته می‌شوند در صورتی که معلوم شود از طریق اتصال به منبع آب به صورت دائم و مستمر، آب به همه جای لباس نجس می‌رسد و آنرا احاطه می‌کند، پاک می‌شود، گرچه غُسالۀ آن به تدریج با حرکت خود ماشین خارج شود؛ اما اگر معلوم نشود که آب منبع شهری به صورت متصل و مستمر بر آن مسلط شده است، بلکه به تدریج و در اثر چرخش، آب به آن می‌رسد و قطع می‌شود، حکم آب قلیل را دارد و دو مرتبه باید شسته شود و در هر مرتبه غُساله آن باید خارج گردد تا پاک شود.

﴿مسئلۀ ۲۲۶﴾ اگر بعد از آب کشیدن لباس و مانند آن، چیزهایی مانند خشکیدۀ غذا و گِل یا صابون در آن دیده شود که مانع رسیدن آب مطلق نشده باشد، هم لباس و هم خود آنها پاک است؛ ولی اگر مانع نفوذ آب مطلق شده باشد، با وجود پاک بودن ظاهر آنها، هم باطن و هم آن مقدار از لباس و مانند آن که زیر آن مانع قرار دارد نجس است و اگر مانع نفوذ آب مطلق نباشد، ولی آب نجس به باطن خود آنها سرایت کرده باشد، ظاهر آنها پاک، ولی باطن آنها نجس است.

﴿مسئلهٔ ۲۲۷﴾ هر چیز نجس تا عین نجاست را از آن پاک نکنند پاک نمی‌شود، ولی اگر بـو یـا رنگ نجاست در آن مانده باشد اشکال ندارد، بنابراین اگر خون را از لباس برطرف کنند و لباس را آب بکشند و رنگ خون باقی مانده باشد، پاک است؛ ولی چنانچه در اثر بو یا رنگ یقین کننـد یـا احتمال دهند که از ذرات نجاست در آن چیزی باقی مانده، نجس اسـت. البتـه میـزان دقـت عرفـی است نه دقت علمی و فلسفی.

﴿مسئلهٔ ۲۲۸﴾ اگر چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست با آب جاری یا کر شسته شـود، در صورتی که آب به تمام جاهای نجس برسد آن چیز پاک می‌شود، ولـی در لبـاس و فـرش و امثـال اینها احتیاطاً فشار لازم است. اگر عین نجاست در آن باشد در صورتی که توسط همان آب و یـا بـا چیز دیگر، عین نجاست زایل شود و رنگ، بو و یا مزّه آب تغییر پیدا نکند و آب هم به‌طـور مطلـق به همه جای نجس برسد، هم نجس پاک می‌شود و هم آب ریخته شده پاک است؛ ولی اگر رنگ، بو یا مزّه آب تغییر پیدا کرد، باید آن‌قدرآب جاری به‌طور متصل روی آن ریخته شود تا تغییر زایل شود، که در این صورت هم لباس نجس پاک می‌شود و هم آب منفعل.

﴿مسئلهٔ ۲۲۹﴾ اگر کسی چیز نجسی را آب بکشد ویقین پیدا کند که پاک شده و بعد بـه پـاک شدن آن شک کند، در صورتی که یادش بیاید موقع شستن توجه به عـین نجاسـت داشـته، در ایـن صورت به شک نباید اعتنا بکند و اگر یادش بیاید که آن موقع اصلاً توجه به ایـن موضـوع نداشـته است بنا بر احتیاط لازم دوباره باید آب بکشد و اگر اصلاً یادش نیاید که آن موقع متوجـه بـوده یـا نبوده، ظاهراً نباید به شک خود اعتنا کند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۰﴾ اگر بدن انسان نجس شود و بخواهد آن‌را در آب کر و یا جاری آب بکشد، باید در داخل آب، نجاست را پاک کند، در این صورت بدن پاک می‌شود و لازم نیست دوباره از آب بیرون آید و داخل شود.

﴿مسئلهٔ ۲۳۱﴾ اگر جایی از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند، معمولاً اطـراف قسـمتی کـه متصل به نجس است، نجس می‌شود، در صـورت پـاک شـدن جـای نجـس اطـراف آن نیـز پـاک می‌شود، به شرط اینکه آبی که برای پاک شدن جای نجس می‌ریزند به اطراف آن نیز جاری شود، همچنین است اگر چیز پاکی را کنار چیز نجسی گذاشته و روی هر دو آب بریزند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۲﴾ اگر ظرف یا بدن نجس باشـد و بعـد طـوری چـرب شـود کـه آب بـه آن نرسـد، چنانچه بخواهند ظرف یا بدن را آب بکشند باید ابتدا چربی را برطرف کنند و سـپس محـل را آب بکشند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۳﴾ اگر بخواهند موی سر و صورت را با آب قلیل آب بکشند بنا بر احتیاط باید پـس از هر بار آب ریختن فشار دهند تا غُسالهٔ آن بیرون آید.

﴿مسئلهٔ ۲۳۴﴾ در صورتی که گندم، جو، نخود، برنج، صابون و مانند آن نجس شود و نجاسـت به باطن آن سرایت نکند، با یک بار فرو بردن در آب کر یا جاری پاک می‌شود، ولی اگر باطن آن

نجس شود، به هیچ وسیله‌ای باطن آن پاک نمی‌شود و در صورتی که شک کند، آب نجس به باطن صابون و مانند آن رسیده یا نه، پاک است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۵﴾ اگر ظاهر برنج، گوشت و یا چیزی مانند اینها نجس شده باشد، چنانچه آن‌را در ظرفی بگذارند و سه مرتبه روی آن آب بریزند و خالی کنند پاک می‌شود و اگر با ادرار نجس شده، ولی ظرف آن پاک است دو مرتبه آب ریخته شود تا ظرف لب ریز شود و آب آن بیرون بریزد، در غیر ادرار یک مرتبه کافی است، ولی اگر ظرف نجس شده باشد احتیاط این است که سه مرتبه با آب شستشو شود.

﴿مسئلهٔ ۲۳۶﴾ اگر گوشت و دنبه نجس شود، قابل تطهیر است و مانند سایر چیزها شسته می‌شود و نیز اگر بدن آدمی دارای چربی کمی باشد که مانع نفوذ آب مطلق نباشد، قابل تطهیر است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۷﴾ زمینهای سنگ فرش یا موزاییک- که در اثر سفتی، آب به داخل آنها نفوذ نمی‌کند- را اگر بخواهند با آب کر یا جاری آب بکشند، پس از زوال عین نجاست، اگر آب به همه جای آن برسد پاک می‌شود و اگر بخواهند با آب قلیل شستشو دهند باید بر روی محل نجس آن‌قدر آب بریزند تا جاری شود و سپس غسالهٔ آن‌را با پارچه و دستمال و یا با کندن گودالی جمع کنند تا پاک شود اما زمینهای ماسه‌ای و شن زار که هر چه آب بریزند فرو می‌رود، فقط ظاهر آنها پاک می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۳۸﴾ اگر ظاهر نبات نجس شود، هم با آب کر و جاری و هم با آب قلیل پاک می‌شود، به‌طوری که آب مطلق به همه جای نجس برسد، ولی اگر نبات را از شکر نجس درست کنند پاک نمی‌شود و سنگ نمک نیز چنین است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۹﴾ کوزه‌ای که از گِل نجس ساخته شده و یا کافر آن‌را ساخته است، اگر با آب قلیل آب بکشند، فقط ظاهرش پاک می‌شود و اگر در آب کر یا جاری فرو ببرند و آب به‌طور کامل در آن نفوذ کند هم ظاهر کوزه و هم باطن آن پاک می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۴۰﴾ صندلی، میز و مانند آنها، حتی یخ و نمک و سنگی که ظاهرش نجس شده باشد را می‌توان با آب قلیل آب کشید، مشروط بر اینکه آب مطلق به تمام جاهایی که نجس به آنها اصابت کرده است برسد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۱﴾ زمینهایی که آب در آنها جاری نمی‌شود اگر نجس شوند، در صورتی که بخواهند با آب کر آب بکشند مشکلی به وجود نمی‌آید چون جدا شدن غُسالهٔ آنها لازم نیست، ولی اگر بخواهند با آب قلیل آب بکشند باید بر روی محل نجس آب قلیل ریخته شود و آب جمع شده را با پارچه یا دستمالی خشک جمع کنند، سپس دوباره آب بریزند و با دستمال دیگری آب جمع شده را خشک کنند به‌طوری که غساله در آنجا باقی نماند، در این صورت این گونه زمینها قابل تطهیر است.

۲- زمین

﴿مسئلهٔ ۲۴۲﴾ از جمله چیزهایی که از نظر شرع مقدس اسلام مطهِّر و پاک کننده است، زمین است. مطهر بودن زمین از مسائل مسلم میان فقهای اسلام و مستفاد از اخبار و روایات زیادی است که از اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است.

﴿مسئلهٔ ۲۴۳﴾ زمین با پنج شرط کف پا و ته کفش نجس را پاک می‌کند.

۱- بنا بر اقوی، زمین خشک باشد؛ نمناک بودن زمین و یا رطوبت جزئی آن که موجب سرایت نمی‌شود، مانعی ندارد.

۲- بنا بر احتیاط پاک باشد چون زمین ناپاک، پاک نمی‌کند اگرچه اقوی آنست که پاک بودن زمین شرط نیست.

۳- به سبب راه رفتن و برخورد با زمینِ نجس، کف پا و یا ته کفش، نجس شده باشد.

۴- نجاستی که به کف پا یا ته کفش رسیده با راه رفتن و مالیدن پا به زمین برطرف شود.

۵- زمینی که روی آن راه می‌روند، خاکی، سنگفرش، آجری باشد و حتی بتُن ریزی شده هم بلامانع است چون به عنوان زمین شناخته می‌شود؛ پس راه رفتن روی حصیر، فرش، چمن، گل و حتی زمینی که با چوب فرش شده است، کف پا و زیر کفش را پاک نمی‌کند. راه رفتن روی آسفالت در صورتی که زیر پا یا کفش با شن و ماسه در تماس نباشد و عمدتاً با قیر در تماس باشد، اظهر آنست پاک نمی‌کند، ولی اگر در اثر تردّد وسایل نقلیه قیر مستهلک شود و زیر کفش و کف پا عمدتاً با شن و ماسه در تماس باشد، پاک می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۴۴﴾ برای پاک شدن کف پا و ته کفش مستحب است حداقل پانزده ذراع که تقریباً همان پانزده گام معمولی است، راه بروند هر چند با راه رفتن کمتر از این مقدار عین نجاست زایل شده باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۵﴾ در پاک شدن زیر پا و کفش نجس لازم نیست آن دو تَر باشند، بلکه اگر خشک هم باشند با راه رفتن روی زمین پاک می‌شوند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۶﴾ هنگامی که کف پا و یا زیر کفش نجس با راه رفتن و یا مسح خاک پاک می‌شوند به تبع آن مقداری از اطراف آن که به خاک یا گل آلوده شده است مشروط بر آن که با خاک زمین به‌طور معمول تماس حاصل کند، پاک می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۴۷﴾ اگر بعد از راه رفتن یقین کند ذره‌های کوچکی از نجاست در کف پا یا ته کفش باقی مانده است باید آن‌را برطرف کند و آن‌قدر راه برود تا یقین پیدا کند که نجاست زائل شده است، ولی باقی ماندن بو یا رنگ نجاست اشکالی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۸﴾ کسانی که با دست، زانو یا پای مصنوعی راه می‌روند و یا از ویلچر (چرخهای مخصوص معلولین) استفاده می‌کنند، آن قسمت از بدن یا آن وسیلهٔ خاص- زانو، پای مصنوعی یا ویلچر- ایشان که در اثر راه رفتن با خاک تماس پیدا می‌کند، پاک می‌شود و نیز ته عصا، چرخ

اتومبیل، موتوسیکلت و دوچرخه، نعل چهارپایان و مانند اینها با راه رفتن پاک می‌شود، ولـی درون کفش و آن مقدار از پا که با زمین تماس ندارد پاک نمی‌شـود، امـا پـاک شـدن کـف جـوراب بـه وسیلهٔ راه رفتن محل اشکال است اما اگر جورابی باشد که به‌طـور متعـارف از آن بـه جـای کفـش استفاده کنند با راه رفتن پاک می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۴۹﴾ بنا بر اظهر موزاییک و مرمرهای صنعتی و طبیعی که با آن زمین را فرش می‌کنند، مانند زمینهای دیگر با راه رفتن، کف پا و زیر کفش را پاک می‌کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۰﴾ زیر کفش به‌طور کلّی با راه رفتن پاک می‌شـود، جـنس کفـش از پوسـت، پنبـه، پشم و یا از چوب، از هر یک باشد در این حکم تفاوتی ندارد.

۳- آفتاب

﴿مسئلهٔ ۲۵۱﴾ نور آفتاب با شش شرط، زمین، ساختمان و چیزهایی مانند در، پنجـره، نـرده‌هـای آهنی و میخهایی که در ساختمان به کار رفته و جزء ساختمان به شمار می‌آید را پاک می‌کند:

۱- چیز نجس به گونه‌ای تَر باشد که اگر چیز دیگری به آن برسد تَر شود، پس اگر خشک باشد باید آن‌را تَر کنند تا آفتاب خشک کند.

۲- پیش از تابیدن، عین نجاست از آن چیز برطرف شده باشد.

۳- ابر، پرده و یا جسم دیگری، از تابش مستقیم نور خورشید به چیز نجس جلوگیری نکند و اگر از پشت شیشه یا به وسیلهٔ آینه بتابد، پاک شدن آن محل اشکال است، ولی‌اگر ابر به گونه‌ای نباشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری کند اشکال ندارد.

۴- آفتاب به تنهایی چیز نجسِ مرطوب را خشک کنـد و اگـر مـثلاً آفتـاب و بـاد، یـا آفتـاب بـا گرمای دیگری آن تَری را خشک کند، پاک نمی‌شود، ولی اگر باد به قدری کم باشد که نگوینـد به خشک شدن چیز نجس کمک کرده، اشکال ندارد.

۵- آفتاب مقداری از ساختمان یا بنا را که نجاست به آن فرو رفته، باید یـک‌بـاره خشـک کنـد، پس اگر یک مرتبه روی آن‌را خشک کند و دفعهٔ دیگر زیر آن‌را خشک کند، فقط روی آن دفعـهٔ اول، پاک می‌شود و زیر آن نجس می‌ماند.

۶- بین ظاهر و باطن ساختمانی که آفتاب بر آن می‌تابد، هوا یا جسم پاک دیگـری حایـل نباشـد وگرنه قسمت داخل پاک نمی‌شود، هر چند در اثر تابش آفتاب خشک شده باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۲﴾ درخت و شاخ و برگ و میوه‌های آن و به‌طور کلّی گیاهـانی کـه در روی زمـین رسته‌اند، تا زمانی که بر روی درخت یا در روی زمین ثابت هستند، حکم زمین را دارنـد، یعنـی در صورتی که عین نجاست را نداشته باشند و تَری آنها را آفتاب خشک کرده باشد، پاک می‌شـوند و اگر از درخت یا از زمین جدا شده باشند در حکم اشیای منقولند که با تابیدن یـا خشـک شـدن بـه وسیلهٔ آفتاب پاک نمی‌شوند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۳﴾ میخ، در، پنجره و امثال اینها مادامی که روی دیوار و ساختمان نصب هستند، حکم ساختمان را دارند، اما هنگامی که جدا شدند و بر روی زمین قرار گرفتند، حکم منقول را پیدا می‌کنند که با تابیدن آفتاب پاک نمی‌شوند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۴﴾ اگر بر چیز نجسی که خشک است، آفتاب تابیده باشد، ولی معلوم نباشد که آیا قبل از تابیدن آفتاب آن چیز نجس تَر بوده یا خشک و اگر مرطوب بوده، آیا تنها به سبب تابیدن آفتاب خشک شده یا مثلاً باد هم در خشک بودن آن مؤثر بوده است و یا در تحقق شرایط شش گانه‌ای که گذشت انسان شک کند، آن چیز محکوم به نجاست است و آثار طهارت بر آن مترتّب نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۵۵﴾ اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابد سوی دیگر دیوار پاک نمی‌شود، مگر اینکه دیوار آن‌قدر نازک باشد که با تابش به یک طرف دیوار طرف دیگر هم خشک شود، در این صورت هر دو طرف دیوار پاک می‌شود.

٤- استحاله

﴿مسئلهٔ ۲۵۶﴾ استحاله آنست که ماهیت و جنس چیز نجس طوری عوض شود که به صورت چیز پاک درآید؛ مثلاً چوب نجس، سوخته و خاکستر شود یا سگ در نمک‌زار فرو رود و تبدیل به نمک شود. اما اگر ماهیت و جنس آن عوض نشود پاک نیست، مثلاً گندم نجس را آرد کنند و با آن نان بپزند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۷﴾ اگر چیز نجسی به وسیلهٔ مواد شیمیایی یا دستگاه‌های جدید به‌طور کلّی استحاله شده و جنس و ماهیت آن تغییر کند، پاک می‌شود؛ ولی تنها تغییر آثار و صفات آن کافی نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۵۸﴾ اگر با گِل نجس کوزه ساخته شود، پاک نمی‌شود. بنا بر احتیاط واجب باید از ذغالی که از چوب نجس درست شده نیز اجتناب کرد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۹﴾ در صورتی که شراب خود به خود تبدیل به سرکه شود و یا سرکه و نمک در آن بریزند تا تبدیل شود، پاک می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۶۰﴾ شرابی که از انگور نجس درست کنند با سرکه شدن پاک نمی‌شود، بلکه اگر نجاستی هم به شراب برسد بعد از سرکه شدن باید از آن اجتناب کرد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۱﴾ چیز نجسی که معلوم نیست استحاله درآن صورت گرفته یا نه، نجس است.

٥- انتقال

﴿مسئلهٔ ۲۶۲﴾ مواردی که خون بدن انسان و یا هر حیوان دیگری که خون جهنده دارد به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد منتقل می‌شود و عُرفاً خون حیوان دوّم به شمار می‌آید، در اصطلاح فقها انتقال نامیده می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۶۳﴾ اگر خون بدن انسان یا حیوان دیگری که خون جهنده دارد به بدن حیوانی که

خون جهنده ندارد انتقال پیدا کند و عُرفاً خون آن حیوان محسوب شود، پاک است، مانند خونی که پشه از بدن انسان یا جاندار دیگری می‌مکد و جزء بدن پشه می‌شود، اما خونی که زالو از بدن انسان می‌مکد چون جزء بدن آن حیوان نشده نجس است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۴﴾ در مواردی که انتقال صورت گرفته، ولی جزء دومی که منتقل الیه است، نشده است، محکوم به نجاست است و همچنین در مواردی که انتقال صورت گرفته است، ولی معلوم نیست که نجاست منتقل شده جزء شیئ دومی که پاک شده به شمار می‌رود یا نه، محکوم به نجاست است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۵﴾ در مواردی که انتقال همراه با استحاله است مانند انتقال اعیان نجسه به درختان و گیاهان و تبدیل آنها به برگ و شاخه آنها، در این صورت آن اعیان نجسه به دلیل استحاله پیدا کردن پاک می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۶۶﴾ اگر کسی پشه‌ای را که بر بدنش نشسته بکشد و نداند خونی که از پشه بیرون آمده، خونی است که از او مکیده یا از خود پشه است، آن خون پاک است؛ اما اگر بداند که خون را از او مکیده و فاصلهٔ مکیدن وکشتن پشه به قدری کم باشد که بگویند خون انسان است، یا معلوم نباشد که خون پشه است یا انسان، نجس است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۷﴾ انتقال هنگامی پاک کننده است که یا همراه استحاله باشد، طوری که عنوان استحاله و انتقال هر دو صدق کند و یا اینکه طوری باشد که عرفاً رابطهٔ آن شیئ از اولی قطع و به دومی حقیقتاً نسبت داده شود، بنابراین انتقال مانند عناوین دیگر به تنهایی پاک کننده نیست.

٦- اسلام آوردن

﴿مسئلهٔ ۲۶۸﴾ اگر کافر شهادتین را بر زبان بیاورد و بگوید «أَشْهَدُ أَنْ لَاإِلَـٰهَ إِلاَّاللهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ‌اللَّهِ صَلَّی‌اللّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِه»، مسلمان می‌شود. اگر ترجمهٔ شهادتین را به زبانهای دیگر هم بگوید، مسلمان است و بعد از مسلمان شدن بدن، آب دهان و عرق او پاک است، ولی اگر هنگام مسلمان شدن عین نجاست مانند خون و مشروبات الکلی بر بدن او باشد باید آن‌را برطرف کند و جای آن‌را هم آب بکشد و اگر پیش از مسلمانی عین نجاست برطرف شده باشد، بنا بر احتیاط واجب جای آن‌را آب بکشد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۹﴾ اگر قبل از مسلمان شدن لباسهایی بر تن داشته و با رطوبت به بدن او ملاقات کرده است، بعد از مسلمان شدن، آن لباسهایی که زمان کفر به تن داشته است، در حین تشرّف به اسلام، در تنش نباشد، نجس است. مسلمان شدن باعث پاکی لباس نمی‌شود حتی اگر همان لباس موقع مسلمان شدن به تن او باشد، پس لازم است که آن‌را بشوید و آب بکشد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۰﴾ در مسلمان شدن کافر اقرار زبانی به شهادتین کفایت می‌کند، گرچه انسان نداند که او قلباً مسلمان شده است و یا حتی بداند که قلباً مسلمان نشده، ولی آنچه در قلبش است اظهار

نمی‌کند و ظاهراً طبق موازین اسلامی عمل می‌کند، چنین شخصی پاک است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۱﴾ بنا بر اقوی طفل ممیز اگر از طریق اقرار به شهادتین اسلام بیاورد کفایت می‌کند، گر چه همان طفل مادامی که بالغ نشده، ارتدادش پذیرفته نیست.

۷- تبعیت

﴿مسئلهٔ ۲۷۲﴾ تبعیت عبارت است از اینکه چیز نجسی با پاک شدن چیز نجس دیگر پاک شود، مانند سرکه شدن شراب داخل ظرف، که پاک شدن آن سبب می‌شود ظرف شراب به تَبَع آن پاک شود.

﴿مسئلهٔ ۲۷۳﴾ وقتی که شراب سرکه می‌شود، پاک می‌شود و ظرفش نیز تا آن اندازه‌ای که موقع جوش آمدن، شراب به آنجا رسیده است پاک می‌شود؛ حتی پارچه‌ای که روی ظرف می‌اندازند و به‌طور معمول هنگام جوش آمدن آلوده می‌شود، نیز پاک می‌شود و حتی اگر هنگام جوش آمدن، شراب سر رفته و پشت ظرف بریزد، هنگامی که شراب تبدیل به سرکه می‌شود، پشت ظرف نیز پاک می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۷۴﴾ تخته یا سنگی که میت را روی آن می‌گذارند و غسل می‌دهند و پارچه‌ای که روی عورتین میت می‌اندازند و نیز دست غسل دهندهٔ میت، همگی پس از اتمام غسل پاک می‌شوند، ولی کیسه وصابون و سنگ پا و ظروفی که موقع شستن میت به کار رفته و با بدن میت، تماس داشته، به نظر می‌رسد که پاک نمی‌شود و بنا بر احتیاط واجب، آب کشیده شوند، زیرا دربارهٔ آنها تبعیت صدق نمی‌کند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۵﴾ فرزندان غیربالغ کفّار که نجس هستند پس از اسلام آوردن والدین، محکوم به اسلام هستند و به تبعیت آنان پاک می‌شوند، ولی قبل از اسلام آوردن والدین حکم کافر را دارند، مگر آنکه خودشان اهل فکر و تشخیص باشند و از کیش والدین خود جدا شوند، در این صورت دیگر تابع والدین نخواهند بود.

﴿مسئلهٔ ۲۷۶﴾ اگر لباس و مانند آن‌را که نیاز به فشار دارد، با آب قلیل شستشو دهند و به اندازهٔ معمول فشار دهند تا غُساله بیرون آید، باقی ماندهٔ رطوبت پس از بیرون آمدن غُساله، به تبع آن پاک می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۷۷﴾ کسی که چیز نجسی را با دست خود آب بکشد و به تبع آن دستش نجس شود، وقتی که دست و آن شیء نجس با هم آب کشیده می‌شوند، با پاک شدن آن چیز، دست او هم پاک می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۷۸﴾ ظرف یا هر چیز نجسی را که با آب قلیل شستشو می‌دهند، بعد از جدا شدن آبی که برای پاک شدن روی آن ریخته‌اند، قطرات آبی که روی آنها باقی ماند، پاک است.

۸- زوال عین نجاست

﴿مسئلهٔ ۲۷۹﴾ به مواردی که عین نجاست خود به خود برطرف شود، زوال گویند و باعث پاک شدن محل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۸۰﴾ اگر باطن بدن انسان مانند درون دهان، بینی، چشمها و جاهای دیگر، با نجاست آلوده شود مثلاً دهان به خاطر خونی که از لای دندانها بیرون می‌آید نجس شود و آن نجاست خود به خود برطرف گردد، دهان پاک می‌شود و شستن محل نجاست لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۸۱﴾ اگر بدن حیوانات پاک، نجس شود و نجاست آنها خود به خود برطرف گردد پاک می‌شود و آب کشیدن لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۸۲﴾ کسی که دندان مصنوعی دارد یا دندانهایش را پر کرده باشد، اگر آن دندانها در داخل دهان نجس شوند یا غذای نجس لای دندانها بماند و بعد خود به خود زایل شود، پاک می‌شوند، اگرچه بهتر است که آب کشیده شوند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۳﴾ اگر غذایی لای دندانها باقی بماند و از لای بعضی از دندانها خون بیرون بیاید، خون به آن غذا برسد یا نرسد، آب کشیدن آنها لازم نیست، گرچه بهتر است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۴﴾ جایی را که انسان نمی‌داند از ظاهر بدن محسوب می‌شود و یا باطن آن، اگر نجس شود و نجاست آن خود به خود برطرف گردد، احتیاط واجب آنست که آب کشیده شود.

﴿مسئلهٔ ۲۸۵﴾ تمام جاهایی که پس از بستن لبها و روی هم گذاشتن پلکها پوشیده و دیده نمی‌شود باطن محسوب و آنچه که بعد از روی هم گذاشتن آنها دیده می‌شود ظاهر محسوب می‌شود اگرچه تشخیص ظاهر و باطن به عهدهٔ عرف است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۶﴾ اگر گرد و خاک یا پودر یا نمک و شکر نجس به لباس، فرش و مانند آن بنشیند، چنانچه هر دو خشک باشند نجس نمی‌شود و بهتر است قبل از نماز آن‌را بتکانند. پس از تکان دادن اگر اطمینان پیدا کردند که همهٔ نجاسات بر طرف شده است، پاک می‌شود و نیازی به آب کشیدن نیست، ولی اگر خشک نباشند و رطوبت مُسریه داشته باشند واجب است محل نشستن گرد و غبار بر چیزهای نجس را آب بکشند.

۹- استبرای حیوان نجاست‌خوار

﴿مسئلهٔ ۲۸۷﴾ حیوانی را که به خوردن مدفوع انسان عادت کرده است، اگر بخواهند پاک کنند، باید مدتی به آن غذای پاک بدهند و نگذارند مدفوع بخورد به گونه‌ای که در نظر عرف دیگر نجاست خوار محسوب نشود و فقها این عمل را «استبراء» می‌نامند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۸﴾ در صورتی که کسی ادرار و مدفوع حیوان نجاست خوار را نجس بداند، باید برای پاک شدن آن- ادرار و مدفوع حیوان- حیوان را مطابق مسئلهٔ قبل استبراء کند و بهتر است برای استبرای شتر چهل روز، گاو سی یا چهل روز، گوسفند ده روز (احوط چهارده روز)، مرغابی پنج یا هفت روز و مرغ خانگی سه روز، آنها را از خوردن نجاست باز دارند و اگر بعد از این مدت باز هم به آن نجاست خوار گفته شود بنا بر احتیاط واجب باید تا مدتی که دیگر به آن نجاست خوار گفته نشود از ادرار و مدفوعش اجتناب شود.

۱۰- غایب شدن مسلمان[1]

﴿مسئلۀ ۲۸۹﴾ اگر بدانم که بدن یا لباس مسلمان یا ظرفی یا فرشی که از آن استفاده می‌کند نجس شده و سپس آن مسلمان غایب شود یا من از نزد او بروم، پس از مراجعۀ مجدد، به چند شرط آن لباس، ظرف یا فرش را باید پاک دانست:

۱- بدانم که او متوجه نجاست آن شیئ شده است (و لذا در صدد رفع آن برآمده است)،

۲- آن‌را در چیزی که طهارت در آن شرط است استعمال کرده باشد؛ مثلاً در آن ظرف غذا خورده باشد (چون شرط ظرف غذا پاکی آن است)،

۳- او حکم مسئله‌ای را که در آن طهارت شرط است، هم بداند و هم غافل از آن نباشد،

۴- احتمال دهم که تطهیر کرده باشد،

بنابراین اگر انسان یقین پیدا کند که آن شخص وقوع نجاست را نمی‌دانسته و یا می‌دانسته، ولی قطعاً آن‌را نشسته است و یا آدم بی‌اعتنا و لاأُبالی است، معلوم نیست که بتوان حکم به طهارت ولو به حسب ظاهر کرد، بلکه استصحاب نجاست به قوّت خود باقی است. بنابر اقوی در این حکم میان طفل ممیز و فرد بالغ تفاوتی وجود ندارد.

طهارت قرآن و مساجد

قرآن و مساجد، احکام فراوانی دارند که در این رساله به تمام آنها پرداخته نمی‌شود ودر اینجا نیز فقط از باب طهارت و نجاست به احکام آنها پرداخته خواهد شد.

۱- قرآن

﴿مسئلۀ ۲۹۰﴾ نجس کردن خط قرآن کریم حرام است و اگر نجس شود فوراً باید آب بکشند. اگر ورق یا جلد قرآن نجس شود چنانچه موجب هتك و بی‌حرمتی به این کتاب عزیز شود حرام است و باید فوراً آب کشیده شود، بلکه اقوی این است که اگر موجب هتك و بی‌احترامی هم نباشد، آب کشیدن آن واجب است.

﴿مسئلۀ ۲۹۱﴾ نوشتن قرآن با مرکب نجس حرام است و اگر کسی عمداً و یا جهلاً بنویسد باید آن‌را از بین برده و محو کند؛ کما اینکه اگر خط قرآنی نجس شود به‌طوری که بدون محو آن پاك نشود، باید محو گردد.

﴿مسئلۀ ۲۹۲﴾ قرار دادن قرآن روی عین نجس مانند خون، مردار و شراب حتی اگر خشك باشد، حتی اگر بی‌احترامی هم نباشد، حرام است و واجب است که قرآن را فوراً از روی نجس

---

۱. غیبت مسلمان از سنخ دلایل و راههای اثبات طهارت است نه از سنخ علل و موجبات طهارت و اینکه فقها آن‌را در ردیف مطهرات ذکر کرده‌اند، خالی از مسامحه نیست.

بردارند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۳﴾ مسّ آیات قرآن و اسامی خداوند تبارک و تعالی بدون طهارت حرام است، ولی نوشتن آیات و اسامی خداوند متعال و نیز لمس گرد و خاکی که هنگام نوشتن آنها روی تخته سیاه و مانند آن به زمین می‌ریزد، اشکال ندارد مگر اینکه بی‌احترامی و هتک حرمت شود که در این صورت حرام است.

﴿مسئلهٔ ۲۹۴﴾ اگر کسی قرآن فرد دیگری را نجس کند به‌طوری که این تنجیس موجب نقصان بهای آن شود، ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۲۹۵﴾ هنگام تلاوت قرآن شایسته است که شنوندگان به آیات قران گوش دهند و از صحبت بپرهیزند. حرف زدن در اثنای تلاوت اگر موجب هتک و بی‌احترامی به قرآن گردد، حرام است، اما اگر کسی سؤالی کرد می‌تواند پاسخ دهد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۶﴾ بنا بر اقوی دادن قرآن به دست کفّار و اهل کتاب اگر برای هدایت و ارشاد و یا به منظور مطالعه و دقّت و بررسی و تفکر و اندیشه دربارهٔ آن باشد، در صورتی که در معرض نجس شدن و هتک حرمت و اهانت قرار نگیرد، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۷﴾ در هر یک از سوره‌های سجده(۳۲)، فصّلت(۴۱)، نجم(۵۳) و علق(۹۶) یک آیهٔ سجده‌دار وجود دارد که با خواندن یا شنیدن آن فوراً سجده واجب می‌شود و تفصیل آن در مسائل مربوط به سجده خواهد آمد.

۲- مساجد

﴿مسئلهٔ ۲۹۸﴾ نجس کردن زمین، سقف، سمت داخل و خارج دیوارهای مسجد- اگر واقف قصد مسجد بودن آنها را کرده باشد- اگرموجب هتک و بی‌احترامی به مسجد شود، حرام و تطهیر آن واجب است و کسی که متوجه نجاست در آنها بشود واجب است که فوراً اقدام کرده و نجاست را زائل و تطهیر کند؛ ولی اگر سمت دیوارهای بیرونی مسجد به عنوان مسجد نباشد و بقای نجاست در آن باعث هتک حرمت نگردد، تطهیرش واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۹۹﴾ نجس کردن فرشهایی که برای خواندن نماز در مسجد انداخته می‌شود، بنا بر احتیاط واجب حرام و تطهیر آنها واجب است.

﴿مسئلهٔ ۳۰۰﴾ اگر وقت نماز داخل شده باشد و نمازگزار بفهمد مسجد نجس شده است، در صورتی که وقت برای نماز وسعت داشته باشد باید تطهیر مسجد را بر اقامهٔ نماز مقدم بدارد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۱﴾ در صورتی که تطهیر مسجد نیاز به کمک داشته باشد و شخص به تنهایی از پس آن برنیاید، تطهیر مسجد بر او واجب نیست، ولی اگر بی‌احترامی به مسجد باشد، بنا بر احتیاط باید به کسی که می‌تواند تطهیر کند اطلاع دهد و اگر نجاست مسجد به گونه‌ای است که تطهیرش نیاز به مشارکت چند نفر دارد، بر همه واجب کفایی است که برای ازاله و تطهیر مسجد اقدام کنند.

﴿مسئلۀ ۳۰۲﴾ تطهیر مسجد و یا هر مکان مقدس دیگری واجب کفایی است و اختصاصی به آن کسی که نجس کرده ندارد و هر کسی که متوجه نجاست شود و آنرا ببیند، واجب است برای تطهیرش اقدام کند.

﴿مسئلۀ ۳۰۳﴾ اگر مسجدی به‌طور کلّی تغییر عنوان پیدا کند، مثلاً مسجد را خراب کنند و جای آن خانه احداث کنند و یا زمین مسجد جزء خیابان شود و یا به صورت پارک درآید یا به مزرعه و باغ تبدیل شود، بنا بر اقوی حکم عنوان مسجد را ندارد، بنابراین معلوم نیست نجس کردن آن زمین حرام باشد و در صورت نجس شدن تطهیرش واجب نیست، گرچه رعایت احتیاط سزاوار است.

﴿مسئلۀ ۳۰۴﴾ گذاشتن میت مسلمان در مسجد قبل از غسل اگر موجب سرایت نجاست و بی‌احترامی نباشد، اشکال ندارد، گرچه احوط ترک آنست، ولی اگر میت مسلمان را غسل داده باشند، گذاشتن او در مسجد اشکال ندارد.

﴿مسئلۀ ۳۰۵﴾ نجس کردن مشاهد مشرفه مانند حرم پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام حرام است و اگر نجس شود، تطهیر آن واجب است چون بیوت آن بزرگواران در حکم مسجد است.

﴿مسئلۀ ۳۰۶﴾ در صورتی که انسان علم اجمالی به نجس شدن یکی از دو مسجد پیدا کند تطهیر هر دو مسجد بر او واجب می‌شود.

﴿مسئلۀ ۳۰۷﴾ نجس کردن مساجد مسلمانان در هر جای عالم، حرام است و در این خصوص میان فِرَق مسلمانان هیچ تفاوتی وجود ندارد و هیچ مسجدی با مسجد دیگر فرق نمی‌کند.

﴿مسئلۀ ۳۰۸﴾ توقف انسان جُنب و زن حائض و نَفسا در همۀ مساجد و عبور و مرور آنان در مسجدالحرام و مسجدالنّبی صلی الله علیه و آله، حرام است که تفصیل این مسئله در جای خودش خواهد آمد.

﴿مسئلۀ ۳۰۹﴾ داخل شدن کفّار در مسجد حتی برای شنیدن احکام اسلام ممنوع است، زیرا علاوه بر کفر معمولاً جُنب هم می‌باشند که تکلیف جُنب در ارتباط با مسجد مشخص است (مسئلۀ قبل) و مناسب است برای حضور غیرمسلمانان در مجالس مسلمین برای شنیدن معارف و حقایق اسلامی از منابع معتبر و قابل استفاده، جاهایی با امکانات مناسب در کنار مساجد که عنوان مسجد نداشته باشد ساخته شود.

﴿مسئلۀ ۳۱۰﴾ نصب عکس و پوستر و دیگر وسایل و ابزاری که از آنها برای تبلیغ استفاده می‌شود در صورتی که موجب تخریب و ضرر به مسجد نباشد و برای نمازگزاران ایجاد زحمت و مشقّت نکند و نیز با اهداف واقف و مسجد منافات نداشته باشد، اشکال ندارد.

﴿مسئلۀ ۳۱۱﴾ انجام مراسم گوناگون در مساجد در صورتی که برای نمازگزاران مزاحمت نداشته و مغایر با اهداف واقف نباشد و موجب هتک و بی‌احترامی به مسجد نشود، جایز است.

﴿مسئلۀ ۳۱۲﴾ نقل و انتقال ملکیت مسجد یا تغییر آن برای کارهای دیگر که با مسجد بودن منافات دارد، جایز نیست و ابزار و لوازم آنرا مانند درب و پنجره و فرش و سماور، اگر به هیچ

وجه در همان مسجد و یا مساجد دیگر قابل استفاده نباشد، می‌توانند بفروشند و پول آن‌را اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد وگرنه صرف تعمیر مساجد دیگر کنند. کسانی هم که می‌خواهند فرش و یا چیزهای دیگری برای مساجد یا حسینیه‌ها و یا حرم امامان معصوم علیهم السلام بخرند، خوب است آن‌را وقف نکنند، بلکه به آنجا تملیک کنند تا متولی واجد شرایط و یا حاکم شرع بتواند در موقع لزوم آن‌را مطابق مصلحت تبدیل کند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۳﴾ یکی از مستحبات در اسلام ساختن مسجد است و مسجدی را که نزدیک به خرابی است می‌توان تعمیر کرد، ولی اگر طوری خراب شود که قابل استفاده نباشد مردم می‌توانند آن‌را به‌طور کلّی ویران کنند و مسجد جدیدی احداث کنند. در مواردی که مسجد به‌طور کلّی خراب نشده ولی نیازهای عمومی را کفاف نمی‌دهد و نیاز به توسعه دارد باز می‌توانند ساختمان مسجد را ویران کنند وآن را توسعه داده و بزرگ‌تر و محکم‌تر تجدید بنا کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۴﴾ تعمیر و پر رونق نگاه داشتن و روشن کردن چراغهای مساجد یکی از امور نیکو و مطلوب شارع مقدّس و از مستحبات اسلام است. مطلوب است کسی که می‌خواهد وارد مسجد شود خود را معطّر و خوش‌بو کند، لباس تمیز و پاکیزه بپوشد و موقع داخل شدن در مسجد با پای راست وارد شود و در موقع بیرون رفتن نیز پای چپ را جلوتر بگذارد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۵﴾ هنگامی که انسان وارد مسجدی می‌شود مستحب است دو رکعت نماز به نیت نماز تحیت مسجد بجای آورد و اگر نماز واجب و یا مستحب دیگری بجا آورد کافی است.

﴿مسئلهٔ ۳۱۶﴾ خوابیدن در مسجد در غیرضرورت، صحبت کردن در آن راجع به امور دنیایی، مشغول کارهای صنعتی شدن و خواندن اشعاری که در آنها نصیحت و پند واندرز نباشد، خوب نیست و کراهت دارد. نیز انداختن آب دهان، بینی و اخلاط سینه در مسجد مکروه است، ولی بلند کردن صدا برای اذان و اقامه نه تنها مکروه نیست بلکه مطلوب است، امّا بلند کردن صدا در غیر اذان و اقامه کراهت دارد؛ تمام موارد فوق در صورتی است که هتک و بی‌احترامی به مسجد نباشد و در غیر این صورت حرام است.

راههای اثبات تطهیر

﴿مسئلهٔ ۳۱۷﴾ اگر نجاست چیزی معلوم شود تا وقتی که پاکی و طهارت آن به اثبات نرسد محکوم به نجاست است.

﴿مسئلهٔ ۳۱۸﴾ راههای اثبات تطهیر به ترتیب زیر است:

۱- انسان علم و یقین پیدا کند که چیزی را تطهیر کرده‌اند.

۲- دو نفر شاهد عادل گواهی دهند که تطهیر انجام گرفته است و یا شهادت دهند که یکی از اسباب تطهیر کننده به وجود آمده است که به نظر وی مطهّر است ولو اینکه در نظر گواهان مطهّر نباشد، مثل اینکه شهادت بدهند باران آمده است، به اندازه‌ای که در نظر وی برای تطهیر کفایت

می‌کند.

۳-کسی که شیئی در اختیار اوست و به اصطلاح نسبت به آن چیز ذوالید است خبر دهد که تطهیر صورت گرفته است؛ در صورتی که متّهم به لاابالی‌گری نباشد.

۴- غایب شدن مسلمان با شرایطی که قبلاً گذشت.

۵- بداند که مسلمانی آن‌را شسته است ولو اینکه نداند آن‌را به وجه شرعی شسته است یا نه، زیرا فعل مسلمان را باید حمل بر صحت کرد.

۶- در صورتی که یک نفر مطمئن و مؤثّق از تطهیر آن چیز نجس خبر دهد و از سخن او اطمینان به دست آید.

﴿مسئلهٔ ۳۱۹﴾ چیزی که قبلاً نجس بوده، اگر دو شاهد عادل از طهارت آن خبر دهند و دو شاهد عادل دیگر از نجاست آن، در این صورت گفتار آنها متعارض و از اعتبار ساقط می شود و در نتیجه حکم به بقای نجاست و عدم طهارت آن چیز می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۲۰﴾ اگر دو شاهد عادل با علم وجدانی خود شخص در تعارض باشند و از گواهی دو شاهد عادل علم به وجود آید در این صورت هم، هر دو از اعتبار ساقط می‌گردند و اگر از گواهی دو شاهد عادل علم به وجود نیاید، در اینجا علم وجدانی بر شهود مقدّم است و در مواردی که شهادت شهود با غیرخودش و غیر علم وجدانی در تعارض باشد شهادت شهود بر تمامی آنها مقدم است.

احکام تخلّی

﴿مسئلهٔ ۳۲۱﴾ واجب است انسان مکلّف هنگام تخلّی و مواقع دیگر عورت خود را از کسانی که مکلّف هستند، اگرچه با او محرم باشند بپوشاند، همچنین لازم است آن‌را از دیوانه و بچّه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد، هر چند محرم باشد، بپوشاند و همچنین حرام است انسان به عورت دیگری نگاه کند ولو اینکه دیوانه یا بچه‌ای که خوب و بد را تمیز می‌دهد باشد، ولی زن و شوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۲﴾ در حال تخلّی نباید طرف جلوی بدن که شکم و سینه و عورت باشد، رو به قبله قرار گیرد و نیز این حالت پشت به قبله هم جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۲۳﴾ هنگام تخلّی اگر جلو یا پشت بدن انسان رو به قبله باشد و عورت را از قبله برگرداند کفایت نمی‌کند و چنانچه جلوی بدن او رو یا پشت به قبله نباشد احتیاط واجب آنست که عورت را رو یا پشت به قبله نکند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۴﴾ هنگام شست‌وشوی محل ادرار و مدفوع رو یا پشت به قبله بودن اشکال ندارد، ولی در موقع استبراء اگر ادرار از مخرج بیرون آید بنا بر احتیاط واجب رو یا پشت به قبله ننشیند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۵﴾ اگر برای تخلّی مجبور باشد رو یا پشت به قبله بنشیند، مثلاً برای آن که نامحرم او

را نبیند در صورتی که تأخیر آن ضرر و مشقّت داشته باشد اشکال نـدارد و چنانچـه هـر دو حالـت ممکن است احتیاط واجب آنست که پشت به قبله بنشیند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۶﴾ احتیاط واجب آنست که کودکان را هنگام دستشویی رو یا پشت به قبله ننشـانند، ولی اگر خود کودک بنشیند جلوگیری از او واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۲۷﴾ در چند جا تخلّی حرام است:

۱- در کوچه‌های بن‌بست که صاحبان آنها اجازه نداده باشند.

۲- در ملک کسی که اجازهٔ تخلّی نداده است.

۳- در دستشویی‌هایی که برای افراد مخصوصی وقف شده است.

۴- در هر جایی که موجب بی‌احترامی به یکی از مقدّسات دین باشد.

۵- بر روی قبور مؤمنان در صورتی که موجب بی‌احترامی گردد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۸﴾ در تمام مواردی که کیفیت وقف معلوم نیست و مشخص نیست که بـرای عمـوم وقف شده یا برای عده‌ای خاص، در این صورت تخلّی و سـایر تصـرّفات در چنـین جاهـایی حـرام است.

إستنجاء و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۳۲۹﴾ مجرا و مخرج ادرار فقط با آب پاک می‌شود و با آب کر یـا جـاری اگـر بعـد از ادرار یک مرتبه بشویند کافی است، ولی با آب قلیل باید پس از برطـرف شـدن نجاسـت دو مرتبـه شسته شود، گر چه سه مرتبه بهتر است.

﴿مسئلهٔ ۳۳۰﴾ کیفیت شستن مخرج ادرار به همان ترتیبی است که در مسـئلهٔ قبـل گذشـت و در این جهت بین زن و مرد و حتی افرادی که دو جنسی هستند فرقی نیست و نیز بـین مخـرج عـادی و طبیعی و غیرعادی فرقی وجود ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۱﴾ در سه مورد مخرج مدفوع انسان فقط با آب پاک می‌شود:

۱- نجس دیگری مانند خون همراه مدفوع بیرون آید.

۲- نجاست دیگری از بیرون به مدفوع اضافه شود و به آن برسد.

۳- اطراف مخرج بیش از حد معمول آلوده به نجاست شده باشد.

در غیر این سه مورد می‌توان مخرج مدفوع را با دستمال پارچـه‌ای یـا کاغـذی و یـا بـا سـنگ یـا کلوخ و مانند اینها پاک کرد و بنا بر احتیاط واجب از سه مرتبه کمتر نباشد، گرچه با یـک مرتبـه و دو مرتبه هم پاک شود، ولی اگر با سه مرتبه نجاست برطرف نشود باید به اندازه‌ای تکـرار شـود تـا محل به‌طور کامل از نجاست پاک شود.

﴿مسئلهٔ ۳۳۲﴾ احتیاط واجب آنست که پارچه یا سنگ یا هـر چیـز دیگـری کـه بـرای اسـتنجاء مورد استفاده قرار می‌گیرد سه تکه جدا جدا باشد، مگر در مواردی که پارچه یا سنگ به انـدازه‌ای

بزرگ باشد که بتوان از گوشه‌ها و زوایای مختلف آن برای هر مرتبه استفاده کرد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۳﴾ استنجاء با چیزهای محترم و مقدّس و نیز با استخوان و فضلهٔ حیوانات گرچه حرام است، ولی ظاهر آنست که محل نجس را پاک می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۴﴾ سنگ و کلوخ و پارچه و مانند اینها هنگامی محل نجاست را پاک می‌کند که هم پاک باشد و هم خشک، ولی اگر اندکی رطوبت داشته باشد که به محل سرایت نکند، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۵﴾ در تمام حالات بهتر است که مخرج مدفوع را با آب بشویند، که در این صورت به اندازه‌ای شستشو دهند که یقین کنند چیزی از ذرات مدفوع در آن نمانده است، ولی باقی ماندن رنگ یا بوی آن اشکال ندارد و اگر در مرتبه اول طوری شسته شود که ذره‌ای از مدفوع در آن نماند، دوباره شستن لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۳۶﴾ اگر انسان شک کند که مخرج ادرار و یا مدفوع را شسته یا نه، باید بشوید؛ ولی اگر پس از بجا آوردن نماز شک کند که پیش از نماز مخرج را شسته بوده یا نه، در صورتی که با توجه نماز را شروع کرده بود، نمازش صحیح است، منتها برای نمازهای بعدی تطهیر کند، ولی اگر نماز را با توجه لازم و کافی شروع نکرده باشد باید تطهیر کند و احتیاطاً نمازهای خوانده شده را نیز اعاده کند.

احکام استبراء

﴿مسئلهٔ ۳۳۷﴾ «استبراء» عملی است که مردان پس از ادرار انجام می‌دهند تا اطمینان پیدا کنند که مجرای ادرار کاملاً از بول خالی شده و چیزی در آن باقی نمانده باشد؛ بنا بر قول مشهور فقیهان این عمل، عملی مستحب است امّا اگر بعد از استبراء و تطهیر مخرج ادرار، رطوبت مشکوکی از انسان خارج شود، نجس نیست و وضو و غسل هم باطل نمی‌شود، ولی اگر استبراء نکرده باشد باید محل را بشوید و وضو و غسل را اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۸﴾ استبراء شیوه‌های گوناگونی دارد، بهترین روش اینست که پس از قطع ادرار اگر مخرج مدفوع نجس شده باشد ابتدا مخرج مدفوع را بشوید و سپس سه دفعه با انگشت میانهٔ دست چپ از مخرج مدفوع تا بیخ آلت تناسلی بکشد و بعد انگشت شست را روی آلت و انگشت پهلو را در زیر آن بگذارد و سه مرتبه تا سر آلت بکشد و پس آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهد و بعد با آب بشوید.

﴿مسئلهٔ ۳۳۹﴾ استبراء با آن کیفیتی که در مسئلهٔ قبل گذشت، لازم نیست توسط خود انسان انجام شود بلکه اگر مثلاً توسط همسر انجام شود، کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۰﴾ گاهی پس از ادرار، آبی از انسان خارج می‌شود که به آن «وَدْی» می‌گویند، گاهی پس از ملاعبه، آب چسبنده‌ای از انسان خارج می‌شود که به آن «مَذْی» گویند و گاهی نیز

پس از مَنی، آبی از انسان خارج می‌شود که بـه آن «وَدْی» گفتـه مـی‌شـود و هـر یـک از ایـن آبهـا چنانچه ادرار یا منی به آن نرسیده باشد پاک است؛ حال اگر کسی پس از ادرار، استبراء کرده باشد و پس از آن آبی از او بیرون آید و شک کند که آیا ادرار است یا یکی از این سه آب، پاک است و اگر وضو یا غسل داشته باشد باطل نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۴۱﴾ کسی که بعد از بول، استبراء نکرده است و مدّتی از آن گذشته و یقین پیدا کرده که در مجرا بولی نمانده است و پس از آن رطوبتی از وی بیرون آید و مشکوک شود که بول است یا نه، آن رطوبت محکوم به طهارت است و اگر وضو داشته، باطل نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۴۲﴾ اگر کسی ادرار کند و پیش از استبراء رطوبتی خارج شود کـه مـردّد بـین ادرار و منی باشد، حکم ادرار را دارد و تنها وضو گرفتن کافی است؛ ولی اگر پس از استبراء چنین رطوبتی از او خارج شود، در صورتی که وضو گرفتـه باشـد و پـس از وضـو رطوبـت مـذکور بیـرون آیـد، احتیاط واجب آنست که هم وضو بگیرد و هم غسل کند و اگر ایـن رطوبـت قبـل از وضـو بیـرون بیاید، تنها گرفتن وضو کافی است و نیاز به غسل ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۳﴾ استبرای از ادرار برای زن لازم نیست و اگر از زن رطـوبتی خـارج شـود و شـک کند، محکوم به طهارت است و اگر وضو یا غسل داشته باشد باطل نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۴۴﴾ به جز استبرای از ادرار استبرای دیگری هم وجود دارد کـه بـه آنسـتبرای از منـی می‌گویند و آن ادرار کردن پس از خارج شدن منی است، این عمـل موجـب پـاک‌سـازی مجـرای ادرار از منی می‌شود و اگر کسی پیش از این عمل غسل کند و پس از غسل رطـوبتی مشـکوک در خود بیابد، باید دوباره غسل کند.

مستحبّات و مکروهات تخلّی

﴿مسئلهٔ ۳۴۵﴾ مستحب است که فرد در هنگام تخلّـی در جـایی بنشـیند کـه کسـی او را نبینـد و موقع وارد شدن به آنجا با پای چپ و هنگام خارج شدن با پای راست خارج شود و مستحب اسـت در هنگام تخلّی سر را بپوشاند و سنگینی بدن را روی پای چپ بیندازد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۶﴾ مستحب است هنگامی که برای تخلّی می‌نشیند و عورت را ظاهر می‌سـازد «بِسْـمِ اللَّهِ» بگوید و آدابی که در مسائل گذشته بیان شد را عمل کند و موقع وارد شـدن بـه محـل تخلّـی دعاهایی که از ائمّه دین علیهم‌السلام منقول است را بخواند، مثلاً هنگام ورود به توالت این دعا را بخوانـد: «أَللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِیثِ الْمُخْبِثِ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ»؛[1] و یا این دعا را بخوانـد

۱. وسائل‌الشیعه، باب ۵، من ابواب احکام الخلوة، ح ۲ و ۶.

«اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْحَافِظِ الْمُؤَدّی»[1] و بهتر است هر دو را بخواند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۷﴾ مستحب است استنجای از مدفوع را جلوتر از استنجای از ادرار انجام دهد و نیز مستحب است در مواردی که با سنگ و یا پارچه و مانند آنستنجاء صورت می‌گیرد از عدد فرد استفاده کند مثلاً اگر محلّ نجاست، با چهار مرتبه پاک می‌شود، مستحب است آن‌را به پنج مرتبه افزایش دهد، لازم به یادآوری است که بعضی از مستحبّات و مکروهات گفته شده در مسائل فوق دلیل محکمی ندارند، ولی عمل به آنها به قصد رجا و امید ثواب خوب است.

﴿مسئلهٔ ۳۴۸﴾ مستحب است انسان قبل از شروع نماز، پیش از خوابیدن، جماع با همسر و پس از بیرون آمدن منی ادرار کند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۹﴾ در هنگام تخلّی نشستن رو به خورشید یا ماه، جریان باد، در جادّه و خیابان، کوچه و درب منزل، زیر درختان میوه، درب مساجد و ایستاده ادرار کردن و در حمام و امثال اینها مکروه است. همچنین ادرار در زمین سخت، سوراخ جانداران، در آب راکد، مخصوصاً شبها، به طرف بالا و در حین ادرار، خوردن، توقّف زیاد، تطهیر با دست راست و حرف زدن جز ذکر خدا و در غیر حال ضرورت، مکروه است. تخلّی بر قبور مؤمنین اگر هتک نباشد، ناپسند و مکروه و اگر موجب هتک و بی‌احترامی به قبور مؤمنین و مؤمنات شود، حرام است.

﴿مسئلهٔ ۳۵۰﴾ حبس و نگهداری ادرار و مدفوع در صورتی که ضرر نداشته باشد، مکروه و اگر موجب ضرر و زیان برای انسان شود، حرام است.

وضو

حکمت وضو

وضو نور است و شست‌وشویی است که انسان با دستور خداوند سبحان‌ﷻ برای تقرب به او و طهارت قلب و باطن انجام می‌دهد و با این شستن ظاهری، خود را برای طهارت روحی و معنوی آماده می‌سازد و هر اندازه در موقع وضو گرفتن حضور قلب بیشتری داشته باشد و خود را بیشتر در محضر حق مشاهده کند، به همان اندازه در حال نماز یا هر عبادت دیگری که در صحت آنها وضو شرط است، نشاط روحی و انبساط خاطر بیشتری خواهد داشت و چون وضو امری عبادی و قربی است اساس و ذات آن‌را عبودیت و بندگی و اطاعت محض در برابر حضرت حق تشکیل می‌دهد و لذا فلسفهٔ وجودی آن‌را نباید در امور محدود مادی و ظاهری و در مسائل بهداشتی و غیر آن جستجو کرد.

۱. همان.

واجبات وضو

﴿مسئلهٔ ۳۵۱﴾ در وضو شستن صورت و دستها و مسح کردن جلوی سر و روی پاها به ترتیبی که گفته خواهد شد، واجب است و مستحبات وضو فراوان است و برای آن آداب و دعاهایی وارد شده که مستحب است هنگام وضو به آنها توجه شود.

﴿مسئلهٔ ۳۵۲﴾ وضو را به دو گونه می‌توان انجام داد:

۱- ترتیبی: آنست که انسان آب را بر روی تک تک اعضای وضو بریزد و از بالا به پایین به ترتیب آنها را بشوید و با رطوبت باقی مانده، جلوی سر و روی پاها را مسح کند.

۲- ارتماسی: آنست که هر عضو به ترتیب با فرو بردن آن عضو در آب که هنگام بیرون آوردن نیت وضو می‌کند، شسته شود و با رطوبت باقی مانده در دستها، جلوی سر و روی پاها را مسح کند.

آداب پیش از وضو

﴿مسئلهٔ ۳۵۳﴾ کسی که می‌خواهد وضو بگیرد مستحب است وقتی که نگاهش به آب افتاد، این دعا را بخواند:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَ الْمَاءَ طَهُوراً وَ لَمْ یجْعَلْهُ نَجساً»[۱].

و چون دستش را به آب زد و یا آب را به روی دستش ریخت، این دعا را بخواند:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ، أَللَّهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوَّابِینَ وَ اجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ»[۲].

﴿مسئلهٔ ۳۵۴﴾ پس از آن که دستها را شست و تمیز کرد، مستحب است آب را در دهان خود بگرداند و بیرون بریزد و این عمل را «مضمضه» می‌گویند. هنگام مضمضه کردن مستحب است این دعا را بخواند:

«أَللَّهُمَّ لَقِّنِی حُجَّتِی یَوْمَ أَلْقَاکَ وَ أَطْلِقْ لِسَانِی بِذِکرِکَ»[۳].

﴿مسئلهٔ ۳۵۵﴾ همچنین مستحب است آب را داخل بینی بکشد و بیرون بریزد و هنگام انجام دادن این عمل که به آن «استنشاق» می‌گویند این دعا را بخواند:

«أَللَّهُمَّ لَا تُحَرِّمْ عَلَیَّ رِیحَ الْجَنَّةِ وَ اجْعَلْنِی مِمَّنْ یشُمُّ رِیحَهَا وَ رَوْحَهَا وَ طِیبَهَا»[۴].

کیفیت وضو و ترتیب آن

الف: شستن صورت

---

۱. یعنی: با نام خدا و با مدد و یاری او وضو می‌گیرم و همهٔ حمد و ثناها مخصوص اوست که آب را پاک و نظیف آفرید و آن‌را پلید و نجس قرار نداد.

۲. یعنی: با نام و یاری خدای متعال شروع می‌کنم، خدایا مرا از پاکان و از توبه‌کنندگان قرار بده.

۳. یعنی: خداوندا، روزی که با تو ملاقات می‌کنم دلیلم را بر من تلقین کن و زبانم را به یاد خود بگشا.

۴. یعنی: خدایا بوی بهشت را بر من حرام مکن و مرا از کسانی که عطر و نسیم بهشت را می‌بویند، قرار بده.

﴿مسئلهٔ ۳۵۶﴾ برای شستن صورت باید دست را به قصد شستن صورت از آب پر کرده به بالای پیشانی جایی که موی سر می‌روید، بریزد و دست را همراه آب از بالا به پایین بکشد. مستحب است هنگام شستن صورت بگوید:

«أَللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يوْمَ تُسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ وَ لَا تُسَوِّدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُّ الْوُجُوهُ»[1].

﴿مسئلهٔ ۳۵۷﴾ هنگام شستن صورت برای وضو واجب است درازای صورت را از محل رویش مو تا چانه و پهنای آن‌را به اندازه‌ای که میان انگشت میانی و شست قرار گیرد از بالا به پایین شست‌وشو دهد و اگر مختصری از این مقدار را نشوید، وضو باطل است؛ برای آن که مطمئن شود که این مقدار را شسته باید کمی‌از اطراف آن‌را هم بشوید.

﴿مسئلهٔ ۳۵۸﴾ گرچه شستن داخل بینی، لبها و چشمها که هنگام روی هم گذاشتن و یا بستن پوشیده می‌شود و در واقع دیده نمی‌شود، برای وضو لازم نیست، ولی برای آن که یقین پیدا کند مقدار واجب را شسته است مقداری از داخل بینی و لبها و چشمها را هم باید بشوید.

﴿مسئلهٔ ۳۵۹﴾ ضابطه و ملاک تشخیص درازا و پهنای صورت، دست افراد متعارف است، بنابراین اگر کسی دستهایش بزرگ‌تر از صورتش بود و یا بالعکس و یا قسمتی‌از جلوی سرش فاقد مو باشد باید به اندازهٔ معمول و متعارف بشوید و بیشتر از آن لازم نیست و کمتر از آن هم کفایت نمی‌کند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۰﴾ اگر کسی صورت و دستهایش از اندازهٔ معمول و متعارف، بزرگ‌تر یا کوچک‌تر باشد، ولی در هر دو فرض دستها با صورت متناسب باشد، باید همان مقدار از صورت را که میان دو انگشت میانی و شست قرار می‌گیرد، بشوید.

﴿مسئلهٔ ۳۶۱﴾ آنچه در شستن صورت لازم است ظاهر صورت است و رساندن آب وضو به زیر موهای صورت لازم نیست، مگر در مواردی که موی صورت به اندازه‌ای کم باشد که از زیر موها پوست صورت پیدا باشد که در این صورت رساندن آب وضو به پوست صورت لازم است و کسی که شک کند آیا پوست زیر موها دیده می‌شود یا نه، بنا بر احتیاط واجب، رساندن آب به پوست صورت برای او لازم است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۲﴾ اگر قبل از وضو احتمال دهد که چیزی مثل چرک و یا مانند آن در صورت، لبها، چشمها و ابروهایش وجود دارد که مانع رسیدن آب وضو به پوست می‌شود، چنانچه احتمالش عقلایی باشد، باید وارسی کند تا اطمینان حاصل کند که مانعی وجود ندارد و یا اگر مانعی وجود دارد برطرف کند.

---

۱. یعنی: خدایا رویم را در آن روز که چهره‌ها سیاه است، سپید گردان و در آن روزی که چهره‌ها سپید است، رویم را سیاه مگردان.

ب: شستن دستها

﴿مسئلهٔ ۳۶۳﴾ پس از شستن صورت واجب است اول دست راست و سپس دست چپ را از آرنج تا سر انگشتان بشوید و برای اینکه یقین کند آب وضو به تمام این سطح رسیده باید کمی‌بالاتر از آرنج را هم بشوید.

﴿مسئلهٔ ۳۶۴﴾ دستها باید از بالا به پایین شسته شود و اگر از پایین به بالا بشویند، وضو باطل است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۵﴾ اگر هنگام شستن صورت یا دستها اشتباهاً دستش از پایین به بالا برود، در صورتی که صدق شستن از بالا به پایین محفوظ باشد، وضو صحیح است و همچنین اگر هنگام وضو یا مسح سر، دست طوری قرار بگیرد که آب وضو به طرف آرنج سرازیر شود، اشکالی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۶﴾ مستحب است هنگام شستن دست راست بگوید:

الف- «أَللَّهُمَّ أَعْطِنِی كِتَابِی بِيَمِينِی وَ الْخُلْدَ فِی الْجِنَانِ بِيَسَارِی وَ حَاسِبْنِی حِسَاباً يَسِيراً»[1].

و هنگام شستن دست چپ بگوید:

ب- «أَللَّهُمَّ لَا تُعْطِنِی كِتَابِی بِشِمَالِی وَ لا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِی وَ لاَ تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلی عُنُقِی وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّيرَانِ»[2].

﴿مسئلهٔ ۳۶۷﴾ شستن دستها تا مچ پیش از شستن صورت واجب نیست مگر اینکه دستها نجس باشند و این شستن جزء وضو به حساب نمی‌آید، پس کسی که قبل از شستن صورت دستهای خود را تا مچ شسته باشد، هنگام وضو باید دستها را تا سر انگشتان بشوید و اگر تنها از مچ تا آرنج را بشوید، وضویش باطل است و مستحب است پس از بول کردن و خوابیدن یک بار و پس از حدث مدفوع دوبار دستها شسته شوند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۸﴾ کسی که می‌خواهد وضو بگیرد باید توجه داشته باشد که اگر چیزی مانند چسب، رنگ، گچ و چربی زیادی که مانع رسیدن آب وضو به پوست بدن می‌شود، به صورت و دستها چسبیده باشد، آن‌را برطرف کند و آب وضو را به پوست دست و صورت برساند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۹﴾ در وضو شستن صورت و دستها در مرتبهٔ اول واجب و در مرتبهٔ دوم مستحب و در مرتبهٔ سوم حرام است و ملاک در هر بار شستن این است که اگر یک مشت آب به قصد وضو بریزد و دست بکشد و با آن یقین کند تمام عضو شسته شده، یک مرتبه حساب می‌شود، خواه یک

---

۱. یعنی: خدایا نامهٔ اعمالم را به دست راستم عطا فرما و فرمان جاودانه بودن بهشت را به دست چپم و حساب مرا آسان گردان.

۲. یعنی: خدایا نامهٔ کردارم را به دست چپ و از پشت سر به من مده و آن‌را به گردنم مبند و من از آتش سوزان جهنم به تو پناه می‌برم.

مرتبه را قصد کرده باشد و یا نه.

﴿مسئلهٔ ۳۷۰﴾ آنچه در وضو واجب است شستن است، پس اگر دست را تَر کند و به صورت یا دستها بکشد، کفایت نمی‌کند مگر آنکه تَری دست به قدری باشد که به واسطهٔ کشیدن دست مقدار اندکی آب بر روی آنها جاری شود و عرفاً شستن صدق کند که در این صورت کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۳۷۱﴾ مستحب است در تمام حالات و افعال وضو حضور قلب داشته باشد و لحظه‌ای غفلت به خود راه ندهد و نیز مستحب است در حال وضو سورهٔ قدر و پس از وضو آیهٔ الکرسی را بخواند.

﴿مسئلهٔ ۳۷۲﴾ فقهای اسلام رحمهم‌الله مستحباتی را در حال وضو ذکر کرده‌اند که تعداد آنها را ۴۹ عدد بر شمرده‌اند که باز بودن چشمها در حال شستن صورت و رو به قبله بودن در تمام حالات وضو است از جملهٔ آنهاست؛ به تعدادی از این مستحبات در مسائل گذشته اشاره شد و برخی از آنها نیز در لابه‌لای مسائل و احکام آینده خواهد آمد و بسیار مناسب است که مؤمنین و مؤمنات و نمازگزاران و سالکان طریق إلی‌اللّه به آنها با دید قداست نگاه کنند و از نظر دور ندارند.

ج: مسح سر و پا

﴿مسئلهٔ ۳۷۳﴾ پس از شستن هر دو دست باید بر یک قسمت از چهار قسمت سر که برابر پیشانی است با تَری آب وضو که در کف دست مانده دست بکشد و بنا بر احتیاط با دست راست و از بالا به پایین و با سه انگشت، جلوی سر را مسح کند و لازم نیست تمام جلوی سر را مسح کند، بلکه هر قسمت از آن‌را مسح کند کافی است، کما اینکه مسح از بالا به پایین هم مطابق با احتیاط است و الأقوی این است که مسح به هر دو طرف چه از بالا به پایین و چه از پایین به بالا کافی است.[1]

﴿مسئلهٔ ۳۷۴﴾ کسی که موی سرش به اندازه‌ای بلند باشد که اگر شانه کند به صورت یا جای دیگر سرش می‌رسد، هنگام مسح باید با باز نمودن فرق، پوست جلوی سر یا به هر ترتیب دیگر بیخ موها را مسح کند و اگر موهایش به این اندازه بلند نیست، کافی است روی موها را مسح کند.

﴿مسئلهٔ ۳۷۵﴾ اگر بر روی محل مسح، حایلی مانند پارچه، کلاه، عمامه، روسری و مانند اینها باشد هر قدر هم نازک باشد و مانع رسیدن آب وضو به پوست سر نباشد مسح روی آنها باطل است، ولی در حال ضرورت مانند سرما اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۶﴾ مستحب است هنگام مسح سر این دعا را بخواند:

---

۱. در حدیث صحیح از از امامان صادق علیه‌السلام و موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام آمده که فرمودند: مسح در وضو چه به‌صورت اقبال- از بالا به پایین- صورت پذیرد چه به‌صورت ادبار، بلامانع است. (وسائل‌الشّیعه، ج ۱، باب ۲۰، از ابواب جوازالنّکس‌فی‌المسح، ح ۱و۲و۳).

«اَللّٰهُمَّ غَشِّنِی بِرَحْمَتِكَ وَ بَرَكاتِكَ وَ عَفْوِكَ»[۱].

﴿مسئلهٔ ۳۷۷﴾ پس از مسح سر واجب است که با تَری آب وضو که در کف دست باقی مانده است، روی دو پا را از انگشت تا برآمدگی روی پاها مسح کند، اگرچه احتیاط مستحب آنست که تا مفصل مسح شود و اصولاً مسمای مسح از حیث عرض و طول کفایت می‌کند، لکن بهتر است از جهت عرض به اندازهٔ سه انگشت و بهتر از آن تمام قدم و ظاهر پا مسح شود.

﴿مسئلهٔ ۳۷۸﴾ در مسح پا شروع از انگشت شست پا لازم نیست، اگر مسح از بقیهٔ انگشتهای پا نیز شروع شود، کفایت می‌کند، فقط باید از هر نقطه‌ای که شروع می‌کند بر روی بلندی پاها ختم شود.

﴿مسئلهٔ ۳۷۹﴾ اگرچه اقوی این است که ترتیب در مسح پاها و مسح پای راست با دست راست و پای چپ با دست چپ واجب نیست، لکن احتیاط اینست که اول با رطوبت دست راست، پای راست را و با رطوبت دست چپ، پای چپ را مسح کند.

﴿مسئلهٔ ۳۸۰﴾ کسی که پایش قطع شده، اگر مقداری از محل مسح باقی باشد مسح همان مقدار واجب است و در صورتی که تمام قدم قطع و بریده شده، حکم مسح ساقط است.

﴿مسئلهٔ ۳۸۱﴾ احتیاط واجب آنست که در مسح پاها دست راست را روی انگشتان پا بگذارد و بعد به سوی بلندی پا بکشد، نه اینکه تمام دست را روی تمام پا بگذارد و کمی بکشد.

﴿مسئلهٔ ۳۸۲﴾ مستحب است هنگام مسح پاها این دعا را بخواند:

«اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْنِی عَلَى الصِّرَاطِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الْأَقْدَامُ وَ اجْعَلْ سَعْیِی فِیمَا یرْضِیكَ عَنِّی یَا ذَاالْجَلَالِ وَالْإِكرَامِ»[۲].

﴿مسئلهٔ ۳۸۳﴾ هنگام مسح سر و پاها باید محل مسح خشک باشد و اگر به اندازه‌ای تر باشد که تَری کف دست در آن اثر نگذارد، وضو باطل است؛ ولی اگر تَری به اندازه‌ای باشد که بگویند رطوبتی که پس از مسح در آن دیده می‌شود فقط از کف دست است، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۸۴﴾ اگر آب مسح سر به آب صورت متصل شود، وضو باطل نمی‌شود، ولی مسح پا نباید با رطوبت گرفته شده از آب صورت باشد. همچنین اگر هنگام شستن صورت مقداری از موها نیز خیس شود و یا هنگام مسح سر رطوبت آن با رطوبت مسح مخلوط شود، وضو باطل نمی‌شود، ولی مسح پا نباید با آن رطوبت انجام شود.

﴿مسئلهٔ ۳۸۵﴾ هنگام مسح باید سر و پاها را ثابت نگاه داشت و دست را روی آنها کشید. اگر

---

۱. یعنی: خدایا مرا با رحمت و برکتها و بخشش خود بپوشان.

۲. یعنی: خدایا گامهایم را ثابت و استوار گردان در روزی که در آن گامها بر صراط می‌لغزند و متزلزل می‌شوند و تلاشم را در مسیری قرار ده که رضا و خشنودی تو در آنست. ای خداوندی که شکوه و جلال هستی و بزرگواری از آن توست.

دست را نگاه دارد و سر یا پا را به آن بکشد، صحت مسح محل اشکال است، ولی اگر موقعی که دست را می‌کشد سر یا پا مختصر حرکتی بکند اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۸۶﴾ اگر برای مسح سر و پاها یا برای بعضی از آنها رطوبتی در کف دست نمانده باشد، نمی‌توان با آب خارج، دست را تَر کرده و مسح کرد، بلکه باید از لحیه خود و اگر لحیه نداشته باشد و یا دارای رطوبت نباشد از حاجب رطوبت را بگیرد و با آن مسح کند و در صورتی که رطوبت کف دست فقط به مقدار مسح سر باشد باید با آن رطوبت، سر را مسح کند و برای مسح پاها از اعضای دیگر رطوبت بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۳۸۷﴾ اگر تمامی‌جلوی سر و یا روی پاها نجس باشد و نتواند آب بکشد، واجب است تیمّم کند و بنا بر احتیاط واجب وضو هم بگیرد و مسح جبیره‌ای نیز به عمل آورد؛ یعنی روی محل نجس را پارچهٔ پاکی قرار دهد و روی آن‌را مسح کند.

﴿مسئلهٔ ۳۸۸﴾ مسح کردن از روی جوراب و کفش و هر حایل دیگر باطل است، ولی اگر به علت سرمای شدید و یا ترس از دشمن و دزد و درنده نتواند کفش و جوراب خود را درآورد، مسح کردن روی آنها اشکالی ندارد و اگر حائلی که روی آنها وجود دارد، نجس باشد باید روی محل نجس چیز پاکی را مانند پارچه و غیره ببندد و آن‌را مسح کند و بنا بر احتیاط تیمّم نیز بکند.

﴿مسئلهٔ ۳۸۹﴾ اگر پس از مسح شک کند که صحیح انجام داده یا نه می‌تواند جای مسح را خشک کند و دوباره مسح کند.

وضوی ارتماسی

﴿مسئلهٔ ۳۹۰﴾ وضوی ارتماسی آنست که انسان صورت و دستها را به قصد وضو در آب فرو برد یا آنها را در آب فرو ببرد و به قصد وضو بیرون بیاورد. اگر هنگام فرو بردن دستها در آب نیت وضو کند و تا وقتی که آنها را از آب بیرون می‌آورد و ریزش آب دستهایش تمام می‌شود، هنوز به قصد وضو باشد وضوی او صحیح است. همچنین اگر هنگام بیرون آوردن از آب قصد وضو کند و تا وقتی که ریزش آب تمام می‌شود به قصد وضو باشد، وضوی او صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۳۹۱﴾ در وضوی ارتماسی نیز مانند وضوی ترتیبی، باید از بالا به پایین صورت و دستها را شست. پس اگر موقع فرو بردن صورت و دستها نیت وضو کند باید صورت را از سمت پیشانی و دستها را از سوی آرنج در آب فرو برد و اگر هنگام بیرون آوردن از آب قصد وضو کند، باید صورت را از سمت پیشانی و دستها را از سوی‌آرنج از آب بیرون آورد.

﴿مسئلهٔ ۳۹۲﴾ اگر وضوی بعضی از اعضا را ارتماسی و وضوی بعضی دیگر را به صورت ترتیبی انجام دهد، اشکالی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۹۳﴾ تمام چیزهایی که به عنوان آداب و مستحبات وضو، در وضوی ترتیبی گفته شد در وضوی ارتماسی نیز صدق می‌کند.

شرایط وضو

درستی وضو ۱۳ شرط دارد:

۱و۲- آب وضو باید پاک و مطلق باشد

﴿مسئلهٔ ۳۹۴﴾ وضو گرفتن با آب نجس و آب مضاف باطل است؛ اگرچه انسان نجس بودن یا مضاف بودن آن‌را نداند یا فراموش کرده باشد و اگر با آن وضو نماز خوانده باشد، باید دوباره نماز خود را با وضوی صحیح بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۳۹۵﴾ اگر غیر از آب گل آلود مضاف، آب دیگری برای وضو ندارد، چنانچه وقت نماز تنگ باشد باید تیمّم کند و اگر وقت وسعت دارد بنا بر احتیاط واجب باید صبر کند تا آب صاف شود و وضو بگیرد.

۳- آب وضو و فضایی که در آن وضو می‌گیرد باید مباح باشد

﴿مسئلهٔ ۳۹۶﴾ وضو گرفتن با آب غصبی و آبی که معلوم نیست صاحبش راضی است یا نه، حرام و باطل است؛ ولی اگر سابقاً راضی بوده و انسان نداند از رضایتش منصرف شده یا نه، وضو صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۳۹۷﴾ در صورتی‌که آب وضو مباح باشد و از صورت و دستها در جای غصبی بریزد، باطل بودن وضو محل اشکال است، اگرچه احتیاط مستحب آنست که وضو را در جای مباح تجدید کند و نماز بخواند، مگر آنکه ریزش آب در محل غصبی، عرفاً تصرّف در آن به حساب آید.

﴿مسئلهٔ ۳۹۸﴾ وضو گرفتن در وضوخانهٔ مدرسه‌ها، مسافرخانه‌ها و پاساژهایی که انسان نمی‌داند آن‌را برای همهٔ مردم ساخته‌اند و یا برای محصلان همان مدرسه و یا ساکنان آن مسافرخانه و پاساژ، اگر معمولاً مردم آنجا وضو می‌گیرند و از این راه وثوق و اطمینان پیدا می‌شود که جنبهٔ عمومی‌دارد، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۹۹﴾ وضوگرفتن از وضوخانهٔ مساجدی که قصد نماز خواندن در آنها را ندارد در صورتی بی‌اشکال است که وضوخانه وقف عمومی‌شده باشد و اگر از وضو گرفتن مردم وثوق و اطمینان به وقف عمومی پیدا شود، کافی است.

﴿مسئلهٔ ۴۰۰﴾ وضوخانهٔ مساجدی که وقف عمومی بودن آنها معلوم نیست، در صورتی‌که به قصد خواندن نماز وضو بگیرد، پس از ادای یک رکعت نماز در آن مسجد می‌تواند با آن وضو در جای دیگر هم نماز بگذارد.

﴿مسئلهٔ ۴۰۱﴾ وضو گرفتن از جویها و نهرهای بزرگ گرچه انسان نداند که صاحبان آنها راضی هستند اشکالی ندارد، ولی اگر صاحبان آنها از وضو گرفتن نهی کرده باشند، بنا بر احتیاط واجب با آن آب وضو نگیرد.

﴿مسئلهٔ ۴۰۲﴾ اگر در صحن حرم یکی از امامان علیهم السلام یا بزرگان، کـه درگذشـته قبرسـتان بـوده است حوض یا وضوخانه‌ای بسازند، چنانچه انسان نداند زمین صـحن را بـه عنـوان خـاص قبرسـتان وقف کرده‌اند، وضو گرفتن در آنجا اشکال ندارد.

٤و٥- ظرفی که آب وضو در آنست باید مباح بوده و از طلا و نقره نباشد

﴿مسئلهٔ ۴۰۳﴾ اگر غیر از آبی که در ظرف غصبی و یا طلا و نقره قرار دارد آب دیگری نباشد، باید تیمّم کند و اگر وضو بگیرد، در صورتی که ارتماسی باشد، هم مرتکب کار حرام شـده و هـم وضویش باطل است، اما اگر وضوی ارتماسی نباشد، بلکه با ظرف، آب را به محل وضـو بریـزد یـا پیمانه پیمانه بردارد و وضو بگیرد معصیت کرده، ولی صحت وضوی او بعیـد نیسـت چـون نهـی بـا افعال وضو متّحد نیست و متوجّه مقدّمات فعل است هر چند بهتر است که یک تیمّم اضـافه کنـد و اگر آب دیگری داشته باشد و در ظرف غصبی یا طلا و نقره وضوی ارتماسی بگیرد، گناه کـرده و وضویش هم باطل است، در غیر این‌صورت فقط معصیت کرده، ولی وضوی او صحیح است.

٦- باید اعضای وضو، هنگام شستن و مسح کشیدن پاک باشد.

﴿مسئلهٔ ۴۰۴﴾ اگر دست و صورت نجس باشد و بخواهد وضو بگیرد، باید قبل از وضو آنهـا را آب بکشد و اگر قبل از تمام شدن وضو و یا پس از آن عضوی را که شسته یـا مسـح کـرده نجـس شود، وضو صحیح است و نیز اگر غیر از اعضـای وضـو جـای دیگـری از بـدن نجـس باشـد وضـو صحیح است، ولی اگر مخرج ادرار یا مدفوع را تطهیر نکرده احتیاط مستحب آنست کـه اول آن‌را آب بکشد و پس از آن وضو بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۴۰۵﴾ اگر یکی از اعضای وضو قبلاً نجس بوده و بعد از وضو شک کند که آیا پیش از وضو آن‌را آب کشیده یا نه، چنانچه می‌داند هنگام وضـو توجـه داشـته و یـا شـک دارد کـه توجـه داشته یا نه، وضو صحیح است،[1] ولی چنانچه بداند هنگام وضو ملتفت پـاک یـا نجـس بـودن آنجـا نبوده، بطلان وضو خالی از قوّت نیست و در هر صورت باید جایی را که نجس بوده آب بکشد.

﴿مسئلهٔ ۴۰۶﴾ اگر در صورت یا دستها بریدگی یا زخمی وجود داشته باشد و خون آنها هم قطع نشود، اگر آب ضرر داشته باشد، باید تیمّم کند و اگر ضرر ندارد، باید در آب کر و یا آب جـاری فرو ببرد و زیر آب قدری فشار بدهد که خون بند آید و بعد به نیت وضوی ارتماسی صـورت و یـا دستها را بیرون آورد و تا هنگام قطع ریـزش آب در نیـت وضـو باشـد، در ایـن صـورت وضـویش صحیح خواهد بود و اگر بعداً از زخم خونی خارج شود، مانند عـارض شـدن نجاسـت در یکـی از اعضای وضو پس از تمام شدن شست‌وشوی آن عضو و یا پس از تمام شدن مسح آن، در صـحت

---

۱. به مقتضای دلیل «قاعدهٔ فراغ».

وضو خلل نمی‌رساند.

۷- وقت کافی برای وضو داشته باشد.

﴿مسئلۀ ۴۰۷﴾ اگر وقت نماز به اندازه‌ای تنگ شده باشد که بترسد به خاطر وضو گرفتن، تمام نماز یا قسمتی از آن در خارج از وقت خوانده شود، در این صورت باید تیمّم کند مگر اینکه وقت تیمّم به اندازۀ وقت وضو و یا بیشتر باشد که در اینجا واجب است وضو بگیرد.

﴿مسئلۀ ۴۰۸﴾ کسی که در تنگی وقت نماز باید تیمّم کند، اگر برای خواندن نماز وضو بگیرد، وضویش باطل است؛ ولی اگر به قصد قربت یا برای کار مستحبی مثل خواندن قرآن وضو بگیرد صحیح است، گرچه در هر صورت معصیت کرده است.

۸- قصد قربت

﴿مسئلۀ ۴۰۹﴾ واجب است وضو را برای انجام فرمان خداوند متعال بگیرد و اگر برای خنک شدن و خودنمایی کردن و یا انگیزه‌های غیر خدایی باشد، باطل است.

﴿مسئلۀ ۴۱۰﴾ لازم نیست نیت وضو را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذراند، ولی باید در تمام وضو متوجه باشد که وضو می‌گیرد به‌طوری که اگر از او بپرسند چه می‌کنی بگوید وضو می‌گیرم.

۹- ترتیب

﴿مسئلۀ ۴۱۱﴾ واجب است کارهای وضو را به ترتیبی که قبلاً گفته شد انجام دهد یعنی اول صورت، بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و پس از آن سر وسپس پاها را مسح کند. باید پای چپ را پیش از پای راست مسح نکند، بلکه بنا بر احتیاط پای راست را پیش از پای چپ مسح کند و اگر به این ترتیب وضو نگیرد، باطل است.

۱۰- کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد.

﴿مسئلۀ ۴۱۲﴾ اگر بین کارهای وضو به قدری جدایی افتد که وقتی می‌خواهد عضوی را بشوید یا مسح کند رطوبت اعضایی که پیش از آن شسته یا مسح کرده خشک شده باشد، وضو باطل است و اگر فقط رطوبت عضوی که جلوتر از محلی است که می‌خواهد بشوید یا مسح کند خشک شده باشد، مثل زمانی که می‌خواهد دست چپ را بشوید، رطوبت دست راست خشک شده باشد و صورت تَر باشد وضو صحیح است، ولی احتیاط مستحب آنست که دوباره وضو بگیرد.

﴿مسئلۀ ۴۱۳﴾ اگر خشک شدن رطوبت اعضا به خاطر گرمای شدید و حرارت زیاد بدن و مانند آن باشد وضو صحیح است، ولی برای مسح، رطوبت کافی باید داشته باشد.

﴿مسئلۀ ۴۱۴﴾ راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد، مثلاً اگر بعد از شستن صورت و دستها چند قدم راه برود و بعد سر و پاها را مسح کند، وضوی او صحیح است.

۱۱- کارهای وضو را خود انسان انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۴۱۵﴾ در وضو شرط است که خود انسان کارهای وضو را انجام دهد، پس اگر دیگری او را وضو دهد یا در رساندن آب به صورت و دستها و مسح سر و پاها به او کمک کند، وضو باطل است.

﴿مسئلهٔ ۴۱۶﴾ یاری رساندن در مقدمات وضو مانند آوردن آب و گرم کردن آن و یا ریختن آب در کف دست و مانند آنچه در مقدمات بعیده و در مقدمات قریبه انجام می‌شود، اشکالی ندارد، گرچه ریختن آب در کف دست مکروه است؛ زیرا این کار نوعی مشارکت دیگری در وضوست.

﴿مسئلهٔ ۴۱۷﴾ کسی که نمی‌تواند کارهای وضو را انجام دهد باید نایب بگیرد و اگر نایب اجرت بخواهد در صورت توانایی باید بدهد، ولی لازم است خود او نیت وضو کند و با دست خود مسح کند و اگر خود نمی‌تواند مسح کند، نایب باید دست او را گرفته و به جای او مسح کند و اگر به این اندازه هم قدرت نداشته باشد، باید نایب از دست او رطوبت بگیرد و سر و پای ا و را مسح کند و در صورت اخیر بنا بر احتیاط واجب تیمّم هم بکند.

﴿مسئلهٔ ۴۱۸﴾ هر کدام از کارهای وضو را که می‌تواند به تنهایی انجام دهد نباید در آن کمک بگیرد، بلکه باید خودش انجام دهد.

۱۲- استعمال آب برای انسان ضرری نداشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۴۱۹﴾ با توجه به اینکه در شریعت اسلام به اصل سهولت در امر دین و نفی عُسر و حرج تأکید فراوان شده و احکام خداوند با توجه به وضع فعلی و تواناییهای شخص جعل شده است، بنابراین کسی که می‌ترسد اگر وضو بگیرد مریض شود و یا اگر آب را به مصرف وضو برساند ممکن است خود او یا نفس محترمی تشنه بماند، نباید وضو بگیرد. حتی اگر نداند آب برای او ضرر دارد و وضو بگیرد و بعد معلوم شود زیان داشته، بنا بر احتیاط واجب باید تیمّم کند و با آن وضو نماز نخواند و اگر با آن وضو نماز خوانده، دوباره بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۴۲۰﴾ اگر رساندن آب به صورت و دستها به مقدار کمی که وضو با آن صحیح است ضرر نداشته باشد و بیشتر از آن ضرر داشته باشد باید با همان مقدار کم وضو بگیرد.

۱۳- در اعضای وضو مانعی برای رسیدن آب به بدن وجود نداشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۴۲۱﴾ یکی دیگر از شرایط وضو این است که آب به بدن برسد و مانعی روی آن نباشد، بنابراین اگر چیزهایی مانند قیر، رنگ، لاک، چسب، گچ و یا سیمان که جسمیت دارند، مانع رسیدن آب به بدن شوند باید پیش از وضو آنها را برطرف کرد و اگر پس از وضو معلوم شود یکی از آن موانع وجود داشته و مانع رسیدن آب شده، وضو باطل است. موارد ضرورت و وضوی جبیره حکم خاص خود را دارد که در محل مناسب توضیح داده شده است.

﴿مسئلهٔ ۴۲۲﴾ رنگ موهایی که خانمها برای رنگ کردن مو یا ابروی خود به کار می‌برند و نیز رنگ جوهر خودکار یا خودنویس که بر دست می‌ماند چنانچه جسمیت نداشته باشد، برای وضو اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۴۲۳﴾ اگر زیر ناخن چرک باشد و ناخن هم معمولی باشد و باطن محسوب شود وضو اشکال ندارد. اگر ناخن را بگیرند، باید چرک را پاک کنند و بعد وضو بگیرند. اگر ناخن از حدّ معمول بلندتر باشد و زیر آن چرک باشد به اندازه‌ای که از حد معمول بلندترست، چرکش را باید پاک کند و بعد وضو بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۴۲۴﴾ اگر می‌داند چیزی به اعضای وضو چسبیده، ولی شک دارد که از رسیدن آب جلوگیری می‌کند یا نه، باید آن‌را برطرف کند یا آب را به زیر آن برساند.

﴿مسئلهٔ ۴۲۵﴾ اگر قبل از وضو شک کند که آیا در اعضای وضو چیزی که مانع رسیدن آب به بدن باشد وجود دارد یا نه، در صورتی که احتمال وی قابل اعتنا و منشأ معقول داشته باشد، باید بررسی کند و در صورت صحت مانع را برطرف کند یا آن‌قدر دستش را حرکت دهد و آن عضو را بمالد تا اطمینان کند که آب به بدنش رسیده است.

﴿مسئلهٔ ۴۲۶﴾ عضوی را که باید شست یا مسح کرد هر قدر چرک باشد، اگر چرک آن مانع رسیدن آب به بدن نباشد، اشکال ندارد. همچنین اگر بعد از گچ‌کاری و مانند آن چیز سفیدی که مانع رسیدن آب به پوست نمی‌شود بر دست بماند اشکالی ندارد؛ اما اگر شک کند که با بودن آن، آب به بدن می‌رسد یا نه، باید آن‌را برطرف کند.

﴿مسئلهٔ ۴۲۷﴾ کسی که پیش از گرفتن وضو می‌دانسته که در یکی از اعضای وضو مانعی وجود دارد و وضوگرفته است و پس از آن شک کرده که آیا در حال وضو آب به زیر آن نفوذ کرده یا نه، اگر می‌داند در حال وضو متوجه مانع نبوده، بنا بر احتیاط تجدید وضو کند. اگر می‌داند متوجه بوده و یا اینکه نمی‌داند متوجه بوده یا نه، وضوی او صحیح است و نیاز به تجدید وضو نیست.[1]

﴿مسئلهٔ ۴۲۸﴾ اگر بعد از وضو چیزی ببیند که مانع رسیدن آب به اعضای وضوست و شک کند که این مانع، پیش از وضو وجود داشته یا پس از وضو پیدا شده وضوی او صحیح است، مگر اینکه بداند در وقت وضو متوجه آن مانع نبوده که در این‌صورت بنا بر احتیاط واجب باید دوباره وضو بگیرد. همچنین اگر بعد از وضو شک کند چیزی که مانع رسیدن آب است در بعضی اعضای وضو بوده یا نه، در صورتی که بداند یا احتمال دهد که در حال وضو متوجه آن محل بوده است، وضوی او صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۴۲۹﴾ اگر در صورت، دستها، جلوی سر و یا روی پاها بر اثر سوختن تاول بزند، شستن

---

۱. مطابق «قاعدهٔ فراغ».

و مسح روی آن کافی است. اگر تاول سوراخ شود، شستن آن قسمت که آشکار شده لازم است و رساندن آب به زیر پوست لازم نیست. اگر پوست یک قسمت کنده شود لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده شده برساند؛ اما اگر پوستی که کنده شده گاهی به بدن می‌چسبد و گاهی بلند می‌شود باید آن‌را جدا کند یا آب را به زیر آن برساند.

سایر احکام وضو

﴿مسئلهٔ ۴۳۰﴾ کسی که در اصل داشتن یا نداشتن وضو شک دارد باید به حالت پیش از زمان شک خود توجه کند پس اگر پیش از شک، وضو داشته بنا را بر وضو داشتن بگذارد و اگر پیش از شک وضو نداشته باید وضو بگیرد. این حکم یعنی «بردن حالت پیش از شک، به زمان شک» در پاک و نجس بودن و غسل داشتن و نداشتن هم جاری‌است؛ ولی کسی که پس از ادرار، استبراء نکرده و وضو گرفته و پس از وضو رطوبتی از او بیرون آمده که نمی‌داند ادرار است یا چیز دیگر، وضوی او باطل است؛ در این صورت آن رطوبت محکوم به نجاست است و هم باید محل را آب بکشد و هم وضو را تجدید کند.

﴿مسئلهٔ ۴۳۱﴾ کسی که زیاد در کارهای وضو مانند شست‌وشو و مسح و یا در پاکی و نجاست و حلیت و حرمت و امثال آنها شک می‌کند، در صورتی‌که شک او منشأ عقلایی داشته باشد، باید ترتیب اثر دهد و اگر به حد وسواس برسد نباید به آن اعتنا کند. و باید مانند انسانهای معمولی عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۴۳۲﴾ کسی که نماز را بخواند و بعداً شک کند که قبل از نماز وضو گرفته یا نه، اگر می‌داند و یا حداقل احتمال می‌دهد که قبل از نماز متوجه بوده، نمازش صحیح است؛ ولی برای نمازهای بعدی باید وضو بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۴۳۳﴾ کسی که در وسط نماز شک می‌کند که وضو گرفته یا نه، باید نماز را ادامه داده و تمام کند، پس از آن وضو بگیرد و نماز را دوباره بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۴۳۴﴾ کسی که می‌داند هم وضو گرفته و هم حدث از او سر زده است (مثلاً خوابیده)، ولی نداند کدام جلوتر بوده یکی از چهار حالت را دارد:

۱– اگر نماز نخوانده باشد باید برای نماز وضو بگیرد.

۲ – اگر در بین نماز باشد بنا بر احتیاط نماز را تمام کند و بعد وضو گرفته و دوباره نماز را بجا آورد.

۳– اگر نماز را خوانده باشد و احتمال بدهد که قبل از نماز متوجه موضوع بوده است، نمازش صحیح است؛ اما برای نمازهای بعدی واجب است وضو بگیرد.

۴– اینکه نماز خود را خوانده باشد و بداند که قبل از نماز متوجه موضوع نبوده است، بنا بر احتیاط واجب نمازی را که خوانده است، دوباره با وضوی جدید بخواند.

﴿مسئلهٔ ۴۳۵﴾ اگر انسان بعد از وضو یا در بین آن یقین یا شک کند که بعضی از اعضای وضـو را نشسته یا مسح نکرده، در صورتی که رطوبت اعضای قبلی خشک شده باشد بایـد دوباره وضـو بگیرد؛ ولی اگر خشک نشده باشد عضو فراموش شده و اعضای بعـدی را واجـب اسـت بشـوید یـا مسح کند.

حکم وضوی کسی که در کنترل ادرار و ... ناتوان است

﴿مسئلهٔ ۴۳۶﴾ کسانی که بر اثر بیماری و مانند آن، ادرارشان قطره قطره می‌ریـزد و یـا اینکـه از بیرون آمدن مدفوعشان نمی‌توانند جلوگیری کنند، یکی از چهـار حالـت زیـر را ممکـن اسـت دارا باشند:

۱- یقین داشته باشند از اول تا آخر وقت نماز به اندازهٔ وضو ونماز مهلت پیدا مـی‌کننـد، در ایـن صورت باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می‌کنند بخوانند و اگر مهلت آنـان بـه مقـدار کارهـای واجب نماز باشد، واجب است در آن وقت فقط کارهای واجب نماز را بجا آورند و بنا بـر احتیـاط واجب کارهای مستحب آن مانند اذان و اقامه و قنوت را ترک کنند.

۲- بدانند به مقدار وضو و نماز حتی به مقدار واجب مهلت پیـدا نمـی‌کننـد و در بـین نمـاز چنـد مرتبه ادرار یا مدفوع آنها خارج می‌شود، در این حالت اگر برای آنان سخت نباشد که بخواهند بعد از هر مرتبه وضو بگیرند، بنابر احتیاط واجب است ظرف آبی کنار خود بگذارند تا هر وقت ادرار و یا مدفوع آنان خارج شد فوراً وضو بگیرند، بطوری که موجب فعل کثیر نباشد که صـورت نمـاز را محو کند و سپس بقیهٔ نماز را ادامه دهند و بنا بر احتیاط همان نماز را دوباره با یک وضو بخوانند و این بار اگر در بین نماز چیزی از آنان خـارج شـد، اعتنـا نکننـد. ایـن احتیـاط نسـبت بـه آنـانی کـه ادرارشان خارج می‌شود، ترک نشود.

۳- در صورتی که به مقدار وضو و نماز مهلت پیدا نمی‌کننـد و ادرار، یـا مـدفوع یـا بـاد طـوری پی‌درپی از آنان خارج می‌شود که وضو گرفتن بعد از هـر مرتبـه بـرای آنـان سـخت و مشقّت‌آور است، در این حالت اگر بتوانند مقداری از نماز را با همان وضوی انجام شده بعد از حدث بخواننـد باید با آن وضوء نماز را بخوانند و تمام کنند و برای نماز بعدی بنابر احتیـاط دوبـاره وضـو بگیرنـد. اگرچه در این صورت اگر کسی فتوا دهد که وضو برای نمازهای بعـدی هـم لازم نیسـت و همـان وضوی اولی برای نمازهای بعدی هم مادامیکه از او غیر آنچه کـه الآن بـه آن مبـتلا اسـت سـرنزده است، کفایت می کند.

۴ – چنانچه ادرار یا مدفوع و یا باد طوری پی‌درپی خارج شود که انسان نتواند هیچ مقدار از نماز را با وضو بخواند، بنا بر احتیاط مستحب برای هر نماز یک وضو بگیرد. بنابراین خواندن چنـد نمـاز در این حالت با یک وضو اشکالی ندارد، مگر اینکه به اختیار خود ادرار و یا مدفوع کند. همچنـین بجا آوردن تشهد و سجدهٔ فراموش شده و نماز احتیاط، اگر پس از نماز فوراً آنها را انجـام دهـد بـا

همان وضوی نماز کافی است.

﴿مسئلهٔ ۴۳۷﴾ کسی که ادرارش دائماً قطره قطره می‌ریزد، برای انجام دادن نمازها به ترتیب زیر عمل کند:

الف: به وسیلهٔ کیسه یا وسیلهٔ دیگری که در آن پنبه یا چیزیست که از رسیدن ادرار به جاهای دیگر مانع می‌شود، خود را حفظ کند.

ب: پیش از ادای هر نماز احتیاطاً مخرج بول را آب بکشد و کیسه را عوض کند.

﴿مسئلهٔ ۴۳۸﴾ کسانی که نمی‌توانند جلو مدفوع خود را بگیرند لازم است برای بجا آوردن نمازها به ترتیب زیر عمل کنند:

الف: در صورت امکان تلاش کنند به اندازهٔ وقت نماز با هر وسیلهٔ ممکن از رسیدن مدفوع به جاهای دیگر جلوگیری کنند.

ب: در صورتی که برایشان مشقّت و ضرر نداشته باشد، مخرج مدفوع را برای ادای هر نماز آب بکشند.

﴿مسئلهٔ ۴۳۹﴾ کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن ادرار و مدفوع و باد شکمش جلوگیری کند، در صورتی‌که بتواند به اندازهٔ خواندن نماز از خروج آنها جلوگیری کند و برایش ضرر و مشقّت هم نداشته باشد، واجب است به همان اندازه جلوگیری کند. اگر جلوگیری از آنها نیاز به هزینه داشته باشد و یا از طریق مراجعه به پزشک بتواند معالجه کند و این مراجعه برایش ضرر و مشقّت نداشته باشد، بنابر احتیاط به پزشک مراجعه کند.

﴿مسئلهٔ ۴۴۰﴾ کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن ادرار، مدفوع و باد شکم خود جلوگیری کند و نمازهای خود را مطابق دستور انجام دهد، پس از بهبودی لازم نیست نمازهایی را که خوانده قضا کند؛ امّا اگر در بین وقت نماز بیماری او خوب شود، بنا بر احتیاط واجب تنها نمازی را که در آن وقت خوانده است باید دوباره بخواند.

کارهایی که وضو گرفتن پیش از آنها واجب است

﴿مسئلهٔ ۴۴۱﴾ وضو اگرچه ذاتاً امری مستحب است، ولی برای چند چیز وضو گرفتن واجب است:

۱- نمازهای واجب غیر از نماز میت که در آن وضو و اصل طهارت شرط نیست. نمازهای مستحبی که وضو شرط صحت آنهاست، جز در مواردی که غسل جنابت و مانند آن وجود داشته باشد که در آن صورت همان غسل کفایت می‌کند.

۲- برای سجده و یا تشهد فراموش شده، چنانچه میان آنها و نماز کاری که وضو را باطل می‌کند انجام داده باشد، باید وضو بگیرد و بنا بر احتیاط واجب نماز را هم دوباره بخواند. برای سجدهٔ سهو اقوی آنست که وضو گرفتن لازم نیست اگرچه بهتر است.

۳- طواف واجب خانۀ کعبه.
۴- در مواردی که نذر یا عهد یا قسم یاد کرده که وضو بگیرد.
۵- اگر نذر و عهد کرده یا قسم خورده باشد جایی از بدن خود را به خط و کلمات قرآن برساند.

﴿مسئلۀ ۴۴۲﴾ رساندن جایی از بدن به خط و کلمات قرآن بدون وضو یا غسل حرام است؛ ولی جلوگیری از دست گذاشتن کودکان و دیوانگان به خط و کلمات قرآن اگر موجب بی‌احترامی به قرآن نباشد، واجب نیست. رساندن بدن به ترجمۀ قرآن به هر زبانی که باشد، اشکالی ندارد.

﴿مسئلۀ ۴۴۳﴾ رساندن جایی از بدن به قرآن بدون طهارت حرام است. در این جهت میان خطوط قرآنی فرقی نیست، حتّی خط کوفی متروک و مانند آن.

﴿مسئلۀ ۴۴۴﴾ در حرمت رساندن بدن به خط قرآن بدون وضو، چه این رساندن موجب محو کردن خط قرآن باشد و یا نباشد فرقی وجود ندارد. بنابراین کسی‌که وضو ندارد و طاهر نیست اگر بخواهد با دست و یا زبان یک آیه و یا حتی یک کلمه از آیات قرآنی را محو و پاک کند، مرتکب کار حرام شده است.

﴿مسئلۀ ۴۴۵﴾ کسی‌که می‌خواهد جایی از بدن خود را به خطوط و یا کلمات قرآن برساند، اگر وضو داشته باشد اشکالی ندارد؛ ولی اگر در ادامه وضو را از دست بدهد واجب است فوراً از تماس بدن خود با قرآن جلوگیری کند.

﴿مسئلۀ ۴۴۶﴾ در حرمت رساندن جایی از بدن خود بدون وضو و طهارت به خط و کلمات قرآن، فرقی نیست که این خط در خود قرآن باشد و یا در کتابها، روزنامه‌ها و مجلات و مانند اینها؛ ولی کلماتی که مشترک میان قرآن و غیر قرآن است، ضابطۀ در قرآن بودن و یا نبودن آنها قصد و نیت نویسنده آنهاست.

﴿مسئلۀ ۴۴۷﴾ رساندن جایی از بدن بدون وضو به نام خدای متعال به هر زبانی که نوشته شده باشد بنا بر احتیاط واجب حرام است و همچنین رساندن جایی از بدن بدون وضو به نام مبارک پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان معصوم‌علیهم‌السلام و حضرت زهراعلیهاالسلام اگر موجب بی‌احترامی باشد، حرام است؛ ولی اگر یکی از این نامهای مقدس را در نام‌گذاری افراد به کار برند، دست زدن بدون وضو به آنها اشکالی ندارد.

﴿مسئلۀ ۴۴۸﴾ کسانی که در حال جنابت، حیض یا نفاس بدون وضو هستند، حرام است جایی از بدن خود را به انگشتر، گردنبند، بازوبند، حرز و یا هر چیز دیگری که بر روی آنها اسامی‌خدای متعال و یا پیامبر اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و یا یکی از معصومین‌علیهم‌السلام نقش شده است، برسانند؛ اما اگر به گونه‌ای همراه داشته باشند که بدن با آن تماس پیدا نمی‌کند و موجب بی‌حرمتی نمی‌شود، اشکالی ندارد.

﴿مسئلۀ ۴۴۹﴾ احتیاط واجب آنست که قبل از رسیدن وقت نمازهای یومیه به نیت انجام دادن نمازهای واجب یومیه وضو نگیرد و اگر یقین پیدا کند که وقت نماز رسیده، به نیت انجام دادن نماز واجب وضو بگیرد. اگرچه بعداً معلوم شود وقت نماز نبوده، وضویش صحیح است و با همان

وضو می‌تواند نمازهای واجب را بخواند. اگر به قصد طهارت یا خواندن قرآن یا سوره‌ای از آن وضو بگیرد اشکال ندارد، ولو اینکه قصد نماز خواندن با آن وضو را نیز داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۴۵۰﴾ مستحب است برای نماز میت، زیارت معصومین علیهم السلام، زیارت اهل قبور، رفتن به مسجد، همراه داشتن قرآن و نوشتن یا لمس کردن حاشیهٔ آن، سجدهٔ شکر، سجده، تلاوت قرآن و نیز برای خوابیدن، وضو بگیرند، اگرچه اقامهٔ دلیل بر بعضی از اینها خالی از اشکال نیست و همچنین مستحب است کسی که وضو دارد دوباره وضو بگیرد. اگر برای یکی از این کارها وضو گرفت هر کاری که انجامش به وضو نیاز دارد را می‌تواند انجام دهد، مثلاً می‌تواند با آن وضو نماز بخواند.

چیزهایی که وضو را باطل می‌کند

﴿مسئلهٔ ۴۵۱﴾ هفت چیز وضو را باطل می‌کند:

۱- بیرون آمدن ادرار از مخرج طبیعی.

۲- بیرون آمدن مدفوع از مخرج طبیعی.

۳- خارج شدن باد معده از مخرج مدفوع.

۴- خوابی که بر اثر آن چشم نبیند و گوش نشنود، ولی اگر فقط یکی از آنها از کار بیفتد وضو باطل نمی‌شود.

۵- چیزهایی مانند دیوانگی، بیهوشی و مستی که عقل را زایل می‌کند و از کار می‌اندازد.

۶- خون استحاضه که مسائل مربوط به آن بعداً گفته خواهد شد.

۷- چیزهایی مانند جنابت، حیض، نفاس که باید برای آنها غسل کرد و همچنین بنا بر احتیاط مستحب، مس کردن میت پس از سرد شدن و قبل از غسل دادن آن.

وضوی جبیره و احکام آن

جبیره عبارت از چیزی است که روی زخم می‌گذارند و با آن زخم را می‌بندند، مانند پارچه و باند و امثال اینها که برای جلوگیری از رسیدن آب به‌طور موقت روی شکستگی و زخم گذاشته و آن‌را می‌بندند و از روی آن وضو، غسل و یا تیمّم انجام می‌شود. این وضو، غسل یا تیمّم را «جبیره‌ای» می‌نامند.

﴿مسئلهٔ ۴۵۲﴾ اگر در یکی از اعضای وضو زخم، دمل یا شکستگی وجود داشته باشد و روی آن باز باشد، در صورتی که آب برایش ضرری نداشته باشد، باید به‌طور معمول وضو گرفت.

﴿مسئلهٔ ۴۵۳﴾ اگر زخم، دمل یا شکستگی، روی صورت یا دستها باز باشد و آب ریختن و شستن آن، ضرر داشته باشد، چنانچه روی زخم پاک است و کشیدن دست تَر بر آن ضرر ندارد، باید اطراف زخم را از بالا به پایین شسته و دست تَر بر آن بکشد و بنا بر احتیاط مستحب پارچه یا

پلاستیک پاکی روی آن ببندد و دست تَر را روی آن نیز بکشد. اگر دست تَر کشیدن بـر آن ضـرر دارد، باید اطراف زخم را از بالا به پایین بشوید و بنا بر احتیاط مستحب پارچـه یـا پلاسـتیک پـاکی روی آن بسته و دست تَر روی آن بکشد، در این حالت تیمّم لازم نیست. اگر بسـتن پارچـه ممکـن نیست، باید اطراف زخم را بشوید و بنا بر احتیاط مستحب تیمّم نیز بکند، ولـی چنانچـه روی زخـم نجس باشد و نتواند آن‌را آب بکشد، اگر ضرر نداشته باشد، احتیاط واجـب آنسـت کـه دسـت تَـر روی آن بکشد و بعد دست تر را تطهیر کند. سپس روی زخـم پارچـه‌ای ببنـدد و روی پارچـه نیـز دست کشیده و تیمّم نیز بکند. اگر دست کشیدن روی زخم ممکن نباشد و یـا موجـب زیـاد شـدن نجاست بدن شود یا دست تَر کشیدن روی آن موجب ضرر باشد، دست تَـر روی پارچـه کشـیده و تیمّم نیز بکند. در همهٔ فرضهای بالا اگر شستن روی پارچه و یا گذاشتن پلاستیک ممکن باشد، بنـا بر احتیاط واجب روی آن‌را شسته و دست تر روی آن بکشد.

﴿مسئلهٔ ۴۵۴﴾ اگر زخم یا دمل یا شکستگی جلوی سر یا روی پاها بوده و روی آنهـا بـاز باشـد، در صورتی‌که مسح کردن روی آنها به هر دلیلـی ممکـن نباشـد، واجـب اسـت روی آن پارچـه یـا پلاستیک یا هر چیز پاک دیگری کـه مـانع رسـیدن آب بـه زخـم مـی‌شـود، ببنـدد و روی آن‌را بـا رطوبت آب وضو مسح کند، در این حالت تیمّم لازم نیست. اگر گذاشتن و یا بستن پارچه یا ماننـد آن بر روی زخم ممکن نباشد، مسح لازم نیست، ولی بنا بر احتیاط واجب باید تیمّم نیز بکند.

﴿مسئلهٔ ۴۵۵﴾ در صورتی‌که زخم بسته باشد، اگر باز کـردن آن ممکـن اسـت و بـرای شـخص زحمت و مشقّت ندارد و آب هم برای آن مضر نیست، واجـب اسـت روی آن‌را بـاز کنـد و وضـو بگیرد. چه زخم دمل یا شکستگی در صورت باشد و یا در سایر اعضای وضو تفاوتی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۴۵۶﴾ اگر زخم، دمل یا شکستگی در صورت یا دست و پاهـا باشـد و بتـوان روی آن‌را باز کرد، اگر ریختن آب روی آن ضرر دارد، چنانچه کشیدن دست تَر ضرر ندارد، باید در صورت امکان طوری دست تَر را بکشد که بگویند آن‌را شسـته اسـت، اگـر چنـین کنـد کـافی اسـت. اگـر کشیدن دست تَر به این صورت ممکن نباشد، احتیاط واجب آنست که دست تَر روی آن بکشـد و بعد پارچه یا چیز پاکی را روی آن بسته و روی آن‌را هم دست تَر بکشد.

﴿مسئلهٔ ۴۵۷﴾ در مواردی که روی زخم بسته است و باز کردن آن هم ممکن نیست، ولی خـود زخم و چیزی که روی آن گذاشته شده پاک است و رسانیدن آب به زخم ممکـن بـوده و ضـرر و مشقّتی هم ندارد، باید آب را به روی زخـم رسـاند. امـا اگـر نجس باشـد، چنانچـه آب کشـیدن و رساندن آب به روی زخم بدون مشقّت ممکن باشد، باید آن‌را آب کشید. در صورتی‌که آب برای زخم ضرر داشته باشد و یا آنکه رساندن آب به روی زخم بدون مشقّت ممکن نباشد، باید اطـراف زخم را از بالا به پایین شست. اگر جبیره پاک است باید روی آن‌را مسح کرد و اگر نمی‌شود روی آن‌را دست تَر کشید (مثلاً دارویی که به دست می‌چسبد) پارچهٔ پاکی را به‌طوری کـه جـزء جبیـره حساب شود، روی آن ببندد و دست تَر روی آن بکشد. اگر این هم ممکن نباشد، واجب است کـه

هم وضو بگیرد و هم تیمّم کند. اگر روی زخم بسته و یا پارچهٔ روی آن نجس باشد و نشود آن‌را پاک کرد، چنانچه بشود دست تَر روی آن کشید بنا بر احتیاط واجب باید چنین کرد و بعد دست تَر را تطهیر کرد. سپس پارچه یا پلاستیک پاکی روی زخم بسته و روی آن دست بکشد، تیمّم نیز بکند. اما اگر نمی‌شود دست تَر روی آن کشید، دست تَر روی پارچه کشیده و تیمّم نیز بکند.

﴿مسئلهٔ ۴۵۸﴾ اگر جبیره تمام صورت یا تمام یک دست یا تمام هر دو دست را گرفته باشد یا بیش از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن ممکن نباشد، باید علاوه بر وضوی جبیره بنا بر احتیاط واجب تیمّم نیز بکند. اگر بیش از معمول اطراف زخم را گرفته، ولی برداشتن آن ممکن باشد، باید جبیره را بردارد. سپس اگر زخم در صورت و دستها باشد، اطراف آن‌را بشوید و اگر در سر یا روی پاها باشد اطراف آن‌را مسح کند و برای جای زخم به دستور جبیره عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۴۵۹﴾ اگر جبیره تمام اعضای وضو را گرفته باشد، اعمّ از آنکه در وضو، شستن آن عضو واجب باشد یا مسح آن، باید تیمّم کند و بنا بر احتیاط مستحب وضوی‌جبیره‌ای هم بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۴۶۰﴾ کسی که در کف دست و انگشتها جبیره دارد و در موقع وضو دست تَر روی آن کشیده است، باید سر و پا را با همان رطوبت دست مسح کند.

﴿مسئلهٔ ۴۶۱﴾ در صورتی که جبیره تمام پهنای روی پاها را گرفته باشد، ولی مقداری از اطراف انگشتان و مقداری از بالای پاها باز باشد، واجب است جاهای باز را از روی پا و جاهای جبیره را از روی جبیره مسح کند.

﴿مسئلهٔ ۴۶۲﴾ در مواردی که در صورت یا دستها چند جبیره وجود داشته باشد باید بین آنها را بشوید و اگر جلوی سر و پاها باشد بین آنها را مسح کند و روی جبیره‌ها را به دستور جبیره عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۴۶۳﴾ اگر وضو نه به خاطر زخم، جراحت یا شکستگی، بلکه به علل دیگری ضرر داشته باشد و نتواند به صورت و دستها آب بزند، واجب است تیمّم کرده و مستحب است وضوی جبیره‌ای نیز بگیرد، ولی اگر آب برای مقداری از دست و صورت ضرر داشته باشد، احوط آن است اطراف آنجایی را که آب برای آن ضرر دارد بشوید و پارچه‌ای روی آن ببندد و دست تَر روی آن بکشد و تیمّم نیز بکند.

﴿مسئلهٔ ۴۶۴﴾ اگر زخم و جراحت در غیر جاهای وضو باشد، ولی طوری است که وضو گرفتن ضرر دارد، واجب است تیمّم کند.

﴿مسئلهٔ ۴۶۵﴾ در کلیهٔ احکامی که برای جبیره گفته شد، میان زخمها و جراحاتی که با اختیار به وجود آمده و یا با اختیار نبوده، فرقی نیست و این احکام در هر دو جاری‌است، چون ادلّهٔ جبیره اطلاق دارد.

﴿مسئلهٔ ۴۶۶﴾ اگر در جای وضو یا غسل چیزی مانند قیر چسبیده و برداشتن آن ممکن نباشد یا برداشتن آن به قدری سخت و دشوار باشد که نتوان به‌طور معمول آن‌را تحمّل کرد، واجب است به

دستور جبیره عمل کند و بنا بر احتیاط واجب تیمّم نیز بکند.

﴿مسئلهٔ ۴۶۷﴾ کسی‌که وظیفه‌اش تیمّم است، اگر در بعضی از جاهای تیمّم، زخم یا شکستگی یا دمل و مانند اینها وجود داشته باشد، واجب است تیمّم جبیره‌ای کند.

﴿مسئلهٔ ۴۶۸﴾ احکام غسل جبیره‌ای مانند احکام وضوی جبیره‌ای است، ولی احتیاط آنست که غسل جبیره‌ای را ترتیبی بجا آورد، مشروط بر آنکه محلّ غسل مانع دیگری مانند نجاست محل نداشته باشد، در غیر این صورت باید غسل ترتیبی انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۴۶۹﴾ اگر برای ناراحتی‌ای که در چشم اوست روی چشم خود را با چیزی ببندد، باید وضو و غسل جبیره‌ای انجام دهد و بنا بر احتیاط واجب تیمّم نیز بکند.

﴿مسئلهٔ ۴۷۰﴾ کسی‌که نمی‌داند وظیفهٔ او تیمّم است یا وضو و غسل جبیره‌ای و شک دارد، بنا بر احتیاط واجب هر دو را انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۴۷۱﴾ کسی‌که وظیفه‌اش وضو یا تیمّم یا غسل جبیره‌ای است، چنانچه بداند تا پایان وقت عذرش باقیست، می‌تواند در اول وقت نمازها را بخواند، ولی اگر نمی‌داند عذرش برطرف می‌شود یا نه و یا حتی امید دارد که تا پایان وقت عذرش برطرف شود، بنا بر احتیاط واجب باید صبر کند. اگر عذر وی برطرف نشد، آخر وقت نماز را با وضو یا غسل و یا تیمّم جبیره‌ای بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۴۷۲﴾ نمازهایی را که انسان با وضو یا غسل جبیره‌ای خوانده است، اگر عذر وی در وقت نماز برطرف شود، اقوی آنست که اعاده ندارد و همان نمازهای خوانده شده کفایت می‌کند. بهتراست دوباره با وضو و غسل غیر جبیره‌ای انجام دهد، ولی اگر و قت نماز تمام شده و عذر او از بین رفته باشد، نمازهای خوانده شده صحیح است و قضا ندارد، ولی برای نمازهای بعدی باید وضو بگیرد و یا غسل کند.

غسل

در شرع انور غسل عبارتست از شستن تمام بدن که در شرایط و یا زمانهای خاص، انسان با قصد و انگیزهٔ الهی انجام می‌دهد و به همین جهت، غسل به دو قسم واجب و مستحب تقسیم می‌شود و هر یک از این دو را نیز می‌توان به دو صورت ترتیبی و ارتماسی انجام داد.

۱- غسل ترتیبی

﴿مسئلهٔ ۴۷۳﴾ در غسل ترتیبی انسان ابتدا سر وگردن و سپس طرف راست و بعد طرف چپ بدن خود را می‌شوید، به‌هم زدن این ترتیب- عمداً یا سهواً یا به خاطرندانستن مسئله- در سر و گردن به‌طور قطع و در طرف راست و چپ بنا به احتیاط واجب، موجب باطل شدن غسل خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۴۷۴﴾ در غسل ترتیبی باید نصف عورت و نصف ناف را با طرف راست و نصف دیگر

را با طرف چپ بشوید، گرچه بهتر است تمام عورت و ناف یک‌بار در ضمن طرف راست و یک بار نیز در ضمن طرف چپ شسته شود.

﴿مسئلۀ ۴۷۵﴾ در غسل ترتیبی برای آنکه یقین پیدا کند که هر سه قسمت را کاملاً غسل داده، باید هر قسمتی را که می‌شوید مقداری از قسمتهای مجاور را نیز با آن بشوید. بلکه احتیاط مستحب آنست که دوباره تمام طرف راست گردن را با طرف راست بدن و تمام طرف چپ گردن را با طرف چپ بدن بشوید.

﴿مسئلۀ ۴۷۶﴾ اگر پس از تمام شدن غسل معلوم شود قسمتی از بدن را نشسته و نداند آن قسمت کجای بدن است، باید دوباره غسل کند. اگر بداند مثلاً از طرف چپ بوده، اگر همان قسمت را به نیت غسل بشوید کافی است. اگر از طرف راست بوده باید پس از شستن آن قسمت دوباره طرف چپ را به نیت غسل بشوید و اگر از سر و گردن باشد باید پس از شستن آن مقدار، طرف راست و طرف چپ را هم به قصد غسل بشوید.

﴿مسئلۀ ۴۷۷﴾ اگر قبل از تمام شدن غسل شک کند که قسمتی از بدن را شسته یا نه؟ در صورتی که قسمت مشکوک همان طرف چپ باشد، شستن همان قسمت کافی‌است و اگر در حال شستن طرف راست شک کند، سر و گردن یا قسمتی از آنها را شسته یا نه، می‌تواند به شک خود اعتنا نکند، ولی بهتر است همان قسمت را بشوید و سپس مابقی را به ترتیب غسل دهد. اگر پس از مشغول شدن به شستن طرف چپ، در شستن طرف راست یا قسمتی از آن شک کند، می‌تواند به شک خود اعتنا نکند، ولی بهتر است همان قسمت مشکوک را شستشو داده و بعد مابقی را به ترتیب غسل دهد.

﴿مسئلۀ ۴۷۸﴾ در غسل ترتیبی لازم نیست اعضای بدن از بالا به پایین شسته شوند بلکه هر نوع شستشو دادن آنها کفایت می‌کند. همچنین لازم نیست میان شستن اعضا، موالات و پشت سرهم بودن رعایت شود، بنابراین اگر فاصلۀ زیادی هم میان شستن اعضا واقع شود، غسل باطل نیست، مشروط بر آنکه حدث در میان شستن اعضا واقع نشود و در صورتی‌که واقع شود، غسل را باید تمام کند و برای نماز وضو نیز بگیرد.

۲- غسل ارتماسی

﴿مسئلۀ ۴۷۹﴾ غسل ارتماسی عبارتست از اینکه انسان به نیت غسل طوری در آب فرو رود که آب همۀ بدن او را فرا گیرد.

﴿مسئلۀ ۴۸۰﴾ در غسل ارتماسی اگر به نیت غسل به تدریج در آب فرو رود کافی است و غسل او صحیح است، گرچه احتیاط این است که یک‌باره در آب فرو رود. اگر بدون قصد و نیت غسل داخل آب شود و پس از آنکه تمامی بدن را آب احاطه کرد، از زیر آب بدن را به نیت غسل حرکت دهد، غسل او صحیح است، گرچه بهتر است بدن او عرفاً بیرون از آب باشد و از بیرون به

نیت غسل ارتماسی وارد آب شود.

﴿مسئلهٔ ۴۸۱﴾ اگر بعد از غسل ارتماسی فهمید بـه مقـداری از بـدنش آب نرسـیده، جـای آن‌را بداند یا نداند باید دوباره غسل کند.

﴿مسئلهٔ ۴۸۲﴾ اگر برای غسل ترتیبی وقت نداشته باشد، ولی برای غسـل ارتماسـی وقـت داشـته باشد، باید غسل ارتماسی کند.

﴿مسئلهٔ ۴۸۳﴾ کسی که روزهٔ واجب معین مانند روزهٔ ماه مبارک رمضان و نذر معـین گرفتـه یـا برای حج یا عمره احرام بسته است نمی‌تواند غسل ارتماسی کند، ولی اگر به سبب فراموشـی غسـل ارتماسی کند، غسل او صحیح است، ولی اگر در ماه مبارک رمضان عمداً غسل ارتماسی کند، هـم روزه‌اش باطل است و هم غسلش، ولی در باب احرام، اگر غسل ارتماسـی کنـد، مرتکـب معصـیت شده، ولی احرامش باطل نمی‌شود.

احکام غسل

﴿مسئلهٔ ۴۸۴﴾ غسل ارتماسی اگر با آب قلیل انجام شود، واجب است تمام بدن پاک باشد، ولی در غسل ترتیبی اگر تمام بدن نجس باشد در صورتی‌که هر قسمت را پیش از غسل دادن آب بکشد غسل صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۴۸۵﴾ غسل ارتماسی اگر در آب کر یا جاری یا آبشار و یا باران شدید که تمـامی بـدن را احاطه می‌کند، باشد، بنا بر اقوی لازم نیست بدن قبل از غسل پاک باشد، گرچه پاک بودن بـدن قبل از غسل موافق احتیاط است.

﴿مسئلهٔ ۴۸۶﴾ در غسل تمام اعضای بدن که ظاهر است و دیده می‌شود، باید شسته شـود و اگـر به اندازهٔ سر مویی از بدن نشسته بماند، غسل باطل است. در غسل ارتماسی باید دوباره غسل کـرد و در غسل ترتیبی مطابق دستور غسل ترتیبی عمل کرد، ولی شستن جاهایی که دیده نمی‌شـوندماننـد درون بینی و گوش واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۴۸۷﴾ اگر سوراخ جای گوش‌واره و مانند آن به قدری گشاد باشد که داخـل آن دیـده شود باید آن‌را شست، ولی اگر دیده نشود شستن داخل آن لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۴۸۸﴾ جاهایی از بدن که مشکوک است و نداند ظاهر بدن است یـا نـه، بنـا بـر احتیـاط واجب باید شسته شود.

﴿مسئلهٔ ۴۸۹﴾ در غسل لازم است که آب به پوست بدن برسد، بنابراین چیزی که مـانع رسـیدن آب به پوست بدن باشد، باید برطرف شود و اگر پیش از آنکه یقین پیدا کند که آن مـانع برطـرف شده یا نه، غسل کند، غسلش باطل است. اگر موقع غسل شک کنـد چیـزی کـه مـانع رسـیدن آب است در بدن او هست یانه، باید بررسی کند تا مطمئن شود کـه مـانعی نیسـت، مگـر اینکـه احتمـال ضعیف و غیر عقلایی باشد.

﴿مسئلهٔ ۴۹۰﴾ در غسل، موهای کوتاه بدن که عرفاً جزء بدن محسوب می‌شوند باید شسته شوند، بلکه بنا بر احتیاط واجب شستن موهای بلند نیز لازم است و در هر صورت پوست بدن که زیر مو واقع شده باید شسته شود.

﴿مسئلهٔ ۴۹۱﴾ تمام شرایطی که برای صحت وضو گفته شد در غسل نیز معتبرست، به جز اینکه در غسل از بالا به پایین شستن اعضاء و فاصله نشدن میان شست‌وشوی اعضای غسل لازم نیست. بنابراین اگر کسی صبح غسل کند و سر و گردن را بشوید و پس از چند ساعت یا آخر روز طرف راست را و پس از مدتی طرف چپ را بشوید غسلش صحیح است، به شرط آنکه در این میان کاری که وضو را باطل می‌کند، انجام نداده باشد.

﴿مسئلهٔ ۴۹۲﴾ کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن ادرار و مدفوع خود جلوگیری کند، اگر به اندازه‌ای که غسل کند و نماز بخواند، می‌تواند از بیرون آمدن ادرار و مدفوع جلوگیری کند، بنا بر احتیاط واجب باید هر قسمت را فوراً پس از قسمت دیگر غسل دهد و پس از غسل نیز فوراً نمازش را بخواند. حکم مستحاضه که بعداً گفته می‌شود نیز چنین است.

﴿مسئلهٔ ۴۹۳﴾ اگر کسی یقین دارد که غسل بر او واجب است، ولی شک کند که غسل کرده یا نه، باید غسل کند. اگر شک کند غسل بر او واجب شده یا نه لازم نیست غسل کند. اگر مدتی پس از غسل کردن شک کند غسلش درست بوده یا نه لازم نیست دوباره غسل کن، ولی اگر بعد از خواندن نماز در اصل غسل کردن شک کند با احتمال توجه در هنگام نماز، نمازهایی که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعدی باید غسل کند.

﴿مسئلهٔ ۴۹۴﴾ اگر در بین غسل کاری که وضو را باطل می‌کند از انسان سر بزند بنا بر احتیاط باید غسل را از سر بگیرد و وضو نیز بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۴۹۵﴾ کسی که چند غسل به عهده دارد، چه واجب و چه مستحب، می‌تواند همه را جدا جدا انجام دهد یا به نیت همهٔ غسلها یک غسل انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۴۹۶﴾ اگر وقت نماز واجب داخل شده باشد انسان می‌تواند به نیت واجب یا به قصد قربت غسل کند. اگر قبل از دخول وقت نماز واجب بخواهد غسل کند، اگر به نیت طهارت از جنابت یا به قصد قربت مطلق غسل کند، غسلش صحیح است، ولو اینکه قصد نماز هم داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۴۹۷﴾ اگر یقین کند وقت نماز واجب داخل شده و به نیت واجب غسل کند و بعداً معلوم شود که هنوز وقت واجب داخل نشده، غسل او صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۴۹۸﴾ اگر به گمان اینکه به اندازهٔ غسل و نماز وقت باقی است به نیت نماز ادا غسل کند و پس از غسل بفهمد که به اندازهٔ غسل و نماز ادا وقت نبوده و درنتیجه نمازش قضا شده است، در این صورت اگر غسل را به قصد طهارت و قربت مطلقه انجام داده باشد، صحیح است و اگر به نیت ادا غسل کرده باشد، محل اشکال است.

غسلهای واجب [1]

﴿مسئلهٔ ۴۹۹﴾ غسلهای واجب عبارتند از:

۱- جنابت، ۲- حیض، ۳- استحاضه، ۴- نفاس، ۵- مسّ میت، ۶- میت، ۷- غسلی که بر اثر نذر، عهد یا سوگند واجب می‌شود.

۱- غسل جنابت

﴿مسئلهٔ ۵۰۰﴾ هرگاه انسان جنب شود، برای بیرون آمدن از حالت جنابت مستحب است غسل کند، یعنی با وجود واجب نبودن اصل غسل جنابت، برای خواندن نمازهای واجب و مانند آن غسل جنابت واجب می‌شود. برای نماز میت، سجدهٔ شکر و سجده‌های واجب قرآن غسل جنابت واجب نیست. برای نمازهای مستحبی چون اصل نماز واجب نیست، غسل جنابت نیز واجب نیست، ولی چون طهارت شرط صحت آنهاست، پس غسل جنابت نیز شرط صحت و درستی آنهاست.

﴿مسئلهٔ ۵۰۱﴾ کسی که احتیاطاً غسل جنابت کند، واجب است برای نماز وضو بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۵۰۲﴾ کسی که غسل جنابت یا غسلهایی که مشروعیت آنها با دلیل معتبر ثابت شده را انجام داده است، می‌تواند با آن غسلها نماز بخواند، ولیکن احتیاط مستحب آنست که غیر از غسل جنابت وضو نیز بگیرد، چه وضو را قبل از غسل بگیرد و یا بعد از آن، ولی غسل استحاضهٔ متوسطه از این قاعده مستثنی است.

جنابت و موجبات آن

﴿مسئلهٔ ۵۰۳﴾ جنابت به واسطهٔ دو چیز حاصل می‌شود:

اول، نزدیکی به‌طوری که حداقل به اندازهٔ ختنه‌گاه داخل شود؛ در انسان باشد یا حیوان، زن باشد یا مرد، جلو باشد یا عقب، بالغ باشند یا نابالغ، در خواب باشند یا در بیداری و در حال اختیار باشند یا اضطرار. هر چند در وطی در عقب یا در حیوان یا اینکه یک طرف میت باشد، اگر منی خارج نشود، حکم از باب احتیاط است و در این صورت اگر قبل از وطی وضو نداشته باشد، احتیاطاً هم باید وضو بگیرد و هم غسل کند و اگر وضو داشته باشد، تنها غسل کافی است.

دوم، بیرون آمدن منی در بیداری یا در خواب، کم یا زیاد، با شهوت یا بدون شهوت، با اختیار یا بدون اختیار، زن باشد یا مرد، هر چند جنب شدن زنها با خارج شدن منی از آنها متفاوت با مردان است، اما در صورتی که رطوبتی با شهوت مخصوص به حال انزال از زن خارج شود بنا بر احتیاط

---

۱ اگرچه فقهای عظام وصف واجب را برای تمامی اغسال مذکور به صورت یکسان اطلاق کرده اند، ولی معلوم است که چنین اطلاقی به این صورت صحیح نیست. علی الظاهر غیر از غسل اموات، بقیه اغسال واجب شرعی نیستند و به نظر می رسد مراد آنان اعم از وجوب تکلیفی و شرطی است.

باید هم غسل کند و هم وضو بگیرد، مگر اینکه به منی بودن آن یقین کند که در این صورت غسل به تنهایی کفایت می‌کند.

احکام جنابت

﴿مسئلهٔ ۵۰۴﴾ اگر کسی شک کند که به مقدار ختنه‌گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۵۰۵﴾ اگر رطوبت مشتبهی از انسان خارج شود و مردد باشد میان بول و منی و چیز دیگر، در صورتی‌که با شهوت و جهش بیرون آمده و بدن سست شده باشد یا اینکه با شهوت بیرون آید و پس از بیرون آمدن سست کند، حکم منی را دارد. اگر هیچ‌یک از نشانه‌ها یا بعضی از آنها را نداشته باشد، حکم منی را ندارد. اما در بیمار همین‌که با شهوت بیرون آید، حکم منی را دارد.

﴿مسئلهٔ ۵۰۶﴾ اگر زن یقین کند رطوبتی که از او خارج شده منی است، باید غسل کند و چنانچه شک در منی بودن آن دارد، اگر با شهوت خارج شده هرچند با جهش و سست شدن بدن همراه نباشد، باید غسل کند و احتیاطاً برای نماز هم وضو بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۵۰۷﴾ اگر منی مرد از زن خارج شود موجب غسل نمی‌شود، گرچه شستن و پاک کردن جاهایی که منی به آنها رسیده است، در صورتی‌که باطن نباشد و طهارت بدن در انجام آن کارها شرط باشد، لازم است.

﴿مسئلهٔ ۵۰۸﴾ اگر بعد از خارج شدن منی و قبل از ادرار و استبراء کردن، غسل کند و بعد از غسل رطوبتی از او خارج شود که نداند منی است یا چیز دیگر حکم منی را دارد و باید دوباره غسل کند و بنا بر احتیاط واجب برای نماز هم وضو بگیرد. بهتر است پس از غسل، آن‌را با یکی از مبطلات وضو باطل سازد و بعد برای نماز وضو بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۵۰۹﴾ اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید، غسل جنابت واجب نیست و همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد هنگامی غسل جنابت واجب می‌شود که منی از انسان خارج شود.

﴿مسئلهٔ ۵۱۰﴾ اگر- خدای ناکرده- انسان با حیوانی نزدیکی کند، در صورتی‌که منی خارج شده باشد، جنب است و باید غسل کند و تنها غسل کافی است. همچنین اگر قبل از نزدیکی کردن وضو داشته باشد و پس از آن ادخال صورت بگیرد، باز غسل کافی است. اگر وضو نداشته باشد بنا بر احتیاط واجب هم باید غسل کند و هم برای نماز وضو بگیرد. همچنین اگر شک داشته باشد که وضو داشته یا نه و حالت سابقه را نداند، بنا بر احتیاط واجب هم باید غسل کند و هم برای نماز وضو بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۵۱۱﴾ اگر کسی غسل جنابت را فراموش کند و منی یا آثار آن‌را در لباسش ببیند و یقین کند که این منی از خود اوست، واجب است غسل کند و همهٔ نمازهایی را که یقین دارد در حال جنابت بجا آورده، قضا کند. اما لازم نیست نمازهایی را که احتمال می‌دهد با حالت جنابت

انجام داده قضا کند.

کارهایی که بر جُنُب حرام است

﴿مسئلهٔ ۵۱۲﴾ پنج چیز بر جنب حرام است:

۱- رساندن جایی از بدن به خط قرآن و به نام مختص خدای متعال و بنا بر احتیاط نام پیامبران و امامان علیهم‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام اگر موجب هتک و بی‌احترامی باشد.

۲- ورود به مسجد الحرام و مسجد النّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله در مدینه، و بنابر احتیاط واجب در حرم امامان معصوم علیهم‌السلام حتی اگر از یک طرف داخل و از طرف دیگر خارج شود.

۳- توقف در دیگر مساجد، ولی اگر از یک در وارد و بدون توقف از در دیگر خارج شود، یا اینکه چیزی را از مسجد اخذ کرده و تناول کند و بگیرد، مانعی ندارد.

۴- گذاشتن چیزی در مسجد.

۵- خواندن آیهٔ سجده، بلکه بنا بر احتیاط واجب خواندن هر قسمت از سوره‌ای که سجدهٔ واجب دارد. سوره‌های سجده‌دار عبارتند از سورهٔ ۳۲ (سجده)، سورهٔ ۴۱ (فُصّلت)، سورهٔ ۵۳ (نجم)، سورهٔ ۹۶ (علق).

﴿مسئلهٔ ۵۱۳﴾ بنا بر احتیاط، جنب باید از خواندن سوره‌های سجده‌دار و یا آیه‌ای از آنها و حتی یک حرف از آن سوره‌ها اجتناب کند.

کارهایی که بر جنب مکروه است

﴿مسئلهٔ ۵۱۴﴾ نُه چیز بر جنب مکروه است:

۱- خوردن، مگر آنکه با وضو باشد.

۲- آشامیدن، مگر آنکه با وضو باشد.

۳- خواندن بیش از هفت آیه از سوره‌هایی که سجدهٔ واجب ندارند.

۴- رساندن جایی از بدن به جلد، حاشیه و میان خط قرآن در صورتی که موجب هتک و بی‌احترامی نباشد، وگرنه حرام است.

۵- همراه داشتن قرآن مجید و بنا بر احتیاط آویزه کردن آن.

۶- خوابیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا در نبود آب، قربةًإِلَی‌اللَّهِ، تیمّم کند مکروه نیست.

۷- حنا یا رنگ بستن به سر و صورت.

۸- روغن مالیدن به بدن.

۹- نزدیکی کردن، بعد از آنکه در خواب محتلم شده باشد.

۲- غسل حیض

﴿مسئلهٔ ۵۱۵﴾ دومین غسل از غسلهای واجب غسل حیض است که پس از دیدن خون حیض

طبق شرایطی که توضیح داده می‌شود، برای بانوان واجب می‌شود. حیض خونی است کـه غالبـاً در هر ماه چند روزی از رحم زنان خارج می‌شود و زن را در زمان دیدن خون حائض می‌گوینـد. ایـن خون در بیشتر اوقات غلیظ و گرم و رنگ آن سرخ، یا سرخ مایل به سیاه اسـت و بـا فشـار و کمـی سوزش بیرون می‌آید.

﴿مسئلهٔ ۵۱۶﴾ خونی که دختران قبل از بلوغ می‌بینند و یا زنان پـس از دوران یائسـگی مـی‌بیننـد خون حیض نیست و احکام حیض را ندارد.

﴿مسئلهٔ ۵۱۷﴾ زنان قُرشیه زنانی هستند که نسبشان از طرف پدر به نضربن مالک یا فهر بن مالک و یا قصی بن مالک، از اجداد پیامبر بزرگ اسلامﷺ می‌رسند. این زنان پس از تمام شدن شصـت سال قمری یائسه می‌شوند یعنی دیگر خون حیض نمی‌بینند، اما زنان غیر قرشـیه پـس از تمـام شـدن پنجاه سال یائسه می‌شوند و دیگر خون حیض نمی‌بینند. امّا احتیاط آنست که زنان قرشیه در فاصـلهٔ میان پنجاه و شصت سال، میان چیزهایی که زنان حائض باید آنها را ترک کنند و چیزهایی کـه زن مستحاضه باید انجام دهد، جمع کنند.

﴿مسئلهٔ ۵۱۸﴾ دختری که نمی‌داند نه سالش تمام شده یا نه، اگر خونی ببیند که نشانه‌های حیض را نداشته باشد، حیض نیست، اگر نشانه‌های آن‌را داشته باشد و اطمینـان هـم پیـدا کنـد کـه حـیض است محکوم به حیض است و معلوم می‌شود که نه سالش تمام شده است. اگر بداند که نـه سـالش تمام شده است و خونی دیده که نشانه‌های حیض را دارد محکوم به حیض است، گرچه اطمینان به حیض بودن آن پیدا نکند.

﴿مسئلهٔ ۵۱۹﴾ زنان باردار و یا زنانی که به بچه شیر می‌دهند ممکن است خون حیض ببینند، ولی اگر زنان باردار در وقت عادت ماهیانه خون نبینند و پس از گذشت بیست روز از آن خون ببینند، بنا بر احتیاط بین وظیفهٔ حائض و مستحاضه جمع کنند.

﴿مسئلهٔ ۵۲۰﴾ زنی که شک دارد یائسه شده یا نه، چنانچه خونی ببیند و نداند کـه خـون حـیض است یا خون دیگر، باید بنا را بگذارد که یائسه نشده است.

﴿مسئلهٔ ۵۲۱﴾ کمترین زمان حیض سه روز و بیشترین آن ده روز است. اگر خون مقداری کمتر از سه روز باشد و به کلّی قطع شود حیض نیست و زن باید به وظیفهٔ استحاضه عمل کند، ولـی اگـر خون به‌طور کلّی قطع نشود و در مجرای رحم بماند کافی است و حیض به حساب می‌آید. اگـر در بین سه روز به مدت کمی قطع شود به‌طوری که عرفاً بگویند خون استمرار داشته و قطع نشـده بـاز خون حیض است. اگر از مدّت ده روز بگذرد، آن مقدار که از ده روز گذشته قطعاً حیض نیست.

﴿مسئلهٔ ۵۲۲﴾ اگر زنی سه روز پشت سـر هـم خـون ببینـد و پـاک شـود، دوبـاره خـون ببینـد و مجموع روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک شده از ده روز بیشتر نشود، همـهٔ آن ایام حتّی روزهایی که خون ندیده، محکوم به حیض است.

﴿مسئلهٔ ۵۲۳﴾ مشهور بین فقها اینست که خون در سه روز اول باید متوالیاً و پشت سر هم باشـد،

ولی اگر فرضاً در ضمن ده روز، سه روز یا بیشتر خون ببیند لیکن سه روز پشت سر هم نباشد، بنا بر احتیاط واجب در روزهایی که خون می‌بیند تمام کارهایی که بر حائض حرام است را ترک کند و کارهـای مستحاضـه را نیـز انجـام دهـد، نمـاز و روزه را بجـا آورد، قضـای روزه را نیـز بگیـرد. در روزهایی که خون ندیده، کارهایی را که بر حائض حرام است، تـرک کنـد و کارهـایی را کـه زن پاک انجام می‌دهد، انجام دهد و قضای روزه‌ها را نیز بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۵۲۴﴾ زنی که کمتر از سه روز خون دیده و پاک شده است و بعد از آن سه روز دیگـر و یا بیشتر از سه روز خون دیده است، خون اول حیض نیست، بلکه خون دوم خـون حـیض اسـت، مگر اینکه مجموع دو خون و مدتی که پاک شده از ده روز کمتر و یا بـه انـدازهٔ ده روز باشـد، در این صورت طبق مسئلهٔ قبل عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۵۲۵﴾ اگر زنی خونی ببیند که مدّت آن از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد و نداند خون حیض است یا زخم یا دمل، چنانچه قبلاً حیض بود، حیض و چنانچه پـاک بـوده، پـاک قـرار دهد. اگر نمی‌داند پاک بوده یا حیض، همهٔ چیزهایی را که بر حائض حرام است، ترک کند و همهٔ عبادتهایی را که زن غیر حائض انجام می‌دهد بجا آورده و قضای روزه‌ها را هم بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۵۲۶﴾ اگر زنی خونی ببیند و شک کند که خون حیض است یا استحاضه، اگر شرایط و صفات حیض را که قبلاً بیان کردیم داشته باشد، حیض است.

﴿مسئلهٔ ۵۲۷﴾ زنی که با به کار بردن دارو از عادت ماهیانهٔ خود جلوگیری کـرده، اگـر در ایـام عادت یا غیر آن خونی ببیند و شک کند که خـون حـیض اسـت یـا نـه، در صـورتی‌کـه صـفات و نشانه‌های حیض را داشته باشد حیض و اگر صفات و نشانه‌های حـیض را نداشـته و از سـه روز هـم کمتر باشد، خون حیض نیست.

﴿مسئلهٔ ۵۲۸﴾ اگر زنی خون ببیند و نداند که خون حیض است یا بکارت، باید خـود را وارسـی کند. به این ترتیب که مقداری پنبه داخل مجرا قرار دهد و کمـی صـبر کنـد چنانچـه، اطـراف پنبـه به‌طور حلقه‌ای خون آلود شود، خون بکارت است، ولی اگر خون به همهٔ پنبه رسیده و در آن فـرو رفته باشد، حیض است.

﴿مسئلهٔ ۵۲۹﴾ در مواردی که زن شک کند، آنچـه بیـرون آمـده خـون اسـت یـا نـه و یـا اینکـه می‌داند خون است، ولی شک دارد که از رحم خارج شـده کـه حـیض حسـاب شـود، یـا از رحـم خارج نشده، حکم حیض را ندارد.

کارهایی که بر حائض حرام است

﴿مسئلهٔ ۵۳۰﴾ چند چیز بر حائض حرام است:

۱- عبادتهایی که ماننـد نمـاز بایـد بـا وضـو، غسـل یـا تـیمّم بجـا آورده شـود، ولـی بجـا آوردن عبادتهایی مانند نماز میت که وضو، غسل یا تیمّم برای آنها لازم نیست مانعی ندارد.

۲- تمام چیزهایی که بر جنب حرام است و در مسئلهٔ ۵۱۲ گذشت.

۳- جماع در قُبُل(جلو) بر مرد و زن حرام است، گرچه به اندازهٔ ختنه‌گاه باشد و منی هم بیرون نیاید، بلکه احتیاط واجب آنست که کمتر از ختنه‌گاه هم داخل نشود و دخول در دُبُر همسر(پشت) کراهت شدید دارد و احوط، ترک است و اگر موجب اذیت زن باشد حرام است.

﴿مسئلهٔ ۵۳۱﴾ جماع و نزدیکی کردن با زن در روزهایی که حیضش قطعی نیست، ولی باید شرعاً بنا را بر حیض بودن بگذارد، حرام است. مثلاً زنی که بیشتر از ده روز خون می‌بیند باید روزهای عادت خود را طبق عادت خویشان حیض قرار دهد و در این صورت شوهر نمی‌تواند در آن روزها با او نزدیکی کند.

﴿مسئلهٔ ۵۳۲﴾ اگر شمارهٔ روزهای حیض زن به سه قسمت تقسیم شود و مرد در قسمت اول آن با زن خود، جماع کند مستحب است هجده نخود طلا کفّاره به فقیر دهد. در قسمت دوم، نُه نخود و در قسمت سوم، چهار نخود و نیم بدهد. دادن کفّاره مطابق با احتیاط است هر چند واجب نیست. احتیاط آنست که کفّاره را از طلای سکه‌دار بدهد و اگر ممکن نباشد قیمت آن‌را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۵۳۳﴾ در صورتی‌که مرد با زن حائض خود هم در قسمت اول و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم نزدیکی کند مستحب است هر سه کفّاره(جمعاً سی و یک و نیم نخود طلای سکه‌دار) و یا قیمت آن‌را به فقیر بدهد.

﴿مسئلهٔ ۵۳۴﴾ در صورتی‌که قیمت طلا در حال نوسان باشد، به صورتی‌که هنگام جماع یک قیمت داشته باشد و هنگام پرداخت یک قیمت دیگر، قیمت روزی که می‌خواهد به فقیر بپردازد، محاسبه خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۵۳۵﴾ کسی‌که نمی‌تواند کفّاره بدهد، باید در پیشگاه پروردگار سبحان‌ﷻ استغفار و طلب آمرزش کند و مستحب است به هر اندازه‌ای که می‌تواند صدقه نیز به فقیر بدهد و زمانی که استطاعت مالی پیدا کرد، کفّاره را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۵۳۶﴾ طلاق دادن زن در حال حیض به‌طوری که احکام آن در کتاب طلاق گفته خواهد شد، باطل است.

﴿مسئلهٔ ۵۳۷﴾ اگر زن بگوید در حال حیض هستم یا بگوید از حیض پاک شده‌ام، چنانچه متهم به دروغ‌گویی نباشد باید پذیرفت. اگر مرد در حال نزدیکی بفهمد زن حائض شده، باید بلافاصله از او جدا شود و جماع را ادامه ندهد.

﴿مسئلهٔ ۵۳۸﴾ اگر زن در حال نماز متوجه شود که حائض شده نمازش باطل است و واجب است آن‌را رها کند و اگر شک کند که حائض شده یا نه بنا بر احتیاط اگر ممکن است وارسی کند، اگر ممکن نیست نمازش را ادامه دهد و نمازش صحیح است، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده نمازی که خوانده باطل است.

﴿مسئلهٔ ۵۳۹﴾ هنگامی که زن از خون حیض پاک شد، واجب است برای نماز و عبادتهایی که

نیاز به وضو و غسل و تیمّم دارد، غسل کند و برای نماز بنا بر احتیاط مستحب وضو نیز بگیرد، چه وضو را قبل از غسل بگیرد و چه بعد از آن.

﴿مسئلهٔ ۵۴۰﴾ بعد از آنکه زن از خون حیض پاک شد، می‌توان او را طلاق داد، اگرچه غسل حیض نکرده باشد. همچنین شوهرش می‌تواند پیش از انجام دادن غسل با او نزدیکی کند، اگرچه بهتر است که پیش از غسل از نزدیکی کردن با او اجتناب کند، ولی سایر کارها که در هنگام حیض بر او حرام بوده مثل توقف در مسجد و مس قرآن مجید، تا غسل نکند بر او حلال نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۵۴۱﴾ اگر زن حائض برای غسل، به مقدار کافی آب نداشته باشد تیمّم بدل از غسل حیض باید بکند. اگر فقط برای وضو آب داشته باشد بنا بر احتیاط مستحب وضو بگیرد و به جای غسل تیمّم کند. اگر آب فقط برای غسل کفایت کند، واجب است غسل کند و بنا بر احتیاط مستحب تیمّم بدل از وضو هم انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۵۴۲﴾ نمازهای یومیه‌ای را که زنها در حال حیض نخوانده‌اند قضا ندارد، اما روزه‌های واجب، مانند روزهٔ ماه رمضان را باید قضا کنند و قضای نماز آیات را نیز بنا بر احتیاط بجا آورند. بجای آوردن نماز طواف چون از قبیل واجبات موقته نیست واجب است، منتهی عنوان قضا ندارد.

﴿مسئلهٔ ۵۴۳﴾ هرگاه وقت نماز یومیه داخل شده باشد و زن بداند اگر نمازش را به تأخیر بیندازد، حایض خواهد شد، واجب است فوراً آن‌را بجا آورد و تأخیر انداختن نماز جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۵۴۴﴾ اگر وقت نماز برسد و زن نماز را به تأخیر بیندازد و از اول وقت به اندازهٔ انجام دادن یک نماز واجب با شرایط لازم بگذرد و بعد حائض شود، قضای آن نماز بر او واجب است. در تند یا کند خواندن و چیزهای دیگر باید ملاحظهٔ کار خود را بکند. مثلاً زنی که مسافر نیست اگر در اول ظهر نماز نخواند قضای آن در صورتی واجب می‌شود که به مقدار خواندن چهار رکعت نماز با وضو– در صورتی که وظیفه‌اش وضو باشد –به گونه‌ای که گفته شد از اول ظهر بگذرد و حائض شود. برای کسی که مسافر است گذشتن وقت به مقدار خواندن دو رکعت نماز با وضو کافی است.

﴿مسئلهٔ ۵۴۵﴾ اگر زن زمانی از خون حیض پاک شود که به اندازهٔ غسل و خواندن یک رکعت نماز یا بیشتر وقت داشته باشد، نماز آن وقت بر او واجب است. چنانچه به این اندازه وقت ندارد نماز آن وقت بر او واجب نیست، هرچند اگر تیمّم کند به نماز می‌رسد. اگر گذشته از تنگی وقت تکلیفش تیمّم است، مثل کسی‌که آب برایش ضرر دارد و باید تیمّم کند و آن نماز را بخواند، احتیاط آنست در صورتی‌که فقط به خاطر تنگی وقت نتواند غسل بکند با تیمّم نمازش را بخواند.

﴿مسئلهٔ ۵۴۶﴾ اگر زن حائض بعد از پاک شدن شک کند که به اندازهٔ فراهم کردن مقدمات و بجا آوردن نماز به مقدار یک رکعت وقت دارد یا نه، باید مقدمات را تهیه کند و نمازش را بخواند. اگر به گمان اینکه وقت کفایت نمی‌کند، نمازش را نخواند و بعد بفهمد وقت کافی بوده، واجب است قضای آن نماز را بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۵۴۷﴾ اگر زن حائض جنب هم باشد، هنگامی که می‌خواهد غسل کند هرکدام از آنها را نیت کند از دیگری کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۵۴۸﴾ در غسل جنابت می‌توان بدون گرفتن وضو نماز خواند، ولی اگر زن غسل حیض را نیت کند، گرچه از غسل جنابت کفایت می‌کند، ولی مستحب است قبل از انجام غسل وضو نیز بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۵۴۹﴾ مستحب است زن حائض در وقت نمازهای واجب خود را از خون پاک کرده، پنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد. اگر نمی‌تواند وضو بگیرد به امید ثواب تیمّم کند و به اندازهٔ وقت نماز خواندن رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و دعا و صلوات شود.

﴿مسئلهٔ ۵۵۰﴾ خواندن قرآن و همراه داشتن آن و رساندن جایی از بدن به حاشیه و بین خطوط قرآن و نیز خضاب کردن به حنا و مانند آن برای زن حائض مکروه است.

اقسام زنان حائض

﴿مسئلهٔ ۵۵۱﴾ زنان حائض ۶ دسته هستند:

۱- صاحب عادت وقتیه و عددّیه: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین مثلاً اول ماه خون حیض ببیند و شمارهٔ روزهای حیض او در هر دو ماه به یک اندازه باشد.

۲- صاحب عادت وقتیه: زنی که دو ماه پیاپی در وقت معین مثلاً اول ماه خون ببیند، ولی شمارهٔ روزهای آن یکسان نباشد.

۳- صاحب عادت عددیه: زنی که شمارهٔ روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به یک اندازه باشد، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد.

۴- مضطربه: زنی که چند ماه خون دیده، ولی عادت معین پیدا نکرده است و یا از اول عادت معینی داشته، ولی عادت او به هم خورده است و عادت تازه‌ای نیز پیدا نکرده است.

۵- مبتدیه: زنی که برای بار اول خون می‌بیند.

۶- ناسیه: زنی که عادت خود را فراموش کرده است.

هر یک از این شش دسته دارای احکامی هستند که در مسائل آینده توضیح داده خواهند شد.

صاحب عادت وقتیه و عددیه

﴿مسئلهٔ ۵۵۲﴾ زنان صاحب عادت وقتیه و عددّیه، به سه گروه تقسم می‌شوند:

الف- زنانی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببینند و در وقت معین هم پاک شوند؛ مثلاً دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببینند و روز هفتم پاک شوند که عادت حیضشان از روز اول ماه تا هفتم ماه است.

ب- زنی که از خون حیض پاک نمی‌شود، ولی چند ماه پیاپی در چند روز معین خون او دارای نشانهٔ حیض باشد، که عادت وی در همان روزهای معین است.

ج- زنی که دو ماه پیاپی در وقت معین خون ببیند و پس از حداقل سه روز خون بـه مـدت یـک روز یا بیشتر پاک شود و بار دیگر خون ببیند، به‌طوری که مجموع روزهایی که خون دیده و پـاک بوده از ده روز بیشتر نباشد و در هر دو ماه همهٔ روزهایی که خون دیده و پـاک بـوده روی هـم بـه یک اندازه باشد، عادت او به اندازهٔ تمام روزهایی است که خون دیده و در وسط پاک بوده است. در این صورت لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد.

﴿مسئلهٔ ۵۵۳﴾ زنی که دارای عادت وقتیه و عددیه است اگر در وقت عـادت خـود یـا یکـی دو روز جلوتر خون ببیند طوری که بگویند حیضش جلو افتاده است، گرچه آن خون نشانه‌های حیض را نداشته باشد باید به احکامی که برای حائض گفته شد عمل کند. چنانچه بعداً بفهمد حیض نبوده مثلاً کمتر از سه روز باشد، باید عبادتهایی را که بجا نیاورده است، قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۵۵۴﴾ زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر در وقت عادت یا یکی دو روز پیش از آن خون نبیند و در غیر آن وقت به شمارهٔ روزهای حیضش خون ببیند، اگر خون به صفات حیض باشد باید همان را حیض قرار دهد، چه پیش از وقت عادت دیده باشد یا بعد از آن. اگر به صفات حیض نباشد به احتیاط عمل کند، یعنی به وظیفهٔ مستحاضه عمل کرده و از چیزهایی که بـر حـائض حـرام است، اجتناب کند.

﴿مسئلهٔ ۵۵۵﴾ زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر چند روز پیش از عـادت و همـهٔ روزهـای عادت و چند روز هم پس از عادت خود خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، پس اگـر در همه حال خون به صفات حیض باشد، همهٔ این مدت حیض است و اگر به صفات حـیض نباشـد بـه مقدار عادت پیش از عادت حیض است و باید نسبت به بعد از آن احتیاط کند. چنانچـه خـون از ده روز بیشتر شود تنها خونی که در روزهای عادت خود دیده حیض است و خونی که پیش و پس از ایام عادت خود دیده، استحاضه است و باید عبادتهایی را که پیش از عـادت و پـس از عـادت بجـا نیاورده است، قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۵۵۶﴾ زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر در عادت و چند روز پس از عادت خـون ببیند و بیشتر از ده روز باشد خونی که در روزهای عادت دیده، گرچه نشانه‌هـای حـیض را نداشـته باشد، حیض است و خونی که پس از روزهای عادت دیده، گرچه نشانه‌های حیض را داشته باشـد، استحاضه است.

صاحب عادت وقتیه

﴿مسئلهٔ ۵۵۷﴾ زنانی که عادت وقتیه دارند نیز سه دسته‌اند:

الف- زنی که دو ماه پی‌درپی در وقت معین خون حیض دیـده و پـس از چنـد روز پـاک شـده، ولی شماره‌های آن در دو ماه به یک اندازه نبوده است، (مثلاً دو ماه پشت سر هم روز اول ماه خون ببیند، ولی در ماه اول روز هفتم و در ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود)، ایـن زن بایـد روز اول

ماه را روز اول حیض خود قرار دهد و تا وقت پاک شدن به احکام حیض عمل کند.

ب- زنی که از خون پاک نمی‌شود، ولی چند ماه پی‌درپی در وقت معین خون او نشانهٔ حیض دارد و بقیهٔ خونهای او نشانهٔ استحاضه دارد و شمارهٔ روزهایی که خون او نشانهٔ حیض دارد در چند ماه به یک اندازه نیست، (مثلاً در ماه اول از اول ماه تا هفتم و در ماه دوم از اول ماه تا هشتم و در ماه سوم از اول ماه تا نهم، خون او نشانه های‌حیض و بقیهٔ نشانه‌های استحاضه را داشته باشد)، این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد و آن مقداری که نشانه‌های حیض را دارد به احکام حیض عمل کند.

ج- زنی که دو ماه پی‌درپی در زمان معین سه روز یا بیشتر خون می‌بیند و پس از پاک شدن بار دیگر خون می‌بیند به‌طوری که مجموع روزهایی که خون دیده و پاک بوده از ده روز بیشتر نمی‌شود، ولی ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اول باشد، (مثلاً در ماه اول هشت روز و در ماه دوم نه روز باشد)، این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد و تمام ایام را به دلیل اینکه از ده روز کمتر است به احکام حیض عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۵۵۸﴾ زنِ دارای عادت وقتیه اگر در وقت عادت و یا یکی دو روز جلوتر از آن خون ببیند به‌طوری که گفته شود حیض او جلو افتاده است باید از همان لحظهٔ دیدن خون به احکام حائض عمل کند، گرچه خون او نشانه‌های حیض را نداشته باشد. اگر بعداً بفهمد حیض نبوده است مثلاً قبل از سه روز قطع شود، تمام عبادتهایی را که ترک کرده باید قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۵۵۹﴾ زنی که عادت وقتیه دارد اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و نتواند مقدار حیض خود را از راه نشانه‌های خون تشخیص دهد، باید شمارهٔ عادت خویشان پدری یا مادری خود را خواه مرده باشند یا زنده برای خود حیض قرار دهد، به شرط آنکه عادت همهٔ آنها یکسان باشد، مگر اینکه کسانی که عادتشان با دیگران فرق دارد به قدری کم باشند که در مقابل آنان به حساب نیایند که در این صورت باید عادت بیشتر آنان را حیض خود قرار دهد.

﴿مسئلهٔ ۵۶۰﴾ زنی که عادت وقتیه دارد و بیشتر از ده روز خون می‌بیند و شمارهٔ عادت خویشان خود را حیض قرار می‌دهد باید روزی را که در هر ماه اول عادت او بوده اول حیض خود قرار دهد، مثلاً زنی که هر ماه روز اول ماه خون می‌دیده، ولی گاهی روز هفتم و گاهی روز هشتم پاک می‌شده، چنانچه یک ماه بیش از ده روز خون ببیند و عادت خویشان او هفت روز باشد باید هفت روز اول ماه را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

﴿مسئلهٔ ۵۶۱﴾ زنی که عادت وقتیه دارد و بیشتر از ده روز خون می‌بیند، چنانچه خویشاوندی ندارد یا شمارهٔ عادت آنان یکسان نیست باید بنا بر احتیاط در هر ماهی که خون می‌بیند تا هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

صاحب عادت عددیه

﴿مسئلهٔ ۵۶۲﴾ زنان صاحب عادت عددیه نیز سه دسته هستند:

الف- زنی که شمارهٔ روزهای حیض او در دو ماه پی‌درپی یکسان باشد، ولی وقت خون دیدن او در دو ماه یکی نباشد، در این صورت هر چند روزی که خون دیده عادت او می‌شود؛ مثلاً اگر ماه اول از روز اول تا پنجم و ماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند، عادت او پنج روز می‌شود.

ب- زنی که از خون پاک نمی‌شود، ولی چند ماه پشت سر هم چند روز از خونی که می‌بیند نشانهٔ حیض و بقیه نشانهٔ استحاضه را دارد و شمارهٔ روزهایی که خون نشانهٔ حیض دارد، در هر چند ماه به یک اندازه است، ولی وقت آن یکی نیست، در این صورت هر چند روزی که خون او نشانهٔ حیض دارد عادت او می‌شود؛ مثلاً اگر یک ماه از اول ماه تا پنجم و ماه بعد از یازدهم تا پانزدهم و ماه سوم از بیست و یکم تا بیست و پنجم خون او نشانهٔ حیض و بقیه نشانهٔ استحاضه را داشته باشد، شمارهٔ روزهای عادت او که نشانهٔ حیض را دارد، پنج روز می‌شود.

ج- زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر خون ببیند و یک روز یا بیشتر پاک شود و بار دیگر خون ببیند و وقت دیدن خون در ماه اول با ماه دوم فرق داشته باشد، ولی به گونه‌ای باشد که مجموع روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و شمارهٔ روزهای آن در هر دو ماه به یک اندازه باشد، در این صورت تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده، عادت حیض او می‌شود و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده، در هر دو ماه به یک اندازه باشد؛ مثلاً اگر ماه اول از روز اول ماه تا روز سوم خون ببیند و دو روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و ماه دوم از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند و دو روز یا بیشتر یا کمتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم از هشت روز بیشتر نشود عادت او هشت روز می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۵۶۳﴾ زنانی که عادت عددیه دارند و سه روز یا بیشتر خون می‌بینند سه دسته هستند:

دستهٔ اول، زنانی که خون آنها در تمام مدت نشانهٔ خون حیض ندارد، این افراد بنا بر احتیاط هم به وظیفهٔ مستحاضه عمل کنند و هم کارهایی را که بر حائض حرام است ترک کرده و روزه‌ها را نیز قضا کنند.

دستهٔ دوم، زنانی که خون آنها در تمام مدت نشانهٔ خون حیض دارد و اینها دو گروه هستند:

الف- افرادی که مدت خون دیدن آنها به اندازهٔ عادت و یا بیشتر بوده و از ده روز بیشتر نیست، که باید همهٔ مدت را حیض بدانند.

ب- افرادی که خون دیدن آنان از ده روز بیشتر است، این گروه باید بنا بر احتیاط از اولین روزی که خون دیده‌اند به شمارهٔ روزهای عادت خود حیض و بقیه را استحاضه قرار دهند.

دستهٔ سوم، زنانی که چند روز نشانهٔ حیض و چند روز دیگر علامت و نشانهٔ استحاضه دارند و این گروه دارای سه حالت هستند:

الف- اگر روزهایی که خون آنها نشانهٔ حیض دارد با عادت آنها یکسان است، باید همان روزها را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهند.

ب- اگر روزهایی که خون آنها نشانهٔ حیض دارد از روزهای عادت آنها بیشتر است، باید به شمارهٔ عادت خود حیض و بقیه را استحاضه قرار دهند.

ج- اگر روزهایی که خون آنها نشانهٔ حیض دارد، در عین حالی که از سه روز کمتر نیست از روزهای عادتشان کمتر باشد، باید چند روز از روزهایی که نشانهٔ حیض ندارد به روزهایی که نشانهٔ حیض دارد بیفزایند تا روی هم رفته به شمارهٔ روزهای عادت برسد، آن‌گاه این مجموع را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهند.

زنان مضطربه

مضطربه به زنی گفته می‌شود که چند ماه خون دیده و هنوز عادت معینی پیدا نکرده است، یا از پیش عادت معینی داشته و اینک به‌هم خورده و هنوز عادت معین دیگری پیدا نکرده است.

﴿مسئلهٔ ۵۶۴﴾ زنان مضطربه دارای چند حالت هستند:

الف- اگر خونی که دیده‌اند کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد و همهٔ آنها نشانه‌های حیض را داشته باشند، همه را باید حیض قرار دهند و اگر نشانه‌های حیض را نداشته باشد، عمل به احتیاط کنند؛ یعنی کارهایی را که بر حائض حرام است انجام ندهند و به وظیفهٔ مستحاضه عمل کنند.

ب- اگر بیشتر از ده روز خون دیده باشند و نشانه‌های حیض را نداشته و همهٔ خونها یک جور باشد، باید به اندازهٔ عادت خویشان خود احتیاط کنند، یعنی کارهایی را که بر حائض حرام است، انجام ندهند و به وظیفهٔ مستحاضه عمل کنند و بقیه را استحاضه قرار دهند.

ج- اگر بیشتر از ده روز خون دیده و دارای نشانه‌های حیض باشد، باید شمارهٔ عادت خویشان خود را به‌طوری که در عادت وقتیه گفته شده حیض و بقیه را استحاضه قرار دهند و در این مورد احتیاط مستحب آنست که:

الف- اگر عادت خویشان او هفت روز باشد هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

ب- اگر عادت خویشان او کمتر از هفت روز باشد همان مدت را حیض قرار دهد و در تفاوت کمتر از هفت روز تا هفت روز را احتیاط کند، یعنی کارهایی را که بر حائض حرام است، انجام ندهد و به وظیفهٔ مستحاضه عمل کند.

ج- اگر عادت خویشان او بیش از هفت روز باشد، مثلاً نه روز باشد، همان هفت روز را حیض قرار دهد و در تفاوت بین هفت روز و عادت آنان که دو روز است، احتیاط کند.

د- اگر از خونی که بیش از ده روز دیده‌اند، چند روز نشانهٔ حیض و چند روز نشانهٔ استحاضه داشته باشد، سه حالت دارد:

۱- اگر خونی که نشانهٔ حیض داشته کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، همهٔ آنان حیض است.

۲- اگر خونی که نشانهٔ حیض دارد کمتر از سه روز بوده بنا بر احتیاط واجب به اندازهٔ روزهای عادت خویشان احتیاط کند و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۳- اگر پنج روز خون با نشانه‌های حیض و نه روز خون استحاضه و دوباره پنج روز خون با نشانه‌های حیض ببیند بنا بر اقوی خون اول حیض است و در خون سوم آن است احوط کارهایی که بر حائض حرام است ترک و به وظائف مستحاضه عمل کند، اگرچه اظهر آن است آن هم محکوم به استحاضه است و در نُه روز وسطی به وظائف استحاضه عمل کند.

زنان مبتدیه

مبتدیه به زنی گفته می‌شود که برای نخستین بار خون دیده باشد.

﴿مسئلهٔ ۵۶۵﴾ زنان مبتدیه چند حالت دارند:

۱- اگر خونی که دیده کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد و همهٔ آن نشانهٔ حیض داشته باشد، باید همه را حیض قرار دهد و اگر نشانهٔ حیض نداشته باشد، مطابق احتیاط عمل کند، از محرمات حیض اجتناب و به واجبات مستحاضه عمل کند.

۲- اگر خونی که دیده بیشتر از ده روز باشد و همهٔ آن یک‌جور بوده و صفات حیض را دارد، باید به گونه‌ای که در عادت وقتیه گفته شد مقدار عادت خویشان خود را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۳- اگر بیش از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانهٔ حیض و چند روز دیگر نشانهٔ استحاضه داشته باشد، یکی از چند حالت زیر را دارد:

الف- اگر مقدار خونی که نشانهٔ حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، همهٔ آن‌را حیض قرار دهد.

ب- اگر خونی که نشانهٔ حیض دارد بیشتر از ده روز باشد، باید از نخستین روزی که خون او نشانهٔ حیض دارد، حیض قرار دهد و در شمارهٔ آن از خویشان خود پیروی کند و بقیه را استحاضه به شمار آورد و چنانچه نزدیکان او عادت مستقر و ثابتی ندارند بنا بر احتیاط باید هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، چون کلمه سبع، هشت بار در حدیث یونس که کامل‌ترین روایات باب است تکرار شده است.

ج- اگر خونی که نشانهٔ حیض دارد از سه روز کمتر باشد، بنا براحتیاط در مقدار عادت خویشان خود احتیاط کند و بقیه را استحاضه قرار دهد.

د- اگر پیش از گذشتن ده روز از قطع خونی که نشانهٔ حیض داشته، بار دیگر خونی ببیند که آن هم نشانهٔ حیض دارد(مثلاً پنج روز خون سیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند)،

بنا بر احتیاط واجب در هر دو خون از کارهایی که بر حائض حرام است اجتناب کند و به وظائف مستحاضه عمل کند و در آن نه روز که خون زرد دیده، احکام استحاضه را بجای آورد.

زنان ناسیه

مقصود از ناسیه زنی است که عادت خود را به‌طور کلّی(هم وقت و هم عدد آن‌را) فراموش کرده باشد.

﴿مسئلهٔ ۵۶۶﴾ برای ناسیه چند حالت وجود دارد:

الف- اگر خونی که دیده از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد و همهٔ آن نشانهٔ حیض داشته باشد، باید همه را حیض قرار دهد و اگر نشانهٔ حیض نداشته باشد، به احتیاط عمل کند.

ب- اگر از ده روز بیشتر باشد و همهٔ آن نشانهٔ حیض نداشته باشد، باید روزهایی را که نشانهٔ حیض دارد به شرط آنکه از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

ج- اگر خونی که دیده بیش از ده روز باشد و نتواند حیض را به واسطهٔ نشانه‌های آن تشخیص دهد، اگر همهٔ خون به صفات حیض باشد، بنا بر احتیاط واجب باید هفت روز اول را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، مگر اینکه یقین داشته باشد مقدار عادت او اجمالاً کمتر و یا بیشتر از هفت روز است، که در این دو صورت بنا بر احتیاط واجب باید در مقدار تفاوت احتیاط کند، یعنی کارهایی را که بر حائض حرام است ترک کرده و به وظائف مستحاضه عمل کند.

د- اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و خون او اصلاً نشانهٔ حیض را نداشته باشد، باید در هفت روز اول احتیاط کند و بقیه را استحاضه قرار دهد.

سایر مسائل حیض

﴿مسئلهٔ ۵۶۷﴾ زنان مضطربه و مبتدیه و ناسیه و صاحب عادت عددیه، اگر خونی ببینند که نشانه‌های حیض را داشته باشد، باید از اول عبادت را ترک کنند و چنانچه بعد بفهمند که حیض نبوده (مثلاً از سه روز کمتر باشد)، باید عبادتهایی را که بجا نیاورده‌اند، قضا کنند و اگر نشانه‌های حیض را نداشته باشد، بنا بر احتیاط واجب کارهای استحاضه را بجا آورند و کارهایی را که بر حائض حرام است، ترک کنند.

﴿مسئلهٔ ۵۶۸﴾ زنی که دارای عادت عددیه و یا وقتیه و یا هم عددیه و هم وقتیه است، اگر دو ماه متوالی بر خلاف عادت اولی خون ببیند که از حیث وقت یا عدد و یا در هر دو شبیه به هم باشند، عادت او از اول تغییر پیدا کرده و به آنچه که در این دو ماه دیده است برمی‌گردد.

﴿مسئلهٔ ۵۶۹﴾ در اینجا مقصود از یک ماه ابتدای خون دیدن است تا سی روز نه از روز اول ماه تا آخر ماه.

﴿مسئلهٔ ۵۷۰﴾ زنی که به‌طور معمول بر طبق عادت در هر ماه یک‌بار خون می‌بیند، اگر دوبار خون ببیند و خون اولی و دومی هر دو کمتر از سه روز نبوده و نشانه‌های حیض را داشته باشد و ایامی که پاک شده و خون ندیده است، کمتر از ده روز نباشد، باید هر دو خون را حیض قرار دهد.

﴿مسئلهٔ ۵۷۱﴾ اگر زن خونی ببیند که کمتر از سه روز نباشد و دارای نشانه‌های حیض نیز باشد، سپس ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه‌های استحاضه را داشته باشد و بعد از آن خونی ببیند که سه روز یا بیشتر است و نشانه‌های حیض را داشته، خون اولی و دومی را حیض و خون وسطی را استحاضه قرار دهد.

﴿مسئلهٔ ۵۷۲﴾ اگر زن قبل از ده روز به‌طور کلّی پاک شود و بداند که در باطن خون نیست، باید برای عبادتهای خود غسل کند، اگرچه گمان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند، ولی اگر یقین یا اطمینان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند، نباید غسل کند و نمی‌تواند نماز بخواند و باید به احکام حائض عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۵۷۳﴾ اگر زن پیش از ده روز پاک شود و احتمال دهد که در باطن خون هست باید با مقداری پنبه خود را امتحان کند، پس اگر پاک بود غسل کند و عبادتهای‌خود را بجا آورد و اگر پاک نبود و خون به صفات حیض باشد به ترتیب زیر عمل کند:

۱- اگر در عدد حیض عادت ندارد یا عادت او ده روز است، باید صبر کند تا اگر پیش از ده روز یا سر ده روز پاک شد، غسل کند و اگر ده روز گذشت، سر ده روز غسل کند.

۲- اگر در حیض عادت ندارد، مقدار حیض او بر طبق دستوراتی که برای مبتدیه و مضطربه و ناسیه گفته شد، معین می‌شود.

۳- اگر عادت دارد و عادت او کمتر از ده روز است، چنانچه بداند پیش از تمام شدن ده روز یا سر ده روز پاک می‌شود، نباید غسل کند و اگر احتمال می‌دهد خون‌ریزی او از ده روز می‌گذرد، احتیاط واجب آنست که تا دو روز دیگر عبادت را ترک کند و بعد از دو روز تا روز دهم کارهای استحاضه را انجام دهد و کارهایی را که بر حائض حرام است، ترک کند. پس اگر پیش از تمام شدن ده روز یا سر ده روز از خون پاک شد، تمامش حیض است و اگر از ده روز گذشت باید عادت خود را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و عبادتهایی را که بعد از روزهای عادت بجا نیاورده است، قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۵۷۴﴾ اگر کسی چند روز را حیض قرار داده و عبادت نکند و بعد بفهمد حیض نبوده است، باید نماز و روزه‌ای را که در آن روزها بجا نیاورده است، قضا کند و اگر چند روز را به گمان اینکه حیض نیست عبادت کند و بعد بفهمد حیض بوده، چنانچه آن روزها را روزه گرفته، باید قضای آن‌را بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۵۷۵﴾ زن می‌تواند با جلوگیری از خون حیض طوری که ضرر نداشته باشد و تفصیل آن در احکام پزشکی آمده است، در ماه رمضان تمام ماه را روزه بگیرد و یا در موسم حجّ و عمره

آنها را بدون ابتلای به حیض بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۵۷۶﴾ اگر زن چیزی و دستگاهی را داخل رحم کند که خون حیض، استحاضه یا نفاس را بکشد یا طوری کند که از بیرون آمدن جلوگیری شود طوری که خون حیض، نفاس یا استحاضه به فضای حیض وارد نشود، ظاهر آنست که احکام خون حیض، استحاضه و نفاس جاری نیست. نیز اگر زن در ایام عادت باشد و بعد از آنکه به مدّت دو روز خون حیض دید از روز سوّم کاری کند که خون به‌طور کلّی از بین برود و در فضای بیرونی فرج خون حیض نباشد، احکام حیض جاری نیست، اگرچه احتیاط امری مطلوب است.

غسل استحاضه

از جمله خونهایی که از زن خارج می‌شود خون استحاضه است و زن را در موقع دیدن این خون «مستحاضه» می‌نامند. این خون به‌طور معمول و در بیشتر اوقات زرد رنگ و سرد و بدون فشار و سوزش است و هیچ‌گونه غلظتی ندارد، ولی ممکن است گاهی به رنگ سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و همچنین با فشار و سوزش خارج شود.

﴿مسئلهٔ ۵۷۷﴾ خون استحاضه بر سه قسم است:

۱ – قلیله؛ خونی است که هنگام بیرون آمدن به درون پنبه‌ای که خانمها برمی‌دارند نفوذ نکند و تنها روی پنبه آلوده شود.

۲ – متوسطه؛ خونی است که هنگام بیرون آمدن به درون پنبه نفوذ کند و از طرف دیگر آن خارج شود و به پارچه‌ای که معمولاً خانمها برای جلوگیری از خون بر می‌دارند، نرسد.

۳ – کثیره؛ خونی است که به درون پنبه نفوذ کند و از طرف دیگر آن خارج شود و به پارچه نفوذ کند.

﴿مسئلهٔ ۵۷۸﴾ مستحاضه با توجه به حالتهای سه‌گانه دارای وظایف زیر است:

۱- در استحاضهٔ قلیله واجب است برای هر نماز(حتی نافله) وضو بگیرد و احتیاطاً پنبه را عوض کند یا آب بکشد و ظاهر فرج را اگر آلوده شده باشد، تطهیر کند.

۲- در استحاضهٔ متوسطه واجب است برای نماز صبح غسل کند و تا صبح بعد برای هر نماز هر چند نافله باشد وضو بگیرد و احتیاطاً وضوی نماز صبح را قبل از غسل انجام دهد و پنبه و دستمال را عوض یا تطهیر کند و ظاهر مخرج خون را نیز آب بکشد.

۳- در استحاضهٔ کثیره واجب است برای نماز صبح یک غسل و برای نماز ظهر و عصر یک غسل دیگر و برای نماز مغرب و عشا غسل دیگری انجام دهد و احتیاطاً برای هر نمازی ولو اینکه نافله باشد، پیش از غسل به نیت رجا وضو بگیرد، با این شرط که میان نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا خیلی فاصله نیندازد. اگر بین نمازها فاصله انداخت، واجب است برای هر نمازی غسل جداگانه کند و باید برای آنها دستمال و یا پنبه را عوض کرده یا تطهیر کند و مخرج خون را هم

آب بکشد.

﴿مسئلهٔ ۵۷۹﴾ در استحاضهٔ متوسطه باید برای نماز صبح غسل کند، چنانچه عمداً یا به سبب فراموشی برای نماز صبح غسل نکرد، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر برای نماز ظهر و عصر غسل نکرد، باید پیش از نماز مغرب و عشا غسل کند، چه خون بیاید یا قطع شده باشد و نمازی که بدون غسل خوانده را باید قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۵۸۰﴾ در تمام مواردی که وظیفهٔ مستحاضه غسل است، اگر غسل برایش مشقّت دارد به‌طوری‌که قابل تحمل نیست و یا در اثر غسل احتمال ضرر یا بیماری یا ادامهٔ بیماری و شدت آن وجو د دارد، واجب است به جای هر غسل یک تیمّم کند. اگر برای نماز صبح غسل کند و برای او ضرری نداشته باشد ولی غسل برای نماز ظهر و عصر و یا مغرب و عشا موجب حَرَج یا ضرر شود، باید برای نماز صبح غسل را انجام داده و برای نماز ظهر و عصر و یا مغرب و عشا به ترتیبی که گفته شد، تیمّم کند.

﴿مسئلهٔ ۵۸۱﴾ اگر زن مستحاضه یکی از کارهایی را که بر او واجب است، ترک کند، مانند وضو یا غسل و حتی عوض کردن پنبه و دستمال و تطهیر مخرج خون بنا بر اقوی نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۵۸۲﴾ در صورتی‌که زن مستحاضه نداند استحاضهٔ او از کدام قسم است، واجب است هنگام نماز با قرار دادن مقداری پنبه وضع خود را وارسی کرده و آنگاه به وظیفهٔ خود عمل کند و اگر اطمینان داشته باشد تا وقتی‌که می‌خواهد نماز را بجا آورد، استحاضهٔ او تغییر نمی‌کند، قبل از داخل شدن وقت نماز هم می‌تواند خود را وارسی کند و به همان وارسی اکتفا کند.

﴿مسئلهٔ ۵۸۳﴾ مستحاضه اگر قبل از آنکه خود را وارسی کند مشغول نماز شود، چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفهٔ خود عمل کرده باشد(مثلاً استحاضه‌اش قلیله بوده و به وظیفهٔ قلیله عمل کرده است) نمازش صحیح است. اگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه‌اش نبوده است (مثلاً استحاضهٔ او متوسط بوده و به وظیفهٔ قلیله رفتار کرده است) نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۵۸۴﴾ زنی که نمی‌تواند خود را وارسی کند، در صورتی‌که حالت سابقه را می‌داند که استحاضهٔ او قلیله یا متوسطه یا کثیره بوده، طبق همان حالت سابق عمل کند و اگر حالت سابقه را نمی‌داند، در صورتی‌که میان متوسطه و کثیره مردّد باشد، به وظیفهٔ متوسطه عمل کند، گرچه بهتر است در هر کدام از این فروض حداکثر را اخذ کند. در صورت مردّد شدن بین قلیله و متوسطه، وظیفهٔ متوسطه و در صورت مردد شدن بین متوسطه و کثیره، وظیفهٔ کثیره را انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۵۸۵﴾ در صورتی‌که زن مستحاضه خود را بررسی کند و ببیند که خون وجود ندارد، حتی اگر بداند بعداً خون خواهد آمد، می‌تواند با وضویی که دارد نماز بخواند.

﴿مسئلهٔ ۵۸۶﴾ خون استحاضه در صورتی وضو و غسل را باطل می‌کند که بیرون آمده باشد، اگر چه کم باشد، ولی اگر در باطن باشد و بیرون نیامده باشد، موجب بطلان وضو و غسل نیست.

﴿مسئلهٔ ۵۸۷﴾ زن مستحاضه واجب است برای نمازهای واجب و مستحب وضو بگیرد، گرچه واجب بودن وضو به نیت رجا در استحاضهٔ کثیره از باب احتیاط است همچنین اگر بخواهد نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند یا نمازی را که تنها خوانده دوباره با جماعت بخواند و یا نماز نافله بخواند، باید تمام کارهایی را که برای استحاضه گفته شد انجام دهد، ولی برای خواندن نماز احتیاط و سجده و تشهد فراموش شده و سجدهٔ سهو در صورتی‌که آنها را فوراً بعد از نماز بجا آورد، لازم نیست کارهای استحاضه را انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۵۸۸﴾ هرگاه استحاضهٔ قلیله، متوسطه شود و یا متوسطه، کثیره شود باید طبق حالت جدید به وظیفهٔ خود عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۵۸۹﴾ هرگاه استحاضه تبدیل به متوسطه یا قلیله شود، باید برای اولین نماز وظیفهٔ مستحاضهٔ کثیره را انجام دهد و برای نمازهای بعدی به وظیفهٔ متوسطه یا قلیله عمل کند و هرگاه خون او قطع شود، باید برای اولین نماز پس از قطع شدن خون به وظیفه‌ای که پیش از قطع شدن خون داشت، عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۵۹۰﴾ اگر قبل از نماز، خون استحاضهٔ قلیله به متوسطه و یا متوسطه به کثیره تبدیل شود، بر طبق حالت جدید باید عمل کند، اگر قلیله، متوسطه شده است به وظیفهٔ متوسطه عمل بکند و اگر متوسطه، کثیره شده است باید به وظیفهٔ کثیره عمل کند و اگر قبلاً برای متوسطه غسل کرده، برای کثیره مجدداً غسل کند.

﴿مسئلهٔ ۵۹۱﴾ اگر در وسط نماز استحاضهٔ متوسطه تبدیل به کثیره شود، واجب است نماز را رها کند و برای استحاضهٔ کثیره غسل کند و به قصد رجا، وضو هم بگیرد و احتیاطاً وضو را قبل از غسل انجام دهد و کارهای دیگر آن‌را هم انجام دهد و همان نماز را بخواند. اگر نه برای غسل و نه برای وضو وقت ندارد، باید دو تیمّم کند، یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو. اگر برای یکی از آنها وقت ندارد، باید به جای آن تیمّم کند و دیگری را بجا آورد، ولی اگر برای تیمّم هم وقت ندارد، نمی‌تواند نماز را بشکند و باید نماز را تمام کرده و بنا بر احتیاط واجب قضا هم بکند. اگر در بین نماز استحاضهٔ قلیلهٔ او متوسطه یا کثیره شود نیز چنین است.

﴿مسئلهٔ ۵۹۲﴾ در صورتی‌که بین نماز خون استحاضه قطع شود و وی نداند در باطن هم قطع شده یا نه، اگر بعد از نماز بفهمد که قبل از آن قطع شده است، واجب است وضو، غسل و نماز را دوباره انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۵۹۳﴾ زنی که مستحاضهٔ کثیره یا متوسطه است، اگر قبل از داخل شدن وقت نماز، برای نماز غسل کند، کافی نیست. حتی اگر نزدیک اذان صبح برای نماز شب غسل کند و نماز شب را بخواند، در صورتی‌که خون استمرار داشته باشد، احتیاطاً بعد از داخل شدن وقت صبح باید دوباره وضو و غسل را بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۵۹۴﴾ اگر خون استحاضه قبل از نماز بیاید و زن برای آن خون وضو و غسل انجام دهد،

بنا بر احتیاط واجب در صورت ادامهٔ خون‌ریزی، موقع نماز، وضو و غسل را باید انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۵۹۵﴾ اگر مستحاضه بداند یا احتمال دهد که پیش از گذشتن وقت نماز بـه کلّـی پـاک می‌شود یا به اندازهٔ خواندن نماز خون قطع می‌شود، بنا بر احتیاط واجب بایـد صـبر کنـد و نمـاز را وقتی که پاک است، بخواند.

﴿مسئلهٔ ۵۹۶﴾ اگر زن مستحاضه وضو گرفته و غسل هم بکند و پس از وضو و غسل خونش در ظاهر قطع شود و بداند اگر به تأخیر اندازد به‌طور کلّی پاک خواهـد شـد و نمـاز را در حـال پـاکی کامل بجا خواهد آورد، واجب است احتیاطاً به تأخیراندازد و موقعی کـه بـه‌طـور کلّـی پـاک شـد، دوباره وضو بگیرد، غسل کند و نمازش را بخواند.

﴿مسئلهٔ ۵۹۷﴾ مستحاضه اگر بداند از آن هنگام که مشغول وضو و غسل شده، خون از او بیرون نیامده است و می‌داند بعد از نماز هم خون بیرون نمی‌آید، می‌تواند پس از وضو و غسل نمـاز را بـه تأخیر اندازد.

﴿مسئلهٔ ۵۹۸﴾ مستحاضهٔ کثیره یا متوسطه وقتی به‌طور کلّی از خون پاک شـد بایـد غسـل کنـد، ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز سابق غسل کرده، دیگر خون نیامده است، لازم نیسـت دوبـاره غسل کند.

﴿مسئلهٔ ۵۹۹﴾ مستحاضهٔ قلیله بعد از وضو و مستحاضهٔ متوسـطه و کثیـره بعـد از وضـو و غسـل، واجب است فوراً مشغول خواندن نماز شوند و گفتن اذان و اقامه و خواندن دعاهـای پـیش از نمـاز به‌طور معمول و متعارف مانعی ندارد همچنان‌که انجام کارهای مستحب نیز در حد متعارف در نماز اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۶۰۰﴾ اگر مستحاضه بین غسل و نماز فاصله بیندازد، باید دوباره غسـل کنـد و بلافاصـله مشغول نماز شود، ولی اگر بعد از غسل خون خارج نگردد، غسل دیگر لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۶۰۱﴾ اگـر خـون استحاضـه قطـع نشـده و جریـان داشـته باشـد، چنانچـه بتوانـد از آن جلوگیری کند و برای او ضرر نداشته باشد، باید پیش از غسل و بعد از آن، به وسیلهٔ پنبـه از آمـدن خون جلوگیری کند تا نمازش تمام شود. چنانچه کوتاهی کند و خـون بیایـد، بایـد غسـل، وضـو و نماز خود را دوباره بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۶۰۲﴾ اگر در موقع غسل خون قطع نشود، غسل صحیح است، ولـی اگـر در بـین غسـل، استحاضهٔ متوسطهٔ او کثیره شود، بنا بر احتیاط واجب آن‌را دوباره انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۶۰۳﴾ روزهٔ زنانی که در حال استحاضهٔ کثیره یا متوسطه هستند، بنا بر احتیاط واجب در صورتی صحیح است که برای نماز مغرب و عشای شب قبل از روزه گرفتن، غسـل کننـد و نیـز در روز غسلهایی را که برای نمازهای یومیه واجب است، انجام دهنـد، ولـی اگـر بـرای نمـاز مغـرب و عشای شب قبل غسل نکنند و برای خواندن نماز شب، پیش از اذان صبح غسل کننـد و در روز هـم غسلهایی را که برای نمازهای یومیه واجب است بجا آورند، روزهٔ آنها صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۶۰۴﴾ احتیاط واجب آنست که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است، به اندازه‌ای که می‌تواند و برای او ضرر ندارد، از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

﴿مسئلهٔ ۶۰۵﴾ اگر بعد از نماز عصر مستحاضه شود و تا غروب آفتاب غسل نکند، روزهٔ او صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۶۰۶﴾ نماز آیات، مانند سایر نمازها، بر زنان مستحاضه واجب است و هنگام خواندن آن، باید همان وظائف نمازهای یومیه را انجام دهند و اگر بخواهند نماز آیات و نمازهای یومیه را با هم بخوانند، باید برای هر کدام جداگانه به وظائف خود عمل کنند و احتیاط واجب آنست که هر دو را با یک غسل و یک وضو بجا نیاورند.

﴿مسئلهٔ ۶۰۷﴾ اگر زنان مستحاضه بخواهند غیر از نماز کارهای دیگری را که طهارت در آنها شرط است انجام دهند، در صورتی که قلیله باشند، وضویی را که برای نماز واجب یومیه گرفته‌اند، کافی نیست، بلکه بنا بر احتیاط واجب وضوی دیگری نیز برای عمل بعدی باید بگیرند و هر چه عمل تکرار شود، وضو نیز تکرار می‌شود؛ ولی برای دخول در مساجد به‌طور مطلق و توقّف در آنها وضو لازم نیست. چنانچه مستحاضهٔ کثیره یا متوسطه بخواهد پیش از وقت نماز جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند، باید علاوه بر وضو غسل را هم انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۶۰۸﴾ بنا بر احتیاط زنان مستحاضه در حالت استحاضه، نماز قضا بجا نیاورند، مگر اینکه وقت نماز تنگ شده باشد که در این صورت باید برای هر نماز قضا، کارهایی را که برای ادا بر ایشان واجب است، انجام دهند.

﴿مسئلهٔ ۶۰۹﴾ رفتن زنان مستحاضه به مسجدالحرام و نیز مسجدالنّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله یا توقّف در مساجد دیگر و خواندن سوره‌های قرآنی که سجدهٔ واجب دارند، اشکال ندارد؛ ولی نزدیکی شوهر با آنان، در صورتی که مستحاضهٔ متوسطه یا کثیره باشد، بنا بر احتیاط واجب در صورتی حلال می‌شود که غسل کند و چنانچه غسل کند و کارهای دیگری را که برای نماز واجب است (مثل وضو) انجام نداده باشد، نزدیکی شوهر با او اشکال ندارد و چنانچه برای نماز غسل کرده باشد، برای نزدیکی کردن غسل دیگری لازم نیست.

غسل نفاس

خون نفاس خونی است که همراه با بیرون آمدن اولین جزء نوزاد از رحم مادر خارج می‌شود، زنان را در این حالت «نَفسا» می‌نامند. کمترین زمانی که زنان این خون را می‌بینند چند لحظه و بیشترین آن ده روز است.

﴿مسئلهٔ ۶۱۰﴾ خونی که قبل از زایمان از زن بیرون می‌آید، خون نفاس نیست و ممکن است خون حیض یا حتی یکی از اقسام استحاضه باشد.

﴿مسئلهٔ ۶۱۱﴾ در نفاس بودن خون زایمان، لازم نیست بدن نوزاد کامل باشد یا زایمان کامل و

طبیعی باشد، بلکه اگر نوزاد قبل از کامل شدن به دنیا بیاید، خونی که همراه او بیرون می‌آید، خون نفاس است و اگر خون بسته‌ای از رحم زن خارج شود و خود زن یا چهار قابله نظر بدهند که اگر در رحم می‌ماند بچّه می‌شد و عرفاً ولادت هم صدق کند، خونی که همراه آن خارج می‌شود نفاس است. اگر عنوان ولادت عرفاً صدق نکند، احتیاطاً میان محرّمات نَفسا و واجبات استحاضه جمع کند.

﴿مسئلۀ ۶۱۲﴾ زنانی که خون نفاسشان بیش از ده روز باشد چند حالت برای آنان وجود دارد:

۱- چنانچه در حیض عادت خاص داشته باشند، باید به اندازۀ روزهای عادت خود را نفاس و بقیه را استحاضه قرار دهند.

۲- اگر در حیض عادت خاص نداشته‌اند، چنانچه نشانه‌های خون تغییر یابد، باید به آن اندازه را که سیاه رنگ است، اگر بیش از ده روز نباشد، نفاس قرار دهند.

۳- چنانچه در حیض عادت خاص نداشته‌اند و نشانه‌های خون نیز یکنواخت بوده است، باید به اندازۀ عادت خویشان خود نفاس قرار دهند و اگر مقدار عادت نزدیکان آنها متفاوت باشد، بنا بر احتیاط واجب باید هفت روز اول را نفاس بدانند. در این حالت و حالت دوم احتیاط واجب آنست که تا روز دهم کارهایی را که بر حائض حرام است، انجام ندهند و به وظائف مستحاضه نیز عمل کنند.

﴿مسئلۀ ۶۱۳﴾ زنانی که خون نفاسشان از ده روز می‌گذرد، مستحب است اگر در حیض عادت خاص دارند، از روز پس از عادت و اگر عادت ندارند بعد از روز دهم تا روز هجدهم زایمان،کارهای مستحاضه را انجام دهند و از کارهایی که بر نَفسا حرام است، اجتناب کنند.

﴿مسئلۀ ۶۱۴﴾ زنی که عادت حیض او کمتر از ده روز باشد، ولی بیش از روزهای عادتش خون نفاس ببیند، باید به اندازۀ روزهای عادت خود نفاس قرار دهد و پس از آن بنا بر احتیاط واجب تا دو روز عبادت را رها کند و پس از دو روز تا روز دهم، وظائف مستحاضه را انجام بدهد و کارهایی را که بر نَفسا حرام است، ترک کند؛ در این صورت اگر خون از ده روز بگذرد، استحاضه است و باید روزهای پس از عادت تا روز دهم را نیز استحاضه قرار داده و عبادتهایی را که در آن روزها انجام نداده، قضا کند.

﴿مسئلۀ ۶۱۵﴾ زنانی که بعد از زایمان تا یک ماه بیشتر خون می‌بینند، دارای یکی از این دو حالت هستند:

۱- اگر در حیض عادت خاص دارند، به اندازۀ عادتشان نفاس قرار داده و ده روز پس از آن (گرچه در روزهای عادت ماهانه باشد) استحاضه است و پس از گذشت این ده روز اگر خونی را که می‌بینند در روزهای عادتشان باشد، حیض است، گرچه نشانۀ خون حیض را نداشته باشد، همچنین اگر در روزهای عادت نباشد و نشانۀ حیض را داشته باشد، حیض است، هر چند خوب است در این صورت احتیاط شود؛ ولی اگر در روزهای عادت نباشد و نشانه‌های حیض را هم

نداشته باشد، باید آن‌را استحاضه قرار دهند.

۲- اگر در حیض عادت خاص ندارند، ده روز اول را مطابق آنچه در همین مسئله گفته شد، عمل کنند، ده روز دوم آنستحاضه است و خونی که پس از ده روز دوم دیده می‌شود، اگر نشانهٔ حیض را داشته باشد، حیض، وگرنه استحاضه است.

﴿مسئلهٔ ۶۱۶﴾ خون نفاس با خون حیض در بعضی مسائل و احکام مشترک هستند و در بعضی با هم فرق دارند، همهٔ کارهایی که بر حائض حرام یا مکروه است، بر نَفسا هم حرام یا مکروه است، گرچه حرمت بعضی از آنها مانند قرائت سوره‌های عزائم و سجده‌دار و دخول در مساجد و توقف در آنها از باب احتیاط و کراهت بعضی از آنها مانند حنا بستن، ممنوع و محل اشکال است. همچنین آنچه بر حائض واجب یا مستحب است، بر نَفسا نیز واجب و مستحب است.

﴿مسئلهٔ ۶۱۷﴾ تفاوتهای عمده و اساسی خون حیض و خون نفاس، به ترتیب زیر است:

۱- حداقل خون حیض کمتر از سه روز نیست، ولی خون نفاس حدّ معینی ندارد.

۲- حدّاکثر حیض اجماعاً و نصّاً ده روز، ولی در حداکثر نفاس اختلاف جدی وجود دارد.

۳- حیض نشانهٔ بلوغ است، ولی نفاس چنین نیست.

۴- در تحقق دو حیض، حداقل فاصله شدن ده روز طُهر و طهارت شرط است، ولی در نفاس چنین شرطی وجود ندارد.

۵- عدّهٔ زن با دیدن حیض پایان می‌یابد، ولی نفاس چنین نیست.

۶-عدد ایام حیض با دیدن خون شمارش می‌شود، ولی عدد نفاس از هنگام زایمان شروع می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۶۱۸﴾ طلاق دادن زنی که در حال نفاس است باطل و نزدیکی با او حرام است و اگر در حال نفاس شوهرش با او نزدیکی کند، بهتر است به دستوری که در احکام حیض گفته شد کفّاره بدهد.

﴿مسئلهٔ ۶۱۹﴾ هنگامی که زن از خون نفاس پاک شد، واجب است غسل کند و عبادتهای خود را بجا آورد و اگر پس از پاک شدن دوباره خون ببیند، در صورتی که مجموع روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک شده، ده روز و یا کمتر از ده روز باشد، تمامی آنها نفاس است و در آن ایام اگر روزه گرفته، باید قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۶۲۰﴾ اگر زن از خون نفاس پاک شود و احتمال دهد که در باطن خونی باقی مانده است، باید با مقداری پنبه و مانند آن خود را امتحان کند، اگر مطمئن شد که پاک شده است، برای عبادت باید غسل کند.

﴿مسئلهٔ ۶۲۱﴾ کسی که غسل نفاس را انجام داده، بنا بر اقوی برای انجام نماز و سایر عبادتهایی که طهارت در آنها شرط است وضو لازم نیست، اگرچه بهتر است. در این جهت فرقی نیست که وضو را پیش از غسل انجام دهد یا پس از آن.

غسل مسّ میت

﴿مسئلهٔ ۶۲۲﴾ اگر کسی بدن انسان مرده‌ای را که سرد شده و غسلش نداده‌اند، مس کند یعنی جایی از بدن خود را به بدن او برساند، باید غسل مس میت انجام دهد، هرچند در خواب یا به‌طور ناخودآگاه یا بنا بر احتیاط، باطن او را مس کرده باشد. بلکه بنا بر احتیاط واجب مس بدن شهید و مسّ بدن مرده‌ای که او را به جای غسل، تیمّم داده‌اند و یا هر سه غسل او با آب خالص و بدون سدر و کافور انجام شده است، نیز همین حکم را دارد.

﴿مسئلهٔ ۶۲۳﴾ رساندن ناخن و استخوان به ناخن و استخوان میت، موجب واجب شدن غسل میت می‌شود، ولی رساندن موی زنده به بدن و یا موی مرده، اگر باعث تماس با بدن نشود، چه موی زنده کوتاه باشد یا بلند، غسل واجب نیست، گرچه موافق با احتیاط است.

﴿مسئلهٔ ۶۲۴﴾ اگر جایی از بدن انسان به بدن بچه‌ای که مرده و یا حتّی جنین سقط شده‌ای که چهار ماهش تمام شده، برسد، غسل مس میت واجب است و اگر جنین پیش از چهار ماه هم ساقط شده باشد، همین حکم را دارد، بنابراین اگر جنین چهار ماهه‌ای که مرده، هنگام تولّد با ظاهر بدن مادر تماس پیدا کند، مادر باید غسل کند. نیز اگر نوزاد پس از مرگ مادر و سرد شدن بدن او به دنیا بیاید و هنگام تولّد با ظاهر بدن مادر تماس پیدا کند، وقتی بالغ شد، واجب است، غسل کند. اگر جنین یا مادر فقط با باطن بدن یکدیگر تماس داشته باشند، وجوب غسل بنا بر احتیاط است.

﴿مسئلهٔ ۶۲۵﴾ در صورتی‌که تمام غسلهای سه‌گانهٔ میت انجام شده باشد و کسی با آن تماس پیدا کند، غسل واجب نیست، ولی اگر پیش از تمام شدن غسل سوم جایی از بدنش را به بدن میت برساند، غسل بر او واجب می‌شود، اگرچه غسل سوم آن تکه از بدن تمام شده باشد.

﴿مسئلهٔ ۶۲۶﴾ اگر از بدن زنده یا مرده‌ای که غسلش نداده‌اند، قسمتی که دارای استخوان است، جدا شود و پیش از آنکه قسمت جدا شده را غسل دهند، کسی آن‌را مس کند، باید غسل مس میت انجام بدهد، ولی اگر قسمتی که جدا شده استخوان نداشته باشد، اگر از زنده جدا شده، مسّ آن موجب غسل نمی‌شود، ولی اگر از مرده جدا شده، بنا بر احتیاط واجب باید غسل کند.

﴿مسئلهٔ ۶۲۷﴾ دندانی که از میت جدا شده و آن‌را غسل نداده‌اند، بنا بر احتیاط واجب موجب غسل می‌شود؛ ولی استخوان و دندانی که از زنده جدا شده و گوشت ندارد، موجب غسل نیست.

﴿مسئلهٔ ۶۲۸﴾ در صورتی‌که بچّهٔ نابالغ و یا دیوانه، میتی را مس کند، بر او واجب است که پس از بلوغ و یا رفع دیوانگی غسل کنند.

﴿مسئلهٔ ۶۲۹﴾ اگر کسی چند میت را مس کند و یا یک میت را چند بار مس کند، یک غسل مس میت کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۶۳۰﴾ انجام غسل مس میت مانند غسل جنابت است و برای نماز و چیزهایی که در آنها طهارت شرط است، کفایت می‌کند، اگرچه بهتر است وضو بگیرند.

﴿مسئلهٔ ۶۳۱﴾ کسی‌که غسل مسّ میت بر او واجب شده، ورود و توقف در مساجد، نزدیکی با همسر و خواندن سوره‌های سجده‌دار برای او مانعی ندارد و برای نماز و عبادتهای دیگر که طهارت

در آنها شرط است و نیاز به وضو دارد، باید غسل کند و بنا بر احتیاط مستحب وضو هم بگیرد.

﴿مسئلۀ ۶۳۲﴾ کسی که برای رفع گرفتاری یا برای اینکه کار یا خوی ناپسندی را ترک کند یا اینکه امر راجحی را انجام دهد، نذر، عهد یا سوگند یاد کند که غسلی را انجام دهد، آن غسل بر او واجب می‌شود و باید به نذر، عهد یا سوگند خود عمل کند.

غسلهای مستحب

﴿مسئلۀ ۶۳۳﴾ غسلهای مستحب در شرع مقدس اسلام بسیار است حتّی بعضی از فقهارحمهم‌الله تعداد آنها را به صد عدد رسانده‌اند و از جملۀ آنهاست:

۱- غسل جمعه که وقت آن از اذان صبح تا ظهر روز جمعه است و بهتر است نزدیک ظهر انجام شود. اگر آن‌را تا ظهر انجام ندهد، بهتر است بدون نیت ادا و قضا تا غروب جمعه آن‌را انجام دهد. اگر در روز جمعه غسل نکند، مستحب است روز شنبه قضای آن‌را بجا آورد. کسی که می‌داند در روز جمعه آب پیدا نمی‌کند، می‌تواند غسل را در روز پنج‌شنبه انجام دهد، بلکه در شب جمعه اگر غسل را به امید اینکه مطلوب خداوند عالم باشد بجا آورد، صحیح است. اگر روز جمعه تا هنگام زوال آب پیدا کرد، مستحب است غسل را اعاده کند و نیز مستحب است هنگام غسل جمعه بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَاإِلَهَ‌إِلَّااللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍوَآلِ‌مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ» و در استحباب غسل جمعه برای مرد، زن، حاضر، مسافر و آن کسی که نماز جمعه می‌خواند و یا نماز ظهر بجا می‌آورد، فرقی نیست؛ بلکه بنا بر اقوی مستحب است، بچه‌ای هم که خوب و بد را می‌فهمد و ممیز است نیز غسل جمعه را انجام دهد.

۲- غسل شب اول ماه رمضان و نیز تمام شبهای فرد آن، به قصد رجا و امید ثواب. از شب بیست و یکم ماه رمضان مستحب است که هر شب غسل کند. وقت غسل شبهای ماه مبارک رمضان تمام شب است، ولی بهتر است نزدیک غروب بجا آورده شود؛ از شب بیست و یکم تا آخر ماه، بهتر است غسل را بین نماز مغرب و عشا انجام داد، همچنین مستحب است در شب بیست و سوم به جز عمل غسل اول شب یک غسل هم در آخر شب انجام دهد.

۳- غسل شب عید فطر که وقت آن از اول مغرب تا اذان صبح است، اما بهتر است که در اول شب انجام شود.

۴- غسل روز عید فطر و عید قربان که وقت آن از اذان صبح تا غروب است اما بهتر است که پیش از نماز عید انجام شود، اگر از ظهر تا غروب بجا آورد، به قصد رجا و امید ثواب باشد.

۵- غسل روز هشتم و نهم ذی‌حجّه، که وقت غسل روز هشتم از اذان صبح تا غروب است و در روز نهم اگرچه از اذان صبح تا غروب است، ولی بهتر است آن‌را نزدیک ظهر انجام دهد.

۶- غسل روز عید غدیر که بهتر است پیش از ظهر انجام شود.

۷- غسل روز بیست و چهارم ذی‌حجّه.

۸- غسل روز عید مبعث و روزهای اول و پانزدهم و آخر ماه رجب. اگر غسل را شب مبعث بجا آورد، به نیت مطلق ثواب باشد.

۹- غسل روزهای پانزدهم شعبان، عید نوروز، نهم و هفدهم ربیع الاول و بیست و پنجم ذی‌قعده، هر چند احتیاط آنست که سه غسل اخیر را به امید ثواب انجام دهد.

۱۰- غسل دادن نوزادی که تازه به دنیا آمده باشد.

۱۱- غسل زنی که برای غیر شوهر خودش بوی خوش استعمال کرده باشد.

۱۲- غسل کسی‌که برای تماشای به دار آویخته رفته و او را دیده باشد، ولی اگر به خاطر ناچاری و یا اتفاقاً نگاهش بیفتد، غسل مستحب نیست.

۱۳- غسل کسی‌که جایی از بدن خود را به بدن میتی که غسلش داده‌اند، برساند.

۱۴- غسل احرام برای عمره یا حج که نسبت به آن تأکید بسیار شده است و بعضی از علما آن‌را واجب دانسته‌اند.[۱]

۱۵- غسل کسی‌که قصد وارد شدن به حرم و شهر مکه، مسجدالحرام برای طواف، وارد شدن به خانهٔ کعبه، حرم و شهر مدینه، مسجدالنّبی صلی الله علیه و آله و حرم امامان معصوم علیهم السلام را دارد که یک غسل برای انجام چند مورد از موارد ذکر شده و نیز برای وقتی که می‌خواهد چند مرتبه مشرّف شود، کفایت می‌کند.

۱۶- غسل برای نشاط در عبادت.

۱۷- غسل برای رفتن به سفر خصوصاً سفر زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام.

۱۸- غسل برای توبه.

۱۹- غسل برای خواستن حاجت از خدای متعال.

۲۰- غسل برای زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامان علیهم السلام از دور یا نزدیک.

﴿مسئلهٔ ۶۳۴﴾ بنا بر اقوی با تمام غسلهایی که در شریعت اسلام استحباب آنها ثابت شده، می‌توان نماز خواند و از وضو نیز کفایت می‌کند، گرچه گرفتن وضو مطابق با احتیاط است، ولی غسلهایی که به قصد رجا و امید ثواب بجا آورده می‌شود، بنا بر احتیاط واجب از وضو کفایت نمی‌کند؛ ضمناً اگر یکی از غسلهایی را که تا شمارهٔ ۱۵ مسئلهٔ قبل گفته شد، انجام دهد و کاری کند که وضو را باطل می‌کند، غسل او باطل می‌شود و مستحب است دوباره غسل کند.

﴿مسئلهٔ ۶۳۵﴾ اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد و به نیت همهٔ آنها یک غسل بجا آورد، کافی است؛ بلکه اگر بخواهد یک یا چند غسل واجب و یا یک یا چند غسل مستحب بجا آورد می‌تواند به نیت همهٔ آنها یک غسل انجام دهد و از همهٔ آنها کفایت می‌کند.

---

۱. مطابق موثقه سماعه؛ وسائل‌الشّیعه، ج۳، ص ۳۰۴، باب ۱ از ابواب اغسال مسنونه، ح۳.

تیمّم

فلسفه و حکمت طهارات سه‌گانهٔ غسل، وضو و تیمّم تنها نظافت ظاهری و جسمی و صرف پاکی بدن از آلودگیها و پلیدیهای بیرونی نیست و اگر بپذیریم که در غسل و وضو این معنا متصوّر است، اما در تیمّم چنین چیزی وجود ندارد. موضوع این است که احکام الهی و دستورات شریعت اسلامی دارای یک سلسله عوامل و مصالحی است که برخی از آنها قابل درک و تحلیل است، ولی اکثر آنها به راحتی و برای همهٔ افکار و عقول قابل درک و تحلیل نیست. مهم اینست که اساس و روح مشترک همهٔ احکام الهی حقیقت عبودیت، انقیاد و تسلیم شدن در برابر عظمت حضرت حق می‌باشد و دیگر اینکه در برابر فرامین الهی خاضع باشیم و روح اطاعت و بندگی را در برابر ارادهٔ حکیمانهٔ او تقویت کنیم و اگر این معنا در وضو، غسل و تیمّم به صورت جدّی و حقیقی پیاده شود، در آن هنگام طهارت از حدث، معنای واقعی خودش را پیدا خواهد کرد که در این جهت وضو، غسل و تیمّم و سایر عبادات مشترک هستند.

کیفیت تیمّم

﴿مسئلهٔ ۶۳۶﴾ تیمّم عبارت است از زدن دو کف دست بر زمین و کشیدن آنها به صورت و پشت دستها با شرایط زیر:

۱- نیت کند که به جای وضو یا غسل تیمّم می‌کند.

۲- بعد از نیت کف دو دست را با هم به چیزی‌که تیمّم به آن صحیح است، بزند.

۳ – آن‌گاه کف دو دست را بر تمام پیشانی و دو طرف آن از بالا به پایین از جایی که موی سر روییده تا روی ابروها و بالای بینی بکشد، به‌طوری‌که تمام کف دو دست بر تمام پیشانی و روی ابروها کشیده شود و بهتر است بر تمام صورت کشیده شود.

۴- سپس تمام کف دست چپ را بر تمام پشت دست راست از مچ تا سر انگشتان و تمام کف دست راست را بر تمام پشت دست چپ بکشد و بنا بر احتیاط دوبار کف دو دست را به زمین بزند و بعد دو دست را به هم بزند و سپس، کف دستها را بر پیشانی و پشت دستها بکشد و یک‌بار دیگر کف دو دست را به زمین بزند و بر پشت دستها بکشد و بنا بر احتیاط دو تیمّم بجا آورد، یکی به شکلی که در این احتیاط گفته شد و دوم آن‌گونه که در بند چهار قبل از احتیاط توضیح داده شد.

﴿مسئلهٔ ۶۳۷﴾ بنا بر اقوی تیمّم بدل از وضو و تیمّم بدل از غسل از نظر شکل و کیفیت یکی هستند و تیمّم بدل از هر غسلی حکم همان غسل را دارد.

چیزهایی که تیمّم بر آنها صحیح است

﴿مسئلهٔ ۶۳۸﴾ تیمّم بر خاک، ریگ، کلوخ، گِل پخته مانند آجر و کوزه، سنگ گچ، سنگ

آهک، سنگ مرمر و دیگر سنگ‌ها صحیح است؛ ولی تیمّم بر جواهرات مانند عقیق و فیروزه که به آنها زمین نمی‌گویند، باطل است و افضل از هر آنچه گفته شد، خاک خالص است و بنا بر احتیاط تا ممکن است باید خاک را بر چیزهای دیگر مخصوصاً سنگ مقدم داشت و احتیاط مستحب آنست که بر گچ و آهک و گل پخته تیمّم نکند.

﴿مسئلهٔ ۶۳۹﴾ تا زمانی که خاک در دسترس باشد، تیمّم بر دیوارهای گلی و آجری وسنگی خلاف احتیاط است و با بودن زمین و خاک خشک بهتر است بر سنگ و یا زمین و خاک نمناک تیمّم نشود.

﴿مسئلهٔ ۶۴۰﴾ اگر آنچه تیمّم بر آن صحیح است پیدا نشود، باید بر چیزهای غبارآلود مانند فرش و لباس تیمّم کرد و اگر غبار در لابه‌لای آنهاست، باید اول آنها را تکان دهد تا روی آنها غبارآلود شود و سپس بر آنها تیمّم کند و چنانچه چیز غبارآلود هم نباشد، می‌تواند بر گِل تیمّم کند و اگر آن هم پیدا نشود، بنا بر احتیاط واجب به عنوان فاقد طهورین باید نماز را بدون تیمّم بخواند و بعداً قضای آن‌را بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۶۴۱﴾ اگر بتواند با تکان دادن فرش و یا هر چیز دیگر غبارها را جمع کرده و خاک تهیه کند، واجب است این کار را انجام بدهد و در این فرض تیمّم بر فرش یا لباس غبارآلود نکند و اگر بتواند گل را خشک کند و آن‌را به صورت خاک درآورد، باید این کار را انجام دهد و بر گل تیمّم نکند.

﴿مسئلهٔ ۶۴۲﴾ اگر با خاک و ریگ، چیزی مانند کاه- که تیمّم بر آن باطل است- مخلوط شود، نمی‌تواند بر آن تیمّم کند، ولی اگر آن چیز به قدری کم باشد که در خاک یا ریگ مستهلک شده باشد، تیمّم بر آن خاک و ریگ صحیح است.

شرایط چیزهایی که تیمّم بر آنها صحیح است:

﴿مسئلهٔ ۶۴۳﴾ چیزی که بر آن تیمّم می‌کنند باید شرایط زیر را داشته باشد:

۱- پاک باشد و اگر چیز پاکی که تیمّم بر آن صحیح است، وجود نداشته باشد بنا بر احتیاط نماز را بدون تیمّم بخواند و قضای آن‌را هم بعداً انجام دهد.

۲- غصبی نباشد؛ فضایی که در آن تیمّم می‌کند، نیز نباید غصبی باشد و اگر نداند محل تیمّم غصبی است یا فراموش کرده باشد و تیمّم کند صحیح است، ولی اگر فراموش کننده خودش غاصب باشد، تیمّم او محل اشکال است، چرا که مبغوضیت عمل به قوّت خودش باقی است.

﴿مسئلهٔ ۶۴۴﴾ اگر یقین داشته باشد که تیمّم بر چیزی صحیح است و بر آن تیمّم کند، سپس بفهمد تیمّم بر آن چیز باطل بوده، نمازهایی را که با آن تیمّم خوانده است، باید دوباره بخواند.

مواردی که تیمّم مجاز است

در هفت مورد باید به جای وضو یا غسل، تیمّم کرد:

مورد اول

﴿مسئلهٔ ۶۴۵﴾ اگر تهیهٔ آب به اندازهٔ غسل یا وضو ممکن نباشد، باید تیمّم کند.

﴿مسئلهٔ ۶۴۶﴾ اگر انسان در آبادی باشد و آب نداشته باشد، باید برا ی تهیهٔ آن برای وضو یا غسل آن‌قدر جستجو کند که از پیدا شدنش مأیوس گردد؛ اگر در صحرا و بیابان و دشت باشد، در صورتی‌که زمین هموار نباشد و دارای پستی و بلندی و یا دارای اشجار و درختانی است که عبور و مرور به سادگی امکان پذیر نیست و احتمال وجود آب در یک طرف بیشتر از اطراف دیگر نیست، واجب است احتیاطاً به همهٔ اطراف که دایره‌ای محیط بر اوست به مقدار پرتاب یک تیر قدیمی که با کمان پرتاب می‌کردند(یعنی‌حدود دویست گام)، در جستجوی آب برود و اگر زمین این‌گونه نیست، باید در هر طرف به اندازهٔ پرتاب دو تیر(یعنی حدود چهارصد گام) جستجو کند و بنا بر احتیاط واجب به جستجوی چهار خط راست و چپ و جلو و عقب قناعت نکند و همهٔ دایرهٔ محیط به خود را تا دویست یا چهارصد گام جستجو کند. بلکه بنا بر احتیاط در این زمان کسی‌که وسیله‌ای دارد و برایش مشکل نیست تا مقداری که مأیوس شود، باید جستجو کند.

﴿مسئلهٔ ۶۴۷﴾ اگر در اطراف او بعضی قسمتها هموار باشد و بعضی نباشد، در طرفی که هموار است به اندازهٔ چهارصد گام و در طرفی که این‌گونه نیست به اندازهٔ دویست گام جستجو کند.

﴿مسئلهٔ ۶۴۸﴾ اگر یقین دارد که در طرفی یا در همه طرف آب وجود ندارد، جستجوی آب در آن طرف یا در همهٔ آنها لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۶۴۹﴾ کسی‌که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیهٔ آب وقت دارد، چنانچه یقین دارد که در محلی دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب هست، در صورتی‌که مانعی نباشد و مشقّت نیز نداشته باشد، باید برای تهیهٔ آب به آنجا برود، ولی اگر اطمینان ندارد که آب هست، رفتن به آن محل لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۶۵۰﴾ برای پیدا کردن آب لازم نیست انسان خودش شخصاً جستجو کند، بلکه اگر کسی را برای یافتن آب بفرستد و از قول او اطمینان پیدا کند، کافی است. اگر برای پیدا کردن آب جستجو کرده و پیدا نکند و با تیمّم نماز بخواند و پس از آن معلوم شود در همان‌جایی که جستجو کرده، آب وجود داشته، نمازش صحیح است و اعاده و قضا ندارد، گرچه بهتر است اگر وقت وسعت داشته باشد، نمازش را دوباره بخواند.[1]

﴿مسئلهٔ ۶۵۱﴾ اگر احتمال دهد در منزل یا داخل ماشین و بارانداز یا هر جای دیگر آب هست، باید آن‌قدر جستجو کند تا یقین پیدا کند که آب وجود ندارد و یا از پیدا کردن آن ناامید شود.

---

۱. به‌دلیل اطلاق صحیحه‌زراره؛ وسائل‌الشّیعه، ج۳، ص ۳۶۸، باب ۱۴ از ابواب تیمّم، ح۹ و نیز صحیح محمّدبن‌مسلم، همان، ص ۳۷۰، ح ۱۵.

﴿مسئلهٔ ۶۵۲﴾ اگر قبل از وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز در همان‌جا بماند، دوباره لازم نیست که جستجو کند، مگر آنکه احتمال دهد که به‌طور کامل جستجو نکرده یا اینکه آب پیدا شده است، که در این‌صورت بنا بر احتیاط واجب دوباره باید جستجو کند. همچنین اگر بعد از دخول وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر، همان‌جا بماند، جستجوی دوباره لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۶۵۳﴾ اگر جستجوی آب به قدری سخت باشد که عادتاً قابل تحمل نباشد یا طوری باشد که بر جان و مال خود به میزانی قابل توجه، بترسد یا وقت نماز آن‌قدر تنگ باشد که نتواند جستجو کند، تفحص لازم نیست و اگر به مقداری بتواند و اضافه بر آن‌را نتواند، به آن مقداری که می‌تواند واجب و اضافه بر آن واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۶۵۴﴾ اگر عمداً به دنبال آب نرود و وقت نماز تنگ شود، گناه کرده است، ولی اگر نمازش را با تیمّم بجا آورد، نمازش صحیح است، ولو اینکه بهتر است قضای آن‌را نیز بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۶۵۵﴾ اگر کسی یقین داشته باشد که آب وجود ندارد و اگر جستجو کند آب پیدا نمی‌کند و به دنبال آب نرود و با تیمّم نمازش را بخواند و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می‌کرد آب پیدا می‌شد، نمازش باطل است، چون طهارت شرط واقعی است و نماز فاقد شرط بجا آورده شده است.

﴿مسئلهٔ ۶۵۶﴾ در صورتی‌که در وسعت وقت به سراغ آب نرود و نمازش را با تیمّم بخواند و بعداً معلوم شود که آبی هم وجود نداشته است، اگر نماز را با قصد قربت انجام داده باشد، صحیح است، مگر آنکه قصد قربت تحقق پیدا نکند یا آنکه غیر از قصد قربت شرط دیگری از شرایط صحت نماز محقق نشده باشد، که در این صورت نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۶۵۷﴾ کسی‌که یقین دارد وقت نماز تنگ است، چنانچه بدون جستجو با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که وقت جستجو داشته، احتیاط واجب آنست که دوباره نمازش را بخواند و اگر وقت گذشته است، آن‌را قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۶۵۸﴾ اگر بعد از داخل شدن وقت نماز یا پیش از آن وضو داشته باشد و بداند یا دو شاهد عادل خبر دهند که اگر وضوی خود را باطل کند، آب پیدا نمی‌شود یا نمی‌تواند وضو بگیرد، چنانچه بتواند بدون ضرر و مشقّت وضوی خود را نگه دارد، نباید آن‌را باطل کند، بلکه اگر احتمال صحیح عقلایی هم بدهد که اگر وضوی خود را باطل کند، تهیهٔ آب ممکن نمی‌شود یا نمی‌تواند وضو بگیرد، اگر بتواند بدون ضرر و مشقّت وضوی خود را حفظ کند، بنا بر احتیاط واجب آن‌را باطل نکند، چه پیش از وقت نماز باشد و چه بعد از آن.

﴿مسئلهٔ ۶۵۹﴾ کسی‌که بداند یا دو شاهد عادل خبر دهند که اگر آب را بریزد، دیگر آبی پیدا نمی‌کند، ریختن آن جایز نیست و اگر آب را بریزد و نمازش را با تیمّم بجا آورد، معصیت کرده اما نمازش صحیح است، گرچه بهتر است بعداً آن‌را قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۶۶۰﴾ جستجو کردن آب برای وضو در صورتی واجب است که نسبت به جان یا مال خود، خوف ضرر و زیان نداشته باشد، ولی اگر بداند یا اطمینان عادی[1] داشته باشد یا احتمال صحیح عقلایی بدهد که اگر سراغ آب برود خطری از جانب دزد یا حیوانات درنده متوجه او می‌شود یا از قافله عقب می‌ماند و موجب سردرگمی و سختی می‌شود که عادتاً غیر قابل تحمل است، جستجو کردن آب واجب نیست.

مورد دوم

﴿مسئلهٔ ۶۶۱﴾ اگر به علت پیری یا ترس از دزد یا جانور درنده یا نداشتن وسیله‌ای که با آن آب فراهم کند، دسترسی به آب نداشته باشد، واجب است تیمّم کند و نیز اگر یافتن آب یا استعمال آن طوری برای او مشقّت داشته باشد که کسی نتواند آن‌را تحمل کند، باید تیمّم کند و نماز را با تیمّم بخواند.

﴿مسئلهٔ ۶۶۲﴾ اگر تهیهٔ آب به هزینه‌ای احتیاج دارد که چند برابر قیمت معمول است یا آب در چاه است و برای کشیدن آب از چاه نیازمند وسائلی است که باید تهیه کند یا کرایه و اجاره کند هر چند، چند برابر قیمت معمول باشد، باید تهیه کند، زیرا تهیهٔ آب واجب است، مگر آنکه تهیهٔ آب و خرید وسایل، آن‌قدر هزینه بخواهد که نسبت به حال او ضرر غیر قابل تحمل داشته باشد که در این صورت واجب نیست.

مورد سوم

﴿مسئلهٔ ۶۶۳﴾ اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد که مریض شود یا عیبی در او پیدا شود یا موجب طولانی شدن بیماری گردد یا بیماری شدت پیدا کند یا به سختی‌معالجه شود، واجب است تیمّم کند. اگر آب گرم برایش ضرر نداشته باشد واجب است تهیه کند و با آن وضو بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۶۶۴﴾ لازم نیست انسان یقین کند که آب برای او ضرر دارد، بلکه اگر طوری احتمال دهد که در نظر مردم بجا باشد و از آن احتمال برای او ترس پیدا شود، باید تیمّم کند.

﴿مسئلهٔ ۶۶۵﴾ اگر به واسطهٔ یقین یا ترس از ضرر تیمّم کند و پیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد، تیمّم او باطل است و اگر بعد از نماز بفهمد بنا بر احتیاط دوباره نمازش را بخواند، اگر چه اقوی این است که نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۶۶۶﴾ کسی که می‌داند آب برای او ضرر ندارد، چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد و بعد بفهمد آب برای او ضرر داشته است، در صورتی که قصد قربت کرده باشد، اقوی صحت نماز با

---

۱. اطمینان عادی در فقه و در اصول فقه عبارت است از باورهایی که بطور معمول احتمال خلاف آن نمی‌رود و یا بسیار نادر است که خلاف آن رخ دهد در حدی که احتمال عقلایی بر خلافش نیست.

آنست، گرچه احتیاط مستحب آنست، نمازی را که خوانده اعاده کند.

مورد چهارم

﴿مسئلهٔ ۶۶۷﴾ اگر از استعمال آب بر جان خود یا زن و فرزند یا همراهانش بترسد، به‌طوری که اگر آب را به مصرف وضو یا غسل برساند، خود او یا همراهانش از تشنگی تلف یا مریض می‌شوند یا به قدری تشنه می‌شوند که تحمل آن مشقّت دارد، چه علم داشته باشد و چه نداشته باشد، باید تیمّم کند و اگر بترسد حیوانی مانند اسب، استر و غیر آن که همراه اوست و معمولاً سرش را برای خوردن نمی‌برند، از تشنگی بمیرد باید تیمّم کند، هر چند حیوان مال خودش نباشد. اگر کسی که حفظ جان او واجب است به‌طوری تشنه باشد که اگر آب به او ندهند، تلف می‌شود، نیز همین حکم را دارد.

﴿مسئلهٔ ۶۶۸﴾ اگر همراه خود آب پاکی داشته باشد که برای وضو یا غسل کفایت کند و آب دیگری هم داشته باشد که نجس است و به مقداری باشد که در رفع تشنگی‌موثر است، اگر بر جان خود و همراهان بترسد باید تیمّم کند، چون مواردی که مصرف آب نجس حرام است مانند اینست که آبی وجود ندارد، ولی اگر برای حیوانی که همراه اوست بترسد و برای خود و فرزندانش ترسی نداشته باشد در این صورت آب نجس را برای مصرف حیوانات همراه نگاه می‌دارد و با آب پاک وضو یا غسل می‌کند.

مورد پنجم

﴿مسئلهٔ ۶۶۹﴾ اگر ناچار باشد آبی که همراه دارد به مصرف پاک کردن بدن یا لباس نجس خود برساند، باید تیمّم کند، ولی چنانچه چیزی نداشته باشد که بر آن تیمّم کند باید آب را به مصرف وضو برساند و با بدن نجس نماز بخواند و در صورت اول بنا بر احتیاط پیش از تیمّم، بدن یا لباس خود را تطهیر کند.

مورد ششم

﴿مسئلهٔ ۶۷۰﴾ اگر غیر از آب و یا ظرفی که استعمال آن حرام است، ظرف دیگری ندارد، مثلاً آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن آب یا ظرف چیز دیگری ندارد، باید به جای وضو یا غسل، تیمّم کند.

مورد هفتم

﴿مسئلهٔ ۶۷۱﴾ اگر وقت نماز به قدری تنگ باشد که اگر بخواهد وضو بگیرد یا غسل کند، تمام یا مقداری از نماز او در خارج از وقت خوانده می‌شود، باید تیمّم کند.

﴿مسئلهٔ ۶۷۲﴾ در صورتی که وضو و تیمّم هر دو به یک اندازه نیاز به وقت داشته باشند، واجب

است وضو بگیرد و اگر می‌داند چنانچه تیمّم کند، تمام نماز در وقت خوانده می‌شود، ولی اگر وضو بگیرد و یا غسل کند، شک دارد که آیا وقت برای نماز باقی می‌ماند یا نه، واجب است تیمّم کند و نماز را با تیمّم بخواند.

﴿مسئلهٔ ۶۷۳﴾ اگر عمداً نماز را به قدری به تأخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد، معصیت کرده، ولی نماز او با تیمّم صحیح است، اگرچه احتیاط آنست که قضای آن نماز را نیز بخواند.

﴿مسئلهٔ ۶۷۴﴾ کسی که آب به اندازهٔ وضو دارد، ولی به خاطر تنگی وقت تیمّم کرده است، در صورتی‌که بعد از نماز و بعد از گذشتن مقدار زمانی که برای وضو لازم است، آبی را که دارد از دست بدهد، برای نماز بعد مجدداً باید تیمّم کند و تیمّم قبلی که برای نماز قبلی بوده کفایت نمی‌کند؛ ولی اگر آن آب در بین نماز اول یا بعد از آن از بین برود، ولی فاصله‌ای که پیدا شده برای وضو کافی نباشد، در این‌صورت تیمّم قبلی کفایت می‌کند، اگر چه بهتر است تیمّم دیگری برای نماز دوم انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۶۷۵﴾ کسی‌که وظیفه‌اش به خاطر تنگی وقت تیمّم بوده و خلاف وظیفه عمل کرده است و به جای آن وضو گرفته یا غسل کرده است و با آن وضو و غسل نماز خوانده است، چه وضو و غسل را مخصوصاً برای خواندن همان نماز انجام داده باشد و یا مطلقاً برای طهارت یا غایات دیگر غیر از خواندن نماز، اقوی اینست که نمازش صحیح است، گرچه به خاطر عمل کردن به خلاف وظیفه معصیت کرده است.

﴿مسئلهٔ ۶۷۶﴾ اگر انسان به اندازه‌ای وقت دارد که می‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند و نماز را بدون کارهای مستحبی آن بجا آورد، بلکه اگر به اندازهٔ سوره هم وقت ندارد، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۶۷۷﴾ کسی‌که گمان کند برای وضو یا غسل وقت ندارد و با تیمّم نمازش را بجا آورد و بعد بفهمد وقت داشته است، بنابراحتیاط واجب پس از وضو یا غسل نمازش را دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۶۷۸﴾ در تمام مواردی که شک در اصل وسعت و تنگی وقت داشته باشد، مقتضای استصحاب بقای وقت است، بنابراین در موارد شک واجب است وضو بگیرد یا غسل کند.

احکام تیمّم

﴿مسئلهٔ ۶۷۹﴾ تیمّم نیز مانند عبادات دیگر نیاز به نیت دارد و در هنگام نیت علاوه بر اینکه برای انجام فرمان خداوند متعال باید انجام شود، واجب است معین کند که بدل از وضو است یا بدل از غسل، اگر بدل از غسل است باید معین کند که بدل از کدام غسل است و در صورتی‌که اشتباه نیت کند یا در تیمّم، بدل از غسل آن‌را معین نکند، تیمّم او باطل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۶۸۰﴾ اگر مقداری از پیشانی یا پشت دستها را مسح نکند تیمّم او باطل است، چه عمداً

باشد یا فراموش کرده باشد یا مسئله را نداند، ولی دقت زیاد لازم نیست و همین قدر که بگوید تمام پیشانی و پشت دستها مسح شده کافی است.

﴿مسئلهٔ ۶۸۱﴾ برای اینکه یقین پیدا کند که تمام پشت دستها را مسح کرده، واجب است از باب مقدمه مقداری بالاتر از مچ را هم مسح کند، ولی مسح کردن میان انگشتان لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۶۸۲﴾ واجب است در تیمّم کارهای آن‌را پشت سر هم بجا آورد و اگر بین آنها به قدری فاصله دهد که نگویند تیمّم می‌کند، باطل است، بنا بر احتیاط واجب پیشانی وپشت دستها را از بالا به پایین مسح کند.

﴿مسئلهٔ ۶۸۳﴾ در تیمّم واجب است احتیاطاً پیشانی و دستها و نیز پشت دستها پاک باشد و چنانچه کف دست نجس باشد و نتواند آن‌را آب بکشد، واجب است با همان کف دست نجس تیمّم کند و احتیاطاً با پشت دست هم اگر پاک است، دوباره تیمّم کند.

﴿مسئلهٔ ۶۸۴﴾ کسی‌که تیمّم می‌کند، باید انگشتر یا هر مانع دیگری که غیر از جبیره باشد را از دست بیرون آورد. اگر در پیشانی یا کف یا در پشت دستها مانعی باشد نیز باید آن‌را برطرف کند.

﴿مسئلهٔ ۶۸۵﴾ اگر احتمال می‌دهد که در پیشانی و کف یا پشت دستها مانعی است، چنانچه احتمال او در نظر عموم بجا باشد، باید جستجو کند تا یقین پیدا کند که مانعی نیست.

﴿مسئلهٔ ۶۸۶﴾ موی پشت دستها مانع تیمّم نمی‌شود، ولی اگر موی سر به پیشانی آمده باشد، در حال تیمّم واجب است آن‌را کنار بزند.

﴿مسئلهٔ ۶۸۷﴾ اگر در پیشانی یا پشت دستها زخمی باشد که روی آن پانسمان(جبیره) شده باشد، در صورتی‌که نمی‌تواند آن‌را باز کند، می‌تواند بر روی پانسمان تیمّم کند و نمازش را بخواند، این نماز نه اعاده دارد و نه قضا.

﴿مسئلهٔ ۶۸۸﴾ کسی‌که واجب است تیمّم کند، اگر نتواند خودش تیمّم کند، واجب است از دیگری بخواهد که او را تیمّم دهد. کسی‌که می‌خواهد دیگری را تیمّم دهد، در صورت امکان باید دستهای آن شخص را به زمین بزند و اگر امکان ندارد که دستهای او را روی زمین بگذارد و او را تیمّم دهد، باید دستهای خود را به زمین بزند و به پیشانی و دستهای او بکشد، در هر حال خود آن شخص تیمّم داده شده باید قصد و نیت تیمّم را بکند.

﴿مسئلهٔ ۶۸۹﴾ اگر در وسط تیمّم شک کند که قسمتی را فراموش کرده است[۱] به گذشته اعتنا نکند، ولی واجب است که قسمت مشکوک و بعد از آن‌را بجا آورد و اگر بعد از بجا آوردن هر قسمتی شک کند که آن‌را صحیح انجام داده یا نه احتیاطاً همان قسمت را دوباره انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۶۹۰﴾ اگر بعد از مسح دست چپ شک کند که درست تیمّم کرده یا نه، تیمّم او

---

۱. مطابق قاعدهٔ تجاوز؛ برای دانستن قاعدهٔ تجاوز به کتب اصول مراجعه شود.

صحیح است، مگر اینکه شکّ او در مسح دست چپ بوده و فاصله هم نشده باشد که در آن صورت باید دست چپ را مسح کند.

﴿مسئلهٔ ۶۹۱﴾ کسی‌که وظیفه‌اش تیمّم است نباید قبل از وقت تیمّم کند و اگر برای نماز قضای واجب و یا مستحب مثلاً قبل از وقت تیمّم کند و عذرش باقی باشد و از پیدا کردن آب مأیوس شود با همان تیمّم می‌تواند نماز بخواند؛ در صورتی‌که علم داشته باشد که اگر وقت نماز داخل شود بر تیمّم کردن قدرت پیدا نخواهد کرد، واجب است قبل از وقت تیمّم کند.

﴿مسئلهٔ ۶۹۲﴾ کسی‌که وظیفه‌اش تیمّم است، اگر می‌داند عذرش تا آخر وقت باقی می‌ماند، می‌تواند در وسعت وقت تیمّم کند و نمازش را بخواند، ولی اگر علم دارد عذرش تا آخر وقت باقی نمی‌ماند و برطرف می‌شود، بنا بر احتیاط واجب صبر کند تا با وضو یا غسل نمازش را بجا آورد یا اینکه در تنگی وقت با تیمّم نمازش را انجام دهد؛ اگر علم به برطرف شدن عذرش ندارد، ولی احتمال می‌دهد که عذرش برطرف شود، احتیاطاً باید صبر کند.

﴿مسئلهٔ ۶۹۳﴾ اگر در اول وقت معذور بوده و امیدی به زوال عذرش نداشته است و تیمّم کرده و نمازش را خوانده است، در صورتی‌که در آخر وقت عذرش برطرف شود، نمازش اعاده و قضا ندارد، گرچه مستحب است نماز را دوباره با وضو یا با غسل بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۶۹۴﴾ کسی‌که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند، اگر بترسد که عذرش باقی بماند و موفق به انجام دادن نمازهای قضا نشود، می‌تواند نمازهای قضا شدهٔ خود را با تیمّم بخواند و بهتر است نمازهای قضا را با وضو یا غسل دوباره بجا آورد و همچنین نمازهای مستحبی که وقت معین دارند، با تیمّم بخواند و اگر احتمال دهد که تا آخر وقت نمازهای مستحبی عذرش برطرف می‌شود، بنا بر احتیاط تا آخر وقت لازم است صبر کند.

﴿مسئلهٔ ۶۹۵﴾ کسی‌که احتیاطاً باید غسل جبیره‌ای و تیمّم بدل از غسل کند، مثلاً به خاطر جراحتی که در پشت اوست، اگر بعد از غسل و تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز حدث اصغری از او سر زند، مثلاً ادرار کند، برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد و احتیاطاً بدل از غسل هم تیمّم کند.

﴿مسئلهٔ ۶۹۶﴾ تمام چیزهایی که وضو را باطل می‌کند، تیمّم بدل از وضو را هم باطل می‌کند و چیزهایی که غسل را باطل می‌کند تیمّم بدل از غسل را هم باطل می‌کند؛ تیمّمی که برای نبود آب یا وجود عذر دیگری انجام شده با پیدا شدن آب و برطرف شدن عذر باطل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۶۹۷﴾ کسی‌که چند غسل بر او واجب است و نمی‌تواند غسل کند یک تیمّم برای همهٔ آنها کفایت می‌کند، اگرچه بهتر است به نیت هر غسلی تیمّم جداگانه بکند.

﴿مسئلهٔ ۶۹۸﴾ کسی‌که نمی‌تواند غسل کند، اگر بخواهد کاری را انجام دهد که برای آن غسل کردن واجب است، باید بدل از غسل تیمّم کند و اگر نتواند وضو بگیرد و گرفتن وضو برای انجام آن کارها لازم است، واجب است بدل از وضو تیمّم کند.

﴿مسئلهٔ ۶۹۹﴾ اگر بدل از غسل جنابت تیمّم کند، نه تنها لازم نیست برای خواندن نماز وضو

بگیرد، بلکه جایز نیز نیست، ولی اگر بدل از غسلهای دیگر تیمّم کند بنا بر احتیاط واجب وضو هم باید بگیرد و اگر نتواند به خاطر عذری وضو بگیرد، باید بدل از وضو تیمّم کند.

﴿مسئلهٔ ۷۰۰﴾ کسی که به جای غسل تیمّم کرده است، اگر پس از آن کاری که وضـو را باطـل می‌کند، انجام دهد و برای نمازهای بعد نتواند غسل کند، باید وضو بگیرد و بنـا بـر احتیـاط واجـب یک تیمّم بدل از غسل هم انجام دهد و اگر وضو هم نمی‌تواند بگیـرد بایـد دو تـیمّم یکـی بـدل از غسل و دیگری بدل از وضو انجام دهد، ولی اگر تیمّم او بدل از غسل جنابت باشـد، چنانچـه یـک تیمّم به قصد ما فی الذمه(آنچه بر عهدهٔ اوست) انجام دهد، کافی است و تیمّم دیگری لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۷۰۱﴾ کسی که وظیفه‌اش دو تیمّم است، یکی تیمّم بدل از وضو و دیگری تیمّم بـدل از غسل، دو تیمّم کفایت می‌کند، مثلاً زنی مستحاضهٔ متوسطه است و نمی‌تواند وضـو بگیـرد و غسـل کند، دو تیمّم کند یکی بدل از وضو یا غسل و دیگری را برای انجام وظیفه، تیمّم دیگری به قصـد اباحهٔ مطلقه و امثال آن لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۷۰۲﴾ کسی که وظیفه‌اش تیمّم است، اگر برای کاری تیمّم کند، تا تیمّم و عذر او بـاقی است، کارهایی را که در صحت آنها وضو یا غسل شـرط اسـت، مـی‌توانـد انجـام دهـد، ولـی اگـر عذرش تنگی وقت بوده یا با داشتن آب، برای نماز میت یا خوابیدن تیمّم کرده است، فقط می‌تواند کاری را که برای آن تیمّم کرده انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۷۰۳﴾ در چند مورد مستحب است نمازهایی را که با تـیمّم خوانـده دوبـاره بـا وضـو یـا غسل بخواند:

۱- آب برایش ضرر دارد و عمداً خود را جنب می‌کند و با تیمّم نماز می‌خواند.

۲- چنانچه یقین یا گمان داشته باشد که آب پیدا نمی‌کند و عمداً خود را جنـب کنـد و بـا تـیمّم نماز بخواند.

۳- اگر آب نداشته باشد و تا آخر وقت به جستجوی آب نـرود و در تنگـی وقـت بـا تـیمّم نمـاز بخواند و بعد بفهمد که اگر جستجو می‌کرد آب پیدا می‌شد.

۴- اگر نماز را عمداً تا آخر وقت نگاه دارد و در تنگی وقت آن‌را با تیمّم بخواند.

۵- چنانچه گمان یا یقین داشته باشد آب پیدا نمی‌کند و آبی را که دارد، ریخته و بـا تـیمّم نمـاز بخواند.

مسائل متفرّقهٔ طهارت

اهمیت نظافت و رعایت زیبایی بدن

نظافت و مراعات زیبایی، گاهی در ارتباط با تن و بدن انسان مطرح می‌شود، گاهی در ارتباط بـا لباس و پوشاک، گاهی در مورد مسکن و زمانی نیز دربارهٔ خوراکیها مورد توجه قرار می‌گیرد.

شریعت اسلام با توجه به جامعیتی که دارد، دربارهٔ هرکدام از آنها دستورالعملهای خـاص دارد و

به همین علت از معتقدان به شریعت اسلام انتظار می‌رود به همهٔ آنها توجه داشته باشند و تا آنجا که امکان دارد در عمل به این احکام کوتاهی نکنند.

در این رساله، دربارهٔ احکام نظافت و رعایت آن در مورد لباس و پوشاک با توجه به تناسب آن در باب لباس نمازگزار، مکان نمازگزار، مسکن، احکام خوردنیها و آشامیدنیها و در باب طهارت نیز دربارهٔ رعایت جمال و زیبایی و احکام آنها در ارتباط با تن و بدن انسان و آنچه به زندگی دنیایی مربوط است، به اجمال مطالبی گفته خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۷۰۴﴾ یکی از مستحبات اکید در اسلام رعایت نظافت است چه از راه استحمام حاصل شود یا از هر طریق دیگری که در آن از آب استفاده کرده و تمام یا جزئی از بدن را تنظیف می‌کنند.

﴿مسئلهٔ ۷۰۵﴾ کسی‌که می‌خواهد در جایی شستشو کند، در صورتی‌که بینندهٔ مَحرم وجود داشته باشد و او را ببیند، در حمام باشد یا در نهر، استخر و امثال آن، واجب است به هر طریق که شده جلو و عقب خود را بپوشاند. بنا بر احتیاط حتی از بچّهٔ ممیز نیز لازم است خود را بپوشاند و در صورتی‌که بیننده وجود نداشته باشد، باز بهتر است با پوشش باشد و داخل شدن در آب، بدون ساتر و پوشش، اگرچه بیننده وجود نداشته باشد، مکروه است.

﴿مسئلهٔ ۷۰۶﴾ در صورتی‌که بدون ساتر و پوشش برای غسل کردن، وارد آب شود و بینندهٔ مَحرم جلو یا عقب او را ببیند، در این حالت معصیت کرده، ولی غسلش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۷۰۷﴾ از جمله مستحبات اکید و سفارش شده در فقه اهل‌بیت، نوره گذاشتن برای پاک کردن موی عورتین است، به خصوص در هر بیست روز و در چهل روز تأکید بیشتری شده است و در صورتی‌که کسی از نوره گذاشتن ناتوان باشد می‌تواند فرد دیگری را نایب بگیرد مشروط بر اینکه از طریق تماس با جلو و عقب مرتکب حرام نشود.

﴿مسئلهٔ ۷۰۸﴾ اگرچه در روایات اسلامی عنوان نوره ذکر شده است و به همین جهت نوره گذاشتن ولو در فواصل زمانی کم مستحب است، ولی تراشیدن از راههای دیگر مانند تیغ و امثال ذلك نیز کفایت می‌کند. در استحباب تراشیدن مو و نوره گذاشتن و کفایت کردن هر نوع تراشیدن، میان زن و مرد هیچ فرقی وجود ندارد و در صورتی‌که شوهر زن از او به صورت الزامی بخواهد، تراشیدن و ازالهٔ مو به هر طریق ممکن واجب خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۷۰۹﴾ بنا بر اقوی تراشیدن ریش حرام است، ولی مستحب است که ریش خیلی هم بلند نباشد، بلکه کوتاه باشد.

﴿مسئلهٔ ۷۱۰﴾ گرفتن ناخنها و کوتاه کردن آنها برای مردان مستحب و ترک آن مکروه است، لیکن کوتاه کردن ناخن برای زنها سفارش نشده بلکه بلند کردن ناخن برای‌آنان نوعی زینت به حساب آمده است.

﴿مسئلهٔ ۷۱۱﴾ عطر زدن و معطر کردن خود، به خصوص اول صبح و مخصوصاً برای نماز و

ورود به مساجد مستحب است و در این جهت فرقی میان زن و مرد نیست، به شرط اینکه زنان فقط برای شوهران خود از عطر استفاده کنند.

احکام اموات

مرگ و جایگاه آن در اسلام

مطابق معارف حقه الهی، انسان تنها برای زندگی ظاهری دنیایی آفریده نشده است، بلکه موجودی است جاودانه و برای حیاتی جاوید خلق شده است که زندگی دنیایی یکی از مقاطع کوچک آن به شمار می‌رود و پیامبران الهی که از طرف خدای عالم مبعوث شده‌اند و قوانین و احکامی را برای بشر به ارمغان آورده‌اند به این علت بوده است که راه درست زندگی کردن را برای تأمین سعادت همیشگی به انسان بیاموزند، به همین دلیل اسلام مرگ را پایان حیات انسان نمی‌داند، اگرچه با مردن پروندهٔ ظاهری او بسته شده و دست او از اعمال و کارهای دنیایی که بالمباشره انجام می‌داد قطع می‌شود، لیکن رابطهٔ او به‌طور کلّی از این عالم بریده نمی‌شود. او از طریق کارهای خوب یا بدی که در دنیا انجام می‌داد و یا توسط افراد صالح یا ناصالحی که تربیت کرده است، یا به واسطهٔ آثار عمرانی مانند ساخت مسجد یا برکات علمی و اخلاقی و خیراتی که از خود باقی گذاشته است، رابطهٔ خود را با دنیا حفظ می‌کند، به همین مناسبت در شریعت اسلام یک سلسله احکام و وظائف در ارتباط با اموات وجود دارد؛ مانند چگونگی تکفین و تغسیل و تدفین میت که در این بخش به آن پرداخته می‌شود، یا آنچه میت به هنگام حیات، وصیت کرده است تا پس از فوت، به آنها عمل شود، مانند عمل به وصیتها، عهدها و مانند آنها که در کتاب وصیت به آنها پرداخته خواهد شد. در این قسمت احکامی که مربوط به وظائف مسلمین دربارهٔ کسانی است که در آستانهٔ مرگ قرار دارند یا از دنیا رفته‌اند، بیان می‌شود.

انسانی که از دنیا می‌رود چه زن باشد و چه مرد، دارای احکامی مانند غسل، کفن، حنوط، نماز، دفن، تلقین و غیره است که طبق شرایطی به شرح زیر بیان می‌گردد.

احکام محتضر

﴿مسئلهٔ ۷۱۲﴾ احتضار به معنای جان دادن است و مسلمانی را که در این حال باشد محتضر گویند و واجب است او را طوری به پشت بخوابانند که کف پاهای او به طرف قبله باشد و اگر خواباندن او بدین صورت ممکن نباشد به آن اندازه‌ای که ممکن است عمل کنند و اگر به هیچ وجه ممکن نباشد که او را بخوابانند، واجب است که او را رو به قبله بنشانند و اگر آن هم ممکن نباشد، او را به پهلوی راست یا چپ، رو به قبله بخوابانند. تا هنگامی که خود محتضر بتواند واجب

است رو به قبله بخوابد و بنا بر احتیاط واجب باید تا وقتی که غسل میت تمام نشده او را مثل محتضر رو به قبله بخوابانند، ولی پس از تمام شدن غسل مانند وقتی که بر او نماز خوانده می‌شود، بخوابانند و در این جهت میان مرد و زن و کوچک و بزرگ فرقی نیست.

﴿مسئلهٔ ۷۱۳﴾ بنا بر احتیاط واجب رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمانی واجب است، لیکن در صورتی که ممکن باشد از خود او و در صورت عدم امکان از ولیّ او و باز در صورت عدم امکان از مجتهد جامع شرایط اجازه بگیرند.

﴿مسئلهٔ ۷۱۴﴾ مستحب است شهادتین و اقرار به ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام و سایر عقاید حقه را به محتضر طوری تلقین کنند که بفهمد و تا وقت مرگ تکرار کند.

﴿مسئلهٔ ۷۱۵﴾ مستحب است دعایی که در زیر نوشته شده است به‌طوری به محتضر تلقین کنند که بفهمد: «أَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِيَ الْكَثِيرَ مِنْ مَعَاصِيك وَ اقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ مِنْ طَاعَتِك يا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَ يَعْفُو عَنِّي الْكَثِيرَ، إِقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَ اعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ، إِنَّك أَنْتَ الْعَفُوُّ الْغَفُور، أَللَّهُمَّ ارْحَمْنِي فَإِنَّك رَحِيمٌ».

﴿مسئلهٔ ۷۱۶﴾ مستحب است کسی را که سخت جان می‌دهد، در صورتی که اذیت نشود، به جایی که نماز می‌خوانده منتقل کنند و نیز مستحب است برای راحت شدن محتضر سوره‌های مبارکهٔ «یس»، «الصّافات»، «احزاب» و نیز «آیةالکرسی» و آیهٔ ۵۴ از سورهٔ مبارکهٔ «اعراف» و سه آیهٔ آخر سورهٔ «بقره» و یا هر چه از قرآن ممکن است بر بالین او بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۷۱۷﴾ تنها گذاشتن محتضر، قرار دادن چیز سنگین روی شکم او، بودن جنب و حائض نزد او، حرف زدن زیاد، گریه کردن و نیز تنها گذاشتن زنها نزد او کراهت دارد.

احکام میت

﴿مسئلهٔ ۷۱۸﴾ مستحب است بعد از مرگ، دهان، چشمها و چانهٔ میت را ببندند و دستها و پاهای او را دراز کنند و پارچه‌ای رویش بیندازند و اگر شب از دنیا رفته باشد، در صورتی که شب او را دفن نکنند، احتیاطاً در جایی که او را گذاشته‌اند، چراغی روشن کنند و برای تشییع جنازهٔ او مؤمنان را خبر کنند و در دفن او بشتابند. اگر یقین به مردن او نداشته باشند، واجب است صبر کنند تا معلوم شود. اگر میت زن باردار باشد تا شکافتن طرف چپ وی و درآوردن بچّه باید صبر کنند.

﴿مسئلهٔ ۷۱۹﴾ مستحب است انسان در برابر همهٔ مصائب و گرفتاریها صبر کند و آنها را از خدا بداند و به انبیاء و اوصیاء و امامان معصوم علیهم‌السلام و صالحان تأسّی کند، خصوصاً در مرگ فرزندان و خویشان بردباری و شکیبایی نشان دهد و هر وقت به یاد میت می‌افتد، «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ» بگوید؛ برای میت قرآن بخواند، به صاحبان عزا تسلیت بگوید و بر سر قبور پدر و مادر از خداوند متعال حاجت بخواهد و فامیلها و خویشاوندان و اقرباء را نزدیک به هم دفن کنند.

﴿مسئلهٔ ۷۲۰﴾ جایز نیست انسان در مرگ کسی صورت و بدن خود را بخراشد و به خود لطمه

بزند یا در مرگ فرزند و زوجه یقه‌اش را پاره کند. اگر در مرگ پدر و برادر و بلکه سایر خویشان یقه پاره کند، در صورتی که عنوان حرام بر آن منطبق نگردد، اشکالی ندارد، اگرچه بهتر است آن‌را هم انجام ندهد.

﴿مسئلهٔ ۷۲۱﴾ اگر مرد در مرگ زن یا فرزند، یقه یا لباس خود را پاره کند، یا اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشد، به‌طوری که خون بیاید و یا موی خود را بکند، بنا بر احتیاط واجب باید ده فقیر را طعام دهد یا آنها را بپوشاند و اگر نتواند باید سه روز روزه بگیرد. چنانچه زن در عزای میت تمام یا مقداری از موی خود را بکند بنا بر احتیاط واجب باید شصت فقیر را طعام دهد یا شصت روز روزه بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۷۲۲﴾ احتیاط اینست که در گریه بر میت صدا را خیلی بلند نکند، اگرچه اقوی جواز آنست.

﴿مسئلهٔ ۷۲۳﴾ غسل، حنوط، کفن، نماز و دفن هر میت مسلمان غیر از دسته‌هایی از مسلمین که حکم کافر را دارند مانند خوارج، نواصب و غُلات بر هر مکلّفی واجب است و اگر عدّه‌ای انجام دهند از دیگران ساقط می‌شود؛ چنانچه هیچ کس این اعمال را انجام ندهد، همه معصیت کرده‌اند؛ این قبیل واجب را «واجب کفایی» گویند.

﴿مسئلهٔ ۷۲۴﴾ اگر کسی اطمینان پیدا کند که دیگری مشغول انجام کارهای میت است و آن شخص متهم به بی‌مبالاتی نیست، لازم نیست به کارهای میت اقدام کند، اما اگر شک کند که اقدام شده است یا نه، یا گمان کند که کسی اقدام نکرده، واجب است اقدام کند.

﴿مسئلهٔ ۷۲۵﴾ اگر کسی اطمینان پیدا کند که غسل و کفن یا نماز و دفن میت را باطل انجام داده‌اند، واجب است دوباره انجام دهد و اگر شک داشته باشد که صحیح انجام شده یا نه یا گمان داشته باشد صحیح انجام شده و انجام دهنده متّهم به بی‌مبالاتی نبوده و نیست، لازم نیست اقدام کند.

﴿مسئلهٔ ۷۲۶﴾ برای غسل، حنوط، کفن، نماز و دفن میت باید از ولیّ او اجازه بگیرند و ولیّ زن در غسل و کفن و دفن شوهر اوست و در غیر این موارد بنا بر احتیاط واجب از همهٔ کسانی که در ارث بردن مقدّم‌اند، اجازه بگیرند تا یقین به رضایت آنها حاصل شود.

﴿مسئلهٔ ۷۲۷﴾ اگراجازه گرفتن از ولیّ میت ممکن نباشد، لازم نیست از او اجازه بگیرند، ولی اگر غفلت شود و بدون اجازهٔ ولیّ میت بر او نماز بخوانند و او را دفن کنند، احتیاطاً باید نماز را دوباره بر قبر او اعاده کنند.

﴿مسئلهٔ ۷۲۸﴾ اگر کسی بگوید من وصی یا ولیّ میت هستم یا بگوید ولیّ میت به من اجازه داده که غسل و کفن و دفن او را انجام دهم، در صورتی که از گفتهٔ او اطمینان حاصل شود یا میت تحت اختیار او باشد و دیگری هم در برابر او مدّعی نباشد و یا دو نفر شاهد عادل بر صدق گفتار وی شهادت دهند گفتهٔ او پذیرفته می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۷۲۹﴾ اگر کسی برای انجام کارهای خود برای بعد از مرگ، غیر از ولی، شخص دیگری را معّین کرده باشد، بنا بر احتیاط واجب ولی وآن شخص دیگر هر دو باید کارهای میت را با هم اجازه دهند. لازم نیست شخصی که برای انجام کارها معین می‌شود وصیت میت را قبول کند بلکه می‌تواند رد کند، ولی اگر وصیت میت را قبول کرده باشد، واجب است طبق آن عمل کند.

غسل میت و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۷۳۰﴾ واجب است میت مسلمان را برای انجام فرمان الهی، بعد از پاك کردن بدن او از آلودگی و نجاست ظاهری سه غسل دهند:

اول: کمی سدر در مقداری آب بریزند و با آن ابتدا سر و گردن و بعد سمت راست و سپس سمت چپ میت را غسل دهند.

دوّم: اندکی کافور در مقداری آب بریزند و دوباره به همان ترتیب میت را غسل دهند.

سوّم: با آب خالص برای بار سوّم، میت را به همان ترتیب غسل دهند.

﴿مسئلهٔ ۷۳۱﴾ سدر و کافور نباید آن‌قدر زیاد باشد که آب را از مطلق بودن خارج کند و نباید به اندازه‌ای کم باشد که گفته شود سدر و کافور با آب مخلوط نشده است.

﴿مسئلهٔ ۷۳۲﴾ اگر سدر و کافور به اندازه‌ای که لازم است پیدا نشود، بنا بر احتیاط باید مقداری که به آن دسترسی دارند، تهیه و در آب مخلوط کنند.

﴿مسئلهٔ ۷۳۳﴾ کسی‌که میت را غسل می‌دهد واجب است مسلمان، شیعهٔ دوازده امامی، عاقل و به احتیاط واجب بالغ باشد و بنا بر احتیاط واجب لازم است غسل دهندهٔ میت احکام و مسائل میت را بداند و در غیر این صورت کسی باشد تا این احکام را به او بیاموزد.

﴿مسئلهٔ ۷۳۴﴾ واجب است کسی‌که میت را غسل می‌دهد قصد قربت داشته باشد، یعنی غسل را برای انجام فرمان خداوند متعال بجای آورد و در اول هر غسلی هم نیت غسل را تجدید کند.

﴿مسئلهٔ ۷۳۵﴾ غسل میت مانند غسل جنابت است و بنا بر احتیاط واجب و عمل به ظواهر نصوص و روایات، مادامی که غسل ترتیبی امکان دارد، میت را غسل ارتماسی ندهند و بهتر است هر یك از سه قسمت بدن را آب بریزند و غسل بدهند و آنها را در آب فرو نبرند.

﴿مسئلهٔ ۷۳۶﴾ اگر کسی‌که برای حج احرام بسته قبل از تمام شدن سعی بین صفا و مروه از دنیا برود، نباید او را با آب کافور غسل بدهند و بنا بر اقوی از هرگونه خوشبو کردن میت نیز اجتناب کنند و به جای آب کافور با آب خالص غسل دهند؛ ولی اگر در عمره پس از تقصیر و گرفتن ناخن که از احرام خارج می‌شود بمیرد، می‌توانند با آب کافور نیز غسل دهند.

﴿مسئلهٔ ۷۳۷﴾ طفل مسلمان گرچه از زنا باشد اگر بمیرد غسل او واجب است، ولی غسل و کفن و دفن کافر و اولاد او مطابق آداب اسلامی جایز نیست. کسی هم که از کودکی‌دیوانه بوده و در حال دیوانگی بالغ شده است، چنانچه پدر یا مادر یا یکی از آنان مسلمان باشند باید بعد از مردن

غسل داده شود و اگر هیچ‌کدام از آنان مسلمان نباشند، غسل دادن او جایز نیست.

﴿مسئلۀ ۷۳۸﴾ جنین سقط شده اگر چهار ماه یا بیشتر دارد واجب است غسل داده شود و اگر چهار ماه ندارد بنا بر احتیاط واجب او را در پارچه‌ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

﴿مسئلۀ ۷۳۹﴾ زن، مرد را و مرد، زن را، حق ندارند غسل دهند، مگر آنکه زن و شوهر باشند که در این صورت جایز است هر کدام دیگری را غسل دهند، گرچه بهتر است که زن و شوهر هم یکدیگر را غسل ندهند، ولی مرد می‌تواند دختر بچّه‌ای را که سنّ او بیشتر از سه سال نباشد و زن هم برای غسل دادن او پیدا نمی‌شود، غسل دهد و زن نیز می‌تواند پسر بچه‌ای را که سه سال بیشتر ندارد، چه مردی برای غسل دادن او پیدا بشود و چه نشود، غسل دهد، اگرچه در هر صورت احتیاط آنست در تمام حالات مماثلت رعایت شود.

﴿مسئلۀ ۷۴۰﴾ اگر برای غسل دادن میتی که مرد است، مردی پیدا نشود، زنانی که با او نسبت دارند و با او محرم هستند مانند مادر، خواهر، عمه و خاله یا کسانی که به خاطر خوردن شیر با او محرم شده‌اند، می‌توانند از زیر لباس یا هر چیزی که بدن میت را بپوشاند، غسلش دهند و نیز اگر برای غسل دادن میت زن، زنی پیدا نشود، مردهایی که با او نسبت دارند و محرم هستند یا به خاطر شیر خوردن محرم شده‌اند، می‌توانند از زیر لباس و هر چیزی که میت را بپوشاند او را غسل دهند.

﴿مسئلۀ ۷۴۱﴾ اگر میت و غسل دهنده، هر دو مرد و یا هر دو زن باشند و یا هر دو محرم باشند، جایز است غیر از عورتین جاهای دیگر بدن میت برهنه باشد.

﴿مسئلۀ ۷۴۲﴾ نگاه کردن به عورت میت حرام است و آن کسی‌که غسل می‌دهد، اگر نگاه کند معصیت کرده است، ولی غسل باطل نمی‌شود.

﴿مسئلۀ ۷۴۳﴾ اگر جایی از بدن میت نجس شد بنا بر احتیاط واجب قبل از آنکه آن‌را غسل بدهند، باید آب بکشند و بلکه مستحب است تمام بدن میت را پیش از غسل پاک کنند.

﴿مسئلۀ ۷۴۴﴾ کسی‌که در حال جنابت یا حیض مرده است، لازم نیست او را غسل جنابت یا حیض دهند و تنها غسل میت کافی است و همچنین اگر غسل دیگری نیز بر عهدۀ او باشد، همین‌گونه خواهد بود.

﴿مسئلۀ ۷۴۵﴾ مزد گرفتن برای غسل دادن میت بنا بر احتیاط واجب جایز نیست، ولی مزد گرفتن برای مقدمات آن مانند شستن بدن میت و نظیف کردن آن جایز است.

﴿مسئلۀ ۷۴۶﴾ اگر برای غسل دادن میت آب پیدا نشود یا استفاده از آب مانعی داشته باشد(مثلاً غصبی باشد) بنا بر احتیاط واجب به جای هر غسلی یک تیمّم بدهند و در صورتی‌که در یکی از آن تیمّمها قصد ما فی الذّمه کند، همان سه تیمّم کفایت می‌کند و اگر هر کدام از آنها را به نیت بدل از غسل معین انجام بدهد، احتیاطاً تیمّم چهارم را به نیت مافی الذمّه و به‌طور مستحب باید انجام دهد.

﴿مسئلۀ ۷۴۷﴾ واجب است کسی‌که میت را تیمّم می‌دهد، دست خود را به زمین بزند و بر

صورت و پشت دستهای میت بکشد و اگر ممکن باشد احتیاط واجب آنست که دست میت را هم به زمین بزنند و به صورت و پشت دستهایش بکشد.

﴿مسئلهٔ ۷۴۸﴾ شهیدی که در میدان جنگ پیش از آنکه به سراغ او بیایند بـه شـهادت رسـیده و جان داده باشد، غُسل و کفن ندارد و باید او را با لباسهای جنگی بدون غُسل دفن کنند، چه جنگ در زمان امام و به اجازهٔ او باشد، چه برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی به شهادت رسیده باشد.

﴿مسئلهٔ ۷۴۹﴾ در صورتی که لباس شهید، مال دیگری باشد و او راضی نباشد که لباسهایش همراه با شهید دفن شود، واجب است لباسها را بیرون بیاورند و شهید را کفن و سپس دفن کنند.

حنوط و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۷۵۰﴾ پس از غسل، واجب است میت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او، کافور بمالند و مقداری کافور نیز روی همین مواضع بگذارند، همچنین مستحّب است سر بینی میت کافور مالیده شود و واجب است که کافور تازه و ساییده شده باشد و در اثر کهنگی عطر آن از بین نرفته باشد که در غیر این صورت کفایت نمی‌کند.

﴿مسئلهٔ ۷۵۱﴾ احتیاط مستحب آنست که حنوط را از پیشانی میت شروع کنند و در بقیهٔ اعضا این ترتیب لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۷۵۲﴾ مستحب است میت را قبل از کفن کردن حنوط کنند؛ در بین کفن کردن و بعد از آن هم مانعی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۷۵۳﴾ حنوط میت امر عبادی نیست و نیاز به قصد قربت ندارد و اگر توسط طفل ممیز یا به‌طور قهری نیز انجام شود، کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۷۵۴﴾ کسی که برای حج و یا عمره احرام بسته است اگر پیش از تمام کردن سعی بین صفا و مروه بمیرد، حنوط او جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۷۵۵﴾ زنی که شوهرش مرده و هنوز در عدهٔ وفات است اگر بمیرد، حنوطش واجب است، گرچه اگر زنده بود، خوش‌بو کردن خود در عدهٔ وفات شوهر بر وی حرام می‌شد.

﴿مسئلهٔ ۷۵۶﴾ مستحب است قدری تربت حضرت سیدالشّهداء علیه‌السلام را با کافور مخلوط کنند، ولی نباید از آن کافور به جاهایی که بی‌احترامی می‌شود برسانند، همچنین نباید تربت به قدری زیاد باشد که وقتی با کافور مخلوط شد، آن‌را کافور نگویند.

﴿مسئلهٔ ۷۵۷﴾ بهتر است که میت را با مشک، عنبر، عود و عطرهای دیگر خوش‌بو نکنند و برای حنوط هم اینها را با کافور مخلوط نکنند.

﴿مسئلهٔ ۷۵۸﴾ در صورتی که کافور به اندازه‌ای که هم برای غسل میت و هم برای حنوط آن کافی باشد، وجود نداشته باشد، غسل بر حنوط مقدم است و اگر برای هفت عضوی که سجده‌گاه

به حساب می‌آید کافی نباشد، پیشانی بر بقیهٔ اعضا مقدم است.

﴿مسئلهٔ ۷۵۹﴾ مستحب است دو چوب تَر و تازه در قبر همراه میت بگذارند و در این جهت میان مردهٔ صغیر و کبیر، زن و مرد و محسن و غیر محسن فرقی نیست.

کفن کردن میت و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۷۶۰﴾ واجب است میت مسلمان را با سه پارچه که آنها را لنگ، پیراهن و سرتاسری می‌گویند، به ترتیب زیر کفن کنند:

۱- «لنگ» باید از ناف تا زانو، اطراف بدن را بپوشاند و بهتر آنست که از سینه تا روی پا برسد و تا ممکن است ترک نشود.[1]

۲- «پیراهن» باید از سرِ شانه تا نصف ساق پا تمام بدن را از پشت و رو بپوشاند و بهتر آنست که تا روی پا برسد.

۳- «سرتاسری» باید درازی آن به قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد و احتیاط آنست که پهنای آن به اندازه‌ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیفتد.

﴿مسئلهٔ ۷۶۱﴾ بنا بر احتیاط واجب، هر یک از سه قطعه پارچهٔ کفن نباید به قدری نازک باشند که بدن میت از زیر آن پیدا باشد.

﴿مسئلهٔ ۷۶۲﴾ مقدار واجب کفن میت از اصل مال آن برداشته می‌شود و مقدار مستحب آن یا مقداری که احتیاطاً لازم است برداشته شود، از سهم الارث وارثان مکلّف و بالغ او، در صورتی که اجازهٔ برداشت بیشتر را بدهند، برداشته می‌شود؛ بنابراین مقدار غیر واجب کفن میت را بنا بر احتیاط واجب از سهم وارثی که بالغ نشده نمی‌توان برداشت.

﴿مسئلهٔ ۷۶۳﴾ اگر کسی وصیت کرده باشد که مقدار مستحب کفن را از یک‌سوم دارایی او فراهم کنند، یا وصیت کرده باشد که یک‌سوم دارایی را به مصرف خود او برسانند، ولی مصرف آن‌را معین نکرده باشد، یا فقط مصرف مقداری از آن‌را معین کرده باشد، می‌توانند مقدار مستحب کفن را از یک‌سوم دارایی او بردارند.

﴿مسئلهٔ ۷۶۴﴾ اگر میت وصیت نکرده باشد که کفن را از یک‌سوم دارایی او بردارند و بخواهند از اصل دارایی بردارند، احتیاط واجب آنست که مقدار واجب کفن را به ارزان‌ترین قیمتی که ممکن است تهیه کنند، ولی اگر ورثه‌ای که بالغ هستند اجازه دهند که از سهم آنان برداشته شود، آن مقداری را که اجازه داده‌اند از سهم آنان برمی‌دارند.

﴿مسئلهٔ ۷۶۵﴾ کفن زن بر عهدهٔ شوهر اوست، ولو اینکه از خودش اموالی داشته باشد، هر چند

---

۱. به دلیل موثّقه عمّار؛ وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت، ج۳، باب ۱۴ از ابواب کیفیت تکفین و تحنیط، ح۴.

همسر غیردائم باشد، مشروط بر آنکه مدّت نکاح قبل از تکفین منقضی نشده باشد. نیز کفن زنی که در عدهٔ طلاق رجعی از دنیا رفته بر عهدهٔ شوهر اوست.

﴿مسئلهٔ ۷۶۶﴾ کفن میت بر خویشان او واجب نیست، حتی اگر مخارجش در دوران حیات و زندگی بر آنان واجب باشد.

﴿مسئلهٔ ۷۶۷﴾ کفن کردن میت با پارچهٔ غصبی هر چند چیز دیگری پیدا نشود، جایز نیست. چنانچه کفن میت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد باید از تنش بیرون آورند، حتی اگر او را دفن کرده باشند.

﴿مسئلهٔ ۷۶۸﴾ در حالت اختیار، کفن کردن میت با چیز نجس و پوست مردار نجس یا پارچهٔ ابریشمی خالص جایز نیست، ولی در حال ضرورت و ناچاری اشکال ندارد؛ اما احتیاط واجب آنست که در حال اختیار، با پارچهٔ طلاباف یا پارچه‌ای که از پشم یا موی حیوان حرام گوشت تهیه شده است، کفن نکنند.

﴿مسئلهٔ ۷۶۹﴾ اگر کفن میت به نجاست خود او یا به نجاست دیگری آلوده شود، باید مقدار نجس را بشویند یا ببرند، ولی اگر میت را در قبر گذاشته باشند و شستن آن ممکن نباشد، احتیاط واجب آنست که محل نجس را ببرند؛ بلکه اگر بیرون آوردن میت برای شستن کفن توهین به او باشد، بریدن واجب می‌شود و اگر بریدن و شستن ممکن نیست در صورتی‌که عوض کردن آن ممکن باشد، باید عوض کنند.

﴿مسئلهٔ ۷۷۰﴾ اگر کسی‌که برای حج یا عمره احرام بسته است در آن حالت بمیرد، باید مانند دیگران کفن شود و پوشانیدن سر و صورت او اشکالی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۷۷۱﴾ انسان در ایام حیات مستحب است کفن، سدر و کافور خود را تهیه کند.

نماز میت و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۷۷۲﴾ نماز خواندن بر میت مسلمان حتی کودکی که شش سالش تمام شده واجب است و بنا بر احتیاط واجب بر کودکی که شش سالش تمام نشده، ولی نماز را درک می‌کرده است، نیز خوانده شود و در هر صورت باید پدر و مادر بچه یا یکی از آنان مسلمان باشند.

﴿مسئلهٔ ۷۷۳﴾ نماز میت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن میت خوانده شود و اگر پیش از اینها یا در بین اینها بخوانند، گرچه به سبب فراموشی یا ندانستن مسئله باشد، کافی نیست.

﴿مسئلهٔ ۷۷۴﴾ کسی‌که نماز می‌خواند، لازم نیست با وضو و غسل و یا تیمّم باشد و نیز لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک بوده یا غصبی نباشد، اگرچه احتیاط مستحب آنست تمام چیزهایی که در نمازهای دیگر لازم است در نماز میت هم رعایت شود.

﴿مسئلهٔ ۷۷۵﴾ کسی‌که می‌خواهد بر میت مسلمان نماز بخواند، باید مؤمن بوده و از طرف ولیّ شرعی او اجازه بگیرد، چه نماز به صورت جماعت خوانده شود یا فرادا.

﴿مسئلهٔ ۷۷۶﴾ نماز میت را واجب است قبل از دفن میت بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۷۷۷﴾ نماز میت را مستحب است با جماعت بخوانند و اقوی آنست که امام جماعت نماز میت تمام شرایط امام جماعت از قبیل بلوغ، عقل، ایمان و عدالت را داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۷۷۸﴾ واجب است کسی‌که برای میت نماز می‌خواند، رو به قبله بایستد و میت را مقابل او به پشت بخوابانند، به‌طوری که سر میت به طرف راست نمازگزار و پای میت به طرف چپ نمازگزار قرار گیرد.

﴿مسئلهٔ ۷۷۹﴾ بنا بر احتیاط واجب مکان نمازگزار در نماز میت نباید غصبی یا از جای میت پست‌تر یا بلندتر باشد، ولی پستی و بلندی مختصر اشکال ندارد و نیز نباید میان نماز گزار و میت چیزی مانند پرده و دیوار فاصله شود، ولی اگر میت در تابوت و مانند آن باشد، اشکالی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۷۸۰﴾ نمازگزار نباید از میت دور باشد، ولی اگر نماز میت به جماعت خوانده می‌شود و صف جماعت از دو طرف میت می‌گذرد، نماز کسانی که مقابل میت نیستند، اشکال ندارد، چون که صفها به یکدیگر متصّل هستند و چیزی هم بین آنها حایل نشده است؛ همچنین واجب است میت جلوی نمازگزار یا نمازگزاران قرار داده شود.

﴿مسئلهٔ ۷۸۱﴾ در وقت خواندن نماز واجب است عورت میت پوشیده باشد و اگر کفن کردن او ممکن نیست باید به هر وسیلهٔ ممکن عورت او را بپوشانند.

﴿مسئلهٔ ۷۸۲﴾ کسی‌که می‌خواهد برای میت نماز بخواند، واجب است ایستاده و با قصد قربت نماز بخواند و هنگام نیت، میت را معین کند و چنانچه کسی نباشد که بتواند ایستاده بخواند، می‌تواند نشسته نماز را بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۷۸۳﴾ اگر میت وصیت کرده باشد که شخص معینی بر او نماز بخواند، احتیاط واجب آنست که آن شخص از ولیّ میت اجازه بگیرد و بر ولی هم واجب است اجازه بدهد.

﴿مسئلهٔ ۷۸۴﴾ جایز است بر میت چند مرتبه نماز بخوانند، مخصوصاً اگر میت اهل علم و تقوا باشد.

﴿مسئلهٔ ۷۸۵﴾ در صورتی‌که میتی را بدون خواندن نماز میت دفن کرده باشند، واجب است بر قبر او نماز خوانده شود.

﴿مسئلهٔ ۷۸۶﴾ اگر میت را عمداً یا به جهت فراموشی و یا عذری بدون نماز دفن کرده باشند یا پس از دفن معلوم شود، نمازی که بر او خوانده‌اند باطل بوده است، باید تا وقتی که پیکر او متلاشی نشده و از بین نرفته است نماز را بالای قبر او بخوانند.

دستور نماز میت

﴿مسئلهٔ ۷۸۷﴾ نماز میت پنج تکبیر دارد و اگر نمازگزار پنج تکبیر را به ترتیبی که در ذیل آمده است بگوید، کفایت می‌کند:

۱- پس از نیت و گفتن تکبیر اول بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَاإِلَهَ‌إِلَّااللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ‌اللَّهِ».

۲ – پس از گفتن تکبیر دوم بگوید: «أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

۳- پس از گفتن تکبیر سوم بگوید: «أَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ».

۴- پس از تکبیر چهارم اگر میت مرد باشد بگوید: «أَللّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذَا الْمَيِّتِ» اگـر میّـت زن باشـد بگوید: «أَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذِهِ الْمَيّتِ» و سپس تکبیر پنجم را بگوید و نماز را تمام کند.

ولی بهتر است که نمازگزار پنج تکبیر نماز میت را به ترتیبی که در زیر می‌آید بگوید:

۱- پس از نیت و گفتن تکبیر اول بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لاَإِلَهَ‌إِلَّااللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً بَيْنَ يَدَى السَّاعَةِ».

۲- پس از تکبیر دوم بگوید: «أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْحَمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَ صَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ جَمِيعِ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ».

۳- پس از تکبیر سوم بگوید: «أَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ، أَلْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ تَابِعْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ إِنَّكَ مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

۴- پس از چهارمین تکبیر اگر میت مرد است بگوید: «أَللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمُسَجَّى قُدَّامَنَا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ وَ ابْنُ أَمَتِكَ، نَزَلَ بِكَ وَ أَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ، أَللَّهُمَّ إِنَّا لاَ نَعْلَمُ مِنْهُ إِلاَّ خَيْراً وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا، أَللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِي إِحْسَانِهِ وَ إِنْ كَانَ مُسِيئاً فَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَ اغْفِرْ لَنَا وَ لَهُ، أَللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَكَ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَ اخْلُفْ عَلَى أَهْلِهِ فِي الْغَابِرِينَ وَ ارْحَمْهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» و بعد تکبیر پنجم را بگوید، ولی اگر میت زن است پس از تکبیر چهارم بگوید: «أَللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ الْمُسَجَّاتِ قُدَّامَنَا أَمَتُكَ وَ ابْنَةُ عَبْدِكَ وَ ابْنَةُ أَمَتِكَ، نَزَلَتْ بِكَ وَ أَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ، أَللَّهُمَّ إِنَّا لاَ نَعْلَمُ مِنْهَا إِلاَّ خَيْراً وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهَا مِنَّا، أَللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِي إِحْسَانِهَا وَ إِنْ كَانَتْ مُسِيئَةً فَتَجَاوَزْ عَنْهَا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ لَهَا، أَللَّهُمَّ اجْعَلْهَا عِنْدَكَ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَ اخْلُفْ عَلَى أَهْلِهَا فِي الْغَابِرِينَ وَ ارْحَمْهَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» و سپس تکبیر پنجم را بگوید و نماز را تمام کند.

﴿مسئلهٔ ۷۸۸﴾ مستحب است بعد از آنکه از نماز فارغ شد، بگوید: «رَبَّنَا آتِنَا فِي‌الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ».

﴿مسئلهٔ ۷۸۹﴾ واجب است تکبیرها و دعاها را طوری پشت سر هم بخواند که نماز از صورت خود خارج نشود.

﴿مسئلهٔ ۷۹۰﴾ اگر میت بچّه باشد بعد از تکبیر چهارم این طور بگوید: «أَللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِأَبَوَيْهِ وَ لَنَا سَلَفاً وَ فَرَطاً و أَجْراً» و سپس تکبیر پنجم را بگوید.

﴿مسئلهٔ ۷۹۱﴾ اگر میت مستضعف فکری باشد، بعد از تکبیر چهارم بگوید: «أَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِينَ

تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» و سپس تکبیر پنجم را گفته و نماز را تمام کند.

﴿مسئلهٔ ۷۹۲﴾ اگر شخص نمازگزار مذهب و آیین میت را نمی‌داند، بعد از تکبیر چهارم بگوید «أَللّٰهُمَّ إِنَّ هَذِهِ النَّفْس أَنْتَ أَحْيَيْتَهَا وَ أَنْتَ أَمِتَّهَا، أَللّٰهُمَّ وَ لَهَا مَا تَوَلَّتْ وَ احْشُرْهَا مَنْ أَحَبَّت» و سپس تکبیر پنجم را بگوید.

﴿مسئلهٔ ۷۹۳﴾ بنا بر احتیاط در همهٔ این دعاها معنای آنها را قصد کند و تنها حکایت الفاظ نباشد.

﴿مسئلهٔ ۷۹۴﴾ اگر کسی دعاها را حفظ نباشد، می‌تواند نماز میت را از روی کتاب بخواند.

﴿مسئلهٔ ۷۹۵﴾ اگر دو یا چند میت باشد، نمازگزار می‌تواند برای هر یک نماز جداگانه‌ای بخواند یا اینکه بر همهٔ آنها یک نماز بخواند، منتها بعد از تکبیر چهارم ضمیرها را تثنیه یا جمع بیاورد، در این صورت باید همهٔ جنازه‌ها را جلوی نمازگزار مرتّب و پهلوی هم بگذارند.

﴿مسئلهٔ ۷۹۶﴾ نماز میت، اذان، اقامه، قرائت سورهٔ فاتحه، رکوع، سجود، قنوت، تشهّد و سلام ندارد و هرکس در نماز میت هر یک از آنها را به عنوان امر شرعی بخواند، مرتکب حرام شده است، اگر چه نماز میت باطل نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۷۹۷﴾ دعاهایی که بعد از هر تکبیر خوانده می‌شود، مقدار واجب آن باید به زبان عربی خوانده شود و اضافه بر مقدار واجب به هر زبانی جایز است.

مستحبّات نماز میت

﴿مسئلهٔ ۷۹۸﴾ چند چیز در نماز میت مستحب است:

۱ – کسی‌که نماز میت را می‌خواند، با وضو، غسل یا تیمّم باشد و بنا بر احتیاط مستحب در صورتی تیمّم کند که وضو یا غسل ممکن نباشد یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میت نرسد.

۲- در صورتی‌که میت مرد است، امام جماعت یا کسی‌که بر او فرادا نماز می‌خواند در مقابل وسط قامت او بایستد و اگر زن است مقابل سینه‌اش بایستد.

۳- نماز میت را بدون کفش بخواند.

۴- در هر تکبیر دستها را بلند کند.

۵- فاصلهٔ او با میت به قدری کم باشد که اگر باد لباسش را حرکت دهد به جنازه بخورد.

۶- نماز میت را به جماعت بخواند.

۷- امام جماعت تکبیرها و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او نماز می‌خوانند، آهسته بگویند.

۸- در جماعت اگر مأموم حتی یک نفر باشد، پشت سر امام بایستد.

۹- نمازگزار به میت و مؤمنین زیاد دعا کند.

۱۰- پیش از نماز به قصد رجا و امید ثواب سه مرتبه بگوید «أَلصَّلَوةُ».

۱۱- نماز را در جایی بخواند که مردم برای نماز میت بیشتر به آنجا می‌روند.

۱۲- اگر زن حائضی نماز میت را به جماعت می‌خواند در صف جداگانه‌ای بایستد.

﴿مسئلۀ ۷۹۹﴾ خواندن نماز میت در همۀ مساجد مکروه است، جز مسجد الحرام که آنجا این کراهت را ندارد.

دفن میت و احکام آن

﴿مسئلۀ ۸۰۰﴾ میت را باید به ترتیبی در قبر بگذارند که سمت راست بدن او روی زمین و سینه و شکم او رو به قبله قرار بگیرد، قبر نیز باید به اندازه‌ای گود باشد که وقتی‌میت در آن دفن شود، بوی تعفّن آن بیرون نیاید و درندگان هم نتوانند آن‌را بیرون بیاورند و اگر ترس آن باشد که جانوری بدن میت را بیرون بیاورد، باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند.

﴿مسئلۀ ۸۰۱﴾ اگر دفن میت در زمین ممکن نباشد، می‌توانند آن‌را در بنا یا در تابوت بگذارند.

﴿مسئلۀ ۸۰۲﴾ هزینۀ خاک‌سپاری میت در حدّ لازم و معمول از اصل مال او برداشته می‌شود، گرچه به تهیۀ آجر و سیمان یا خرید قبر احتیاج باشد.

﴿مسئلۀ ۸۰۳﴾ بنا بر احتیاط واجب نباید میت مسلمان را در قبرستان کفّار و نیز میت کافر را در قبرستان مسلمانان دفن کرد و هم‌چنین مسلمان را نباید در جایی دفن کنند که موجب بی‌احترامی به او شود.

﴿مسئلۀ ۸۰۴﴾ دفن کردن میت در زمین غصبی یا زمینی که برای غیرِ دفن مردگان وقف شده است، جایز نیست و نیز دفن میت در قبر مردۀ دیگر جایز نیست، مگر آنکه قبر میتِ اول کهنه شده و میت مدفون در آن از بین رفته باشد.

﴿مسئلۀ ۸۰۵﴾ چیزی که از میت جدا می‌شود اگرچه مو، ناخن و یا دندانش باشد، چنانچه موجب نبش قبر نباشد، باید با او دفن شود و بنا براحتیاط در کفن او بگذارند؛ ولی‌اگر احتیاج به نبش قبر باشد، احتیاط آنست که جدا دفن شود، ولی ناخن و دندانی که از انسان در حال حیات جدا شده، مستحب است دفن شود.

﴿مسئلۀ ۸۰۶﴾ اگر بچّه‌ای در رحم مادر بمیرد، واجب است آن‌را با آسان‌ترین راه بیرون آورند و چنانچه نتوانند آن‌را سالم بیرون آورند و ناچار شوند که قطعه قطعه کنند، اشکال دارد و اگر شوهرش اهل فن باشد، باید او این کار را انجام دهد وگرنه زنی که اهل فن باشد باید این کار را انجام دهد و اگر این هم ممکن نباشد، مرد محرمی که اهل فن باشد و در غیر این‌صورت مرد نامحرمی که اهل فن باشد، بچّه را بیرون آورد و در صورتی‌که آن هم ممکن نباشد، کسی که اهل

فن نباشد، می‌تواند آن‌را بیرون آورد.[۱]

﴿مسئلهٔ ۸۰۷﴾ اگر مادر بمیرد و بچّه در رحم مادر زنده و سالم باشد، واجب است به وسیلهٔ کسانی که در مسئلهٔ پیش گفته شد، از هر طرفی که بچّه سالم بیرون می‌آید، او را بیرون آورند ولو اینکه امیدی به زنده ماندن بچّه نباشد و بعد از بیرون آوردن بچه، شکم مادر را بدوزنند، ولی اگر بین پهلوی چپ و راست مادر در سالم بودن بچّه فرقی نباشد، احتیاط واجب آنست که از پهلوی چپ بیرون آورند.

مستحبّات دفن

﴿مسئلهٔ ۸۰۸﴾ مواردی که در زیر می‌آید مستحب است هنگام دفن میت انجام داده شود:

۱ – به قصد رجا و امید ثواب قبر را به اندازهٔ قدّ انسان متوسط گود کنند.

۲– میت را در نزدیک‌ترین قبرستان دفن کنند، مگر آنکه قبرستان دورتر به دلایلی مانند مدفون بودن افراد صالح در آن یا رفت و آمد بیشتر مردم برای فاتحه خوانی بر قبرستان نزدیک‌تر فضیلت داشته باشد.

۳– جنازه را در چند متری قبر تا سه بار زمین بگذارند و بردارند وکم کم نزدیک قبر ببرند، در صورتی‌که میت مرد باشد، دفعهٔ سوم طوری او را زمین بگذارند که سر او طرف پایین قبر باشد، در نوبت چهارم از طرف سر وارد قبر کنند. اگر میت زن باشد در مرتبهٔ سوم میت را به طرف قبلهٔ قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند و در موقع وارد کردن پارچه‌ای روی قبر بگیرند.

۴– جنازه را به آرامی از تابوت خارج کنند و قبل از وارد کردن میت به قبر این دعا را بخوانند و پس از آن میت را وارد قبر کنند: «أَللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَوْضَةً مِنْ رِیاضِ الْجَنَّةِ وَ لاَ تَجْعَلْهُ حُفْرَةً مِنْ حُفَرِ النَّارِ» و وقتی که می‌خواهند وارد قبر کنند این دعا را بخوانند: «أَللَّهُمَّ عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ وَ ابْنُ أَمَتِكَ نَزَلَ بِكَ وَ أَنْتَ خَیرُ مَنْزُولٍ بِهِ» و پس از آن وارد قبر کنند.

۵– بعد از آنکه میت را در لحد گذاشتند، گره‌های کفن را باز و بالشی از خاک فراهم کنند و صورت میت را روی آن بگذارند.

۶– پشت میت را به دیوار قبر تکیه بدهند و چیزی مانند خشت خام یا کلوخ پشت او بگذارند که میت به پشت برنگردد.

۷– مقداری تربت امام حسین علیه‌السلام، مقابل صورت میت در قبر بگذارند.

۸– هنگامی که جنازه را وارد قبر کردند و در لَحَد گذاشتند، این دعا را بخوانند: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلی مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله» و بعد سورهٔ «حمد»، «آیةالکرسی»، «ناس»، «فلق» و «توحید» را بخوانند و

۱. به دلیل صحیح‌ابن‌مسلم، وسائل‌الشّیعه، ج ۳، ص ۱۱۲، باب ۲۲، ح۱.

سپس بگویند «أعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ».

۹ – کسی که میت را در قبر می‌گذارد به امید ثواب با طهارت و سر و پای برهنه باشد و هنگام بیرون آمدن از قبر، از طرف پایین پای میت بیرون بیاید و غیر از خویشان میت، افراد دیگر با پشت دست خاک بر قبر بریزند و بگویند «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیهِ رَاجِعُونَ».

۱۰- اگر میت زن است کسانی که با او محرم هستند او را در قبر بگذارند و اگر محرمی نباشد، خویشاوندانش او را در قبر بگذارند.

۱۱- هنگامی که قبر را از خاک پر کردند، به امید ثواب روی آن آب بپاشند و سپس کسانی که حاضرند در حالی که انگشتان خود را باز کرده و در خاک روی قبر فرو برده‌اند، هفت بار سورهٔ قدر را بخوانند و برای میت طلب آمرزش کنند و این دعا را بخوانند: «أَللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَ اصْعَدْ إِلَیْکَ رُوحَهُ وَ لَقِّهِ مِنْکَ رِضْوَاناً وَ اسْکِنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِکَ مَا تُغْنِیهِ بِهِ عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاکَ».

۱۲- بعد از آنکه تشییع کنندگان رفتند ولیّ میت یا کسی که از طرف او اجازه دارد، دعاهایی را که دستور داده شده است را به میت تلقین کند.

تلقین میت

﴿مسئلهٔ ۸۰۹﴾ مستحب است قبل از آنکه لحد را بپوشانند، تلقین دهنده، دست راست را زیر شانهٔ راست میت ببرد و دست چپ را بر شانهٔ چپ آن بزند و میت را به شدّت تکان دهد و بعد دهان را نزدیک گوش میت ببرد و سه مرتبه بگوید: «إِسْمَعْ إِفْهَمْ یا فُلاَنِ بْنِ فُلاَنٍ» و به جای کلمهٔ فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگوید، مثلاً اگر اسم میت، محمّد و نام پدرش علی است بگوید: «إِسْمَعْ إِفْهَمْ یا مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی» و پس از آن بگوید: «هَلْ أَنْتَ عَلَی الْعَهْدِ الَّذِی فَارَقْتَنَا عَلَیْهِ مِنْ شَهَادَةِ أَنْ لاَإِلَهَ إِلاَّالله وَحْدَهُ لاَ شَرِیکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداًصَلَّی‌اللهُ‌عَلَیهِ‌وآلِهِ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ سَیِّدُ النَّبِیِّینَ وَ خَاتَمُ الْمُرْسَلِینَ وَ أَنَّ عَلِیّاً أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ وَ سَیِّدَالْوَصِیِّینَ وَ إِمَامٌ إِفْتَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ عَلَی الْعَالَمِینَ وَ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَینَ وَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ وَ جَعْفَرَبْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِیَّبْنِ مُوسَی وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ وَ عَلِیّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ وَ الْقَائِمَ الْحُجَّةَ الْمَهْدِیِّ صَلَوَاتُ‌اللَّهِ‌عَلَیْهِمْ‌أَجْمَعِینَ أَئِمَّةُ الْمُؤْمِنِینَ وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَی الْخَلْقِ أَجْمَعِینَ وَ أَئِمَّتَکَ أَئِمَّةُ هُدی أَبْرَارٌ یشا فُلاَنَ بْنَ فُلاَنٍ» و به جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگوید و سپس بگوید: «إِذَا أَتَاکَ الْمَلَکَانِ الْمُقَرَّبَانِ رَسُولَینِ مِنْ عِنْدِاللَّهِ تَبَارَکَ‌وَتَعَالَی وَ سَأَلاَکَ عَنْ رَبِّکَ وَ عَنْ نَبِیِّکَ وَ عَنْ دِینِکَ وَ عَنْ کِتَابِکَ وَ عَنْ قِبْلَتِکَ وَ عَنْ أَئِمَّتِکَ فَلاَ تَخَفْ وَ لاَ تَحْزَنْ وَ قُلْ فِی جَوَابِهِمَا، أَللَّهُ جَلَّ‌جَلاَلُهُ رَبِّی وَ مُحَمَّدٌ صَلَّی‌اللهُ‌عَلَیهِ‌وآلِهِ نَبِیِّی وَ الْإِسْلاَمُ دِینِی وَ الْقُرْآنُ کِتَابِی وَ الْکَعْبَةُ قِبْلَتِی وَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ‌ابْنِ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ‌السّلَام إِمَامِی وَ الْحَسَنُ‌بْنُ‌عَلِیٍّ‌الْمُجْتَبَی عَلَیهِ‌السّلَام إِمَامِی وَ الْحُسَیْنُ‌بْنُ‌عَلِیٍّ‌عَلَیهِ‌السّلَام الشَّهِیدُ بِکَرْبَلَاءِ إِمَامِی وَ عَلِیٌّ‌زَینُ الْعَابِدِینَ‌عَلَیهِ‌السَّلام إِمَامِی وَ

مُحَمَّدٍالْبَاقِرُعَلَیهِالسَّلام إمَامِی وَ جَعْفَرالصَّادِقُعَلَیهِالسَّلام إمَامِی وَ مُوسَیالْکاظِمُعَلَیهِالسَّلام إمَامِی وَ عَلِیٍّابن مُوسَیالرِّضَاعَلَیهِالسَّلام إمَامِی وَ مُحَمَّدٍالْجَوَادُعَلَیهِالسَّلام إمَامِی وَ عَلِیٍّ الْهَادِیعَلَیهِالسَّلام إمَامِی وَ الْحَسَنِالْعَسْکرِیّعَلَیهِالسَّلام إمَامِی وَ الْحُجَّةُالْمُنْتَظَرُعَلَیهِالسَّلام إمَامِی، هؤُلاَءِ صَلَوَاتُاللَّهِعَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ أَئِمَّتِی وَ سَادَتِی وَ قَادَتِی وَ شُفَعَائِی، بِهِمْ أَتَوَلَّی وَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ أَتَبَرَّأُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ، ثُمَّ إعْلَمْ یا فُلاَنَ بْنَ فُلاَنٍ» و به جای فلان بن فلان نام میت و پدرش را بگوید و سپس بگوید: «إنَّ اللَّهَ تَبَارَک وَ تَعَالَی نِعْمَ الرَّبُّ وَ أَنَّ مُحَمَّداًصَلَّی اللهعَلَیهِوآلِهِ نِعْمَ الرَّسُولُ وَ أَنَّ عَلِیّابْنَ أَبِی طَالِبعَلَیهِالسَّلام وَ أوْلاَدَهُ الْمَعْصُومِینَ الْأَئِمَّةَ الاَثْنَیعَشَرَ نِعْمَ الْأَئِمَّةَ وَ أَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌصَلَّی اللهعَلَیهِوآلِهِ حَقٌّ وَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ سُؤَالَ مُنْکرٍ وَ نَکیرٍ فِی الْقَبْرِحَقٌّ وَ الْبَعْثَ حَقٌّ وَ النُّشُورَ حَقٌّ وَ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمِیزَانَ حَقٌّ وَ تَطَایرُ الْکتُبِ حَقٌّ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِیةٌ لاَ رَیْبَ فِیهَا وَ أَنَّ اللَّهَ یبْعَثُ مَنْ فِیالْقُبُور» پس بگوید: «أَفَهِمْتَ یا فُلاَن» و به جای فلان نام میت را بگوید و پس از آن بگوید: «ثَبَّتَک اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ وَ هَدَاک اللَّهُ إلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ، عَرَّفَ اللَّهُ بَینَک وَ بَینَ أَوْلِیَائِک فِی مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِهِ» پس بگوید: «أَللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَیهِ وَ اصْعِدْ بِرُوحِهِ إلَیک وَ لَقِّهِ مِنْک بُرْهَاناً، أَللَّهُمَّ عَفْوَک عَفْوَک» و کسی که به میت تلقین می‌کند، باید توجّه داشته باشد که اگر میت زن است، ضمیرهای مذکر در این دعاها را به صورت مؤنث بگوید.

﴿مسئلهٔ ۸۱۰﴾ مستحب است قبر را چهارگوش و به اندازهٔ چهار انگشت از زمین بلند کنند و علامتی روی آن بگذارند که با قبور دیگر اشتباه نشود و روی قبر آب بپاشند و کسانی که بر سر قبر حاضرند، دستها را بر قبر بگذارند و انگشتها را باز کنند و در خاک فرو ببرند و هفت مرتبه سورهٔ مبارکهٔ قدر را بخوانند و برای میت طلب آمرزش کنند و دعای «أَللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَیهِ...» را تا آخر بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۸۱۱﴾ خواندن تلقین در سه مرحله مستحب است:

۱- در حال احتضار و جان دادن.

۲- هنگامی که میت را در قبر می‌گذارند.

۳- هنگامی که میت را دفن کرده‌اند و تشییع کنندگان به طرف شهر یا روستا باز می‌گردند.

﴿مسئلهٔ ۸۱۲﴾ بهتر است نام و نام خانوادگی و مشخصات ویژهٔ میت را بر روی لوح یا سنگی بنویسند و بالای قبرش نصب کنند.

﴿مسئلهٔ ۸۱۳﴾ مستحب است قبل و بعد از دفن میت صاحبان عزا را سرسلامتی دهند، ولی اگر مدتی سپری شده است و این مطلب آنها را به یاد مصیبتشان می‌اندازد، بهتر است نگویند.

﴿مسئلهٔ ۸۱۴﴾ مستحب است تا سه روز برای اهل خانهٔ میت غذا بفرستند و غذا خوردن نزد آنان و در منزل آنها مکروه است.

﴿مسئلهٔ ۸۱۵﴾ مستحب است تعداد چهل یا پنجاه نفر از مؤمنین به خوبی کردار و شایستگی

رفتار میت و انجام واجبات و ترک محرّمات و به‌طور کلّی اصول و مبانی دین و شریعت خاتم صلی الله علیه و آله به وسیلهٔ او شهادت دهند و بگویند: «أَللَّهُمَّ إِنَّا لاَ نَعْلَمُ مِنْهُ إِلاَّ خَيْراً وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا».

﴿مسئلهٔ ۸۱۶﴾ مستحب است در مرگ خویشان خصوصاً در مرگ فرزندان صبر کند و هر وقت میت را به یاد می‌آورد بگوید: «إِنَّالِلَّهِوَإِنَّاإِلَيهِرَاجِعُونَ» و برای او قرآن بخواند و بر سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد و برای آنان طلب مغفرت کند و قبر را محکم بسازد تا زود خراب نشود.

نماز وحشت

﴿مسئلهٔ ۸۱۷﴾ از مستحبات بعد از دفن میت نماز هدیهٔ شب دفن یا نماز وحشت است کـه بـرای رفع ترس و وحشت شب اول قبر خوانده می‌شود و دو رکعت است که در رکعت اول بعد از حمـد یک مرتبه آیةالکرسی و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سورهٔ قدر را بخواننـد و بعـد از سـلام نماز این جملات را می‌خوانند: «أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍوَآلِمُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْ ثَوَابِهَا إِلى قَبْرِ فُلاَنٍ» که بـه جای فلان نام میت را می‌گویند.

﴿مسئلهٔ ۸۱۸﴾ اگر کسی در شب اول قبر یک نماز وحشت برای میت بخواند کفایـت مـی‌کنـد، ولی می‌شود به امید ثواب، افراد مختلف چند نماز بخوانند، مشروط بر اینکه به قصد ورود به عنوان مثلاً چهل نفر بخوانند؛ همچنین یک نفر می‌تواند چندین نماز وحشت را به عنوان اهدای ثـواب بـه میت بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۸۱۹﴾ نماز وحشت را می‌توان در هر موقع از شب اول قبر بجا آورد، ولی بهتر اسـت در اول شب بعد از اقامهٔ نماز عشا خوانده شود.

﴿مسئلهٔ ۸۲۰﴾ اگر به هر جهت دفن میت به تأخیر افتد باید نماز وحشت را تـا شـب اول قبـر بـه تأخیر اندازند.

﴿مسئلهٔ ۸۲۱﴾ کسی که پولی گرفته تا نماز وحشت بخواند، ولی فراموش کـرده بایـد پـول را بـه صاحبش بازگرداند و در صورتی که صاحب پول را نشناسد، ولی یقین داشته باشد کـه صـاحب آن رضایت دارد، می‌تواند در آن تصرف مالکانه کند و در وقت دیگر آن نماز را به قصد اهدای ثواب بخواند و اگر یقین ندارد که صاحب پول رضایت دارد یا نه، می‌تواند آن پول را از طرف صاحبش صدقه بدهد و در صورتی که سهواً بر خلاف کیفیت مذکور در مسئلهٔ ۸۱۷ بجـا آورد، بایـد دوبـاره با همان کیفیت اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۸۲۲﴾ بهتر است هر شخص مسلمان قبل از مرگ خـود مـالی را بـرای برگـزاری مراسـم سوگواری و مجالس ترحیم کنار بگذارد و بر آن وصیت کرده و مقدار آن‌را نیز معین کند.

احکام نبش قبر

﴿مسئلهٔ ۸۲۳﴾ اظهر آنست که نبش قبر مسلمان یعنی شکافتن قبر او، هر چند طفل یا دیوانه باشد

حرام است، مگر برای مصلحت قوی‌تر و یا اثبات حقی باشد که نه تنها حرام نیست بلکه جایز و در مواردی هم واجب است.

﴿مسئلهٔ ۸۲۴﴾ اگر بدن میت مسلمان از بین رفته و تبدیل به خاک شده باشد نبش قبر او اشکال ندارد، مگر آنکه یکی از عناوین محرمه بر آن منطبق شود، مثلاً موجب هتک حرمت او گردد که در این صورت حرام است.

﴿مسئلهٔ ۸۲۵﴾ نبش قبور امامزادگان، علما، شهدا و صلحا، گرچه سالیان درازی از دفن آنان گذشته باشد، در صورتی که زیارت‌گاه شده باشد، بنا بر اقوی حرام است، بلکه اگر زیارت‌گاه هم نشده باشد، بنا به احتیاط واجب نباید نبش شود.

﴿مسئلهٔ ۸۲۶﴾ در چند مورد شکافتن قبر جایز است از جمله:

۱- در صورتی که میت بی‌غسل و کفن دفن شده باشد یا بفهمند غسل او باطل بوده یا به غیر دستور شرع انور کفن شده است یا اینکه او را در قبر رو به قبله نگذاشته‌اند؛ ولی چنانچه بر او نماز نخوانده باشند یا نمازی که خوانده‌اند باطل باشد باید نماز را بر قبر او بخوانند و نبش قبر جایز نیست.

۲- در صورتی که برای یک موضوع شرعی که اهمّیت آن از شکافتن قبر بیشتر است قبر را بشکافند.

۳- در صورتی که برای ثابت شدن حقی بخواهند بدن میت را ببینند.

۴- در صورتی که میت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالک زمین راضی نشود که در آنجا بماند.

۵- در صورتی که کفن یا چیز دیگری که با میت دفن شده غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود، حتی اگر صاحب آن به قیمت هم راضی شود، اگر حقّ مالک اهمّ است، نبش قبر واجب و اگر حقّ میت اهمّ است دادن قیمت واجب است.

۶- در صورتی که میت را در جایی که بی‌احترامی به اوست دفن کرده باشند.

۷- اگر بترسند درنده‌ای بدن میت را بدرد یا سیل آن‌را ببرد یا دشمن بیرون آورد.

۸- در صورتی که بخواهند قسمتی از بدن میت را که دفن نشده با او دفن کنند؛ ولی احتیاط واجب آنست که آن‌را طوری در قبر بگذارند که بدن میت دیده نشود.

۹- در صورتی که خلاف وصیت میت در جای دیگری دفن شده باشد، امّا اگر بدن متلاشی شده یا نبش قبر موجب بی‌احترامی به او شود، جایز نیست.

بخش سوم:

احکام نماز

کلیات

نماز یکی از شعائر بزرگ اسلام و واجبات دینی است که اگر مورد قبول حضرت حق‌ﷻ واقع شد، بقیهٔ اعمال انسان نیز قبول می‌شود و اگر پذیرفته نشد بقیهٔ اعمال نیز مورد پذیرش حضرت حق‌ﷻ قرار نخواهد گرفت. از حضرت امام محمّد باقر﷣ نقل شده است که فرمودند: اولین چیزی که بنده به آن محاسبه خواهد شد نماز است.[1]

در حدیث دیگری امام محمّد باقر﷣ از رسول خداﷺ نقل می‌کنند که فرمود: همچنان که انسان، اگر در شبانه روز پنج بار خود را شستشو دهد ناپاکی و آلودگی از بدن او زدوده می‌شود، نمازهای پنج‌گانه نیز انسان را از گناهان و ناپاکیهای اخلاقی پاک می‌کند.[2]

شایسته است انسان نماز را بسیار مهم بشمارد و آن‌را در اول وقت بجا آورد، در روایتی از پیامبر گرامی اسلام آمده است: کسی‌که نماز را سبک بشمارد به شفاعت من نایل نخواهد شد.[3]

در حدیث آمده است روزی رسول خداﷺ در مسجد مردی را مشاهده کردند که مشغول نماز است، ولی رکوع و سجود را به‌طور کامل و صحیح بجا نمی‌آورد، در این حال حضرت فرمودند: اگر این مرد در این حال بمیرد به دین من از دنیا نرفته است.[4]

خلقت انسان برای رشد و تکامل او است و تکامل او در ارتباط با خداست و بهترین وسیلهٔ ارتباط

---

۱. الفروع من الکافی، چاپ دار صعب بیروت، ج۳، ص ۲۶۸، ح ۴.
۲. وسائل‌الشّیعه، چاپ تراث آل البیت، ج ۴، ص ۱۲ و ۲۵، باب ۲ از ابواب اعداد الفرائض و نوافل، ح ۳ و ۸.
۳. وسائل‌الشیعه، ج ۴، ص ۲۶، باب ۶ از ابواب اعداد الفرائض و نوافل، ح ۱۰.
۴. وسائل‌الشیعه، ج ۴، ص ۳۷، باب ۹ از ابواب اعداد الفرائض و نوافل، ح ۶.

با خدا نماز است، بنابراین انسان باید نماز را با توجّه کامل و خضوع و خشوع و وقار تمام بخواند و از غفلت و شتاب‌زدگی بپرهیزد و توّجه داشته باشد که با چه کسی سخن می‌گوید و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم ناچیز ببیند.

نمازگزار باید توبه و استغفار کند. او باید هر گناهی که مانع قبول شدن نماز است همچون حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات، ندادن خمس و زکات و هر گناه دیگری را ترک کند.

نمازگزار سزاوار است حتّی از کارهایی که ثواب نماز را کم می‌کند نیز بپرهیزد، مثلاً در حال خواب آلودگی یا خودداری از ادرار به نماز نایستد و در موقع نماز نیز به آسمان نگاه نکند.

شایسته است نمازگزار کارهایی که ثواب نماز را زیاد می‌کند بجا آورد، مانند انگشتر عقیق به دست کردن، لباس پاکیزه پوشیدن، شانه و مسواک زدن و خود را خوش‌بو کردن.

اقسام نماز

نماز از نظر وجوب و استحباب به دو قسم تقسیم می‌شود: نمازهای واجب و مستحب.

الف- نمازهای واجب

﴿مسئلهٔ ۸۲۷﴾ نمازهای واجب هفت قسم هستند:

۱- نمازهای یومیه که نماز جمعه یکی از آنهاست.

۲- نماز میت.

۳- نماز آیات.

۴- نماز طواف واجب خانهٔ خدا.

۵- نماز قضای پدر و مادر.

۶- نمازی که با اجیر شدن یا عهد، نذر و یمین بر انسان واجب می‌شود.

۷- نماز عید فطر و قربان با حضور امام معصوم علیه‌السلام و بنا بر احتیاط واجب در زمان غیبت آن امام بزرگوار با وجود شرایطی که بعداً بیان خواهد شد.

نمازهای واجب یومیه و اوقات آنها

﴿مسئلهٔ ۸۲۸﴾ نمازهای واجب یومیه عبارتند از: نماز ظهر، عصر، مغرب، عشا و صبح. نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا هرکدام چهار رکعت، نماز مغرب سه رکعت و نماز صبح دو رکعت است که در مسافرت و نیز در حال خوف با شرایطی که ذکر خواهد شد، نمازهای چهار رکعتی دو رکعت خوانده می‌شوند.

﴿مسئلهٔ ۸۲۹﴾ در روز جمعه با احراز شرایطی که در مسائل نماز جمعه گفته خواهد شد، نماز به عنوان یکی از دو واجب تخییری، دو رکعت خواهد بود و چنانچه شرایط نماز جمعه موجود نباشد به جای نماز جمعه، نماز ظهر خوانده می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۸۳۰﴾ هر یک از نمازهای ظهر، عصر، مغرب و عشا وقت مخصوص و مشترک دارند، ولی نماز صبح شریکی ندارد تا وقت مشترک داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۸۳۱﴾ ظهر شرعی از راه حرکت آفتاب و نصب شاخص معلوم می‌شود، بدین ترتیب که اگر چوب یا آهن صاف را به‌طور عمود در زمین هموار فرو ببرند، صبح که آفتاب بر آن بتابد سایهٔ آن به سوی مغرب می‌افتد و هر چه خورشید بالاتر می‌رود سایه، ضمن آنکه به سمت مشرق در چرخش است کوتاه‌تر می‌شود؛ هنگامی که سایهٔ چوب به آخرین درجهٔ کوتاهی رسید(معمولاً در کشور ایران چنین است) و بار دیگر در جهت عکس شروع به بلند شدن کرد، اوّلِ ظهر شرعی است؛ در بعضی شهرها مثل مکهٔ مکرمه که گاهی موقع ظهر سایه کاملاً از بین می‌رود و پس از آنکه سایه پیدا شد، معلوم می‌شود ظهر شده است.

﴿مسئلهٔ ۸۳۲﴾ وقت مخصوص نماز ظهر از اول ظهر شرعی است تا وقتی که به اندازهٔ زمان خواندن یک نماز ظهر، با توجّه به حالات مکلف سپری شود. وقت مخصوص نماز عصر نیز تا هنگامی است که به اندازهٔ خواندن یک نماز عصر، به حسب حال مکلف، به مغرب بیشتر وقت نمانده باشد. اگر کسی تا این وقت نماز ظهر را نخوانده باشد، نماز ظهرش قضاست و باید نماز عصر خود را در این وقت به صورت ادا بخواند. فاصلهٔ میان وقت مخصوص نماز ظهر و وقت مخصوص نماز عصر وقت مشترک نماز ظهر و عصر است.

﴿مسئلهٔ ۸۳۳﴾ اگر قبل از خواندن نماز ظهر سهواً مشغول خواندن نماز عصر شود و در بین نماز متوجه شود که اشتباه کرده است، اگر به رکوع چهارم نرسیده باشد واجب است نیت را به نماز ظهر برگرداند و پس از تمام شدن آن، نماز عصر را بخواند و در صورتی‌که پس از ورود به رکوع چهارم متوجّه شود که اشتباه کرده است، ظاهر آنست که نمازش باطل است، گرچه بهتر است آن نماز را تمام کند و بعد نماز ظهر را خوانده، سپس نماز عصر را اعاده کند. در صورتی‌که سهواً یا به سبب فراموشی نماز عصر را قبل از نماز ظهر بخواند و به اتمام برساند و یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است، نمازش صحیح است و نماز ظهر را بعداً بخواند، ولیکن احتیاط آنست که نماز قبلی را که خوانده است ظهر قرار دهد و چهار رکعت دیگر را به نیت مافی‌الذّمّه قرار دهد.

﴿مسئلهٔ ۸۳۴﴾ وقت نماز جمعه اول ظهر است و بنا بر مشهور تا وقتی‌که سایهٔ شاخص در طرف مشرق به اندازهٔ خود شاخص بشود ادامه خواهد داشت.

﴿مسئلهٔ ۸۳۵﴾ وقت نماز مغرب از طریق «حَمرهٔ مَشرقیه» شناخته می‌شود. حمرهٔ مشرقیه بدین صورت است که پس از غروب آفتاب درسمت مشرق سرخی مختصری دیده می‌شود، این سرخی در مدت ده تا پانزده دقیقه به تدریج کم رنگ می‌شود و از بالای سر انسان می‌گذرد تا حدّی که دیگر دیده نمی‌شود و هم زمان با زوال آن، سرخی مختصری در سمت مغرب دیده می‌شود و این آغاز وقت نماز مغرب است.

﴿مسئلهٔ ۸۳۶﴾ وقت نماز مغرب و عشا از اوّل مغرب تا نیم شب ادامه دارد، ولی در صورت عمد

و توجّه اول باید مغرب را بخواند بعد نماز عشا را بجا آورد و در این صورت اگر نماز عشا را قبل از مغرب بخواند، نمازش باطل است، مگر در صورتی که تا نیمه شب، زمانی بیش از اندازهٔ خواندن نماز عشا، آن هم به حسب حال مکلّف، باقی‌نمانده باشد و اگر کسی تا این هنگام نماز مغرب را نخوانده است، باید اوّل نماز عشا را بخواند و بعد نماز مغرب را و بنا بر احتیاط مغرب را به قصد مافی الذمّه، نه به نیت ادا و نه قضا انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۸۳۷﴾ اگر کسی اشتباهاً یا به سبب فراموشی نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند و بعد از نماز بفهمد، نمازش صحیح است و باید نماز مغرب را بعد از آن بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۸۳۸﴾ اگر پیش از خواندن نماز مغرب اشتباهاً مشغول نماز عشا شود و در بین نماز بفهمد، دو حالت دارد:

الف) چنانچه به رکوع رکعت چهارم نرفته است، باید نیت را به مغرب برگرداند و بنشیند و نماز را تمام کند و بعد نماز عشا را بخواند.

ب) چنانچه به رکوع رکعت چهارم رفته است، نمازش باطل است و باید نماز را قطع کند و پس از خواندن نماز مغرب، عشا را بجا آورد، اگرچه بهتر است آن نماز را تمام کند و بعد نماز مغرب را بخواند و سپس عشا را اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۸۳۹﴾ آخر وقت نماز عشا نصف شب است و احتیاط آنست که برای نماز مغرب و عشا و مانند آن شب را از اول مغرب تا نماز صبح و برای نماز شب و مانند آن تا اوّل آفتاب حساب کنند، به این صورت تقریباً یازده ساعت و پانزده دقیقه بعد از ظهر شرعی آخر وقت نماز مغرب و عشاست، گرچه در ایام سال کمی تفاوت می‌کند و اول نماز شب حدود دوازده ساعت بعد از ظهر شرعی است.

﴿مسئلهٔ ۸۴۰﴾ اگر به واسطهٔ عذری مانند خواب و فراموشی و امثال اینها، نماز مغرب و عشا را به تأخیر بیندازد و تا نصف شب نخواند واجب است تا قبل از اذان صبح بجا آورده و احتیاطاً نیت ادا و قضا نکند و اگر اختیاراً تا نصف شب نماز مغرب و عشا را به تأخیر بیاندارد، معصیت کرده است و بنا بر احتیاط واجب باید تا قبل از نماز صبح بدون نیت ادا یا قضا آن‌را بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۸۴۱﴾ نزدیک اذان صبح در سمت مشرق سپیده‌ای به صورت عمودی پدیدار می‌شود که به آن «فجر اول» یا «فجر کاذب» می‌گویند، پس از چند دقیقه آن سپیده ناپدید شده و سپیدهٔ دیگری به صورت افقی و پهن در همان سمت نمایان می‌شود که به آن «فجر دوم» یا «فجر صادق» گفته می‌شود؛ هنگامی که فجر صادق نمایان شود، آغاز وقت نماز صبح است که تا طلوع آفتاب ادامه می‌یابد.

سایر احکام وقت نمازهای یومیه

﴿مسئلهٔ ۸۴۲﴾ انسان وقتی می‌تواند مشغول نماز شود که یقین به دخول وقت نماز پیدا کند یا

اطمینان به دست آورد که وقت نماز شده است و این اطمینـان از هـر راهـی کـه پیـدا شـود حجّـت است؛ همچنین می‌تواند به شهادت دو مرد عادل و یا یک نفر وقت شـناس و خبـره کـه از گفتـهٔ او وثوق و اطمینان پیدا می‌شود یا به اذان مؤذّن وقت شناس اعتماد کند.

﴿مسئلهٔ ۸۴۳﴾ کسانی که نابینا هستند یا در زندان بـه سـر مـی‌برنـد و قـدرت تشـخیص وقـت را ندارند بنا بر احتیاط واجب تا وقتی که یقین به دخول وقت نمـاز پیـدا نکـرده‌انـد، نمـی‌تواننـد نمـاز بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۸۴۴﴾ اگر انسان به خاطر ابر یا حوادث آسمانی دیگر مانند خورشید گرفتگی که مانع از حصول یقین همهٔ مردم می‌شود، نتواند در اول وقت نماز یقین پیداکند که وقت داخل شده یا نه، در صورتی‌که گمان به دخول وقت نماز پیدا کند، می‌تواند مشغول نماز شود، گرچه بهتر است نماز را به تأخیر بیندازد تا اطمینان پیدا کند.

﴿مسئلهٔ ۸۴۵﴾ در صورتی‌که انسان بدون احراز یکی از راههـایی کـه در مسـئلهٔ ۸۴۲ گفتـه شـد شروع به نماز کند، نمازش باطل است، مگر آنکه بعداً معلوم شود همهٔ نمـاز در وقـت واقـع شـده و قصد قربت هم صورت گرفته است.

﴿مسئلهٔ ۸۴۶﴾ اگر انسان با یکی از راههایی که در مسئلهٔ ۸۴۲ گفته شد یقین کند که وقت نمـاز داخل شده است و مشغول نماز شود و پس از نماز بفهمد همهٔ نمازی که خوانـده، در خـارج وقـت واقع شده است، نمازش باطل اسـت؛ امـا اگـر بعـد از نمـاز بفهمـد مقـداری از آن نمـاز در وقـت و مقداری در خارج وقت واقع شده است، بنا بر قول مشهور فقها نمازش صحیح است و اقوی نیز قول مشهور است ولو اینکه احتیاط مستحب آنست که نماز را در این صورت اعاده کند[1].

﴿مسئلهٔ ۸۴۷﴾ اگر انسان با یکی از راههایی که در مسئلهٔ ۸۴۲ گفته شد، یقین کند که وقت نماز شده است و مشغول نماز شود، سپس در وسط نماز بفهمد که هنوز وقت داخل نشده، نمازش باطـل است؛ اگر در وسط نماز بفهمد که در همان وسط نماز وقـت داخـل شـده، نمـازش صـحیح اسـت، گرچه احتیاط مستحب آنست که نماز را دوباره اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۸۴۸﴾ اگر کسی نمازش را شروع کند بدون توجه به اینکه باید یقین پیدا کند وقت نماز داخل شده تا مشغول نماز شود، در صورتی‌که بعد از تمـام شـدن نمـاز بفهمـد نمـازی کـه خوانـده به‌طور کلّی خارج از وقت بوده یا اینکه نداند خارج از وقت نماز بوده یا در وقت آن، نمازش باطل است؛ همچنین اگر بعد از نماز بفهمد که در وسط خواندن نماز وقت داخل شده، واجب است نماز را اعاده کند، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که تمام نمازش در وقت واقع شـده و بـا قصـد قربـت هـم انجام شده است، نمازش صحیح است.

۱. به جهت اطلاق موثقهٔ ابن رباح، وسائل‌الشّیعه، ج۴، باب ۲۵، ح ۱، ص۲۰۶.

﴿مسئلهٔ ۸۴۹﴾ اگر انسان یقین کند که وقت داخل شده و مشغول خواندن نماز شود، سپس در بین نماز شک کند که وقت داخل شده یا نه، نمازش باطل است، ولی اگر یقین کند که وقت داخل شده وشک کند در اینکه آن مقدار نمازی که تا به حال خوانده است در وقت بوده یا نه، نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۸۵۰﴾ اگر وقت نماز به قدری تنگ باشد که اگر مستحبات نماز را بجا آورد مقداری از واجبات نماز در خارج وقت واقع می‌شود، واجب است در این صورت مستحبّات نماز را ترک کند، مثلاً اگر به جهت خواندن قنوت مقداری از خود نماز در خارج وقت واقع می‌شود، واجب است قنوت را ترک کند.

﴿مسئلهٔ ۸۵۱﴾ کسی‌که فقط به اندازهٔ خواندن یک رکعت نماز وقت داشته باشد، واجب است نماز را به نیت ادا بخواند، ولی جایز نیست عمداً نماز را تا این مقدار به تأخیراندازد و اگر عمداً این مقدار به تأخیر بیندازد معصیت کرده است.

﴿مسئلهٔ ۸۵۲﴾ کسی‌که مسافر نیست و نمازها را باید تمام بخواند، اگر از وقت ظهر و عصر تا غروب به اندازهٔ پنج رکعت، زمان باقی مانده باشد، واجب است هر دو را به ترتیب و به نیت ادا بخواند و اگر کمتر از این مقدار وقت باقی مانده باشد، واجب است عصر را به نیت ادا بخواند و ظهر را بعد از آن قضا کند؛ همچنین اگر تا نصف شب به اندازهٔ خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد، واجب است مغرب و عشا را به نیت ادا بخواند و اگر کمتر از این مقدار وقت داشته باشد، فقط عشا را به نیت ادا و بعداً نماز مغرب را بدون نیت قضا و یا ادا بجا آورد؛ در هر دو صورت اگر بعداً معلوم شود هنوز وقت باقی است، ظهر را در صورت اول و مغرب را در صورت دوم، فوراً به نیت ادا بخواند.

﴿مسئلهٔ ۸۵۳﴾ کسی‌که مسافر است و نماز را باید شکسته بخواند اگر تا غروب آفتاب فقط به اندازهٔ خواندن سه رکعت نماز وقت داشته باشد، واجب است نماز ظهر و عصر را به نیت ادا و به ترتیب بخواند و اگر کمتر وقت داشته باشد، واجب است فقط عصر را به نیت ادا بخواند و بعداً ظهر را قضا کند؛ اگر تا نصف شب به اندازهٔ خواندن چهار رکعت وقت داشته باشد، واجب است مغرب و عشا را به نیت ادا و به ترتیب بخواند و اگر کمتر وقت داشته باشد واجب است عشا را به نیت ادا و بعداً نماز مغرب را بدون نیت ادا و یا قضا بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۸۵۴﴾ کسی‌که به سبب عذر یا معصیت عمداً نماز مغرب و عشا را به تأخیراندازد تا نصف شب شود، بنا بر احتیاط واجب تا اذان صبح نماز مغرب و عشا را به ترتیب و بدون نیت ادا و یا قضا بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۸۵۵﴾ مستحب است نمازهای یومیه را در اول وقت بخوانند و سفارش زیادی در این‌باره شده است و هرچه نماز به اول وقت نزدیک‌تر باشد بهتر است، مگر آنکه تأخیر نماز از جهات دیگر بهتر باشد، مثلاً صبر کنند که نماز را با جماعت بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۸۵۶﴾ کسی‌که عذری دارد اگر بخواهد نمازش را اول وقت بخواند باید با تیمّم بخواند یا با لباس نجس نمازش را بجا آورد، چنانچه می‌داند یا احتمال می‌دهد که اگر صبر کند عذرش برطرف می‌شود، باید صبر کند و نماز خود را در آخر وقت بخواند، ولی لازم نیست به قدری صبر کند که وقت خواندن مستحبات را هم نداشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۸۵۷﴾ کسی‌که عذری غیر از عذرهای موارد تیمّم دارد، مثلاً اگر الان نماز بخواند باید با لباس نجس یا نشسته یا بدون لباس نماز بخواند، در صورتی‌که یقین داشته باشد که عذرش تا آخر وقت باقی می‌ماند، می‌تواند نمازش را در اوّل وقت با همان عذر بخواند و چنانچه عذر او در اثنای وقت برطرف شود، نمازش را بدون آن عذر اعاده می‌کند. اگر عذر یکی از موارد تیمّم را داشته باشد و بداند عذرش تا آخر وقت باقی می‌ماند نیز می‌تواند نمازش را اوّل وقت با تیمّم بخواند؛ اگر در وسط وقت عذرش برطرف شود همان نمازی را که با تیمّم خوانده است، کفایت می‌کند و اعاده واجب نیست، گرچه اگر دوباره بخواند مطلوب‌تر است.

﴿مسئلهٔ ۸۵۸﴾ اگر شخص نمازگزار مسائل و احکام مربوط به شکیات، سهویات، افعال و ارکان نماز را نداند و احتمال دهد که اگر نماز را شروع کند یکی از آنها پیش می‌آید، واجب است برای یاد گرفتن آنها نماز اوّل وقت را به تأخیر بیندازد تا بیاموزد، ولی اگر اطمینان داشته باشد که اگر نماز را شروع کند به‌طور صحیح آن‌را تمام می‌کند، می‌تواند در اول وقت نمازش را بخواند، پس اگر نماز را شروع کرد و مسئله‌ای که حکم آن‌را نمی‌داند پیشامد نکرد، نمازش صحیح است و اگر پیشامد کرد می‌تواند به یکی‌از دو طرف احتمال، عمل و نماز را تمام کند و بعد از اتمام نماز حکم مسئله را بپرسد، اگر باطل بود اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۸۵۹﴾ اگر وقت نماز وسعت داشته باشد، ولی طلبکار طلبش را مطالبه کند، در صورت امکان باید اول بدهی خود را بپردازد و بعد نمازش را بخواند و همچنین است در تمام مواردی که یک تکلیف واجبِ فوری در وقتی که نماز وسعت دارد پیشامد کند مثلاً در وسعت نماز متوجّه شود مسجد نجس است یا بیماری باید فوراً به بیمارستان رسانده شود، در این صورت خواندن نماز را به تأخیر می‌اندازد تا به مسائل فوق بپردازد و در هر صورت اگر انسان عمداً واجب فوری را ترک و به واجب موسع بپردازد، اگرچه معصیت کرده، ولی نمازش صحیح است.

نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شوند

﴿مسئلهٔ ۸۶۰﴾ انسان باید نماز عصر را بعد از نماز ظهر و نماز عشا را بعد از نماز مغرب بخواند و اگر عمداً عصر را قبل از ظهر و عشا را قبل از مغرب بخواند، نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۸۶۱﴾ اگر به نیت نماز ظهر مشغول نماز شود و در بین نماز یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده است، نمی‌تواند نیت را به عصر برگرداند، بلکه باید نماز را رها کرده و نماز عصر را آغاز کند، در نماز مغرب و عشا نیز چنین است.

﴿مسئلهٔ ۸۶۲﴾ اگر در بین نماز عصر یقین پیدا کند که نماز ظهر را نخوانده است و نیت را به نماز ظهر برگرداند وداخل رکن شود و پس از دخول در رکن یادش بیاید که قبلاً نماز ظهر را خوانده، نمازش باطل است و باید نماز عصر را بخواند، ولی اگر پیش از دخول در رکن یادش بیاید، باید نیت را به عصر برگرداند و آنچه به نیت ظهر خوانده باز هم به نیت عصر بخواند و بنا بر احتیاط نماز عصر را دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۸۶۳﴾ اگر در بین نماز عصر شک کند که نماز ظهر را خوانده یا نه، واجب است نیت را به ظهر برگرداند و نماز را به نیت ظهر تمام کند و عصر را بعد از آن بخواند و اگر وقت آن‌قدر کم است که بعد از آن حتّی به مقدار یک رکعت هم باقی نمی‌ماند، واجب است همان نماز را به نیت عصر تمام و نماز ظهر را بعد از آن قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۸۶۴﴾ اگر در بین نماز عشا و قبل از رسیدن به رکوع شک کند که نماز مغرب را خوانده است، در صورتی که وقت آن‌قدر کم باشد که بعد از تمام شدن همان نماز نصف شب می‌شود و به مقدار حتی یک رکعت هم برای نماز بعدی تا نصف شب وقت باقی نمی‌ماند، لازم است به همان نیت نماز عشا نماز را تمام کند و بعداً نماز مغرب را بنا بر احتیاط، نه به نیت قضا و نه ادا بجا آورد و اگر وقت بیشتری در اختیار دارد، واجب است نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را سه رکعتی تمام کند و بعد نماز عشا را بخواند.

﴿مسئلهٔ ۸۶۵﴾ اگر در بین نماز عشا پیش از رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، بنا بر احتیاط واجب نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را سه رکعتی تمام کند و بعد نماز عشا را بخواند، ولی چنانچه وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز نصف شب می‌شود، باید به نیت عشا نماز را تمام کند و بعد نماز مغرب را بنا بر احتیاط بدون نیت ادا یا قضا بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۸۶۶﴾ اگر در نماز عشا پس از رسیدن به رکوع شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه در صورتی که وقت اختصاصی عشا نباشد، مثلاً وقت به اندازهٔ پنج رکعت یا بیشتر باقی مانده باشد، باید نماز را به هم بزند و نماز مغرب و عشا را به ترتیب بجا آورد، اگرچه بهتر است نماز را تمام کند و بعداً نماز مغرب و عشا را اعاده کند، ولی اگر وقت آن‌قدر کم باشد که فقط برای نماز عشا تا نصف شب وقت باقی باشد، نماز را به نیت عشا تمام کند و انجام نماز مغرب نیز لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۸۶۷﴾ اگر کسی نمازی را که خوانده است احتیاطاً دوباره بخواند و بین نماز یادش بیاید، نمازی را که قبل از آن لازم بوده، نخوانده است (مثلاً وقتی که نماز عصر را احتیاطاً می‌خوانده یادش بیاید که نماز ظهر را اصلاً نخوانده) نمی‌تواند نیت نماز احتیاط را به نماز ظهر برگرداند، بلکه نمازش باطل است و باید آن‌را به هم بزند و به ترتیب اول نماز ظهر و بعد عصر را بخواند.

﴿مسئلهٔ ۸۶۸﴾ برگرداندن نیت از نماز قضا به ادا و از نماز مستحب به واجب و از مستحب به

مستحب، صحیح نیست، ولی برگرداندن نیت از نماز واجب ادا به نماز واجب قضا در صورت وسعت وقت نماز ادا، جایز بلکه مستحب است. در صورتی‌که نماز قضا یکی یا چند تا باشد و از همان روز باشد، در وسعت وقت ادا، عدول مطابق با احتیاط است، اما برگرداندن نیت از واجب به مستحب در صورتی‌که برای رسیدن مثلاً به نماز جماعت باشد و برای کسب ثواب بیشتر، اشکال ندارد و در غیر این صورت به هیچ عنوان جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۸۶۹﴾ اگر وقت نماز ادا وسعت داشته باشد، نمازگزار می‌تواند در بین نماز نیت را به قضا برگرداند، ولی باید برگرداندن نیت به نماز قضا ممکن باشد، مثلاً اگر مشغول نماز ظهر است در صورتی می‌تواند نیت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکعت سوم نشده باشد، اما اگر وارد رکعت سوم شده باشد، نماز را به همان نیت قبلی ادامه دهد و پس از آن نماز صبح را قضا کند.

نمازهای مستحب

۱- نافله‌های شبانه‌روز و وقت آنها

﴿مسئلهٔ ۸۷۰﴾ نمازهای مستحبی زیاد است که به آنها «نافله» می‌گویند و از میان نمازهای مستحبی به خواندن نافله‌های شبانه‌روز سفارش بیشتری شده است. نمازهای نافلهٔ شبانه‌روز در غیر روز جمعه، سی و چهار رکعت و در روز جمعه سی و هشت رکعت است و ترتیب نافله‌های شبانه‌روز به شرح زیر است:

۱- نافلهٔ نماز ظهر هشت رکعت است و به صورت چهار نماز دو رکعتی پیش از نماز ظهر خوانده می‌شود و زمان آن بنا به مشهور که اقوی است از اول ظهر است تا هنگامی که سایهٔ علامت یا شاخص، دو هفتم آن شود که در لسان اهل بیت علیهم‌السلام از آن به ذراع یا قدم تعبیر شده است.[1]

۲- نافلهٔ نماز عصر هشت رکعت است و به صورت چهار نماز دو رکعتی پیش از نماز عصر خوانده می‌شود و وقت آن بنا به مشهور که اقوی است تا هنگامی است که سایهٔ علامت یا شاخص، به چهار هفتم آن برسد[2] و اگر بخواهند نافلهٔ ظهر و عصر را بعد از دو وقتی که بیان شد بخوانند بهتر است نافلهٔ ظهر را بعد از نماز ظهر و نافلهٔ عصر را بعد از نماز عصر بجا آورده و بنا به احتیاط واجب نیت ادا یا قضا نکنند.

۳- نافلهٔ نماز مغرب چهار رکعت است که به صورت دو نماز دو رکعتی بعد از نماز مغرب خوانده می‌شود و زمان آن بنا به مشهور پس از نماز مغرب تا وقتی است که سرخی طرف مغرب که بعد از غروب آفتاب در آسمان پیدا می‌شود به کلّی ناپدید شود، ولیکن اظهر آنست که زمان آن تا آخر وقت نماز مغرب باشد و آن وقت قبلی وقت فضیلت نافلهٔ مغرب است؛ هر چند احتیاط

---

۱. تعیین مقدار ذراع با ساعتهای متداول حدود ساعت یک بعد از ظهر می‌شود.
۲. با ساعتهای متداول حدود ساعت دو بعداز ظهر می‌شود.

آنست که در این صورت بدون نیت ادا یا قضا بجا آورند.

۴– نافلهٔ نماز عشا دو رکعت است که بنا به احتیاط واجب نشسته می‌خوانند و دو رکعت آن یک رکعت ایستاده حساب می‌شود و زمان آن بعد از اتمام نماز عشا تا نیمه شب است و بهتر است بلافاصله پس از نماز عشا خوانده شود.

۵– نافلهٔ نماز صبح دو رکعت است و پیش از نماز صبح خوانده می‌شود و زمان آن بعد از گذشتن از نصف شب به مقدار خواندن یازده رکعت نماز شب است، ولی احتیاط آنست که قبل از فجر اوّل نخوانند، مگر آنکه متّصل به نماز شب بجا آورند که در این صورت مانعی ندارد؛ پایان وقت نافلهٔ صبح زمانی است که سرخی طرف مشرق نمایان شود.

۶– نافلهٔ شب یازده رکعت است که هشت رکعت آن به نیت «نافلهٔ شب» به صورت چهار نماز دو رکعتی خوانده می‌شود و دو رکعت دیگر به نیت «نماز شَفع» و یک رکعت به نیت «نماز وتر» است. وقت نافلهٔ شب از نیمه شب تا اذان صبح است و بهتر است نزدیک اذان صبح خوانده شود.

﴿مسئلهٔ ۸۷۱﴾ در روز جمعه چهار رکعت به شانزده رکعت نماز نافلهٔ ظهر و عصر اضافه می‌شود به این معنا که در روز جمعه بیست رکعت نماز نافله خوانده می‌شود و ترتیب آن بدین گونه است:[۱] شش رکعت وقتی که آفتاب بالا می‌آید به صورت سه رکعت نماز دو رکعتی، شش رکعت دیگر نزدیک ظهر و دو رکعت آن هنگام ظهر که همان وقت زوال است وشش رکعت دیگر بعد از اقامهٔ نماز جمعه خوانده می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۸۷۲﴾ نافلهٔ ظهر و عصر را نباید در سفر خواند، ولی نافلهٔ عشا را به امید ثواب و به قصد رجا می‌توان بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۸۷۳﴾ در غیر روز جمعه اگر بداند نوافل ظهر و عصر را در وقتش نمی‌تواند انجام بدهد، می‌تواند به قصد ورود، قبل از ظهر انجام دهد و اگر نداند که در وقتش می‌تواند انجام دهد یا نه و یا اینکه بداند در وقت معین می‌تواند انجام دهد، ولی می‌خواهد در این وقت انجام ندهد بلکه می‌خواهد قبل از ظهر انجام دهد، اقوی اینست که جایز است ولو اینکه بهتر است در این صورت به نیت رجا وامید ثواب انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۸۷۴﴾ نمازهای نافله را می‌توان نشسته خواند، ولی بهتر است دو رکعت نماز نافلهٔ نشسته را یک رکعت حساب کند.

﴿مسئلهٔ ۸۷۵﴾ مسافر و کسی که برای او سخت است نافلهٔ شب را بعد از نصف شب بخواند، می‌تواند آن‌را در اول شب بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۸۷۶﴾ نمازهای نافله را باید دو رکعت، دو رکعت بجا آورند به جز نماز وتر که یک

۱. مطابق صحیح بزنطی، وسائل‌الشّیعه، چاپ موسسه آل‌البیت، ج ۷ باب ۱۱، ص ۳۲۵، ح ۱۳.

رکعت است. مستحب است در رکعت دوم نمازها ی نافله و نیز در نماز وتر قنوت بخوانند، ولی در نماز شفع اگر بخواهند قنوت را بجا آورند به امید ثواب باشد و اظهر و احوط آنست که در وتر به همان قنوت قبل از رکوع اکتفا شود.

﴿مسئلهٔ ۸۷۷﴾ در تمام مواردی که انسان مردد باشد بین اینکه نماز شب را جلوتر از وقت خودش بجا آورد یا قضا کند، قضا افضل است، مثلاً مسافر یا کسانی که نمی‌توانند به علت کوتاهی شب، کسالت و هر دلیل دیگر در وقت نماز شب بیدار شوند، هم می‌توانند قبل از نصف شب آن‌را بجا آورند و هم می‌توانند بعد از نماز صبح آن‌را قضا کنند و اگر قضا کنند ثواب آن بیشتر از انجام آن قبل از وقتش است.

۲- نماز غفیله و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۸۷۸﴾ از جمله نمازهای مستحب که بین نماز مغرب و عشا خوانده می‌شود «نماز غفیله» است که دو رکعت است و وقت این نماز بنا بر احتیاط بعد از نماز مغرب است تا هنگامی که سرخی خورشید از سمت مغرب به کلی ناپدید شود. بنابراین وقت نماز غفیله بنا بر احتیاط تا یک ساعت و نیم بعد از مغرب است و اگر بخواهد بعد از این زمان بخواند به قصد رجا و به امید ثواب باشد.

در رکعت اول نماز غفیله باید پس از حمد به جای سوره، این آیه خوانده شود:

الف- «وَ ذَاالنُّون إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي‌الظُّلُمَاتِ أَنْ لَاإِلَهَ‌إِلاَّأَنْتَ سُبْحَانَك إِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذٰلِكَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِينَ».

و در رکعت دوّم پس از حمد به جای سوره این آیه را بخواند:

ب- «وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ الَّتِی لَا يَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٍ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لاَ رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلاَّ فِی كِتَابٍ مُبِينٍ».

و در قنوت آن بگوید:

ج- «أَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْئَلُك بِمَفَاتِيحِ الْغَيْبِ الَّتِی لَا يَعْلَمُهَا إِلاَّ أَنْتَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍوَآلِهِ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِی كَذَا وَ كَذَا» و به جای عبارت «كَذَا وَ كَذَا» حاجات خود را به زبان آورد و بعد از آن بگوید:

د- «أَللّٰهُمَّ أَنْتَ وَلِيُّ نِعْمَتِی وَ الْقَادِرُ عَلَى طَلَبَتِی تَعْلَمُ حَاجَتِی فَأَسْئَلُك بِحَقِّ مُحَمَّدٍوَآلِ‌مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَام لَمَّا قَضَيْتَهَا لِی».

﴿مسئلهٔ ۸۷۹﴾ در صورتی‌که دو رکعت از نافلهٔ مغرب را با این کیفیت انجام دهد یا اینکه دو رکعت از نافلهٔ مغرب را به نیت هر دو- هم نافله و هم غفیله- بجا آورد، کفایت می‌کند و اگر بخواهد زائد بر چهار رکعت نافلهٔ مغرب دو رکعت دیگر با کیفیت نماز غفیله انجام دهد، احتیاط آنست که به قصد رجای مطلق بجا آورد.

احکام قبله

﴿مسئلهٔ ۸۸۰﴾ خانهٔ کعبه که در مکهٔ مکرّمه قرار دارد قبلهٔ مسلمانان جهان است. کسانی که در مسجدالحرام و نزدیک خانهٔ کعبه قرار دارند، واجب است هنگام نماز خواندن به‌طور دقیق مقابل آن بایستند و کعبه را در برابر خود قرار دهند و به طرف آن نماز بخوانند، امّا کسانی که در جاهای دور قرار دارند اگر طوری به طرف کعبه بایستند که گفته شود رو به قبله ایستاده‌اند کفایت می‌کند؛ تمامی کارهایی که مانند ذبح حیوانات واجب است رو به قبله انجام گیرد نیز همین طور است.

﴿مسئلهٔ ۸۸۱﴾ کسانی که نماز واجب را ایستاده می‌خوانند واجب است صورت و سینه و شکم آنها رو به قبله باشد و لازم نیست سر زانوها و انگشتان نیز به طرف قبله باشد، گرچه بهتر است.

﴿مسئلهٔ ۸۸۲﴾ کسانی که معذورند و نشسته نماز واجب می‌خوانند، واجب است صورت سینه و شکم آنها به طرف قبله باشد.

﴿مسئلهٔ ۸۸۳﴾ کسانی که معذورند و حتّی نمی‌توانند نشسته نماز بخوانند و می‌خواهند خوابیده نماز واجب بخوانند، واجب است اگر بتوانند به پهلوی راست طوری بخوابند که جلوی بدن رو به قبله باشد و اگر نتوانند باید به پهلوی چپ طوری بخوابند که جلوی بدن آنها رو به قبله باشد و اگر این حالت هم ممکن نباشد واجب است در حال نماز به پشت بخوابند به‌طوری که کف پاهای آنان رو به قبله باشد.

﴿مسئلهٔ ۸۸۴﴾ نماز احتیاط و سجده و تشهّد فراموش شده در حکم نماز واجب است و باید رو به قبله باشد، در مورد سجدهٔ سهو نیز احتیاط آنست که رو به قبله باشد.

﴿مسئلهٔ ۸۸۵﴾ لازم نیست نمازهای مستحبی که در حال راه رفتن یا سواره خوانده می‌شوند رو به قبله باشند، اما احتیاط واجب آنست که اگر در حال استقرار و سکون هستند، رو به قبله خوانده شوند.

﴿مسئلهٔ ۸۸۶﴾ کسی که می‌خواهد نماز بخواند واجب است برای پیدا کردن قبله تلاش کند تا به سمت قبله یقین پیدا کند و نیز می‌تواند به گفتهٔ دو شاهد عادل که از روی نشانه‌های حسّی شهادت می‌دهند یا به قول کسی که با قواعد علمی قبله را می‌شناسد و مورد اطمینان است عمل کند و اگر هیچ کدام از اینها عملی نشد، واجب است به ظنّ و گمانی که از محراب مسلمانان یا قبور آنان یا از هر راه دیگری پیدا می‌شود عمل کند؛ حتّی اگر از گفتهٔ فاسق یا کافری که به واسطهٔ قواعد علمی قبله را می‌شناسد، گمان به قبله پیدا کند کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۸۸۷﴾ کسی که گمان به قبله دارد چنانچه بتواند گمان قوی‌تری پیدا کند، نمی‌تواند به گمان خود عمل کند، مثلاً اگر میهمان از گفتهٔ صاحب‌خانه گمان به قبله پیدا کند، ولی بتواند از راه دیگر گمان بیشتری حاصل کند، نباید به گفتهٔ صاحب‌خانه قناعت کند.

﴿مسئلهٔ ۸۸۸﴾ اگر برای پیدا کردن قبله هیچ راه و هیچ وسیله‌ای ندارد یا با وجود تلاش گمانش به هیچ طرف نمی‌رود، چنانچه وقت نماز وسعت دارد بنا بر احتیاط واجب چهار نماز به چهار طرف

بخواند، اگرچه اقوی آنست یک نماز به یکی از جهات چهارگانه کفایت می کند. و اگر به انـدازهٔ چهار نماز وقت ندارد به اندازه‌ای که وقت دارد نماز بخواند، مثلاً اگر فقط به اندازهٔ یک نماز وقت دارد باید نماز را به هر طرفی که می‌خواهد بخواند و بنا بر احتیاط قضای نماز را هم بجا آورد و باید نمازها را به گونه‌ای بخواند که یقین کند یکی از آنها رو به قبله باشد یا انحراف آن به طرف راست یا چپ قبله نرسیده باشد، یعنی کمتر از چهل و پنج درجه باشد.

﴿مسئلهٔ ۸۸۹﴾ اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو طرف است واجب است بـه هـر دو طرف نماز بخواند و اگر به طرفهای دیگر هم گمان ضعیف داشته باشد بهتر اسـت بـه چهـار طـرف نماز بخواند.

﴿مسئلهٔ ۸۹۰﴾ کسی که باید به چند طرف نماز بخواند، اگـر بخواهـد نمازهـای ظهـر و عصـر یـا مغرب و عشا را بخواند، واجب است به ترتیب بخواند، مثلاً نماز ظهر قبل از عصر و نماز مغرب قبل از عشا خوانده شود و بهتر است نماز اول را به هر چند طرف که واجب است بخوانـد سـپس نمـاز دوّم را شروع کند.

﴿مسئلهٔ ۸۹۱﴾ کسی که یقین به قبله ندارد، اگر بخواهد غیر از نماز کاری کند که واجـب اسـت رو به قبله باشد، مثلاً بخواهد سر حیوانی را ببرد، واجب است طبق ظنّ و گمانش عمل کنـد و اگـر گمان ممکن نیست به هر طرف که انجام دهد صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۸۹۲﴾ در صورتی که با علم و عمداً حیوانی را رو به قبله ذبح نکند، آن حیـوان نجـس و گوشتش حرام است. اگر قبله را فراموش کند یا جاهل به قبله باشد یا حکـم و موضـوع را ندانـد یـا رعایت قبله به هیچ وجه ممکن نباشد، در این حالات اگر حیوانی را ذبـح کنـد آن حیـوان پـاک و حلال است.

﴿مسئلهٔ ۸۹۳﴾ اگر میت مسلمانی را رو به قبله دفن نکرده باشند، واجب است قبر را بشکافند و میت را رو به قبله دفن کنند، مگر اینکه جسد میت متلاشی شده باشد و نـبش و شـکافتن قبـر او موجـب هتک حرمت و بی‌احترامی به او بشود که در این صورت نبش قبر جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۸۹۴﴾ برای کسانی که عالم و عامد هستند و غفلت از قبله ندارند خود خانهٔ کعبـه، قبلـه است. بنابراین اگر با علم و اختیار قبله را رعایت نکنند، نمازشان باطل است؛ اگرچه مقدار انحـراف به حدّ سمت راست و چپ قبله نرسیده باشد. ولـی اگـر جاهـل بـه حکـم باشـند یـا اینکـه حکـم را فراموش کرده باشند یا در اجتهاد و جستجوی قبله خطا کرده باشـند، اگـر انحـراف از قبلـه در حـد چپ و راست و پشت به قبله نرسیده باشد و بعد از پایان نماز انحراف را بفهمنـد، نمازشـان درسـت است و نه اعاده دارد و نه قضا، چون مابین یمین و یسار (راست و چپ) برای این افراد قبله محسوب است؛ ولی اگر در وسط نماز بفهمند این مقدار از قبله انحراف صورت گرفته است در این صـورت آن مقداری که خوانده‌اند درسـت اسـت و مـابقی را بـه طـرف قبلـه برمـی‌گرداننـد و نمـاز را تمـام می‌کنند، اگرچه احتیاط مستحب آنست که نماز را اعاده کنند. برای کسانی هم که جاهل به حکـم

هستند یا بدون تلاش و کوشش برای پیدا کردن قبله نماز خوانده‌اند احتیاط مؤکدتر است. اگر انحراف از قبله در حدّ یمین و یسار یا پشت به قبله باشد، اگر در اثنای نماز بفهمند و وقت نیز ولو به اندازهٔ یک رکعت باقی مانده باشد، باید نماز را به هم بزنند و از اول رو به قبله بخوانند، ولی اگر در اثنای نماز معلوم شود که انحراف از قبله در حدّ یمین، یسار یا پشت به قبله بوده، ولی وقت به اندازهٔ حتی یک رکعت هم باقی نمانده است یا بعد از نماز معلوم شود انحراف از قبله به اندازهٔ دست راست و چپ یا پشت به قبله واقع شده است، اقوی آنست که نماز صحیح است و نه اعاده لازم است و نه قضا؛ اگرچه احتیاط مستحب آنست که در همهٔ این موارد نماز را اعاده کنند، به خصوص در مواردی که معلوم شود نماز پشت به قبله واقع شده است یا در اثنای نماز معلوم شود، ولی به اندازهٔ یک رکعت از وقت باقی نمانده باشد، احتیاط مؤکدتر است.

پوشش بدن در نماز

﴿مسئلهٔ ۸۹۵﴾ از جمله واجبات در نماز برای مرد و زن پوشانیدن بدن است؛ منتهی پوشش در حال نماز برای مرد و زن یکسان نیست و با هم فرق دارد. در صورتی که نمازگزار مرد باشد واجب است عورتین خود را بپوشاند و بهتر است از ناف تا زانو باشد چه او را ببینند یا نبینند و اگر زن باشد واجب است تمام بدن خود را بپوشاند، ولی پوشاندن صورت به اندازه‌ای که در وضو شسته می‌شود و دستها تا مچ و پاها هم تا مچ لازم نیست، امّا برای اینکه مطمئن شود مقدار واجب را پوشانیده است، باید مقداری از اطراف صورت و مقداری هم پایین‌تر از مچ دست و پاها را بپوشاند.

﴿مسئلهٔ ۸۹۶﴾ موقعی که انسان قضای سجده یا تشهّد فراموش شده را بجا می‌آورد و نیز بنا به احتیاط واجب در موقع سجدهٔ سهو هم باید خود را همانند وقتی که نماز می‌خواند بپوشاند.

﴿مسئلهٔ ۸۹۷﴾ اگر انسان با علم و عمداً در حال نماز خود را نپوشاند، نمازش باطل است و همچنین اگر ندانستن مسئله به سبب کوتاهی و تقصیر باشد بنا بر احتیاط نمازش را دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۸۹۸﴾ اگر نمازگزار در بین نماز بفهمد جایی از بدن را که باید بپوشاند، نپوشانیده، واجب است که فوراً آن‌را بپوشاند و نماز را تمام کند، مگر آنکه پوشاندن آن زیاد طول بکشد که در این صورت احتیاط آنست که نماز را با همان وضع تمام و بعداً اعاده کند، ولی چنانچه بعد از نماز بفهمد جایی پیدا بوده، نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۸۹۹﴾ اگر نمازگزار لباسش به گونه‌ایست که در حال قیام و ایستادن او را می‌پوشاند، ولی ممکن است در حال رکوع یا سجود نپوشاند، اگر موقع پیدا شدن عورتین به وسیله‌ای بتواند خود را بپوشاند، نمازش صحیح است و بهتر است که با آن لباس نماز نخواند.

﴿مسئلهٔ ۹۰۰﴾ انسان می‌تواند در نماز با هر چیزی خود را بپوشاند حتّی با علف یا برگ درختان، گرچه بهتر است موقعی با علف و برگ درخت خود را بپوشاند که چیز دیگری مانند پارچه و غیر اینها نداشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۹۰۱﴾ اگر انسان غیر از گِل، ساتر دیگری برای پوشاندن عورتین خود نداشته باشد و بخواهد نماز بخواند، اگر گِل رقیق و نازک باشد به گونه‌ای که عرفاً آن‌را ساتر ندانند، اظهر این است که نماز را عریان و برهنه بخواند و اگر گِل کلفت و ضخیم باشد و عرف آن‌را ساتر به حساب آورد، در حال اضطرار می‌تواند با آن نماز بخواند.

﴿مسئلهٔ ۹۰۲﴾ اگر نمازگزار چیزی که بتواند با آن خود را بپوشاند نداشته باشد، ولی احتمال می‌دهد اگر نماز را به تأخیر بیندازد چیزی پیدا می‌کند، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را به تأخیراندازد و در این صورت اگر تا آخر وقت چیزی پیدا نکرد، باید طبق وظیفهٔ خود عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۹۰۳﴾ کسی‌که می‌خواهد نماز بخواند و برای پوشاندن خود حتی برگ درخت و علف و گِل ضخیم هم ندارد و احتمال هم نمی‌دهد تا آخر وقت بتواند چیزی پیدا کند، در صورتی‌که نامحرم او را ببیند واجب است نشسته نماز بخواند و عورت خود را با رانهایش بپوشاند و اگر اطمینان دارد که کسی او را نمی‌بیند باید ایستاده نماز بخواند و جلوی خود را با دست بپوشاند و در هر صورت برای رکوع و سجود اشاره کند و برای سجده سرش را مقداری بیشتر پایین بیاورد.

شرایط لباس نمازگزار و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۹۰۴﴾ لباس نمازگزار دارای شش شرط است:

شرط اول:

لباس نمازگزار باید پاک باشد؛ بنابراین اگر کسی عمداً با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۹۰۵﴾ کسی‌که نمی‌دانسته با بدن و لباس نجس نماز باطل است و با آن حال نماز خوانده است، نمازش باطل است چه در یاد گرفتن مسئله کوتاهی کرده باشد و چه نکرده باشد.

﴿مسئلهٔ ۹۰۶﴾ اگر به سبب جهل به مسئله، نجس بودن چیزی را نمی‌دانسته، مثلاً نمی‌دانسته عرق کافر نجس است و با آن نماز بخواند، در صورتی‌که مقصّر باشد نمازش باطل است و اگر در دانستن قاصر بوده، گرچه مرتکب گناه نشده است، ولی احتیاطاً باید نمازش را اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۹۰۷﴾ اگر نمازگزار نداند که بدن و لباسش نجس است و با این حال نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده است، نمازش صحیح است، ولی بهتر است در وسعت وقت نمازش را دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۹۰۸﴾ اگر کسی‌که نجس بودن بدن یا لباس از یادش برود و با این فراموشی مشغول نماز شود، چه در بین نماز یادش بیاید و چه بعد از نماز، اگر وقت اجازه بدهد نمازش را اعاده کند و اگر در خارج وقت باشد، باید نمازش را قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۹۰۹﴾ اگر کسی در بین نماز متوجه شود که بدن یا لباس او نجس است و بعد از درک این مطلب چیزی نخوانده باشد یا بفهمد بدن یا لباس او نجس است و شک کند که همان وقت

نجس شده یا قبلاً نجس بوده است، دوحالت پیش می‌آید:

۱- وقت نماز وسعت دارد و این فرض نیز دو صورت دارد:

الف- چنانچه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض کند یا بیرون آورد صورت نماز به هم می‌خورد و یا اگر لباس را بیرون آورد، برهنه می‌ماند باید نماز را رها کند و با بدن و لباس پاک نماز بخواند.

ب- اگر به گونه‌ای باشد که صورت نماز به هم نمی‌خورد باید بدن یا لباس را تطهیر یا عوض کند و نماز را به اتمام برساند و نمازش صحیح است.

۲- وقت نماز تنگ باشد، اینجا نیز دو حالت پیش می‌آید:

الف- چنانچه آب کشیدن بدن یا لباس و عوض کردن لباس صورت نماز را به هم می‌زنند باید با همان حال نماز را بخواند و نماز او صحیح است.

ب- چنانچه به گونه‌ای باشد که صورت نماز به هم نمی‌خورد باید بدن یا لباس را آب بکشد یا عوض کند و نماز را هم تمام کند.

﴿مسئلهٔ ۹۱۰﴾ کسی‌که در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد و قبلاً نیز یقین به نجاست آن نداشته است و پس از بررسی و تفحّص نیز اثری از نجاست پیدا نکند و با این حال نمازش را بخواند و پس از نماز متوجّه شود که بدن یا لباس او نجس بوده، نمازش صحیح است و اگر بدون بررسی نمازش را بخواند، احتیاطاً آن‌را قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۹۱۱﴾ اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین کند که از خونهای نجس نیست مثلاً خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خونهایی بوده که نمی‌شود با آن نماز خواند، بنا بر احتیاط نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۹۱۲﴾ اگر کسی لباسش را آب بکشد و یقین پیدا کند که پاک شده است و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاک نشده است، نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۹۱۳﴾ اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین کند از خونهای نجسی است که نماز خواندن با آنها صحیح است مثلاً یقین داشته باشد که خون دمل و زخم است، در صورتی‌که بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است، نمازش صحیح است و بنا بر احتیاط مستحب در وقت اعاده و در خارج وقت قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۹۱۴﴾ اگر خونی در بدن یا لباسش ببیند و یقین کند که از خونهای نجس نیست، مثلاً خون پشه است، در صورتی‌که بعد از نماز علم پیدا کند از خونهایی بوده که نماز خواندن با آن صحیح نیست، نمازش صحیح است، گرچه احتیاط مستحب آنست که در وقت اعاده و در خارج وقت قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۹۱۵﴾ اگر نمازگزار نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد و در همان حال فراموشی نماز بخواند و بعد یادش بیاید، نمازش صحیح است، ولی اگر بدنش

با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن‌را فراموش کرده برسد و بدون اینکه خود را آب بکشد، غسل کند و نماز بخواند، هم غسل و هم نمازش باطل است و اگر جایی از اعضای وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن‌را فراموش کرده برسد و قبل از آن که آنجا را آب بکشد، وضو بگیرد و نماز بخواند، وضو و نمازش باطل است، مگر آنکه طوری باشد که با غسل یا وضو بدن نیز پاک شود مثلاً آن جای نجس را زیر آب جاری یا کر قرار دهد که در این صورت بدن پاک می‌شود و درنتیجه از این جهت غسل و وضو و نماز نیز صحیح خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۹۱۶﴾ کسی‌که یک لباس بیشتر ندارد، اگر بدن و آن لباس با هم نجس شوند و به اندازهٔ آب کشیدن فقط یکی از آنها آب داشته باشد، چنانچه به سبب سرما یا مانند آن نتواند لباس را بیرون آورد و نجاست هر دو یکی باشد یا نجاست بدن شدیدتر باشد، باید بدنش را آب بکشد و در لباس نجس نماز بخواند و چنانچه نجاست لباس شدیدتر از بدن باشد، مثلاً نجاست لباس با بول، ولی نجاست بدن با چیزهای دیگر باشد ظاهر آنست که در این صورت مکلّف میان شستن بدن یا لباس مخیر است و اگر می‌تواند لباسش را بیرون آورد بنا بر احتیاط بدن را آب بکشد، در این صورت اگر وقت نماز وسعت دارد احتیاطاً دو نماز بخواند، یکی در لباس نجس و یکی بدون لباس و اگر وقت تنگ است با همان لباس نجس نماز بخواند.

﴿مسئلهٔ ۹۱۷﴾ کسی‌که غیر از لباس نجس لباس دیگری ندارد یا اینکه وقت نماز تنگ است و نمی‌تواند لباس پاک پیدا کند یا وقت وسعت دارد، ولی احتمال نمی‌دهد بتواند لباس پاک پیدا کند، در این صورت اگر می‌تواند لباس را به اندازهٔ مدّت نماز بیرون آورد و عریان بماند، واجب است به دستوری که برای برهنگان داده شده عمل کند و اگر به علّت سرما و مانند آن نتواند لباس را بیرون آورد باید با همان لباس نجس نمازش را بخواند و صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۹۱۸﴾ کسی‌که دو لباس دارد و می‌داند یکی از آنها نجس است و نتواند آن دو را آب بکشد و نداند لباس نجس کدام یک از این دو است، در این صورت اگر وقت وسعت دارد واجب است نماز را با هر دو لباس بخواند و اگر وقت تنگ است با هر کدام که نماز بخواند اشکال ندارد، ولی احتیاط این است که بعد از وقت با لباس دیگر قضا کند.

شرط دوم:

لباس نمازگزار باید مباح باشد. پس کسی‌که می‌داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، اگر با علم و عمداً با لباس غصبی یا لباسی که نخ یا دکمه یا هر چیز دیگر غصبی در آن به کار رفته است نماز بخواند، واجب است احتیاطاً نماز را با لباس غیر غصبی دوباره بخواند و ظاهر این است که جاهل مقصّر در حکم عالم و عامد است.

﴿مسئلهٔ ۹۱۹﴾ کسی‌که می‌داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، ولی نمی‌داند که نماز را باطل می‌کند، اگر عمداً با لباس غصبی نماز بخواند بنا بر احتیاط واجب نماز را با لباس غیر غصبی اعاده

کند.

﴿مسئلهٔ ۹۲۰﴾ کسی که نمی‌داند یا فراموش کند که لباسش غصبی است و با آن نماز بخواند، در صورتی که خود او غصب نکرده، نمازش صحیح است و اگر خودش غصب کرده احتیاطاً نمازش را اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۹۲۱﴾ اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و در بین نماز متوجه شود، در صورتی که عورتش با چیز دیگری که مباح باشد پوشیده است و می‌تواند فوراً و بدون از دست رفتن و برهم زدن موالات نمازش لباس غصبی را بیرون آورد، واجب است آن‌را فوراً بیرون آورد و نماز را تمام کند و صحیح است و اگر عورت با چیز دیگری غیر از ساتر غصبی پوشیده نیست یا اگر پوشیده باشد اما نمی‌تواند فوراً و بدون به هم خوردن موالات لباس غصبی را بیرون آورد، اگر به مقدار حتّی یک رکعت هم وقت برای نماز باقی بماند، واجب است نماز را بشکند و با لباس غیر غصبی نمازش را بخواند و اگر این مقدار هم وقت ندارد واجب است در حال نماز لباس غصبی را بیرون آورد و طبق وظیفهٔ برهنگان نمازش را بخواند و تمام کند.

﴿مسئلهٔ ۹۲۲﴾ اگر کسی برای حفظ جان خود با لباس غصبی نماز بخواند یا مثلاً برای اینکه دزد لباس غصبی را نبرد با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۹۲۳﴾ اگر کسی با عین پولی که خمس یا زکاتش داده نشده است لباس بخرد یا لباس را نسیه بخرد و در موقع معامله قصدش این باشد که از همان پولی که خمس یا زکاتش داده نشده است، بپردازد و با آن لباس نماز بخواند، در حکم لباس غصبی بوده و نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۹۲۴﴾ اگر چیز غصبی مانند پول یا قلم همراه او باشد و نماز خواندن با آن تصرّف آن چیز حساب شود، بنا بر احتیاط واجب نمازش را دوباره بجا آورد.

شرط سوم:

لباس نمازگزار باید از اجزای مردهٔ حیوانی که خون جهنده دارد- حیوانی که اگر رگ او را بِبُرند خون با جهش بیرون می‌آید- نباشد، بلکه بنا بر احتیاط واجب از اجزای دارای روح حیوان مرده‌ای که خون جهنده ندارد، مانند ماهی و مار نیز نباشد، خواه در لباس به کار برود یا همراه او باشد.

﴿مسئلهٔ ۹۲۵﴾ چیزهایی مانند مو، پشم و کرک مردار حلال گوشت که روح ندارد چنانچه همراه نمازگزار باشد یا در لباس او به کار رفته باشد، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۹۲۶﴾ اگر همراه نمازگزار چیزی باشد که نداند پوست حیوان است، نماز خواندن در آن اشکالی ندارد حتی اگر به عنوان لباس نیز به کار رفته باشد.

﴿مسئلهٔ ۹۲۷﴾ در صورتی که نمازگزار به اصل میته بودن چیزی جاهل باشد و با پوست آن بخواهد نماز بخواند، اشکال ندارد و اگر جاهل به اصل مردار بودن حیوان نباشد، ولی در میته بودن

آن شک کند، در این صورت نماز خواندن با آن لباس جایز نیست و اگر بخواند باید دوباره بجا آورد، ولی اگر می‌دانسته که حتماً میته است، ولی فراموش کرده و با آن نماز خوانده است، اگر از اجزای صاحب روح حیوان دارای خون جهنده باشد در وسعت وقت باید نماز را اعاده و در خارج از وقت قضا کند و اگر نباشد نه اعاده لازم است و نه قضا.

شرط چهارم:

لباس نمازگزار باید از اجزای حیوانات حرام گوشت نباشد، همچنین نباید از اجزای حیوانات حرام گوشت- مانند موی گربه- به بدن یا لباس نمازگزار بچسبد یا همراه او باشد، هرچند بنا بر احتیاط آن حیوان خون جهنده نداشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۹۲۸﴾ اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت مانند عرق گربه بر بدن یا لباس نمازگزار باشد مادامی که آن تَری باقی است، نماز باطل است و اگر خشک شده و عین آن برطرف شده باشد، نماز صحیح ست.

﴿مسئلهٔ ۹۲۹﴾ اگر مو یا عرق یا آب دهان انسان دیگری بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۹۳۰﴾ اگر نمازگزار شک داردکه لباسش از اجزای حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت، چه در داخل کشور اسلامی تهیه شده باشد یا در خارج، نماز خواندن با آن اشکالی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۹۳۱﴾ همراه داشتن موم و عسل و مروارید در حال نماز اشکالی ندارد. خون پشه، ساس و مانند اینها از حیواناتی که گوشت ندارند و اگر با آن نماز بخواند نماز را باطل نمی‌کند.

﴿مسئلهٔ ۹۳۲﴾ اگر با لباسی که نمی‌دانسته از حیوان حرام گوشت است نماز بخواند، نمازش صحیح است، ولی چنانچه می‌دانسته و فراموش کرده است بنا بر احتیاط واجب آن نماز را دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۹۳۳﴾ اگر انسان احتمال دهد که تکمهٔ صدفی و مانند آن از حیوان باشد و یا اینکه بداند صدف است، ولی احتمال بدهد صدف حیوانی است که گوشت ندارد، نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۹۳۴﴾ پوشیدن خز خالص در نماز اشکال ندارد، ولی بهتر است از پوست سنجاب استفاده نشود.

﴿مسئلهٔ ۹۳۵﴾ در هر موردی که نمازگزار شک کند که لباسش از پوست حیوانی است که خوردن گوشت آن حلال است یا نه و نیز شک کند که اصلاً از اجزای حیوان است یا نه، نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

شرط پنجم:

اگر نمازگزار مرد است در لباس او نباید طلا به کار رفته باشد و نماز مرد با چنین لباسی باطل است، بلکه پوشیدن لباسی که از طلا در بافت آن استفاده شده- زربافت- مطلقاً برای مرد ، در نماز و غیر آن حرام است.

﴿مسئلهٔ ۹۳۶﴾ زینت کردن به طلا مثل آویختن طلا به گردن، انگشتر طلا به دست کردن و بستن ساعت طلا به دست برای مردان حرام و نمازی که با آن خوانده شود باطل است. احتیاط واجب آنست که از عینک طلا هم استفاده نکنند، ولی زینت کردن به طلا برای زنان چه در نماز و چه در غیر آن اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۹۳۷﴾ زینت کردن مردان با انگشتر پلاتین که از طلا ساخته نشده است و گذاشتن دندان طلا در صورتی که ظاهر نباشد و زینت محسوب نشود، اشکالی ندارد و نماز را باطل نمی‌کند. همچنین حمل طلا و همراه داشتن آن در صورتی‌که به عنوان پوشش و تزیین محسوب نشود، جایز است و موجب باطل شدن نماز نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۹۳۸﴾ اگر مردی از عینک و انگشتر طلا در حال نماز استفاده نکند، بلکه فقط عینک و انگشتر را همراه خود داشته باشد، چون عنوان پوشیدن بر آن صدق نمی‌کند، اشکالی ندارد و موجب بطلان نماز نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۹۳۹﴾ اگر مردی نداند یا فراموش کند که انگشتر طلا یا لباس زربافت پوشیده است و با آنها نماز بخواند، نمازش صحیح است. اگر هم بداند که این انگشتر یا لباس از طلاست، ولی نداند که نماز خواندن در آن حرام است و موجب باطل شدن نماز می‌شود، در صورتی‌که در یاد گرفتن مسئله کوتاهی نکرده باشد، نمازش صحیح است، ولی اگر کوتاهی کرده است بنا بر احتیاط پس از آگاهی از این حکم باید نمازش را دوباره بجا بیاورد.

﴿مسئلهٔ ۹۴۰﴾ اگر انسان شک داشته باشد که لباسی از طلاست، پوشیدن آن اشکال ندارد و نماز را نیز باطل نمی‌کند.

شرط ششم:

اگر نمازگزار مرد است نباید لباس او ابریشم خالص باشد و در غیر نماز نیز پوشیدن آن برای مرد حرام است. حتی اگر آستر لباس یا جزئی دیگر از لباس او از ابریشم خالص باشد، بنا بر احتیاط واجب پوشیدن آن برای مرد حرام و نماز در آن باطل است، بلکه زن نیز بنا بر احتیاط در لباس ابریشم نماز نخواند، ولی می‌تواند در غیر نماز لباس ابریشمی بپوشد.

﴿مسئلهٔ ۹۴۱﴾ کسی‌که نداند لباسی از ابریشم خالص است، می‌تواند از آن استفاده کند و در آن نماز بخواند.

﴿مسئلهٔ ۹۴۲﴾ دستمال ابریشمی و مانند آن اگر در جیب مرد باشد و با آن نماز بخواند اشکال ندارد و نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۹۴۳﴾ استفاده از لباس ابریشمی در تمام مواردی که عنوان ستر و پوشش صدق نمی‌کند، مانند درست کردن متّکا، ملحفه و غیره و نیز استفاده به عنوان لحاف و زیرانداز اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۹۴۴﴾ در صورتی‌که نمازگزار به سبب جهل یا فراموشی در ابریشم خالص نماز بخواند، در صورت نسیان چه حکم را فراموش کند و چه موضوع را و همچنین در صورت جهل به موضوع و اصل ابریشم بودن، نماز صحیح است و اعاده ندارد اگرچه دوباره بخواند بهتر است؛ ولی در صورت جهل به حکم، مخصوصاً در مواردی که جهل به سبب کوتاهی باشد، احتیاط واجب آنست نماز را دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۹۴۵﴾ پوشیدن لباس غصبی، ابریشم خالص، زربافت و لباسی که از اجزای حیوانات مرده تهیه شده، در حالت ضرورت و ناچاری اشکال ندارد و کسی‌که ناچار است و لباس دیگری هم ندارد و تا آخر وقت هم اضطرار او از بین نمی‌رود، می‌تواند با این لباسها نماز بخواند.

﴿مسئلهٔ ۹۴۶﴾ اگر کسی غیر از لباس غصبی یا لباسی که از مردار تهیه شده یا از ابریشم خالص یا زربافت است، لباس دیگری ندارد و در پوشیدن لباس ناچار نیست، واجب است طبق وظیفه و تکلیف برهنگان نماز بخواند.

﴿مسئلهٔ ۹۴۷﴾ نمازگزار اگر چیزی که با آن بتوان عورتین را پوشاند، ندارد واجب است بخرد یا کرایه کند، مگر آنکه خرید و کرایهٔ آن به قدری پول بخواهد که فراهم کردن آن در وسع او نباشد و یا در صورت مقدور بودن، خرید یا کرایه مضر به حال او خواهد بود، واجب است طبق دستور برهنگان نماز بخواند.

﴿مسئلهٔ ۹۴۸﴾ کسی‌که برای خواندن نماز لباس ندارد، اگر شخصی حاضر بشود به او لباسی هدیه یا عاریه بدهد، اگر قبول کردن آن برایش مشقّت و حرج نداشته باشد، واجب است قبول کند، بلکه در صورتی‌که عاریه کردن و طلب هدیه برای نمازگزار سخت نباشد، واجب است از کسی که لباس دارد و با درخواست نمازگزار آن شخص لباسی به او عاریه یا هدیه می‌دهد، طلب بخشش یا عاریه کند.

﴿مسئلهٔ ۹۴۹﴾ پسری که به سن بلوغ نرسیده است، پوشیدن لباس ابریشم خالص برایش اشکالی ندارد و ولی او اگر در پوشانیدن این لباس به فرزندش کمک کند حرامی مرتکب نشده است و اگر با این لباس نماز هم بخواند باطل نیست.

﴿مسئلهٔ ۹۵۰﴾ کسی‌که واجب است خوابیده نماز بخواند، اگر لحافش از اجزای حیوانات حرام گوشت یا نجس یا از ابریشم خالص باشد، در صورتی‌که عنوان لباس و پوشش صدق کند، برهنه باشد یا نباشد، بنا بر اقوی نمازش باطل است و اگر عنوان لباس صدق نکند نمازش باطل نیست، گرچه ظاهر این است که در صورتی‌که برهنه باشد لحاف به‌طور طبیعی لباس محسوب خواهد شد، امّا تشک و زیرانداز اگر از موارد گفته شده باشد، چون عنوان لباس صدق نمی‌کند اشکال ندارد،

مگر آنکه با گوشهٔ تشک و زیرانداز بخواهد خود را بپوشاند که در این صورت اگر نماز بخواند، باطل است.

﴿مسئلهٔ ۹۵۱﴾ انسان باید از پوشیدن لباس شهرت یعنی لباسی که در نظر عُرف زننده است و از جهت زنندگی انگشت‌نما و موجب هتک و بی‌احترامی باشد پرهیز کند، ولی اگر با آن لباس نماز بخواند اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۹۵۲﴾ احتیاط واجب آنست که مرد لباس زنانه و زن لباس مردانه در ملا عام نپوشد، ولی اگر با آن لباس نماز بخواند اشکال ندارد و چنانچه پوشیدن آن به‌طور موقّت و برای یک هدف عقلایی باشد اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۹۵۳﴾ در تمام مواردی که نمازگزار اول وقت ساتر ندارد یا ساتر جامع شرایط ندارد و احتمال می‌دهد تا آخر وقت پیدا بشود، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را به تأخیر بیندازد و در آخر وقت به وظیفهٔ خود عمل کند.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

﴿مسئلهٔ ۹۵۴﴾ در سه صورت اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد نمازش صحیح است:

اوّل: اگر بدن یا لباس نمازگزار به وسیلهٔ زخم، جراحت یا دملی که در بدن اوست، خون‌آلود شده باشد، اگر آب کشیدن زخم و تعویض پانسمان آن به‌طور معمول سخت و مشکل باشد، نماز با آن اشکال ندارد، ولی اگر زخم جزئی است و خیلی زود خوب می‌شود و آب کشیدن آن بی‌ضرر و آسان است، باید هنگام نماز آن‌را آب کشید، مگر آنکه مقدار خون آن از مساحت یک درهم کمتر باشد.

دوّم: اگر لباس نمازگزار به خون کمتر از یک درهم- تقریباً به اندازهٔ بند انگشت سبّابه یا شهادت- و یا بدن او بنا بر احتیاط به خون کمتر از یک نخود، آلوده شود نماز با آن اشکال ندارد.

سوّم: اگر نمازگزار در تمام وقت نماز راه دیگری جز خواندن نماز با لباس نجس نداشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۹۵۵﴾ در دو صورت اگر فقط لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

۱- اگر لباس کوچک یا هر چیز کوچک دیگری که همراه نمازگزار است مانند جوراب، دستمال، چاقو و انگشتر نجس، به شرط آنکه از مردار و حیوان حرام گوشت برای زن و مرد و از ابریشم و طلا برای مرد ساخته نشده باشد، همچنین ملاک در کوچکی لباس آنست که نتوان عورت را با آن پوشاند، ولی همراه داشتن دستمال بزرگ و نجسی که می‌توان عورت را با آن پوشانید در نماز محلّ اشکال است.

۲- اگر لباس مادری که پرستار کودک است با ادرار پسر بچه نجس باشد به شرط آنکه لباس دیگری نداشته و بنا بر احتیاط توان تهیهٔ آن‌را نیز نداشته باشد و نیز در هر شبانه روز باید یک مرتبه آن‌را بشوید، اگرچه مخیر است در هر ساعتی که بخواهد آن‌را آب بکشد، ولی احتیاط مؤکد

آنست که آن‌را آخر روز آب بکشد تا نمازهای ظهر، عصر، مغرب و عشا را با لباس پاک یا با حدّاقل نجاست بجا آورد و نیز اگر بیشتر از یک لباس دارد، ولی ناچار است همهٔ آنها را بپوشد، چنانچه در شبانه روز یک مرتبه با دستوری که گفته شد همهٔ آنها را آب بکشد کافی است.

﴿مسئلهٔ ۹۵۶﴾ اگر جایی از بدن یا لباس نمازگزار که با زخم فاصله دارد با رطوبت زخم نجس شده باشد، معفوّ و بخشیده نبوده و نماز خواندن با آن جایز نیست، ولی اگر مقداری از بدن یا لباس نمازگزار که معمولاً به رطوبت زخم آلوده می‌شود با رطوبت زخم نجس شود بخشیده است و نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۹۵۷﴾ اگر از زخمی که داخل دهان و بینی و مانند اینهاست خون به بدن یا لباس انسان برسد و به اندازهٔ مساحت یک درهم و یا بیشتر باشد، نمی‌توان از آن اغماض کرد و بنا بر احتیاط نباید با آن نماز بخوانند، ولی بواسیر- دانه‌هایش بیرون باشد یا نباشد- ظاهر آنست که مانند زخم است و خون آن حکم خون زخم را دارد و بخشیده شده است و نماز هم با آن اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۹۵۸﴾ کسی‌که در بدنش زخمی دارد، اگر در بدن یا لباسش خونی ببیند که به اندازهٔ یک درهم یا بیشتر باشد و نداند از زخم است یا از خون دیگر، نمی‌تواند با آن نماز بخواند.

﴿مسئلهٔ ۹۵۹﴾ چرک و دارویی که معمولاً همراه زخم و دمل است و نجس می‌شود، حکم جراحت دمل را دارد.

﴿مسئلهٔ ۹۶۰﴾ اگر در بدن انسان چند زخم وجود داشته باشد و زخمها طوری به هم نزدیکند که عرفاً یک زخم حساب می‌شود تا هنگامی که خوب نشده است نماز با آنها اشکال ندارد، ولی اگر به قدری از هم دورند که هر کدام یک زخم جداگانه حساب می‌شود، در این صورت هر کدام که خوب شد واجب است برای نماز بدن و لباس را از آن خون آب بکشد.

﴿مسئلهٔ ۹۶۱﴾ اگر به اندازهٔ حتّی سر سوزنی خون حیض و بنا بر احتیاط خون نفاس و استحاضه و خون سگ، خوک، کافر، مردار وهر جاندار حرام گوشت غیر از انسان در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز باطل است.

﴿مسئلهٔ ۹۶۲﴾ اگر خونهای دیگری غیر از خون حیض و بنا بر احتیاط استحاضه و نفاس، مثلاً خون بدن خود انسان یا خون حیوان حلال گوشت، اگرچه در چند جای بدن یا لباس باشد، در صورتی‌که مجموع آن کمتر از درهم در لباس و کمتر از نخود در بدن باشد، نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۹۶۳﴾ اگر کسی شک کند که خونها به اندازهٔ یک درهم در لباس و یک نخود در بدن است، چنانچه قبلاً به این اندازه نبوده است، نماز خواندن با آنها اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۹۶۴﴾ خونی که روی لباس بدون آستر می‌ریزد و به پشت آن می‌رسد یک خون حساب می‌شود، ولی اگر پشت لباس جداگانه خونی شود و دو خون به هم برسند و یکی شوند، بنا بر احتیاط واجب باید هرکدام را جدا حساب کرد، پس اگر مجموع آنها به اندازهٔ یک درهم باشد،

نماز با آن صحیح نیست.

﴿مسئلۀ ۹۶۵﴾ اگر خونی که در لباس است کمتر از یک درهم باشد و رطوبتی به آن برسد در صورتی که خون و رطوبتی که به آن رسیده است به اندازۀ یک درهم یا بیشتر شود و اطراف را آلوده کند، نماز با آن باطل است، ولی اگر رطوبت وخون به اندازۀ یک درهم نشود و اطراف را هم آلوده نکند، در این صورت اگر رطوبت خشک شود و عین آن برطرف گردد نماز با آن اشکال ندارد و اگر عین رطوبت باقی باشد در این حالت اظهر آنست که نماز خواندن با آن اشکال ندارد، اگرچه احتیاط مستحب آنست که با آن نماز نخوانند. اگر اطراف را آلوده کند ولو اینکه مجموع به اندازۀ یک درهم نباشد، نماز خواندن با آن محل اشکال است و احوط وجوبی آنست که با آن نماز نخوانند، حکم بدنی که به کمتر از یک نخود خون آلوده شده و رطوبتی از خارج به آن رسیده باشد نیز چنین است.

﴿مسئلۀ ۹۶۶﴾ اگر بدن یا لباس نمازگزار با چیزی غیر از خون نجس شود، گرچه کمتر از یک درهم در لباس یا کمتر از یک نخود در بدن باشد نماز باطل است و نیز اگر بدن یا لباس با آب یا چیز دیگری که با خون نجس شده است، نجس شود نماز باطل است.

﴿مسئلۀ ۹۶۷﴾ اگر خونی که در بدن یا لباس است کمتر از یک درهم یا یک نخود باشد و نجاست دیگری به آن برسد، مثلاً قطره‌ای بول به آن اصابت کند، نمازی که با آن خوانده شود باطل است.

﴿مسئلۀ ۹۶۸﴾ خونی که کمتر از یک درهم یا کمتر از یک نخود از آن به صحّت نماز ضرر نمی‌رساند، اگر عین آن از بین برود، حکمش از بین نمی‌رود و باقی است.

﴿مسئلۀ ۹۶۹﴾ خونی که غلیظ است و از مقداری که بر صحّت نماز ضرر می‌رساند کمتر است و اگر رقیق بشود از این مقدار بیشتر می‌شود و به نماز ضرر خواهد رساند، مضرّو مبطل نیست و نماز خواندن با آن اشکالی ندارد.

مستحبّات و مکروهات لباس نمازگزار

﴿مسئلۀ ۹۷۰﴾ چند چیز در لباس نمازگزار مستحب است که این موارد از جملۀ آنها هستند: عمّامه با تحت الحنک، پوشیدن عبا و لباس سفید، به تن کردن پاکیزه‌ترین لباسها، استعمال بوی خوش، دست کردن انگشتر عقیق، پوشاندن قدمهای پا برای زنان و نیز مستحب است لباس از پنبه و کتان به تن کردن و آویختن گردن‌بند در زنان.

﴿مسئلۀ ۹۷۱﴾ چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است که این موارد از جملۀ آنها هستند: پوشیدن لباس سیاه غیر از عمامه و عبا و لباس چرک یا تنگ، پوشیدن لباسی که نقش صورت دارد، باز بودن دکمه‌های لباس، پوشیدن لباس نازک، به تن کردن لباسی که نشانۀ کبر و غرور باشد، چسباندن دستها به بدن در صورتی که پیراهن و شلوار نپوشیده باشد، نماز خواندن با حنا و

رنگ قبل از آنکه شسته شود، پوشیدن لباس مخصوص جوانان برای پیران، لباس خانمها در حالی‌که هیچ‌کدام از زیورآلات‌شان را همراه نداشته باشند. البته مستحبّات و مکروهات منحصر به مواردی که در این مسئله و مسئلهٔ قبل آورده شد نیست. فقهای عظام رحمهم الله آنها را در کتابهای فقهی و ادعیه با استناد به روایات اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده‌اند که ما در این رساله به بعضی از آن موارد اشاره کردیم.

مکان نماز و شرایط آن

محل خواندن نماز چند شرط دارد:

شرط اوّل

﴿مسئلهٔ ۹۷۲﴾ مکان نمازگزار باید مباح باشد. نماز در جای غصبی حتّی اگر روی فرش یا تخت غیرغصبی باشد باطل است، ولی نماز زیر سقف و خیمهٔ غصبی اگر زمینش مباح باشد باطل نیست.

﴿مسئلهٔ ۹۷۳﴾ نماز خواندن در ملکی که منفعت آن متعلق به دیگری است بدون اجازهٔ او باطل است، پس اگر صاحب‌خانه یا هر کس دیگر در خانهٔ اجاره‌ای بدون اجازهٔ مستأجر نماز بخواند، نمازش باطل است، همچنین نباید بدون اجازه در ملکی که دیگری حقّی دارد نماز خواند، مثلاً اگر میت وصیت کرده باشد که یک‌سوم مال او را به مصرفی برسانند، تا وقتی که یک‌سوم را جدا نکرده‌اند در ملک او نماز نخوانند.

﴿مسئلهٔ ۹۷۴﴾ کسی‌که در مسجد و یا سایر اماکن عمومی نشسته اگر دیگری جای او را گرفته و غصب کند و در آنجا نماز بخواند نمازش باطل است و باید در محل دیگر نماز خود را اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۹۷۵﴾ کسی‌که در خانه یا هر ملک دیگری شریک دارد، اگر سهم هرکدام از شریکان جدا نشده باشد، بدون اجازهٔ شریک یا شرکا نمی‌توان در آن خانه و یا ملک تصرف کرد و اگر بدون اجازهٔ شریک یا شرکا نماز بخوانند باطل است.

﴿مسئلهٔ ۹۷۶﴾ اگر در جایی نماز بخواند که نمی‌داند غصبی است یا در جایی که قبلاً غصبی بودن آن‌را می‌دانسته، ولی فراموش کرده است نماز بخواند و بعد از اتمام نماز متوجّه شود که غصبی است، در صورتی‌که خودش غصب نکرده باشد، نمازش صحیح است و اگر خودش غصب کرده و فراموش کرده باشد و در آنجا نماز بخواند و بعد از آن متوجه شود، احتیاط این است که نمازش را دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۹۷۷﴾ اگر بداند جایی غصبی است، ولی نداند نماز در جای غصبی باطل است و در آنجا نماز بخواند، اگر ندانستن او به سبب کوتاهی در یاد گرفتن باشد بنا بر احتیاط واجب نماز او باطل است و اگر کوتاهی نکرده باشد، اگرچه ظاهر آنست که نمازش صحیح است، ولی بهتر است نمازی را که خوانده دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۹۷۸﴾ اگر با عین پولی که خمس و زکات آن داده نشده است، ملکی خریداری کند،

تصرّف در آن ملک حرام و نماز در آن نیز باطل است.

﴿مسئلهٔ ۹۷۹﴾ اگر صاحب ملک به‌طور زبانی اجازهٔ خواندن نماز را بدهد، ولی نمازگزار بداند قلباً راضی نیست، نماز خواندن در آنجا درست نیست، ولی اگر در ظاهر و به صورت زبانی اجازه ندهد، ولی نمازگزار یقین داشته باشد‌که قلباً رضایت دارد، نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۹۸۰﴾ کسی‌که ناچار است نماز واجب را سواره بخواند، اگر اسب یا زینش غصبی باشد نمازش باطل است و در این مسئله فرقی بین نماز واجب و مستحبی نیست، یعنی همان‌گونه که نماز واجب باطل می‌شود نماز مستحبی نیز باطل است.

﴿مسئلهٔ ۹۸۱﴾ تصرّف در ملک میتی که خمس یا زکات در مال اوست، حرام و نماز در آن باطل است، مگر آنکه بدهکاری او را بدهند.

﴿مسئلهٔ ۹۸۲﴾ میتی که به مردم بدهکار است یا خمس و زکات بر ذمّهٔ اوست اگر بدهکاری او به اندازهٔ همهٔ مال یا بیشتر باشد، تصرف در ملک او حرام و نمازخواندن در آن باطل است، ولی تصرفات جزئی که در حدّ برداشتن میت و کفن و دفن او معمول است اشکال ندارد و اگر بدهکاری او کمتر از مالش باشد در صورتی‌که ورثه تصمیم داشته باشند بدهی میت را بپردازند، هر نوع تصرّفی که مانع پرداخت بدهکاری نباشد ظاهراً اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۹۸۳﴾ در صورتی‌که میت بدهکاری نداشته باشد، ولی بعضی از ورثه، نابالغ، دیوانه یا غایب باشند، در این صورت تصرف در اموال آنها بدون اجازهٔ ولیّ آنها حرام و نماز خواندن در آن نیز باطل است، ولی تصرفات جزئی که برای برداشتن و غسل و کفن و دفن میت لازم است اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۹۸۴﴾ نماز خواندن در اماکن عمومی مانند هتلها، مسافرخانه‌ها، حمامها، رباطها و غریب‌خانه‌ها که برای واردین آماده شده است، اگر اطمینان پیدا شود که صاحبش راضی است اشکالی ندارد و در صورت عدم اطمینان مشکل است، البتّه نماز خواندن در اماکن فوق الذکر با قرائن و ظاهر حال نشان دهندهٔ این است که صاحبان آنها راضی هستند و لذا نماز خواندن در آنها اشکالی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۹۸۵﴾ نماز خواندن در غیر اماکن عمومی که در مسئلهٔ قبل گذشت در صورتی صحیح است که مالک آن اجازه دهد یا حرفی بزند که از آن معلوم شود برای نماز خواندن اجازه داده است، مثلاً اجازه دهد تا در ملک او بنشیند یا بخوابد که از اینها فهمیده می‌شود برای نماز خواندن هم اجازه داده است.

﴿مسئلهٔ ۹۸۶﴾ در زمینهای وسیعی که دور از شهر و روستا قرار دارد و چراگاه حیوانات است، نماز خواندن، نشستن، خوابیدن، قرآن خواندن و امثال اینها در صورتی که ضرر نرساند جایز است، اگر چه صاحبان آنها اجازه ندهند، اما اراضی زراعی که نزدیک شهر و روستا قرار دارد و دیوار هم ندارد، اگرچه مالکان آنها صغیر و دیوانه باشند، نماز خواندن و عبور کردن و تصرّفات جزئی که

مضرّ به محصولات زمین نیست، اشکالی ندارد، ولی اگر یکی از صاحبان آنها ناراضی باشد، بنا بر احتیاط واجب تصرف جایز نیست و اگر کسی در این حالت نماز بخواند باید نمازش را اعاده کند.

شرط دوّم

﴿مسئلهٔ ۹۸۷﴾ مکان نمازگزار باید آرام و بدون حرکت باشد به‌طوری که استقرار و طمأنینهٔ نمازگزار به هم نخورد، بنابراین خواندن نماز در وسایل نقلیهٔ در حال حرکت که قهراً موجب حرکت زیاد و تکان خوردن انسان می‌شوند، باطل است، مگر در حال ناچاری مانند تنگی وقت که در این صورت نیز باید تا جایی که می‌تواند و صورت نماز به هم نمی‌خورد به هنگام حرکت چیزی نخواند و هرگاه وسیلهٔ نقلیه از سمت قبله برگشت، نمازگزار روی خود را به سوی قبله برگرداند.

﴿مسئلهٔ ۹۸۸﴾ نماز خواندن در اتومبیل، هواپیما و قطار و هر وسیلهٔ دیگر هنگامی که ایستاده باشد، با رعایت شرایط دیگر نماز اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۹۸۹﴾ روی خرمن گندم، جو، برنج و امثال اینها که انسان نمی‌تواند بدون حرکت باشد، نماز خواندن باطل است.

شرط سوم

﴿مسئلهٔ ۹۹۰﴾ نمازگزار باید در جایی نماز بخواند که احتمال عقلایی بدهد می‌تواند نمازش را به انجام برساند، بنابراین اگر در جایی نماز بخواند که اطمینان دارد به سبب برف و باران و ازدیاد جمعیت و تردّد وسایل نقلیه و مانند آنها نمی‌تواند نماز را تمام کند، نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۹۹۱﴾ در جایی که احتمال باد و باران و تردّد خودرو و ازدحام جمعیت و مانند آنها را می‌دهد و اطمینان به تمام کردن نماز ندارد، اگر نماز را به امید پیش نیامدن مانع و تمام کردن آن شروع کند و به مانعی هم برخورد نکند، نمازش صحیح است.

شرط چهارم

﴿مسئلهٔ ۹۹۲﴾ مکان نمازگزار باید طوری باشد که نمازگزار در حال قیام بتواند راست بایستد و هنگام رکوع و سجده به راحتی و به‌طور صحیح به رکوع و سجده رود. اگر ناچار شود در جایی که سقف آن کوتاه یا مکان آن کوچک است نماز بخواند به گونه‌ای که نتواند راست بایستد یا جای رکوع و سجده نداشته باشد، باید به قدری که ممکن است قیام، رکوع و سجده را کامل بجا آورد.

شرط پنجم

﴿مسئلهٔ ۹۹۳﴾ اگر مکان نمازگزار نجس است، نباید طوری تَر باشد که رطوبت آن به بدن یا

لباس نمازگزار برسد و او را نجس کند، مگر نجاستی که در نماز بخشیده شده است.

﴿مسئلهٔ ۹۹۴﴾ جایی که نمازگزار نماز می‌خواند احتیاط مستحب آنست که پاک باشد، ولی جایی که پیشانی بر آن می‌گذارد واجب است پاک باشد، بنابراین اگر جای پیشانی نجس باشد، حتّی اگر خشک هم باشد، نماز باطل است.

شرط ششم

﴿مسئلهٔ ۹۹۵﴾ از جاهایی نباشد که ایستادن و ماندن در آن جایز نیست، پس نباید زیر سقفی که در شُرُف ویران شدن است و یا روی جایی که نام مبارک خدا یا آیات قرآن کریم بر آن نوشته شده است نماز بخواند و اگر بخواند بنا بر احتیاط باطل است.

﴿مسئلهٔ ۹۹۶﴾ نماز خواندن روی قبور امامان معصوم علیهم‌السلام، حتی قبور علما و بزرگان دین اگر موجب بی‌احترامی باشد، حرام است و کسی‌که نمازش را در محلهای فوق الذکر بخواند، بنا بر احتیاط باید اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۹۹۷﴾ بر نمازگزار واجب است که برای رعایت احترام و ادب در مشاهد مشرّفه در صورتی‌که بی‌احترامی باشد، جلوتر از قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان معصوم علیهم‌السلام نایستد و اگر ایستاد و نماز خواند و بی‌احترامی به آن بزرگواران بود، کاری حرام مرتکب شده است و بنا بر احتیاط نمازش را اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۹۹۸﴾ اگر میان قبر یا ضریح مطهّر و نمازگزار چیزی مانند دیوار و درب حایل شود، به گونه‌ای که موجب بی‌احترامی نباشد، نماز خواندن اشکالی ندارد، ولی‌فاصله شدن صندوق شریف و ضریح و پارچه‌ای که روی آن افتاده کافی نیست.

﴿مسئلهٔ ۹۹۹﴾ بنا بر احتیاط لازم است بین زن و مرد در حال نماز به مقدار یک وجب فاصله باشد و در صورتی‌که فاصلهٔ بین آنها کمتر از ده ذراع- تقریباً پنج متر- باشد، نماز خواندن در آنجا کراهت دارد؛ در این حکم تفاوتی بین زنان محرم و نامحرم وجود ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۰۰۰﴾احتیاط مستحب آنست که زن هنگام نماز مقداری عقب‌تر از مرد بایستد و محل سجدهٔ زن کمی عقب‌تر از محل ایستادن مرد باشد و اگر زن جلوتر از مرد یا مساوی او بایستد در صورتی‌که فاصله‌ای بین آنها نباشد بنا بر احتیاط نمازشان را اعاده کنند و اگر فاصلهٔ بین آنها کمتر از ده ذراع باشد، نماز خواندن در آنجا کراهت شدید دارد.

﴿مسئلهٔ ۱۰۰۱﴾اگر بین زن و مرد که موازی هم ایستاده‌اند یا زن جلوتر از مرد ایستاده، مانعی مانند دیوار یا پرده حایل شود نمازشان صحیح است و نیز اگر بین آنها به اندازهٔ ده ذراع یا بیشتر فاصله باشد کراهت نمازشان نیز از بین می‌رود.

﴿مسئلهٔ ۱۰۰۲﴾ممنوعیت و کراهت مذکور در مسائل فوق در مواردی است که زن و مرد هر دو مشغول نماز باشند، ولی در صورتی‌که مرد مشغول نماز باشد و زن حضور داشته باشد، ولی نماز

نخواند نه ممنوع است و نه مکروه.

﴿مسئلۀ ۱۰۰۳﴾در احکام مذکور در مسائل فوق فرقی بین نمازهای واجب و مستحبی نیست.

﴿مسئلۀ ۱۰۰۴﴾ممنوعیت یا کراهت مذکور در صورتی است که زن و مرد در حال اختیار باشند، ولی در صورتی که وقت تنگ باشد یا هر دو مجبور شوند و رعایت شرایط مذکور در مسائل پیشین ممکن نباشد، در یک جا و موازی هم نماز خواندن نه ممنوع است و نه مکروه و اگر وقت وسیع باشد بهتر است اول مرد نمازش را بخواند بعد زن.

﴿مسئلۀ ۱۰۰۵﴾بودن مرد و زن نامحرم در جای خلوت محل اشکال است و احتیاط آنست که در آن محل نماز نخوانند، ولی اگر یکی از آنها مشغول نماز باشد و دیگری که نامحرم است وارد شود، نماز اولی اشکال ندارد. مکان خلوت به جایی گفته می‌شود که در معرض رفت و آمد نباشد و برای ارتباط آن دو در آنجا عرفاً مانع و رادعی نباشد.

﴿مسئلۀ ۱۰۰۶﴾نماز خواندن در جایی که صدای لهو و لعب شنیده می‌شود یا انسان در معرض گناه دیگری قرار می‌گیرد، محل اشکال است، اگرچه اقوی در این مسئله و مسئلۀ قبل صحت نماز است، ولی احتیاط مستحب نخواندن نماز در آنجاست.

شرط هفتم

﴿مسئلۀ ۱۰۰۷﴾محل گذاشتن پیشانی نمازگزار در حالت عادی نباید بیش از چهار انگشتِ بسته از محل قرار گرفتن زانوهایش، بالاتر یا پایین‌تر باشد؛ احتیاط واجب آنست که همچنین بیش از این مقدار از محل قرار گرفتن سرِ انگشتان پا و دو کف دست او پست‌تر یا بلندتر نباشد.

جاهایی که خواندن نماز در آنها مستحب است

در روایات اسلامی بسیار سفارش شده است که انسان نمازهایش را در مسجد بخواند. بهتر از همۀ مسجدها مسجدالحرام است و بعد مسجد النبی صلی الله علیه و آله در مدینۀ منوّره، سپس مسجد کوفه و بیت المقدّس، سپس در مسجد جامع شهر و روستا و بعد از آن مسجد محل و بعد مسجد بازار. خوب است انسان در خانۀ خودش جایی را برای‌خواندن نماز آماده و معین کند و آنجا را به عنوان مسجد خانه قرار دهد.

﴿مسئلۀ ۱۰۰۸﴾نماز در حرم امامان معصوم علیهم السلام مستحب و بلکه بهتر از بسیاری از مساجد است. در روایات آمده است که نماز در حرم مطهّر امام الموحدین امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام برابر ده هزار نماز در جای دیگر است[1].

۱. وسائل‌الشّیعه، ص ۲۵۶، باب ۴۴ از ابواب احکام مساجد، ح ۱۲.

﴿مسئلهٔ ۱۰۰۹﴾زیاد رفتن به مساجد و رفتن به مسجدی که نمازگزار ندارد، مستحب است و نرفتن و تعطیل کردن مسجد مکروه است و نیز همسایهٔ مسجد اگر عذری نداشته باشد مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مکروه است

﴿مسئلهٔ ۱۰۱۰﴾نماز خواندن در چند جا مکروه است، از جمله: داخل حمام، مقابل انسان، مقابل عکس و مجسّمهٔ هر چیزی که روح دارد، مگر آنکه روی آن‌را بپوشانند، محلّی که در آن عکس باشد، مقابل آتش و چراغ، مقابل قبر، روی قبر، بین دو قبر یا داخل قبرستان، همچنین در کوچه‌ها و خیابانها اگر برای کسانی که عبور می‌کنند زحمت نباشد و اگر زحمت باشد حرام است، زمین نمکزار، مقابل چاه و چاله‌ای که محل بول آدمی باشد، جایی که فرد جُنب در آنجا باشد و در برابر نمازگزار، قرآن، کتاب باز یا هر چیزی که فکر و حواس او را به خود مشغول کند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۱۱﴾کسی‌که بخواهد در محل عبور و مرور مردم یا در حالی‌که کسی در جلوی او ایستاده نماز بخواند، مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۱۲﴾اگر زن در خانه‌اش نماز بخواند، ثوابش از نماز خواندن او در مسجد بیشتر است و نیز مستحب است که مردها واجبات را در مسجد و مستحبّات را در منزل بجا آورند.

اذان و اقامه

﴿مسئلهٔ ۱۰۱۳﴾مستحب مؤکد است که نمازگزار پیش از شروع نمازهای واجب یومیه اذان و اقامه بگوید، خواه در وطن باشد یا مسافر، نمازش ادا باشد یا قضا. مستحب است قبل از نماز عید فطر و قربان به جای اذان و اقامه سه مرتبه «أَلصَّلاَةَ» گفته شود. در نمازهای واجب دیگر مانند نماز میت نیز به امید رجا و ثواب سه مرتبه «أَلصَّلاَةَ» بگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۰۱۴﴾مستحب است در روز اوّلی که بچه به دنیا می‌آید یا پیش از آنکه بند نافش بیفتد در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه بگویند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۱۵﴾ اذان هجده جمله است: چهار مرتبه «أَللَّهُ أَكبَر»[۱]، دو مرتبه «أَشْهَدُ أَنْ لاَإِلَـهَ إِلاَّاللَّـه»[۲]، دو مرتبه «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ‌اللَّه»[۳]، دو مرتبه «حَيٍّ عَلَى الصَّلاَة»[۴]، دو مرتبه «حَيٍّ عَلَى‌الْفَلاَحِ»[۱]،

۱. یعنی: خدای متعال بزرگ‌تر از آنست که توصیف شود.
۲. یعنی: شهادت می‌دهم جز خدای یکتا خدای دیگری سزاوار پرستش نیست.
۳. یعنی: گواهی می‌دهم که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر و فرستادهٔ خداست.
۴. یعنی: بشتاب به سوی نماز.

دو مرتبه «حَی عَلَی خَیرِ الْعَمَلِ»[۲]، دو مرتبه «أَللّٰهُ أَکبَرُ» یعنی «خدای متعال بزرگ‌تر از آنست که توصیف شود» و دو مرتبه «لاَإِلَهَ‌إلاَّاللّٰه»[۳].

﴿مسئلهٔ ۱۰۱۶﴾جملهٔ «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیاً وَلِیُّ‌اللّٰهِ» جزء اذان و اقامه نیست مخصوصاً اگر اذان صلاتی را که برای شروع خواندن نماز گفته می‌شود در مقابل اذان اعلان- اذانی که به عنوان شعار تشیع است- که جنبهٔ شعائری دارد، بپذیریم این جمله جزء اذان و اقامه صلاتی نیست، ولیکن مطلوبیت ذکر آن بعد از «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ‌اللّٰهِ» به قصد قربت مطلقه محرز است.

﴿مسئلهٔ ۱۰۱۷﴾اقامه هفده جمله است، یعنی دوبار «أَللّٰهُ أَکبَرُ» از اول اذان و یک «لاَإِلَهَ‌إلاَّاللّٰه» از آخر آن کم می‌شود و بعد از گفتن «حَیِّ عَلَی خَیرِالْعَمَلِ» دوبار «قَدْ قَامَتِ الصَّلاَةُ» اضافه می‌گردد.

﴿مسئلهٔ ۱۰۱۸﴾لازم است در بین جمله‌های اذان و اقامه موالات و پی‌درپی بودن کلمات را رعایت کنند و بیش از اندازهٔ معمول فاصله نیندازند؛ در صورت عدم مواظبت و عدم رعایت موالات لازم است مجدّداً از اول اذان و اقامه بگویند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۱۹﴾اذان و اقامه باید به زبان عربی فصیح و به همان ترتیبی که گفته شد بعد از فرارسیدن وقت نماز گفته شود و اگر عمداً یا به سبب فراموشی قبل از وقت آن گفته شود باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۰۲۰﴾لازم است اذان را قبل از اقامه بگویند و اگر بعد از آن گفته شود صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۰۲۱﴾اگر جملات و کلمات اذان و اقامه را بدون ترتیب بگوید، مثلاً «حَیِّ عَلَی‌الصَّلاَةِ» را بعد از «حَیِّ عَلَی‌الْفَلَاحِ» بگوید، باید از همان‌جایی که ترتیب به هم خورده شروع کند و دوباره بگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۰۲۲﴾در صورتی که قبل از شروع اقامه شک کند که آیا اذان را گفته یا نه، باید اذان بگوید، ولی اگر مشغول اقامه شود و بعد شک کند که اذان را گفته است یا نه، گفتن اذان لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۰۲۳﴾مستحب است بین اذان و اقامه یک قدم بردارد (به خصوص برای کسی که نمازش را فرادا بخواند) یا بنشیند یا سجده کند، ذکری بگوید، دعایی بخواند، قدری ساکت باشد یا حرفی بزند یا دو رکعت نماز بخواند؛ ولی حرف زدن بین اذان و اقامهٔ نماز صبح و نماز خواندن بین اذان و اقامهٔ مغرب مستحب نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۰۲۴﴾مستحب است کسی را که برای گفتن اذان معین می‌کنند، امین، عادل، وقت

---

۱. یعنی: بشتاب به سوی رستگاری.
۲. یعنی: بشتاب به سوی بهترین عمل و کردار که نماز است.
۳. یعنی: جز خدای یگانه، خدایی سزاوار پرستش نیست.

شناس بوده و صدایش بلند باشد و در مکان بلندی اذان بگوید. با توجّه به اینکه امروز ابزاروآلات صوتی پیشرفت کرده است و برخی از اهداف و انگیزه‌های استحبابی به وسیلهٔ این دستگاه‌ها تأمین می‌شود، کفایت می‌کند. ظاهراً این شرایط مربوط به زمانهایی است که ابزاروآلات و دستگاه‌های مزبور وجود نداشته است؛ در هر صورت اگر کسی بدون استفاده از ابزار کنونی بخواهد اذان و اقامه بگوید رعایت آن شرایط مستحب است.

﴿مسئلهٔ ۱۰۲۵﴾مستحب است انسان موقع گفتن اذان رو به قبله بایستد و با وضو یا غسل باشد، به خصوص در حال اقامه و دستها را به گوش بگذارد و صدا را بلند کرده و بکشد، بین جمله‌های اذان را کمی فاصله بیندازد و در بین آنها صحبت نکند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۲۶﴾مستحب است بدن انسان در موقع گفتن اقامه آرام باشد و اقامه را آهسته‌تر از اذان بگوید، جمله‌های اقامه را به هم نچسباند، ولی به اندازه‌ای که بین جمله‌های اذان فاصله می‌اندازد بین جمله‌های اقامه فاصله نیندازد.

﴿مسئلهٔ ۱۰۲۷﴾اذان و اقامهٔ نماز جماعت را باید مرد بگوید، ولی در جماعت زنان اگر زن اذان و اقامه بگوید اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۰۲۸﴾کسی که اذان و اقامه دیگری را می‌شنود مستحب است آن‌را تکرار کند و می‌تواند وقتی که به «حَيِّ عَلَى‌الصَّلاَةِ» و «حَيِّ عَلَى‌الْفَلاَحِ» و «حَيِّ عَلَى خَيرِالْعَمَلِ» رسید خود آن جملات را تکرار کند یا به جای آنها «لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّةَ إلاَّ بِاللَّهِ» بگوید و بهتر است اقامه را به امید ثواب و قصد رجا تکرار کند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۲۹﴾در صورتی شنیدن اذان و اقامه دیگری از گفتن خود نمازگزار کفایت می‌کند که فاصلهٔ زیادی نیفتاده باشد به‌طوری که عرفاً آن اذان و اقامه را برای این نماز به حساب بیاورند و الاّ اگر فاصله زیاد باشد و اذان و اقامه را برای این نماز محسوب نکنند، کافی نیست و نمازگزار باید اذان و اقامه نمازش را بگوید و در هر دو صورت تکرار کردن و نکردن تفاوتی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۰۳۰﴾اگر در نحوهٔ گفتن اذان و اقامه، جملات و کلمات طوری ادا شود که غِنا بر آن صدق کند به گونه‌ای که گفته شود مانند آوازخوانی است که در مجالس لهو و لعب معمول است، حرام است و به آن اذان و اقامه نمی‌شود اکتفا کرد.

﴿مسئلهٔ ۱۰۳۱﴾اقوی آنست که اذان گفتن زن از اذان و اقامهٔ مرد کفایت نمی‌کند، با قصد شهوت و لذّت شنیده شود و یا نه فرقی نمی‌کند و مرد باید مستقلاً اذان و اقامه بگوید.

مواردی که اذان گفتن از نمازگزار ساقط می‌شود

﴿مسئلهٔ ۱۰۳۲﴾در پنج مورد اذان گفتن از نمازگزار ساقط می‌شود:

۱- نماز عصر روز جمعه که پس از نماز جمعه خوانده می‌شود؛

۲- نماز عصر روز عرفه که روز نهم ذی‌الحجه در عرفات خوانده می‌شود؛

۳- نماز عشای شب عید قربان برای حاجیانی که از عرفات عازم مشعر الحرام هستند؛
۴- نماز عصر و عشای زن مستحاضه؛
۵- نماز عصر و عشای کسانی که نمی‌توانند از بیرون آمدن ادرار یا مدفوع خود جلوگیری کنند.

بعید نیست که در مورد دوم و سوم بجا آوردن اذان به نیت ورود مشروع نبوده و خلاف سنّت باشد، بنابراین احتیاط آنست اگر گفته شود به نیت رجا و قصد مطلوبیت مطلقه باشد.

مواردی که گفتن اذان و اقامه، هر دو ساقط می‌شود

﴿مسئلهٔ ۱۰۳۳﴾اذان و اقامه در موارد زیر ساقط می‌شود:

۱ –اگر برای خواندن نماز وارد مسجد شده و ببیند برای آن نماز اذان و اقامه گفته شده است.

۲ – کسی‌که برای خواندن نماز جماعت به مسجد برود و ببیند نماز جماعت تمام شده، ولی صفوف به هم نخورده است و جمعیت هنوز پراکنده نشده اند، اگر برای آن نماز اذان و اقامه گفته باشند، آن شخص برای نماز خود بنا بر اقوی نمی‌تواند اذان و اقامه بگوید و اظهر آنست که در این دو مورد اذان و اقامه با آن شرایطی که گفته شد مشروع نیست.

۳ – کسی‌که اذان و اقامهٔ دیگری را بشنود و بین آن اذان و اقامه و نمازی که می‌خواهد بخواند عرفاً فاصلهٔ زیادی نباشد، در این مورد سقوط اذان و اقامه از باب «رخصت» است یعنی نمازگزار هم می‌تواند بگوید و یا نگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۰۳۴﴾اگر کسی برای نماز خواندن وارد مسجد شود و بداند نمازی که خوانده شده با جماعت بوده است، ولی شک کند که صحیح خوانده شده یا نه، اذان و اقامه از وی ساقط می‌شود.

واجبات نماز

﴿مسئلهٔ ۱۰۳۵﴾واجبات نماز یازده چیز است:

۱ – نیت، ۲ – قیام، ۳ – تکبیرةالاحرام، ۴ – قرائت، ۵ – رکوع، ۶ – سجود، ۷- ذکر رکوع و سجود، ۸- تشهّد، ۹- سلام، ۱۰- ترتیب، ۱۱- موالات و پی‌درپی بجا آوردن اجزاء و افعال نماز.

﴿مسئلهٔ ۱۰۳۶﴾از میان واجبات نماز پنج مورد آن رکن است:

۱- نیت، ۲- تکبیرةالاحرام، ۳- قیام در موقع گفتن تکبیرةالاحرام و قیام متّصل به رکوع یعنی ایستادن قبل از رکوع، ۴- رکوع، ۵- دو سجده.

﴿مسئلهٔ ۱۰۳۷﴾بنا بر مشهور اگر نمازگزار عمداً یا اشتباهاً یکی از ارکان نماز را ترک یا اضافه کند، نمازش باطل است اما در غیر رکن اگر اشتباهاً ترک و اضافه کند، نماز باطل نیست و فقط در صورت عمد باطل می‌شود؛ ولیکن باید توجّه داشت زیاد شدن نیت در نماز متصور نیست و زیاد شدن قیام بدون زیاد شدن تکبیرةالاحرام و رکوع ممکن نیست و باطل شدن نماز به سبب زیاد شدن تکبیرةالاحرام اشتباهاً معلوم نیست چون «أللَّهُ أکبَر»، ذکرُ اللّه است و ذکر خداوند در هر حال

مطلوب است، لذا معلوم نیست موجب بطلان نماز باشد.

مسائل واجبات و ارکان نماز

۱- نیت

﴿مسئلهٔ ۱۰۳۸﴾واجب است انسان فقط برای انجام فرمان خداوند متعال نماز بخواند، بنابراین کسی‌که ریا می‌کند، یعنی برای نشان دادن عملی به مردم نماز می‌خواند، خواه همهٔ اعمال یا بعضی از آنان را ریا می‌کند، نمازش باطل است، ولی اگر نماز را برای خداوند عالم بخواند و ریا در قلب وی خطور کند امّا تأثیری در عمل نداشته باشد نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۰۳۹﴾اگر نمازگزار قسمتی از نمازش را نیز برای غیر خدا بخواند نمازش باطل است، چه از قسمتهای واجب نماز باشد مانند حمد و سوره و چه مستحب مانند قنوت، بلکه اگر تمام نماز را برای خدا بخواند، ولی برای نشان دادن به مردم در محل مخصوص بخواند مثلاً به مسجد برود یا اوّل وقت یا با جماعت بخواند، در این حالات باز هم باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۰۴۰﴾واجب است نمازگزار هنگام شروع نماز متوجّه باشد که نماز ظهر می‌خواند یا عصر، نمازی که می‌خواند قضاست یا ادا. اگر نماز صبح و نافلهٔ آن‌را بجا می‌آورد که هر دو مثل هم هستند، ولی یکی واجب است و دیگری مستحب و تعیین هر یک از آنها با قصد نمازگزار صورت می‌گیرد، اگر آنها را تعیین نکند نمازش باطل است، گرچه تعیین تعداد رکعات نماز لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۰۴۱﴾واجب است نمازگزار از اول تا آخر نماز یا در هر عبادت دیگر به نیت خود باقی بماند و اگر در بین نماز چنان غفلت کند که اگر کسی از او سؤال کند چه کاری انجام می‌دهی، بگوید نمی‌دانم، نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۰۴۲﴾احتیاط آنست که نیت را در نماز به زبان نیاورد و تلفّظ نکند، به خصوص در نماز احتیاط که برای شک انجام می‌شود، احتیاط مذکور مؤکدتر است.

۲- قیام

﴿مسئلهٔ ۱۰۴۳﴾قیام ایستادن است و در موقع گفتن تکبیرةالاحرام و قبل از رکوع که به آن قیام متّصل به رکوع می‌گویند، رکن است. قیام موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع اگر چه واجب است، ولی رکن نیست و اگر به سبب فراموشی ترک شود، نماز صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۰۴۴﴾واجب است نمازگزار قبل از گفتن تکبیرةالاحرام و بعد از آن مقداری بایستد تا یقین کند که در حال ایستادن تکبیر گفته است.

﴿مسئلهٔ ۱۰۴۵﴾واجب است نمازگزار در حال قیام، راست و بدون حرکت بایستد، از خم شدن به اطراف بپرهیزد و بنا به احتیاط واجب به جایی تکیه نکند و اگر ناچار شود به چیزی یا جایی تکیه

کند یا در حال خم شدن برای رکوع پاهایش را حرکت دهد، حتّی در حال اختیار اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۰۴۶﴾کسی که می‌تواند درست بایستد، اگر طوری پاها را گشاد بگذارد که ایستادن معمولی بدان صدق نکند، نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۰۴۷﴾اگر در موقع ایستادن به سبب فراموشی بدن را حرکت دهد یا به طرفی خم شود یا به جایی تکیه کند، اشکال ندارد، ولی در هنگام قیام، هنگام گفتن تکبیرةالاحرام و قیام متّصل به رکوع، اگر چه به سبب فراموشی باشد بنا بر احتیاط مستحب نماز را تمام و بعد اعاده کند، هر چند در صورت تکیه دادن یا حرکت به سبب فراموشی‌صحّت نماز خالی از قوّت نیست مگر آنکه ایستادن صدق نکند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۴۸﴾واجب است نمازگزار هنگام ایستادن هر دو پایش روی زمین باشد اگرچه لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد و نیز حرکت دستها و انگشتان در حال نماز اشکال ندارد، ولی بهتر است آنها را حرکت ندهد.

﴿مسئلهٔ ۱۰۴۹﴾اگر در حال خواندن حمد و سوره و دیگر ذکرهای واجب، نمازگزار بدون اختیار حرکت کند به‌طوری که از حالت استقرار و آرامش خارج شود بنا بر احتیاط پس از آرام شدن بدن جملاتی را که در حال حرکت خوانده است، دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۵۰﴾اگر نمازگزار بخواهد کمی به جلو برود یا به عقب برگردد یا اندکی به طرف راست و چپ حرکت کند، بنا به احتیاط واجب در حال حرکت چیزی نگوید و صبر کند تا بدن آرام بگیرد و سپس بگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۰۵۱﴾بنا بر احتیاط هنگام گفتن ذکرهای واجب بلکه مستحب نیز بدن باید آرام و بدون حرکت باشد، ولی جملهٔ «بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ» را باید در حال برخاستن بگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۰۵۲﴾اگر در حالت حرکت بدن ذکری بگوید، مثلاً هنگام رفتن به رکوع یا سجده تکبیر بگوید، چنانچه آن‌را به قصد ذکر خاصی که در نماز دستور داده‌اند بگوید، باید احتیاطاً نماز را اعاده کند، مگر اینکه به خاطر ندانستن مسئله بوده و در یادگیری هم کوتاهی نکرده باشد، ولی چنانچه به این قصد نگوید بلکه بخواهد ذکری گفته باشد نماز او صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۰۵۳﴾کسی که بتواند ایستاده و بدون تکیه دادن به جایی نماز بخواند، اگر ایستاده، ولی با تکیه دادن نمازش را بخواند باطل است؛ اگر کسی بتواند ایستاده و با تکیه کردن به جایی نماز بخواند، اگر نمازش را نشسته بخواند باطل است؛ کسی که می‌تواند نشسته و بدون تکیه به چیزی نماز بخواند، اگر نمازش را نشسته و با تکیه به چیزی بخواند نمازش باطل است؛ و کسی که بتواند نشسته و با تکیه به چیزی نماز بخواند، اگر نمازش را خوابیده بخواند، نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۰۵۴﴾اگر در بین نماز از ایستادن عاجز شود واجب است بنشیند و اگر از نشستن ناتوان شود واجب است بخوابد، ولی تا بدنش آرام نگرفته، واجب است از گفتن ذکرها خودداری کند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۵۵﴾اگر نمازگزار به هیچ عنوان قدرت نشستن ندارد واجب است به گونه‌ای که در

احکام قبله گفته شد به طرف راست بدن بخوابد به‌طوری که جلوی بدنش رو به قبله باشد و اگر به طرف راست نمی‌تواند، به طرف چپ بخوابد، به‌طوری که جلو بدن رو به قبله باشد و اگـر آن هـم ممکن نباشد به پشت بخوابد به‌طوری که کف پاهایش رو به قبله باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۰۵۶﴾کسی که می‌تواند ایستاده نماز بخواند، ولی می‌ترسد به سبب ایستادن مریض شود یا بیماری‌اش طولانی‌تر شود یا ضرری به او برسد، می‌توانـد نشسـته نمـاز بخوانـد و اگـر از آن هـم بترسد می‌تواند خوابیده نماز بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۵۷﴾کسی که نشسته نماز می‌خواند اگر بعد از خواندن حمـد و سـوره بتوانـد بایسـتد و رکوع را ایستاده بجا آورد و از ایستادن هیچ ضرری متوجـه او نباشـد بایـد بایسـتد و رکـوع را بجـا آورد و اگر نتواند یا احتمال ضرر بدهد باید به همان حال نشسـته رکـوع کنـد و ایـن ترتیـب بـرای کسی که نشسته نماز می‌خواند نیز صدق می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۵۸﴾کسی که عذری دارد، ولی احتمال می‌دهد تا آخر وقت عـذرش برطـرف شـود و بتواند ایستاده نماز بخواند، باید احتیاطاً صبر کنـد و در آخـر وقـت برابـر وظیفـهٔ خـود عمـل کنـد؛ همچنین کسی که احتمال می‌دهد در آخر وقت می‌تواند نشسته نماز بخواند، در اوّل وقت نمازش را خوابیده نخواند، ولی چنانچه نماز را اوّل وقت بخواند بـا قصـد اینکـه اگـر در آخـر وقـت عـذرش برطرف شد دوباره بخواند و عذرش باقی بماند، نمازش صحیح است و اگـر عـذرش برطـرف شـد دوباره می‌خواند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۵۹﴾کسی که عذر دارد و همهٔ نماز یا قسمتی از آن‌را نشسته یا خوابیده می‌خواند، اگـر در وقت نماز عذرش برطرف شد بنا بر احتیاط دوباره نماز را کامل بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۶۰﴾مستحب است نمازگزار در حال قیام بدن را راسـت نگـاه دارد، شـانه‌هـا را پـایین بیندازد و دستها را روی رانها بگذارد، انگشتها را به هم بچسباند و جای سجده را نگاه کند، سنگینی بدن را به‌طور مساوی روی هر دو پا بیندازد، با خضوع و خشوع باشد، پاها را پس و پیش نگذارد و آنها را به هم نچسباند. در صورتی که نمازگزار مرد باشد حداکثر فاصلهٔ بین دو پا تا یک وجب بیان شده است.

۳- تکبیرةالاحرام

﴿مسئلهٔ ۱۰۶۱﴾مستحب است نمازگزار قبل از تکبیـرةالاحـرام یعنـی قبـل از گفـتن «أَللّـهُ أَکبَـرُ»، بگوید: «یا مُحْسِنُ قَدْ أَتاکَ الْمُسِيءُ وَ قَدْ أَمَرْتَ الْمُحْسِنُ أَنْ یتَجَاوَزَ عَنِ الْمُسِيءِ، أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ أَنـا

الْمُسِیئُ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَجَاوَزْ عَنْ قَبِیحِ مَا تَعْلَمُ مِنِّی»[۱] سپس بگوید «أَللَّهُ أَکبَر».

﴿مسئلهٔ ۱۰۶۲﴾بهتر است دعای «یَا مُحْسِنُ....» به قصد رجا خوانده شود و نمازگزار، محل مخصوصی برای خواندن آن در نظر نگیرد. البتّه در این زمینه دعاهای بسیاری در کتب ادعیه ذکر شده است که دوستداران می‌توانند به آنها رجوع کنند. در این رساله به همین مقدار بسنده می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۰۶۳﴾گفتن «أَللَّهُ أَکبَر» در اول هر نماز، واجب و رکن است و واجب است حروف آن‌را پشت سر هم بگوید و نیز واجب است هر دو کلمه را به عربی صحیح به همان نحو که گفته شد بگوید و اگر به عربی غلط یا ترجمه به هر زبانی بگوید صحیح نیست و نماز محقّق نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۰۶۴﴾احتیاط واجب آنست که تکبیرةالاحرام را به چیزی که قبل از آن می‌خوانده مثلاً به اقامه نچسباند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۶۵﴾اگر نمازگزار بخواهد «أَللَّهُ أَکبَرُ» را به کلمه‌ای که بعد از آن می‌گوید مثلاً «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم» بچسباند، واجب است «ر» اکبر را ضمّه بدهد، اگرچه بهتر است اصلاً وصل نکند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۶۶﴾هنگام گفتن تکبیرةالاحرام باید بدن آرام باشد، پس اگر عمداً در حال حرکت تکبیرةالاحرام را بگوید، باید نمازش را دوباره بخواند و اگر به خاطر اشتباه حرکت کند احتیاطاً نماز را تمام کند و دوباره بخواند هر چند در این حالت صحّت نماز و تکبیر خالی از قوّت نیست مگر اینکه ایستادن صدق نکند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۶۷﴾اگر نمازگزار «أَللَّهُ تَعَالی أَکبَر» بگوید، باطل است و اگر «أَللَّهُ أَکبَرُ مِنْ أَنْ یوصَفْ» یا اینکه «أَللَّهُ أَکبَرُ مِنْ کلِّ شَیءٍ» نیز بگوید بنا بر احتیاط واجب نماز باطل است، گرچه در این صورت احتیاط آنست که نماز را تمام کند و بعداً اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۶۸﴾نمازگزار باید تکبیر، حمد، سوره، ذکر و دعا را طوری بخواند که خودش بشنود و اگر به سبب سنگینی گوش یا کری یا سر و صدای زیاد یا موانع دیگر نشنود، واجب است طوری بخواند که اگر مانعی وجود نداشت می‌شنید.

﴿مسئلهٔ ۱۰۶۹﴾کسی که نمی‌تواند تکبیرةالاحرام را به عربی صحیح بگوید، واجب است یاد بگیرد و قبل از یاد گرفتن جایز نیست نماز را شروع کند مگر آنکه وقت تنگ شده باشد که در این صورت می‌تواند نماز را همان طور شروع کند و اگر به صورت عربی غیر صحیح نیز بلد نیست

---

۱. یعنی: ای خدایی که به بندگانت احسان می‌کنی، بندهٔ گناه‌کار به در خانهٔ تو آمده است و تو امر کرده‌ای که نیکوکار از گناه‌کار بگذرد، تو نیکوکاری و من گنه‌کار، به‌حق محمّد و آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله رحمت خود را بر محمّدوآل‌محمّد فرست و از بدیهایی که می‌دانی از من سر زده است درگذر.

می‌تواند تکبیرةالاحرام را به هر زبانی که می‌تواند بگوید و اشکال نـدارد، ولـی ذکرهـای دیگـر از تکبیرةالاحرام کفایت نمی‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۷۰﴾کسی‌که لال است یا زبان او بیماری دارد به گونه‌ای که نمی‌تواند تکبیرةالاحـرام را درست بگوید، باید هر طوری که می‌تواند بگوید و اگر به‌طور کلّی توان گفتن آن‌را ندارد بایـد از قلب خود بگذراند و برای تکبیر با انگشت خود اشاره کند و اگر می‌توانـد زبـان را هـم حرکـت دهد.

﴿مسئلهٔ ۱۰۷۱﴾حکم تکبیرات مستحبه در تمامی خصوصیات مانند حکـم تکبیـرةالاحـرام اسـت حتی دربارهٔ وظیفهٔ لال و کسی‌که مرضی دارد و نمی‌تواند «أَللّٰهُ أَکبَر» را درست تلفظ کند یـا اصـلاً نمی‌تواند آن‌را بگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۰۷۲﴾اگر وقت نماز وسعت داشته باشد و نمازگزار بتواند یاد بگیرد، ولی کوتاهی کنـد و یاد نگیرد و نماز را در تنگی وقت با تکبیرةالاحرام غیر صحیح شروع کند بنـا بـر احتیـاط نمـاز را طبق وظیفه تمام و بعد از یادگیری اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۷۳﴾اگر بعد از گفتن تکبیرةالاحرام شک کند که آن‌را درست گفتـه یـا نـه، چنانچـه مشغول خواندن چیزی شده و شک کرده است به شک خود اعتنا نکند و اگر چیزی نخوانده اسـت بنا بر احتیاط واجب صورت خود را از قبله بگرداند و سپس تکبیر را اعاده کند و اگر با همان تکبیر نماز را تمام کند و دوباره بخواند بهتر است.

﴿مسئلهٔ ۱۰۷۴﴾اگر بعد از گفتن تکبیرةالاحرام شک کند که آن‌را به‌طور صحیح گفته یا نه، چـه مشغول چیزی شده و چه نشده باشد به شک خود اعتنا نکند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۷۵﴾مستحب است موقع گفتن تکبیر اول نماز و نیز تکبیرهای وسـط آن، دسـتها را بـا انگشتان به هم پیوسته، تا مقابل گوشها بالا ببرد و از گوشها بالاتر نبرد؛ و نیـز مسـتحب اسـت بـاطن دستها به طرف قبله باشد و با شروع تکبیرةالاحرام دستها را بالا ببرد و با اتمام آن پایین بیـاورد، گـر چه اقوی این است که بدون بلند کردن دستها نیز جایز است تکبیرةالاحرام گفته شود.

﴿مسئلهٔ ۱۰۷۶﴾مسـتحب اسـت در آغـاز هـر نمـازی، واجـب باشـد یـا مسـتحب، عـلاوه بـر تکبیرةالاحرام شش تکبیر دیگر هم گفته شود و بهتر است که یکـی از آنهـا را بـه نیـت افتتـاح و تکبیرةالاحرام و مابقی را به نیت قربت مطلقه یا تکبیر اولی را به نیت افتتاح و تکبیرةالاحرام و مابقی را به نیت قربـت مطلقـه، یـا شـش تکبیـر اولـی را بـه نیـت قربـت مطلقـه و تکبیـر آخـر را بـه نیـت تکبیرةالاحرام بگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۰۷۷﴾جایز است که نمازگزار، تکبیرات مذکور در مسئلهٔ قبل را به صورت پی‌درپـی و بدون فاصلهٔ هیچ دعایی بگوید، ولی افضل آنست که بعد از گفتن سه تکبیر این جملات را بگوید: «أَللّٰهُمَّ أَنْتَ الْمَلِکُ الْحَقُّ، لاَإِلَهَ‌إِلاَّ أَنْتَ سُبْحَانَکَ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْلِی ذَنْبِی إِنَّهُ لاَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ

إلّا أنْتَ» بعد دو تکبیر بگوید و پس از آن این جملات را بخواند: «لَبَّیْکَ وَ سَعْدَیْکَ وَ الْخَیْرُ فِی یَدَیْکَ وَ الشَّرُّ لَیْسَ إلَیْکَ وَ الْمهْدِی مَنْ هَدَیْتَ، لاَ مَلْجَأَ مِنْکَ إلاَّ إلَیْکَ، سُبْحَانَکَ وَ حَنَانَیْکَ، تَبَارَکْتَ وَ تَعَالَیْتَ، سُبْحَانَکَ رَبَّ الْبَیْتِ» و بعد دو تکبیر باقی مانده را بگوید و پس از آن این جملات را بخواند: «وَجَّهْتُ وَجْهِی لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأرْضِ عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ، حَنِیفاً مُسْلِماً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ، إنَّ صَلاَتِی وَ نُسُکی وَ مَحْیَایَ وَ مَمَاتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ، لاَ شَرِیکَ لَهُ وَ بِذَلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَاَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ» و بعد از آن نماز را شروع کند و بگوید: «أعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ ...» و تا آخر سورهٔ حمد را بخواند.

٤- قرائت

﴿مسئلهٔ ۱۰۷۸﴾در رکعت اوّل و دوّم نمازهای یومیه واجب است پس از تکبیرةالاحرام اوّل سورهٔ حمد و سپس بنا براحتیاط واجب یک سورهٔ کامل از سورههایی که سجدهٔ واجب ندارند (به جز سورههای نجم، سجده، فصّلت و علق) خوانده شود، ولی چنانچه وقت نماز تنگ باشد بهطوری که اگر سوره را بخواند، تمام یا قسمتی از نماز در خارج وقت خوانده میشود یا مثلاً بترسد که دزد یا درنده یا چیز دیگری به او صدمه بزند، نباید سوره را بخواند و چنانچه در کاری خیلی عجله داشته باشد میتواند سوره را نخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۷۹﴾نمازگزار بعد از نیت و ایستادن به نماز و گفتن تکبیرةالاحرام باید سورهٔ حمد را به عربی و به ترتیب زیر بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ[1]»، «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ»، «اَلرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ»، «مَالِكِ یوْمِ الدِّینِ»، «إیاکَ نَعْبُدُ وَ إیاکَ نَسْتَعِینُ»، «إهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیم»، «صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیهِم»، «غَیرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیهِمْ وَ لاَ الضَّالِّینَ»[2].

﴿مسئلهٔ ۱۰۸۰﴾نمازگزار هنگام خواندن سورهٔ حمد نباید قصد دعا داشته باشد بلکه باید نیت او خواندن قران باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۰۸۱﴾ترتیب در خواندن حمد و سوره لازم است، یعنی اوّل باید حمد و پس از آن سوره را بخواند؛ پس اگر عمداً سوره را پیش از حمد بخواند نمازش باطل است و چنانچه سهواً سوره را پیش از حمد بخواند و در بین آن یادش بیاید، باید سوره را رها کند و بعد از خواندن حمد

---

۱. رحمت رحمانی خداوند، رحمتی عام و شامل همهٔ کائنات، اعم از جاندار و غیر جاندار است، اما رحمت رحیمی خداوند، رحمت ثابتهٔ خداوند است که مخصوص انسانهای مومن و متقی است.

۲. به نام خداوند رحمان و رحیم. حمد و ثنا مخصوص خداوندی است که پرورش دهندهٔ همهٔ موجودات است. رحمان و رحیم است. صاحب اختیار روز قیامت است. [خدایا] فقط تو را عبادت میکنیم و فقط از تو یاری میخواهیم. ما را به راه راست هدایت کن. به راه کسانی که به آنان نعمت دادی. نه راه کسانی که بر ایشان غضب کردهای و نه کسانی که گمراهند.

سوره را از اوّل بخواند. اگر بعد از خواندن حمد یادش بیاید که سوره را قبلاً خوانده، لازم نیست حمد را دوباره بخواند بلکه فقط سوره را اعاده کند اما اگر بعد از ورود به رکوع متوجه شود که به ترتیب انجام نداده، اعتنا نکند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۸۲﴾در یک رکعت بعد از خواندن حمد می‌تواند بیش از یک سوره را بخواند، هر چند این کار در نماز واجب کراهت دارد و احوط ترک آنست.

﴿مسئلهٔ ۱۰۸۳﴾کسی که حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند و پس از رسیدن به رکوع متوجّه شود، نمازش صحیح است و بنا بر احتیاط واجب باید پس از نماز برای هر کدام که فراموش کرده دو سجدهٔ سهو بجا آورد که کیفیت آن بعداً بیان خواهد شد، ولی اگر قبل از خم شدن برای رکوع یا بعد از آن و قبل از رسیدن به حدّ رکوع متوجّه شود، باید حمد یا سوره یا هردو آنها را که فراموش کرده است بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۸۴﴾در نمازهای واجب انتخاب و خواندن هر یک از سوره‌های قرآن به جز سوره‌هایی که سجدهٔ واجب دارند، اشکال ندارد، واگر نمازگزار عمداً یکی‌از آن سوره‌ها را بخواند بنا بر احتیاط واجب نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۰۸۵﴾اگر سهواً یکی از سوره‌های سجده‌دار را شروع کند، در صورتی‌که قبل از رسیدن به آیهٔ سجده متوجه شود واجب است که احتیاطاً آن سوره را رها کند و سورهٔ دیگری بخواند و اگر بعد از خواندن آیهٔ سجده متوجّه شود، واجب است احتیاطاً برای آن آیه، سجده بجا آورد بعد آن سوره را تمام کند و سوره دیگری را به نیت قُربت مطلقه و بدون نیت واجب یا مستحب بخواند و احتیاطاً نمازش را دوباره بخواند؛ اگر برای سجدهٔ آیهٔ سجده، فقط اشاره کند و سجده‌ای بجا نیاورد، ظاهر این است که نمازش صحیح است و اعاده ندارد و اگر برای آیهٔ سجده اشاره نکند و بعد از اتمام سوره به رکوع برود و بعد از رکوع به سجده که می‌رود مقداری از سجده را به قصد سجدهٔ تلاوت سورهٔ سجده‌دار و مقداری از آن‌را به نیت سجدهٔ همان نماز قرار دهد، اقوی این است که نمازش صحیح است و زیاده‌ای هم صورت نگرفته است تا نماز را مورد اشکال قرار دهد.

﴿مسئلهٔ ۱۰۸۶﴾اگر نمازگزار در حال نماز آیهٔ سجده را به‌طور قهری بشنود و به اشاره سجده کند، نماز او صحیح است و بعد از نماز احتیاطاً سجدهٔ تلاوت را بجا آورد؛ اگر عمداً به آیهٔ سجده گوش کرد به دستور مسئلهٔ قبل عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۸۷﴾در نماز مستحبی خواندن سوره لازم نیست، گرچه آن نماز به سبب نذر کردن واجب شده باشد و اگر نذر به اصل نماز که مستحب است و در آن سورهٔ مخصوص ذکر نشده متعلق باشد و یا در بعضی از نمازهای مستحبی مثل نماز وحشت که سورهٔ مخصوص دارد بخواهد به دستور آن نماز عمل کند باید سوره را بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۸۸﴾اگر بعد از قرائت حمد یکی از دو سورهٔ توحید و یا «کافرون» را شروع کند

نمی‌تواند آنها را رها کند و سورهٔ دیگری بخواند و نیز جایز نیست از یکی از این دو سوره به دیگری عدول کند، ولی اگر سورهٔ دیگری را شروع کند بنا بر احتیاط تا وقتی که به نصف سوره نرسیده باشد می‌تواند آن‌را رها کند و سورهٔ دیگری را بخواند اگرچه اقوی آنست که تا قرائت دوسوم سوره می‌تواند سورهٔ اول را رها کرده و به سورهٔ دیگری عدول کند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۸۹﴾در نماز جمعه و نیز در نماز ظهر روز جمعه مستحب است در رکعت اول بعد از حمد، سورهٔ جمعه و در رکعت دوم بعد از حمد سورهٔ منافقین را بخواند و اگر نمازگزار قرائت یکی از این دو سوره را شروع کرده باشد، احتیاطاً باید ادامه دهد و آن‌را رها نکند حتّی اگر به نصف سوره هم نرسیده باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۰۹۰﴾اگر نمازگزار در نمازجمعه یا نماز ظهر روز جمعه، به سبب فراموشی به جای سوره‌های جمعه و منافقین سورهٔ دیگری را بخواند ولو اینکه توحید و کافرون باشد، مادامی که به نصف نرسیده است می‌تواند آن‌را رها کند و سورهٔ جمعه یا منافقین را بخواند، امّا اگر عمدی باشد، بنا بر احتیاط نمی‌تواند سورهٔ توحید یا کافرون را رها کند و جمعه یا منافقین را بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۹۱﴾اگر مقداری از سوره را فراموش کند یا به خاطر ضرورت و ناچاری مثلاً به سبب تنگی وقت نتواند آن سوره را تمام کند، می‌تواند آن‌را رها کند و سورهٔ دیگری را اگرچه از نصف یا دو سوم هم گذشته باشد و حتی سورهٔ توحید و کافرون باشد، بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۹۲﴾اظهر آنست که سورهٔ فیل و قریش و نیز سوره‌های ضحی و انشراح در نماز در حکم یک سوره هستند و باید به همان ترتیب که در قرآن آمده است با گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۹۳﴾آیهٔ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، جزء سوره است، غیر از سورهٔ برائت که «بِسْمِ اللَّهِ» ندارد، بنابراین خواندن آن پیش از سوره در نماز لازم است، جز درسورهٔ برائت.

﴿مسئلهٔ ۱۰۹۴﴾هر سوره‌ای را که می‌خواهند در نماز بخوانند، بنا بر احتیاط واجب باید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آن‌را هم به نیت همان سوره بخوانند، بنابراین صحیح نیست که اول «بِسْمِ اللَّهِ» را بخوانند بعد سوره را معین کنند و یا به نیت سوره‌ای «بِسْمِ اللَّهِ» بگویند و بعد سوره‌ای دیگر را به جای آن بخوانند و اگر بخواهند عدول کنند، «بِسْمِ اللَّهِ» آن‌را هم باید دوباره بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۹۵﴾بر زن و مرد واجب است که حمد و سورهٔ نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند و بر مرد واجب است که حمد و سورهٔ نماز صبح، مغرب و عشا را بلند بخواند و نیز تمام کلمات و حروف حمد و سوره (حتی حرف آخر) را بلند بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۹۶﴾زنان مخیر هستند که حمد و سورهٔ نمازهای صبح، مغرب و عشا را بلند یا آهسته بخوانند و اگر نامحرم صدایشان را بشنود احتیاطاً واجب است آهسته بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۹۷﴾در جایی که واجب است حمد و سوره را بلند بخوانند، اگر عمداً آهسته بخوانند یا برعکس، نماز باطل است. اگر به سبب فراموشی یا جهل به اصل موضوع یا حکم باشد، حتی اگر

نمازگزار متوجه سؤال بشود، ولی دنبال جواب نرود و سؤال نکند، اگر قصد قربت تحقق پیدا کرده باشد، نمازش صحیح است، گرچه در صورت توجه به سؤال و نپرسیدن آن بهتر است که اعاده کند. اگر در وسط خواندن حمد و سوره بفهمد اشتباه کرده است لازم نیست آن مقداری را که خوانده است دوباره بخواند، گرچه احوط آنست که اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۱۰۹۸﴾ملاک در بلندی و آهسته بودن صدا، جوهره داشتن و تشخیص عرف است، بنابراین اگر صدای نمازگزار به قدری آهسته باشد که تنها خود او بشنود و به نظر عرف مردم بلند به حساب نیاید، هر چند جوهرهٔ صدا را داشته باشد نمی‌توان به آن اکتفا کرد.

﴿مسئلهٔ ۱۰۹۹﴾در خواندن حمد و سوره‌ای که واجب است بلند خوانده شود، اگر صدا را بیش از حد معمول بلند کنند مثلاً فریاد بکشند، نماز باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۰۰﴾واجب است نمازگزار تمام افعال، اعمال و اذکار نماز را یاد بگیرد و همهٔ کلماتی را که لازم است، به‌طور صحیح بیاموزد و ادا کند و افرادی که نیاموخته‌اند واجب است در فراگیری آن کوشش کنند و کسانی که نمی‌توانند به هیچ وجه به‌طور صحیح یاد بگیرند، بنا بر احتیاط در صورت امکان لازم است کسی به آنها تلقین کند و اگر آن هم امکان ندارد هر طور که می‌توانند بخوانند و بنا بر احتیاط مستحب نماز را با جماعت بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۰۱﴾اگر یکی از کلمات حمد و سوره را نداند یا عمداً آن‌را نگوید یا به جای حرفی، حرف دیگر را بگوید، مثلاً به جای «ض» بگوید «ز»، یا جایی را که باید بدون إعراب (فتحه، کسره یا ضمه) خوانده شود إعراب دهد یا تشدید را نگوید، نماز باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۰۲﴾اگر إعراب کلمه‌ای را نداند، واجب است یاد بگیرد، ولی اگر در کلمه‌ای که وقف کردن در آخر آن جایز است همیشه وقف کند، لازم نیست إعراب آن‌را یاد بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۰۳﴾کسی که حمد و سوره و کارهای دیگر نماز را خوب نمی‌داند، ولی می‌تواند یاد بگیرد، در صورت وسعت وقت واجب است یاد بگیرد و اگر وقت تنگ است در صورت امکان بنا بر احتیاط نماز را با جماعت بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۰۴﴾واجب است تسبیحات اربعه و نیز ذکرهای واجب نماز مانند ذکر رکوع و سجود و تشهّد به عربی فصیح خوانده شود و اگر نداند کلمه‌ای باید با سین تلفّظ شود یا با صاد واجب است یاد بگیرد و چنانچه به هر دو شکل بخواند نمازش باطل است، مگر آنکه هر دو گونه قرائت شده باشد و به امید رسیدن به واقع هر دو را بخواند یا کلمه‌ای که خوانده شده است از اذکار باشد و حتّی اگر غلط هم خوانده شود از ذکر بودن خارج نشود، در این صورت نماز صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۰۵﴾اگر انسان کلمه‌ای را صحیح بداند و مدّتی نیز همین‌گونه نماز بخواند و بعد متوجّه شود غلط بوده است، در صورتی که در یادگیری کوتاهی نکرده باشد، نمازهایی که خوانده صحیح است و برای نمازهای بعدی باید یاد بگیرد، ولی اگر کوتاهی کرده باشد بنا بر احتیاط در وقت اعاده و در خارج وقت قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۰۶﴾اگر در کلمه‌ای «واو» باشد و حرف قبل از واو در آن کلمه ضمّه داشته باشد و بعد از واو در همان کلمه همزه «ء» به کار رفته باشد، مانند کلمهٔ سوء، بهتر است که آن واو را مد بدهند و بکشند و نیز اگر در کلمه‌ای الف باشد و حرف قبل از آن، فتحه «َ» داشته باشد و حرف بعدی هم همزه «ء» باشد مانند جَاءَ، بهتر است الف آن‌را مد داده و بکشند، همچنین اگر در کلمه‌ای حرف «ی» باشد و حرف قبل آن کسره داشته و بعد از آن هم همزه «ء» واقع شده باشد مانند جِیءَ، بهتر است با مد خوانده شود و اگر بعد از واو، یا و الف، به جای همزه، حرفی باشد که ساکن است یعنی هیچ کدام از حرکات فتحه و کسره و ضمه را نداشته باشد، باز هم بهتر است این سه حرف و یا به عبارتی این سه صدا با مد، خوانده شوند مانند «وَ لاَ الضَّآلِّینَ» که بعد از الف در ضالّین، لام ساکن واقع شده و بهتر است الف آن با مد خوانده شود.

﴿مسئلهٔ ۱۱۰۷﴾بهتر است که در نماز وقف به حرکت و وصل به سکون نکند و معنای وقف به حرکت آنست که حرکت حرف آخر کلمه را بگوید و بعد مکث کند و سپس کلمهٔ بعد را بخواند مثلاً بگوید «أَلرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» و میم آخر را کسره دهد و بعد قدری مکث کرده و بگوید «مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ»؛ و معنای وصل به سکون آنست که کلمه‌ای را بدون اظهار حرکت حرف آخرش، به کلمهٔ بعدی وصل کند مثلاً بگوید أَلرَّحْمَنِ الرَّحِیمْ و میم أَلرَّحِیمِ را بدون اینکه کسره دهد بلافاصله به کلمهٔ بعدی وصل کند و آن‌را بگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۱۰۸﴾نمازگزار در رکعت سوم و چهارم نماز می‌تواند فقط حمد را بخواند یا سه مرتبه «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لاَإِلَهَ‌إِلاَّاللَّهُ وَاللَّهُ‌أَکبَرُ»[1] یا یک مرتبه همین ذکر را بگوید و همچنین می‌تواند در یک رکعت حمد و در رکعت دیگر تسبیحات بخواند؛ البتّه در رکعتهای سوم و چهارم تسبیحات از حمد افضل است و بهتر است که سه مرتبه هم خوانده شود.

﴿مسئلهٔ ۱۱۰۹﴾اگر تسبیحات در رکعت سوم و چهارم بیشتر از سه مرتبه خوانده شود به نیت ذکر مطلق اشکالی ندارد، ولی اگر به قصد ورود و دستور ذکر نماز خوانده شود، جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۱۱۰﴾در تنگی وقت نماز واجب است که تسبیحات اربعه یکهٔبار گفته شود.

﴿مسئلهٔ ۱۱۱۱﴾بر مرد و زن واجب است در رکعت سوّم و چهارم نماز تسبیحات اربعه را آهسته بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۱۲﴾در مواردی که به جای تسبیحات، حمد را می‌خوانند، بنابراحتیاط واجب حتّی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» را هم باید آهسته بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۱۳﴾کسانی که نمی‌توانند تسبیحات اربعه را یاد بگیرند یا به‌طور صحیح ادا کنند

---

۱. یعنی: پاک و منزه است خداوند متعال و حمد و ثنا مخصوص اوست و خدایی سزاوار پرستش نیست مگر خدای بی‌همتا و او بزرگ‌تر است از اینکه او را وصف کنند.

واجب است به جای تسبیحات، حمد را بخوانند.

﴿مسئلۀ ۱۱۱۴﴾اگر در یکی از دو رکعت اول نماز به گمان اینکه دو رکعت آخر است تسبیحات بخواند، در صورتی که قبل از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند، ولی‌اگر بعد از رکوع بفهمد نمازش صحیح است و برای ترک حمد و سوره درصورت دوّم و زیادۀ تسبیحات در هر دو صورت بنا بر احتیاط واجب سجدۀ سهو بجا آورد.

﴿مسئلۀ ۱۱۱۵﴾اگر دو رکعت اوّل نماز به خیال اینکه دو رکعت آخر است، تسبیحات بخواند یا در دو رکعت آخر نماز به خیال اینکه دو رکعت اوّل است حمد بخواند، چه قبل از رکوع بفهمد و چه بعد از رکوع، نمازش صحیح است.

﴿مسئلۀ ۱۱۱۶﴾اگر نمازگزار بخواهد در رکعت سوم یا چهارم، حمد بخواند و اتّفاقاً تسبیحات بر زبانش جاری شود یا بخواهد تسبیحات بگوید، حمد بر زبانش جاری شود، لازم است آن‌را رها کند و از اول با قصد حمد یا تسبیحات را بخواند، ولی اگر عادت دارد یکی از آنها را بخواند و همان چیز مطابق عادت بر زبانش جاری شود و قصدش هم مطابق همان باشد، می‌تواند آنرا ادامه دهد و نمازش صحیح است.

﴿مسئلۀ ۱۱۱۷﴾کسی که عادت دارد در رکعت سوم و چهارم تسبیحات بخواند، اگر بدون قصد مشغول خواندن حمد بشود، باید آن‌را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را با قصد بخواند، ولی اگر از عادت خود غافل باشد و حمد را به نیت و قصد انجام وظیفه بخواند، نمازش صحیح است و لازم نیست حمد را اعاده کند.

﴿مسئلۀ ۱۱۱۸﴾مستحب است که نمازگزار در رکعت سوم و چهارم نماز، بعد از تسبیحات استغفار کند مثلاً بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبِّی وَ أَتُوبُ إِلَیهِ» یا بگوید: «أَللّهُمَّ اغْفِرْ لِی» اگر نمازگزار قبل از رکوع شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده است یا نه، ولو اینکه وارد استغفار شده یا استغفار را تمام کرده باشد واجب است حمد و سوره را بخواند.

﴿مسئلۀ ۱۱۱۹﴾اگر نمازگزار در رکعت سوم و چهارم قبل از رکوع و قبل از مشغول شدن به استغفار شک کند که حمد و تسبیحات را خوانده است یا نه، باید حمد و سوره را بخواند و یا به گمان اینکه تسبیحات را خوانده مشغول استغفار گردد و شک کند، احتیاط واجب آنست که حمد یا تسبیحات را بخواند. اگر در حال خم شدن که هنوز به حد رکوع نرسیده است در اینکه تسبیحات را خوانده یا نه شک کند، احتیاط واجب آنست که برگردد و حمد یا تسبیحات را بخواند.

﴿مسئلۀ ۱۱۲۰﴾اگر نمازگزار بعد از رسیدن به رکوع رکعت سوم یا چهارم شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، نباید به شک خود اعتنا کند.

﴿مسئلۀ ۱۱۲۱﴾اگر نمازگزار شک کند فلان کلمه یا آیه را صحیح گفته یا نه، مثلاً شک کند که آیۀ «أَلْحَمْدُ لِلّه رَبِّ الْعَالَمِینَ» را درست گفته یا نه، دو صورت دارد:

۱- وارد جزئی شده که بعد از آن آیه یا کلمه باید آورده شود و از ارکان نماز هم باشد. مثلاً بعد از ورود به رکوع شک کند که فلان آیه یا کلمه را صحیح گفته یا نه، اینجا نباید به شک خود اعتنا کند، ولی اگر وارد جزئی شده باشد که از ارکان نباشد مثلاً مشغول آیهٔ سوم باشد و شک کند که آیهٔ اول را درست خوانده است یا نه، در این حالت هم می‌تواند به شک خویش اعتنا نکند و هم می‌تواند احتیاطاً برگردد و آن آیه یا کلمه را درست بخواند و بعد به ترتیب آیات بعدی را بخواند و تا هنگامی که به حد وسواس نرسیده باشد ولو برای چندمین بار می‌تواند برگردد و دوباره بخواند و در صورتی که به خاطر تکرار دچار وسواس شود، احتیاطاً نماز را دوباره بخواند.

۲- اصلاً وارد جزء بعدی نشده است که در این حالت باید آن آیه یا کلمه را به‌طور صحیح دوباره بگوید.

مستحبات قرائت نماز

﴿مسئلهٔ ۱۱۲۲﴾مستحب است نمازگزار کلمات حمد، تسبیحات و دیگر اذکار را شمرده بخواند و در حمد و سوره، آخر آیات را وقف کند- همچنان‌که مشهور چنین گفته‌اند و ترتیل نیز چنین تفسیر شده است- و به معنای آیات توجّه کند و پس ازخواندن حمد کمی صبر کند و بعد سوره را آغاز کند و پس از خواندن سوره لحظه‌ای صبر کند و بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید و به رکوع برود یا قنوت را بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۲۳﴾مستحب است نمازگزار در رکعت اول قبل از خواندن حمد بگوید «أعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيطَانِ الرَّجِيمِ» و در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصری که به جماعت خوانده می‌شود، امام جماعت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را بلند بگوید و در نماز فرادا هم خود نمازگزار آن را بلند بخواند. همچنین مستحب است که اگرنماز را به جماعت می‌خواند، بعد از تمام شدن سورهٔ حمدِ امام و اگر فرادا می‌خواند بعد از اتمام سورهٔ حمد خودش بگوید: «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

﴿مسئلهٔ ۱۱۲۴﴾مستحب است نمازگزار بعد از قرائت سورهٔ توحید یک یا دو یا سه بار این جمله را بگوید: «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا» یا «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي» و این ذکر مربوط به توحید است و ربطی به قنوت ندارد و بعد از سوره‌های دیگر گفته نشود.

﴿مسئلهٔ ۱۱۲۵﴾مستحب است در تمام نمازها در رکعت اول سورهٔ قدر و در رکعت دوم سورهٔ توحید را بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۲۶﴾مکروه است انسان در تمام نمازهای شبانه‌روز خود یک بار هم سورهٔ توحید را نخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۲۷﴾مکروه است سوره‌ای که در رکعت اول خوانده است در رکعت دوم هم بخواند، غیر از سورهٔ توحید که در هر رکعت که خوانده شود کراهت ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۲۸﴾مکروه است انسان با یک نفس سورهٔ توحید یا هم حمد و هم توحید را بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۲۹﴾اگر نمازگزار در اثنای قرائت اسم شریف حضرت محمّدصَلَّی‌اللهُ‌عَلَیهِ‌وَآلِه را بشنود جایز و بلکه بهتر است صلوات بفرستد و با پی‌درپی بودن نماز منافات ندارد و نیز اگر کسی در وسط نماز به نمازگزار سلام کند واجب است نمازگزار جواب او را بدهد و با موالات که یکی از شرایط صحت نماز است منافات ندارد و جزئیات و چگونگی سلام و جواب آن در محل خودش خواهد آمد، انشاءاللّه.

۵- رکوع

﴿مسئلهٔ ۱۱۳۰﴾واجب است انسان در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب بعد از حمد و سوره یا تسبیحات اربعه، به نیت رکوع به‌طور معمول به اندازه‌ای خم شود که کف دستها به سر زانو برسد و احتیاطاً دستها را بر سر زانوها بگذارد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۳۱﴾اگر به قصد کار دیگری غیر از رکوع مثلاً برای کشتن جانور خم شود نمی‌تواند آن‌را رکوع به حساب آورد، بلکه باید بایستد و دوباره برای رکوع خم شود و به سبب این عمل رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۱۳۲﴾کسی که دستها یا زانوانش با دیگران فرق دارد، مثلاً کوتاه یا بلندتر است، واجب است به اندازهٔ معمول دیگران خم شود به گونه‌ای که عرفاً گفته شود رکوع کرده است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۳۳﴾کسی که نشسته نماز می‌خواند، واجب است برای رکوع به اندازه‌ای خم شود که اگر ایستاده رکوع می‌کرد به همان اندازه خم می‌شد و بهتر آنست که به اندازه‌ای خم شود که صورتش به محل سجده نزدیک شود، امّا کسی که خوابیده نماز می‌خواند و نمی‌تواند خم بشود، باید برای رکوع و سجده اشاره کند و اشارهٔ سجده در صورت امکان بیشتر از اشارهٔ رکوع باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۳۴﴾اگر کسی بدون تکیه به چیزی نتواند رکوع کند واجب است به چیزی تکیه کرده و رکوع کند و اگر با تکیه به چیزی هم نتوانست به اندازهٔ متعارف رکوع خم شود لازم است هر اندازه می‌تواند برای رکوع خم شود و برای رکوع اشاره هم بکند و اگر نتواند حتّی با تکیه بر چیزی بایستد و برای رکوع خم شود، واجب است در صورت امکان هنگام رکوع بنشیند و در حال نشسته به رکوع برود و بهتر است نماز دیگری نیز در حال قیام بخواند و در همان حال به رکوع با سر اشاره کند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۳۵﴾کسی که در حال قیام می‌تواند به رکوع برود و با سر اشاره کند و توان خم شدن ندارد، ولی در حال نشسته می‌تواند اندکی خم بشود، واجب است نماز را در حالت ایستاده بخواند و بنا بر احتیاط نماز دیگری نیز بخواند و در موقع رکوع بنشیند و هر قدر می‌تواند برای رکوع خم شود.

﴿مسئلهٔ ۱۱۳۶﴾کسی که برای رکوع خم شده است، اگر بعد از رسیدن به حد رکوع و آرام گرفتن بدن، سر از رکوع بردارد و دوباره به قصد رکوع خم شود، نمازش باطل است و باید اعاده

کند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۳۷﴾کسی که برای رکوع واجب است با سر اشاره کند، اگر نتواند اشاره کند، باید به نیت رکوع چشمها را برهم بگذارد و به نیت برخاستن از رکوع آنها را بازکند و اگر از این هم ناتوان باشد باید در قلب نیت رکوع کند و ذکرش را بگوید.

مسائل و توضیحات مربوط به ذکر رکوع، در بند هفتم از واجبات نماز (ذکر رکوع و سجود) خواهد آمد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۳۸﴾بعد از اتمام ذکر رکوع واجب است راست بایستد و بعد از آنکه بدن آرام گرفت و مطمئن شد به سجده رود و اگر عمداً قبل از ایستادن یا قبل از آرام گرفتن بدن به سجده رود، نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۳۹﴾برای نمازگزاری که رکوع را فراموش کند، دو حالت متصور است یکی اینکه قبل از رسیدن به سجده یادش بیاید، پس واجب است بایستد و به نیت رکوع خم شود و رکوعش را بجا بیاورد و اگر از حالت خمیده بدون راست شدن به رکوع برگردد نمازش باطل است، حالت دوّم اینست که بعد از رسیدن پیشانی به زمین یا بعد از سجدهٔ اول و قبل از شروع سجدهٔ دوم یادش بیاید، در این‌صورت نیز باید برگردد و بایستد و به رکوع برود و بعد از اتمام نماز برای سجدهٔ زیادی دو سجدهٔ سهو بجا آورد و بنا بر احتیاط نماز را دوباره بخواند و اگر بعد از ورود به سجدهٔ دوم یادش بیاید که رکوع را فراموش کرده، نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۴۰﴾اگر پیش از آنکه به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد عمداً ذکر رکوع را بگوید، در صورتی که به همین ذکر اکتفا کند نمازش به دلیل عدم اتیان ذکر بر وجه صحیح، باطل است و اگر آن‌را دوباره به قصد قربت مطلقه بگوید ظاهراً نمازش صحیح است و دلیلی بر بطلان آن وجود ندارد، ولی اگر دوباره به قصد همان ذکر رکوع، در حال آرامش بدن ذکر را بگوید بنا بر احتیاط واجب نمازش را تمام کرده و دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۴۱﴾اگر موقع گفتن ذکر واجب بدون اختیار یا اشتباهاً به قدری حرکت کند که بدن از حالت آرامش خارج شود، واجب است پس از آرام گرفتن بدن، احتیاطاً آن ذکر را دوباره به قصد قربت مطلقه یعنی بدون نیت وجوب یا استحباب بخواند و نمازش صحیح است و اگر حرکتش اندک باشد خللی به نماز وارد نمی‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۴۲﴾اگر به سبب بیماری و مانند آن نتواند به اندازهٔ ذکر رکوع در رکوع بماند، چنانچه بتواند پیش از آنکه از حد رکوع بیرون آید ذکر را بگوید واجب است در آن حال بگوید و اگر این مقدار را نیز نتواند در رکوع بماند و ذکر بگوید، لازم است احتیاطاً در حال برخاستن سه مرتبه «سُبْحَانَ اللَّهِ» بگوید تا یقین کند که حداقل یکی از تسبیحات را در حال رکوع گفته است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۴۳﴾اگر قبل از تمام شدن ذکر واجب عمداً سر از رکوع بردارد، نمازش باطل است، ولی اگر سهواً باشد، دو صورت دارد:

۱- پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود یادش بیاید که ذکر رکوع را تمام نکرده، در این صورت واجب است در حال آرامش بدن ذکر رکوع را بگوید.
۲- بعد از خارج شدن از حال رکوع یادش بیاید، در این صورت نمازش صحیح است و بنا بر احتیاط دو سجدهٔ سهو برای فراموش کردن ذکر بگوید.

مستحبّات رکوع

﴿مسئلهٔ ۱۱۴۴﴾نمازگزار مستحب است:
۱- قبل از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید.
۲- هنگام گفتن تکبیر دستها را تا بناگوش بلند کند مانند آنچه در تکبیرةالاحرام گذشت.
۳- در حال رکوع پشت را صاف و گردن را بکشد و مساوی پشت نگاه دارد.
۴- در حال رکوع میان دو قدم را نگاه کند.
۵- کف دستها را روی زانوها بگذارد به‌طوری‌که انگشتانش باز باشند و دست راست را روی زانوی راست و دست چپ را روی زانوی چپ بگذارد.
۶- قبل از گفتن ذکر رکوع یا بعد از آن صلوات بفرستد.
۷- ابتدا دست راست را بر زانوی راست بگذارد.
۸- بازوها را به هم نچسباند و مانند دو بال باز نگهدارد.
۹- قبل از گفتن ذکر «سُبْحَانَ رَبِّی الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ» این ذکر را بگوید: «أَللَّهُمَّ لَکَ رَکَعْتُ وَ لَکَ أَسْلَمْتُ وَ بِکَ آمَنْتُ وَ عَلَیکَ تَوَکَّلْتُ وَ أَنْتَ رَبِّی، خَشَعَ لَکَ سَمْعِی وَ بَصَرِی وَ شَعْرِی وَ بَشَرِی وَ لَحْمِی وَ دَمِی وَ مُخِّی وَ عَصَبِی وَ عِظَامِی وَ مَا أَقَلَّتْ قَدَمَای غَیرَ مُسْتَنْکفٍ وَ لاَ مُسْتَکبِرٍ وَ لاَ مُسْتَحْسِرٍ».
۱۰- بعد از رکوع برخیزد و راست بایستد و در حال آرامش بگوید: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» و در ادامه این‌طور بگوید: «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ، أَهْلَ الْجَبَرُوتِ وَ الْکبْرِیاءِ وَ الْعَظَمَةِ، أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» و دستها را از زانو بالاتر بگذارد.
۱۱- زنها در رکوع دستها را از زانو بالاتر بگذارند و زانوها را طوری عقب ندهند که برآمدگی باسنهایشان آشکار گردد و مردها بهتر است زانوها را به عقب بدهند.

٦- سجود

﴿مسئلهٔ ۱۱۴۵﴾نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب یا مستحب بعد از رکوع دو سجده بجا بیاورد؛ سجده آنست که پیشانی، کف دو دست، سر دو زانو و سر دو انگشت بزرگ پاها را روی زمین قرار دهد.
﴿مسئلهٔ ۱۱۴۶﴾در هر رکعت دو سجده با هم یک رکن به حساب می‌آیند، پس اگر نمازگزار در یک رکعت نماز واجب عمداً یا به سبب فراموشی دو سجده را ترک یا دو سجده اضافه کند،

نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۴۷﴾اگر عمداً یک سجده کم و زیاد کند نماز باطل می‌شود؛ اگر سهواً یک سجده کم کند دو صورت دارد:

الف- وقتی که قبل از رسیدن به رکوع رکعت بعد یادش بیاید، واجب است برگردد و قضای آن سجده را بجای آورد و احتیاطاً برای هر ایستادن و ذکر زیادی دو سجدهٔ سهو بجای آورد.

ب- بعد از رسیدن به رکوع رکعت بعد یادش بیاید که در این صورت واجب است بعد از نماز قضای آن سجده را انجام دهد و دو سجدهٔ سهو نیز بجای آورد.

ولی اگر سهواً یک سجده اضافه کند چه قبل از رکوع رکعت بعد یادش بیاید یا بعد از آن، نمازش صحیح است و برای اضافه شدن یک سجده دو سجدهٔ سهو بجای آورد، کیفیت و چگونگی سجدهٔ سهو بعداً بیان خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۴۸﴾لازم نیست تمام پیشانی روی زمین قرار گیرد بلکه به اندازه‌ای که عرفاً سجده گفته شود کفایت می‌کند و بنا بر احتیاط جای سجده از یک بند انگشت کمتر نباشد و بهتر است به مقدار یک درهم باشد و اگر همین مقدار متفرّق بود، ولی مانند دانه‌های تسبیح به هم اتصال داشت اشکالی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۴۹﴾اگر پیشانی را عمداً یا سهواً بر زمین نگذارد، سجده نکرده است حتّی اگر جاهای دیگر به زمین برسد، ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و اشتباهاً جای دیگر را به زمین نرساند یا ذکر نگوید، سجده صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۵۰﴾اگر نمازگزار به سبب بیماری و مانند آن نتواند در سجده آرام بگیرد، نمازش صحیح است، ولی باید قبل از آنکه از حالت سجده خارج شود ذکر واجب سجده را بگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۱۵۱﴾اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد عمداً ذکر سجده را بگوید یا قبل از آنکه ذکر سجده تمام شود عمداً سر از سجده بردارد، در هر دو صورت نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۵۲﴾اگر قبل از آنکه پیشانی به زمین برسد اشتباهاً ذکر سجده را بگوید، چنانچه پیش از سر برداشتن از سجده بفهمد باید دوباره در حال آرام بودن ذکر سجده را بگوید و چنانچه بعد از آنکه سر از سجده برداشت بفهمد، نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۵۳﴾اگر نمازگزار در حال سجده یکی از اعضای هفت‌گانه بدن را عمداً از زمین بردارد، نمازش باطل است، ولی موقعی که مشغول ذکر نیست، اگر غیر از پیشانی، اعضای دیگر را بردارد و دوباره بر زمین بگذارد، اگر ذکر را در حال آرامش بگوید، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۵۴﴾اگر در سجدهٔ اول مهر به پیشانی نمازگزار بچسبد و با همان حال به سجده برود، اشکال دارد؛ اگر در سجدهٔ اول پیشانی با خاک آلوده شده است در صورتی که حایل و مانع باشد، واجب است برای سجدهٔ دوم خاک را برطرف کند، اگر حایل نیز محسوب نشود، بهتر است پاک

کند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۵۵﴾اگر نمازگزار در سجده بفهمد چیزی مانند موی سر و چادر یا هر چیز دیگری میان پیشانی و مهر فاصله انداخته است، برای رفع آن نمی‌تواند پیشانی را بلند کند بلکه واجب است هر طوری که امکان دارد چیزی را که فاصله انداخته برطرف کند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۵۶﴾محل پیشانی نمازگزار نباید از جای زانوها و بنا بر احتیاط از جای سرانگشتان پا بیش از حدود چهار انگشت بسته، پست‌تر یا بلندتر باشد، همچنین در زمین شیب‌داری که میزان سراشیبی آن معلوم نیست، احتیاط واجب آنست که محل پیشانی نمازگزار از جای انگشتان پا و سر زانوهای او از این مقدار پست‌تر یا بلندتر نباشد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۵۷﴾واجب است بین آن چیزی که پیشانی بر آن قرار می‌گیرد و خود پیشانی مانعی وجود نداشته باشد چه آن چیز مُهر باشد یا هر چیزی که سجده به آن صحیح است. بنابراین اگر مهر آن‌قدر چرک باشد که در حقیقت پیشانی روی آن قرار نگیرد بلکه روی چرک و مانع قرار گیرد، سجده بر آن باطل است، ولی اگر تنها رنگ مهر تغییر کند و عرفاً مانع به حساب نیاید، سجده اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۵۸﴾محل سجده واجب است پاک باشد، ولی اگر مثلاً مهری را که پاک و خشک است روی فرش نجس بگذارد یا یک طرف مهر پاک و طرف دیگر آن نجس باشد و به طرف پاک سرایت نکند، گذاشتن پیشانی روی طرف پاک اشکال ندارد و سجده بر آن صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۵۹﴾در سجده باید کف دستها روی زمین قرار گیرد، ولی در حال ناچاری پشت دستها هم مانعی ندارد و اگر آن هم ممکن نشد باید مچ دست را بگذارند و اگر آن هم نشد باید تا آرنجها هر جایی را که می‌توانند روی زمین بگذارند و در صورت غیرممکن بودن این حالت گذاشتن بازو کافی است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۶۰﴾در سجده باید سر دو انگشت بزرگ هر دو پا روی زمین قرار گیرد و اگر روی دو انگشت بزرگ یا زیر آنها یا انگشتهای دیگر یا روی پا یا به علت بلند بودن ناخن، سر شست بر زمین نرسد، نماز باطل است و کسی که به علت ندانستن مسئله نمازهای خود را این‌گونه خوانده است، چنانچه در یادگیری کوتاهی کرده باشد، به احتیاط واجب باید اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۶۱﴾اگر به‌طور غیر معمول سجده شود، مثلاً سینه و شکم به زمین بچسبند یا پاها را دراز کند و هفت عضو سجده به زمین برسد، چنانچه عنوان سجده صدق کند اظهر آنست که نماز صحیح است هر چند بهتر است اعاده شود، ولی اگر طوری غیر متعارف باشد که سجده به آن صدق نکند، باید نمازها را اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۶۲﴾چنانچه در پیشانی زخم یا مانند آن باشد، اگر ممکن است باید با قسمت سالم پیشانی سجده کند و اگر زخم تمام پیشانی را فرا گرفته باشد به‌طوری‌که هیچ جای آن‌را نتواند روی زمین بگذارد، باید با یکی از دو طرف پیشانی سجده کند و بنا بر احتیاط واجب ابرو را هم

روی زمین بگذارد هر چند به تکرار نماز باشد و بنا بر احتیاط طرف راست را بر طرف چپ مقدّم بدارد و اگر ممکن نیست با چانه و بینی وگرنه با هر جایی از صورت که ممکن است سجده کند و اگر با هیچ جایی از صورت نیز ممکن نیست، با جلوی سر سجده کند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۶۳﴾کسی که نمی‌تواند پیشانی را روی زمین بگذارد واجب است آن مقدار که می‌تواند خم شود و مهر یا هر چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است را بر جای بلندی قرار دهد و پیشانی را روی آن بگذارد به‌طوری‌که عرفاً بگویند سجده کرده است، ولی باید کف دستها، زانوها و انگشتان پا را به‌طور معمول بر زمین بگذارد؛ اگر نمی‌تواند خم شود باید برای سجده بنشیند و با سر اشاره کند و اگر نتواند با چشمها اشاره کند و در هر دو صورت احتیاط واجب آنست که اگر می‌تواند به قدری مهر را بلند کند که پیشانی را بر آن بگذارد و تا ممکن است کف دستها و زانوها و انگشتان پا را بر زمین بگذارد و اگر با سر یا چشمها نمی‌تواند اشاره کند، باید در قلب خود نیت سجده کند و بنا بر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده اشاره کند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۶۴﴾کسی که نمی‌تواند بنشیند باید ایستاده نیت سجده کند و چنانچه می‌تواند برای سجده با سر و اگر نمی‌تواند با چشمها اشاره کند و اگر این را هم نمی‌تواند در قلب نیت سجده کند و بنا بر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده اشاره کند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۶۵﴾اگر پیشانی بدون اختیار از جای سجده بلند شود اگر ممکن است نباید دوباره به جای سجده برساند، چه ذکر سجده را گفته باشد چه نگفته باشد و اگر نتواند سر را نگاه دارد و بی‌اختیار دوباره به جای سجده برسد روی هم یک سجده حساب می‌شود و اگر ذکر نگفته باشد باید به قصد قربت مطلقه یعنی به قصد تقرب به خداوند و بدون نیت وجوب و استحباب بگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۱۶۶﴾جاهایی که لازم است تقیه کند می‌تواند بر فرش و مانند آن سجده کند و لازم نیست برای خواندن نماز جای دیگری برود و اگر بتواند بر چیزی سجده کند که سجده بر آن صحیح است مانند حصیر، سنگ، فرش، خاک و مانند اینها در صورتی که به زحمت نیفتد و موجب وهن مذهب نیز نشود، نباید بر چیزی سجده کند که در فقه امامیه گفته شده که سجده بر آنها صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۱۶۷﴾محل سجده باید آرام و مستقر باشد، بنابراین سجده کردن بر چیزی که بدن روی آن آرام نمی‌گیرد باطل است، ولی اگر روی تشک یا چیز دیگری که بعد از سرگذاشتن و مقداری پایین رفتن آرام می‌گیرد سجده کند اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۶۸﴾در هر رکعت از نماز که تشهّد ندارد بهتر است بعد از سجدهٔ دوم قدری بی‌حرکت بنشیند و سپس برخیزد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۶۹﴾سجده کردن به غیر خداوند متعال حرام است و اینکه بعضی افراد در مقابل قبور ائمّهٔ معصومین علیهم‌السلام پیشانی بر زمین می‌گذارند فقط در صورتی‌اشکال ندارد که برای خدا و شکر او باشد.

چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است

﴿مسئلهٔ ۱۱۷۰﴾سجده بر زمین و چیزهای غیر خوراکی و پوشاکی که از زمین می‌رویند مانند چوب و برگ درخت صحیح است، گرچه مانند علف و کاه خوراک حیوانات باشد، ولی سجده بر موادی که مصرف خوردنی و پوشیدنی برای انسان دارند، مانند گندم، جو، نان و نیز بر مواد معدنی مانند طلا، نقره، شیشه، عقیق، فیروزه و مانند اینها باطل است؛ همچنین سجده بر چیزهایی که از نفت گرفته می‌شوند صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۱۷۱﴾سجده بر سنگهای معدنی مانند مرمر، سنگهای سیاه، سنگ آهک، سنگ گچ و خاکهای معدنی مانند خاک رس و سرامیک صحیح است، ولی بهتر است در حال اختیار به گچ پخته و آجر و کوزهٔ گلی و مانند آن سجده نکند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۷۲﴾سجده بر گلهایی که خوراکی نیستند صحیح است، ولی احتیاط لازم آنست که به گُلهایی که داروی خوراکی به شمار می‌روند و از زمین می‌رویند مانند گل بنفشه و گاوزبان، نیز سجده نکنند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۷۳﴾احتیاط واجب آنست که به درخت مو و انگور در صورتی که خشک نشده باشد سجده نکنند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۷۴﴾سجده بر کاغذ اشکال ندارد، گرچه از پنبه و مانندآن ساخته شده باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۷۵﴾بهترین چیز برای سجده کردن تربت حضرت سیدالشّهداء، بعد از آن خاک، سنگ و بعد از آن گیاه است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۷۶﴾اگر نمازگزار چیزهایی را که سجده بر آنها صحیح است ندارد یا دارد، ولی به دلیل سرما یا گرمای زیاد و مانند اینها نمی‌تواند بر آنها سجده کند، بر پنبه یا کتان رشته نشده می‌تواند سجده کند و اگر نبود، می‌تواند بر قیر و مواد معدنی دیگر سجده کند و اگر اینها هم نبود می‌تواند بر لباس خود سجده کند و اگر لباس هم نبود بر پشت دست سجده کند و در صورت داشتن لباس کتانی و پنبه‌ای و البسهٔ دیگر ظاهراً لباس کتان و پنبه بر دیگر لباسها مقدّم است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۷۷﴾سجده بر خاک و گِل سست که پیشانی بر آنها مستقر و آرام نمی‌گیرد باطل است و اگر پیشانی بر روی آنها آرام بگیرد اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۷۸﴾اگر هنگام نماز چیزی که بر آن سجده صحیح است را گم کند و چیز دیگری از آن قبیل در اختیار نداشته باشد، چنانچه وقت تنگ است باید به ترتیبی که در مسئلهٔ ۱۱۷۶ گفته شد عمل کند و اگر وقت وسعت دارد بنا بر احتیاط نماز را به ترتیبی که در مسئلهٔ مذکور قبل گفته شد تمام کند و آن‌را دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۷۹﴾چنانچه هنگام سجده متوجّه شود پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، اگر ممکن بود باید پیشانی را بدون بلند کردن سر بر روی چیزی که سجده بر آن

صحیح است بکشد. اگر وقت تنگ بوده و ممکن نباشد بنا بـر احتیـاط بـر هـر چـه ممکـن اسـت از سنگهای معدنی، لباس و غیر آنها سجده کند و نماز را تمام کند و بعد اعاده کند. اگر وقت وسعت داشت می‌تواند نماز را بشکند و آن‌را صحیح اعاده کند و بهتر است طبق مسئلۀ ۱۱۷۶ عمل کند.

﴿مسئلۀ ۱۱۸۰﴾اگر بعد از سجده و بلند کردن سر بفهمـد پیشـانی بـر چیـزی گذاشـته اسـت کـه سجده بر آن باطل است، بنا بر احتیاط واجب یک سجده بر چیزی که سجده بـر آن صـحیح اسـت انجام دهد و نماز را هم دوباره بخواند.

۷- ذکر رکوع و سجود

﴿مسئلۀ ۱۱۸۱﴾نمازگزار واجب است در رکوع بعد از آنکه بـدنش آرام گرفـت ذکـر بگویـد و ظاهر آنست که هر ذکری که شامل تسبیح، تحمید، تهلیـل و تکبیـر باشـد کفایـت مـی‌کنـد و اگـر بخواهد «سُبْحَانَ اللَّهِ»[1] را بگوید کمتر از سه مرتبه نگوید و اگر غیر از «سُبْحَانَ اللَّهِ» را بگوید، کمتـر از سه مرتبه «سُبْحَانَ اللَّهِ» و یا یک مرتبه «سُبْحَانَ رَبِّی الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ»[2]، نباشد و در حـال ضـرورت یک «سُبْحَانَ اللَّهِ» کافی است و اختیار تسبیح با کیفیتی که بیان شد مطابق با احتیاط است.

﴿مسئلۀ ۱۱۸۲﴾مستحب است نمازگزار در ذکر رکـوع اگـر «سُـبْحَانَ رَبِّـی الْعَظِـیمِ وَ بِحَمْـدِهِ» را انتخاب می‌کند، سه یا پنج یا هفت مرتبه یا بیشتر و به صورت فرد بگوید.

﴿مسئلۀ ۱۱۸۳﴾ذکر رکوع و سجود باید دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود، همچنین باید بـه مقدار ذکر واجب، بدن آرام باشد و ذکر مستحب را نیز اگر به قصد ذکری که برای رکوع دسـتور داده‌اند بگوید، بنا بر احتیاط واجب آرام بودن بدن لازم است.

﴿مسئلۀ ۱۱۸۴﴾واجب است که نمازگزار در حالت سجده هم ذکـر بگویـد و همـان‌طـور کـه در رکوع گذشت گفتن هر نوع ذکر که شـامل تسـبیح، تهلیـل، تحمیـد و تکبیـر باشـد کـافی اسـت و احتیاط آنست که اگر «سُبْحَانَ اللَّه» را در سجده بخواهد بگوید، سه مرتبه تکرار کند و اگـر غیـر از آن بخواهد ذکر دیگری بگوید باید از مقدار سه مرتبه «سُـبْحَانَ اللَّـه» یـا یـک مرتبـه «سُـبْحَانَ رَبِّـی الْأَعْلَی وَ بِحَمْدِهِ»[3] کمتر نباشد و اگر ذکر اخیر را بخواهد بگوید مستحب است سـه، پـنج، هفـت یـا بیشتر به صورت فرد بگوید و در حال بیماری یک‌بار «سُبْحَانَ اللَّه» گفتن کفایت می‌کند.

﴿مسئلۀ ۱۱۸۵﴾ذکر سجده را باید پشت سر هم و به عربی صحیح بگوید و واجب است به اندازۀ ذکر واجب بدن آرام و مستقر باشد، در اذکار مستحبی نیز اگـر بـه قصـد ورود و ذکـری کـه بـرای

---

۱. یعنی: خداوند از هر عیب و نقصی پاک و منزه است.
۲. یعنی: پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزه است و او را می‌ستایم.
۳. یعنی: پروردگار برترِ من، از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است و او را می‌ستایم.

سجده و محلّ خاص دستور داده شده است گفته شود احتیاط لازم آنست که بدن آرام و مستقر باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۸۶﴾بعد از تمام شدن ذکر سجدهٔ اول واجب است سر از سجده بردارد و بنشیند و پس از آنکه بدن به‌طور کامل آرام گرفت دوباره سجده کند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۸۷﴾مستحب است بعد از آنکه از سجدهٔ اول برخاست و بدن آرام گرفت، تکبیر گفته و بعد بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّی وَ أَتُوبُ إِلَیهِ».[1]

مستحبات و مکروهات سجده

﴿مسئلهٔ ۱۱۸۸﴾چند چیز در سجده مستحب است، از جمله:

۱ – کسی که ایستاده نماز می‌خواند، بعد از آنکه سر از رکوع برداشت و کسی که نشسته نماز می‌خواند بعد از آنکه کاملاً نشست، برای رفتن به سجده، «أَللَّهُ أَکبَرُ» بگوید و دستها را برای تکبیر بلند کند.

۲– موقع رفتن به سجده، مرد ابتدا دستها و زن ابتدا زانوها را بر زمین قرار دهد.

۳– بینی را نیز بر مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد.

۴– در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد و مستحب است این دعا را بخواند: «یا خَیرَ الْمَسْئُولِینَ وَ یا خَیرَ الْمُعْطِینَ، أُرْزُقْنِی وَ ارْزُقْ لِعَیالِی مِنْ فَضْلِك، إِنَّك ذُو فَضْلٍ عَظِیمٍ»[2]

۵– در حال سجده انگشتان را به هم بچسباند و در برابر صورت بگذارد به‌طوری‌که سر آنها رو به قبله باشد.

۶– بعد از سجده بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد.

۷– هنگامی که پس از هر سجده نشست و بدنش آرام گرفت، «أَللّهُ أَکبَر» بگوید و دستها را برای تکبیر بلند کند.

۸– هنگامی که بعد از سجدهٔ اول بدنش آرام گرفت «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّی وَ أَتُوبُ إِلَیه» بگوید.

۹– برای رفتن به سجدهٔ دوم در حال آرامی بدن دستها را بلند کند و أَللّهُ أَکبَر بگوید.

۱۰– سجده را طول دهد و در سجده صلوات بفرستد.

۱۱– پس از سجده در حال نشستن دستها را روی رانها بگذارد.

۱۲– هنگام برخاستن دستها را بعد از زانوها از زمین بردارد.

---

۱. یعنی: طلب آمرزش و مغفرت می‌کنم از خداوندی که پرورش دهندهٔ من است و به سوی او باز می‌گردم.

۲. یعنی: ای بهترین کسی که از او سئوال می‌کنند و ای بهترین عطا کنندگان، به من و خانواده‌ام از فضل خودت روزی بده، به درستی که تو صاحب فضل عظیمی هستی.

۱۳- در حال برخاستن برای قیام «بِحَوْلِ اللّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُد»[1] بگوید. البته برای سجده مستحبات دیگری هم وجود دارد که به تفصیل در دیگر کتابهای فقهی آمده است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۸۹﴾خواندن قرآن در سجده مکروه است و نیز فوت کردن بر محل سجده برای برطرف کردن گرد و غبار و همچنین تکیه کردن در حال نشستن بر باسنها و بلند کردن ساقهای پا مکروه است. اگر در حال فوت کردن دو حرف از دهان خارج شود نماز باطل است و مکروهات دیگری نیز هست که در کتب فقهی آمده است.

سجدهٔ واجب در قرآن

﴿مسئلهٔ ۱۱۹۰﴾در هر یک از چهار سورهٔ سجده (۳۲)، فُصّلت (۴۱)، نجم (۵۳)، علق (۹۶) یک آیهٔ سجده وجود دارد، هرگاه انسان یکی از این چهار آیه را بخواند یا به آن گوش دهد باید فوراً سجده کند و اگر فراموش کرد هر وقت یادش آمد باید سجده کند. نیز اگر گوش ندهد، ولی بی‌اختیار به گوش او بخورد بنا بر احتیاط سجده کند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۹۱﴾اگر آیهٔ سجده را از بچه‌ای که خوب و بد را نمی‌فهمد یا از کسی که قصد خواندن قرآن ندارد یا از رادیو یا ضبط صوت، ولو به صورت قهری شنید، بنا بر احتیاط واجب سجده کند، ولی اگر گوش بدهد، واجب است سجده کند.

﴿مسئلهٔ ۱۱۹۲﴾اگر هنگام خواندن یکی از آیات سجده از دیگری هم بشنود، بنا بر احتیاط واجب دو سجده بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۹۳﴾در بجای آوردن سجدهٔ واجب قرآنی وضو، غسل، رو به قبله بودن، پاک بودن بدن و لباس شرط نیست، ولی باید جای او غصبی نباشد و پیشانی را روی چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و بنا به احتیاط واجب جای پیشانی او از محل زانوها و سر انگشتان، بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد و بنا بر احتیاط باید جای پیشانی پاک و نیز عورت پوشیده باشد، همچنین باید لباس او در صورتی که سجده کردن تصرف در آن باشد، غصبی نباشد.

﴿مسئلهٔ ۱۱۹۴﴾سجدهٔ قرآنی تشهّد، سلام و تکبیر افتتاحیه ندارد، ولی هنگامی که سر از سجده برمی‌دارد، مستحب است احتیاطاً تکبیر بگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۱۹۵﴾سجدهٔ قرآنی وقتی واجب می‌شود که خود آیات سجده را بخواند یا گوش کند، ولی اگر ترجمهٔ آیات سجده را بخواند یا بشنود، سجده واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۱۹۶﴾در سجدهٔ واجب قرآنی، واجب است به‌طوری عمل کند که عرفاً بگویند سجده کرده است و بنا بر اقوی ذکر هم واجب نیست، گرچه بهتر است ذکری گفته شود و بهتر است

---

۱. یعنی: به یاری خداوند و به نیروی او برمی‌خیزم و می‌نشینم.

بگوید: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ حَقّاً حَقّاً، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ إِيمَاناً وَ تَصْدِيقاً، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ عُبُودِيةً وَ رِقّاً، سَجَدْتُ لَکَ يا رَبِّ تَعَبُّداً وَ رِقّاً لاَ مُسْتَنْكِفاً وَ لاَ مُسْتَكبِراً، بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ ضَعِيفٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ.»

۸- تشهّد

﴿مسئلهٔ ۱۱۹۷﴾نمازگزار باید در رکعت دوم تمام نمازهای واجب و مستحب غیر از نماز وتر که یک رکعت است و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت دوم و چهارم نمازهای چهار رکعتی بعد از سجدهٔ دوم بنشیند و در حالی که بدنش آرام است بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيکَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد»[1].

﴿مسئلهٔ ۱۱۹۸﴾کلمات تشهد باید به عربی صحیح و به‌طوری که معمول است پشت سر هم و با ترتیب گفته شود و اگر عمداً خلاف آن گفته شود نماز باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۱۹۹﴾اگر نمازگزار تشهد را عمداً نخواند، نمازش باطل است، ولی اگر آن‌را فراموش کند و بایستد یکی از دو صورت زیر را دارد:

الف- چنانچه قبل از رسیدن به رکوع متوجه شود باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایستد و تسبیحات یا حمد را بخواند و بعد از سلام نماز بنا بر احتیاط برای هر یک از ایستادنهای بیجا و چیزهایی که خوانده دو سجدهٔ سهو بجای آورد.

ب- چنانچه در رکوع رکعت بعد یا پس از آن متوجه شود، باید نماز را تمام کند و بعد از سلام نماز بنا بر احتیاط تشهد را قضا کند و نیز برای تشهد فراموش شده دو سجدهٔ سهو بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۲۰۰﴾در تشهد چند چیز مستحب است: ۱- نشستن بر ران چپ، ۲- روی پای راست را بر کف پای چپ گذاشتن، ۳- قبل از تشهد، گفتن «أَلْحَمْدُ لِلَّه» یا بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ خَيرُ الْأَسْمَاءِ لِلَّه»، ۴- گذاشتن دستها بر روی رانها، ۵- چسباندن انگشتان به یکدیگر، ۶- نگاه کردن به دامان، ۷- بعد از تشهد چنانچه در رکعت آخر نباشد بگوید: «وَ تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَه».

﴿مسئلهٔ ۱۲۰۱﴾مستحب است زنها هنگام نشستن و خواندن تشهد، رانها را به هم بچسبانند و از زمین بلند کنند.

۹ – سلام نماز

﴿مسئلهٔ ۱۲۰۲﴾بعد از تشهد رکعت آخر مستحب است نمازگزار در حالی که نشسته و بدنش

---

۱. یعنی: شهادت می‌دهم که کسی سزاوار پرستش نیست، مگر خدایی که یگانه است و شریکی ندارد. و شهادت می‌دهم که محمّد ﷺ بندهٔ خدا و فرستادهٔ اوست. خدایا بر محمّدوآل‌محمّد ﷺ درود فرست.

آرام است بگوید: «اَلسَّلَامُ عَلَیكَ أَیهَا النَّبِی وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُه»[1] و پس از آن واجب است بگوید: «اَلسَّلَامُ عَلَیکمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ»[2] یا بگوید: «اَلسَّلَامُ عَلَینَا وَ عَلی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِینَ»[3]، ولی اگر این سلام را بگوید، احتیاط مستحب آنست که بعد از آن «اَلسَّلَامُ عَلَیکمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُه» را هم بگوید و اگر سلام آخری را گفت از نماز خارج می‌شود و گفتن سلام دیگری لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۲۰۳﴾سلام نماز گرچه موجب خروج از نماز می‌شود، ولی آن سلامی که واجب است گفته شود جزء نماز است و واجب است به صورت عربی صحیح خوانده شود و اگر کسی عمداً سلام واجب را نگوید نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۰۴﴾اگر سلام واجب نماز را فراموش کند و پس از اندک زمانی یادش بیاید یکی از سه حالت زیر پیش می‌آید:

الف- اگر صورت نماز به هم نخورده و کاری که با نماز منافات دارد انجام نداده باشد، سلام را بگوید و نمازش صحیح است.

ب- اگر کاری که فقط عمدی آن نماز را باطل می‌کند، اشتباهاً انجام داده، مثلاً حرف زده باشد، سلام نماز را بگوید و دو سجدهٔ سهو نیز بجا آورد.

ج- اگر کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند انجام داده، مثلاً پشت به قبله کرده است، اگر چه اقوی آنست که نمازش صحیح است و لیکن بهتر است دو سجدهٔ سهو بجا آورد و نماز را دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۰۵﴾گفتن سلام واجب نمازگزار موجب خروج نمازگزار از نماز می‌شود چه نیت خروج داشته باشد یا نه، ولی احتیاط آنست که سلام واجب را به قصد عدم خروج نگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۲۰۶﴾کسی که سلام نماز را بلد نیست واجب است یاد بگیرد و اگر وقت وسعت نداشته باشد، واجب است شخص دیگری سلام را به او تلقین کند و اگر آن هم امکان نداشته باشد، می‌تواند به ترجمهٔ سلام اکتفا کند و اگر این هم ممکن نباشد، سلام را از قلب خود بگذراند و با دست هم اشاره کند و این حکم در مورد افراد لال نیز صادق است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۰۷﴾نمازگزار می‌تواند به جز حمد، سوره و تسبیحات که احکام آن بیان شد، بقیهٔ ذکرهای واجب یا مستحب نماز مثل تکبیرةالاحرام، ذکر رکوع، سجده، قنوت، تشهد و سلام را بلند یا آهسته بخواند.

---

۱. یعنی: سلام بر تو ای پیامبر و رحمت و برکات خداوند بر تو باد.
۲. یعنی: سلام بر ما [نمازگزاران] و بر همهٔ بندگان صالح خداوند باد.
۳. یعنی: سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.

۱۰- ترتیب

﴿مسئلهٔ ۱۲۰۸﴾ترتیب در نماز به این معناست که در تمامی واجبات نماز، آنچه را باید ابتدا بخواند، در ابتدا و آنچه را که باید در رتبهٔ بعد بخواند، همه را در جای خود، مرتّب بجا آورد، بنابراین اگر کسی عمداً ترتیب نماز را به هم بزند، مثلاً حمد را بعد از سوره یا سجده را پیش از رکوع بجای آورد نمازش باطل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۲۰۹﴾اگر رکنی از نماز را فراموش کند و چیزی را که بعد از آن رکن است انجام دهد، دو صورت پیش می‌آید:

الف- اگر آنچه بعد از آن بجای آورده رکن باشد، مثلاً رکوع را فراموش کرده و دو سجده را انجام داده باشد، نمازش باطل است.

ب- اگر آنچه بعد از آن انجام داده است رکن نباشد، مثلاً قبل از آنکه دو سجده کند، تشهّد بخواند، دراین حال باید رکن را بجای آورد و آنچه که اشتباهاً پیش از آن خوانده، دوباره بخواند و بنا بر احتیاط برای هر زیاده دو سجدهٔ سهو بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۲۱۰﴾اگر چیزی که رکن نیست فراموش کند و مشغول بعد از آن شود یکی از دو صورت را دارد:

الف- اگر آنچه بعد از آن بجای آورده رکن باشد، مثلاً حمد و سوره را فراموش کرده و مشغول رکوع شده باشد، نمازش صحیح است و بنا بر احتیاط واجب برای حمد و سورهٔ فراموش شده، برای هر کدام، دو سجدهٔ سهو انجام دهد.

ب- اگر آنچه بعد از آن بجای آورده رکن نباشد، مثلاً حمد را فراموش کرده و سوره را خوانده باشد، اگر وقتی که مشغول رکن بعد شد یادش بیاید، باید بگذرد و نماز او صحیح است و برای هر واجب فراموش شده بنا بر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو بجای آورد و چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آنچه را فراموش کرده انجام دهد و بعد از آن ذکری را که اشتباهاً جلوتر خوانده، بخواند و برای هر زیاده بنا بر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۲۱۱﴾اگر سجدهٔ اول را به خیال اینکه سجدهٔ دوم است یا سجدهٔ دوم را به خیال اینکه سجدهٔ اول است بجا آورد، نمازش صحیح است و اولین سجدهٔ او سجدهٔ اول و دومین سجدهٔ او نیز سجدهٔ دوم به حساب می‌آید.

۱۱- موالات

﴿مسئلهٔ ۱۲۱۲﴾موالات یعنی اینکه نمازگزار واجبات نماز مانند رکوع، سجود و تشهد را پشت سر هم و بدون فاصلهٔ عرفی انجام دهد و چیزهایی را که در نماز می‌خواند به صورتی که معمول است پشت سر هم بخواند، پس اگر موالات نماز را به هم بزند یعنی ذکرها، قرائت وکارهای نماز را پشت سر هم انجام ندهد به‌طوری‌که از صورت نماز خارج شود، نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۱۳﴾اگر در نماز به اشتباه میان حرفها یا کلمات فاصله بیندازد و فاصله به اندازه‌ای نباشد که صورت نماز به هم بخورد، ولی صورت کلمه یا قرائت یا ذکر از بین برود، چنانچه مشغول رکن بعد نشده است باید آن کلمات را دوباره به‌طور معمول بخواند، ولی اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نمازش صحیح است، مگر در تکبیرةالإحرام که در صورت اختلال در تکبیرةالإحرام اصلاً نماز تحقق پیدا نمی‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۱۴﴾طول دادن رکوع، سجود، اذکار، ادعیه و خواندن سوره‌های بزرگ قرآن موالات را به هم نمی‌زند.

قنوت

﴿مسئلهٔ ۱۲۱۵﴾در تمام نمازهای واجب و مستحب، پیش از رکوع رکعت دوم مستحب است قنوت خوانده شود مگر در نماز جمعه که در رکعت اوّل پیش از رکوع و در رکعت دوم بعد از رکوع خوانده می‌شود و در نماز وتر که یک رکعت است و قنوت در همان رکعت خوانده می‌شود و مستحب است پیش از رکوع خوانده شود، خواندن قنوت در نماز شفع به امّید ثواب مستحب است، در نماز آیات پنج قنوت مستحب است و در نماز عید فطر و قربان بنا بر احتیاط واجب نُه قنوت به ترتیبی که در جای خود گفته خواهد شد، خوانده می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۲۱۶﴾ظاهر آنست که نمازگزار در قنوت دستها را بلند کند و به امید ثواب کف دستها را در برابر صورت، در کنار هم به سوی آسمان نگاه دارد و به جز شست، بقیهٔ انگشتان را به هم بچسباند و به کف دستهای خود نگاه کند و قبل از قنوت تکبیر بگوید و در حال تکبیر دستها را بلند کند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۱۷﴾در قنوت هر ذکری گفته شود کافی است، گرچه یک سبحان اللّه باشد و بهتر است این ذکر خوانده شود: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ الْعَلِي الْعَظِيمُ، سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْأَرَضِينِ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»[1] و این ذکر را «کلمات فرج» می‌نامند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۱۸﴾بهتر است قنوت را با صلوات بر محمّدوآل‌محمّد صلی الله علیه و آله شروع کرده و با صلوات نیز ختم کند و در بین این دو صلوات از خدای غفّار طلب مغفرت کند و برآورده شدن حوائج خود را از او درخواست کند.

---

۱. یعنی: هیچ خدایی سزاوار پرستش نیست مگر خدای یکتای بی‌همتایی که دارای حلم و کرم است. هیچ خدایی سزاوار پرستش نیست جز خدای یکتای بی‌همتایی که بلند مرتبه و بزرگ است. پاک و منزه است خداوندی که پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمین است. پروردگار هر چیزی است که در آسمانها و زمین و ما بین آنهاست و پروردگار عرش بزرگ است. حمد و ثنا مخصوص خدایی است که پرورش دهندهٔ تمام موجودات است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۱۹﴾هر دعا و ذکری که در قنوت گفته می‌شود بنا بر احتیاط باید به عربی صحیح خوانده شود.

﴿مسئلهٔ ۱۲۲۰﴾مستحب است نمازگزار قنوت را بلند بخواند مگر در نماز جماعت که اگر امام جماعت صدای او را بشنود معلوم نیست بلند خواندن آن مستحب باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۲۲۱﴾اگر کسی عمداً قنوت را نخواند قضا ندارد، ولی اگر فراموش کرده باشد اگر قبل از آنکه به اندازهٔ رکوع خم شود یادش بیاید، مستحب است بایستد و قنوت را بخواند و اگر در رکوع یا پس از آن یادش بیاید، مستحب است پس از رکوع قضا کند و چنانچه در سجده یا بعد از آن متوجه شود، مستحب است بعد از سلام نماز آن‌را قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۲۲﴾مستحب است انسان قنوت را طول دهد به خصوص در نماز وَتر که در حدیث پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است، طولانی کردن قنوت موجب راحتی انسان در آخرت است.[1]

تعقیبات نماز

﴿مسئلهٔ ۱۲۲۳﴾تعقیبات عبارت از این است که نمازگزار بعد از تمام شدن نماز مقداری به دعا، ذکر و تلاوت قرآن و مانند اینها برای تقرّب به خداوند متعال بپردازد و بهتر است قبل از آنکه از جای خود برخیزد با وضو یا غسل یا تیمّم رو به قبله تعقیب را بخواند و لازم نیست به عربی باشد، گرچه بهتر است آنچه را در کتب ادعیه دستور داده‌اند بخواند. از تعقیبات سفارش شده، تسبیحات حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام است که به این ترتیب گفته می‌شود: سی و چهار مرتبه «أَللَّهُ أَكبَرُ»، سی و سه مرتبه «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ» و سی و سه مرتبه «سُبْحَانَ اللَّه» و می‌توان «سُبْحَانَ اللَّه» را پیش از «أَلْحَمْدُ لِلَّه» گفت، گرچه بهتر است بعد از آن گفته شود.

﴿مسئلهٔ ۱۲۲۴﴾بهتر است که تعقیب نماز با تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام بعد از هر نماز، چه واجب و چه مستحب، با تربت حضرت سیدالشهدا علیه السلام انجام شود و اگر تربت در دسترس نبود بهتر است با بند انگشتان دو دست گفته شود.

﴿مسئلهٔ ۱۲۲۵﴾مستحب است بعد از هر نماز سه مرتبه «أَللَّهُ أَكبَر» گفته شود و مانند دیگر تکبیرات دستها را بلند کند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۲۶﴾مستحب است نمازگزار بعد از نماز سجدهٔ شکر بجای آورد و همین اندازه که پیشانی خود را به قصد شکر بر زمین گذارد کافی است، گرچه بهتر است در حال سجده صد مرتبه یا سه مرتبه و یا حدّاقل یک مرتبه «شُكراً لِلَّه» یا «شُكراً» یا «عَفْواً» بگوید، همچنین مستحب است هرگاه نعمتی به انسان می‌رسد یا بلایی از او دور می‌شود، سجدهٔ شکر بجای آورد.

---

۱. وسائل‌الشّیعه، ج۶، باب ۲۲ باب استحباب طول القنوت، ح۱، ص۲۹۱و۲۹۲.

صلوات بر پیامبر اکرمﷺ

﴿مسئلهٔ ۱۲۲۷﴾مستحب است هرگاه انسان نام مبارک حضرت رسول اکرمﷺ، مانند محمّد، احمد یا لقب و کنیهٔ آن حضرت مانند مصطفی و ابوالقاسم را بر زبان آورد یا از کسی بشنود، گرچه در نماز باشد، صلوات بفرستد. هنگام نوشتن نام مبارک ایشان هم مستحب است صلوات را بنویسد و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می‌کند صلوات بفرستد.

مبطلات نماز

﴿مسئلهٔ ۱۲۲۸﴾دوازده چیز نماز را باطل می‌کند که به آنها مبطلات نماز می‌گویند:

۱- یکی از شرایط صحت نماز از بین برود، مثلاً زن یا مرد لباسی را که ساتر است از دست بدهند و یا در وسط نماز معلوم شود لباسی که پوشیده‌اند غصبی بوده است.

۲- عمداً و یا اشتباهاً و یا به سبب ضرورت و ناچاری چیزی که وضو و غسل را باطل می‌کند پیش آید مثلاً ادرار از او بیرون آید.

﴿مسئلهٔ ۱۲۲۹﴾کسانی که نمی‌توانند از بیرون آمدن ادرار یا مدفوع خود جلوگیری کنند و در نماز از آنان بیرون می‌آید، اگر طبق دستوری که در باب وضو گفته شد عمل کنند نمازشان باطل نمی‌شود و نیز اگر از زن مستحاضه در بین نماز خون خارج شود در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کند نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۳۰﴾کسی که بی‌اختیار خوابش برده است و نمی‌داند که آیا در نماز خوابش برده یا بعد از آن، لازم است نمازش را اعاده کند، ولی اگر تمام شدن نماز را می‌داند و شک کند که خواب در نماز بوده یا بعد از آن، نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۳۱﴾اگر نمازگزار بداند با اختیار خوابیده است، ولی شک کند این خواب بعد از نماز بوده است یا فراموش کرده در نماز است و خوابیده، نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۳۲﴾اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شک کند که در سجدهٔ آخر نماز است و یا در سجدهٔ شکر، اگر بداند خوابی که پیش آمده به‌طور غیر اختیاری بوده، اظهر آنست که نماز را دوباره بخواند و اگر بداند آن خواب اختیاری و عمدی بوده و احتمال دهد وقوع آن در سجدهٔ آخر نماز به سبب غفلت باشد نمازش صحیح است.

۳- اگر مانند بعضی از اهل سنّت دستها را روی هم قرار دهد (تکتّف)، بنا بر احتیاط واجب نماز را دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۳۳﴾اگر نمازگزار به سبب فراموشی یا ناچاری مانند تقیه یا خارانیدن دست، دستها را روی هم بگذارد، اشکال ندارد و نمازش صحیح است.

۴- اگر به سبب اشتباه یا تقیه بعد از خواندن حمد آمین بگوید اشکال ندارد.

۵- اگر عمداً پشت به قبله کند یا به سمت راست یا چپ قبله برگردد، بلکه اگر عمداً به قدری

برگردد که نگویند رو به قبله است، اگرچه به سمت راست یا چپ نرسد، نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۳۴﴾اگر به سبب اشتباه در تشخیص قبله، پشت به قبله نماز بخواند و در وقت نماز بفهمد، باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته باشد بنا بر احتیاط قضا کند و چنانچه اشتباهاً به طرف راست یا چپ قبله نماز بخواند و در وقت بفهمد، نماز را باید دوباره بخواند و اگر بعد از وقت بفهمد، قضا لازم نیست و اگر به طرف راست یا چپ قبله نرسیده باشد قضا لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۲۳۵﴾اگر عمداً همهٔ صورت را به گونه‌ای به طرف راست یا چپ قبله برگرداند که بتواند پشت سر را ببیند، نمازش باطل است، بلکه اگر اشتباهاً نیز همین کار را انجام دهد بنا بر احتیاط واجب نماز باطل می‌شود، ولی اگر سر را کمی برگرداند، اشتباهاً یا عمداً، نمازش باطل نمی‌شود، مگر اینکه صورت او از حد استقبال خارج شود.

۶- اگر عمداً کلمه‌ای را که در نماز نیست بگوید و از آن قصد معنا کند اگرچه معنا نداشته باشد یا یک حرف باشد، بلکه اگر از آن معنایی هم قصد نکند بنا بر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند، ولی اگر اشتباهاً بگوید، نماز باطل نمی‌شود، ولی باید سجدهٔ سهو بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۲۳۶﴾سرفه کردن، آروغ زدن و آه کشیدن در نماز اشکال ندارد، ولی گفتن کلماتی چون آه و آخ چنانچه عمدی باشد، نماز را باطل می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۳۷﴾گفتن هر ذکری در تمام حالات نماز اشکال ندارد و نیز اگر کلمه‌ای مانند «أللّهُ أکبَر» را به قصد ذکر بگوید و با بلند کردن صدا موقع گفتن قصد داشته باشد چیزی را به دیگری بفهماند یا به قصد ذکر بگوید، ولی فهماندن چیزی به دیگری داعی و انگیزهٔ بر گفتن آن ذکر باشد اشکال ندارد و نماز باطل نمی‌شود. بلکه اقوی آنست که اگر قصد ذکر بودن تبعی نباشد ولو اینکه قصد فهماندن چیزی به دیگری هم مورد قصد قرار گیرد، ولی قصد ذکر بودن آن کلمه مورد توجّه گوینده قرار گرفته باشد اشکال ندارد و نماز باطل نیست و اگر در مورد اخیر نماز را دوباره بخواند مطابق احتیاط عمل کرده است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۳۸﴾اگر نمازگزار آیاتی از قرآن کریم را در بین نماز بخواند باید به قصد قرآن خوانده شود. پس اگر کلماتی را بخواند که مشترک میان قرآن و غیر آن باشد و از قبیل دعا هم به حساب آید، در صورتی که عمدی باشد نماز باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۳۹﴾تکرار کلمات حمد و سوره و ذکرهای نماز عمداً یا برای رعایت احتیاط ولو چند مرتبه، در صورتی که به حدّ وسواس نرسد اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۲۴۰﴾نمازگزار در حال نماز نباید به کسی سلام کند، ولی اگر دیگری به او سلام کند لازم است بلافاصله جواب دهد و اگر عمداً و یا به سبب فراموشی جواب نماز را به تأخیر اندازد که عرفاً جواب آن سلام به حساب نیاید، اگر در نماز باشد نباید جواب دهد و اگر در نماز نباشد لازم نیست پاسخ دهد و در صورت تأخیر عمدی گناه کرده، ولی نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۴۱﴾نمازگزار در حال نماز بنا بر احتیاط پاسخ سلام را به گونه‌ای دهد که مطابق سلام

باشد و کلمهٔ سلام در اول جمله قرار گیرد مثلاً بگوید «أَلسَّلاَمُ عَلَیکُم» یا «سَلاَمٌ عَلَیکُمْ» و اگر پاسخ را «عَلَیکمُ السَّلاَم» دهد صحیح نیست و در پاسخ سلام زن بگوید «سَلاَمٌ عَلَیک»، یعنی کاف را بدون حرکت بگوید بنابراین در مفرد، جمع، معرفه و نکره بودن جواب سلام، مماثلت شرط نیست اگر چه رعایت شود بهتر است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۴۲﴾جواب سلام را طوری بگوید که سلام کننده بشنود، ولی اگر سلام کننده ناشنوا باشد یا اینکه تند گفته و رد شده باشد، اگر انسان به‌طور معمول جواب سلام او را بدهد کافی است و بهتر است اگر می‌تواند، با حرکات لب یا اشاره بفهماند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۴۳﴾جواب سلام واجب و فوری است؛ اگر نمازگزار عمداً جواب ندهد معصیت کرده است، ولی نماز باطل نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۲۴۴﴾اگر کسی به جمعی سلام کند جواب سلام او بر همهٔ آنان واجب است، ولی اگر یکی از آنها جواب دهد از عهدهٔ بقیهٔ افراد ساقط می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۲۴۵﴾اگر کسی به‌طور غلط به نمازگزار سلام کند در صورتی که عرفاً سلام حساب نشود، جواب دادن واجب نیست، ولی اگر سلام حساب شود بنا بر احتیاط واجب نمازگزار هم باید به‌طور صحیح جواب دهد.

﴿مسئلهٔ ۱۲۴۶﴾در صورتی‌که سلام کننده بگوید سلام بدون علیکم یا علیک، در صورتی که نمازگزار علم داشته باشد نظر سلام کننده همان سلام معهود شرعی است که «سَلاَمٌ عَلَیکمْ» یا «أَلسَّلاَمُ عَلَیکمْ» است، واجب است به همان شکل جواب دهد و ظرف را در نیت داشته باشد، یا به صورت کامل جواب دهد «أَلسَّلاَمُ عَلَیکمْ» یا «سَلاَمٌ عَلَیکمْ».

﴿مسئلهٔ ۱۲۴۷﴾اگر زن نامحرم یا بچه‌ای که بد و خوب را می‌فهمد به نمازگزار سلام کند، بر نمازگزار واجب است که جواب سلام او را بدهد و اگر کسی به شوخی یا مسخره سلام کند جواب ندارد. اگر مرد یا زنی از اهل‌کتاب به نمازگزار سلام کنند احتیاط واجب آنست که فقط بگوید سلام یا فقط علیک.

﴿مسئلهٔ ۱۲۴۸﴾اگر فردی به عده‌ای که مشغول نمازند سلام کند و کسی که مخاطب سلام کننده نیست جواب بدهد، کفایت نمی‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۴۹﴾اگر کسی به جمعی سلام کند که آن جمع در حال نماز باشند یا نباشند، کسی که در میان ایشان مشغول نماز است، اگر شک کند، سلام کننده قصد سلام به او را نیز داشته یا نه، نباید جواب دهد، همچنین است اگر بداند قصد او را هم داشته است، ولی دیگری جواب بدهد، ولی اگر بداند قصد او را داشته است و دیگری هم جواب ندهد، باید جواب سلام را بدهد.

﴿مسئلهٔ ۱۲۵۰﴾اگر کسی به یکی از دو نفر سلام کند و آن دو نفر ندانند که سلام کننده کدام یک از آنان را قصد کرده است، در صورتی که آن دو نفر در حال نماز باشند، جواب دادن سلام بر هیچ‌یک از آنها واجب نیست و اگر در حال نماز نباشند، بنا بر احتیاط واجب هر دو باید جواب

دهند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۵۱﴾در مجالس وعظ و عزاداری که اهل منبر و تعزیه خوان در پایان به مستمعین با این عبارت سلام می‌کنند: «أَلسَّلاَمُ عَلَیکمْ وَ رَحَمْةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ»؛ جواب دادن از طرف مستمعین واجب است و اگر یکی از آنان جواب بدهد کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۵۲﴾سلام کردن از امور مستحب است و در روایات اسلامی سفارش زیادی در مورد آن شده و توصیه شده است که سواره بر پیاده، ایستاده بر نشسته، کوچک‌تر بر بزرگ‌تر، جمعیت کمتر بر جمعیت بیشتر، یک نفر بر جمع، اسب سوار بر استر سوار و با الغای خصوصیت، صاحب مرکب بهتر بر آن‌کس که مَرکب نازل‌تر دارد سلام کند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۵۳﴾مستحب است جواب دهندهٔ بر سلام در غیر حال نماز، پاسخ را از خود سلام کامل‌تر بدهد مثلاً در پاسخ «سَلاَمٌ عَلَیکمْ»، بگوید «سَلاَمٌ عَلَیکمْ وَ رَحْمَةُ اللّه» و در حال نماز بهتر است مماثلت را رعایت کند.

۷- اگر عمداً با صدا بخندد، بلکه خندهٔ صدادار سهوی هم اگر انسان را از صورت نمازگزار خارج کند نماز را باطل می‌کند، ولی تبسّم و لبخند نماز را باطل نمی‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۵۴﴾اگر نمازگزار برای جلوگیری از صدای خنده به خود بپیچد و حالش دگرگون شود، مثلاً رنگش سرخ شود، اگرچه ظاهراً نمازش باطل نیست، ولی احتیاطاً نماز را دوباره بخواند.

۸- آنکه برای کار دنیایی عمداً و با صدا گریه کند و اگر به اختیار خود بی‌صدا نیز گریه کند اشکال دارد، ولی اگر بی‌صدا و بدون اختیار به گریه افتد یا برای طلب حاجت مشروع دنیایی از خدا گریه کند، اشکال ندارد و چنانچه برای ترس از خدا و آخرت گریه کند، با صدا باشد یا بی‌صدا، نه تنها اشکال ندارد بلکه از بهترین اعمال است.

۹- اگر کاری انجام دهد که انسان را از صورت نمازگزار خارج کند مثلاً کف بزند یا به هوا بپرد، چه کم و چه زیاد، عمداً یا به سبب اشتباه و فراموشی یا جهل نماز باطل است؛ ولی کاری که صورت نماز را به هم نمی‌زند، مثل اشاره کردن با دست، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۲۵۵﴾اگر نمازگزار در بین نماز آن‌قدر ساکت بماند که عرفاً نگویند او نماز می‌خواند، نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۵۶﴾اگر نمازگزار در بین نماز کاری انجام دهد یا مدتی سکوت کند، ولی شک کند که صورت نماز به هم خورده یا نه، نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۵۷﴾ملاک اصلی در باطل شدن نماز به خاطر اینست که شکل نماز به هم بخورد، بنابراین اشاره کردن با دست و کشتن موجوداتی چون عقرب، مار و برداشتن طفل و چسبانیدن وی به سینه و حتّی شیر دادن به او در موقع گریه کردن و شمارش عدد رکعتهای نماز با ریگ و شمارش عدد استغفار با تسبیح در نماز وتر اشکالی ندارد.

۱۰- خوردن و آشامیدن اگر به گونه‌ای باشد که صورت نماز را به هم بزند و نگویند نماز

می‌خوانده است، عمدی باشد یا به سبب فراموشی، نماز را باطل می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۵۸﴾اگر در بین نماز غذایی را که بین دندانها مانده فرو ببرد، نماز باطل نمی‌شود و همچنین اگر قند و شکر و مانند اینها در دهان مانده باشد و در حال نماز کم‌کم آب شود و پایین برود، برای نماز اشکال ندارد، مگر آنکه به قدری زیاد باشد که نمازگزار را از حالت نماز بیرون ببرد و در این صورت احتیاط مستحب آنست که نماز را دوباره بخواند.

۱۱- شک در شمارهٔ رکعتهای نماز دو رکعتی و سه رکعتی و در دو رکعت اول از نمازهای چهار رکعتی به گونه‌ای که در شکیات نماز گفته خواهد شد، نماز را باطل می‌کند.

۱۲- اگر یکی از رکنهای نماز را اشتباهاً یا عمداً انجام ندهد یا آن‌را زیاد کند یا چیزی را که رکن نیست عمداً کم و زیاد کند نماز باطل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۲۵۹﴾اگر بعد از نماز شک کند در نماز کاری که آن‌را باطل می‌کند انجام داده یا نه، نمازش صحیح است.

چیزهایی که در نماز مکروه است

﴿مسئلهٔ ۱۲۶۰﴾مکروه است نمازگزار صورت خود را به طرف چپ یا راست بگرداند به گونه‌ای که از سمت قبله برنگردد و نیز مکروه است چشمها را ببندد و به طرف راست و چپ نگاه کند، با ریش و دست و سر خود بازی کند، انگشتانش را داخل هم کند، به نقش انگشتر و خطّ قرآن و کتاب نگاه کند و بخواند، در موقع خواندن حمد و سوره و گفتن اذکار سکوت کند تا حرف کسی را بشنود و اصولاً هر عملی که خضوع و خشوع را از بین ببرد کراهت دارد.

﴿مسئلهٔ ۱۲۶۱﴾هنگامی که انسان خواب‌آلود است و نیز هنگامی که از بول و مدفوع خود جلوگیری می‌کند، و همچنین پوشیدن جوراب تنگی که پا را فشار دهد مکروه است نماز بخواند. به غیر از موارد گفته شده مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصّل ذکر شده است.

مواردی که می‌توان نماز واجب را رها کرد

﴿مسئلهٔ ۱۲۶۲﴾شکستن و قطع کردن نماز واجب اختیاراً بنا بر احتیاط واجب جایز نیست، ولی قطع آن در موارد زیر جایز و بلکه واجب است:

۱- اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است بدون شکستن نماز ممکن نباشد.

۲- اگر حفظ مالی که نگهداری آن واجب است بدون شکستن نماز ممکن نیست، ولی شکستن نماز برای مالی که اهمّیتی ندارد مکروه است.

۳- اگر وقت نماز وسعت دارد و نمازگزار در بین نماز متوجه نجس بودن مسجد شود و طوری باشد که اگر بخواهد در بین نماز مسجد را تطهیر کند صورت نماز به هم می‌خورد، ولی چنانچه وقت تنگ یا اواخر نماز باشد به شکلی که ادامه دادن نماز به فوریت تطهیر مسجد لطمه نزند، نماز

خود را تمام کند و بعد فوراً مسجد را تطهیر کند.

۴- اگر وقت نماز وسعت دارد و طلبکار در بین نماز طلب خود را مطالبه کند و نتواند در بین نماز طلب او را بدهد و در این صورت جایز است نماز را قطع کند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۶۳﴾کسی که باید نماز را بشکند اگر نماز را تمام کند معصیت کرده، ولی نمازش صحیح است؛ اگرچه احتیاط مستحب آنست که دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۶۴﴾کسی که قبل از رسیدن به حد رکوع متوجّه شود اذان و اقامه را فراموش کرده است چنانچه وقت وسعت دارد مستحب است نماز را رها کند و پس از اذان و اقامه دوباره شروع کند و اگر پیش از قرائت یادش بیفتد که اقامه را نگفته است، مستحب است نماز را بشکند و بعد از اقامه نماز را شروع کند.

شکیات نماز

﴿مسئلهٔ ۱۲۶۵﴾حکم ظنّ و گمان در رکعات و افعال نماز حکم علم و یقین است چه در رکعت اول باشد یا در رکعت آخر نمازهای چهار رکعتی. البتّه بهتر است که اگر ظنّ و گمان در دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی باشد، مطابق گمان، نماز را تمام، سپس آنرا اعاده کند. حکم شک و گمان در نمازهای واجب یومیه و نمازهای واجب دیگر نیز به همین صورت است، مثلاً اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت چون شک او در نماز دو رکعتی است نماز او باطل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۲۶۶﴾اگر در ابتدا گمانش به یک طرف بیشتر باشد، ولی بعد دو طرف در نظر او مساوی شود، باید به دستور شک عمل کند و اگر در ابتدا دو طرف در نظر او مساوی باشد و بنا را بر طرفی که وظیفهٔ اوست بگذارد، بعد گمانش به طرف دیگر برود، باید همان طرف گمان را بگیرد و نماز را تمام کند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۶۷﴾اگر شک او از بین برود و شک دیگری برایش پیش آید باید به دستور شک دوّم عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۶۸﴾شکیات نماز بیست و سه قسم است، بنا بر مشهور، هشت قسم آن و بنا بر این رساله نَه قسم آن شکهایی است که نماز را باطل می‌کند. به شش قسم آن نباید اعتنا کرد و نُه قسم دیگر صحیح است و نمازگزار نماز را به ترتیبی که گفته شده تمام می‌کند اگرچه به نظر می‌رسد فروض شک منحصر به این موارد نیست.

قسم اول: شکهایی که نماز را باطل می‌کنند

﴿مسئلهٔ ۱۲۶۹﴾شکهایی که نماز را باطل می‌کنند عبارتند از:

۱- شک در شمارهٔ رکعتهای نماز واجب دو رکعتی مانند نماز صبح، نماز جمعه و نماز مسافر؛ ولی شک در شمارهٔ رکعتهای نمازهای مستحبی دو رکعتی نماز را باطل نمی‌کند.

۲- شک در شمارهٔ رکعتهای نماز سه رکعتی (مغرب).
۳ – در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر.
۴- در نماز چهار رکعتی قبل از تمام شدن سجدهٔ دوم شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر.
۵- شک بین دو رکعت و پنج رکعت یا دو و بیشتر از پنج رکعت.
۶- شک بین سه رکعت و شش رکعت یا سه و بیش از شش رکعت و احتیاط در این فرض و فرض قبلی آنست که نماز را تمام کرده و دوباره بخواند.
۷- شک در رکعتهای نماز به گونه‌ای که نداند چند رکعت خوانده است.
۸- شک بین چهار رکعت و شش رکعت یا چهار و بیشتر از شش رکعت پیش از تمام شدن سجدهٔ دوم؛ در این صورت طبق همان احتیاط فرض ۵ و ۶ عمل کند، ولی اگر بعد از سجدهٔ دوم چنین شکی پیش آید بنا بر احتیاط واجب بنا را بر چهارمی بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو سجدهٔ سهو بجای آورد و نماز را هم دوباره بخواند.
۹- شک کند بین سه رکعت و پنج رکعت، نوعاً فقها متعرض این فرض نشده‌اند لکن طبق قاعده این هم از اقسام شکهایی است که موجب بطلان نماز می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۲۷۰﴾اگر یکی از شکهای باطل کننده برای انسان پیش آید، نباید فوراً نماز را به هم بزند، بلکه ابتدا مقداری فکر کند و اگر شک پا برجا بود به هم زدن نماز مانعی ندارد.

قسم دوم: شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد

﴿مسئلهٔ ۱۲۷۱﴾شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد عبارتند از:
۱- شک در چیزی که محل بجای آوردن آن گذشته باشد مثلاً در رکوع شک کند حمد را خوانده یا نه.
۲- شک بعد از سلام نماز.
۳- شک بعد از گذشتن وقت نماز.
۴- شک کسی که در نماز زیاد شک می‌کند (کثیرالشّک).
۵- شک امام در شمارهٔ رکعتهای نماز با حفظ مأموم و بالعکس.
۶- شک در نمازهای مستحبی.

﴿مسئلهٔ ۱۲۷۲﴾اگر نمازگزار در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب را انجام داده یا نه، مثلاً شک کند که حمد را خوانده یا نه، اگر مشغول کاری که باید بعد از آن انجام بدهد نشده است واجب است آنچه را در انجام آن شک دارد بجای آورد و اگر مشغول کاری شده که واجب است بعد از آن انجام دهد، مثلاً وارد رکوع شده، به شک خود اعتنا نکند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۷۳﴾اگر در بین خواندن آیه‌ای شک کند که آیهٔ قبل از آنرا خوانده یا نه، یا وقتی آخر آیه‌ای را می‌خواند شک کند که اول آنرا خوانده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۷۴﴾اگر بعد از بلند شدن از رکوع یا سجود، شک کند که کارهای واجب آن مانند ذکر یا آرام بودن بدن را انجام داده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۷۵﴾اگر در حالی‌که به سجده می‌رود شک کند که رکوع را بجای آورده یا نه، یا شک کند بعد از رکوع ایستاده یا نه، بنا بر احتیاط به شک خود اعتنا نکند، ولی نماز را نیز دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۷۶﴾اگر در حال برخاستن شک کند که سجده یا تشهد را انجام داده است یا نه، باید برگردد و آن‌را بجای آورد و بنا بر احتیاط تشهّد را به قصد قربت مطلقه یعنی بدون نیت وجوب یا استحباب بجای آورد و این حکم از باب الحاق تشهد بر سجده است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۷۷﴾کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات را می‌خواند شک کند که سجده یا تشهّد را بجای آورده یا نه، به شک خود اعتنا نکند و چنانچه پیش از مشغول شدن به حمد یا تسبیحات، شک کند که سجده یا تشهد را انجام داده است یا نه، باید آن‌را بجا آورد، ولی چنانچه با توجه و التفات نشستن یا خوابیدن را به جای ایستادن انجام داده و پیش از شروع در حمد یا تسبیحات شک کرده است، اگر در تشهد شک کرده است آن‌را به قصد قربت مطلقه بجای‌آورد و نماز او صحیح است و اگر در سجده شک کرده است، به سجده برود ونماز را تمام کند و بنا بر احتیاط واجب دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۷۸﴾اگر نمازگزار در بین نماز شک کند که یکی از رکنهای نماز را بجای آورده یا نه، دو صورت دارد:

۱- چنانچه مشغول کار بعد از آن نشده است مثلاً پیش از خواندن تشهّد شک کند که دو سجده را بجای آورده یا نه، باید انجام دهد و چنانچه بعد به یادش بیاید که آن رکن را قبلاً انجام داده است، چون رکن زیاد شده نمازش باطل است.

۲- چنانچه مشغول کار بعد از آن شده، مثلاً مشغول خواندن تشهّد است و شک کند دو سجده را بجا آورده یا نه، به شک خود اعتنا نکند و اگر یادش بیاید که آن رکن را انجام نداده است، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باید بجای آورد و نمازش صحیح است و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، بنابراین اگر پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید که دو سجده را انجام نداده باید برگردد و انجام دهد و نمازش صحیح است و اگر در رکوع یا پس از آن یادش بیاید، نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۷۹﴾اگر نمازگزار در بین نماز شک کند عملی را که رکن نیست بجای آورده یا نه، دو حالت دارد:

۱- چنانچه مشغول کار بعد از آن نشده است، مثلاً قبل از شروع سوره شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید آن‌را بجای آورد و اگر بعد از آن یادش بیاید که آن‌را قبلاً انجام داده است، نمازش صحیح است.

۲- چنانچه مشغول کار بعد از آن شده، مثلاً مشغول خواندن سوره است و شک کند که حمد را خوانده یا نه، به شک خود اعتنا نکند و اگر یادش بیاید که آن‌را انجام نداده است، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باشد باید بجای آورد و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش صحیح است، بنابراین اگر مثلاً در قنوت یادش بیاید که حمد را نخوانده است باید برگردد و بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید نمازش صحیح است، ولی بعد از نماز بنا بر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۲۸۰﴾اگر نمازگزار شک کند که سلام نماز را گفته یا نه، یا شک کند درست گفته یا نه، چنانچه مشغول تعقیبات نماز یا مشغول نماز دیگر شده یا به سبب انجام کاری که نماز را به هم می‌زند از حال نمازگزار بیرون رفته است، به شک خود اعتنا نکند و اگر پیش از اینها شک کند، چنانچه در گفتن اصل سلام شک کرده است باید سلام را بگوید و اگر در صحیح گفتن سلام شک کرده، اقوی آنست که به شک خود اعتنا نکند اگرچه بهتر است دوباره آن‌را صحیح بگوید.

۲- شک بعد از سلام نماز

﴿مسئلهٔ ۱۲۸۱﴾اگر کسی بعد از سلام واجب نماز شک کند که نمازش صحیح بوده یا نه، مثلاً شک کند که رکوع بجای آورده یا نه، یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که چهار رکعت خوانده است یا پنج رکعت، به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر هر دو طرف شک باطل باشد مثلاً در نماز چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت، نمازش باطل است.

۳- شک بعد از گذشتن وقت نماز

﴿مسئلهٔ ۱۲۸۲﴾اگر بعد از گذشتن وقت نماز شک کند که نماز خوانده است یا نه، یا گمان کند که نخوانده، خواندن لازم نیست، ولی اگر قبل از گذشتن وقت شک کند، باید آن نماز را بخواند، بلکه اگر گمان کند که خوانده نیز باز آن نماز را بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۸۳﴾اگر بعد از گذشتن وقت نماز شک کند که نماز را صحیح خوانده است یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۸۴﴾اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر یقین داشته باشد یک نماز چهار رکعتی خوانده است، ولی نمی‌داند به نیت ظهر خوانده یا عصر، واجب است یک نماز چهار رکعتی به نیت نمازی که بر عهدهٔ اوست قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۸۵﴾اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب و عشا یقین داشته باشد که یک نماز خوانده است، ولی نمی‌داند آن نمازی که خوانده سه رکعتی بوده یا چهار رکعتی، واجب است نماز مغرب و عشا هر دو را قضا کند.

۴- کثیرالشّک (کسی که زیاد شک می‌کند)

﴿مسئلهٔ ۱۲۸۶﴾کسی که بیش از مقدار متعارف شک می‌کند، به گونه‌ای که معمولاً در سه نماز پی‌درپی شک می‌کند، کثیرالشک است و به شک خود نباید اعتنا نکند، ولی اگر زیاد شک کردن او موقّت و به دلیل ترس یا پریشانی یا به سبب خشم باشد کثیرالشک شمرده نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۲۸۷﴾اگر کثیرالشّک در بجای آوردن چیزی شک کند، چنانچه آن چیز نماز را باطل نمی‌کند، بنا بگذارد که آن‌را انجام داده است، مثلاً اگر شک کند که رکوع کرده یا نه، بنا بگذارد که رکوع کرده است و چنانچه بجای آوردن آن نماز را باطل می‌کند باید بنا بگذارد که آن‌را انجام نداده است مثلاً اگر شک کند که در یک رکعت یک رکوع کرده یا بیشتر، چون زیاد شدن رکوع نماز را باطل می‌کند باید بنا را بر این بگذارد که یک رکوع بیشتر نکرده است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۸۸﴾کسی که در یک چیز نماز زیاد شک می‌کند، چنانچه احیاناً در چیزهای دیگر نماز شک کند باید در آنها به دستور شک عمل کند، مثلاً کسی که در بجای آوردن سجده، زیاد شک می‌کند اگر در انجام رکوع شک کند باید به دستور آن رفتار کند، یعنی اگر ایستاده است، به رکوع برود و اگر به سجده رفته اعتنا نکند؛ همچنین است اگر در نماز مخصوصی مثلاً نماز ظهر زیاد شک می‌کند در صورتی که در نمازهای دیگر شک کند باید به دستور شک رفتار کند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۸۹﴾اگر نمازگزار شک کند که کثیرالشّک شده یا نه، باید به دستور شک عمل کند، ولی کثیر الشّک تا هنگامی که یقین نکند به حال معمولی برگشته باید به شک خود اعتنا نکند.

﴿مسئلهٔ ۱۲۹۰﴾اگر کثیرالشّک شک کند که رکنی را بجای آورده یا نه و اعتنا نکند و بعد یادش بیاید که آن‌را انجام نداده است، چنانچه مشغول رکن بعدی نشده باشد، واجب است بازگردد و آن‌را بجا آورد و اگر مشغول رکن بعدی شده باشد نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۲۹۱﴾اگر کثیرالشّک شک کند چیزی را که رکن نیست انجام داده یا نه و اعتنا نکند و بعد یادش بیاید که آن‌را انجام نداده، چنانچه از محل آن نگذشته یعنی‌داخل رکن نشده باشد باید برگردد و آن‌را انجام دهد و اگر از محل آن گذشته نمازش صحیح است و بنا بر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۲۹۲﴾حکم کثیر الشّک که نباید به شک خود اعتنا کند اختصاص به نماز دارد و در غیر نماز باید مطابق وظیفهٔ شک عمل کند امّا اگر شک به حد وسواس برسد در هیچ عملی نباید به آن توجه شود.

۵- شک امام جماعت یا مأموم

﴿مسئلهٔ ۱۲۹۳﴾اگر امام جماعت در شمارهٔ رکعتهای نماز شک کند، چنانچه مأموم یقین یا گمان داشته باشد و به امام بفهماند، امام باید به آن عمل کرده و نماز را تمام کند و خواندن نماز احتیاط لازم نیست، همچنین اگر مأموم در شمارهٔ رکعتهای نماز شک کند و امام یقین یا گمان داشته باشد، باید به شک خود اعتنا نکند.

۶- شک در نمازهای مستحبّی

﴿مسئلۀ ۱۲۹۴﴾اگر نمازگزار در شمارۀ رکعتهای نماز مستحبی شک کند مخیر است بین اینکه طرف اقل را بگیرد یا اکثر، مگر آنکه یک طرف موجب بطلان عمل شود در این صورت به هر طرف که صحیح است حمل خواهد کرد و بهتر است بنا را بر کمتر بگذارد، مثلاً اگر در نافلۀ صبح شک کند که دو رکعت خوانده است یا سه رکعت، بنا را بگذارد که دو رکعت خوانده است و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی‌کند مثلاً شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت، به هر طرف شک عمل کند نمازش صحیح است و بهتر است بنا را بر کمتر بگذارد.

﴿مسئلۀ ۱۲۹۵﴾اگر در یکی از کارهای نماز نافله شک کند، چه رکن باشد چه نباشد، در صورتی که محل آن نگذشته است باید بجای آورد و اگر از محل آن گذشت به شک خود اعتنا نکند.

﴿مسئلۀ ۱۲۹۶﴾ظاهراً کم کردن رکن، نافله را باطل می‌کند، اما زیادۀ رکن، اگرچه بهتر است نباشد لیکن اظهر عدم بطلان نماز است بنابراین اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که مشغول رکن بعدی شده است، باید برگردد و کار فراموش شده را انجام بدهد و بعد از آن دوباره آن رکن را انجام بدهد و نماز را تمام کند و بهتر است آن نماز را اعاده کند یا اینکه آن‌را رها کند و از ابتدا شروع کند.

﴿مسئلۀ ۱۲۹۷﴾در نماز مستحبی باید به ظنّ و گمان خود عمل کند، مثلاً اگر گمانش به یک رکعت می‌رود، یک رکعت دیگر هم بخواند.

﴿مسئلۀ ۱۲۹۸﴾اگر در نافله کاری کند که برای آن در نماز واجب سجدۀ سهو واجب می‌شود مثلاً یک سجده یا تشهّد را فراموش کند، لازم نیست پس از آن سجدۀ سهو یا قضای سجده یا تشهّد فراموش شده را انجام دهد، ولی می‌تواند به امید ثواب بجا آورد.

﴿مسئلۀ ۱۲۹۹﴾اگر نمازگزار شک کند که نماز مستحبی را خوانده یا نه، اگر آن نماز مثل جعفر طیار﷼ است و وقت معین ندارد، بنا را بر عدم انجام بگذارد و انجام دهد و اگر وقت معین دارد و قبل از گذشتن وقت شک کرده است، باز هم بنا را بر عدم انجام بگذارد و انجام دهد، ولی اگر وقت معین دارد و بعد از گذشتن وقت شک دارد که انجام داده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

قسم سوّم: شکهای صحیح

﴿مسئلۀ ۱۳۰۰﴾در نُه صورت اگر نمازگزار در شمارۀ رکعتهای نماز چهار رکعتی شک کند باید فوراً فکر کند، پس اگر یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا کرد، همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند و در غیر این صورت به دستورهایی که گفته می‌شود عمل کند و آن صور عبارتند از:

۱ –اگر بعد از سر برداشتن از سجدۀ دوم شک کند دو رکعت خوانده است یا سه رکعت، باید بنا را بر رکعت سوم بگذارد و یک رکعت دیگر بخواند و بعد از سلام نماز بلافاصله و بدون انجام

کاری که نماز را باطل می‌کند بنا بر احتیاط واجب یک رکعت نماز احتیاط ایستاده و یا دو رکعت نشسته به نیت نماز احتیاط بخواند. بهتر است نماز احتیاط، همان یک رکعت ایستاده بجای آورده شود.

۲ – اگر بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم شک کند که دو رکعت خوانده است یا چهار رکعت، باید بنا را بر رکعت چهارم بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از سلام نماز بلافاصله دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

۳- شک کند که سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت که در این فرض در هر جای نماز که باشد باید بنا را بر چهار رکعت بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از سلام نماز بلافاصله یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نماز احتیاط نشسته بخواند و بهتر است دو رکعت نشسته بخواند.

۴ – اگر بعد از اتمام ذکر سجدهٔ دوم شک کند که دو رکعت خوانده است یا سه یا چهار رکعت، باید بنا را بر رکعت چهارم بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از سلام نماز بلافاصله دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نماز به نیت احتیاط نشسته انجام دهد و احتیاط مستحب در این صورت آنست که به همین دستور عمل کند و نماز را نیز دوباره بخواند و اگر این شک بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم باشد طبق همان دستور عمل کند و رعایت احتیاط مستحب لازم نیست.

۵- اگر نمازگزار پس از اتمام ذکر سجدهٔ دوم شک کند که چهار رکعت خوانده است یا پنج رکعت، بنا را بر رکعت چهارم بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از آن بلافاصله دو سجدهٔ سهو بجای آورد و بنا بر احتیاط مستحب نماز را دوباره بخواند و اگر بعد از سجدهٔ اول یا در سجدهٔ دوم و قبل از اتمام ذکر واجب این شک صورت بگیرد نماز باطل است، اگرچه احتیاط مستحب در این صورت آنست که مطابق دستور فوق عمل کند و نماز را دوباره بخواند.

۶ – اگر در حال ایستاده شک کند در رکعت چهارم است یا پنجم، باید بنشیند و نماز را با تشهد و سلام به پایان ببرد و سپس دستور شک بین سه و چهار را انجام دهد و بنا بر احتیاط دو سجدهٔ سهو برای ایستادن و دو سجدهٔ سهو برای ذکرهای بیجا انجام دهد.

۷ – اگر در حال ایستاده شک کند در رکعت سوم است یا پنجم، باید بنشیند و نماز را با تشهد و سلام تمام کند و بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند و بنا بر احتیاط دو سجدهٔ سهو برای ایستادن و دو سجدهٔ سهو هم برای ذکرهای بیجا انجام دهد.

۸ – اگر در حال ایستاده شک کند در رکعت سوم یا چهارم و یا پنجم است ، باید بنشیند و نماز را با تشهد و سلام به پایان ببرد و پس از نماز بلافاصله دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت هم نشسته بجای آورد و بنا بر احتیاط دو سجدهٔ سهو برای ایستادن و دو سجدهٔ سهو برای ذکرهای بیجا انجام دهد.

۹ – اگر در حال ایستاده شک کند در رکعت پنجم است یا ششم باید بنشیند و نماز را با تشّهد و سلام به پایان برد و بلافاصله دو سجدهٔ سهو بجای آورد و بنا بر احتیاط دو سجدهٔ سهو دیگر هم برای ایستادن و دو سجدهٔ سهو برای ذکرهای بیجا انجام دهد و بنا بر احتیاط مستحب مؤکد، در

چهار صورت آخر نماز را دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۰۱﴾اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید بنا بر احتیاط واجب نباید نماز را بشکند و اگر قبل از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند مثل رو گرداندن از قبله، نماز را از سر گیرد، نماز دوّمش هم باطل است، بنا بر احتیاط واجب در صورتی که نماز احتیاط بر او واجب باشد و پیش از خواندن آن، نماز را از سر بگیرد نیز نمازش باطل است، ولی در هر دو صورت اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند دوباره مشغول نماز شود، نماز دوّمش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۳۰۲﴾اگر برای نمازگزار یکی از شکهای صحیح پیش آید همان‌گونه که قبلاً گفته شد واجب است فکر کند، ولی اگر چیزهایی که به سبب آنها یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا شود از بین نمی‌رود، چنانچه کمی بعد هم فکر کند اشکال ندارد مثلاً اگر در سجده شک کند می‌تواند تا بعد از سجده فکر کردن را به تأخیر بیندازد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۰۳﴾اگر نمازگزار در ابتدا گمانش به یک طرف بیشتر باشد و بعد گمانش از بین برود و هر دو طرف در نظر وی مساوی شود، موظّف است به دستور شک عمل کند و اگر بالعکس باشد یعنی در ابتدا دو طرف شک در نظرش مساوی باشد و بعد گمانش به طرف دیگر برود باید طرف گمان را بگیرد و نماز را تمام کند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۰۴﴾اگر نمازگزار قبل از آنکه تشهّد بخواند یا در رکعتهایی که تشهّد ندارد قبل از ایستادن شک کند که دو سجده را بجا آورده است یا نه و در همان موقع یکی از شکهایی که بعد از اتمام سجدتین صحیح است برای او پیش آید نمازش باطل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۳۰۵﴾کسی که نشسته نماز می‌خواند اگر شکی کند که باید برای آن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند، باید یک رکعت نشسته بجای‌آورد و نیز اگر شکی کند که باید برای آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند، باید به جای آن دو رکعت نشسته بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۰۶﴾اگر نمازگزار در حال ایستاده بین سه و چهار، یا بین سه و چهار و پنج شک کند و یادش بیاید که دو سجده از رکعت قبل را بجای نیاورده است، نمازش باطل است.

نماز احتیاط

﴿مسئلهٔ ۱۳۰۷﴾کسی که نماز احتیاط بر او واجب شده است باید بعد از سلام نماز بلافاصله نیت نماز احتیاط کند و تکبیرةالاحرام بگوید و بعد از آن فقط سورهٔ حمد را بخواند و به رکوع برود و دو سجده را بجای آورد، حال اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب بوده، پس از سجدهٔ دوم تشهّد را بخواند و سلام دهد و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب بوده باید بعد از سجدهٔ دوم یک رکعت دیگر بخواند و بعد از تشهّد سلام دهد و نماز را تمام کند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۰۸﴾نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد و واجب است هنگام خواندن حمد حتّی «بِسْمِ

اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیم» آن‌را هم آهسته بخواند و نباید نیت آن‌را به زبان جاری کرد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۰۹﴾اگر نمازگزار قبل از خواندن نماز احتیاط یا در وسط آن بفهمد نمازی را که خوانده صحیح بوده است، خواندن و تمام کردن نماز احتیاط لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۳۱۰﴾اگر در شمارهٔ رکعتهای نماز شک کند، به گونه‌ای که نماز احتیاط بر او واجب شود، ولی بعد از نماز شک او برطرف گردد، چند صورت دارد:

۱- اگر پیش از شروع نماز احتیاط بفهمد نمازی که خوانده درست بوده باید مطابق مسئلهٔ قبل عمل کند.

۲- اگر پیش از شروع نماز احتیاط بفهمد رکعتهای نمازش کم بوده است، چنانچه کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند انجام نداده است، باید آنچه که از نماز نخوانده بخواند و برای سلام بی‌جا دو سجدهٔ سهو بجای آورد. اگر سهواً کلام بی‌جایی هم گفته باشد دو سجدهٔ سهو نیز برای کلام بی‌جا بجای آورد و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده باید نماز را اعاده کند.

۳- اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده است، مثلاً در شک بین سه و چهار، یک رکعت نماز احتیاط بخواند و بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، نمازش صحیح است.

۴- اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش کمتر از نماز احتیاط بوده مثلاً شکش بین دو و چهار بوده است و دو رکعت نماز احتیاط خوانده و بعد متوجه شده که نماز را سه رکعت خوانده است، اقوی آنست که نماز باطل است چنانچه کاری که نماز را باطل می‌کند انجام نداده باشد، بنا بر احتیاط مستحب کسری نماز را به نماز متّصل کند و دو سجدهٔ سهو برای سلام بیجا انجام دهد و نماز را هم دوباره بخواند و چنانچه کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده است، فقط نماز را اعاده کند.

۵- اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر از نماز احتیاط بوده است، مثلاً شکش بین سه و چهار بوده و یک رکعت نماز احتیاط خوانده است و بعد متوجه شده که نماز را دو رکعت خوانده است، چنانچه بعد از نماز احتیاط کاری که سهوی و عمدی آن نماز را باطل می‌کند بجای نیاورده مثلاً پشت به قبله نکرده باشد، باید کسری نماز را به نماز متّصل کند و دو سجدهٔ سهو برای سلام بیجا انجام دهد و نماز را هم دوباره بخواند و چنانچه کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده است، باید نماز را اعاده کند.

۶- اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده است، بنا بر احتیاط واجب نماز احتیاط را رها کند و کسری نماز را بجا آورد و دو سجدهٔ سهو برای سلام بیجا انجام دهد و نماز را هم دوباره بخواند.

۷- اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به اندازهٔ نماز احتیاط بوده است بنا بر احتیاط واجب نماز احتیاط را تمام کند و نماز را هم دوباره بجای آورد.

۸- اگر نمازگزار بین دو و سه و چهار شک کند و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده است، لازم نیست نماز احتیاط دو رکعت نشسته را بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۱۱﴾اگر برای نمازگزار هم نماز احتیاط واجب شود و هم قضای سجده و تشهد یا دو سجدهٔ سهو، بایداول نماز احتیاط و بعد بقیهٔ واجبات را بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۱۲﴾اگر شک کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده بجای آورده است یا نه، چنانچه وقت نماز گذشته است به شک خود اعتنا نکند و اگر وقت دارد در صورتی که مشغول کاردیگری نشده و از جای نماز برنخاسته وکاری که نماز را باطل می‌کند انجام نداده است باید نماز احتیاط را بخواند و اگر مشغول کار دیگری شده یا کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده است یا بین نماز و شک او زیاد طول کشیده است بنا بر احتیاط، نماز احتیاط را بخواند و نماز را هم دوباره بخواند، هر چند در فرض اوّل اگر نماز احتیاط را بخواند و در فرض دوم و سوم، اگر نماز را دوباره بخواند کافی است.

﴿مسئلهٔ ۱۳۱۳﴾اگر شک دارد که یکی از موارد وجوب نماز احتیاط برای او پیش آمده است، لازم نیست آن‌را بخواند، ولی اگر احتیاطاً آن‌را انجام دهد اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۱۴﴾اگر موقعی که مشغول نماز احتیاط است در یکی از کارهای آن شک کند چنانچه محل آن نگذشته باشد، باید بجای آورد و اگر محلّش گذشته، نباید به شک خود اعتنا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۱۵﴾اگر در شمارهٔ رکعتهای نماز احتیاط شک کند بنا را بر بیشتر بگذارد و اگر طرف بیشتر شک، نماز را باطل می‌کند، بنا را بر کمتر بگذارد و آن‌را تمام کند و در هر دو صورت بنا بر احتیاط مستحب دوباره نماز احتیاط را بخواند و نماز را هم از سر بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۱۶﴾اگر بعد از سلام نماز احتیاط شک کند که یکی از اجزاء یا شرایط آن‌را بجای آورده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۱۷﴾اگر در نماز احتیاط رکنی را زیاد کند یا مثلاً به جای یک رکعت دو رکعت بخواند، نماز احتیاط باطل می‌شود و بنا بر احتیاط دوباره نماز احتیاط را بخواند و بعد اصل نماز را نیز بخواند، ولی چنانچه چیزی که رکن نیست اشتباهاً کم یا زیاد شود نمازش صحیح است و بنا بر احتیاط دو سجدهٔ سهو بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۱۸﴾اگر در نماز احتیاط تشهّد یا یک سجده را فراموش کند اگر بجا آوردن آنها در وسط نماز ممکن باشد باید انجام دهد، ولی اگر این کار ممکن نباشد، احتیاط آنست که بعد از سلام نماز احتیاط، آن‌را قضا کند و دو سجدهٔ سهو نیز بجای آورد.

سجدهٔ سهو

﴿مسئلهٔ ۱۳۱۹﴾سجدهٔ سهو در سه مورد واجب می‌شود:

۱- در نماز چهار رکعتی پس از سجدهٔ دوم شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت.

۲- هرگاه تشهّد را فراموش کند، پس از قضای آن باید دو سجدهٔ سهو بجای آورد.

۳- در نماز اشتباهاً حرفی بزند.

همچنین در چهار مورد بنا بر احتیاط باید بعد از سلام نماز دو سجدهٔ سهو بجا آورد:

۱- هرگاه بیجا سلام نماز را بگوید، مثلاً در رکعت اول اشتباهاً سلام دهد.

۲- هرگاه یک سجده را فراموش کند بعد از قضای آن بنا بر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو بجای آورد.

۳- هرگاه جایی که باید بایستد، اشتباهاً بنشیند یا جایی که باید بنشیند اشتباهاً بایستد.

۴- هرگاه اشتباهاً چیزی به نماز اضافه و یا کم کند، احکام این موارد در مسائل آینده بیان می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۳۲۰﴾اگر انسان اشتباهاً یا به خیال اینکه نمازش تمام شده است حرف بزند واجب است، دو سجدهٔ سهو بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۲۱﴾برای حرفی که از آه کشیدن، سرفه کردن و مانند آن پیدا می‌شود سجدهٔ سهو واجب نیست، ولی اگر مثلاً اشتباهاً آه یا آخ بگوید واجب است دو سجدهٔ سهو بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۲۲﴾هر کلامی که در صورت عمد بودن، موجب باطل شدن نماز می‌شود، همان کلام از روی سهو موجب دو سجدهٔ سهو می‌گردد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۲۳﴾اگر چیزی را که غلط خوانده دوباره به‌طور صحیح بخواند، برای دوباره خواندن آن سجدهٔ سهو لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۳۲۴﴾اگر در نماز سهواً مدّتی حرف بزند و عرفاً همهٔ آن یک مرتبه تکلّم حساب شود، دو سجدهٔ سهو بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۲۵﴾اگر اشتباهاً تسبیحات اربعه را نگوید بنا بر احتیاط واجب بعد از نماز دو سجدهٔ سهو بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۲۶﴾اگر در جایی که نباید سلام نماز را بدهد اشتباهاً بگوید: «أَلسَّلاَمُ عَلَینَا وَ عَلَی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِینَ» یا بگوید: «أَلسَّلاَمُ عَلَیکمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ» یا مقداری از این دو سلام را بگوید، بنا بر احتیاط واجب باید دو سجدهٔ سهو بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۲۷﴾اگر در جایی که نباید سلام دهد اشتباهاً هر سه سلام را بگوید دو سجدهٔ سهو کافی است و اگر سهواً فقط بگوید: «أَلسَّلاَمُ عَلَیک أَیهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ»، بهتر است دو سجدهٔ سهو بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۲۸﴾اگر سجدهٔ سهو واجب را عمداً انجام ندهد گناه کرده و واجب است هر چه زودتر آن‌را بجای آورد و اگر به سبب فراموشی انجام ندهد، باید هرگاه متوجّه شد آن‌را انجام دهد و در هر دو صورت لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۲۹﴾اگر سجدهٔ سهو را فراموش کند و در نماز واجب بعد یادش بیاید باید بعد از تمام

کردن نماز فوراً آن‌را بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۳۰﴾اگر نمازگزار یک سجده یا تشهد را فراموش کند اگر قبل از رکوع رکعت بعد یادش بیاید واجب است برگردد و آن‌را بجا آورد و بعد از نماز بنا بر احتیاط واجب برای قیام بیجا دو سجدهٔ سهو بجای آورد، ولی اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که یک سجده یا تشهد را از رکعت قبل فراموش کرده است باید بعد از سلام نماز، سجده و تشهد را قضا کند و بنا بر احتیاط دو سجدهٔ سهو برای فراموشی سجدهٔ واحده و بنا بر اقوی دو سجدهٔ سهو برای نسیان تشهد بجای آورد و در تشهد سجدهٔ سهو قصد قربت مطلقه بدون نیت واجب یا مستحب کند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۳۱﴾اگر شک دارد که یکی از موارد سجدهٔ سهو برای او پیش آمده است، لازم نیست آن‌را بجای آورد، ولی اگر احتیاطاً آن‌را انجام دهد اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۳۲﴾کسی که شک دارد مثلاً یک بار دو سجدهٔ سهو بر او واجب شده است یا دوبار اگر یک بار دو سجدهٔ سهو بجای آورد کافی است.

﴿مسئلهٔ ۱۳۳۳﴾اگر بداند در دو سجدهٔ سهو اشتباهاً سجده‌ای کم یا زیاد شده است بنا براحتیاط دوباره سجدهٔ سهو بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۳۴﴾هنگامی که پس از سلام نماز قصد سجدهٔ سهو می‌کند، لازم نیست نیت آن‌را بر زبان بیاورد بلکه تنها توجه به اینکه سجده انجام می‌دهد کافی است.

دستور سجدهٔ سهو

﴿مسئلهٔ ۱۳۳۵﴾دستور سجدهٔ سهو آنست که نمازگزار بعد از سلام نماز بدون فاصله، با توجه به سجده رود و بنا بر احتیاط واجب پیشانی را روی چیزی که سجده برآن صحیح است بگذارد و بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ، أَلسَّلَامُ عَلَيكَ أَيُهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ» آنگاه سر از سجده بردارد و بار دیگر به سجده رود و همین ذکر را خوانده و پس از آن تشهّد خفیف بخواند و سلام آخر را بگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۳۳۶﴾بنا بر احتیاط واجب آنچه در سجدهٔ نماز معتبر است مانند وضو داشتن، پاک بودن بدن و لباس و پوشش بدن به اندازهٔ واجب، رو به قبله بودن، گذاشتن هفت جای بدن بر زمین، نهادن پیشانی بر چیزی که سجده بر آن صحیح است و نشستن میان دو سجده، در سجدهٔ سهو نیز رعایت شود.

قضای سجده و تشهّد فراموش شده

﴿مسئلهٔ ۱۳۳۷﴾سجده و تشهدی را که انسان فراموش کرده است و پس از نماز قضای آن‌را بجای می‌آورد، واجب است تمام شرایط نماز، مانند پاک بودن بدن و لباس، روبه قبله بودن، طهارت از حدث و شرایط دیگر را داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۳۸﴾اگر نمازگزار سجده یا تشهدی را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید، باید بنشیند و آن‌را انجام دهد و پس از تمام کردن نماز بنا بر احتیاط برای هر یک از قیام و ذکر بیجا دو سجدهٔ سهو انجام دهد، ولی اگر بعد از رسیدن به رکوع یا بعد از آن متوجّه شود، باید پس از سلام با رعایت تمام شرایط نماز، قضای آن‌را بجای آورد و بعد از آن دو سجدهٔ سهو نیز انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۳۹﴾سجده یا تشهّد فراموش شده یکی از دو صورت زیر را دارد:

۱- اگر سجده یا تشهّد فراموش شده از رکعت آخر نماز باشد و بعد از سلام نماز یادش بیاید که در این صورت چنانچه کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند انجام نداده باشد بنا بر احتیاط واجب بدون قصد ادا و قضا، سجده یا تشهّد فراموش شده را انجام دهد و بعد از آن نماز را در صورت قضای سجده، با تشهّد و سلام و در صورت قضای تشهّد با سلام تمام کند و علاوه بر دو سجدهٔ سهوی که برای قضای تشهّد یا سجده بجای می‌آورد و نیز برای هر یک از سلام و تشهّد بیجا یا کلام بیجا، دو سجدهٔ سهو بجای آورد و اگر کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند، انجام داده باشد، اقوی آنست همین‌که یادش آمد، قضای آنها را با سجدهٔ سهو انجام دهد و نمازش صحیح است اگرچه بهتر است نماز را اعاده کند.

۲- اگر سجده یا تشهّد فراموش شده مربوط به رکعات دیگر باشد که باید بعد از سلام نماز قضای آن‌را نیت کند و بجای آورد و سپس دو سجدهٔ سهو نیز انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۴۰﴾اگر سجده یا تشهّد را چند مرتبه فراموش کند مثلاً یک سجده از رکعت اول و یک سجده از رکعت دوم ، باید بعد از نماز، قضای هر دو را با سجده‌های سهوی که برای آنها لازم است، انجام دهد و بنا بر احتیاط قضای اولی را اول و قضای دوّم را دوّم انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۴۱﴾اگر یک سجده و یک تشهّد را فراموش کند، احتیاط واجب آنست که هر کدام را اوّل فراموش کرده اوّل قضا کند و اگر نداند کدام یک اول فراموش شده است، احتیاطاً یک سجده و یک تشهّد و بعد یک سجده دیگر بجای آورد، یا یک تشهّد و یک سجده و بعد یک تشهّد دیگر بجای آورد تا یقین کند سجده و تشهّد را به ترتیبی که فراموش شده، قضا کرده است.

﴿مسئلهٔ ۱۳۴۲﴾اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهّد کاری کند که اگر عمداً یا سهواً در نماز اتّفاق بیفتد نماز باطل می‌شود، مانند پشت به قبله کردن، باید قضای سجده و تشهّد را بجای آورد و نمازش صحیح است، ولی بهتر است نماز را هم دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۴۳﴾اگر نداند سجده یا تشهّد را فراموش کرده است، باید هر دو را قضا کند و هر کدام را اوّل بجای آورد اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۴۴﴾اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهّد کاری کند که برای آن سجدهٔ سهو واجب است مثلاً حرفی بزند، واجب است علاوه بر آنکه سجده و تشهّد را قضا می‌کند، دو سجدهٔ سهو برای قضای سجده یا تشهد و بنا بر احتیاط مستحّب دو سجدهٔ سهو دیگر برای کلام بیجا بجای آورد.

﴿مسئلۀ ۱۳۴۵﴾اگر شک دارد سجده یا تشهّد را فراموش کرده است یا نه، واجب نیست قضا کند و کسی که باید سجده یا تشهّد را قضا کند اگر برای کار دیگری هم سجدۀ سهو بر او واجب شود، بنا بر احتیاط واجب باید بعد از نماز ابتدا سجده یا تشهد را قضاکند و بعد سجده‌های دیگر را بجای آورد.

﴿مسئلۀ ۱۳۴۶﴾اگر شک دارد قضای سجده یا تشهّد فراموش شده را انجام داده است یا نه، چنانچه وقت نماز نگذشته باشد باید قضا کند، بلکه اگر وقت نماز گذشته باشد هم بنا بر احتیاط واجب قضای آن‌را انجام دهد.

کم یا زیاد کردن اجزاء و شرایط نماز

﴿مسئلۀ ۱۳۴۷﴾هرگاه نمازگزار چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند، اگرچه یک حرف باشد، نمازش باطل می‌شود.

﴿مسئلۀ ۱۳۴۸﴾اگر به دلیل ندانستن مسئله، چیزی از اجزای نماز را کم یا زیاد کند، چنانچه رکن باشد، نمازش باطل می‌شود و اگر رکن نباشد چنانچه در دانستن مسئله کوتاهی نکرده باشد نمازش صحیح است وگرنه بنا بر احتیاط واجب اعاده کند.

﴿مسئلۀ ۱۳۴۹﴾هرگاه نمازگزار در حال نماز متوجه شود وضو یا غسل خود را انجام نداده یا باطل انجام داده است، نماز را به هم بزند و دوباره آن‌را با وضو یا غسل انجام دهد و چنانچه بعد از نماز بفهمد باید دوباره نماز را با وضو و غسل بجای آورد و اگر وقت گذشته است قضا کند.

﴿مسئلۀ ۱۳۵۰﴾اگر قبل از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده است، باید مقداری را که فراموش کرده بجای آورد.

﴿مسئلۀ ۱۳۵۱﴾اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده است، چنانچه کاری انجام داده است که انجام آن عمداً یا اشتباهاً موجب باطل شدن نماز می‌شود، مثلاً پشت به قبله کرده است، نمازش باطل است و اگر چنین کاری نکرده است، باید فوراً مقداری را که فراموش کرده است، انجام دهد و بنا بر احتیاط واجب برای هر یک از تشهّد و سلام و کلام بیجا، دو سجدۀ سهو انجام دهد.

﴿مسئلۀ ۱۳۵۲﴾اگر بفهمد نماز را قبل از وقت خوانده است، باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا کند و اگر در وقت بفهمد پشت به قبله یا به طرف راست یا به طرف چپ قبله بجای آورده است، باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته، در صورتی که پشت به قبله خوانده است بنا بر احتیاط قضا کند و اولی اینست که این احتیاط ترک نشود و اگر به طرف راست یا چپ بوده است، قضا لازم نیست مگر اینکه عمل او به خاطر ندانستن حکم شرعی باشد.

نماز مسافر

﴿مسئلۀ ۱۳۵۳﴾مسافر با هشت شرط باید نمازهای ظهر، عصر و عشا را شکسته یعنی دو رکعتی

بخواند و روزهٔ او نیز درست نیست و آن شرایط به ترتیب زیر است:

شرط اول: سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی، حدود پنج هزار و هفتصد و پنجاه متر نباشد

﴿مسئلهٔ ۱۳۵۴﴾اگر رفتن و برگشتن او هشت فرسخ باشد باید نماز را شکسته بخواند، چه بخواهد در همان شب و روز برگردد یا در غیر آن، به شرط اینکه نخواهد ده روز در مقصد بماند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۵۵﴾کسی که رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است در صورتی باید نمازش را شکسته بخواند که رفتن او کمتر از چهار فرسخ نباشد، بنابراین اگر راهِ رفتن سه فرسخ و راهِ برگشتن پنج فرسخ باشد باید نماز را تمام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۵۶﴾اگر سفر او مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد یا نداند که سفرش هشت فرسخ است یا کمتر، باید نماز را کامل بخواند و در صورت شک بنا بر اقوی تحقیق و تفحّص لازم نیست اگر چه در صورتی که تحقیق برای او مشقّت نداشته باشد بهتر است تحقیق کند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۵۷﴾مسافت از راههای زیر ثابت می‌شود و به دست می‌آید:

۱- علم و یقین به دست آمده از طریق تحقیق و پرسش.

۲ – به قدری شایع و معروف باشد که باعث علم و یقین گردد.

۳- بینهٔ شرعی که همان گواهی دو نفر باشد.

۴- گواهی یک عادل و یا موثّق که عادتاً از سخن او اطمینان به دست آید.

۵- نشانه‌ها و تابلوهایی که در راهها نصب شده است و نوعاً موجب اطمینان عادی می‌گردد، مگر آنکه انسان علم وجدانی پیدا کند که خطاست. در این صورت و صورت چهارم اگر قول یک نفر اطمینان بخش نباشد، احتیاط آنست که هم نماز را شکسته و هم تمام بخواند و روزه را بگیرد و قضای آن‌را نیز بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۵۸﴾کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ است اگر نماز را شکسته بخواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده، واجب است همان نماز را چهار رکعت بخواند و اگر وقت خارج شده است قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۵۹﴾کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست و نمازش را تمام بخواند و بعد معلوم شود که هشت فرسخ بوده، در صورتی که در وقت معلوم شود، نماز را باید اعاده کند و اگر بعد از وقت معلوم شود، احتیاط آنست که قضا کند، گرچه اقوی عدم وجوب قضاست.

﴿مسئلهٔ ۱۳۶۰﴾کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست یا شک دارد که هست یا نه، اگر در بین راه بفهمد که هشت فرسخ بوده است، در صورتی که سفرش مقصد معین داشته و مسافرت به آن مقصد معین را قصد کرده است، ولی نمی‌دانسته که تا آن مقصد هشت فرسخ مسافت وجود داشته یا نه، در این صورت چه باقی ماندهٔ راه به مقدار مسافت شرعی باشد و چه نباشد، باید نمازش را شکسته بخواند و اگر تمام خوانده دوباره شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۶۱﴾اگر بچه‌ای که به سن بلوغ نرسیده قصد مسافت کند و در وسط راه سفر به سن

بلوغ برسد، واجب است نمازهای چهار رکعتی را شکسته بخواند ولو اینکه مابقی سفر او بـه انـدازهٔ مسافت نباشد و نیز اگر قبل از بلوغ بخواهد نماز بخواند باید به صورت یک امر مستحبّی نمازهـای چهار رکعتی را شکسته بخواند و نوافل نمازهای‌شکسته را نیز بجای نیاورد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۶۲﴾اگر در بین دو محلّی که فاصلهٔ آنها کمتر از چهار فرسخ است چند مرتبه رفت و آمد کند، اگرچه جمعاً هشت فرسخ شود، باید نماز را تمام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۶۳﴾اگر محلّی دو راه دارد و یکی از دو راه کمتر از هشت فرسخ است چنانچـه از راهی که کمتر است مسافرت کند نمازش کامل و چنانچه از راهی که بیشتر است برود باید نمازش را شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۶۴﴾مبدأ هشت فرسخ آخرین ساختمانهای شهر است و در ایـن جهـت بـلاد کبیـره و صغیره، شهرهای کوچک و بزرگ، فرقی ندارند مگر آنکه محلّه‌های یک شهر بزرگ بـه گونـه‌ای از یکدیگر دور و جدا باشند که چند محل حساب شوند و شخصی را کـه از یـک محلّـه بـه محلّـهٔ دیگر برود بگویند مسافرت کرده است.

شرط دوم: از ابتدا قصد هشت فرسخ را داشته باشد

﴿مسئلهٔ ۱۳۶۵﴾اگر کسی به جایی که فاصله‌اش کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند و بعد از رسیدن به آنجا قصد کند به جایی برود که با هم هشت فرسخ می‌شود، چـون از ابتـدا قصـد هشـت فرسخ را نداشته است باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود یا اینکـه چهار فرسخ برود و به وطنش یا جایی که مـی‌خواهـد ده روز بمانـد، برگـردد کـه مجمـوع رفـت و برگشت هشت فرسخ می‌شود، باید نماز را شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۶۶﴾مسافر زمانی می‌تواند نمازش را شکسته بخواند کـه از اول قصـد رفـتن بـه هشـت فرسخ شرعی را داشته باشد، بنابراین اگر کسی از شهر یا روستا خارج شود و قصدش این باشد کـه اگر رفیق پیدا کرد هشت فرسخ برود، در صورتی که اطمینان داشته باشد که رفیق پیدا مـی‌کنـد در واقع علم به حصول شرط داشته باشد، باید نمازش را شکسته بخواند و اگر اطمینان نداشت باید نماز را تمام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۶۷﴾کسانی که به سفر می‌روند، ولی نمی‌دانند که سفرشان چنـد فرسـخ اسـت، ماننـد کسانی که در جستجوی گمشده‌ای هستند، هر قدر هم بروند نمازشان را باید تمام بخوانند، ولی اگر هنگام بازگشت به وطن یا جایی که می‌خواهند ده روز در آنجا بمانند، فاصله به اندازهٔ هشت فرسخ باشد، واجب است نماز را شکسته بخوانند، همان‌گونه که اگر در بـین رفـتن قصـد کنـد کـه چهـار فرسخ برود و برگردد و مجموع این رفت و برگشت هشـت فرسـخ باشـد، بایـد نمـازش را شکسـته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۶۸﴾کسی که از ابتدا قصد هشت فرسخ یا چهار فرسخ رفت و چهار فرسخ برگشت را

دارد، حتّی اگـر هـر روز مقـدار کمـی راه بـرود، هنگـامی کـه از مبـدأ بـه انـدازه‌ای دور شـود کـه ساختمانهای شهر را نبیند و صدای متعارف اذان شهر را هم نشنود، وارد محدودهٔ سفر شده اسـت و باید نمازش را شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۶۹﴾کسی که در سـفر در اختیـار دیگـری اسـت، ماننـد خـدمت‌گـذاری کـه از خـود اختیاری ندارد یا متّهمی که با مأمور سفر می‌کند، اگر می‌داند که سفر او هشت فرسخ یا بیشتر است باید نماز را شکسته بخواند و اگر نمی‌داند بنا بر احتیاط بپرسد، ولی اگر نمی‌تواند بپرسد نماز خـود را تمام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۷۰﴾کسی که در سفر در اختیار دیگری است اگر بداند یا گمان و شک داشـته باشـد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می‌شود و خود نیز به سفر ادامه نمی‌دهـد، بایـد نمـاز را تمام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۷۱﴾کسی که در سفر در اختیار دیگری است، اگرچه بداند او به اندازهٔ مسافت شرعی خواهد رفت منتها اگر یقین یا ظن یا بنا بر اقوی حتی شک داشته باشد که پیش از رسیدن بـه چهـار فرسخ از او جدا می‌شود، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر منشأ شک او این باشد که احتمال دهـد مانعی برای ادامهٔ سفر پیش می‌آید، چه احتمال او در نظر مردم بجا باشد و چه نباشـد، بایـد نمـاز را شکسته بخواند زیرا قصد مسافت کرده است.

شرط سوّم: در بین راه از قصد هشت فرسخ منصرف نشود، پس اگر قبل از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد، یا مردد شود، باید نماز را تمام بخواند

﴿مسئلهٔ ۱۳۷۲﴾اگر مسافر بعد از رسیدن به چهار فرسـخ از ادامـهٔ سـفر منصـرف شـود و بخواهـد همان‌جا بماند یا بعد از ده روز برگردد یا در رفتن و ماندن مردّد شود، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر قصد داشته باشد قبل از ده روز برگردد باید نماز را شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۷۳﴾اگر مسافر برای رفتن به محلّی که هشت فرسخ یا بیشتر است حرکت کنـد و بعـد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود، چنانچه از محلّ اولی که حرکت کرده تا جـایی که می‌خواهد برود هشت فرسخ به‌طور مستقیم یا رفت و برگشت باشد، باید نماز را شکسته بخواند، هر چند مسیر او عوض شده باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۷۴﴾اگر مسافر قصد مسافت بکند و قبل از آنکه به هشت فرسخ برسـد بـر ادامـه دادن راه مردّد شود و هنگامی که مردّد است نـرود و بعـد تصـمیم بگیـرد کـه ادامـه دهـد، بایـد تـا آخـر مسافرت نماز را شکسته بخواند، همچنین است اگر موقعی که مردّد است مقـداری راه بـرود و بعـد تصمیم بگیرد که هشت فرسخ دیگر برود یا چهار فرسخ برود و برگردد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۷۵﴾اگر مسافر قصد مسافرت کند، ولی پیش از آنکه به هشت فرسخ برسد مردّد شود که بقیهٔ راه را برود یا نه و هنگامی که مردّد است مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که بقیـهٔ راه

را برود در این صورت باقی ماندهٔ سفر او ولو به انضمام برگشتن، اگر به اندازهٔ هشت فرسخ باشد، واجب است نماز را شکسته بخواند و اگر کمتر از هشت فرسخ باشد واجب است نماز را تمام بخواند، چنانچه راهی که قبل از مردّد شدن و راهی که بعد از تصمیم جدید می‌رود جمعاً هشت فرسخ باشد، بنا بر احتیاط واجب نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

شرط چهارم: نخواهد قبل از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد یا ده روز یا بیشتر در جایی بماند

﴿مسئلهٔ ۱۳۷۶﴾کسی که می‌خواهد قبل از رسیدن به هشت فرسخ از وطن بگذرد یا ده روز در محلّی بماند و نیز کسی که مردّد است از وطن بگذرد یا ده روز در محلّی بماند، اگر از ماندن ده روز و یا ماندن در وطن منصرف شود باز هم باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر باقی ماندهٔ راه هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ و بخواهد برود و برگردد باید بعد از حرکت جدید نماز را شکسته بخواند.

شرط پنجم: اصل سفر او حرام نباشد یا برای انجام کار حرامی سفر نکرده باشد

﴿مسئلهٔ ۱۳۷۷﴾اگر زن بدون اجازهٔ شوهر یا فرزند با وجود نهی پدر و مادر به سفری بروند که برای آنان واجب نباشد باید نماز را تمام بخوانند، ولی اگر سفر آنها مانند سفر حج واجب باشد، باید شکسته بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۷۸﴾سفر غیر واجبی که موجب اذیت و آزار پدر و مادر باشد حرام است و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه هم بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۷۹﴾کسی که سفر او ذاتاً حرام نیست و برای کار حرام هم سفر نمی‌کند، گرچه در سفر معصیتی هم انجام دهد مثلاً غیبت کند، باید نماز را شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۸۰﴾اگر مخصوصاً برای اینکه یکی از واجبات را ترک کند مسافرت کند، نمازش تمام است، امّا اگر مخصوصاً برای ترک واجب مسافرت نکند، ولی در مسافرت یکی از واجبات را ترک کند باید نماز را شکسته بخواند و احتیاط مستحب آنست که هم شکسته و هم تمام بجای آورد و اگر برای اینکه روزه نگیرد مسافرت کند اشکال ندارد، گرچه مکروه است که برای فرار از روزه مسافرت کند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۸۱﴾اگر سفر او ذاتاً حرام نباشد، ولی وسیله‌ای که با آن مسافرت می‌کند غصبی باشد یا در زمین غصبی مسافرت کند بنا بر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۸۲﴾کسی که به خواست خود همراه ظالمی سفر کند، اگر سفر او کمک به ظالم یا تقویت او باشد، سفرش حرام است و باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر ناچار باشد یا مثلاً برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند نمازش شکسته است.

﴿مسئلهٔ ۱۳۸۳﴾اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۸۴﴾اگر برای لهو و خوش‌گذرانی به شکار برود نمازش تمام است، ولی چنانچه برای تهیهٔ معاش به شکار رود نمازش شکسته است. اگر برای کسب و زیاد کردن مال برود، احتیاط واجب آنست که نماز را هم شکسته و هم تمام بجای آورد و روزه را بگیرد و قضا هم بکند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۸۵﴾کسی که برای معصیت سفر کرده است چنانچه هنگام برگشتن توبه کرد و راه بازگشت او هشت فرسخ باشد باید در بازگشت نماز را شکسته بخواند و اگر توبه نکرده است و خود برگشتن برای ارتکاب حرام نباشد، بنا بر احتیاط واجب هم شکسته و هم تمام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۸۶﴾کسی که سفر او معصیت است اگر در بین راه از قصد معصیت برگردد چنانچه باقی ماندهٔ راه هشت فرسخ یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و قبل از ده روز برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۸۷﴾کسی که برای معصیت سفر نکرده است اگر در بین راه قصد کند که بقیهٔ راه را برای معصیت برود باید نماز را تمام بخواند، ولی نمازهایی را که شکسته خوانده است در صورتی که مقدار مسافت طی شده، هشت فرسخ باشد صحیح است و اگر هشت فرسخ نباشد، اگرچه اقوی آنست که صحیح است، ولی بهتر است نماز را اعاده کند.

شرط ششم: از صحرانشینانی نباشد که در بیابان گردش می‌کنند و هر جا آب و خوراك پیدا کنند می‌مانند و پس از چندی به جای دیگر می‌روند

﴿مسئلهٔ ۱۳۸۸﴾اگر یکی از صحرانشینان صرفاً برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتش سفر کند و حالت صحرانشینی نداشته و با بنه و دستگاه نباشد و سفر او هشت فرسخ باشد، احتیاط واجب آنست که نمازش را هم شکسته و هم تمام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۸۹﴾اگر صحرانشین صرفاً برای زیارت، حجّ، تجارت و مانند آن سفر کند باید نماز را شکسته بخواند.

شرط هفتم: شغل او مسافرت نباشد

﴿مسئلهٔ ۱۳۹۰﴾کسی که شغل او سفر است مانند راننده، خلبان و ناخدای کشتی، اگر برای کار دیگری مسافرت کند مثلاً زیارت خانهٔ خدا و عتبات عالیات، واجب است نمازش را شکسته بخواند، ولی اگر راننده، خلبان و ناخدا، وسایل نقلیهٔ خود مانند کشتی، هواپیما و ماشین را برای زیارت کرایه دهند و خودشان هم همراه باشند باید نمازشان را کامل بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۹۱﴾حَمَله‌دار و مدیر کاروان حج در ایام حمله‌داری، اگر عرفاً مسافرت برای آنها شغل باشد باید نماز خود را هنگام حمله‌داری تمام بخواند، ولی اگر شغلش مسافرت نیست نمازش

شکسته است و اظهر آنست که اگر حمله‌داری او در تمام سال یا بیشتر آن طول بکشد در این صورت شغل حساب شده و نمازش تمام است.

﴿مسئلهٔ ۱۳۹۲﴾بازرگانان و پیشه‌وران سیار، فرمانده‌هان نیروهای نظامی و انتظامی، معلّمانی که محل کارشان ثابت نیست، مأموران گشت مانند سیم‌بانان و راه‌بانان، مهمان‌داران هواپیما و قطار و کشتی و نیز کسانی که محل کارشان چند شهر است و همواره در بین شهرها رفت و آمد می‌کنند، باید نمازشان را تمام بخوانند و روزه هم بگیرند، بلکه اشخاصی که هر روز یا بیشتر روزها از منزل به محلّ کارشان سفر می‌کنند، در صورتی که این امر موقّت نبوده و همیشگی باشد، نمازشان تمام است و همچنین‌اند کسانی که دکان و محل کار دارند، ولی هر روز یا بیشتر روزها برای خرید و فروش جنس مغازه یا کارخانهٔ خود سفر می‌کنند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۹۳﴾دانشجو یا هر شخص دیگری که مجبور است هر هفته معمولاً چند روز به شهر دیگری که به مقدار مسافت شرعی است برای تدریس یا کار دیگری سفر کند، در حکم «دائم السّفر» بوده و نمازش تمام و روزه‌اش صحیح است، ولی در سفر اول حکم مسافر را دارد.

﴿مسئلهٔ ۱۳۹۴﴾چوپانهای سیار که محل مخصوصی را برای چرای گوسفندان انتخاب نکرده‌اند و در تمام سال یا بیشتر سال به دنبال گوسفندان در حرکت هستند، نمازشان تمام است.

﴿مسئلهٔ ۱۳۹۵﴾مهمان‌داران هواپیما، قطار یا کشتی که نوعاً در حال مسافرت هستند و سایر کسانی که شغل آنها عرفاً مسافرت است چنانچه ده روز در یک مکان بمانند و پس از آن دوباره مسافرت کنند، در سفر اول بعد از ده روز باید نمازشان را شکسته بخوانند، ولی در بقیهٔ سفرها نمازشان تمام است.

﴿مسئلهٔ ۱۳۹۶﴾کسی که در هر هفته معمولاً چند روز در وطن خود مشغول به کار است و چند روز هم در خارج شهر مشغول رانندگی است و به مقدار مسافت شرعی سفر می‌کند، چنانچه رانندگی او موقّت نباشد و شغل او محسوب شود، نمازش تمام و روزه بر او واجب است.

﴿مسئلهٔ ۱۳۹۷﴾راننده‌ای که در مسیر معین سفر می‌کند، اگر اتفاقاً مسیر خود را برای کارش تغییر دهد، گرچه یک مرتبه هم باشد نمازش تمام است.

﴿مسئلهٔ ۱۳۹۸﴾راننده‌ای که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می‌کند، چنانچه اتفاقاً سفر هشت فرسخی برود، باید نمازش را شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۳۹۹﴾کسی که شغلش مسافرت نیست، به عنوان مثال اگر در شهر یا در روستایی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرتهای پی‌درپی می‌کند باید نمازش را شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۰۰﴾کسی که در مقداری از سال مثلاً چهار ماه یا بیشتر شغلش مسافرت است، باید در سفری که مشغول به کارش است نمازش را تمام بجا آورد و در غیر آن ایام نماز را شکسته بخواند، اگر چه در فرض اول احتیاط مستحب آنست که هم شکسته و هم تمام بجا آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۰۱﴾کسی که در شهرها گردش می‌کند و برای خود وطنی انتخاب نکرده باید نمازش

را تمام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۰۲﴾کسی که از وطنش صرف نظر کرده است و می‌خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند، چنانچه شغل او مسافرت نباشد باید در سفر نماز را شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۰۳﴾کسی که شغل او مسافرت است اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند، چه از اول قصد ماندن ده روزه داشته باشد یا بدون قصد بماند، باید در سفر اول که بعد از ده روز انجام می‌دهد نماز را شکسته بخواند، ولی اگر کمتر از ده روز بماند در سفر اول نیز تمام است هر چند اگر پنج روز یا بیشتر بماند، ولی ده روز نشود، احتیاط مستحب آنست که در سفر اول نماز ظهر و عصر را هم شکسته و هم تمام بخواند، ولی نماز عشا را تمام بخواند و روزه را هم بگیرد.[1]

﴿مسئلهٔ ۱۴۰۴﴾کسی که کارش مسافرت است، اگر در غیر وطن خود ده روز بماند چه از اول قصد ماندن ده روز را داشته باشد یا بدون قصد بماند، باید در سفر اولی که بعد از ده روز می‌رود، نماز را شکسته بخواند هر چند در صورتی که ده روز بدون قصد بماند بنا بر احتیاط در سفر اوّل هم شکسته و هم تمام بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۰۵﴾کسی که شغلش مسافرت است، اگر شک کند در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده است یا نه، باید نمازش را تمام بخواند.

شرط هشتم: به اندازه‌ای از محل سکونت خود دور شود که در هوای صاف ساختمانهای معمولی شهر یا روستا را درست و واضح نبیند و صدای متعارف اذان آنجا را هم نشنود

﴿مسئلهٔ ۱۴۰۶﴾در حدّ ترخّص لازم نیست به قدری دور شود که مناره‌ها و گنبدها یا ساختمانهای بسیار بلند را نبیند یا دیوارها هیچ‌جا پیدا نباشند، بلکه همین قدر که دیوارهای معمولی کاملاً دیده نشوند، کافی است.

﴿مسئلهٔ ۱۴۰۷﴾اگرچه اقوی آنست که اعتبار حدّ ترخّص منحصر به وطن نیست و شامل محل اقامت، محلی که ده روز در آنجا مانده، نیز است، لیکن احتیاط موکد آنست، چنانچه از آنجا سفر کند بنا بر احتیاط نماز را در محدودهٔ ترخص نخواند و اگر بخواهد در محدودهٔ ترخص بخواند، هم شکسته و هم تمام بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۰۸﴾اگر مسافر به جایی برسد که اذان را نشنود، ولی دیوار ساختمانها را ببیند، یا دیوارها را ببیند، ولی صدای اذان را نشنود چنانچه بخواهد در آنجا نماز بخواند، بنا بر احتیاط واجب هم شکسته و هم تمام بخواند، ولی اگر فقط به یکی از آنها علم پیدا کند و به دیگری جاهل باشد، برای شکسته خواندن نماز کافی‌است.

---

۱. بر مبنای خبر ابن سنان، وسائل‌الشّیعه، باب ۱۲ از ابواب صلاهٔ مسافر، ص۴۸۹و ۴۹۰ ح۵و۶.

﴿مسئلهٔ ۱۴۰۹﴾هرگاه شهر در بلندی باشد به‌طوری که از دور دیده شود، یا در محل پستی باشد که اگر انسان کمی دور شود دیوار آن‌را نبیند، چنانچه کسی که از آنجا مسافرت می‌کند به اندازه‌ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود دیوارش از آنجا دیده نمی‌شد، باید نماز را شکسته بخواند و نیز اگر پستی و بلندی ساختمانها بیش از معمول باشد باید ملاحظهٔ معمول را بکند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۱۰﴾اگر از محلّی مسافرت کند که خانه و دیوار ندارد، وقتی به جایی برسد که اگر آن محل دیوار داشت دیده نمی‌شد، باید نماز را شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۱۱﴾اگر به اندازه‌ای دور شود که نداند صدایی را که می‌شنود، صدای اذان است یا صدای دیگر، یا بداند صدای اذان است، ولی کلمات آن‌را تشخیص ندهد، باید نماز را تمام بخواند، هر چند بهتر است که صبر کند تا هیچ نشنود یا اینکه هم شکسته و هم تمام بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۱۲﴾اگر چشم و گوش مسافر، بیش از حد تیز یا به‌طور غیر متعارف ضعیف یا صدای اذان غیر معمولی باشد، درمحلّی که چشم معمولی و متعارف دیوار ساختمانها را نبیند وگوش معمولی صدای اذان را نشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۱۳﴾مسافری که به وطن خود باز می‌گردد تا زمانی که به حدّ ترخص نرسیده است باید نماز را شکسته بخواند، ولی هنگامی که به حدّ ترخّص برسد، گرچه نخواهد وارد شهر یا روستا شود، باید نماز را تمام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۱۴﴾مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، اقوی آنست که وقتی به حد ترخص آن محل رسید، نمازش تمام است، ولی احتیاط مؤکد آنست که نماز را به تأخیر بیندازد تا به آن محل برسد و نماز را تمام بخواند و اگر بخواهد در همان حدّ ترخص نماز بخواند، هم شکسته و هم تمام بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۱۵﴾کسی که به سفر می‌رود اگر شک کند که به حدّ ترخص رسیده است یا نه، باید نماز را تمام بخواند و کسی که از سفر بازمی گردد اگر شک کند که به حدّ ترخّص رسیده یا نه، واجب است نماز را شکسته بخواند و چون در بعضی از موارد تشخیص آن مشکل است لازم است یا مسافر در آنجا نماز نخواند و به تأخیر بیندازد یا احتیاطاً نماز را هم تمام و هم شکسته بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۱۶﴾مسافری که در سفر از وطن خود عبور می‌کند وقتی به جایی برسد که ساختمانهای وطن را ببیند و صدای اذان آن‌را بشنود، باید نماز را تمام بخواند و اگر از کنار وطن عبور کند به گونه‌ای که داخل در حدّ ترخّص شود، ولی داخل وطن نشود، بنا بر احتیاط نماز را در آنجا هم شکسته و هم تمام بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۱۷﴾مسافرانی که در بین سفر به وطن خود می‌رسند، تا هنگامی که در وطن هستند، واجب است نمازشان را تمام بخوانند و اگر از آنجا بخواهند به جای دیگری بروند، اگر به مقدار هشت فرسخ بروند یا چهار فرسخ بروند و برگردند، همین‌که به جایی رسیدند که ساختمانهای وطن را ندیدند و صدای آنجا را نشنیدند، واجب است نمازشان را شکسته بخوانند.

چیزهایی که سفر را قطع می‌کند

الف - رسیدن به وطن

﴿مسئلۀ ۱۴۱۸﴾محلی که انسان برای اقامت و زندگی خود اختیار کرده است، وطن اوست. چه در آنجا به دنیا آمده باشد و وطن پدر و مادرش نیز به حساب آید، یا خودش آنجا را برای زندگی انتخاب کرده باشد.

﴿مسئلۀ ۱۴۱۹﴾محل تولد انسان در صورتی که در آنجا سکونت و اقامت نداشته و عملاً از آنجا اعراض کرده باشد حکم وطن را ندارد.

﴿مسئلۀ ۱۴۲۰﴾اِعراض از وطن به معنای انصراف عملی از سکونت و اقامت در آنجاست و تنها به قصد و نیت محقّق نمی‌شود و تشخیص آن به عهدۀ عرف است و طوری باید اعراض کند که عرف آنجا را اقامت‌گاه فعلی وی حساب نکند.

﴿مسئلۀ ۱۴۲۱﴾اگر کسی قصد دارد در محلی که وطن اصلی‌اش نیست مدّتی بماند و بعد به جای دیگر برود، آنجا وطن او حساب نمی‌شود. در صدق وطنیت لازم نیست کسی در محلی که وطن اصلی‌اش نیست، قصد ماندن همیشگی داشته باشد بلکه اگر قصد دارد بعد از مدّتی از آنجا برود، ولی مدّت ماندن او در آن محل به قدری طولانی باشد که آنجا را عرفاً اقامتگاه فعلی او به حساب آورند به گونه‌ای که هر وقت وارد آنجا شود به خانه خود وارد شود و دیگر به او مسافر نگویند؛ در این صورت حکم وطن را خواهد داشت.

﴿مسئلۀ ۱۴۲۲﴾کسانی که نیمی از سال را در یک شهر و نیمی دیگر را در شهری دیگر زندگی می‌کنند، هر دو شهر وطن آنهاست و نیز اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی‌اختیار کرده باشند، همۀ آنها وطن آنان حساب می‌شود.

﴿مسئلۀ ۱۴۲۳﴾زن در انتخاب وطن به‌طور مطلق تابع شوهرش نیست، بلکه اگر زن و شوهر توافق کنند که با هم زندگی کنند محل زندگی شوهر برای همسرش نیز وطن محسوب می‌شود، ولی اگر زن به سبب نافرمانی و تمرّد یا با توافق شوهر نخواهد در وطن شوهر زندگی کند، هر جا را که وطن برای خودش انتخاب کند، وطن او به حساب می‌آید.

﴿مسئلۀ ۱۴۲۴﴾مسافر اگر به جایی برسد که وطنش بوده است، ولی از آنجا به‌طور کامل صرف نظر کرده، نمازش شکسته است، هر چند در آنجا ملک داشته و وطن دیگری هم برای خود اختیار نکرده باشد مگر اینکه بخواهد همیشه در شهرها سیاحت کند و اصلاً برای خود وطنی اختیار نکند که در این حالت نماز او در همه جا تمام است.

ب- قصد اقامه

به محلی که وطن انسان نیست، ولی می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، محل اقامه گفته می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۴۲۵﴾مسافری که قصد دارد ده روز پشت سر هم در جایی بماند یا می‌داند ناخواسته ده روز در یک محل می‌ماند، باید نمازهای خود را در آن محل تمام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۲۶﴾مسافری که قصد دارد ده روز در محلی بماند لازم نیست قصد ماندن شب اول و شب آخر را که شب یازدهم است، داشته باشد و به همین اندازه که قصد کند از اذان صبح روز اول تا غروب روز دهم بماند واجب است نمازهایش را تمام بخواند و نیز اگر قصد کند مثلاً از ظهر روز اول تا ظهر روز یازدهم بماند لازم است نماز را تمام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۲۷﴾مسافری که می‌خواهد ده روز در محلّی بماند در صورتی باید نماز را تمام بخواند که بخواهد تمام ده روز را در یک‌جا بماند، پس اگر قصد ماندن در دو محل را داشته باشد، مانند کسی که بخواهد در دو شهر نزدیک به هم بماند باید نماز را در هر دو محل شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۲۸﴾ملاک و میزان در وحدت یا تعدّد محل، حکم عرف است، پس اگر در یک شهر قصد ده روزه کند، گردش او در محلّه‌های آن شهر مانعی ندارد، هرچند آن شهر بزرگ باشد، مگر آنکه محلّه‌های آن شهر طوری از هم دور و جدا باشند که چند محل حساب شوند و شخصی را که از یک محل به محل دیگر رفته بگویند مسافرت کرده است.

﴿مسئلهٔ ۱۴۲۹﴾مسافری که می‌خواهد ده روز در محلّی بماند اگر از اول قصد داشته باشد در این ده روز به اطراف آنجا هم برود، در صورتی به قصد او ضرر نمی‌زند که یا اطراف نیز در نظر مردم جزء همان محل به حساب آید، مانند باغها و قبرستان اغلب شهرها، ولوکمی از حدّ ترخّص بگذرد، یا از نظر زمان فاصله آن‌قدر کم باشد که رفت‌وآمد به قصد اقامهٔ او ضرر وارد نکند، مثلاً در مدّت ده روز یک بار، آن هم به مدّت یک یا حدّاکثر دو ساعت به اطراف رفته و بازگردد و مسافتی که طی می‌کند از مقدار چهار فرسخ کمتر باشد، پس کسانی که محل اقامه را مقرّ خود قرار می‌دهند، ولی بنا دارند در ضمن ده روز به روستاهای اطراف نیز بروند، باید نماز را شکسته بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۳۰﴾مسافری که تصمیم دارد ده روز در محلّی بماند، اگرچه احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی پیش آید، در صورتی که احتمال او ضعیف و غیر قابل توجّه باشد باید نماز را تمام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۳۱﴾مسافری که قصد کرده است ده روز در جایی بماند اگر منصرف شود یا بین ماندن و رفتن مردّد شود، در صورتی که قبل از خواندن یک نماز چهار رکعتی این وضعیت پیش آید واجب است نماز را شکسته بخواند و اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی به صورت ادا، منصرف یا مردّد شود تا وقتی که در آنجاست باید نماز را تمام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۳۲﴾اگر مسافر به خیال اینکه دوستانش می‌خواهند ده روز در محلّی بمانند، قصد کند که ده روز در آنجا بماند و پس از خواندن یک نماز چهار رکعتی بفهمد که آنها قصد نکرده‌اند، اگرچه خودش هم از ماندن منصرف یا مردد شود، تا مدّتی که در آنجاست باید نمازش را کامل بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۳۳﴾مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند اگر روزه بگیرد و بعد از ظهر از ماندن در آنجا منصرف شود، چنانچه یک نماز چهار رکعتی ادا خوانده باشد روزه‌اش صحیح است و تا وقتی که در آنجاست باید نماز را تمام بخواند و روزه‌هایش را بگیرد و اگر یک نماز چهار رکعتی ادا نخوانده باشد روزهٔ آن روزش صحیح است، ولی باید نمازهای خود را شکسته بخواند و روزهای بعد را هم روزه نگیرد اگرچه احتیاط مستحب آنست که در صورتی که روزه را بگیرد و بعد از زوال ظهر از قصد ماندن منصرف شده باشد، نمازها را پس از آن هم تمام بخواند و هم شکسته.

﴿مسئلهٔ ۱۴۳۴﴾مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند اگر از ماندن در آن محل منصرف شود و شک کند که قبل از آنکه از قصد ماندن برگردد یک نماز چهار رکعتی ادا خوانده است یا نه، اگر شک او در وقت باشد نمازهایش را شکسته بخواند و اگر از وقت گذشته باشد نمازهایش را تمام بخواند و به شک خود اعتنا نکند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۳۵﴾اگر مسافر با این نیت که نمازش شکسته است نماز را شروع کند و در بین نماز قصد ماندن ده روز یا بیشتر کند، واجب است نماز را تمام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۳۶﴾مسافری که قصد کرده است ده روز در محلّی بماند اگر در بین نماز چهار رکعتی از قصد خود برگردد یکی از سه حالت زیر را دارد:

الف– چنانچه مشغول رکعت سوم نشده است، باید نماز را دو رکعتی تمام کند و تا وقتی که آنجاست نمازهای دیگرش را شکسته بخواند.

ب– چنانچه مشغول رکعت سوم شده، ولی هنوز به رکوع نرفته است، باید بنشیند و نماز را دو رکعتی تمام کند و بنا بر احتیاط برای هر یک از ایستادنهای بیجا و ذکری که گفته دو سجدهٔ سهو بجای آورد و تا وقتی در آنجاست نمازهای دیگرش را شکسته بخواند.

ج– چنانچه به رکوع رکعت سوم رسیده است، اظهر آنست که نمازش باطل است و آنرا دوباره شکسته بخواند، اگرچه احتیاط مستحب مؤکد آنست که نماز را تمام کند و یک نماز شکسته هم بخواند و تا وقتی در آنجاست نمازهایش را هم شکسته و هم تمام بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۳۷﴾مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی ادا تصمیم بگیرد به جایی که فاصله‌اش کمتر از چهار فرسخ است یک یا چند مرتبه رفته و به محل اقامت خود بازگردد و ده روز بماند، باید در رفتن و برگشتن و محل اقامت نماز را تمام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۳۸﴾مسافری که قصد کرده است ده روز در محلّی بماند اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتیِ ادا بخواهد به محلّی برود که مسافتش کمتر از چهار فرسخ است و قبل از ده روز ماندن به محلِ اقامتش برگردد و از آنجا نیز پیش از ده روز اقامت به وطن یا به محل دیگری که هشت فرسخ فاصله دارد برود، چند صورت پیش می‌آید:

۱- اگر وسایل و اثاثیهٔ خود را از محل اقامتش جمع‌آوری کرده و برگشتن او به محل اقامت فقط به عنوان عبور باشد، در این صورت در مسیر رفتن به جایی که کمتر از چهار فرسخ است و نیز در آنجا، اگرچه مقتضای قاعده، تمام خواندن نماز است، ولی بنا بر احتیاط مؤکد نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند و در موقع برگشتن به محل اقامه و در محل اقامه مطابق قاعده قصر است، ولی احتیاط مؤکد آنست که هم تمام و هم شکسته بخواند.

۲- اگر وسایل و اثاثیهٔ خود را از محل اقامه جمع‌آوری نکرده است بلکه می‌خواهد پس از بازگشت به محل اقامه مدّت زمانی کمتر از ده روز در آنجا بماند و از آنجا به قصد وطن یا جایی که هشت فرسخ است حرکت کند، در این صورت مطابق قواعد موقع رفتن از محل اقامت به محل جدید و مدّتی که در محل جدید می‌ماند و موقع برگشتن به محل اقامت و مدّتی که در محل اقامت می‌ماند، نماز قصر است، اگرچه احتیاطاً در مسیر رفتن به آنجا و در آن محل و در برگشتن به محل اقامه و خود محل اقامه، نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند و موقع رفتن از محل اقامت به جایی که از آنجا تا محل اقامت هشت فرسخ است نماز را شکسته بخواند.

۳- اگر تصمیم بگیرد از محل اقامت به جایی برود که کمتر از چهار فرسخ است و از آنجا برگردد و در همان محل اقامت چند روز بماند و مجدداً از آنجا به وطن بازگردد، اظهر آنست که موقع رفتن از محل اقامت به محل جدید و موقع برگشتن به محل اقامت و مدّتی که در محل اقامت می‌ماند، نماز را تمام بخواند، اگرچه احتیاط مؤکد آنست که در رفتن به آنجا و در آنجا و در برگشتن به محل اقامه و خود محل اقامه، نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند و موقع برگشتن از محل اقامت به وطن چون فرض اینست که فاصله هشت فرسخ است مادامی که به وطن نرسیده است نماز را شکسته بخواند.

۴- تصمیم داشته باشد بعد از تحقق اقامه به کمتر از مسافت برود و دوباره به محل اقامت بازگردد منتهی یا تردید دارد در اینکه دوباره ده روز در آنجا بماند یا از اقامت و نبودن آن غافل است، اگرچه برای برگشتن به محل اقامت تصمیم قطعی دارد، اظهر آنست که نمازش تمام است، احتیاط مستحب در جمع کردن است.

﴿مسئلهٔ ۱۴۳۹﴾مسافری که می‌خواهد به جایی برود و در آنجا قصد اقامه کند، اگر فاصله به مقدار هشت فرسخ یا بیشتر باشد تا هنگامی که به آنجا نرسیده است اگر بخواهد نماز بخواند، نمازش شکسته است، ولی پس از رسیدن به محل اقامه، در آنجا باید نمازش را تمام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۴۰﴾مسافری که قصد اقامه کرده و ده روز در محلی مانده است، اگر پس از تمام شدن ده روز چند روز دیگر هم بماند مادامی که مسافرت جدید آغاز نکرده نمازش تمام است و قصد مجدّد لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۴۴۱﴾مسافری که قصد اقامه کرده ده روز در محلی بماند واجب است روزهٔ واجب خود را نیز بگیرد و می‌تواند روزهٔ مستحبّی هم بگیرد و نماز جمعه و نوافل ظهر و عصر را هم

بخواند.

ج – یک ماه ماندن بدون نیت

﴿مسئلهٔ ۱۴۴۲﴾مسافری که بعد از رسیدن به هشت فرسخ در حال تردید در محلّی مانده است و نمی‌داند ده روز خواهد ماند، چنانچه سی روز به حال تردید بماند باید نماز را شکسته بخواند، ولی پس از سی روز گرچه به مدّت کمی بماند باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر پیش از رسیدن به هشت فرسخ در بین راه مردّد شود، از وقتی که مردّد می‌شود باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر به چهار فرسخ رسیده است و تصمیم دارد قبل از ده روز به محلّ خود برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۴۳﴾مسافری که سی روز مردّد بوده است، در صورتی بعد از سی روز باید نماز را تمام بخواند که تمام این مدّت را در یک‌جا بماند، پس اگر مقداری از آن‌را در جای دیگری بماند، پس از سی روز هم اگر قصد ماندن ده روز را ندارد، باید نماز را شکسته بخواند و در تحقق مقدار سی روز لازم نیست از ابتدای روز محاسبه شود بلکه اگر در اثنای روز هم حالت تردید پیدا شود می‌توان بعد از گذشتن بیست و نه روز به صورت تلفیقی از روز بعد از آن، نقصان روز اول را تکمیل کرد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۴۴﴾مسافری که سی روز با تردید مانده است و بعد از سی روز نمازش را تمام می‌خواند اگر بخواهد سفر جدیدی را آغاز کند مادامی که از حدّ ترخّص خارج نشده است باید نماز را تمام بخواند و روزه را بگیرد.

مواردی که مسافر می‌تواند نماز را تمام بخواند

﴿مسئلهٔ ۱۴۴۵﴾در چهار مکان مسافر می‌تواند نماز را تمام بخواند:

۱- مسجدالحرام، ۲- مسجدالنّبی صلّی‌الله‌علیه‌وآله، ۳- مسجد کوفه، ۴- نزد قبر مطهّر حضرت سیدالشّهداء علیه‌السلام و در شعاع بیست و پنج ذراع از طرف بالای سر، پایین پا و روبه رو نیز همین حکم جاری است و تمام خواندن در این موارد افضل است.

﴿مسئلهٔ ۱۴۴۶﴾اگر مسافر بخواهد در قسمتهایی که اول جزء مسجدالحرام یا مسجدالنّبی صلّی‌الله‌علیه‌وآله یا مسجد کوفه نبوده و بعدها به این مساجد اضافه شده است نماز بخواند بنا بر احتیاط واجب شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۴۷﴾کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر در غیر چهار مکانی که گفته شد نمازش را عمداً تمام بخواند، نمازش باطل است.

مسائل متفرّقهٔ نماز مسافر

﴿مسئلهٔ ۱۴۴۸﴾کسی که می‌داند مسافر است باید نمازش را شکسته بخواند و اگر فراموش کند

نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند، ظاهر آنست که باید نمازش را دوباره بخواند. اگر فراموش کند که مسافر است و تمام بخواند در صورتی که قبل از پایان وقت یادش بیاید که مسافر بوده، واجب است نمازش را اعاده کند و اگر در وقت اعاده نکند باید در خارج آن قضا کند؛ در صورتی که قبل از پایان وقت یادش نیامد که مسافر بودنش را فراموش کرده بود و نمازش را تمام خوانده است و بعد از وقت یادش آمد قضای آن نماز لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۴۴۹﴾مسافری که باید در سفر نمازش را شکسته بجای آورد، در صورت تمام خواندن نماز چند حالت برایش پیش می‌آید:

۱- اگر می‌داند مسافر باید نمازش را شکسته بخواند و بدون دقّت و توجّه کافی و یا به خاطر عادت نمازش را تمام بخواند، نمازش باطل است در وقت اعاده و در خارج وقت قضا کند و هر دو را شکسته بجای آورد.

۲- اگر به اصل حکم جاهل و به تعبیر روایات اسلامی آیهٔ تقصیر برای او خوانده نشده است و نمی‌دانسته که مسافر باید نمازش را در سفر شکسته بخواند، چنانچه تمام خوانده باشد، نمازش صحیح است و اعاده لازم نیست.

۳- اگر حکم سفر و مسافر را بداند، ولی هر دو را فراموش کرده باشد و تمام بخواند، در صورتی که وقت باقی است باید نماز را دوباره شکسته بخواند و اگر وقت گذشته است باید به‌طور شکسته قضا کند.

۴- اگر می‌داند مسافر باید نماز را در سفر شکسته بخواند، ولی برخی خصوصیات آن‌را نداند و جاهل باشد، مانند اینکه مثلاً در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند، در صورتی که وقت باقی است باید نماز را شکسته بجای آورد و اگر وقت گذشته است به‌طور شکسته قضا کند.

۵- اگر می‌داند مسافر باید نماز را شکسته بخواند، ولی به گمان اینکه سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، وقتی فهمید سفرش هشت فرسخ بوده، بنا بر احتیاط واجب نماز را شکسته بخواند و اگر وقت گذشته است شکسته قضا کند.

۶- اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند، چنانچه در وقت یادش بیاید باید شکسته بجای آورد و اگر بعد از وقت یادش بیاید قضای آن لازم نیست.

۷- اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند، باید آن‌را شکسته اعاده کند و اگر وقت گذشته است، اظهر آنست که قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۵۰﴾کسی که وظیفهٔ او تمام خواندن نماز است اگر شکسته بخواند در هر صورت نمازش باطل است، در وقت اعاده و در خارج وقت باید قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۵۱﴾اگر مشغول نماز چهار رکعتی شود و در نماز یادش بیاید که مسافر است، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته باشد باید بنشیند و نماز را دو رکعتی تمام کند و برای هر ایستادن و ذکر اضافه احتیاطاً دو سجدهٔ سهو بجای آورد و اگر به رکوع رکعت سوّم رفته است، نمازش باطل است

و در صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشته باشد باید نماز را شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۵۲﴾مسافری که نماز خود را نخوانده است اگر در وقت، به وطن یا جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند برسد، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر بعد از وقت به وطن برسد باید قضای آن‌را شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۵۳﴾مسافری که نماز را شکسته خوانده است، گرچه در وقت به وطن خود برسد، لازم نیست آن نماز را اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۵۴﴾کسی که مسافر نیست اگر در اول وقت نماز نخواند و مسافرت کند، در سفر باید نماز را شکسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۵۵﴾اگر نماز ظهر، عصر یا عشا از مسافری که باید آنها را شکسته بخواند، قضا شود، باید آن‌را دو رکعتی قضا کند، هر چند در غیر سفر بخواهد قضای آن‌را بجای آورد و اگر از کسی که مسافر نیست یکی از این سه نماز قضا شود باید چهار رکعتی قضاکند، حتّی اگر در سفر بخواهد آن‌را قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۵۶﴾مستحب است مسافر بعد از هر نمازی که شکسته می‌خواند، سی مرتبه بگوید: «سُبْحَانَاللَّهِ وَالْحَمْدُلِلَّهِ وَ لاَإِلَهَإِلَّااللَّهُ وَ اللَّهُأَكبَرُ» و بلکه بهتر است در تعقیب هر نمازی این ذکر خوانده شود و در تعقیب نمازهای ظهر و عصر و عشا سفارش بیشتری شده است که شصت مرتبه خوانده شود، سی مرتبه به عنوان تعقیب و سی مرتبه هم به عنوان تتمیم نمازهای شکسته.

نماز خوف

﴿مسئلهٔ ۱۴۵۷﴾نماز انسان به جهت ترس از دشمن، دزد، درّنده و مانند اینها نماز خوف است، مانند نماز مسافر شکسته است، به این شرط که شکسته خواندن نماز در دفاع یا ایمنی از دشمن مؤثّر باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۵۸﴾نماز به‌طور کلّی از انسان بالغ، عاقل و واجد شرایط در هیچ حالی ساقط نمی‌شود، حتّی در درگیری مسلحانه، حملهٔ دزد یا درنده، به هر شکل ممکن باید نماز خود را بخواند، اگر ممکن است ایستاده و اگر ایستاده امکان ندارد به‌طور نشسته و یا در حال راه رفتن، پیاده، سواره یا خوابیده و باید تا ممکن است تکبیرةالاحرام را رو به قبله بگوید و بقیهٔ نماز را هم، هر قدر که می‌تواند رو به قبله انجام دهد و اگر نمی‌تواند رکوع و سجود را به‌طور کامل بجای آورد به اشاره انجام دهد؛ چنانچه نماز خواندن برای او به این اندازه هم ممکن نباشد بنا بر احتیاط واجب باید بعد از نیت، تکبیرةالاحرام را به قصد ما فی الذّمه، آنچه در واقع به عهدهٔ اوست، بگوید و به جای هر رکعت یک «سُبْحَانَاللَّهِ وَالْحَمْدُلِلَّهِ وَ لاَإِلَهَإِلَّااللَّهُ وَاللَّهُأَكبَر» بگوید و به دنبال آن دعای دیگری هم بخواند و نماز را تمام کند و اگر این مقدار هم ممکن نباشد به جای هر رکعت یک تکبیر کفایت می‌کند و در صورت عدم امکان، صرف اخطار به قلب کافی است و اگر به وظیفهٔ خود به شکل

ممکن عمل کند نمازش اعاده یا قضا ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۵۹﴾اگر به خاطر ضرورت مقداری از نماز را مثلاً در حال راه رفتن یا سواره بخواند و در این بین ضرورت از میان برود، واجب است بقیهٔ نماز را مطابق وضع فعلی و کامل بجای آورد و اگر وقت باقی است بهتر است که نماز را به‌طور کامل دوباره اعاده کند یا بالعکس، اگر مقداری از نماز را به‌طور کامل بجای آورد و ضرورت در بین نماز حاصل شد، باقی ماندهٔ نماز را مطابق حالت ضرورت غیر عادی انجام دهد و در صورتی که وقت باقی است، نماز را به‌طور کامل اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۶۰﴾اگر انسان یقین داشته باشد که دشمن حمله کرده یا مورد هجوم و حملهٔ درنده یا دزد قرار گرفته است و نماز را شکسته یا در حال راه رفتن و سواره و غیره بخواند، بعد معلوم شود اشتباه کرده است، مطابق قواعد، همان نماز کافی است لیکن چنانچه وقت نماز باقی است بنا بر احتیاط مؤکد نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۶۱﴾اگر نمازگزار برای دفع حملهٔ حیوان درنده یا دزد، نماز را به نیت نماز خوف، دو رکعتی یا سواره یا در حال راه رفتن بخواند، چنانچه تا آخر وقت نماز، خوف و ترس او باقی باشد، نمازش صحیح است وگرنه بنا بر احتیاط مستحب نماز را دوباره به‌طور کامل بخواند.

نماز قضا

﴿مسئلهٔ ۱۴۶۲﴾کسی که عمداً یا سهواً یا به خاطر ندانستن مسئله، نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده باشد باید قضای آن‌را بجای آورد، همچنین اگر در تمام وقت نماز، خواب یا مست بوده یا مدّتی از دین برگشته و مرتد شده بعد توبه کرده است و چنانچه اختیاراً خود را بی‌هوش کرده باشد، بنا بر احتیاط نمازهای زمان بیهوشی خود را قضا کند، بلکه اگر بیهوشی او غیر اختیاری بوده بنا بر احتیاط مستحب قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۶۳﴾نمازهای یومیه‌ای را که زن در حال حیض و نفاس نخوانده است قضا ندارد، همچنین نمازهای واجبی را که از انسان در حال کفر اصلی یا جنون یا بی‌هوشی‌که در اختیار خود او نبوده، ترک شده است، در صورتی که کفر، جنون یا بی‌هوشی در همهٔ وقت نماز بوده، قضا ندارد، ولی اگر در وقت نماز، مسلمان یا عاقل شود یا به هوش آید یا پاک گردد، باید نماز خود را بجای آورد، هر چند تنها به مقدار یک رکعت از وقت باقی مانده باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۶۴﴾اگر اول وقت به مقدار خواندن نماز به حسب تکلیف فعلی خود وقت داشته باشد و نماز را نخواند و سپس یکی از عذرهایی که گفته شد، برای او پیش آید، باید قضای آن نماز را بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۶۵﴾اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی که خوانده باطل بوده است، باید قضای آن‌را بجای آورد، هر چند باطل بودن نماز به واسطهٔ ندانستن مسئله باشد، در صورتی که در دانستن مسئله کوتاهی کرده باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۶۶﴾کسی که وظیفه‌اش خواندن نماز جمعه بوده است، اگر به هر دلیل آن‌را نخواند تا وقت آن بگذرد، باید نماز ظهر را بخواند و اگر نماز ظهر را هم نخواند باید قضای ظهر را بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۶۷﴾اگر انسان احتمال دهد که نماز قضایی دارد یا نمازهایی که خوانده صحیح نبوده است، مستحب است احتیاطاً قضای آنها را بجای آورد و اگر انسان نمازهایی‌را که خوانده به قصد قربت مطلقه دوباره بخواند مانعی ندارد بلکه مطلوب نیز است.

﴿مسئلهٔ ۱۴۶۸﴾کسی که نماز قضا دارد لازم است در خواندن آن کوتاهی نکند و اگر اطمینان داشته باشد که در آینده آن‌را خواهد خواند، لازم نیست فوراً آن‌را بجای‌آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۶۹﴾کسی که نماز قضا دارد می‌تواند نماز مستحبی هم بخواند یا نماز قضای دیگران را بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۷۰﴾در هر یک از نمازهای یومیه که ترتیب در آن شرط است، در قضای آن هم ترتیب شرط است، مثلاً اگر نماز ظهر و عصر او قضا شده باشد، باید اول قضای ظهر و سپس قضای عصر را بخواند و اگر در یک روز نماز عصر و در روز بعد نماز ظهر او قضا شده، بنا بر احتیاط اول نماز عصر و بعد نماز ظهر روز بعد را قضا کند، ولی در قضای نمازهای واجب دیگر مثل نماز آیات ترتیب شرط نیست و همچنین اگر رعایت ترتیب را به‌طور کلّی فراموش کرده باشد، رعایت ترتیب شرط نیست اگر چه بهتر است.

﴿مسئلهٔ ۱۴۷۱﴾اگر بخواهد قضای یک نماز یومیه و یک نماز غیر یومیه را بجای آورد ترتیب شرط نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۴۷۲﴾کسی که یک نماز چهار رکعتی از او قضا شده و نمی‌داند نماز ظهر است یا عصر یا عشا، اگر یک نماز چهار رکعتی به نیت آنچه در ذمّهٔ اوست بخواند، کفایت می‌کند و در بلند یا آهسته خواندن حمد و سوره نیز مخیر است و اگر علم داشته باشد که یک نماز از نمازهای پنج‌گانهٔ او قضا شده، کفایت می‌کند که یک نماز دو رکعتی را به نیت نماز صبح و یک نماز سه رکعتی را به نیت مغرب و یک نماز چهار رکعتی را به نیت آنچه در ذمّهٔ اوست بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۷۳﴾کسی که چند نماز از او قضا شده و شمارهٔ آنها را نمی‌داند احتیاطاً باید آن‌قدر بخواند تا گمان کند قضای تمامی آنها را خوانده است، ولی اگر قبلاً می‌دانسته چند نماز از او قضا شده است، ولی اکنون فراموش کرده است، بنا بر احتیاط باید آن‌قدر بخواند تا یقین و اطمینان عادی پیدا کند که همهٔ آنها را قضا کرده است.

﴿مسئلهٔ ۱۴۷۴﴾کسی که نماز قضا از همین روز یا روزهای پیشین دارد، اگر یک نماز است و وقت وسعت دارد، بنا بر احتیاط اول آن نماز قضا را بجای آورد و اگر بیشتر از یک نماز باشد، لازم نیست نمازهای قضا را اوّل بخواند، هر چند اول خواندن نمازهای قضا مطابق احتیاط است.

﴿مسئلهٔ ۱۴۷۵﴾نمازگزار می‌تواند نیت خود را از نماز قضای لاحِق مثل نماز عصر به نماز قضای

سابق مثل نماز ظهر برگرداند، ولی عدول از نماز قضای سابق به لاحِق مثلاً از قضای ظهـر بـه عصـر محل اشکال است.

﴿مسئلهٔ ۱۴۷۶﴾اگر در بین نماز ادا یادش بیاید که یک نماز یا بیشتر از همان روز یا یک نمـاز از روزهای گذشته از او قضا شده است، اگر وقت وسعت دارد و ممکن است که نیت را از ادا به قضا برگرداند بهتر است این کار را بکند، مثلاً اگر در نماز ظهر قبل از رسیدن بـه رکـوع رکعـت سـوم یادش بیاید که نماز صبح آن روز قضا شده، در صورتی که وقت نماز ظهر تنـگ نشـده باشـد بهتـر است نیت را به قضای صبح برگرداند و آن‌را دو رکعتی تمام کند و بعد از آن نمـاز ظهـر را بجـای آورد، اما اگر وقت تنگ شده باشد یا امکان برگرداندن نیـت را نداشـته باشـد مـثلاً وقتـی کـه وارد رکوع رکعت سوم شده به یاد بیاورد که نماز صبح را نخوانده است در این صورت نماز را بـه نیـت ظهر ادا تمام کند و بعد از آن قضای نماز صبح را انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۷۷﴾کسی که نماز قضا به عهدهٔ اوست و نمی‌توانـد نمازهـای قضـای خـود را بـه‌طـور کامل و با رعایت همهٔ شرایط لازم بجای آورد، واجب است انجام نمازهای‌قضا را تا برطرف شـدن عذر خود به تأخیر بیندازد و اگر می‌داند که عذرش تا آخر عمر از بـین نمـی‌رود و خـوف آن دارد که مرگ به سراغش بیاید، می‌تواند در همان حال عذر نمازهای قضای خـود را بجـای آورد، ولـی اگر بعداً عذرش برطرف شد احتیاطاً دوباره آنها را بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۷۸﴾تا انسان زنده است ولو اینکه از قضای نمازهای قضا شدهٔ خود ناتوان باشد، جـایز نیست دیگری از طرف او نمازهای فوت شده را قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۷۹﴾نمازهای قضا را می‌شود با جماعت خواند چه نماز امام جماعت ادا باشد چه قضا، مشروط بر اینکه قضای امام جماعت قضای حتمی و بنا بر احتیاط قضای نماز خـودش باشـد و لازم نیست نماز هر دوی آنان یکی باشد، بنابراین جایز است نماز قضای صبح را با نمـاز قضـای ظهـر یـا عصر امام بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۸۰﴾مستحب است بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد به خواندن نمـاز و سـایر عبادتهـا تشویق شود و بهتر است به قضای نمازها وادار شود به شـرط اینکـه اثـرات سـوء تربیتـی و عقیـدتی جانبی نداشته باشد و اقوی آنست که عبادات بچهٔ ممیز مشروع و مطلوب است.

نماز قضای پدر و مادر

﴿مسئلهٔ ۱۴۸۱﴾نماز و روزهٔ قضا شده پدر و بنا بر احتیاط مادر بر عهدهٔ پسر بزرگ‌تر بلکـه بنـا بـر اقوی بر عهدهٔ بزرگ‌ترین مرد در میان وارثان، مطابق طبقات ارث، است که بایـد او پـس از مـرگ ایشان بجای آورد و یا برای آن اجیر بگیرد و در این جهت میان نماز و روزه‌های ترک شده با عذر و بدون عذر فرقی نیست؛ بنابراین اگر پدر میت زنده است با مشارکت پسر بزرگ‌تر میت که واجد شرایط است، آن‌را انجام دهند.

﴿مسئلۀ ۱۴۸۲﴾اگر نماز و روزۀ شخصی دیگر بر عهدۀ پدر و مادر بوده و انجام نداده باشند، مثلاً نماز و روزۀ استیجاری داشته و انجام نداده باشند، قضای آن بر بزرگ‌ترین وارث مرد واجب نیست، ولی پول آن باید از ترکۀ مرد پرداخت شود.

﴿مسئلۀ ۱۴۸۳﴾کسی که باید قضای نماز میت را بجای آورد چنانچه شک داشته باشد که میت نماز و روزۀ قضا داشته یا نه، چیزی بر او واجب نیست، ولی اگر بداند نماز یا روزۀ قضا داشته و شک کند که بجای آورده یا نه، بنا بر احتیاط واجب باید قضا کند.

﴿مسئلۀ ۱۴۸۴﴾کسی که نماز قضای پدر و مادر را واجب است بخواند، واجب است مطابق وظیفۀ خودش عمل کند، مثلاً اگر می‌خواهد قضای نماز مادر را انجام دهد، حمد و سورۀ نماز صبح، مغرب و عشا را باید بلند بخواند.

﴿مسئلۀ ۱۴۸۵﴾کسی که خودش قضای نماز و روزه دارد و می‌خواهد قضای نماز و روزۀ پدر و مادر را هم بخواند، لازم نیست ترتیب را رعایت کند و هر کدام را اول بجای آورد صحیح است.

﴿مسئلۀ ۱۴۸۶﴾کسی که قضای نماز پدر و مادر به عهدۀ اوست اگرچه واجب نیست فوراً انجام دهد، ولی تأخیر انداختن و مسامحه در بجای آوردن آن جایز نیست.

﴿مسئلۀ ۱۴۸۷﴾اگر میت وصیت کرده باشد که نماز و روزۀ او را به کسی بدهند، بعد از آنکه اطمینان به دست آمد که آن شخص نماز و روزۀ او را به‌طور صحیح انجام داده است چیزی بر عهدۀ بزرگ‌ترین وارث نیست.

﴿مسئلۀ ۱۴۸۸﴾اگر هنگام مرگ پدر یا مادر، ولی او یعنی کسی که نماز و روزۀ آنها به عهدۀ اوست، دیوانه بوده یا به حد بلوغ نرسیده باشد، چنانچه بعداً عاقل یا بالغ شود واجب بودن قضای نماز و روزۀ پدر و مادر بر او محل اشکال است، هر چند احوط است؛ و اگر بزرگ‌ترین مرد از وارثان قبل از بلوغ یا قبل از عاقل شدن فوت کند، واجب شدن قضای نماز و روزۀ پدر و مادر بر بزرگ‌ترین وارثان بعد از او نیز محل اشکال است و از باب خیر مطلق، اگر بجای آورند بهتر است.

﴿مسئلۀ ۱۴۸۹﴾اگر کسی تبرعاً و برای رضای خدا نماز قضای میت را انجام دهد از عهدۀ ولی میت ساقط می‌شود.

﴿مسئلۀ ۱۴۹۰﴾پسری که به حد بلوغ نرسیده است، ولی خوب و بد را تشخیص می‌دهد و نماز خود را به‌طور صحیح می‌خواند، می‌تواند قضای نماز پدر و مادر را بجای آورد.

﴿مسئلۀ ۱۴۹۱﴾کسی که قضای نماز و روزۀ پدر یا مادر بر عهدۀ اوست اگر پیش از آنکه نماز یا روزۀ آنها را قضا کند بمیرد، چنانچه بین مرگ پدر یا مادر او به اندازه‌ای فاصله بوده که می‌توانسته قضای نماز و روزۀ را بجا آورد، بر بزرگ‌ترین مرد از وارثان او چیزی واجب نیست و اگر این مقدار فاصله نشده، اگرچه به نظر می‌رسد بر وارثان بعد از او چیزی واجب نیست، ولی بنا بر احتیاط بزرگ‌ترین مرد از وارثان بعد از او قضای نماز و روزه را بجای آورد.

﴿مسئلۀ ۱۴۹۲﴾هنگامی که ولی میت برای انجام نماز و روزۀ شخص ثالثی را اجیر کند، شخص

اجیر از طرف میت نیت خواهد کرد نه از طرف ولی.

﴿مسئلهٔ ۱۴۹۳﴾بر ولیّ میت واجب است علاوه بر نمازهای یومیه و روزه‌های میت که باید قضا کند، نماز و روزه‌هایی را که از طریق نذر، عهد، قسم و غیره بر عهدهٔ میت آمده را نیز از طرف او قضا کند و این حکم شامل نماز و روزه‌هایی که اجیر بوده و انجام نداده است، نمی‌شود، کما اینکه در مسئلهٔ ۱۴۸۲ گذشت.

﴿مسئلهٔ ۱۴۹۴﴾بعد از مرگ انسان جایز است نماز و عبادتهای دیگر او را که در زمان حیات انجام نداده یا باطل انجام داده است، شخص دیگری به صورت تبرّعی یا با گرفتن اجرت و مزد به نیابت از میت انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۱۴۹۵﴾به کسی که برای بجای آوردن نماز یا روزه و سایر عبادتهای میت معین می‌کنند «اجیر» یا نایب می‌گویند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۹۶﴾کسی که برای نماز قضای میت نایب شده باید مسائل مورد نیاز شرعی را بداند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۹۷﴾بر نایب واجب است هنگام نیت، میت را معین کند، گرچه دانستن اسم او لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۴۹۸﴾کسی که برای قضای نماز و روزهٔ میت نایب می‌شود باید امین باشد و مطمئن باشد که وظائف محوّله را صحیح انجام می‌دهد. بنابراین اگر کسی را نایب کنند و بعد معلوم شود عبادتهایی را که بر عهدهٔ او گذاشته‌اند صحیح انجام نداده، واجب است دوباره برای انجام آنها اجیر بگیرند.

﴿مسئلهٔ ۱۴۹۹﴾اگر شخصی را به عنوان نایب برای انجام قضای نماز و روزهٔ میت معین کنند و بعد شک کنند که اصلاً انجام داده است یا نه، در صورتی که آن شخص متّهم به دروغ‌گویی نباشد و بگوید انجام داده‌ام، می‌توان به قول او اطمینان کرد و اگر متّهم به دروغ‌گویی باشد واجب است دوباره نایب بگیرند تا اطمینان پیدا کنند که نماز و روزهٔ میت به‌طور صحیح انجام شده است و اگر اطمینان به دست آوردند که اصل قضا را نایب انجام داده است، ولی شک کنند که درست انجام داده یا نه، به شک خود اعتنا نکرده و حکم به صحت کنندِ.

﴿مسئلهٔ ۱۵۰۰﴾بنا بر احتیاط واجب نمی‌توان کسی را که عذری دارد و مثلاً نماز خود را نشسته یا با تیمّم می‌خواند، برای نمازهای میت نایب گرفت، اگرچه نمازهای میت هم به همین صورت قضا شده باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۰۱﴾می‌توان مرد را برای زن و زن را برای مرد نایب گرفت، ولی اگر مرد از طرف زن نایب شود باید حمد و سوره را در نمازهای صبح و مغرب و عشا بلند بخواند و اگر زن از طرف مرد نایب شود، بنا بر احتیاط حمد و سوره را در نمازهای یاد شده بلند بخواند، مشروط بر اینکه صدای او را مرد اجنبی نشنود. همچنین اگر زن از طرف مرد یا مرد از طرف زن به صورت تبرّعی نماز قضای میت بجای آورند نیز همین حکم را دارد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۰۲﴾اگر کسی را برای انجام عملی نایب بگیرند در صورتی که با او شرط کنند که عمل را با فلان خصوصیت و کیفیت خاصه انجام دهد، مثلاً در رکعت سوّم و چهارّم نماز همیشه سه مرتبه تسبیحات را بگوید، واجب است مطابق شرط عمل کند و اگر شرطی در کار نباشد و به صورت مطلق او را نایب گرفته باشند موظّف است مطابق وظیفهٔ خود عمل کند یعنی سعی کند عمل را به‌طور صحیح در نزد خودش انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۰۳﴾اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات آن بخواند، باید مقداری از مستحبّات نماز را که معمول است بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۰۴﴾اگر برای نایب در حال نماز شک یا سهوی پیش آید، موظف است مطابق وظیفهٔ خود که از راه تقلید یا اجتهاد به دست آورده، عمل کند و اعاده لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۵۰۵﴾در قضای نمازهای میت آنچه در آنها ترتیب معتبر بوده، مثل ظهر و عصر یک روز، باید به ترتیب خوانده شود و در غیر این صورت چنانچه میت ترتیب قضا شدن را می‌دانسته، بنا بر احتیاط باید طوری انجام دهند که ترتیب حاصل شود؛ بنابراین اگر چند نفر را اجیر کنند باید بنا بر احتیاط برای هر یک وقت مرتّبی را معین کنند که با وقت دیگری هم زمان نباشد، مثلاً اگر با یکی از آنها قرار گذاشتند که از صبح تا ظهر برای میت نماز قضا بخواند با دیگری قرار کنند که از ظهر تا شب بخواند، و نیز نمازی را که در هر مرتبه شروع می‌کند معین کنند، مثلاً قرار بگذارند که در هر دفعه نماز یک شبانه روز را تمام کنند و اگر ناقص بگذارند آن‌را حساب نکنند و دفعهٔ بعد نماز یک شبانه روز را از اوّل شروع کنند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۰۶﴾اگر بخواهند برای میت نماز قضا بجای آورند و بدانند او ترتیب قضا شدن را نمی‌دانسته یا شک داشته باشند که او ترتیب را می‌دانسته یا نه، رعایت ترتیب لازم نیست، ولی مستحب است طوری قضا کنند که ترتیب فراهم شود، پس اگر بخواهند چند نفر را برای بجای آوردن نماز قضای میت اجیر کنند بنا بر احتیاط مستحب، وقت معین کنند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۰۷﴾اگر کسی اجیر شود که مثلاً در مدت یک سال نمازهای میت را بخواند، ولی قبل از تمام شدن سال بمیرد، باید برای نمازهایی که می‌دانند نخوانده، دیگری را نایب کنند، بلکه بنا بر احتیاط واجب برای نمازهایی هم که احتمال می‌دهند بجا نیاورده است نایب بگیرند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۰۸﴾کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده‌اند اگر پیش از تمام کردن نمازها بمیرد و اجرت همهٔ آنها را گرفته باشد، چنانچه شرط کرده باشند که همهٔ نمازها را خودش بخواند و یا قرینه‌ای در بین باشد که نظر داشته‌اند خودش بخواند، باید اجرت مقداری را که نخوانده از مال او به ولی میت بدهند، ولی اگر شرط نکرده باشند و قرینه‌ای هم در بین نباشد، باید ورثهٔ اجیر از مال او نایب بگیرند و چنانچه مالی نداشته باشد بر ورثهٔ او چیزی واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۵۰۹﴾اگر نایب پیش از آنکه نمازهای میت را تمام کند از دنیا برود و خودش نیز نماز قضا بر عهده داشته باشد، چنانچه شرط نکرده باشند خودش بخواند، باید از مال او برای نمازهایی

که اجیر بوده، نایب بگیرند و اگر چیزی زیاد آمد در صورتی که وصیت کرده باشد و وارثان هم اجازه دهند، برای تمام نمازهای خودش نایب بگیرند، و چنانچه ورّاث اجازه ندهند، یک‌سوم آن‌را به مصرف نماز خودش برسانند و در صورتی که وصیت نکرده باشد یا یک‌سوم آن کافی نباشد، ولی او یعنی بزرگ‌ترین مرد از وارثان آنها را بجای آورد و اگر ولی موجود نباشد، بنا بر احتیاط واجب، وارثان بالغ میت از سهم خودشان آنها را بجای آورند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۱۰﴾اگر فتوای مرجع تقلید نایب با فتوای مرجع تقلید میت فرق داشته باشد، در صورتی که هنگام اجیر شدن خصوصیات عمل تعیین نشده باشد و منصرف به نحو خاصی نیز نباشد، نایب باید عمل را طبق فتوای مرجع تقلید خود انجام دهد هر چند احتیاط آنست که وصی با نایب شرط کند که عمل را طوری انجام دهد که در صورت امکان مطابق نظر مرجع تقلید میت و نظر مرجع خودش باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۱۱﴾کسی که برای انجام نماز یا سایر عبادات اجیر شده است نمی‌تواند دیگری را برای انجام آن اجیر کند، مگر در صورتی که اجیر کننده اجازه داده باشد، یا اجازه، منصرف به انجام عمل توسّط شخص اجیر نباشد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۱۲﴾نایب شدن برای انجام عبادات واجب شخص زنده یا انجام آن به صورت تبرّعی و رایگان جایز نیست مگر در نیابت حج که اگر شخصی مستطیع شود و از انجام حج عاجز باشد و امید هم نداشته باشد که در آینده بتواند خودش انجام دهد، می‌تواند نایب بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۱۳﴾کسی که نایب می‌شود نمازها و روزه‌های قضا شدهٔ میت را انجام دهد وقتی ذمهٔ میت فارغ می‌شود که نایب به عنوان اینکه ذمهٔ میت فارغ شود آنها را انجام دهد و اگر به این عنوان اعمال را انجام ندهد و صرفاً پس از انجام آنها، ثوابشان را به میت هدیه کند کفایت نمی‌کند و واجب است دوباره برای میت نایب بگیرند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۱۴﴾انسان می‌تواند برای انجام بعضی از کارهای مستحبّی، مانند زیارت پیامبرخدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله و امامان معصوم علیهم‌السلام، از طرف افراد زنده اجیر شود، همچنین می‌تواند کار مستحبّی را انجام دهد و ثواب آن‌را به کسانی که از دنیا رفته‌اند یا کسانی که در قید حیات‌اند، هدیه کند.

نماز جماعت

در مورد جایگاه نماز جماعت و اهمیت و فضیلت آن، روایات زیادی از رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت آن بزرگوار، وجود دارد و یکی از کارهای مورد تأیید شارع اسلام و رهبران الهی آن در تمامی واجبات به خصوص واجبات روزانه به ویژه نمازهای اقامهٔ نماز جماعت اداست، مخصوصاً در نمازهای صبح و مغرب و عشا؛ و برای همسایگان مسجد و برای آنهایی که صدای اذان را می‌شنوند، سفارش اکید شده است. برای نمونه به یکی از روایات مرحوم محدّث نوری که در مستدرک الوسایل آورده است اشاره می‌شود:

ابوسعید خدری از پیامبر گرامی اسلامﷺ نقل می‌کند که فرمودند: جبرییل علیه‌السلام با هفتاد هزار فرشته پس از انجام فریضهٔ ظهر نزد من آمد و گف: ای محمّدﷺ، خدایت به تو سلام می‌رساند و بر تو درود می‌فرستد و دو هدیه به تو اهدا فرموده است که قبل از تو به هیچ پیامبری اهدا نکرده است که عبارتند از:

۱- نمازهای پنج‌گانه که به جماعت خوانده شود.

۲- نماز وتر که سه رکعت است (همان نماز شفع و وتر).

رسول اکرمﷺ فرمود، از جبرییل علیه‌السلام سؤال کردم: در نماز جماعت برای امت من چه مقدار ثواب وجود دارد جبرییل علیه‌السلام گفت: اگر یک نفر به امام اقتدا کند، هر رکعت از نماز آنها ثواب صد و پنجاه رکعت نماز را دارد و اگر دو نفر اقتدا کنند، ثواب هر رکعت نمازشان معادل ششصد رکعت نماز است و به هر اندازه زیادتر شوند ثواب نمازهای آنها بیشتر و بیشتر می‌شود و هرگاه تعدادشان از ده نفر گذشت اگر تمام آب دریاها مُرکب و تمام شاخه‌های درختان قلم و تمام جنّ و انس و فرشتگان، نویسنده شوند، توان نوشتن ثواب یک رکعت از آن نماز جماعت را نخواهند داشت[1] و در این زمینه روایات زیادی وارد شده است که علاقه‌مندان می‌توانند به کتب مفصّل حدیثی و روایی مراجعه کنند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۱۵﴾حضور نیافتن در نماز جماعت به خاطر بی‌اعتنایی جایز نیست و نیز صحیح نیست که انسان بدون عذر موجه نماز جماعت را ترک کند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۱۶﴾هرگاه نماز جماعت دیرتر از اول وقت برپا شود، مستحب است مؤمنان صبر کنند و نماز خود را با جماعت بخوانند و نماز جماعت از نماز اول وقت فرادا یعنی نمازی که به تنهایی خوانده شود بهتر است، ولی از ظاهر «صحیحهٔ زراره» استفاده می‌شود که نماز فرادا در اول وقت که همان وقت فضیلت است، از نماز جماعت در غیر وقت فضیلت بهتر است، همچنین نماز جماعت مختصر از نماز فرادایی که آن‌را طول بدهند بهتر است.[2]

﴿مسئلهٔ ۱۵۱۷﴾هنگامی که نماز جماعت برپا می‌شود مستحب است کسانی که نمازشان را فرادا خوانده‌اند دوباره با جماعت بخوانند و اگر بعداً یقین پیدا کنند که نماز اول آنها باطل بوده، نماز دوم کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۱۸﴾اگر شخص، موقعی که مشغول خواندن نماز مستحبی است، جماعت برپا شود، چنانچه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت به‌طور کامل برسد، مستحب است نماز مستحبی را رها کند و مشغول نماز جماعت شود بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اول

۱. مستدرک الوسائل، چاپ مؤسسه آل‌البیت، ج ۶، ص ۴۴۳، باب ۱، ح ۳.

۲. وسائل‌الشّیعه، ج۴، باب ۳ از ابواب استحباب نماز اول وقت، ح ۱۰، ص ۱۲۱.

برسد، مستحب است همین‌گونه عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۱۹﴾اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است جماعت برپا شود، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته است و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد، مستحب است نیت را به نماز مستحبی برگرداند و نماز را دو رکعتی تمام کند سپس خود را به نماز جماعت برساند.

مواردی که واجب است نماز به جماعت خوانده شود

﴿مسئلهٔ ۱۵۲۰﴾نماز جمعه و نیز نمازهای عید فطر و قربان هرگاه واجب شوند[1]، فقط در صورتی صحیح هستند که با جماعت خوانده شوند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۲۱﴾کسانی که در نمازهای خود وسواس دارند و در صورتی که نمازشان را با جماعت بخوانند از وسواس نجات پیدا می‌کنند، واجب است نمازشان را با جماعت بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۲۲﴾کسانی که حمد و سوره را نمی‌توانند درست ادا کنند واجب است حتی الامکان نمازشان را با جماعت بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۲۳﴾اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کنند که در جماعت حاضر شود، چه مخالفت او موجب اذیت و آزار و ناراحتی آنان شود و چه نشود، واجب است نماز را احتیاطاً با جماعت بخواند و در هر دو صورت قصد استحباب کند.

مواردی که صحیح نیست نماز با جماعت خوانده شود

﴿مسئلهٔ ۱۵۲۴﴾نمازهای مستحبی را نمی‌توان به جماعت خواند مگر نماز استسقاء که برای آمدن باران می‌خوانند، همچنین نمازهای عید فطر و قربان که در زمان غیبت واجب نمی‌باشند را می‌توان به جماعت بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۲۵﴾هنگامی که امام جماعت یکی از نمازهای یومیهٔ خود را می‌خواند- تمام یا شکسته- هر یک از نمازهای یومیه را چه تمام و چه شکسته می‌شود به او اقتدا کرد، ولی اگر امام جماعت آن نماز را احتیاطاً دوباره می‌خواند فقط در صورتی که احتیاط مأموم با امام یکی باشد می‌تواند به او اقتدا کند، مثلاً چنانچه امام و مأموم در نماز چهاررکعتی شک بین سه و چهار کنند و قبل از خواندن نماز احتیاط حرف بزنند، بنا بر احتیاط بعد از خواندن یک رکعت نماز احتیاط باید دوباره نمازشان را اعاده کنند و این چهار رکعت را می‌توانند به جماعت بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۲۶﴾اگر امام جماعت قضای قطعی یکی از نمازهای یومیه خود یا شخص دیگر را که فوت نماز او یقینی است بجای می‌آورد، مأموم می‌تواند به او اقتدا کند، ولی‌اگر امام نمازش را

---

۱. شرط وجوب نمازهای عید در مسئلهٔ ۱۶۳۶ بیان شده است.

احتیاطاً قضا می‌کند یا قضای نماز شخص دیگری را می‌خواند- گرچه برای آن اجرتی نگرفته باشد- اقتدای به او اشکال دارد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۲۷﴾اگر انسان نداند نمازی را که امام می‌خواند یکی از نمازهای یومیه است، یا نماز مستحب، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۲۸﴾امام یا مأموم اگر بخواهد نمازی را که به جماعت خوانده دوباره با جماعت بخواند، احوط آنست که به قصد رجا و نیل به ثواب بجای آورد.

شرایط نماز جماعت

شرط اول: بین امام و مأموم چیزی حایل نباشد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۲۹﴾در نماز جماعت باید بین امام و مأموم، پرده یا چیز دیگری که مانع صدق ارتباط فاصله نشود، همچنین نباید بین مأموم و مأموم دیگری که به واسطهٔ او به امام متّصل شده است چنین چیزی فاصله شود، ولی اگر امام جماعت مرد و مأموم زن باشد و بین آن زن و امام، یا بین آن زن و مأموم مرد دیگری که زن به سبب او به امام متّصل شده است، پرده یا مانند آن باشد اشکال ندارد، ولی باید به شکلی باشد که همهٔ آنان یک جماعت شمرده شوند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۳۰﴾اگر امام جماعت در داخل محراب بوده و کسی پشت سر او اقتدا نکرده باشد، افرادی که در دو طرف محراب ایستاده‌اند و به خاطر دیوار محراب نمی‌توانند امام را ببینند، نمی‌توانند اقتدا کنند چون اتصال وجود ندارد، ولی اگر پشت سر امام جماعت کسی اقتدا کرده باشد، اقتدا کردن کسانی که در دو طرف محراب ایستاده‌اند و به آن مأموم که پشت سر امام ایستاده است، متصل‌اند، ولی به خاطر دیوار محراب امام را نمی‌بینند، بنا بر اقوی صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۵۳۱﴾اگر به سبب طولانی بودن صف اول، کسانی که دو طرف صف ایستاده‌اند امام را نبینند می‌توانند اقتدا کنند و یا اگر به علت طولانی بودن یکی از صفها کسانی که در دو طرف آن ایستاده‌اند صف جلوی خود را نبینند و طبعاً امام جماعت را هم نبینند، می‌توانند اقتدا کنند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۳۲﴾اگر صفهای جماعت تا در مسجد برسد، کسانی که روبه‌روی در و پشت صف ایستاده‌اند و کسی که پشت سر ایشان ایستاده، نمازشان صحیح است بلکه بنا بر اقوی نماز کسانی که دو طرف او ایستاده‌اند و صف جلو را نمی‌بینند نیز صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۵۳۳﴾کسی که پشت ستون ایستاده است، اگر از طرف راست یا چپ به وسیلهٔ مأموم دیگر به امام متّصل نباشد، نمی‌تواند اقتدا کند، ولی اگر از دو یا یک طرف متّصل باشد امّا با صف جلو اتّصال نداشته باشد، بنا بر اقوی جماعتش صحیح است.

شرط دوم: جای ایستادن امام از مأموم بلندتر نباشد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۳۴﴾جایی که امام جماعت می‌ایستد نباید از جای مأموم بلندتر باشد، ولی اگر زمین سراشیبی باشد و امام در طرف بلندتر بایستد، در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد بلکه به

گونه‌ای باشد که به آن زمین مسطح بگویند، مانعی ندارد.

﴿مسئلۀ ۱۵۳۵﴾اگر جای ایستادن مأموم از جای امام بلندتر باشد، در صورتی که بلندی به مقدار متعارف باشد به گونه‌ای که همۀ آنان یک اجتماع شمرده شوند، اشکال ندارد، مانند ساختمانهای قدیم که امام در صحن مسجد نماز می‌خواند و تعدادی از مأمومین در پشت بام می‌ایستادند، ولی اگر بلندی زیاد باشد به شکلی که همۀ آنها یک جماعت شمرده نشوند، جماعت اشکال دارد مانند برجهای چند طبقه که اقتدای طبقات به همدیگر اشکال دارد.

شرط سوم: بنا بر احتیاط واجب فاصلۀ بین امام و مأموم یا مأمومین با یکدیگر بیشتر از یک گام معمولی نباشد.

﴿مسئلۀ ۱۵۳۶﴾احتیاط واجب آنست که بین جای سجدۀ مأموم و جای ایستادن امام جماعت بیشتر از یک گام معمولی فاصله نباشد، همچنین اگر انسان به واسطۀ مأمومی که جلوی او ایستاده به امام متصل باشد، بنا بر احتیاط واجب باید فاصلۀ جای سجده‌اش از جای ایستادن او بیشتر از یک گام معمولی نباشد و احتیاط مستحب آنست که جای سجدۀ مأموم با محل ایستادن کسی که جلوی اوست بیش از حد متعارف فاصله نداشته باشد.

﴿مسئلۀ ۱۵۳۷﴾اگر مأموم به واسطۀ کسی که سمت راست یا چپ او اقتدا کرده به امام جماعت متّصل باشد و از جلو به او متصل نباشد، بنا بر احتیاط واجب باید با کسی که سمت راست یا چپ او اقتدا کرده است، بیشتر از یک گام معمولی فاصله نداشته باشد.

﴿مسئلۀ ۱۵۳۸﴾اگر بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند کسی که نمازش باطل است و بچّه ممیز، یعنی بچّه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد بلکه غیر ممیز فاصله شود، در صورتی که فاصله کم باشد و به اتّصال ضرر نرساند، مانعی ندارد، ولی اگر چند نفر که نمازشان باطل است فاصله شود یا به دلیل دیگری فاصله ایجاد شود، نماز باطل است.

شرط چهارّم: مأموم جلوتر از امام نایستد.

﴿مسئلۀ ۱۵۳۹﴾مأموم نباید در تمام حالات از امام جماعت جلوتر بایستد و احتیاطاً مساوی و برابر هم نباشند و در تمام حالات کمی عقب‌تر از امام جماعت بایستد و در صورتی که جلوتر بایستد اگر به وظائف منفرد عمل کند و عمداً قرائت را ترک و رکنی را زیاد نکند، اگرچه نماز او به صورت جماعت منعقد نمی‌شود، ولی اصل نماز باطل نیست.

وظیفۀ مأموم در نماز جماعت

﴿مسئلۀ ۱۵۴۰﴾موقعی که مأموم نیت اقتدا می‌کند باید امام جماعت را معین کند، ولی دانستن نام و مشخّصات او لازم نیست و چنانچه قصد کند که نماز خود را با جماعت به امام حاضر عادل اقتدا کند، کافی است.

﴿مسئلهٔ ۱۵۴۱﴾اگر به قصد اقتدا به شخص خاصی نیت کند و پس از نماز معلوم شود امام جماعت فرد دیگری بوده، چنانچه قصدش اقتدا به امام حاضر بوده است و او را نیز دارای شرایط امام جماعت می‌دانسته، جماعت و نمازش صحیح است، ولی اگر اقتدا را مقید به همان شخص کرده باشد به شکلی که اگر دیگری باشد اقتدا نمی‌کرد، یا اینکه دیگری را دارای شرایط امامت نمی‌دانسته، باید نمازش را دوباره بخواند مگر اینکه جز ترک حمد و سوره، سایر کارهای نماز را به‌طور صحیح و کامل انجام داده و رکنی را کم یا زیاد نکرده باشد، که در این صورت اعادهٔ نماز لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۵۴۲﴾نمازگزاری که در صفهای عقب جماعت قرار گرفته، اگر بداند که نماز صفهای جلو باطل است، نمی‌تواند اقتدا کند، ولی اگر نداند که نماز صفهای جلو صحیح است یا باطل، می‌تواند اقتدا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۴۳﴾اگر نمازگزار بداند که نماز امام جماعت باطل است مثلاً بداند که امام جماعت وضو ندارد، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۴۴﴾مأموم نباید تکبیرةالاحرام را قبل از امام بگوید، بلکه احتیاط لازم آنست که تا تکبیر امام تمام نشده است، تکبیر نگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۵۴۵﴾بعد از تکبیر امام جماعت اگر صف جلو آمادهٔ نماز و تکبیر گفتن هستند، صفهای بعدی می‌توانند قبل از صف جلو تکبیر بگویند اگرچه بهتر آنست صفهای بعدی صبر کنند تا تکبیر صف جلویی تمام شود.

﴿مسئلهٔ ۱۵۴۶﴾در نماز جماعت بر مأموم واجب است غیر از حمد و سوره همهٔ اذکار نماز را خودش بخواند، ولی اگر رکعت اول یا دوم مأموم رکعت سوم یا چهارم امام جماعت باشد، واجب است خود مأموم، حمد و سوره را بخواند و بنا بر احتیاط حمد و سوره و حتّی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را هم آهسته بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۴۷﴾در نمازهای صبح، مغرب و عشا اگر مأموم در رکعت اول و دوم، صدای حمد و سورهٔ امام جماعت را بشنود اگرچه کلمات را تشخیص ندهد احتیاط واجب آنست که حمد و سوره را نخواند و در صورتی که صدای امام جماعت را نشنود، مستحب است حمد و سوره را بخواند، ولی باید آهسته بخواند و چنانچه اشتباهاً بلند بخواند اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۴۸﴾اگر مأموم بعضی از کلمات حمد و سورهٔ امام را بشنود بنا بر احتیاط واجب حمد و سوره را نخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۴۹﴾اگر مأموم اشتباهاً حمد و سوره را در نماز جماعت بخواند و یا گمان کند صدایی که می‌شنود صدای امام جماعت نیست و بعد معلوم شود صدای امام بوده، نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۵۵۰﴾بهتر است مأموم در رکعتهای اول و دوم نمازهای ظهر و عصر حمد و سوره را نخواند و مستحب است به جای آن ذکر بگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۵۵۱﴾اگر مأموم بعد از نماز بفهمد که امام عادل نبوده یا به عللی نمازش باطل بوده است مثلاً بدون وضو نماز خوانده در صورتی که کاری که حتّی سهوی آن نماز را ولو به‌طور فرادا باطل می‌سازد انجام نداده باشد، نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۵۵۲﴾اگر مأموم سلام نماز امام را بشنود یا بداند که چه وقت سلام می‌گوید، اگر چه احتیاط آنست که قبل از امام سلام ندهد، مگر اینکه عذری داشته یا اشتباه کند، ولی متابعت در سلام شرط نیست بنابراین جایز است قبل از سلام امام جماعت سلام بدهد و اعادهٔ سلام بعد از سلام امام هم لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۵۵۳﴾اگر مأموم غیر از تکبیرةالاحرام ذکرهای دیگر نماز را قبل از امام جماعت بگوید، اشکال ندارد، ولی اگر صدای امام را بشنود یا بداند که امام چه وقت می‌گوید بهتر است قبل از امام چیزی نگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۵۵۴﴾مأموم در اعمال نماز مانند رکوع، سجود، قیام و قعود، لازم است از امام جماعت پیروی کند و بهتر است که کمی بعد از امام جماعت آنها را انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۵۵﴾اگر مأموم عمداً قبل از امام جماعت یا دقیقاً هم زمان با او یا با فاصلهٔ طولانی بعد از او افعال نماز را انجام دهد، چنانچه به وظیفهٔ منفرد عمل کرده باشد ظاهراً نمازش باطل نیست، گرچه احوط آنست که دوباره نمازش را اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۵۶﴾برای کسی که اشتباهاً زودتر از امام به رکوع رفته است سه حالت متصور است:

۱- چنانچه به گونه‌ای باشد که اگر برگردد مقداری از قرائت امام را درک می‌کند، واجب است ذکر رکوع را کوتاه بگوید، برگردد و از امام پیروی کند و ظاهر آنست که نمازش درست است و پس از اتمام نماز، بنا بر احتیاط مستحب نمازش را دوباره بخواند و اگر عمداً برنگردد گناه کرده است، ولی دلیلی بر بطلان نماز نیست اگرچه بهتر است نمازش را با جماعت تمام کند و دوباره هم بخواند.

۲- چنانچه طوری باشد که اگر برگردد به چیزی از قرائت امام نمی‌رسد، ولی قیام امام را درک می‌کند، بنا بر احتیاط سر بردارد و با امام به رکوع رود و نماز را تمام کند و دوباره هم بخواند و اگر عمداً سر برندارد تا امام برسد، گناه کرده است، ولی معلوم نیست نمازش باطل باشد، ولی اگر اشتباهاً برنگردد نمازش صحیح است و در هر دو صورت در رکوع اشتباهی نیز ذکر رکوع را به صورت کوتاه بگوید.

۳- چنانچه بداند که اگر برگردد قیام امام را درک نمی‌کند لازم نیست برگردد و نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۵۵۷﴾اگر اشتباهاً قبل از امام جماعت به سجده برود بنا بر احتیاط سر بردارد و با امام سجده کند و بنا بر احتیاط در سجدهٔ اشتباهی نیز ذکر سجده را به‌طور کوتاه بگوید و نمازش را دوباره بخواند، ولی اگر اشتباهاً سر برنداشت نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۵۵۸﴾کسی که به اشتباه پیش از امام جماعت سر از رکوع یا سجده بردارد، چنانچه امام هنوز در رکوع یا سجده باشد بنا بر احتیاط واجب برگردد و از امام پیروی کند و اضافه شدن یک رکوع یا سجده در چنین موردی نماز را باطل نمی‌کند، اما اگر قبل از آنکه به رکوع برسد امام سر از رکوع بردارد، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دوباره هم بخواند، همچنین است اگر در هر دو سجدهٔ یک رکعت چنین اتّفاقی بیفتد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۵۹﴾اگر امام جماعت در رکعتی که قنوت ندارد اشتباهاً قنوت بخواند یا در رکعتی که تشهّد ندارد، اشتباهاً تشهّد بخواند، مأمومین باید به‌طوری که نمازشان باطل نشود او را به اشتباهش آگاه کنند و اگر توان آگاه کردن او را ندارند نباید قنوت یا تشهّد را بخوانند، ولی نمی‌توانند قبل از امام به رکوع روند یا قبل از ایستادن امام بایستند، بلکه باید صبر کنند تا قنوت یا تشهّد امام تمام شود و بقیهٔ نماز را با او بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۶۰﴾اگر در اول نماز یا در بین حمد و سوره به امام جماعت اقتدا کند و پیش از آنکه به رکوع برود امام جماعت سر از رکوع بردارد، نمازش صحیح و جماعت او بدون اشکال است، ولی باید به رکوع برود و تلاش کند خود را به جماعت برساند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۶۱﴾اگر در حالی که امام در رکوع است به او اقتدا کند یکی از این سه حالت پیش می‌آید:

۱- چنانچه به رکوع امام برسد، گرچه ذکر امام جماعت تمام شده باشد، نمازش به جماعت صحیح است و یک رکعت حساب می‌شود.

۲- اگر در حال خم شدن او امام جماعت از رکوع برخیزد یا اینکه شک کند به رکوع امام جماعت رسیده یا نه، جماعتش باطل می‌شود و بنا بر احتیاط واجب باید رکوع را تمام کند و به سجده رود و نماز را فرادا تمام کند و دوباره نمازش را بخواند.

۳- اگر پیش از آنکه به اندازهٔ رکوع خم شود، امام سر از رکوع بردارد، بنا بر احتیاط بایستد تا امام سجده‌های خود را بجای آورد و برای رکعت بعد برخیزد و مأموم رکعت بعد امام را رکعت اول خود حساب کند، ولی اگر رکعت آخر امام بوده یا برخاستن امام جماعت به اندازه‌ای طول می‌کشد که این شخص از حالت جماعت خارج می‌شود، باید قصد فرادا کند و نمازش را به تنهایی به پایان برد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۶۲﴾اگر نمازگزار موقعی برسد که امام در حال خواندن تشهّد آخر نماز است، در صورتی که بخواهد به ثواب نماز جماعت برسد می‌تواند بعد از نیت و گفتن تکبیرةالاحرام بنشیند و تشهّد را همراه امام جماعت بخواند و صبر کند تا امام سلام نماز را بگوید سپس نمازگزار بایستد و بدون اینکه نیت و تکبیرةالاحرام را تجدید کند، حمد و سورهٔ نمازش را بخواند و آن‌را رکعت اول نمازش قرار دهد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۶۳﴾اگر نماز امام و مأمومین چهار رکعتی باشد برای کسی که بعد از شروع نماز

جماعت وارد می‌شود و اقتدا می‌کند، چند حالت ممکن است وجود داشته باشد:

۱- اگر مأمومین ساکت ایستاده‌اند و رکعت اول یا دوم نماز است، او هم به نیت نمازی که قصد کرده اقتدا کند و ساکت بایستد، اگر امام بعد از خواندن حمد و سوره، قنوت نخواند معلوم می‌شود رکعت اول جماعت بوده و او هم بقیهٔ نماز را همراه امام تمام کند.

۲- اگر امام بعد از خواندن حمد و سوره قنوت بخواند، رکعت دوم نماز است، پس او هم به قصد متابعت از امام قنوت بخواند و بعد از رکوع و دو سجده، هنگام تشهّد بنا بر احتیاط نیم‌خیز بنشیند و می‌تواند ذکر تشهّد را با امام بخواند و پس از برخاستن، حمد و سوره را خوانده و همراه امام به رکوع رود. اگر می‌داند با خواندن حمد و سوره به رکوع سوم امام نمی‌رسد، فقط حمد را بخواند و خود را به رکوع یا سجدهٔ امام برساند، اگر به سجدهٔ امام برسد بنا بر احتیاط مستحب نماز را دوباره بخواند، و بعد از رکوع و دو سجده واجبات تشهّد را بجای آورد و برای رکعت سوم همراه امام برخیزد و تسبیحات را بنا بر اقوی یک مرتبه و اگر وقت داشته باشد بهتر است سه مرتبه بخواند و رکوع و دو سجده را با امام بجای آورد و هنگام تشهّد و سلام نماز امام، بنا بر احتیاط به حالت نیم‌خیز بنشیند، می‌تواند در آن حال ذکر تشهّد را با امام بخواند، ولی سلام را نگوید و پس از سلام امام برخیزد و نماز خود را به اتمام برساند.

۳- اگر امام و مأمومین مشغول خواندن تسبیحات باشند و می‌داند چنانچه بخواهد اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی‌رسد بنا بر احتیاط واجب صبر کند تا هنگامی که امام به رکوع رفت اقتدا کرده و به رکوع رود و این رکعت را رکعت اول خود حساب کند، پس اگر امام پس از رکوع و دو سجده برخاست معلوم می‌شود رکعت سوم جماعت بوده، او هم به قصد رکعت دوم برخیزد و حمد و سوره بخواند و خود را به رکوع امام برساند و اگر به اندازهٔ کافی وقت ندارد فقط حمد بخواند و سوره و قنوت را ترک کند و بعد از رکوع و دو سجده تشهّد را به حال معمول بجای آورد و به هنگام سلام نماز امام، به حالت نیم‌خیز بنشیند و پس از سلام امام برخیزد و نماز خود را به تنهایی ادامه دهد و اگر امام بعد از تسبیحات و بجای آوردن رکوع و دو سجده مشغول تشهّد شود معلوم می‌شود رکعت آخر نماز جماعت است، پس باید بنا بر احتیاط به حالت نیم‌خیز بنشیند و می‌تواند در آن حال ذکر تشهّد را با امام بخواند، ولی سلام را نگوید و بعد از سلام امام برخیزد و بقیهٔ نماز را به تنهایی بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۶۴﴾اگر نمازگزار تعداد رکعتهای نمازش با تعداد رکعات نماز امام متفاوت باشد، مثلاً امام جماعت نماز چهار رکعتی بخواند، ولی مأموم نماز دو رکعتی اقتدا کرده باشد، در این صورت اگر از اول با امام جماعت بوده، در رکعت دوم نمازش سلام بدهد و می‌تواند در رکعتهای بعدی او نماز دیگری را اقتدا و مطابق وظیفه عمل کند و نیز می‌تواند اقتدا نکند و مشغول ذکر و تعقیبات نماز شود، ولی اگر از ابتدا همراه امام نبوده بلکه پس از شروع نماز جماعت وارد شده است، در این صورت می‌تواند اقتدا کند، ولی باید به موارد زیر توجّه داشته باشد:

۱- وقتی امام مشغول خواندن حمد و سوره است، مأموم می‌تواند اقتدا کند و چنانچه امام در رکعت دوم باشد، مأموم به قصد متابعت قنوت را با امام بخواند.

۲- وقتی امام در رکعت سوم یا چهارم باشد و مشغول تسبیحات، مأموم می‌تواند اقتدا کند، ولی باید حمد را بخواند و چنانچه بداند اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی‌رسد، بنا بر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود، آن‌گاه اقتدا کند.

۳- پس از آنکه مأموم اقتدا کرد، چنانچه امام مشغول تشهد شود و مأموم در رکعتی باشد که تشهّد ندارد، بنا بر احتیاط باید به حالت نیم‌خیز بنشیند و می‌تواند در آن حال ذکر تشهّد را با امام بخواند، پس اگر امام برای رکعت بعد برخاست او نیز برمی‌خیزد و نماز جماعت را طبق دستوری که گفته شد ادامه می‌دهد و اگر امام سلام نماز را داد او سلام نگوید و به حال نیم‌خیز صبر کند تا نماز امام تمام شود، آن‌گاه برخیزد و بقیهٔ نماز را به تنهایی بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۶۵﴾اگر مأموم در ابتدای رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند واجب است که حمد و سوره را بخواند و در صورتی که برای خواندن سوره وقت ندارد، حمد را بخواند و در رکوع یا سجده خود را به امام جماعت برساند، گرچه احتیاط مستحب آنست که اگر در سجده به امام رسید احتیاطاً نماز را اعاده کند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۶۶﴾کسی که می‌داند اگر سوره یا قنوت را بخواند در رکوع به امام نمی‌رسد باید آن‌را نخواند و اگر بخواند لازم است نیت فرادا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۶۷﴾کسی که اطمینان دارد اگر سوره را شروع یا تمام کند به رکوع امام جماعت می‌رسد، احتیاط واجب آنست که سوره را شروع کند یا اگر شروع کرده تمام کند مگر آنکه زیاد طول بکشد، در این صورت یا شروع نکند و اگر شروع کرده، ادامه ندهد و اگر ادامه بدهد و زیاد طول بکشد نیت فرادا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۶۸﴾کسی که یقین دارد اگر سوره را بخواند به رکوع امام جماعت می‌رسد، واجب است بخواند و اگر خواند و در رکوع به امام نرسید نمازش به صورت جماعت صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۵۶۹﴾اگر امام ایستاده باشد و مأموم نداند در کدام رکعت است می‌تواند اقتدا کند، ولی باید حمد و سوره را به قصد قربت بخواند و اگر بعد بفهمد امام در رکعت اول یا دوم بوده نمازش صحیح است اگرچه حمد را به قصد مطلق جزئیت، به عنوان جزئی از کل نماز، می‌تواند بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۷۰﴾اگر نمازگزار به خیال اینکه امام در رکعت اول یا دوم نماز است، حمد و سوره را نخواند و پس از رکوع بفهمد که امام جماعت در رکعت سوم یا چهارم بوده، نمازش صحیح است و احتیاطاً برای نقصان قرائت دو سجدهٔ سهو بجا می‌آورد، ولی اگر قبل از رکوع بفهمد واجب است حمد و سوره را بخواند و اگر وقت نداشته باشد، تنها حمد را بخواند و در رکوع یا سجده به امام جماعت برسد و بهتر است در صورتی که در سجده به امام رسید نماز را اعاده کند.

﴿مسئلۀ ۱۵۷۱﴾اگر نمازگزار به گمان اینکه امام جماعت در رکعت سوم یا چهارم است حمد و سوره یا مقداری از آن‌را بخواند و قبل از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اول یا دوم بوده است، نمازش صحیح است و اگر در بین حمد و سوره بفهمد لازم نیست آنها را تمام کند.

﴿مسئلۀ ۱۵۷۲﴾اگر نماز امام جماعت تمام شود و مأموم مشغول تشهّد اول باشد و یا نماز امام جماعت تمام شود و مأموم به سبب کندی یا غیر آن مشغول سلام اول بشود لازم نیست فرادا کند.

﴿مسئلۀ ۱۵۷۳﴾اگر نمازگزار وارد شود و ببیند امام مشغول خواندن تشهّد آخر نماز است و بخواهد به ثواب نماز جماعت برسد، بعد از نیت و گفتن تکبیرةالاحرام به حال نیم‌خیز بنشیند و به نیت ذکر مطلق و بدون قصد وجوب یا استحباب، تشهّد را همراه امام بگوید و صبر کند تا امام جماعت سلام نماز را بدهد و پس از آن برخیزد و بدون آنکه دوباره نیت کند و تکبیرةالاحرام بگوید، حمد و سوره را بخواند و آن‌را رکعت اول نماز خودش به حساب بیاورد.

﴿مسئلۀ ۱۵۷۴﴾کسی که با تأخیر به اندازۀ یک رکعت به امام جماعت اقتدا کرده و به همان اندازه عقب مانده است، وقتی امام تشهّد رکعت آخر نماز را می‌خواند، هم می‌تواند برخیزد و نماز خودش را تمام کند و هم می‌تواند به صورت نیم‌خیز بنشیند و صبر کند که امام سلام نماز را بگوید و بعد برخیزد و نمازش را تمام کند.

نیت فرادا در جماعت

﴿مسئلۀ ۱۵۷۵﴾اقوی آنست که انسان در همۀ حالات نماز می‌تواند نیت فرادا کند ولو اینکه از اول همین قصد را داشته باشد، اگرچه احتیاط آنست که بدون عذر جماعت را به فرادا برنگرداند.

﴿مسئلۀ ۱۵۷۶﴾اگر نمازگزار با عذر یا بدون عذر نیت فرادا کند در صورتی که بعد از اتمام حمد و سوره امام جماعت نیت فرادا کند، لازم نیست حمد و سوره را بخواند، ولی‌اگر قبل از اتمام حمد و سوره یا قبل از شروع خواندن حمد و سورۀ امام جماعت نیت فرادا کند، واجب است مقداری را که امام نخوانده است، خودش بخواند.

﴿مسئلۀ ۱۵۷۷﴾اگر نمازگزار در بین نماز جماعت نیت فرادا کند، احتیاط واجب آنست که دوباره نیت جماعت نکند، ولی اگر در حال نماز مردّد شود که نیت فرادا کند یا نه و بعد از تردید خارج شود و تصمیم بگیرد نماز را با جماعت بخواند، نمازش با جماعت صحیح است.

﴿مسئلۀ ۱۵۷۸﴾نمازگزاری که در حال نماز جماعت به سر می‌برد، اگر شک کند که نیت فرادا کرده یا نه، بنا را بر این بگذارد که نیت فرادا نکرده است.

﴿مسئلۀ ۱۵۷۹﴾اگر بعد از شروع نماز جماعت، بین امام و مأموم یا بین مأموم و مأمومهای دیگر که به واسطۀ او به امام جماعت متّصل می‌شوند، پرده یا چیز دیگری فاصله ایجاد کند یا بیشتر از یک گام معمولی فاصله به وجود بیاورد، احتیاط واجب آنست که قصد فرادا کند و نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۵۸۰﴾اگر نماز کسانی که در صف جلو ایستاده‌اند تمام باشد یـا تمـام آنهـا قصـد فـرادا کنند، در صورتی که فاصلهٔ نمازگزاران صف بعدی با امام جماعـت بـه انـدازهٔ یـک گـام معمـولی نباشد، نماز آنها به جماعت صحیح است و اگر فاصلهٔ آنهـا بیشـتر از آن انـدازه باشـد، نمـازگزاران صف بعدی بنا بر احتیاط واجب نیت فرادا کنند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۸۱﴾اگر نماز امام تمام باشد و مأموم مشـغول تشـهّد اول باشـد یـا مـأموم کـه نمـازش شکسته است مشغول سلام باشد، لازم است نیت فرادا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۸۲﴾در صورتی که فرادا نماز خواندن کسی موجب خدشه‌دار شدن جماعـت، سـبک شمردن آن یا باعث هتک حرمت امام جماعت گردد، صحّت نماز او خالی از اشکال نیست و بنا بر احتیاط باید از این کار خودداری کند.

شرایط امام جماعت

﴿مسئلهٔ ۱۵۸۳﴾امام جماعت باید عاقل، عادل، دوازده امامی، حلال‌زاده و بنـا بـر احتیـاط واجـب بالغ باشد و در خواندن حمد و سوره و دیگر ذکرهای نماز و نیز در انجام افعال نماز غلط و ایـرادی نداشته باشد و مأمومین اگر مرد یا مرد و زن با هم هستند، امام باید مرد باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۸۴﴾امامت زن برای زن مانعی ندارد، ولی در غیر نماز میت کراهت دارد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۸۵﴾امامت بچهٔ ممیز یعنی بچّه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد برای بچّه‌های ممیز دیگر به امید ثواب یا برای تمرین اشکال ندارد، ولی آثار جماعت بر آن مترتّب نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۵۸۶﴾عدالت امام جماعت از دو راه ثابت می‌شود:

الف شهادت دو مرد عادل، به شرط آنکه دو یا حتی یک مرد عادل دیگـر کـه گفتـهٔ او موجـب وثوق است خلاف آن شهادت ندهند.

ب اطمینان انسان به عدالت او، خواه از راه معاشرت با او حاصـل شـود یـا از شـهادت یـک مـرد عادل یا اقتدا کردن دو مرد عادل یا عده‌ای از مردم مؤمن به او، یا از طریق تأییـد عـدالت او توسّـط جماعتی از مردم به دست آید.

﴿مسئلهٔ ۱۵۸۷﴾اگر شک کند امام جماعتی را که عادل می‌دانسته از عدالت بیرون رفتـه اسـت یـا نه، می‌تواند به او اقتدا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۸۸﴾اگر مأموم بعد از نماز بفهمد امام عادل نبوده یا به سببی نمازش باطل بـوده اسـت، مثلاً بدون وضو بوده، نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۵۸۹﴾اگر مأموم قبل از نماز بفهمد که نماز امام جماعت باطل است ولو اینکه امام خود توجه ندارد، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۹۰﴾اگر مأموم در صحت قرائت امام شک کند، در صورتی که شـک او بـه گونـه‌ای باشد که راه برای حمل بر صحّت کردن قرائت امام وجـود داشـته باشـد، پـس از حمـل بـر صـحّت

کردن می‌تواند به او اقتدا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۹۱﴾اگر امام جماعت بعد از نماز یا در بین آن متوجّه شود که نمازش باطل است لازم نیست به مأمومین اطّلاع دهد و نماز آنان صحیح است، ولی اگر در بین نماز متوجّه شود، ادامهٔ صورت نماز توسّط امام محل اشکال است.

﴿مسئلهٔ ۱۵۹۲﴾کسی که ایستاده نماز می‌خواند بنا بر احتیاط نمی‌تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند اقتدا کند و کسی هم که نشسته نماز می‌خواند بنا بر احتیاط نمی‌تواند به کسی که خوابیده نماز می‌خواند اقتدا کند، ولی کسی که نشسته نماز می‌خواند می‌تواند به فرد دیگری که او هم نشسته نماز می‌خواند، اقتدا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۹۳﴾اگر امام جماعت به واسطهٔ عذری با تیمّم یا وضوی جبیره‌ای نماز بخواند، می‌توان به او اقتدا کرد، حتی اگر به واسطهٔ عذری با لباس نجس نماز بخواند، یا نتواند از بیرون آمدن ادرار یا مدفوع جلوگیری کند مطابق اطلاقات می‌توان به او اقتدا کرد، نیز زنی که مستحاضه نیست می‌تواند به زن مستحاضه اقتدا کند اگرچه احتیاط مستحب در موارد چهارگانهٔ اخیر اقتدا نکردن است.

﴿مسئلهٔ ۱۵۹۴﴾بنا بر احتیاط کسانی که حدّ شرعی خورده‌اند و کسانی که بیماری خوره یا پیسی نمایان دارند نباید امام جماعت شوند.

مستحبات نماز جماعت

﴿مسئلهٔ ۱۵۹۵﴾در صورتی که مأموم یک مرد باشد مستحب است در طرف راست امام جماعت بایستد و اگر یک زن باشد مستحب است در طرف راست امام به گونه‌ای بایستد که جای سجده‌اش مساوی زانو یا قدم امام باشد یا پشت سر امام بایستد و چنانچه مأمومین یک مرد و یک زن یا یک مرد و چند زن باشند، مرد در طرف راست امام و بقیه پشت سر امام بایستند و اگر چند مرد یا چند زن باشند پشت سر امام بایستند و اگر چند مرد و زن باشند، مردها پشت سر امام و زنها پشت سر مردها بایستند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۹۶﴾اگر امام جماعت و مأموم هر دو زن باشند، احتیاط آنست که امام جلوتر نایستد بلکه همه در یک ردیف بایستند و امام در وسط قرار گیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۹۷﴾مستحب است امام جماعت در وسط صف بایستد و در صف اول هم اهل علم، فضل، کمال و تقوا قرار بگیرند.

﴿مسئلهٔ ۱۵۹۸﴾مستحب است صفهای نماز جماعت منظّم بوده و بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند فاصله نباشد و شانهٔ آنان در ردیف یکدیگر باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۵۹۹﴾مستحب است بعد از گفتن «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» مأمومین برخیزند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۰۰﴾مستحب است امام جماعت حال مأموم یا مأمومین ضعیف‌تر را رعایت کند و

عجله نکند تا افراد ضعیف به او برسند و نیز قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد مگر آنکه بداند همهٔ نمازگزاران به این کار راضی هستند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۰۱﴾مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهایی که بلند می‌خواند، صدای خود را به قدری بلند کند که مأمومین بشنوند، ولی باید بیش از اندازهٔ متعارف صدا را بلند نکند و در تشهّد و سلام این استحباب مؤکد است.

﴿مسئلهٔ ۱۶۰۲﴾مستحب است موقعی که امام جماعت از قرائت حمد فارغ شد، مأموم بگوید: «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

﴿مسئلهٔ ۱۶۰۳﴾اگر امام جماعت هنگام رکوع متوجّه شود فردی تازه رسیده و می‌خواهد اقتدا کند، مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد، هرچند فرد دیگری هم برای اقتدا وارد شده باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۶۰۴﴾مستحب مؤکد است امام جماعت پس از آنکه سلام نماز را گفت، فوراً از جایش بلند نشود بلکه بنشیند تا نماز همهٔ کسانی که به او اقتدا کرده بودند تمام شود.

مکروهات نماز جماعت

﴿مسئلهٔ ۱۶۰۵﴾اگر در صفهای نماز جای خالی باشد مکروه است نمازگزار تنها بایستد.

﴿مسئلهٔ ۱۶۰۶﴾مکروه است مأموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

﴿مسئلهٔ ۱۶۰۷﴾مسافری که نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعتی می‌خواند مکروه است در این نمازها- با وجود مسافر- به کسی که مسافر نیست اقتدا کند و همچنین کسی که مسافر نیست، مکروه است در این نمازها- با وجود غیر مسافر- به مسافر اقتدا کند، پس بهتر است مسافر به مسافر و حاضر به حاضر اقتدا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۰۸﴾مکروه است بعد از آنکه مؤذّن و به اصطلاح مردم مکبِّر، «قَدْ قَامَتِ الصَّلاَةُ» را گفت، حرفی زده شود و البتّه این کراهت منحصر به نماز جماعت نیست بلکه شامل غیر جماعت نیز می‌شود، ولی در نماز جماعت از کراهت شدیدتری برخوردار است.

﴿مسئلهٔ ۱۶۰۹﴾بعد از اینکه مکبِّر «قَدْ قَامَتِ الصَّلاَةُ» را گفت مکروه است کسی نماز مستحبی بخواند مگر آنکه امام جماعت معین وجود نداشته باشد و نمازگزاران بعد از گفتن «قَدْ قَامَتِ الصَّلاَةُ» به کسی بگویند: به جلو برو، تا به تو اقتدا کنیم، گفتن این کلام اقامه را باطل نمی‌کند و مکروه نیست.

نماز جمعه

﴿مسئلهٔ ۱۶۱۰﴾یکی از نمازهای واجب یومیه نماز جمعه است که در روزهای جمعه با وجود شرایط خاص آن به جای نماز ظهر خوانده می‌شود و به آن در قرآن کریم، سورهٔ جمعه، و احادیث

امامان معصوم علیهم السلام سفارش زیادی شده است.

﴿مسئلۀ ۱۶۱۱﴾اگر فراهم کردن شرایط نماز جمعه در زمان غیبت حضرت امام عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف ممکن باشد، بنا بر احتیاط برپا کردن آن واجب است و پس از برپایی نماز جمعه بنا بر احتیاط واجب حضور در آن برای افرادی که واجد شرایط هستند واجب است و نباید بدون عذر شرعی ترک شود.

﴿مسئلۀ ۱۶۱۲﴾اگر نماز جمعه با وجود تمام شرایط آن برپا شود، صحّت نماز ظهری که قبل از تمام شدن نماز جمعه خوانده شود محل اشکال است همچنین انجام کارهای دیگری که مزاحم نماز جمعه باشند نظیر معاملات پیش از اتمام نماز جمعه جایز نیست، ولی باطل هم نیست.

﴿مسئلۀ ۱۶۱۳﴾حاضر شدن در نماز جمعه بر کودکان، دیوانگان، پیران سالخورده، بیماران، نابینایان، مسافران، زنان، کسانی که بیش از دو فرسخ از محل برگزاری نماز جمعه فاصله دارند، کسانی که حضور آنها در نماز جمعه مایه آشفتگی نظم اجتماعی می‌شود یا دشواری و سختی به همراه دارد و نیز هنگام باریدن باران و برف، واجب نیست هر چند حاضر شدن موجب بطلان نماز نیست و به جای نماز ظهر محسوب می‌شود. به جز کودکان و دیوانه گان، سایر طبقات در صورتی که در محل نماز جمعه حاضر شوند، بنا بر احتیاط باید در نماز شرکت کنند.

﴿مسئلۀ ۱۶۱۴﴾نماز جمعه قضا ندارد و اگر کسی آنرا ترک کند باید به جای آن نماز ظهر را بجا آورد و اگر وقت نماز ظهر هم گذشته است باید به نیت ظهر قضا کند.

کیفیت نمازجمعه

﴿مسئلۀ ۱۶۱۵﴾نماز جمعه مانند نماز صبح دو رکعت است با این تفاوت که در نماز جمعه مستحب است در رکعت اول بعد از حمد سورۀ جمعه و در رکعت دوم بعد از حمد سورۀ منافقون خوانده شود و نیز لازم است در رکعت اول قنوت قبل از رکوع و در رکعت دوم قنوت را بعد از رکوع بخوانند و نیز واجب است قبل از شروع نماز جمعه با شرایطی که در مسائل آینده گفته خواهد شد، دو خطبه خوانده شود.

﴿مسئلۀ ۱۶۱۶﴾نمازگزار در نماز جمعه باید متوجّه باشد که در رکعت دوم بعد از قنوت به رکوع نرود و اگر رفت نماز باطل است.

﴿مسئلۀ ۱۶۱۷﴾شک در نماز جمعه مانند دیگر نمازهای واجب دو رکعتی موجب بطلان آن می‌شود، در بقیۀ احکام نیز نماز جمعه مانند نماز واجب دو رکعتی است.

﴿مسئلۀ ۱۶۱۸﴾بنا بر احتیاط امام باید حمد و سورۀ نماز جمعه را بلند بخواند.

وقت نماز جمعه

﴿مسئلۀ ۱۶۱۹﴾بنا بر احتیاط باید اول ظهر شرعی بلافاصله اذان و سپس خطبه‌های جمعه شروع شود و خواندن خطبه پیش از ظهر خلاف احتیاط است مگر اینکه امام جمعه پس از داخل شدن

وقت مقدار واجب خطبه را تکرار کند.

﴿مسئلۀ ۱۶۲۰﴾وقت نماز جمعه از زوال خورشید شروع می‌شود و هنگامی که سایۀ شاخص به اندازۀ خودش شود پایان می‌پذیرد البتّه بنا بر احتیاط تا زمانی که سایۀ شاخص به اندازۀ دوهفتم آن شود حدود یک ساعت پس از ظهر شرعی باید نماز جمعه تمام شده باشد و اگر تا این زمان تمام نشد، احتیاطاً نماز ظهر را هم بخوانند.

﴿مسئلۀ ۱۶۲۱﴾اگر شک کنند وقت جمعه هنوز باقی است یا نه، نماز جمعه صحیح است.

﴿مسئلۀ ۱۶۲۲﴾اگر در اثنای نماز جمعه وقت آن بگذرد چنانچه یک رکعت آن در وقت واقع شده باشد صحیح است وگرنه بنا بر احتیاط نماز جمعه را تمام کنند و نماز ظهر را هم بخوانند.

﴿مسئلۀ ۱۶۲۳﴾در نماز جمعه علاوه بر شرایط عمومی که برای صحّت نماز گفته شده است، چهار شرط دیگر هم وجود دارد:

۱- نماز جمعه باید به جماعت خوانده شود.

۲- حدّاقل نمازگزار برای برپایی نماز جمعه با خود امام، پنج مرد عاقل، بالغ، غیر مسافر و سالم است که پیر و سالخورده نباشند و بهتر است مجموع امام و مأموم هفت نفر باشند و اگر یکی از شرکت‌کنندگان در اثنای خطبه عمداً و یا اختیاراً یا به سبب هر ضرورت دیگری محل را ترک کند و عدد ناقص گردد نماز جمعه ساقط می‌شود مگر اینکه به سرعت بازگردد و در این صورت احتیاط آنست که امام جمعه خطبه را رجائاً دوباره بخواند بلکه اگر با فاصله هم برگردد و عرفاً وحدت به هم نخورد و وقت نماز هم باقی باشد، مطابق همین احتیاط عمل شود.

۳- امام جمعه به تفصیلی که خواهد آمد، دو خطبه پیش از نماز بخواند.

۴- بین دو محلّی که نماز جمعه برپا می‌شود، باید حدّاقل یک فرسخ شرعی یعنی حدود پنج هزار و هفتصد و پنجاه متر فاصله باشد. (مسافت لازم میان دو نماز جمعه از آخرین صف دو نماز محاسبه می‌شود).

﴿مسئلۀ ۱۶۲۴﴾هنگامی که نماز جمعه با شرایط لازم برپا شود، کسی که هنگام خواندن خطبه‌ها هر چند عمداً حضور نداشته است، می‌تواند در نماز شرکت کند بلکه کسی هم که به رکوع رکعت دوم رسیده، می‌تواند اقتدا کند و پس از سلام امام رکعت دوم را خودش بخواند و در این صورت نماز جمعۀ او صحیح است و اگر اقتدا کند و تکبیرةالاحرام را بگوید و برای رسیدن به امام جمعه به رکوع برود و شک کند در رکوع امام را درک کرده یا نه، احتیاط آنست که همان را به نیت جمعه تمام کرده و دوباره به نیت ظهر اعاده کند.

﴿مسئلۀ ۱۶۲۵﴾اگر دو نماز جمعه در کمتر از مسافت شرعی، شروع و خوانده شود، در صورتی که هر دو با هم شروع شود هر دو باطل است و در صورتی که یکی بر دیگری تقدّم داشته باشد، حتّی در گفتن تکبیرةالاحرام، اولی صحیح و آنکه بعد شروع کرده باطل است و در صورتی که معلوم نشود کدام جلوتر بوده، بنا بر احتیاط واجب دوباره به نیت ظهر اعاده شود.

کیفیت خطبه‌های نماز جمعه

﴿مسئلهٔ ۱۶۲۶﴾واجب است که خطیب جمعه پیش از شروع نماز دو خطبه را با کیفیت زیر ایراد کند:

واجب است هر یک از خطبه‌ها مشتمل بر حمد و ثنای خداوند متعال و بنا بر احتیاط واجب صلوات بر پیامبر عظیم الشّأن اسلام صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت او علیهم السلام و موعظه و دعوت مردم به تقوا و پرهیزگاری و نیز یک سورهٔ کامل قرآن باشد و خطبهٔ دوم مشتمل بر حمد و ثنای خداوند و صلوات بر پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام همراه با نام مقدس ایشان و طلب آمرزش برای مؤمنان باشد و احتیاطاً یک سورهٔ کوچک کامل هم بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۲۷﴾حمد و ثنای خداوند سبحان عزّوجلّ و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و آل پیامبر صلی الله علیه و آله بنا بر احتیاط باید به عربی صحیح گفته شود، ولی دعوت به تقوا، موعظه، تذکرات و بیان مسائل سیاسی و اجتماعی روز به زبان حاضرین مانعی ندارد و اگر مستمعین اهل زبانهای مختلف باشند، خوب است امام جمعه به اندازهٔ قدرت با همهٔ آن زبانها صحبت کند، گرچه مستلزم استفاده از ابزار و امکانات روز باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۶۲۸﴾بنا بر احتیاط واجب خطیب جمعه باید در ابتدا حمد و ثنای خدا کند و سپس بر پیامبر صلی الله علیه و آله و آل پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستد و بعد از آن موعظه کرده و مردم را دعوت به تقوا و پرهیزکاری کند و در پایان یک سورهٔ کامل کوچک بخواند و لازم است این ترتیب را در هر دو خطبه رعایت کند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۲۹﴾خطیب جمعه واجب است دو خطبه را قبل از نماز بخواند و اگر نماز را اول بخواند و سپس خطبه‌ها را ایراد کند، نماز باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۶۳۰﴾واجب است خطبه‌های نماز جمعه را شخص امام جمعه در حال ایستاده و با صدای رسا بخواند و مناسب است طوری بلند بخواند که همهٔ حاضران صدای او را بشنوند یا از طریق دستگاههای صوتی یا هر وسیلهٔ ممکن صدا به گوش دیگران برسد و واجب است بین دو خطبه کمی بنشیند و بعد شروع به خواندن خطبهٔ دوم کند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۳۱﴾بنا بر احتیاط واجب امام جمعه هنگام خواندن دو خطبه با وضو باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۶۳۲﴾مستحب است که امام جمعه هنگام خواندن دو خطبه عمامه بر سر داشته باشد و به عصا یا اسلحه تکیه کند و هنگام اذان بر روی منبر بنشیند و قبل از شروع خطبه‌ها به حاضران سلام کند و بر مستمعین واجب کفایی است که جواب سلام او را بدهند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۳۳﴾بنا بر احتیاط واجب حاضران باید به خطبه‌های خطیب جمعه گوش کرده و کاملاً سکوت را رعایت کنند و از خواندن نماز مستحبی بپرهیزند و به طرف خطیب بنشینند و مانند نماز رو به قبله باشند و به راست و چپ و به پشت سر خود نگاه نکنند، ولی پس از اتمام خطبه‌ها صحبت

کردن و جابه‌جا شدن و نگاه به چپ و راست و پشت سر و مانند اینها، ظاهر مانعی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۶۳۴﴾اگر نمازگزاران جمعه اموری را که در مسئلهٔ قبل گفته شود رعایت نکنند خلاف احتیاط عمل کرده‌اند، ولی نماز آنان باطل نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۶۳۵﴾شعارها، تذکرها و تکبیرها که در وسط خطبه‌ها گفته می‌شود، گرچه خلاف احتیاط است، ولی نماز جمعه را باطل نمی‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۳۶﴾تمام شرایطی که در امام جماعت شرط یا رعایت آنها مستحب است، در امام جمعه نیز رعایت آنها مستحب است، بنابراین امام جمعه لازم است مرد، بالغ، عادل، عاقل و حلال‌زاده باشد و توانایی خواندن خطبه‌ها و نماز را در حال ایستاده داشته باشد و بنا بر احتیاط واجب بیماری خوره و پیسی نداشته و حد شرعی نیز نخورده باشد و نیز امام جمعه در عصر غیبت کبری یا باید خودش مجتهد باشد یا از طرف مجتهد عادل و واجد شرایط منصوب شده باشد و اگر مجتهد جامع شرایط متعدد باشند، از طرف مجتهدی که متصدّی زعامت امّت و ولایت امر مسلمین است منصوب شود، در صورتی که امام جمعه شرایط مذکور را نداشته باشد، حضور در نماز جمعهٔ او صحیح نیست و نماز خواندن پشت سر او باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۶۳۷﴾امام جمعه شایسته است مردی مخلص، متخلّق به اخلاق الهی، مهذّب، شجاع، صریح، با قاطعیت، موقّر، فصیح، بلیغ و نیز مطّلع به اوضاع سیاسی، اجتماعی‌و اقتصادی دنیای اسلام و مصالح مسلمین باشد و در خطبه‌های نماز جمعه به مسائل اعتقادی، اجتماعی و سیاسی اسلام بپردازد و نیازمندیهای مادی و معنوی‌امّت اسلام را گوشزد کند و در رشد و اعتلای فکری و فرهنگی و درک مسائل سیاسی جامعه از طریق ایراد خطبه‌های زیبا و پر معنا تلاش لازم را به عمل آورد و با تجزیه و تحلیل و استدلال و استناد به متون دینی و اسلامی و مبانی علمی، مردم را روشن و بیدار کند؛ و باید روشهای اخلاقی و نحوهٔ برخورد مردم با یکدیگر و نیز با دیگر ملل و فرهنگها و گروه‌ها را به آنان بیاموزد و راههای مبارزه با دشمنان و سلطه‌جویان را به‌طور واضح و شفّاف برای آنان مشخّص کند و در عین حال از مطالب سست و بی‌پایه و سخنان نامستند و تکراری و حرفهای بی‌اساس، فتنه انگیز، طولانی و خسته کننده بپرهیزد. نماز جمعه مانند حج از اعمال سیاسی عبادی، فرهنگی و اجتماعی است، بنابراین باید جهات معنوی و قُربی آن طوری به هم بیامیزد که از این جایگاه عظیم اسلامی به‌طور اکمل به سود استقلال، اعتماد ملّی و عظمت اسلام و امّت اسلامی استفاده شود. با شخصیت دادن به مردم از طریق گفتار و رفتار امام جمعه نتیجهٔ مناسب به دست خواهد آمد. اسلام دینی است که سیاستش عین عبادت و عبادتش عین سیاست است و در تمامی عرصه‌ها سخن برای گفتن دارد و دینی با نگاه ژرف و عمیق به همهٔ ابعاد زندگی مسلمانان است.

کسانی که از مطرح کردن مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام پرهیز می‌کنند، یا اسلام را نشناخته‌اند و یا اینکه تحت القائات شیطانی دشمنان قرار گرفته‌اند تا مردم را از توان و قدرت حاکمیت اسلام و نظام قدرتمند اسلامی بی‌اطلاع نگاه دارند و به تدریج به سرنوشت خود و دنیای

اسلام بی‌تفاوت کنند و در نتیجه همواره وابسته به بیگانگان و قدرتهای بزرگ باشند، در ضمن تذکر این نکته نیز به خطیب جمعه لازم است که او باید کاملاً مراقب باشد که سخنان وی از جایگاه رفیع نماز جمعه، به نام نظام و اسلام تمام شده و به حساب حکومت اسلامی گذاشته می‌شود و هر اندازه سخنان او شفّاف، مستند باشد، به همان اندازه نیز نسل متفکر، اندیشمند و جوان به او روی خواهند آورد و از او و جایگاه بلند نمازش استقبال خواهند کرد، اما اگر خطبه‌های نماز سست، بی‌اساس و غیر مستند باشد به همان اندازه موجب وهن اسلام و حکومت دینی و بی‌اعتمادی نسل جوان و فکور به امامت جمعه و انقلاب و روحانیت خواهد بود لذا بر خطیب جمعه فرض و واجب است از همه بیشتر خود به آنچه می‌گوید عمل کند و سعی کند بین گفتار و رفتارش کوچک‌ترین تضادّی نباشد چون پیوسته مردم با چشمانی تیزبین اعمال و رفتار او را زیر نظردارند و با سخنان غیر کارشناسانه، ناخواسته منویات دشمن اسلام را به ذهن و افکار جوانان القا نکند.

نماز عید فطر و قربان

﴿مسئلهٔ ۱۶۳۸﴾نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام معصوم علیه السلام و بسط ید و حاکمیت بالفعل آن بزرگواران واجب است و نیز واجب است که با جماعت خوانده شود و در زمان غیبت که دسترسی به امام معصوم علیه السلام وجود ندارد، در صورتی که مجتهد جامع شرایط در رأس حاکمیت قرار گیرد و شرایط اقامهٔ نمازهای عیدین فطر و قربان را فراهم کند، ظاهر آنست که بنا بر احتیاط اقامه شود و مانند نماز جمعه، افراد واجد شرایط که شرعاً در عدم حضور معذور نیستند واجب است شرکت کنند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۳۹﴾افرادی که حضورشان در نماز جمعه واجب نیست، در نمازهای عید فطر و قربان هم واجب نیست.

شرایط نماز عید فطر و قربان

﴿مسئلهٔ ۱۶۴۰﴾در نماز عید واجب نیز مانند نماز جمعه علاوه بر شرایط عمومی نماز، چهار چیز دیگر هم واجب است:

۱- به جماعت خوانده شود.

۲- حدّاقل تعداد نمازگزاران به همراه امام، پنج نفر مرد بالغ و عاقل و بنا بر احتیاط غیر مسافر باشند.

۳- امام باید دو خطبه را بعد از نماز بخواند.

۴- بنا بر احتیاط بین دو مصلّی که نماز عید برپا می‌شود، حدّاقل یک فرسخ شرعی (حدود ۵۷۵۰ متر) فاصله باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۶۴۱﴾در مواردی که شرایط برای نمازهای واجب عید فطر و قربان فراهم نیست یا

اینکه افرادی با عذر نتوانسته‌اند شرکت کنند، شرایط مذکور در مسئلهٔ قبل معتبر نیست در این صورت نماز عید فطر و قربان را هم می‌شود به جماعت خواند و هم فرادا و ایراد دو خطبه و رعایت فاصلهٔ مذکور در بند چهار مسئلهٔ قبل نیز لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۶۴۲﴾خطبه‌های نماز عید فطر و قربان مانند خطبه‌های نماز جمعه است، ولی این دو خطبه لازم است در صورت وجوب بعد از نماز ایراد شود.

﴿مسئلهٔ ۱۶۴۳﴾بهتر است در خطبهٔ نماز عید فطر احکام و مسائل مربوط به زکات فطره و در خطبهٔ نماز عید قربان احکام و مسائل مربوط به قربانی گفته شود.

﴿مسئلهٔ ۱۶۴۴﴾تمام شرایطی که در امام جمعه معتبر است در امام نماز عیدین فطر و قربان هم معتبر است.

زمان نماز عید فطر و قربان

﴿مسئلهٔ ۱۶۴۵﴾وقت نماز عید فطر و قربان از طلوع آفتاب روز عید تا ظهر همان روز است و در صورتی که به هر دلیل خوانده نشود، قضا ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۶۴۶﴾مستحب است نماز عید قربان را پس از بلند شدن آفتاب بخوانند و در عید فطر مستحب است، پس از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکات فطره را هم بدهند و بعد از آن نماز عید فطر را بخوانند.

کیفیت نماز عید فطر و قربان و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۱۶۴۷﴾نماز عید فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول بعد از تکبیرةالاحرام و حمد و سوره باید پنج تکبیر بگویند و پس از هر تکبیر یک قنوت بخوانند و بعد از قنوت پنجم تکبیر دیگری گفته شود و به رکوع روند و دو سجده را بجا آورند و برخیزند و در رکعت دوم بعد از حمد و سوره چهار تکبیر بگویند و پس از هر تکبیر یک قنوت بخوانند و تکبیر پنجم را گفته و به رکوع و بعد به سجده روند و سپس تشهّد گویند و نماز را تمام کنند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۴۸﴾نماز عید سورهٔ مخصوصی ندارد، ولی بهتر است در رکعت اول سورهٔ اعلی (۸۷) و در رکعت دوم سورهٔ شمس (۹۱) و یا در رکعت اول سورهٔ شمس و در رکعت دوم سورهٔ غاشیه (۸۸) را بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۴۹﴾در قنوت نماز عید فطر و قربان هر دعا و ذکری خوانده شود کفایت می‌کند، ولی بهتر است این دعا را به امید ثواب بخوانند:

«أَللَّهُمَّ أَنْتَ أَهْلَ الْكِبْرِياءِ وَ الْعَظَمَةِ وَ أَهْلَ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوتِ وَ أَهْلَ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ أَهْلَ التَّقْوَى وَ الْمَغْفِرَةِ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ، أَلَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً وَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيهِ‌وَآلِهِ ذُخْراً وَ شَرَفاً وَ كَرَامَتاً وَ مَزِيداً، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّداً وَ

آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُخْرِجَنِی مِنْ کُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ، صَلَوَاتُکَ عَلَیهِ وَ عَلَیهِمْ، أَللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ خَیرَ مَا سَأَلَکَ بِهِ عِبَادُکَ الصَّالِحُونَ وَ أَعُوذُ بِکَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُکَ الْمُخْلَصُونَ».

﴿مسئلهٔ ۱۶۵۰﴾بهتر است مردم در حالی که عمامهٔ سفید بر سر نهاده‌اند، پیاده و با پای برهنه و با وقار و طمأنینه برای نماز عید حاضر شوند و نماز را در بیابان و صحرا بخوانند و در مکه مستحب است نماز را در مسجدالحرام بجا آورند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۵۱﴾خواندن نماز عید در زیر سقف مکروه است.

﴿مسئلهٔ ۱۶۵۲﴾مستحب است روز عید فطر قبل از نماز عید با خرما افطار کنند و در روز عید قربان بعد از نماز قدری از گوشت قربانی بخورند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۵۳﴾مستحب است پیش از نماز عید غسل کنند و دعاهایی که در کتب ادعیه منقول است به قصد رجا و امید ثواب بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۵۴﴾نماز عید فطر و قربان، اذان و اقامه ندارد، بلکه اگر با جماعت بخوانند مستحب است قبل از نماز سه مرتبه «أَلصَّلاَةُ» بگویند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۵۵﴾مستحب است در نماز عیدین بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند و کسی که نماز عید می‌خواند چه با جماعت باشد یا فرادا، نماز را بلند بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۵۶﴾شب عید فطر بعد از نماز مغرب و عشا و بعد از نماز صبح و همچنین بعد از نماز ظهر و عصر روز عید فطر و نیز بعد از نماز عید، مستحب است بگویند:

«أَللَّهُ أَکبَرُ، أَللَّهُ أَکبَرُ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَ اللَّهُ أَکبَرُ، أَللَّهُ أَکبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ، أَللَّهُ أَکبَرُ عَلَی مَا هَدَانَا».

﴿مسئلهٔ ۱۶۵۷﴾مستحب است انسان در ماه ذی‌الحجه بعد از ده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید- دهم ذی الحجه- و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است، تکبیرهایی را که در مسئلهٔ پیش گفته شد بگوید و پس از آن ادامه دهد: «أَللَّهُ أَکبَرُ عَلَی مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِیمَةِ الْأَنْعَامِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی مَا أَبْلاَنَا». ولی اگر عید قربان در مِنا باشد، مستحب است بعد از پانزده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم است، این تکبیرها را بگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۶۵۸﴾مأموم در نماز عید مانند نمازهای دیگر باید غیر از حمد و سوره بقیهٔ ذکرها را خودش بگوید.

﴿مسئلهٔ ۱۶۵۹﴾اگر نمازگزار در تعداد تکبیرها یا قنوتهای نماز شک کند، در صورتی که محل آن گذشته باشد- مثلاً در رکوع شک کند- به شک خود اعتنایی نکند و اگر محل آن نگذشته باشد بنا را بر اقلّ بگذارد و اگر بعداً معلوم شود گفته است، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۶۶۰﴾اگر در نماز عید قرائت، تکبیرها یا قنوتها را فراموش کند، نمازش صحیح است، ولی اگر رکوع یا دو سجده یا تکبیرةالاحرام را فراموش کند نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۶۶۱﴾اگر مأموم هنگامی برسد که امام جماعت تعدادی از قنوتها و تکبیرها را گفته

باشد، در آن تعداد از قنوتها که باقی مانده است، از امام متابعت کند و هنگامی که امام به رکوع رفت بقیه را خودش انجام دهد و بعد خود را به امام برساند و چنانچه در هر قنوت یک سُبْحانَ اللّه یا الحَمْدُلله بگوید و در رکوع، امام را درک کند، کافی و بهتر است و اگر با گفتن تکبیرها به صورت پشت سر هم و ترک قنوت و ذکر آن ولو به‌طور مختصر در رکوع، امام را درک کند بهتر است و اگر این مقدار هم مهلت نداشته باشد، تکبیرات باقی مانده را با قنوت ولو به‌طور مختصر، بعد از رکوع امام خودش بگوید و بعد خود را ولو بعد از رکوع به امام برساند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۶۲﴾اگر مأموم امام جماعت را در رکوع رکعت اول نماز عید درک کند، اقتدا کند و هر اندازه از تکبیرات را با قنوت مختصر که می‌تواند بجای آورد و خود را به رکوع امام برساند و اگر در رکعت دوم برسد اقتدا کند و پس از چهار قنوت امام، قنوت پنجم و تکبیر آن‌را خودش بخواند و پس از سلام برخیزد و رکعت دوم را خودش بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۶۶۳﴾اگر نمازگزار در نماز عید یک سجده یا تشهّد را فراموش کند، احتیاط آنست که آنها را پس از نماز بجای آورد و اگر کاری کند که برای آن در نمازهای یومیه سجدهٔ سهو لازم است، بنا بر احتیاط بعد از نماز دو سجدهٔ سهو به قصد رجا بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۶۶۴﴾احتیاط مستحب است که زنها از حضور در نماز عید خودداری کنند، ولی رعایت کردن این احتیاط برای زنان سالخورده لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۶۶۵﴾در نماز عید فطر و قربان مکروه است که افراد نمازگزار با اسلحه به نماز حاضر شوند، مگر آنکه هراس از دشمن وجود داشته باشد که در این صورت کراهت برداشته می‌شود.

نماز آیات

﴿مسئلهٔ ۱۶۶۶﴾نماز آیات یکی از نمازهایی است که در چهار موضع واجب می‌شود:

۱- هنگام گرفتن خورشید (کسوف).

۲- هنگام گرفتن ماه (خسوف)، گر چه اندکی از آنها گرفته شود و کسی هم نترسد.

۳- بعد از زلزله هر اندازه که باشد، گر چه کسی هم نترسد.

۴- بعد از رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند آن در صورتی که بیشتر مردم بترسند، بلکه بنا بر احتیاط واجب در همهٔ حوادث آسمانی یا زمینی مهم که خارج از حد متعارف باشد، هر چند بیشتر مردم نترسند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۶۷﴾هرگاه دو یا چند مورد از موارد وجوب نماز آیات اتفاق بیفتد، مثلاً زلزله بشود و در همان حین خورشید هم بگیرد، باید برای هر کدام یک نماز آیات بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۶۸﴾کسی که چند نماز آیات بر او واجب شده است، اگر همهٔ آنها برای یک چیز واجب شده باشد مثلاً سه مرتبه خورشید گرفته و او نماز آیات نخوانده باشد، موقعی که قضای آنها را می‌خواند لازم نیست معین کند که برای کدام دفعه است، بلکه اگر سه نماز آیات قضا بجای

آورد کافی است و اگر برای چند مورد مانند خورشید گرفتگی، ماه گرفتگی و زلزله یا مثلاً برای دو مورد از اینها نمازهایی بر او واجب شده باشد، کافی است به مقدار آنچه واجب شده به قصد مافی‌الذّمه بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۶۹﴾چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است در هر منطقه اتفاق بیفتد فقط مردم همان محل باید نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست و مردم توابع وحومهٔ محلی که گرفتگی خورشید یا ماه را رؤیت کرده‌اند یا زلزله در آنجا اتفاق افتاده است، اگر ایشان هم در معرض گرفتگی خورشید و ماه یا زلزله قرار گرفتند، باید نماز آیات بخوانند و در غیر این صورت واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۶۷۰﴾اگر انسان خودش یقین پیدا کندکه یکی از موارد وجوب نماز آیات واقع شده است مثلاً از گفته کسانی که از راههای علمی، زمان کسوف یا خسوف را معین می‌کنند اطمینان حاصل کند یا دو نفر عادل از وقوع خورشید یا ماه گرفتگی خبر دهند، واجب است نماز آیات را بخواند و در صورتی که یک مرد عادل هم خبر دهد، احتیاط واجب آنست که نماز آیات را بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۷۱﴾اگر گروهی از مردم یا دو نفر که عدالت ایشان معلوم نیست خبر دهند که خورشید گرفته یا خسوف رخ داده است در صورتی که از گفته‌های آنان اطمینان به دست نیاید و او نیز نماز آیات را نخواند و بعداً معلوم شود که آنها صحیح می‌گفته‌اند یا اینکه عادل بوده‌اند، در این صورت اگر تمام خورشید یا ماه گرفته باشد واجب است نماز آیات را بخواند و اگر تمامش نگرفته بلکه مقداری گرفته باشد، خواندن نماز آیات واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۶۷۲﴾اگر نمازگزار بفهمد نماز آیاتی را که خوانده است باطل بوده، در صورتی که وقت باقی است، دوباره به صورت ادا بخواند وگرنه قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۷۳﴾از همان لحظه‌ای که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می‌کند تا وقتی که کاملاً باز نشده است باید نماز آیات خوانده شود و بهتر است آن‌قدر نماز آیات را به تأخیر نیندازد که خورشید یا ماه شروع به باز شدن کنند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۷۴﴾اگر نماز آیات را به تأخیر اندازد و بعد از شروع به باز شدن خورشید یا ماه به نماز بایستد، می‌تواند نیت ادا کند و نیز می‌تواند به قصد مافی‌الذمه انجام دهد و اگر بعد از باز شدن تمام قرص خورشید یا ماه بخواهد نماز آیات بخواند باید نیت قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۷۵﴾در صورتی که تمام ماه یا خورشید گرفته باشد و نمازگزار عمداً نماز آیات را در وقت خود نخواند، بنا بر احتیاط اول باید غسل کند و سپس قضای نماز را بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۶۷۶﴾اگر بعد از باز شدن قرص خورشید یا ماه بفهمد که تمام آن گرفته بوده، واجب است قضای نماز آیات را بخواند و اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده است، قضا بر او واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۶۷۷﴾اگر مدّت گرفتن ماه یا خورشید بیش از اندازهٔ یک رکعت باشد و نمازگزار عمداً نماز آیات را به تأخیراندازد تا وقتی که به اندازهٔ یک رکعت به آخر وقت باقی است، واجب است نماز آیات را به نیت ادا بجای آورد؛ حتی اگر مدت گرفتن خورشید یا ماه به اندازهٔ خواندن یک رکعت یا کمتر هم باشد، واجب است نماز را احتیاطاً به نیت ادا بخواند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۷۸﴾غیر از گرفتن ماه و خورشید که احکام آنها قبلاً گفته شد، اگر زلزله یا حوادث دیگری اتفاق بیفتد، واجب است انسان فوراً نماز آیات بخواند و اگر نخواند معصیت کرده است و هر موقع بخواهد نماز را بخواند لازم است نیت ادا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۷۹﴾اگر زن در حال حیض یا نفاس باشد و خورشید و ماه بگیرد یا رعد، برق، زلزله و غیره اتفاق بیفتد و تا آخرین لحظات وقت که خورشید یا ماه باز می‌شود، در حال حیض یا نفاس باشد، در این صورت نماز آیات بر او واجب نیست بلکه در خارج از وقت هم قضا ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۶۸۰﴾کسی که موقع گرفتن ماه یا خورشید، غسل جنابت بر او واجب است، در صورتی که وقت برای غسل دارد و متمکن از غسل است، واجب است فوراً غسل کند و نماز آیات را بخواند و اگر متمکن از غسل جنابت نباشد یا برای غسل وقت کافی ندارد واجب است تیمّم کند و نماز آیات را بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۶۸۱﴾اگر در وقت نماز یومیه نماز آیات هم بر انسان واجب شود پنج حالت دارد:

الف- اگر برای هر دو نماز وقت کافی وجود دارد، هر کدام را شروع کند اشکال ندارد هر چند احتیاط مستحب آنست که نماز یومیه را مقدّم بدارد.

ب- اگر وقت یکی از آنها تنگ و وقت دیگری وسیع باشد باید نمازی را که وقت آن تنگ است اول بخواند.

ج- اگر در اثنای نماز یومیه که وقت آن وسعت دارد بفهمد نماز آیات بر او واجب شده و وقت آن تنگ است باید نماز یومیه را رها کرده و نماز آیات را شروع کند و چنانچه وقت نماز یومیه هم تنگ باشد، باید آن‌را تمام کند و بعد نماز آیات را بخواند.

د- اگر وقت یومیه و نماز آیات هر دو تنگ باشد، باید نماز یومیه را مقدّم بدارد.

ه- در صورتی که نماز آیات را شروع کند و در بین نماز متوجّه شود وقت نماز یومیه تنگ است، باید نماز آیات را رها کند و مشغول نماز یومیه شود و بعد از آنکه آن‌را تمام کرد بدون انجام کاری که نماز را به هم می‌زند، بقیهٔ نماز آیات را از همان‌جایی که رها کرده ادامه دهد.

دستور نماز آیات

﴿مسئلهٔ ۱۶۸۲﴾نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد که به دو صورت می‌توان انجام داد:

۱- بعد از گفتن نیت و تکبیرةالاحرام، حمد و سوره را بخواند و به رکوع رود و برگردد، دوباره

حمد و سوره را بخواند و به رکوع رود و به همین طریق تا پنج مرتبه، بعد از آنکه از رکوع پنجم بلند شد به سجده برود و بعد از دو سجده رکعت دوّم را هم به همین شکل انجام دهد و بعد از دو سجدهٔ رکعت دوم تشهّد بخواند و سلام نماز را بدهد.

۲- بعد از نیت و تکبیرةالاحرام حمد را بخواند و سوره را به پنج قسمت تقسیم کند، پس از حمد قسمت اول سوره را بخواند و به رکوع برود و بعد از رکوع بدون آنکه حمد بخواند قسمت دوم سوره را بخواند و به رکوع دوم رود و پس از آن قسمت سوم سوره را بخواند و به رکوع سوم رود و به همین ترتیب عمل کند تا به رکوع پنجم برسد و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم به سجده رود و بعد از دو سجده، رکعت دوم را نیز به همین ترتیب انجام دهد و بعد از دو سجدهٔ رکعت دوم، تشهد بخواند و سلام دهد.

﴿مسئلهٔ ۱۶۸۳﴾در جایی که می‌خواهد سوره را به پنج قسمت تقسیم کند، بنا بر احتیاط «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یا کمتر از یک آیه از سوره را به عنوان یک قسمت قرار ندهد مگر اینکه آن قسمت از آیه، جمله مستقلی باشد؛ پس اگر بخواهد سورهٔ قدر را به پنج قسمت تقسیم کند، این گونه عمل کند، بعد از آنکه حمد را تمام کرد بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيلَةِ الْقَدْرِ» و به رکوع رود، پس از رکوع بایستد و بگوید: «وَ مَا أَدْرَيكَ مَا لَيلَةُ الْقَدْرِ» و به رکوع رود و باز برخیزد و بگوید: «لَيلَةُ الْقَدْرِ خَيرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» و به رکوع رود و باز برخیزد و بگوید: «تَنَزَّلُ المَلَائِكَةُ وَ الرّوحُ فِيهَا بِإِذنِ رَبِّهِم مِن كُلِّ أَمرٍ» و به رکوع رود و بعد از آن برخیزد و بگوید: «سَلاَمٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» و به رکوع رود و پس از سر برداشتن از رکوع، دو سجده را بجا آورد و رکعت دوم را نیز به همین ترتیب بخواند و تشهّد بخواند و سلام دهد و اگر سوره‌ای دارای چهار آیه باشد که با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» جمعاً پنج آیه می‌شود در اینجا می‌تواند «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را به عنوان یک آیه حساب کند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۸۴﴾اگر در یک رکعت از نماز آیات پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در رکعت دوم یک مرتبه بخواند و سوره را پنج قسمت کند اشکالی ندارد و نیز می‌تواند در یک رکعت سوره‌های متفاوت بخواند و نیز می‌تواند در یک رکعت دو، سه یا چهار سوره را تقسیم کند، مثلاً یک سوره را دو قسمت و سوره دیگر را سه قسمت کند، ولی باید توجه داشته باشد در هر جایی از وسط سوره که به رکوع رفته است وقتی که برگشت حمد را نخواند و سوره را از آنجا که رها کرده ادامه دهد و هر وقت سوره را تمام کرد و به رکوع رفت، بعد از رکوع حمد را بخواند و سورهٔ دیگری را شروع کند و احتیاطاً سوره را قبل از رکوع پنجم تمام کند و رکعت دوم را با حمد و سوره‌ای دیگر شروع کند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۸۵﴾تمام چیزهایی که در نمازهای واجب یومیه واجب یا مستحب است در نماز آیات هم واجب یا مستحب است، غیر از آنکه در نماز آیات به جای اذان و اقامه سه مرتبه «أَلصَّلاَةَ» به

امید ثواب گفته می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۶۸۶﴾مستحب است بعد از رکوع پنجم و دهم «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» و پیش از رکوع و پس از آن «أَللَّهُ أَكبَرُ» بگوید، ولی پس از رکوع پنجم و دهم گفتن تکبیر مستحب نیست هر چند برای رفتن به سجده مستحب است.

﴿مسئلهٔ ۱۶۸۷﴾مستحب است قبل از رکوع دوم، چهارم، ششم، هشتم و دهم قنوت بخواند و اگر فقط یک قنوت قبل از رکوع پنجم و یک قنوت هم پیش از رکوع دهم بخواند، مانعی ندارد، ولی خوب است به قصد رجا باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۶۸۸﴾اگر در نماز آیات شک کند چند رکعت خوانده و فکرش به جایی نرسد، نمازش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۶۸۹﴾اگر شک کند که در رکوع آخر رکعت اول است یا در رکوع اول رکعت دوم و فکرش به جایی نرسد نمازش باطل است، ولی مثلاً اگر در یک رکعت شک کند که چها رکوع کرده یا پنج رکوع، چنانچه برای رفتن به سجده خم نشده باید رکوعی را که شک دارد بجای آورده انجام دهد و اگر برای رفتن به سجده خم شده به شک خود اعتنا نکند و اگر خم نشده، رکوع را بجای آورد و نماز را تمام کند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۹۰﴾هر یک از رکوعهای نماز آیات رکن است که اگر عمداً و یا سهواً کم یا زیاد شود نماز باطل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۶۹۱﴾نماز آیات را هم می‌توان فرادا خواند و هم با جماعت و کیفیت آن مانند به جماعت خواندن نمازهای واجب یومیه است.

نماز استسقاء (طلب باران)

﴿مسئلهٔ ۱۶۹۲﴾یکی از نمازهای مستحب، نماز استسقا یا نماز طلب باران است و چگونگی بجای آوردن آن مثل نماز عید فطر و قربان است و قنوتهای آن هم مانند نماز عیدین است، اما مستحب است در قنوتها از خداوند درخواست نزول رحمت الهی و نزولات آسمانی برای بندگان کند و هر دعایی بخواند اشکال ندارد، ولی بهتر است که دعاهایی خوانده شود که از امامان معصوم علیهم‌السلام رسیده و تفصیل آن در کتب ادعیه نوشته شده است.

﴿مسئلهٔ ۱۶۹۳﴾مستحب است نماز باران را در صحرا بخوانند و با پای پیاده و آرامش و وقار و خضوع و با حالت تضرّع و مسکنت بیرون روند و افراد صالح و با تقوا و پیرمردان و کودکان و پیرزنان را همراه خود ببرند و میان کودکان و مادران جدایی بیندازند، چون این نوع اعمال موجب تأثر بیشتر و حالت گریه و زاری می‌شود که در نزول برکات آسمانی و جلب رأفت و رحمت خداوند مؤثّر است؛ انشاءاللّه.

﴿مسئلهٔ ۱۶۹۴﴾نمازهای مستحبی منحصر به مواردی که تاکنون بیان شد نیست، بلکه برای رفع

حوائج و نیازمندیها و استخاره و مانند اینها نمازهایی با انحاء و کیفیتهای مخصوص ذکر شده است که اسناد معتبر و قابل استناد دارد و علاقه‌مندان می‌توانند به کتب مفصّل روایی و فقهی و کتابهای ادعیه مراجعه کنند.

بخش چهارم:

احکام روزه

احکام کلی روزه

مقدمه

روزه یکی از مهم‌ترین عبادات اسلامی و از برترین دستورات انبیاء و اولیای الهی و ادیان توحیدی است و یکی از استوانه‌های پنج‌گانه‌ای است که اسلام بر آنها بنا شده است که اگر با آداب دینی و شرایط لازم انجام شود تأثیر فراوان در تطهیر جسم و جان و تهذیب نفوس بشری و تقویت اراده و سلامت فرد و جامعه و توجه انسان به معنویات و همنوعانش خواهد داشت.

رسول گرامی اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «روزه، انسان روزه‌دار را به اندازهٔ فاصلهٔ میان مشرق و مغرب، از شیطان دور می‌سازد»[1] به ویژه کسی که یک ماه تمام به صورت مستمر و پی‌درپی با همهٔ گرفتاریها و مشکلات زندگی امروزی فرصت و موقعیتی برای خود فراهم می‌کند که بتواند خود را از قیود و وابستگیها و زنجیرهای زندگی مادّی، آزاد سازد و با کسب معنویات، افاضات و اشراقات ربوبی خود را تشدید کند و صاحب ورع و تقوای الهی گردد. انسان روزه‌دار با کسب این ارزشها وارد زندگی اجتماعی شود و برای زندگی طیب و طاهر در طول سال و بلکه سالیان دراز خود را آماده می‌سازد. روزه برای فرد روزه‌دار این موقعیت را فراهم می‌سازد که رنج فقرا و مستمندان را لمس کرده و آنها را فراموش نکند و مسئولیت سنگینی را که به سبب وجود ایشان متوجّه وی است، با تمام وجود درک کند و در میدان عمل از ایشان حمایت کند. این احساس که در گروه زیادی از افراد یک جامعهٔ مسلمان به‌وجود آمد خودبه‌خود تمام جامعه به همدلی، همدردی، تعاون

۱. وسائل‌الشّیعه، باب ۱ از ابواب صوم المندوب، ص۳۹۶، ح۲.

و همکاری رغبت پیدا می‌کنند و از برکات روزه و روزه‌داری بهره‌مند خواهد شد و به فرمودهٔ حضرت علی‌ابن‌موسی‌الرضا عليه السلام با لمس فقر و نیاز دنیوی به یاد فقر و نیازهای روز قیامت بیفتد و برای رفع خطر آن روز در فکر بندگان محروم خدا باشد و آنان را فراموش نکند.[1]

﴿مسئلهٔ ۱۶۹۵﴾روزه آنست که انسان برای انجام فرمان خداوند متعال، از اذان صبح صادق تا غروب شرعی از چیزهایی که شرح آنها بعداً خواهد آمد خودداری کند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۹۶﴾روزه مانند دیگر عبادات اسلامی باید همراه با نیت باشد، ولی در تحقّق نیت لازم نیست انسان آن‌را از قلب خود بگذراند یا بر زبان جاری سازد، بلکه همین مقدار که با توجّه و برای امتثال و فرمانبری امر خدای متعال تصمیم داشته باشد که از اذان صبح تا غروب آفتاب شرعی، از چیزهایی که روزه را باطل می‌کند دوری گزیند، کافی است و برای اینکه یقین پیدا کند تمام این مدّت را روزه بوده، باید مقداری قبل از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب، کاری که روزه را باطل می‌کند، انجام ندهد.

﴿مسئلهٔ ۱۶۹۷﴾انسان واجب است در هر شب از ماه رمضان برای روزهٔ فردای آن نیت کند، ولی بهتر است که شب اول ماه نیز نیت روزهٔ همهٔ ماه را بکند.

﴿مسئلهٔ ۱۶۹۸﴾نیت روزه یکی از این سه حالت را دارد:

۱- چنانچه روزهٔ او واجب و معین باشد، مثل روزهٔ ماه رمضان، باید قبل از اذان صبح برای فردا نیت کند و از اول شب تا اذان صبح- ماه رمضان- هر وقت روزهٔ فردا را نیت کند اشکال ندارد، به شرط اینکه به نیت خود باقی باشد و برنگردد.

۲- چنانچه روزهٔ او واجب غیر معین باشد مثل روزهٔ قضا یا کفّارهٔ واجب، وقت آن تا ظهر ادامه دارد، بلکه اگر پیش از ظهر تصمیم نداشته باشد روزه بگیرد یا تردید داشته باشد، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد و پیش از ظهر شدن نیت کند، روزهٔ او صحیح است، ولی بعدازظهر نمی‌تواند نیت کند.

۳- چنانچه روزهٔ او مستحبی باشد وقت نیت آن از اول شب تا چند دقیقه به اذان مغرب روز بعد است، به این معنا که اگر کسی به هر دلیل، بدون نیت روزه از اذان صبح تا چند دقیقه به اذان مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و قبل از مغرب نیت روزهٔ مستحّبی کند، روزهٔ او صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۶۹۹﴾برای کسی که بدون نیت روزهٔ قبل از اذان صبح خوابیده و بعد از گذشتن مقداری از وقت نیت روزه بیدار شده است دو حالت وجود دارد:

۱- چنانچه قبل از ظهر بیدار و متوجّه شود و قصد روزه کند، روزه‌اش صحیح است- واجب

۱. وسائل‌الشّیعه، برگرفته از روایات سوم و پنجم باب ۱ از ابواب وجوب صوم، ج ۱۰، ص ۸ و ۹.

باشد یا مستحب- ولی در روزهٔ واجب معین، مثل روزهٔ ماه رمضان یا نذر معین، روزه را بگیرد و بنا بر احتیاط مستحب قضای آنرا هم بجای آورد.

۲- چنانچه بعد از ظهر از خواب بیدار شود، روزهٔ واجب از او صحیح نیست، ولی در ماه رمضان بنا بر احتیاط به قصد ما فی الذّمّه، امساک کند، یعنی از کاری که روزه را باطل می‌کند بپرهیزد و بعد از ماه مبارک هم قضای آنرا بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۰۰﴾اگر کسی قبل از اذان صبح برای روزهٔ فردا نیت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود، روزهٔ آن روزش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۰۱﴾اگر بخواهد غیر از روزهٔ رمضان و روزه‌هایی که در ایام خاصی قرار داده شده، مثل اول ماه یا ایام‌البیض، روزهٔ دیگری بگیرد، اگر متعدد باشد- مثلاً هم روزهٔ قضا داشته باشد هم روزهٔ نذر- باید آنرا معین کند، مثلاً نیت کند که روزهٔ قضا یا روزهٔ نذر می‌گیرم، ولی اگر متعدد نباشد، ظاهر آنست که اگر روزه بگیرد و نیت مافی‌الذمّه کند کافی است و در ماه رمضان لازم نیست نیت کند که روزهٔ ماه رمضان می‌گیرم، بلکه نیت روزهٔ فردا کافی است و اگر نداند ماه رمضان است یا فراموش کند و روزهٔ دیگری نیت کند، روزهٔ ماه رمضان حساب می‌شود، همچنین است حکم روزه‌هایی که در روزهای خاص قرار داده شده است مانند ایام‌البیض، در صورتی که انسان بخواهد با همان خصوصیت آن روز، روزه بگیرد باید معین کند، ولی اگر به آن خصوصیت توجه نداشته باشد و به صورت مطلق روزه بگیرد، اگرچه روزه‌اش صحیح است، ولی آن خصوصیت محقق نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۷۰۲﴾اگر انسان بداند که ماه رمضان است و عمداً نیت روزهٔ غیر رمضان کند، نه روزهٔ رمضان حساب می‌شود و نه روزه‌ای که قصد کرده است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۰۳﴾اگر انسان به عنوان یکی از روزهای ماه رمضان نیت روزه کند، مثلاً به نیت روز اول ماه رمضان نیت کند و بعد معلوم شود روز دوم، سوم یا چهارم بوده روزه‌اش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۰۴﴾اگر در ماه رمضان قبل از اذان صبح بیهوش شد و در بین روز به هوش آمد سه حالت برایش متصوّر است:

۱- چنانچه پیش از اذان صبح نیت روزه کرده و بیهوش شده است و پیش از ظهر به هوش آمده است، باید روزه بگیرد و اگر نگرفت قضای آنرا بجای آورد و اگر بعداز ظهر به هوش آید بنا بر احتیاط باید روزهٔ آن روز را تمام کند و اگر تمام نکرد قضای آن روز را بجای آورد.

۲- چنانچه پیش از اذان صبح نیت نکرده و بعد از ظهر به هوش آید، علی‌الظاهر آن روز روزه بر او واجب نیست و قضا هم ندارد.

۳- چنانچه قبل از اذان صبح نیت نکرده باشد و پیش از ظهر به هوش آید، بنا بر احتیاط واجب نیت روزه کرده و روزهٔ آن روز را تمام کند و اگر تمام نکرد قضای آنرا بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۰۵﴾اگر کسی قبل از اذان صبح نیت روزهٔ فردا کند و بعداً مست شود و در بین روز

به هوش آید- قبل از ظهر به هوش بیاید یا بعد از ظهر- بنا بر احتیاط واجب روزهٔ آن روز را تمام کند و اگر تمام نکرد قضای آن‌را بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۰۶﴾اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است و قبل از ظهر متوجّه شود، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد باید نیت کند و روزهٔ او صحیح است و چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده است یا بعد از ظهر متوجّه شود ماه رمضان است روزه‌دار محسوب نمی‌شود، ولی باید تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد و بعد از ماه رمضان هم آن روزه را قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۷۰۷﴾کسی که در ماه رمضان بالغ شود چهار حالت دارد:

۱- اگر قبل از اذان صبح بالغ شود باید روزهٔ آن روز را بگیرد.

۲- اگر قبل از اذان ظهر بالغ شود و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، بنا بر احتیاط واجب باید روزهٔ آن روز را بگیرد، مخصوصاً اگر از اذان صبح نیت روزه ولو مستحبی کرده باشد، ولی اگر از اذان صبح نیت روزه نکرده، اقوی آنست روزهٔ آن روز واجب نیست، ولی بهتر است اگر کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، روزهٔ آن روز را بگیرد.

۳- اگر بعدازظهر بالغ شود و قصد روزهٔ آن روز را داشته باشد و کاری هم که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، می‌تواند روزهٔ آن روز را بگیرد، ولی واجب نیست.

۴- اگر بعدازظهر بالغ شود و قصد روزهٔ آن روز را نداشته باشد، چه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده و چه نداده باشد، روزهٔ آن روز بر او واجب نیست و اگر روزه هم بگیرد صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۷۰۸﴾همان طور که در باب نماز گذشت، روزه و دیگر عبادات بچّه نابالغ که قدرت تشخیص خوب و بد را دارد صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۰۹﴾اگر کافر پیش از ظهر مسلمان شود و کاری هم که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، بنا بر احتیاط آن روز را روزه بگیرد، همچنین اگر دیوانه‌ای عاقل گردد، یا بی‌هوشی به هوش آید و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، بنا بر احتیاط واجب روزهٔ آن روز را بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۱۰﴾کسی که روزهٔ قضای رمضان دارد نمی‌تواند روزهٔ مستحبّی بگیرد، همچنین است اگر روزهٔ واجب دیگری داشته باشد و چنانچه فراموش کند و روزهٔ مستحبّی بگیرد، در صورتی که قبل از ظهر یادش بیاید، روزهٔ مستحبی او به هم می‌خورد و می‌تواند نیت خود را به واجب برگرداند و اگر بعدازظهر متوجّه شود روزهٔ او باطل است بلکه اگر بعد از غروب هم یادش بیاید صحّت روزهٔ او خالی از اشکال نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۷۱۱﴾کسی که برای بجای آوردن روزهٔ میتی اجیر شده است، در صورتی که روزهٔ مستحبی بگیرد و مانع گرفتن روزهٔ استیجاری نگردد اشکال ندارد، هر چند بهتر است آن‌را ترک

کند.

﴿مسئلهٔ ۱۷۱۲﴾کسی که روزهٔ قضا دارد، در صورتی که وقت آن وسعت داشته باشد می‌تواند روزهٔ استیجاری بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۱۳﴾ کسی که غیر از روزهٔ رمضان، روزهٔ واجب معین دیگری دارد، مثلاً نذر کرده که در روز معینی روزه بگیرد، اگر عمداً و یا اختیاراً تا نماز صبح نیت نکند، روزه‌اش باطل است و اگر نداند روزهٔ آن روز بر او واجب است یا می‌دانسته، ولی فراموش کرده باشد، در صورتی که قبل از ظهر یادش بیاید و کاری که روزه را باطل می‌کند نکرده باشد، باید فوراً نیت کند و روزه‌اش صحیح است و اگر غیر از این کند روزه‌اش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۱۴﴾اگر مریض در ماه رمضان در میانهٔ روز بهبود یابد اظهر آنست که چه قبل از ظهر خوب شود و چه بعدازظهر، روزهٔ آن روز بر او واجب نیست و قضای آن‌را باید بگیرد، اگرچه بهتر است در صورتی که پیش از ظهر خوب شود و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد نیت روزه کند و آن روز را روزه بگیرد و قضای آن‌را نیز بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۱۵﴾روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان واجب نیست روزه بگیرد و اگر بخواهد روزه بگیرد نمی‌تواند نیت روزهٔ رمضان کند بلکه باید نیت روزهٔ قضا یا مستحبی کند و اگر به قصد غیر رمضان روزه بگیرد و بعد معلوم شود آن روز جزء ماه رمضان بوده، روزه‌ای که گرفته برای رمضان حساب می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۷۱۶﴾اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان به نیت روزهٔ قضا یا روزهٔ مستحبّی و مانند آن روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است، باید نیت روزهٔ رمضان کند.

﴿مسئلهٔ ۱۷۱۷﴾اگر در روزهٔ واجب معینی مانند روزهٔ رمضان از نیت روزه گرفتن برگردد یا مردّد شود، روزه‌اش باطل می‌شود، حتی اگر قصد کند یکی از کارهایی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، هر چند انجام ندهد اظهر آنست که روزه‌اش باطل است؛ در هر دو صورت باید از چیزهایی که روزه را باطل می‌کند اجتناب کند و قضای آن‌را نیز بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۱۸﴾در روزهٔ واجبی که وقت آن معین نیست، مانند روزهٔ قضا یا کفّاره، اگر قصد کند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد یا مردّد شود، چنانچه انجام ندهد و تا قبل از ظهر دوباره نیت روزه کند روزه‌اش صحیح است و در روزهٔ مستحب اگر قبل از غروب هم نیت کند صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۱۹﴾در روزهٔ واجبی که وقت آن معین نیست و وسعت دارد، روزه‌دار می‌تواند قبل از اذان ظهر روزهٔ خود را باطل کند، ولی اگر بعد از اذان ظهر بخواهد باطل کند جایز نیست و چنانچه روزهٔ او مستحبّی باشد هر وقت بخواهد می‌تواند آن‌را باطل کند.

مبطلات روزه

﴿مسئلهٔ ۱۷۲۰﴾چند چیز است که روزه را باطل می‌کند و به آنها مبطلات روزه می‌گویند:

۱- خوردن، ۲- آشامیدن، ۳- جماع، ۴- استمناء، ۵- دروغ بستن به خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامان معصوم علیهم السلام و بنا بر احتیاط واجب دروغ بستن بر حضرت زهرا علیها السلام و سایر پیامبران و جانشینان ایشان علیهم السلام، ۶- بنا بر احتیاط واجب رساندن غبار غلیظ به حلق، ۷- فرو بردن تمام سر در آب ۸- باقی ماندن بر جنابت، حیض و نفاس تا اذان صبح، ۹- تنقیه کردن با چیزهای مایع و روان، ۱۰- عمداً قی کردن؛ و احکام این موارد در مسائل آینده بیان می‌شود.

۱ و ۲- خوردن و آشامیدن

﴿مسئلهٔ ۱۷۲۱﴾اگر انسان روزه‌دار عمداً چیزی بخورد یا بیاشامد، چه خوردن یا آشامیدن آن، معمول باشد مانند نان و آب یا معمول نباشد مانند خاک و شیرهٔ درخت و امثال آن، کم باشد یا زیاد، روزه‌اش باطل می‌شود، حتّی اگر مسواکی را که رطوبت دارد از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن‌را فرو دهد روزهٔ او باطل می‌شود، مگر آنکه رطوبت به قدری کم باشد که آب دهان بر آن غالب شود.

﴿مسئلهٔ ۱۷۲۲﴾اگر روزه‌دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد، چه روزهٔ او واجب باشد یا مستحب، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۷۲۳﴾اگر انسان موقعی که در حال خوردن سحری است متوجّه شود صبح شده، واجب است از فرو بردن غذا خودداری کند و چنانچه عمداً غذا را فرو برد، روزه‌اش باطل می‌شود و در روزهٔ ماه رمضان بنا به دستوری که بعداً گفته خواهد شد کفّاره نیز بر او واجب می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۷۲۴﴾اگر شک کند که صبح شده یا نه، می‌تواند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، ولی بنا بر احتیاط قبل از تحقیق چنین کاری انجام ندهد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۲۵﴾احتیاط واجب آنست که شخص روزه‌دار از زدن آمپولهای تقویتی و دارویی و انواع سرمها اجتناب کند، ولی آمپولهایی که برای بی‌حس کردن عضو یا تسکین درد تزریق می‌شود، اشکال ندارد، بنابراین اگر روزه‌دار مریضی باشد که روزه برای او ضرر ندارد، ولی به آمپول دارویی نیاز دارد و ناچار است در روز آمپول بزند، پس از زدن آمپول، روزهٔ آن روز را بگیرد و بنا بر احتیاط واجب قضای آن‌را هم بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۲۶﴾اگر روزه‌دار چیزی را که در بین دندان مانده است عمداً فرو برد، روزه‌اش باطل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۷۲۷﴾شستن و خلال کردن دهان و دندان قبل از اذان صبح لازم نیست هر چند احتمال دهد غذای لای دندان در روز فرو می‌رود، ولی اگر بداند غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می‌رود و خلال نکند، بنا بر احتیاط روزهٔ او باطل می‌شود ، در صورت فرو رفتن غذا، کفّاره هم

لازم است و اگر فرو نرود احتیاط واجب آنست آن روز را امساک کنـد و قضـای آن‌را هـم بجـای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۲۸﴾فرو بردن اخلاط سر و سینه تا وقتی که به فضای دهان نرسیده اشکال ندارد، ولـی اگر به فضای دهان رسیده باشد بنا بر احتیاط واجب آن‌را فرو نبرد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۲۹﴾فرو بردن آب دهان هرچند به خاطر تصوّر ترشی و مانند آن در دهان جمـع شـده باشد، اشکال ندارد و روزه را باطل نمی‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۷۳۰﴾انسان نمی‌تواند به خاطر ضعف و ناتوانی جسمی روزهٔ خود را بخورد، ولـی اگـر ضعف او به قدری زیاد است که به‌طور عادّی قابل تحمّل نیست، خوردن روزه اشکال نـدارد، ولـی بعد از آنکه حالش بهتر شد، قضای آن‌را باید بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۳۱﴾اگر روزه برای انسان ضرر داشته باشد نباید روزه بگیرد و اگر با وجود ضرر روزه گرفت، روزه‌اش باطل است و باید قضای آن‌را بگیرد، همچنین است اگر احتمال دهد روزه برایش ضرر دارد و احتمال او در نظر مردم عقلایی و بجا باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۳۲﴾جویدن غذا برای بچه یا پرنده و چشیدن غذا و مانند اینها که به سبب آن معمـولاً غذا به حلق نمی‌رسد، اگرچه اتفاقاً به حلق برسد، روزه را باطل نمی‌کنـد، ولـی اگـر انسـان از ابتـدا بداند که به حلق می‌رسد، چنانچه فرو رود روزه‌اش باطل می‌شود و باید قضای آن‌را بگیرد و کفّاره هم بر او واجب می‌شود، بلکه در این صـورت اگـر فـرو نـرود نیـز آن روز را روزه بگیـرد و بنـا بـر احتیاط قضای آن‌را هم بجای آورد.

۳- جماع

﴿مسئلهٔ ۱۷۳۳﴾جماع و نزدیکی کردن روزه را باطل می‌کند، گرچه فقط به اندازهٔ ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید. فرقی نمی‌کند که با زن باشد یا- خدای ناکرده- با مرد یا با حیوانی باشد و این عمل موجب باطل شدن روزهٔ فاعل و مفعول می‌شود، در صورتی که هر دو روزه‌دار باشند.

﴿مسئلهٔ ۱۷۳۴﴾در صورتی که انسان روزه‌دار تصمیم بگیرد که جماع کنـد و توجـه داشـته باشـد که روزه‌اش باطل می‌شود، هر چند جماع انجام نگیرد یا به اندازهٔ ختنه‌گاه داخل نشود و منی بیرون نیاید، صحت روزهٔ او محل اشکال است، پس روزهٔ آن روز را تمام کنـد و قضـای آن‌را نیـز بجـای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۳۵﴾اگر روزه‌دار فراموش کند که روزه است و جماع کند یا او را به جماع و نزدیکی کردن مجبور کنند بـه‌طـوری کـه عمـل جمـاع بـدون اراده و اختیـار او واقـع شـود، روزهٔ او باطـل نمی‌شود، ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید یا دیگر مجبور نباشد، باید فوراً از حال جماع خارج شود، وگرنه روزه‌اش باطل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۷۳۶﴾در مواردی که روزه‌دار شک کند که آلت تناسلی داخل شده است یا نه، یا اینکه

به اندازهٔ ختنه‌گاه داخل شده یا نه، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

٤- استمناء

﴿مسئلهٔ ۱۷۳۷﴾استمناء آنست که انسان با خود کاری کند که منی از او خارج شود و این کار حرام است و روزه را باطل می‌کند، ولی اگر بدون آنکه کاری انجام دهد یا فکری کند بی‌اختیار از او منی بیرون آید روزه‌اش باطل نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۷۳۸﴾اگر کاری کند که به سبب آن منی از او خارج می‌شود ولو اینکه منی هم بیرون نیاید روزه‌اش باطل می‌شود و باید تا غروب شرعی امساک کند و بعداً نیز قضای آن روز را بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۳۹﴾اگر کاری کند که بی‌اختیار منی از او بیرون آید چند حالت ممکن دارد:

۱- عادت داشته است که هرگاه از این کارها انجام می‌داده منی از او خارج می‌شده است و اتفاقاً خارج هم شده، هم روزه باطل است و هم کفّاره واجب است.

۲- بعضی از این کارها را بدون قصد خارج شدن منی انجام داده است و عادتی هم نداشته که بعد از این نوع کارها منی از او خارج شود و به‌طور اتّفاقی منی از وی بیرون بیاید در این صورت اگر عادت بر عدم انزال منی داشته و کارها هم از قبیل بوسه و بازی و لمس زن خویش نبوده است، ظاهر آنست که روزه‌اش باطل نیست.

۳- در صورتی که این کارها را بدون قصد انزال منی انجام داده و عادت بر عدم انزال منی هم نداشته است و کارها از قبیل بوسه و بازی و لمس زن خود بوده که معمولاً تحریک کننده است و اتفاقاً منی هم خارج شده، بنا بر احتیاط واجب روزه‌اش باطل است و باید آن روز را امساک کند و قضای آن‌را نیز بجای آورد.

۴- در صورتی که کارهای انجام شده از قبیل لمس و بوسه و بازی نبوده بلکه در حدّ نگاه یا صحبت بوده است و با قصد بیرون آمدن منی نیز این کارها را انجام نداده و عادت او هم بر انزال منی بعد از این کارها نبوده است و در عین حال بدون اختیار منی خارج شده است، ظاهر آنست که روزه‌اش باطل نیست، اگرچه احتیاط آنست که آن روز را امساک کند و قضای آنرا هم بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۴۰﴾اگر روزه‌دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.

﴿مسئلهٔ ۱۷۴۱﴾اگر روزه‌دار بداند که اگر در روز بخوابد، در حالت خواب از او منی خارج می‌شود، می‌تواند بخوابد و در صورتی که بخوابد و محتلم هم شود روزه‌اش صحیح است، گر چه احتیاط مستحب آنست که اگر مشقّت نداشته باشد نخوابد و اگر خوابید و محتلم شد قضای آن روز را بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۴۲﴾روزه‌داری که محتلم شده، می‌تواند ادرار و استبراء کند و اگر بداند یا احتمال

دهد منی در مجرا مانده است و در صورتی که پیش از غسل ادرار و استبراء نکند و بعد از غسل منی از او بیرون آید، دوباره جنب می‌شود، پس بنا بر احتیاط واجب باید پیش از غسل ادرار و استبراء کند، ولی اگر غسل کرده باشد و بداند به سبب ادرار و استبراء باقی ماندهٔ منی بیرون می‌آید و دوباره جنب می‌شود، نمی‌تواند استبراء کند، مگر آنکه بول نکردن او موجب عُسر و حرج شود.

۵- دروغ بستن عمدی به خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله و یا امامان معصوم علیهم السلام

﴿مسئلهٔ ۱۷۴۳﴾اگر روزه‌دار عمداً با گفتن، نوشتن یا اشاره و مانند آن به خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامان معصوم علیهم السلام نسبت دروغ بدهد، گرچه بلافاصله بگوید دروغ گفتم یا توبه کند، روزهٔ او باطل می‌شود و بنا بر احتیاط این حکم در مورد حضرت زهرا علیها السلام و سایر پیامبران و جانشینان آنان نیز جریان دارد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۴۴﴾اگر روزه‌دار خبری را که نمی‌داند راست است یا دروغ نقل کند، بنا بر احتیاط باید از قول کسی که آن خبر را گفته یا از کتابی که آن خبر در آن بوده نقل کند یا به‌طور اجمال بگوید خبری به این مضمون وارد شده است و نباید به‌طور جدّی از قول خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامان معصوم علیهم السلام خبر دهد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۴۵﴾اگر روزه‌دار با اعتقاد به اینکه خبری صحیح است، از قول خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامان علیهم السلام خبری را نقل کند و بعد معلوم شود دروغ بوده، روزه اش باطل نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۷۴۶﴾نسبت دروغ عمداً به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگر امامان معصوم علیهم السلام روزه را باطل می‌کند، چه خودش آن دروغ را بسازد یا دیگری آن‌را پرداخته باشد، ولی اگر آن دروغ را که دیگری ساخته از او نقل کند، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۷۴۷﴾اگر از روزه‌داری سؤال شود که آیا خداوند متعال یا رسولش صلی الله علیه و آله یا یکی از امامان معصوم علیهم السلام چنین مطلبی را فرموده‌اند و او عمداً خلاف واقع را بیان کند روزه‌اش باطل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۷۴۸﴾اگر در شب دروغی را نسبت دهد و روز بعد که روزه است بگوید: حرفی که شب قبل گفتم درست بود یا حرف راستی را در شب نسبت دهد و در روز بگوید که شب گذشته دروغ گفتم، روزهٔ او باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۴۹﴾نسبت دروغ به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام به صورت شوخی، هر چند بی‌ادبی است اما روزه را باطل نمی‌کند.

٦- رساندن غبار غلیظ به حلق

﴿مسئلهٔ ۱۷۵۰﴾رساندن غبار غلیظ به حلق عمداً، بنا بر احتیاط واجب روزه را باطل می‌کند، چه غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است مثل آرد یا چیزی باشد که خوردن آن حرام است مثل خاک، ولی رسیدن غبار رقیق که عرفاً جزء هوا محسوب می‌شود به روزه ضرر نمی‌رساند.

﴿مسئلهٔ ۱۷۵۱﴾اگر به سبب باد یا جارو کردن، غبار غلیظی پیدا شود و انسان با اینکه متوجّه است مواظبت نکند و آن به حلق برسد، بنا بر احتیاط واجب روزه‌اش باطل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۷۵۲﴾ظاهر آنست که بخار و غبار غلیظ خصوصیت ندارد، بنابراین احتیاط واجب آنست که روزه‌دار بخار غلیظ و دود سیگار و دیگر دخانیات را هم به حلق نرساند.

﴿مسئلهٔ ۱۷۵۳﴾اگر روزه‌دار مواظبت نکند و غبار یا بخار و یا دود و مانند اینها داخل حلق شود، چنانچه اطمینان یا گمان داشته باشد که به حلق نمی‌رسد روزه‌اش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۵۴﴾اشخاصی که به سبب بیماری تنگی نفس به دستور پزشک از وسیله‌ای استفاده می‌کنند که به وسیلهٔ آن از راه دهان یا بینی استنشاق می‌کنند و قهراً به ریه آنها می‌رسد، چنانچه بدون آن نمی‌توانند روزه بگیرند، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۵۵﴾اگر فراموش کند که روزه است و مواظبت نکند یا بی‌اختیار غبار و مانند آن به حلق او برسد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

۷- فرو بردن تمام سر در آب

﴿مسئلهٔ ۱۷۵۶﴾اگر عمداً و با اختیار، تمام سر خود را به تدریج یا یک دفعه زیر آب ببرد، گرچه بدن او از آب بیرون باشد، بنا بر احتیاط واجب باید قضای آن روزه را بگیرد، ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و تمام سر یا مقداری از آن بیرون باشد، روزه باطل نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۷۵۷﴾اگر نیمی از سر را یک بار و نیمی را بار دیگر در آب فرو برد به‌طوری که تمام سر در یک لحظه زیر آب نباشد روزه‌اش باطل نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۷۵۸﴾ملاک ابطال روزه فرو بردن تمام سر در آب است، بنابراین اگر سر را زیر آب ببرد و فقط مقداری از موها بیرون بماند، بنا بر احتیاط واجب باید قضای آن‌را بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۵۹﴾اگر روزه‌دار شک کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه، به شک خود اعتنا نکند و روزه‌اش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۶۰﴾احتیاط واجب آنست که در ماه رمضان انسان روزه‌دار از فرو بردن سر در گلاب و آبهای مضاف دیگر، اجتناب کند، ولی فرو بردن سر در چیزهای دیگری که روان است، مانند شیر و روغن مایع، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۶۱﴾اگر شخص روزه‌دار با استفاده از کلاه غواصی و مانند آنکه سرش را در محفظه قرار می‌دهد به زیر آب فرو رود، روزه‌اش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۶۲﴾اگر شخص روزه‌دار بدون اختیار در آب بیفتد یا کسی او را در آب بیندازد و تمام سرش زیر آب فرو رود یا فراموش کند که روزه است و سر خود را زیر آب کند، روزه‌اش باطل نمی‌شود، ولی هر وقت یادش آمد و قدرت بیرون آمدن از آب را پیدا کرد، واجب است فوراً سرش را از زیر آب بیرون بیاورد و اگر بیرون نیاورد روزه‌اش باطل است، اما باید تا مغرب از همهٔ

چیزهایی که روزه را باطل می‌کند اجتناب کرده و قضای آن روز را هم بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۶۳﴾اگر شخص روزه‌دار سهواً به نیت غسل سرش را زیر آب فرو ببرد و بعد از بیرون آوردن متوجّه بشود، هم روزه‌اش صحیح است و هم غسلی که انجام داده بی‌اشکال است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۶۴﴾اگر روزه‌دار بداند که روزه است و عمداً به نیت غسل سر خود را زیر آب فرو ببرد دو صورت دارد:

۱- چنانچه روزهٔ او واجب و معین باشد، مانند روزهٔ ماه رمضان، بنا بر احتیاط واجب باید روزه را قضا کند و غسل را دوباره به صورت ترتیبی انجام دهد هر چند در روزهٔ واجب معین غیر رمضان، اگر در حال سکون زیر آب یا در حال خارج شدن از آن نیت غسل کند بعید نیست که غسل او صحیح باشد، ولی روزه‌اش باطل است.

۲- چنانچه روزهٔ او روزهٔ مستحب یا روزهٔ واجبی باشد که وقت آن وسعت دارد طوری که اتمام امساک و روزهٔ واجب نباشد، غسل باطل نمی‌شود، ولی بنا بر احتیاط واجب روزه باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۶۵﴾روزه‌داری که برای نجات غریق ناگزیر از فرو بردن سر خود به زیر آب است، گرچه نجات غریق واجب باشد بنا بر احتیاط واجب روزهٔ او صحیح نیست، پس اگر روزهٔ او واجب معین است، تا غروب شرعی امساک کند و قضای آن‌را هم بگیرد و اگر واجب غیر معین بوده و قبل از ظهر باشد لازم نیست روزهٔ آن روز را تمام کند و تنها باید عوض آن‌را بجای آورد و اگر روزهٔ او مستحبّی باشد، لازم نیست آن‌را تمام کند و قضا نیز ندارد، در تمام مواردی که واجب است برای نجات غریق و مانند آن روزه‌دار سرش را در آب فرو برد، اگر مخالفت کرده و ارتماس نکند، بنا بر اظهر باز هم روزه‌اش باطل است، چون لازمه وجوب ارتماس ممنوع و منهی بودن امساک است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۶۶﴾ریختن آب روی سر اشکالی ندارد، ولی اگر مثل آب لوله‌های بزرگ یا آبشار است که به یک باره تمام سر را می‌پوشاند، اشکال دارد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۶۷﴾بنا بر احتیاط واجب غسل ارتماسی اگر عمداً باشد روزه را باطل می‌کند چه روزه‌دار مبطل بودن آن‌را بداند یا نداند.

۸- باقی ماندن بر جنابت یا حیض یا نَفسا تا اذان صبح

﴿مسئلهٔ ۱۷۶۸﴾اگر روزه‌دار در ماه رمضان و قضای آن، جُنُب، حائض یا نفاس شود و عمداً تا نماز صبح غسل نکند، یا اگر وظیفهٔ او تیمّم است تیمّم نکند، روزهٔ او باطل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۷۶۹﴾اگر روزه‌دار در ماه رمضان یا روزهٔ واجبی که مثل روزهٔ رمضان وقت معین دارد، تا اذان صبح سهواً و یا به خاطر عذر غسل نکند یا اگر وظیفه‌اش تیمّم است، تیمّم نکند، مثلاً نداند که جنب شده یا دیگری نگذارد که غسل یا تیمّم کند، روزه‌اش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۷۰﴾کسی که جنب است و می‌خواهد در غیر رمضان روزه‌ای بگیرد که وقت معین

دارد، اگر عمداً تا تنگی وقت غسل نکند، می‌تواند با تیمّم روزه بگیرد و روزه‌اش صحیح است، ولی به خاطر تأخیر عمدی غسل معصیت‌کار است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۷۱﴾اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و پس از یک روز یادش بیاید، قضای همان روز را بگیرد و اگر بعد از چند روز یادش بیاید قضای هر چند روز را که می‌داند جنب بوده است بگیرد و اگر می‌داند چند روز جنب بوده، ولی نداند مثلاً سه روز بوده است یا چهار روز، در صورتی که منشأ شک کوتاهی خودش نباشد و از قبیل دوران امر بین اقلّ و اکثر باشد و قضای اقل را بجای آورد کافی است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۷۲﴾کسی که در شب ماه رمضان نه برای غسل وقت دارد و نه برای تیمّم، نباید خود را جنب کند و اگر خود را عمداً جنب کند روزه‌اش باطل است و باید هم قضای روزه را بگیرد و هم کفّاره بدهد، ولی اگر تنها برای تیمّم وقت داشته باشد در صورتی که عمداً خود را جنب کرده و تیمّم کند، روزه‌اش صحیح، ولی گناه کرده است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۷۳﴾اگر انسان در شب ماه رمضان اطمینان یا گمان داشته باشد که اگر جنب شود به اندازهٔ غسل جنابت وقت خواهد داشت و خود را جنب کند و بعداً معلوم شود که به اندازهٔ غسل وقت نداشته و تیمّم بدل از غسل کند روزه‌اش صحیح است و همچنین است بنا بر اظهر اگر گمان داشته باشد که وقت به اندازهٔ غسل خواهد داشت و خود را جنب کند و بعد معلوم شود وقت نداشته و تیمّم بدل از غسل کند روزه‌اش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۷۴﴾کسی که در ماه رمضان واجب است برای روزه تیمّم کند، واجب نیست بعد از تیمّم تا اذان صبح بیدار بماند، گرچه بهتر است تا صبح نخوابد و از او حدث دیگری هم سر نزند.

﴿مسئلهٔ ۱۷۷۵﴾کسی که در شب ماه رمضان جنب شده است اگر بخواهد بخوابد، چهار حالت برایش وجود دارد:

۱- در صورتی که بداند تا اذان صبح بیدار نمی‌شود یا عادت به بیدار شدن ندارد، بنا بر احتیاط واجب نباید بخوابد ودر صورتی که بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، روزه‌اش باطل و قضا وکفّاره بر او واجب می‌شود.

۲- اگر می‌داند یا گمان و یا عادت دارد پیش از اذان صبح بیدار شود، یکی از این دو حالت را دارد:

الف- چنانچه با این تصمیم که پس از بیدار شدن غسل کند بخوابد، ولی تا اذان بیدار نشود، روزه‌اش صحیح است.

ب- اگر از خواب اوّل بیدار شود و با این تصمیم بخوابد و بیدار نشود، حکم بند الف را دارد و ظاهراً بین خواب اول و دوم و سوم فرقی نیست، اگرچه احتیاط آنست اگر از خواب اول بیدار شد دوباره به خواب نرود و این احتیاط در خواب سوّم مؤکدتر است.

۳- اگر می‌داند یا احتمال می‌دهد برای اذان صبح بیدار می‌شود، ولی تصمیم بر غسل بعد از بیدار

شدن نداشته یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، روزه‌اش باطل است و قضا و کفّاره نیز بر او واجب می‌شود برای اینکه از موارد بقای عمدی بر جنابت است.

۴- اگر می‌داند یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد برای اذان صبح بیدار می‌شود و بعد به‌طور کلّی از جنابت و غسل غفلت داشته باشد و تا اذان صبح در خواب بماند، روزه‌اش صحیح است چون تعمّد بر بقای بر جنابت صدق نمی‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۷۷۶﴾اگر روزه‌دار در روز محتلم شود، لازم نیست فوراً غسل کند.

﴿مسئلهٔ ۱۷۷۷﴾مواردی که میان خواب اول و خوابهای بعدی از نظر حکم فرق وجود دارد خواب اول، خوابی است که بعد از جنابت واقع می‌شود، بنابراین خوابی را که انسان در آن محتلم شده است نباید خواب اول به حساب آورد و همچنین اگر بین خوابهای اول، دوم و سوم از حیث بطلان روزه و وجوب کفّاره فرقی وجود داشته باشد، میان خوابهای سوم، چهارم و بالاتر فرقی وجود ندارد و حکم خواب چهارم یا بیشتر همان حکم خواب سوم است، گرچه اظهر آنست که میان آنها تفاوتی وجود ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۷۸﴾اگر در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شده و متوجّه شود که محتلم شده، روزه‌اش صحیح است، اگرچه بداند که قبل از اذان محتلم شده است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۷۹﴾کسی که می‌خواهد قضای روزهٔ رمضان را بگیرد اگر تا اذان صبح، هر چند عمدی نباشد، جُنب بماند، چنانچه وقت قضا وسعت دارد، روزهٔ او باطل است و اگر وقت وسعت ندارد، بنا بر احتیاط آن روز را امساک کند و بعد از رمضان آن‌را قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۷۸۰﴾اگر در روزهٔ واجبی غیر از رمضان و قضای آن، تا اذان صبح جنب بماند، ظاهر آنست که اگر عمداً هم جنب بماند، روزه‌اش صحیح است چه واجب معین باشد و چه غیر معین، ولی احتیاطاً در صورتی که عمدی بوده تیمّم کند و با تیمّم روزه را بگیرد و بعد از رمضان قضا کند و این احتیاط در واجب غیر معین مؤکدتر است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۸۱﴾اگر زن قبل از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و عمداً غسل نکند و در تنگی وقت هم تیمّم نکند، روزهٔ او در ماه رمضان باطل است و بنا بر احتیاط واجب قضای رمضان هم همین حکم را دارد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۸۲﴾اگر زن قبل از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و وقت برای غسل نداشته باشد، تیمّم کند و لازم نیست تا اذان صبح بیدار بماند، روزه‌اش صحیح است و در این جهت میان روزهٔ رمضان و قضای آن و روزه‌های واجب غیر معین و مستحبی فرقی نیست، اگرچه بهتر آنست که در روزه‌های واجب غیر معین و مستحب با تیمّم روزه نگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۸۳﴾اگر زن نزدیک اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای هیچ کدام از غسل و تیمّم وقت نداشته باشد، یا بعد از اذان بفهمد که پیش از اذان پاک شده، روزه‌اش صحیح است،

چه واجب و چه مستحب و چه واجب معین باشد و چه غیر معین، اگرچه در قضای رمضان در صورت وسعت وقت صحت روزه خالی از اشکال نیست و در روزهٔ مستحب یا روزه‌های واجب غیر معین مانند کفّاره که وقت آن معین نیست، بهتر آنست که با تیمّم روزه نگیرند.

﴿مسئلهٔ ۱۷۸۴﴾اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاک شود یا در وسط روز خون حیض یا نفاس ببیند، اگرچه نزدیک غروب باشد، روزهٔ او باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۸۵﴾اگر زن غسل حیض یا نفاس خود را فراموش کند و بعد از یک یا چند روز یادش بیاید، ظاهر آنست که روزه‌هایی که گرفته صحیح است، گرچه بهتر آنست که قضای آنها را هم بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۷۸۶﴾زنی که در حال استحاضه است اگر غسلهای خود را به ترتیبی که در احکام استحاضه گفته شد انجام دهد، روزهٔ او صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۷۸۷﴾کسی که مس میت کرده است، می‌تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد و اگر در حال روزه هم میت را لمس کند روزه‌اش باطل نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۷۸۸﴾کسی که به اصطلاح فاقد طهورین است، یعنی نه آب برای وضو و غسل دارد و نه چیزهایی که تیمّم به آنها صحیح است، می‌تواند بدون غسل و تیمّم روزه بگیرد و در این مسئله تفاوتی بین جنابت و حیض و نفاس وجود ندارد.

۹- تنقیه کردن با چیزهای روان

﴿مسئلهٔ ۱۷۸۹﴾تنقیه کردن با چیزهای روان، اگرچه به خاطر ضرورت و یا معالجه باشد روزه را باطل می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۷۹۰﴾در صورتی که انسان روزه‌دار اشیای جامد را استعمال کند یا شیافهایی را که برای معالجه و درمان به کار می‌برند مورد استفاده قرار دهد، اشکال ندارد، گرچه بهتر است حتی از استعمال اشیای غیر مایع هم خودداری کند.

﴿مسئلهٔ ۱۷۹۱﴾احتیاط واجب آنست که از استعمال شیافهای تریاک و تمام شیافهایی که اثر غذایی یا دارویی دارند خودداری شود.

﴿مسئلهٔ ۱۷۹۲﴾تنقیه کردن با مایع عمداً، روزه را باطل می‌کند، چه از راه و مجرای طبیعی صورت گیرد یا از غیر آن، مشروط بر اینکه عرفاً تنقیه صدق کند.

﴿مسئلهٔ ۱۷۹۳﴾تنقیه کردن با چیزهای روان و مایع روزه را باطل می‌کند، ولی تنقیه کردن با بخار یا هوا که در اعصار جدید رواج پیدا کرده است روزه را باطل نمی‌کند، ولی‌احتیاط واجب آنست که از شست‌وشو دادن معده به وسیلهٔ دستگاه که در زمان ما متداول است خودداری کنند، گرچه عنوان تنقیه بر آن صدق نکند.

﴿مسئلهٔ ۱۷۹۴﴾اگر به وسیلهٔ دستگاهی که از طریق دهان وارد معده می‌شود، معده را شست‌وشو

دهند و سپس وسایل شست‌وشو را از همان طریق بیرون آورند، روزه باطل نمی‌شود.

۱۰- قِی کردن

﴿مسئلۀ ۱۷۹۵﴾اگر روزه‌دار عمداً قی کند، گرچه به خاطر بیماری و یا ناچاری باشد، روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر اشتباهاً یا بی‌اختیار قی کند، اشکال ندارد.

﴿مسئلۀ ۱۷۹۶﴾اگر روزه‌دار بتواند از قی کردن خودداری کند، چنانچه برای او ضرر و مشقّت نداشته باشد در روزۀ واجب معین باید خودداری کند.

﴿مسئلۀ ۱۷۹۷﴾اگر روزه‌دار بداند خوراکی را که قصد دارد در شب بخورد موجب می‌شود در روز ناخواسته قی کند، چنانچه بخورد و قی کند، بنا بر احتیاط واجب باید آن روزه را قضا کند، حتی در این فرض اگر قی نکند نیز بنا بر احتیاط قضای آن روزه را بگیرد.

﴿مسئلۀ ۱۷۹۸﴾اگر روزه‌دار بداند با آروغ زدن چیزی از گلو خارج می‌شود، طوریکه می‌گویند قی کرده است، نباید عمداً آروغ بزند، ولی اگر یقین نداشته باشد، اشکال ندارد.

﴿مسئلۀ ۱۷۹۹﴾اگر آروغ بزند و بی‌اختیار چیزی در گلو یا دهانش بیاید، باید آن‌را بیرون بریزد، ولی اگر بی‌اختیار فرو رود روزه‌اش صحیح است.

﴿مسئلۀ ۱۸۰۰﴾اگر اشتباهاً چیزی را فرو برد و قبل از رسیدن به گلو یادش بیاید، واجب است بیرون بریزد و روزه‌اش صحیح است و نیز اگر قبل از رسیدن به معده یادش بیاید، چنانچه به معده نرسیده باشد و بیرون آوردن آن ممکن باشد و قی هم به آن صدق نکند، باید آن‌را بیرون آورد و روزۀ او صحیح است و اگر بیرون آوردن آن ممکن باشد، ولی عنوان قی کردن عمدی بر آن صدق کند در این صورت بیرون آوردن مصداق قی عمدی است و پایین بردن عنوان اکل و شرب، ظاهراً بیرون آوردن آن جایز نیست اگرچه اقوی آنست چیزی را که سهواً فرو برده و بعد از رسیدن به حلق یادش آمده، گرچه به معده نرسیده باشد، خوردن و آشامیدن بر آن صدق نمی‌کند و اگر فرو بردن، خوردن عمدی حساب شود و بالا آوردن هم قی نباشد بیرون آوردن آن واجب است، ولی اگر بعد از رسیدن به حلق یادش بیاید در این صورت اگر بیرون آورد قی صدق می‌کند، چون اصل فرو بردن سهوی بوده و حرمت نداشته است، بر فرو بردن آن عنوان اکل و شرب صدق نمی‌کند، بنابراین بیرون آوردن جایز نیست و در هر صورت بنا بر احتیاط واجب تا غروب امساک کرده و قضای آن‌را نیز بجای آورد.

﴿مسئلۀ ۱۸۰۱﴾برای کسی که روزۀ واجب معینی مانند رمضان گرفته و مشغول نماز واجب نیز شده است و در عین حال چیزی به گلویش رفته و بیرون آوردن آن ممکن نیست مگر آنکه نماز را باطل کند، چند حالت وجود دارد:

۱- نگهداری آن تا اتمام نماز ممکن باشد به‌طوری که فرو نبرد تا روزه باطل شود، در این حال واجب است تا اتمام نماز آن‌را نگهداری کند و پس از اتمام آن‌را بیرون بیندازد.

۲- حفظ و نگهداری آن ممکن نباشد، به‌طوری که یا باید آن‌را فرو برد و بخورد که روزه‌اش باطل می‌شود یا به هر طریق ممکن بیرون بیاورد و نماز را باطل کند ولو با تکلم به کلمهٔ اَخ و اگر آن چیز به حدی فرو نرفته که عرفاً عنوان خوردن به آن صدق کند، در صورت وسعت وقت واجب است آن‌را بیرون آورد، ولو اینکه باعث بطلان نماز شود. در این حکم میان چیزهایی که خوردن آنها ذاتاً حرام است یا چیزهایی که خوردن آنها ذاتاً حرام نیست، فرقی وجود ندارد، اگرچه وجوب بیرون آوردن در قسم اول مؤکدتر است.

۳- با همهٔ فروض بند پیشین، وقت نماز هم ضیق باشد به‌طوری که اگر نماز را باطل کند به مقدار یک رکعت نیز از وقت نماز را درک نمی‌کند اظهر آنست که در این فرض، اگر فرو بردن آن طوری است که عرفاً خوردن محسوب نمی‌شود لازم است فرو برد و نماز را تمام کند، نمازش صحیح و روزه‌اش باطل نیست و اگر فرو بردن طوری است که عنوان خوردن بر آن صدق می‌کند، اگر شیئ از چیزهایی نیست که خوردنش حرام است واجب است آن‌را فرو ببرد و روزه را باطل کند تا نماز را عمداً باطل نکند و بعد قضای روزه را می‌گیرد و همچنین اگر از چیزهایی باشد که ذاتاً خوردن آنها حرام است مانند غذای نجس و خون، ظاهر آنست که ابطال نماز جایز نیست و اهمیت آن بالاتر از چیزهای دیگر است.

۴- در صورتی که حفظ و نگهداری آن ممکن نباشد، ولی بتواند آن‌را بیرون بیاورد و روزه‌اش هم باطل نشود و نماز را هم متناسب با حالت اضطرار بخواند، واجب است آن‌را بیرون بیاورد و نماز را به صورت اضطرار بجای آورد و هم روزه و هم نمازش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۱۸۰۲﴾ظاهر آنست که شخص روزه‌دار می‌تواند انگشت خود را به گلو فروبرد و بیرون بیاورد و نیز جایز است چیزی را که وارد گلو شده با انگشت خود بیرون آورد و روزه‌اش هم باطل نمی‌شود.

احکام مبطلات روزه

﴿مسئلهٔ ۱۸۰۳﴾اگر روزه‌دار عمداً و با اختیار یکی از کارهایی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، روزه‌اش باطل می‌شود و چنانچه عمدی نباشد روزه‌اش صحیح است، ولی اگر جنب بخوابد و به تفصیلی که در مسئلهٔ ۱۷۷۶ گفته شد تا اذان صبح غسل نکند روزهٔ او باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۸۰۴﴾اگر روزه‌دار سهواً یکی از کارهایی را که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و به خیال اینکه روزه‌اش باطل شده است دوباره عمداً یکی از آنها را انجام دهد روزه‌اش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۸۰۵﴾اگر به سبب ندانستن مسئله یکی از کارهایی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، چنانچه در دانستن مسئله کوتاهی کرده باشد روزه‌اش باطل است، ولی اگر کوتاهی نکرده یا حکم مسئله را اشتباه فهمیده باشد، باطل بودن روزهٔ او معلوم نیست، هر چند احتیاط مستحب مؤکد آنست که دوباره آن‌را بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۰۶﴾اگر چیزی را به زور در گلوی انسان روزه‌دار بریزند یا سر او را با زور در آب فرو ببرند، روزه‌اش باطل نمی‌شود، امّا اگر مجبورش کنند که روزهٔ خود را باطل کند، مثلاً به او بگویند که اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می‌زنیم و خودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد روزه‌اش باطل می‌شود و چنانچه در ماه رمضان باشد، بقیهٔ روز را امساک کند و قضای آن‌را هم بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۰۷﴾روزه‌دار نباید جایی برود که می‌داند یا اطمینان دارد که چیزی در گلویش می‌ریزند یا مجبورش می‌کنند که خودش روزه‌اش را باطل کند و اگر فقط قصد رفتن به آنجا را کرده و نرود یا برود و چیزی به خوردش ندهند، اظهر آنست روزه‌اش باطل نمی‌شود و اگر بعد از رفتن مجبورش کنند روزه‌اش را بخورد، بنا بر احتیاط روزه‌اش باطل است، ولی اگر چیزی در گلویش بریزند معلوم نیست روزه‌اش باطل شود، اگرچه بهتر است در همهٔ فروض مذکور قضای آن‌را بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۰۸﴾اگر تشنگی و عطش به روزه‌دار طوری غلبه کند که اگر آب نخورد عملاً ادامه روزه برایش میسّر نباشد، فقط به اندازه رفع ضرورت و سدّ رمق می‌تواند آب بخورد و روزه‌اش باطل نمی‌شود، اگرچه بنابر احتیاط مستحب می تواند بعد از ماه رمضان قضا کند.

کفّارهٔ روزه

﴿مسئلهٔ ۱۸۰۹﴾اگر کسی عمداً و بدون داشتن عذر شرعی در ماه رمضان افطار کند و روزه‌اش را باطل کند، علاوه بر قضای آن، کفّاره نیز بر او واجب می‌شود و کفّارهٔ روزهٔ ماه رمضان سه چیز است که انسان مخیر است به‌طور معمول یکی از آنها را انجام دهد:

۱- گرفتن دو ماه روزه به‌طوری که سی و یک روز آن پی‌درپی باشد و اگر بقیهٔ آن پی‌درپی نباشد اشکال ندارد.

۲- دادن شصت مُد و چارک طعام (هر چارکی ده سیر است) به شصت فقیر یا سیر کردن آنها.

۳- آزاد کردن یک بنده در راه خدا (که فعلاً موضوعیتی ندارد).

﴿مسئلهٔ ۱۸۱۰﴾کسی که می‌خواهد دو ماه روزهٔ رمضان را بگیرد واجب است طوری شروع کند که پیش از گرفتن سی و یک روز به روزی که روزه در آن حرام است، مثلاً عید قربان برخورد نکند، همچنین نباید به روزی برخورد کند که روزهٔ آن واجب معین باشد، مانند نذر معین، ولی اگر عذرهایی مانند حیض و نفاس یا سفری که در رفتن آن مجبور بوده و از اختیار او بیرون است فاصله شود، اشکال ندارد و باید بعد از برطرف شدن عذر بقیه را انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۱۱﴾کسی که باید دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد، اگر در طول سی و یک روز، بدون عذر یک روز را روزه نگیرد یا وقتی شروع کند که در بین آن به روزی برسد که روزهٔ آن واجب معین است، باید روزه‌ها را از سر بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۱۲﴾کسی که می‌خواهد شصت فقیر را سیر کند، می‌تواند آنها را بـه یـک بـاره یـا در چند نوبت دعوت کند و نیز می‌تواند به هر کدام یک مُد طعـام گنـدم، جـو، خرمـا، بـرنج، ذرت و مانند اینها معادل تقریبی ۷۵۰ گرم مواد خوراکی بدهد و در یک کفّاره جـایز نیسـت بـه یـک فقیـر بیش از یک طعام داده شود و اگر توان پرداخت آن مقدار را هم نداشته باشد، هر چند فقیـر را کـه می‌تواند سیر کند یا هر مقدار مواد خوراکی که می‌توانـد بدهـد و اگـر بـه هـیچ وجـه تـوان نـدارد استغفار کند و پس از آن هر وقت توانست بهتر است کفّاره را بدهد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۱۳﴾کسی که برای کفّارهٔ یک روز باید شصت فقیر را سیر کند، اگر بـه شصـت فقیـر دسترسی ندارد، نمی‌تواند به یک فقیر بیش از یک مُد طعام بدهد یا یک فقیر را بیش از یک مرتبـه سیر کند، ولی چنانچه اطمینان داشته باشد که فقیر آنها را به زن و فرزند خود می‌دهد یا آنان را سیر می‌کند، می‌تواند برای هر یک از نان‌خورهای فقیر اگرچه صغیر باشند، یک مُد طعام بدهد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۱۴﴾در مواردی که به علّت عذری چند روز روزه نگرفته است و بایـد بـرای هـر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد، می‌تواند کفّارهٔ چند روز را به یک فقیر بدهد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۱۵﴾کسی که عمداً روزه‌اش را باطل کرده، پس از آن، چه بعدازظهر مسافرت کنـد و یا قبل از ظهر برای فرار از روزه سـفر کنـد، کفّـاره از او سـاقط نمـی‌شـود، حتـی اگـر قبـل از ظهـر مسافرت برای او پیش آید، کفّاره از او ساقط نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۸۱۶﴾اگر کسی عمداً روزهٔ خود را باطل کند و بعد از آن عذری مانند حیض، نفاس یـا مرضی که برای روزه‌دار ضرر دارد پیش آید، بنا بر احتیاط واجب کفّاره از او ساقط نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۸۱۷﴾اگر انسان یقین داشته باشد که اوّل ماه رمضان است و عمداً روزه‌اش را باطل کند و بعداً معلوم شود که آخر ماه شعبان بوده، کفّاره ندارد، گرچه بهتر است کفّاره بدهد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۱۸﴾اگر کسی شک کند که آخر ماه رمضان است یا اول ماه شوّال و عمداً روزهٔ خود را باطل کند و بعداً معلوم شود اول شوّال بوده، کفّاره بر او واجب نیست، گرچه بهتـر اسـت کفّـاره بدهد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۱۹﴾اگر مـرد روزه‌دار در مـاه رمضـان همسـر روزه‌دار خـود را وادار بـه جمـاع کنـد، واجب است هم کفّارهٔ خودش را بدهد و هم کفّارهٔ همسرش را، ولی اگر زن به جماع راضی باشـد یا زن شوهرش را وادار به جماع کند و یا کاری که روزه را باطل مـی‌کنـد انجـام دهـد، کفّـارهٔ هـر کس بر خودش واجب است.

﴿مسئلهٔ ۱۸۲۰﴾اگر مرد همسر روزه‌دار خود را در ماه رمضان وادار به جماع کند و زن در اثنـای جماع راضی گردد، دو کفّاره بر مرد و یک کفّاره بـر زن واجـب مـی‌شـود، امّـا اگـر مـرد روزه‌دار همسر روزه‌دار خودش را در ماه رمضان به کارهای دیگری که روزه را باطل می‌کند- غیر از جماع - وادار سازد کفّارهٔ روزهٔ زن بر هیچ کدام واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۸۲۱﴾اگر مرد روزه‌دار در ماه رمضان با همسر روزه‌دار خـود کـه خـواب اسـت جمـاع

کند فقط یک کفّاره بر خودش واجب می‌شود، ولی روزهٔ زن صحیح است و کفّاره نیز ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۲۲﴾هیچ کس به علّت اینکه مسافر یا بیمار است و روزه نیست، حق ندارد همسر روزه‌دار خود را وادار به جماع سازد و اگر وادارکند، روزهٔ زن صحیح است و کفّارهٔ زن بنا بر احتیاط بر مرد واجب است، ولی بر خود مرد کفّاره واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۸۲۳﴾جایز نیست انسانی که کفّاره بر عهدهٔ اوست در بجای آوردن آن کوتاهی کند، گرچه فوراً نیز لازم نیست انجام دهد، ولی اگر کوتاهی کرد و چندین سال به تأخیر افتاد، چیزی بر آن افزوده نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۸۲۴﴾کسی که قضای روزهٔ رمضان گرفته است اگر تا اذان ظهر آن‌را باطل نکند، دیگر نمی‌تواند باطل کند و اگر بعدازظهر آن‌را عمداً باطل کند باید به ده فقیر هر کدام یک مُد طعام یعنی حدود ۷۵۰ گرم گندم، جو، خرما، برنج یا ذرّت و مانند اینها بدهد و اگر نمی‌تواند باید بنا بر احتیاط واجب سه روز پی‌درپی روزه بگیرد و خوب است به جای ده فقیر، شصت فقیر را اطعام کند.

﴿مسئلهٔ ۱۸۲۵﴾کسی که نذر کرده روز معین را روزه بگیرد، واجب است مطابق نذر خود عمل کند و اگر عمداً افطار کند علی‌الظاهر کفّارهٔ او مانند کفّارهٔ رمضان است.

﴿مسئلهٔ ۱۸۲۶﴾کسی که روزهٔ اعتکاف گرفته است نمی‌تواند روزه‌اش را با جماع باطل کند و اگر عمداً با جماع باطل کند، کفّارهٔ او مانند کفّارهٔ ماه رمضان است و بنا بر احتیاط لازم، ترتیب را باید رعایت کند، ابتدا بنده را آزاد کند- چون اکنون مصداق ندارد، موضوعاً منتفی است- سپس دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد و در مرتبهٔ سوم شصت فقیر را سیر کند یا به شصت فقیر، هر کدام ۷۵۰ گرم طعام دهد و اگر معتکف روزه را با مبطلات دیگری غیر از جماع باطل کند کفّاره ندارد، به جز استمناء که بهتر است کفّاره داده شود.

مواردی که فقط قضای روزه واجب است

﴿مسئلهٔ ۱۸۲۷﴾در موارد زیر فقط قضای روزه واجب است:

۱- هرگاه روزه‌دار بدون آنکه کار مُبطِل روزه انجام دهد، قصد کند که روزهٔ خود را به هم بزند و آن‌را باطل کند یا قصد ریا کند یا از نیت روزه عدول کند و نیت روزه نکند.

۲- هرگاه در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حالت جنابت یک یا چند روز، روزه بگیرد.

۳- هرگاه در ماه رمضان بدون اینکه تحقیق کند صبح شده یا نه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده است، حتی در صورتی که بعد از تحقیق گمان کند که صبح شده یا هنوز شب باقی است یا تردید داشته باشد که صبح شده یا نه، در صورتی که کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد، فقط قضای روزه لازم است، ولی‌اگر پس از تحقیق یقین پیدا

کند صبح نشده است و چیزی بخورد و بعداً معلوم شود صبح بوده، قضای روزه واجب نیست.

۴- هرگاه به گفتهٔ کسی که می‌گوید صبح نشده کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده است، خواه گفتهٔ آن فرد برای او حجّت باشد یا نباشد. اگر از گفتهٔ او یقین کند که صبح نشده و بعداً معلوم شود صبح شده است، در این صورت نه کفّاره دارد و نه قضا.

۵- هرگاه به گفته کسی که می‌گوید صبح شده، یقین نکند یا خیال کند شوخی کرده است و کاری که مبطل روزه است، انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده است.

۶- هرگاه نابینا و مانند آن به گفتهٔ کسی که می‌گوید غروب شده اطمینان کرده و افطار کند و بعد معلوم شود غروب نبوده است.

۷- بنا بر احتیاط هرگاه در هوای صاف به علّت تاریک شدن هوا، یقین کند غروب شده و افطار کند و بعداً معلوم شود غروب نبوده است، ولی اگر در هوای ابری با اطمینان به اینکه غروب شده افطار کند و بعداً معلوم شود غروب نبوده است، قضا لازم نیست و اگر در هوای صاف شک کند که غروب شده و یا ظن داشته باشد که غروب شده است، اگر افطار کند اقوی آنست که کفّاره هم بدهد.

۸- به گفتهٔ دو عادل روزهٔ خود را افطار کند یا به گفتهٔ کسی اطمینان پیدا کند که غروب شده و افطار کند، ولی بعد معلوم شود غروب نبوده است و چنانچه خبر دهندگان عادل نباشند یا از گفتهٔ فردی اطمینان حاصل نکند، بنا بر اظهر کفّاره هم واجب است.

۹- هرگاه بی‌جهت یا برای خنک شدن مضمضه کند، یعنی آب را در دهان بگرداند، ولی بی‌اختیار فرو دهد. اگر فراموش کند روزه است یا برای وضوی نماز واجب مضمضه کند و بی‌اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست. اگر غیر از آب چیز دیگری را در دهان قرار دهد و بدون اختیار فرو رود یا آب را به عنوان استنشاق وارد بینی کند و بدون اختیار فرو رود، باز هم قضا واجب نیست.

۱۰- بنا بر احتیاط هرگاه با همسرش ملاعبه و بازی کند و بدون اینکه قصد یا عادت داشته باشد، بی‌اختیار منی از او خارج شود، اقوی آنست که قضا ندارد، اگرچه بنا به احتیاط مستحب قضای آن‌را بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۲۸﴾در صورتی که بداند اگر مضمضه کند، آب فرو خواهد داد یا فراموش کرده و آب را فرو خواهد برد، مضمضه کردن آب جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۸۲۹﴾مضمضه زیاد برای روزه‌دار مکروه است و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو ببرد بهتر است قبل از آن سه مرتبه آب را در دهان بگرداند و بیرون بریزد.

مواردی که قضا و کفّاره، هر دو واجب است

﴿مسئلهٔ ۱۸۳۰﴾در موارد زیر علاوه بر قضای روزه کفّاره نیز بر انسان واجب می‌شود:

۱- اگر با علم، آگاهی و عمد یکی از مبطلات روزه را انجام دهد و همچنین بنا بر احتیاط واجب اگر عمداً سر را زیر آب ببرد یا نسبت دروغ به خداوند متعال و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام بدهد یا تنقیه کند، احتیاط واجب آنست که کفّاره هم بدهد؛ در قی کردن، اقوی آنست که کفّاره واجب نیست، ولی اگر کفّاره بدهد بهتر است.

۲- بنا بر احتیاط واجب اگر در یاد گرفتن مسئله کوتاهی کرده و به دلیل ندانستن مسئله روزهٔ خود را باطل کرده باشد.

۳- چنانچه بر اثر آروغ زدن چیزی را که در دهانش مانده عمداً فرو برد.

۴- اگر شک کند یا گمان کند غروب شده است و با این حال عمداً افطار کند.

۵- اگر با اینکه توان تشخیص وقت را دارد به گفتهٔ شخصی که در شرع اعتبار ندارد، روزهٔ خود را افطار کند و معلوم شود غروب نشده است.

۶- اگر غیر از جماع و استمناء کاری که حلال است، ولی روزه را باطل می‌کند انجام دهد و بعد با کار حرامی به جز جماع و استمناء روزهٔ خود را باطل کند؛ البته در این صورت بنا بر احتیاط مستحب کفّارهٔ جمع هم بدهد.

۷- احتیاطاً مسافری که قبل از رسیدن به حدّ ترخّص، عمداً روزهٔ خود را باطل کند.

﴿مسئلهٔ ۱۸۳۱﴾اگر روزهٔ معینی را که به خاطر نذر بر خود واجب کرده است را عمداً باطل کند علاوه بر قضای آن بنا بر احتیاط شصت فقیر را غذا دهد تا سیر شوند.

کفّارهٔ جمع

﴿مسئلهٔ ۱۸۳۲﴾در موارد زیر بنا بر احتیاط واجب کفّارهٔ جمع واجب می‌شود، یعنی هم باید دو ماه روزه بگیرد و هم شصت فقیر سیر کند و هم یک بنده را در صورت امکان آزاد کند و چون آزاد کردن بنده در زمان ما موضوعیت ندارد، باید دو صورت دیگر را انجام دهد:

۱- هرگاه روزه‌دار با چیز حرام روزهٔ خود را باطل کند، چه آن چیز ذاتاً حرام باشد مثل شراب و زنا، یا به سببی حرام شده باشد مثل نزدیکی با همسر در حال حیض، یا خوردن و آشامیدن چیزی که برای او ضرر فوق‌العاده دارد.

۲- هرگاه روزه‌دار دروغی را به خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از امامان معصوم علیهم السلام و بنا بر احتیاط واجب حضرت زهرا علیها السلام یا سایر پیامبران و جانشینان آنان نسبت دهد.

۳- در صورتی که روزه‌دار آروغ بزند و چیزی که از صورت و شکل غذا بودن خارج شده و خوردنش حرام است به دهانش بیاید و عمداً فرو ببرد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۳۳﴾کسی که کفّارهٔ جمع بر او واجب شده است اگر نتواند سه موردی را که در مسئلهٔ قبل گفته شد، انجام دهد، هر یک را که می‌تواند بجای آورد.

مواردی که کفّاره مضاعف می‌شود

﴿مسئلهٔ ۱۸۳۴﴾بنا بر احتیاط واجب در موارد زیر کفّارهٔ روزهٔ رمضان تکرار می‌شود:

۱- اگر عمداً در یک روز ماه رمضان چند بار جماع یا استمناء کند، بنا بر احتیاط واجب باید به تعداد جماع یا استمناء کفّاره بدهد، ولی اگر چند مرتبه کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، مثلاً چند مرتبه غذا بخورد، یک کفّاره کافی است، گرچه کفایت یک کفّاره در صورت تکرار جماع یا استمناء، خالی از قوت نیست.

۲- اگر غیر از جماع و استمناء کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و بعد با همسر خود جماع کند، بنا بر احتیاط برای هر کدام یک کفّاره واجب می‌شود.

۳- هرگاه از راه حرام جماع کند و بعد با همسر خود جماع کند، بنا بر اقوی یک کفّارهٔ جمع کافی است، ولی احتیاط مستحب آنست که یک کفّارهٔ غیر جمع نیز بدهد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۳۵﴾اگر روزه‌دار جماع و استمناء را که به سبب آن کفّارهٔ جمع واجب می‌شود چند بار انجام دهد، اقوی آنست که یک کفّارهٔ جمع کفایت می‌کند، ولی بنا بر احتیاط مستحب به تعداد آنها کفّارهٔ جمع را تکرار کند.

احکام روزهٔ قضا

﴿مسئلهٔ ۱۸۳۶﴾اگر دیوانه عاقل شود، یا کافری مسلمان گردد، قضای روزهای دیوانگی یا کفر بر ایشان واجب نیست، امّا اگر مسلمان مرتد و دوباره مسلمان شود، قضای روزه‌های دوران ارتداد و کفر بر او واجب است.

﴿مسئلهٔ ۱۸۳۷﴾روزه‌ای که از انسان به سبب مستی ترک شده باید قضا شود، هر چند چیزی را که به وسیلهٔ آن مست شده برای معالجه خورده باشد، بلکه اگر نیت روزه کرده و مست شده است، بنا بر احتیاط واجب باید آن روزه را تمام کند و قضای آن‌را نیز بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۳۸﴾کسی که با عذر یا بدون عذر چند روز، روزه نگرفته است و در تعداد آن شک دارد، مانند کسی که قبل از ماه رمضان مسافرت رفته و نمی‌داند که پنجم ماه رمضان از سفر برگشته یا ششم، می‌تواند به حدّاقل اکتفا کند و پنج روز روزه بگیرد؛ نیز کسی که نمی‌داند عذری که برایش به وجود آمده چه وقت پیدا شده است، می‌تواند مقدار کمتر را قضا کند، مثل کسی که در روزهای آخر ماه رمضان مسافرت کند و بعد از رمضان نداند ابتدای سفر او بیست و پنجم بوده یا بیست و ششم، چنین شخصی می‌تواند روز بیست و ششم را روز شروع مسافرت خود حساب کند و پنج روز روزهٔ قضا بگیرد، مگر اینکه عدد روزهایی را که روزه نگرفته می‌دانسته و بعد فراموش کرده باشد که در این صورت بنا بر احتیاط مقدار بیشتر را که احتمال می‌دهد قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۸۳۹﴾زنی که به سبب حیض یا نفاس روزه‌هایش را خورده است، واجب است بعد از پاک شدن قضای آنها را بگیرد، امّا زنی که خون استحاضه دیده اگر به وظائف استحاضه عمل

کرده باشد، روزه‌های او قضا ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۴۰﴾اگر انسان از چند ماه رمضان روزهٔ قضا داشته باشد، قضای هر کدام را که بگیرد و آن‌را نیت کند اشکال ندارد و اگر وقت قضای روزهٔ رمضان آخر تنگ باشد، احتیاط آنست که اول قضای روزهٔ رمضان آخر را بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۴۱﴾اگر قضای روزهٔ چند ماه رمضان بر کسی واجب باشد و در بجای آوردن آن نیت معین نکند، ظاهر آنست که قضای سال اول به حساب می‌آید، گرچه ترتیب بین آنها شرط نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۸۴۲﴾اگر کسی هم روزهٔ قضا و هم روزهٔ دیگری که واجب است مانند روزهٔ کفّاره و نذر و مانند اینها به عهده‌اش باشد، در انجام آنها ترتیب لازم نیست و هر یک از آنها را جلوتر بگیرد مانعی ندارد، ولی کسی که روزهٔ واجب دارد نمی‌تواند روزهٔ مستحبی بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۴۳﴾اگر در ماه رمضان به سبب عذری که پیش آمده، مریضی یا عذر دیگر، روزه نگیرد و بعد از ماه رمضان عذر او برطرف شود، احتیاط واجب آنست که تا رمضان سال آینده قضای آن‌را بگیرد و در صورتی که عمداً تا رمضان آینده قضای آن روزه را نگیرد، واجب است علاوه بر قضای آن، برای هر روز یک مُد طعام که ده سیر است و ۷۵۰ گرم گندم و جو و غیره به فقیر بدهد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۴۴﴾کسی که قضای روزهٔ رمضان بر عهده دارد اگر در انجام آن تا رمضان سال آینده کوتاهی کند یا وقت تنگ شود و به‌طور اتفاقی در تنگی وقت عذری پیدا شود و نتواند قضا را انجام دهد، واجب است هم قضای روزه‌ها را بگیرد و هم برای هر روز یک مُد طعام به فقیر دهد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۴۵﴾کسی که به هر طریق عذری دارد و برای داشتن عذر روزه‌اش را افطار می‌کند، اگر تصمیم داشته باشد هر موقع عذرش برطرف شد روزه‌هایش را قضا کند و عذرش برطرف شود و نتواند قضای آن‌را بگیرد یا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عذر دیگری پیدا شود، واجب است هم قضای روزه‌ها را بگیرد و هم احتیاطاً برای هر روز یک مُد طعام به فقیر دهد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۴۶﴾اگر بیماری شخص طول بکشد و تا رمضان آینده خوب نشود، قضای روزهایی که خورده واجب نیست، ولی برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد و اگر بعد از بهبودی تا رمضان آینده به اندازهٔ قضا وقت داشته باشد، باید قضای آنها را بگیرد. اگر مرض او چند سال ادامه پیدا کند و تا رمضان آینده به اندازهٔ قضای یکی از رمضانها وقت داشته باشد، فقط قضای ماه رمضان آخری را بگیرد و برای هر روز از سالهای پیش یک مُد طعام به فقیر بدهد و قضای آنها واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۸۴۷﴾کسی که باید کفّاره برای هر روز به مقدار یک مُد طعام، گندم، جو، خرما و مانند آن، به فقیر بدهد، می‌تواند کفّارهٔ چند روز را به یک فقیر بدهد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۴۸﴾اگر قضای روزهٔ رمضان را چند سال به تأخیر بیندازد واجب است قضایش را بگیرد و برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد و با استمرار سالهای تأخیر چیزی به کفّاره اضافه

نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۸۴۹﴾کسی که به نیت قضای روزهٔ رمضان روزه گرفته است، اگر وقت قضای روزهٔ او تنگ نباشد، می‌تواند قبل از ظهر روزهٔ خود را باطل کند و در غیر این صورت جایز نیست آن‌را باطل کند بلکه کفّاره هم دارد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۵۰﴾اگر کسی عمداً و اختیاراً روزهٔ رمضان را نگیرد، واجب است هم قضای آن‌را بجای آورد و هم برای هر روز، دو ماه روزهٔ کفّاره بگیرد یا به شصت فقیر طعام دهد و اگر تا رمضان آینده قضای آن‌را بجا نیاورد برای هر روز یک مُد طعام باید به فقیر بدهد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۵۱﴾اگر قضای روزهٔ میتی را رایگان یا استیجاری گرفته باشد بنا براحتیاط واجب بعدازظهر آن‌را باطل نکند.

﴿مسئلهٔ ۱۸۵۲﴾اگر کسی به علّت بیماری یا حیض و نفاس، روزهٔ رمضان را نگیرد و قبل از تمام شدن ماه رمضان بمیرد، لازم نیست روزه‌های او را قضا کنند، ولی اگر به علّت مسافرت نگیرد و قبل از تمام شدن رمضان بمیرد، این روزه‌ها را باید برای او قضا کنند.

﴿مسئلهٔ ۱۸۵۳﴾بعد از مرگ پدر و بنا بر احتیاط واجب پس از مرگ مادر، بزرگ‌ترین وارث، مطابق طبقات ارث، واجب است قضای نماز و روزهٔ آنها را بجای آورد و همچنین است اگر پدر و مادر به جز روزهٔ رمضان روزهٔ واجب دیگری مانند روزهٔ نذر داشته باشند، در این موارد اگر پدر میت زنده است بنا بر احتیاط با کمک پسر بزرگ‌تر میت این کار را انجام دهند.

﴿مسئلهٔ ۱۸۵۴﴾بعد از مرگ پدر و بنا بر احتیاط مادر، وقتی قضای روزهٔ آنها بر ولی واجب می‌شود که اگر خود میت زنده می‌ماند بر او واجب بود، بنابراین اگر مثلاً میت بعد از یک بیماری طولانی از دنیا برود به‌طوری که بعد از هیچ ماه رمضانی تا وقت مرگ، وقت برای قضای آنها پیدا نکند، چون برای او قضای آنها واجب نبوده، پس برای ولی میت هم که بزرگ‌ترین وارث مرد است، واجب نیست.

احکام روزهٔ مسافر

﴿مسئلهٔ ۱۸۵۵﴾مسافری که واجب است نمازهای چهار رکعتی را دو رکعتی بخواند، نباید روزه بگیرد، ولی مسافری که نمازش تمام است، مانند کسی که شغلش مسافرت است، باید روزهٔ خود را هم بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۵۶﴾مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، هرچند برای فرار از روزه باشد، ولی مسافرت پیش از بیست و چهارم رمضان مکروه است، مگر اینکه برای حج، عمره یا کار ضروری دیگری انجام گرفته باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۵۷﴾اگر کسی نذر کند روز معینی سفر نرود و روزه بگیرد نمی‌تواند آن روز مسافرت کند و باید آن روز را روزه بگیرد و اگر در سفر باشد باید قصد کند ده روز در آنجا بماند و آن

روز را روزه بگیرد، ولی اگر نذر کرده باشد روز معینی را روزه بگیرد، بنا بر اقوی می‌تواند در آن روز مسافرت کند و در سفر روزه نگیرد و بنا بر احتیاط واجب قضای آن‌را بجای آورد، ولی اگر کسی روزهٔ قضا داشته باشد و وقت آن بر اثر مضیق شدن، معین شده باشد، اقوی آنست که می‌تواند مسافرت کند، ولی در همهٔ صور مذکور بهتر است مسافرت نکند و روزه‌اش را بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۵۸﴾اگر نذر کند روزه بگیرد و روز آن‌را معین نکند، نمی‌تواند آن‌را در سفر بجای آورد، ولی چنانچه نذر کند که روز معینی را در سفر روزه بگیرد، باید آن‌را در سفر بجای آورد، همچنین اگر نذر کند که روز معینی را- مسافر باشد یا نباشد- روزه بگیرد باید آن روز را اگرچه مسافر باشد روزه بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۵۹﴾گرفتن روزهٔ مستحبی در سفر جایز نیست، ولی مسافر می‌تواند برای برآورده شدن حاجت سه روز در مدینهٔ منوره، روزهٔ مستحبی بگیرد، به شرط آنکه روزهٔ قضا نداشته باشد و احوط آنست که روزهای چهارشنبه، پنج‌شنبه و جمعه باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۶۰﴾کسی که نمی‌داند روزهٔ مسافر باطل است، اگر در سفر روزه بگیرد و بین روز به مسئله آگاه شود روزه‌اش باطل می‌شود، اگر تا غروب نفهمد، روزه‌اش صحیح است، ولی اگر مسئله را می‌دانسته و فراموش کرده است یا متوجّه نیست که مسافر است، روزه‌اش باطل است.

﴿مسئلهٔ ۱۸۶۱﴾کسی که روزه است و قصد مسافرت دارد یکی از چند حالت زیر برایش متصوّر است:

۱- اگر بعد از اذان ظهر مسافرت کند روزه‌اش صحیح است و باید آن‌را تمام کند.

۲- اگر قبل از ظهر از وطن خارج شود و فقط کمتر از هشت فرسخ داشته باشد یا بخواهد کمتر از چهار فرسخ برود و برگردد، روزه‌اش صحیح است و باید آن‌را به پایان ببرد.

۳- اگر قبل از ظهر از وطن خارج شود و قصد حداقل هشت فرسخ رفت یا چهار فرسخ رفت و برگشت را داشته باشد، بعد از رسیدن به حدّ ترخّص روزهٔ او صحیح نیست و قضای آن واجب می‌شود، هر چند از شب قبل قصد مسافرت نداشته باشد و چنانچه مسافر قبل از رسیدن به حدّ ترخّص روزهٔ خود را باطل کند، کفاره نیز بر او واجب می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۸۶۲﴾اگر مسافر قبل از ظهر به وطن خود یا به جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا اقامت کند برسد، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد باید آن روز را روزه بگیرد و اگر انجام داده است، روزهٔ آن روز بر او واجب نیست، بلکه صحیح هم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۸۶۳﴾اگر مسافر بعدازظهر به وطن خود یا به جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند برسد، گرچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، روزهٔ آن روز صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۸۶۴﴾کسی که مسافر است و ده روز در جایی قصد اقامت کند، اگر روزه بگیرد و بعد از ظهر همان روز از قصد اقامت منصرف شود، دو صورت دارد:

۱- چنانچه یک نماز چهار رکعتی ادا خوانده باشد، روزه‌اش صحیح است و تا وقتی آنجاست

باید نمازهایش را تمام بخواند و روزه‌هایش را نیز بگیرد.

۲- چنانچه یک نماز چهار رکعتی ادا نخوانده باشد، روزهٔ آن روزش صحیح است، ولی نمازهایش را باید شکسته بخواند و در روزهای بعد هم نمی‌تواند روزه بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۶۵﴾مسافر و کسی که از روزه گرفتن معذور است، مکروه است در روز ماه رمضان جماع کند یا در خوردن و آشامیدن خود را کاملاً سیر کند.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

﴿مسئلهٔ ۱۸۶۶﴾کسانی که روزه بر آنها واجب نیست عبارتند از:

۱- کسی که به علّت پیری توانایی روزه گرفتن ندارد یا روزه گرفتن برای او مشقّت دارد، ولی در صورت دوّم و نیز بنا بر احتیاط واجب در صورت تعذّر و عدم توانایی، برای هر روز، ده سیر طعام به عنوان کفّاره به فقیر بدهد و بهتر است که دو مُد طعام یعنی بیست سیر طعام به فقیر بدهد و اینگونه افراد اگر بعد از ماه رمضان بدون مشقّت بتوانند روزه‌هایی که افطار کرده‌اند را بگیرند، بهتر است قضا کنند.

۲- کسی که دچار مرضی است که زیاد تشنه می‌شود یا توان تحمّل تشنگی را ندارد یا برای او مشقّت دارد و در صورت مشقّت و بنا بر احتیاط واجب در صورت نداشتن قدرت، باید برای هر روز یک مُد طعام که ده سیر طعام است، به فقیر بدهد و احتیاط مستحب آنست که دو مُد یعنی بیست سیر طعام به فقیر بدهد و احتیاط مؤکد آنست، در صورتی که بعد از ماه رمضان بتواند بدون مشقّت روزه بگیرد، قضای روزه‌هایی را که افطار کرده بجای آورد و نیز احتیاط لازم و واجب آنست که بیشتر از مقدار ضرورت آب ننوشد؛ در صورتی که افراد پیر و کسانی که مرض عطش دارند توان دادن ده سیر طعام به فقیر را ندارند، چیزی بر آنان لازم نیست.

۳- زنی که وضع حمل او نزدیک است و روزه برای بچه یا خود او زیان دارد، در صورت اول و نیز بنا بر احتیاط واجب در صورت دوم باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت باید روزه‌هایی را که نگرفته قضا کند.

۴- زنی که بچه شیر می‌دهد و شیر او کم است- چه مادر بچه باشد یا دایهٔ او، چه با اجرت شیر دهد یا بی‌اجرت- و روزه برای بچه‌ای که شیر می‌خورد یا برای خود او ضرر دارد، در صورت اول و بنا بر احتیاط واجب در صورت دوم باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت باید روزه‌هایی را که نگرفته قضا کند و اگر کسی پیدا شود که بدون اجرت یا با گرفتن اجرت از پدر یا مادر بچّه یا فرد دیگر، بچه را شیر دهد، بنا بر احتیاط واجب بچّه را به او دهد و خود روزه بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۶۷﴾به خاطر ضعف و مانند آن نمی‌توان روزه را افطار کرد، ولی اگر گرفتن روزه آن‌قدر سخت باشد که به حدّ عُسر و حرج برسد، جایز است روزه نگیرد و بعد از رمضان قضای

آن‌را بجای آورد و بنا بر احتیاط لازم باید به مقدار ضرورت آب بیاشامد و غذا بخورد.

﴿مسئلۀ ۱۸۶۸﴾دختری که به سن بلوغ شرعی رسیده است، ولی از جهات جسمی آن‌قدر ضعیف است که روزه گرفتن برای او عادتاً مقدور نیست یا عُسر و حرج دارد و یا باعث ضرر و زیان او می‌شود، فعلاً تکلیف از او ساقط است و هنگامی که قدرت پیدا کرد قضای روزه را باید بگیرد.

اقسام روزه

روزه اقسامی دارد: واجب، مستحب، مکروه و حرام.

۱- روزه‌های واجب

﴿مسئلۀ ۱۸۶۹﴾روزه‌های واجب عبارت اند از: روزۀ ماه رمضان، روزۀ کفّاره، روزۀ قضا، روزه‌ای که به جای «هَدْی» و قربانی شتر در حجّ تمتع انجام می‌شود، روزۀ نذر، عهد، قسم و روزه‌ای که در اثر التزام به شرط واجب می‌شود و نیز روزه‌ای که با اجیر شدن به عهده می‌آید و روزۀ روز سوم اعتکاف.

۲- روزه‌های حرام

﴿مسئلۀ ۱۸۷۰﴾روزه‌های حرام عبارتند از:

۱- روزۀ روز عید فطر.

۲- روزۀ روز عید قربان.

۳- در روزی که نمی‌داند آخر شعبان است یا اوّل رمضان، اگر به نیت اوّل رمضان روزه گیرد.

۴- بنا بر احتیاط واجب روزۀ مستحبی زن اگر باعث پایمال شدن حقوق شوهر شود.

۵- بنا بر احتیاط واجب روزۀ مستحبی زنی که شوهرش او را از روزۀ مستحبی نهی کرده باشد، هر چند حقّ شوهر هم از بین نرود.

۶- روزۀ مستحبی فرزند اگر باعث آزار پدر یا مادر شود و نیز بنا بر احتیاط واجب در صورتی که آنان او را از گرفتن روزۀ مستحبی نهی کرده باشند؛ بنا بر احتیاط جدّ پدری نیز همین حکم را دارد.

۷- روزه‌ای که برای روزه‌دار ضرر و زیان داشته باشد.

۸- روزۀ شخص مسافر مگر در مواردی که استثناء شده است.

۹- روزه‌ای که برای ارتکاب حرام و یا ترک واجب نذر شود.

۱۰- روزۀ صُمت، یعنی کسی نیت کند در تمام روزی که روزه گرفته یا مقداری از آن‌را سکوت کند به گونه‌ای که سکوت را قید روزه قرار دهد.

۱۱- روزۀ وصال، یعنی روز را روزه بگیرد و شب هم تا سحر غذا نخورد یا اینکه دو روز را روزه بگیرد و در وسط آن افطار نکند، ولی اگر افطار را تا سحر یا شب بعد به تأخیر بیندازد مانعی ندارد،

ولی بهتر آنست که انجام ندهد و اینکه در اسلام در میان روزه‌های حرام، صوم دهر نیز اعلام شده است، به اعتبار شمول آن به عیدین است و إلاّ خود صوم دهر مستقلّاً حرمت ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۷۱﴾اگر فرزند بدون اجازهٔ پدر و مادر روزهٔ مستحبی بگیرد و در بین روز او را منع کنند، احتیاطاً واجب است روزه خود را افطار کند.

﴿مسئلهٔ ۱۸۷۲﴾کسی که یقین دارد روزه برایش ضرر ندارد حتّی اگر پزشک بگوید ضرر دارد، واجب است روزه بگیرد، به شرط آنکه در واقع نیز ضرر نداشته باشد و اگر بعداً معلوم شود ضرر داشته، بنا بر احتیاط واجب قضای آن‌را بجای آورد و اگر کسی یقین یا ظن و گمان دارد یا احتمال موجهی می‌دهد که روزه برای او ضرر دارد، گرچه پزشک بگوید ضرر ندارد نباید روزه بگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست، مگر آنکه قصد قربت از او محقّق شود و معلوم شود ضرر نداشته است.

﴿مسئلهٔ ۱۸۷۳﴾اگر انسان شک داشته باشد که روزه برای او ضرر دارد و پزشک متخصّص و حاذق که گفتهٔ او وثوق آور باشد، نظر دهد، نظر پزشک حجّت است.

﴿مسئلهٔ ۱۸۷۴﴾کسی که عقیده دارد روزه برای او ضرر ندارد چنانچه روزه بگیرد و پس از مغرب معلوم شود روزه برای او ضرر داشته، باید قضایش را بجای آورد.

۳- روزه‌های مکروه

﴿مسئلهٔ ۱۸۷۵﴾روزه‌های مکروه- به معنای کم بودن ثواب عمل- عبارتند از:

۱- روزهٔ روز عاشورا.

۲- روزهٔ روز عرفه برای کسی که روزه او را از دعاهای آن روز باز می‌دارد.

۳- روزهٔ روزی که شک دارد عرفه است یا عید قربان.

۴- روزهٔ مستحبی فرزند بدون احراز رضایت پدر و مادر.

۵- روزهٔ مهمان بدون اجازهٔ میزبان و در صورتی که میزبان مهمان را نهی کرده باشد، کراهت آن شدیدتر است و اگر روزهٔ مهمان موجب اذیت و آزار صاحب‌خانه شود به عنوان انطباق عنوان دومی، ممکن است روزهٔ حرام باشد.

٤- روزهٔ مستحبی

﴿مسئلهٔ ۱۸۷۶﴾روزهٔ تمام روزهای سال به جز روزه‌های حرام و مکروه که گفته شد، روزهٔ مستحبی به حساب می‌آیند و برای بعضی روزها سفارش بیشتری شده است، از جمله:

۱ – پنجشنبهٔ اول و آخر هر ماه و چهارشنبهٔ اولی که بعد از روز دهم ماه است و اگر ترک شود مستحب است قضای آن بجای آورده شود و در صورت عدم امکان برای هر روز یک مُد طعام به فقیر داده شود.

۲- سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه، ایام البیض.

۳- تمام ماه رجب و شعبان و هر چه از آنها ممکن باشد حتّی یک روز.

۴- روز اوّل تا نهم ذی‌الحجه (روز عرفه).
۵- روز بیست و پنجم- دحو الارض- و بیست و نهم ذیقعده (انزال کعبه).
۶- روز اول و سوم محرم.
۷- روز عید مبعث پیامبر بزرگ اسلامﷺ (بیست و هفتم رجب).
۸- روز ولادت با سعادت پیامبر اسلامﷺ (هفدهم ربیع الاول).
۹- روز عید سعید غدیر (هجدهم ذی‌الحجّه).
۱۰- روز عید نوروز.
۱۱- روزهٔ روزهای پنجشنبه و جمعهٔ هر ماه.

﴿مسئلهٔ ۱۸۷۷﴾اگر در دههٔ اول هر ماه دو روز پنجشنبه جمع شود، پنجشنبهٔ اول مؤکدتر است و همچنین اگر در دههٔ آخر هر ماه دو پنجشنبه جمع شود، پنج شنبهٔ آخر مؤکدتر است.

﴿مسئلهٔ ۱۸۷۸﴾کسی که روزهٔ مستحبی گرفته است واجب نیست آن‌را به آخر برساند، بنابراین اگر فرد مؤمنی او را دعوت به خوردن غذا بکند، مستحب است دعوت او را قبول و در بین روز افطار کند.

﴿مسئلهٔ ۱۸۷۹﴾اگر هر کدام از ایامی که روزهٔ مستحبی به خصوصی دارد، مصادف باشد با ایام دیگری که یا روزه‌اش واجب است مانند ماه رمضان و یا روزهٔ آن روز به سبب عنوان دیگری مستحب است، مثلاً پنجشنبه‌ای است که مصادف با روز میلاد پیامبرﷺ است، اگر به نیت هر دو عنوان روزه بگیرد، ثواب هر دو را خواهد داشت.

﴿مسئلهٔ ۱۸۸۰﴾اظهر آنست که اگر در هر ماه به هر ترتیب که بخواهد به اندازهٔ سه روز یا بیشتر روزه بگیرد، پی‌درپی بگیرد یا پراکنده کافی است، اگرچه بهتر آنست با همان ترتیبی که در بند یک مسئلهٔ ۱۸۷۷ گفته شد عمل کند.

خودداری از مبطلات روزه برای غیر روزه‌دار

﴿مسئلهٔ ۱۸۸۱﴾برای چند گروه مستحب است در ماه رمضان اگرچه روزه‌دار نباشند، برای رعایت حرمت ماه مبارک از کارهای مُبطِل روزه اجتناب کنند:

۱- مسافری که در سفر کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد و قبل از ظهر به وطنش یا جایی که ده روز در آنجا می‌خواهد بماند برسد.
۲ - مسافری که بعدازظهر به وطن یا جایی که ده روز می‌خواهد در آنجا بماند برسد.
۳ - بیماری که پیش از ظهر خوب شود و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد.
۴- بیماری که بعدازظهر خوب شود.
۵- زنی که در بین روز از خون حیض و نفاس پاک شود.
۶- کافری که وسط روز ماه مبارک رمضان مسلمان شود.

۷- طفلی که در وسط روز به بلوغ برسد، گرچه در طفل احتیاط لازم آنست که اگر قبل از زوال به بلوغ برسد و کاری نیز که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، نیت کند و روزه بگیرد و روزه‌اش صحیح است و اگر روزه نگیرد بعداً قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۸۸۲﴾مستحب است روزه‌دار نماز مغرب و عشا را پیش از افطار کردن، بخواند، ولی اگر کسی منتظر اوست یا میل زیادی به غذا دارد که نمی‌تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است ابتدا افطار کند، ولی هر قدر که ممکن است نماز را در اول وقت آن بجای آورد.

آنچه برای روزه‌دار مکروه است

﴿مسئلهٔ ۱۸۸۳﴾چند چیز برای روزه‌دار مکروه است:

۱- لمس، بوسیدن، شوخی و بازی کردن با همسر به خصوص برای جوانها و نیز برای کسانی که با این نوع اعمال شهوت آنها تحریک می‌شود، البتّه این کراهت در صورتی است که قصد بیرون آمدن منی نداشته و چنین حالت و عادتی هم نداشته باشد و اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد و منی هم خارج شود، در صورتی که در واجب معین مانند رمضان و قضای آن و بعد از زوال باشد، هم کار حرامی مرتکب شده و هم روزه‌اش باطل است.

۲- دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن و مانند اینها.

۳- هر کاری که موجب ضعف انسان شود، مانند حمام رفتن و حجامت کردن و مانند آن.

۴- انفیه کشیدن در صورتی که نداند به گلویش می‌رسد و الاّ جایز نیست.

۵- بو کردن گیاهان معطّر؛ این کراهت در مورد گل نرگس شدیدتر است.

۶- خیس کردن لباسی که بر تن دارد.

۷- هر کاری که موجب بیرون آمدن خون از دهان شود، مثل کشیدن دندان.

۸- شیاف کردن با غیر مایعات.

۹- مضمضه برای غیر وضو.

۱۰- نشستن زن در آب.

۱۱- مسواک زدن دندانها با مسواک مرطوب در صورتی که رطوبت آن زیاد نباشد که بر آن آب خارجی صدق کند، وگرنه جایز نیست مگر آنکه در آب دهان مستهلک شود.

۱۲- مجادله کردن.

۱۳- شتاب کردن بر قسم به خداوند تعالی در صورتی که به حق باشد و الّا جایز نیست.

۱۴- اشتغال به اشعاری که انسان را به دنیا ترغیب و تشویق می‌کند و یا مشتمل بر تعریف و تمجید از صاحبان قدرت و ثروت و زیورهای ظاهری دنیاست که روزه‌دار را به خود مشغول کند.

راه ثابت شدن اوّل و آخر هر ماه

﴿مسئلهٔ ۱۸۸۴﴾اول و آخر ماه با یکی از پنج طریق زیر ثابت می‌شود:

۱- خود انسان ماه را ببیند، اگرچه با چشم مسلح باشد.

۲- دو مرد عادل خبر دهند که در شب ماه را دیده‌اند، به شرط آنکه خبر و شهادت هر یک دربارهٔ صفات ماه خلاف دیگری یا خلاف واقع نباشد، امّا اگر فقط در تشخیص بعضی خصوصیات اختلاف داشه باشند، با گفتهٔ آنان ماه ثابت می‌شود.

۳- عدّه‌ای که از گفتهٔ ایشان اطمینان پیدا می‌شود، بگویند ماه را دیده‌ایم همچنین است هر چیزی که به واسطهٔ آن اطمینان پیدا می‌شود.

۴- سی روز از آغاز ماه شعبان بگذرد که به سبب آن اول ماه رمضان ثابت می‌شود و سی روز از اول ماه رمضان بگذرد که به سبب آن اول ماه شوال، عید فطر، ثابت می‌شود.

۵- حاکم شرع جامع شرایط حکم کند که اوّل ماه است.

﴿مسئلهٔ ۱۸۸۵﴾اگر حاکم شرع جامع شرایط حکم کند که اوّل ماه است، کسی که از او تقلید نمی‌کند نیز باید به حکم او عمل کند، ولی کسی که می‌داند حاکم شرع اشتباه کرده است یا او را جامع شرایط نمی‌داند، نمی‌تواند به حکم او عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۱۸۸۶﴾با اخبار و پیشگویی منجّمین و امثال آن، اوّل ماه ثابت نمی‌شود، مگر آنکه از گفتهٔ ایشان یقین و اطمینان حاصل شود، در این صورت لازم است مطابق اطمینان به دست آمده عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۱۸۸۷﴾بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن دلیل بر اینکه شب قبل اوّل ماه بوده، نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۸۸۸﴾اگر مطابق راههایی که گفته شد اوّل ماه رمضان بر کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، در صورتی که دو مرد عادل خبر دهند یا از راه دیگری معلوم شود شب قبل ماه دیده شده است، واجب است قضای آن‌را بگیرد و اگر همان روز ثابت شود که شب قبل ماه دیده شده است، اگر قبل از زوال باشد و کارهایی که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، واجب است نیت روزه کند و روزه بگیرد و اگر کارهایی که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد و یا بعدازظهر آن روز معلوم شود، واجب است هم بقیهٔ آن روز از کارهایی که روزه را باطل می‌کند پرهیز کند و هم قضای آن‌را بجای آورد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۸۹﴾روزی را که نمی‌داند آخر ماه رمضان است یا اول ماه شوال، واجب است به نیت رمضان روزه بگیرد و اگر قبل از ظهر معلوم شود یا دو مرد عادل شهادت دهند اول شوّال است، واجب است افطار کند.

﴿مسئلهٔ ۱۸۹۰﴾شهادت و گواهی دو مرد عادل باید به سبب رؤیت باشد، بنابراین اگر به خاطر حدس یا قواعد علمی گواهی دهند، به عنوان شهادت دو مرد عادل اعتبار ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۹۱﴾اوّل و آخر هر ماه از راه تلگراف و مانند آن ثابت نمی‌شود، مگر اینکه انسان علم پیدا کند که تلگراف به سبب شهادت و گواهی دو مرد عادل یا راه‌های دیگری که شرعاً اعتبار دارد، بوده است که در این صورت معتبر خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۱۸۹۲﴾اگر در شهری اوّل ماه ثابت شود، برای مردم جاها و شهرهای دیگـر هـم اوّل مـاه است، مگر آنکه تفاوت افق آن‌قدر زیاد و خارج از حدّ متعارف باشد کـه مـثلاً در یکـی روز و در دیگری شب باشد. در این صورت میزان در وحدت افق، اشتراک آنها در شب است، ولو اینکـه در یکی اول شب و در دیگری آخر شب باشـد؛ چـون اخـتلاف و زیـاده و نقیصـه در تمـامی ماههـای قمری از جمله رمضان به اندازهٔ یک روز امری معقول و متعارف و حتی منصوص است.

﴿مسئلهٔ ۱۸۹۳﴾اسیر و زندانی در مواردی که نمی‌تواند علم پیدا کند که ماه رمضان است یـا نـه، واجب است مطابق گمانش عمل کند و اگر ظنّ و گمان هـم ممکـن نباشـد هـر مـاهی را کـه روزه بگیرد صحیح است و واجب است بعد از گذشت یازده ماه که روزه گرفته است، دوبـاره یـک مـاه دیگر روزه بگیرد و اگر گمان پیدا کرد که ماه رمضان است، واجب است مطابق ظنّ و گمان خـود عمل کند، شایان ذکر است امروزه با توجّه به رشد ارتباطات و رسانه‌ها و به ویژه ارتبـاط جهـانی و دستگاه عظیم اطلاع رسانی اینترنت، فرض چنین وضعیتی تقریباً غیرممکن است.

اعتکاف و احکام آن

اعتکاف در نظر فقهای اسلام‌رحمهم‌الله عبارت است از اینکه انسان به قصد تقرّب به خداوند متعال و به منظور عبادت او با شرایط خاصی که در مسائل آینده بیان خواهد شد، در مسجد بماند.

اعتکاف در لغت از مادّه «عکوف» گرفته شده و عکوف به معنـای مـلازم شـدن، حـبس کـردن، متلبّس گردیدن، مواظبت کردن و مانند اینهاست که در تمـامی آنهـا نـوعی قـرار و مسـتقر شـدن و ثبات ملاحظه شده و با توجه بهمعنای لغوی، اعتکاف از عکوف اشتقاق پیـدا کـرده اسـت و ظـاهراً اعتکاف به همان معنای عرفی و لغوی در شرع گرفته شده است، منتها شارع مقدّس آن‌را با قیـود و شرایطی، محدود و مقید فرموده، بنابراین اعتکاف از معانی صرف تعبّـدی نیسـت و در هـر مـوردی قید و حدّ شرعی وارد شده باشد به آن قید اخذ می‌شود و در هر جا که قید و حدّی وارد نشده باشد و یا مورد شک و تردید قرار گرفته باشد به همان معنای عرفی و لغوی ارجاع داده خواهد شد.

اعتکاف در روایات اسلامی

اخبار و روایات زیادی به‌طور متواتر از طریق شیعه و سنّی از پیـامبر عظـیم الشـأن اسـلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد اعتکاف وارد شده و روایات و سخنانی نیز به همین مضمون از زبان امامان معصـوم‌علیهم‌السلام نقـل گردیده است؛ در روایتی نقل شده که پیامبر عظیم الشّأن اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده‌اند: «ده روز اعتکاف در ماه رمضان ثوابش معادل دو حج و دو عمره است»[۱] و نیز نقـل شـده کـه دهـهٔ آخـر رمضـان پیـامبر

۱. وسائل‌الشّیعه، ج ۱۰ باب ۱ ج از ابواب اعتکاف ح ۳ ص۵۳۴.

بزرگوار اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد معتکف می‌شدند و بستر خواب ایشان در این دهه کاملاً جمع می‌شد.[۱]

﴿مسئلهٔ ۱۸۹۴﴾در تمام ایام سال غیر از روزهایی که روزه گرفتن در آنها حرام است، اعتکاف صحیح است و افضل آنها ماه رمضان به ویژه دههٔ آخر آنست.

﴿مسئلهٔ ۱۸۹۵﴾اعتکاف عملی مستحبّی است، ولی به سبب نذر، قسم، عهد و مانند اینها بر انسان واجب می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۸۹۶﴾مستحب است کسی که معتکف می‌شود، نمازها و دعاهایی را که دربارهٔ اعتکاف وارد شده است، در حدّ توان انجام دهد.

شرایط اعتکاف

﴿مسئلهٔ ۱۸۹۷﴾اعتکاف صحیح شرایط زیر را دارد:

۱- اسلام، بنابراین اعتکاف غیر مسلمان صحیح نیست.

۲- ایمان، شرط قبولی همهٔ اعمال است، ولی شرط صحّت آنها نیست.

۳- عقل.

۴- قصد تقرّب الهی، مانند همهٔ عبادات دیگر.

۵- روزه داشتن، کسی که به هر دلیلی روزه نمی‌گیرد، اعتکافش صحیح نیست.

۶- حدّاقل سه روز در مسجد بماند، بنابراین اگر کسی کمتر از سه روز در مسجد بماند و یا قصد کند کمتر از سه روز بماند، اعتکافش صحیح نیست و برای حداکثر اعتکاف حدّ شرعی وجود ندارد.

﴿مسئلهٔ ۱۸۹۸﴾اعتکاف در غیر مسجد و مسجدی که جامع نیست و نماز جمعه صحیح و جامع شرایط در آن خوانده نشده، مثل مسجد بازار و مسجد قبیله جایز نیست و در مواردی که در یک شهر و روستا دو مسجد جامع وجود داشته باشد، اعتکاف کننده مخیر است در هر کدام از این دو مسجد که بخواهد اعتکاف کند.

﴿مسئلهٔ ۱۸۹۹﴾اعتکاف در غیر مسجد جامع صحیح نیست، ولی افضل آنست که در مسجد الحرام، مسجد النّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله، مسجد کوفه یا مسجد بصره انجام شود.

﴿مسئلهٔ ۱۹۰۰﴾کسی که اعتکاف می‌کند واجب است سه روز متوالی در مسجد جامع بماند و نباید در حال اختیار از مسجد خارج شود، مگر اینکه خارج شدن از مسجد ضرورت داشته باشد، مثلاً برای قضای حاجت و غسل جنابت خارج شود، که در این صورت اشکال ندارد.

---

۱. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت، ج ۱۰، باب ۱، کتا ب الإعتکاف، ح ۱و۴ ص۵۳۳، ۵۳۴.

﴿مسئلهٔ ۱۹۰۱﴾اگر در بین اعتکاف محتلم شود، واجب است فوراً برای انجام غسل جنابت از مسجد خارج شود و پس از غسل بلافاصله به مسجد بازگردد و برای غسل نیز به اندازهٔ ضرورت و انجام واجبات اکتفا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۰۲﴾اعتکاف همسر نسبت به دو روز اوّل در صورتی که با حقّ شوهر منافات داشته باشد، باید با اجازهٔ شوهر باشد و همچنین اعتکاف فرزند در دو روز اول در صورتی که موجب اذیت و آزار پدر و مادر شود، باید با اجازهٔ آنها انجام شود امّا هنگامی که شوهر به همسرش اجازه داد و نیز هنگامی که پدر و مادر به فرزندشان اجازه دادند، اجازهٔ آنها برای روز سوم شرط نیست بلکه نهی آنان نیز تأثیر ندارد و ماندن روز سوم در مسجد برای اعتکاف کننده واجب است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۰۳﴾اعتکاف را در روز اول می‌توان به هم زد، ولی اگر دو روز اول تمام شود، روز سوّم واجب خواهد بود. اما اعتکافی که به سبب نذر، عهد، قسم و مانند اینها واجب شده، اگر معین باشد، به هم زدن آن جایز نیست و اگر نذر مطلق باشد، حکم آن مانند اعتکاف مستحبّی است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۰۴﴾با توجّه به اینکه عبادات طفل ممیز، یعنی بچّه‌ای که خوب و بد را تشخیص می‌دهد، مشروع و جایز است، اعتکافش هم با اجازهٔ ولی شرعی او جایز است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۰۵﴾کسی که اعتکاف می‌کند با توجّه به اینکه باید روزه بگیرد، در روز باید از انجام تمام چیزهایی که روزه را باطل می‌کند- مبطلات صوم- خودداری کند و نیز واجب است از کارهای زیر- درشب یا روز- اجتناب کند و در صورت عدم پرهیز، اعتکافش باطل می‌شود:

۱- نزدیکی با زن و بلکه بنا بر احتیاط واجب لمس کردن و بوسیدن وی از روی شهوت.

۲- بنا بر احتیاط واجب استمناء چه به صورت حلال مثلاً با نگاه یا لمس همسر منی از او خارج شود یا به صورت حرام.

۳- بوییدن عطر خوش.

۴- خرید، فروش و تجارت، بنا بر احتیاط واجب.

۵- مجادله و بحث در امور دنیوی یا دینی برای اظهار وجود و خودنمایی.

﴿مسئلهٔ ۱۹۰۶﴾اگر معتکف یکی از کارهایی که روزه را باطل می‌کند سهواً انجام دهد، ظاهر آنست که اعتکاف او باطل نمی‌شود، امّا اگر اعتکاف کننده سهواً جماع کند، در صورتی که اعتکاف او واجب باشد، احتیاط آنست که یا دوباره از اوّل شروع کند و یا اعتکاف کنونی را به اتمام برساند و بعد قضای آن‌را بجای آورد، اما اگر اعتکاف او مستحب باشد احتیاط آنست که آن‌را به اتمام برساند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۰۷﴾اگر اعتکاف با یکی از چیزهایی که آن‌را باطل می‌کند باطل شود، چند فرض قابل تصوّر است:

۱- اگر اعتکاف او واجب و معین باشد قضای آن لازم است.

۲- اگر واجب غیرمعین باشد، واجب است آن‌را دوباره شروع کند و بهتر آنست که اعتکاف

فعلی را تمام کند و دوباره از سر بگیرد.

۳- اگر اعتکاف مستحب باشد، در صورتی که آن اعمال در دو روز اوّل واقع شود، اشکال ندارد، ولی اگر در روزهای پس از روز دوّم باشد، واجب است آن‌را قضا کند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۰۸﴾اگر اعتکاف واجب را با جماع باطل کند، در صورتی که شب جماع کرده باشد، علاوه بر قضا کفّاره هم باید بدهد و کفّارهٔ آن هم مانند کفّاره باطل کردن عمدی روزهٔ ماه رمضان است و احوط آنست که ترتیب را رعایت کند، ولی اگر جماع را در روز انجام داده باشد، علاوه بر قضا، دو کفّاره باید بدهد، امّا اگر با غیر جماع اعتکاف را باطل کند، قضای آن واجب است، ولی کفّاره ندارد، گرچه دادن کفّاره بهتر است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۰۹﴾در تمام مواردی که قضای اعتکاف واجب است، لازم نیست آن‌را فوراً بجای آورد، ولی در انجام آن نباید مسامحه و سستی به خرج دهد.

بخش پنجم:

احکام حج

احکام کلی حج

حج چیست؟

حج در لغت به معنای قصد کردن، سعی کردن و آهنگ چیزی را داشتن است و در لسان قرآن و سنّت مسلمانان قصد خاصی است و آن رفتن به سوی خانهٔ خدا برای انجام اعمال مخصوص در اوقات ویژه است؛ حج در معنای اخیر آن مورد نظر ماست و از اهمّیت بالایی برخوردار است و اساس آن تمرین و آزمون انسان، برای رهایی از قیود و اغلال دست و پاگیر و تعلّقات نفس و جهان مادّه و ورود به عالم فوق جهان مادّه و صعود الی اللّه تبارک و تعالی است.

حج، سیر و تحرّکی است به سوی خدای جهان؛ حج، رهایی و آزاد شدن از وابستگیها و تقیدات جهان محدود مادی است؛ حج، عبور از جهان ضیق و تنگ عالم حس و خیال و وهم، برای ورود به عالم نامحدود وکلّیت و عقلانیت است؛ حج، یکی از اسباب خودسازی و انسان سازی از طریق اظهار بندگی و تذلّل در برابر عظمت و کبریایی حضرت حق‌ﷻ و از درهای رحمت خداوندی است؛ حج، نوعی اذعان، اعتراف و اقرار بر عظمت حضرت ربّ الأرباب و خضوع در مقابل حضرت اوست و بالأخره حج، یکی از راههای تهذیب نفوس از اوصاف و صفات زشت و رذایل بشری است.[1]

خانهٔ کعبه با تمام سادگی و بی‌آلایشی، پرچم اسلام و حرم امن خداوندی برای کسانی است که به ساحت ربوبی پناه می‌آورند،[2] حجّ رفتن به سوی خانه‌ای است رفیع و عظیم که طواف در اطراف

---

۱. بر گرفته از کلام مولی علی‌علیه‌السلام در خطبهٔ قاصعه.

۲. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱.

آن قبل از خلقت حضرت آدم علیه السلام و هبوط او جعل شده است، در حدیث صحیح از امام صادق علیه السلام وارد شده است: وقتی که آدم ابوالبشر علیه السلام از مِنا برگشت، فرشتگان الهی به حضور او رسیدند و گفتند: ای آدم، حَجّت را خوب انجام بده، ما دو هزار سال قبل از تو در اینجا حجّ کردیم و دور این خانه طواف انجام داده‌ایم.[1]

چه می‌توان گفت دربارهٔ خانه‌ای که خداوند آنجا را محل تردد و فرود پیامبران، قبلهٔ سالکان و نمازگزاران، شعبه‌ای از عوامل رضایت و خشنودی خود و راهی برای شمول رحمت و مغفرت برای بندگان خود قرار داده، و آن‌را در مکانی قرار داده که نشانگر رعایت عدالت و مرکزیت و محوریت آن برای تمامی عالم است؛ این خدای ماست، آنکه سزاوارترین فرمانروایی است که باید از اوامر او پیروی و از نواهی او هم پرهیز کرد.[2]

بنابراین حاجی راه خدا و قاصد سبیل اللّه، باید خود را بندهٔ او دانسته و دل را از حُبّ غیر خالی کرده و کارهایش را به او واگذار کند، در تمامی امور به او توکل کرده و تسلیم قضا و قدر او باشد و با مظاهر فریبندهٔ دنیا وداع کند.

اهداف و فلسفهٔ حجّ

اهداف حجّ تنها منحصر به جهات معنوی، عرفانی و انسانی نیست، بلکه برای آن ابعاد و جهات دیگر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیز وجود دارد. قرآن کریم کعبه را تنها یک خانه و بیت منتسب به خدای عالم نمی‌داند، بلکه علاوه بر آن، کعبه را وسیلهٔ قوام و استقلال مردم شناخته است[3] و واضح است که روی پای خود ایستادن یک ملّت تنها با شعار دادن به دست نمی‌آید، بلکه علاوه بر آن، در گرو استقلال فرهنگی، علمی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن ملّت و وحدت و همدلی آحاد مردم و تحرّک و پویایی آنان و در سایهٔ عزّت و عظمت روحی تک تک افراد جامعه به دست می‌آید. خدای بزرگ حج را برای نیل به این اهداف بلند، در اختیار امّت اسلام قرار داده و تشریع فرموده است. در باب اهداف و فلسفهٔ حجّ، امام صادق علیه السلام چنین فرموده‌اند: خدای جهان با تشریع فریضهٔ حجّ مردم را مأمور ساخت، علاوه بر اینکه با اجرای مناسک آن در مراحل عبودیت، بندگی و اطاعت دینی به حدّ اعلی و اوج برسند، بلکه در سایهٔ آن مصالح و منافع دنیوی اسلام و امّت اسلام را تأمین کنند. بنابراین اجتماع عظیم امّت اسلام و گردهمایی آنان با گرایشها و ملیتهای مختلف از شرق و غرب جهان را در مراسم حج واجب قرار داد تا مسلمین یکدیگر را بشناسند و از طریق داد و ستد از محصولات و تولیدات همدیگر استفاده برده و طبقات مردم در سایهٔ این

---

۱. وسائل‌الشّیعه، کتاب الحج، باب ۱، از ابواب وجوب حج، حدیث ۶.
۲. وسائل‌الشّیعه، ج ۱۱، باب ۱ از ابواب وجوب حج، حدیث ۱۰. ص۱۴.
۳. اشاره به آیهٔ ۹۷ سورهٔ مائده.

رفت‌وآمد از یکدیگر استفاده برند، همچنین اخبار و آثار پیامبر اسلامﷺ و دستورات اسلامی شناخته شده و فراموش نگردد و اگر زمینهٔ شناخت فرهنگها و تبادل فکری و انتقال منافع و دست‌آوردها فراهم نمی‌شد و هر ملّتی به آنچه خود داشت بسنده می‌کرد و از منافع و مصالح ملّتهای دیگر غافل می‌شد، یقیناً همهٔ آنان هلاک می‌شدند، شهرهایشان ویران می‌گشت و اقتصادشان از هم می‌گسست و اخبار و آثار پیامبر اکرمﷺ، منتشر نمی‌شد و شما امروز از آنها اثری نمی‌دیدید.[1]

شرایط وجوب حجّ

﴿مسئلهٔ ۱۹۱۰﴾اگر کسی شرایط زیر را داشته باشد، در تمام عمر یک بار حج بر وی واجب می‌شود:

۱- بالغ باشد، طبعاً بر بچّه حج واجب نیست.

۲- عاقل باشد.

۳- حُر و آزاد باشد.

۴- به سبب رفتن به حج مجبور نشود کار حرامی را که اهمّیت ترک آن از حج بالاتر است، مرتکب شود یا واجبی را که از حج مهم‌تر است، ترک کند.

۵- مستطیع باشد، یعنی قدرت رفتن به حج با شرایط خاصی که توضیح داده می‌شود را داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۹۱۱﴾استطاعت با شرایط زیر به وجود می‌آید:

۱- داشتن مخارج سفر و آنچه در آن سفر به صورت متعارف و متناسب حال وی به اندازهٔ کافی مورد نیاز است.

۲- داشتن مخارج افراد تحت تکفّل خود تا لحظهٔ بازگشت.

۳- سلامت مزاج و قدرت انجام اعمال و مناسک حج.

۴- نبودن مانع در رفتن و برگشتن، بنابراین در صورتی که راه بسته باشد یا انسان بترسد که در راه به جان و مال و آبروی او تعرّض شود، مستطیع نبوده و حج بر وی واجب نیست، ولی اگر راه دیگری وجود داشته باشد و انسان بتواند بدون نگرانی از آن راه به مکه برود، اگرچه دورتر هم باشد، در صورتی که مشقّت زیادی نداشته و خیلی نامتعارف نباشد، مستطیع است و باید از آن راه برود.

۵- داشتن وقت کافی برای انجام مناسک حج.

---

۱. وسائل‌الشّیعه، کتاب الحج، باب ۱ از ابواب وجوب حجّ، حدیث ۱۸.

۶- با رفتن به حج، مال یا ملک یا کسب و پیشه‌ای که برای ادامهٔ معاش خود و افراد تحت تکفّل دارد، از دست ندهد، بنابراین اگر برای رفتن به حج ناچار شود مثلاً زمین کشاورزی، مغازه و یا ماشین را بفروشد یا منبع درآمدش را که مورد احتیاج وی است، صرف حج کند و پس از بازگشت از حج، چیزی که به وسیلهٔ آن خود و خانواده‌اش را اداره کند نداشته باشد و برای زندگی به زحمت بیفتد، مستطیع نبوده و حج بر او واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۹۱۲﴾کسی که بدون خانه و ملکی متناسب با وضع و خانوادهٔ تحت تکفّلش به زحمت می‌افتد و بدون آن از طریق اجاره و امثال ذلک، نیازش برطرف نمی‌شود، وقتی حج بر او واجب می‌شود که خانه‌ای به صورت ملکی برای خودش داشته باشد یا پول آن‌را داشته باشد، وگرنه مستطیع نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۹۱۳﴾زنی که می‌تواند به حج برود، اگر بعد از بازگشت، مالی از خود نداشته باشد یا بدون شوهر باشد یا شوهر داشته باشد، ولی شوهرش فقیر باشد و پس از بازگشت با مشقّت و سختی زندگی کند، حج بر او واجب نیست، ولی اگر شوهری دارد که متمکن است و مخارج او را می‌دهد یا اینکه شوهر ندارد، ولی خودش مال یا درآمد مناسب برای تأمین مخارج پس از برگشتن را دارد، در این حالات اگر هزینهٔ رفت و برگشت را داشته باشد، مستطیع می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۹۱۴﴾کسی که در راه حج برای خدمت به حجّاج در کاروان، رانندگی یا برای تهیهٔ خبر و به عنوان خبرنگار اجیر می‌شود، یا به عنوان روحانی کاروان، ناظر، پزشک و یا به هر عنوان دیگری از طرف بعثه‌ها، کاروانها و سازمان حجّ و اوقاف و مانند آن، او را به حج می‌برند، حتّی کسانی که به عنوان میهمان و هیأت إفتا برده می‌شوند و می‌توانند با کمال آرامش و بدون زحمت حج کامل را با تمام مناسک بجا آورند و مخارج افراد تحت تکفّل خود را نیز تا وقت برگشتن دارند وقتی که این نوع خدمات و وظایف را قبول کردند، حج بر آنان واجب شده و به عنوان حَجّةُالاسلام حساب می‌شود و این افراد لازم نیست بعد از بازگشت، سرمایه و منبع درآمد مناسب برای تأمین زندگی داشته باشند و نیز در این موارد، مدیون بودن طرف مانع استطاعت و وجوب حج نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۹۱۵﴾اگر فرد، یا تشکیلات، سازمان و یا مجتمع خیریه‌ای، مخارج رفت و برگشت سفر حجّ کسی را به همراه مخارج خانواده و افراد تحت تکفّل وی، در آن مدّت که او به حجّ رفته، بدهند و به او این هزینه را ببخشند، حجّ بر او واجب می‌شود، چون استطاعت حاصل می‌شود، ولی اگر ملک او نکنند، در صورتی که اطمینان داشته باشد که این بذل صورت می‌گیرد و از او پس نمی‌گیرند، باز هم حج بر او واجب است و همچنین اگر مقداری را به او هبه کنند و ببخشند یا تصرّف آن‌را برای او مباح کنند و در ضمن شرط کنند او به حج برود، اظهر آنست که حج بر وی واجب می‌شود، ولو اینکه مقروض باشد و یا اینکه برای بعد از برگشتن چیزی نداشته باشد که با آن بتواند مخارج خود و خانواده‌اش را تأمین کند، ولی اگر قبول بذل و بخشش برای او دون شأن و

موجب ذلّت و خواری گردد، قبول کردن آن واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۹۱۶﴾در تمام مواردی که مخارج کسی را قبول کنند و حج بر او واجب شود و او نیز به حج رفته و اعمال آن‌را بجا آورده باشد، از حَجّهٔالاسلام، کفایت می‌کند و چنانچه بعداً مالی پیدا کند و مستطیع شود، واجب نیست دوباره حجّ برود، اگرچه مطلوب و مطابق احتیاط است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۱۷﴾حج یا میقاتی است یا بلدی. «حجّ میقاتی» به حجّی گویند که کسی برای خود یا به نیابت از دیگری از یکی از میقاتها قصد حج کند. «حجّ بلدی»، حجّی را گویند که انسان برای خود یا به نیابت از دیگری، از بلد و شهر خود به نیت حج حرکت کند. میزان در وجوب حجّ- حَجّهُٔالاسلام- استطاعت از محلّی است که فعلاً در آنجاست، بنابراین اگر کسی در وطن خود ساکن است و با توجّه به مخارج در آن محل مستطیع نیست، حجّ بر او واجب نیست، اگرچه مثلاً برای حجّ میقاتی استطاعت داشته باشد، ولی اگر به سبب ضرورت کاری به یکی از میقاتها رفت، فرضاً برای مأموریت و انجام کاری به جدّه رفت و در آنجا استطاعت حج با همهٔ شرایط آن‌را که قبلاً توضیح داده شد، به دست آورد، حج بر او واجب است و از حجهُٔالإسلام کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۱۸﴾در کشورهایی که از طرف حکومت و سازمانهای وابسته و غیر وابسته به آن برای حج در سالهای بعد نام‌نویسی می‌کنند و راه دیگری برای رفتن به حج وجود ندارد، افرادی که استطاعت دارند، واجب است ثبت نام کنند، اگرچه در آن سال قرعه به نامشان اصابت نکند و اگر کوتاهی کرده و ثبت نام نکنند، حج بر عهده‌شان آمده و مستقر شده است و باید در هر فرصتی و از هر طریق ممکن به حجّ واجب بروند، حتی اگر کسی می‌داند به زودی مستطیع خواهد شد و با وجود مستطیع نبودن یقین دارد که اگر الان ثبت نام نکند بعداً موفّق نخواهد شد، با این فرض اگر می‌تواند باید ثبت نام کند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۱۹﴾اگر انسان از طرف کسی اجیر شده باشد که حج بجا آورد، در صورتی که خودش نتواند برود و بخواهد کس دیگری را به جای خود بفرستد، باید از کسی‌که وی را اجیر کرده، اجازه بگیرد و اگر از اوّل به عنوان اعم از تسبیب و مباشرت اجیر شده باشد، اجازه گرفتن لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۹۲۰﴾اگر کسی مستطیع شود و حج بجا نیاورد و بعد فقیر شود، چون حج بر گردن وی مستقر شده، واجب است، اگرچه به زحمت بیفتد حج را بجا بیاورد و اگر به هیچ عنوان نتواند به حج برود، چنانچه بتواند از طریق اجیر شدن یا به عنوان خدمه، کسی او را برای حج اجیر کند و یا به عنوان خدمهٔ کاروان در خدمت حجّاج باشد، واجب است به مکه برود و در صورت خدمه بودن باید کارهای خدماتی خودش را انجام دهد و اعمال حجّ را هم بجای آورد و در صورت اجیر شدن اگر اجیر کننده قبول نکند که حجّ اجاره‌ای از آن سال به تأخیر بیفتد، باید به مکه رفته و حجّ کسی را که برایش اجیر شده بجای آورد و بعد تا سال دیگر در مکه بماند تا برای خود حجّ کند، ولی اگر اجیر کننده موافقت کرد که اجرت را نقد بدهد و رضایت هم بدهد که حجّ اجاره‌ای را سال

بعد انجام دهد، باید با آن پول سال اول را برای خودش و سال بعد را برای‌اجیر کننده حج انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۱۹۲۱﴾اگر انسان در همان سالی که مستطیع مالی شده است، بدون سستی و تأخیر به مکه برود و اعمال عمره را انجام بدهد ولی در وقت شرعی که دستور داده شده به عرفات و مشعر نرسد، از همینجا معلوم می شود که استطاعت زمانی نداشته است (زمان مورد نیاز اعمال حج را نداشته است). در صورتی که در سالهای بعد مستطیع مالی نباشد حج بر او واجب نیست، ولی اگر سالهای قبل مستطیع بوده و نرفته، اگرچه به زحمت بیفتد، واجب است حج کند، کما اینکه اگر در همان سال، زودتر حرکت می کرد، به موقع به عرفات و مشعرالحرام می‌رسید و عمداً به تأخیر انداخت و به وقوفین، نه اختیاری و نه اضطراری نرسید، وجوب حج به استقرار پیدا کرده و هر طور بشود، ولو با زحمت، باید حجّ را بجای آورد.[۱]

﴿مسئلهٔ ۱۹۲۲﴾اگر از همان سال اول که مستطیع شده به مکه نرود و بعد فقیر شود یا به سبب پیری، مریضی یا به هر عذر دیگری نتواند به مکه برود و حجّ بجای آورد و امیدی هم نداشته باشد که در آینده بتواند به حجّ برود، بنا بر احتیاط واجب بایستی کسی را از طرف خود نایب بگیرد تا از طرف وی اعمال حجّ را بجای آورد و در تمامی این موارد بهتر است کسی را به حج بفرستد که برای اولین بار به حج می‌رود.

نیابت در حجّ، شرایط نایب و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۱۹۲۳﴾کسی که حجّ بر او واجب شده و نرفته است، در صورتی که آثار مرگ را در خود ببیند، واجب است وصیت کند که به جای او حج بجا آورند و وقتی بعد از وصیت کردن از دنیا برود، یک بار ممکن است وصیت کرده باشد که همهٔ هزینهٔ حجّ را از یک‌سوم مالش بردارند که در این صورت همه را از ثلث مالش بر خواهند داشت و یک دفعه هم در وصیت نامه معین نمی کند و به‌طور مطلق وصیت به اتیان حجّ نیابتی می کند، در این صورت اگر گرفتن نایب از نزدیک‌ترین میقاتها امکان داشته باشد، مخارج حجّ- به مقدار حجّ از میقات- از اصل مال برداشت می‌شود و اگر نایب گرفتن از میقات ممکن نباشد، همهٔ مخارج حج از اصل مال میت برداشته می‌شود و مابقی میان ورثه طبق مقررات ارث تقسیم می گردد.

﴿مسئلهٔ ۱۹۲۴﴾کسی که می‌خواهد به عنوان نایب حج بجای آورد، واجب است شرایط زیر را دارا باشد:

۱- بنا بر احتیاط واجب بالغ باشد.

---

۱. تفصیل احکام این بخش در مناسک حج آمده است.

۲- عاقل باشد.

۳- شیعهٔ دوازده امامی باشد.

۴- مورد وثوق و اطمینان باشد که اعمال را درست انجام می‌دهد.

۵- وقتی که نایب می‌شود، اعمال و احکام حج را ولو با کمک مرشد، بداند.

۶- در آن سال ذمّه‌اش به انجام حج واجب مشغول نباشد، مثلاً در عهدهٔ وی حَجّةالاسلام یا حجّ نذری معین نباشد به‌طوری که توان بجای آوردن آن‌را در همان سال داشته باشد.

۷- از بجای آوردن تمام یا بعضی از اعمال در حج معذور نباشد، بنابراین اگر نایب شود از طرف کسی به حجّ رود و خودش نتواند به مکه برود و بخواهد کس دیگری را به جای خود بفرستد، باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۹۲۵﴾نیابت زن از مرد و بالعکس جایز است و نیابت «صَروره» یعنی کسی که تا کنون حج نرفته نیز جایز است، اگرچه بهتر است در نیابت، صروره را انتخاب نکنند. نایب و اجیر که از طرف دیگری حج بجا می‌آورد، طواف نسا را باید از طرف منوبٌ عنه و آن کسی که او را اجیر کرده است، بجای آورد و اگر بجا نیاورد، همسر- زن یا مرد- بر اجیر حرام می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۹۲۶﴾حج به‌طور کلّی بر سه قسم است: حجّ تمتّع، حجّ إفراد و حجّ قِران؛ حجّ تمتّع وظیفهٔ کسانی است که فاصلهٔ وطنشان تا مکه معظّمه شانزده فرسخ یا بیشتر باشد؛ حجّ إفراد و قِران وظیفهٔ کسانی است که اهل خود مکه یا اطراف آن تا فاصلهٔ کمتر از شانزده فرسخ باشند، البتّه در مواردی بعضی از افراد به سبب مریضی یا معذور بودن از حجّ تمتّع، آن‌را می‌توانند به حجّ إفراد تبدیل کنند. این سه قسم حجّ، در نوع اعمال مشترک هستند، منتها در حجّ تمتّع، عمره تمتّع جلوتر از حج بوده و وابسته به حجّ است، به‌طوری که باید در یک سال و در ماه‌های حجّ- ذیقعده و ذی حَجّةُالاسلام - بجای آورده شوند، امّا در حجّ قِران و إفراد عمره کاملاً مستقل و از حج جداست؛ در حج تمتّع، روز عید قربان در مِنا، قربانی کردن واجب و از اعمال مِناست ولی در حجّ قِران قربانی که همان «هَدی» است از اوّل مقرون با احرام است و واجب است تا روز عید در مِنا همراه حاجی باشد و برای ذبح تعیین شده است چه به وسیلهٔ اشعار و چه تقلید، امّا در حجّ إفراد اصلاً قربانی کردن واجب نبوده و جزء اعمال نیست، اگرچه مستحب است؛ البتّه تفاوتهای دیگری نیز هست که در کتابهای مفصّل ذکر شده و این نوع رساله‌ها مناسب برای ذکر آنها نیست.

صورت حجّ تمتّع

حج تمتّع ترکیبی از دو واجب و دو عمل عبادی است که عمرهٔ تمتّع و حجّ تمتّع نامیده می‌شوند و به‌طور فشرده به ترتیب زیر بیان می‌شود:

الف- عمرهٔ تمتّع

﴿مسئلهٔ ۱۹۲۷﴾در عمرهٔ تمتّع شش امر واجب است:

۱- نیت عمرهٔ تمتّع.
۲- احرام بستن از یکی از میقاتها؛ در احرام سه چیز واجب است:
الف- نیت و قصد احرام.
ب- پوشیدن دو لباس احرام که یکی را «ازار» و دیگری را «رداء» می‌نامند.
ج- تلبیه، یعنی گفتن به این نحو: «لَبَّیکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیکَ، لَبَّیکَ لاَ شَرِیکَ لَکَ لَبّیکَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَهْ لَکَ وَ الْمُلْکَ (لَکَ)، لاَ شَرِیکَ لَکَ لَبَّیکَ».
۳- خانهٔ خدا را بدین ترتیب طواف کند، از حجر الاسود، شروع کند و هفت مرتبه دور خانهٔ خدا بچرخد، به هر گردش به دور خانهٔ خدا، یک شوط گفته می‌شود و شوط هفتم را در مقابل حجر الاسود تمام کند یعنی از حجر الاسود شروع و به حجر الاسود ختم کند.
۴- نماز طواف عمرهٔ تمتّع را به این ترتیب بجای آورد: بعد از اتمام طواف واجب، پشت مقام ابراهیم قرار گیرد و دو رکعت نماز مانند نماز صبح به نیت نماز طواف عمرهٔ تمتّع بخواند.
۵- سعی بین صفا و مروه کند، یعنی بعد از آنکه نماز طواف عمرهٔ تمتّع را بجای آورد، حرکت کند و میان دو کوه صفا و مروه را که دو کوه معروف هستند، سعی کند، به این ترتیب که از صفا شروع کند و به مروه برود و از مروه به صفا برگردد و تعداد سعی هفت مرتبه باید باشد و هر مرتبه را مانند دور زدن در اطراف خانهٔ خدا یک «شوط» می‌گویند، بنابراین رفتن از صفا به مروه یک شوط و بازگشتن از مروه به صفا شوط دوّم است و همین طور تا اینکه هفت شوط تمام شود، سعی را از صفا شروع و به مروه ختم کند.
۶- تقصیر، یعنی بعد از آنکه سعی را تمام کرد، برای قصد قربت و امتثال فرمان خداوند و با نیت خالص، مقداری از ناخنهای دست یا پا یا کمی از موی سر، شارب یا ریش خود را با قیچی و مانند آن کوتاه کند و بهتر و به احتیاط نزدیک‌تر این است که هم ناخن را کوتاه کند و هم مقداری از مو را و تراشیدن سر و کندن مو کافی نیست.

ب- حجّ تمتّع

﴿مسئلهٔ ۱۹۲۸﴾در حجّ تمتع چهارده امر واجب است:
۱- نیت حجّ تمتّع.
۲- احرام و آن مانند احرام عمرهٔ تمتّع است، جز اینکه در احرام حجّ باید از مکهٔ معظّمه به قصد حج تمتّع احرام ببندد.
۳- وقوف در عرفات یعنی آن کسی که به نیت احرام حجّ تمتّع محرم شده است، ظهر روز عرفه، نهم ذی‌الحجّه، به قصد قربت و امتثال امر الهی در عرفات باشد و در آنجا نیت وقوف کند و بنا بر احتیاط واجب از اوّل ظهر روز نهم به عرفات برود و تا غروب شرعی در آنجا بماند.
۴- وقوف در مشعرالحرام، به این ترتیب که حاجی پس از انجام وقوف در عرفات، هنگام

غروب شب عید قربان، باید به مشعرالحرام کوچ کند، به‌طوری که نماز مغرب و عشا را در مشعر بخواند، وقوف در مشعر نیز از عبادات است و باید به قصد قربت و امتثال فرمان خداوند، انجام شود و وقت آن از طلوع فجر تا طلوع آفتاب روز عید است و بنا بر احتیاط واجب، شب دهم را هم باید تا طلوع فجر به قصد قربت در مشعر به سر برد.

واجبات مِنا در عید قربان عبارتند از:

۵- رمی جمرهٔ عقبی یا «عقبه»، یعنی زدن هفت ریگ به آن محل بـه پیروی از حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام که در این مکان شیطان را رمی کرد و به او سنگ زد.

۶- قربانی کردن؛ که انسان مخیر است در آن روز شتر، گاو یا گوسفند، قربانی کند و غیر از اینها حیوانات دیگر کفایت نمی‌کند.

۷- تراشیدن سر و یا کوتاه کردن مو و ناخن- تقصیر. حاجی مرد در صورتی که اولین حجّشان باشد، احتیاطاً سرشان را بتراشند، ولی در صورتی که اولین حجّشان نباشد، بین حلق (تراشیدن موی سر) و تقصیر مخیر است ، اما زنان فقط باید تقصیر کنند.

اعمال مکهٔ مکرّمه که عبارت است از:

۸ – طواف.

۹- نماز طواف.

۱۰- سعی بین صفا و مروه.

۱۱- طواف نسا.

۱۲- نماز طواف نساء.

اعمال مِنا در روزهای یازدهم و دوازدهم و برای بعضیها سیزدهم ذی‌الحجّه که عبارت است از:

۱۳- بیتوته، یعنی شب ماندن در مِنا.

۱۴- رمی جمرات سه‌گانهٔ اولی، وسطی و عقبی و در هر روز باید به هر یک از جمرات سه‌گانه هفت ریگ بزنند.

عمرهٔ مفرده

﴿مسئلهٔ ۱۹۲۹﴾ یکی از مستحبّات مؤکده، عمرهٔ مفرده است که در روایات اسلامی از آن به حجّ اصغر تعبیر شده است و در تمام اوقات سال می‌توان بجای آورد و در ماه رجب تأکید بیشتری شده است. چیزهایی که در عمرهٔ مفرده لازم و شرط است، عبارتند از:

۱- نیت، ۲- احرام، ۳- طواف خانهٔ خدا، ۴- نماز طواف، ۵- سعی بین صفا و مروه، ۶- تراشیدن سر یا تقصیر، ۷- طواف نسا، ۸- نماز طواف نسا. چون عمرهٔ مفرده نیز از عبادات است باید تمام اعمال آن با قصد قربت و امتثال فرمان الهی انجام یابد. تفصیل مسائل حج و احکام هر یک از موارد و احکام حجّ و عمره و خصوصیات آنها در مناسک حج بیان می‌شود.

بخش ششم:

احکام دفاعی

احکام کلی جهاد و دفاع

جهاد، دفاع واهمیت آنها

جهاد یا از ریشه «جَهد»، به فتح جیم به معنای تلاش و کوشش و یا از «جُهد» به ضمّ جیم به معنای صرف نیرو و توان است و یکی از ارکان و ضروریات دین بوده و نشانهٔ جامعیت دین اسلام است. مطابق این اصل، اسلام از مردم خواسته است از تمام توان و نیروی خود استفاده کنند و با سازماندهی و برنامه‌ریزی مناسب و با بهره‌گیری از تمام امکانات و بسیج آنها، زمینه‌های حاکمیت بخشیدن اسلام، احکام الهی و ارزشهای والای انسانی را به وجود آورند.

جهاد منشأ عزّت، حیثیت، شرافت و عظمت امّت اسلام است و با اینکه از فروع دین به شمار می‌رود و در ردیف اصول دین قرار نمی‌گیرد، ولی در میان فروع دین هیچ کدام به اندازهٔ جهاد مورد توجّه و تأکید اسلام، روایات و رهبران الهی قرار نگرفته و ریشهٔ این امر در خود قرآن کریم است. در این کتاب عزیز آیات فراوانی دربارهٔ اصل فریضهٔ جهاد و اهمّیت آن و ضرورت و لزوم جهاد و آثار و برکات و فلسفهٔ آن آمده است که به تبع آن روایات زیادی در تفسیر و تبیین آیات جهاد و تشریح حدود، ضوابط، احکام و فضیلت و جایگاه رفیع آن از طرف معصومین علیهم‌السلام در اختیار امّت اسلام قرار داده شده و از جمله از امام اول شیعیان علیه‌السلام، باب علم نبی اکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که فرمود: «جهاد در راه خدا دری از درهای بهشت است که خدای عالم آن‌را به روی اولیای خاص خود گشوده است»[1] و به اعتقاد ما اگر در اسلام هیچ دستورالعمل دیگری غیر از جهاد با این گستردگی و وسعت نبود، همین کافی بود تا اثبات کند اسلام، صِرف اخلاقیات، پند و

---

۱. وسائل‌الشّیعه، کتاب الجهاد، ج۱۱ از ابواب جهاد العدو، ح۱۴.

اندرزو نصایح روحی و روانی نیست. اسلام تنها مناسکی برای تشویق مردم به زهد و وارستگی معنوی و اخلاقی فرد نیست، بلکه دین جامعی است که تبیین کنندۀ راه و رسم زندگی و حیات فردی و اجتماعی و متکفّل روش اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اخلاقی و فکری است و جهاد تضمین کنندۀ تحقّق عینی اسلام در تمام زمینه‌هاست.

فقهای عظام جهاد را به دو قسمت تقسیم کرده‌اند، جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی.

جهاد ابتدایی عبارت است از جهادی که مسلمانان و نظام اسلامی به فرماندهی امام مسلمین به منظور دعوت کافران، مشرکان و معاندان با اسلام و قرآن، به اسلام، آزادی و گفت‌وگوی منطقی، برای اجرای عدالت و احیای آن یا جلوگیری از نقض پیمان کسانی- اهل کتاب و پیروان ادیان توحیدی- که با نظام اسلامی عهد و پیمان بسته‌اند، پیشگیری از شورش و نفوذ یاغیان و شورشگران و افراد مسلّح و آشوبگر نسبت به نظام اسلامی چه داخلی باشند و چه وابسته به خارج، انجام می‌دهند. در واقع جهاد ابتدایی برای دفاع از حریم انسانیت و حقوق فطری و طبیعی و اعتقادات و باورهای مذهبی انسانهاست و هدف از آن کشورگشایی و گسترش مرزهای کشور اسلامی نیست، بلکه ایجاد فضایی است که در آن انسانهای آزاد و فکور بتوانند راحت زندگی کنند و تحت سلطه و نفوذ قدرتهای شیطانی نبوده و بستر مناسبی برای انجام دستورات خداوندی و ابراز فکر و اندیشه پیدا کنند.

در واقع جهاد دفاعی وقتی است که دشمن- هر کس که باشد- به مرز و بوم مسلمانان تجاوز کند و در صدد سلطۀ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بر آنان باشد و اساساً جهاد دفاعی وقتی معنا پیدا می‌کند که تجاوز و تعدّی از قِبَل حکومت یا گروهی صورت گیرد، بنابراین ممکن است جهاد دفاعی در برابر شورشیان مسلّح داخلی یا وابسته به خارج هم رخ بدهد، وقتی که اشرار و قاچاقچیان به منطقه‌ای هجوم می‌آورند و آن منطقه راناامن می‌سازند، قرار گرفتن نیروهای مسلّح در برابر ایشان از مصادیق جهاد دفاعی است.

﴿مسئلۀ ۱۹۳۰﴾شرکت در جهاد بر کسانی واجب است که شرایط زیر را داشته باشند: ۱- بلوغ، ۲-عقل، ۳- مرد بودن، ۴- آزادی و حرّیت، ۵- بینایی، ۶- پیر نبودن، ۷- زمین‌گیر نبودن، ۸- سلامتی از مرضهایی که نمی‌گذارد انسان وظیفه‌اش را درست انجام بدهد.

﴿مسئلۀ ۱۹۳۱﴾فرار از جبهه گناه بزرگی است و جایز نیست، مگر اینکه تاکتیکی و برای رفتن از جبهه‌ای به جبهه دیگر یا برای تدارکات، آماده سازی و تهیۀ نیرو باشد.

﴿مسئلۀ ۱۹۳۲﴾جهاد تنها جانی نیست، بلکه مالی هم است، بنابراین اگر ادامۀ جهاد نیاز به تهیۀ ادوات، مساعدت و بذل اموال دارد، بر تمام کسانی که دارای امکانات مالی و ادواتی هستند و تمکن دارند، واجب است به اندازۀ توان و قدرت کمک کنند.

﴿مسئلۀ ۱۹۳۳﴾شرکت در جهاد ابتدایی و دفاعی از قبیل واجبات کفایی است، بنابراین مادامی که افراد به اندازۀ کافی شرکت نکرده‌اند و منطقه نیاز دارد، بر همۀ کسانی که شرایط جهاد یا دفاع

را دارند، واجب است در جبهه حاضر شوند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۳۴﴾در مواردی که پدر و مادر مانع شرکت فرزندان در جهاد و دفاع می‌شوند، اگر حضور آنان در صحنهٔ دفاع و جهاد به صورت وظیفه و مسئولیت، یا کارایی و تخصّص ایشان طوری باشد که دیگران نتوانند آن‌را انجام دهند، در حقیقت دفاع و جهاد به صورت عینی بر ایشان واجب است و نهی پدر و مادر بر آن تأثیر ندارد، ولی اگر این طور نباشد و جهاد یا دفاع واجب کفایی باشد و نیروی کاردان، توانا و متخصّص به اندازهٔ کافی در جبهه‌ها حضور داشته باشد و پدر و مادر هم منع کنند و حضور فرزند در جبهه موجب ناراحتی ایشان شود، مخالفت با آنان جایز نیست.

جهاد ابتدایی و شرایط آن

﴿مسئلهٔ ۱۹۳۵﴾جهاد ابتدایی از واجبات کفائیه است و زمانی واجب می‌شود که امکانات عدّه‌ای و عُدّه‌ای، تجهیزات، نیروهای کاردان و آمادگی و اطاعت مردم و دیگر شرایط زیر نظر و قیادت امام معصوم علیه السلام یا نایب خاصّ وی در زمان حضور، یا مجتهد اعلم جامع شرایط و آشنا به زمان، مدیر، مدبّر و وارسته انجام پذیرد و از جانب امام معصوم علیه السلام یا حاکم شرع جامع شرایط به آنان امر و دستور صادر گردد.

﴿مسئلهٔ ۱۹۳۶﴾شروع جهاد ابتدایی در ماه‌های حرام- رجب، ذی‌القعده، ذی‌الحجّه و محرّم- حرام است، مگر آنکه دشمن در همان ماه‌های حرام به مسلمانان هجوم آورد که در این صورت دفاع واجب است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۳۷﴾جهاد ابتدایی با سه گروه جایز است:

۱- کفّار حربی و اهل کتاب مانند یهود، نصاری و مجوس که در پناه نظام اسلامی نیستند.

۲- کفّاری که زندگی تحت حاکمیت اسلامی و مقرّرات نظام اسلامی را پذیرفته‌اند، ولی نقض عهد کرده و شرایط را به هم زده‌اند.

۳- شورشیان و گروه‌های مسلّحی که بدون حق و قانون و با انگیزه‌های شیطانی و باطل در فکر براندازی و تغییر حکومت صالح اسلامی یا در فکر به دست گرفتن قدرت و جابه‌جایی حکومت هستند و یا به عنوان دفاع از حقوق مردم و اصلاح امور جاری در برابر امام معصوم علیه السلام یا حاکم جامع شرایط و نظام مشروع و قانونی دست به شورش مسلّحانه بزنند- چه به صورت جنگ منظّم کلاسیک یا جنگهای پارتیزانی و یا کودتا- در این موارد اگر دست به کاری زده باشند و حکومت اسلامی نیز در برابر آنان دست به اقدامی بزند، جهاد دفاعی خواهد بود و اگر دست به کاری نزده باشند، ولی نظام اسلامی به خاطر صلاح‌اندیشی و پیشگیری اقدام به جهاد کند، جهاد ابتدایی خواهد بود. ممکن بلکه اقوی آنست که دستهٔ سوّم به‌طور دائم در ردیف جهاد دفاعی حساب شود، چون افراد شورشگر و مسلّح، مادامی که دست به سلاح نبرده و اقدام عملی علیه نظام صالح اسلامی

نکرده باشند، مانند دیگران از حقوق مساوی برخوردار خواهند بود.

﴿مسئلهٔ ۱۹۳۸﴾قراردادهایی که نظام اسلامی با کفّار می‌بندد، با شرایط زیر منعقد خواهد شد:

۱- با توجّه به مجموعه اوضاع و شرایط زمانی و مکانی، نوعی مالیات یا سرانه و یا سالانه و مانند آن پرداخت کنند، البتّه اگر نظام اسلامی صلاح بداند می‌تواند اصلاً مالیات نگیرد.

۲- از کارهایی نظیر توطئه علیه نظام، کمک رسانی مالی و جانی و اطّلاع رسانی به دشمنان و مخالفان اسلام، اذیت، آزار و شکنجهٔ تک تک مسلمانان، تظاهر و تجاهر به چیزهایی که در اسلام حرام مسلّم است مانند تظاهر به میخوارگی، بی‌حجابی، بدحجابی و هرزگی و مانند آن، اجتناب و پرهیز کنند.

۳- در برابر احکام عمومی قضای اسلامی و مقرّرات عام حکومتی تسلیم و تابع باشند، اگرچه در احوال شخصیه می‌توانند مطابق مقرّرات قضایی خودشان عمل کرده و به قضات خودشان مراجعه کنند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۳۹﴾اگر نظام اسلامی و دولت آن مطابق مصالح اسلام و مسلمین با کفّار- اعم از اهل کتاب و مشرکین- پیمان صلح منعقد سازد یا به ایشان امان بدهد، عمل مطابق آن قرارداد و تعهّد و امان‌نامه، واجب و نقض آن، مادامی که از طرف ایشان نقض نشده باشد، جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۹۴۰﴾کفّاری که در حال جنگ با مسلمانان هستند، اگر نظام اسلامی صلاح بداند می‌تواند با ایشان قرارداد صلح ببندد، چه در مقابل قرارداد ذکر شده چیزی بگیرد چه نگیرد یا چیزی به کفّار بدهد و یا ندهد و مدّت قرارداد و کیفیت و شرایط دیگری که لازم است، بستگی به مصالح اسلام و مسلمین دارد و تشخیص آن بر عهدهٔ حکومت اسلامی است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۴۱﴾نظام اسلامی قبل از شروع جهاد ابتدایی واجب است مخالفان، کافران و مشرکان را دعوت به اسلام کند و زمینه را برای چنین دعوتی فراهم کند تا آنان گرایش به اسلام و عدالت اسلامی پیدا کنند، بدون دعوت و ایجاد زمینهٔ مناسب، جهاد جایز نیست و منظور از دعوت روشن کردن آنان و بیان توحید خداوندی و خواندن ایشان به سوی یگانه پرستی و تبیین زیباییهای اسلام و معرّفی خدای جهان، آن گونه که متناسب شئون حضرت حق است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۴۲﴾کفّاری که در حال جنگ با مسلمانان هستند و با مسلمین قرارداد متارکهٔ جنگ و تعهّدات دیگر ندارند، اگر از قراین و شواهد به دست آید که به اسلام گرایش پیدا کرده‌اند و این احتمال کاملاً عُقلایی به نظر آید، چه از طرف رهبری یا یکی از مسلمانان امان داده شود، باید ترتیب اثر داده شود و لازم نیست از طرف آنان تقاضای امان نامه شود و در این صورت دیگر جنگ با آنان جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۹۴۳﴾در جهاد با کفّار و مشرکان، زنان و کودکان آنان نباید مورد آسیب قرار گیرند و حتّی جنگجویان کافری که به دست مسلمانان اسیر شده‌اند و هیچ خطری از جانب آنها مسلمانان را تهدید نمی‌کند، نباید مورد تعدّی قرار گیرند و کاملاً از حقوق مشروع و قانونی برخوردار می‌شوند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۴۴﴾حکومت صالح اسلامی با اسرای جنگی کفّار که به اسارت مسلمین درآمده اند و تحت اسارت زندگی می‌کنند- با پایان جنگ- با توجّه به مجموعهٔ شرایط و رعایت مصالح اسلامی یکی از سه گزینه را می‌تواند انجام دهد:

۱- آنان را مورد منّت و رأفت اسلامی قرار داده و بلا عوض و یک جانبه آزادشان کند و حتّی در انتخاب نوع زندگی و محیط آن و نیز جای ماندن و شیوهٔ آن، آزاد بگذارد.

۲- آزادشان کند، ولی در مقابل آزاد سازی چیزی مطالبه کند و بگیرد.

۳- با مراعات حقوق ویژه و احکام خاصی که در اسلام آمده است، برای جذب ایشان به سوی اسلام و هضم‌شان در جامعه اسلامی، به عنوان برده از آنان استفاده شود.

﴿مسئلهٔ ۱۹۴۵﴾اسرای آشوبگران مسلّح (بُغاة) نه کشته می‌شوند و نه به بردگی گرفته می‌شوند، بلکه باید آزاد شوند، مگر اینکه از ناحیهٔ ایشان احساس خطر شود، در این صورت حاکم اسلامی مطابق مصالح تصمیم می‌گیرد و در صورتی که آشوبگران مسلح مرکزیت فتنه و توطئه را داشته باشند و حاکم اسلامی احتمال بدهد اگر آنان آزاد شوند به مرکزیت ملحق می‌گردند، می‌تواند مطابق مصالح با آنان، مانند کسانی که در حال جنگ هستند عمل کند.

دفاع از حقوق شخصی

﴿مسئلهٔ ۱۹۴۶﴾اگر کسی یا گروهی به انسان، ناموس او، یکی از بستگان وی و یا به هر مسلمان دیگری حمله کند و قصد کشتنش را داشته باشد، او می‌تواند به هر نحو ممکن دفاع کند، ولو اینکه منتهی به کشته شدن و از بین رفتن مهاجم شود. البتّه بر دفاع کننده واجب است تلاش کند، مادامی که راه خفیف‌تر و آسان‌تری وجود دارد، دست به کار خشن نزند، حتّی شده از طریق فراری دادن و یا فرار کردن.

﴿مسئلهٔ ۱۹۴۷﴾اگر کسی مورد تهاجم قرار گیرد، در صورتی که به تنهایی نتواند از خود و ناموس خود، دفاع کند، واجب است از دیگران، هر که باشند، کمک بخواهد و بر دیگران هم واجب است کمک کنند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۴۸﴾اگر دزد به قصد بردن مال انسان یا بستگان او، هجوم آورد، انسان حق دارد با رعایت مراتب دفاع کند، ولو اینکه به کشته شدن دزد منتهی شود.

﴿مسئلهٔ ۱۹۴۹﴾هنگامی که انسان از خودش، ناموسش یا هر کس و چیزی که واجب است، دفاع می‌کند، اگر به شخص متجاوز زیان مالی، جانی یا نقص عضوی وارد شود، در صورتی که مراتب را رعایت کرده باشد، ضامن نیست، ولی اگر از سوی مهاجم به دفاع کننده زیانی وارد شود، مهاجم ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۵۰﴾اگر دفاع کننده طوری بر مهاجم غلبه کند که قدرت هجوم را از او سلب کند، مدافع از این به بعد، حق ندارد در مقام دفاع او را بزند، زخمی کند یا بکشد و اگر قرار به تعزیر

باشد باید با نظر حاکم شرع باشد.

﴿مسئلهٔ ۱۹۵۱﴾کسی که اجنبی را با همسر، دختر و یا یکی از محارم خود یا یکی از زنان خویشاوند و یا با یکی از زنان مسلمان ببیند و یقین کند که آن مرد اجنبی قصد تعدّی و تجاوز به آنان را دارد، واجب است به هر وسیله و شیوهٔ ممکن و معقول از حریم آنان دفاع کند، ولو اینکه به کشته شدن متجاوز بینجامد. در هر حال واجب است در دفاع مراتب را رعایت کند و در صورتی که مراتب را رعایت کرده باشد، خسارات وارده بر مهاجم را ضامن نیست، ولی در صورت عدم رعایت، بنا به احتیاط ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۵۲﴾اگر کسی یا دستگاهی برای آگاهی بر ناموس و اسرار شخصی افراد یا دیدن بدن نامحرم، از طریق عادی یا به وسیلهٔ دوربین، شنود و امثال آن درون خانهٔ مردم را نگاه کند یا صدایشان را ضبط کند و بشنود، واجب است در مرحلهٔ اوّل تذکر داده و نهی شود و در صورت بی‌اعتنایی با رعایت مراتب دفاع باید جلوگیری شود، اگرچه به مجروح یا کشته شدن نگاه کننده یا شنونده بیانجامد یا موجب تخریب دستگاه و دوربین شود و اگر موجب تخریب دستگاه و مانند آن گردد، خراب کننده ضامن نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۹۵۳﴾دفاع از جان و ناموس جایز و در مواردی واجب است؛ هر چند دفاع کننده احتمال بدهد یا حتّی یقین داشته باشد که در راه دفاع ممکن است آسیب ببیند و یا کشته شود، ولی اگر در راه دفاع از مال بخواهد اقدام کند، وقتی جایز است که یقین به کشته شدن خود نداشته باشد، بلکه احتیاط در عکس آنست.

﴿مسئلهٔ ۱۹۵۴﴾اگر انسان گمان کند کسی قصد هجوم به جان، مال یا ناموس وی را دارد و در مقام دفاع خسارتی بر کسی که فکر می‌کند مهاجم است وارد سازد و بعد معلوم شود اشتباه کرده، اگرچه گناه نکرده، ولی خسارات وارده را ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۵۵﴾اگر حیوان درنده‌ای که متعلّق به دیگری است، به کسی حمله کند، آن شخص حق دارد از خودش دفاع کند و در دفاع از خود اگر مراتب را رعایت کند و با این حال اگر آسیبی به آن حیوان وارد شود، ضامن نیست، مگر اینکه مراتب را رعایت نکند یا در دفاع خلاف عدل عمل کرده و تجاوز کند که در این صورت ضامن است.

احکام امر به معروف و نهی از منکر

یکی از مهم‌ترین واجبات اسلامی امر به معروف و نهی از منکر است و آن یعنی اعمال نظارت و مراقبت عمومی، برای کنترل و اصلاح جامعه و اعلام حیات جمعی و احساس مسئولّیت آحاد جامعه در برابر حوادث و جریاناتی که در اجتماع روی می‌دهد. در نظام اسلامی همه باید نسبت به یکدیگر احساس و ظیفه کنند و در برابر کارهای دیگران خود را مسئول بدانند. یکدیگر را به خوبیها دعوت کنند و از زشتیها و پلیدیها باز داشته و نهی کنند. در جامعه‌ای که افراد، داعی به

نیکیها و رادع از بدیها هستند، هم آنان نسبت به یکدیگر احساس مسئولیت کرده و بر اعمال هم نظارت خواهند کرد و در نتیجه جامعه در مسیر صحیح قرار می‌گیرد و افراد ناآگاه، مطّلع و آگاه خواهند شد و در فضایی این چنین، صاحبان قدرت خود را بدون ناظر و رها احساس نمی‌کنند و در انجام کارها و رفتار با مردم، از راه درست عدول نخواهند کرد. به همین دلیل قرآن کریم، رابطهٔ بین مؤمنان را رابطهٔ ولایی و همگان را نسبت به هم ولی می‌داند و در همین رابطه فرموده است: «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، يأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»[1]، یعنی همهٔ مردان و زنان با ایمان نسبت به هم ولایت دارند به‌طوری که یکدیگر را به انجام خوبیها امر می‌کنند و از بدیها باز دارند و این نسبت، تنها میان افراد عادی جامعه نیست، بلکه بین مردم و حکومت هم ساری و جاری است. اگر حکومت نسبت به مردم نوعی ولایت دارد مردم هم نسبت به حکومت همان رابطه را دارند، از رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که فرمودند: «همهٔ شما فرمانروا و نگهبان هستید و در مقابل یکدیگر مسئولید»[2] و نیز از امام محمّد باقر علیه‌السلام روایت شده که فرموده‌اند: «امر به معروف و نهی از منکر فریضهٔ بزرگی است که به وسیلهٔ آن سایر فرایض و واجبات برپا می‌شود و کسانی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک می‌کنند، مشمول غضب خدای متعال قرار می‌گیرند و در این صورت انسانهای شایسته و صالح نیز در کنار افراد ناشایست و بدکار به هلاکت می‌رسند... بدانید این فریضه راه انبیا و روش صالحان و تکلیف بزرگی است که به وسیلهٔ آن فرایض و دیگر واجبات به مرحله اجرا در می‌آید؛ راهها امن می‌شود، کسب و تجارت و داد و ستدها حلال شده و رونق پیدا می‌کند، حقوق مردم تأمین می‌شود، زمینها آباد گردیده و دشمنان و گردنکشان به عدل و انصاف وادار می‌شوند و کارها روبه راه می‌شود. خدای متعال به شعیب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی فرمود: من از قوم تو، شصت هزار از خوبان و چهل هزار از بدان را عذاب می‌کنم. عرض کرد: پروردگارا بَدان به جای خود، خوبان را چرا؟ خدای عالم وحی فرستاد: خوبان در برابر اهل معصیت مسامحه کرده و به خاطر غضب من غضب نکردند.»[3]

معروف و منکر

﴿مسئلهٔ ۱۹۵۶﴾معروف عبارت از هر چیزی است که شرع آنرا واجب یا مستحب و عقل آنرا ذاتاً حَسن و خوب بداند و منکر چیزی است که شرع آنرا حرام یا مکروه و عقل آنرا ذاتاً قبیح بداند، پس هر چیز واجب، مستحب و حسن، معروف و هر چیز حرام، مکروه و قبیح، منکر است و در این جهت فرقی میان امور فردی و اجتماعی‌نیست. امر به معروف و نهی از منکر از وظایف

---

۱. توبهٔ: ۷۱.
۲. صحیح بخاری، ج۱، ص۱۶۰، کتاب الجمعهٔ.
۳. تهذیب الأحکام، ج۶، ص۱۸۰، باب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر، ح۲۱.

عمومی است و همه در برابر هم مسئولند و باید به این وظیفه عمل کنند و حکومت و مـردم نیـز در برابر یکدیگر مسئولیت دارند و باید به این وظیفه عمل کنند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۵۷﴾امر به معروف و نهی از منکر با شرایطی که در مسائل بعدی گفته می‌شود، واجب و ترک آن معصیت و گناه است، در مستحبّات و مکروهات نیز، امر و نهی مستحب یا مکروه است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۵۸﴾امر به معروف و نهی از منکر از قبیل واجبات کفایی است، بنابراین اگـر بـا اقـدام بعضـی از انسـانها و مکلّفـین مقصـود حاصـل شـود، تکلیـف سـاقط اسـت و اگـر اقامـهٔ معـروف و جلوگیری از منکر احتیاج به قیام جمعی و حرکت وسیع مردمی داشـته و متوقـف بـر اجتمـاع آنـان باشد، واجب است به اندازهٔ نیاز قیام کرده و اجتماع کنند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۵۹﴾یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر احتمال تأثیر است، بنابراین اگر امر و نهی بعضی از افراد مؤثّر واقع نشود طبعاً بر آنان واجب نیست، ولی بعضی افراد که احتمال می‌دهند اگر امر به معروف و نهی از منکر کنند، اثر بگذارد، بر این افراد واجب است اقدام کنند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۶۰﴾وقتی که امر به معروف و نهی از منکر واجب می‌شود، آن کس کـه بایـد امـر بـه معروف و نهی از منکر زبانی انجام دهد واجب است در معروف امر و از منکر نهـی کنـد و صِـرف یادآوری و بیان حکم شرعی کفایت نمی‌کنـد، مگـر آنکـه همـان یـادآوری موجـب شـود، طـرف معروف را انجام دهد و منکر را ترک کند، در این صورت موضوعی برای مسئله باقی نمی‌ماند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۶۱﴾وجوب امر به معروف و نهی از منکر از قبیل «واجبات توصّلی» اسـت و هـدف از آن احیای واجبات و منع محرّمات است، بنابراین در تحقق امر به معروف و نهی از منکر قصد قربت شرط نیست، گرچه در برابر هر توصلی اگر قصد قربت صورت گیرد، اسـتحقاق اجـر پیـدا خواهـد کرد.

شرایط امر به معروف و نهی از منکر

﴿مسئلهٔ ۱۹۶۲﴾هر کس که امر به معروف و نهی از منکـر مـی‌کنـد، واجـب اسـت معـروف را از منکر تشخیص بدهد و فرق میان آن دو را بداند، بنابراین کسی که معـروف و منکـر را نمـی‌شناسـد نمی‌تواند امر به معروف و نهی از منکر کند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۶۳﴾در وجوب امر به معروف و نهی از منکر سه شرط لازم است و بدون آنها امـر بـه معروف و نهی از منکر لازم نیست و ممکن است حرام هم شود:

۱- احتمال بدهد امر و نهی او با توجّه به مجموعهٔ شرایط و اهمّیتی که متعلق امر و نهی دارد، اثـر داشته باشد، بنابراین اگر بداند هیچ اثری ندارد، حتّی در حدّ بیان اهمّیت مسئله و دفع اتّهام از حریم دین و عالمان دینی، امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست.

۲- بداند یا مطمئن باشد گناه‌کار بنا دارد گناه را ادامه دهد، اگر بداند یا مطمـئن باشـد گنـاه‌کـار ادامه نمی‌دهد، امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست.

۳- در امر و نهی مفسدهٔ مهم‌تر وجود نداشته باشد پس اگر بداند یا مطمئن باشد یا ظن و گمان پیدا کند و یا احتمال عُقلایی بدهد که از امر و نهی او، زیان جانی، آبرویی، عِرضی یا مالی قابل توجّهی به وی یا خویشاوندان یا نزدیکان و یا دیگر مؤمنان می‌رسد، در این صورت امر به معروف واجب نیست و در بسیاری موارد حرام نیز هست.

﴿مسئلهٔ ۱۹۶۴﴾اگر معروف یا منکر، از اموری باشد که در نظر شارع مقدّس اهمّیت زیادی دارد که هیچ گاه راضی به ترک آن نیست یا اینکه به هیچ وجه بر وقوع و تحقّق آن رضایت نمی‌دهد، مانند اساس دین و اصول آن، حفظ قرآن و دفاع از آن، حفظ اعتقادات مسلمانان و شیعیان، امامت و عدل و تحلیل درست آنها، استقلال مسلمین، حقوق مردم، اصل نظام اسلامی و جمهوریت آن، ابتذال دینی و مسخ مفاهیم بنیادی دین و ایجاد تزلزل در باورهای مردم به خصوص جوانان، ارائهٔ تصویری کریه و خشن از دین و تحریف تاریخ و مقاطع حسّاس آن به خصوص در انقلاب اسلامی، ترویج فرهنگ تجمّل و رفاه طلبی در متصدّیان امور، ایجاد تزلزل در بنیانهای محوری اجتماعی‌مانند مرجعیت دینی و ده‌ها منکر دیگر، که باید در این موارد اهمّیت موضوع را دید و سنجید و در این موارد با توجّه به حسّاسیت موضوع، صِرف ضرر و زیان داشتن یا احتمال آن، مانع وجوب امر به معروف و نهی از منکر نمی‌شود، بنابراین اگر حفظ عقاید و باورهای مسلمانان و پاسداری از احکام ضروری اسلام و امامت و حقوق عمومی و مانند آنها احتیاج داشته باشد که انسان از جان خود مایه بگذارد یا مال زیادی مصرف کند، باید انجام دهد همچنان‌که امام حسین علیه‌السلام این فریضه را انجام داد.

﴿مسئلهٔ ۱۹۶۵﴾اگر بدعتی به نام دین انجام پذیرد و یک منکر دینی به عنوان یک امر دینی و مجاز، القاء و تلقّی گردد، مثلاً حکومتها و دولتها به نام دین آن‌را مرتکب شوند و یا حتّی تلقی بدین گونه باشد که این اعمال را به نام دین انجام می‌دهند، افشاگری و اظهار حق و بیان اینکه این بدعت ربطی به دین ندارد و امری منکر است، بر همگان به خصوص بر علمای اسلام واجب است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۶۶﴾اگر سکوت علمای دین و بزرگان حوزه‌ها و کسانی که در جاهای مختلف به عنوان دین مورد توجّه و مراجعهٔ مردمی هستند، موجب هتک مقام عالمان دینی، حوزویان و جایگاه علم و عالم و سوءظن به آنان و بی‌اعتمادی مردم به روحانیت خدمت‌گذار گردد، اظهار نظر و دفاع از کیان علم و عالم و مرجعیت، حوزه و زعامت دینی و معنوی و حمایت از حق به هر شکل و صورت ممکن واجب است اگرچه بدانند اکنون یا هیچ وقت تأثیر نخواهد داشت.

﴿مسئلهٔ ۱۹۶۷﴾اگر سکوت علمای اسلام و مراجع دینی و کسانی که به آرا و نظرات ایشان استناد می‌شود و دیگر کسانی که در جامعه به نام دین سخن می‌گویند، موجب وهن آنان و تقویت ظالمین یا مشروعیت بخشیدن به نهادها و ارگانهایی شود که به نام دین، مرجعیت و ولایت دینی، کارهای مخالف شرع و قانون و اعتقادات مسلمین انجام می‌دهند و یا با عملکرد غلط و غیر منطقی، توان و قدرت اسلام و قرآن برای ادارهٔ جامعه را، زیر سؤال برده و اعتماد و اعتقاد مردم را به

حکومت اسلامی متزلزل می‌کنند، سکوت ایشان حرام و اظهار حق و انکار باطل واجب است، اگرچه بدانند جلوگیری از گناه و ظلم به‌طور جدی صورت نمی‌گیرد.

﴿مسئلهٔ ۱۹۶۸﴾اگر سکوت عالمان دینی و بزرگان، موجب تقویت ظالمان و تأیید ایشان و بدبینی و بی‌اعتمادی مردم به علما و متّهم شدن آنان به سازش با دستگاه ظلم و توجیه کارشان گردد، شکستن سکوت و اظهار حق و رفع این اتّهام واجب است، اگرچه بدانند جلوگیری از ظلم نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۹۶۹﴾با توجه به اینکه جمهوری اسلامی ایران بر اساس ملاکهای شرعی و با رأی مستقیم مردم شکل گرفته است و مطابق قانون اساسی هم مشروع است و هم مقبول، اگر مقرّرات آن از مسیر قانونی به تصویب برسد و مخالف با شرع نباشد، لازم‌الاجراست و مخالفت با آن شرعی نیست و حمایت و دفاع از اجرای آن از مصادیق امر به معروف و بی‌اعتنایی و مخالفت با آن از مصادیق منکر است و نهی از آن واجب، کما اینکه مسلمانان در سراسر عالم، واجب است زبانی، مالی و عملی از اسلام و حریم آن دفاع کنند و با عملشان آمر به معروف و ناهی از منکر باشند و در مواردی که مقرّرات آن کشورها با مسلّمات دین مخالفت نداشته باشد، با آنها مخالفت نکرده و از آنها پیروی کنند.

مراتب امر به معروف و نهی از منکر

﴿مسئلهٔ ۱۹۷۰﴾امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد که در صورت احتمال تأثیر در مرتبهٔ پایین تر، اقدام به نوع دیگر و بالاتر جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۹۷۱﴾به صورت کلّی امر به معروف و نهی از منکر سه مرتبه دارد:

۱- انزجار و تنفّر قلبی و ابراز آن طوری که گناه‌کار احساس کند این رفتار به سبب گناه و منکری است که او مرتکب شده یا برای معروفی است که ترک کرده است، مثلاً از او رو برگرداند یا با چهره‌ای درهم و خشمگین با او برخورد کند یا رفت‌وآمد را با او ترک کند؛ و در هر کدام از این اعمال نیز باید از مرتبهٔ ضعیف شروع کند و با احتمال تأثیر مرتبهٔ ضعیف، وارد مرتبهٔ بالاتر نشود مثلاً اگر تنها با حرف نزدن منظور حاصل شود و معروف انجام و منکر ترک می‌شود، به همین مقدار اکتفا کند، مخصوصاً در مواردی که فرد خاطی در شرایطی قرار دارد که اگر طور دیگری با وی عمل شود موجب هتك حرمت از او خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۱۹۷۲﴾اگر اعراض کردن و ترک معاشرت با گناه‌کار موجب شود او گناهی را که مرتکب می‌شود کم کند، اعراض واجب است و این در صورتی است که مراتب دیگر در جلوگیری از اصل گناه مؤثّر واقع نشود و الاّ باید از آنها استفاده شود.

﴿مسئلهٔ ۱۹۷۳﴾اگر اعراض و قطع رفت‌وآمد علما با دستگاه ظالم باعث شود، آن دستگاه در ظلم خود تخفیف داده و یا روش و سیستم خود را تغییر دهد، واجب است از آنها اعراض کنند و اعلام

نیز بکنند که به این وسیله از دستگاه ظالم دوری می‌گزینند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۷۴﴾اگر ارتباط و رفت‌وآمد علمای دین باعث تقویت یا تبرئه یا مشروعیت و توجیه کار دستگاه ظلم در نزد افراد بی‌اطلاع و عوام گردد و یا موجب تجرّی ایشان شود یا جایگاه علم و عالم را تنزّل داده و هتک کند، ترک ارتباط و قطع تردّد با آنان واجب و اگر ارتباط با آنان باعث می‌شود در کارهای ظالمانه تخفیف دهند، باید اهمّ و مهمّ کنند و هر کدام که اهمّیت بیشتری دارد، آن‌را مقدّم بدارند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۷۵﴾اگر در نظام اسلامی بعضی از نهادها و دستگاه‌ها به خاطر ضعف عملکرد یا به خاطر نداشتن یا نبودن مستندات مصوب و مشخّص قانونی، به موادّ و تبصره‌های سست و بی‌پایه از لحاظ حقوقی استناد کنند و در نتیجه توان و آبروی نظام اسلامی زیر سؤال رود و اعتماد مردم به نظام، رهبری و مسئولان آن سست شود، اگر اعتراض بعضی بزرگان و علمای اسلام و گوشزد کردن ایشان مؤثّر واقع شود، واجب است اعتراض کنند و از طرق قانونی تذکرهای لازم را به گوش آنان برسانند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۷۶﴾دومین مرتبه از مراتب امر به معروف و نهی از منکر، مرتبهٔ زبانی است. در صورتی که ترک کنندهٔ معروف و مرتکب شوندهٔ منکر با اقدام مرتبهٔ ضعیف‌تر متأثّر نمی‌شود و نیاز به گفتن شفاهی دارد، که فلان کار را انجام بدهد و فلان کار را انجام ندهد، اگر انسان می‌داند یا احتمال می‌دهد امر به معروف و نهی از منکر اثر بگذارد و شرایط دیگر این فریضه نیز فراهم است واجب است مرتکب گناه را منع کند و به تارک معروف دستور انجام آن‌را بدهد.

﴿مسئلهٔ ۱۹۷۷﴾اگر همان امر و نهی ساده کفایت کند باید به همان بسنده کند و از آن فراتر نرود و در صورتی که صرف پند و اندرز مؤثّر واقع نشود، اگر احتمال می‌دهد امر و نهی کردن مؤثّر واقع شود باید امر و نهی کند و اگر در امر و نهی نیاز به سختگیری و درشتی در گفتار هم باشد باید استفاده کند، مشروط بر اینکه دروغ، افترا، اغراق گویی یا گناه دیگری انجام ندهد.

﴿مسئلهٔ ۱۹۷۸﴾مرتبهٔ سوم از مراتب امر به معروف و نهی از منکر از مراتب دیگر بالاتر است و آن استفاده از زور و قدرت است. اگر انسان بداند شخص تارک معروف و مرتکب منکر بدون اعمال فشار و زور، معروف را انجام نمی‌دهد و منکر را رها نمی‌کند، واجب است به اندازه‌ای که لازم است استفاده کند، ولی از حدّ آن تجاوز نکند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۷۹﴾اگر جلوگیری از ارتکاب منکر و ترک واجب منوط به این است که دست گناه‌کار را گرفته و او را از صحنه بیرون ببرند و یا اینکه جلو استفاده از ابزار گناه را بگیرند و یا اینکه در آن ابزار تصرّف کرده و به جای دیگری ببرند که گناه‌کار دسترسی به آن نداشته باشد، همهٔ اینها جایز و حتی واجب است، ولی حق ندارند در اموال محترم او تصرفی کنند که موجب از بین رفتن آن شود و اگر تلف شود مرتکب ضامن است، مگر اینکه جلوگیری از گناه مهم وابسته به آن باشد به‌طوری که بدون از بین بردن تمام یا مقداری از آن امکان نداشته باشد، در این صورت

ظاهر آنست که ضامن نیست، ولی بهتر است در این موارد از حاکم شرع اجازه بگیرد.

﴿مسئلۀ ۱۹۸۰﴾برای جلوگیری از گناه، ارتکاب گناه دیگر جایز نیست، مگر اینکه گناه از مواردی باشد که مورد اهتمام شرع مقدّس است و به هیچ وجه اجازۀ آن‌را نمی‌دهد، مانند قتل نفس که اگر کسی در معرض قتل قرار بگیرد باید با رعایت مراتب و درجات امر به معروف و نهی از منکر جلوی آن گرفته شود، حتّی اگر نیاز باشد در وسایل قاتل تصرف شود و آن‌را نابود سازد، یا اگر مورد قتل، زن اجنبیه باشد و حفظ آن متوقّف به گرفتن دست و بدن و بیرون بردن او از معرکه باشد، جایز و حتی واجب است.

﴿مسئلۀ ۱۹۸۱﴾اگر جلوگیری از گناه احتیاج به زدن و سختگیری بر گناه‌کار داشته باشد، جایز است، ولی بیش از مقداری که نیاز است اقدام نکند و بهتر است در کتک زدن و اعمال فشار با حاکم شرع جامع شرایط در میان بگذارند و با اجازۀ او انجام دهند.

﴿مسئلۀ ۱۹۸۲﴾اگر جلوگیری از معصیت یا اقامۀ واجب، متوقّف بر مجروح و زخمی کردن یا حتّی کشتن و از بین بردن فرد خاطی باشد، بدون اجازۀ حاکم شرع جایز نیست.

﴿مسئلۀ ۱۹۸۳﴾اگر گناه آن‌قدر مهمّ است که شرع مقدّس اهتمام زیادی به جلوگیری از آن در تمام شرایط دارد، مانند قتل نفس محترمه و از طرف دیگر گناه‌کار به هیچ وجه حاضر نیست کوتاه بیاید، جلوگیری از آن در تمام حالات مطلوب و جایز بوده و هر کسی که توانایی جلوگیری دارد باید به هر نحو ممکن مانع گناه شود، حتّی اگر منجر به مرگ گناه‌کار شود و اجازه گرفتن از مجتهد جامع شرایط هم، لازم نیست، ولی اگر غیر از این راه، به طریق دیگر هم بشود جلوی ارتکاب آن گناه را گرفت که گناه‌کار هم کشته نشود، واجب است از آن روش استفاده کنند و با وجود این، اگر از راهی استفاده کنند که به کشته شدن فرد خاطی منجر شود، خود آمر به معروف و ناهی از منکر، گناه‌کار و متجاوز محسوب می‌شود و احکام متجاوز دربارۀ او اجرا خواهد شد.

مسائل امر به معروف و نهی از منکر فراوان است و از وظایف حسّاس و همگانی است که هدف آن احیای معروف و از بین بردن منکر است و این امر دارای ظرافت و پیچیدگی خاصی است. افرادی که می‌خواهند امر به معروف و نهی از منکر کنند، خودشان باید در عمل مروّج معروف و حق و مخالف منکر و باطل باشند و به علّت تضاد بین گفتار و رفتار، خدای ناکرده، دلیل و بهانه برای خنثی شدن امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر به دست مخالفان ندهند و این فریضۀ بزرگ الهی را کم رنگ نکنند. آمرین باید از طرفی متوجّه باشند که از ابتدا به صورت چماقی و با خشونت با مسئله برخورد نکنند تا خدای ناکرده منکری که از این نوع برخورد به وقوع می‌پیوندد، بیشتر از آن منکری باشد که در پی نهی آن بودند. اگر هدف آمران به معروف و ناهیان از منکر احیای خوبیها و امحاء بدیها و زشتیها باشد و برای رضای خدا، هدایت و روشنگری مردم صورت گیرد، با نصرت و یاری خدا به آن هدف مقدّس که منظور نظر قرآن کریم و پیامبران خدا و تمام رهبران الهی است، خواهند رسید.

بخش هفتم:

احکام اقتصادی

خمس

اهمّیت و جایگاه خمس

خمس یکی از واجبات مالی است که در اسلام مقرّر گردیده است و آن یک‌پنجم از درآمدها، بهره‌ها و اکتسابی است که انسان از طرق مختلف به دست می‌آورد و در عصر امام معصوم علیه السلام در اختیار آن بزرگوار قرار داده می‌شود تا در مصارفی که در آن مصلحت می‌بیند، مصرف کند.

در عصر کنونی که عصر غیبت کبرای امام معصوم علیه السلام است، خمس واجب است که زیر نظر فقیه و مجتهد جامع شرایط و اعلم فقهای موجود قرار داده شود تا به مصارف مقرّره شرعی برسد یا با نظارت و اشراف او در مواردی مصرف شود که در شرع مقدّس اسلام مقرّر گردیده است.

عقل سلیم هنگامی که در ادلّهٔ خمس و فلسفهٔ جعل و تشریع آن تأمّل کند درمی‌یابد که خمس بودجهٔ امامت و رهبری ائمّهٔ دین است و در عصر غیبت امام علیه السلام در همان مصارف و مواردی باید مصرف شود که اگر خود امام معصوم علیه السلام حضور می‌داشت، در آنها مصرف می‌فرمود. بنابراین در این عصر، خمس باید علاوه بر اینکه در جهت مرتفع ساختن نیازهای مشروع سادات فقیر و نیازمند مطابق با شأن ایشان مصرف شود، همچنین برای تحکیم اساس و مبنای فکری و علمی و اجرایی نظام امامت و حکومت حقّه و مورد رضای خداوند عزّ و جلّ که مبتنی و متّکی بر مذهب حقّهٔ جعفری است، نیز هزینه شود و شرایط و امکانات مورد نیاز چنین نظامی را فراهم کند.

بنابراین خمس از آن امامت و رهبری است و یک‌پنجم درآمد انسان با جعل و تشریع الهی در ملک عنوان امام و امامت و رهبری قرار دارد و لذا این نوع اموال مادامی که امام علیه السلام در حال حیات است، در اختیار او قرار دارد و پس از ارتحال یا شهادت او به ورّاث دیگر یا به ورثهٔ اکبر یعنی بزرگ‌ترین ورثه از نظر سنّ و سال نمی‌رسد و با این اموال مانند سایر اموال و «مَا تَرَکَ» او

معامله نمی‌شود، بلکه در اختیار امام بعدی قرار می‌گیرد و از همین رو در لسان روایات اسلامی از آن به عنوان «حقّ الامارة» تعبیر و بر ادای آن تأکید و سفارش فراوانی کرده‌اند.

این وظیفه مانند دیگر وظائف الهی تا قیامت برقرار است و در لزوم و وجوب پرداخت آن میان دوران امام معصوم‌علیه‌السلام و غیبت آن بزرگوار، فرقی وجود ندارد. پس در این عصر که با غیبت امام معصوم‌علیه‌السلام مواجه هستیم، این اموال در اختیار افرادی باید قرار گیرد که مذاق شرع و موارد مصرف آنها را بهتر از دیگران می‌فهمند تا ایشان به عنوان نیابت از طرف امام‌علیه‌السلام به مصرف برسانند. طبعاً کسانی که علماً و عملاً نزدیک‌تر به امام معصوم‌علیه‌السلام هستند و برای تحقّق امامت حقّه می‌کوشند و با معرفت و اجتهاد، احکام خدا را می‌شناسند- در این موارد اقرب به واقع- قدر متیقّن‌ترین مرجع برای رسانیدن این اموال به مصارف مخصوص، در عصر حاضر می‌باشند.

مسلمانان و متعهّدان به سرنوشت امّت اسلامی و بلکه علاقه‌مندان به سعادت بشریت باید توجه داشته باشند در ادای خمس کوتاهی نکنند و بدانند مالی که به آن خمس تعلّق گرفته، از ملک آنان بیرون رفته است و در مالکیت امامت است و اگر بدون دادن خمس، هرگونه تصرّفی در آن بکنند، مرتکب حرام شده‌اند و تصرّف بدهکاران خمس نیز در آن حلال نیست و اگر در آن نماز بخوانند نمازشان باطل است. اینک به عنوان تیمّن و تبرّک و برای درک بیشتر مطلب به چند روایت اشاره می‌شود:

۱- در روایتی از حضرت امام رضا‌علیه‌السلام در جواب نامهٔ یکی از تجّار فارس چنین مرقوم فرمودند: «همانا ما به وسیلهٔ خمس می‌توانیم دین خدا را تقویت کنیم و در یاری و رفع نیازهای کسانی که سرپرستی آنان به عهدهٔ ماست، بکوشیم. نیازمندی شیعیانمان را مرتفع سازیم و آبروی خود را در برابر مخالفان و دشمنان حفظ کنیم؛ پس خمس را از ما دریغ نکنید و با دریغ کردن آن از ما، خود را از دعاهای ما محروم نسازید و بدانید دادن خمس موجب گشایش در روزی و وسعت درآمدهای شما و مغفرت و پاک شدن شما از گناهان است و ذخیرهٔ روز قیامت شما خواهد بود و مسلمان واقعی کسی است که به آنچه با خدای خویش پیمان بسته، وفا کند، نه اینکه با زبان اقرار کند و در دل مخالف باشد.»[۱]

۲- از امام محمّد باقر‌علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: هر کسی چیزی را از مال خمس‌دار بخرد و معامله کند، عذرش نزد خداوند سبحان‌عزّوجلّ پذیرفته نیست زیرا چیزی که خریده است برای او حلال نیست.[۲]

---

۱. وسائل‌الشّیعه، ج۹، کتاب خمس، باب ۳ از ابواب إنّ الأنفال و ما یختص بالإمامة، حدیث ۲. ص۵۳۹.
۲. وسائل‌الشّیعه ج۹ کتاب الخمس باب ۱ از ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۵. ص ۴۸۴.

چیزهایی که خمس در آنها واجب است

﴿مسئلهٔ ۱۹۸۴﴾در هفت چیز خمس واجب است:

۱- درآمدها، ۲- معدن، ۳- گنج، ۴- مال حلال مخلوط با حرام، ۵- جواهر و چیزهای گران قیمتی که با غوّاصی به دست می‌آید، ۶- غنائم جنگی، ۷- زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد. احکام هر یک در مسائل آینده خواهد آمد.

۱- درآمد کسب و کار

﴿مسئلهٔ ۱۹۸۵﴾هرگاه انسان در اثر کاسبی، کشاورزی، تجارت، سرمایه‌گذاریهای خُرد و کلان، واسطه‌گری و بالأخره با هر نوع اقدام و برنامه ریزی و عملیات اقتصادی و مالی، درآمدی داشته باشد، ولو اینکه از طریق احیای زمینهای موات و لم‌یزرع یا به دست آوردن مباحات اوّلیه یا ارائهٔ خدمات فنّی، فرهنگی، اجتماعی، انسانی و مانند اینها و یا از راه کارگری یا انجام نماز و روزهٔ استیجاری باشد، در صورتی که از مخارج سالیانهٔ خودش و کسانی که تحت تکفّل او هستند بیشتر بماند و زیاد بیاید، مطابق مسائل بعدی واجب است خمس آنها را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۱۹۸۶﴾اگر چیزی که زیاد آمده به خاطر قناعت کردن بوده است به گونه‌ای که اگر قناعت نمی‌شد، چیزی زیاد نمی‌آمد، باز هم خمس مازاد واجب است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۸۷﴾کسی که هزینه‌های زندگی او به عهدهٔ دیگری است باید خمس همهٔ درآمدهای خود را بپردازد، ولی اگر مقداری از آن‌را خرج زیارت، میهمانی و مانند آن کرده باشد، فقط باید خمس باقی مانده را بدهد.

﴿مسئلهٔ ۱۹۸۸﴾زنی که در اثر کسب، درآمدی دارد و از طرفی شوهرش مخارج او را می‌پردازد، باید آخر سال خمس درآمد خود را بدهد، همچنین اگر شوهر ندارد یا شوهر مخارج او را نمی‌دهد و خود درآمدی داشته باشد، چنانچه چیزی از مخارج سالیانه‌اش زیاد بیاید، باید خمس آن‌را بپردازد، حتی هرگونه فایده و درآمدی که زن به دست می‌آورد و ملک او می‌شود هرچند به صورت کسب نباشد، چنانچه از مخارج سالیانه‌اش چیزی زیاد بیاید باید خمس آن‌را بپردازد، ولی لازم نیست خمس مهریهٔ خود را بدهد هر چند بهتر است.

﴿مسئلهٔ ۱۹۸۹﴾کسی که مالی را طبق ضوابط شرعی به عنوان خمس به دست آورده یا به عنوان زکات واجب یا صدقهٔ مستحبّی مالک شده است، در صورتی که از آن نفعی ببرد و آن منفعت از مخارج سالیانه‌اش زیاد بیاید واجب است خمس آن‌را بدهد، ولی اگر خود خمس یا زکات یا صدقهٔ مستحبّی به آن اندازه باشد که از مخارج سالیانه‌اش زیاد بیاید، ظاهراً خمس ندارد، گرچه بهتر است خمس آن‌را نیز بدهد، امّا در مورد زکات و صدقات مستحبّه احوط بلکه اقوی آنست که اگر از مخارج سالیانه‌اش زیاد بیاید، خمس آن‌را باید بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۱۹۹۰﴾کاسبان، تجّار، صنعتگران و مانند اینها یک سال پس از شروع به دست آوردن

سود، بایستی خمس آنچه از مخارج سالیانهٔ آنها اضافه آمده را بپردازند. کسی هم که شغلش کاسبی نباشد و به‌طور اتفاقی دادوستدی کند و سودی ببرد، پس از آنکه یک سال از سود بردن او گذشت باید خمس مقدار اضافه بر مخارج سالیانه‌اش را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۱۹۹۱﴾نهالهایی که شخصی می‌خرد و خمس آنها را می‌پردازد و می‌کارد و مخارجی نیز برای کشت آنها صرف می‌کند و در زمان خاصی آنها را می‌برد چه موقعی باشد که عرفاً زمان قطع آنها فرا رسیده یا زودتر از آن قطع کند، مقدار رشد آنها جزء درآمد آن سالی است که درختها را قطع کرده است در صورتی که سودی داشته باشد پس از کسر مخارج سالیانه و قیمت اصل آن مال، باید خمس آنچه را از مخارج سالیانه زیاد آمده بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۱۹۹۲﴾اگر به‌طور مثال درختی که خریده و خمسش را داده است یا به او ارث رسیده، میوه بدهد، آنچه از مخارج سالیانه زیاد بیاید خمس دارد و اگر درخت رشد کند یا گوسفندی که داشته چاق شود، رشد درخت یا چاقی گوسفند از درآمد سالی است که آنها را می‌فروشد یا عرفاً وقت فروش آنهاست، پس لازم نیست هر سال حساب کند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۹۳﴾اگر ملکی را برای افراد معین مثلاً برای زن و فرزندان خود وقف کند، چنانچه آنها در آن ملک زراعت و درخت‌کاری کنند و از آن سودی کسب کنند که از مخارج سالیانهٔ آنها زیاد بیاید، باید خمس آن‌را بپردازند. اگر هم به صورت دیگری از آن ملک سود ببرند، مثلاً اجارهٔ آن‌را دریافت کنند، باید خمس مقداری را که از مخارج سالیانهٔ آنان زیاد می‌آید، بپردازند.

﴿مسئلهٔ ۱۹۹۴﴾اگر کسی اجیر شود تا کاری را طی چند سال انجام دهد و اجرت همه را یکجا دریافت کند، آن اجرت بر تعداد آن سالها تقسیم می‌شود و سهم مربوط به سال اول، درآمد آن سال محسوب می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۱۹۹۵﴾اگر مالی نزد کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد، مشمول خمس شود و سپس از طریق معامله و خرید و فروش به دست شخصی برسد، واجب نیست خمسی را که به آن تعلّق گرفته بپردازد، ولی اگر رایگان به دست آن شخص برسد، جزء درآمد او محسوب می‌شود و اگر با درآمدهای دیگر او از مخارج سالیانه‌اش زیاد بیاید باید خمس آنچه را زیاد آمده است بدهد.

خمس بخشش[۱]، ارث و مهریه

﴿مسئلهٔ ۱۹۹۶﴾ظاهر آنست که اگر چیزی را به کسی ببخشند یا جایزه بدهند و یا وصیت کنند مالی به او تعلّق گیرد، چنانچه آن مال از مخارج سالیانهٔ او زیاد بیاید باید خمس آن‌را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۱۹۹۷﴾ارثی که به انسان می‌رسد خمس ندارد مگر در چند صورت:

---

۱. در مواردی از جمله در احکام این بخش می‌توان هبه، بخشش و هدیه را معادل یکدیگر دانست.

۱- میت از خویشانی بوده که وارث نمی‌دانسته چنین خویشی دارد، در این صورت باید خمس ارثی را که از او می‌برد بپردازد.

۲- در صورتی که وارث بداند میت خمس آن مال را نپرداخته است چه آن عینی که خمس به آن تعلق پیدا کرده موجود باشد و یا عِوض آن.

۳- چنانچه وارث بداند میت خمس بدهکار است.

ولی در صورت دوم و سوم اگر میت غیرشیعه و به خمس اعتقادی نداشته باشد و وارث او شیعه باشد، احتیاجی به دادن خمس نیست.

﴿مسئلهٔ ۱۹۹۸﴾مهریه‌ای که زن می‌گیرد خمس ندارد، هرچند خوب است خمس آن‌را بدهد، کما اینکه مالی را که مرد در عوض طلاق خُلع می‌گیرد، دیهٔ اطراف، اَرش جنایات (که در بحث «دیات» معنای آن آمده است) و همچنین در تمام مواردی که ارث می‌رسد، بهتر است خمس آن‌را بپردازد.

خمس مطالبات و پس‌اندازها

﴿مسئلهٔ ۱۹۹۹﴾کسی که از درآمد سالانه به مردم و نهادها قرض داده و در پایان سال از آنها طلبکار است، اگر طلب او با مطالبه دریافت می‌شود و می‌توان آن‌را نقد محسوب کرد، باید در پایان سال خمس آن‌را بپردازد، ولی اگر هنوز وقت دریافت آن نرسیده است یا فعلاً وصول شدنی نیست و احتمال سوخت (عدم وصول) هم دارد، خمس آن واجب نیست، ولی باید هنگامی که وصول شد بلافاصله خمس آن پرداخت شود.

﴿مسئلهٔ ۲۰۰۰﴾کاسبی که در طول سال با مردم معاملهٔ نقد و نسیه انجام می‌دهد، اگر در آخر سال وقت وصول مطالبات آنها برسد و به‌طور معمول و عادی قابل وصول بوده و مانند نقد باشد، واجب است محاسبه کند و خمس سود مازاد بر مخارج سالانه را بپردازد، امّا اگر این‌طور نباشد مثلاً موعد وصول آن نرسیده یا در صورت رسیدن موعد، قابل وصول نباشد، سود آن از درآمد سال کنونی نیست بلکه متعلّق به سالی است که در آن سال وصول می‌شود. همچنین اگر کسی چیزی را بفروشد ولو نقداً و در مقابل آن چك بگیرد، در صورتی که موعد وصول چك برسد و قابل تبدیل به نقد باشد و اصولاً مانند نقد باشد، واجب است محاسبه کند و خمس سود مازاد از مخارج سالانه را بپردازد، ولی اگر این گونه نباشد، سود آن از درآمد سال فعلی محسوب نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۰۰۱﴾افرادی که در ادارات دولتی یا مؤسسات خصوصی کار می‌کنند و معمولاً اداره مقداری از حقوق آنان را پس‌انداز می‌کند تا در هنگام بازنشستگی به تدریج به ایشان بازپرداخت کند، پس از بازنشستگی هر مقدار که در هر سال به آنان بدهند جزء درآمد همان سال حساب می‌شود و لازم نیست یکجا همهٔ آنها را محاسبه و خمس آن‌را فوراً پرداخت کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۰۲﴾افرادی که مطابق مقرّرات عمومی و جاری و رسمی تحت پوشش بیمه قرار

می‌گیرند و به صورت یک دفعه یا ماهیانه و یا سالیانه وجهی می‌پردازند، تا آن سازمان یا هر تشکیلاتی که مسئولیت بیمه را عهده‌دار است، آنان را بیمه کند و در مواقع از کار افتادگی و پیری به صورت مستمرّی ماهیانه مثلاً چیزی به آنها بپردازد، آن وجهی که ماهیانه یا یکباره یا به هر شکل دیگری به سازمان بیمه کننده می‌پردازد، جزء مخارج سالانه محسوب می‌شود و آن مبلغی که از سوی سازمان بیمه کننده به‌طور اقساط داده می‌شود جزء درآمد سالانه محسوب است و اگر از مخارج سالانه چیزی زیاد بیاید، باید خمسش را بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۰۳﴾اگر با پول خمس داده یا پولی که خمس ندارد مانند ارث، باغی احداث کند یا دام بخرد که پس از افزایش قیمت آن‌را بفروشد، باید خمس میوه و رشد درختان باغ و خمس افزایش قیمت باغ و نیز خمس شیر، پشم، فربهی دام و افزایش قیمت آن‌را پرداخت کند، ولی اگر قصدش افزایش قیمت نباشد بلکه باغ را برای بهره‌گیری از میوه درختان آن احداث کند و دام را برای استفاده از شیر و پشم آن بخرد، تنها باید خمس میوه یا شیر و پشم زاید بر مخارج سالیانه‌اش را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۰۴﴾اگر انسان پولی را که از سود تدریجی کسب و کار و تلاش خود به دست می‌آورد سرمایه قرار دهد و به کار بیندازد و از این طریق زندگی را بگرداند یا با آن پول، مغازه‌ای بخرد و در آن کاسبی کند، یا با آن جنس تهیه کند و این طرف و آن طرف ببرد و دوره‌گردی کرده و خانواده را اداره کند یا به شکل دیگر مثلاً با آن دستگاهی خریداری کرده و از این طریق نیازهای زندگی خود را برطرف کند سه حالت دارد:

۱- به گونه‌ای که اگر از این سرمایه استفاده نکند در مضیقه و عُسر و حرج واقع می‌شود، در این صورت اصل سرمایه حکم مخارج سالیانه را داشته و خمس ندارد، گرچه بهتر است خمس آن‌را بپردازد.

۲- گاهی این گونه نیست، یعنی اگر خمس آن سرمایه را بدهد در مضیقه و عُسر و حرج قرار نمی‌گیرد، در این صورت باید خمس آن‌را بپردازد.

۳- گاهی هیچ کدام از این دو نیست و صاحب سرمایه نمی‌داند که از قبیل قسم اول است یا دوم که در این صورت هم واجب است خمس آن‌را پرداخت کند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۰۵﴾در صورتی که کسی با پولی که واجب نیست خمس آن پرداخت شود، منزلی بخرد یا ملک دیگری را با آن معامله کند دو حالت پیش می‌آید:

۱- قصدش تجارت با آن نباشد بلکه بخواهد خودش از آن استفاده کند، در این صورت ترقّی قیمت آن خمس ندارد و اگر اتّفاقاً آن‌را به ملک دیگری نیز تبدیل کند باز خمس ندارد، ولی اگر تصادفاً آن‌را بیشتر از آنچه خریده بفروشد، پول اضافه از درآمد سال فروش حساب می‌شود که اگر از مخارج سالیانه زیاد بیاید باید خمس آن‌را بپردازد.

۲- قصدش تجارت با آن باشد، در این صورت اگر یک سال از ترقی قیمت آن بگذرد و امکان

فروش داشته باشد به‌طوری که در نظر مردم سود موجود حساب شود، در صورتی که از مخارج سالانه اضافه بیاید، خمس ترقی قیمت باید پرداخت گردد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۰۶﴾چیزهایی که به عنوان ارث به کسی رسیده و خمس ندارد، اگر در سالهای بعد به‌طور اتّفاقی بفروشد یا تبدیل کند و قیمت آن از زمانی که به ارث رسیده بیشتر باشد، افزایش قیمت خمس ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۰۷﴾اگر از درآمد سالانه چیزی بخرد که جزء مخارج سالانه نیست و قیمت آن افزایش پیدا کند، واجب است خمس اصل و افزایش قیمت را محاسبه و پرداخت کند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۰۸﴾اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده، بالا رود، ولی آنرا نفروشد و قبل از اتمام سال دوباره قیمتش پایین بیاید، خمس آن مقداری که بالا رفته بوده واجب نیست، ولی اگر بعد از ترقی و افزایش قیمت به امید اینکه بیشتر ترقی کند با وجود حضور مشتری و امکان فروش آن، بی‌جهت نفروخته است و سال به پایان رسیده و قیمت آن دوباره پایین آمده است، در این صورت باید خمس ترقی و افزایش آنرا بپردازد، ولی اگر آن جنس را به اندازه‌ای نگاه داشته که در عرف تجارت معمول است و به‌طور اتّفاقی قیمت تنزّل کند، اظهر آنست که خمس ترقّی قیمت واجب نیست، گرچه بهتر است که آنرا محاسبه کند و احتیاطاً خمس آنرا بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۰۹﴾اگر عین مالی را که خمس ندارد مانند ارث یا مهریه را سرمایه یا وسیلهٔ کسب و تجارت قرار دهد لازم نیست خمس آنرا بدهد، ولی اگر قیمت آن ترقی پیدا کند و یک سال نیز از آن بگذرد و امکان فروش آن هم باشد، باید خمس ترقی و افزایش قیمت آنرا بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۱۰﴾هر جنس و مالی که یکبار خمس آن داده شود دیگر خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد، مگر اینکه رشد کند یا قیمت آن افزایش یابد که باید خمس مقداری که افزایش یافته داده شود، ولی اگر رشد قیمت بر اثر کاهش ارزش پول باشد، به‌طوری که درآمد و غنیمت حساب نشود، خمس آن لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۰۱۱﴾در وجوب خمس شرط است سود در کاسبیها و درآمدها و در تمامی کارهایی که منشأ درآمد واقع می‌شود استقرار پیدا کند، بنابراین اگر کسی چیزی را بخرد و سود هم ببرد، ولی فروشنده حق خیار داشته باشد، مادامی که معامله لازم نشده و زمان خیار باقی است خمس واجب نیست.

کیفیت تعلّق خمس و نحوهٔ محاسبهٔ آن

﴿مسئلهٔ ۲۰۱۲﴾خمس به عین مال و سود تعلّق دارد، ولی مالك در پرداخت آن مخیر است که از خود عین یا از قیمت آن بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۱۳﴾کسی که از طریق درآمد و کسب سالیانه، اشیا و اموالی را برای تجارت و سرمایه فراهم آورده است و نیاز او به آنها مانند نیاز او به مؤونه نیست، پس از پایان سال اول- بفروشد یا

نفروشد، ولی فروش آنها ممکن بوده باشد- واجب است تمام آنها را محاسبه کند، هم خمس اصل سرمایه و هم خمس رشد و ترقی قیمت آن‌را پس از کسر مخارج سالیانه بپردازد و در سالهای بعد فقط خمس ترقی بعدی و قیمت را بپردازد؛ ولی اگر کسی چندین سال حساب نکرده باشد، کافی نیست خمس همه را به‌طور یک کاسه بدهد، بلکه واجب است خمس سال به سال را محاسبه کند و خمس درآمد هر سال را با درآمد خمس سال قبل- خمسی که داده نشدهٔ خود نیز خمس دارد- بدهد، بنابراین اگر مثلاً دو سال حساب نکرده باشد و آخر سال دوّم به حساب هر دو سال رسیدگی کند و بعد از محاسبه به دست آورد که آخر سال اوّل مثلاً همهٔ دارایی او صد هزار تومان ارزش داشته و الان که آخر سال دوّم است، دویست هزار تومان ارزش پیدا کرده است، اگر می‌خواهد خمس همه را به صورت یک کاسه بپردازد چهل هزار تومان بدهد، ولی باید این طور ملاحظه کند، سال اوّل بیست هزار تومان بدهکار شده است و چون ارزش مال در طول دو سال دو برابر شده است همان بیست هزار تومان هم دو برابر شده، پس از صد هزار تومان سال دوّم بیست هزار تومانش سود خمس سال اوّل آن و از صد هزار تومان سال اول، هشتاد هزار تومان باقی مانده است که خمس آن شانزده هزار تومان می‌شود، بنابراین جمعاً پنجاه و شش هزار تومان خمس بدهکار است و چون مخارج سالیانه و هزینه باید از مال خودش باشد، از خمس کسر نمی‌شود و بهتر است، بلکه بنا بر احتیاط لازم است با مجتهد جامع شرایط یا وکیل تامّ الاختیار او مصالحه کند و این نسبت را در سالهای بعد هم باید انجام دهد.

جبران سرمایه

﴿مسئلهٔ ۲۰۱۴﴾اگر در اول سال قبل از آنکه سودی به دست آورد، از سرمایه یا غیر آن خرج کند و قبل از پایان سال سودی به دست آورد، در صورتی که بدون جبران آن نتواند با آن سرمایه کار کند یا در عُسر و حرج قرار گیرد یا مصرف کردن و یا جبران آن عرفاً مؤونه حساب می‌شود یا اگر جبران نکند، عنوان سود، فائده و استفاده، صدق نمی‌کند، در همهٔ این موارد می‌تواند آن‌را از منافع سال جبران کند و اگر هیچ کدام از اینها صدق نکند، از منافع سال نمی‌توان مخارج را جبران کرد، ولی اگر بعد از سود کردن خسارتی بر سرمایه وارد شود، می‌تواند آن‌را منافع سال جبران کند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۱۵﴾اگر مقداری از سرمایهٔ مخمّس تلف شود واز باقی ماندهٔ آن سودی حاصل شود که از مخارج سالیانه‌اش زیاد بیاید، اقوی آنست که مقداری را که از سرمایه تلف شده، از منافع بردارد و همچنین است اگر یک سرمایه که در مسیر تجارت قرار گرفته است یک وقت خسارت دیده و وقت دیگر سود کرده باشد جایز است با منافع آن خسارت قبلی را جبران کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۱۶﴾اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از دارایی او از بین برود، در صورتی که در همان سال در زندگی به آن احتیاج داشته باشد، می‌تواند از سودی که به دست می‌آورد آن‌را تهیه و

جبران کند، ولی اگر در همان سال در زندگی به آن چیز احتیاج نداشته باشد، نمی‌تواند در بین سال از منافع کسب آن‌را تهیه کند، مگر آنکه بدون محاسبه و جبران آن عرفاً عنوان منفعت، سود و استفاده صدق نکند و نگویند در این سال سود کرده است و یا اگر محاسبه نکند در عُسر و حرج قرار می‌گیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۱۷﴾کسی که چند محلّ کسب و منبع درآمد داشته باشد، ظاهراً می‌تواند پس از به دست آوردن سود، هرگونه زیانی که به سرمایه‌اش وارد می‌شود را از سود آن جبران و کسر کند، خواه هر رشته از کسب او دارای دخل و خرج جداگانه و صندوق مستقل باشد یا نباشد، هر چند در صورت اوّل احتیاط آنست که زیان وارد بر سرمایه یک رشته را از سود رشتهٔ دیگر کسر نکند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۱۸﴾اگر در اثر به دست آوردن سود خسارتی بر مغازه و یا دفتر کار تجاری وارد شود که نیاز به تعمیر پیدا کند، در صورتی که معمولی بوده و از حدّ متعارف زاید نباشد، می‌تواند مخارج تعمیر را از سود سالیانه کسر کند و در این جهت میان تعمیر اصل محل کار و تعمیر برای زیبایی، فرقی نمی‌کند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۱۹﴾آباد کردن زمینهای موات چنانچه برای تجارت یا بهره بردن از کشت و زرع آن باشد جزء سرمایه به حساب می‌آید، ولی اگر برای تفریح و استراحت شخصی خود و فرزندانش در حدّ نیاز عرفی باشد و قصد تجارت و کسب نداشته باشد، جزء سرمایه به حساب نمی‌آید و در صورتی که عرفاً جزء شأن او باشد جزء مخارج سالیانه است.

﴿مسئلهٔ ۲۰۲۰﴾اگر تاجر یا کاسب یا کشاورز، از درآمد سالیانه‌اش وسیلهٔ نقلیه‌ای بخرد یکی از سه حالت را دارد:

۱- اگر برای استفاده در کسب و کار خریده باشد باید خمس آن‌را بپردازد.

۲- اگر برای استفادهٔ خانوادگی و برآوردن نیاز شخصی خریده، خمس آن واجب نیست.

۳- اگر برای هر دو خریده، هر کدام بیشتر باشد ملاک است و چنانچه تقریباً مساوی باشند، احتیاطاً نصف آن‌را جزء سرمایه حساب کند و خمس آن‌را بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۲۱﴾کسی که مقداری از درآمد خود را به تدریج برای تعمیر مغازه، آباد کردن زمین موات، احداث باغ یا خرید ماشین مسافربری صرف کرده، چنانچه قصد کسب سود و توسعهٔ سرمایه‌گذاری و جذب درآمد بیشتر باشد، باید در آخر سال خمس آن‌را بپردازد و اگر اصل زمین آباد شده هم افزایش قیمت پیدا کرده باشد باید آخر سال، خمس آن‌را بدهد، ولی اگر قصد فروش مثلاً زمین را ندارد و می‌خواهد آن‌را داشته باشد چنانچه یک بار خمس آن‌را بدهد، سالهای بعد تا زمانی که آن‌را نفروخته، خمس واجب نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۰۲۲﴾ اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را برای تجارت بکارد و خمس نهال را داده باشد، سالی که موقع فروش آنهاست اگرچه آنها را نفروشد، باید خمس آنها را پس از کسر مخارج سالیانه پرداخت کند، ولی اگر مثلاً از شاخه‌های آنها که هر ساله بریده می‌شود، سودی ببرد و به

تنهایی یا با سودهای دیگر کسب از مخارج سالیانه‌اش زیاد بیاید، باید خمس آن‌را بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۲۳﴾اگر بچّهٔ نابالغ سرمایه‌ای داشته باشد که از آن سودی به دست می‌آید، بنا بر احتیاط واجب بعد از آنکه بالغ شد باید خمس آن‌را بپردازد.

خمس خانه و اثاث منزل

﴿مسئلهٔ ۲۰۲۴﴾هرگاه از درآمد سال چیزی مانند خانه، ماشین سواری، فرش یا سایر وسایل زندگی را بخرد مادامی که نفروخته خمس ندارد و اگر در سالهای بعد آنها را بفروشد در صورتی که با خانه یا وسایل دیگری که مورد نیاز است مبادله کند، خمس بر او واجب نمی‌شود چون درآمدی حاصل نکرده است، اگر خانه و وسایل زندگی را در سالهای بعد بفروشد و از فروش آن سودی به دست آورد و چنانچه خمس آنها را پس از کسر مخارج سالیانه بپردازد در عُسر و حرج قرار نمی‌گیرد، واجب است فوراً خمس آنها را بپردازد، ولو اینکه بخواهد با آن پول، خانه یا ماشین دیگری که مورد نیاز است تهیه کند، ولی اگر با دادن خمس آنها در عُسر و حرج قرار می‌گیرد، ظاهر آنست که خمس بر او واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۰۲۵﴾اگر از درآمد کسب و کار، آذوقه و مواد غذایی، برای مصرف سالیانهٔ خانه، خریداری کند و در آخر سال زیاد بیاید، واجب است خمس آنها را بدهد و اگر بخواهد خمس قیمت آنها را بپردازد، در صورتی که قیمت آنها افزایش پیدا کرده باشد، قیمت روز را باید محاسبه کند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۲۶﴾اگر از درآمد سالیانه قبل از پرداخت خمس اثاثیه منزل تهیه کند و یا برای زن و فرزندان دختر خود طلا و زیور آلات بخرد، تا زمانی که مورد استفاده قرار می‌گیرد و متناسب با شأن خانوادگی اوست، جزء مخارج سالیانه است و خمس ندارد و اگر به‌طور کامل از آنها بی‌نیاز باشد گرچه اقوی آنست که خمس ندارد، ولی احتیاط مؤکد آنست که خمس آنها را مطابق قیمت فعلی با کسر مخارج سالیانه بپردازد، و همچنین است اگر فردی که اهل علم و تحقیق است کتاب بخرد و به‌طور کلّی از آن بی‌نیاز شود، گرچه خمس آنها واجب نیست چون عنوان درآمد صدق نمی‌کند، ولی احتیاط آنست که خمس آنها را پرداخت کند.

مخارج و هزینه‌ها

﴿مسئلهٔ ۲۰۲۷﴾کلّیهٔ مخارج و هزینه‌هایی که برای به دست آوردن سود و درآمد مصرف می‌شود، مانند کرایهٔ حمل و نقل و اجاره بهای توقّف کشتی، دلاّلی و واسطه‌گری، استهلاک ماشین آلات، پول لاستیک و استهلاک و فرسودگی ابزار کاری که جزء سرمایه است و از منافع و درآمد پولی خریده شده که خمس ندارد یا خمسش داده شده و یا خود سرمایه به گونه‌ای است که مانند خود مخارج سالیانه مورد نیاز است یا اینکه خمس آن اگر داده شود موجب عُسر و حرج می‌شود، باید تمامی آنها از مخارج سالیانه کسر گردد و به عنوان مخارج به حساب آید و خمس

مابقی پرداخت شود.

﴿مسئلهٔ ۲۰۲۸﴾آنچه از منافع کسب و شغل که در بین سال به مصرف خوراک، پوشاک، اثاثیه، خرید منزل، جهیزیهٔ مورد نیاز دختر، مخارج ازدواج پسر، زیارت و خیرات و مانند اینها می‌رسد، در صورتی که از شأن پردازنده زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد، همچنین آنچه را به مصرف نذر و کفّاره می‌رساند و نیز مالی را که به کسی می‌بخشد یا جایزه می‌دهد در صورتی که از شأن او زیاده نباشد، از مخارج سالیانه حساب شده و خمس ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۲۹﴾هرگاه انسان نتواند یکجا جهیزیهٔ دختر را تهیه کند و مجبور باشد هر سال مقداری از آن‌را تهیه کند یا در شهری باشد که معمولاً هر سال مقداری از جهیزیهٔ دختر را تهیه می‌کنند به‌طوری که تهیه نکردن آن عیب است، چنانچه در بین سال از سود به دست آمدهٔ آن سال جهیزیه را فراهم کند خمس آن واجب نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۰۳۰﴾اگر کسی خانه‌ای را به‌طور نسیه بخرد و به مرور زمان قسمتی از پول آن‌را بپردازد، خمس ندارد و نیز اگر از طریق تعاونی یا هر نهاد دیگری ثبت نام کند و به‌طور اقساط- ماهانه یا سالانه- مقداری پول واریز کند تا پس از چند سال واحدی به او واگذار شود، آن نیز جزء مخارج سالانه است و خمس ندارد، ولی اگر کسی برای تهیه مسکن مورد نیاز خود از طریق بانک یا مؤسسات اعتباری ناچار است درآمد چند سال را جمع کند تا بتواند با آن خانه‌ای خریداری کند، اگر در عُسر و حرج قرار نمی‌گیرد بنابه احتیاط واجب باید خمس آنچه که از سالهای قبل از خریدن مسکن پس‌انداز کرده بدهد، ولی آنچه را از درآمد سال خرید مسکن برای آن خرج کرده خمس ندارد. اگر یک سال از درآمد همان سال، زمین خانه را بخرد و از درآمد سال بعد مقداری از آن‌را بسازد و همین طور به تدریج ساختمان خانه را به اتمام برساند، خمس واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۰۳۱﴾ماشینی را که انسان برای مسافرتهای شخصی خود و خانواده‌اش یا رفتن به زیارت می‌خرد، اگر خارج از شأن متعارف او نباشد جزء مخارج همان سال به حساب می‌آید و خمس ندارد، هر چند برای سالهای بعد باقی بماند و اگر برای خرید آن ناچار باشد درآمد چند سال را جمع کند، چنانچه دادن خمس او را در عُسر و حرج قرار نمی‌دهد، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آنچه را که از سالهای قبل از سال خرید پس‌انداز کرده، بدهد و اگر به مشکل بیفتد، خمس ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۳۲﴾تجمّلات و تشریفات منزل و زندگی، ایاب و ذهاب و میهمانیهای شخص و خانوادهٔ او اگر از حدّ متعارف و شأن او بیشتر نباشد، خمس ندارد و اگر از حدّ متعارف و شأن او بیشتر باشد یا همراه با کارهای حرام و نادرست باشد، باید خمس زاید بر متعارف و آن مقداری که برای حرام مصرف شده را بپردازد و شأن افراد بر حسب زمانها، شهرها و اوضاع معیشت عمومی مردم متفاوت است.

﴿مسئلهٔ ۲۰۳۳﴾مالی را که انسان خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می‌کند، اگر عین آن باقی باشد و از منفعت آن استفاده شود، از مخارج سالی که در آن مسافرت کرده حساب می‌شود،

هر چند تا مقداری از سال بعد هم طول بکشد و اگر بعد از سفر حج از آن بی‌نیاز شود، اقوی آنست که خمس ندارد چون درآمد صدق نمی‌کند، ولی احتیاط مستحب آنست که خمسش را بدهد، ولی اگر عین آن مال مصرف می‌شود باید خمس مقداری را که در سال بعد واقع شده بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۳۴﴾اگر انسان مجبور شود از چند سال قبل برای یک سفر زیارتی ثبت نام کند و هزینه را بدهد، چنانچه خمس پول واریزی را نپرداخته باشد، بنا بر احتیاط خمس آن‌را آخر همان سال حساب کند و بپردازد، هر چند بنا بر اقوی واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۰۳۵﴾همان‌طور که مخارج حج جزء مخارج سالیانه است و خمس ندارد، هزینهٔ مقدّمات حج نیز مانند وجوه و مبالغی که دولتها برای صدور ویزا و گذرنامه و مانند آنها می‌گیرند، جزء مخارج سالیانه است و خمس ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۳۶﴾هزینهٔ حج به‌طور کلّی جزء مخارج سالیانه است و خمس ندارد و در این مورد تفاوتی بین حجّ واجب و عمره نیست و نیز مخارج و هزینه‌های سفرهای زیارتی هم مؤونه به حساب می‌آید و خمس ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۳۷﴾اگر کسی عمداً، اعمال و مناسک حجّ خود را باطل، یا به سبب جهل تقصیری و التفات اعمال را باطل کند، هزینهٔ حج جزء مخارج سالیانهٔ او محسوب نمی‌شود و باید خمس آن‌را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۳۸﴾اگر در کسب و شغل یا تجارت ضرر کند، ولی مقداری از آذوقه و موادّ غذایی که برای مصرف زندگی خریده است در آخر سال زیاد بیاید، در صورتی که آذوقه باقی مانده به مقدار ضرر یا کمتر است، خمس آنها بر او واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۰۳۹﴾کسی که از کسب و شغل یا تجارت سودی برده است و مال دیگری هم دارد که به آن خمس تعلّق نمی‌گیرد، می‌تواند مخارج سالیانهٔ خود را فقط از سود کسب مصرف کند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۴۰﴾کسی که در طول سال سود نبرد، نمی‌تواند هزینهٔ آن سال را از سود سال بعد جبران کند، ولی اگر برای مخارج خود قرض کند و نتواند تا وقت درآمد سال بعد بپردازد، می‌تواند بدهی خود را از درآمد سال بعد در وسط سال بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۴۱﴾اگر برای مخارج خود در اوّل سال قرض کند و پیش از تمام شدن سال سودی به دست آورد، می‌تواند بدهی خود را با آن سود بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۴۲﴾اگر برای زیادکردن مال یا خرید چیزی که نیاز ندارد قرض کند، نمی‌تواند بدهی خود را از سود کسب تأمین کند، مگر اینکه آن چیز از بین رفته باشد و به هیچ وجه نتواند بدهی خود را بدهد و ناچار به پرداخت بدهی باشد که در این صورت می‌تواند در وسط سال از سود هر سال آن‌را ادا کند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۴۳﴾کسی که بدهی شرعی خود را با مجتهد جامع شرایط یا نمایندهٔ او دست‌گردان کرده یا بدون اینکه دست‌گردان کرده باشد می‌خواهد به تدریج بپردازد، نمی‌تواند از درآمد

سالهای بعد پرداخت کند، مگر اینکه اول خمس درآمد آن سال را بدهد، آن‌گاه از همان پول خمس داده، بدهی شرعی خود را پرداخت کند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۴۴﴾اگر مستأجر مبلغی را به عنوان سرقفلی مغازه بپردازد، حکم سرمایه را دارد و در صورتی که در عُسر و حرج قرار نگیرد، باید آخر سال خمس آن‌را بدهد و کسی هم که سرقفلی گرفته اگر تا آخر سال آن‌را به مصرف مؤونه نرساند و باقی بماند، باید خمس آن‌را بدهد.

پرداخت خمس و حکم آن

﴿مسئلهٔ ۲۰۴۵﴾کسی که شروع به تجارت و کسب و کار می‌کند، هنگامی که اولین درآمد خود را به دست می‌آورد، سال خمسی او محسوب می‌شود و اگر بخواهد سال خمسی خود را تغییر دهد مانعی ندارد، ولی باید از زمان حصول اولین سود تا زمانی که می‌خواهد تغییر بدهد، خمس موجودی خود را با کسر مخارج بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۴۶﴾در خمس درآمد کسب و کار اگر برای دادن خمس خود سال شمسی قرار دهد مانعی ندارد، همچنین اگر سال خُمسی خود را قبلاً قمری قرار داده می‌تواند به شمسی تغییر دهد یا اگر شمسی قرار داده به قمری تبدیل کند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۴۷﴾انسان می‌تواند در بین سال هر وقت پولی به دستش رسید چنانچه بداند از مخارج سالش زیادتر است خمس آن‌را بپردازد، ولی بهتر است دادن خمس را تا آخر سال به تأخیر بیندازد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۴۸﴾کسی که باید برای دادن خمس، سال قرار دهد مانند تاجر و کاسب، اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد باید مخارج او را تا هنگام مرگ از آن منفعت کسر کنند و خمس بقیه را بپردازند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۴۹﴾کسی که از اول بلوغ شروع به کسب و کار کرده و سود نیز برده است و با آن چیزی خریده که مورد نیازش نبوده است، پس از یک سال از خرید آن چیز باید خمسش را بپردازد، ولی اگر چیزی را که خریده مورد نیازش بوده و از شأن وی بیشتر نباشد، در صورتی که یقین دارد آن چیزی را که خریده است در وسط همان سالی بوده که سود برده، خمس ندارد و اگر فراموش کرده باشد و یا نداند چیزی را که خریده در وسط سال بوده یا بعد از پایان سال، اقوی آنست که خمس ندارد، ولی احتیاط آنست که با مرجع تقلید جامع شرایط یا نمایندهٔ تامّ الاختیار او مصالحه کند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۵۰﴾کسی که از اول تکلیف خمس نداده است، اگر ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، چنانچه آن ملك را به این نیت نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد، مثلاً برای کشاورزی خریده، در صورتی که آن‌را با پولی خریداری کند که در آن خمس وجود دارد، معامله وقتی تمام است که حاکم شرع معاملهٔ یك‌پنجم آن‌را اجازه بدهد و خریدار باید خمس خود ملك یا مقداری را که فعلاً آن ملك ارزش دارد بپردازد، همچنین است اگر از اول قصد داشته که پول خمس نداده را

عوض چیزی که خریده بپردازد، ولی اگر آن ملك را برای تجارت خریده تا قیمت آن بالا رفته و با سود بفروشد، در این صورت آن ملك حکم تجارت و سرمایه را دارد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۵۱﴾خمس مانند زکات به اصل عین تعلّق می‌گیرد و قدر متیقّن از نحوهٔ تعلّق خمس اینست که صاحبان خمس نسبت به عین آن مال که خمسش داده نشده است، دارای حق هستند و مادامی که صاحبان خمس به حقّ خود نرسیده‌اند و تا هنگامی که خمس سرمایه‌ای داده نشود، تصرّف در آن مال جایز نیست، ولی شارع مقدّس برای سهولت افراد حکمی را بیان کرده و آن اینست که اگر خمس دهنده یك‌پنجم مال مشمول خمس را چه عین مال باشد چه قیمت آن، خارج کند، مابقی اموال آزاد می‌شود و تصرّف در آن جایز است بنابراین صاحب مال مخیر است خمس را از خود مال بدهد یا قیمت آن و این حکم در تمام موارد هفتگانه مساوی است.

﴿مسئلهٔ ۲۰۵۲﴾اگر خمس دهنده بخواهد خمس سرمایهٔ مشمول خمس را از قیمت آن بدهد، واجب است به قیمت فعلی و روز، معین و محاسبه کند و آن‌را به صورت نقد یا به صورت جنس دیگر بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۵۳﴾با توجه به اینکه اصل تعلق خمس به عین مال از نظر روایات و آرای فقها امری مسلم است و نیز مالك مخیر است خمس را از عین همان مال یا قیمت آن بپردازد و از جهت سوم مالك پس از گذشتن یك سال اگر خمس را کنار نگذاشته باشد حقّ هیچ‌گونه تصرف در آن مال را ندارد، بنابراین خمس اگر به عین مال تعلق دارد به صورت شرکت مشاع نیست و از طرف دیگر حق به خود مال هم تعلق ندارد و الاّ مالك حق پرداخت قیمت آن‌را نداشت، پس بنا بر اقوی خمس به مالیت مال تعلق پیدا می‌کند لذا هر موقع محاسبه شود باید با قیمت روز باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۵۴﴾اگر کسی خمس را از عین مال دارای خمس ندهد و از جنس دیگری بخواهد بپردازد باید به قیمت روز که قیمت واقعی است حساب کند و اگر قیمت جنس خود را گران حساب کند واجب است خمس آن مقداری را که زیاد قیمت گذاشته، دوباره بپردازد، اگرچه طرف راضی باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۵۵﴾کسی که طلبکار است و می‌خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند و از طرفی بدهکار نیز محتاج به خمس است، با اجازهٔ حاکم شرع، می‌تواند طلب خود را بابت خمس حساب کند.

۲- معادن

﴿مسئلهٔ ۲۰۵۶﴾اگر کسی از معادن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت و سایر موارد، چیزی استخراج کند، در صورتی که به اندازهٔ نصاب باشد، که در مسئلهٔ آتی مقدار آن گفته خواهد شد، باید خمس آن‌را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۵۷﴾نصاب لازم برای وجوب خمس در معدن بنا بر احتیاط واجب، صد و پنجاه مثقال

معمولی برابر ۱۸۷/۴۹۲ گرم نقرۀ سکه‌دار یا پانزده مثقال معمولی برابر با ۳۱۲/۷۰ گرم طلای سکه‌دار است، بنابراین اگر قیمت چیزی که از معدن استخراج شده پس از کسر مخارج استخراج به هر یک از دو مقدار ذکر شده برسد، بعد از کسر مخارج استخراج و تصفیه، خمس باقی مانده را بپردازد.

﴿مسئلۀ ۲۰۵۸﴾تشخیص معدن با متخصّصان فن است. اگر آنها گچ و آهک و گِل سرخ و گِل سرشوی را از مصادیق معدن بدانند، حکم معدن را دارد و اگر در بین آنها اختلاف باشد، بهتر آنست که خمس آنها را اگر به حد نصاب برسند پس از کسر مخارج استخراج و تصفیه و بدون کسر مخارج سالانه بدهند.

﴿مسئلۀ ۲۰۵۹﴾مقصود از طلا و نقره سکه دار، دینار و درهم است که در گذشته پول رایج هر زمان بوده و چون دیگر رواج ندارد، قیمت آنها بر حسب پول رایج هر زمانی ملاک است.

﴿مسئلۀ ۲۰۶۰﴾اگر کسی چیزی را که از معدن استخراج کرده است کمتر از حدّ نصاب باشد، چنانچه به تنهایی یا با دیگر سودهای او از مخارج سالیانه‌اش زیاد بیاید، باید خمس اضافه را بپردازد.

﴿مسئلۀ ۲۰۶۱﴾اگر چیزی از معادن کسانی که معتقد به وجوب خمس در آنها نیستند، به دست انسان برسد، مانند کفّار یا بعضی مسلمانان که اعتقاد به وجوب خمس در معادن ندارند، دادن خمس آن واجب نیست.

﴿مسئلۀ ۲۰۶۲﴾کسی که از معدن چیزی به دست بیاورد، در صورت رسیدن به حدّ نصاب پس از کسر مخارج استخراج و تصفیه، باید خمس آن‌را بدهد چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن یا در زمینی باشد که ملک است و مالك دارد یا در جایی که مالك ندارد.

﴿مسئلۀ ۲۰۶۳﴾اگر کسی معدنی را که در اعماق ملك دیگری است و عرف آن‌را جزء ملك او به حساب می‌آورد، استخراج کند، اظهر آنست که هر چه به دست آمده مال صاحب ملك است و در صورتی که صاحب ملك بدون هیچ هزینه‌ای آن‌را تصاحب کند، در صورت رسیدن به حدّ نصاب باید خمس همۀ آن‌را بپردازد.

﴿مسئلۀ ۲۰۶۴﴾اگر نداند چیزی که از معدن بیرون آورده به حدّ نصاب می‌رسد یا نه، اقوی آنست که لازم نیست از طریق وزن کردن یا به هر طریق دیگر قیمت آن‌را معلوم کند، اگرچه بهتر آنست از هر راه ممکن قیمت آن‌را معلوم کند.

﴿مسئلۀ ۲۰۶۵﴾با توجّه به اینکه تشخیص محدودۀ مالکیت با عرف است و عرف، اعماق زمین یا فضای محیط و فوق زمین را تا بی‌نهایت در ملکیت صاحب زمین نمی‌داند، بنابراین اگر کسی معدنی را در اعماق زمین و ملك دیگری استخراج کرد، معدن مال صاحب زمین نیست و ملك استخراج کننده است و اگرآن معدن به حدّ نصاب شرعی برسد باید پس از کسر مخارج استخراج و تصفیه، خمس آن‌را خود او بپردازد.

﴿مسئلۀ ۲۰۶۶﴾در صورتی که استخراج معادن به وسیلۀ حکومت اسلامی جامع شرایط انجام پذیرد خمس ندارد و اگر حکومت اسلامی آنها را طبق ضوابط و مقرّرات دینی و با رعایت مصالح قطعی به دیگری واگذار یا اجاره دهد، در این دو صورت خمس آن‌را باید کسی که بـه او واگـذار شده یا کسی که اجاره کرده است، خود بپردازد و اگر کسی بدون اجازۀ حکومت عـدل اسلامی جامع شرایط، یا در نبود چنین حکومتی، معدنی را اجاره کند، خمس آن‌را به ترتیبی که گفته شد باید بپردازد.

﴿مسئلۀ ۲۰۶۷﴾اگر چند نفر در استخراج معدن شریک باشند در صورتی که سهم هر کدام به نصاب برسد، پس از کسر مخارج استخراج و تصفیه، واجب است خمس باقی مانده را بپردازند.

۳- گنج

﴿مسئلۀ ۲۰۶۸﴾گنج مالی است که در زمین، میان درخت، کوه، دیوار یا هرجای دیگری پنهان شده باشد و کسی آن‌را پیدا کند و طوری باشد که عرف مردم به آن گنج گویند.

﴿مسئلۀ ۲۰۶۹﴾اگر شخصی در جایی که ملک دیگری نیست گنجی پیدا کند یا از کسی ملکی بخرد و در آنجا گنجی بیابد و بداند مال صاحبان قبلی نبوده، مال کسی است که آن‌را پیدا کرده و واجب است خمس آن‌را بدهد، ولی اگر احتمال بدهد که گنج پیدا شده مال یکی از صاحبان قبلی ملک و زمین بوده، لازم است به آنان اطلاع دهد؛ در صورتی که بتواند صاحب آن‌را پیدا کند، واجب است به او برگرداند و اگر صاحب گنج پیدا نشود یا معلوم شود که مال هیچ کدام از آنها نیست، گنج مال یابنده است و واجب است خمس آن‌را پرداخت کند.

﴿مسئلۀ ۲۰۷۰﴾نصاب گنج بنا بر احتیاط همان نصاب معدن است، بنابراین اگر قیمت آن پس از کسر مخارج به حدّ نصاب برسد، بنا بر احتیاط واجب باید پس از کسر هزینه‌ای که کرده است، خمس باقی مانده را بدهد.

﴿مسئلۀ ۲۰۷۱﴾اگر کسی در ظرفهای متعدّد و گوناگون که در یکجا دفن شده است، مالی پیدا کند، باید مجموع آنها را حساب کند، اگر همۀ آنها روی هم رفته به حدّ نصاب برسد، بعد از کسر مخارج باید خمس باقی مانده را بپردازد، همچنین اگر در چند جا گنج پیدا کند و روی هم به حدّ نصاب برسد، بنا بر احتیاط خمس آن‌را بدهد، مگر آنکه استخراج آنها با فاصلۀ زمانی باشد که عرف آنها را بیش از یک استخراج به حساب بیاورد، که در این صورت باید هر کدام به‌طور جداگانه حساب شود.

﴿مسئلۀ ۲۰۷۲﴾اگر چند نفر گنجی پیدا کنند و پس از کسر مخارج قیمت سهم هر یک به حدّ نصاب برسد باید خمس آن‌را بپردازند.

﴿مسئلۀ ۲۰۷۳﴾اگر کسی حیوانی بخرد که در شکم آن مالی پیدا شود، چنانچه احتمال دهد که برای فروشنده است، بنا بر احتیاط واجب باید به او خبر دهد و اگر معلوم شود که مال فروشنده

نیست، باید به ترتیب به صاحبان قبلی آن اطّلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال هیچ یک از آنان نیست و بدون رعایت حدّ نصاب، بنا بر احتیاط باید خمس آن‌را بپردازد و اگر حیوان وحشی باشد و یا ماهی باشد که از دریا صید کرده و فروخته‌اند، در این حالات اگر از شکم آنها چیزی پیدا شود، ظاهر آنست که نیازی به خبر دادن نداشته و مال یابنده است و لازم است خمس آن‌را احتیاطاً بپردازد و لکن اقوی آنست که در هر دو صورت حکم درآمد سالانه را داشته باشد.

٤- مال حلال مخلوط به حرام

﴿مسئلهٔ ۲۰۷۴﴾اگر مال حلال با حرام مخلوط شود طوری که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و نه صاحب مال را بشناسد و نه مقدار مال حرام را، در این صورت خمس همهٔ مال را باید بپردازد و پس از پرداختن خمس تصرّف او در مال اشکال ندارد و بر او حلال می‌شود، ولی بهتر است که هنگام دادن خمس به نیت ما فی الذّمّه- یعنی آنچه بر عهدهٔ اوست بپردازد- نیت خاص خمس مصطلح و صدقه نکند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۷۵﴾اگر مقدار مال حرام را بداند، ولی صاحب آن‌را نشناسد و نتواند او را پیدا کند، بنا بر احتیاط واجب باید آن مقدار را با اجازهٔ حاکم شرع در مصرفی که هم با مصرف خمس و هم با مصرف صدقه منطبق باشد، صرف کند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۷۶﴾اگر کسی مقدار مال حرام را نداند، ولی صاحب آن‌را بشناسد در این صورت باید یکدیگر را راضی کنند و چنانچه صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند چه مقدار معینی مال اوست و شک کند که بیشتر از آن هم مال اوست یا نه، باید چیزی را که یقین دارد از آن اوست بپردازد و احتیاط مستحب آنست که مقدار بیشتری را هم که احتمال می‌دهد مال اوست بپردازد، ولی در صورتی که خودش غاصب مال باشد یا مقدار حرام را می‌دانسته و فراموش کرده است، بنا بر احتیاط واجب مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد به او بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۷۷﴾اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معین بیرون نیست، ولی نتواند او را شناسایی کند، پس اگر خود او غاصب است باید همه را راضی کند و اگر خودش غاصب نیست آن مقدار را بین آنها تقسیم کند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۷۸﴾اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان بداند که افراد زیادی مالک آن مال هستند، در صورتی که امکان داشته باشد و موجب عُسر و حرج نشود واجب است رضایت همه را جلب کند و اگر ممکن نباشد، این مال حکم مجهول المالک را پیدا می‌کند که با حکم حاکم شرع به جای صاحب آن صدقه داده می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۰۷۹﴾مالی که به سبب ندادن خمس یا زکات با حرام مخلوط شده است- با خمس یا زکات- حکم مالی را دارد که صاحب آن معلوم است، پس باید به ولی خمس یا زکات مراجعه و رضایت او حاصل شود.

﴿مسئلهٔ ۲۰۸۰﴾اگر انسان خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعداً معلوم شود، مقدار حرام از مقدار خمس کمتر یا بیشتر بوده، در صورتی که مقدار حرام کمتر باشد استرداد مقدار زائد جایز نیست چون از باب صدقه است و در صدقه رجوع جایز نیست و در صورتی که مقدار حرام بیشتر باشد، احتیاط واجب آنست که آن مقدار را با اجازهٔ حاکم شرع از قبل صاحب آن صدقه بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۸۱﴾اگر انسان خمس مال حلال مخلوط با حرام را بدهد یا مالی را که به دلیل شناخته نشدن صاحبش از طرف او صدقه داده و پس از آن صاحبش پیدا شده است، در صورتی که صاحب مال قبول نکند، بنا بر اظهر باید به اندازهٔ مالش به او بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۸۲﴾کسی که وظیفه دارد در مورد اختلاط مال حلال به حرام از طرف صاحب مال صدقه بدهد، واجب است صدقه را به نیت او به مصرف برساند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۸۳﴾اگرچه ظاهر آنست که مصرف صدقهٔ مذکور در مسئلهٔ قبل با دیگر صدقات هیچ فرقی ندارد و می‌توان فی سبیل اللّه نیز به مصرف رساند، لکن احتیاط آنست که با اجازهٔ حاکم شرع یا کسی که از طرف حاکم شرع مجاز در امور حسبیه است به مصرفی برساند که هم با مصرف خمس منطبق باشد و هم با صدقه.

۵- جواهری که با غوّاصی در دریا به‌دست می‌آید

﴿مسئلهٔ ۲۰۸۴﴾اگر کسی با غوّاصی در دریا و مانند آن جواهری مثل زبرجد، یاقوت، مرجان و مانند اینها را به دست آورد- روییدنی باشد یا معدنی- در صورتی که بهای‌آن به حدّ نصاب یک دینار که همان هجده نخود طلای سکه‌دار و مساوی با ۴۵۶/۳ گرم است، برسد، پس از کسر مخارج بیرون آوردن آنها باید خمس باقی مانده را بپردازد- از جنس واحد باشند یا از چندین جنس و چه با یک بار غوّاصی بیرون آورده شده باشد و چه با غوّاصیهای متعدّد- مشروط بر اینکه دفعات طوری به هم متّصل شده باشند که عرفاً همهٔ آنها یک سود حساب شود.

﴿مسئلهٔ ۲۰۸۵﴾اگر چند نفر با غوّاصی جواهراتی را از دریا بیرون آورند، سهم هر کس به حدّ نصاب برسد باید خمسش را بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۸۶﴾اگر کسی بدون فرو رفتن در دریا با وسایل و ابزار آلات جدید، جواهری از درون دریا بیرون آورد یا از روی آب و یا حتّی از کنار آب دریا آنها را بگیرد، در صورتی که قیمت آنها به حدّ نصاب برسد، پس از کسر مخارج آن باید خمسش را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۸۷﴾ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون رفتن در دریا و غوّاصی صید می‌کند از مصادیق غوص نیست و وقتی خمس بر آنها واجب می‌شود که به تنهایی یا با سود کسبهای دیگر، از مخارج سالیانه‌اش زیاد بیاید.

﴿مسئلهٔ ۲۰۸۸﴾اگر کسی در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون بیاورد و در شکم آن جواهری پیدا کند، احتیاط آنست که بعد از کسر مخارج بیرون آوردن، خمس آن‌را پرداخت کند.

﴿مسئلهٔ ۲۰۸۹﴾رودخانه‌های بزرگ مانند دجله، فرات و نیل که معمولاً در آنها نیز جواهرات به عمل می‌آید، مانند دریاست و اگر کسی در آنها فرو رود و جواهراتی را بیرون آورد، پس از کسر مخارج بیرون آوردن، واجب است خمس آن‌را بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۹۰﴾اگر کسی بدون قصد بیرون آوردن چیزی در دریا فرو رود و به‌طور اتّفاقی جواهری پیدا کند، اگر قصد دارد که آن‌را مالک شود، خمس آن‌را بعد از کسر مخارج بیرون آوردن باید بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۹۱﴾اگر کسی در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد و قیمت آن به حدّ نصاب برسد باید خمس آن‌را بپردازد و اگر از روی آب یا کنار دریا به دست آورد، اگر قیمت آن به حدّ نصاب برسد، بنا بر احتیاط واجب خمس آن‌را بدهد و اگر به حد نصاب نرسد، گرچه اقوی آنست که خمس ندارد، ولی بهتر است خمس آن پرداخت شود.

﴿مسئلهٔ ۲۰۹۲﴾اگر بچّه نابالغ با فرو رفتن در آب دریا و مانند آن جواهری به دست آورد یا معدنی را استخراج کند یا گنجی بیابد و یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، ولیّ قهری او مطابق شرایط هر یک از آنها باید خمس آنها را بدهد.

٦- غنائم جنگی

﴿مسئلهٔ ۲۰۹۳﴾در دوران حضور امام معصوم علیه السلام، اگر مسلمانان با اجازهٔ او با کفّار جنگ کنند و غنائمی به دست آورند، پس از پرداخت مخارجی که برای حمل و نقل و نگهداری آن هزینه کرده‌اند و نیز مقداری که امام علیه السلام مصلحت می‌داند آن‌را مصرف کند و نیز چیزهایی که مخصوص امام علیه السلام است باید کنار گذاشته شود و خمس بقیه را باید پرداخت کنند. ظاهر آنست که در غنیمت بین چیزهایی که در حال قتال و جنگ و چیزهایی که در حال تهیه و تدارک برای جنگ به دست می‌آید، فرقی نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۰۹۴﴾اگر در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام جنگهایی با اجازهٔ حکومت اسلامی جامع شراط انجام شود، غنائم جنگی در آنها در حکم غنیمت جنگی امام معصوم علیه السلام است.

﴿مسئلهٔ ۲۰۹۵﴾اگر در عصر حضور امام معصوم علیه السلام با امکان اجازه گرفتن از او، بدون اجازهٔ او جنگ کنند و غنائمی به دست آورند، تمام آنچه به دست آورده‌اند خمس ندارد و از آن امام علیه السلام است.

﴿مسئلهٔ ۲۰۹۶﴾در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام اگر حکومت اسلامی جامع شرایط وجود داشته باشد و مردم بدون اجازهٔ این حکومت جنگ کنند و غنائمی را به دست آورند همان حکم دوران امام معصوم را دارد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۹۷﴾اگر مسلمانان با اجازهٔ حکومت اسلامی واجد شرایط به کفّار حمله کنند و بدون جنگ اموالی از آنان به دست آورند باید خمس آن‌را بدهند و تنها مخارج و هزینه‌هایی که برای به دست آوردن آن مصرف شده، کسر می‌شود و مخارج سالانه از آن کسر نمی‌شود و در این جهت

فرقی بین زمان ظهور و غیبت نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۰۹۸﴾در خمس غنائم جنگی نصاب شرط نیست و خمس همهٔ آنها واجب است، چه کم باشد چه زیاد.

﴿مسئلهٔ ۲۰۹۹﴾در غنائم جنگی شرط است که مال به دست آمده به وسیلهٔ نیروهای اسلام، قبلاً متعلق به مسلمانی نباشد- که کافری آنرا غصب کرده بوده- و نیز شرط است که قبلاً متعلق به یکی از اهل کتاب (یهود، نصرانی و زرتشتی) یا هر کس دیگری که مالش محترم است و در کنار امّت اسلامی و در ذمهٔ آنان زندگی می‌کند یا با عهد و پیمان با مسلمانان زندگی می‌کنند نباشد، اگر چنین باشد واجب است آن مال به صاحبش برگردانده شود.

۷- زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

﴿مسئلهٔ ۲۱۰۰﴾زمینی که کافر از مسلمان بخرد، واجب است خمس آنرا از همان زمین یا از قیمت آن بدهد و اگر بخواهد غیر از پول و زمین، چیز دیگری را به عنوان خمس بدهد، با اجازهٔ حاکم شرع می‌تواند این کار را انجام دهد و اگر به جای زمین مذکور، خانه، مغازه، باغ و مانند اینها را از مسلمان خریداری کند، در صورتی که زمین آنها را هم مدّ نظر قرار داده باشد، واجب است خمس زمین را بپردازد، امّا اگر خانه و مغازه و باغ را روی هم بفروشد و زمین هم به تبع مجموعه به کافر ذمّی منتقل شود، ظاهر آنست که خمس ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۰۱﴾در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست کما اینکه وقتی حاکم شرع از کافر ذمّی خمس می‌گیرد، لازم نیست قصد قربت کند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۰۲﴾اگر کافر ذمّی زمینی را از مسلمان خریداری کرده، ولی خمس آنرا نداده است، باید بدهد ولو اینکه پس از خرید به مسلمانی دیگر بفروشد و همچنین اگر کافر ذمّی بعد از خرید زمین از دنیا برود و زمین را وارث مسلمان او به ارث ببرد، واجب است خمس آنرا از همان زمین یا از مال دیگر او بدهند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۰۳﴾اگر کافر ذمّی هنگام خریدن زمین شرط کند که خمس ندهد یا اینکه شرط کند خمس آنرا فروشنده بدهد، صحیح نیست و باید خودش خمس را بدهد، ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس آنرا از طرف خریدار به صاحبان خمس بدهد، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۰۴﴾اگر کافر ذمّی زمین را از مسلمان بخرد و پس از معامله مسلمان شود، خمس از او ساقط نمی‌شود، مگر در صورتی که معامله کرده باشد، ولی تحقّق ملکیت متوقّف بر قبض باشد و او پس از معامله و قبل از قبض، مسلمان شود، در این صورت ظاهراً خمس ساقط می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۱۰۵﴾اگر کافر ذمّی غیر از راه خرید و فروش زمین را از مسلمانی تملّک کند، مثلاً از طریق صلح و بخشش، ظاهر آنست که باید خمس آنرا بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۰۶﴾اگر کافر ذمّی بالغ نباشد و ولیّ او برایش زمینی از مسلمان بخرد، در صورتی که

در معامله شرط نکند که خمس آن‌را بدهد، احتیاط واجب آنست مادامی که به حدّ بلوغ نرسیده، خمس را از او نگیرند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۰۷﴾معامله با کسانی که در حکم مسلمان هستند مثل کودکان و دیوانگان مانند معامله با خود مسلمانان است، بنابراین اگر کافر ذمّی بالغ، زمینی را از کودک یا دیوانهٔ مسلمان به وسیلهٔ ولیّ وی خریداری کند، باید خمس آن‌را بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۰۸﴾مقدار یک‌پنجم زمین، که به عنوان خمس از ذمّی دریافت می‌شود، اگر مجدّداً به ذمّی دیگر فروخته شود، باز خمس آن واجب است.

احکام تصرّف در مالی که خمس آن‌را نداده‌اند

﴿مسئلهٔ ۲۱۰۹﴾تصرّف در مالی که خمس آن داده نشده، جایز نیست، بنابراین کسی که خمس بدهکار است و کنار نگذاشته یا با حاکم شرع جامع شرایط یا کسی که از قِبَل او مجاز و مأذون است مصالحه نکرده است، نمی‌تواند در آن مال تصرّف کند، اگرچه تصمیم بر دادن خمس داشته باشد و نیز جایز نیست، بدون اجازه و دست‌گردان کردن با حاکم شرع یا کسی که از طرف او مأذون است، مقدار خمس را خود بر عهده گیرد و خود را بدهکار صاحبان خمس کرده و در آن مال تصرّف کند، پس اگر کسی به صورتهای ذکر شده در مال تصرّف کند و آن مال از بین برود، متصرّف، خمس را ضامن است و مقدار خمس مال تلف شده را باید از اموال دیگرش بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۱۰﴾هر مالی که از معتقد به خمس به انسان برسد و او بداند که خمسش را نداده‌اند، تصرّف در آن جایز نیست، بنابراین انسان نمی‌تواند مال کسی را که یقین دارد، خمس را نداده است تصرّف کند، ولی تصرّف در مالی که نمی‌داند خمسش را داده‌اند، در صورتی که مالک آن مال را در اختیار متصرّف قرار دهد، بلامانع است.

﴿مسئلهٔ ۲۱۱۱﴾کسی که با شخص دیگری شریک است و خودش خمس منافع مالش را پرداخت کرده است، ولی شریکش با وجود اعتقاد به خمس از پرداخت آن خودداری می‌کند و در سال بعد از همان مالی که خمسش را نداده برای شرکت سرمایه‌گذاری کرده است، مادامی که خمسش را کنار نگذاشته و یا با حاکم شرع و یا نماینده او مصالحه نکرده باشند، هیچ کدام حقّ تصرّف در مال را ندارند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۱۲﴾کسی که خمس بدهکار است اگر با حاکم شرع یا نمایندهٔ او مصالحه کند می‌تواند در تمامی اموالش تصرّف کند و تمام سودی را که به دست می‌آورد مال خود اوست.

﴿مسئلهٔ ۲۱۱۳﴾برای کسی که با عین مالی که خمسش داده شده یا با عین پولی که خمسش را نداده است معامله و جنسی را خریداری کند، چند فرض وجود دارد:

۱- اینکه معامله را انجام داده و پولش را بدهد و پس از اتمام معامله خمس را از پول یا مال دیگری که با قیمت واقعی محاسبه شده، بدهد، در این صورت هم اصل معامله و هم مقدار خمسی

که پرداخت شده صحیح است.

۲- اینکه پس از انجام معامله حاکم شرع نسبت بـه مقـدار خمـس اجـازه دهـد، در ایـن صـورت معاملهٔ مقدار خمس هم صحیح است و خریدار، یک‌پنجم جنس خریداری شـده یـا قیمـت آن‌را بـا توافق ومصالحه با حاکم شرع به عنوان خمس باید بپردازد.

۳- اینکه خریدار خمس را از پول دیگری پرداخت نکند و حاکم شرع هم آن‌را اجازه ندهد، در این صورت معامله به مقدار خمس صحیح نیست و حاکم شرع می‌تواند از فروشندهٔ آن مقدار پولی را که دریافت کرده است، مقدار خمس آن‌را بگیرد و اگـر خـرج شـده اسـت، عـوض آن‌را از هـر چیزی که بخواهد، از فروشنده یا خریدار بگیرد و یا حاکم شرع اجازه دهد- در صـورت تشـخیص مصلحت و با مصالحه به صورت دین- در ذمهٔ خریدار بماند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۱۴﴾اگر کسی جنسـی را بخـرد و پـس از معاملـه از پـولی کـه متعلّـق خمـس شـده و خمسش داده نشده است قیمت آن جنس را بپردازد، چه قصد داشته باشد در حـین معاملـه از همـان پول دارای خمس قیمت آن‌را بدهد چه قصد نداشـته باشـد، معاملـه صـحیح اسـت، ولـی بـه انـدازهٔ یک‌پنجم آن پول را به فروشنده بدهکار اسـت و حـاکم شـرع مـی‌توانـد یـک‌پـنجم آن پـول را از فروشنده بگیرد و اگر خرج شده باشد عوض آن‌را از فروشنده یا خریدار بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۱۵﴾اگر کسی مالی را که متعلّق خمس بوده و خمسش داده نشـده اسـت را بخـرد در صورتی که حاکم شرع اجازه ندهد، معاملهٔ یک‌پنجم آن صـحیح نیسـت و حـاکم شـرع مـی‌توانـد خمس همان مال را اگر موجود باشد بگیرد و نیز می‌تواند اجازه دهـد و معاملـه بـه‌طـور کلّـی حتّـی یک‌پنجم هم صحیح بشود و در این صورت خریدار پول چهار پنجم را به فروشنده و یک‌پـنجم را به حاکم شرع می‌دهد و اگر خریدار همهٔ پول را به فروشنده داده اسـت حـاکم شـرع مـی‌توانـد در صورت موجود بودن پول از فروشنده مقدار یک‌پنجم پس بگیرد و اگر موجود نباشد عـوض آن‌را از فروشنده و یا خریدار بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۱۶﴾اگر کسی مالی را که خمسش داده نشده، به کسی یا کسانی ببخشد یا هدیه کند، یک‌پنجم آن مال را آن کس مالک نمی‌شود و حاکم شرع می‌تواند عین همان مال- در صورتی که موجود باشد- یا عوض آن- در صورتی که از بین رفته باشد- را از او بگیـرد و اگـر آن شـخص بـا اجازهٔ حاکم شرع یا نماینده او از مال دیگری عوض آن‌را به مستحق بدهد یا همان یک‌پـنجم را بـه خود حاکم شرع یا نماینده او بپردازد همهٔ مال از آن شخص شده و می‌تواند در آن تصـرف کنـد و مادامی که خمس آن داده نشده، بخشنده نیز ضامن است.

مصرف خمس

﴿مسئلهٔ ۲۱۱۷﴾خمس بنا به فرمودهٔ فقهای بزرگوار به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱- سهم سادات بنا بر اقوی باید در اختیار مجتهد اعلم جامع شرایط گذاشته یا از او اجازه گرفتـه

شود تا به سادات محتاج و مستحق داده شود یا به ساداتی که در سفر درمانده باشند کمک کند - و لازم نیست که گروه دوم از سادات، فقیر و محتاج باشند - و یا به سید یتیم که ظاهر آنست فقیر باشد، داده شود. اگر سهم سادات از مصرف سادات اضافه بیاید، مجتهد اعلم واجد شرایط آن اضافه را به مصرف سهم امام علیه السلام می‌رساند کما اینکه اگر کم بیاید، باید مخارج سادات را از سهم امام علیه السلام جبران کند.

۲- سهم امام علیه السلام در عصر حاضر که امام معصوم علیه السلام غایب است، واجب است در اختیار فقیه اعلم جامع شرایط قرار داده شود تا به مصارف مقرّر شرّعیه برساند یا در هر راهی که او اجازه بدهد به مصرف برسد و اقوی آنست که همهٔ خمس مخصوصاً ارباح مکاسب که عمده‌ترین آنهاست و حقّ واحدی است در عصر امام معصوم علیه السلام مربوط به امامت و رهبری است و در عصر حاضر که مربوط به نواب عام آن حضرت است، در اختیار مجتهد اعلم جامع شرایط قرار می‌گیرد و امام مسلمین که در حال حاضر فقیه جامع شرایط مبسوط الید است موظف است که سادات نبوی را تحت پوشش قرار دهد وکمبود و نیازمندیهای آنان را جبران کند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۱۸﴾کسی که به اموالش خمس تعلق گرفته است اگر به مجتهد جامع شرایط یا نمایندهٔ او نرساند یا به مصرفی برساند که مورد رضایت و اجازهٔ او نیست، تکلیفش ساقط نشده و موظف است مجدّداً خمس را به مجتهد جامع شرایط یا نمایندهٔ او پرداخت کند یا با اجازهٔ مجتهد یا وکیل او در طُرق مقرّرهٔ شرّعیه مصرف کند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۱۹﴾به سیدی که در سفر درمانده است در صورتی که سفرش سفر معصیت نباشد یا اگر در سفر معصیت بوده توبه کرده باشد می‌توان خمس داد و لازم نیست که سید حتماً در وطنش محتاج و نیازمند باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۲۰﴾به ساداتی که عادل نیستند می‌توان خمس داد، ولی به ساداتی که نعوذ بالله مرتکب گناه میشوند و خمس دادن به ایشان موجب تقویت و تجری ایشان در گناه می‌شود دادن خمس جایز نیست و سیدی نیز که تجاهر به معصیت می‌کند حتی اگر خمس دادن به او کمک به گناهش نباشد، احتیاط مستحب آنست که از دادن خمس به او هم اجتناب شود.

﴿مسئلهٔ ۲۱۲۱﴾به سیدی می‌توان خمس داد که انسان یقین پیدا کند که او سید است یا دو نفر عادل بر سید بودن او شهادت دهند و تنها به صرف ادعای کسی نمی‌شود سید بودن او را باور کرد و کسی که در شهر و روستا ومنطقهٔ خود و در میان مردم به سید بودن شهرت دارد، در صورتی که این شهرت موجب اطمینان گردد، می‌شود به او خمس داد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۲۲﴾کسی که خمس بر او واجب است، جایز نیست به اشخاصی که واجب النفقه هستند، مانند پدر، مادر، فرزند و همسر خمس بدهد تا آنان به مصارف و مخارجی برسانند که بر خمس دهنده واجب است، ولی اگر یکی از آنان مخارج دیگری دارد که بر عهدهٔ خمس دهنده نیست، چه آن مخارج بر آنان واجب باشد چه نباشد و آنان نتوانند آن مخارج را تأمین کنند، خمس

دهنده می‌تواند به او خمس دهد تا در آن مخارج مصرف کند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۲۳﴾سیدی که محتاج است، اگر مخارجش بر عهدهٔ دیگری باشد و او نیز نتواند یا نخواهد که مخارج او را بدهد، می‌تواند خمس بگیرید.

﴿مسئلهٔ ۲۱۲۴﴾در صورتی که حاکم شرع صلاح بداند می‌تواند دفعتاً آن‌قدر خمس در اختیار سید فقیر قرار دهد که او را بی‌نیاز کند، ولی اگر به تدریج به او بدهد، احتیاط واجب آنست که بیش از مخارج یک سالش را به او ندهد و مخارج سال هم در خوراک و پوشاک خلاصه نمی‌شود، بلکه اگر سیّد فقیر دارای زن و فرزند و حتی مادر و پدر است و هیچ کدام از ایشان قدرت تامین زندگی خود را ندارند، جایز است مخارج او و افراد تحت تکفل او را، از قبیل خوراک و پوشاک و مسکن و هزینه‌های تحصیلی فرزندان و جهیزیهٔ دختران که متعارف است، تأمین کند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۲۵﴾کسی که مستحق خمس است، مانند سید فقیر، جایز نیست خمس را از خمس دهنده بگیرید و تملک کند و بعد به او ببخشد.

احکام جابجایی خمس

﴿مسئلهٔ ۲۱۲۶﴾اگر در شهر خمس دهنده مستحق وجود نداشته باشد و نگهداری خمس هم ممکن باشد و یقین کند و یا احتمال بدهد که مستحق پیدا شود، اگرچه جایز است خمس را به شهر دیگر منتقل کند، ولی مخارج نقل و انتقال را نباید از خمس کم کند و اگر در حفظ و نگهداری خمس کوتاهی کند و خمس تلف شود، ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۲۱۲۷﴾اگر در شهر خمس دهنده مستحق نباشد و احتمال پیدا شدن هم داده نشود یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، واجب است خمس را به جای دیگر منتقل کند و می‌تواند مخارج بردن را از خمس کم کند، گرچه بهتر است کم نکند و اگر در نگهداری و حفظ آن کوتاهی کند ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۲۱۲۸﴾در مواردی که در شهر خمس دهنده مستحق وجود دارد، می‌توان خمس را به شهر دیگری انتقال داد، ولی انتقال دهنده مخارج بردن آن‌را باید خودش بپردازد و در این صورت اگر عین خمس تلف شود ضامن است، ولو اینکه در حفظ و نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و در این فرض و در هر فرض دیگری که انتقال خمس به شهر دیگر موجب تأخیر در پرداخت آن بیش از حدّ متعارف شود و فوریت عرفی پرداخت خمس صدق نکند، تأخیر جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۱۲۹﴾در مواردی که خمس دهنده با اجازهٔ حاکم شرع جامع شرایط خمس را به جای دیگر منتقل کند و در حفظ و نگهداری آن کوتاهی نکند، اگر تلف شود ضامن نیست. همچنین اگر به کسی تحویل دهد که او از طرف حاکم شرع وکیل است خمس را بگیرد و به شهر دیگری منتقل کند، وقتی که خمس را به وکیل تحویل داد، تکلیف از خمس دهنده ساقط است و ذمّه‌اش

بَری می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۱۳۰﴾همان طور که قبلاً گفتیم سهم سادات نیز در حکم سهم امامعليه‌السلام است که باید با اجازهٔ مجتهد جامع شرایط یا نمایندهٔ او به مصرف برسد و مواردی که بردن سهم امامعليه‌السلام با اجازهٔ حاکم شرع جامع شرایط یا نمایندهٔ او صورت می‌گیرد، جایز است و حکم سهم سادات نیز همین گونه است، بنابراین اگر کسی سهم سادات را بدون اجازهٔ مجتهد جامع شرایط یا نمایندهٔ او مصرف کند، کفایت نمی‌کند و دوباره باید با اجازهٔ ایشان به مصرف برساند.

انفال

انفال جمع نفل است و منظور از آن همان اموال عمومی است که در اختیار حکومت عدل اسلامی و جامع شرایط قرار دارد و حکومت واجد شرایط اسلامی از آن به نفع و جلب منافع و مصالح اسلامی و امّت اسلام استفاده می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۳۱﴾انفال عبارتند از:

۱- اراضی موات و زمینهایی که صاحبان آنها اعراض کرده و رها کرده‌اند.

۲- کوه‌ها، درّه‌ها، جنگلها، نیزارهای طبیعی و جا یی که به‌طور طبیعی آباد است و هرگز دست مالک و یا مالکین شرعی و قانونی به آن نرسیده است.

۳- تمامی دریاها، سواحل آنها و رودخانه‌های بزرگ و طبیعی.

۴- معادن.

۵- اموال برجسته و گران‌قیمت که نوعاً متعلق به پادشاهان و رهبران بوده و در جنگ به دست مسلمانان افتاده است.

۶- غنائم جنگی که بدون اجازهٔ حکومت اسلامی واجد شرایط به دست آمده است.

۷- اراضی‌ای که از کفّار بدون جنگ و خون‌ریزی و با صلح و مسالمت به دست مسلمانان افتاده است.

۸- اموال کسانی که از دنیا می‌روند و وارث ندارند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۳۲﴾در مواردی که دولت حقّهٔ اسلامی و واجد شرایط تحقّق پیدا کند، احتیاط واجب آنست که استخراج معادن، گنجها و استفاده از جنگلها، منابع عمومی، رودخانه‌ها و امثال اینها با اجازهٔ دستگاه‌های زیربط باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۳۳﴾انفال یکی از منابع مالی و اقتصادی دولت اسلامی است و حفظ و برنامه ریزی برای استفادهٔ مناسب از آن و جلوگیری از هر گونه تجاوز، آفت و زیانهای طبیعی و غیر طبیعی، از وظائف همگانی و دولت است و لذا مردم باید در اصل استفاده و نحوهٔ آن و یا خرید و فروش، داد و ستد و تبدیل آنها توسط حکومت به چیزهای دیگر، مصالح عمومی را ملاحظه و با رعایت آنها اقدام کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۳۴﴾معادنی که مانند انفال است اگر در ملك شخصی کسی پیدا شود، آن مقداری را که عرفاً مالك می‌شود، در اختیار صاحب ملك قرار گرفته و از انفال بودن خارج می‌شود و اضافه بر آن حکم انفال را دارد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۳۵﴾زمانی که حکومت اسلامی واجد شرایط تحقّق یابد، افرادی که می‌خواهند چیزی را حیازت[1] کنند و تحت سلطهٔ خود درآورند، یعنی مثلاً بخواهند زمین مواتی را احیا کنند تا با احیا مالك شوند یا مثلاً از دریا و نهرهای بزرگ و ملّی ماهی بگیرند و از این راهها امرار معاش کنند، لازم است از طریق دستگاه‌های ذیربط اقدام کنند. اگر مستقلاً و مستقیماً اقدام کنند، آن مقدار متعارف را که به دست آورده‌اند مالك می‌شوند، ولی دولت اسلامی می‌تواند جلوی مابقی را بگیرد و آنان را از ادامهٔ کار منع کند تا اینکه ضوابطی معین کند.

زکات

فلسفهٔ زکات

زکات یکی از واجبات مالی و عبادی است که در نظام اسلامی از اهمّیت بالایی برخوردار است و در منابع دینی مانند کتاب و سنّت در ردیف نماز و جهاد قرار گرفته و یکی‌از پنج ستون دین اسلام به شمار می‌رود. اگر زکات اموال مطابق آنچه که در فقه اسلامی آمده مورد عمل قرار گیرد و به مرحلهٔ اجرا درآید، اکثر کمبودهای اقتصای، فواصل طبقاتی و نیازهای مستمندان برطرف می‌شود و در جامعهٔ اسلامی، عدالت اجتماعی به پا خواهد شد.

در دوران حکومت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و امام الموحدین علی بن ابی‌طالب علیه السلام اکثر گرفتاریها و کمبودها و نیازهای اقتصادی از طریق زکات تأمین می‌شد.

در اهمیت زکات و جایگاه آن و تأکید بر اینکه مردم باید زکات اموالشان را بپردازند، روایات زیادی از اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم السلام وارد شده است. مثلاً در روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است: «اموال خود را با دادن زکات حفظ کنید و بیماران و مریضان خود را با دادن صدقه مداوا کنید. به درستی که هیچ مالی در بیابان و در صحرا از بین نرفت، مگر آنکه زکات آن داده نشد».[2]

در حقیقت دادن زکات اموال موجب بیمه شدن ثروت آدمی است، همان گونه که زکات فطره نیز بیمهٔ جان و عمر انسان است.

زکات از ضروریات دین اسلام به شمار می‌رود و اگر کسی عالماً و عامداً آن‌را انکار کند در

---

۱. در اختیار گرفتن، اعم از آنکه مالکیت‌آور باشد یا نباشد.
۲. وسائل‌الشّیعه، ج۹، باب ۳ از ابواب ما یجب فیه الزکوة، ح۶ ص۱۲.

صف کافران قرار می‌گیرد.[۱]

در روایات معتبرهٔ اسلامی آمده است بهترین مال آدمی که به عنوان اندوخته و ذخیره برای او جاودانه می‌ماند صدقه است. نظیر همین مضمون نیز از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله منقول است.[۲]

در روایتی نیز از امام علی علیه السلام منقول است که فرمودند: «در صورتی که با مشکلات اقتصادی روبرو شده و احساس فقر و نیاز کردید، با خدای خود از طریق دادن صدقه، معامله و تجارت کنید».[۳]

بنابراین در حُسن تزکیهٔ اموال و خوبی و ارزشمند بودن زکات در میان عقلای عالم بحثی نیست و در وجوب و لزوم آن نیز از نظر قرآن و سنّت جای بحث و تردیدی وجود ندارد. در فلسفهٔ وجودی آن باید گفت اگر امّت اسلام و مردم توانگر و صاحبان درآمدهای کلان به‌طور کامل اموال خود را پاک کرده و زکات آن‌را پرداخت می‌کردند و نسبت به حقوق افراد کم درآمد و اقشار مستضعف بی‌توجّهی نشان نمی‌دادند، جوامع بشری به این وضع اسف‌بار چند قطبی تقسیم نمی‌شد و شاهد طبقاتی از قبیل دارا و ندار، نیازمند و بی‌نیاز نمی‌شدیم؛ امام صادق علیه السلام در این باره فرموده‌اند: «خدای متعال در اموال اغنیا برای نیازمندان سهمی واجب قرار داده است طوری که در دادن آن مسئول و موظّفند و مورد حمایت و ستایش قرار نمی‌گیرند، مگر اینکه آن‌را ادا کنند و آن همانا زکات است».[۴]

آنچه زکات به آن تعلق می‌گیرد

﴿مسئلهٔ ۲۱۳۶﴾برابر قول فقیهان زکات در نُه چیز واجب است:

۱- گندم، ۲- جو، ۳- خرما، ۴- کشمش، ۵- طلا، ۶- نقره، ۷- شتر، ۸- گاو، ۹- گوسفند.

اگر کسی یکی از موارد نه‌گانه را مالک باشد، طبق شرایطی که در مسائل بعدی گفته خواهد شد، واجب است مقداری که در شریعت اسلام معین شده را به یکی از مصارف هشت‌گانه‌ای که قرآن مجید دستور داده، برساند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۳۷﴾احتیاط لازم آنست که «عَلَس» که شبیه گندم و خوراک مردم صنعا در کشور یمن است و برنج و ذرّت و دیگر حبوبات و «سُلْت» که دانه‌ای به نرمی گندم و شبیه جو است نیز زکاتشان مطابق شرایط و نصاب گندم و جو پرداخت شود.

﴿مسئلهٔ ۲۱۳۸﴾در پرداخت زکات نیت لازم است، چون زکات یک واجب مالی و عبادی است

۱. وسائل‌الشّیعه، ج۹، باب ۴، از ابواب ما تجب فیه الزکوة، احادیث ۱تا۹ ص ۳۱ تا ۳۵.
۲. وسائل‌الشّیعه، ج۹، باب ۲، از ابواب صدقهٔ، ح ۱۴ و ۲۵، ص۳۷۱.
۳. وسائل‌الشّیعه، ج۹، باب ۱، از ابواب صدقهٔ، ح ۲۰ ص ۳۷۲.
۴. وسائل‌الشّیعه، ج۹، ص۶، باب ۱ از ابواب ما تجب فیه الزکوة، ح ۱۰. ص۱۴.

و بر زکات‌دهنده واجب است آن‌را برای قربت و امتثال فرمان خداوند ﷻ پرداخت کند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۳۹﴾در مواردی که می‌خواهد زکات بدهد اگر هم زکات مالی را بدهکار باشد و هم زکات فطره را، در هنگام پرداخت باید معین کند که زکات مال است یا فطره، امّا در مواردی که می‌خواهد زکات مال را بدهد لازم نیست معین کند که زکات گندم است یا جو و یا زکات چیزهای دیگر.

﴿مسئلهٔ ۲۱۴۰﴾کسی که زکات بدهکار است اگر فردی را وکیل کند که از طرف او زکات پرداخت کند، مادامی که موکل از قصد خود منصرف نشده، وکیل به نیت موکل خود پرداخت کند قربهٔ الی اللّه اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۴۱﴾اگر مالك یا کسی که از طرف او وکیل است- بدون قصد و نیت زکات- مالی را در مصرف مقرّر شرعی قرار دهد- مادامی که عین مال باقی است- هر کدام از آن دو نفر می‌توانند نیت زکات کنند و در صورتی که از بین رفته باشد و تلف کننده ضامن شود، در این صورت نیز نیت مالك و وکیل هر دو کفایت می‌کند چون مال در عهده و ذمهٔ ضامن است و زکات بر آن تعلّق می‌گیرد؛ امّا اگر تلف شده باشد به‌طوری که تلف کننده ضامن نشود، در این صورت نیت زکات معنا ندارد و دوباره باید زکات را با نیت تقرّب به خداوند سبحانﷻ پرداخت کند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۴۲﴾اگر مالك از پرداختن زکات امتناع کند یا حاکم شرع با زور زکات را از کافر بگیرد، حاکم هنگام برداشتن مقدار زکات از مال آنها قصد زکات می‌کند، ولی اگر با اجبار و اکراه هر کدام از آنان حاضر شوند زکات را بپردازند، باید حاکم شرع این اجبار را انجام دهد و خود آنان هنگام پرداخت زکات نیت کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۴۳﴾در صورتی که ولیّ صغیر یا مجنون، زکات مال آنها را می‌پردازد، بر ولی واجب است نیت کند، گرچه بهتر آنست که اگر صغیر هم می‌تواند نیت کند او هم نیت کند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۴۴﴾اگر کسی که مالی در جایی دارد بگوید: اگر آن مال باقی ماند زکات مال من و اگر از بین رفت صدقهٔ مستحبّه محسوب گردد، اشکال ندارد.

شرایط واجب شدن زکات

﴿مسئلهٔ ۲۱۴۵﴾شرایط واجب شدن زکات بر دو صورت است:

۱- شرایط عمومی که مربوط به تمامی موارد نه‌گانه زکات است و عبارت است از:

الف- مالك باشد، بنابراین در موارد غلّات چهارگانه واجب است هنگام تعلّق زکات، مالك آنها باشد و در موارد انعام سه‌گانه و نقدین، واجب است یازده ماه مالك آنها باشد. ب- بالغ باشد. ج- عاقل باشد. د- حر و آزاد باشد. ه- قدرت بر تصرّف مال خود را داشته باشد، پس کسی که مالش را غصب کرده‌اند یا به گونه‌ای است که نمی‌تواند در مالش تصرّف کند، زکات بر او واجب

نیست. و آن مال به مقدار نصاب رسیده باشد و مقدار نصاب هر یک از موارد نه‌گانه درمسائل آتی گفته خواهد شد.

۲- شرایط خصوصی که مربوط به بعضی از موارد زکات است و احکام آن طی مسائل آتی بیان خواهد شد.

زکات شتر، گاو و گوسفند

﴿مسئلهٔ ۲۱۴۶﴾زکات شتر، گاو و گوسفند، علاوه بر شرایطی که گفته شد دو شرط دیگر هم دارد:

۱- شتر، گاو یا گوسفند در تمام سال از علف بیابان بچرد.

۲- مشهور فقیهان فرموده‌اند که شتر و گاو باید در طول سال بیکار باشند و اگر در طول سال یک یا چند روزی هم کار کرده باشند، احتیاط واجب است، زکات آنها را بدهند، ولی احتیاط مؤکد آنست که شتر و گاو اگرچه بی‌کار هم نباشند زکاتشان داده شود.

﴿مسئلهٔ ۲۱۴۷﴾اگر انسان برای چرانیدن گاو، گوسفند یا شتر خود در بیابان، به دولت یا هر کس دیگری باج بدهد یا از طریق حیازت و مانند آن مالك شود، زکات آن‌را باید بدهد، ولی اگر بیابان را اجاره کند یا برای چرا بخرد، ظاهر آنست که زکات ندارد و اگر بذر مناسب بپاشد و با آبیاری خودش رشد کند، در این صورت هم زکات ندارد، امّا اگر بذر بپاشد و لی بدون آبیاری رشد و نمو کند، وجوب زکات محلّ اشکال است، ولی احتیاط واجب آنست که زکاتش داده شود.

﴿مسئلهٔ ۲۱۴۸﴾اگر کسی به صورت رایگان، علوفهٔ گاو و گوسفند و شتر را در اختیار مالك حیوانات قرار دهد و آنها در بیابان نچرند، سائمه به حساب نمی‌آیند و زکاتشان واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۱۴۹﴾در صورتی که گاو، گوسفند و شتر به اندازهٔ کافی در بیابان بچرند، ولی مالك برای چاق و پروار کردن، مقداری علف اضافه به آنها بدهد بنا بر احتیاط واجب زکاتشان را باید پرداخت کند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۵۰﴾هنگامی که گاو، گوسفند و شتر به حد نصاب رسیدند، در زکاتشان بین نر و ماده فرقی نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۱۵۱﴾هنگامی که شتر، گاو و گوسفند به حدّ نصاب رسیدند، چه از یك جنس خاص باشند مثل بز و میش و چه از یك جنس خاص نباشند بلکه مختلط باشند، مالك می‌تواند زکات را هم از خود مال بدهد و هم می‌تواند قیمت آن‌را بدهد و هم می‌تواند از مال دیگری بدهد و در صورت اختلاط، اگر قیمتها اختلاف داشته باشند، قیمت حدّ متوسط آنها را به عنوان زکات بپردازد، نه قیمتی بالاتر و نه پایین تر.

﴿مسئلهٔ ۲۱۵۲﴾اگر گاو، گوسفند و شترهای متعلق زکات همه مریض، معیوب یا پیر باشند، در صورتی که از خود آنها بخواهد زکات بدهد، هر کدام را که بدهد کفایت می‌کند، ولی اگر

بخواهد قیمت آن‌را بدهد در صورتی که اختلاف در قیمت داشته باشند، قیمت متوسّط آنها را زکات بدهد و اگر همگی سالم، بی‌عیب و جوان باشند، نمی‌تواند زکات آنها را از مریض، پیر و یا معیوب بدهد، امّا اگر مختلط باشند یعنی بعضی سالم، بعضی معیوب و بعضی پیر و بعضی جوان و اختلاف قیمت داشته باشند، اگر بخواهد زکات را از خود آنها بدهد، اگرچه اقوی آنست که از هر کدام بدهد کفایت می‌کند، ولی بهتر است که از سالم و جوان زکات بدهد و اگر بخواهد قیمت آنها را به عنوان زکات بدهد، قیمت متوسّط آنها را به عنوان زکات حساب کند و بپردازد و اگر در همهٔ موارد گذشته بخواهد بهترین را به عنوان زکات بدهد یا قیمت آن‌را بپردازد، بهتر است.

﴿مسئلهٔ ۲۱۵۳﴾اگر پیش از تمام شدن سال یعنی ماه یازدهم، شتر و گاو و گوسفند خود را با مال دیگری عوض کند یا آنها را بفروشد و یا آن نصاب را با نصاب دیگری جایگزین کند، مثلاً چهل رأس گوسفند را با چهل رأس دیگر عوض کند یا بعضی از آنها را معاوضه کند به‌طوری که گوسفند و گاو و شتر از حدّ نصاب بیفتد، زکات بر او واجب نیست و نیز اگر در وسط سال مالک از تصرّف در آنها ممنوع شود، زکات بر او واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۱۵۴﴾کسی که واجب است زکات شتر، گاو و گوسفند را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگری بدهد، تا موقعی که شمارش آنها از حدّ نصاب کمتر نشده باشد، واجب است هر سال زکات آن‌را بدهد، ولی اگر بخواهد از خود مال زکات بدهد در صورتی که از نصاب اوّل کمتر شده باشد، بعد از این زکات واجب نیست، مثلاً اگر کسی صاحب چهل رأس گوسفند واجد شرایط زکات باشد، اگر از مال دیگری زکات آنها را بدهد، مادامی که گوسفندهایش از چهل رأس کمتر نشده باشد همه ساله باید یک گوسفند یا قیمت آن‌را به عنوان زکات پرداخت کند، امّا اگر از همان گوسفندان زکات بدهد، تا هنگامی که دوباره تعداد گوسفندها به چهل رأس نرسیده، زکات بر او واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۱۵۵﴾اگر مالک در چند جا شتر و گاو و گوسفند داشته باشد، در صورتی که مجموع همهٔ آنها به حدّ نصاب برسند، زکات واجب می‌شود، ولی اگر چند نفر با هم شریک باشند، باید سهم هر دام از شرکا به حدّ نصاب برسد.

نصاب شتر، گاو و گوسفند

﴿مسئلهٔ ۲۱۵۶﴾شتر دوازده نصاب دارد:

۱- زکات پنج شتر یک گوسفند است و تا تعداد شترها به این مقدار نرسد، زکات ندارد.

۲ – زکات ده شتر دو گوسفند است.

۳- زکات پانزده شتر سه گوسفند است.

۴- زکات بیست شتر چهار گوسفند است.

۵- زکات بیست و پنج شتر پنج گوسفند است.

۶- زکات بیست و شش شتر، یک شتر ماده است که یک سال آن تمام شده باشد.
۷- زکات سی وشش شتر، یک شتر ماده است که دو سال آن تمام شده باشد.
۸- زکات چهل و شش شتر، یک شتر ماده است که سه سال آن تمام شده باشد.
۹- زکات شصت و یک شتر، یک شتر ماده است که چهار سال آن تمام شده باشد.
۱۰- زکات هفتاد وشش شتر، دو شتر ماده است که دو سال آنها تمام شده باشد.
۱۱- زکات نود و یک شتر دو شتر ماده است که سه سال آن تمام شده باشد.
۱۲- صد و بیست شتر و بالاتر از آن که باید برای هر چهل شتر، یک شتر که دو سال آن تمام شده بدهد، یا برای هر پنجاه شتر، یک شتر که سه سال آن تمام شده بدهد یا به هر دو شکل حساب کند و در هر حال باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند و اگر باقی ماند از نه شتر بیشتر نباشد، مثلاً اگر صد و چهل و یک شتر داشت، باید برای صد شتر، دو شتر که سه سال آنها تمام شده و برای چهل شتر دیگر، یک شتر که دو سال آن تمام شده است بدهد و شتر زکات باید ماده باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۵۷﴾شترهای بین دو نصاب زکات ندارند، بنابراین اگر تعداد شترها به پنج نرسد زکات ندارند و اگر شتر از پنج بیشتر باشد، ولی به ده که نصاب دوم است نرسند، فقط باید زکات پنج شتر را بدهد و در نصابهای بعد نیز چنین است.

﴿مسئلهٔ ۲۱۵۸﴾شترهای غیر عربی دوکوهانه و شترهای عربی یک کوهانه در زکات فرقی ندارند.

نصاب گاو

﴿مسئلهٔ ۲۱۵۹﴾گاو دو نصاب دارد:

۱- «سی رأس» که اگر شرایط دیگر را داشته باشد، زکات آن یک گوساله است که یکسالش تمام شده باشد و کمتر از این مقدار زکات ندارد.

۲- «چهل رأس» که زکات آن یک گوساله است که دو سالش تمام شده باشد و زکات بین سی و چهل واجب نیست، مثلاً کسی که سی و نه گاو دارد، زکات سی رأسش واجب است و همچنین اگر از چهل گاو بگذرد و به شصت رأس نرسد، فقط باید زکات چهل رأس را بدهد و وقتی که به شصت رأس رسید چون دو برابر نصاب اوّل است، واجب است دو گوساله که یک سال آنها تمام شده باشد، زکات بدهد و هر چه بالاتر برود، واجب است سی تا سی تا یا چهل تا چهل تا حساب کند و اگر مثلاً هفتاد رأس گاو داشته باشد هم سی تا سی تا و هم چهل تا چهل تا حساب شود، به‌طوری که موقع حساب اصلاً چیزی باقی نماند و اگر چیزی هم باقی بماند قابل محاسبه بدین طریق نباشد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۶۰﴾گاومیش از جهت زکات، حکم گاو را دارد.

نصاب گوسفند

﴿مسئلهٔ ۲۱۶۱﴾گوسفند پنج نصاب دارد:

۱- چهل رأس؛ زکات آن یک گوسفند است و کمتر از آن زکات ندارد.

۲- صد و بیست و یک رأس، زکات آن دو گوسفند است.

۳- دویست و یک رأس، زکات آن سه گوسفند است.

۴- سیصد و یک رأس، زکات آن چهار گوسفند است.

۵- چهار صد رأس و بالاتر، برای هر صد رأس واجب است یک گوسفند زکات بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۶۲﴾لازم نیست زکات را از همان گوسفندانی بدهد که مشمول زکات بوده و به حدّ نصاب رسیده‌اند؛ اگر گوسفند دیگری هم بدهد یا مطابق قیمت گوسفندی که باید به عنوان زکات می‌داده پول به فقیر یا به وکیل او و یا به حاکم شرع جامع شرایط بدهد کفایت می‌کند و نیز مالک می‌تواند مطابق قیمت گوسفندی که متعلّق زکات است، جنس دیگری بدهد، اگرچه احتیاط آنست که در این صورت مصالح فقیر را رعایت کند و از خود همان جنس بدهد و در مواردی که می‌خواهد از گوسفندانش که به حدّ نصاب رسیده‌اند زکات بدهد، در صورتی که اختلاف قیمت داشته باشند، اگر متوسّط را بدهد کفایت می‌کند، اگرچه بهتر است از گوسفندی که قیمت بالاتری دارد به عنوان زکات بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۶۳﴾همان گونه که در نصابهای شتر و گاو و گوسفند گفته شد، گوسفندهایی که بین دو نصاب هستند زکات ندارند، بنابراین اگر شمارش گوسفندان از اوّل بگذرد، ولی به نصاب دوّم نرسد، تنها زکات همان نصاب اوّل را باید بدهد و این حکم در نصابهای بعد هم صدق می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۶۴﴾بز و میش و شیشک در زکات با هم فرقی ندارند، منتهی اگر میش را برای زکات انتخاب کرد، بنا بر احتیاط باید یک سال آن تمام شده باشد و اگر بز را انتخاب کند، باید دو سال آن تمام شده باشد، اگرچه ظاهر آنست که در میش هفت ماه و در بُز اگر یک سال را تمام کند و به عنوان زکات بدهد، کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۶۵﴾در گوسفند اگر تمام نصاب از جنس نر باشد جایز است زکات را از ماده بدهد و نیز اگر همهٔ نصاب از جنس مادّه باشد، جایز است زکات را از نر بدهد.

زکات نقدین

﴿مسئلهٔ ۲۱۶۶﴾زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که مسکوک باشد و به‌طور رایج با آنها معامله انجام شود، ولو اینکه سکه‌های آن هم از بین رفته باشد و در صورتی که در گذشته با آن سکه معامله می‌شده و رواج هم داشته است، ولی اکنون رواج ندارد، احتیاط واجب آنست که زکات آنها پرداخت گردد، اگرچه در صورتی که به‌طور کلّی از رواج افتاده باشد، عدم وجوب زکات خالی از قوّت نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۱۶۷﴾اگر طلا و نقرهٔ مسکوک را که سابقاً رواج داشته و معامله می‌شده است، زنها برای زینت استفاده کنند و طوری تغییر دهند که از رواج در معامله بیندازند زکات ندارد و اگر به‌طور کلّی از رواج در معامله نیفتاده باشند، زکات آنها واجب است.

﴿مسئلهٔ ۲۱۶۸﴾واجب است انسان یازده ماه تمام مالك مقدار نصاب طلا و نقره باشد، تا زکات بر او واجب شود، بنابراین اگر در طول یازده ماه طلا و نقره از نصاب اول کمتر شود، زکات بر مالك واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۱۶۹﴾اگر مالك طلا و نقره در طول یازده ماه، طلا و نقره‌اش را با نقره و یا چیز دیگری عوض کند یا آنها را از مسکوک بودن درآورد، زکات بر او واجب نیست، ولی اگر برای فرار از زکات این کارها را انجام دهد احتیاط مستحب آنست که زکات آنها را بپردازد، ولی اگر در ماه دوازدهم طلا و نقره را از مسکوک بودن خارج کند در این صورت واجب است که زکات آنها را بپردازد و در صورتی که در اثر تبدیل کردن وزن یا قیمت آنها پایین آمده باشد واجب است زکات قبل از پایین آمدن را هم بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۷۰﴾پولهایی که دینار و درهم نامیده و به‌طور رایج با آنها معامله می‌شود مانند پول برخی کشورها که به آنها درهم و دینار گفته می‌شود و با آنها معاملات را انجام می‌دهند، ولی از جنس طلا و نقره نیستند، ظاهر آنست که به عنوان طلا و نقره زکاتشان واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۱۷۱﴾درهم و دیناری که مسکوکند، ولی هیچ گونه معامله‌ای با آنها انجام نمی‌شود، زکات ندارند.

نصاب طلا و نقره

﴿مسئلهٔ ۲۱۷۲﴾طلا دارای دو نصاب است:

۱- «بیست مثقال شرعی» برابر با پانزده مثقال معمولی، معادل «۷۰/۳۱۲» گرم که در این صورت، اگر سایر شرایط را داشته باشد بر مالك واجب است یك چهلم آن‌را که ۹ نخود، معادل ۱/۷۵۷ گرم است، به عنوان زکات بپردازد.

۲- «چهار مثقال شرعی» برابر با سه مثقال معمولی که معادل ۱۴/۶۲ گرم است، وقتی که به نصاب اول اضافه شود در این صورت واجب است زکات تمام ۱۸ مثقال معمولی یا بیست و چهار مثقال شرعی که ۸۴/۳۷۴ گرم است از قرار یك چهلم یعنی ۲/۱۰۹ گرم، به عنوان زکات پرداخت کند و اگر به مقدار ۴ مثقال شرعی یا سه مثقال معمولی و کمتر از آن افزوده شود، زکات مجموع ۱۸ مثقال معمولی و ۲۴ مثقال شرعی از قرار یك چهلم باید بپردازد، ولی اگر کمتر از این مقدار افزوده شد، زکات ندارد، مگر آنکه دوباره به مقدار سه مثقال معمولی و یا ۴ مثقال شرعی اضافه شود، مثلاً ۲۸ مثقال شرعی باشد، که زکات همه را باید بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۷۳﴾نقره هم دو نصاب دارد:

۱- صد و پنج مثقال معمولی، برابر ۴۹۲/۱۸۷ گرم. اگر نقره به این حد نصاب برسد و شرایط دیگر زکات را هم داشته باشد، از قرار یک چهلم یعنی ۱۲/۳۰۴ گرم به عنوان زکات باید بپردازد.

۲- بیست و یک مثقال معمولی، برابر با ۹۸/۴۳۷ گرم، که اگر بـه حد نصاب اول افزوده شود، واجب است زکات همهٔ صد و بیست وشش مثقال معمولی را کـه ۵۹۰/۶۲۵ گـرم اسـت بـه عنـوان زکات بپردازد و اگر کمتر از این مقدار افزوده شود، آن مقدار افزوده شده زکات نـدارد و هـر چـه بالاتر رود همین طور است، بنابراین اگر مالک، به مقدار یک چهلّم تمام طلا و نقره‌اش را به عنوان زکات بعد از نصاب بپردازد، یقیناً آن مقدار زکاتی را که بر عهدهٔ او واجب بـوده، پرداخـت کـرده است و در بعضی موارد اضافه هم پرداخت کرده است، مثلاً کسی که ۱۱۰ مثقال معمولی نقره دارد و یک چهلّم آن‌را به عنوان زکات پرداخت کرده است، هم زکات ۱۰۵ مثقالی را کـه حـد نصـاب بوده پرداخت کرده و هم مقدار پنج مثقالی را که واجب نبوده، پرداخت کرده است.

﴿مسئلهٔ ۲۱۷۴﴾کسی که طلا و نقره‌اش به اندازهٔ حد نصاب است، اگرچه زکـات آن‌را پرداخـت کرده باشد، مادامی که از نصاب اول کمتر نشده، در همهٔ سال واجب است زکـات آن‌را بپـردازد و وقتی که از حدّ نصاب اوّل کمتر شد، هر مقدار بماند و سال بر آن بگذرد، زکات ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۷۵﴾اگر هم طلا دارد و هم نقره، ولی نمی‌داند که به حدّ نصاب رسیده یا نـه، احتیـاط واجب آنست که از هر راهی که ممکن است وزن آن‌را به دست آورد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۷۶﴾کسی که هم طلا دارد و هم نقره و هیچ کدام از این دو به تنهایی به حـدّ نصـاب نرسیده باشند، زکاتشان واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۱۷۷﴾اگر هم طلا و نقره‌ای با جنس خوب دارد و هم طلا و نقرهٔ بد، مالک مختار است زکات را از هر کدام که خواست بدهد، گرچه بهتر آنست که زکات را از همان طلا و نقرهٔ خـوب پرداخت کند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۷۸﴾طلا و نقره‌ای که بیش از حدّ معمول، فلز دیگری با آن مخلوط است در صـورتی که خالص آن به حد نصاب برسد، زکاتش واجب است و در غیر این صورت واجب نیست و اگـر شک کند که آیا خالص آن به حدّ نصاب می‌رسد یا نه، احتیاط واجب آنست که از هر راه ممکـن وزن خالص آن‌را به دست آورد و اگر به بالاترین حدّ محتمل محاسـبه کنـد طبعـاً کفایـت خواهـد کرد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۷۹﴾ظاهر و بلکه نصّ صریح روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام اینست که زکات در طـلا و نقـره در صورتی واجب است که اوّلاً سکهٔ رسمی خورده باشد و ثانیاً بـه شـکل درهـم و دینـار درآمـده باشد و معامله و مبادلات با آنها رواج داشته باشد و در صورتی که به صـورت زیـور و زینـت زنـان درآمده یا از حالت معامله و مبادله بیرون رفته باشد، زکات نـدارد؛ و از سـوی دیگـر روایـات اهـل بیت علیهم‌السلام مبنی بر تشریع زکات، به وضوح و روشنی دلالت دارند که فلسفه و حکمت اصلی تشریع زکات، جبران کمبودها و تأمین نیازمندیها و احتیاجات نیازمنـدان و پـر کـردن خلأهـای اجتمـاعی

است، بنابراین با توجّه به اینکه در زمان ما طلا و نقره سکه‌دار، حالت پولی و درهم و دینار بودنشان را از دست داده و به‌طور کلّی از رواج در معاملات خارج شده است و به جای آنها اسکناس و مانند آن جایگزین شده است- اگرچه طلا و نقره مسکوک که به صورت درهم و دینار است هیچ وقت از ارزش نمی‌افتد و فاقد اعتبار نمی‌شود- احتمال جدّی وجود دارد که پولهای رایج هر زمان در حکم همان درهم و دینار گذشته باشد، بنابراین احتیاط مؤکد آنست که معادل نصاب طلا و نقرهٔ مسکوک، در پولهای رایج روز محاسبه شود و بعد از تحقّق شرایط دیگر- مانند یازده ماه- زکات آن‌را هم پرداخت کند.

زکات گندم، جو، خرما و کشمش (غلّات چهارگانه)

﴿مسئلهٔ ۲۱۸۰﴾زکات گندم، جو، خرما و کشمش، زمانی واجب می‌شود که عرفاً به آنها گندم، جو، خرما و کشمش گفته شود، گرچه بهتر آنست در کشمش، از زمان انگور شدن و در خرما از زمان زرد یا سرخ شدن میوه، محاسبه کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۸۱﴾زمان محاسبهٔ نصاب غلّات اربعه هنگامی است که آنها خشک شده باشند، بنابراین اگر هر یک از آنها هنگامی که تَر بود به حدّ نصاب برسد، ولی موقعی که خشک شد از آن حد کمتر شود، زکات ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۸۲﴾اگر مالک، هر یک از غلاّت چهارگانه را پیش از زمان وجوب زکات به مصرف برساند، اما اگر می‌ماند و خشک می‌شد، به حدّ نصاب می‌رسید، زکات ندارد، ولی اگر احتیاط کرده و محاسبه کند و زکات آن‌را بدهد، بسیار خوب است.

﴿مسئلهٔ ۲۱۸۳﴾اگر مالک مقداری خرما یا انگور داشته باشد، در صورتی که خشک آن به حدّ نصاب برسد می‌تواند به عنوان زکات به فقیر بدهد، اگرچه بهتر است صبر کند تا همهٔ آن خشک شود و نیز احتیاط آنست که اگر قبل از خشک شدن به عنوان زکات می‌خواهد بپردازد، به قصد قرض بدهد و بعد به جای زکات محاسبه کند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۸۴﴾اگر یکی از غلّات چهارگانه که متعلّق زکات شده، جنس خوب و بد داشته باشد، احتیاط آنست که زکات هر یک را از خود آن بدهد و بهتر است که همه را از جنس خوب بدهد و جایز نیست از بد داده شود و در صورتی که بخواهد قیمت آنها را به عنوان زکات بپردازد، اگر متوسّط آنها را محاسبه کند کفایت می‌کند، گرچه بهتر است که قیمت خوب را محاسبه کند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۸۵﴾اگر مالک در چند شهر که فصول آنها اختلاف زمانی زیادی با هم دارند و زراعت و میوهٔ آنها در یک وقت به دست نمی‌آید گندم، جو، خرما یا انگور داشته باشد و همهٔ آنها محصول یک سال حساب شوند، هر محصولی که زودتر از همه می‌رسد، اگر به حدّ نصاب رسید واجب است همان وقت زکات آن‌را بپردازد و زکات بقیه را هر وقت که به دست آمد، امّا اگر آن چیزی که اوّل به دست آمد به حدّ نصاب نرسد، باید صبر کند تا بقیه هم آماده شود و اگر بقیه هم

آماده شد و با هم به حدّ نصاب رسیدند، زکات آنها واجب است و اگر به حدّ نصاب نرسد، زکاتشان واجب نیست و در رسیدن مجموع به حدّ نصاب، لازم نیست آنچه اوّل آماده شده باقی باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۸۶﴾اگر درخت خرما یا انگور در سال دوبار میوه بدهد، در صورتی که میوهٔ یک سال حساب شود و روی هم به حدّ نصاب برسد، بنا بر احتیاط واجب زکات آن‌را بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۸۷﴾اگر کسی انگور یا خرمای روی درخت را قبل از تعلّق زکات بخرد، یا گندم و جو را قبل از بستن دانه بخرد و به حدّ نصاب برسد، واجب است خریدار زکات را بپردازد، ولی اگر بعد از تعلّق زکات بخرد یا اجاره کند، زکات بر عهدهٔ فروشنده است و در صورتی که فروشنده زکات را نپردازد، فقرا که صاحبان حق هستند یا حاکم شرع جامع شرایط می‌تواند از آن عین که متعلّق به زکات است، هر جا که پیدا شد، مقدار زکات را بردارد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۸۸﴾هنگامی که مالک زکات غلّات چهارگانه را پرداخت کرد، ولو اینکه سالیان درازی بر آن بگذرد، مجدّداً زکات بر آنها تعلّق نمی‌گیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۸۹﴾مالک درخت خرما می‌تواند زکات خرما را که روی درخت است و هنوز چیده نشده است از همان خرمای پیش از چیده شدن بپردازد و هم می‌تواند قیمت آن‌را بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۹۰﴾مالک می‌تواند زکات غلّات چهارگانه را، هم از خود آنها بدهد و هم قیمت آنها را بدهد و هم می‌تواند به عنوان قیمت، جنس دیگر بدهد و حتّی جایز است منفعت خانه یا مغازه را به عنوان زکات در اختیار فقرا قرار دهد، گرچه بهتر آنست در صورتی که غیر پول را به عنوان زکات می‌پردازد، مصلحت فقرا را رعایت کند و با حاکم شرع نیز مشورت کند و با اجازهٔ او این کار را انجام دهد.

نصاب غلّات چهارگانه

﴿مسئلهٔ ۲۱۹۱﴾نصاب گندم، جو، کشمش و خرما ۲۸۸ من تبریز- هر من ۶۴۰ مثقال- است، چیزی معادل ۴۵ مثقال کمتر از ۸۶۴ کیلوگرم و هر وقت نصاب به این مقدار برسد واجب است زکات آن‌را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۹۲﴾هر یک از غلّات چهارگانه، اگر از آب باران و نهر طبیعی یا رودخانه، آبیاری شوند یا ریشهٔ آنها از رطوبت زمین استفاده کند، زکات آنها یک‌دهم و اگر با آب چاه یا از طریق کشیدن با دلو و با موتور و مانند آن از رودخانه، چاه یا استخر یا حتّی دریا، آب بکشند و زراعت را آبیاری کنند، زکات آنها یک‌بیستم است و اگر از هر دو طریق به‌طور مساوی استفاده کنند، زکات نصف آنها یک‌دهم و نصف دیگر یک‌بیستم است و اگر به‌طور مساوی نباشد، تابع نظر عرف است یعنی اگر عرف بگوید از نهر و رودخانه و مانند اینها آب خورده، یک‌دهم و اگر بگوید از دلو و چاه و موتور پمپ و امثال آن آب خورده، یک بیستم، زکات واجب است، ولی در جایی که عرف

هم نتواند تشخیص بدهد و بین نهر، رودخانه، رطوبت زمین، موتـور پمـپ، دلـو، چـاه و امثـال آن، مردد باشد، اقوی آنست که مقدار یک‌بیستم زکات بدهد و کفایت مـی‌کنـد، ولـی احتیـاط مؤکـد آنست که یک‌دهم را در صورت تردید حساب کند.

﴿مسئلهٔ ۲۱۹۳﴾اگر زراعت با آبیاری به وسیلهٔ باران و رودخانـه، رشـد لازم را داشـته باشـد و در عین حال از طریق دلو و پمپ و مانند آن هم آبیاری شود در صورتی که آبیاری دوّمی، تـأثیری در اضافه شدن محصول نداشته باشد، باید یـک‌دهـم را زکـات بدهـد، امّـا اگـر وسـیلهٔ اصـلی و مـؤثر آبیاری، دلو و مانند آن باشد، زکات آن یک‌بیستم است، گرچه گاهی هم از آبیاری طبیعی استفاده کرده باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۹۴﴾اگر کسی زراعتی را با آب چاه، دلو، پمپ و مانند آن آبیاری کند و کسی هم در زمین مجاور کشت کند که از رطوبت زمین مجاور استفاده می‌کنـد و احتیـاجی بـه آبیـاری نـدارد، زکات زراعتی که از آبیاری با دلو و موتور و مانند آن استفاده می‌کند یک‌بیستم و زراعت اراضـی مجاور یک‌دهم است.

﴿مسئلهٔ ۲۱۹۵﴾منظور از مؤونه و مخارج زکات عبارت است از تمامی مخارج و هزینه‌هـایی کـه عرفاً برای کشت و غرس درخت و به‌طور کلّی برای به دست آوردن محصول زراعـت و باغـداری مصرف می‌شود، مانند مزد کارگری که زمین را شخم می‌زند یا می‌کارد یا مـزد دروگـر و آبیـاری کننده و یا اجاره بهای زمینهایی که برای کشت اجاره می‌شوند یا اجرت المثلی کـه در برابـر زمـین تصرّف عدوانی شده می‌پردازند، یا پولی که به نگهبان غلّه و گنـدم و میـوه‌هـای چیـده شـده یـا بـه کارگر برای خشکاندن خرما، کشمش، آماده کردن محـل خشـکاندن میـوه‌هـا، نهـر سـازی، آمـاده سازی محل آبیاری، خرید ماشین آلات کشاورزی و تعمیر آنها یا هزینه‌های استهلاک، خرید بـذر کشت و هزینهٔ اصلاح درختان میوه پرداخت می‌شود یا چیزهایی که از طرف حکومتها از محصـول و یا قیمت آن گرفته می‌شود، همهٔ اینها از مصادیق بارز و ظاهر مؤونه به حساب می‌آید.

﴿مسئلهٔ ۲۱۹۶﴾احتیاط واجب آنست که نصاب را قبل از کسـر مخـارج در نظـر بگیـرد و بعـد از آنکه بدون کسر مخارج به حدّ نصاب رسید، مخارجی را که می‌تواند کسر کنـد. در ضـمن مسـائل آتی نحوهٔ کسر آنها و مخارجی که از اصل مال، قبل از رسیدن بـه حـد نصـاب، برداشـته مـی‌شـود، توضیح داده خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۹۷﴾آن مقداری که از طرف حکومت یا هر قدرتی بـه عنـوان مقاسـمه- کـه از اصـل محصول کم می‌شود- از غلّات اربعه برداشته می‌شود، قبل از محاسبه حدّ نصاب کسر می‌شود و بعد از کسر آن مقدار، اگر چیزی باقی ماند و به حدّ نصاب رسید، زکات واجب است.

﴿مسئلهٔ ۲۱۹۸﴾هزینه‌ای که برای هر کدام از این غلّات چهارگانـه مـی‌شـود، حتّـی آن مقـدار از قیمت اسباب و وسایل که در اثر زراعت و باغداری کم شده یا از بین رفته است، بعـد از محاسـبه و به حدّ نصاب رسیدن، کم کند و زکات مابقی را بپردازد، مثلاً اگر قبل از کم کردن مخارج عمومی

غلّه به ۲۵ مثقال کمتر از ۲۸۸ من تبریز، برسد مقدار مخارج را کسر کرده و زکات مابقی را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۱۹۹﴾بذری که برای کشت مصرف می‌شود، در صورتی که زکاتش داده شده باشد یا از اموالی تهیه شده باشد که زکات ندارند، از مؤونه محسوب و پس از کسر مقدار آن، زکات مابقی اگر به حدّ نصاب برسد، داده شود؛ امّا اگر خود آن بذر هم زکات داشته باشد، زکات مجموع در صورتی که به حدّ نصاب برسد باید داده شود و اگر مجموع به حدّ نصاب برسد، فقط زکات خود بذر لازم و واجب است.

﴿مسئلهٔ ۲۲۰۰﴾کسی که زمین زراعی، گاوآهن، تراکتور و مانند اینها از آن خودش باشد یا بعضی از آنها ملک خودش باشد، نمی‌تواند برای آنها چیزی کسر و مؤونه حساب کند و همچنین کارهایی که خودش انجام داده یا دیگران به‌طور رایگان برایش انجام داده‌اند را نیز نمی‌تواند جزء مخارج حساب کرده و از محصول کم کند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۰۱﴾کسی که باغ انگور یا درخت خرما خریداری کرده است، قیمت باغ و درخت جزء مؤونه حساب نمی‌شود، امّا اگر پول داده و خرما یا انگوری که هنوز چیده نشده را خریداری کند، آن مقدار پولی که برای خرید داده جزء مخارج حساب می‌شود و پس از کسر آن، باید زکات مابقی را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۰۲﴾اگر کسی زمینی بخرد و در آن گندم یا جو بکارد، پولی که برای خرید زمین داده جزء مخارج حساب نمی‌شود، امّا اگر پول داده و خود زراعت را خریده، آن پول جزء مخارج حساب می‌شود و می‌تواند آن‌را کسر کند و زکات مابقی را اگر به حدّ نصاب برسد، باید بپردازد و در هر صورت وقتی که می‌خواهد پول زراعت را کم کند باید در صورتی که کاهش قیمت داشته باشد، قیمت کاه را اوّل از پول زراعت کسر کند و بعد مابقی پول را جزء مخارج به حساب آورد، مثلاً اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد و قیمت کاه صد تومان باشد، صد تومان را از پانصد تومان کم کند و مابقی را که چهارصد تومان است، جزء مؤونه حساب کند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۰۳﴾کسی که بدون گاو، تراکتور و وسایل دیگر، می‌تواند زراعت و کشاورزی کند، اگر این وسایل را بخرد، با وجود دخالت آنها در امر کشاورزی، نمی‌تواند پولی که بابت خرید آنها داده جزء مخارج حساب کند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۰۴﴾کسی که بدون گاو، تراکتور و چیزهای دیگری که در زراعت لازم است نمی‌تواند کشاورزی کند، در صورتی که بخرد و در کشت و کار از آنها استفاده کند، اگر به خاطر زراعت به‌طور کلّی از بین برود، می‌تواند آنها را جزء مؤونه حساب کند و اگر مقداری از قیمت آنها به خاطر زراعت کم شده باشد، همان مقدار را می‌تواند از مؤونه حساب کند، ولی اگر قیمت آنها قبل و بعد از کشاورزی کم نشده باشد، نمی‌تواند چیزی از آن‌را جزء مخارج حساب کند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۰۵﴾اگر کسی در یک طرف زمین گندم و جو بکارد که زکاتشان واجب است و در طرف دیگر نخود و لوبیا و مانند آن بکارد که زکاتشان واجب نیست و مخارجی هم برای هر یک

انجام بدهد، خرج هر کدام به پای خودش حساب می‌شود و اگر برای هر دو خرج کرده است باید به نسبت بین هر دو تقسیم شود، در صورتی که مخارج هر دو به یک اندازه باشد، می‌تواند نصف مخارج را از آنچه که به آن زکات تعلّق می‌گیرد و نیم دیگر را از آن دیگری کسر کند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۰۶﴾بنا بر احتیاط واجب، هزینهٔ توزین غلّات چهارگانه برای جدا کردن مقدار زکات، از باب مقدّمهٔ واجب به عهدهٔ مالک است و از محصول به عنوان مخارج کسر نمی‌شود.

زمان پرداخت زکات

﴿مسئلهٔ ۲۲۰۷﴾وقت دادن زکات گندم و جو و مانند اینها، موقع خرمن و جدا کردن از کاه است و در خرما و کشمش، هنگامی است که خشک شده باشند. در شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره، لحظهٔ شروع ماه دوازدهم است و بهتر آنست که پرداخت زکات را تا پایان ماه دوازدهم به تأخیر بیندازند و اگر پیش از پایان ماه دوازدهم بخواهند زکات بدهند، مانعی ندارد، گرچه اگر به نیت قرض کردن بدهند بهتر است و بعد حساب کنند و در هر صورت ابتدای سال بعد، پس از پایان ماه دوازدهم است.

﴿مسئلهٔ ۲۲۰۸﴾پس از جدا کردن زکات لازم نیست آنرا بلافاصله به مستحق برساند و اگر دسترسی به مستحق داشته باشد، احتیاط مؤکد آنست که تأخیر نیندازد، مگر اینکه تأخیرش برای رسیدن به شخص خاص یا مصرف معینی باشد که در اسلام مشخص شده است.

﴿مسئلهٔ ۲۲۰۹﴾بعد از آنکه زکات از مال زَکوی- مالی که به آن زکات تعلق گرفته- جدا شد، جایز نیست به چیز دیگر یا به قیمت تبدیل شود، در صورتی که پرداخت زکات به مستحق را به تأخیر اندازد و در این حال مال تلف شود، به‌طوری که عرفاً نگویند زکات را فوراً داده است، چه در حفظ آن کوتاهی کرده یا نکرده باشد، باید عوض آنرا بپردازد و اگر به این اندازه تأخیر نیانداخته بلکه زمان کوتاهی- مثلاً دو سه ساعت- بوده و در همان زمان کوتاه تلف شده است، اگر در حفظ و نگهداری کوتاهی نکرده و مستحقّی هم حاضر نبوده است، ضامن نیست و اگر دسترسی به مستحق داشته است، بنا بر احتیاط عوض آنرا باید بدهد و اگر در زمان کوتاه تأخیر، به علّت کوتاهی کردن، زکات از بین برود، چه به مستحق دسترسی داشته باشد یا نداشته باشد، ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۲۲۱۰﴾اگر مالی را که به عنوان زکات مالش جدا کرده، منفعتی داشته باشد، مثلاً گوسفندی که شیر بدهد یا گاوی که زایمان بکند، منافع آن برای فقیر است.

﴿مسئلهٔ ۲۲۱۱﴾اگر فقیه جامع شرایط حکم کند که زکات را به او بپردازند، بر بدهکاران زکات واجب است که زکات را به او بدهند، ولو اینکه مقلّدش نباشند و اگر زکات به دست او رسید بدهکاران زکات، ذمّه‌شان بری خواهد شد و چیزی بر عهدهٔ آنها نیست و در صورتی که حکم نکرده باشد، ولی فتوا دهد که زکات باید به دست فقیه جامع شرایط برسد، در این فرض تنها بر مقلّدینش واجب است زکاتشان را به او برسانند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۱۲﴾کسانی که از طرف فقیه جامع شرایط به عنوان عامل- مأموران جمع‌آوری زکات- هستند، در گندم و جو، موقعی که از کاه جدا می‌کنند و در خرما و کشمش، وقتی که خشک شده باشند و در بقیهٔ اموال وقتی که ماه دوازدهم آغاز شد، می‌توانند از مالک مطالبهٔ زکات کنند و اگر مالک خودداری کند و زکات از بین برود، باید عوض آن‌را بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۱۳﴾اگر کسی بعد از آنکه زکات مالش واجب شد از دنیا برود، بر ورثهٔ او واجب است که زکات را از اصل مال او پرداخت کنند، امّا اگر قبل از واجب شدن زکات از دنیا برود، اموال او به ورثه می‌رسد و در صورتی که سهم هر یک از ورثه به حدّ نصاب برسد، واجب است زکات بدهند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۱۴﴾اگر کسی درخت خرما یا انگور را برای عموم وقف کند و متولّی پیش از واجب شدن زکات، درختان را در اختیار کسانی قرار دهد که مورد وقف هستند، هر کدام از آنها که سهمش به حد نصاب برسد، زکات بر او واجب می‌شود و اگر واقف آنها را برای عدّه‌ای خاصّ یا عناوین مخصوص وقف کرده باشد، هر کدام از ایشان یا آن عناوین که سهمشان به حدّ نصاب برسد واجب است زکات آن‌را بدهند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۱۵﴾بنا بر تعبیر علم فقه، زکات از عناوین قصدیه است، بنابراین اگر کسی قبل از واجب شدن زکات بخواهد چیزی را به عنوان زکات به مستحق بدهد، نمی‌تواند نیت زکات کند بلکه می‌تواند به قصد قرض به مستحق بدهد و به او اعلام کند که این قرض است و او نیز قبول کند، در این صورت اگر پس از رسیدن وقت زکات، شرایط وجوب در مالک و مال باقی بماند، می‌تواند قرض او را از زکات حساب کند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۱۶﴾اگر کسی یقین دارد که زکات بر عهده‌اش آمده است، ولی شک دارد که آن‌را پرداخت کرده یا نه، واجب است زکات را بپردازد، اگرچه آن شک مربوط به سالهای گذشته باشد، مگر در صورتی که آن مال که متعلّق زکات بوده، تلف شده باشد و او هم ضامن نباشد، در این فرض اگر شک کند که زکات آن‌را داده یا نه، چون اقوی‌آنست که زکات به مالیت مال در عالم خارج تعلّق گرفته و متعلّق به ذمهٔ مکلّف نیست، اصل آنست که ذمهٔ او بر مثل یا قیمت مشغول نیست و چیزی بر او واجب نخواهد بود؛ امّا اگر زکات به ذمهٔ مکلّف تعلّق پیدا کرده باشد، اصل بر اشتغال و لزوم ادای زکات است و در هر صورت احتیاط مؤکد آنست که زکات را بدهد، ولی اگر شک کند که اصلاً زکات بر او واجب شده یا نه، چیزی بر او واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۲۱۷﴾اگر کسی شک داشته باشد که زکات بر او واجب شده یا نه، اگرچه مطابق قاعده چیزی بر او لازم نیست، ولی اگر بخواهد احتیاط کند و بیشتر اطمینان حاصل کند می‌تواند مالی را به فقیر واجد شرا یط بدهد و میان خود و خدای خود نیت کند، اگر زکات بدهکار است بابت همان حساب می‌شود و اگر بدهکار نباشد از بابت ردّ مظالمی که شاید بر عهده‌اش باشد محسوب می‌شود و اگر نداشته باشد از بابت زکات پدر و مادر یا شخص ثالث دیگری که بدهکار بوده

حساب می‌شود، وگرنه به عنوان ردّ مظالم محتمل محسوب می‌شود و نیز می‌تواند همین روش احتیاطی را در جایی که شک دارد خمس بدهکار است یا نه، انجام دهد و با همین کیفیت خمس را به مصرف شرعی برساند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۱۸﴾در مواردی که چند نفر شریک هستند، در صورتی که سهم هر کدام به حدّ نصاب برسد، زکات بر همهٔ آنها واجب می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۲۱۹﴾کسی که پنج درهم نقره، یعنی دو مثقال و پانزده نخود (حدود ۱۷/۱۳ گرم) نقره، به عنوان زکات بدهکار است و همچنین در تمام مواردی که به همین مقدار یا بیشتر زکات بدهکار است، احتیاط مؤکد آنست که همان مقدار یا قیمت آن‌را به فقیر بدهد و کمتر از آن‌را به یک فقیر ندهد، مگر در صورتی که آن مقدار زکاتی که بر عهده‌اش هست کمتر از این رقم باشد مانند کسی که زکات نصاب اوّل طلا و نقره را پرداخت کرده و اکنون روی نصاب دوّم سال گذشته است، در این فرض همان مقداری که به عهده‌اش آمده است به فقیر بدهد، کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۲۰﴾در موارد وجوب زکات، مالک مخیر است زکات را از همان جنس مورد زکات یا از قیمت آن بپردازد، بلکه می‌تواند منفعت چیزی را مانند سکونت خانه، بابت زکات محاسبه کند و اگر بخواهد قیمت آن‌را بپردازد باید قیمت زمان پرداخت را حساب کند و چنانچه قیمت زمان تعلّق زکات بیشتر باشد، بهتر است که قیمت زمان تعلّق را محاسبه کند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۲۱﴾اگر مالک از پرداخت زکات امتناع کند مستحق نمی‌تواند بدون اجازهٔ حاکم شرع از اموال او به عنوان تقاص و گرفتن حقّ خود چیزی بردارد و اگر از حاکم شرع جامع شرایط به صورت عام یا خاص اجازه بگیرد، مانعی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۲۲﴾مستحق زکات نمی‌تواند آن‌را به کمتر صلح کند یا به مالک ببخشد، مگر آنکه فقیر با رضایت خاطر متناسب حال و شأنش چیزی را به مالک اهدا کند- از طریق دست‌گردان و مانند آن- و نیز نمی‌تواند چیزی را گران‌تر از قیمت آن، بابت زکات قبول کند و حاکم شرع جامع شرایط هم نمی‌تواند زکات را در برابر چیز کم مصالحه کند یا چیزی را گران‌تر از قیمت واقعی بابت زکات بپذیرد یا اینکه از طریق دست‌گردان و مانند آن زکات را از مالک بگیرد و تمام یا مقداری از آن‌را به مالک برگرداند، مگر آنکه مصلحت را در این کار تشخیص دهد و مطابق مصلحت آنها را انجام دهد و تشخیص مصلحت به عهدهٔ اوست.

﴿مسئلهٔ ۲۲۲۳﴾مستحب است زکات واجب را آشکارا و صدقات مستحبی را مخفیانه ادا کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۲۴﴾مستحب است افرادی که از مالکان زکات می‌گیرند چه حاکم شرع جامع شرایط باشند یا فقرا، برای مالکان دعا کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۲۵﴾مستحب است زکات گاو و گوسفند و شتر را به مستحق یا تهیدستانی بدهند که در جامعه با حیثیت و آبرو شناخته شده‌اند و مستحقّان خویشاوند را بر دیگران و صاحبان علم و کمال را بر دیگران و آنهایی که اهل سؤال نیستند، بر آنانی که اهل سؤال هستند ترجیح داده و

مقدّم بدارند و اگر دادن زکات به فقیری، از جهات دیگری ترجیح داشته باشد ولو اینکه اهل علم یا خویشاوند نباشد بهتر است زکات به او داده شود.

﴿مسئلهٔ ۲۲۲۶﴾مکروه است انسان از مستحق بخواهد زکاتی را که از او گرفته است بـه خـودش بفروشد، امّا اگر خود فقیر بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد، پس از آنکـه آن‌را قیمـت کـرد، در صورتی که شخص زکات دهنده بخواهد خریداری کند مقدّم است.

احکام تصرّف و معامله در زکات

﴿مسئلهٔ ۲۲۲۷﴾اگـر مالـک و عائلـهٔ او قبـل از پرداخـت زکـات محصولشـان، مقـداری از آن‌را مصرف کنند یا به عنوان غیر زکات به فقیر بدهند، واجب است زکات آن مقدار را، حساب کنند و بدهند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۲۸﴾اگر کسی غلّات چهارگانه را خریداری کند و شک کند که آیا فروشنده زکـات آنها را داده یا نه، لازم نیست چیزی را به عنوان زکات پرداخت کند، امّا اگر بداند فروشنده زکـات آنها را نداده است، در این فرض دو صورت دارد:

۱- حاکم شرع جامع شرایط، معاملهٔ آن مقداری را که باید از بابـت زکـات پرداخـت مـی‌شـده، اجازه ندهد و بخواهد از همان جنس زکات دریافت کند، معاملهٔ آن مقدار باطل است و او می‌تواند از مشتری همان مقدار را طلب کند و در صورت وجود عین همان را تحویـل بگیـرد و در صـورت تلف شدن قیمت آن‌را دریافت کند.

۲- حاکم شرع واجد شرایط معاملهٔ آن مقدار را اجازه دهد، در این صورت معامله صحیح اسـت و اگر خریدار تمام پول را به مشتری نداده باشد واجب است قیمت آن مقـدار زکـات را بـه حـاکم شرع بپردازد، امّا در صورتی کـه خریـدار تمـام پـول را بـه فروشـنده تحویـل داده باشـد، فروشـنده می‌تواند مقدار زکات را از خریدار پس بگیرد و در هر دو فرض اگر فروشنده پس از فروش زکات را بپردازد معامله با امضای فروشنده صحیح خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۲۲۲۹﴾اگر کسی از دنیا برود و ورثهٔ او بدانند کـه امـوالش مشـمول زکـات اسـت، ولـی شک داشته باشند که در دوران حیات زکاتش را پرداخت کـرده یـا نـه، در صـورتی‌کـه عـین مـال موجود باشد یا حتی تلف شده، ولی مورد ضمان باشد، در هر دو صورت اظهر آنست که باید ورثه، زکات مورّث را بدهند و اگر عین مال باقی نیست و تلف شده است به‌طوری که مـورد ضـمان هـم نیست، ظاهر آنست که پرداخت چیزی بر ورثه واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۲۳۰﴾کسی که زکات بدهکار است، اگر زکات را از عین مالی که متعلّق زکات است، کنار بگذارد تا به مستحق بپردازد، می‌تواند در مابقی تصرّف کند و نیز اگر قیمت یا معـادل آن‌را از اموال دیگرش کنار بگذارد می‌تواند در همهٔ مال تصرّف کند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۳۱﴾کسی که زکات را کنار گذاشته است تا به مستحق بدهد، نمی‌تواند همان را برای

خود بردارد یا با چیز دیگر عوض کند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۳۲﴾عین مالی که برای زکات جدا شده و در دست جدا کننده است، تجارت با آن صحیح نیست و اگر با اجازهٔ حاکم شرع جامع شرایط با آن تجارت یا هر نوع معامله‌ای بکند که مصلحت زکات در آن باشد صحیح است و هر چه سود داشته باشد متعلق به مستحق زکات است.

﴿مسئلهٔ ۲۲۳۳﴾اگر چند نفر در مالی که زکات به آن تعلق پیدا کرده است شریک باشند و یکی از آنها زکات سهم خودش را بپردازد و بعد مال را تقسیم کنند، اگر با اجازهٔ حاکم شرع یا شریکش پرداخته باشد ایراد ندارد، امّا اگرخودش بدون اینکه از حاکم اجازه بگیرد یا رضایت شریک یا شرکا را جلب کند، پرداخت کرده باشد، بنا بر اقوی، اشکال ندارد، گرچه احتیاط آنست که رضایت شریکش را به دست آورد.

زکات و دِین

﴿مسئلهٔ ۲۲۳۴﴾کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفّاره، نذر یا یمین و مانند آن هم بر او واجب شده و به دیگران هم مقروض است، اگر اموالش بر همهٔ آنها کفایت کند، چنانچه همه مطالبه کنند باید بپردازد، امّا اگر نمی‌تواند همهٔ آنها را بپردازد، اگر مالی که متعلّق خمس یا زکات است از بین نرفته باشد، واجب است خمس و زکات را بر همه مقدّم بدارد، امّا اگر مالی که متعلّق خمس یا زکات بوده از بین رفته باشد، اگر در میان اموال باقی مانده مالی باشد که حقّ النّاس در آن وجود دارد، مثلاً عین آن چیزی که قرض کرده موجود است و صاحبش هم مطالبه می‌کند، احتیاط مقدّم داشتن حقّ النّاس بر چیزهای دیگر است و اگر چنین نیست احتیاط آنست که اموال به‌طور نسبی میان بدهیها تقسیم گردد و این احتیاط ترک نشود.

﴿مسئلهٔ ۲۲۳۵﴾کسی که از دنیا رفته است و خمس یا زکات بدهکار است و کفّاره و نذر و حج و مانند اینها بر او واجب شده است و از طرفی بدهکار نیز هست و اموالش بر همهٔ اینها کفایت نمی‌کند، در صورتی که مال متعلّق خمس یا زکات موجود است، بر ورثه واجب است خمس و زکات را بر چیزهای دیگر مقدّم بدارند و بقیهٔ مال را بر چیزهای دیگری که بر او واجب است تقسیم کنند، ولی اگر مالی که خمس و زکات بر آن تعلّق پیدا کرده، موجود نیست و از بین رفته است، واجب است مال او را بین خمس، زکات، قرض، نذر و حجّ، تقسیم کنند، گرچه احتیاط اینست که حج را بر سایر دیون مقدّم بدارند و برای آنچه در حج مصرف می‌شود، قصد زکات کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۳۶﴾کسی که از دنیا رفته و هم به مردم بدهی دارد و هم مالی دارد که بر آن زکات تعلّق گرفته است، بر ورثهٔ او واجب است، اوّل زکات مال را بپردازند و سپس بدهی او را ادا کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۳۷﴾کسی که از دنیا رفته و بدهکار است در حالی که گندم، جو، خرما و انگور دارد دو صورت دارد:

۱- ورثه قبل از واجب شدن زکات بر موارد فوق، بدهی میت را از اموال دیگر او بپردازند یا طوری تضمین کنند که موجب برائت ذمهٔ میت شود، در این صورت سهم هر کدام از ورثه که به حدّ نصاب زکات برسد، آن وارث باید زکات آن‌را پرداخت کند.

۲- ورثه قبل از واجب شدن زکات بر آنها بدهی میت را نپردازند که این هم دو صورت دارد:

الف) دارایی میت به اندازهٔ بدهی او باشد که در این صورت واجب نیست زکات بپردازند.

ب) دارایی میت بیش از بدهی او باشد، که اگر پرداخت بدهی میت موقوف به اینست که مقداری از غلّات هم ضمیمه شده و به طلبکار داده شود، این مقدار هم متعلّق زکات نیست و در مابقی سهم هر کدام از ورثه که به حدّ نصاب برسد، واجب است زکات آن‌را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۳۸﴾کسی که بدهکار است و نمی‌تواند اکنون بدهی خود را بپردازد، اگرچه برای مخارج روزمرّه و زندگی محتاج نباشد، طلبکار می‌تواند طلب خود را از بابت زکات حساب کند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۳۹﴾کسی که از مستحق طلب دارد می‌تواند طلب خود را بابت زکات- اگر بر عهده دارد- حساب کند، به شرط آنکه فقیر بدهی را در راه گناه مصرف نکرده باشد و یا اگر هم مصرف کرده، از آن توبه کرده باشد یا از این طریق او را تشویق به توبه کند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۴۰﴾اگر فقیر از دنیا برود و دارایی او به اندازهٔ بدهی‌اش نباشد، طلبکار می‌تواند پس از برداشتن مقدار دارایی از بابت طلب خود مابقی را اگر زکات بر عهده‌اش است، بابت زکات حساب کند، ولی اگر دارایی او به اندازهٔ قرضش باشد، ولی ورثه از پرداخت بدهی امتناع می‌کنند و یا به هر طریقی طلبکار به طلب خود نمی‌رسد، باید به حاکم شرع جامع شرایط رجوع کند تا ایشان را وادار به پرداخت کند.

مصارف زکات

﴿مسئلهٔ ۲۲۴۱﴾همان طور که قرآن کریم تصریح فرموده است، زکات را در هشت مورد می‌توان مصرف کرد:

۱- فقیر: کسی است که تمام یا بخشی از هزینه‌ها و مخارج سالیانهٔ خود و افراد تحت تکفّل خود را به‌طور متعارف نداشته باشد و لازم نیست همهٔ مخارج را بالفعل داشته باشد، بنابراین کسانی که می‌توانند از طرق مختلف درآمدهایی داشته باشند مانند کسانی که کارگاه یا مغازه دارند، چه خود کار کنند و چه اجاره دهند یا با کارگری و یا حتّی حمّالی و از طریق گرفتن مزد حمل یا اجارهٔ ماشین و امثال ذلک، مخارج متعارف سالیانهٔ خود را به‌طور متعارف تأمین می‌کنند، فقیر به حساب نمی‌آیند و نیز کسانی که آموزگارند یا در استخدام یک نهاد دولتی و یا بخش خصوصی هستند و به صورت ثابت ماهیانه حقوق می‌گیرند، اگر زندگی آنان از راه همین حقوق، به‌طور متعارف اداره می‌شود، فقیر نیستند، ولی اگر حقوق ماهیانه مقداری از مخارج آنان را تأمین کند و مقداری کم داشته باشند، نسبت به آن مقداری که کم آورده‌اند فقیرند و می‌توانند به همان مقدار کم زکات

دریافت کنند در صورتی که شرایط دیگر را داشته باشند.

۲- مسکین: کسی است که از نظر اقتصادی و معیشتی در وضعیت سخت‌تری قرار دارد.

۳- عاملان: کسانی هستند که از طرف امامان معصوم علیهم السلام یا نایب او برای جمع‌آوری و نگهداری و محاسبهٔ زکوات مأمور گردیده اند و موظّف شده‌اند که آنها را به حضور امام علیه السلام یا نایب او یا به مصارف زکات از جمله فقرا برسانند.

۴- مؤلفهٔ القلوب: کسانی هستند که یا از جهت عقیده مخالف مسلمانان هستند یا کافرند، ولی اگر از زکات به آنان کمک شود در جنگ به مسلمین یاری می‌رسانند یا اینکه با دادن زکات به آنها ممکن است به دین اسلام گرایش پیدا کنند و نیز مسلمانانی که از نظر عقیده ضعیف هستند و اگر از طریق زکات دلجویی شوند ایمان آنها قوی می‌شود، دادن زکات به ایشان اشکالی ندارد.

۵- خرید برده و آزادکردن آن که در حال حاضر موضوعاً منتفی است.

۶- پرداخت و ادای بدهی بدهکارانی که توان پرداخت ندارند و بدهی را در معصیت صرف نکرده‌اند.

۷- سبیل اللّه: یعنی کارهایی که عامّ المنفعه بوده و مصالحش به عموم مسلمانان برگردد مانند ساختن مساجد و مدارس دینی و علمی، حمام، پل سازی، راه سازی، آب رسانی و کارهای عمرانی که منافعش به اسلام و عموم مسلمین می‌رسد و موجب تقویت ایشان می‌شود یا هر چیزی که برای اسلام سود داشته باشد.

۸- ابن سبیل: یعنی مسافری که در سفر درمانده باشد، اگرچه در وطن خویش از وضع اقتصادی خوبی برخوردار باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۴۲﴾موارد هشت‌گانهٔ فوق موارد جواز صرف زکات است؛ لازم نیست زکات را به هشت قسمت تقسیم کنند، بلکه جایز است آن‌را در یکی از آن موارد مصرف کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۴۳﴾بنا بر اقوی، به فقیر مستحق دریافت زکات، جایز است یک مرتبه، آن‌قدر زکات داده شود که در عرف او را غنی و بی‌نیاز بشناسند، ولی اگر به تدریج زکات دریافت کند، در صورتی که دفعهٔ اول به اندازهٔ مخارج یک سال دریافت کرده باشد، احتیاط واجب آنست که دوباره زکات نگیرد، کما اینکه احتیاط مستحب آنست که در هر حال بیش از مخارج یک سال دریافت نکند. در تمامی فروض بالا، مخارج سالیانه هم شامل مخارج خود و هم افراد تحت تکفّل اوست و نیز در مخارج، شأن و جایگاه افراد و موقعیت ایشان و در ضمن شرایط زمانی و مکانی در نظر گرفته می‌شود، مثلاً مخارج سالیانهٔ شهر با روستا فرق می‌کند، در مواردی که مقداری کسری دارند، می‌توانند به آن مقدار زکات دریافت کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۴۴﴾اگر کسی کارگر یا حتّی مهندس است و نمی‌تواند مخارج سالیانهٔ خود را در حدّ نیاز و متعارف به دست آورد، می‌تواند کسری مخارج را از زکات تأمین کند و لازم نیست ابزار و دفتر کار، مغازه یا ملکی که دارد و یا اگر کاسب است و مقداری هم، در حدّ متعارف، سرمایه

دارد، ولی نمی‌تواند همهٔ مخارج را به دست آورد، بفروشد و یا سرمایهٔ خود را در مخارج سالیانه مصرف کند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۴۵﴾کسی که فقیر است و مخارج سالیانهٔ خود و عائله‌اش را نمی‌تواند تأمین کند، اگر مالک خانه است، ولی در آن سکونت دارد یا موتور یا خودرو سواری دارد که عرفاً مورد احتیاجش است و منشأ احتیاج او حفظ آبرو و حیثیت اجتماعی‌اش است، می‌تواند به اندازهٔ رفع نیاز، زکات بگیرد و همچنین است وسایل مورد نیاز خانه و اثاث آن و ظروف و لباسهای تابستانی و زمستانی یا هر چیز دیگری که به‌طور معمول مورد نیاز است، لازم نیست آنها را بفروشد و برای مخارج سالیانه مصرف کند و اگر فقیری هم اینها را ندارد و نیازمند است، می‌تواند از زکات خریداری کند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۴۶﴾کسی که فقیر است و یادگیری صنعت یا هنر یا هر چیز دیگری که می‌تواند برای او منبع درآمد باشد، برایش سخت و دشوار نیست، واجب است یاد بگیرد و با زکات زندگی نکند، ولی در زمانی که مشغول یادگیری است می‌تواند از زکات استفاده کند و اگر قدرت بر انجام شغل و کسبی دارد که متناسب با موقعیت اجتماعی و شأن او نیست یا در اثر پیری و ضعف و کسالت اساساً کار برایش دشوار است، در تمام این موارد می‌تواند زکات بگیرد و آن کار را نکند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۴۷﴾کسی که می‌گوید فقیر است و مستحق، ولی قبلاً فقیر نبوده یا اینکه وضعیت قبلی او معلوم نیست، اگر از ظاهرش اطمینان عادی کسب شود که مستحقّ است، می‌توان به او زکات داد و به کسی که قبلاً فقیر بوده و الان نیز ادعای فقیر بودن دارد، نیز می‌توان زکات داد، اگرچه از گفتهٔ او اطمینان و حتی گمان هم پیدا نشود.

﴿مسئلهٔ ۲۲۴۸﴾چیزی که به فقیر به عنوان زکات داده می‌شود لازم نیست به او گفته شود، بلکه اگر فقیر احساس خجالت و شرمساری کند مناسب است که زکات‌دهنده طوری با فقیر رفتار کند که هم دروغ نگوید و هم ظاهراً به صورت هدیه بپردازد و قلباً نیت زکات کند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۴۹﴾کسی که می‌خواهد زکات بدهد، اگر در محل زندگی او مستحق و فقیری نباشد و احتمال پیدا شدن آن هم ندهد و برای مصارف دیگر زکات هم راهی وجود نداشته باشد، واجب است زکات را به جای دیگر منتقل کند و به مصارف مقرّر شرعی برساند و هزینهٔ نقل و انتقال را بهتر است خودش متقبّل شود و اگر در حفظ و نگهداری‌آن کوتاهی نکرده باشد و زکات تلف شود، ضامن نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۲۵۰﴾اگر در محل زندگی‌اش مستحق وجود داشته باشد، انتقال زکات به جای دیگر بی‌اشکال است، ولی هزینهٔ حمل و نقل را باید خودش عهده‌دار شود و اگر تلف شود، ضامن است، مگر در صورتی که با دستور حاکم شرع جامع شرایط آن‌را برده باشد یا به کسی که وکیل حاکم شرع است تحویل داده باشد که اگر بعد از تحویل به وکیل تلف شود، زکات دهنده ضامن نیست، ولی اگر بدون دستور حاکم شرع جامع شرایط اما با اجازهٔ او برده و تلف شده باشد، احتیاطاً ضامن

است.

﴿مسئلهٔ ۲۲۵۱﴾اگر کسی که زکات بر عهده‌اش است به خیال اینکه کسی فقیر است به او زکات بدهد و بعد معلوم شود فقیر نیست یا در اثر جهل به مسئله به کسی که مستحق نبوده زکات داده، چند حالت متصوّر است:

۱- آن چیزی که به عنوان زکات داده اگر موجود بوده و از بین نرفته باشد، باید باز پس گرفته شده و به مستحق آن برسد.

۲- آن چیزی که به عنوان زکات داده، از بین رفته باشد که برای آن نیز دو فرض است، اوّل اینکه زکات دهنده خود مالك آن چیز باشد و زکات گیرنده هم می‌دانسته یا احتمال می‌داده که آن زکات باشد و خود را مستحق دریافت زکات نمی‌دانسته، در این صورت زکات دهنده می‌تواند از او عوض آن‌را مطالبه کند و بعد از گرفتن به مستحق آن برساند، چه گیرندهٔ زکات بداند گرفتن زکات برای غیر مستحق حرام است چه نداند. فرض دوّم اینکه زکات را حاکم شرع یا فردی که از طرف او مأذون است اشتباهاً به غیر مستحق بدهد، در این صورت حاکم شرع یا مأذون از قِبَل او ضامن بوده و مالك ضامن نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۲۵۲﴾کسی که زکات بر عهده‌اش است اگر زکات را به کسی بدهد که می‌داند فقیر نیست- مسئلهٔ آن‌را بداند یا نداند- در صورتی که عین مال باقی باشد، می‌تواند آن‌را پس بگیرد و به فقیر برساند ولی اگر عین مال باقی نباشد، مجدّداً باید زکات را به مستحق بدهد و در این جهت میان زکات جدا شده (معزول) و جدا نشده تفاوتی وجود ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۵۳﴾چون اقوی اینست که بسط و توزیع زکات به تمام موارد هشت‌گانه لازم نیست، بنابراین جایز است زکات دهنده، از زکات خود، قرآن و دیگر کتب دینی و علمی که مورد نیاز است خریداری و آنها را وقف کند و حتّی می‌تواند آنها را بر کسانی وقف کند که واجب النّفقهٔ او بوده و خرج ایشان به عهدهٔ اوست، ولی احتیاط مؤکد آنست که تولیت آنها را پس از وقف به حاکم شرع جامع شرایط یا وکیل او بسپارد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۵۴﴾کسی که زکات به عهده دارد نمی‌تواند از زکات ملکی بخرد و بر اولاد خود و دیگر کسانی که مخارج آنها بر عهدهٔ اوست وقف کند تا از منافع آن سود برده و برای مخارج زندگی مصرف کنند، ولی اگر ملکی خریده و وقف کند تا پس از مرگ او از آن استفاده کنند یا در دوران حیاتش در جاهایی استفاده کنند که به عنوان نفقه به ایشان تعلّق نمی‌گیرد، اگر در حدّ متعارف مورد نیاز باشد، اظهر آنست که اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۵۵﴾گرفتن زکات برای کسی که تحصیل می‌کند و اگر آن‌را ترك کند می‌تواند کاسبی و حتّی کارگری کرده و زکات نگیرد، جایز است و منظور از علم و دانش همهٔ علومی است که برای جامعهٔ اسلامی لازم است و فراگرفتن آن ممنوع نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۲۵۶﴾فقیر می‌تواند برای رفتن به حج و زیارتهای دیگر زکات بگیرد، مشروط بر آنکه

این نوع کارها جزء مخارج عادّی و متعارف او باشد و حتّی اگر به مقدار متعارف سالیانه زکات گرفته باشد و در حال حاضر عرفاً فقیر نباشد، می‌تواند برای حج، زکات بگیرد و در اینجا بین سهام مختلف زکات هیچ فرقی وجود ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۵۷﴾کسی که بدهکار است و بدهی او مشروع بوده و در معصیت مصرف نکرده است یا اینکه مصرف کرده، ولی اکنون توبه کرده است و نمی‌تواند بازپرداخت کند، اگرچه توان تأمین مخارج سالیانهٔ خود را داشته باشد، پرداخت بدهی او از زکات، مانعی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۵۸﴾مسافری که خرجی او تمام شده یا وسیلهٔ نقلیه‌اش خراب شده است و سفرش نیز ذاتاً سفر حرام نبوده و برای انجام کار حرام هم سفر نکرده است و نمی‌تواند از طریق قرض یا فروش چیزهایی که مورد احتیاجش نیست خود را به مقصد برساند، می‌تواند زکات بگیرد، اگرچه در وطن خود فقیر نباشد، ولی اگر بتواند با رفتن به جای دیگر از طریق قرض یا فروختن چیزی، مخارج سفر خود را تأمین کند، فقط مقداری که او را به آنجا برساند زکات بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۵۹﴾مسافری که در سفر مانده و زکات گرفته است در صورت رسیدن به وطن اگر چیزی از زکات مانده باشد در صورت امکان باید به صاحبش برساند و اگر امکان ندارد یا مشقّت دارد می‌تواند آن‌را به حاکم شرع جامع شرایط برساند و به او اعلام کند که زکات است و در این حکم فرقی بین پول، جنس، وسیلهٔ نقلیه و چیزهای‌دیگر نیست.

شرایط مستحقّان زکات

﴿مسئلهٔ ۲۲۶۰﴾کسانی که خودشان می‌خواهند زکات بدهند، واجب است به کسانی بدهند که شیعهٔ دوازده امامی هستند، مگر اینکه از بابت تألیف قلوب یا به عنوان فی‌سبیل‌اللّه بخواهند به کسی یا کسانی زکات بدهند، در این صورت رعایت شرط فوق لازم نیست، ولی اگر زکات را به حاکم شرع جامع شرایط برساند در این صورت او هر طور صلاح بداند، می‌تواند برای مصلحت اسلام و مسلمین استفاده کند و رعایت این شرط لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۲۶۱﴾اگر کسی به شیعهٔ دوازده امامی بودن فردی یقین کند و زکات را به او بدهد و بعداً معلوم شود این گونه نبوده کفایت نمی‌کند و واجب است دوباره زکات بدهد و حتّی اگر از راه حجّت شرعی مثل شهادت دو مرد عادل شیعه یا مستحق بودن کسی ثابت شود و بعد معلوم شود که این گونه نبوده، بنا بر احتیاط واجب بلکه بنا بر اقوی، دوباره باید زکات بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۶۲﴾اگر طفل شیعه یا دیوانه‌ای که در خانوادهٔ مسلمین زندگی می‌کند فقیر باشد، جایز است زکات مورد نیاز آنان در اختیار پدر، جدّ پدری یا قیّمی که از طرف آنان یا از طرف حاکم شرع جامع شرایط برای رسیدگی به امور آنان معین شده، گذاشته شود تا از طریق آنان برای رفع نیاز طفل شیعه یا دیوانه، مصرف گردد و زکات دهنده هم می‌تواند از طریق ولیّ قهری (پدر و جدّ پدری) به آنان تملیک کند و هم می‌تواند خودش مستقیماً و بالمباشره در رفع احتیاج ایشان

مصرف کند و در صورتی که ولیّ قهری نداشته باشند یا به آنان دسترسی نباشد، به وسیلهٔ فردی امین، زکات را به مصرف آنها برساند و بهتر است این دو صورت اخیر را با اجازهٔ حاکم شرع انجام دهد و اگر به آنان به عنوان فقیر و مسکین داده شود در این صورت چه به ولیّ قهری بپردازد و چه به وسیلهٔ فردی امین به مصرف آنان برساند لازم است موقع پرداخت به عنوان اینکه این مال ملک مستحق است بپردازد و ولی و امین هم باید با همین عنوان زکات را دریافت کنند و به مصرف مقرّر برسانند، ولی اگر به عنوان فی‌سبیل‌اللّه داده شود در این صورت موقعی که خودش به مصرف می‌رساند، هنگام پرداخت نیت زکات کند و اگر به وسیلهٔ فرد امین به مصرف آنان می‌رساند، موقع پرداخت به آن فرد نیت زکات کند، ولو اینکه نیت تملیک نکند، گرچه در هر صورت اگر دادن آن به خاطر انجام فریضه و داعی زکات باشد، کافی است.

﴿مسئلهٔ ۲۲۶۳﴾به فقیر اگرچه از راه تکدّی بتواند مخارج زندگی خود را تأمین کند، مشروط بر آنکه زکات را در راه معصیت مصرف نکند، می‌توان زکات داد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۶۴﴾به فقیری که زکات را در معصیت مصرف می‌کند نمی‌توان زکات داد و بلکه به کسی که آشکارا گناه می‌کند و زکات دادن، موجب خودداری او از گناه نمی‌شود، بنا بر احتیاط واجب نمی‌شود زکات داد، به خصوص به کسی که شرب خمر می‌کند، حتّی اگر پنهانی هم انجام دهد، نباید زکات داد مگر آنکه زکات دادن به او باعث خودداری او از گناه شود.

﴿مسئلهٔ ۲۲۶۵﴾به کسی که بدهکار باشد و بدهی خود را در معصیت مصرف نکرده باشد و یا اینکه توبه کرده باشد، مطابق مسئلهٔ ۲۲۵۸ می‌توان زکات داد، اگرچه مخارج او بر زکات دهنده واجب باشد، ولی احتیاط مستحب مؤکد آنست که اگر زن و کسانی که مخارجشان بر زکات دهنده واجب است، بدهی را برای مخارج خود گرفته باشند، از زکات واجب برای ادای بدهی ایشان پرداخت نشود.

﴿مسئلهٔ ۲۲۶۶﴾انسان نمی‌تواند مخارج کسانی را که واجب‌النّفقهٔ او هستند مانند پدر، مادر، اولاد و همسر دائمی از زکات بدهد، ولی اگر خود او قادر بر تأمین مخارج آنان نباشد یا از دادن آن امتناع ورزد، دیگران می‌توانند به آنان زکات بدهند و در صورتی که زن بتواند شوهرش را بر دادن نفقه ملزم کند، زکات دادن به او صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۲۶۷﴾زنی که با عقد موقت به همسری کسی درآمده، اگر فقیر باشد، همسرش و دیگران می‌توانند برای مخارج وی از زکات استفاده کنند، ولی اگر در ضمن عقد شرط بسته باشد که شوهر مخارجش را بپردازد و یا از طریق دیگری دادن مخارج زن موقّت بر شوهر واجب باشد، در صورتی که شوهر مخارجش را تأمین کند یا او بتواند مرد را ملزم به پرداخت مخارج کند، نمی‌شود به او زکات داد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۶۸﴾اگر زکات بر زنی واجب شده باشد، می‌تواند به شوهر فقیرش زکات بدهد، ولو اینکه اگر شوهر آن‌را بگیرد در مصارف روزانه هزینه می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۶۹﴾اگر پدر زکاتش را به پسرش بدهد که مخارج زن، خدمتکار و کلفت خود را بدهد، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۷۰﴾پدر می‌تواند به پسر زکات بدهد تا برای خود زن بگیرد و پسر نیز می‌تواند به پدرش زکات بدهد تا او برای خود زن بگیرد، گرچه احتیاط آنست که از مال خودشان بدهند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۷۱﴾اگر پسر انسان احتیاج به کتب علمی و نافع داشته باشد، پدر می‌تواند برای تهیه و خرید کتاب از زکات به او بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۷۲﴾سید از سید می‌تواند زکات بگیرد، ولی نمی‌تواند از غیر سید زکات واجب مالی و زکات فطره بگیرد، مگر آنکه خمس و وجوه دیگر که در اختیار ایشان گذاشته می‌شود کفاف زندگیشان را ندهد، در این صورت در حدّ ضرورت می‌تواند از غیر سید زکات بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۷۳﴾زکاتهای مستحبّی را می‌توان به سید داد، ولی بهتر است سید از گرفتن زکات مستحبّی خودداری کند، مگر آنکه ناچار باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۷۴﴾به کسی که سیادت او مشخّص نیست، می‌توان زکات داد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۷۵﴾ملاک و معیار سیادت- سید بودن- نسبت داشتن با جناب هاشم، جد بزرگوار پیامبر گرامی اسلامﷺ از طرف پدر است، بنابراین کسانی که از طرف مادر سید هستند، می‌توانند از غیر سید زکات بگیرند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۷۶﴾سیادت افراد به دو صورت ثابت می‌شود:

۱- شهادت دو مرد عادل.

۲- همه فردی را سید بدانند طوری که موجب علم عادّی و اطمینان گردد.

با صرف ادّعا، سید بودن کسی ثابت نمی‌شود، اگرچه بـه مجرّد ادّعا، دادن زکات بـه او حرام می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۲۷۷﴾همان طور که در دادن زکاتهای واجبه، شرط است که فقیر آن‌را در معصیت صرف نکند، در دادن زکاتهای مستحبّی هم رعایت این شرط لازم است، ولی اگر در راه معصیت الهی مصرف کرده فوراً توبه کند.

زکات فطره

مقدمه

زکات فطره از واجباتی است که در امّت اسلام اختلافی دربارهٔ آن وجود ندارد و روایات مستفیضه‌ای که از طریق شیعه و سنّی وارد شده، بر وجوب آن دلالت دارند و همه‌ساله بر تمامی مکلّفین طبق شرایطی که بعداً گفته خواهد شد واجب می‌شود و باید به مصرف مستمندان برسد. زکات به‌طور کلّی به دو قسمت تقسیم می‌شود، زکات ابدان و زکات اموال و این تقسیم‌بندی از ضروریات فقه اسلامی و بلکه دین است.

زکات اموال همان زکاتی است که در اموال با شرایط خاص و نصاب معین واجب می‌شود و به‌طور مفصّل دربارهٔ آن بحث کردیم، امّا زکات ابدان، همان زکات فطره است که در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام آمده است و آثار زیادی دارد از جمله، انسان را از مرگهای ناگهانی در آن سال حفظ کرده و نجات می‌دهد، در بعضی روایات آمده است که تمامیت و کمال روزه‌های ماه رمضان با زکات فطره است همچنان‌که تمامیت نماز با صلوات بر پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

﴿مسئلهٔ ۲۲۷۸﴾کسی که هنگام غروب شب عید فطر بالغ و عاقل باشد و بیهوش، فقیر و بنده نیز نباشد، واجب است از طرف خود و هر یک از نان‌خورهایش، به مقدار یک صاع- حدوداً سه کیلوگرم- گندم، جو، خرما، کشمش، ذرّت، برنج یا مانند آنها که غذای متعارف مردم به حساب می‌آیند، به مستحق بدهد و اگر به جای آنها قیمت یکی از آنها را پرداخت کند کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۷۹﴾احوط آنست که زکات فطره را از آنچه غذای متعارف مردم یک شهر است بدهند و افضل آنست که از آنچه غذای متعارف خود و خانواده‌اش است، به عنوان زکات فطره بدهد چه گندم، ذرّت، خرما، جو، کشمش و یا چیزهای دیگری مانند شیر باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۸۰﴾کسی که نمی‌تواند مخارج سالیانهٔ خود و نان‌خورهایش را به‌طور متعارف، تأمین کند و کسب و کاری هم ندارد که از طریق آن بتواند مخارج خود و افراد تحت تکفّل را درآورد و فرد یا دستگاهی هم وجود ندارد که مخارج او را تبرّعاً تأمین کند، فقیر است و واجب نیست زکات فطره بدهد، حتی می‌تواند زکات فطره بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۸۱﴾زکات فطره مانند نماز و زکات مالی، عبادت است و واجب است هنگامی که پرداخت می‌شود این گونه قصد شود: زکات فطره می‌دهم برای انجام فرمان الهی و برای تقرّب به خدای عالم.

﴿مسئلهٔ ۲۲۸۲﴾انسان واجب است فطرهٔ تمام کسانی را که در غروب شب عید فطر نان‌خور او محسوب می‌شوند، را بدهد، چه کوچک باشند چه بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، چه مخارج ایشان بر او واجب باشد چه نباشد و چه در همان شهر باشند و چه در شهر دیگر.

﴿مسئلهٔ ۲۲۸۳﴾میهمانی که قبل از غروب شب عید فطر با رضایت صاحب‌خانه وارد می‌شود، اگر در نظر عرف نان‌خور او محسوب شود زکات فطره‌اش بر صاحب‌خانه واجب است و اگر به عنوان میهمان وارد شود، ولی نان‌خور بودنش مورد سؤال واقع شود، مثلاً قبل از غروب عید فطر وارد شود، ولی چیزی نخورد یا چیزی بخورد، ولی با سرعت از منزل او خارج شود و بنای ماندن نداشته باشد، در این حالات احتیاط آنست که هم خود او زکات فطره بدهد و هم صاحب‌خانه، اگرچه در این صورت عدم وجوب آن بر صاحب‌خانه خالی از قوت نیست. اگر میهمان قبل از غروب وارد شود و قصد داشته باشد مدّتی در آنجا بماند، ولی بدون رضایت صاحب‌خانه قبل از غروب وارد شود طوری که نان‌خور او محسوب گردد، احتیاط واجب آنست که هم صاحب‌خانه و هم میهمان زکات فطره بدهند و نیز در مواردی که انسان را مجبور کرده باشند خرجی کسانی را

بدهد، بنا بر احتیاط واجب، هم آن کس که مجبور است خرجی را بدهد باید زکات فطره را بپردازد و هم آن کس یا کسانی که خرجی ایشان را دیگری می‌دهد، اگر واجد شرایط هستند، واجب است خودشان هم زکات فطره بدهند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۸۴﴾فطرهٔ مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد شده، بر صاحب‌خانه واجب نیست، اما اگر صاحب‌خانه قبل از افطار مهمانی را دعوت کرده باشد، ولی‌مهمان بعد از غروب وارد شده و در خانهٔ او افطار کرده باشد، ظاهر آنست که بر صاحب‌خانه چیزی واجب نیست، ولی احتیاط مستحب آنست که هر دو زکات فطره را بدهند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۸۵﴾اگر کافری بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شود یا فقیری در آن وقت غنی گردد یا دیوانه‌ای در زمان مورد اشاره عاقل شود یا کسی بعد از غروب به هوش آید، زکات فطره بر ایشان واجب نیست، اگرچه در صورتی که بعد از غروب عید فطر به هوش آمده باشد بهتر است که زکات فطره بدهد و نیز کودکی که در زمان مذکور به دنیا آمده است زکات فطره ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۸۶﴾اگر پیش از غروب شب عید فطر، کودک بالغ شود، دیوانه عاقل گردد، فقیر غنی شود و بیهوش به هوش آید در صورتی که شرایط دیگر وجوب زکات فطره را داشته باشند، واجب است زکات فطره بدهند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۸۷﴾کسی که مسلمان غیر شیعه است، وقتی که ماه شوّال را رؤیت کرد و شیعه شد، واجب است زکات فطره بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۸۸﴾کسی که موقع غروب شب عید فطر زکات فطره بر او واجب نیست، اگر در روز عید، تا پیش از ظهر تمام شرایط وجوب زکات برایش فراهم شد، مستحب است زکات فطره را بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۸۹﴾اگر کسی تا روز آخر ماه رمضان و تا قبل از غروب شب عید فطر نان‌خور فرد دیگری باشد و روز آخر قبل از غروب شب عید فطر، نان‌خور کس دیگری‌شود، زکات فطره‌اش بر عهدهٔ نان دهندهٔ فعلی است مثلاً اگر دختر پیش از غروب شب عید فطر به خانه شوهر برود، زکات فطرهٔ او را باید شوهرش بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۹۰﴾کسی که زکات فطره‌اش را دیگری باید بدهد، بر خودش واجب نیست که زکات فطره بدهد چه بداند طرف عمداً فطره را نمی‌دهد یا به سبب فراموشی ممکن است نپردازد، ولی در صورت احتمال فراموشی اگر خود او زکاتش را بدهد بهتر است، ولی اگر شخص غنی مهمان فقیر شود، احتیاط آنست که غنی خود زکاتش را بدهد، اگرچه فقیر با زحمت زکات او را بپردازد و در صورتی که فقیر نتواند زکات را بدهد، اظهر آنست که غنی خود زکاتش را بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۹۱﴾کسی که زکات فطره‌اش به گردن کس دیگری است حتّی اگر خودش زکات فطره‌اش را بدهد، از ذمهٔ طرف ساقط نمی‌شود، مگر آنکه با اجازه یا با نیابت و وکالت از طرف او پرداخت شود در این صورت ساقط است.

﴿مسئلهٔ ۲۲۹۲﴾اگر کسی هم‌زمان نان‌خور دو نفر حساب شود، زکات فطره‌اش هم‌زمان بر هر دو نفر واجب است.

﴿مسئلهٔ ۲۲۹۳﴾زنی که شوهر دارد، ولی خرجی او را نمی‌دهد، فطره‌اش بر عهدهٔ کسی است که زن نان‌خور اوست و اگر نان‌خور کسی نیست و فقیر هم نیست، احتیاط واجب آنست که خودش زکاتش را بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۹۴﴾ کسی که مخارج مادر یا دایه‌ای که بچّه شیر می‌دهد به عهدهٔ اوست، همان طوری که فطرهٔ مادر یا دایه را واجب است بپردازد، واجب است فطرهٔ کودک را هم بپردازد؛ امّا اگر مادر یا دایه، مخارج خود را از اموال بچّه بردارند، زکات فطرهٔ بچّه بر کسی واجب نیست و اگر مادر یا دایه برای شیر دادن به بچه از کس دیگری غیر از کسی که مخارج آنان را تأمین می‌کند، اجرت می‌گیرند، زکات فطرهٔ بچّه بر عهدهٔ اجرت دهنده است نه آن کسی که مخارج مادر یا دایه را می‌پردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۹۵﴾اگر انسان کسی را برای کاری اجیر کرده و شرط کند که مخارج او را بپردازد و به شرط خود عمل کند طوری که عرفاً اجیر، نان‌خور صاحب کار به حساب آید، زکات فطره‌اش را باید صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیر به‌طور مستقل زندگی کند، مانند کارمندان دولت، نهادها، کارگران کارخانه‌ها و شرکتها و دفاتر، در این حالت اجیر خود باید زکات فطره‌اش را بدهد و نیروهای ارتش و سپاه اعمّ از درجه‌داران، افسران و کادر، این گونه هستند. سربازان و نیروهای ثابت بسیجی که در پادگانها و پایگاه‌های مقاومت به سر می‌برند، علی‌الأحوط خودشان زکاتشان را بدهند.

﴿مسئلهٔ ۲۲۹۶﴾کسی که مخارج عایله و دیگر نان‌خورهایش را می‌دهد واجب است زکات فطرهٔ آنها را هم بدهد، چه از طریق حلال و مشروع خرجی ایشان را می‌دهد و چه نامشروع و حرام.

﴿مسئلهٔ ۲۲۹۷﴾زکات فطره وقتی واجب می‌شود که انسان پیش از غروب شب عید فطر واجد شرایط پرداخت آن باشد، بنابراین اگر کسی که واجد تمامی شرایطی که پیش از این گفتیم باشد و پس از غروب شب عید فطر از دنیا برود، واجب است زکات فطرهٔ خودش و عائله‌اش را از مالش بپردازند، امّا اگر قبل از غروب شب عید فطر از دنیا برود، لازم نیست از مال او بپردازند، بلکه خود ورثه اگر دارای شرایط باشند واجب است زکاتشان را از مال خودشان بپردازند و اگر میت مقروض باشد و ماترک او به همهٔ آنها کفاف ندهد، مال باقی ماندهٔ میت، بین قرض و زکات فطره بالنّسبه تقسیم می‌گردد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۹۸﴾پیش از ماه رمضان دادن زکات فطره صحیح نیست، گرچه جواز پرداخت زکات پرداخت فطره پیش از غروب شب عید فطر خالی از قوّت نیست، ولی احتیاط مؤکد آنست که در ماه مبارک هم، قبل از دخول شب عید فطر، زکات فطره ندهد، ولی اگر قبل از ماه مبارک، یا در خود ماه به مستحق قرض بدهد و مستحق هم به عنوان قرض بپذیرد و بعد از آنکه فطره واجب شد،

طلب خود را به عنوان زکات فطره حساب کند، اشکالی ندارد البتّه در صورتی که مدیون واجد شرایط لازم برای دریافت زکات فطره باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۲۹۹﴾در صورتی که قوت غالب مردم چیزهای سالم و غیر معیوب است، اگر کسی بخواهد از چیز معیوب زکات بدهد، کفایت نمی‌کند، مگر اینکه خوراک غالب چیز معیوب باشد در این صورت اگر چیز معیوب هم داده شود اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۰۰﴾گندم یا هر چیزی که برای زکات فطره می‌دهند باید خالص و با چیزهای دیگری مانند خاک، مخلوط نباشد و اگر هم مخلوط شد، آن‌قدر کم باشد که در نظر عرف قابل اعتنا نباشد و اگر مخلوط بیش از حدّ متعارف بوده و قابل مسامحه نباشد، خالص آن نباید از یک صاع (حدود سه کیلوگرم) کمتر باشد و تصفیهٔ آن نیز سخت و خارج از حدّ متعارف نباشد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۰۱﴾بنا بر احتیاط واجب، در مواردی که می‌خواهد در زکات فطره، به جای جنس، قیمت آن‌را بدهد، قیمت را با پول متعارف حساب کند و به مستحق پول بدهد، بنابراین نمی‌تواند جنس معیوب یا مخلوط را به عنوان قیمت زکات فطره بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۰۲﴾کسی که نماز عید می‌خواند، احتیاط واجب آنست که زکات فطره را از نماز به تأخیر نیندازد، بلکه قبل از نماز به مستحق رساند و اگر مستحقی پیدا نشد، آن‌را جدا کند و هر موقع پیدا کرد، به عنوان زکات فطره به او بدهد و اگر نماز عید نمی‌خواند می‌تواند دادن زکات فطره را تا زوال روز عید به تأخیر بیندازد تا به مستحق برساند، یا اینکه کنار بگذارد وهر موقع مستحق پیدا کرد، به قصد زکات به او بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۰۳﴾اگر زمانی که دادن زکات فطره واجب است، مثلاً نماز عید فطر را خوانده در حالی که قبل از آن زکات را نداده است و حتّی جدا هم نکرده و کنار نگذاشته است یا اینکه نماز عید را نخوانده و زوال فرا رسیده است و باز هم زکات را نداده یا جدا نکرده و کنار نگذاشته است، در این حالات اقوی و مطابق احتیاط آنست که زکات فطره ساقط نیست و باید آن‌را به مستحق برساند و موقع پرداخت کردن این‌گونه نیت کند که به قصد امتثال فرمان الهی و قربت مطلقه و انجام چیزی که بر عهده‌ام است بجا می‌آورم و نیت ادا و قضا هیچ وقت لازم نبوده و نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۳۰۴﴾کسی که هنگام وجوب زکات فطره، آن‌را جدا کرده و کنار گذاشته است، نمی‌تواند در آن تصرف کرده یا آن‌را تبدیل کند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۰۵﴾اگر مالی را که برای زکات فطره جدا کرده و کنار گذاشته است از بین برود، اگر مستحقی وجود داشته و در دسترس وی بوده است و دادن زکات را به تأخیرانداخته، ضامن است و عوض آن‌را باید بدهد و اگر مستحقّی وجود نداشته و در دسترس او هم نبوده است، در صورت تلف شدن، ضامن نیست، مگر آنکه در حفظ و نگهداری آن کوتاهی کرده باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۰۶﴾کسی که می‌خواهد زکات فطره بدهد، اگر در محلّ خودش مستحق وجود داشته باشد، احتیاط واجب آنست که فطره را به جای دیگر منتقل نکند و در این صورت اگر به جای

دیگر منتقل کند و تلف شود ضامن است و عوض آن‌را باید بدهد، مگر اینکه حاکم شرع یا نمایندهٔ او مطالبه کرده باشد و با دستور وی به جای دیگری منتقل شده و در این حین تلف شده باشد که دیگر ضامن نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۳۰۷﴾کسی که می‌خواهد به جای جنس قیمت آن‌را به عنوان زکات فطره بپردازد، در صورتی که قیمتها در زمانها و مکانهای مختلف، متفاوت باشد، قیمت همان زمان و مکانی که در آن می‌خواهد زکات بدهد ملاک است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۰۸﴾اگر زکات فطره را از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی جنس دیگر است بخواهد نصف صاع یعنی یک کیلوگرم بدهد کفایت نمی‌کند، کما اینکه اگر بخواهد آن مقدار را به عنوان قیمت زکات فطره هم بدهد، خلاف احتیاط است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۰۹﴾جایز نیست نصف زکات فطره را مثلاً از گندم و بقیه را از جو بدهند، حتّی اگر به عنوان قیمت هم بدهند خلاف احتیاط است، مگر آنکه مخلوط از دو جنس باشد که قوت غالب آن منطقه را تشکیل می‌دهند که در این صورت اگر سه کیلوگرم از همان مخلوط به عنوان زکات فطره بدهد کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۱۰﴾کسی که می‌خواهد زکات فطره چند نفر را بدهد، جایز است زکات همه را از یک جنس یا از اجناس مختلف بدهد مثلاً بعضی را گندم و بعضی را جو بدهد؛ همچنین جایز است از طرف بعضی جنس و از طرف بعضی دیگر هم قیمت را بدهد.

مصرف زکات فطره

﴿مسئلهٔ ۲۳۱۱﴾مصرف زکات فطره همان مصارف هشت‌گانهٔ زکات اموال است و به هر کدام از آنها برسدکفایت می‌کند، ولی احتیاط مؤکد آنست که فقط به شیعیان دوازده امامی که فقیر و مسکین هستند، بدهند و آن کسی که زکات فطره می‌گیرد لازم نیست عادل باشد، ولی به کسی که زکات فطره را در راه معصیت مصرف می‌کند یا آشکارا مرتکب گناه می‌شود یا کسی که شراب خوار است،اگر آشکار هم نباشد، بنا بر احتیاط زکات فطره داده نشود مگر آنکه در اثر دادن زکات فطره او از گناه منصرف گشته و توبه کند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۱۲﴾جایز است کسانی که زکات فطره می‌دهند، اگر طفل شیعه‌ای را فقیر یافتند و ولیّ قهری داشته باشد، زکات فطره را به طفل تملیک کنند و احتیاطاً در اختیار ولیّ او قرار دهند تا به مصرف طفل برساند و اگر ولیّ قهری نداشت با اجازهٔ حاکم شرع یا نمایندهٔ او به طفل تملیک کنند و از طرف طفل نیز قبول کرده و برای او صرف کنند و در صورتی که دسترسی به حاکم شرع یا نمایندهٔ او نباشد، می‌توانند از طریق فردی که مشهور به امانت و سلامت است، به کودک تملیک کنند و به مصرف او برسانند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۱۳﴾با صرف گفتن و ادّعا فقر کسی ثابت نمی‌شود و نمی‌توان به او زکات فطره داد،

مگر آنکه از گفته و ظاهر حال او، اطمینان به فقر او حاصل شود، یا ظنّ و گمان پیدا شود یـا اینکـه بدانند سابقاً فقیر بوده، که در این سه صورت می‌توان به او زکات داد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۱۴﴾اگر کسی، به فردی به گمان اینکه فقیر است، زکات بدهد و بعد معلوم شـود کـه فقیر نبوده، چند حالت دارد:

۱- مالی که به او داده از بین نرفته و بتواند آن‌را پس بگیرد، در این صـورت واجـب اسـت پـس بگیرد و به مستحق برساند.

۲- مالی که به او داده باقی است و از بین نرفته است، ولی زکات دهنده نمی‌تواند پس بگیرد، در این صورت ضامن است و باید عوض آن‌را به عنوان زکات فطره به مستحق واقعی بدهد.

۳- مالی که به او داده از بین نرفته، ولی گیرندهٔ زکات فطره هم خود را فقیر و مستحق نمی‌دانسته و از طرفی می‌دانسته یا احتمال می‌داده است آنچه به وی داده می‌شود زکـات فطـره اسـت، در ایـن صورت گیرندهٔ زکات فطره ضامن است و باید عوض آن‌را به زکات دهنده بدهـد تـا او در اختیـار مستحق قرار دهد و یا به نیابت از او در اختیار مستحق قرار دهد.

۴- آن مال از بین رفته است و گیرندهٔ زکات فطره هم نمی‌دانسته و یا احتمال نمـی‌داده اسـت آن زکات فطره باشد و یا فکر می‌کرده در گرفتن زکـات فطـره اسـتحقاق شـرط نیسـت، در همـهٔ ایـن حالات گیرندهٔ زکات فطره ضامن نیست و واجـب اسـت زکـات دهنـده، عـوض آن‌را بـه مسـتحق برساند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۱۵﴾سید می‌تواند زکات فطرهٔ خود و سادات نان‌خورش را هم به سید دیگر و هـم بـه غیر سید بدهد، ولی غیر سید نمی‌تواند به سید زکات فطره بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۱۶﴾همسر انسان اگر مطلّقه شد چه رِجعی و چه غیر رِجعی در صـورتی کـه نـان‌خـور شوهرش حساب شود، زکاتش بر عهدهٔ شوهر است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۱۷﴾کسی که زکات فطره بر او واجب است در زمان وجوب، هـم مـی‌توانـد آن‌را بـه صورت جنس جدا کرده و کنار بگذارد و هم می‌تواند قیمت آن‌را با پول رایج معین کـرده و کنـار بگذارد و هر وقت که جنس یا پولی را جدا کـرد و کنـار گذاشـت و قصـد قربـت بـه عمـل آورد، کفایت می‌کند و هر موقع آن‌را به مستحق بدهد به عنوان زکات فطره به حساب خواهد آمد.

عزل (کنار گذاشتن) زکات فطره و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۲۳۱۸﴾عبارت است از اینکه چیزی را به عنوان زکات فطره جدا کـرده و کنـار بگـذارد. اگر کسی به عنوان بخشی از زکات فطره، چیزی معین کرده و کنـار بگـذارد، آنچـه کنـار گذاشـته شده زکات فطره محسوب می‌شود و نمی‌توان آن‌را عوض کرد یـا در آن تصـرّف بـه عمـل آورد، منتهی باقی مانده از مقدار زکات در میان بقیهٔ اموال است و حکم زکات فطـرهٔ جـدا نشـده را دارد؛ امّا اگر زکات فطره را در جنسی معین کند که مقدار آن بیش از اندازهٔ زکات فطره باشد بـه‌طـوری

که مقدار زاید، قابل مسامحه نبوده و مشترک میان زکات فطره و مالک باشد، ظاهراً صدق عنوان عزل زکات فطره (کنار گذاشتن زکات فطره) بر آن مشکل است. لذا بعید است احکام زکات فطرهٔ عزل شده (کنار گذاشته شده) بر آن جاری شود. پس اقوی آنست که از عزل (کنار گذاشتن) در جنس بیشتر از مقدار زکات اجتناب شود و همچنین از عزل (کنار گذاشتن) جنسی که مشترک میان وی و دیگری است، اگرچه سهم وی به اندازهٔ زکات فطره باشد، اجتناب شود.

﴿مسئلهٔ ۲۳۱۹﴾جایز است به هر فقیر مستحق آن‌قدر زکات فطره بدهند که او را از فقر بیرون آورده و در حدّ متعارف بی‌نیاز کنند و احتیاط واجب آنست که کمتر از مقدار یک صاع (سه کیلوگرم) به هر فقیری داده نشود.

﴿مسئلهٔ ۲۳۲۰﴾مستحب است در پرداخت زکات فطره، خویشان مستحق و همسایگان فقیر را بر دیگران مقدّم بدارد و اهل علم مستحق را بر دیگران مقدّم بدارد و در مواردی که مرجّحات در تزاحم با یکدیگر قرار بگیرند باید اهمّ و مهم را ملاحظه کند و مثلاً اول خویشان، سپس همسایگان، بعد اهل علم و صاحبان فضیلت است و اگر یکی از آنها ترجیح بیشتری داشته باشد مثلاً کسی هم همسایه باشد و هم از اهل علم، بر آن کسی که مثلاً فقط از اهل علم است، ارجح است، مگر اینکه صاحب یک ملاک آن‌قدر اهم باشد که بر صاحب دو ملاک ترجیح داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۲۱﴾انسان لازم نیست، نیت زکات فطره را به زبان آورد یا از قلبش بگذراند، بلکه همین اندازه که برای اطاعت فرمان خدا انجام دهد و اگر از وی سؤال کنند بگوید زکات فطره را برای انجام امر و فرمان الهی می‌پردازم، کفایت می‌کند.

احکام خرید و فروش

﴿مسئلهٔ ۲۳۲۲﴾در خرید و فروش خواندن صیغهٔ عربی آن لازم نیست، اگر فروشنده به قصد فروش، جنس خودش را در مقابل جنس خریدار قرار دهد و با هر لغت و واژه‌ای بگوید، این مال را در برابر آن قرار دادم و فروختم و خریدار هم بگوید قبول کردم، معامله درست است، بلکه اگر هیچ چیز هم نگویند و بدون هیچ گفتاری فروشنده مال خودش را در برابر چیزی که مال مشتری است، قرار دهد تا ملک مشتری شود و مشتری هم قبول کند، معامله درست و جنس فروشنده ملک مشتری و مال مشتری ملک فروشنده شده است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۲۳﴾مسائل خرید و فروش و معاملات تا اندازهٔ مورد نیاز، به خصوص برای کسانی که تجارت می‌کنند، واجب است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۲۴﴾اگر انسان به سبب ندانستن مسئله، نداند معامله‌ای که انجام داده صحیح است یا باطل، در آن مال و عِوضی که گرفته، نمی‌تواند تصرّف کند، مگر آنکه بداند مالک در تصرّف مورد معامله رضایت داده است- معامله صحیح باشد یا نباشد- و در این صورت تصرّف جایز است، ولی اگر رضایت مالک را نداند، تصرّف جایز نیست و اگر حکم شرعی معامله را می‌دانسته، ولی

الان شک کرده است که آیا موقع معامله به مسئله توجّه داشته یا نه، در این صورت ظاهر آنست که معامله صحیح و تصرّف در مال جایز است.

مستحبّات معامله

﴿مسئلهٔ ۲۳۲۵﴾فروشندهٔ کالا مستحب است میان مشتریان در قیمت کالا فرق نگذارد و در تعیین آن سخت نگیرد. اگر مشتری نادم شد و تقاضای به هم زدن معامله را داشت، بپذیرد. موقعی که تحویل داد زیادتر تحویل بدهد و موقعی که تحویل می‌گیرد کمتر تحویل بگیرد. همیشه در یاد خدا بوده، مخصوصاً به ذکر شهادتین و سبحان‌اللّه، مشغول باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۲۶﴾قسم خوردن در معامله اگر راست باشد، مکروه و اگر دروغ باشد حرام است.

معاملات مکروه

﴿مسئلهٔ ۲۳۲۷﴾انسان در عین اینکه باید تلاش کند از راههای مباح و حلال کسب روزی کند و برای خانواده رفاه و آسایش در حدّ متعارف فراهم سازد و این تلاش امری مطلوب است، مناسب است از یک سری کارها دوری کند و حداقل به عنوان شغل و منشأ درآمد از آنها استفاده نکند و اگر به صورت دائم و مستمر و منبع درآمد از آنها استفاده کند کاری نامطلوب و مکروه مرتکب شده است. در اسلام یک سری معاملات وجود دارد که انجام آنها مکروه است و از آن جمله است:

۱- فروش ملک، مگر آنکه با آن ملک دیگری بخرد؛

۲- قصّابی، یعنی انتخاب ذبح حیوانات به عنوان شغل؛

۳- کفن فروشی؛

۴- انسان کار خود را فقط فروش گندم و جو، از میان مواد غذایی[1] قرار دهد؛

۵- صرافی؛

۶- حجامت؛

۷- شکار؛

و نیز مکروه است:

۱- معامله با مردم پست و تنگ نظر، طوری که اهلیت قدردانی نداشته و خوبی و بدی در نظر آنان یکسان باشد؛

۲- معامله حین طلوع صبح و خورشید؛

---

۱. اولویت شرع مقدس اسلام در مورد مواد غذایی مبتنی بر وفور و تسهیل دسترسی همگانی به آن است و نه صِرف تجارت، انحصار و سود اندوزی از طریق آن؛ حتی اگر سود در حد متعارف هم باشد.

۳- انسان وارد معامله‌ای که دیگری می‌خواهد انجام بدهد، بشود؛

۴- جلوتر از همه وارد بازار شدن و دیرتر از بقیه خارج شدن، مگر آنکه برای رفع نیاز نیازمندان این کار را انجام دهد در این صورت کراهت آن معلوم نیست، در هر صورت بازار از این نظر در مقابل مساجد قرار دارد که آنجا مستحب است انسان زودتر از همه وارد شده و دیرتر خارج شود؛

۵- کم کردن قیمت بعد از اتمام معامله؛

۶- وکالت آن کسی که به قیمتها از تمام جهات وارد است و قیمت بازار را در دست دارد با پیشنهاد خود وکیل از ناحیهٔ کسی که بی‌اطلاع است در مواردی که مصالح موکل رعایت نمی‌شود.

البته معاملات مکروه بیش از این اندازه است و علاقه‌مندان می‌توانند به کتابهای فقهی مفصّل مراجعه کنند.

معاملات حرام

در موارد زیر معاملات از جهت تکلیف، حرام و از جهت وضع، باطل است:

۱- خرید و فروش عین نجس، در شرایطی

﴿مسئلهٔ **۲۳۲۸**﴾خرید و فروش عین نجسی که هیچ منفعت حلال ندارد یا خرید و فروش آن مشروط به استفادهٔ حرام از آنست، مثلاً مشروبات الکلی را با مسلمان معامله کند تا برای آشامیدن از آن استفاده کند، امّا اگر این خرید و فروش برای استفادهٔ حلال باشد، مثلاً فروش خون برای اینکه به بدن انسانی تزریق شود تا او را زنده نگاه دارد یا شراب را بخرد برای اینکه آن‌را به سرکه تبدیل کند، در این صورت صحیح است، بنابراین خرید و فروش، چیزهایی مثل مشروبات الکلی، مردار و سگهای‌غیر شکاری، خوک و امثال آن، اگر برای منفعت غیر حلال باشد، هم حرام و هم باطل است.

﴿مسئلهٔ **۲۳۲۹**﴾خرید و فروش چیزی که نجس شده، ولی قابل تطهیر است جایز است، ولی اگر مشتری آن‌را برای چیزی بخواهد که شرط آن پاک بودن واقعی است، مثلاً خوراکی است که می‌خواهد آن‌را بخورد یا دارویی که ذاتاً نجس نیست، ولی نجس شده و درمان مریض منحصر به مصرف آن دارو است، باید در این مورد به مشتری اطلاع دهد و بگوید که نجس شده است، ولی اگر از قبیل لباس است و مشتری می‌خواهد با آن نماز بخواند لازم نیست فروشنده به او نجس بودن لباس را بگوید چون در نماز طهارت ظاهری کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ **۲۳۳۰**﴾اگر چیز پاکی که قابل تطهیر نیست مانند بنزین، روغن و مانند آن نجس شود، در صورتی که اینها را برای خوردن یا مصرف دیگری که طهارت واقعی در آن شرط است، خرید و فروش کنند، معامله هم حرام و هم باطل است، ولی اگر آن‌را برای کاری بخواهند که پاک بودن واقعی در آن شرط نیست، مثلاً بنزین را برای ماشین بخواهند و روغن را برای کارخانه لازم داشته باشند، معامله هم حلال و هم صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۳۱﴾خرید و فروش روغن، داروهای روان و عطرهایی که از ممالک غیراسلامی وارد می‌کنند، در صورتی که علم قطعی به نجاست آن نداشته باشند اشکال ندارد، امّا اگر آن‌را در کشور غیر مسلمان از دست کافر بگیرند و یا در کشور مسلمان از دست مسلمان بگیرند، ولی بدانند از دست کافر گرفته یا از بلاد کفر بدون تحقیق خریداری کرده است یا اینکه در داخل کشور اسلامی از دست کافر بخرند- مگر اینکه کافر از دست مسلمان خریده باشد- در صورتی که از اجزای حیوانی باشد که خون جهنده دارد، احوط آنست که نجس است. اگر منفعت حلال نداشته باشد معاملهٔ آنها هم حرام و هم باطل است. اگر منفعت حلال داشته باشد ولی فروشنده شرط کسب منافع حرام از آن کرده باشد، خرید و فروش آن باطل است. اما اگر منفعت حلال داشته باشد و فروشنده شرط کسب منافع حرام از آن هم نکرده باشد، معامله هم حلال و هم صحیح است. اگر بداند که آن روغن یا عطر از اجزای حیوانی که خون جهنده دارد نیست یا شک داشته باشد، محکوم به طهارت است و تحقیق لازم نیست و معاملهٔ آن هم حلال و هم صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۳۲﴾اگر روباه و پلنگ و هر حیوان حرام گوشت که قابل ذبح شرعی است و از پوست آنها لباس تهیه می‌کنند به غیر از دستوری که در اسلام داده شده، کشته شوند یا بمیرند، خرید و فروش پوست آنها به دلیل اینکه منفعت حلال ندارد، هم حرام است و هم باطل، ولی اگر بتوانند از آن منفعت حلال ببرند، اشکالی ندارد و نیز استفاده از مو و کرک آنها در صورتی که از اجزای بدن که روح به آن حلول می‌کند، نداشته باشد صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۳۳﴾خرید و فروش گوشت، پوست، پیه و چرمی که از کشورهای غیر اسلامی آورده می‌شود یا از دست کافر گرفته می‌شود- ولو اینکه در داخل کشور اسلامی باشد- هم حرام است و هم باطل، مگر اینکه انسان بداند از حیوانی است که ذبح شرعی شده است، مثلاً می‌داند اینها را از مسلمان خریده‌اند، در این صورت محکوم به طهارت و حلّیت بوده و معامله هم صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۳۴﴾خرید و فروش گوشت، پوست، پیه، چرم، کلاه پوستی و مانند اینها که در دست مسلمان است، چه در داخل باشد و چه در خارج، اشکال ندارد، امّا اگر انسان بداند فروشندهٔ مسلمان، آنها را از کافر خریده و تحقیق هم نکرده که آیا از حیوانی است که ذبح شرعی شده یا نه، معاملهٔ آن حرام و در صورتی که منفعت حلالی نداشته باشد، محکوم به بطلان است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۳۵﴾اگر گوشت و پوست یا دیگر اجزای مردار، غیر از استفاده در مواردی که پاک بودن در آنها شرط است، منافع دیگری داشته باشد که نزد عقلا قابل اهمّیت است، مثلاً به عنوان خوراک دام و طیور و یا تبدیل به کود و مانند آن توسط دستگاه‌های مکانیزه جدید از آنها بهره برداری شود، به‌طوری که پول دادن به آنها برای رسیدن به این اهداف امری عقلایی شمرده شود، علی الظّاهر معاملهٔ آنها به این قصد، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۳۶﴾به دلیل اینکه ملاک جواز و عدم جواز در معامله، داشتن منافع حلال یا نداشتن آنست و چون خون دارای منافع حلال است، خرید و فروش آن برای‌تزریق به بیمار جایز است و

صاحب خون می‌تواند آن‌را بفروشد یا برای استفاده به افراد حقیقی و حقوقی در ازای چیزی یا بلاعوض واگذار کند، مگر اینکه دادن خون برای او ضرر داشته باشد، خصوصاً اگر ضرر زیادی هم داشته باشد در این صورت حقّ خون دادن ندارد، ظاهر آنست در صورتی که دادن خون برایش ضرر داشته باشد، ولی او متحمّل ضرر شده و خون بدهد، معاملهٔ حرام انجام داده، ولی باطل نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۳۳۷﴾در مواردی که می‌خواهند خون را برای انتفاع حلال خرید و فروش کنند، واجب است وزن یا مقدار آن‌را معلوم کنند و اگر وزن و مقدار آن‌را ندانند، می‌توانند مصالحه کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۳۸﴾خرید و فروش، هبه، تعویض و حتّی نگهداری هر چیزی که مست کننده باشد حرام و معاملهٔ آن باطل است، مگر آنکه در نگهداری آن غرض عقلایی قابل توجهی وجود داشته باشد که در این صورت نگهداری آن ظاهراً اشکالی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۳۹﴾اقوی آنست که حق ندارد بعضی از اعضای خود مانند کلیه را، برای پیوند به دیگری بفروشد- چه برایش ضرر داشته باشد و چه نداشته باشد- چون همان طور که خودش را نمی‌تواند بفروشد- چون عنوان مال بر او منطبق نیست- اعضایش را هم نمی‌تواند بفروشد، برای اینکه عنوان مالی که در خرید و فروش رکن است، بر آن صدق نمی‌کند و لااقل اطلاقات از این موارد منصرف است و تمسّک به اطلاقات و عمومات در این موارد از قبیل تمسّک به عموم در شبهات مصداقیه است، چون معلوم نیست اساساً اینها مصداق «بیع مالٍ بمال» به شمار می‌روند یا نه.

۲- خرید و فروش اموالی که از طرق غیر شرعی به دست آمده است

﴿مسئلهٔ ۲۳۴۰﴾اموالی که از راه حرام و نامشروع به دست آمده، مثلاً مالی را غصب کرده یا از راه دزدی به دست آورده است یا از راه قمار و رشوه جمع شده و یا معاملهٔ باطلی را مثلاً بدون رعایت شرایط عوضین انجام داده است و بالأخره هر نوع مالی که از طریق غیر شرعی به دست آمده، معامله با آن حرام و باطل است و فروشنده باید پول مشتری را پس دهد و وضعیت آن اموال را طبق ضوابط شرعی مشخّص کند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۴۱﴾اگر قصد مشتری در معامله این باشد که پول معامله را ندهد یا از پول حرام بدهد، دو وضعیت متصوّر است:

اگر بر اصل معامله مصمم است و در عین حال قصدش اینست که یا پول آن‌را ندهد یا اگر داد از مال حرام بدهد، در این حال ظاهراً معامله درست بوده و واجب است که پول فروشنده را نیز از مال حلال بپردازد. ولی اگر از ابتدا قصد بر ندادن پول یا از حرام پرداختن آن‌را نداشته، ولی در مقام پرداخت قصدش این‌گونه شده باشد، معامله درست است و آن مقداری که بدهکار است باید از مال حلال بدهد.

یا اینکه از ابتدا قصدش این است که معامله را وقتی انجام داد، یا پول طرف را ندهد یا از مال حرام بدهد، در اینحالت معاوضه به‌طور جدّی و حقیقی صورت نگرفته است و لذا معامله باطل

است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۴۲﴾فروشندهٔ مال غصبی، پولی را که از خریدار گرفته باید پس بدهد و اگـر صـاحب مال اجازه داده باشد معامله صحیح است، ولی باید پول به مالک داده شود.

﴿مسئلهٔ ۲۳۴۳﴾اگر کسی مالی را غصب کرده و بفروشد، اگر صاحب مال اجـازه ندهـد، معاملـه باطل است و غاصب، پولی را که از مشتری گرفته باید به او بازگرداند، ولی اگر صاحب مال بـرای خودش اجازه دهد معامله صحیح است واگر منفعتی در فاصلهٔ عقد و اجازه برای جنس پیـدا شـده، احتیاط اکید آنست که صاحب مال و خریدار در آن مصالحه کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۴۴﴾اگر غاصب، مالی را که غصب کرده برای خودش بفروشد و قصد کند پولی کـه می‌گیرد مال خودش باشد، اگر مالک اصلی معامله را رد کند آن معامله باطل است و اگـر صـاحب مال اجازه دهد که غاصب این کار را برای خودش بکند، باز هم معامله خالی از اشکال نیست، ولی اگر صاحب مال برای خودش اجازه بدهد، معامله بلا اشکال است.

۳- خرید و فروش چیزهایی که عرفاً جنبهٔ مالی نداشته یا معمولاً برای حرام استفاده می‌شوند

﴿مسئلهٔ ۲۳۴۵﴾خرید و فروش چیزهایی مانند یک دانهٔ گندم، یک پر کاه یا چیزی که شرعاً فاقد جنبهٔ مالی است و خرید و فروش آن ممنوع شناخته شده است، مانند ابزار و آلات لهـو و لعـب، در صورتی که اختصاص به حرام داشته باشد، حرام و باطل است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۴۶﴾چیزهایی که هم منافع حلال دارند و هم حرام، اگر برای منا فع حـلال خریـداری شود حلال و اگر برای منافع حرام بخرنـد، حـرام اسـت، بنـابراین وسـایلی ماننـد رادیـو، تلویزیـون، ویدئو، گیرنده‌های ماهواره‌ای، ضبط صوت و چیزهایی که با آن به اینترنت وصل شده و اخبار تهیه می‌کنند، اگر برای منافع حلال خرید و فروش شود، حلال است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۴۷﴾اگر کسی انگور بفروشد به این قصد که خریدار از آن شراب تهیـه کنـد، معاملـهٔ حرام انجام داده و بنا بر اظهر معامله هم باطل است، ولی اگر بـرای مقاصـد دیگـری بفروشـد، ولـی بداند خریدار از آن استفادهٔ حرام خواهد کرد، گرچه اصل معامله صحیح است، ولی بهتـر اسـت از معامله با کسی که استفاده حرام می‌کند خودداری شود، مخصوصـاً اگـر تـرک معاملـه بـا او باعـث دوری او از گناه شود و اصلاً نتوانـد مرتکـب گنـاه شـود، بنـابراین اگـر فـروش انگـور در انحصـار اوست، واجب است از باب نهی از منکر از فروختن به او خودداری کند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۴۸﴾ساختن مجسّمهٔ انسان و حیوانـات حـرام اسـت، ولـی خریـد و فـروش مجسّـمه و کالاهایی که روی آنها چهرهٔ انسان یا حیوان کنده‌کاری شده مانعی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۴۹﴾عکاسی، فیلمبرداری، نقّاشی و خرید و فروش آن (عکس و فیلم و نقاشی) جـایز و حلال است، مگر آنکه مفاسدی بر آن مترتب باشد و در این صورت باید از آن خودداری کرد.

٤- خرید و فروش چیزهایی که آمیخته به رباست

﴿مسئلهٔ ۲۳۵۰﴾معاملهٔ ربوی آنست که انسان کالایی را در برابر مقدار اضافی و زاید از همان کالا یا همان کالا را در برابر مقدار مساوی از همان کالا با مقداری پول اضافه یا همان کالا را با مقدار مساوی از همان کالا و انجام کار اضافی یا همان کالا در برابر همان مقدار کالا، ولی با قرار مدّت برای یک طرف بفروشد، مثلاً یک خروار گندم را در برابر یک خروار گندم و پنج من دیگر از همان گندم، یا یک خروار گندم در برابر یک خروار و هزار تومان پول اضافی، یا یک خروار گندم در برابر یک خروار گندم و کاری برای فروشنده یا یک خروار گندم نقد را در برابر خروار گندمی که بعد از مدّتی تحویل داده خواهد شد، بفروشد، همهٔ اینها رباست و این نوع معاملات ربوی هستند که هم حرام هستند و هم باطل. مطابق روایات اسلامی گناه یک درهم ربا، بزرگ‌تر و سخت‌تر از گناه هفتاد مرتبه زنا با محارم است.[1]

﴿مسئلهٔ ۲۳۵۱﴾اگر یکی از دو کالای هم جنس، معیوب و دیگری سالم یا یکی خوب و دیگری بد باشد یا اینکه آن دو جنس با هم اختلاف قیمت داشته باشند و در مقام معامله، بیشتر از مقداری که تحویل داده می‌شود، تحویل گرفته شود، باز هم رباست، هم حرام و هم معامله باطل است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۵۲﴾در مواردی که دو جنسی که با هم اختلاف قیمت دارند، یا با عیب و بی‌عیب هستند یا اینکه خوب و بد دارند را می‌خواهند معامله کنند و اضافه هم بگیرند و بخواهند که ربا هم نشود، می‌توانند چیزی را ضمیمه کنند به شکلی که از معاملهٔ مثل به مثل همراه با زیاده خارج شود. مثلاً یک خروار گندم خوب را که ارزشی دو برابر گندم دیگری با کیفیت پایین‌تر دارد، باید به دو خروار گندم با کیفیت پایین‌تر همراه مثلاً یک جفت کفش یا یک توپ پارچه بفروشند. اما بهتر آنست که گندم خوب را به پول بفروشند و بعد با آن پول دو خروار گندم ارزان‌تر بخرند و اساساً افزودن ضمیمه، برای جلوگیری از وقوع ربای معاملی و معاوضی است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۵۳﴾اساساً ربای بیع مثل‌به‌مثل همراه با زیاده، در کالاهایی صورت می‌گیرد که یا مَکیل است یعنی با پیمانه فروخته می‌شود یا موزون، یعنی آن‌را با توزین معامله می‌کنند، پس اگر پارچه‌ای که با متر فروخته می‌شود یا گردو و تخم‌مرغ که با شماره فروخته می‌شود را معامله کنند و زیاده بگیرند مثلاً ده عدد گردو داده و یازده گردو بگیرند اشکال ندارد. اگر در بعضی از شهرها با شمارش و بعضی دیگر با پیمانه و وزن بفروشند، ملاک همان شهری است که معامله در آن واقع می‌شود و اگر در اکثر شهرها با پیمانه و وزن بفروشند، احتیاط واجب آنست که در هیچ شهری زیاده نگیرند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۵۴﴾اگر چیزی که فروخته می‌شود و مابه‌ازای آن از یک جنس نباشند، زیاده گرفتن

---

۱. وسائل‌الشّیعه، ج۱۸، باب ۱ از ابواب ربا، ح۱، ص۱۱۷.

مانعی ندارد، بنابراین اگر مثلاً سه کیلو برنج داده و پنج کیلو گندم بگیرد، مانعی ندارد؛ ولی اگر جنسی که می‌فروشد و مابه‌ازای آن از یک اصل به دست آمده باشد مانند ماست و شیر یا میوهٔ رسیده و کال، در این صورت اگر مثلاً پنج کیلو شیر بدهد و هفت کیلو ماست بگیرد ربا بوده و معامله حرام و باطل است. میوه رسیده و نرسیده هم همین طور، مگر اینکه از راه ضم ضمیمه مسئلهٔ ربای معاوضی را حل کند که قبلاً توضیح داده شد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۵۵﴾در ربای معاوضی جو و گندم یک جنس حساب می‌شوند، بنابراین اگر سه کیلو گندم را در برابر چهار کیلو جو مثلاً معاوضه کند، ربا و حرام است، مثلاً اگر الان ده کیلو جو بخرد و سر خرمن ده کیلو گندم تحویل دهد مثل آنست که زیادی گرفته، ربا و حرام است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۵۶﴾اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست یا در پناه اسلام است، ولی در شریعت او ربا حلال است، ربا بگیرد، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۵۷﴾میان پدر و فرزند و نیز زن و شوهر ربا وجود ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۵۸﴾خرید و فروش پولهای ناهمجنس مانند معاملهٔ ریال در برابر دلار و پوند و مانند آن، از قبیل معاملهٔ مثل به مثل همراه با زیاده نیست و معاملهٔ ریال به ریال در صورتی که برای فرار از ربای قرضی نباشد، ایراد ندارد.

۵- خرید و فروشی که آمیخته و همراه غش باشد

«غش»، آمیختن و مخلوط کردن جنس خوب و بد، مرغوب و نامرغوب یا جنسی با قیمت بالا با جنس کم ارزش است، به‌طوری که به آسانی قابل تشخیص نباشد مانند امتزاج روغن با پیه، شیر و آب، عسل و شکر و مانند اینها. از پیامبر گرامی اسلامﷺ روایت شده است که فرمودند: هر کس با برادر مسلمان خود غش کند، خدای عالم برکت روزی او را از بین می‌برد و راه معاش را بر او بسته و او را به خود واگذار می‌کند[1] و در روایت دیگری در صحیح هشام، امام صادق علیه‌السلام نقل می‌فرمایند که رسول اکرمﷺ سه بار تکرار فرموده است:[2] «آن کسی که با مسلمانان غش کند از ما به شمار نمی‌رود».

﴿مسئلهٔ ۲۳۵۹﴾فروشنده در معامله هرگاه قیمت جنس مورد معامله را به خریدار بگوید، واجب است تمام خصوصیاتی را که به واسطهٔ آنها قیمت مال تغییر کرده و کم یا زیاد می‌شود را بیان کند تا غِش و تدلیس لازم نیاید، به عنوان مثال باید بیان کند نسیه خریده یا نقد و در این جهت فرق نمی‌کند که جنس را به همان قیمتی که خریده بفروشد یا بیشتر و یا کمتر و اگر بعضی از آن‌را

---

۱. وسائل‌الشّیعه ج ۱۷، چاپ آل‌البیت، باب ۸۶ از ابواب ما یکتسب به، ح ۱۱.
۲. وسائل‌الشّیعه ج ۱۷، چاپ آل‌البیت، باب ۸۶ از ابواب ما یکتسب به، ح ۲.

نگوید و مشتری بعداً بفهمد، حق دارد معامله را به هم بزند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۶۰﴾اگر فروشنده کالای نامرغوبی را با مرغوب بیامیزد و بفروشد، مثلاً روغن را با پیه مخلوط کرده و بفروشد، دو صورت دارد:

الف- یک بار این است که فروشنده جنس را مشخّص کرده و بگوید، این روغن را می‌فروشم و مشتری هم نداند، در این حالت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند، زیرا یا از قبیل فقدان وصف است که مصداق تدلیس و «خیار تدلیس» خواهد داشت یا از قبیل مخلوط شدن آب با شیر یا روغن با پیه است که اگر از نظر عرف عیب حساب شود موجب «خیار عیب» است و اگر مانند مخلوط شدن گندم با خاک است، در این صورت اگر آن جزء خارجی عرفاً مال محسوب نشود موجب تبعّض صفقه- معامله- و موجب «خیار تبعّض صفقه» خواهد بود و اگر جزء مخلوط شده مال محسوب شود، معامله در برابر آن باطل است، چون آن چیزی که معامله کرده غیر از آن چیزی است که تحویل داده است؛ بنابراین مشتری می‌تواند از همان جنس مورد معامله، مطالبه کند یا معامله را به هم بزند.

ب- یک دفعه نیز معامله بر یک امر کلّی انجام می‌شود، مثلاً روغن یا گندم را به صورت کلّی می‌فروشند، ولی در مقام تحویل، جنس مخلوط شده و مغشوش را به مشتری تحویل می‌دهند، مثلاً گندم را با خاک مخلوط کرده و تحویل می‌دهد یا شیر مخلوط به آب را به مشتری تحویل می‌دهد، در این صورت معامله صحیح است، ولی‌خریدار حق دارد آن جنس را به فروشنده مسترد و جنس خالص مطالبه کند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۶۱﴾غش کردن حرام است، چه به وسیلهٔ خود فروشنده صورت بگیرد یا کس دیگر، در صورتی که فروشنده آن‌را به مشتری بدهد و به آسانی و راحتی برای مشتری قابل تشخیص نباشد، ولی اگر جنس معیوب یا ارزان یا نامرغوب، در داخل جنس مورد فروش آن چنان آشکار باشد که اگر کسی کوتاهی نکند می‌فهمد، چنانچه مشتری به خاطر کوتاهی خودش متوجّه نشود، دیگر از موارد غِش به شمار نمی‌آید و اعلام آن به مشتری لازم نیست.

شرایط فروشنده و خریدار

برای فروشنده و خریدار شرایطی ذکر شده که در ضمن مسائل آینده توضیح داده می‌شود:

۱ و ۲- هم فروشنده و هم خریدار باید عاقل و بالغ باشند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۶۲﴾معامله و داد و ستد با کودکانی که به سنّ بلوغ نرسیده‌اند، به‌طوری که کودک به تنهایی طرف معامله قرار گیرد، باطل است حتّی اگر پدر یا جدّ پدری اجازه داده باشد، بنابراین اگر کودک تنها اجرا کنندهٔ عقد معامله و طرف حقیقی معامله ولیّ کودک باشد، معامله صحیح است و همچنین اگر دو نفر معامله کنند و کودک فقط پول فروشنده و جنس خریدار را برساند، اگرچه در این فرض کودک کم سنّ و سال باشد و خوب و بد را تشخیص ندهد، در صورتی که فروشنده و

خریدار مطمئن باشند که پول یا جنس را به صاحبانش رسانده، معامله صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۶۳﴾کودکی که بالغ نشده، ولی به حدّ تمیز رسیده است یعنی خوب و بد را از هم تشخیص می‌دهد، در معاملهٔ اجناس و چیزهای کوچک و کم قیمت که به‌طور معمول معامله و حتّی تصرّف در آنها متعارف است، مجاز است مشروط بر آنکه بدانند یا اطمینان عقلایی داشته باشند، پولی که در اختیار کودک است، مجاز است در آن تصرف کند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۶۴﴾در جایی که معامله با کودک صحیح نیست، اگر جنسی را از کودکی بخرد یا پولی از او دریافت کند، واجب است به صاحبش برگرداند یا رضایت او را جلب کند و اگر صاحب مال را نمی‌شناسد و به کودک و یا به صاحب پول دسترسی ندارد و امکان شناسایی هم وجود ندارد، باید آن جنس یا پول را از طرف صاحبش بنا بر احتیاط واجب با اجازهٔ حاکم شرع یا نمایندهٔ تامّ‌الاختیار او صدقه بدهد. ولی اگر بداند آن جنس یا پولی که از کودک تحویل گرفته مال خود او بوده است، در صورتی که دسترسی به ولیّ او داشته باشد باید به ولی تحویل بدهد و اگر ولی را پیدا نکند یا اینکه ولی نداشته باشد، به حاکم شرع جامع شرایط تحویل دهد و مطابق دستور او عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۶۵﴾در مواردی که معامله با کودک باطل است، اگر جنس یا پولی که به کودک تحویل شده، از بین برود، از خود کودک یا ولیّ او نمی‌شود مطالبه کرد.

۳- فروشنده و خریدار سفیه نباشند و سفیه به کسی می‌گویند که به‌طور معمول پول و دارائی‌اش را صرف کارهای بی‌فایده و بیهوده می‌کند و از نظر عقلا کار وی غیر عُقلایی‌است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۶۶﴾فروشنده و خریدار اگر سفیه باشند، در صورتی معاملهٔ آنها صحیح و دارای اثر است که ولیّ آن دو آن معامله را امضا کرده باشد.

۴- فروشنده و خریدار به دلایلی که در باب «حَجر»، ذکر خواهد شد از تصرّف در اموالشان منع نشده باشند.

۵- فروشنده و خریدار هر دو با انگیزه و به‌طور جدّی معامله کنند. بنابراین اگر یکی یا هر دو ممنوع التّصرّف باشند یا با شوخی فروشنده بگوید فروختم و خریدار بگوید خریدم، معامله باطل است.

۶- کسی ایشان را وادار به معامله نکرده باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۶۷﴾اگر خریدار یا فروشنده یا هر دو را وادار به معامله کرده باشند، وقتی معامله صحیح خواهد بود که بعد از رفع اجبار، شخص مجبور بگوید به آن معامله راضی هستم و اگر نگوید یا عدم رضایت را بعداً هم اظهار کند، معامله باطل است.

۷- هر کدام از فروشنده و خریدار، مالك و صاحب جنس یا پول باشند یا اینکه همانند پدر و جدّ پدری و یا وکیل تام از طرف موکل یا وصی و یا قیم، اختیار مال را در دست داشته باشند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۶۸﴾اگر کسی بدون اجازهٔ فردی مال او را بفروشد یا با پول او بدون اجازه چیزی

بخرد، چنانچه صاحب مال یا پول، به خرید یا فروش آن چیز راضی نشوند، معامله باطل است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۶۹﴾پدر و جدّ پدری وقتی می‌توانند اموال کودک را بفروشند یا برای او با مال خودش چیزی بخرند که معامله بنا بر احتیاط واجب عُقلایی و با توجّه به مصالح او باشد و همچنین وصی پدر یا جدّ پدری و حاکم شرع- بنا بر اقوی- در نبود آنها، وقتی می‌توانند مال کودک را مورد معامله قرار دهند که مصالح وی را مدّ نظر قرار دهند و دیوانه‌ای که از اوّل دیوانه بوده، در تمام احکام مانند کودک است، ولی اگر کسی قبل از بلوغ دیوانه نبوده و بعد از بلوغ جنون بر او عارض شده است، بنا بر احتیاط، پدر و جدّ پدری بدون اجازهٔ حاکم شرع واجد شرایط در اموال او تصرّف نکنند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۷۰﴾کسانی که غایب هستند و خبری از آنان نیست و دسترسی بدیشان وجود ندارد، اختیار تصرّف در اموال آنها در صورتی که وکیلی از جانب ایشان وجود نداشته باشد، با حاکم شرع جامع شرایط است که مطابق ضوابط اسلامی و رعایت مصالح در آن تصرف می‌کند.

شرایط کالا و عوَض آن

﴿مسئلهٔ ۲۳۷۱﴾هر کالایی که فروخته می‌شود و جنس یا پولی که در عوض آن داده می‌شود، باید دارای شرایط زیر باشد:

۱- مقدار آن از هر طریق که امکان دارد معلوم باشد.

۲- باید قدرت تحویل آن‌را داشته باشند. بنابراین فروش اتومبیل به سرقت رفته و اسب گریخته به کسی که نمی‌تواند آنها را بیابد جایز نبوده و باطل است، مگر آنکه اتومبیل سرقت رفته یا اسب گریخته را همراه یک کالای دیگر مانند فرش بفروشد و قدرت تحویل فرش را داشته و معامله عقلایی باشد، در این صورت معامله صحیح است و همین حکم در عوض آن کالا هم جاری است.

۳- تمام خصوصیاتی که در کالا یا در عوض آن وجود دارد و به سبب آن خصوصیات علاقه و رغبت خریدار را جلب کرده است، در کالا موجود باشد.

۴- در کالای مورد معامله و عوض آن، کسی حقّی نداشته باشد. بنابراین اگر خود کالا در گرو کسی باشد، بدون اجازهٔ او نمی‌توان آن‌را فروخت و نیز جنسی که به عنوان عوض داده می‌شود اگر گروگان باشد بدون اجازهٔ مرتهن، نمی‌شود آن را فروخت.

۵- عین مال را بفروشند. بنابراین مثلاً اگر منفعت یک سالهٔ خانه یا مغازه و مانند اینها را بفروشند، صحیح نیست، ولی اگر مال را اجاره بدهد و خریدار منفعت یک ساله را به جای پول کالا بدهد، صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۷۲﴾اگر در هر معامله یکی از شرایط مذکور در مسئلهٔ قبل نباشد معامله باطل است، مگر در مواردی که مال یا عوض آن متعلّق به حقّی باشد که با رضایت و اجازهٔ صاحب حق، ساقط می‌شود، در این صورت اگر معامله صورت گیرد و صاحب حق بعد از معامله اجازه دهد، معامله

صحیح است و در صورت بطلان معامله اگر فروشنده و خریدار با علم به بطلان، اجازهٔ تصرّف به همدیگر داده باشند، تصرّف ایشان بلا مانع است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۷۳﴾مقدار کالا به پیمانه، توزین، متراژ، شمردن و مشاهده کردن، معلوم می‌شود، اگر جنسی را در شهری با وزن یا پیمانه معلوم کرده و می‌فروشند و همان جنس را در شهر دیگر با عدد و شمارش یا با مشاهده معامله می‌کنند، در شهر اولی باید با پیمانه یا وزن معامله کنند و می‌توانند در شهر دیگر با روال خود آن شهر معامله را انجام دهند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۷۴﴾خرید و فروش عین و ملکی که در اجارهٔ دیگری است بلامانع است. اما تا زمانی که مدّت اجارهٔ آن تمام نشده حقّ استفاده از آن برای مستأجر است و اگر خریدار نمی‌دانسته آن ملك اجاره داده شده است یا می‌دانسته، ولی فکر می‌کرده مدّت اجاره بیشتر از اندازه‌ای بوده که او در نظر داشته است، می‌تواند معامله را فسخ کند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۷۵﴾اگر خریدار جنس را برای دیدن یا بعد از دیدن برای تصمیم گیری نهایی از فروشنده بگیرد و مدّتی در نزد خریدار بماند و از بین برود، در صورتی که آن مدّت متعارف باشد و در حفظ و نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، اظهر آنست که ضامن نیست، ولی اگر مدّت نگهداری بیش از حدّ متعارف باشد یا در حفظ آن به نوعی کوتاهی کرده باشد، ضامن است.

خرید و فروش موقوفات

﴿مسئلهٔ ۲۳۷۶﴾خرید و فروش اشیایی که وقف شده باطل است، ولی اگر اعیان وقف شده مثل درب مسجد یا فرش و حصیر آن طوری خراب یا فرسوده و یا در معرض خرابی قرار گیرد که قابل استفاده مورد نظر واقف نباشد، در صورتی که با حفظ آن در جای دیگر مسجد بشود همان استفاده را از آن کرد، واجب است برای تأمین نظر واقف آن‌را در آنجا مورد استفاده قرار دهند و اگر در آن قسمت امکان ندارد، در مسجد دیگری که به نظر واقف نزدیك‌تر است از آن استفاده کنند و اگر با حفظ آن، استفادهٔ مورد نظر یا استفادهٔ نزدیك‌تر به نظر واقف از آن ممکن نباشد، باید آن‌را بفروشند و پول آن‌را در همان مسجد و محلی که برای آن وقف شده و به منظور واقف نزدیك‌تر است، مصرف کنند و کسی که آن‌را به فروش می‌رساند، در صورتی که متولّی مطمئن داشته باشد، خود متولی و اگر نباشد، فروش زیر نظر حاکم شرع جامع شرایط صورت می‌گیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۷۷﴾هرگاه میان کسانی که مال به نام آنان وقف شده است، طوری اختلاف بیفتد که اگر مال وقفی را نگاه دارند و نفروشند، گمان می‌رود مالی تلف شود و یا جانی از بین برود که با حفظ و نگهداری وقف، جلوگیری از آن ممکن نیست، در این صورت از باب حفظ اهمّ می‌توانند آن‌را بفروشند و به مصرفی که به مقصود واقف نزدیك‌تر است برسانند و همچنین جایز است فروش آن، اگر واقف در متن عقد وقف این شرط را آورده باشد که اگر صلاح در فروش باشد آن‌را بفروشند.

﴿مسئلۀ ۲۳۷۸﴾چیزهایی مانند فرش، حصیر، زیلو و وسایل برقی و مانند آن که در اختیار مسجد و حسینیه و اماکن عمومی که موقوفه هستند، قرار داده می‌شود، در صورتی که مانند خود آنها وقف شود، حکم همان مسئلۀ قبل را دارد، ولی اگر وقف نشده باشد، بلکه برای مسجد و مدرسه و مانند آن خریداری شده و به ملکیت آنها درآمده باشد، در این صورت اختیار آنها با متولّی وقف و در صورت نبودن یا واجد شرایط نبودن، با حاکم شرع جامع شرایط است و هر وقت صلاح دید برای مصلحت وقف می‌تواند به چیز دیگر تبدیل کند و یا بفروشد و در مصالح وقف مصرف کند.

معاملات طلا و نقره و فراورده‌های آنها

﴿مسئلۀ ۲۳۷۹﴾خرید و فروش و نقل و انتقال طلا و نقره و پول و یا هر عوضی که در مقابل آنها می‌گیرند جایز است.

﴿مسئلۀ ۲۳۸۰﴾فروش طلا به طلا و نقره به نقره- سکه‌دار باشد یا نباشد- اگر از نظر وزن مساوی نباشند، حرام است، چون رباست و معاملۀ ربوی باطل است، ولی فروش طلا به نقره و بالعکس در صورت زیادی وزن یکی، اشکال ندارد.

﴿مسئلۀ ۲۳۸۱﴾اگر مقداری خاک طلای معدن را با همان مقدار طلای خالص، مبادله کنند یا مقداری خاک نقرۀ معدن را به همان مقدار نقره بفروشند، چون احتمال ربا وجود دارد، خالی از اشکال نیست، ولی فروختن خاک نقره به طلای خالص و بالعکس در هر صورت بلا اشکال است.

﴿مسئلۀ ۲۳۸۲﴾در معاملۀ طلا و نقره باید فروشنده و خریدار قبل از اینکه از یکدیگر جدا شوند، جنس و عوض آن‌را به هم تحویل دهند و در صورتی که قبل از جدا شدن هیچ مقداری را به همدیگر تحویل ندهند، معامله باطل است.

﴿مسئلۀ ۲۳۸۳﴾اگر در معاملۀ طلا و نقره، یکی از طرفین تمام آنچه که قرار گذاشته تحویل دهد، ولی دیگری مقداری از آنچه را که باید، تحویل دهد و از همدیگر جدا شوند، معامله نسبت به آن مقدار که از هر دو طرف تحویل شده صحیح، ولی آن طرف که تمام مالش نرسیده است، می‌تواند معامله را فسخ کند و به هم بزند.

﴿مسئلۀ ۲۳۸۴﴾مزدی که اشخاص در برابر ساختن ظروف طلا و نقره می‌گیرند، بلااشکال است اما اگر مزد نگیرند مطلوب و موافق با احتیاط است.

خرید و فروش میوه

﴿مسئلۀ ۲۳۸۵﴾فروختن میوه‌ای که گُل آن ریخته، دانه‌اش بسته و طوری است که از آفت گذشته است، قبل از چیده شدن، اشکالی ندارد؛ اگرچه در خرما احتیاط لازم آنست که قبل از آنکه خرما زرد یا قرمز شود آن‌را نفروشند.

﴿مسئلۀ ۲۳۸۶﴾اگر بخواهند میوه‌ها را قبل از دانه بستن و ریختن گل و قبل از آنکه از آفت بگذرد، روی درخت بفروشند، اگر برای بیش از یک سال بفروشند اشکال ندارد، ولو اینکه چیزی

را ضمیمه نکنند، ولی اگر میوه یک سال را بفروشند، احتیاطاً چیزی مانند سبزیهای روی زمین یا بعضی از خود درختها، اصله‌ها یا هر چیز دیگری که با ارزش باشد، برآن میوه‌ها ضمیمه کنند، اقوی آنست که در صورت حصول اطمینان عقلایی بر تحقق میوه‌های مورد نظر در وقت مناسب، فروش برای مدّت یک سال و بدون ضمّ ضمیمه هم جایز است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۸۷﴾فروختن غوره روی درخت و خرمایی که هنوز چیده نشده پس از زرد و سرخ شدن، بلا مانع است، ولی نباید در ازای خرما، خرما بگیرند چه از همان درخت باشد و چه از درخت دیگر، چه خرمای معین خارجی باشد یا در ذمّه، مگر آنکه کسی درخت خرمایی در باغ و حیاط مشخص دیگری داشته باشد و صاحب درخت خرما، پس از تخمین مقدار خرمای آن درخت، آن‌را به صاحب خانه یا باغ بفروشد و در عوض آن خرما بگیرد- چه از آن درخت و چه غیر آن- مشروط بر اینکه از جهت مقدار، زیاد یا کمتر از مقدار تخمین زده نباشد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۸۸﴾فروختن خوشهٔ گندم و جو بعد از بسته شدن دانه، به چیز دیگری غیر از جو و گندم، مانعی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۸۹﴾فروش محصولاتی که در هر سال چند بار چیده می‌شوند مانند خیار، سبزیجات، بادنجان، یونجه و دیگر علوفه در صورتی که آن محصول ظاهر شده باشد و در موقع فروش معین کنند، خریداران چند بار در سال باید بچینند، مانعی ندارد.

انواع معاملات

انواع معاملات به شرح زیر است:

الف – معاملهٔ نقدی

﴿مسئلهٔ ۲۳۹۰﴾معاملهٔ نقدی معامله‌ای است که در تحویل کالا و عوض آن، مدّت شرط نشده باشد، بلکه بنا بر این است که جنس و عوض آن بعد از معامله به یکدیگر تحویل داده شوند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۹۱﴾اگر معاملهٔ نقدی انجام گیرد، خریدار و فروشنده بعد از معامله می‌توانند جنس و عوض آن‌را مطالبه کنند و تحویل بگیرند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۹۲﴾تحویل و تحوّل از مفاهیم عُرفی است و برای هر چیزی متناسب با آنست، مثلاً تحویل دادن زمین و خانه به این است که آن‌را در اختیار خریدار قرار دهند تا بتواند در آن تصرّف مورد نظرش را انجام بدهد، ولی تحویل فرش، لباس، پول و مانند آن این گونه است که طوری در اختیار قرار گیرد که گیرنده بتواند آن‌را به هر جا خواست ببرد و مالک قبلی مانع نشود.

ب- معاملهٔ نسیه

﴿مسئلهٔ ۲۳۹۳﴾معاملهٔ نسیه آنست که فروشنده جنس را به خریدار تحویل می‌دهد، ولی مشتری عوض آن‌را بعداً بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۹۴﴾در معاملات نسیه باید زمان کاملاً مشخص شود، بنابراین اگر کالایی را بفروشند

که وجه آن‌را وقت برداشت محصول دریافت کنند، برای اینکه زمان کاملاً معین نشده، معامله باطل است و یا در معامله مردّد باشند، مثلاً فروشنده به خریدار بگوید این جنس را نقد ده تومان و نسیه برای مدّت یک ماه دوازده تومان می‌فروشم و خریدار نیز به صورت مردّد قبول کند، معامله باطل است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۹۵﴾در معاملهٔ نسیه فروشنده حق ندارد قبل از پایان مدت تعیین شده طلب خود را از خریدار مطالبه کند، ولی اگر مشتری پیش از اتمام موعد بمیرد و از خودش مالی داشته باشد، فروشنده حق دارد طلب خود را از ورثه مطالبه کند.

﴿مسئلهٔ ۲۳۹۶﴾در معاملات نسیه فروشنده می‌تواند بعد از پایان مدّت تعیین شده طلب خود را از مشتری بخواهد و اگر مشتری نداشته باشد، باید به وی مهلت دهد.

﴿مسئلهٔ ۲۳۹۷﴾اگر به خریداری که از قیمت جنس اطلاعی ندارد، جنس را نسیه بفروشند و قیمت را به او نگویند، معامله باطل است، مگر آنکه مشتری که قیمت را نمی‌داند، فروشنده را وکیل تامّ الاختیار کرده و بگوید هر طور با دیگران معامله می‌کنی با من هم معامله کن و فروشنده مطابق دیگران به او جنس نسیه بفروشد، چون طرف معامله وکیل است و قیمت را هم می‌داند، معامله باطل نمی‌شود و اگر مشتری قیمت نقدی جنس را بداند و فروشنده با مقداری تفاوت و درصدی بالاتر، جنس را به صورت نسیه با مشتری حساب کند و او نیز قبول کند، معامله صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۹۸﴾کسی که جنس را نسیه بفروشد، اگر پس از گذشت مثلاً نصف موعد، مقداری از طلب خود را با توافق مشتری، کم کرده و بقیه را نقد حساب کند، اشکال ندارد و معامله به صورت نقدی صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۳۹۹﴾کسی که جنسی را نسیه بفروشد، جایز است آن جنس را از خریدار، دوباره بخرد چه به صورت نقد و چه نسیه، به همان مدّتی که فروخته بود- کمتر یا بیشتر- در تمام موارد فوق معامله صحیح است.

ج- معاملهٔ سلف

﴿مسئلهٔ ۲۴۰۰﴾معاملهٔ سلف یا معاملهٔ «پیش فروش» عبارت است از معامله‌ای که در آن فروشنده و خریدار با هم قرار می‌گذارند که خریدار هنگام انجام معامله پول را نقداً بپردازد و جنس را که به صورت کلّی و در ذمهٔ فروشنده است در وقت دیگری که معین کرده‌اند، تحویل بگیرد.

شرایط معاملهٔ سَلَف

﴿مسئلهٔ ۲۴۰۱﴾معاملهٔ سلف هفت شرط دارد:

۱- تمام خصوصیاتی که قیمت جنس با آن فرق می‌کند- در حدّ متعارف- گفته شود، ولی دقّت زیاد لازم نیست، طوری که عرفاً بگویند خصوصیات جنس معلوم است، بنابراین در چیزهایی که نمی‌توان اوصاف و خصوصیاتشان را بیان کرد و احتمال فریب در آنها وجود دارد، معاملهٔ سلف

باطل است.

۲- اقوی آنست که خریدار قبل از اینکه از فروشنده جدا شود، تمام قیمت جنس را به او بپردازد و اگر مقداری از آن‌را بپردازد، گرچه معامله نسبت به آن مقدار درست است، ولی به جهت تبعّض معامله، فروشنده حق دارد معامله را کلّاً به هم بزنند و اگر خریدار از فروشنده طلب داشته باشد و بخواهد پول کالا را بابت طلب حساب کند، باید اوّلاً موعد ادای طلب او رسیده باشد و ثانیاً، فروشنده پول کالا را در اختیار خریدار قرار دهد و سپس خریدار با رضایت فروشنده، طلبی را که از فروشنده دارد، بابت پول جنسی که به ذمهٔ او گذاشته شده، حساب کند، گرچه احتیاط مستحب آنست که این کار را انجام ندهد.

۳- زمان تحویل کالا دقیقاً معین شود، بنابراین اگر مثلاً بگوید موقع برداشت محصول جنس را تحویل خواهم داد، به دلیل معین نشدن زمان، معامله باطل است.

۴- زمانی را که برای تحویل کالا مشخص می‌کند، بررسی کرده و اطمینان حاصل کند در آن زمان جنس کمیاب نخواهد بود که بعداً نتواند تسلیم کند.

۵- احتیاط واجب آنست که جای تحویل کالا را هم مشخص کند، ولی اگر در خلال صحبتها و داد و ستد، محل تحویل جنس مشخص شده باشد، ذکر مجدّد آن لازم نیست.

۶- کالای مورد معامله اگر از اجناسی باشد که با وزن و پیمانه معین می‌شوند، واجب است وزن و پیمانه آنها را معین کند و اجناسی را که معمولاً با دیدن و مشاهده معامله می‌کنند، اگر سلف بفروشند، اشکالی ندارد و نیز اجناسی مانند تخم مرغ و گردو که معدود است و تفاوت میان آنها آن‌قدر ناچیز است که مردم به آن اهمّیت نمی‌دهند، اگر سلف فروخته شوند، ایراد ندارد.

۷- جنسی را که با وزن و پیمانه می‌فروشند، اگر عِوَض آن نیز از همان جنس باشد که از موارد بیع مثل به مثل همراه با زیاده به شمار رود، سلفاً معامله نکنند مثلاً گندم را به گندم یا با جو به صورت سلف معامله نکنند.

احکام معاملهٔ سلف

﴿مسئلهٔ ۲۴۰۲﴾اگر پولی را سلف بفروشند و عوض آن‌را پول بگیرند، چون رباست معامله باطل است، این حکم در غیر طلا و نقره بنا بر احتیاط واجب است.

﴿مسئلهٔ ۲۴۰۳﴾اگر کالایی را سلف بفروشند و در مقابل آن کالایی دیگر یا پول قرار دهند، معامله صحیح است، اگرچه بهتر است در مقابل کالایی که سلف فروخته می‌شود، پول قرار داده شود نه کالایی دیگر.

﴿مسئلهٔ ۲۴۰۴﴾اگر مشتری کالایی را که سلف خریده، بفروشد، چند حالت دارد:

۱- اگر بخواهد قبل از تمام شدن مدّت بفروشد بنا بر احتیاط واجب به هیچ کس حتّی به خود فروشنده هم حق ندارد بفروشد.[۱]

۲- اگر مشتری بعد از تمام شدن مدّت و قبل از تحویل گرفتن آن بخواهد آن‌را به خود فروشنده بفروشد، می‌تواند به هر نحو که بخواهد بفروشد، به پول یا جنس، بیشتر یا کمتر و یا به همان مقداری که قبلاً خریده بود، ولی بهتر است به جنس دیگر بفروشد و اگر پول می‌خواهد بگیرد، همان مقدار را دریافت کند که به فروشنده پرداخت کرده نه کمتر و نه بیشتر به شرط اینکه مستلزم ربا نباشد.

۳- اگر مشتری بخواهد جنس را قبل از تحویل گرفتن و بعد از اتمام مدّت به کس دیگری غیر از فروشنده بفروشد، اشکالی ندارد، ولی اگر جنس فروخته شده از غلّات یا هر جنس دیگری که با پیمانه فروخته می‌شود، باشد مانند گندم، جو و خرما، فروختن آنها بعد از اتمام مدّت و قبل از تحویل مکروه است.

۴- اگر پس از تحویل گرفتن جنس بخواهد آن‌را بفروشد، به هر قیمتی و به هر کس، چه با پیمانه یا وزن و یا بدون آن، می‌تواند بفروشد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۰۵﴾در معاملهٔ سلف، کالایی که فروشنده قرار گذاشته بعد از مدّتی تحویل دهد، پس از اتمام موعد باید تحویل دهد و مشتری هم باید تحویل بگیرد، ولی اگر کالایی که تحویل می‌دهد بهتر یا بدتر از کالایی است که قرارش را گذاشته بودند، مشتری در رد یا قبول آن مخیر است و اگر فروشنده به جای کالای قرار گذاشته شده جنس دیگری تحویل دهد اگر مشتری راضی باشد ایرادی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۰۶﴾اگر کالایی که سلف فروخته است، وقت تحویل نایاب شود و فروشنده نتواند آن‌را تحویل دهد، خریدار می‌تواند صبر کند تا فروشنده آن جنس را تهیه کند یا معامله را فسخ کند و چیزی را که به فروشنده داده پس بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۰۷﴾اگر کسی جنسی را مدّت‌دار بفروشد تا پس از مدّتی تحویل دهد و پول آن‌را نیز پس از مدّتی بگیرد (فروش دِین به دِین)، بنا بر احتیاط واجب در این حالت، معامله باطل است.

مواردی که می‌توان معامله را برهم زد

﴿مسئلهٔ ۲۴۰۸﴾حقّ برهم زدن معامله را «خیار فسخ» می‌گویند. خریدار و فروشنده در موارد زیر می‌توانند معامله را به هم بزنند:

۱- خیار مجلس

---

۱. مطلب مورد اجماع فقهای عظام است.

﴿مسئلهٔ ۲۴۰۹﴾اگر از محلّ و مجلسی که معامله در آن انجام شده، فروشنده و خریدار متفرّق نشده باشند به آن «خیار مجلس» گویند.

۲- خیار غبن

﴿مسئلهٔ ۲۴۱۰﴾در صورتی که خریدار و یا فروشنده در معامله آن‌قدر زیان ببینند که در نظر عرف قابل مسامحه و صرف نظر کردن نباشد و به آن «خیار غبن» می‌گویند، در این صورت کسی که ضرر دیده و مغبون است می‌تواند معامله را به هم بزند، یا اینکه به همان قیمت به معامله راضی شود، ولی حق ندارد طرف معامله را به پرداخت مابه التّفاوت قیمت وادار کند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۱۱﴾اگر خریدار قیمت جنس را نداند یا از آن غفلت کند و جنس را گران‌تر از حدّ معمول بخرد، در صورتی که به قدری گران بخرد که در نظر مردم مغبون شناخته شود، حق دارد معامله را به هم زده و فسخ کند و همچنین است فروشنده، اگر در اثر جهل یا در اثر غفلت در وقت معامله جنس را بیش از حدّ متعارف ارزان بفروشد که در نظر مردم مغبون شناخته شود حق دارد معامله را به هم بزند و فسخ کند.

۳- خیار شرط

﴿مسئلهٔ ۲۴۱۲﴾خریدار و فروشنده، در ضمن معامله شرط کنند که تا مدّت معینی هر دو یا یکی از ایشان، حق داشته باشند، معامله را فسخ کنند و به آن «خیار شرط» می‌گویند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۱۳﴾در معاملهٔ بیع به شرط، مثلاً اگر فروشنده، خانهٔ ده میلیون تومانی را به پنج میلیون تومان بفروشد و در ضمن معامله شرط کند که اگر سر فلان مدّت پنج میلیون را آورد خانه‌اش را پس بگیرد، اگر هر دو به‌طور جدّی معامله کنند و صوری نباشد، معامله صحیح است، حتی اگر فروشنده اطمینان داشته باشد که اگر رأس مدّت مقرّر پول را هم نتواند برگرداند، خریدار خانه را پس می‌دهد، باز هم معامله صحیح است، ولی اگر فروشنده پول را رأس زمان مقرّر به خریدار ندهد نمی‌تواند ملک را از خریدار مطالبه کند و همچنین اگر خریدار از دنیا برود، فروشنده حقّ مطالبهٔ خانه را از ورثه او ندارد.

٤- خیار تدلیس

﴿مسئلهٔ ۲۴۱۴﴾فروشنده جنس خود را بر خلاف واقع و بهتر از آنچه هست، به مردم نشان دهد طوری که بهای آن در نظر مردم بیش از مقدار درست جلوه کند که به آن «خیار تدلیس» می‌گویند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۱۵﴾اگر فروشنده جنس مرغوب را با جنس نامرغوب مخلوط کند و به نام اعلا بفروشد، مثلاً چای اعلا را با چای غیر اعلا مخلوط کند، اگر مشتری اطّلاع نداشته باشد، می‌تواند

معامله را به هم بزند.

۵- خیار تخلّف شرط

﴿مسئلهٔ ۲۴۱۶﴾یکی از دو طرف معامله، فروشنده یا خریدار، با دیگری شرط کند که کاری را انجام دهد یا اینکه جنس دارای شرایط ویژه‌ای باشد، اگر مال را تحویل بدهد و آن خصوصیات را نداشته باشد، طرف می‌تواند معامله را به هم بزند و آن‌را «خیار تخلف شرط» گویند.

٦- خیار عیب

﴿مسئلهٔ ۲۴۱۷﴾در جنس مورد معامله یا در عوض معین آن عیبی باشد، در این صورت هر وقت فروشنده یا خریدار بعد از معامله متوجّه عیب و ایراد شوند، می‌توانند بدون حضور و رضایت دیگری، معامله را به هم بزنند و آن‌را «خیار عیب» می‌گویند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۱۸﴾اگر فروشنده و خریدار معامله را بر مال خاص و عوض مشخّص، انجام دهند و پس از تحویل و تحوّل بفهمند در جنس یا عوض مشخّص آن عیب وجود دارد، در صورتی که متوجّه شوند این عیب در جنس یا در عوض، از ابتدا بوده، ولی آنان نمی‌دانسته‌اند و نیز در آن هیچ تصرّفی انجام نداده‌اند، می‌توانند معامله را به هم بزنند و اگر به عللی برگرداندن جنس یا عوض آن امکان نداشته باشد، مثلاً در کالا یا عوض آن تصرّفی کرده باشند و عرفاً آنچه که تحویل گرفته شده باقی نمانده است، یا بعد از معامله بفهمند مال معیوب بوده و اکنون نیز همان عیب را دارد، در صورتی که فقط حقّ فسخ و به هم زدن معامله را اسقاط کرده باشند، تنها می‌توانند تفاوت قیمت سالم و معیوب را معین کرده و به همان نسبت تفاوت قیمت را بگیرند؛ ولی اگر معامله روی عوض کلّی، در ذمّه بوده و در مقام تحویل، مصداق معیوب تحویل داده شده است، در این صورت فروشنده می‌تواند آن‌را پس دهد و عوض سالم را مطالبه کند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۱۹﴾اگر بعد از معامله و پیش از تحویل کالا یا عوض مشخّص آن، در یکی از آنها، عیبی از ناحیهٔ غیر یا خود فروشنده پیدا شود، اقوی آنست که هر دو می‌توانند معامله را به هم بزنند یا تفاوت قیمت را بگیرند و اگر در آن عیب هیچ کدام از طرفین نقشی نداشته باشند، بلکه عواملی خارج از اراده طرفین مانند بلایای آسمانی در آن دخالت داشته باشد، فقط می‌توانند معامله را به هم بزنند، ولی اگر معامله را به هم نزنند و بخواهند تفاوت قیمت را بگیرند، هر دو باید توافق کنند و راضی باشند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۲۰﴾در موارد زیر خریدار حق ندارد به خاطر وجود عیب در جنس، معامله را به هم بزند یا تفاوت قیمت آن‌را بگیرد:

الف- در صورتی که در وقت معامله از عیب آگاه باشد.

ب- پس از انجام معامله عیب را ببیند و بدان راضی شود.

ج- وقت معامله بگوید اگر کالا عیبی داشت نه آن‌را پس می‌دهم و نه تفاوت قیمت را می‌گیرم.

د- فروشنده وقت معامله تصریح کند و بگوید این جنس را با هر عیبی که دارد، همین طور می‌فروشم و خریدار هم قبول کند و به این نحو معامله راضی باشد، ولی اگر موقع معامله عیب خاصّی را معین کند و بعد معلوم شود ایراد دیگری هم دارد، در این صورت خریدار می‌تواند برای عیبی که مشخّص نشده، معامله را به هم بزند یا اگر در آن تصرّف کرده و نمی‌تواند برگرداند، تفاوت قیمت را بگیرد.

﴿مسئلۀ ۲۴۲۱﴾در موارد زیر مشتری اگر به عیب کالا آگاه شود فقط می‌تواند تفاوت قیمت را بگیرد و حق ندارد معامله را به هم بزند:

۱- پس از معامله در کالا تصرّف کرده باشد، طوری که مردم بگویند این کالا همان طوری که تحویل گرفته شده نیست.

۲- بعد از معامله مشتری بفهمد جنس معیوب است، ولی فقط حقّ رد را اسقاط کرده باشد.

۳- بعد از تحویل گرفتن کالا عیب دیگری در آن پیدا شود، ولی اگر مشتری تنها تا مدّتی حقّ فسخ معامله را داشته باشد و در مدّت خیار، عیب جدیدی در جنس پیدا شود، ولو مشتری آن جنس را تحویل گرفته باشد، حقّ به هم زدن معامله را دارد و نیز اگر حیوان معیوبی را بخرد و قبل از گذشتن سه روز-ایام خیار حیوان- و بدون کوتاهی‌خریدار عیب جدیدی در حیوان پیدا شود، ولو اینکه حیوان را تحویل گرفته باشد، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند یا فسخ کند.

۷- خیار تَبَعُّضِ صَفْقَه و خیار شرکت

﴿مسئلۀ ۲۴۲۲﴾ مورد هفتم از مواردی که می‌تواند معامله را به هم بزند آنست که پس از انجام معامله معلوم شود مقداری از کالا یا عوض مشخّص آن مال دیگری بوده و صاحب آن هم راضی نمی‌شود، در این صورت خریدار یا مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و آن‌را فسخ کند و آن‌را «خیار تَبَعّضِ صَفْقَه» می‌نامند و در صورتی که بعداً معلوم شود مال فروخته شده، مشترک میان فروشنده و دیگری بوده و مشاعاً مورد معامله قرار گرفته است، خریدار حق دارد معامله را به هم بزند و به آن «خیار شرکت» مگویند.

۸- خیار رؤیت

﴿مسئلۀ ۲۴۲۳﴾اینکه فروشنده خصوصیات کالای معینی را که خریدار ندیده به او بگوید و با همان توصیف معامله انجام شود و بعد از دیدن کالا معلوم شود حقیقت نداشته است، در این صورت مشتری حق دارد معامله را به هم بزند و همچنین اگر خریدار خصوصیات عوض معینی که می‌دهد بگوید و بعداً معلوم شود آن طور که تعریف کرده نبوده، فروشنده حق دارد معامله را به هم بزند و آن‌را فسخ کند و آن‌را «خیار رؤیت» گویند.

۹- خیار تأخیر

﴿مسئلهٔ ۲۴۲۴﴾در صورتی که خریدار کالایی را به صورت نقد بخرد و شرط تأخیر در پرداخت پول نکند و تا سه روز پول کالا را به فروشنده نپردازد و فروشنده نیز بدون شرط تأخیر در تحویل کالا، آن‌را تحویل نداده باشد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند و آن‌را «خیار تأخیر» گویند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۲۵﴾در مواردی که کالای مورد معامله مانند بعضی از میوه‌ها و سبزیها باشد، که اگر یک روز بماند فاسد می‌شود، چنانچه خریدار تا پایان همان روز پول آن‌را نیاورد و شرط تأخیر تحویل پول کالا هم نشده باشد، فروشنده حق دارد معامله را به هم زده و فسخ کند.

۱۰- خیار حیوان

﴿مسئلهٔ ۲۴۲۶﴾جنس مورد معامله حیوان باشد، در این موارد مشتری تا سه روز حق دارد معامله را به هم بزند اگرچه شرط خیار نکرده باشد و به آن «خیار حیوان» گویند.

۱۱- خیار تعذّر تسلیم

﴿مسئلهٔ ۲۴۲۷﴾فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً ماشینی را که فروخته، به سرقت رفته باشد، یا خانه‌ای که فروخته، ویران شده باشد و به آن «خیار تعذّر تسلیم» می‌گویند.

اقاله و مسائل مربوط به آن

﴿مسئلهٔ ۲۴۲۸﴾اقاله عبارت است از اینکه یکی از طرفین معامله تقاضای به هم زدن معامله را بکند و دیگری نیز قبول کند، تقاضا کننده را «مستقیل» و قبول کننده را «مقیل» می‌گویند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۲۹﴾اقاله در هر عقدی جز نکاح جاری است و بنا بر احتیاط واجب در ضمانت، صدقه و هبهٔ لازمه، جاری نیست و خود اقاله قابل فسخ و به هم زدن نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۴۳۰﴾اقاله با هر لفظ بلکه با هر نوع عمل دو طرف معامله صورت می‌پذیرد، مشروط بر آنکه طرفین معامله بالغ و عاقل باشند و با قصد و اختیار آن‌را انجام دهند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۳۱﴾اقاله در خرید و فروش نباید به کمتر یا زیادتر از خود کالا یا عوض آن انجام شود و باید پس از اقاله همان جنس و عوض آن به فروشنده و خریدار بازگردانده شود و چون اصل اقاله امری مطلوب است و پذیرفتن آن اگرچه مطلوب‌تر است، ولی واجب نیست، لذا جایز است اقاله کننده چیزی یا کاری را به نفع خود تقاضا کند و انجام اقاله را مشروط به انجام این تقاضا کند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۳۲﴾اگر طرفین معامله بخواهند مقداری از کالای مورد معامله را در برابر همان مقدار از بهای آن اقاله کنند، اشکال ندارد و نیز اگر فروشنده یا خریدار متعدد باشند، اقاله در سهم هر کدام نسبت به بهای آن جایز است و رضایت دیگران شرط نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۴۳۳﴾در صورتی که کالا یا عوض آن یا هر دو تلف شوند، اقاله باز هم جایز است و عوض آنچه تلف شده است به طرف داده می‌شود و نیز اگر به هر دو طرف معامله یا یکی از آنان ملک مورد معامله را بفروشند یا هبه کنند، باز جایز است فروشنده و خریدار اولی، اقاله کنند و عوض آن‌را به طرف بدهند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۳۴﴾پذیرفتن اقالهٔ شخص نادم مستحب مؤکد است و از امام ششم حضرت صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرموده‌اند: در روز قیامت هر بنده‌ای که عذر مسلمانی را که از خرید و فروش خود، پشیمان شده و درخواست اقاله کرده است، بپذیرد و معامله را به هم بزند و آن‌را اقاله کند و به درخواست استغاثه کننده گوش دهد و به آن پاسخ مثبت بدهد و بنده‌ای را بخرد و در راه خدا آزاد کند و شخص عزب و مجرّدی را یاری کرده و به ازدواج وی مدد برساند، خدای متعال، لغزشهای او را اقاله فرموده و عذرش را خواهد پذیرفت.[1]

مسائل مربوط به احتکار و احکام آن

مقدمه

احتکار پدیده‌ای مذموم و یکی از اعمال مورد نکوهش شریعت است، تا حدّی که فرد محتکر (احتکار کننده) ملعون، خطاکار، خائن و حتّی در حدّ قاتل معرفی شده است و در روایات، بعد از معرفی محتکر با این اوصاف، اذعان داشته‌اند که چنین فردی از پناه الهی خارج گشته است و از نعمتهای او محروم می‌گردد.[2] با این اوصاف احتکار عبارت است از اینکه کالایی را که به شدّت مورد احتیاج مردم است به قصد گران‌تر شدن از دسترس مردم دور نگاه دارند به‌طوری که مردم از این جهت در مضیقه قرار گیرند- چه قصد اضرار و زیان وارد کردن به مردم را داشته یا نداشته باشد- و با عنایت به اینکه احتکارکننده خیانت‌کار و مورد لعن خدای عالم است، بنابراین به نظر می‌رسد ملاک اصلی ممنوعیت و زشتی احتکار، احتیاج مردم و در تنگنا قرار گرفتن آنان است.

﴿مسئلهٔ ۲۴۳۵﴾ظاهراً حرمت و ممنوعیت احتکار در این عصر منحصر به گندم، جو، خرما، کشمش و روغن زیتون نیست، بلکه شامل هر نوع جنس و کالایی می‌شود که مردم شدیداً به آن نیازمند باشند به‌طوری که از نبودن آن در مضیقه قرار گیرند و موارد ذکر شده چون در گذشته مورد احتیاج بوده ذکر شده است و تعدد موارد دلیل بر عدم انحصار احتکار به مورد یا موارد خاص است و نیز اشتراک آنها در مادّه غذایی بودن، دلیل بر انحصار احتکار در طعام نیست، چون چیزهای دیگری نیز وجود دارد که از جهت طعام بودن با این موارد مشترک است، ولی ذکری از

---

۱. وسائل‌الشّیعه، ج۱۷، باب۳ از ابواب آداب التجارة، ح۲و۵، صص۳۸۷-۳۸۶.

۲. وسائل‌الشّیعه، ج۱۷، باب۲۷ از ابواب آداب التجارة، ح۱و۳و۶ و۱۱و۱۳، صص۴۲۷ – ۴۲۳.

آنها به میان نیامده است.

﴿مسئلهٔ ۲۴۳۶﴾اگر کسی جنسی را به قصد گران‌تر شدن از دسترس مردم دور نگاه دارد، ولی همان کالا یا حتّی مشابه آن به وسیلهٔ کس یا کسان دیگری به مردم عرضه شود به‌طوری که مردم در مضیقه قرار نگیرند، در این صورت عنوان احتکار به آن صدق نمی‌کند و احکام احتکار بر آن جاری نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۴۳۷﴾اگر کسی کالایی را برای رفع نیازهای شخصی خود، خانواده و نزدیکانش دور از دسترس مردم نگاه دارد و در اثر کمبود و تقاضای زیاد، آن کالا گران شود، بر این مورد نیز احتکار صدق نمی‌کند و اشکالی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۳۸﴾تشخیص مصادیق و موارد احتکار مطابق ضوابط معین اسلامی و با رعایت مصالح عمومی، بر عهدهٔ حکومت عادله، صالحه و قانونی زمان است.

﴿مسئلهٔ ۲۴۳۹﴾حکومت صالحه و قانونی می‌تواند مطابق ضوابط و مقرّرات اسلامی، محتکر را هم تعزیر بدنی و هم تعزیر مالی کند و تشخیص اینکه کدام یک اثر بیشتری دارد با حاکم شرع جامع شرایط است.

﴿مسئلهٔ ۲۴۴۰﴾حکومت صالح اسلامی حق دارد با رعایت مصالح عمومی و ضوابط شرعی، از احتکار کالاهای مورد نیاز جلوگیری کند، ولی حق ندارد در قیمت‌گذاری دخالت کند و صاحبان کالا در نرخ‌گذاری آزادند. در روایات اسلامی وارد شده است که به پیامبر بزرگوار اسلامﷺ پیشنهاد نرخ‌گذاری کردند، آن بزرگوار در حالی که آثار ناراحتی بر چهرهٔ مبارکش ظاهر شده بود فرمود: این امر در دست من نیست، بلکه در دست خداست و او هرگاه بخواهد آن‌را بالا می‌برد و هرگاه بخواهد پایین می‌آورد؛ و در حدیث دیگری در این باره چنین فرموده‌اند: «من نمی‌خواهم خدا را ملاقات کنم در حالی که بدعتی را انجام داده باشم».[1] پس حکومت باید با نحوهٔ عرضه و تقاضا و با تعدیل و تصحیح آن معضل گرانی را حل کند، مگر آنکه صاحبان کالا با تبانی، در قیمت‌گذاری اجحاف کنند و مردم را در فشار قرار دهند که در این صورت حکومت صالحهٔ اسلامی به مقدار لازم و ضروری می‌تواند جلوی اجحاف را گرفته و قیمت متعادل و معقول را معین و برقرار کند.

مسائل متفرّقهٔ خرید و فروش

﴿مسئلهٔ ۲۴۴۱﴾اگر به عنوان مثال، قصّاب گوشت نر بفروشد و به جای آن گوشت مادّه تحویل دهد علاوه بر اینکه مرتکب گناه شده است، در صورتی که موقع فروش معین کند و بگوید این

---

۱. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت ج ۱۷، باب ۳۰ از ابواب آداب التّجارة، ح ۱ و ۲، صص ۴۳۱-۴۳۰.

گوشت را می‌فروشم، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند و اگر معین نکند و «کلّی» بفروشد، چنانچه خریدار به گوشتی که تحویل گرفته راضی نشود، قصّاب موظّف است آن‌را عوض کند و به جایش گوشت نر تحویل دهد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۴۲﴾اگر در معامله در قولنامه این گونه بنویسند: طرفین معامله در ضمن عقد ملتزم شدند هر کس تا مدّت معین برای ثبت در دفتر ثبت اسناد رسمی حاضر نشود و از انجام معاملهٔ رسمی به هر دلیل خودداری کند، مبلغ معینی را به طرف مقابل پرداخت کند، اشکال ندارد، باید مطابق شرط عمل شود و اگر یکی حاضر نشد، طرف مقابل می‌تواند معامله را فسخ کند و پولش را پس بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۴۳﴾اگر خریدار به بزّاز و قماش فروش بگوید پارچه‌ای می‌خواهم که رنگش نرود و فروشنده به او پارچه‌ای بدهد که رنگش برود، خریدار حق دارد معامله را به هم بزند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۴۴﴾اگر زمینی را با متراژ معین معامله کند و پس از تحویل مشاهده کند که چند متر کم است، خریدار می‌تواند معامله را فسخ کند یا با رضایت و توافق طرفین کسری زمین یا پول آن‌را پس بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۴۵﴾اگر دارو فروش، دارو یا آمپولی را اشتباهاً به مشتری بدهد و او نیز ندانسته آن‌را استعمال کند، در صورتی که باعث ضرر و ناراحتی برای بیمار شود، فروشنده ضامن ضرر اوست و اگر موجب دیه شود باید دیه را بپردازد به ترتیبی که در احکام دیه خواهد آمد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۴۶﴾نوشتن و امضای اسناد در معاملاتی که احتیاج به قصد انشا دارد، نمی‌تواند جانشین صیغه و عقد لفظی و معاطاتی[1] گردد، بلکه باید به صورت انشای لفظی یا معاطاتی یا عقد عملی انجام پذیرد و در نکاح و طلاق، صیغهٔ لفظی لازم است.

احکام شُفعه

﴿مسئلهٔ ۲۴۴۷﴾هرگاه یکی از دو شریک تمام یا قسمتی از سهم خود را به غیر شریک خود بفروشد، شریک دیگری حق دارد معامله را به نفع خود برگرداند و قیمت تعیین شده را بپردازد و آن‌را تملّک کند و این را «حقّ شُفعه» گویند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۴۸﴾حقّ شفعه در مالی است که مشاع و مشترک میان دو نفر باشد، بنابراین مالی که قبلاً مشاع بوده، ولی تقسیم شده است و سپس یکی از آنها مال خودش را که سهمش بوده فروخته، حقّ شفعه در آن ثابت نیست کما اینکه حقّ شفعه برای همسایگان هم وجود ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۴۹﴾حقّ شفعه فقط در مواردی است که عین مال فروخته شده میان دو نفر مشترک

۱. عقد عملی (غیر لفظی)

باشد، بنابراین اگر میان بیش از دو نفر مشترک باشد و یکی از آنها سهمش را بفروشد، حقّ شفعه وجود ندارد و همچنین اگر همهٔ شرکا غیر از یک نفر سهمشان را بفروشند، ظاهر و اقوی آنست که حقّ شفعه‌ای برای آن یک نفر ثابت نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۴۵۰﴾بنا بر اقوی حقّ شفعه در تمامی اموال، چه غیر منقول مانند زمین و باغ و چه منقول مانند فرش- قابل انقسام باشد یا نباشد- ثابت است؛ اگرچه احتیاط آنست که در منقول به‌طور مطلق مصالحه صورت پذیرد و این احتیاط در نهر، راه، آسیاب، حمّام و کشتی مؤکدتر است.

﴿مسئلهٔ ۲۴۵۱﴾اگر زمین فروخته شده مشترک نباشد، ولی آب‌رو و محلّی که آب وارد می‌شود، مشترک باشد، مثلاً از یک چاه یا از یک کنتور آب استفاده می‌کنند و زمین با آب‌رو و راهرو و کنتور آب و بلکه بنا بر اقوی با کنتور برق، فروخته شود، حقّ شفعه ثابت است.

﴿مسئلهٔ ۲۴۵۲﴾هرگاه خریدار مسلمان باشد، شریکی که می‌خواهد از حقّ شفعه استفاده کند باید مسلمان باشد، چه فروشنده مسلمان باشد یا نباشد، چون استفاده از حقّ شفعه نوعی اعمال سلطه است و غیر مسلم سلطه بر مسلم ندارد و کافر بر علیه مسلمان حقّ شفعه ندارد، ولی اگر مشتری مسلمان نباشد لازم نیست شریک مسلمان باشد، بنابراین شریک می‌تواند از حقّ شفعه استفاده کند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۵۳﴾شریک وقتی می‌تواند از حقّ شفعه خود استفاده کند که قدرت پرداخت بهای جنس فروخته شده را داشته باشد، بنابراین کسی که از پرداخت آن عاجز است حقّ شفعه ندارد، مگر آنکه خریدار خود قبول کند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۵۴﴾شریکی که حقّ شفعه داشته و می‌خواهد آن‌را اعمال کند، نمی‌تواند به قسمتی از سهم فروخته شده اعمال حق کند، بلکه یا باید تمام آن‌را قبول و یا همه‌اش را رد کند و در صورتی که با رضایت مشتری در قسمتی بخواهد اعمال کند، از راه مصالحه اقدام کند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۵۵﴾کسی که حقّ شفعه دارد و می‌خواهد آن‌را اِعمال کند فقط همان مبلغی را که خریدار به فروشنده داده بپردازد و آنچه که مشتری بابت دلاّلی و مانند آن پرداخت کرده، لازم نیست بپردازد و اگر بخواهند توافق کنند که چیزی را کم یا اضافه کنند، از طریق مصالحه اقدام کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۵۶﴾اگر خریدار سهمی را که خریده به دیگری بفروشد، کسی که حقّ شفعه دارد می‌تواند هم به خریدار اوّل رجوع کند و هم به خریدار دوّم، در صورتی که به خریدار اوّل رجوع کند و پولی را که پرداخته به او برگرداند، معاملهٔ دوّم باطل خواهد بود و خریدار دوّم می‌تواند به خریدار اوّل رجوع کند و پول خود را از او پس بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۵۷﴾در اعمال حقّ شفعه صیغه و لفظ خاصی شرط نیست، بلکه صاحب حق می‌تواند آن‌را با عمل خود اِعمال کند و قیمت سهم فروخته شده شریکش را به او بپردازد و آن‌را تملّک کند و نیز در اِعمال آن، رضایت شریک و دیگران شرط نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۴۵۸﴾اِعمال حقّ شفعه باید به‌طور متعارف، بدون سهل انگاری باشد و بدون عذر به تأخیر نیفتد و اگر از حد متعارف بیشتر به تأخیر بیفتد و ادعا کند عذر داشته، در صورتی که متّهم نباشد ظاهر آنست که ادّعایش پذیرفته می‌شود. وقتی که صاحب حق، از حقّ شفعه استفاده کند، همان مبلغ تعیین شده را به فروشنده می‌پردازد نه کمتر و نه بیشتر، اگر نقد است نقد و اگر نسیه است نسیه.

﴿مسئلهٔ ۲۴۵۹﴾حقّ شفعه مانند همهٔ حقوق، قابل اسقاط و مصالحه با عوض و بدون عوض با خریدار است و اظهر آنست که ارث هم برده می‌شود، اگرچه بهتر است با تراضی انجام شود.

﴿مسئلهٔ ۲۴۶۰﴾در مواردی که فروشنده می‌تواند توسّط یکی از خیارات معامله را به هم بزند و حقّ فسخ و به هم زدن معامله را دارد، نمی‌تواند جلوی حقّ شفعه خریدار را بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۶۱﴾شریکی که حقّ شفعه دارد تنها می‌تواند پس از انجام معامله حقّ شفعه را اِعمال کند و نمی‌تواند معامله‌ای را که میان شریکش و خریدار واقع شده است را به هم بزند، گرچه از طریق اقاله و جلب رضایت فروشنده و خریدار صورت گیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۶۲﴾اگر فروشنده و خریدار بخواهند حقّ شفعه به وجود نیاید، نقل و انتقال را از طریق صلح و هبه انجام دهند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۶۳﴾ظاهر آنست که در اخذ به شفعه لازم نیست، موقعی که حقّ شفعه را اعمال می‌کند از مقدار پولی که برای جنس فروخته شده معین کرده‌اند، آگاه باشد، چون موقع پرداخت از میزان آن آگاه خواهد شد، اگرچه بهتر است از آن مطّلع باشد.

احکام صلح

﴿مسئلهٔ ۲۴۶۴﴾صلح یکی از موضوعات مورد تأکید و تشویق اسلام است و عبارت است از اینکه فرد یا گروهی با کسی یا کسان دیگر، توافق کنند مقداری از مال یا سود آن‌را به آنان تملیک کنند و یا از حقّی که دارند صرف نظر کنند یا از طلب خود و یا مقداری از آن بگذرند تا او نیز از مال یا سود مال یا حق و یا از مطالباتی که دارد مقداری را واگذار کند یا از آن بگذرد. در صورتی که کسی به عنوان صلح، حتّی بدون عوض، مقداری از مالش را به او بدهد یا از حقّ خود بگذرد یا منفعتی را در اختیار طرف قرار دهد و یا صرف نظر کند و بخواهد صلح و مصالحه‌ای صورت گیرد و طرف هم قبول کند، صلح صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۴۶۵﴾صلح عقد مستقل است و احکام و آثار خاص خود را دارد، گرچه بر حسب موارد مختلف فواید و نتایج فروش، هبه، ابراء، اجاره، عاریه و مانند آنها بر آن مترتّب می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۴۶۶﴾صلح صیغهٔ مخصوص و لفظ معین ندارد و با هر زبان و فعلی مقصود خود را بفهماند کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۶۷﴾دو طرف صلح باید شرایط عقل، بلوغ، اختیار، قصد و سفیه نبودن را داشته باشند،

بنابراین صلح غیر بالغ، دیوانه و کسی که به سبب ناچاری صلح می‌کند یا قصد صلح ندارد یا سفیه است و اموالش را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، باطل است و نیز حاکم شرع جامع شرایط آنها را از تصرف در اموالشان منع نکرده باشد، در این صورت انجام صلح اگر موجب تصرّف آنها در اموالشان شود صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۴۶۸﴾مصالحهٔ دو چیز که از یک جنس هستند و وزنشان معلوم است در صورتی درست است که وزن یکی از آنها از دیگری کمتر یا بیشتر نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نشد، اگرچه احتمال دهند وزن یکی کمتر یا بیشتر است، صلح صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۴۶۹﴾اگر کسی مقدار بدهی خود را بداند، ولی طلبکارش نداند، در صورتی که طلبکار، طلبش را به مقدار کمتر با او صلح کند، مثلاً ده هزار تومان بدهی را به پنج هزار تومان مصالحه کند، آن مقدار اضافه بر بدهکار حلال نیست، مگر آنکه تمام مقدار را به طلبکار بگوید و طلبکار بعد از اطّلاع رضایت بدهد یا بدهکار یقین داشته باشد که اگر طلبکار میزان واقعی طلبش را هم می‌دانست، باز صلح می‌کرد و بقیه‌اش را به بدهکار می‌بخشید.

﴿مسئلهٔ ۲۴۷۰﴾صلح از عقود لازمه است، بنابراین اگر دو نفر با هم صلح کنند، هیچ یک حق ندارد آن‌را به هم بزند، مگر آنکه هر دو راضی شوند یا در ضمن عقد برای هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن صلح را قرار داده باشند، در این صورت کسی که حق دارد می‌تواند صلح را به هم بزند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۷۱﴾اگر کسی از دیگری طلبی دارد که باید پس از مدّتی از او بگیرد، چنانچه بخواهد طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که مقداری را گذشت کند و مابقی را نقد بگیرد، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۷۲﴾در تمام مواردی که خریدار یا فروشنده حقّ خیار و به هم زدن معامله را دارند، اگر به جای خرید و فروش صلح کنند، دو طرف صلح هم حقّ به هم زدن صلح را دارند، ولی خیار مجلس (موردی که دو طرف هنوز از مجلس عقد و معامله بیرون نرفته‌اند) و خیار حیوان (موردی که معامله روی حیوان انجام شده باشد) و خیار تأخیر (جنسی که خریده تا سه روز نه پولش را بدهد و نه جنس را تحویل بگیرد) خیار غبن (در مواردی که جنس بیش از حد متعارف، گران یا ارزان فروخته شود) در صلح جاری نمی‌شود، عدم جریان خیار غبن در صلح مطابق احتیاط است.

﴿مسئلهٔ ۲۴۷۳﴾اگر چیزی که با مصالحه تحویل گرفته معیوب باشد، می‌تواند صلح را به هم بزند، ولی گرفتنِ مابه التفاوت میان صحیح و معیوب، احتیاط واجب آنست که با تراضی و موافقت طرفین انجام گیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۷۴﴾اگر کسی مالش را به فردی مصالحه کند و با او شرط کند که پس از مرگ او آن مال را وقف کند و او هم قبول کند، باید به شرطش عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۷۵﴾پدر و جد پدری در صورت رعایت مصالح می‌توانند برای یتیم یا از طرف او

صلح کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۷۶﴾شرط است مورد صلح از محرّمات شرعیه نباشد، بنابراین صلح دربارهٔ شراب، گوشت خوک و کارهای حرام و ممنوع به هر شکلی، صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۴۷۷﴾اگر پس از انجام صلح مشخص شود که یکی از عوضهای مورد صلح، ملک دیگری یا متعلّق حقّ غیر بوده است، در صورتی که صلح بر مورد معین و خاص انجام شده باشد، باطل است و اگر بر امر و مورد کلّی باشد، صلح باطل نمی‌شود، ولی عوض آن‌را باید تحویل دهد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۷۸﴾ظاهر آنست فضای مجاور هر ملکی از اطراف و جوانب آن، تابع همان ملک است و مالک ملک در آنها حقّ تصرف دارد کما اینکه حقّ صلح هم دارد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۷۹﴾یکی از مصارف روشن و بارز زکات فی سبیل اللّه، برقراری صلح و آشتی میان برادران ایمانی است و در صورتی که این عمل خیر نیاز به هزینه کردن و مصرف زکات داشته باشد، جایز است مصرف کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۸۰﴾اگر زن و شوهر با یکدیگر مصالحه کنند که زن مهریه‌اش را از شوهر نگیرد و در مقابل آن همسرش زن دیگری اختیار نکند و شوهر هم قبول کند، ظاهر آنست که بنا بر احتیاط واجب زن مهریه را نگیرد و شوهر هم همسر دیگری اختیار نکند، مگر آنکه توافق کنند صلح را به هم بزنند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۸۱﴾همان طور که مصرف زکات برای برقراری صلح و صفا میان برادران دینی جایز است، وقف کردن اموالی فقط برای ایجاد صلح و صفا میان مسلمانان هم جایز است.

احکام شرکت

﴿مسئلهٔ ۲۴۸۲﴾شرکت عبارت است از اینکه دو یا چند نفر یا دو یا چند واحد حقوقی، در مال مشخص یا دِین یا در منفعت خاص و یا در حقّی با هم شریک باشند. شرکت گاهی اختیاری است و با اراده و قرارداد ایجاد می‌شود و گاهی غیر اختیاری به وجود می‌آید مانند دو و یا چند نفر، در ارثی که با فوت مورّث به آنان رسیده است.

﴿مسئلهٔ ۲۴۸۳﴾در شرکتهای اختیاری و قراردادی، لازم نیست صیغهٔ خاصی در آن خوانده شود، بلکه اگر هر کدام از شریکان مقداری از مال خود را با مال دیگری مخلوط کنند به‌طوری که قابل تشخیص از دیگری نباشد، مثلاً گندم خود را با گندم دیگری مخلوط کنند یا هر کس نیمی از سرمایهٔ خود را که مشاع است به دیگری مصالحه کند، شرکت تحقق می‌یابد و تصرّف هر کدام در مال شرکت یا تجارت با مال شرکت و هر نوع دخل و تصرّف در آن تابع قرارداد مابین آنهاست.

شرایط شرکت اختیاری (قراردادی)

﴿مسئلهٔ ۲۴۸۴﴾در شرکتهای قراردادی شرایط زیر لازم است:

۱ و ۲ و ۳- هر یک از شرکا باید بالغ، عاقل و دارای اختیار باشند، بنابراین شرکت کودک یا

دیوانه بدون اجازهٔ ولیّ او و شرکت کسی که مجبور است و از خود اختیاری ندارد، صحیح نیست.

۴ و ۵- هیچ یک از شرکا نباید سفیه باشند و نیز نباید به وسیلهٔ حاکم شرع به سبب ورشکستگی از تصرّف در اموال خود منع شده باشند. بنابراین ایجاد شرکت توسّط کسی که اموالش را در جاهای بیهوده صرف می‌کند و سفیه است و نیز کسی که به وسیلهٔ حاکم شرع از تصرّف در اموالش منع شده باشد، بدون اجازهٔ حاکم شرع صالح صحیح نیست.

۶- مورد شرکت مال باشد، بنابراین شرکت قراردادی در کار، که به آن «شرکت ابدان» می‌گویند، به‌طوری که هر کدام جداگانه کار کنند و بعد در محصول آن یا در اجرتی که می‌گیرند، شریک شوند صحیح نیست، بلکه هر کدام از آنها مالك محصول یا دستمزد خود است، مگر اینکه از طریق مصالحه هر کدام مثلاً نیم مشاع از محصول یا اجرت کار خود را در ذمّه به آن دیگری واگذار کنند و همچنین اگر هرکدام جدا جدا کار کرده و مزد بگیرند یا محصولی به دست آورند و در پایان کار با رضایت و توافق، آن محصول یا اجرت را میان خود تقسیم کنند اشکال ندارد.

۷- بنا بر احتیاط واجب سرمایهٔ شرکت باید به صورت مشاع باشد یعنی طوری به هم آمیخته شود که مال هیچ یك از شرکا از دیگری قابل تشخیص نباشد. بنابراین اگر هر یک از شرکا، پول یا ملك معینی را برای سرمایه شرکت بگذارد، لازم است سهم مشاعی از آن‌را به شرکای دیگر در برابر آنچه از آنان به وی می‌رسد مصالحه کند تا شرکت تحقّق پیدا کند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۸۵﴾اگر دو نفر یا بیشتر قرار بگذارند که هر کدام به‌طور مستقل و جداگانه با پول خود چیزی را نسیه بخرد و قیمت آن‌را نیز خود بدهکار شود، ولی در آن جنس و سود آن هر دو شریك شوند، شرکت باطل است، ولی اگر هر کدام از شرکا دیگری را وکیل کند جنس یا قسمتی از آن‌را نسیه بخرد و بعد هر شریکی همان جنس یا قسمتی از آن‌را به‌طور مشاع برای خود و شریکش، نسیه بخرد و در نتیجه هر دو شریك شوند، شرکت صحیح است. همچنین اگر یکی از شرکا جنسی را معامله کند و آن یکی از او بخواهد وی را نیز شریک کند و او هم قبول کند شرکت تحقق پیدا کرده و او مطابق توافق و قرارداد، بدهکار می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۴۸۶﴾اگر شرکا در قرارداد شرکت شرط کنند همه به‌طور مشترك یا مستقل کار کنند یا یکی به‌طور معین کار خاصی را انجام دهد و یا هر کدام مسئولیت معینی‌را عهده‌دار گردند، واجب است مطابق شرط عمل شود. در صورتی که نحوهٔ کار مطابق قوانین رایج یا مطابق اساسنامه یا قرارداد خاصی معین شده باشد، مطابق آن عمل می‌شود و چنانچه یکی از ایشان بر خلاف شرط یا خلاف متعارف عمل کند یا معامله‌ای انجام دهد، آن معامله فضولی خواهد بود، یعنی بدون اجازهٔ مالك یا نمایندهٔ او انجام شده است و در صورتی که دیگران اجازه دهند صحیح خواهد بود و اگر اجازه ندهند باطل است.

﴿مسئلهٔ ۲۴۸۷﴾مطابق مقتضای شرکت، همهٔ شرکا در سود و زیان سرمایه به نسبت سهام خود

شریک خواهند بود، ولی اگر در ضمن قرارداد شرکت شرط کنند هر کس زیادتر کار کند یا کارش تخصّصی‌تر باشد، سهم بیشتری از سود ببرد شرط، لازم الوفاست و باید مطابق شرط عمل کنند و اگر به عکس عمل کنند ظاهراً به دلیل غیر عقلایی بودن چنین شرطی صحت آن محل اشکال است.

﴿مسئلهٔ ۲۴۸۸﴾اگر در ضمن قرارداد شرکت شرط کنند همهٔ سود مال یک نفر باشد یا تمام ضرر بدون رعایت مقدار سهم متوجّه یک نفر شود، شرط باطل است و ظاهر آنست که چون شرط مخالف مقتضای شرکت است و شرکت هم بر اساس همین شرط تشکیل شده، تحقّق چنین شرکتی محل اشکال است، مگر آنکه معلوم شود شرط در اصل شرکت قید نشده، در این صورت فقط شرط باطل است؛ ولی اگر موقع برهم زدن شرکت و تقسیم سهام با یکدیگر مصالحه کنند که یکی از آنان اصل سرمایهٔ اولی را بردارد و باقی مانده از نقد، نسیه، سود و زیان و مطالبات دیگر مربوط به آن یکی باشد، ایراد ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۸۹﴾اگر در ضمن قرارداد شرط نکنند یکی از شریکها از سود سهم بیشتری ببرد، در صورتی که همهٔ شرکا از نظر سرمایه یکسان هستند، در سود و زیان هم یکسان خواهند بود و اگر سرمایهٔ آنان یکسان و یک اندازه نباشد، سود و زیان هر کس به نسبت سرمایه‌اش خواهد بود چه همه به یک اندازه کار کنند و چه اصلاً کار نکنند، ولی اگر یکی از آنان با اجازهٔ دیگر شرکا کار کند و قصد کار رایگان نداشته باشد، در این صورت به اندازهٔ مزد کارش طلبکار خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۲۴۹۰﴾در صورتی که یکی از شرکا مسئولیت و اختیار سرمایهٔ شرکت را دارد، مثلاً مدیر عامل شرکت، موظّف است مطابق قرارداد میان خودشان که همان قرارداد شرکت است عمل کند، مثلاً اگر قرار گذاشته‌اند معاملات را نقد یا نسیه انجام دهد یا عمده فروشی کند، باید مطابق قرار عمل کند و اگر قرار خاصی نگذاشته اند، مطابق عرف معمول و مقررات رایج عمل کند طوری که برای شرکت زیان آور نباشد، مثلاً اگر روال معاملات نقدی است یا در مسافرتها معمول این است که اموال شرکت را همراه نمی‌برند یا از روش بانکی خاصی استفاده می‌کنند، این گونه عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۲۴۹۱﴾شریکی که با سرمایهٔ شرکت و بر خلاف مقررات شرکت، معامله کرده و به شرکت زیان وارد کند، ضامن است و آن معامله هم فضولی است و احتیاج به اجازهٔ شرکا دارد و همچنین در مواردی که قرار داد خاصی فی مابین نبوده و موظّف باشد مطابق متعارف عمل کند، اگر بر خلاف متعارف عمل کند و خسارتی به شرکت وارد سازد ضامن است. در هر صورت اگر از این به بعد معاملاتی که انجام می‌دهد مطابق مقرّرات فی مابین باشد یا به‌طور متعارف و طبق روال انجام پذیرد، صحیح خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۲۴۹۲﴾شریکی که اختیار سرمایهٔ شرکت با اوست و با آن داد و ستد می‌کند، در صورتی که زیاده‌روی نکند و در نگهداری اموال شرکت هم کوتاهی نکرده باشد و به‌طور اتّفاقی همه یا مقداری از اموال شرکت تلف شود، ضامن نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۴۹۳﴾اگر شریک چیزی را برای خودش به‌طور نسیه بخرد، سود و زیان آن مربوط به خودش می‌شود و ربطی به شرکت ندارد، ولی اگر برای شرکت نسیه بخرد و این نوع معامله برای شرکت متعارف و عادّی باشد و یا با اجازهٔ دیگر شرکا این کار را برای شرکت انجام دهد یا بعد از انجام از شرکا اجازه بگیرد، سود و زیان آن مربوط به شرکت است.

﴿مسئلهٔ ۲۴۹۴﴾اگر پس از انجام معامله برای شرکت به وسیلهٔ یکی از شرکا، معلوم شود اصل شرکت باطل بوده است، معامله فضولی است و اگر شریکها قبول کنند و بگویند به آن معامله راضی هستیم، معامله صحیح و در غیر این صورت باطل است و هر کدام از ایشان که کاری کرده وکارش ارزشمند باشد و قصد رایگان نداشته و با اجازهٔ دیگر شرکا باشد، می‌تواند مزد زحمتهایش را در حدّ متعارف و معمول از دیگر شرکا بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۹۵﴾تشکیل هر نوع شرکت تجاری، خدماتی، فرهنگی، دولتی، خصوصی و تعاونی بر اساس شروط هفت‌گانه ذکر شده صحیح است و همچنین ذکر هر نوع شرطی در ضمن قرارداد و یا اساس‌نامه شرکت، اگر از طرف شارع مقدّس نهی و منعی از آن نشده باشد، مانعی ندارد.

انواع شرکت

﴿مسئلهٔ ۲۴۹۶﴾شرکت انواعی دارد که بعضی از آنها صحیح و بعضی باطل است که در ضمن مسائل آتی توضیح داده خواهد شد:

۱- شرکت العَنان: هرگاه دو نفر یا بیشتر در مال معین یا حقّ خاص یا منفعت مخصوص، به صورت مشاع سهیم باشند، این نوع شرکت یا در مال معین و مشخص تحقق می‌یابد که به آن تشریک می‌گویند یا اینکه دو مالک یا بیشتر، اموال خود را به صورت مشاع برای اغراض عقلایی با قرارداد شرکت، مورد تملّک قرار دهند چه آن اموال را مخلوط کنند و چه نکنند و یا بیشتر اموالشان را با هم مخلوط کنند طوری که عرفاً قابل تمیز و تشخیص نباشد و این نوع شرکت صحیح است.

۲- شرکت ابدان: اگر دو نفر یا بیشتر قرار بگذارند، هر دو مستقلاً کار کنند، ولی در مزدی که می‌گیرند، همه شریک باشند و این قرارداد ممکن است در میان کسانی باشد که کارشان یکی است مانند دو خیاط و یا کسانی که کارشان متفاوت است، مثلاً خیاط با بافنده؛ این نوع شرکت در صورتی که هیچ گونه اختلاط در مزد صورت نگرفته باشد، تحقق پیدا نمی‌کند و باطل است و اگر بخواهند در مزد شریک شوند می‌توانند هر کدام مثلاً نصف مشاع مزدش را به دیگری صلح کند و آن یکی هم به همین نحو عمل کند و به توافق برسند که در این صورت شرکت محقّق می‌شود و صحیح است.

۳- شرکت وجوه: هرگاه دو نفر یا بیشتر که سرمایه ندارند، ولی از اعتبار مردمی و اجتماعی برخوردارند با همدیگر قرارداد ببندند، که هر کدام در ذمهٔ خود معاملهٔ مدّت‌دار کند و هر چه

بفروشد اگرچه مستقل باشد، برای هر دو حساب شود و بعد با سود به دست آمده سرمایه تشکیل داده و شریک شوند، اظهر آنست که این هم باطل است چون اشتراک و امتزاجی صورت نگرفته است و اگر بخواهند این نوع شرکت درست شود راهش این است هر دو همدیگر را وکیل کنند که برای یکدیگر در ذمّه معامله کنند، در این صورت معامله و سود و زیان نیز برای هر دو خواهد بود.

۴- شرکت مفاوضه: هرگاه دو یا چند نفر با هم قرار بگذارند که هرچه برای یکی از آنان به دست آید مشترک میان همهٔ آنان باشد از قبیل درآمد زراعت یا سود در معامله و ارث وصیت و مانند آنها و نیز هر غرامت و زیانی بر یکی از آنها متوجّه شود میان بقیه تقسیم شود و به همه تعلّق پیدا کند، چنین شرکتی هم باطل است.

تصرّف در اموال شرکت و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۲۴۹۷﴾دخل و تصرّف در چیزهایی که مشترک است، بدون اجازهٔ شرکای دیگر جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۴۹۸﴾هر شریکی که با سرمایهٔ شرکت معامله می‌کند، حق ندارد از اموال شرکت چیزی را به نام خود خرید و فروش کند و سود آن‌را برای خود بردارد، مگر آنکه با اجازهٔ شرکای دیگر باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۴۹۹﴾هرگاه یکی از شرکا فوت کند یا دیوانه شود یا به وسیلهٔ دادگاه از تصرّف در اموال خود منع شود یا سفیه و یا بیهوش شود، بقیهٔ شرکا بدون اجازهٔ ولی او یا حاکم شرع جامع شرایط حقّ تصرّف و جابه‌جایی اموال شرکت و تقسیم اموال را ندارند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۰۰﴾اگر همهٔ شرکا از اجازهٔ تصرفی که در اموال شرکت داده‌اند برگردند، هیچ کدام از آنها حقّ تصرف در آن‌را ندارند، ولی اگر یکی از آنها از اجازهٔ خود برگردد، مادامی که بقیه از اجازهٔ خود برنگشته‌اند، حقّ تصرّف ندارند، ولی خود او تا وقتی که منعی از طرف سایر شرکا نرسیده، می‌تواند در مال شرکت تصرّف کند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۰۱﴾در شرکتهای غیر اختیاری مانند ارث که بدون عقد قرارداد حاصل می‌شود نیز، هیچ کدام از شرکا بدون اجازهٔ بقیه حقّ دخل و تصرّف در مال مشترک را ندارند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۰۲﴾شریکی که امین شرکت است و با سرمایهٔ شرکت معامله می‌کند اگر بگوید مال تلف شده است و نزد حاکم شرع واجد شرایط سوگند بخورد، سخنش پذیرفته می‌شود.

تقسیم مال و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۲۵۰۳﴾چون بنا بر مشهور و بلکه اقوی عقد شرکت، از عقود جایز است، هرگاه یک یا چند نفر از شرکا بخواهند اموال شرکت را تقسیم کنند باید دیگران قبول کنند چه شرکت مدّت‌دار

باشد و چه نامحدود، مگر در دو صورت:

۱- در ضمن عقد لازم مانند خرید و فروش یا نکاح، مدّت آن معین شده باشد.

۲- تقسیم شرکت موجب وارد آمدن ضرر قابل توجّه به سایر شرکا شود.

﴿مسئلهٔ ۲۵۰۴﴾در تقسیم مال مشترك اول آن‌را باید به تعداد سهام چه متساوی چه متفاوت، تفکیك کرد و پس از آن به حکم قرعه سهم هر یك را معین کرد و قرعه کیفیت مخصوصی ندارد، بلکه به هر طریقی که تقسیم کننده و شرکا موافقت کنند- طوری که انتخاب افراد در آن دخالتی نداشته باشد- کفایت می‌کند و اگر شرکا توافق کنند بدون قرعه هر کدام سهمی بردارند و به آن راضی شوند و اختلافی نداشته باشند، قرعه لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۵۰۵﴾بعد از آنکه تقسیم اموال در شرکت صورت گرفت هیچ کدام از شرکا حقّ به هم زدن آن‌را ندارد، ولی اگر ادّعا کند که در انجام تقسیم خطا صورت گرفته یا تعدیل درست صورت نپذیرفته است، در صورتی که بتواند ادّعایش را اثبات کند، تقسیم به هم می‌خورد و باید دوباره انجام شود، در غیر این صورت به قوّت خود باقی است.

﴿مسئلهٔ ۲۵۰۶﴾مال مشترك را در صورتی می‌توان تقسیم کرد که در عرف مردم، اجزای آن کاملاً شبیه و مانند هم باشد مانند دسته‌های اسکناس، حبوبات، پارچه و زمین، امّا اگر از نظر عرف مانند هم نباشد، مانند جانداران، حیوانات، مغازه، خانه و مانند آن و نوع چیزهایی که ساخته می‌شوند، تقسیم نمی‌شوند، بلکه باید آنها را قیمت‌گذاری کرد و سپس سهم هر یک از شرکا را به لحاظ قیمت آن معین ساخت. در هر صورت اگر شرکا همگی توافق کنند عین همینها را به گونه‌ای تقسیم کنند که به آن راضی شوند، اشکالی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۰۷﴾اگر عین مال مشترك قابل قسمت نباشد ولی بعضی شریکها بخواهند قیمت آن‌را قسمت کنند و بعضی دیگر از قبول آن امتناع کنند، به حاکم شرع جامع شرایط مراجعه می‌کنند و او آنها را به فروش آن مال و تقسیم آن وادار می‌سازد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۰۸﴾اگر عین مال مشترك قابل تقسیم باشد ولی بعضی از قسمتهای آن از بعضی جاهای دیگرش گران‌تر باشد مانند یک ساختمان دو طبقه که بین دو نفر مشترك باشد، در این وضعیت باید پس از تقسیم، آن کسی که قسمت گران‌تر را برداشته است، نصف تفاوت قیمت را به شریک دیگر بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۰۹﴾اگر بعد از آنکه مال مشترك را قسمت کردند معلوم شود قسمت مشخّصی از این مال متعلّق به کس دیگری بوده، چنانچه آن قسمت فقط در سهم بعضی از شرکا باشد یا اینکه در سهم همه با مقدارهای متفاوت وجود داشته باشد، چون اصل تقسیم بر اساس تعدیل بوده و تعدیل هم صورت نگرفته است، پس تقسیم باطل است، ولی اگر به مقدار مساوی در سهم همه وجود داشته باشد، تقسیم انجام شده صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۵۱۰﴾اگر کسی از دنیا برود و وراثش ارث را تقسیم کنند و بعد از آن بفهمند میت

بدهی داشته، در صورتی که خود ورثه یا کس دیگری بدهی را به عهده نگیرند، تقسیم مال میت باطل است و اوّل باید بدهی را بپردازند و بعد اموال را تقسیم کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۱۱﴾اگر قسمتی از سرمایهٔ شرکت به صورت دیون (قرضها) باشد و شرکا بخواهند شرکت را منحل سازند، نمی‌توانند دیون را تقسیم کنند و اگر فرضاً تقسیم کردند نیز بی‌فایده است چون هر چه نقد شود متعلّق به همه و هر چه تلف شود از همه تلف شده است.

﴿مسئلهٔ ۲۵۱۲﴾تقسیم طلبهای میت توسّط ورثه قبل از دریافت از بدهکاران درست نیست و مادامی که طلبها دریافت نشده‌اند، هم چنان به‌طور مشاع بین ورثه خواهد بود.

انواع تقسیم

﴿مسئلهٔ ۲۵۱۳﴾تقسیم صحیح اموال مشترک بر سه نوع است که آنها عبارتند از:

۱- تقسیم إفراز: این نوع تقسیم در اموالی است که در نظر عرف اجزای متساوی و متماثل دارند مانند حبوبات، روغنها، ریشه‌ها، سرکه، اراضی و نوع اجناس و کالاهایی‌که دست‌آورد یک کارخانه با خصوصیات و شرایط واحد و مواد متشابه با قالبهای واحد است که در این نوع اموال تقسیم ممکن است با کیل و پیمانه یا با توزین انجام شود و ممکن است با شمارش باشد. إفراز در مقابل «اشاعه» قرار دارد، اشاعه به معنای اختلاط و مخلوط کردن و إفراز به معنای جدا کردن و تفکیک اجزاء است، بنابراین إفراز، تقسیم مال به اعتبار اجزای یک مال مشترک است.

۲- تقسیم تعدیل: این نوع تقسیم به اعتبار قیمت و مالیت مال مشترک است مانند جواهر گران‌بها، چهارپایان و درختان و مانند آنها در مواردی که قیمت بعضی از آنها با بعضی دیگر از جهت قیمت مساوی باشد. وجه تسمیهٔ تقسیم تعدیل در معادل بودن قیمت و برابر بودن آنست، مثلاً اگر دو نفر با هم سه رأس گوسفند داشته باشند که یکی‌از گوسفندها به دو تای دیگر بیارزد، موقع تقسیم آن گوسفند را به یک نفر و دو گوسفند دیگر را به شریک دیگر می‌دهند.

۳- تقسیم ردّ: در جایی است که تقسیم مال مشترک و تعدیل آن احتیاج به اضافه کردن سهام دارد تا با سهم دیگری برابر و اندازه شود مثلاً در مواردی که دو چیز میان دو نفر مشترک است، ولی یکی از آنها مثلاً ده هزار تومان و دیگری بیست هزار تومان است، اینها وقتی معادل و مساوی می‌شوند که دوّمی پنج هزار تومان به اوّلی بپردازد و در این صورت هر دو پانزده هزار تومان داشته و مساویند و چون در این تقسیم چیزی از یک طرف به طرف دیگر ردّ می‌شود، به آن تقسیم ردّ می‌گویند.

احکام مضاربه

﴿مسئلهٔ ۲۵۱۴﴾مضاربه قرارداد بازرگانی و تجاری است میان صاحب سرمایه و عامل با کسی که با آن سرمایه کار می‌کند و بر اساس تجارت و سود مشاع بسته می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۵۱۵﴾قرارداد مضاربه، مانند قرار دادهای خرید و فروش، شرکت و مانند آن نیازی به

صیغهٔ عربی و حتّی لفظ ندارد، بلکه همین که صاحب سرمایه با هر واژه یا عملی به صورت معاطات، مقصود خود را به عامل برساند و عامل هم قبول کند، قرارداد مضاربه منعقد می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۵۱۶﴾برای صاحب سرمایه و عامل که دو طرف مضاربه هستند، بلوغ، عقل، اختیار و داشتن قصد شرط است و علاوه بر آنها صاحب سرمایه باید ممنوع التّصرّف نبوده و حقّ تصرّف در دارایی خود را داشته باشد تا عامل هم بتواند با آن سرمایه تجارت کند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۱۷﴾اظهر آنست که اصل سرمایه در مضاربه باید کاملاً معلوم، عین و نقد باشد، بنابراین مضاربه به صورت دِین و منفعت صحیح نیست و اگر بخواهند دِین را مورد مضاربه قرار دهند باید تحویل گرفته و قبض کنند و بعد مورد قرار داد مضاربه قرار دهند و همچنین سهم هر کدام به‌طور مشاع باید معین شود پس اگر سهم هر کدام اصلاً معین نبوده و نامعین باشد، مضاربه صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۵۱۸﴾اقوی آنست که لازم نیست سرمایهٔ مضاربه طلا و نقرهٔ سکه‌دار باشد، پس مضاربه با اسکناس و دیگر اوراق بهادار هم جایز است.

﴿مسئلهٔ ۲۵۱۹﴾بنا بر مشهور عقد مضاربه عقد جایز است بنابراین هر کدام از دو طرف هر وقت بخواهند می‌توانند آن‌را به هم بزنند چه قبل از شروع تجارت و به دست آمدن سود یا بعد از آن، ولی اگر در ضمن عقد لازمی شرط کنند، تا مدّتی به هم نزنند، باید مطابق شرط عمل کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۲۰﴾چون عقد مضاربه جایز است، بنابراین با فوت هر یک از عامل و صاحب سرمایه، عقد مضاربه به هم می‌خورد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۲۱﴾اگر شخص پولدار به دیگری مقدار معینی پول بدهد تا با آن جنس بخرد و میان صاحب پول و عامل تقسیم کند، عنوان مضاربه بر آن صدق نمی‌کند و به عنوان مضاربه صحیح نیست، جنس خریداری شده مال صاحب پول است و عامل اگر قصد تبرّع نداشته باشد، اجرت متعارف کار را طلبکار است.

﴿مسئلهٔ ۲۵۲۲﴾بنا بر مشهور سود مضاربه باید بین دو طرف قرارداد، صاحب پول و عامل، تقسیم شود و چنانچه در عقد مضاربه شرط کنند شخص سوّمی بدون شرکت در سرمایه و کار در سود شریک شود، مضاربه صحیح نیست. طبق این مبنا اگر شرط کنند، دو طرف و یکی از آن دو از مال خودش چیزی به شخص سوّم ببخشد، مانعی ندارد، اگرچه اقوی آنست که مطابق قواعد این نوع شرط بستنها صحیح است، مگر آنکه شرط منافات با ذات مضاربه داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۲۳﴾در مواردی که بدون کوتاهی عامل زیانی پیش می‌آید، عامل ضامن نیست و ضرر و زیان متوجّه صاحب سرمایه است. اگر در ضمن مضاربه شرط کنند که زیان متوجّه دو طرف باشد یا فقط متوجّه عامل گردد، بنا بر احتیاط واجب خود شرط باطل است ولی اگر در ضمن عقد لازمی، قرارداد ببندند، در صورت ضرر، عامل از مال خودش، همه یا مقداری از آن‌را جبران کند ایرادی ندارد.

﴿مسئلۀ ۲۵۲۴﴾اگر عامل با صاحب سرمایه شرط کند تا پایان مدّت مضاربه ماهانه مبلغی را که معین می‌کند، علی الحساب به او بپردازد و در پایان مدّت سود را تعیین کرده و باقی ماندۀ آن‌را تسویه کنند یا با یکدیگر مصالحه کنند، مضاربه صحیح است.

﴿مسئلۀ ۲۵۲۵﴾مبالغ معینی را که شرکتها، بانکها، بنیادها و ارگانهایی که کار اقتصادی می‌کنند، به عنوان ثابت به سرمایه‌گذاران و صاحبان پول می‌پردازند و در مواردی حتّی قبل از شروع به عمل آن‌را پرداخت می‌کنند، اگر به عنوان مضاربه باشد، صحیح نیست ولی اگر به عنوان علی الحساب بپردازند تا در آخر با هم مصالحه کنند، اشکال ندارد.

﴿مسئلۀ ۲۵۲۶﴾قراردادهایی که میان صاحبان سرمایه و صاحبان صنعت و حرفه بسته می‌شود تا صاحبان صنایع به عنوان عامل، سرمایه را در صنعت به کار بندند و سود حاصله را میان خود تقسیم کنند، به عنوان مضاربه صحیح نیست ولی اگر بخواهند کاملاً حدود و مشخّصات صنعت را معین کنند و سهم هر کدام را به‌طور مشاع مشخّص کنند به گونه‌ای که سرمایه به صورت مشاع بین صاحب آن و صاحب صنعت، مشترک شود و با صنعت‌کار نیز شرط شود که مهارت خود را با آن سرمایه به کار بندد و به عنوان شرکت اقدام کنند، ایرادی ندارد، ولی اگر بخواهند با تعیین حدود و مشخصات کامل صنعت، به عنوان شرکت در سرمایه و کار اقدام کنند اقوی و احوط آنست که به عنوان مصالحه اقدام کنند. همچنین قراردادهایی که بین صاحبان ماشین با رانندگان و نیز صاحبان ابزار با کارگر بسته می‌شود به عنوان مضاربه صحیح نیست، ولی به عنوان مصالحه درست است.

﴿مسئلۀ ۲۵۲۷﴾عامل حق ندارد بدون اجازۀ صاحب سرمایه، سرمایه را به شهر دیگری منتقل کند و اگر بدون اجازه منتقل کند و از این جهت زیانی به سرمایه وارد شود، عامل ضامن است، ولی اگر صاحب سرمایه اجازه داد و عامل نیز افراط و تفریط نکرد و خسارتی وارد شد، عامل ضامن نیست.

﴿مسئلۀ ۲۵۲۸﴾در تمام مواردی که عامل با اجازه، سرمایه را جابه‌جا کرده است، این حق را دارد که هزینه‌های جابه‌جایی، انبارداری، دلالی و حتّی هزینۀ سفر خود را به حساب مضاربه گذاشته و بردارد، مگر اینکه شرط کنند در هر حال هزینه‌ها را عامل متحمّل شود که در این صورت باید به شرط عمل شود.

﴿مسئلۀ ۲۵۲۹﴾یک سرمایه‌گذار می‌تواند با چند عامل که به‌طور مشترک کار می‌کنند در مورد یک سرمایه، مضاربه کند، مثلاً اگر صاحب سرمایه به دو نفر بگوید با این سرمایه‌ای که از من است با هر دو نفر شما مضاربه می‌کنم و از سود آن برای هر دوی شما مقدار نصف سهم منظور شود، صحیح است، چه سهم آنان از سود مساوی باشد مانند فرض فوق یا نباشد و یا در عمل یکسان باشند، مثلاً هر دو تجارت خاص و مشابهی انجام دهند یا متفاوت باشند و نیز جایز است چند سرمایه‌گذار که مال مشترک دارند با یک عامل مضاربه کنند و نیز جایز است صاحبان سرمایه که اموالشان جداست با یک عامل مضاربه کنند، به شرط اینکه عامل مجاز باشد اموال را با یکدیگر مخلوط کند چه سهم عامل نسبت به همۀ آنها مساوی باشد و چه متفاوت.

﴿مسئلهٔ ۲۵۳۰﴾اگر عامل سرمایه چند سرمایه‌گذار را به صورت مشترک و یکسان در اختیار گرفته باشد و با همهٔ آنها به‌طور مشترک عملیات تجارت انجام دهد، مخارج تجارت را از اصل سرمایه برمی‌دارد، ولی اگر سرمایه‌ها متفاوت باشد، باید هزینه‌های تجارت به نسبت سرمایه‌ها کسر شود کما اینکه سود هم به نسبت سرمایه خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۲۵۳۱﴾منظور از هزینه، چیزهایی از قبیل خوراک، لباس، پوشاک، وسیلهٔ ایاب و ذهاب، کرایهٔ جاهایی که به‌طور متعارف برای استراحت احتیاج دارد و نیز مخارجی که برای واسطه‌گری و جوش دادن معامله‌ها حتّی کادوها، میهمانیها و پذیراییها که در عرف تجارت امری متعارف و رایج است و بدون انجام آن کارهای تجارت از پیش نمی‌رود، است.

﴿مسئلهٔ ۲۵۳۲﴾اگر معلوم شود قرارداد مضاربه باطل بوده و اجازهٔ مالک در تصرّف، مقید به صحّت مضاربه نبوده است، تمام سود کسب شده متعلّق به مالک است و عامل فقط با توجّه به کارش، مزد آن‌را از مالک طلبکار است. اما در صورتی که مقدار سودی که بر فرض صحت مضاربه به عامل می‌رسیده، کمتر از مقدار دستمزد کار او باشد، بنا بر احتیاط مستحب نسبت به مقدار زاید با هم مصالحه کنند، ولی اگر اجازهٔ مالک در تصرف عامل، مقید به صحّت مضاربه باشد، تمامی معاملات باطل است و موضوعی برای سود باقی نمی‌ماند. سرمایه، مال صاحب آن و سود به دست آمده به مالکان اصلی بازگردانده خواهد شد، امّا اگر معلوم نباشد اجازهٔ مالک، مقید به صحت مضاربه بوده یا نه، اصل عدم تقید است و حکم آن همان حکم قسم اوّل است.

﴿مسئلهٔ ۲۵۳۳﴾اگر قرارداد مضاربه مطلق و بدون شرط خاصی باشد، عامل هر طور صلاح بداند مطابق عرف و معمول تجارت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۳۴﴾اگر در مقدار سرمایه یا سود و زیان وارد شده میان عامل و صاحب سرمایه، اختلاف پیدا شود و هیچ کدام دلیلی بر اثبات مدّعای خود نداشته باشند، قول عامل با قَسمش مقدّم است، اما اگر در مقدار سرمایه اختلاف نداشته باشند ولی در مقدار سهم عامل از سود حاصله اختلاف پیدا کنند و دلیل و مدرکی هم در بین نباشد، مدّعای مالک و قَسمش مقدّم است.

﴿مسئلهٔ ۲۵۳۵﴾پدر و جدّ پدری می‌توانند با دارایی کودک خود، در صورت رعایت مصالح کودک، مضاربه کنند. قیم شرعی کودک، مانند وصی و حاکم شرع جامع شرایط، نیز می‌توانند با رعایت کامل مصالح کودک و امانت با دارایی وی مضاربه کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۳۶﴾اگر مالک اجازه نداده باشد، عامل حق ندارد سرمایهٔ او را با مال دیگری- حتی مال خودش- مخلوط کند و اگر بدون اجازه مخلوط کند و تلف شود عامل ضامن است در هر صورت- با اجازه یا بی‌اجازه- اگر مخلوط کرد و با مجموع آن معامله‌ای انجام داد و سودی به دست آورد، آن سود نسبت به هر دو مال- اصل سرمایه و مالی که بعد مخلوط شد- تقسیم می‌گردد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۳۷﴾عامل در حدّ متعارف پس از انجام قرارداد مضاربه استحقاق مخارج و هزینه‌ها را

دارد- سودی به دست آمده یا به دست نیامده باشد- و نیز اگر پس از کسر مخارج، سودی به دست آمد، اصل سرمایه به‌طور کامل به صاحب آن داده می‌شود و سود باقی مانده، مطابق قرارداد بین مالک و عامل تقسیم می‌شود.

﴿مسئلهٔ **۲۵۳۸**﴾برای کسی که بخشی از مال خود را کنار گذاشته است و در اختیار دیگری قرار می‌دهد تا با آن تجارت و بازرگانی کند، چند حالت وجود دارد:

الف- پول را می‌دهد تا با آن تجارت کرده و سود کنند تا سود حاصله میان هر دو مطابق قرارداد تقسیم گردد و این نوع قرار داد مطابق آنچه پیش از این گفته شد صحیح است و مضاربه نامیده می‌شود و در لسان اهل حجاز آن‌را «قراض» گویند.

ب- گاهی پول را در اختیار طرف می‌گذارد تا با آن کار کند و سود ببرد ولی آن سود به‌طور کلّی مال عامل باشد و هیچ عایدی برای مالک نداشته باشد و این داخل تحت عنوان قرض است در صورتی که از آن قرض اراده کند و این قصد برای تحقّق عنوان قرض کفایت می‌کند، ولی اگر قصد قرض نکرده و به عنوان مضاربه از آن قصد کند، عنوان مضاربه باطل است و احکام مضاربه باطل را خواهد داشت.

ج- هرگاه از آن قصد تجارت داشته و شرط کند تمام سود مال صاحب سرمایه باشد و برای عامل هیچ سهمی از آن نباشد، آن‌را «بضاعه» گویند و ظاهر آنست که صحیح بوده و برای عامل اجرت المثل پرداخت می‌شود.

د- اگر عامل به قصد قرض پول بگیرد و مالک به عنوان مضاربه پول دهد، این فرض باطل می‌شود.

ه- همچنین اگر عامل به قصد مضاربه پول بگیرد و مالک با قصد قرض پول بدهد، این فرض هم باطل است.

و- صاحب سرمایه پول را داده و عامل هم پول را گرفته است ولی هیچ شرطی راجع به سود نکرده اند و هیچ قرینه‌ای هم وجود ندارد که ذهن دو طرف از قرارداد مطلق به سمت آن متوجّه شود در این صورت تمام سود برای مالک است و این فرض تحت عنوان بضاعت است و در تمامی مواردی که مضاربه فاسد است یا قرض باطل است و یا داخل تحت عنوان بضاعه است، اگر عامل قصد تبرّع نداشته و یا شرط عدم اجرت با او نکرده باشند و یا ظاهر حال این نوع کار، نبود مزد نباشد، چون عمل مسلمان محترم است، حقّ مطالبهٔ دستمزد را در حدّ متعارف دارد.

احکام مزارعه

﴿مسئلهٔ **۲۵۳۹**﴾مزارعه عبارت است از اینکه مالک، زمین کشاورزی خود را در اختیار کشاورز قرار دهد تا در آن کشت کند و مقدار مشاعی از محصول را مطابق قراردادی که با هم دارند، در اختیار مالک قرار دهد، گاهی از مزارعه، «مخابره از خُبره» اراده می‌شود که به معنای نصیب داشتن

و سهیم بودن است.

﴿مسئلهٔ ۲۵۴۰﴾در مزارعه صیغهٔ خاص و حتّی لفظ مخصوص شرط نیست و دو طرف با هر زبان و هر عملی به صورت معاطات، مقصود خود را بفهمانند و آن‌را قصد کنند کفایت می‌کند منتهی لزوم آن پس از شروع عمل خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۲۵۴۱﴾عقد و قرارداد مزارعه دارای شرایط زیر است:

۱- مالک زمین را برای کشاورزی واگذار کند و کشاورز نیز به همین منظور تحویل بگیرد و اگر زمین را برای منظور دیگری تحویل داده یا تحویل بگیرند، به عنوان مزارعه باطل خواهد بود.

۲- مالک و کشاورز هر دو باید عاقل، بالغ و دارای قصد و اختیار بوده و سفیه نباشند و نیز هر دو از طرف حاکم شرع ممنوع التّصرّف نشده باشند ولی اگر کشاورز نخواهد در مالی تصرّف کند، ممنوع التّصرّف بودن اشکالی به وجود نخواهد آورد.

۳- تمام محصول زمین به یکی اختصاص داده نشود.

۴- سهم هر یک به صورت کسر مشاع یعنی یک‌سوم، یک‌چهارم یا یک‌پنجم باشد، پس اگر قرار بگذارند محصول قطعه‌ای از زمین برای یکی و محصول قطعهٔ دیگر برای دیگری باشد یا مالک به کشاورز بگوید فلان ناحیه مال تو و ناحیهٔ دیگر مال من یا قسمتی که اوّل به دست می‌آید مال تو و آن مقدار که بعد به دست می‌آید مال من و یا مثلاً پنجاه به من بده و مابقی مال تو، طوری که به صورت کسر مشاع نباشد یا بگوید در این زمین کشاورزی کن، هر چه خواستی به من بده، به عنوان مزارعه باطل است.

۵- آن زمان که قرار است زمین در تحویل کشاورز باشد کاملاً مشخّص شده و مقداری باشد که محصول در آن زمان به دست آید.

۶- زمین مورد نظر قابل کشاورزی کردن باشد، بنابراین اگر به‌طور بالقوّه مساعد کشت نباشد ولی بتوان کار و عملیاتی در آن انجام داد که آماده شود، مزارعه صحیح است.

۷- نوع کشت را معین کنند ولی اگر در آن محل تنها یک نوع کشت رایج است، تعیین لازم نیست.

۸- اگر مالک چند قطعه زمین دارد زمین مورد مزارعه باید مشخّص باشد.

۹- مخارجی که وجود دارد اگر به‌طور متعارف مشخّص نباشد، تعیین کنند و از جمله مشخّص کنند که تخم را کشاورز باید تأمین کند یا مالک.

﴿مسئلهٔ ۲۵۴۲﴾اگر در عقد و قرارداد مزارعه، مالک زمین با کشاورز قرار بگذارد، مقداری از محصول را مالک بردارد و باقی مانده را به صورت کسر مشاع بین خود تقسیم کنند، چنانچه که بدانند بعد از برداشت محصول چیزی باقی می‌ماند، مزارعه صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۵۴۳﴾اگر در پایان مدّت قرارداد مزارعه، محصول نرسیده باشد، چند حالت وجود دارد:

۱- اگر مالك و صاحب زمین رضایت می‌دهد تا موقع به دست آمدن محصول، زراعت در زمین باقی بماند، چه رضایت او با اجاره باشد یا بدون اجاره و کشاورز هم رضایت دهد و موافقت کند، اشکالی ندارد زراعت در آن ملك باقی بماند.

۲- مالك و صاحب زمین راضی نباشد محصول در زمین بماند، در این فرض اگر وقت چیدن محصول رسیده و برداشت آن برای کشاورز هیچ ضرری ندارد، مالك می‌تواند او را وادار به چیدن محصولش کند و اگر چیدن محصول برای کشاورز ضرر داشته باشد و حاضر نشود چیزی برای ماندن محصول در زمین به مالك بپردازد، لازم نیست مالك عوض آن‌را به کشاورز بدهد و نیز می‌تواند کشاورز را وادار به چیدن محصول کند، امّا اگر کشاورز کوتاهی نکرده و چیدن محصول برای او ضرر دارد و ماندن محصول در زمین برای مالك هیچ ضرری ندارد و کشاورز هم حاضر است اجارهٔ زمین را به مالك بدهد، اظهر و احوط آنست که مالك باید قبول کند و اگر قبول نکند، حاکم شرع واجد شرایط می‌تواند او را وادار کند، ولی اگر ماندن محصول روی زمین موجب زیان مالك می‌شود و رضایت به ماندن محصول بر زمین نمی‌دهد، می‌تواند کشاورز را وادار به چیدن محصول کند چه حاضر به پرداخت اجارهٔ زمین بشود و چه نشود.

۳- اگر کشاورز بخواهد محصولش را بچیند و راضی به ماندن آن در زمین مالك نباشد، یك دفعه آنست که چیدن محصول یا ماندن آن در زمین، برای کشاورز و مالك هر دو، مشکلی ندارد و کشاورز می‌تواند محصولش را بچیند و صاحب زمین نمی‌تواند مانع کارش شود، چه برای باقی گذاردن زراعت بر زمین اجاره بخواهد و چه نخواهد؛ ولی اگر باقی ماندن محصول بر زمین برای کشاورز ضرری نداشته باشد، ولی چیدن آن برای مالك یا برای هر دونفر، مُضر باشد، در صورتی که صاحب زمین برای ماندن کشت در زمین اجاره بخواهد، قبول کردن کشاورز واجب نیست، هم می‌تواند محصول را باقی بگذارد و هم می‌تواند بردارد؛ ولی اگر صاحب زمین مطالبهٔ اجرت نمی‌کند و چیدن محصول ضرر دارد و ماندن آن بر زمین هم هیچ ضرری برای هردو ندارد، اظهر و احوط آنست که کشاورز قبول کند و در صورت قبول نکردن حاکم شرع جامع شرایط او را وادار می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۴۴﴾اگر پس از منعقد شدن مزارعه به هر دلیلی در وسط کار، کشاورزی در زمین مورد مزارعه، ناممکن شود، مثلاً آب زمین قطع شود؛ آن مقدار محصولی که به دست می‌آید، ولو اینکه به صورت علوفه باشد، مطابق قرار قبلی میان صاحب زمین و کشاورز تقسیم می‌شود و قرارداد برای مدّت زمان باقی مانده باطل است و کشاورز باید زمین را به صاحبش باز گرداند و اگر زمین را به مالك بازنگرداند، چه در آن زمین زراعت کند و چه نکند، مادامی که زمین در اختیار اوست و در تصرّف مالك نیست، باید اجارهٔ زمین را به‌طور متعارف حساب کند و به مالك بپردازد و احوط آنست که با نظر اهل خبره تخمین بزنند که اگر در آن سال طبق قرارداد در زمین کشاورزی می‌شد و محصولی می‌داد، چقدر از آن به صاحب زمین می‌رسید، سپس این دو را با هم مقایسه کنند و

مقدار متیقّن را به مالک بدهند و مقدار اضافی اگر باشد باید صلح کنند و در این مدّت، اگر در اثر کشاورزی نکردن خسارتی به زمین وارد شود، کشاورز ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۲۵۴۵﴾مزارعه از عقود لازمه است و بدون رضایت طرفین جایز نیست آن‌را به هم زده یا فسخ کنند، ولی اگر در ضمن عقد شرط کنند هر دو یا یکی از ایشان حقّ فسخ و به هم زدن را داشته باشند، مطابق همان قرار داد می‌توانند فسخ کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۴۶﴾با توجّه به اینکه عقد مزارعه از عقود لازمه است، بنابراین با مرگ هر دو یا یکی از طرفین، قرارداد به هم نمی‌خورد و وارث آنها به جایشان می‌نشیند، مگر در صورتی که در ضمن عقد شرط شده باشد که کشاورز شخصاً مشغول کشت باشد، که در این صورت با مرگ او عقد به هم می‌خورد. در صورت مرگ کشاورز و به هم خوردن مزارعه، اگر کشت ظاهر شده باشد، واجب است سهم کشاورز را به ورثهٔ او بدهند و اگر حقوق دیگری هم باشد، ورثه به ارث خواهند برد. اگر مالک برای ماندن زراعت در زمین، اجاره‌ای در حدّ متعارف بخواهد- چه ماندن محصول در زمین برای مالک ضرر داشته یا نداشته باشد —و ورثه حاضر نباشند آن اجاره را بپردازند، ورثه نمی‌توانند مالک را مجبور کنند که زراعتشان در زمین باقی بماند یا مجبور کنند که مالک آنرا نگه دارد. ولی اگر ماندن محصول در زمین موجب ضرر برای مالک نمی‌شود و از طرفی چیدن آن برای ورثه ضرر دارد و حاضرند که برای آن اجارهٔ متعارفی هم بپردازند، اظهر آنست که ورثه می‌توانند مالک را مجبور کنند که محصول ایشان در زمین باقی بماند و اگر هم مالک قبول نکرد، از طریق رجوع به حاکم شرع جامع شرایط او را وادار کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۴۷﴾اگر بعد از قرارداد مزارعه بفهمند، عقد باطل بوده است، در صورتی که تخم از صاحب زمین باشد، هر چه محصول به دست آید، مال اوست و باید اجرت کشاورز و دیگر مخارجی که در این رابطه متحمّل شده و نیز استهلاک ادوات کشاورزی او را محاسبه و جبران کند، ولی اگر تخم متعلق به کشاورز باشد، محصول هم مال اوست و باید اجارهٔ زمین و دیگر هزینه‌هایی را که مالک در این رابطه متحمّل شده را محاسبه کند و به او بپردازد. در هر دو صورت، اگر سهمی که به کشاورز یا مالک در صورت فرض صحّت مزارعه می‌رسید، با دستمزد کشاورز یا با اجارهٔ زمین متفاوت باشد، نسبت به مقدار اضافه لازم است احتیاطاً مصالحه کنند، ولی اگر منشأ بطلان مزارعه این باشد که در عقد قرار گذاشته باشند تمام حاصل زمین برای مالک باشد، در این صورت کشاورز چیزی را بابت اجرت و مخارج دیگر طلبکار نیست و به مصالحه هم احتیاجی نیست و نیز اگر منشأ بطلان این جهت باشد که در ضمن عقد قرار گذاشته‌اند تمام محصول برای کشاورز باشد، در این صورت مالک از بابت اجاره و مخارج دیگر، هیچ طلبی ندارد و صلح هم لازم نیست و در هر دو فرض محصول برای کسی است که تخم مال اوست، مگر آنکه صاحب تخم آن‌را به دیگری هبه کرده یا از طریق صلح به وی منتقل کرده باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۴۸﴾اگر تخم مال کشاورز باشد ولی پس از برقراری عقد مزارعه و شروع کشت،

بفهمند، مزارعه باطل بوده است، در صورتی که هم مالك و هم زارع راضی‌باشند- با اجرت یا بی‌اجرت- محصول در زمین باقی بماند، اشکال ندارد، ولی اگر مالك به ماندن محصول در زمین راضی نباشد، در صورتی که چیدن آن برای زارع ضرر نداشته باشد یا در صورت ضرر برای او، ماندن محصول برای صاحب زمین هم ضرر داشته باشد و یا ماندن محصول برای صاحب زمین ضرر نداشته باشد، ولی مالك حاضر نشود بدون پرداخت اجرت اجازه دهد و زارع نیز حاضر به پرداختن اجرت نباشد در همهٔ این صور، مالك زمین می‌تواند کشاورز را وادار به چیدن محصول بکند، حتّی اگر فصل برداشت آن نرسیده باشد و بلکه کشاورز اگر راضی هم باشد که چیزی به مالك بپردازد نمی‌تواند او را وادار کند تا اجازهٔ ماندن زراعت بر زمین را به او بدهد ولی اگر چیدن محصول برای زارع ضرر داشته و از طرفی ماندن آن بر روی زمین برای مالک بی‌ضرر باشد و کشاورز هم راضی به پرداخت اجاره متعارف باشد، اظهر و احوط آنست که مالك قبول کند و اگر قبول نکرد، زارع باید از طریق مراجعه به حاکم شرع او را وادار به قبول کردن کند، ولی اگر خود کشاورز نخواهد زراعت در زمین بماند، مالك حق ندارد کشاورز را وادار کند تا محصولش در زمین باقی بماند و اجاره بپردازد، مگر آنکه ماندن محصول در زمین برای کشاورز ضرر نداشته باشد و چیدن آن موجب ضرر برای مالك شود و مالك حتّی اجرت در حدّ متعارف نیز از کشاورز نخواهد، در این صورت اظهر و احوط آنست که کشاورز باید قبول کند و اگر قبول نکرد، مالك از طریق مراجعه به حاکم شرع واجد شرایط، او را وادار به باقی گذاشتن و نچیدن محصول بکند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۴۹﴾اگر قرارداد مزارعه با کشاورز قبل از زمان تعلّق وجوب زکات یا هم‌زمان با آن باشد و سهم صاحب زمین و کشاورز هر دو به حدّ نصاب برسد، واجب است هر کدام جداگانه، زکات سهم خود را بپردازند، ولی اگر قرارداد پس از زمان تعلّق وجوب زکات واقع شده باشد، زکات زراعت بر عهدهٔ صاحب تخم است.

﴿مسئلهٔ ۲۵۵۰﴾اگر در قرارداد مزارعه شرط کنند زمین و کشت بر عهدهٔ یکی و تخم و کارهای دیگر بر عهدهٔ دیگری باشد، صحیح است و مطابق شرط باید عمل کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۵۱﴾اگر بعد از جمع کردن محصول و اتمام مدّت مزارعه، ریشه‌های زراعت در زمین باقی بماند و سال بعد دوباره همان ریشه حاصل دهد، چنانچه صاحب زمین و کشاورز اعراض و صرف نظر نکرده باشند، اظهر آنست که محصول سال دوم هم مانند سال قبل، میان هر دو تقسیم شود، چه بذر مال هر دو باشد یا مال یکی و یا مال شخص ثالثی، مگر آنکه شرط کرده باشند که اشتراك فقط در حاصل است و در ریشه نیست که در چنین وضعیتی، اگر نوع مردم از آن اعراض می‌فهمند، حکم صورت اعراض دارد و اگر متعارف مردم این گونه فکر نمی‌کنند طبعاً مطابق قواعد ریشه مال کسی است که تخم مال اوست، مگر آنکه عرف از آن اعراض صاحب بذر را بفهمد، که در این صورت ریشه مال صاحب زمین است و اگر صاحب بذر اعراض کرده ولی صاحب زمین اعراض نکرده باشد، ریشه مال صاحب زمین است و اگر صاحب زمین اعراض کرده

ولی صاحب بذر اعراض نکرده باشد، ریشه مال صاحب بذر است، هم در ظاهر و هم در باطن و اگر هر دو اعراض کرده باشند؛ اگرچه مطابق قواعد ریشه مال صاحب بذر است ولی چون اعراض تحقّق پیدا کرده، ظاهر آنست که در این فرض ریشه مال صاحب زمین باشد در عین حال احوط آنست که هر دو مصالحه کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۵۲﴾مزارعه لازم نیست فقط میان دو نفر باشد، بلکه جایز است بین چند نفر باشد، مثلاً یکی عهده‌دار زمین، دیگری کشت، سوّمی بذر را متقبل شود و چهارّمی عهده‌دار دیگر وسایل کشاورزی شود و حتی بیش از این هم جایز است و اگر بخواهند در صورت بیش از دو نفر بودن مصالحه کنند، بهتر است.

﴿مسئلهٔ ۲۵۵۳﴾در مزارعه لازم نیست زمین ملک مزارعه دهنده باشد، بلکه کافی است از طریق اجاره و مانند آن مالک منافع و بهره برداری باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۵۴﴾اگر بعد از برقراری عقد مزارعه و پس از شروع کشت معلوم شود بذر مال کس دیگری بوده، محصول مال صاحب بذر است و او لازم نیست نه چیزی به عنوان اجرت زمین بپردازد و نه چیزی به کشاورز به عنوان اجرت، ولی اگر غصب کننده خود کشاورز باشد و صاحب زمین نداند، کشاورز باید اجارهٔ زمین را به صاحب آن بپردازد و اگر صاحب زمین غاصب باشد و کشاورز نداند، باید اجرت عمل کشاورز را به او بپردازد و اگر شخص سوّمی غاصب باشد و کشاورز و مالک زمین ندانند، بنا به اظهر غاصب باید هم اجارهٔ زمین را بپردازد و هم اجرت عمل کشاورز را بدهد.

احکام مساقات

﴿مسئلهٔ ۲۵۵۵﴾مساقات نوعی قرارداد میان باغ‌دار و باغبان است، به این ترتیب که باغ‌دار درختهایی را که میوه و یا اختیار آنها با اوست، در زمان معین برای آبیاری و پرورش، در اختیار باغبان قرار دهد تا پس از رسیدن محصول سهم خودش را به صورت مشاع معین مثلاً نصف ثلث، از میوه‌های آن ببرد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۵۶﴾مساقات در درختهایی که میوه ندارند، مانند بید، چنار و نیز در بوته‌های خربزه، هندوانه، خیار، طالبی و گرمک، بنا بر احتیاط به عنوان مساقات صحیح نیست، ولی به عنوان مصالحه یا جعاله صحیح است. ولی مساقات درخت حنا که از برگش یا درختی که از گل آن استفاده می‌کنند، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۵۷﴾اگر باغی درختهای میوهٔ مختلفی داشته باشد، باید برای هر نوع، سهمیه‌ای مخالف نوع دیگر قرار داد، مثلاً برای یک نوع یک‌پنجم و نوعی دیگر یک‌سوم.

﴿مسئلهٔ ۲۵۵۸﴾مساقات صیغهٔ معینی ندارد و اگر باغ‌دار با هر لفظ و کلمه‌ای به طرف بفهماند یا باغ را به صورت معاطاتی به عنوان مساقات تحویل طرف دهد و باغبان هم به همین قصد قبول کند،

کفایت می‌کند.

شرایط طرفین مساقات

﴿مسئلهٔ ۲۵۵۹﴾مالک، باغ‌دار، باغبان وکسی که آبیاری و پرورش درختها را به عهده می‌گیرد باید بالغ، عاقل، دارای اختیار و علاوه بر شرایط فوق باید سفیه هم نباشد یعنی نباید مال خود را در کارهای بیهوده صرف کند، مگر در مواردی که با اجازهٔ ولی باشد. نیز مالک نباید به دستور حاکم شرع از تصرّف در اموال خود منع شده باشد و عامل و باغبان هم اگر بخواهد در اموال خود تصرّف کند، نباید سفیه یا ممنوع التّصرّف از طرف حاکم شرع جامع شرایط باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۶۰﴾مدّت مساقات را باید معلوم کنند و اگر ابتدای آن‌را معلوم کنند و انتها را زمانی قرار دهند که میوهٔ آن سال به دست می‌آید و به‌طور عادّی وقت رسیدن میوه معلوم باشد، اشکالی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۶۱﴾در مساقات مانند مزارعه، سهم باغبان و باغ‌دار باید به صورت مشاع باشد، نصف، ثلث، ربع و اگر با همدیگر قرار بگذارند مثلاً صد کیلو از میوه‌ها مال باغ‌دار و مابقی سهم باغبانی باشد که در آنجا کار می‌کند، باطل است.

﴿مسئلهٔ ۲۵۶۲﴾اگر باغ‌دار و باغبان در عقد قرار مساقات شرط کند، همهٔ محصول برای باغ‌دار باشد، مساقات باطل است و تمام محصول متعلق به باغ‌دار است و باغبانی‌که در آنجا کار می‌کند، حقّ مطالبهٔ هیچ گونه اجرتی ندارد، ولی اگر بطلان مساقات از جهت دیگر باشد، مالک، مزد آبیاری و هرس درختان و کارهای دیگری را که باغبان انجام داده است، در حدّ متعارف باید به او بپردازد و چنانچه مزدش از مقدار سهمی که به او می‌رسد زیادتر باشد، احتیاط آنست که با باغ‌دار در مقدار زاید مصالحه کند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۶۳﴾در قرارداد مساقات مباشرت باغبان شرط نیست، بلکه باغبان می‌تواند برای کارهایی که انجام می‌دهد کارگر بگیرد یا کسی به‌طور رایگان به او کمک کند، مگر آنکه در ضمن عقد، مباشرت باغبان شرط شده باشد، در این صورت مطابق شرط باید عمل شود.

﴿مسئلهٔ ۲۵۶۴﴾قرارداد مساقات را باید قبل از ظاهر شدن میوه منعقد کرد و عقد قرارداد پس از ظاهر شدن میوه و قبل از رسیدن، در صورتی درست است که کارهایی مانند آبیاری که برای رشد و پرورش گیاه لازم است باقی مانده باشد و در غیر این صورت مساقات خلاف احتیاط است، اگرچه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۶۵﴾قرار داد مساقات روی نهالهایی که مدّتها طول می‌کشد میوه دهند، وقتی صحیح است که مدّت قرارداد را به قدری طولانی کنند که در آن مدّت درخت شده و میوه دهد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۶۶﴾درختی که از آب باران یا رطوبت زمین یا هوا استفاده می‌کند و به آبیاری احتیاجی ندارد، چنانچه به بیل زدن و کود دادن احتیاج داشته باشد که در زیاد یا خوب شدن میوه

دخالت داشته باشد، معاملهٔ مساقات در آنها صحیح است، ولی اگر در زیاد یا خوب شدن میوه دخالت نداشته باشد، در صورتی که قرارداد مساقات دارای غرض عقلایی باشد و امری لغو شمرده نشود، معاملهٔ آن به عنوان جعاله یا مصالحه صحیح است، اگرچه عنوان مساقات مصطلح بر آن گفته نشود.

﴿مسئلهٔ ۲۵۶۷﴾مساقات از عقود لازمه است؛ بنابراین آن‌را نمی‌شود به هم زد، مگر آنکه هر دو رضایت بدهند و همچنین اگر در ضمن قرارداد مساقات شرط کنند هر دو یا یکی از آنان حقّ فسخ معامله را داشته باشد، اگر طبق قراری که گذاشته شده به هم بزنند اشکالی ندارد و نیز اگر در ضمن قرارداد مساقات چیزی را شرط کنند که آن شرط عملی نشود و راهی برای وادار کردن آن کسی که علیه او شرط شده، وجود نداشته باشد، آن کسی که به نفعش شرط شده است، می‌تواند معامله را به هم بزند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۶۸﴾اگر مالک باغ فوت کند، قرارداد مساقات به هم نمی‌خورد، بلکه ورثه جانشینش خواهند شد، ولی اگر باغبان فوت کند چند حالت وجود خواهد داشت:

۱- در متن قرارداد نام باغبان شرط نشده باشد، که در این صورت ورثه جانشین او می‌شوند، بنابراین اگر ورثه عمل کردند ایراد ندارد ولی اگر ورثه عمل نکردند و اجیر هم نگرفتند و وادار کردن آنها به عمل کردن یا اجیر گرفتن هم ممکن نشد، حاکم شرع جامع شرایط، از مال میت اجیر گرفته و عمل مساقات را پی می‌گیرد و حاصل آن نیز بین ورثهٔ باغبان و باغدار مطابق قراردادشان تقسیم می‌شود.

۲- اگر ورثه حاضر نشدند و اجیر هم نگرفتند و میت هم ترکه‌ای ندارد که حاکم شرع از آن برداشته و اجیر بگیرد و محصول را میان باغ‌دار و باغبان تقسیم کند، در این صورت اصل قرارداد باطل است، چون موضوع مساقات منتفی است.

۳- اگر در متن قرارداد شرط کنند که شخص باغبان درختها را آبیاری کند و پرورش دهد، مالک در این صورت می‌تواند قرارداد را به هم بزند و دست مزد باغبان را تا آن روز برابر عرف بپردازد یا رضایت دهد ورثهٔ باغبان یا کسانی که آنها اجیر می‌کنند درختها را پرورش دهند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۶۹﴾در مساقات از همان وقت که محصول آشکار می‌شود، باغبان مالک سهم خود است، بنابراین اگر باغبان پس از ظاهر شدن میوه و قبل از تقسیم فوت کند و مساقات به دلیل شرط مباشرت خود باغبان به هم بخورد، سهم وی به وارثانش می‌رسد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۷۰﴾ظاهر آنست در مواقعی که قرارداد مساقات به صورت مطلق واقع می‌شود، کارهایی مانند کانال کشی، احداث راه آب، دیوار کشی، تهیه و نصب موتور آب، حفر چاه و اخذ مجوّز آن و امثال آن که هر ساله تکرار نمی‌شود و در ضمن قرارداد هم ذکری از آنها به میان نمی‌آید به عهدهٔ باغ‌دار است، ولی کارهایی مانند اصلاح درختان، هرس کردن آنها و کندن علفهای هرز، آبیاری، کود دادن، رساندن انرژی لازم و ضروری که معمولاً هر سال یا ماه یا هفته و

یا هر روز تکرار می‌شود و در ضمن قرارداد هم ذکری از آنها به میان نمی‌آید و شرط نمی‌شود، بـه عهدهٔ باغبان است، ولی در صورت اشتراط، در هر دو شکل مطابق شرط باید عمل شود.

﴿مسئلهٔ ۲۵۷۱﴾به این عمل که کسی زمین خود را در اختیار دیگـری بگـذارد تـا در آن درخـت کاری کند و هر چه به عمل آمد مال هر دو باشد، «مغارسه» گویند و بنا بر مشهور این معاملـه باطـل است، بنابراین اگر درختها مال صاحب زمین بوده، بعد از کاشت و تربیـت هـم مـال اوسـت و اگـر کسی که آنها را تربیت کرده با اجازه و دستور مالك این کار را انجام داده است یا به گمان صحیح بودن معامله، درختها را کاشته و پرورش داده است، مالك، مزدش را در حدّ متعارف باید بپردازد و اگر درختها مال کسی است که آنها را تربیت کرده، بعد از آن هم مال اوست و می‌تواند آنهـا را از زمین درآورده و ببرد، منتهی گودالها را باید پر کند و اجارهٔ زمـین را- از روزی کـه درختهـا را در آن کاشته بوده- به صاحب زمین بپردازد و اگر خودش حاضر نشود درختها را از زمین بیرون بیاورد صاحب زمین می‌تواند او را وادار به این کار بکند و اگر مالك اقـدام بـه کنـدن درختهـا کنـد و بـه واسطهٔ کندن، آسیبی به درخت برسد، احتیاطاً تفاوت قیمت درخت کاشته شده و کنده شـده را بـه صاحب درخت بپردازد و صاحب زمین حق ندارد، مالك درختها را مجبور کند- با اجاره یـا بـدون اجاره- درختها را در زمین باقی بگذارد. اگر کسی بخواهـد ایـن معاملـه را تصـحیح کنـد از طـرق گوناگون می‌تواند و یکی از آنها صلح است که در صـورت مصـالحه مطـابق قـرارداد صـلح عمـل خواهند کرد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۷۲﴾در صورتی که قرارداد به صـورت مغارسـه بـین دو نفـر انجـام شـود ولـی نداننـد صحیح بوده یا باطل، یا یکی مدعی صحّت باشد و دیگری مدّعی بطلان، مثلاً یکی بگویـد مغارسـه بوده پس باطل است ولی دیگری بگوید به عنوان مصالحه یا اجاره بـوده، در ایـن حالـت حمـل بـر صحّت می‌شود، بنابراین اگر یکی از طرفین یا هر دو فوت کنند، نسبت به قرارداد، احکـام قـرارداد صحیح مترتّب می‌شود.

احکام اجاره

﴿مسئلهٔ ۲۵۷۳﴾اجاره آنست که انسان، خـودش، ولـی یـا وکـیلش، چیـزی را کـه دارای منفعـت حلال است و ملك او یا ملك موکل یا ملك مُوَلّی علیه اوست، به قصد انتفاع در مدّت معین و در برابر مبلغ مشخّص در اختیار دیگری قرار دهد، طوری که اصل عین باقی بماند و طرف از آن انتفاع ببرد، مثلاً خانهٔ خود را برای سکونت و مغازهٔ خود را برای کسب و تجارت یا وسـیله نقلیـهٔ خـود را برای تردد وانتقال بار و جابه‌جایی افراد، یا مزرعهٔ خود را برای زراعت و کشت یا شـخص خـود را برای بهره‌گیری از فنّ و مهارت و هنر خویش یا کتاب و نوار و ضبط دیگری را برای بهره‌گیری از محتوای آنها یا دستگاه فیلم‌برداری و عکاسی رابرای عکس و فـیلم گـرفتن، در مـدّت معـین بـرای مبلغ معین در اختیار دیگری قرار دهد. به اجاره دهنده «موجر»، به اجاره کننده «مستأجر»، بـه چیـزی

که اجاره داده می‌شود «متعلّق اجاره» و به مبلغی که در برابر اجاره پرداخت می‌شود «مال الإجاره» گفته می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۵۷۴﴾در اجاره لازم نیست صیغه به عربی خوانده شود، بلکه اگر موجر عملاً مقصود خویش را به مستأجر بفهماند و مستأجر هم قبول کند و اجاره را به صورت معاطاتی انجام دهند، درست است و باید مطابق آن عمل کنند.

شرایط موجر و مستأجر

﴿مسئلهٔ ۲۵۷۵﴾هر یک از موجر و مستأجر باید دارای شرایط زیر باشند:

۱ و ۲ و ۳و ۴ و ۵- بالغ، عاقل، دارای اختیار و نیز حقّ تصرّف در دارایی خویش را داشته باشند، بنابراین اجاره کردن و اجاره دادن به وسیلهٔ افراد نابالغ، دیوانه یا سفیه، بدون اجازه ولیّ آنها یا اجازهٔ آنان بدون در نظر گرفتن مصلحت نابالغ و دیوانه و سفیه و نیز اجاره کردن از کسی که او را برای اجاره مجبور کرده‌اند یا اجاره از کسی که حقّ تصرّف در اموال خود را ندارد، باطل و تصرّف در آنها حرام است.

﴿مسئلهٔ ۲۵۷۶﴾اگر ولیّ نابالغ یا سرپرست او، با رعایت مصلحت او یا مصلحت مالَش، اقدام کند و مال صغیر را اجاره دهد یا خود صغیر را اجیر کسی کند، اشکال ندارد و اگر مدّت زمانی بگذرد و مقداری از زمان بلوغ او جزء مدّت اجاره قرار گیرد، در صورتی که اگر آن مقدار جزء مدّت اجاره نبود خلاف مصلحت می‌بود، ظاهر آنست که اجاره به قوّت خود باقی است و نمی‌شود آن‌را به‌هم زد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۷۷﴾بچهٔ نابالغ بی‌سرپرست را بدون اجازهٔ حاکم شرع جامع شرایط یا نمایندهٔ تامّ الاختیار او، نمی‌شود اجیر کرد و چنانچه بدیشان دسترسی نباشد، با رعایت مصلحت او می‌توان با اجازهٔ حدّاقل سه نفر از افراد مؤمن عادل او را اجیر قرار داد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۷۸﴾اجاره از عقود لازمه است بنابراین موجر و مستأجر بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند آن‌را به هم بزنند ولی اگر در عقد اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی‌از آنان حقّ به هم زدن اجاره را داشته باشد، مطابق همان شرط می‌توانند قرارداد اجاره را به هم بزنند.

﴿مسئلهٔ ۲۵۷۹﴾اگر موجر در ضمن عقد اجاره شرط کند، مستأجر ملك مورد اجاره را به دیگری واگذار نکند یا ظاهر حال و شواهد چنین باشد که تنها خود مستأجر از ملك متعلّق اجاره استفاده کند، مستأجر حقّ واگذاری به غیر را ندارد، ولی اگر چنین شرطی نکند و ظاهر حال و شواهد دیگر همچنین نباشد، مستأجر می‌تواند به دیگری اجاره بدهد و در هر صورت اگر بخواهد ملك را به فرد دیگر تحویل دهد، باید با اجازهٔ مالك باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۸۰﴾کسی که اجیر دیگری می‌شود، اگر در ضمن اجاره شرط کند، فقط برای خود طرف کار کند، یا ظاهر حال آن‌را نشان بدهد، جایز نیست او را اجیرکس دیگری کند و اگر شرط

نکند و ظاهر هم بر آن دلالت نکند، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۸۱﴾در مواردی که مستأجر حق دارد محل اجاره را به دیگری اجاره دهد در صورتی که بخواهد به زیادتر از مبلغی که اجاره کرده، بدهد چند صورت دارد:

۱- مورد اجاره خانه، مغازه یا اطاق باشد، در این صورت باید کار با ارزشی مانند سفید کاری، تعمیر و تعویض بعضی از وسایل و جاها حتّی دکور ساختمان در آنها انجام دهد تا به مبلغ زیادتر اجاره دهد.

۲- اگر مورد اجاره شخص اجیر باشد نمی‌تواند از مستأجر دوّم زیادتر بگیرد، مگر آنکه مقداری از کار را خود صاحب کار انجام داده باشد.

۳- اگر مورد اجاره زمین یا آسیاب باشد، در صورتی که مستأجر اول کار با ارزشی در آنها انجام داده باشد، می‌تواند از مستأجر دوّم مبلغ زیادتری بگیرد، ولی اگر کار با ارزشی در آنها نکرده باشد، اگر چه اقوی آنست که دلیل محکم و روشنی برای ممنوعیت و حرمت وجود ندارد ولی احتیاط مؤکد آنست که بدون انجام کار با ارزش مبلغ زیادتر گرفته نشود.

۴- مورد اجاره اگر غیر از مواردی باشد که گفته شد، در آنها اضافه گرفتن نه دارای حرمت است و نه کراهت.

﴿مسئلهٔ ۲۵۸۲﴾اگر کسی اجیر شود کاری را برای دیگری انجام دهد، مثلاً خیاط برای دوختن لباس یا گچ‌کار برای سفید کردن خانه، نمی‌تواند دیگری را برای آن کار با اجرت کمتر اجیر کند، مگر آنکه مقداری از کار را خودش انجام دهد مثلاً پارچه را ببرد یا بعضی از دیوارها را خودش سفید کند در هر حال اگر بخواهد پارچه و خانه را به فرد دیگر تحویل دهد باید از مالک آن اجازه بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۸۳﴾اگر کسی خانه یا مغازه‌ای را مثلاً به ماهی ده هزار تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده کند، نصف دیگر را می‌تواند به همان مبلغ یا بیشتر اجاره دهد به شرط آنکه کاری در آن مانند تعمیر و سفیدکاری انجام داده باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۸۴﴾جایز است انسان از طرف کسی وکیل شود تا مال او را اجاره دهد.

شرایط مالی که اجاره داده می‌شود

﴿مسئلهٔ ۲۵۸۵﴾چیزی که متعلّق اجاره قرار می‌گیرد باید دارای شرایط زیر باشد:

۱- معین باشد؛ بنابراین اگر کسی بگوید یکی از خانه‌ها یا مغازه‌ها را اجاره دادم، باطل است.

۲- مستأجر نسبت به آن علم داشته باشد یا آن‌را ببیند یا از هر راه دیگری بر آن آگاهی پیدا کند.

۳- تحویل آن ممکن باشد؛ بنابراین اجاره چیزهایی که تحویل آنها غیرممکن باشد، باطل است.

۴- عین مال با استفاده کردن از آن از بین نرود، بنابراین اجاره دادن خوردنیها مانند نان، میوه و امثال آن که پس از استفاده، عین آن باقی نمی‌ماند باطل است.

۵- استفاده‌ای که به خاطر آن ملك اجاره داده شده، ممکن باشد، بنابراین اجاره دادن زمین برای زراعت در حالی که کشت در آن امکان ندارد باطل است.

۶- اجاره دهنده مالك باشد یا از طرف مالك اختیار اجاره دادن را شرعاً داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۸۶﴾اجارهٔ ملك به‌طور مشاع جایز است، چه اجاره دهنده، مالك آن ملك مشاع باشد و بخواهد همان را اجاره دهد یا مالك تمام ملك باشد ولی سهمی از آنرا مانند نصف و ثلث، به‌طور مشاع اجاره دهد، منتهی در فرض اول، هرگاه بخواهد ملك را تحویل دهد باید با اجازهٔ شریکش باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۸۷﴾اجاره دادن درخت برای بهره‌گیری از میوهٔ آن اشکال ندارد به خصوص اگر میوه وجود نداشته باشد، ولی اگر خود میوه را متعلق اجاره قرار دهد صحیح نیست، ولی اگر مصالحه کنند یا مطابق شرایط خرید و فروش میوه‌ها بفروشند، بهتر است.

﴿مسئلهٔ ۲۵۸۸﴾زن می‌تواند برای شیر دادن به کودك دیگران اجیر شود و نیازی به اجازهٔ شوهر ندارد، مگر اینکه شیر دادن باعث شود حقّ شوهر ضایع شود که در این صورت باید اجازه بگیرد.

شرایط استفاده از مال‌الإجاره

﴿مسئلهٔ ۲۵۸۹﴾استفاده از مال الاجاره و متعلّق آن پنج شرط دارد:

۱- حلال باشد؛ بنابراین چیزی که هم منافع حلال دارد و هم حرام، اجاره دادن آن برای منافع حرام جایز نیست و باطل است.

۲- پول دادن در برابر آن در نظر مردم بیهوده و سفیهانه نباشد.

۳- اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چندین منفعت حلال داشته باشد، استفادهٔ مورد نظر را تعیین کنند مثلاً ماشینی را که هم بار می‌تواند ببرد و هم مسافر، دقیقاً تعیین کنند که باید بار ببرد یا مسافر یا هر دوی آنها را.

۴- مدت استفاده را مشخص کنند مثلاً موقع قرارداد اجاره معین کند برای چند سال یا چند ماه اجاره می‌کنند تا در آن مدّت استفاده کنند، اگر کسی برای دوخت لباس پارچه به خیاط بدهد، زمان را باید معین کند، مگر آنکه در نظر مردم مشخص باشد.

۵- آنکه عمل واجب رایگان نباشد، بنابراین اجیر شدن برای انجام نمازهای واجب یومیه یا تجهیز اموات، جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۵۹۰﴾اگر ابتدای اجاره را در متن عقد مشخص نکنند، ابتدای آن بعد از انجام قرارداد اجاره خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۲۵۹۱﴾اگر ابتدای اجاره را بعد از مدّتی، مثلاً یك ماه بعد از بستن قرارداد اجاره قرار دهند، اجاره صحیح است اگرچه موقع بستن قرارداد، مورد اجاره در اختیار کس دیگری باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۹۲﴾اگر در متن اجاره مدّت قرارداد را معین نکنند، مثلاً مالك به مستأجر بگوید، هر

قدر در این خانه نشستی، برای هر ماه فلان مبلغ، به عنوان اجاره بپرداز، به صورت اجاره صحیح نیست، گرچه به خاطر اجازه داشتن صاحب‌خانه اگر بماند و در حدّ اجازه تصرّف کند، کار حرامی مرتکب نشده است، مگر آنکه بعداً معلوم شود اجازهٔ صاحب‌خانه در حالتی بوده که او فکر می‌کرده این نوع قرارداد به صورت اجاره، صحیح است و اگر می‌دانست اجاره نیست، به هیچ وجه راضی نمی‌شد، در این صورت به هیچ وجه تصرّف جایز نیست.

﴿مسئلهٔ **۲۵۹۳**﴾هتلها و مسافرخانه‌هایی که معلوم نیست وارد شوندگان چند روز در آن می‌مانند، اگر قرار بگذارند هر شب مبلغ معینی بدهند، استفاده از آنها اشکال ندارد، ولی چون مدّت معین نشده است، عنوان اجاره صحیح نیست، لذا صاحب هتل و مسافرخانه هر وقت دلش بخواهد می‌تواند مسافر را بیرون کند.

مسائل متفرّقهٔ مربوط به اجاره

﴿مسئلهٔ **۲۵۹۴**﴾مستأجر پس از پایان مدّت اجاره موظف است مورد اجاره را به مالک تحویل دهد و یا رضایت او را جلب کند.

﴿مسئلهٔ **۲۵۹۵**﴾مالی که مستأجر به عنوان وجه اجاره به موجر می‌پردازد باید معلوم باشد، اگر از آن چیزهایی است که با وزن و پیمانه معامله می‌شود، باید وزن و پیمانه‌اش معلوم باشد، اگر از چیزهایی است که با شمارش مورد معامله قرار می‌گیرد، شمارهٔ آن باید معلوم باشد و اگر مانند حیوان و خانه است، موجر باید آن‌را ببیند یا مستأجر تمام خصوصیات آن‌را به موجر بگوید تا رفع غَرَر(جهل) شود.

﴿مسئلهٔ **۲۵۹۶**﴾اگر زمینی را برای زراعت گندم و جو اجاره دهد و مال الاجاره را گندم، جو یا محصول دیگر آن زمین یا زمین دیگر قرار دهد که فعلاً موجود نیست بنا بر احتیاط، اجاره صحیح نیست، ولی اگر مال‌الاجاره فعلاً موجود باشد یا مال‌الاجاره را گندم و جو قرار دهد، ولی در ذمهٔ طرف باشد و شرط نکنند از محصول آن زمین باشد یا غیر آن، اشکالی ندارد.

﴿مسئلهٔ **۲۵۹۷**﴾کسی که چیزی را اجاره داده، مادامی که آن‌را تحویل مستأجر نداده است، حقّ مطالبهٔ وجه اجاره را ندارد. هم‌چنین اگر برای انجام عملی اجیر شده است، قبل از انجام آن عمل حقّ مطالبهٔ اجرت را ندارد، مگر آنکه شرط کند وجه را جلوتر بگیرد و یا جلوتر گرفتن وجه، مثل نماز و روزهٔ استیجاری و حجّ نیابی، امری متعارف باشد، در این صورت مطالبهٔ وجه قبل از انجام عمل اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ **۲۵۹۸**﴾اگر موجر مورد اجاره را تحویل مستأجر دهد، مستأجر چه تحویل نگیرد و چه تحویل بگیرد، ولی تا آخر موعد از آن استفاده نکند، باید مبلغ اجاره را بپردازد، مگر آنکه مورد بدون کوتاهی مستأجر به‌طور کلّی از قابلیت استفاده بیفتد، که در این صورت لازم نیست آن وجه را به موجر بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۵۹۹﴾اگر چیزی که اجاره کرده از بین برود یا مثلاً پارچه‌ای که به خیاط داده بدوزد از بین برود، در صورتی که مستأجر یا خیاط در نگهداری از آن چیز کوتاهی نکرده باشد و نیز در استفاده از آن افراط و زیاده‌روی نکرده باشد، ضامن نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۶۰۰﴾اگر کسی را برای کاری اجیر کنند و اجیر در وقت مقرر حاضر شود، مبلغ وجه اجاره را طلبکار است، اگرچه آن روز بیکار بماند یا اینکه برای خودش یا دیگری کار کند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۰۱﴾اگر بعد از تمام شدن یا بعد از گذشتن مقداری از زمان اجاره، معلوم شود اجاره باطل بوده است، در صورتی که مستأجر عین مورد تعلق اجاره را تحویل گرفته و در قبض و استیلای او باشد، اقوی آنست که باید مال‌الاجاره را در حدّ متعارف و معمول به مالک بپردازد چه از مقدار مال‌الاجاره کمتر باشد و چه بیشتر، ولی احتیاط مؤکد آنست که اجرت متعارف را با مال‌الإجاره مقایسه کنند و مقدار مشترک را به مالک بپردازند و مازاد را با یکدیگر مصالحه کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۰۲﴾اگر پس از قرارداد اجاره، موجر یا مستأجر بفهمد مغبون شده است، در صورتی که در وقت قرارداد توجّه نداشته، فرد مغبون می‌تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر در ضمن قرارداد شرط کرده باشند که در صورت ضرر و زیان و غبن هم حقّ به هم زدن اجاره را ندارند، دیگر نمی‌توانند آن‌را به هم بزنند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۰۳﴾اگر قبل از زمان شروع اجاره، ملک متعلّق اجاره طوری خراب شود که اصلاً قابل استفاده نباشد یا مطابق شرطی که کرده‌اند، مورد استفاده نباشد، اجاره خود به خود باطل است و اگر پولی را مستأجر به موجر داده پس می‌گیرد. هم‌چنین اگر طوری شود که استفاده از آن به مقدار کمتر از آنچه در اجاره گفته شده ممکن شود، در این حالت هم مستأجر می‌تواند اجاره را به هم بزند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۰۴﴾اگر در اثنای مدّت اجاره، متعلق اجاره طوری خراب شود که به هیچ وجه قابل استفاده نباشد یا آن طور که شرط کرده‌اند نباشد، اجاره نسبت به مدّت باقی مانده باطل است و مستأجر می‌تواند کل اجاره را به هم بزند و نسبت به مقداری که استفاده کرده، اجرت متعارف را به مالک بپردازد. در ضمن احتیاط مذکور در مسئلهٔ ۲۶۰۲ را هم بهتر است رعایت کند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۰۵﴾اگر صنعتگر چیزی را بسازد ولی ضایع کند، ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۰۶﴾اگر قصّابی که اجیر شده سر حیوانی را ببرد، حیوان را حرام کند، چه مزد گرفته و چه رایگان سر بریده باشد، ضامن است و پول حیوان را باید به صاحبش بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۰۷﴾اگر قسمتی از متعلّق اجاره خراب شود، مثلاً خانه‌ای که دو اطاق دارد، یکی از اطاقهایش خراب شود، در این حالت مسئله دو صورت پیدا می‌کند:

۱- اگر اجاره فقط بر همان عین ساختمان که خراب نشده بود قرار گرفته باشد که در این صورت اجاره باطل است و مستأجر نسبت به آن حدّی که استفاده کرده در حدّ متعارف اجاره می‌پردازد و بهتر است مطابق احتیاط مسئلهٔ ۲۶۰۲ عمل کند.

۲- ساختمان قبلی هیچ خصوصیتی نداشته و متعلَّق اجاره باقی مانده باشد، در این صورت اگر موجر فوراً همان را بسازد و به هیچ وجه از مقدار مورد اجاره مستأجر کاسته نشود، اجاره باطل نیست و مستأجر هم حق ندارد آن‌را به هم بزند، امّا اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفادهٔ مستأجر از بین برود، اجارهٔ آن مقدار باطل است و مستأجر حق دارد همهٔ اجاره را از اول به هم بزند و نسبت به مقداری که استفاده کرده، اجرت در حدّ متعارف بدهد و بهتر است مطابق احتیاط مسئلهٔ ۲۶۰۲ عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۰۸﴾اگر متعلَّق اجاره را کسی غصب کند، دو صورت پیدا می‌کند:

۱- اگر قبل از آنکه مستأجر تحویل بگیرد غصب شود، در این صورت مستأجر حق دارد اجاره را به هم بزند و اگر پولی به موجر داده پس بگیرد یا به هم نزند، ولی اجارهٔ عین را در مدتی که در دست غاصب بوده از موجر بگیرد.

۲- اگر پس از تحویل به مستأجر کسی آن‌را غصب کند در این صورت مستأجر حقّ به هم زدن قرارداد اجاره را ندارد و تنها حقی که دارد این است که اجارهٔ متعارف مدّتی را که عین در دست غاصب است از غاصب بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۰۹﴾اگر موجر متعلَّق اجاره را قبل از آنکه مدّت اجاره تمام شود به خود مستأجر یا غیر او بفروشد، اجاره به هم نمی‌خورد و مستأجر کماکان وجه اجاره را باید به فروشنده بپردازد؛ منتهی اگر به غیر مستأجر بفروشند، حق ندارد قبل از تمام شدن مدّت اجاره آن‌را به خریدار تحویل دهد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۱۰﴾با توجّه به اینکه قرارداد اجاره از قراردادهای لازم است، اگر موجر یا مستأجر و یا هر دو بمیرند، قرارداد باطل نمی‌شود، مگر آنکه مستأجر بمیرد و در متن قرارداد شرط شده باشد شخص مستأجر باید از آن عین استفاده کند. هم‌چنین اگر موجر مالک نباشد، مثلاً موصی له باشد و دیگری وصیت کرده باشد که تا شخص موجر زنده است منفعت آن چیز مال او باشد، در این صورت اگر موجر قبل از تمام شدن مدّت اجاره بمیرد، اجاره از وقت مردن او باطل می‌شود و اگر مالک فعلی آن اجاره را تأیید کند درست می‌شود و وجه اجاره مدّتی که بعد از مرگ مالک قبلی باقی‌مانده بود، به مالک فعلی داده می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۶۱۱﴾اگر صاحب کار بنّا را وکیل کند که برای او کارگر بگیرد، در صورتی که بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می‌گیرد به کارگر بدهد، زیادی آن بر او حرام است و باید به صاحب کار برگرداند، مگر آنکه از طرف صاحب کار اجیر نشود که ساختمان را ساخته و تحویل بدهد، بلکه از ابتدا برای خود این اختیار را بگذارد که خودش مباشرتاً بسازد یا به دیگری تحویل دهد، در این صورت اگر از آن مقداری که اجاره کرده به مقدار کمتری به دیگری واگذار کند و خودش هم کار با ارزشی، اگرچه مدیریت صرف، انجام بدهد، زیادی که برای او می‌ماند حلال است. نوع پیمان‌کاریهایی که امروزه بین شرکتها، ارگانها و نهادها صورت می‌پذیرد از این قبیل

هستند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۱۲﴾بنا بر احتیاط واجب اجیر شدن برای انجام نمازهای واجب یومیه و غسل و کفن و دفن میت، صحیح نیست، ولی اجیر شدن برای فراهم کردن مقدّمات آنها -که مستحب است- اشکال ندارد و استخدام و اجیر شدن برای کارهای اجتماعی خدماتی، مانند پزشکی، شهرسازی، صنایع، راه‌سازی، نظافت شهر و امثال آن اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۱۳﴾اگر کسی رنگرزی را اجیر کند که مثلاً پارچه‌ای را مشکی رنگ کند و او هم قبول کند، باید مطابق قرارداد عمل کند و اگر بر خلاف قرار رنگ دیگری بزند، حق ندارد از صاحب پارچه چیزی مطالبه کند، بلکه اگر به سبب همین رنگ کردن، قیمت فعلی پارچه از قیمت اصلی کمتر شده باشد، به مقدار نقصان قیمت ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۱۴﴾جایز است انسان اجیر شود، از طرف یک یا چند نفر، قبور ائمّه علیهم‌السلام را زیارت کند یا از طرف ایشان به حجّ رود، همان طوری که جایز است از قِبَل یک یا چند نفر به عنوان نیابت، تبرّعاً و رایگان، حجّ مستحبی یا زیارت انجام دهد و نیز جایز است انسان خودش حجّ مستحبّی، زیارت پیامبر بزرگوار اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، ائمّه علیهم‌السلام و قبور شهدا رحمهم‌الله را انجام دهد و ثواب آن‌را به هر که خواهد اهدا کند.

احکام سرقفلی

﴿مسئلهٔ ۲۶۱۵﴾سرقفلی عبارت است از افزایش قیمت محل کسب که از بودن و کارکردن مستأجر در آنجا به وجود می‌آید و اساساً سرقفلی به محل کسب تعلّق دارد و چون مستأجر حضور خود را منشأ این افزایش قیمت می‌داند، برای آن ارزش قائل است و چون آن‌را مربوط به همان محل کسب می‌داند پس خود را به نوعی مالک می‌شناسد که موجر نمی‌تواند او را بیرون کند یا قیمت اجاره را بالا ببرد و به همین دلیل فراوان دیده می‌شود یک محل کسب سالیان متمادی در دست مستأجر با همان مبلغ اجارهٔ سابق باقی می‌ماند، در حالی که نظایر محل مذکور چندین برابر آن وجه اجاره می‌پردازند، در واقع در این نوع محلها دو گونه اجاره پرداخت می‌شود، یکی اجارهٔ ملک که به صاحب اصلی پرداخت می‌شود و دیگری سرقفلی که به آن کسی داده می‌شود که در آن محل مشغول کسب است و به گمان خود ارزش اصلی و واقعی مغازه را هم او ایجاد کرده است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۱۶﴾سرقفلی دارای اقسامی است که بعضی باطل و حرام و بعضی نیز حلال و جایز است که به ترتیب زیر است:

۱- بودن مستأجر در محل کسب موجب افزایش و زیاد شدن قیمت آنجا شود و به همین دلیل مستأجر برای خود حقّی قائل بشود که پس از اتمام مدّت اجاره، مبلغی را به عنوان سرقفلی بخواهد از موجر و صاحب ملک بگیرد، این نوع سرقفلی حرام است و تحت هیچ کدام از عناوین محلّله

قرار نمی‌گیرد. چون ملاک مشروعیت و عدم مشروعیت سرقفلی آنست که در هر مورد موجر و صاحب ملک بخواهد، حقّ تخلیه و اضافه کردن وجه اجاره را مطابق معمول داشته باشد، در صورتی که مستأجر با تکیه بر زور، نه حاضر است وجه اجاره را بیفزاید و نه حاضر است محل را تخلیه کند، در این موارد سرقفلی گرفتن و کسب در آن محل بدون رضایت مالک جایز نیست. بنابراین در هر موردی که صاحب ملک مطابق ضوابط، حقّ اضافه کردن وجه اجاره و تخلیه ملک را دارد، سرقفلی گرفتن و کسب در آنجا جایز و حلال است.

۲- در مواردی که هنوز وقت اجاره باقی است و صاحب ملک با رضایت خود مبلغی را به عنوان سرقفلی به مستأجر می‌پردازد تا مستأجر باقی ماندهٔ مدّت را ببخشد و محل را تخلیه کند، این قسم از سرقفلی مشروع و حلال است.

۳- اینکه صاحب ملک و موجر در ضمن قرارداد اجاره و یا عقد لازم دیگر شرط کند فقط مستأجر خود از مورد اجاره استفاده کند، ولی مستأجر مبلغی را به عنوان سرقفلی به موجر می‌پردازد تا او اجازه دهد مستأجر محل را به شخص دیگری اجاره دهد، این نوع سرقفلی نیز جایز و حلال است.

۴- اگر موجر بخواهد مبلغی تحت عنوان سرقفلی از مستأجر بگیرد تا محلّی را به او اجاره دهد، این نوع سرقفلی نیز حلال است و در حقیقت جزء مال الاجاره محسوب می‌شود و نیز اگر مستأجر حقّ اجاره دادن به دیگری را داشته باشد، می‌تواند از آن دیگری مبلغی را به عنوان سرقفلی بگیرد و به او اجاره دهد، ولی اگر وقت اجارهٔ خودش باقی باشد و بخواهد مبلغ زیادتری بگیرد، بنا بر احتیاط به نوعی باید در آن محل کاری مانند تعمیرات انجام داده باشد.

۵- اگر در ضمن قرارداد اجاره شرط شده باشد که مستأجر مادامی که در آنجاست و نمی‌خواهد آنجا را تخلیه کند، موجر ملک را به وی اجاره دهد و مبلغ اجاره را هم زیاد نکند و موجر نیز حقّ بیرون کرن مستأجر را نداشته باشد، در این صورت مستأجر می‌تواند از موجر یا شخص دیگر، مقداری به عنوان سرقفلی در برابر حقّ اسقاط شده موجر بگیرد و دوباره آن حق به موجر بگردد یا اینکه محل را تخلیه کند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۱۷﴾در تمام مواردی که انسان بدون قید و شرط چیزی را اجاره می‌کند، باید پس از تمام شدن وقت اجاره آن‌را به صاحبش بازگرداند و اگر صاحب آنجا حاضر به قرارداد مجدّد نباشد نمی‌توان او را به زور وادار کرد. بنابراین مستأجر نمی‌تواند به بهانهٔ اینکه مدّتی در آنجا کار کرده و در آن ملک بوده است و یا بهانه کند که اگر آنجا را ترک کند کارش کساد می‌شود، مبلغی را از مالک به عنوان سرقفلی دریافت کند و اگر بگیرد حرام کرده است و نمی‌تواند در آن تصرّفی بکند. در این فرض اگر ملک را خالی نکند غاصب و ضامن اجرت آنجا در حد متعارف است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۱۸﴾اگر محلّی را اجاره کند و در ضمن عقد اجاره یا عقد لازم دیگر با صاحب ملک شرط کند مثلاً تا مدّت پانزده سال قیمت اجاره را بالا نبرد و در ضمن مستأجر حق داشته باشد محل

را به دیگری اجاره دهد و نیز شرط کند اگر مستأجر این محل را به شخص ثالث، اجاره داد، صاحب ملك با او مانند مستأجر اول برخورد کند و اگر آن شخص سوّم به فرد چهارمی واگذار کرد، صاحب ملك با آن شخص چهارّم مثل شخص دوّم رفتار بکند و اجاره را بالا نبرد، در این فرض مستأجر اول می‌تواند محل را به دیگری اجاره دهد و مبلغی هم به عنوان سرقفلی مثلاً از مستأجر دوّم بگیرد تا دست از آن محل بردارد و مستأجر دوّم به سوّم و سوّمی هم به چهارّمی می‌تواند این قرار را تحویل دهد و در برابر این واگذاری حقّ سرقفلی بگیرد و مشروع و حلال است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۱۹﴾اگر مستأجر در ضمن عقد اجاره یا عقد لازم دیگر، با موجر شرط کند مبلغ اجاره را تا مدّت معینی مثلاً ده سال، بالا نبرد و حقّ اخراج وی را نیز از آن محل نداشته باشد یا شرط کند مستأجر حق داشته باشد تا ده سال مثلاً به همان مبلغی که اجاره کرده، در سالهای بعد هم اجاره کند و موجر هم این شرط را قبول کند، در این صورت مستأجر می‌تواند به عنوان تحویل محل یا به عنوان صرف نظر از حقّ خود یا صرف نظر از مقداری از حقّ خود، از خود موجر یا از دیگری، مبلغی به عنوان سرقفلی بگیرد و آن حلال و مشروع است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۲۰﴾اگر مستأجر در ضمن قرارداد اجاره یا عقد لازم دیگر، با مالك شرط کند که بعد از تمام شدن وقت اجاره حقّ اولویت استیجار با او باشد و مالك هم قبول کند، اگر مستأجر حاضر به اجاره کردن باشد، مالك حقّ اجاره به دیگری را ندارد و در این صورت مستأجر حق دارد از مالك یا کس دیگر، مبلغی به عنوان سرقفلی گرفته و آن حق را اسقاط کند.

احکام جُعاله

﴿مسئلهٔ ۲۶۲۱﴾جعاله آنست که انسان با شخص معین یا به‌طور کلّی در برابر انجام کاری که برای او انجام می‌دهند، قرارداد ببندد که مال معینی را بپردازد، مثلاً بگوید هر کس گمشدهٔ مرا پیدا کند فلان مبلغ را به او می‌دهم یا بگوید هر کس این زمین را بکارد، این مقدار از محصول مال اوست یا هر کس این باغ را هرس و آبیاری کند، از میوه‌ها یا چیزهای دیگر، فلان مقدار به او می‌پردازم. به آن کسی که قرار می‌گذارد مالی بدهد، جاعل و به آن کسی که آن کار را انجام می‌دهد، عامل می‌گویند. فرقی که میان جعاله و اجاره وجود دارد، این است که اجاره از عقود لازمه است و پس از قرارداد اجاره لازم است اجیر کار را شروع کند و آن کسی که او را اجیر کرده نیز واجب است مزد او را بپردازد، ولی در جعاله عامل می‌تواند آن کار را انجام ندهد و تا عامل کار را انجام ندهد، جاعل بدهکار نیست.

شرایط جُعاله

﴿مسئلهٔ ۲۶۲۲﴾جاعل باید عاقل و بالغ باشد و با قصد و اختیار قرارداد ببندد و شرعاً ممنوع التّصرّف در مال خود نباشد، بنابراین جعالهٔ فرد نابالغ، غیر عاقل و سفیه بدون اجازهٔ ولی و نیز آن

کسی که از طرف حاکم شرع ممنوع التصرّف در اموال خود شده، صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۶۲۳﴾کاری که جاعل قرار داده تا عامل انجام بدهد باید غیر عقلایی و غیرشرعی نباشد و نیز در واجباتی که شرعاً انسان خودش مباشرهٔ رایگان باید انجام بدهد، نباشد، بنابراین اگر جاعل بگوید هر کس فلان شراب را بنوشد یا فلان کار را که کاری لغو و بیهوده است، انجام دهد یا نماز یومیه و واجب- که خود انسان باید بجا آورد- را بجا آورد، فلان مبلغ پول می‌دهم، جعاله در آن باطل است. اما اگر قرارداد جعاله را در اموری قرار دهد که واجب نیست و از قبیل مقدّمات آن امر واجب است و مباشرت و رایگان بودن، در آن لحاظ نشده و نصّ خاصی برای منع جعاله و مانند آن در آن وارد نشده، مثلاً در باب تغسیل میت جعاله را در تهیهٔ آب و نحوهٔ آن قرار دهد اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۲۴﴾هیچ کدام از شرایطی که در جاعل لازم است برای عامل لازم نیست، تنها چیزی که در عامل شرط است این است که آن عمل را بتواند انجام دهد و برای انجام آن شرعاً و عقلاً، مانعی وجود نداشته باشد، بنابراین برای عامل بالغ، عاقل وجایز التّصرّف بودن در اموال، شرط نیست، اگر بچّه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد، ولو بدون اجازهٔ ولیّ او، حتّی بچّه غیر ممیز و غیر عاقل هم اگر متعلّق جعاله را انجام بدهند، مستحقّ آن چیزی هستند که جاعل در قرارداد جعاله آورده است، منتها جاعل باید آن‌را به ولیّ ایشان تحویل بدهد و اگر جعاله را برای جارو کردن مسجد قرار داده باشد، جنب یا حایض نمی‌تواند آن‌را انجام دهد و اگر انجام بدهد، چون کاری حرام مرتکب شده، مستحق جعل نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۶۲۵﴾مالی که جاعل قرار می‌گذارد در جعاله به عامل بپردازد، باید معین کند ولو اینکه به صورت جعل حصّه و مقداری از همان چیزی باشد که عامل آن‌را به جاعل برمی‌گرداند، مثلاً اگر جاعل بگوید هر کس اسب مرا به من برگرداند، نصف همان اسب را به او می‌دهم، یا هر کس این جنس را بفروشد، مازاد از اصل سرمایهٔ آن‌را به او می‌دهم، جعاله صحیح است یا اگر بگوید هر کس این کار را بکند این گونی برنج را به او می‌دهم، ولو اینکه خصوصیات آن برنج را معین نکند و حتّی مقدارش را هم نگفته و توصیف نکند، جعاله صحیح است. ولی اگر اصلاً معین نکند و به صورت مطلق بگوید هر کس فلان کار را انجام دهد یک گونی برنج به او می‌دهم، بنا بر احتیاط واجب جعاله صحیح نیست، مگر اینکه تمام خصوصیات آن‌را کاملاً بیان کند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۲۶﴾اگر جاعل قرار جعاله را انجام دهد ولی مبلغ معین را در قرارداد ذکر نکند و عامل آن عمل را انجام دهد پس از انجام عمل، جاعل باید اجرت آن عمل را به آن اندازه‌ای که در نظر مردم ارزش دارد- اجرت المثل- به عامل بپردازد، مگر آنکه قرینه و شاهدی مانند ظاهر کلام جاعل، وجود داشته باشد که جاعل مبلغ کمتری را اراده کرده است در این صورت مبلغی را که از ظاهر کلام جاعل فهمیده می‌شود باید بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۲۷﴾اگر جاعل مبلغ معین شده را برای تمام مراحل کار تعیین کرده باشد طوری که بدون اتمام کار نظر جاعل تأمین نمی‌شود و یا مورد طوری است که اگر کار تمام نشود برای جاعل

هیچ فایده‌ای ندارد، در این صورت اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، ولو اینکه مقداری هم انجام داده باشد، چیزی از جاعل طلبکار نیست. ولی اگر مقصود جاعل این باشد که به اندازهٔ هر مرحله پیشرفت در کار مبلغی را بپردازد، در این صورت اگر عامل نیمه کاره رها کند، جاعل دستمزد کار را نسبت به پیشرفت آن خواهد پرداخت، اگرچه بهتر است با هم مصالحه کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۲۸﴾اگر عامل قبل از قرارداد جعاله یا بعد از آن کاری انجام دهد، ولی قصدش این باشد که آن کار را به صورت رایگان انجام بدهد، حق ندارد مزدی از جاعل مطالبه کند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۲۹﴾جعاله از عقود جایز است، بنابراین مادامی که عمل تمام نشده، هم عامل و هم جاعل می‌توانند آن‌را به هم بزنند منتها نسبت به استحقاق عامل بر اجرت کاری که جاعل برای آن قرار داده است، چند حالت وجود دارد:

۱- اینکه عامل هنوز شروع به کار نکرده باشد در این صورت چه جاعل قرارداد را به هم بزند یا عامل اقدام نکند، عامل به هیچ چیزی استحقاق ندارد.

۲- اینکه عامل شروع به کار کند و پس از شروع کار، جاعل قرارداد را به هم بزند، در این صورت جاعل مزد عامل را تا اندازه‌ای که کار کرده باید بپردازد.

۳- عامل پس از شروع کار، در وسط و قبل از تمام شدن عمل آن‌را رها کند، اگر رها کردن عامل موجب ضرر و زیان برای جاعل نباشد و قصد از رها کردن، اعراض از کار قبلی و مزد آن نباشد، عامل به مقداری که عمل کرده است، نسبت به آن، از اجرت معینه یا نسبت به اجرت متعارفه، در صورتی که معین نشده باشد، استحقاق دستمزد دارد، گرچه احوط آنست که مصالحه کنند.

۴- اگر رها کردن عامل موجب ضرر و زیان برای جاعل بشود، در این صورت عامل حق ندارد کار را رها کند و موجب زیان برای جاعل گردد و اگر رها کرد، علاوه بر اینکه بر جاعل حقّی ندارد، ضامن ضرر و زیان وارده هم خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۳۰﴾در هر موردی که جعاله به هر دلیلی باطل باشد، شخص عامل هر اندازه که کار کرده باشد، استحقاق اجرت مثل آن کار را دارد، یعنی اجرت و مزدی که معمولاً برای مانند آن کار می‌دهند، در این صورت اگر عامل قصد داشته به رایگان کار انجام دهد چیزی طلبکار نیست. ولی اگر قصد اجرت داشته و اجرت آن کار بیشتر یا کمتر از آن چیزی است که در قرارداد ذکر شده است، در مقدار تفاوت با همدیگر مصالحه کنند و در غیر این صورت احتیاحی به مصالحه ندارند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۳۱﴾اگر جاعل و عامل با هم اختلاف پیدا کنند و یکی مدّعی صحّت و دیگری بطلان جعاله شود، قول کسی که مدّعی صحت است، مقدّم است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۳۲﴾اگر از طرفین یکی مدّعی شود، قراردادی که واقع شده به صورت اجاره بوده و دیگری ادعا کند که جعاله بوده است، قول مدّعی اجاره، مقدّم است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۳۳﴾اگر طرفین قبول داشته باشند آنچه که واقع شده به صورت جعاله بوده است منتها اختلاف پیدا کنند در اینکه آن چیزی که جعاله در آن واقع شده، به جاعل تحویل داده شده است یا نه. مثلاً گفته بوده هر کس گمشدهٔ مرا پیدا کند و به من برساند این مبلغ را به او می‌دهم و اختلافشان در سر این باشد که آن گمشده را پیدا کرده و به جاعل رسانده است یا نه، قول کسی که مدّعی عدم وصول است، مقدّم است مگر آنکه دلیل محکم‌تری برای رساندن از طرف عامل وجود داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۳۴﴾اگر مژدگانی و جوایزی برای پیدا کردن اشیای گمشده به صورت مطلق قرار دهند از قبیل جعاله است.

احکام بیمه

﴿مسئلهٔ ۲۶۳۵﴾بیمه نوعی قرارداد است که بین متقاضی بیمه با مؤسسه یا شرکت یا دولت و یا شخص خاصی بسته می‌شود و بیمه کننده متعهد می‌شود، خسارتها و نقائصی که ممکن است به شخص یا مال او وارد شود، در برابر عوضی که از متقاضی یا شخص ثالث دریافت می‌کند، به وسیلهٔ شخص یا مؤسسه و یا هر دستگاه بیمه کننده، آن‌را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۳۶﴾قرارداد بیمه مانند هر قرارداد دیگر احتیاج به عقد دارد ولی لازم نیست عقد بیمه به صورت عربی باشد، بلکه اگر متقاضی بیمه با هر واژه و بلکه با هر عملی- به صورت معاطات- مقصود خود را به بیمه کننده بفهماند و بیمه کننده هم قبول کند، عقد و قرارداد بیمه محقق شده و صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۳۷﴾اقوی و اظهر آنست که قرارداد بیمه قرارداد و عقد مستقلّی است، اگرچه ممکن است در قالب صلح به عوض یا صلح در برابر عوض یا هبهٔ معوّضه و یا ضمانت در مقابل عوض یا مانند آنها نیز به وجود آید.

﴿مسئلهٔ ۲۶۳۸﴾در عقد بیمه، علاوه بر شرایطی که در سایر عقود، از قبیل عقل، بلوغ، اختیار و عدم ممنوعیت از تصرّف است، چند شرط دیگر نیز لازم است:

۱- تعیین دو طرف قرارداد که فرد هستند یا مؤسّسه، شرکت یا دولت و سازمانها و دیگر واحدهای حقیقی و حقوقی.

۲- تعیین مورد و متعلّق بیمه که شخص است یا اتومبیل، کشتی یا هواپیما، مزرعه یا باغ، خانه یا مغازه و شخص ثالث و یا هر چیز دیگر.

۳- تعیین مبلغ و اقساط آن که باید درخواست کنندهٔ بیمه پرداخت کند و همچنین تعیین زمان پرداخت اقساط.

۴- تعیین زمان بیمه که از چه زمانی شروع می‌شود و چقدر ادامه می‌یابد، سالانه، ماهانه و یا عمری است.

۵- تعیین آفتها، خطرات، خسارات و تلفات که بیمه کننده عهده‌دار آنها می‌شود، مثلاً آتش سوزی، تصادفات، سیل، غرق شدن، بیماری، هر نوع آفت و چیزی که موجب خسارت می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۶۳۹﴾در بیمه لازم نیست میزان و اندازهٔ خسارت تعیین شود، بنابراین اگر بگویند و مقرر کنند هر اندازه خسارت وارد شود تمام یا قسمتی از آن‌را دستگاه بیمه کننده جبران کند، کفایت می‌کند و بیمه صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۴۰﴾در قرارداد بیمه هر یک از دو طرف می‌توانند مفاد ایجاب یا قبول را اجرا کنند و یا به صورت معاطات و عمل آن‌را به وجود آورند و لازم است تمام قیود و شرایطی که گفته شد معلوم شود و قرارداد بر اساس آنها واقع شود.

﴿مسئلهٔ ۲۶۴۱﴾تمامی اقسام با رعایت تمامی قیود و شرایط بیمه، صحیح است، چه بیمهٔ عمر باشد یا بیمهٔ کالاهای تجارتی و یا ساختمانها، کشتیها، هواپیماها، کارمندان دولت، اهل ده، شهر، ماشین و مانند آن.

﴿مسئلهٔ ۲۶۴۲﴾اگر گروهی با سرمایهٔ مشترک، مؤسسه‌ای تأسیس کنند یا چند نفر با هم قرار بگذارند که هر خسارتی به هر کدام از آنها وارد شد آن مؤسسه یا آن شخص جبران کند، صحیح است و باید مطابق قرارداد عمل کند و آن‌را «بیمه متقابل» می‌نامند و در فرض بیمه کردن شرکت یا مؤسسه، اگر آنها با پول مشترک و با اجازهٔ صاحبان آنها به تجارت بپردازند، جایز است و هر کدام از شرکا علاوه بر دریافت خسارت در صورت وقوع- مطابق قرارداد- سهمی هم از سود تجارت خواهند برد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۴۳﴾چون پرداخت اقساط بیمه نه به عنوان قرض است و نه معاوضه، بلکه نوعی تعهّد است در برابر تعهّد دیگر، بنابراین مؤسسه، شرکت یا شخص بیمه کننده، می‌تواند به منظور تشویق متقاضیان بیمه، متعهّد شود علاوه بر تأمین خسارت مبلغی هم به آنان بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۴۴﴾قرارداد بیمه با رعایت قیود و شرایطی که قبلاً گفته شد صحیح است، چه خسارت محتمل باشد یا در آینده واقع شود یا بداند هیچ خطری واقع نمی‌شود- یا واقع می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۶۴۵﴾اگر در قرارداد بیمه یکی از دو طرف به آنچه که ملتزم به آن شده است عمل نکند، طرف دیگر حق دارد بیمه را به هم بزند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۴۶﴾اگر پس از قرارداد بیمه معلوم شود که آن قرارداد واجد شرایط لازم نبوده و باطل بوده است، چند حالت پیش می‌آید:

۱- اینکه بیمه شونده چیزی از اقساط پرداخت نکرده باشد و خسارتی هم وارد نشده باشد، در این حالت لازم نیست بیمه شونده اقساطش را بپردازد و چیزی هم بر عهدهٔ بیمه کننده نیست.

۲- بیمه شونده مقداری از اقساط را پرداخت کرده باشد، در این حالت بیمه کننده مالک آن اقساط است اگرچه هیچ خسارتی را تحمّل نکرده باشد و بیمه شونده حق ندارد آن مقدار از اقساط را که پرداخت کرده، پس بگیرد.

۳- اینکه بیمه کننده خسارت را تحمل کرده باشد و پس از پرداخت خسارت معلوم شود بیمه باطل بوده است، در این صورت بیمه کننده حق ندارد اقساط باقی مانده را مطالبه کند چون باطل است، ولی بیمه شونده واجب است طبق تعهد اقساط را بپردازد چون عقد بیمه، فاسد هم که باشد موجب ضمان است.

احکام وکالت

﴿مسئلهٔ ۲۶۴۷﴾وکالت از امور رایج و عقلایی است که اسلام هم آنرا امضا کرده است و آن عبارت است از اینکه انسان کاری را که خود می‌تواند انجام دهد و در آن دخالت کند و آن کار طوری است که لازم نیست انسان خود بالمباشره به آن بپردازد، انجام آنرا به دیگری واگذار می‌کند تا از طرف او انجام دهد. مثلاً کسی را وکیل کند منزلی را برای او بخرد یا منزل را از طرف او بفروشد یا زنی را برای او عقد کند و یا در دادگاه از طرف وی اقامهٔ دعوی کند یا اینکه به عنوان وکیل مدافع از او دفاع کند یا اینکه از طرف کسی وکیل شود چیزی را امضا کند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۴۸﴾وکالت فقط در مواردی صحیح است که شرعاً مباشرت انسان در آن شرط نباشد. بنابراین در مواردی چون قسم خوردن، شهادت دادن در محکمه و در حضور حاکم شرع جامع شرایط، عبادتهای بدنی مانند نمازهای یومیه- واجب یا مستحب- و روزه که مباشرت شخص در آنها شرط است، وکیل گرفتن و وکالت صحیح نیست، امّا در عبادتهای مالی مانند پرداخت زکات، خمس و مانند آنها وکالت مانعی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۴۹﴾در قرارداد وکالت خواندن صیغهٔ عربی و حتّی لفظ لازم نیست، بلکه اگر انسان به دیگری به هر طریقی بفهماند که او را وکیل کرده و طرف هم بفهماند قبول کرده، مثلاً مال خود را به صورت معاطات به کسی بدهد که برایش بفروشد و او نیز آن مال را بگیرد که بفروشد، وکالت صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۵۰﴾اظهر آنست که اگر موکل، اصل وکالت را مشروط بر چیزی کند مثلاً بگوید اگر کسی از مسافرت بیاید تو وکیل من هستی، صحیح نیست. ولی اگر اصل کارهایی که انسان قدرت بر انجام آنها ندارد، نمی‌تواند از طرف کسی وکیل شود، مثلاً کسی که در حال احرام حجّ است، چون برای محرم جایز نیست صیغهٔ زناشویی‌بخواند، برایش جایز نیست از طرف کسی وکیل شود تا از قِبَل او عقد را جاری کند.

شرایط وکیل و موکّل

﴿مسئلهٔ ۲۶۵۱﴾موکل و وکیل، باید عاقل باشند و با قصد و اختیار اقدام کنند و وکیل، اگر فقط برای اجرای عقد قرارداد وکالت، انتخاب شود، بلوغ در او شرط نیست و در غیر این صورت باید بالغ هم باشد. بنابراین بچّه‌ای که خوب و بد را تشخیص می‌دهد اگر فقط در خواندن صیغه وکیل شود و آنرا با توجّه به معنا و شرایطش بخواند، صیغه‌ای که خوانده صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۵۲﴾وکالت افراد سفیه و ورشکسته مانعی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۵۳﴾وکالت فرد غیر مسلم از طرف فرد مسلمان یا کافر مانعی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۵۴﴾نمی‌توان برای انجام کارهای حرام یا کارهایی که قدرت لازم برای انجامشان را ندارد، از طرف کسی وکیل شد. مثلاً کسی که در حال احرام حجّ است، چون برای محرم جایز نیست صیغهٔ زناشویی بخواند، برایش جایز نیست از طرف کسی وکیل شود تا از قِبَل او عقد را جاری کند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۵۵﴾مورد وکالت باید معلوم شود، بنابراین اگر کسی را وکیل کند تمام کارهای او را انجام دهد جایز است امّا اگر کسی را وکیل کند بعضی از کارهای او را انجام دهد، ولی مشخّص نکند، وکالت باطل است؛ مگر اینکه موکل چندین کار داشته باشد و اختیار بدهد وکیل هر کدام را که مایل است انجام بدهد، ظاهر آنست که وکالت در این صورت باطل نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۶۵۶﴾وکالت برای دفاع از متّهم در دادگاه مانعی ندارد، مگر آنکه وکیل بداند متّهم ذی‌حق نبوده و دفاع از وی در نظر شرع ممنوع است، در این صورت وکالت از او جایز نیست. چنانچه وکیل بداند اگرچه متّهم در این مورد مثلاً محق نیست، ولی از جهت دیگری به او ظلم شده، در این صورت اگر وکیل از حقوق مشروع و قانونی او دفاع کند، اشکالی ندارد و اگر رسیدن متّهم به حقوق مشروع خود، مشروط به دفاع وکیل باشد، طوری که بدون دفاع وکیل حقّی از او ضایع می‌شود و فرد ذی‌حقّی از حقوق مشروع و قانونی خود محروم می‌گردد، دفاع از او واجب است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۵۷﴾اگر انسان کسی را وکیل کند که از طرف او زمین مواتی را احیا کند یا از دریا، ماهی یا پرنده از هوا برایش صید کند و در هر صورت اگر انسان کسی را وکیل کند، چیزهای مباحی به دست آورد که بر خلاف مقرّرات حکومت حقّهٔ اسلامی و قانون نباشد، وکالت صحیح است و هر چیز ی که وکیل به نیت موکل انجام داده ملك موّکل است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۵۸﴾وکالت از عقود جایز است، بنابراین هر دو طرف می‌توانند آنرا به هم بزنند، مگر آنکه در ضمن عقد لازمی شرط کنند که آنرا به هم نزنند. مثلاً در عقد نکاح که از عقود لازم است شرط کنند زن مثلاً تا مدّت پنجاه سال از طرف شوهر وکیل شود که اگر شوهر سه ماه یا دو ماه خرجی او را نداد یا اگر شوهر همسر دیگری انتخاب کند، زن حق داشته باشد، خودش را مطلّقه کند و نیز شرط کنند شوهر حقّ عزل او را نداشته باشد در این صورت این وکالت تا پایان پنجاه سال باقی و قابل عزل و به هم زدن نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۶۵۹﴾در هر موردی که موکل وکیلش را عزل می‌کند، پس از آنکه خبر عزل به وکیل رسید، او به هیچ وجه حق ندارد آن کار را انجام دهد، ولی اگر قبل از رسدن خبر، وکیل آن کار را انجام داده باشد، ولو اینکه در باطن وکیل عزل شده باشد، آن کار صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۶۰﴾وکیل هر وقت بخواهد می‌تواند از وکالت خود را عزل و برکنار کند اگرچه

موکل غایب باشد.

﴿مسئلۀ ۲۶۶۱﴾وکیل بدون اجازۀ موکل نمی‌تواند کاری را که به او واگذار شده به دیگری واگذار کند و اگر موکل اجازه داده باشد، مطابق اجازه، وکیل می‌تواند عمل کند. هم‌چنین اگر ظاهر کار طوری باشد که نشان بدهد موکل اجازۀ گرفتن وکیل را هم داده است، مثلاً کار طوری است که وکیل به تنهایی قدرت انجام آن‌را ندارد، در این صورت وکیل می‌تواند آن‌را به دیگری محوّل کند و چنانچه موکل گفته باشد برای من وکیل بگیر، واجب است از طرف او وکیل بگیرد و حق ندارد کسی را از طرف خودش وکیل کند.

﴿مسئلۀ ۲۶۶۲﴾اگر وکیل با اجازۀ موکل فرد دیگری را از طرف او وکیل کند، وکیل اوّل نمی‌تواند دوّمی را از وکالت عزل کند و اگر وکیل اوّل بمیرد وکالت دوّمی باطل نمی‌شو. ولی اگر وکیل اوّل با اجازۀ موکل فرد دیگری را از طرف خود وکیل کند، هم موکل و هم وکیل می‌توانند او را از وکالت عزل کنند و در این صورت اگر وکیل اوّل بمیرد یا عزل کند، وکالت وکیل دوّم باطل می‌شود، کما اینکه اگر موکل بمیرد وکالت وکیل اوّل و وکیل دوّم هردو باطل می‌شود.

﴿مسئلۀ ۲۶۶۳﴾وکالت با مرگ وکیل باطل می‌شود کما اینکه با مرگ موکل هم باطل می‌شود، اینکه وکیل از مرگ موکل اطلاعی نداشته باشد و همچنین اگر وکیل یا موکل جنون پیدا کنند، وکالت باطل می‌شود و در صورتی که موکل ورشکسته شود و حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش منع کند، اگر وکالت، موردش تصرّف در اموالش بوده، وکالت او باطل است. هم‌چنین در مواردی که متعلّق وکالت از بین رفته باشد و یا موکل خودش در مورد وکالت همان کاری را انجام دهد که به وکیل واگذار کرده است مثلاً به جای کسی که وکیل کرده بود خانه‌اش را به فروش برساند، خود بفروشد یا کاری کند که خلاف وکالت باشد، مثلاً همان خانه را به دیگری هبه کند، در این صورت وکالت باطل می‌شود.

﴿مسئلۀ ۲۶۶۴﴾برای کسی که چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند، چند صورت وجود دارد:

۱- اگر به آنان اجازه داده باشد هر کدام مستقلاً برای آن کار اقدام کنند، در این صورت هر کدام از آنها می‌توانند بر آن کار اقدام کنند و اگر یکی از آنها فوت یا عزل شود، وکالت دیگران باطل نمی‌شود.

۲- آنان را وکیل کرده و به آنان اجازه داده باشد به کاری اقدام کنند، ولی باید دسته جمعی اقدام کنند، در این صورت هیچ کدام نمی‌توانند به تنهایی اقدام کنند و باید به صورت گروهی عمل کنند و اگر یکی از ایشان فوت یا عزل شود، وکالت همه باطل می‌شود.

۳- اگر تصریح نکرده باشد که آنان مستقلاً می‌توانند اقدام کنند یا دسته جمعی باید اقدام کنند و دربارۀ هیچ کدام سخنی نگفته باشد و از قراین دیگر هم مشخّص نباشد که نظر موکل چیست، در این صورت نیز اظهر آنست که هیچ کدام نمی‌توانند به تنهایی اقدام کنند.

﴿مسئلۀ ۲۶۶۵﴾احتیاط واجب آنست که در مواردی که وکیل یا موکل یا هر دو، گاهی دیوانه یا

بیهوش می‌شوند، به معامله‌ای که انجام می‌دهند، ترتیب اثر داده نشود و با وکالت معامله انجام نگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۶۶﴾اگر مطابق قرارداد، موکل برای کاری که وکیل باید انجام بدهد، چیزی قرار بدهد، پس از انجام کار واجب است مطابق آن به قرار خود عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۶۷﴾اگر وکیل در نگهداری اموالی که در اختیار اوست کوتاهی کند یا در غیر اجازه‌ای که به او داده‌اند در آن تصرّف کند و آن اموال تلف شود، ضامن است و باید جبران کند. ولی اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و در غیر آن جهتی که به او اجازه داده‌اند مصرف نکند و به‌طور اتفاقی تلف شود یا نقصان پیدا کند، ضامن نیست و عوض آن‌را نباید بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۶۸﴾اگر دو نفر در اصل وکالت با هم اختلاف پیدا کنند، سخن و قسم کسی که منکر وکالت است، مقدّم است. ولی اگر اصل وکالت مورد اتّفاق باشد، ولی در ضایع و تلف شدن مال مورد وکالت یا در کوتاهی وکیل در حفظ و نگهداری، اختلاف پیدا کنند ادّعا و قسم وکیل مقدّم است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۶۹﴾اگر کسی را در ضمن عقد لازم وکیل کنند به‌طوری که نتوانند او را عزل کنند- یعنی وکیل بلا عزل- در این صورت موکل نمی‌تواند او را عزل کند و اگر عزل هم کرد منعزل نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۶۷۰﴾اگر در اصل وکالت اتّفاق نظر داشته باشند، ولی در متعلّق وکالت اختلاف داشته باشند، مثلاً موکل مدّعی باشد معاملهٔ خانه بوده ولی وکیل بگوید زمین بوده است، یا در مقدار مورد به صورت اقلّ و اکثر اختلاف داشته باشند یا موکل ادّعا کند مورد وکالت مقید بوده و وکیل بگوید مطلق بوده و هیچ قید و شرطی نداشته، قول موکل مقدّم است.

احکام قرض

اهمّیت قرض در اسلام

قرض دادن یکی از کارهای مطلوب، مستحب و مورد تأکید اسلام است که در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام تأکید زیادی روی آن شده است. از جمله جابر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: اگر کسی به برادر ایمانی خود قرض دهد، مال او همیشه در حال زیاد شدن بوده و فرشتگان الهی بر او رحمت می‌فرستند.[1]

نیز روایت شده است از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمودند: اگر کسی به برادر مسلمان خود قرض دهد، خدای عالم در برابر هر درهم که او قرض داده، به اندازهٔ وزن کوههای احد، رُضوی و طور

۱. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت ج ۱۸، باب ۶ از ابواب دین و قرض، ح۳، ص ۳۳۰.

سیناء، ثواب عطا می‌فرماید و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و با شتاب از صراط می‌گذرد و اگر برادر مسلمانی از کسی قرض بخواهد و شکایت خود را پیش او ببرد و با اینکه می‌تواند با قرض دادن مشکل او را حل کند، به او قرض ندهد، خدای جهان در روز قیامت که نیکوکاران را پاداش خیر می‌دهد، وی را محروم ساخته و بهشت را بر او حرام می‌کند.[1]

باز از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرموده‌اند: «من به کسی قرض بدهم محبوب‌تر و مطلوب‌تر است در نزد من از این‌که به همان اندازه در راه خدا صدقه بدهم؛ زیرا اگر کسی به دیگری قرض دهد و برای بازپرداخت آن زمان و مدّت بگذارد و بدهکار در آن زمان نتواند بپردازد، خداوند متعال برای هر روز تأخیر ثواب یک دینار صدقهٔ هر روز را عطا می‌فرماید».[2]

﴿مسئلهٔ ۲۶۷۱﴾قرض عبارت است از اینکه کسی مالی را به دیگری تملیک کند، طوری که طرف تضمین کند و متعهد بشود خود آن‌را یا مثل و قیمت آن‌را به تملیک کننده بپردازد و تملیک کننده را «مقرض» و تملک کننده را «مقترض» یا «مستقرض» می‌نامند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۷۲﴾در عقد و قرارداد قرض صیغه و لفظ خاصی شرط نیست، بلکه اگر وام دهنده چیزی را در اختیار دیگری به عنوان قرض قرار دهد و وام گیرنده به همین قصد آن‌را در اختیار بگیرد، قرض صحیح است ولی باید مقدار آن معلوم باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۷۳﴾احوط و بلکه اظهر آنست که مال قرض باید عین باشد و قرض دِین یا منفعت جایز نیست ولی مقدار آن باید در حد متعارف معلوم باشد به‌طوری که مال قرضی امری مبهم نباشد تا منتهی به اختلاف شود. هم‌چنین چیزهایی که شرعاً قابل تملّک نیست، قرض دادن آن نیز جایز نیست مانند شراب و خوک. لازم نیست مال قرض، عین شخصی باشد، بلکه قرض دادن عین کلّی و غیر شخصی نیز جایز است به‌طوری که عقد قرارداد قرض بر امر کلّی واقع شود، مثلاً چنانچه قرض دهنده بگوید: صد متر زمین به تو قرض می‌دهم و قرض کننده به این قصد قبول کند، قرض صحیح است اگرچه وقت تحویل دادن به صورت عین شخصی خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۲۶۷۴﴾در صحّت قرارداد قرض و مالک شدن قرض گیرنده، تحویل دادن و تحویل گرفتن مال قرض شرط است، ولی تصرّف قرض گیرنده نه در صحت قرارداد قرض شرط است و نه در مالکیت قرض گیرنده.

﴿مسئلهٔ ۲۶۷۵﴾اگر دو طرف قرارداد قرض، برای باز پرداخت آن زمانی را معین کرده باشند، مثلاً قرض دهد که در مدّت یک سال پرداخت شود، چنانچه بدهکار قبل از رسیدن آن وقت معین بخواهد بدهی خویش را بپردازد، واجب نیست طلبکار قبول کند- می‌تواند قبول کند یا نکند- ولی

---

۱. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت ج ۱۸، باب۶ از ابواب دین و قرض، ح۵، ص۳۳۱.
۲. وسائل‌الشّیعه، ج ۱۸ باب ۶ از ابواب دین و قرض، ح۳. ص ۳۳۰.

اگر تعیین وقت برای سهولت و همکاری با بدهکار باشد، در این صورت اگر بدهکار بخواهد بدهی‌اش را قبل از رسیدن وقت معین بدهد، طلبکار باید قبول کند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۷۶﴾در صورتی که دو طرف قرض، برای باز پرداخت وقتی را معین کرده باشند، طلبکار بنا به احتیاط واجب حق ندارد قبل از رسیدن موعد معین، طلب خود را مطالبه کند، ولی اگر قرض مدّت دار نباشد یا مدّت آن رسیده باشد، طلبکار هر وقت بخواهد می‌تواند طلب خود را مطالبه کند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۷۷﴾اگر طلبکار، طلب خودش را بخواهد، چنانچه بدهکار علاوه بر مستثنیات دِین چیزی داشته باشد و بتواند بدهی خود را بدهد، واجب است فوراً آن‌را بپردازد و اگر عمداً تأخیر کند گناهکار است و حاکم شرع واجد شرایط می‌تواند او را به پرداخت وادار کند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۷۸﴾اگر وام و قرض سررسید معین نداشته باشد یا سررسید معین داشته و زمان آن رسیده باشد، طلبکار حق دارد، طلب خویش را مطالبه کند، مگر آنکه بدهکار به هیچ وجه توان پرداخت نداشته باشد و غیر از منزل مسکونی متناسب و وسایل زندگی متعارف و چیزهایی که به‌طور معمول به آنها احتیاج دارد، چیز دیگری نداشته باشد، در این صورت طلبکار واجب است صبر کند و به بدهکار مهلت دهد تا قدرت پرداخت بدهی را پیدا کند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۷۹﴾کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بپردازد، در صورتی که کاسب است و به دست آوردن درآمد از طریق کاسبی برای او امکان دارد، واجب است کاسبی کند تا بتواند بدهی خود را بپردازد و اگر کاسب نباشد، ولی بتواند کاسبی کند و موجب عُسر و حرج برای او نشود، احتیاط واجب آنست که کاسبی کرده و بدهی خویش را ادا کند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۸۰﴾قرارداد قرض از عقود لازم است و قرض دهنده حق ندارد آن‌را فسخ کند و آن مالی را که به عنوان قرض داده پس بگیرد، اگرچه عین آن مال موجود باشد، ولی قرض دهنده در صورتی که مدّت معین و مهلت دادن را در ضمن قرض شرط نکرده باشد، می‌تواند از وام گیرنده طلب خود را مطالبه کند و به او مهلت ندهد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۸۱﴾اگر بدهکار اصلاً نتواند بدهی خود را بپردازد یا اگر بپردازد در عُسر و حرج واقع می‌شود، مطالبهٔ طلبکار از او جایز نبوده و حرام است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۸۲﴾اگر بدهکار دسترسی به طلبکار خود نداشته و امیدی هم به پیدا کردن او یا وارثش نداشته باشد، باید با اجازهٔ حاکم شرع طلب را به عنوان صدقه از جانب طلبکار به فقیر بدهد و بهتر است در صورتی که طلبکار سید نباشد آن‌را به فقیر سید ندهد. در صورتی که بدهکار پس از صدقه دادن طلبکار را پیدا کند لازم نیست طلب او را بپردازد و اگر طلبکار به صدقه راضی نشود، ظاهر آن است حاکم شرع از بیت المال جبران کند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۸۳﴾اگر کسی از دنیا برود و مالش بیشتر از مخارج واجب کفن و دفن و بدهیهای او نباشد، باید مالش را در همین موارد مصرف کند و به ورثهٔ وی چیزی نمی‌رسد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۸۴﴾اگر کسی مقداری پول طلا و نقره و یا چیزهای مثلی دیگری که افـراد و اجـزای مساوی آن در ارزش با هم برابرند، قرض بگیرد و قیمت آن در بازار ترقّی یا تنـزّل پیـدا کنـد، اگـر همان مقدار را که تحویل گرفته بود پس بدهد کفایت می‌کند و در صورت تنزل لازم نیست اضافه بدهد و در صورت ترقی نیز لازم نیست کمتر بدهد و در هر دو صورت اگر به آن مقـدار کمتـر یـا بیشتر راضی نشوند، اشکالی ندارد و اگر وام گیرنده بخواهد به جای جنس مماثل قیمت آن‌را بدهد و از طریق ادای قیمت قرض را بپردازد، حتماً باید هر دو راضی باشند و بدون تراضی صحیح نیست. ولی در مورد اسکناس، که از جهت قدرت خرید با آنها معامله می‌شود و بـه‌طـور معمـول در حـال ترقّی و تنزّل، تفاوت فاحش پیدا می‌کند، احتیاط واجب آنست که با همدیگر مصالحه کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۸۵﴾اگر مالی که قرض کرده است موجود بوده و از بین نرفتـه باشـد و صـاحب مـال، عین آن‌را مطالبه کند، بهتر است بدهکار همان را به او بدهد، اما واجـب نیسـت عـین آن‌را بدهـد و حق دارد عوض آن‌را بدهد.

ربای قرضی

﴿مسئلهٔ ۲۶۸۶﴾اگر قرض دهنده شرط کند بدهکار مبلغی از آن مقدار کـه گرفتـه اسـت، اضـافه بدهد یا از جنس دیگری به آن بیفزاید یا اینکه کاری برای او انجام بدهد یا آن‌را با کیفیت خاصـی که دارای ارزش مالی است تحویل دهد، همهٔ آنها ربا و حرام است، چه آن مالی که به عنوان قرض داده شده از قبیل چیزهایی باشد که با عدد و شمارش معین می‌شود یا بـا وزن و پیمانـه وماننـد آن، ولی اگر بدون شرط، وام گیرنده با میل خود بیشتراز آن مقداری کـه تحویـل گرفتـه اسـت، بـه وام دهنده بپردازد، اشکال ندارد بلکه مطلوب و مستحب هم هست.

﴿مسئلهٔ ۲۶۸۷﴾اگر قرض دهنده در ضمن قرارداد قرض به قرض گیرنده ایـن طـور بگویـد: ایـن مقدار را به تو قرض می‌دهم مشروط بر آنکه فلان مقدار موقع باز پرداخت به دیگری ببخشی، ربا و حرام است، بنابراین در حرام بودن ربا فرقی نمی‌کند، سود آن به طلبکار برسد یا به شخص دیگر.

﴿مسئلهٔ ۲۶۸۸﴾اگر قرض دهنده، هنگام قرض دادن شرط کند، قرض گیرنده یا هر کس دیگری کاری برای قرض دهنده انجام دهد که در نظر مردم ارزش مالی ندارد، مثلاً شرط کنـد بـرای او یـا پدر و مادرش دعا کند، اشکال ندارد، ولی اگر قرض دهنده شـرط کنـد، قـرض گیرنـده عـلاوه بـر پرداخت بدهی از طرف پدر و مادر از دنیا رفتهٔ قرض دهنده، نماز و روزهٔ قضا بجای آورد یـا بـرای او زیارت نیابی به عمل آورد که معمولاً این کارها در برابر اجرت انجام می‌شود، از مصـادیق ربـا و حرام است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۸۹﴾اگر در قرارداد قرض شرط کنند بدهکار موقع پرداخـت بـدهی از مبلـغ دریـافتی کمتر پرداخت کند یا اینکه طلبکار، به نفع بدهکار چیزی را متعهّد شود، مانعی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۹۰﴾کسی که بدهی مدّت دار دارد، مثلاً صد هزار تومان و ظرف مدّت یک سال باید

آن‌را بپردازد، اگر بدهکار و طلبکار با همدیگر توافق کنند آن مبلغ را ظرف مدّت مثلاً دو ماه، پرداخت کند و به جای مبلغ صد هزار تومان، هشتاد هزار تومان بپردازد، جایز بوده و حرام نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۶۹۱﴾مدت بدهی مدّت‌دار را جایز نیست با افزودن مبلغ بیشتر کرد و نیز جایز نیست بدهی بدون مدّت را با افزودن چیزی به آن مدت‌دار کرد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۹۲﴾ربا دادن مانند ربا گرفتن، حرام و ممنوع است و شرط ربایی که انجام شده فاسد است و قرض گیرنده، مقدار اضافه را که شرط کرده‌اند بدهکار نیست. اگر قرض دادن مقید به آن شرط ربوی باشد، صحت اصل قرض، محل اشکال و بلکه بنا بر اقوی باطل است. اگر قرض مقید به آن شرط ربوی نباشد و شرط ربایی به صورت ضمنی ملاحظه شده باشد، اقوی آنست که اصل قرض درست است و گیرندهٔ قرض ربایی بر آن مالك می‌شود و می‌تواند در آن تصرّف کند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۹۳﴾ربای قرضی که در مسائل قبل بیان شد به هیچ وجه جایز نیست و به‌طور مطلق حرام است و راهها و روشهایی که به عنوان «حِیَل فرار از ربا» برای فرار از ربای قرض ذکر کرده‌اند، نادرست و باطل است. آن روشها و حیل برای فرار از ربای معاملی-که فقط در باب معامله مثل به مثل جریان دارد- و بیع مثل به مثل است و در باب ربای قرضی اگر کسی به هر نحوی زیاد بگیرد و یا اینکه از آن راهها استفاده کرده باشد، ممنوع و حرام است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۹۴﴾اگر انسان در شهری مبلغی را به کسی بدهد تا در شهر دیگر کمتر بگیرد، مثلاً در شهر قم به تاجری صد هزار تومان بدهد و در اصفهان از طرف همان تاجر نود هزار تومان دریافت کند، صحیح است وآن را «صَرف برات» می‌نامند. برات یعنی حوالهٔ صَرف، معاملهٔ صَرف برات یعنی معاملهٔ حواله. همچنین اگر کسی در شهری مبلغی را بدهد و شرط کند که در شهر دیگر همان مقدار را پس بگیرد، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۹۵﴾اگر کسی پولی را به کسی بدهد تا پس از مدّتی در شهر دیگر از آن زیادتر بگیرد، ربا و حرام است، مگر آنکه قرض‌دهنده در مقابل مقدار اضافه‌ای که از قرض‌گیرنده دریافت می‌کند جنسی بدهد یا برای او کاری کند، در این‌صورت گرفتن آن زیاده اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۶۹۶﴾در مواردی که به ربای قرضی مبتلا شده و قرض را مقید به ربا نکرده است، قرض درست و شرط، فاسد است و مقدار زیاده را باید به صاحبش اگر شناخته می‌شود، برگرداند و اگر صاحب آن زیاده شناخته شده نیست، ممکن است آن مال موجود بوده و تلف نشده باشد که در این صورت در حکم اموال مجهول المالك است و مطابق حکم آن باید عمل شود. اما اگر آن مال تلف شده و در ذمهٔ طرف قرار گرفته باشد، حکم مظالم را دارد و با رجوع به حاکم شرع جامع شرایط به مصرف می‌رسد.

احکام سفته، چک و معاملات بانکی

سفته، چک و احکام آنها

﴿مسئلهٔ ۲۶۹۷﴾سفته از آن نظر که در برابر چیزی قرار می‌گیرد، سند و مدرک به حساب می‌آید. در این حالت مانند اسکناس مالیت ندارد و خود آن مورد معامله قرار نمی‌گیرد، بلکه مورد معامله آن پولهایی است که این سفته‌ها سند و مدرک اثبات آنهاست و سفته از این نظر مانند اسناد شرعیه است که گواهی می‌دهد فلان مبلغ در ذمهٔ کسی است که آن سفته‌ها را امضا کرده است، لذا مادامی که بدهکار بدهی را نداده است و سفته‌هایی که داده وصول نشده است، ذمّه‌اش بری نشده و بدهکاری او باقی است. اگر سفته‌ها گم شود یا دزد آنها را ببرد و یا بسوزند و در آتش از بین بروند، چیزی از طلبکار ضایع نشده است و طلبش در ذمهٔ بدهکار باقی است.

﴿مسئلهٔ ۲۶۹۸﴾سفته‌های رایج دو قسم است، ۱- حقیقی، ۲ دوستانه و مجاملی؛ سفته‌های حقیقی عبارت است از آن نوع سفته‌هایی که بدهکار در برابر بدهی خود به طلبکار به همان مقدار بدهی که دارد می‌دهد، مثلاً از شخص یا بانک، مبلغ یک میلیون تومان قرض می‌گیرد و در برابر همان مبلغ به وی سفته می‌دهد، اما سفته‌های مجاملی و دوستانه عبارت است از آن نوع سفته‌هایی که شخص سومی که بدهکار نیست، آنها را به کسی می‌دهد تا از آن استفاده کند.

﴿مسئلهٔ ۲۶۹۹﴾سفته‌های دوستانه و مجاملی ممکن است به این منظور باشد که مشکلی را از یک برادر ایمانی رفع کند به‌طوری که مستلزم کار خلاف شرع نباشد و کسی هم ضرر قابل توجّهی نبیند. در این صورت کاری است مطلوب و مورد تأکید روایات اسلامی، مثلاً سفته‌ای را در اختیار کسی قرار دهد تا او آن‌را توسط فرد ثالثی با مقداری‌کم کردن به پول نقد تبدیل و احتیاجش را رفع کند. این نوع معامله هم جایز است و هم مطلوب و ممکن است دادن سفته‌های مجاملی برای این باشد که گیرندهٔ سفته نزد تجّار، بانک یا دیگر مؤسسات مالی از وجهه و اعتبار بیشتری برخوردار شود و نیز شرعاً و قانوناً متعهّد شود آن مبلغی که در سفته نوشته شده است را بپردازد. این نوع دادن سفته هم با رعایت شرایطی که در مسائل بعد توضیح داده می‌شود، چه گیرنده یک نفر باشد و چه چند نفر، در صورتی که مستلزم ربا نباشد، جایز است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۰۰﴾اگر کسی که سفتهٔ حقیقی از بدهکار گرفته است بخواهد آن‌را با دیگری معامله کند، باید طوری عمل کند که ربا لازم نیاید. به عنوان مثال سفته دهنده مبلغی را از بانک یا شخص دیگری- با مقداری کمتر از مبلغ خود سفته- به صورت قرض بگیرد و سفته را به بانک یا خود شخص تحویل دهد و آنها را در وصول سفته، وکیل خود قرار دهد تا طلبکار پس از وصول آن، طلب خود را بردارد و مبلغ مازاد را به عنوان کارمزد حساب کند، مشروط بر آنکه مازاد، عرفاً متناسب با کارمزد بوده و برای فرار از ربا نباشد. بنابراین اگر به این ترتیب عمل نکند و مبلغی را که کمتر از مبلغ سفته است از شخص ثالث قرض بگیرد و تمام مبلغ سفته را به شخص ثالث حواله دهد، ربا بوده و حرام است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۰۱﴾اگر وام گیرنده، بیش از مبلغی که وام گرفته به وام دهنده سفته بدهد، مبلغ اضافی ربا و حرام است. در صورتی که اصل قرض مقید به آن نباشد، قرض صحیح ولی شرط فاسد است

و شرط فاسد قرض را فاسد نمی‌کند. ولی اگر اصل قرض مقید به آن باشد، بنا به اقوی اصل قرض هم باطل است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۰۲﴾کسی که سفتهٔ حقیقی دارد و طلبکار است و طلبش در ذمهٔ بدهکار و مدّت‌دار است و می‌خواهد طلب مدّت‌دارش را به قیمت کمتر ولی نقد بفروشد، خریدار بانک باشد یا شخصی دیگر، در این حالت صاحب سفتهٔ حقیقی به پولش می‌رسد و بانک یا آن شخص، طلبکار می‌شوند و در این صورت اگر بانک یا آن شخص آن سفته‌ها را به نقد بفروشند و هیچ کسر نکنند، اظهر آنست که معامله مشکلی ندارد و صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۰۳﴾اگر در برابر طلبی که از کسی دارد سفته یا چک مدّت‌دار داشته باشد و بخواهد پیش از موعد مقداری از طلبش را ببخشد و مابقی را از بدهکار بگیرد و به اصطلاح «اسکنت» کند، مانعی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۰۴﴾سفته‌های دوستانه را اگر شخص به منظور دادن به شخص ثالث بگیرد تا از او مبلغی کمتر از مبلغ مندرج در سفته دریافت کند و هنگام سررسید شخص ثالث حق داشته باشد به دهندهٔ سفته مراجعه کند و تمام مبلغ آن‌را از او بگیرد، مبلغ اضافه که سوّمی از اولی مطالبه می‌کند ربا و حرام است و شخص اول که سفته را وسیلهٔ ربا قرار داده، در این گناه شریک است. اصل قرض درست ولی سودی که شخص ثالث گرفته حرام است، مگر اینکه شخص اول آن اضافه را به‌طور رایگان به شخص ثالث بدهد، نه به منظور فرار از ربا یا اینکه شخص اول آن اضافه را به نیت استحباب شرعی به سومی بدهد، ولی اگر این دو عنوان نباشد ربا و حرام است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۰۵﴾در مواردی سفتهٔ دوستانه به شخص دوّم داده می‌شود تا به نفر سوم بدهد و مبلغی کمتر از مبلغ مندرج در سفته از شخص ثالث دریافت کند و شخص سوم حق داشته باشد به دومی مراجعه کند و در صورت عدم نتیجه به شخص اول مراجعه کند، برای اینکه شخص دوم یعنی گیرندهٔ سفته با داشتن همین سفته‌ها در نزد شخص ثالث اعتبار پیدا می‌کند و به همین جهت است که شخص ثالث حاضر می‌شود با شخص دوم معامله کند و از طریق همین معامله، دومی بدهکار شخص سوم می‌شود و لذا سومی می‌تواند به نفر دوم مراجعه کند. از طرف دیگر به دلیل اینکه در نزد این نوع اشخاص معلوم و مشخص است که شخص اول که سفته را داده اگرچه دوستانه بوده ولی با دادن همان سفته ملتزم شده است که مقدار معلوم را اگر دومی ندهد، خود او بپردازد. بنابراین بعد از معاملهٔ شخص ثالث با شخص دوم، در موقع سررسید، شخص ثالث حق دارد به دومی رجوع کند و اگر او نداد به اولی مراجعه کند و در این صورت اگر شخص اول طلب سومی را پرداخت کرد، حق دارد به شخص دوم رجوع کرده و مبلغ پرداختی را از او دریافت کند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۰۶﴾گاهی استفاده از سفته به این ترتیب است که شخص اول به بانک یا هر مؤسسهٔ مشابهی برای دریافت وام مراجعه می‌کند و آن مؤسسه یا بانک برای وام، سفته‌ای بیشتر از مبلغ وام مطالبه می‌کند و چند نفر هم که از اعتبار بیشتری برخوردارند، آن سفته‌ها را امضا می‌کنند و در

واقع آن اشخاص معتبر به عنوان دوستانه آن سفته‌ها را امضا می‌کنند و دهندهٔ سفته را نـزد بانـک یـا آن مؤسسه مالی ضمانت می‌کنند؛ سفته‌ها حقیقی ولی امضاها دوستانه است و آن بانک یـا مؤسسـه مالی کل مبلغ مندرج در سفته را از وام گیرنده، موقع سررسید دریافت می‌کند، در صورتی که ایـن عمل به صورت قرض باشد، این نوع سفته دادن ربا و حرام است و کسانی کـه بـه عنـوان دوسـتانه امضا کرده و ضامن گیرندهٔ وام شده‌اند، در گناه ربا شریک هستند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۰۷﴾طلبکار- هر که باشد- چنانچه در قبال تأخیر و دیرکرد وام خود- روزانه یا به هـر نحو، به عنوان جریمه یا هر عنوان دیگری- از وام گیرنده یا ضامن که چک یا سفته‌ها را امضا کرده است، مبلغی دریافت کند ربا و حرام است، ولو اینکه وام گیرنده رضایت بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۰۸﴾فرد یا افرادی که سفته‌ها را امضا می‌کنند، اگر قصد ضمانت سفته دهنده را داشته باشند و یا بدانند، بنای دولت و مقررات رسمی کشور این است که هر کس سفته‌ای را امضـا کنـد، ملتزم می‌شود که اگر بانک یا خریدار دیگر در صورت عدم پرداخت وام گیرنده، بـه امضـا کننـده رجوع کند، او بپردازد و حد و شرایط ضمان هم رعایت شـده باشـد، ضـامن وام گیرنـده هسـتند و بانک، طلبکار یا هر مؤسسه دیگری حق دارد به آنها رجوع کند و امضا کنندگان سفته‌هـا هـم بایـد بپردازند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۰۹﴾کلیهٔ احکام و اقسامی که برای سفته گفته شد در مورد چک هم جاری است. اگر کسی جنسی را خریداری کرده و در برابر آن چک داده اسـت و یـا وام گرفتـه و بـدهکار اسـت و واقعاً در برابر بدهی‌اش چک داده، به ایـن نـوع چـک «حقیقـی» مـی‌گوینـد. ایـن نـوع چکهـا اگـر مدّت‌دار باشند، کسانی که چک در دست آنهاست می‌توانند به مقداری کمتر از مبلغ چک، با خود طلبکار یا شخص دیگر معاملهٔ نقدی کنند و ایـن نـوع معاملـه صـحیح اسـت، مشـروط بـر آنکـه بـه صورت استقراض و قرض دادن نباشد و الا ربا و حرام اسـت و نیـز چـک را بـا نقـد معاملـه کنـد و معامله به مثل نکند. اگر چک را با چک معامله کند، نمی‌تواند یکی را با مـدّت بیشـتر و دیگـری را مدّت کمتر و بالأخره متفاوت صادر کند. ولی چکهای صوری و دوستانه که در برابر طلب و بدهی واقعی نیست و برای اهداف خاصی که در مسئلهٔ ۲۶۹۹ گفته شد در اختیار افراد قرار داده می‌شـود، معاملهٔ آنها در صورتی درست است که مطابق قـرارداد در ضـمن عقـد لازم دیگـر، چـک دهنـده، چک‌گیرنده را وکیل کند که آن چک را با بانک یا شخص ثالث دیگر از طرف صاحب چک، در ذمهٔ او، معامله کند. مثلاً دویست‌هزارتومان را که همان مقدار منـدرج در چـک اسـت بـه مقـداری کمتر مثلاً صدوهشتاد هزارتومان نقد به بانک یا هر شخص دیگری بفروشد و از طـرف دهنـدهٔ اول چک وکیل باشد آن مبلغ را که صد و هشتاد هزار تومان است، قرض بـردارد و در موعـد مقـرر بـه شخص اول که دهندهٔ اولیهٔ چک است بپردازد. معاملهٔ چک به ایـن صـورت صـحیح اسـت، چـون معاملهٔ چک مدّت‌دار به نقد است اشکالی ندارد. در نتیجه فرد اول پس از این معامله و پس از اینکه شخص دوم آن مبلغ را به عنوان قرض برداشت، بدهکار واقعی شخص سوم خواهد بود و چـون بـا

علم و آگاهی صورت گرفته است، شرایط و استلزامات ضمن عقد لازم هم، باید رعایت شود. بنابراین شخص سوم که پول نقد داده و چک مدّت‌دار را دریافت کرده است، می‌تواند به شخص اول رجوع کند و اگر شخص اول آن‌را پرداخت کرد، شخص اول به فرد دوم مراجعه کند و اگر فرد اول نپرداخت، می‌تواند مستقیماً به فرد دوم مراجعه کند و فرد اول که وکالت داده تا فرد دوم پس از معامله آن مبلغ را قرض بردارد، نمی‌تواند شرط نفع یا قرار زیاده بگذارد و الا ربا و حرام است، مگر آنکه نفر دوم آن اضافه را به عنوان کارمزد یا برای عمل به استحباب شرعی به فرد اول بپردازد.

معاملات بانکی

﴿مسئلهٔ ۲۷۱۰﴾وجوهی که انسان از بانک یا مؤسسات مالی و اعتباری، به عنوان وام یا به هر عنوان دیگر، دریافت می‌کند در صورتی که مطابق مقررات و ضوابط شرعی‌انجام شده باشد، جایز و حلال است. حتی اگر انسان علم اجمالی داشته باشد که در آنها پول حرام و نامشروع نیز وجود دارد و احتمال هم بدهد، این وجهی که دریافت کرده از همان پولهای حرام است، تحویل گرفتن و هر نوع تصرّف دیگری در آن حرام است؛ چنانچه مالکش را بشناسد، باید به او تحویل دهد و اگر نشناسد یا نتواند او را پیدا کند و یا به او برساند، مطابق حکم مالی که صاحبش شناخته شده نیست – مجهول المالک- با اجازهٔ مجتهد جامع شرایط، از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد یا به مصرف دیگر برساند. در این حکم بین بانکهای داخلی، خارجی، دولتی، غیر دولتی، دیگر مؤسسات مالی و اعتباری و صندوقهای قرض‌الحسنه، فرقی نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۷۱۱﴾سپرده‌های بانکی و دیگر مؤسسات اعتباری، اگر به عنوان قرض باشد و هیچ نوع سود شرطی که به‌طور متعارف دارای مزد است به آن نبندند، مانعی ندارد و هر نوع تصرّف طبق ضوابط شرعی جایز است؛ ولی اگر برای آن سود و شرطی در نظر بگیرند و یا بنای نظام بانک یا آن مؤسسه بر این باشد، در صورتی که قرض، مشروط بر آن سود و شرط نباشد، اصل قرض جایز و حلال ولی شرط فاسد است و اگر اصل قرض مشروط بر آن باشد، آن هم درست نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۷۱۲﴾در حرمت قرارداد سود یا هر نفع دیگر، فرقی میان اینکه در متن قرارداد تصریح به سود بشود یا اینکه بنای دو طرف یا نظام بر این باشد، نیست، بنابراین اگر ضوابط حاکم بر نظام بانکداری این باشد که به وامهایی که می‌دهند، سود داده شود، ربا و حرام است و در صورتی که اصل قرض مقید به آن نباشد، صحیح و سود آن حرام است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۱۳﴾مبنا و اساس نظام بانکداری در کشور جمهوری اسلامی ایران، بر اساس قانون نظام بانکداری اسلامی، مصوب مجلس شورای اسلامی است و آن قانون بر اساس ضوابطی که در قالب عقود اسلامی انجام می‌گیرد، تنظیم شده و مبنای عمل سیستم بانکی قرارداده شده است، در صورتی که دریافتها، پرداختها و اسناد بانکی‌مطابق آن عمل شده و رد و بدل شود و مسئولان بانک

توجیه شوند و مطابق ضوابط و مواد آن، کارها را انجام دهند، جایز و تصرّف در آنها حرام نیست. بنابراین مبنای نظام بانکداری اسلامی بر ربا نیست، بلکه بر حذف آنست و اگر خلاف آن عمل کند و بخواهد از این طریق از ربای قرضی به حسب صوری فرار کند، حرام خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۲۷۱۴﴾افرادی که سپرده‌های کوتاه یا بلند مدّت به عنوان عقد مضاربه، به بانکها یا مؤسسات اعتباری می‌سپارند، در صورتی که بانک یا آن مؤسسات، با آن پولها مطابق قرارداد مضاربه عمل کنند و به صاحبان سرمایه ماهیانه علی الحساب چیزی بدهند، اشکال ندارد، ولی اگر آن‌را به عنوان سود ثابت بدهند، مضاربه صحیح نبوده و باطل است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۱۵﴾جوایز و هدایایی که بانکها و دیگر مؤسسات اعتباری برای سپرده‌گذاران یا برای خریداران به وسیلهٔ قرعه یا به هر وسیله دیگری می‌دهند، جایز است، مگر آنکه اساس سپرده‌گذاری بر قرض دادن و به قصد گرفتن جوایز و هدایا باشد که در این صورت ربا بوده و حرام است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۱۶﴾حواله‌های بانکی یا تجاری که به آن «صرف برات» یا «معامله حواله» می‌گویند، مانند حواله‌های اشخاص و تجار مانعی ندارد، بنابراین اگر بانک یا آن تاجر در جایی و شهری از کسی یا نهادی پول بگیرد و حواله کند که پول دهنده یا وکیل او از آن بانک یا تاجر دیگر یا از نماینده و یا دفتر همان تاجر که در شهر دیگری قرار دارد، آن‌را دریافت کند و در مقابل این حواله و هزینه‌های آن چیزی یا مبلغی را بانک یا آن تاجر دریافت کند، اشکالی ندارد. مثلاً اگر کسی در تهران مبلغ صد هزار تومان به بانک یا تاجری بدهد و آن بانک یا آن تاجر حواله کنند تا در مشهد از شعبهٔ آن بانک یا تاجر دیگر و یا دفتر همان تاجر تهرانی در آن شهر، همان مبلغ صدهزار تومان را به آن شخص یا وکیلش تحویل دهند و در برابر این زحمات مبلغی را به عنوان حقّ‌الزحمه یا کارمزد، از او بگیرند یا اینکه از همان مبلغ اول این رقم را کم کنند، مثلاً صد هزار تومان در تهران بگیرند و حواله کنند که در مشهد نود و نه هزار تومان بگیرند، اشکال ندارد. در این مسئله فرق نمی‌کند که بانک یا آن تاجر پولی که می‌گیرد و حواله می‌کند به عنوان قرض باشد یا غیر قرض، منتها باید حقّ‌الزحمه معقول و متناسب کاری باشد که انجام داده‌اند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۱۷﴾اگر بانک یا موسسهٔ مالی دیگری، پولی را به شخصی بدهد و حواله کند که او در محل دیگر همان مبلغ را به شعبه دیگر یا به طرف معاملهٔ خود بپردازد، در صورتی که بانک یا مؤسسهٔ اعتباری، چیزی به آن شخص به عنوان حقّ‌الزحمه بپردازد، مانعی ندارد؛ ولی اگر چیزی از او به عنوان حقّ‌الزحمه دریافت کند، در این صورت اگر موسسهٔ مالی یا آن بانک، آن مبلغ را به آن شخص، قرض می‌دهد، در عین حال برای اینکه در شعبهٔ دیگری باید آن پول را بپردازد، چیزی دریافت می‌کند، چه شرط کند یا بنا را بر این گذاشته باشد، ربا و حرام است، در صورتی که قرض ندهد و قرار بر سود و زیاده گرفتن نباشد و همین مقدار در پول دادن و احالهٔ آن به شعبهٔ دیگر، حقّ‌الزحمه داشته و متناسب آن دستمزد بگیرد، مانعی ندارد، گرچه عقلایی بودن این کار محل

اشکال است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۱۸﴾در اعتبارهای بانکی معمول است تجار و کسانی که صادرات و واردات می‌کنند، قسمتی از بهای کالا را به بانک می‌دهند و بانک تمام قیمت آن‌را به کارخانه یا شرکتهای داخلی و خارجی می‌پردازد و اقدام به ترخیص کالا و ثبت آن به نام خود می‌کند و سپس مقادیر بیشتری از خریدار دریافت می‌کند و جنس را به وی‌تحویل می‌دهد. اگر بانک مابقی قیمت را به خریدار به عنوان قرض می‌دهد و در برابر زحماتی که می‌کشد و خدماتی که انجام می‌دهد و کالا را ترخیص کرده و به خریدار تحویل می‌دهد، آن زیاده را می‌گیرد که مانعی ندارد و ولی اگر مابقی قیمت را به خریدار قرض می‌دهد و با پرداخت مجموع قیمت، کالا را ترخیص می‌کند و به خریدار تحویل داده و اضافه می‌گیرد، در این صورت چه شرط سود کند و یا روال بر این باشد، ربا و حرام است، گرچه اصل معامله درست است. اگر بانک با خریدار شریک می‌شود و جنسی که ترخیص می‌شود در واقع مال مشترک بانک و خریدار است و اگر بانک به نام خودش ترخیص می‌کند در واقع به صورت ضمنی قبول کرده که پس از ترخیص به نام خود بانک به خریدار تحویل دهد و در واقع سهم خود را به خریدار بفروشد، در این صورت اگر بانک سهم خودش را به مقدار زیادتر به خریدار بفروشد، ایراد ندارد. فرض دیگری هم وجود دارد و آن اینکه اساساً بانک معامله را به نام خود انجام دهد و کل پول را هم خودش بپردازد و ترخیص کالا هم واقعاً به نام خود بانک باشد، ولی در ضمن همین معامله شرط شده باشد که اگر فلان تاجر به اندازهٔ مثلاً این مقدار پول به عنوان سپرده در این بانک داشته باشد، بانک موظّف باشد جنس ترخیص شده را به همان سپرده‌دار بفروشد و از طرف صاحب سپرده وکیل باشد که این مبلغ را از قیمت آن جنس کم کند، در این صورت بانک آن جنس را به صاحب سپرده که خریدار است می‌فروشد و مزد خدمات را هم می‌تواند حساب کرده و دریافت کند. امّا اقدام بانک به فروش کالا در صورت عدم پرداخت مابقی وجه از طرف خریدار یا به‌طور مطلق، در صورتی درست است که در ضمن قرارداد اعتبار با بانک چنین شرطی ذکر شده یا روال بر این باشد، در این صورت بانک می‌تواند کالا را فروخته و مخارج را بردارد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۱۹﴾اگر کسی مبلغی پول خارجی به کس دیگری قرض دهد، چنانچه بخواهد با پول کشور خود تحویل بگیرد یا بدهکار بخواهد و یا ناچار باشد وامش را با پول رایج کشور بپردازد، باید با نرخ بازار حساب کند، مگر اینکه خود طلبکار به کمتر از آن راضی شود.

﴿مسئلهٔ ۲۷۲۰﴾اگر مدّت سفته رسیده باشد، طلبکار می‌تواند مهلت دهد و ثواب هم دارد، ولی اگر برای مهلت دادن از بدهکار یا هر کس دیگری چیزی دریافت کند ربا و حرام است، اگرچه بدهکار راضی باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۲۱﴾اگر بانک رهنی یا هر بانک دیگری با قرار سود در برابر وامی که می‌دهند، چیزی را به عنوان وثیقه و رهن بگیرند، تا در صورت سررسید وام و عدم توانایی بدهکار در

پرداخت بدهی، آن‌را فروخته و طلب خود را دریافت کنند، هم اصل قرض درست است و هم رهن و وثیقه گذاشتن، ولی شرط سود، ربا و حرام است، ولی اگر شرط سود نکنند و مبلغی را به عنوان کارمزد و حقّ‌الزّحمه بردارند و قصد فرار از ربا نداشته باشند، جایز است و خرید و فروش چیز رهنی در صورتی که با مقررات شرعی منطبق باشد ایرادی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۲۲﴾ربای قرضی در تمام پولها و اسکناسهای رایج- ریال، ین، دلار، لیره، پوند و دینار و مانند آن- جاری و قرض دادن ده لیره مثلاً به دوازده لیره حرام است، ولی خرید و فروش در صورتی که عقلایی بوده و برای فرار از ربا نباشد، جایز است. همان گونه که معاملهٔ دلار به ریال و بالعکس، پول نو به کهنه و اسکناسهای درشت به خرد و امثال آنها جایز و حلال است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۲۳﴾اگر بانک با اینکه می‌داند سفته‌های داده شده دوستانه است و پشتوانه ندارد و صوری است و در عین حال به صاحب سفته قرض دهد و مقداری از مبلغ مندرج در سفته را به عنوان کارمزد و حقّ‌الزحمه کم کند، ظاهراً اشکال ندارد.

احکام رهن

﴿مسئلهٔ ۲۷۲۴﴾رهن عبارت از این است که بدهکار مقداری از مال خود یا دیگری را با رضایت صاحب آن، نزد طلبکار یا جایی که او می‌گوید، بگذارد که اگر بدهی خود را نپرداخت، طلبکار با شرایطی که در مسائل آتی گفته خواهد شد از آن مال وصول کند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۲۵﴾در رهن صیغه و لفظ خاصی شرط نیست و همین اندازه که بدهکار مال خود را به قصد رهن به‌طور معاطاتی در اختیار طلبکار قرار دهد و طلبکار هم قبول کند، رهن صحیح است و به آن مال «رهن» یا «مرهون»، به گذارندهٔ مال «راهن» و به گیرندهٔ مال «مرتهن» گویند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۲۶﴾در صحت رهن قبض مرتهن شرط است، بنابراین مادام که طلبکار یا نمایندهٔ او مال مرهون را تحویل نگرفته است، رهن تحقق پیدا نکرده است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۲۷﴾راهن و مرتهن شرط است، عاقل، بالغ، صاحب اختیار باشند و نیز لازم است سفیه، یعنی کسی که مالش را در راههای بیهوده خرج می‌کند، نباشند. حتی اگر راهن به علّت ورشکستگی توسط حاکم شرع جامع شراط از تصرف در اموالش منع شده باشد، نمی‌تواند مال خود را در رهن بگذارد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۲۸﴾انسان باید مالی را که رهن می‌گذارد ملک خودش باشد یا اینکه شرعاً در آن حقّ تصرف داشته باشد، بنابراین اگر مال کس دیگری را بخواهد رهن بگذارد در صورتی صحیح است که با اجازه و رضایت صاحب آن باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۲۹﴾مالی که رهن گذاشته می‌شود باید عین باشد، بنابراین رهن گذاشتن دین یا منفعت جایز نیست و نیز باید مشخص و معین باشد، پس رهن گذاشتن چیز مبهم جایز نیست. مثلاً اگر بگوید یکی از این دو فرش رهن باشد، جایز نیست، مگر آنکه به صورت کلّی دو طرف توافق

کنند یکی از آن دو چیز رهن باشد و مال مرهون با قبض معین شود، اظهر آنست که صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۳۰﴾چیزی که رهن گذاشته می‌شود باید، نقل و انتقال، خرید و فروش و دیگر تصرّفات در آن شرعاً جایز باشد، بنابراین رهن گذاشتن شراب، آلات قمار و خوک جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۷۳۱﴾اگر راهن مال خود را به انضمام مال دیگری با یک قرارداد رهن بگذارد، در ملک خودش صحیح و در ملک دیگری منوط به اجازهٔ اوست.

﴿مسئلهٔ ۲۷۳۲﴾منافع مالی که به رهن گذاشته می‌شود متعلق به کسی است که آن‌را رهن می‌گذارد، ولی بدون اجازهٔ مرتهن حقّ تصرّف در آن‌را ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۳۳﴾اگر راهن یا ورثهٔ او، مرتهن یا ورثه‌اش را امین ندانند می‌توانند مال رهن را نزد شخص ثالث یا کسی که حاکم شرع تعیین می‌کند امانت بگذارند و حتی اگر از اول هر دو توافق کنند که آن مال در نزد شخص خاص یا جای مخصوصی به صورت امانت گذاشته شود صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۳۴﴾راهن و مرتهن حق ندارند بدون اجازهٔ یکدیگر مال مرتهن را بفروشند، ببخشند یا اجاره دهند، ولی اگر یکی از آنان بدون اجازهٔ دیگری تصرّف در مال مرهون کند و سپس دیگری اجازه دهد اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۳۵﴾رهن در دست مرتهن امانت است؛ بنابراین اگر مرتهن در نگهداری آن کوتاهی نکند و مال مرهون تلف شود یا عیب و نقص پیدا کند، مرتهن ضامن نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۷۳۶﴾اگر مرتهن که مال مرهون را در اختیار دارد، با اجازهٔ راهن بفروشد، پول آن مانند خود آن مال، رهن است همچنین است اگر بی‌اجازه بفروشد و بعد اجازه بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۳۷﴾عقد رهن پس از رهن، از طرف راهن-که بدهکار است- لازم است و به‌هم زدنی نیست، ولی از طرف مرتهن- که طلبکار است- لازم نیست و قابل به هم زدن است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۳۸﴾عقد رهن با مرگ راهن یا مرتهن، باطل نمی‌شود، چنانچه راهن که بدهکار است بمیرد حقّ او به ورثهٔ او منتقل می‌شود و چنانچه مرتهن که طلبکار است بمیرد، حق به ورثهٔ وی منتقل می‌شود و آن مال هم چنان در رهن باقی می‌ماند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۳۹﴾در صورتی که وقت پرداخت رهن برسد و طلبکار مطالبه کند و بدهکار نتواند بپردازد، سه حالت مفروض است:

۱- چنانچه طلبکار در فروش مال رهن از بدهکار وکالت داشته باشد می‌تواند مال رهن را فروخته و به اندازهٔ طلبش بردارد و مابقی را به بدهکار بازگرداند.

۲- اگر وکالت نداشته باشد، باید از بدهکار اجازه بگیرد و مال را بفروشد و طلبش را بردارد و مابقی را به بدهکار بدهد.

۳- چنانچه از بدهکار وکالت ندارد و او اجازه نمی‌دهد یا اصلاً دسترسی به بدهکار وجود ندارد، می‌تواند از حاکم شرع جامع شرایط اجازه بگیرد و اگر به حاکم شرع و نمایندهٔ او دسترسی ندارد

از عدول مؤمنین منطقه اجازه بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۴۰﴾اگر طلبکار یا شخص دیگری در فروش مال رهن از طرف رهن دهنده وکیل باشد و شرط کنند که حقّ به هم زدن آن‌را نداشته باشد، تا زنده است و طلبکار طلب خود را نگرفته، وکالت او باقی است و در صورتی که وکیل یا موکل بمیرد، وکالت به هم می‌خورد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۴۱﴾در مواردی که راهن و مرتهن با همدیگر در سر تلف شدن مال رهنی اختلاف داشته باشند- راهن مدعی تلف نشدن باشد یا در صورت تلف شدن آن‌را بر اثر کوتاهی بداند، ولی مرتهن مدعی شود تلف شده، ولی در اثر کوتاهی نبوده است- قول مرتهن با قسم مقدم است، چه مال مرهون در ضمن اموال دیگر تلف شده باشد و یا به تنهایی از بین رفته باشد، مگر آنکه عین قبلاً مغصوب بوده سپس به صورت رهن درآمده باشد یا قبلاً عاریهٔ مضمونه بوده و بعد رهن شده باشد، در این حالت قول راهن با قسمش مقدم است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۴۲﴾اگر بدهکار ورشکسته شود و تمام اموالش تنها به اندازهٔ بدهیهایش باشد، شخص طلبکار به مال رهنی بر دیگران تقدم دارد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۴۳﴾اگر بدهکار جز خانهٔ معمولی محل سکونت و وسایل متعارف زندگی، چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را درخواست کند و باید صبر کند، ولی اگر خود خانه و اثاث آن‌را به رهن گذاشته باشد، طلبکار می‌تواند آنها را بفروشد و طلب خود را بردارد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۴۴﴾آنچه امروز در معاملات رهنی جریان دارد که مبلغی وام به صاحب خانه می‌دهند و خانهٔ او را به گرو برمی‌دارند و شرط می‌کنند قیمت کمتری برای اجاره بپردازند یا اصلاً اجاره ندهند، شرعاً جایز نیست و ربا و حرام است، ولی اگر صاحب خانه به قصد اجاره، خانه را به مبلغی هر چند کمتر از قیمت معمول اجاره دهد و در ضمن عقد اجاره شرط کند که مستأجر مبلغی را به او قرض دهد و او نیز خانه را در مقابل آن گرو بگذارد اشکال نداشته و معامله صحیح است.

احکام حواله

﴿مسئلهٔ ۲۷۴۵﴾حواله یا احاله عبارت از این است که شخصی که ذمّه‌اش بر بدهی کسی مشغول است و بدهکار اوست، ذمهٔ دیگری را جایگزین ذمهٔ خود قرار دهد، به عبارت دیگر، بدهکار طلبکارش را به آن دیگری حواله کند. بنابراین اگر بدهکار طلبکار را حواله دهد که بدهی را از دیگری بگیرد و آن طرف هم قبول کند که طلب را بپردازد و قرارداد حواله درست شود، آن طرف که به او حواله شده می‌شود بدهکار و طلبکار نمی‌تواند از بدهکار اولی مطالبهٔ طلب کند. حواله کننده را «محیل» و کسی که به او حواله شده «محالٌ علیه» و خود عمل «حواله» یا «إحاله» و طلبکاری که قبول کرده طلبش را از شخص ثالث بگیرد، «محتال» نامیده می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۷۴۶﴾در قرارداد حواله صیغه و لفظ خاصی شرط نیست و همین که بدهکار و طلبکار و شخص سوم، از حواله آگاه شده و قبول کنند، حواله صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۴۷﴾هر کدام از حواله دهنده و حواله گیرنده و آن کسی که به او حواله شده، باید عاقل، بالغ و دارای اختیار بوده و سفیه نباشند و از طرف حاکم شرع جامع شرایط از تصرّف در اموال خود منع نشده باشند، مگر آنکه حواله دهنده اگرچه از طرف حاکم شرع ممنوع التصرف است و لیکن حواله به کسی کرده که بدهکار حواله دهنده نیست و نسبت به بدهکار بریء الذمّه است، در این صورت حواله کردن اشکال ندارد چون حواله دهنده نسبت به اموال خود محجور است نه نسبت به ذمّه‌اش.

﴿مسئلهٔ ۲۷۴۸﴾برای صحیح بودن قرارداد حواله لازم نیست آنچه حواله می‌شود عین خارجی باشد، بلکه اگر منفعت یا کاری باشد که مباشرت شخص بدهکار در آن شرط نباشد، مانند انجام نماز و روزهٔ قضا و دوختن لباس، قرارداد حواله صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۴۹﴾کسی که برایش حواله داده می‌شود- محال علیه- اگر بدهکار حواله دهنده است، احتیاط واجب آنست که اگر به او حواله داده می‌شود، با رضایت او باش،. چه حواله شده از همان چیزی باشد که حواله کننده برعهدهٔ آن کسی که به او حواله کرده گذاشته باشد چه نباشد، ولی اگر محال علیه بدهکار حواله کننده نباشد، باید حواله با رضایت و قبولی وی باشد. هم‌چنین اگر کسی که حواله می‌دهد از آن کسی که به او حواله می‌شود مثلاً گندم طلب داشته باشد ولی به او جو حواله دهد باید با رضایت او حواله شود.

﴿مسئلهٔ ۲۷۵۰﴾موقعی که انسان حواله می‌دهد باید بدهکار باشد پس اگر بخواهد وام بگیرد تا هنگامی که نگرفته و بدهکار نشده است، حواله صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۷۵۱﴾مقدار و جنس حواله باید برای حواله دهنده و طلبکار معلوم باشد، بنابراین اگر مبلغی پول و مقداری گندم مثلاً به کسی بدهکار باشد و به او بگوید یکی از این دو طلب را از فلان کس دریافت کنید، حواله باطل است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۵۲﴾اگر مقدار بدهی طلبکار معلوم باشد ولی احتیاج به مراجعه داشته باشد مثلاً طلب در دفتر نوشته شده باشد و قبل از رجوع مقدار آن‌را ندانند، اقوی و احوط آنست که قبل از رجوع به دفتر حواله ندهند، بلکه اول دفتر را ببینند و به طلبکار مقدار طلبش را اطلاع دهند و سپس حواله دهند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۵۳﴾طلبکار ملزم نیست حواله را قبول کند، اگرچه کسی که به او حواله شده، فقیر نباشد و در پرداخت آن کوتاهی نکند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۵۴﴾اگر به کسی حواله دهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کند بنا بر احتیاط واجب قبل از پرداختن حواله، به حواله کننده رجوع نکند و اگر طلبکار، طلب خود را با محال علیه به مقدار کمتری صلح کند، محال علیه همان مقدار مصالحه شده را می‌تواند از محیل مطالبه کند و بهتر است در مقدار زاید، تراضی محیل و محتال به دست آید.

﴿مسئلهٔ ۲۷۵۵﴾در مواردی که کسی به بدهکار حواله دهد شرط نیست نوع بدهی حواله دهنده با

بدهی حواله شده یکی باشد و در صورت اختلاف در نوع و جنس بدهی نیز، اگر بدهکار موافقت کند، حواله صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۵۶﴾اگر کسی به صورت رایگان مبلغ حواله را بپردازد یا پرداخت آن‌را ضمانت کند و طلبکار هم قبول کند، حواله از عهدهٔ کسی که به او حواله شده ساقط می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۷۵۷﴾پس از آنکه حواله با تمام شرایط منعقد شد، حواله دهنده و آنکه به او حواله شده، حق ندارند حواله را به هم بزنند و طلبکار نیز حق ندارد حواله را به هم بزند و برای گرفتن طلب خود به حواله دهنده رجوع کند، مگر آنکه طرفی که به او حواله شده، موقع حواله فقیر و محتاج تأمین مخارج سالیانهٔ خود و عائله‌اش باشد و طلبکار هم متوجه نشده و بعد بفهمد، ولو اینکه شخص پس از اتمام حواله غنی شده باشد، در این صورت طلبکار می‌تواند حواله را به هم بزند و طلب خویش را از حواله دهنده بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۵۸﴾در صورتی که حواله دهنده و آن کسی که به وی حواله شده است و طلبکار یا هر کدام از آنان به هم زدن حواله را شرط کنند، مطابق شرط، می‌توانند حواله را به هم بزنند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۵۹﴾اگر حواله دهنده، خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به درخواست آن کسی که به او حواله شده- که مدیون حواله کننده بوده- است، حواله را پرداخته باشد، می‌تواند آن چیزی را که داده است از او بگیرد، ولی اگر بدون درخواست او داده، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه کند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۶۰﴾کسی که به او حواله شده، می‌تواند با موافقت طلبکار او را به شخص سوّمی حواله دهد، چه آن شخص سوم بدهکار او باشد چه نباشد و شخص ثالث هم با موافقت طلبکار می‌تواند او را به فرد چهارّم معرّفی کند.

احکام ضمانت

اقسام ضمان:

ضمان دو قسم است، عقدی و قهری.

الف- ضمانت عقدی

﴿مسئلهٔ ۲۷۶۱﴾ضمان یا ضمانت عقدی عبارت از این است که انسان با عقد و قرارداد خاصی، اختیاراً تعهّدی را ایجاد کند به این صورت که شخص سومی پرداخت بدهی فرد معینی را در زمان معین، به عهده بگیرد. به آن کسی که عهده‌دار می‌شود «ضامن»، به آن وجهی که مورد ضمان قرار می‌گیرد «مال مضمون» و به آن کسی که به نفع او ضمانت صورت می‌گیرد «مضمونٌ له» می‌گویند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۶۲﴾در ضمان عقدی صیغه و لفظ خاصی شرط نیست و به همین اندازه که ضامن مقصود را بفهماند، ولو با عمل و طلبکار قبول کند، کفایت می‌کند و رضایت بدهکار و قبول کردن او شرط نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۷۶۳﴾ضامن و طلبکار باید عاقل، بالغ و صاحب اختیار بوده و سفیه نباشند و نیز به علت ورشکستگی از طرف حاکم شرع جامع شرایط ممنوع التصرّف در اموال خود نباشند ولی این شرطها در بدهکار لازم نیست، بنابراین ضمانت بچه و دیوانه و سفیه بدهکار، در صورتی که طلبکار قبول کند، صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۶۴﴾ظاهر آنست که ضمانت باید معلّق نبوده و بدون قید و شرط باشد، بنابراین اگر اصل ضمانت را معلق به شرطی کند مثلاً بگوید من ضمانت تو را به عهده می‌گیرم اگر پدرم اجازه دهد، درست نیست. اگر اصل ضمانت را معلق نکند، ولی پرداخت بدهی را معلق به شرطی کند مثلاً بگوید من ضامن تو می‌شوم، ولی بدهی تو را وقتی می‌دهم که بدهکار ندهد، ظاهر آنست که ضمانت صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۷۶۵﴾کسی که می‌خواهد ضامن فردی شود، آن فرد که مضمون له است باید قبل از قرارداد ضمانت بدهکار باشد، بنابراین کسی که می‌خواهد از دیگری قرض کند مادامی که قرض نکرده بنا به مشهور ضمانت صحیح نیست، مگر اینکه مابین قطعی شدن گرفتن قرض و مقروض شدن فاصلهٔ کمی باشد که در این صورت صحت ضمانت خالی از قوت نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۷۶۶﴾ضمانت وقتی ثابت می‌شود که طلبکار، بدهکار و جنس بدهی مشخص باشد، بنابراین اگر چند طلبکار، بدهکار یا چند بدهی وجود داشته باشد، باید شخص طلبکار و بدهکار و نوع بدهی معین شود.

﴿مسئلهٔ ۲۷۶۷﴾در صورتی که طلبکار طلب خود یا مقداری از آنرا به ضامن ببخشد، نه کل طلب و نه آن مقدار را، ضامن نمی‌تواند از بدهکار بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۶۸﴾ضمانت از قراردادهای لازم است؛ بنابراین اگر صحیح و با تمام شرایط برقرار گردد، طلبکار و ضامن نمی‌توانند آنرا به هم بزنند، مگر آنکه هنگام بستن قرارداد ضمانت، برای ضامن یا طلبکار یا هر دو، شرط شده باشد که هرگاه خواستند بتوانند آنرا به هم بزنند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۶۹﴾وقتی که ضمانت با تمام شرایط انجام شد، بدهی از ذمهٔ بدهکار به ذمهٔ ضامن، منتقل و ذمهٔ بدهکار بری می‌شود و با بری شدن ذمهٔ بدهکار، طلبکار دیگر نمی‌تواند به او رجوع کند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۷۰﴾اگر ضامن موقع ضمانت، قدرت پرداخت بدهی طلبکار را داشته باشد و بعداً فقیر شود، طلبکار نمی‌تواند ضمانت را به هم بزند و طلب خود را از بدهکار اوّل بخواهد و اگر در موقع ضامن شدن نیز قدرت پرداخت نداشته، ولی طلبکار با وجود دانستن قبول کرده است، باز هم طلبکار نمی‌تواند ضمانت را به هم بزند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۷۱﴾اگر انسان موقعی که ضامن می‌شود، قدرت پرداخت طلب طلبکار را نداشته باشد و طلبکار آن موقع نداند و بعد بفهمد، می‌تواند ضمانت را به هم بزند، ولی اگر قبل از اینکه طلبکار بفهمد، ضامن قدرت پرداخت پیدا کند، ظاهر آنست که به هم زدن ضمانت خالی از اشکال نیست

بلکه لزوم ضمان خالی از قوّت نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۷۷۲﴾اگر کسی بدون درخواست و رضایت بدهکار ضامن او شود و بدهی بدهکار را بپردازد، حق ندارد چیزی از بدهکار مطالبه کند، ولی اگر با درخواست و اجازهٔ بدهکار باشد و ضامن قصد عمل رایگان نداشته باشد، می‌تواند آنچه از بابت او پرداخت کرده، از بدهکار مطالبه کند، مگر آنکه ضامن به طلبکار به جای جنسی که بدهکار باید می‌داده چیز دیگری بدهد؛ مثلاً گندم بدهکار باشد و ضامن به طلبکار جو پرداخت کند، در این صورت ضامن نمی‌تواند آن‌را از بدهکار بخواهد، مگر آنکه بدهکار راضی شود.

﴿مسئلهٔ ۲۷۷۳﴾اگر بدهی بدهکار مدّت دار باشد و ضامن با همان مدت ضمانت او را قبول کند، ولی پیش از موعد بدهی را پرداخت کند، حق ندارد پیش از موعد از بدهکار مطالبه کند، مگر آنکه با رضایت بدهکار آن‌را پیش از موقع بپردازد. در این صورت می‌تواند پس از پرداخت، همان موقع از طلبکار مطالبه طلب کند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۷۴﴾اگر بدهکار مالی را نزد طلبکار گرو بگذارد، پس از آنکه کسی ضمانت او را کرد رهن به هم می‌خورد و مال از گرو آزاد می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۷۷۵﴾اگر بدهی بدهکار مدّت‌دار باشد و ضامن قبل از رسیدن موعد بمیرد، طلبکار حق دارد فوراً به ورثهٔ ضامن مراجعه کند و طلب خود را از آنها دریافت کند، ولی ورثهٔ ضامن حق ندارند پیش از رسیدن موقع، آنچه پرداخت کرده‌اند را از بدهکار مطالبه کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۷۶﴾اگر کسی بدهی کسی را ضمانت کند و بدهکار شود، شخص سوم هم می‌تواند بدهی ضامن را ضمانت کند و در این صورت ضامن دوم بدهکار می‌شود و پس از آنکه بدهی توسط ضامن دوم پرداخت شد، اگر ضمانت ضامن دوم با اجازهٔ ضامن اول بوده، ضامن دوم می‌تواند به ضامن اول رجوع کند و در صورت مجاز بودن ضمانت ضامن اول از سوی بدهکار اصلی، ضامن اول هم به بدهکار اصلی مراجعه خواهد کرد. همچنین است حکم مواردی که ضامن سوم و چهارم و هرچه بالا روند ضمانت ضامنهای قبل از خود را بکنند یعنی چهارمی به سومی و سومی به دومی و دومی به اولی و اولی به بدهکار اصلی رجوع خواهد کرد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۷۷﴾چند نفر می‌توانند مشترکاً بدهی یک نفر را ضمانت کنند، چه سهم هر کدام با سهم دیگران برابر باشد یا متفاوت و با پرداخت سهم هر یک، به همان اندازه از بدهی کسر می‌شود، ولی ضمانت چند نفر به‌طور مستقل نسبت به تمام بدهی به‌طوری که طلبکار بتواند از هر کدام آنها همهٔ بدهی را مطالبه کند، محل اشکال است، اگرچه صحت آن خالی از قوّت نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۷۷۸﴾ضمانت از منافع مانند ضمانت از کاری که به عهدهٔ دیگری است، مثل ضمانت از اجیر یا خیاطی که دوخت و دوز را انجام دهد، در صورتی که مباشرت شخص خاصی شرط نباشد، صحیح است؛ ولی در صورتی که شرط کرده باشند، فلان شخص مباشرتاً دوخت و دوز را باید انجام دهد، ضمانت او صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۷۷۹﴾ضمانت اعیانی که در ذمهٔ بدهکار و به صورت کلّی است، صحیح است، ضمانت اعیان جزئی موجود در عالم خارج هم صحیح است بنابراین اگر کسی برای خریدار ضامن شود که اگر جنس فروخته شده معیوب در آمد یا اگر معلوم شد مال دیگری بوده، به جای آن جنس دیگری بدهد، ضمانت او صحیح است و باید مطابق آن عمل کند.

ب – ضمانت قهری[۱]

﴿مسئلهٔ ۲۷۸۰﴾ضمانت قهری ضمانتی را گویند که بدون قرارداد و عقد خاص و معین حاصل شود. مانند مواردی که انسان بر جان دیگری یا بر اموال و منافع وی تسلط پیدا کند و از این راه خسارت و زیانی بر خود او یا بر اموال، حقوق و منافع مشروع وی وارد کند یا سبب اتلاف و از بین رفتن یکی از آنها شود، چه خود باعث شود و چه دستور اتلاف را صادر کند و یا به صورت عدوانی و ناحق مالی را در اختیار داشته باشد و از هر راهی بر آن مال ضرر و زیانی وارد شود یا مثلاً حیوانی داشته باشد و بر اثر سهل‌انگاری او، آن حیوان به کسی زیانی وارد سازد، یا کسی را اغوا کند و با اغوای او طرف دست به کاری زند که موجب تلف یا اتلاف گردد و مانند اینها، در تمامی این موارد ضمانت به‌طور قهری ثابت است. در مورد حیوانی که در اثر مسامحه موجب زیان می‌گردد، اگر آن حیوان به کسی حمله کند و طرف از خود دفاع کند و در اثر دفاع، آن حیوان کشته شود، دفاع کننده ضامن نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۷۸۱﴾اگر انسان از راه حرام و نامشروع مالی را کسب کند، ضامن آن مال خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۲۷۸۲﴾کسی که مسئولیت انجام کار مشروع و قانونی در یک ارگان، نهاد، مؤسسه، شرکت و مانند آنها را قبول کرده است، به صورت اجیر و اجاره باشد یا به هر صورت دیگر، در حقیقت او به صورت امین مسئولیت انجام آن‌را به عهده گرفته و موظف است مطابق مقررات آن تشکیلات وظیفهٔ خود را به نحو احسن انجام دهد؛ در غیر این صورت هم گناه کرده است و هم نسبت به حقوق مقرره ضامن است چون کارش را انجام نداده است. اما آن مقدار کاری که انجام داده است، اگر دارای اجرت باشد و روال آن تشکیلات بر این نباشد که هر کس خلاف مقررات عمل کرد، هیچ گونه استحقاقی ندارد و او نیز قصد رایگان نداشته باشد، اجرت متعارف آن کار را مستحق خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۸۳﴾اگر بدون رعایت مصالح عابران و بدون ملاحظهٔ حال آنان در جادهٔ عمومی آب بپاشد یا برف و مانند آن که موجب لغزندگی راه است بریزد، یا خاک و گل و یا جنسی بگذارد و

---

۱. از جمله موارد مهمی که ذیل ضمانت قهری می‌گنجند، یکی در امور پزشکی است که مسائل مربوط به آن در بخش احکام پزشکی آمده و دیگری ضمانت دیه است که مسائل آن نیز در احکام متفرقهٔ دیات آمده است.

محل را تنگ کند یا اینکه موتور، دوچرخه یا ماشین خود را پارک کند و موجب تنگی مسیر عبور و یا مسدود شدن آن شود و در اثر آن آسیب مالی و جانی به کسی یا کسانی وارد شود، ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۸۴﴾اگر راننده در اثر مسامحه و تخلف در مقررات رانندگی تصادف کند و در نتیجه آسیب مالی و جانی به کسی برسد، راننده ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۸۵﴾اگر راننده در اثر مسامحه و تخلف از مقررات راهنمایی و رانندگی کسی را بکشد، قتل او شبیه قتل عمد خواهد بود، ولی اگر مسامحه و تخلف از مقررات نکند و در خود رانندگی هم تخلفی نداشته باشد و در عین حال قتلی صورت پذیرد، قتل خطا محسوب می‌شود و در آن صورت دیهٔ قتل خطا را باید بدهد که در باب دیات، احکام آن توضیح داده خواهد شد.

احکام کفالت

﴿مسئلهٔ ۲۷۸۶﴾کفالت آنست که انسان متعهد و ضامن شود که هر وقت طلبکار و یا کسی که نسبت به دیگری ذی‌حق است یا ادعای ذی‌حق بودن را دارد- طوری که ادعای او قابل قبول است- بدهکار یا طرف را بخواهد، او طرف را احضار کند و به آنان تحویل دهد. فرق بین کفالت و ضمان در این است که متعلَق ضمان به معنای خاص فقهی، اموال و حقوق و منافع است و متعلَق کفالت انسان است، این نوع تعهد و ضمانت را «کفالت» و به کسی که ضامن و متعهد می‌شود، «کفیل» و به طلبکار یا ذی‌حق و یا مدعی ذی‌حق بودن، «مکفولٌ له» می گویند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۸۷﴾کفالت از عقود است و در میان کفیل و صاحب حق که مکفول له است واقع می‌شود و از عقود لازم است و بدون اقاله و قرارداد، حقّ به هم زدن آن برای کفیل و مکفول له و یا برای هر دو وجود ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۸۸﴾کفالت وقتی صحیح است که کفیل به هر لفظی ولو اینکه عربی نباشد، یا با عملی به صاحب حق بفهماند که متعهد و ضامن می‌شود هرگاه بدهکار، خود یا طرفش را بخواهد، او را حاضر کند و به او تحویل دهد و او نیز قبول کند.

شرایط کفالت

﴿مسئلهٔ ۲۷۸۹﴾کفیل باید عاقل و بالغ بوده و کسی وی را برای کفالت مجبور نکرده باشد و سفیه و ممنوع التصرف- در جایی که نیاز به تصرف مالی دارد- نباشد و قدرت احضار، آوردن و تحویل شخصی را که کفیلش شده، داشته باشد؛ ولی مکفول له که همان طلبکار یا ذی‌حق باشد و همچنین بدهکار و طرف صاحب حق لازم نیست عاقل، بالغ و غیر سفیه باشد، بنابراین کفالت غیر عاقل و سفیه با اجازهٔ ولیّ ایشان درست و صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۹۰﴾عقد کفالت ممکن است مطلق و بدون مدّت و نیز ممکن است مدت‌دار باشد؛ در صورت مدّت‌دار بودن، ممکن است آن‌قدر کم باشد که عرفاً فوری به حساب آید «معجّل» و یا

مدّت‌دار غیر فوری باشد مثلاً قرارداد کفالت را یک دفعه به صورت فوری می‌بندند و گاهی به صورت یک هفته و یک ماهه یا بیشتر قرار می‌دهند و گاهی نه فی‌الفور را ذکر می‌کنند و نه مدّت را، در مواردی که فی‌الفور یا مطلق بگویند مراد همان فی‌الفور متعارف عرفی است و اگر مدّت‌دار بگویند باید زمان را طوری ذکر کنند که احتمال کم و زیاد شدن داده نشود.

﴿مسئلهٔ ۲۷۹۱﴾هر یک از موارد هفت‌گانهٔ زیر قرارداد کفالت را به هم می‌زند:

۱- کفیل، شخص بدهکار یا کسی که حق در گردنش است را تحویل طلبکار دهد و یا خودش حاضر شده و تسلیم گردد.

۲- حقّ طلبکار و ذی‌حق ادا شود.

۳ – ذی‌حق از حقّ خود صرف نظر کند.

۴- بدهکار و کسی که علیه وی اقامهٔ دعوی شده از دنیا برود.

۵- کفیل بمیرد و از دنیا برود.

۶- صاحب حق کفیل را از کفالت آزاد کند.

۷- صاحب حق به وسیلهٔ حواله یا هر وسیلهٔ دیگری حقّ خود را به دیگری واگذار کند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۹۲﴾اگر صاحب حق بمیرد، کفالت باطل نمی‌شود؛ بلکه حقّ مکفول له به ورثه‌اش منتقل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۷۹۳﴾کفیل بدون رضایت طلبکار و صاحب حق، حقّ به هم زدن کفالت را ندارد، مگر آنکه در قرارداد کفالت این حق برای وی شرط شده باشد، ولی طلبکار و صاحب حق هر وقت بخواهد می‌تواند عقد کفالت را به هم بزند.

﴿مسئلهٔ ۲۷۹۴﴾قرارداد کفالت ممکن است به صورت رایگان برقرار شود و ممکن است در برابر عوض منعقد گردد و در صورتی که در برابر عوض قرار گیرد ممکن است عوض بر عهدهٔ طلبکار یا بدهکار و یا بر عهدهٔ فرد اجنبی باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۹۵﴾اگر کفیل در زمان کفالت مدّت‌دار یقین پیدا کند یا احتمال معقول بدهد که شخص مورد کفالت قصد فرار دارد، می‌تواند او را پیش از موعد تحویل دهد و در این صورت قرارداد کفالت به هم می‌خورد.

﴿مسئلهٔ ۲۷۹۶﴾اگر کفیل بخواهد بدهکار را تحویل بدهد، در صورتی که این عمل مستلزم هزینه باشد، اگر با اجازهٔ طلبکار و ذی‌حق باشد بر عهدهٔ خود طلبکار است، ولی‌اگر بدون اجازه باشد، بر عهدهٔ کفیل است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۹۷﴾اگر شخصی فرد بدهکار یا آن کس که حقی بر گردن اوست را فراری دهد، در صورتی که طلبکار و صاحب حق دسترسی به او نداشته باشد، فراری دهنده باید او را پیدا کند و تحویل دهد یا اینکه بدهی او را بپردازد. فراری دادن قاتل از دست ورثهٔ مقتول نیز از این قبیل است.

﴿مسئلهٔ ۲۷۹۸﴾اگر کفیل منکر قرارداد کفالت باشد، ولی صاحب حق آن‌را ادعا کند، در

صورتی که مدعی دعوای خویش را با دلیل اثبات نکند، کفیل که منکر کفالت است قسم می‌خورد و کفالت را منتفی می‌سازد.

احکام امانت و امانت‌دار

یکی از اموری که در اسلام و منابع دینی بر آن تأکید زیادی شده است و توجه و عنایت ویـژه و حفظ و نگهداری آن از علایم ایمان و باور دینی به حساب آمده، امانت‌داری‌است. قـرآن‌کـریم در سورهٔ مؤمنون، امانت‌داری و رعایت عهد و پیمانها را از علایم ایمان و نشـانهٔ فـلاح و رسـتگاری بـه شمار آورده و فرموده است: «وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ»[1] و همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده‌اند به طولانی بودن رکوع یا سجدهٔ کسی نگاه نکنید برای اینکه ممکن است به آن عادت کرده باشد و اگر آن‌را ترک کند دچار ترس و اضطراب می‌گردد، بلکه برای شناخت درستی و نادرستی واقعی فرد به راستگویی و امانت‌داری او نظر کنید.[2]

امانت و امانت‌داری در نظام اسلامی و منابع دینی از آن چنان جایگاه رفیعی برخوردار اسـت کـه آن‌را از محوری‌ترین شرایط، برای پذیرش مسئولیتها و موقعیتهـای‌کلیـدی اجتمـاعی و سیاسـی، بـه شمار آورده‌اند به‌طوری که اگر کسی امین نباشد، در نظام اسـلامی حـقّ تصـدی مسـئولیتهای مهـم اجتماعی مانند امامت امّت، مرجعیت دینی، قضاوت اسلامی و دیگر مقامهای اجتماعی و سیاسـی را ندارد، در غیر این صورت اگر کسی مسئولیتی را بپذیرد و آسیب و ضررهایی وارد سازد، علاوه بـر اینکه گناه کرده، ضامن نیز هست.

﴿مسئلهٔ ۲۷۹۹﴾اگر کسی مال خود را در اختیار دیگری قرار دهد که برایش حفظ کنـد و او هـم قبول کند، امانت محقق می‌شود و امانت‌دار واجب است به شـرایط و احکـام امانـت و امانـت‌داری عمل کند. در تحقّق امانت لفظ و صیغهٔ خاصی شرط نیست بلکه امانت هم با لفظ و هم با عملی که مقصود را بفهماند محقق می‌شود. امانت‌گذار را «مُوَدّع» یا «ودعی» و امانت‌دار را «مستودع» و امانت را «ودیعه» می‌نامند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۰۰﴾امانت‌دار و امانت‌گذار هر دو باید عاقل و بالغ باشند اگر انسان مالی را نزد بچه یا دیوانه امانت بگذارد یا بچه و دیوانه مالی را نزد کسی امانت بگذارند صحیح نیست، مگر آنکه بچه و دیوانه فقط عاملی برای رسیدن مال به دست عاقل و بـالغ باشـند، گرچـه ایـن دو فـرض از جهـت حکم شرعی متفاوت می‌باشند که در مسائل بعد توضیح داده می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۸۰۱﴾اگر امانت‌دار چیزی را از بچه یا دیوانه به‌طور امانت تحویل بگیـرد واجـب اسـت

---

۱. یعنی: مؤمنان کسانی هستند که امانت‌داران خوبی هستند و تعهّدات خود را رعایت می‌کنند (مؤمنون: ۸).
۲. وسائل‌الشّیعه چاپ آل‌البیت، ج ۱۹، ص ۶۸، باب ۱ از احکام ودیعه، ح ۳.

آن‌را فوراً به صاحبش بازگرداند و در صورتی که آن مال ملک خود کودک یا دیوانه باشد، واجب است آن‌را به ولیّ آنان برساند و اگر در این فرض آن شیئ از بین برود، امانت‌دار ضامن عین یا قیمت آن خواهد بود، مگر آنکه به عنوان امانت تحویل نگرفته باشد، بلکه به این عنوان تحویل گرفته باشد که نگذارد مال خراب شود و از آن نگهداری کند یا به ولیّ ایشان برساند، که اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود ضامن نیست.

﴿مسئلۀ ۲۸۰۲﴾کسی که نمی‌تواند و از حفظ و نگهداری امانت عاجز است، احتیاط واجب آنست که آن‌را قبول نکند، مگر آنکه توانایی او از مالک بیشتر باشد و کس دیگری که بتواند آن مال را بهتر حفظ کند وجود نداشته باشد یا مالك وضعیت امانت‌دار را بداند و یا او مالك را از وضع خود آگاه سازد و در عین حال مالك آن مال را نزد او به امانت گذارد در این صورت رعایت آن احتیاط واجب نیست، گرچه مطلوب است.

﴿مسئلۀ ۲۸۰۳﴾اگر امانت‌دار به صاحب مال بفهماند که حاضر نیست از مال او نگهداری کند و در عین حال صاحب مال آن‌را نزد او بگذارد و برود، اگر صاحب مال خود قدرت و تمکن حفظ مالش را دارد و در عین حال مال را نزد آن فرد گذاشته و می‌رود، اگرچه مستحب آنست که امانت‌دار در صورت امکان آن‌را نگهداری کند، ولی اگر تلف شود ضامن نیست چون امانت را قبول نکرده است. اما اگر صاحب مال قدرت و تمکن نگهداری از آن مال را ندارد و امانت‌دار این قدرت را دارد یا از صاحب مال تواناتر است و یا صاحب مال غایب است و از اوضاع مال خبر ندارد و مال هم به صورتی است که اگر نگهداری نشود در معرض فساد و تلف شدن قرار می‌گیرد و در این صورت احتیاط واجب آنست که امانت‌دار آن‌را در حد امکان حفظ کند.

﴿مسئلۀ ۲۸۰۴﴾قرارداد امانت از قراردادهای لازم نیست، بنابراین هر کدام از طرفین که بخواهند می‌توانند آن‌را به هم بزنند، منتها اگر امانت‌دار منصرف شود و قرارداد امانت را به هم بزند، در حد امکان واجب است فوراً امانت را به صاحب یا وکیل و یا ولیّ او برساند یا به آنان اطلاع دهد و اگر بدون عذر موجه به صاحبش نرساند یا به آنان اطلاع ندهد و امانت از بین برود، ضامن است که عین یا قیمت آن‌را به صاحبش برساند.

﴿مسئلۀ ۲۸۰۵﴾کسی که امانت را می‌پذیرد باید جای مناسب آن امانت را داشته باشد و اگر ندارد در تهیۀ آن تلاش کند و طوری از آن نگهداری کند که مردم نگویند در امانت کوتاهی یا خیانت شده است و اگر در جای غیر مناسب نگهداری کند و تلف شود، ضامن است.

﴿مسئلۀ ۲۸۰۶﴾کسی که امانت را می‌پذیرد، اگر در حفظ و نگهداری آن کوتاهی یا زیاده‌روی نکند و به‌طور اتّفاقی از بین برود، ضامن نیست، ولی اگر آن‌را عمداً و اختیاراً تلف کند یا در جایی نگهداری کند که امن و یا مناسب آن مال نیست و در اثر آن تلف شود، ضامن است و عین یا قیمت آن‌را باید به صاحبش بدهد، مگر اینکه امانت‌دار جایی بهتر از آن نداشته باشد و نتواند امانت را به صاحبش برگرداند یا اینکه نتواند به کسی که بهتر از او نگهداری می‌کند برساند، در این

حالات اگر تلف شود ضامن نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۸۰۷﴾چنانچه امانت‌دار بترسد که مال امانت، اگر نزد وی بماند از بین برود یا دزد آن‌را ببرد، در این صورت اگر می‌تواند آن‌را به صاحب مال یا وکیل و یا ولیّ او برساند، واجب است این کار را انجام دهد و اگر دسترسی به هیچ کدام از آنها نداشته باشد، واجب است آن‌را نزد حاکم شرع واجد شرایط بگذارد تا برای صاحبش نگهداری شود. اگر حاکم شرع یا نمایندهٔ او وجود نداشته باشند یا دسترسی به ایشان ممکن نباشد، باید آن‌را نزد شخصی امین که قدرت نگهداری آن‌را دارد، امانت بگذارد تا برای صاحبش حفظ کند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۰۸﴾اگر امانت‌گذار که صاحب مال است دیوانه شود یا بمیرد، عقد ودیعه باطل می‌شود و امانت‌دار واجب است فوراً ودیعه را به ولیّ دیوانه یا وراث میت برگرداند و یا آنان را باخبر سازد و اگر بدون عذر شرعی به آنها نرساند یا خبر ندهد و در خبردادن کوتاهی کند و امانت تلف شود، ضامن است. مگر آنکه خبر ندادن و نرساندن مال به آنان به خاطر این باشد که بخواهد ولی یا وراث میت را بشناسد یا اینکه بخواهد بداند میت وارث دیگری هم دارد یا نه و در عین حال در حفظ و نگهداری امانت هم کوتاهی، تعدّی یا تفریط نکرده و مال تلف شده باشد، ضامن نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۸۰۹﴾اگر امانت‌گذار- که صاحب مال است- بمیرد و چندین وارث داشته باشد، امانت‌دار، باید امانت را به همهٔ ورثه یا به کسی که از طرف همهٔ وراث نمایندگی‌دارد، تحویل دهد و اگر میت وصی هم داشته باشد در مقدار یک‌سوم یا کمتر از آن باید به وصی رجوع کرد، بنابراین اگر بدون مراجعه به همه و اجازهٔ آنان همهٔ امانت را به یکی از وراث تحویل دهد، ضامن سهم دیگر ورثه خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۲۸۱۰﴾اگر امانت‌دار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند، واجب است تا در صورت امکان امانت را به صاحب، وکیل یا ولیّ او برساند و اگر ممکن نیست، به حاکم شرع جامع شرایط تحویل دهد. اگر هم به حاکم شرع یا نمایندهٔ او دسترسی ندارد، واجب است وصیت کند و برای وصیت خود شاهد بگیرد و اگر لازم است از طریق نهادهای قانونی و رسمی مشخص کند، باید این کار را انجام دهد و برای وصی و شاهد، در صورت لزوم، به صورت رسمی و قانونی، مثلاً در دفترخانه، آن مال و جنس و خصوصیت امانت و محل و صاحب آن‌را توضیح دهد و بنویسد، مگر در صورتی که به وارث خود اطمینان داشته باشد و آنان را امین بداند و خصوصیات امانت را به آنان بگوید یا آنان از خصوصیت امانت و صاحب آن با خبر باشند و احتمال جابه‌جایی و از بین رفتن امانت را ندهد، در این صورت وصیت لازم نیست، اگرچه بهتر است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۱۱﴾اگر امانت‌دار علایم و نشانه‌های مرگ را مشاهده کند و به وظیفه‌ای که در مسئلهٔ پیش گفته شد عمل نکند، در این صورت اگر امانت تلف شود، ضامن است، گرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و بیماری وی خوب شود یا اینکه پس از مدّتی پشیمان شده و وصیت کند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۱۲﴾مالی که به عنوان رهن، عاریه، اجاره یا مضاربه و مانند آن گذاشته شده است، در

دست طرف قرارداد امانت است و واجب است در حفظ و نگهداری آن بکوشد و اگر کوتاهی یا زیاده‌روی کند، ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۱۳﴾اگر انسان مالی را از سیل بگیرد یا مال دزدی به دستش برسد یا در اثر اشتباه در نقل و انتقال و جابه‌جایی یا اشتباه در معامله و مانند آن مالی به دست انسان برسد، واجب است آن‌را به صورت امانت نگهداری کند تا به دست مالک، وکیل یا ولیّ او برساند و یا به آنان خبر دهد و نیز اگر مال گمشده‌ای پیدا کند یا مالی را که در معرض نابودی قرار دارد به دست آورد، باید آن‌را حفظ کند یا مطابق نظر حاکم شرع جامع شرایط عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۱۴﴾اگر کافر هم مال خود را نزد مسلمان به امانت بگذارد، حفظ و نگهداری آن واجب است و هرگاه صاحب مال بخواهد امانت خویش را پس بگیرد و آن‌را مطالبه کند، اگر کافر حربی نباشد، رد آن واجب است و در کافر حربی، بنا بر احتیاط واجب رد آن لازم و واجب است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۱۵﴾اگر کسی امانت‌داری خود را انکار کند یا امانتی را قبول کند ولی ادّعا کند که بدون تعدّی و تفریط تلف شده است و یا آن‌را به صاحبش بازگردانیده است و امانت‌گذار خلاف این ادّعا را داشته باشد، اگر امانت‌گذار یا هر دو، تلف شدن را قبول داشته باشند و امانت‌گذار مدّعی تفریط و تعدّی بوده و امانت‌دار منکر باشد، در صورتی که امانت‌گذار بینه نداشته باشد، قول امانت‌دار و قسمش پذیرفته است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۱۶﴾امانت‌گذار جایز است در ضمن قرارداد امانت، برای حفظ و نگهداری آن، چیزی به عنوان مزد نگهداری معین کند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۱۷﴾چنانچه مال امانت منافعی داشته باشد برای صاحب مال است، مگر آنکه در ضمن قرارداد شرط کرده باشند منافع آن متعلق به امانت‌دار باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۸۱۸﴾اموالی که در بانک یا مانند آن به امانت گذاشته می‌شوند دو حالت دارد:

۱- اینکه هدف امانت‌گذار این باشد که عین آنها باقی بماند، مانند فرش و سکه و چیزهایی که از این قبیل است، در این قبیل موارد تصرّف در آنها به هیچ وجه جایز نیست، مگر آن مقداری که در حفظ و نگهداری آنها مؤثّر است.

۲- ودیعه و امانت گذاشتن، برای حفظ عین آنها نبوده بلکه برای حفظ مالیت و ارزش آنها باشد، اظهر آنست که پول و اسکناس و مانند آن از این قبیل است، بنابراین تصرّف در آنهاجایز است و در مواردی که مشکوک است حالت اول است یا دوم، ظاهر آنست که تصرّف در آنها جایز است ولی احتیاط آنست، تصرّف نشود.

﴿مسئلهٔ ۲۸۱۹﴾مبالغ، کالا و چیزهایی که بانکها و یا دیگر مؤسسات مالی و اعتباری برای سپرده‌گذاران می‌دهند حلال و تصرّف در آنها جایز است.

احکام عاریه

﴿مسئلهٔ ۲۸۲۰﴾عاریه آنست که کسی مال خود را در اختیار دیگری قرار دهد تا از آن به رایگان استفاده کند؛ به کسی که عاریه می‌دهد «مُعیر» و به آنکه عاریه می‌گیرد «مستعیر» می‌گویند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۲۱﴾در قرارداد عاریه صیغه و لفظ شرط نیست، بنابراین اگر کسی لباس و خودرو خود را به قصد عاریه به دیگری بدهد و او هم با همین قصد قبول کند، صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۲۲﴾عاریه دادن چیز غصبی یا چیزی که عین آن، مال خود آدم است، ولی منفعت آن به دیگری واگذار شده، مثلاً خانه‌ای که اجاره داده‌اند، وقتی صحیح است که مالک آن عین یا صاحب آن منفعت به عاریه دادن رضایت دهد یا از قرائن و شواهد معلوم شود رضایت دارد.

﴿مسئلهٔ ۲۸۲۳﴾چیزی که منفعت آن مال انسان است- مثل خانه‌ای که اجاره کرده است- را می‌تواند به فرد مورد اطمینان عاریه دهد، ولی در صورتی که در قرارداد اجاره شرط شده باشد یا وقتی که اجاره به صورت مطلق برقرار شود، روال این باشدکه فقط خود او باید استفاده کند، نمی‌تواند آن‌را به دیگری عاریه دهد.

﴿مسئلهٔ ۲۸۲۴﴾عاریه دهنده باید عاقل و بالغ باشد و به علت سفاهت و ورشکستگی ممنوع التّصرف در اموال خود نباشد، مگر آنکه ولیّ بچه یا دیوانه مصلحت بداند مال بچه را عاریه دهد یا با دستور ولی، بچه و دیوانه آن مال را به عاریه کننده برساند و نیز اگر با اجازهٔ حاکم شرع جامع شرایط مال سفیه را عاریه بدهند یا اینکه طلبکاران به ورشکستهٔ مالی، اجازه دهند مال خود را عاریه بدهد، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۸۲۵﴾در عاریه- غیر از طلا و نقره- اگر عاریه گیرنده در نگهداری آن در حد معمول بکوشد و شرایط لازم را رعایت کند و در استفاده از آن زیاده روی نکند و تلف شود، ضامن نیست مگر آنکه در وقت عاریه گرفتن شرط کرده باشند که اگر تلف شود در هر صورت عاریه گیرنده ضامن است، در این صورت اگر تلف شود عاریه گیرنده ضامن است، ولی در طلا و نقره، چه عاریه گیرنده کوتاهی کرده باشد و چه نکرده باشد، اگر تلف شود ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۲۶﴾اگر طلا و نقره را عاریه کند و شرط کند اگر تلف شود، عاریه گیرنده ضامن نیست، اظهر آنست که در این صورت ضامن نیست، اگرچه احتیاط آنست که رضایت عاریه دهنده را کسب کند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۲۷﴾اگر عین عاریه شده در اثر استفاده‌ای که مجاز است و به خاطر آن عاریه داده شده، مانند لامپ، بلندگو و مانند آنها، بدون کوتاهی یا زیاده‌روی در استفاده و حفظ آنها از بین برود یا نقصی پیدا کند، عاریه گیرنده ضامن نیست، مگر آنکه در ضمن قرارداد عاریه شرط ضمان شده یا عاریه دهنده غاصب باشد و عاریه گیرنده متوجه باشد، در این صورت عاریه گیرنده ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۲۸﴾اگر عاریه دهنده از دنیا برود یا نمیرد ولی شرعاً حقّ تصرّف نداشته باشد، مثلاً دیوانه شود، عاریه کننده واجب است فوراً مالی را که عاریه کرده به ورثهٔ میت یا ولیّ کسی که

دیوانه شده و نمی‌تواند در اموالش تصرف کند برساند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۲۹﴾عاریه از عقود جایز است و عاریه دهنده هر وقت بخواهد می‌تواند آنچه را که عاریه داده پس بگیرد و عاریه گیرنده هم هر وقت بخواهد می‌تواند عاریه را پس بدهد منتها در صورت اول اگر پس گرفتن عاریه موجب وارد شدن خسارت به عاریه گیرنده باشد، احتیاط لازم آنست که یا مهلت دهد یا جبران کند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۳۰﴾عاریه دادن چیزی که منفعت حلال ندارد جایز نیست، بنابراین عاریه دادن آلات لهو، وسایل قمار و ظروف طلا و نقره برای استعمال باطل است، ولی عاریه دادن ظروف طلا و نقره برای زینت جایز است، گرچه بهتر است آن هم ترک شود.

﴿مسئلهٔ ۲۸۳۱﴾عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم، کرک و حیوان نر برای جفت‌گیری جایز است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۳۲﴾عاریهٔ ظروف نجس برای مصرف در خوردن و آشامیدن وقتی صحیح است که عاریه دهنده به عاریه گیرنده نجس بودن ظروف را اطلاع دهد.

﴿مسئلهٔ ۲۸۳۳﴾اگر عاریه گیرنده، عاریه را آن طوری که گرفته است، به صاحب یا وکیل یا ولیّ او برساند و بعد از تحویل دادن تلف شود، عاریه گیرنده ضامن نیست، ولی‌اگر آن‌را تحویل ندهد و بدون اطلاع و اجازهٔ مالك یا وکیل یا ولیّ او آن‌را به جایی ببرد، حتی اگر همان جایی باشد که معمولا صاحبش آن‌را می‌برده است، مثلاً اسب عاریه را در همان اصطبلی که صاحب آن برایش درست کرده ببرد و ببندد و بعد از آن تلف شود و یا آن‌را تلف کند، عاریه گیرنده ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۳۴﴾عاریه کننده بدون اجازهٔ عاریه دهنده حق ندارد عاریه را به دیگری عاریه یا اجاره بدهد و اگر با اجازهٔ او عاریه یا اجاره بدهد و پس از اجاره دادن، عاریه دهندهٔ دوم بمیرد یا دیوانه شود، در صورتی که عاریهٔ دوم یا اجاره به عنوان مالك یا از طرف او باشد، باطل نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۸۳۵﴾اگر عاریه کننده پس از عاریه کردن متوجّه شود آن مال غصبی است، واجب است آن‌را فوراً به صاحبش برساند- نه حق دارد خودش استفاده کند و نه به عاریه دهنده بازگرداند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۳۶﴾اگر عاریه کننده مالی را که می‌داند غصبی است، عاریه کرده و از آن استفاده کند و در دست او تلف شود، مالك آن مال می‌تواند عوض آن‌را از عاریه کننده یا کسی که آن‌را غصب کرده است، بگیرد و از هر کدام مطالبه کرده و بگیرد آن شخص حقّ رجوع به دیگری را ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۸۳۷﴾اگر عاریه کننده از غصبی بودن مال اطلاعی نداشته باشد و در عین حال آن مال در دست او تلف شود و صاحب مال عوض آن‌را از او بگیرد او می‌تواند به عاریه دهنده رجوع کند و از او بخواهد، مگر آنکه عاریه دهنده با عاریه کننده شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود، عاریه کننده ضامن است که عوض آن‌را بدهد یا اشیای عاریه داده شده طلا و نقره باشد، در

این صورت اگر نزد عاریه کننده تلف شوند و مالک عوض آنها را از او بگیرد، حق ندارد به عاریه دهنده رجوع کند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۳۸﴾اگر چیزی را عاریه کند تا استفادهٔ خاصی از آن ببرد، استفاده‌های دیگـر از آن – حتی اگر متعارف هم باشد- جایز نیست و اگر از آن تخلّف کند و عین تلف شود، هم ضامن عـین تلـف شـده و هـم ضـامن عـوض اسـتفاده‌هـایی کـه کـرده اسـت. بنـابراین اگـر یـک شـیئ، دارای استفاده‌های گوناگون و متنوعی باشد باید در هنگام عاریه کردن نوع اسـتفاده هـم معـین باشـد، در صورتی که معین نکنند و عاریه را مطلق بگذارند، به آن استفاده یا استفاده‌هایی منصرف می‌شود که آن چیز را معمولاً برای آن عاریه می‌کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۳۹﴾اگر عاریه کننده، پس از آنکه مالک عاریه را مطالبه کرد، عاریه بودن آن‌را انکار کند، امین بودن او باطل می‌شود و پس از آن اگر عین مال را به صاحبش برنگرداند، اگر تلف شود، چه با تعدی و تفریط باشد یا بدون آن، ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۴۰﴾اگر ماشین یا حیوانی را عاریه کند تا سوار شود و به محل خاصـی بـرود، ولـی از آن محل تجاوز کند و به آن حد اکتفا نکند، ضامن عوض آن مقداری خواهد بود که تجاوز کـرده و اگر پس از آن مرکوب از بین برود یا نقصی پیدا کند، ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۴۱﴾عاریهٔ یک چیز به چند نفر معین صحیح است، ولی عاریه دادن آن به جماعتی که تعداد آنها معلوم نیست اشکال دارد. اگر استفاده کنندگان به‌طور متناوب از آن بهـره ببرنـد و یـا بـه قید قرعه تعیین شوند، چون اجازهٔ عام برای حقّ استفادهٔ آن جماعت صادر شـده اسـت، صـحت آن خالی از قوت نیست.

احکام هبه (بخشش)

﴿مسئلهٔ ۲۸۴۲﴾هبه و بخشش آنست که انسان چیزی را که ملک خودش است، بـه‌طـور رایگـان ملک کس دیگری بکند و به او ببخشد.

﴿مسئلهٔ ۲۸۴۳﴾در هبه، صیغه و لفظ خاصی لازم نیست و اگر هبه کننده مال خود را به قصد هبـه به کسی به عنوان معاطات بدهد و او هم به همین قصد بپذیرد صحیح است؛ به هبه کننده «واهـب»، قبول کنندهٔ هبه را «موهوبٌ له» و به آن چیزی که بـه عنـوان هبـه داده شـده اسـت، «مـال موهـوب» می‌گویند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۴۴﴾در هبه کننده چند شرط لازم است:

۱ و ۲- عقل و بلوغ.

۳ و ۴- سفیه نباشد، یعنی از کسانی که مالشان را بیهوده مصرف می‌کنند نباشـد و نیـز از کسـانی که توسط حاکم شرع جامع شرایط، از تصرف در اموال خود منع شده‌اند، نباشد.

۵- مالک و صاحب اختیار چیزی باشد که می‌خواهد آن‌را هبه کنـد، بنـابراین هبـهٔ مـال دیگـری

بدون اجازهٔ او جایز نیست.

۶- هبه کننده با اختیار مال را هبه کند، بنابراین بخشش کسی که با اکراه و اجبار هبـه و بخشـش می کند، صحیح نیست.

شرایط موهوبٌله

﴿مسئلهٔ ۲۸۴۵﴾کسی که چیزی به او هبه می‌شود باید عاقل و بالغ باشد و قبول کردن هبه از سوی کودك و دیوانه به تنهایی کافی نیست، بلکه باید ولیّ شان از طرف ایشـان هبـه را قبـول کنـد. در صورتی که موهوب له اکراه و اجبار داشته باشد، اصل هبه تحقق پیدا نمی کند، چون هبـه از عقـود است و قبول، ولو قبول عملی، در تحقق آن دخیل است و اگر اکراه و اجبار در کار باشد، نمی‌توان آنرا قبول تلقی کرد و طبعاً هبه مصداق پیدا نمی کند. لـذا اکـراه داشـتن و نداشـتن از قبیـل شـروط نیست، بلکه از قبیل محقِّق موضوع است[1] یعنی بدون آن موضوع هبه محقَق نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۸۴۶﴾در هبه علاوه بر پذیرش اصل هبه، تحویل گرفتن و قبض مـال موهـوب هـم لازم است، بنابراین مادامی که مال موهوب به دست موهوبٌله یا وکیل یا ولی او نرسیده، ملك او نشـده است و از طرف صغیر و دیوانه، ولی باید تحویل بگیرد، ولی اگر خـود ولـی بخواهـد چیـزی را بـر صغیر یا دیوانه هبه کند و قصد تحویل گرفتن آن‌را داشته باشد، کفایت می کند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۴۷﴾تحویل دادن مال موهوب پس از هبه واجب فوری نیست، منتها مادامی که تحویل نداده، ملك او نمی‌شود، بنابراین اگر پس از هبه و قبـل از تحویـل مـال موهـوب، واهـب بمیـرد یـا دیوانه شود و یا دیگر شرایط لازم را از دست بدهد، هبه باطل اسـت و مـال موهـوب بـه ورثـهٔ هبـه کننده منتقل می‌شود و نیز اگر قبـل از تحویـل دادن مـال موهـوب و هبـه، موهـوب لـه بمیـرد، مـال موهوب به ورثهٔ واهب منتقل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۸۴۸﴾هبه از عقود جایز است و هر کدام از واهب و موهوب له می‌تواننـد آن‌را بـه هـم بزنند، گرچه بهتر و اخلاقی‌تر آنست که واهب از چیزی که هبه کرده، صرف نظر کند و هبـه را بـه هم نزند، مخصوصاً اگر در عقد هبه نیز چنین شرطی شده باشد، حتی در این صورت به هم زدن هبه خلاف احتیاط است. در موارد زیر حق ندارند هبه را به هم بزنند:

۱- در مواردی که هبه کننده چیزی از طرف- ولو خیلی کم- برای هبه‌ای که کرده گرفته باشد، چه آن عوض شرط در بخشش و هبه باشد و یا نباشد، بلکه موهوب له در برابر هبه واهب چیزی بـه وی داده باشد.

۲- آن مال با قصد تقرب به خدا بخشیده شده باشد.

---

۱. در حالی که برخی فقهای عظام آنرا از قبیل شروط دانسته‌اند نه تحقق بخشندهٔ موضوع.

۳- بخشش و هبه به یکی از خویشان متعارف شده باشد و بلکه اقوی آنست که اگر زن و شوهر هم چیزی را به یکدیگر هبه کنند، به هم نزنند.

۴- مال موهوب در حال قبلی نمانده باشد مثلاً اگر همهٔ مال موهوب یا بعضی از آن به‌طور کلّی از بین رفته یا تغییر کلّی پیدا کرده باشد، مانند نانی که خورده شده یا لباسی که دوخته شده یا به دیگری منتقل گردیده است.

۵- یکی از دو طرف واهب و موهوب له، بمیرد، بنابراین اگر هبه کننده پس از تحویل دادن مال موهوب بمیرد، ورثهٔ او حق ندارند مال موهوب را پس بگیرند و اگر موهوب له بمیرد مال موهوب به ورثهٔ او منتقل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۸۴۹﴾اگر انسان طلبی از کسی داشته باشد، می‌تواند گذشت کرده و آن‌را هبه کند و در نتیجه ذمهٔ مدیون، از بدهی بری شود، در این فرض قبض کردن و قبض دادن شرط نیست چون آنچه در ذمهٔ طرف است مانند قبض است و اظهر آنست که در این صورت احتیاج به قبول مدیون ندارد و به همین جهت در این فرض نیز نمی‌توان هبه را به هم زد.

﴿مسئلهٔ ۲۸۵۰﴾هبه کننده می‌تواند در قبال چیزی که می‌بخشد عِوَض قرار دهد و از موهوب له بگیرد و به آن «هبه معوّضه» می‌گویند؛ در عِوَض لازم نیست عین و جنس خارجی باشد، بلکه جایز است هر کاری را که نفع آن به هر شکلی به هبه کننده می‌رسد باشد، مثلاً در برابر هبه، طلبی را که موهوب له از واهب دارد به او ببخشد یا کار مشروع و حلالی برای او انجام دهد و پس از آنکه هبه به صورت معوّضه منعقد شد، لازم الوفاست و هیچ کدام از طرفین حقّ به هم زدن آن‌را ندارند کما اینکه موهوب که عوض قرار داده است حقّ رجوع در آن عوض را ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۸۵۱﴾اگر در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد، واهب حقّ به هم زدن عقد هبه را ندارد، این عقد لازم الوفا بوده و از طرف هبه کننده قابل برهم زدن نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۸۵۲﴾اگر موهوب له ملتزم بشود کاری انجام دهد، اظهر آنست که باید به آن تعهد عمل کند، بنابراین اگر هبه کننده چیزی را که به کسی هبه می‌کند، مشروط کند به اینکه او نیز چیزی به واهب، هبه کند، اظهر آنست که عمل به آن شرط لازم است و اگر موهوب له مطابق آن شرط عمل نکند یا امکان عمل به آن شرط را نداشته باشد، واهب می‌تواند هبه را به هم بزند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۵۳﴾جهیزیه‌ای را که پدر و مادر به دختر می‌دهند در صورتی که از طریق صلح و هبه ملك او کرده باشند، حق ندارند از او پس بگیرند و اگر ملك او نکرده باشند می‌توانند؛ اگرچه پس گرفتن این چیزها مطلوب نیست و نیز جواهرات و کادوهایی که شوهر برای همسر یا همسر برای شوهر، یا پدر و مادر برای فرزند و بالعکس می‌دهند همین حکم را دارد.

﴿مسئلهٔ ۲۸۵۴﴾اگر اختلاف پیدا کنند آنچه داده شده است، به عنوان بخشش بوده یا رشوه، قول آن کسی که مدّعی هبه است، مقدم است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۵۵﴾اگر بعد از هبه و تحویل دادن مال موهوب معلوم شود، جنس موهوب مال واهب

نبوده و ملک دیگری بوده است، هبه باطل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۸۵۶﴾اگر پس از هبه و پس از تحویل دادن مال موهوب و تلف شدن آن، معلوم شود هبه فاسد بوده است، در این صورت اگر هبه بلاعوض بوده، کسی ضامن نیست و اگر هبه معوّضه بوده موهوب له ضامن است.

احکام وقف

وقف در نظام وحیانی اسلام از اهمیت والایی برخوردار است و برای آن ثواب و جزای نیک وعده داده شده است، حتی در لسان روایات اسلامی از آن به صدقهٔ جاریه که یک جریان نیک و مستمر است، تعبیر شده است. در این‌باره از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وارد شده که فرمودند: وقتی که فرد مُرد و از دنیا رفت پروندهٔ او بسته می‌شود و اعمال و کارهای او کلاً پایان می‌پذیرد، جز سه چیز که جاودانه و مستمر می‌ماند:

۱- فرزند صالحی که از او می‌ماند و برای پدر و مادرش دعا می‌کند.

۲- علم و دانشی که می‌ماند و دیگران از ثمره و آثار آن بهره‌مند می‌شوند.

۳- صدقهٔ جاریه‌ای که از آن وقف اراده شده است.[1]

نیز در لسان روایات اسلامی وقف از مصادیق قطعی صدقهٔ جاریه شناخته شده است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۵۷﴾وقف در مقابل حرکت و جریان و به معنای سکون، حبس و وقوف آمده است و در اصطلاح فقها به همین معنا به کار برده شده و آن عبارت از این است که انسان ملک ثابتی را نگهدارد و منافع آن‌را برای شخص یا اشخاص یا برای کار و مصرفی فردی و اجتماعی و برای عنوانی تعیین کند، مثلاً زمینی را برای مسجد یا حسینیه یا به عنوان مدرسه یا برای فقرا مخصوص سازد. این نوع عمل را در اصطلاح «وقف» و به مالی که وقف شده «عین موقوفه» و به کسی که وقف می‌کند، «واقف» و به آن موردی که برای مصرف شدن در آن، وقف شده «موقوفٌ علیه» گفته می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۸۵۸﴾وقف بر دو قسم است:

۱- وقف خاص: مانند وقف چیزی بر اولاد خود یا برای خانوادهٔ فلان شخص خاص و فلان قبیلهٔ معین.

۲- وقف عام: که اختصاص به افراد خاص ندارد، مثل وقف مسجد و حسینیه برای فقرا و سادات.

﴿مسئلهٔ ۲۸۵۹﴾وقتی که کسی چیزی را وقف کرد و به موقوف علیه یا متولی وقف، تحویل داد، از اختیار واقف خارج است و نه خود واقف و نه دیگران حق ندارند آن‌را ببخشند یا بفروشند و

۱. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت، ج ۱۹، باب ۱ از ابواب وقوف صدقات، ص ۱۷۱، ح۱.

مورد نقل و انتقال قرار دهند وکسی غیر از موقوف علیهم، مطابق آنچه در وقف نامه آمده است، از آن ملک ارث نمی‌برد و در بعضی موارد مطابق شرایط خاصی که در مسوغات بیع اعیان موقوفه، در مسائل ۲۳۷۷، ۲۳۷۸ و ۲۳۷۹ گفته شد، می‌توان اعیان موقوفه را فروخت.

شرایط وقف و واقف

﴿مسئلهٔ ۲۸۶۰﴾واقف باید عاقل، بالغ و دارای قصد و اختیار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف کند، بنابراین کودک، دیوانه یا کسی که مجبور و مُکرِه یا سفیه است و به‌طور مستقل حقّ تصرّف در اموالش را ندارد، اگر چیزی را وقف کند، صحیح نبوده و باطل است و همچنین کسی که به علت ورشکستگی به دستور حاکم شرع جامع شرایط، ممنوع التّصرّف در اموالش است نمی‌تواند اموال خود را وقف کند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۶۱﴾در وقف چه به صورت عام و چه خاص، بنا بر احتیاط واجب علاوه بر قصد عنوان وقف، قصد قربت هم لازم است، گرچه لازم نیست واقف مسلمان باشد، بنابراین اگر غیر مسلمان هم چیزی را برای خدا وقف کند، صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۶۲﴾در وقف صیغه و لفظ خاص لازم نیست، بلکه با هر لفظ یا عملی وقف بودن را نشان داده و بفهمانند و آن‌را به نوعی تحویل دهند، صحیح است و اظهر آنست که وقف، حتی در وقف خاص، احتیاج به قبول ندارد، بنابراین اگر به قصد وقف ملکی را تحویل موقوف علیه یا متولی دهند یا مثلاً فرش یا ظرفی را در مسجد و حسینیه بیندازند و یا در آنجا بگذارند یا جایی را برای مسجد بودن بسازند و به عنوان وقف در اختیار نمازگزاران قرار دهند، وقف صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۶۳﴾اگر کسی زمینی را برای مسجد بودن وقف کند، پس از آنکه واقف به قصد مسجد بودن اجازه داد افراد در آن زمین به عنوان مسجد نماز بخوانند، همین که یک نفر به قصد مسجد در آنجا نماز بخواند، وقف تحقق پیدا می‌کند. هم‌چنین اگر واقف زمینی را برای مسجد بودن، وقف کند و آن‌را به متولی به همین قصد تحویل دهد و یا زمین وقف شده برای مسجد را در اختیار سازمان و هر تشکیلاتی که مسئولیت ساخت مساجد و نظارت بر آنها را به عهده دارد، قرار دهد، کافی است، زیرا این کار تحویل دادن عین موقوفه به کسانی است که برای آنان وقف شده است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۶۴﴾اگر کسی ملکی را برای وقف معین کند و پیش از خواندن صیغهٔ وقف یا قبل از تحویل دادن به قصد وقف، پشیمان شود یا از دنیا برود یا یکی از شرایط لازم را از دست بدهد، مثلاً دیوانه شود، وقف صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۸۶۵﴾مطابق نظر مشهور، واقف، وقف را باید منجّز و بدون تردید انجام دهد، بنابراین اگر واقف وقف را به شرطی مشروط کند که ممکن است آن شرط در حال و آینده، قطعی یا مشکوک و محتمل باشد و نیز ممکن است آن شرط در صحت وقف دخالت داشته باشد و ممکن

است نداشته باشد و یا اختیاری باشد یا نباشد، چند حالت در اینجا متصور است:

۱- اگر مشروط به شرطی باشد که محتمل الحصول بوده و حصول و عدم حصول آن در صحت وقف دخالتی نداشته باشد، اظهر و اقوی آنست که وقف باطل است؛ مثلاً بگوید اگر زید از سفر برگردد من اموالم را وقف کردم.

۲- مشروط به شرطی باشد که دخالت در صحت وقف دارد، ولی محتمل الحصول است؛ مثلاً بگوید اگر این خانه مال من باشد وقف کردم، ولی واقف نمی‌داند مال او شده یا نه، چون مثلاً هنوز نمی‌داند پدرش فوت کرده تا خانه به عنوان تنها وارث به او برسد، اظهر آنست که در اینجا هم باطل است.

۳- اگر مشروط به شرطی بشود که دخالت در صحت وقف دارد و آن شرط برای واقف حین وقف، قطعی الحصول است، اظهر آنست که در این صورت اگر ظاهر جمله دارای تعلیق است، ولی حقیقت تعلیق وجود ندارد، صحیح است. مثلاً واقف می‌داند خانه ملك اوست و این گونه می‌گوید، اگر این خانه مال من باشد آن‌را وقف کردم.

۴- اگر مشروط به شرطی باشد که آن شرط دخالتی در صحت وقف ندارد، ولی حین وقف قطعی الحصول است؛ مثلاً روز جمعه است و واقف هم می‌داند و می‌گوید: اگر امروز جمعه باشد من مالم را وقف کردم، اگرچه صورتاً تعلیق است، ولی حقیقتاً چون تعلیق وجود ندارد، اظهر آنست که وقف صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۶۶﴾کسی که مالی را وقف می‌کند، اگر از زمان وقف برای ابد وقف کند صحیح است، ولی اگر بگوید این مال بعد از مرگ من وقف باشد، در صورتی که عرف از آن وصیت بفهمد، به عنوان وصیت به وقف صحیح است و مطابق احکام وصیت به آن عمل خواهد شد و اگر عرف وصیت نفهمد یا اصلاً چیزی از آن نفهمد، باطل است. اگر بگوید این مال تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد و یا ده سال وقف باشد و پس از آن پنج سال نباشد و دوباره برگردد و وقف باشد، در این صورت اگر از قراین و شواهد احوال معلوم شود، نظر او حبس است، احکام حبس را جاری کنند و اگر این گونه معلوم نشود، اقوی آنست که وقف باطل و مطلوب آنست که مطابق نظر او عمل کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۶۷﴾وقف وقتی صحیح است که مال وقف شده در تصرف متولی وقف یا موقوف علیهم که مال برای آنان وقف شده، یا وکیل یا ولی ایشان قرار گیرد، منتها اگر ولی چیزی را برای اولاد صغارش وقف کند نیازی به قبض جدید ندارد بلکه به قصد اینکه مال وقف آنان باشد و از طرف بچه‌ها آن‌را نگهداری کند، وقف صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۶۸﴾اگر کسی مالی را وقف کند برای کسانی که هنوز به دنیا نیامده‌اند، به دلیل عدم تحقق قبض و تحویل دادن، وقف صحیح نیست، ولی اگر وقف بر اشخاصی کند که بعضی وجود دارند و متولد شده‌اند و بعضی نیستند، وقف صحیح است و قبض موجودین کفایت می‌کند و آنان

که موجود نیستند بعد از به دنیا آمدن با دیگران شریک می‌شوند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۶۹﴾اگر چیزی را برای خودش وقف کند که درآمد آن به مصرف زندگی خودش برسد، اظهر آنست که وقف صحیح نیست. حتی اگر آن‌را وقف کند که پس از مرگ سود و درآمد آن خرج مقبره‌اش شود، نیز صحیح نیست، ولی اگر مالی را برای فقرا و مستمندان وقف کند و بعد از آن خود فقیر شود می‌تواند از منافع آن استفاده کند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۷۰﴾چیزی که وقف می‌شود باید عین آن موجود باشد بنابراین وقف کردن دین یا چیز نامشخص، صحیح نبوده و باطل است و نیز وقف منافع جایز نیست و مثلاً صحیح نیست سکونت خانه را وقف کند، ولی وقف خانه برای سکونت یا وقف درخت برای استفاده از میوهٔ آن و وقف گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن صحیح است، اگرچه در هنگام وقف درخت، میوه نداشته یا گوسفند شیر و پشم نداشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۸۷۱﴾مصرفی که ملك را برای آن وقف می‌کنند باید حلال و به‌طور مردّد نباشد، مثلاً اگر ملك خود را برای یکی از دو مسجد مردداً و بدون تعیین وقف کند یا برای ترویج باطل و دفاع از ظلم ظالم و مانند آن وقف کند، باطل است؛ ولی اگر به شکل کلی و عام، مثلاً برای مساجد وقف کند، اشکال ندارد، مثلاً بگوید این ملك را وقف کردم تا درآمد آن برای هر کدام از این دو یا چند مسجد مصرف شود.

شرایط ضمن قرارداد وقف

﴿مسئلهٔ ۲۸۷۲﴾واقف می‌تواند برای استفاده از وقف، شرایطی را ضمن قرارداد وقف بگذارد، در صورتی که آن شرایط مشروع باشد، صحیح و لازم‌الوفاست و واجب است مطابق آن عمل شود، مثلاً اگر شرط کند این ملك را وقف می‌کنم برای سکونت طلاب علوم دینی و غیر طلاب حقّ سکونت نخواهند داشت و اگر شرط کند طلاب اگر بخواهند در آن خانه بمانند باید نماز شب بخوانند، واجب است به آن شرط عمل شود و الاّ حق ندارند در آن ملك و مدرسه سکونت کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۷۳﴾اگر کسی خانه و باغ را با همان خصوصیات خودشان، برای اشخاص خاصی مثلاً سادات، وقف کند و از صراحت وقف یا ظاهر آن یا نشانه‌های دیگر معلوم شود نظر واقف حفظ عنوان خانه و باغ است، در این صورت تغییر آن به هیچ چیز دیگری در حد امکان جایز نیست و بلکه اگر احتمال هم بدهد که نظر واقف حفظ عنوان است، احتیاط واجب آنست که در حد ممکن تغییر داده نشود.

تولیت و نظارت بر وقف و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۲۸۷۴﴾اگر واقف برای چیزی که وقف کرده متولی تعیین کند، واجب است مطابق قرارداد واقف رفتار بشود، ولی اگر متولی تعیین نکند، در صورتی که برای افراد خاصی وقف کرده باشد، مثلاً برای سادات فلان محله، در این صورت چون واقف متولی تعیین نکرده، نسبت به تأمین

مصالح خود وقف و مصالح طبقات بعد موقوف علیهم و هر اقدامی که در حفظ و نفع بیشتر داشتن وقف و طبقات دخالت داشته باشد، اختیار با حاکم شرع جامع شرایط است. نسبت به مصالح و منافع طبقهٔ موجود، اگر آنها بالغ باشند اختیار با خودشان است و اگر بالغ و عاقل نباشند، اختیار با ولیّ آنهاست و در استفادهٔ طبقهٔ موجود از وقف، احتیاجی به اجازهٔ حاکم شرع نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۸۷۵﴾اگر ملکی را برای افراد مخصوصی، مثلاً برای اولاد خودش وقف کند تا هر طبقه پس از طبقهٔ اول از آن استفاده کنند و در صورتی که متولی با رعایت مصالح وقف یا مصالح طبقهٔ بعد، آن‌را اجاره داده باشد و پس از اجاره دادن بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود؛ ولی اگر متولّی نداشته باشد و طبقهٔ موجود از کسانی که برای آنان وقف شده، ملك را اجاره داده باشند و در بین مدّت اجاره بمیرند، اگر طبقهٔ بعد اجازه دهند، اجاره درست و مال الاجاره در مدّت موجود به طبقهٔ بعد داده خواهد شد، وگرنه اجاره باطل می‌شود. در این صورت اگر مستأجر مال الاجارهٔ تمام مدّت را داده باشد، مقدار اضافه از همین طبقه که اجاره نداده‌اند، گرفته خواهد شد. در صورتی که متولّی‌در اجاره دادن، مصالح وقف یا مصالح طبقات بعد را رعایت نکرده باشد، حاکم شرع جامع‌الشرایط، با تعیین ناظر امین و در صورت نبودن، با تعویض متولّی، مصالح وقف و طبقات را تأمین خواهد کرد.

﴿مسئلهٔ ۲۸۷۶﴾اگر واقف ملکی را بر فقرا، سادات یا علما و اساتید حوزهٔ علمیهٔ منطقه‌ای وقف کند یا ملکی را وقف کند که عواید آن به مصرف خیرات برسد یا باغی را وقف کند که منافع آن در تأمین ایتام شیعه مصرف شود، اگر برای آن ملك خودش یا فرد دیگری را متولّی قرار داده که اختیار آن با متولّی است و اگر متولی تعیین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع جامع شرایط و مجتهد اعلم است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۷۷﴾اگر واقف، کسی را متولّی یا ناظر بر وقف قرار دهد تا وقتی که متولّی یا ناظر به وظایف خودشان عمل می‌کنند و خیانتی در وقف از ایشان مشاهده نشده است، نمی‌تواند آنها را برکنار کند و اگر متولّی یا ناظر یکی از شرایطی را که واقف شرط کرده از دست بدهد، خود به خود منعزل گردیده و از تولیت و نظارت برکنار می‌شوند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۷۸﴾اگر واقف وظیفه و شغل متولّی را معین کرده باشد، مطابق آن باید عمل کند و اگر معین نکرده باشد و به صورت مطلق قرار داده باشد، حمل می‌شود به چیزهایی که به‌طور متعارف اگر کسی متولّی شود انجام می‌دهد مانند نگهداری وقف، تعمیر آن و تحصیل منافع و درآمدها و تقسیم آن بین موقوف علیهم و مانند آن.

﴿مسئلهٔ ۲۸۷۹﴾اگر متولّی تعیین شده به وظایف مقرر در وقف عمل نکند، یا در آنها خیانت کند، چنانچه با تعیین ناظر امین جلوی خیانتها گرفته شود، باید حاکم شرع جامع شرایط فردی را به عنوان ناظر بگمارد و اگر نشود حاکم شرع باید به جای متولّی قبلی، یك متولّی امین انتخاب کند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۸۰﴾نظارت ناظر بر کارهای متولّی گاهی صرفاً در حد اطلاع پیدا کردن، خبر دادن و

اطمینان از صحت جریان کارهاست، در این فرض متولّی مستقل است و در صحت اعمال متولّی، اجازۀ ناظر شرط نیست و وظیفۀ متولّی آنست که ناظر را مطلع سازد و در جریان امور قرار دهد. گاهی نظارت ناظر محدود به این امور نمی‌شود، بلکه منظور واقف این است که نظر ناظر را متولّی، مدّنظر قرار داده و متولّی با تصویب ناظر وظایف خود را انجام دهد، در باب وقف هر دو امکان پذیر است، اگر از روی قراین هر کدام از این دو صورت معلوم شود، مطابق آن باید عمل شود و اگر معلوم نشد احوط آنست که متولّی، هم ناظر را مطلع کند و هم از او اجازه بگیرد.

﴿مسئلۀ ۲۸۸۱﴾ملکی که مقداری از آن به‌طور مشاع وقف و مقداری وقف نیست، اگر تقسیم نشده باشد، متولّی وقف یا حاکم شرع جامع شرایط می‌تواند با نظر کارشناس، سهم وقف را از غیر وقف جدا کند.

﴿مسئلۀ ۲۸۸۲﴾اگر واقف برای متولّی سهمی از منافع وقف تعیین کرده باشد، همان را می‌تواند بگیرد و حق ندارد چیز دیگری بردارد و اگر کمتر از مقدار اجرتِ کاری همانند آن کار باشد یا چیزی معین نکرده باشد، متولّی می‌تواند مزد متعارف آن نوع کارها را از منافع بردارد.

﴿مسئلۀ ۲۸۸۳﴾متولّی حق ندارد مسئولیت تولیت وقف را به کس دیگری واگذار کند، اگرچه از انجام کارهای موظف ناتوان باشد، مگر اینکه خود واقف چنین اختیاری به او داده باشد. ولی متولّی می‌تواند در انجام بعضی کارها که شرط مباشرت خود متولّی در آنها نشده، وکیل بگیرد.

مسائل متفرقۀ وقف

﴿مسئلۀ ۲۸۸۴﴾پس از آنکه وقف با تمام شرایط آن انجام شد، به هم زدنی نیست، بنابراین واقف پس از آنکه وقف کرد و تحویل داد و عنوان وقف تحقق پیدا کرد، نمی‌تواند از وقف برگردد و اگر واقف زمان وقف مریض هم باشد و به آن مرض از دنیا برود، چنانچه وقف با تمام شرایطش تحقق پیدا کرده باشد، ورثه نمی‌توانند وقف را به هم بزنند اگرچه قیمت وقف از یک‌سوم دارایی واقف بیشتر باشد، چون داخل در مُنَجَّزات مریض است.

﴿مسئلۀ ۲۸۸۵﴾اگر واقف ملکی را، مثلاً درختان باغ زرد آلو را برای افراد خاصی مثلاً اولاد خودش وقف کند طوری که میوه درختان در زمانی که برای آنان وقف شده و ملک آنان گردیده، به وجود بیاید، در صورتی که آن میوه‌ها از چیزهایی باشد که متعلَق زکات واقع می‌شود و سهم هر کدام از آن افراد به حد نصاب برسد، باید زکات آن‌را بدهد. ولی اگر بر عناوین و جهات عمومی وقف کند، مثلاً بر سادات، فقرا یا مساجد و امور خیریه وقف کند و متولی خاصی نداشته باشد، تعلق زکات بر میوه‌های زکوی معلوم نیست.

﴿مسئلۀ ۲۸۸۶﴾اگر ملک وقف کلاً خراب شود، عرصۀ آن از وقفیت بیرون نمی‌رود، مگر آنکه واقف عنوانی را قصد کرده بوده که آن عنوان اکنون وجود ندارد، مثلاً بستانی را وقف کرده بوده که از حاصل آن بهره ببرند یا منزلی که در آن سکونت کنند، در این صورت بقای وقفیت عرصۀ

آنها خالی از اشکال نیست و اظهر آنست که وقفیت باطل شده و به ورثه باز می‌گردد و احوط آنست که به عنوان صدقهٔ مطلقه با آن عمل شود و احوط از آن اینکه با آن در حد امکان مطابق وقف عمل شود.

﴿مسئلهٔ ۲۸۸۷﴾قبرستانهای وقفی که در مسیر خیابان و فضای سبز قرار می‌گیرند از وقف بودن خارج نمی‌شوند و تصرّف و خرید و فروش آنها جایز نیست، ولی عبور و مرور، توقف در ایستگاه اتوبوس و مانند آن اگر موجب هتک حرمت مردگان نشود، اشکالی ندارد و در صورتی که قبرستان ملك شخصی افراد باشد، هرگونه تصرف در آن به رضایت صاحب ملك وابسته است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۸۸﴾اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف کنند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر نداشته و تا مدّتها هم احتمال آن داده نشود، چنانچه آن مسجد غیر از آن، احتیاجات دیگری هم داشته باشد منافع ملك در رفع آن احتیاجات مصرف می‌شود و اگر مسجد احتیاج به تعمیر نداشته باشد و منافع ملك وقفی در معرض نابودی قرار گیرد و نگهداری آن امری غیرعقلایی محسوب گردد، در این صورت جایز است منافع آن ملك در تعمیر مسجد دیگری که در آن حوالی است و احتیاج به تعمیر دارد مصرف شود.

﴿مسئلهٔ ۲۸۸۹﴾فرشی که برای حسینیه وقف شده جایز نیست برای نماز به مسجد ببرند، اگرچه در همان محل باشد و همچنین جایز نیست کلیهٔ ابزار و وسایلی که برای محل خاصی وقف شده را به جای دیگری ببرند، اگرچه نزدیك محل قبلی واقع شده باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۸۹۰﴾اگر ملکی را برای این وقف کنند که درآمد آن، هم صرف تعمیر مسجد و هم تأمین حقوق و کمك به امام جماعت و مؤذن و خادم شود، در صورتی که برای هر کدام سهم خاصی معین شده به آن عمل شود و اگر معین نشده اول باید تعمیرات مسجد را انجام دهند و زیادی آن‌را بین امام، مؤذن و خادم به‌طور متعارف تقسیم کنند و اگر امر متعارفی در بین نباشد، مساوی تقسیم می‌کنند و احوط و بهتر است اگر با هم مصالحه کنند.

راه‌های اثبات وقف

﴿مسئلهٔ ۲۸۹۱﴾وقف بودن چیزی از طرق زیر قابل اثبات است:

۱- شهرت میان مردم، طوری که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که وقف است.

۲- اقرار کسی که ملك در اختیار اوست و اگر مالك نبود اقرار ورثه‌اش وقف را ثابت می کند.

۳- مردم با آن ملك معاملهٔ ملك موقوفه کنند.

۴ – شهادت دو مرد عادل؛ بلکه اقوی آنست که دو مرد مؤثق شهادت دهند.

حبس ملك

﴿مسئلهٔ ۲۸۹۲﴾انسان همان طور که می‌تواند ملك خود را وقف کند و احکام خاص وقف بر آن مترتّب شود، می‌تواند ملك را «حبس» کند و برای هر چیزی که وقف صحیح است، حبس نیز جایز

است، کما اینکه در باب وقف، منافع عین وقف شده در انحصار موقوف علیهم قرارداده می‌شود، چه موقوف علیهم عام باشد چه خاص و غیر از موقوف علیه، کسی حقّ بهره‌برداری از منافع اعیان موقوفه را ندارد؛ منتها در وقف خود عین از ملک و انحصار واقف خارج می‌شود و منافع در انحصار موقوف علیه قرار می‌گیرد، ولی در حبس ملک، فقط منافع آن در انحصار مصرف خاصی قرار می‌گیرد و در غیر مصرف تعیین شده از طرف حابس حقّ مصرف دیگری را ندارند، چون حبس به معنای تعیین، انحصار و اختصاص است، بنابراین انسان می‌تواند ملک خود را بدون اینکه وقف کند و از ملک خارج سازد، برای انجام کارهای خیر و عبادت حبس کند یعنی منافع و درآمد آن‌را در انحصار کارهای خیریه و عبادت قرار دهد. اگر کسی ملک را با لفظ خاص یا عملاً و به‌طور معاطاتی برای استفاده در این نوع امور قرار دهد، حبس تحقق پیدا می‌کند. در صورتی که حبس به‌طور مطلق برای امور خیریه، عبادی و قربی، مانند کعبه، مساجد و مشاهد مشرّفه باشد و یا تصریح شده باشد به اینکه حبس به‌طور دائمی است، حابس مانند واقف حقّ رجوع ندارد و ملک محبوس به ملکیت مالک بازنمی‌گردد و وارث هم از آن ارث نمی‌برد؛ در این صورت حبس مانند وقف است و احکام آن‌را خواهد داشت، ولی اگر برای مدّتی محدود مثلاً ده سال حبس کرده باشد، پس از اتمام آن مدت به ملکیت حابس یا کسانی که تا لحظهٔ مرگ وارثش بودند، برمی‌گردد. یکی از فرقهای حبس و وقف همین است، حبس هم به‌طور مطلق و هم محدود صحیح است، ولی وقفِ محدود یا باطل است و یا به صورت حبس صحیح است.

شرایط حابس

﴿مسئلهٔ ۲۸۹۳﴾در حبس ملک هم مانند وقف، لازم است حابس، عاقل، بالغ و غیرسفیه باشد و نباید به علت ورشکستگی توسط حاکم شرع جامع شرایط از تصرف در اموالش ممنوع شده باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۸۹۴﴾اگر کسی استفاده از منافع و درآمد چیزی را برای کسی حبس کند، مثلاً بگوید درآمد این باغ حبس برای فلان شخص است؛ اگر برای آن زمان تعیین کند یا بگوید مادامی که زنده است این ملک حبس اوست، در این مدّت باید نظر حابس تأمین شود و در این صورت اگر حابس قبل از منقضی شدن مدّت مذکور بمیرد، ملک محبوس در همان حبس باقی می‌ماند و ورثه حقّ به هم زدن آن‌را ندارند. اگر برای حبس مدّت معین نکند، در این حالت لازم است مطابق نظر حابس- مادامی که زنده است- عمل شود و زمانی که حابس مرد، ملک محبوس برگشته و میان ورثهٔ او تقسیم می‌گردد. اگر حابس ملک رابرای عناوین عام مانند فقرا، سادات یا علما حبس‌کند، اگر برای آن وقت تعیین کرده باشد تا پایان همان مدّت لازم الوفاست و اگر وقت خاصی معین نکرده باشد مادامی که حابس زنده است، لازم‌الوفاست و بعد از مرگ او به عنوان ارث میان ورثه تقسیم می‌گردد.

صدقه

﴿مسئلهٔ ۲۸۹۵﴾صدقه به صورت کلّی به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱- صدقات واجب مانند زکات مالی، زکات فطره، کفّارات گوناگون و ردّ مظالم یعنی جبران خسارتها و تجاوزاتی که به وسیلهٔ انسان به اموال مردم وارد می‌شود و چون صاحبان آنها را نمی‌شناسد، با اجازهٔ حاکم شرع جامع شرایط صدقه داده می‌شود.

۲- صدقهٔ مستحب یعنی احسانات و کمکهای مالی به دیگران که در روایات رهبران الهی دربارهٔ آثار و برکات آنها مطالب فراوانی وارد شده است.

﴿مسئلهٔ ۲۸۹۶﴾صدقه دهنده باید عاقل، بالغ و غیر سفیه باشد و نیز به علت ورشکستگی از تصرف در اموال خود منع نشده باشد. صدقه باید با قصد قربت و بدون عوض به شخص مورد نظر داده شود.

﴿مسئلهٔ ۲۸۹۷﴾صدقه پس گرفته نمی‌شود، بنابراین صدقه دهنده پس از آن‌که صدقه را به طرف تحویل داد، نمی‌تواند آن‌را به هم بزند، اگرچه از ارحام و خویشاوندان او نباشد.

﴿مسئلهٔ ۲۸۹۸﴾لازم نیست که صدقهٔ مستحب فقط به دست مسلمان یا مؤمن برسد، بلکه می‌توان به غیرمسلمان فقیری که با مسلمین در جنگ نیست و از دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز نیست، صدقه داد؛ مانند اهل کتابی که در ذمهٔ مسلمانان زندگی می‌کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۸۹۹﴾صدقهٔ مستحب اختصاصی به کمکهای مالی ندارد، بلکه هرکار و اقدامی که غرض عقلایی داشته باشد و برای جلب رضای خداوند انجام شود، صدقه است.

﴿مسئلهٔ ۲۹۰۰﴾اگر کسی فقط می‌تواند یکی از این دو کار را انجام دهد که یا نسبت به خانواده‌اش توسعه و رفاه در حد متعارف ایجاد کند و یا صدقهٔ مستحب انجام دهد، توسعه و ایجاد رفاه برای خانواده‌اش مقدم است.

﴿مسئلهٔ ۲۹۰۱﴾سید می‌تواند صدقهٔ واجب و مستحب خودش را هم به سید بدهد و هم غیر سید. غیر سید صدقات مستحبی خودش را می‌تواند به سید بدهد، ظاهراً دادن کفّارات و ردّ مظالم به سید ایرادی ندارد، ولی احتیاط در ترک آنست. اما صدقات واجبه مانند زکات مال و فطره را غیر سید نمی‌تواند به سید بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۰۲﴾کراهت دارد کسی که چیزی را صدقه داده، از گیرنده دوباره آن‌را بخرد یا به عنوان بخشش آن‌را بپذیرد و یا به هر عنوان دیگری آن‌را به دست آورد، ولی‌اگر همان چیز به صورت ارث به او برسد، ایراد ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۰۳﴾ردّ درخواست کسی که کمک بخواهد، مکروه است و نیز عمل کسی که نیاز ندارد و درخواست کمک می‌کند، کراهت شدید دارد.

احکام حجر

حجر در لغت به معنای منع و محجور به معنای ممنوع است و در لسان فقها محجور کسی است

که شرعاً حقّ تصرف در اموال خود را ندارد و سرپرستی آن بر عهدهٔ دیگران است.

﴿مسئلهٔ ۲۹۰۴﴾موانع تصرف در اموال فراوان است از جمله رهن، بیع، ارتداد و کتابت در باب بردگان(امروزه موضوع آن از بین رفته است)، صغیر بودن، دیوانگی و امثال آن. محجوران شش دسته هستند:

۱- کودک و نابالغ.

۲- مجنون و دیوانه.

۳- سفیه و کسی که اموال خود را بیهوده مصرف می‌کند.

۴- مفلس و ورشکستگان مالی.

۵- کسانی که در مرض مرگ قرار دارند.

۶- کسانی که برده هستند و آزاد نیستند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۰۵﴾کودکی که به حدّ بلوغ[1] نرسیده، نمی‌تواند در اموال خود تصرف بکند، مگر با اجازهٔ ولی خود و شرایطی که برای تصرف نابالغ- حتی در صورت اجازهٔ ولی گفته شده است- رعایت کند. کودک وقتی می‌تواند در اموالش تصرف کند که دو وصف بلوغ و رشد را داشته باشد. منظور از بلوغ حقیقی، رسیدن کودک به درجه‌ای از درک و فهم و دریافت تمایل جنسی است که در آن مرحله استعداد و توانایی درک حالت مرد بودن و احساس گرایش به جنس مخالف را به دست می‌آورد و از این حالت در عرف قرآن به «حُلُم» تعبیر شده است. کودک وقتی به این حالت رسید و آمادگی همسرداری را به دست آورد بالغ است و در این جهت زن و مرد هر دو شریک هستند. ولی رشد عبارت از این است که مصالح اموالش را از مفاسد آن بفهمد و بداند مال را چگونه باید نگاه داشت، چگونه به کار گرفت و چگونه توسعه داد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۰۶﴾افرادی که دیوانه یا سفیه‌اند یعنی در امور مالی، نفع، ضرر و مصالح و مفاسد خود را به خوبی تشخیص نمی‌دهند و در مواردی که بی‌فایده است اموال خویش را مصرف می‌کنند یا از کسانی هستند که به علّت ورشکستگی از طرف حاکم شرع جامع شرایط از تصرّف در اموالشان ممنوع شده‌اند، حقّ تصرف در اموال خود را ندارند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۰۷﴾اگرچه در فقه اسلامی برای برده‌داری و شرایط آن و نحوهٔ برخورد با آنان و کیفیت آزاد کردنشان و نحوهٔ مالکیت بردگان و دیگر مسائل مربوط به برده‌ها، احکام فراوانی وجود دارد، ولی چون اساس برده‌داری برچیده شده است، از ذکر آن صرف نظر می‌شود.

---

۱. برای آگاهی از نشانه‌های بلوغ به مسئلهٔ ۳ و در مورد کودکی که اقرار یا ادعای بلوغ دارد به احکام اقرار مراجعه شود.

﴿مسئلهٔ ۲۹۰۸﴾انسان در مرضی که به آن از دنیا می‌رود، در حالی که هوش، عقل، اختیار و قصد او پابرجاست، می‌تواند هر اندازه از داراییهایش را به مصرف خود، خانواده، میهمان یا دیگر مصارف برساند، مشروط بر آنکه حرام و اسراف نباشد. نیز می‌تواند دارایی خود را به کسی بفروشد، اجاره دهد یا ببخشد و به او تحویل دهد و حتی ارزان‌تر بفروشد یا صلح کند، اگر غرض عقلایی داشته باشد، صحیح است، اگر زیادتر از ثلث اموالش باشد اجازهٔ ورثه هم لازم نیست، گرچه در این حالت از آنان اجازه بگیرد مطلوب است و اصطلاحاً از آنها به منجّزات مریض تعبیر می‌کنند، ولی اگر مریض بخواهد بیش از یک‌سوم اموال خود را وصیت کند، بدون اجازهٔ ورثه چنین حقی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۰۹﴾اگر مریض در بیماری‌ای که به آن از دنیا می‌رود، بخواهد واجبات مالی را که بر او واجب است، مانند خمس، زکات، کفارات و مظالم را بپردازد، نیازی به اجازهٔ ورثه ندارد، اگرچه از یک‌سوم دارایی او زیادتر باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۱۰﴾کسی که جنون دوره‌ای دارد، یعنی گاهی به سر عقل می‌آید و گاهی هم دیوانه می‌شود، در زمان وقوع دیوانگی، تصرف او در اموال خود صحیح نیست و معاملهٔ با او در این حالت باطل است، ولی در بقیهٔ حالات که خبری از جنون نیست، مانند بقیهٔ انسانهای عاقل است.

﴿مسئلهٔ ۲۹۱۱﴾کودک و سفیه نمی‌توانند چیزی را قرض یا خریدوفروش کنند طوری که خودشان طرف معامله قرار گیرند البته این فرق دارد با اینکه وسیلهٔ رساندن کالا یا پول باشند و نیز نمی‌توانند کسی را برای کاری اجیر کنند یا در عقد مضاربه، مساقات و مانند آنها طرف قرارداد باشند. اگر کودک و سفیه در قرارداد جُعاله به صورت عامل کار کنند و عملی که انجام می‌دهند نزد عقلا ارزشمند باشد، شرعاً مالک عوض کار خود هستند، حتی اگر از ولی اجازه نگرفته باشند و جاعل باید عوض آن‌را به ولی کودک یا سفیه بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۱۲﴾اگر کودک نابالغ چیزهای مباحی را که مال کسی نیست مانند ماهیان دریا، با کار و تلاش خود با قصد مالکیت بگیرد، مالک می‌شود، گرچه پس از تملک بدون اجازهٔ ولی او حقّ تصرّف ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۱۳﴾اگر کودک اقرار کند که من بالغ شده‌ام با صرف اقرار وی پذیرفته نمی‌شود، مگر اینکه امتحان و ثابت شود.

﴿مسئلهٔ ۲۹۱۴﴾اگر در مواردی در بلوغ کودک شک شود، حکم بر عدم بلوغ وی می‌شود، مگر آنکه ولیّ او از بلوغ یا عدم آن خبر دهد و قول او در این باره پذیرفته است، مگر اینکه دلیل معتبری بر خلاف گفتار ولی وجود داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۱۵﴾ولی کودک باید او را به یک فرد یا تشکیلات مطمئن و امین بسپارد تا به او خواندن و نوشتن و یا فن و صنعت و دانشهای دیگری که به درد دنیا و آخرت او بخورد بیاموزند و واجب است مواظب اخلاق و رفتار او باشد و نگذارد بچه از نظر اخلاقی فاسد شود، چه رسد به

اینکه به اعتقاداتش خللی وارد شود.

افلاس (ورشکستگی)

﴿مسئلهٔ ۲۹۱۶﴾شخص بدهکار و ورشکستگی وی با چهار شرط ثابت می‌شود:

۱- بدهیهای او نزد حاکم شرع جامع شرایط ثابت شده باشد.

۲- اموال و داراییهایش، غیر از خانهٔ مسکونی و لوازم ضروری زندگی در حد متعارف، از بدهیهای او کمتر باشد.

۳- وقت بدهیهای وی رسیده باشد.

۴- طلبکار یا طلبکاران، مهلت ندهند و از حاکم شرع جامع شرایط بخواهند اموال او را شناسایی و ضبط کند و حاکم شرع نیز قبول کند و حکم بر توقیف اموال وی دهد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۱۷﴾پس از درخواست طلبکاران و حکم حاکم شرع مبنی بر توقیف اموال فرد، او ورشکسته شناخته می‌شود و از تصرف در اموالش منع خواهد شد و غیر از خانهٔ مسکونی متناسب با شأن و حال و لوازم ضروری زندگی از اثاث خانه و مانند آن، مابقی اموال وی ضبط و در بین طلبکاران تقسیم خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۱۸﴾مخارج و هزینه‌های خوراک، پوشاک، حقّ مسکن مثلاً اجاره بها و مانند آنها که مربوط به شخص ورشکسته وکسانی است که تحت سرپرستی او هستند و تا وقت تقسیم اموال، از همانها برداشته می‌شود و اگر از دنیا برود، خرج کفن و دفن وی در حد متعارف بر بدهیهایش، مقدم است.

﴿مسئلهٔ ۲۹۱۹﴾ولایت، سرپرستی و تصدّی امور کودک نابالغ و دیوانه به ترتیب بر عهدهٔ افراد ذیل است:

۱- پدر و جد پدری؛ ولیّ مادر، جدّ مادری، برادر و خواهر کودک یا دیوانه و یا سفیه، ولایت ندارند، مگر آنکه حاکم شرع جامع شرایط آنها را از طرف خود ولی قرار دهد.

۲- چنانچه پدر و جد پدری نباشند، کسانی که از طرف ایشان برای رسیدگی و نظارت بر کارهای کودک، سفیه یا دیوانه، قیم شده‌اند، اگرچه مادر باشد، قیم کسی است که پدر و جد پدری وصیت کرده باشند پس از آنان به امور نامبردگان رسیدگی و نظارت کنند و در صورتی که مادر یا برادر، صحیح و مطابق شرع از باب حسبه امور آنان را انجام دهند و نگذارند کارشان معطّل بماند، بنا بر اظهر صحیح است و در این صورت نیازی به مراجعه به حاکم شرع ندارد، اگرچه احوط است.

۳- با نبودن دستهٔ اول و دوم، حاکم شرع جامع شرایط و کسانی که او برای این امر نصب کرده است.

۴- در صورت فقدان هر سه دسته، از باب امور حسبه عدول مؤمنین منطقه موظّف به رسیدگی

به کارهای آنان هستند و اظهر آنست که عدالت در این گروه شرط نیست و وثاقت آنـان کفایـت می‌کند و همچنین اگر افراد عادل میان مؤمنین (عدول مؤمنین) یا فـردی از آنـان بـه‌طـور صـحیح و مطابق شرع از باب حسبه به بعضی از این کارها رسـیدگی کننـد جـایز اسـت و احتیـاجی بـه اجـازهٔ حاکم شرع نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۹۲۰﴾پدر و جدّ پدری هر قدر بالاتر برود در ولایت مستقل هستند و هـر کـدام از آنهـا جلوتر تصرف کردند دیگری حقّ تصرف ندارد و در صورت اقدام هم زمان هر دو، احتیاطاً توافـق کنند و در صورت عدم توافق، هیچ کدام اقدام نکنند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۲۱﴾پدر و جدّ پدری وقتی بر دیوانه و سفیه، ولایت دارند که دیوانگی و سفاهت آنان قبل از سن بلوغ پیدا شده باشد، ولی اگر بعد از بلوغ عارض شده باشد، احتیاط آنست که ایشـان بـا اجازهٔ حاکم شرع جامع شرایط، سرپرستی کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۲۲﴾ولایت و سرپرستی پدر و جدّ پدری قابل تفـویض بـه دیگـری نیسـت، ولـی اگـر خود آنها بخواهند در صورتی که مصلحت باشد از طرف خود وکیل بگیرند، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۲۳﴾در ولایت پدرو جدّ پدری، عدالت شرط نیست حتـی اگـر عـادل نبـوده و فاسـق باشند، مادامی که در اعمال ولایت، مصالح مُوَلّی علیه را رعایت می‌کنند، حاکم شرع حقّ دخالـت ندارد، ولی اگر حاکم شرع از قرائن و گزارشهای مستند، اطمینان پیدا کند کـه سرپرسـتی آنـان بـر ضرر کودک، دیوانه یا سفیه است، باید در این صورت دخالت کند و آنان را از مداخلـه در امـوال کودک، دیوانه یا سفیه، منع و از ولایت عزل کند و دیگری را جایگزین ایشان گرداند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۲۴﴾کودک وقتی به سن بلوغ رسید و رشد وی ظاهر گشت، ولایت پدر و جد پدری به وی خود به خود از بین می‌رود، ولی فرزند پس از بلوغ و مادام العمر، غیر از موارد اسـتثنا شـده، موظف است در حدّ امکان از آنان اطاعت کند و در این جهت مادر نیز مانند پدر و جد پدری است مخصوصاً اگر مخالفت با آنان موجب اذّیت، آزار و رنجش خاطر گردد کـه در ایـن حـال واجـب است رضایت آنان جلب شود.

احکام مشاغل آزاد، درآمدها و کسبها

﴿مسئلهٔ ۲۹۲۵﴾واجب است که کسب درآمد و تجارت و دایر کردن دفـاتر کاسـبی بـه صـورت جزئی، کلّی، خرده فروشی، عمده فروشی یا هر راه دیگر، از طریق حلال و مشروع باشد. اگر کسی از راههای حرام مانند دزدی، ربا، رشوه، غنای محرّم، تقویت ظالم، ترویج باطل وماننـد آنهـا مـالی کسب کند، حرام است و خودش هم ضامن است حتی اگر صاحبان اموال و یـا پرداخـت‌کننـدگان رضایت داده باشند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۲۶﴾خرید و فروش، توزیع، نشر کتابها و نشریات گمراه کننده و هر اقدام دیگر بـرای چاپ، توزیع و تسهیل در کتابها، مجلات و هر نوع نشریه‌ای که موجب انحراف در فکر، عقیـده یـا

اخلاق و عمل مردم و حتی فرد شود و یا مشتمل بر مطالب باطل و ترویج آن یا دروغ و تهمت و یا هتک و توهین به مقدّسات دینی و افراد مؤمن باشد، حرام است. همچنین است خواندن اینگونه مطالب یا در معرض دید و مطالعه قرار دادن، مگر برای کسانی که به عنوان نهی از منکر در صدد جواب دادن به آنها باشند یا کسانی که خود اهل فکر و تشخیص هستند و هیچ گونه انحرافی در آنها ایجاد نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۲۹۲۷﴾اقدام به تأسیس مجامع فرهنگی، هنری، علمی، آموزشی، دایر کردن انتشارات، نشر کتاب و جزوه‌های علمی و فرهنگی که موجب تقویت پایه‌های اعتقادی و اخلاقی و رشد افکار و اندیشه‌ها و بالا رفتن معلومات اجتماعی، سیاسی، دینی و اخلاقی مردم می‌شود، از اهمّ وظائف اسلامی است و بجاست افراد صالح و توانمند به اندازهٔ قدرت فکری و مالی به آن اقدام کنند و دست‌اندرکاران نظام نیز موظفند تسهیلات لازم را برای راه‌اندازی، رونق و پیشرفت این امر فراهم سازند و ممانعت از آن و عدم همکاری با متقاضیان جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۹۲۸﴾هر نوع تقلّب- در امتحانات یا در استخدام- جایز نیست و ملاک در مشروعیت و صحت پذیرش مسئولیت در اسلام اینست که انسان خود دربارهٔ صلاحیت خویش تردید نداشته باشد، بنابراین کسی که خود را برای مسئولیتی صالح نمی‌داند نباید آن‌را بپذیرد، اگرچه دیگران او را صالح بدانند، مگر آنکه منشأ تردید، یک سری برداشتها و باورهای نادرست باشد که قابل رفع و تصحیح است.

﴿مسئلهٔ ۲۹۲۹﴾افرادی که در دستگاه‌های اداری و قضایی و ادارت تابعه یا در مؤسسات دولتی شاغل هستند، موظفند بدون دریافت وجه، کارهای مراجعین را انجام دهند و اطلاعات لازم را به ایشان ارائه کنند و اگر در وقت اداری از مردم پول یا هر چیز دیگری دریافت کنند چه برای مردم کاری انجام بدهند و چه ندهند، حرام است و نسبت به آنچه گرفته‌اند ضامن هستند، مخصوصاً اگر آن وجه در دستگاه قضایی حالت رشوه پیدا بکند و به وسیلهٔ آن کار خلاف شرع و قانون صورت پذیرد یا حقی از کسی ضایع شود، که هم رشوه دهنده گناه کرده و هم رشوه گیرنده، مگر آنکه دستگاه قضایی، خدای‌ناکرده، کارش به جایی برسد که رسیدن به حقّ قانونی و شرعی بدون رشوه امکان نداشته باشد یا دفاع از مظلوم و جلوگیری از ظلم متوقف بر دادن پول، یا چیزهای دیگر باشد، در این حال به مقدار ضرورت مانعی ندارد و رشوه دهنده چون مضطرّ است، گناهی نکرده، اما رشوه گیرنده مرتکب معصیت شده است و اگر رسیدن به حقّ شرعی و قانونی بدون توصیه و اعمال نفوذ ممکن نباشد یا دفاع از حقّ مظلوم و جلوگیری از ظلم ظالم بدون اعمال نفوذ، ناممکن باشد، اشکال ندارد.

اشتغال به سحر، کهانت و ...

﴿مسئلهٔ ۲۹۳۰﴾اگر کسی فعلی را که شرعاً حرام است شغل قرار دهد و از آن طریق به کسب

درآمد مشغول شود، تصرف در پولی که می‌گیرد جایز نبوده و حرام است. ساختن بت برای پرستش و یا هر چیز که برای عبادت غیر خداست، ساختن هر چیزی که منافع اصلی و اختصاصی یا منفعت عمومی آن حرام است، شراب فروشی، فروش ابزار و آلاتی که منافع اصلی و عمومی آنها حرام است، جادوگری و فال‌بینی از این سنخ است. بنابراحتیاط واجب از شغل قرار دادن مجسمه سازی و بلکه ساختن مجسّمهٔ هر موجود جاندار خودداری شود، ولی خرید و فروش آن و خرید و فروش چیزهایی که روی آنها نقش صورت انسان یا جاندار دیگری وجود دارد، مانعی ندارد، گرچه بهتر است آن نیز ترک شود.

﴿مسئلهٔ **۲۹۳۱**﴾آموختن سحر و عمل به آن حرام است، مگر آنکه آموختن برای ابطال سحر باشد و آن هم در حدی که مورد نیاز و ضروری است مانعی ندارد.

﴿مسئلهٔ **۲۹۳۲**﴾در کهانت که کاهنان ادعا می‌کنند وقایع را به وسیلهٔ ارتباط با اجنه، شیاطین یا از طریق دیگر عوامل غیبی و علوم غریبه می‌توانند بفهمند و خبر دهند و تنجیم که به وسیلهٔ حرکت افلاک و جایگاه آنها می‌تواند خبر دهد، چند حالت است:

۱- چنانچه برای آنها به‌طور مستقل یا مشترک با خداوند، تأثیر قائل شود و با این پیش فرض مسائل را مطرح و از آینده خبر دهد، حرام و گناه و در حقیقت از مصادیق شرک به خداست و اگر از این طریق درآمدی به دست آورد نیز حرام است.

۲- اینکه خدای را یگانه در فعل دانسته و مشیت و ارادهٔ الهی را مؤثّر مطلق بداند و پیش‌بینیهایش نه به صورت جزم و قطعی، بلکه در حدّ حدس و گمان باشد و مبنای فکرش این باشد که خدای جهان میان حوادث و پدیده‌های عالم نوعی رابطهٔ سبب و مسببی قرار داده است که پس از تحقق بعضی از آنها و مقارن بعضی از حوادث و پدیده‌ها، جریانات دیگری به وجود می‌آید و آن طرحی است از ناحیهٔ پروردگار جهان و در عین اینکه میان بعضی از پدیده‌ها چنین تأثیر و تأثّری وجود دارد، ذره‌ای از سیطره و اقتدار خداوندی نمی‌کاهد و همه در قبضهٔ قدرت اوست، اگر عمل کاهن و منجّم با این پیش فرض صورت پذیرد اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ **۲۹۳۳**﴾شعبده‌بازی و چشم‌بندی اگر برای این باشد که حق را باطل و باطل را حق جلوه دهد، جایز نیست و اگر از این راه درآمدی به دست آید حرام است، ولی اگر صرفاً برای سرگرمی و پرکردن اوقات فراغت باشد اشکالی ندارد.

﴿مسئلهٔ **۲۹۳۴**﴾احضار ارواح چنانچه موجب هتک حرمت آنان به خصوص ارواح صالحان، نباشد و باعث اذیت ایشان نگردد و نیز موجب به هم خوردن نظم عمومی و اجتماعی نشود ایرادی ندارد، ولی اگر چنین عواقبی داشته باشد جایز نیست و اگر پولی از این راه عاید شود حرام است. ولی هیپنوتیزم و خواب مصنوعی، در صورتی که اثر سوء فکری و اجتماعی بر آن مترتب نباشد و بدین وسیله اعترافات نامشروع گرفته نشود یا با آن امراض را معالجه کنند، نه تنها دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد، بلکه اگر علاج مرض متوقف بر آن باشد، در مواردی لازم و واجب خواهد بود و

در این صورت هر نوع درآمدی که از آن به دست آید حلال است.

احکام احیای زمینهای موات

احیای هر چیزی متناسب با غرضی است که از آن دارند و اگر زمین را برای خانه بخواهند یک نوع احیا لازم دارد، اگر برای کشاورزی بخواهند نوعی دیگر. به‌طور کلّی احیاء عبارت است از آماده سازی و تهیهٔ مقدّمات و کارهایی که برای رسیدن به آن غرض لازم و ضروری است، بنابراین اگر کسی زمینی را نقشه‌برداری کند و برای پیاده کردن آن نقشه خاک‌برداری کند، آن‌را احیاء کرده است.

﴿مسئلهٔ **۲۹۳۵**﴾زمین موات یا زمین مرده به زمینی گفته می‌شود که به دلایلی مانند نبود آب، باتلاق بودن زمین یا ریگزار و سنگلاخ بودن، قابل کشت و زرع و ساختمان نیست و به صورت غیر قابل استفاده مانده یا اینکه به دلیل کوچ کردن اهالی آن به‌طور کلّی متروک مانده است.

﴿مسئلهٔ **۲۹۳۶**﴾زمین موات دو قسم است:

۱- موات بالاصاله و آن زمینی است که از آغاز تا کنون هیچ گونه عمران و آبادانی در آن انجام نشده است و یا لااقل معلوم نیست.

۲- موات بالعرض زمینی است که در گذشته اگرچه آباد بوده ولی به هر دلیل ویران و متروک شده است.

﴿مسئلهٔ **۲۹۳۷**﴾زمینها و اراضی موات بالاصاله جزء انفال است و اختیار آن در زمان حضور ظاهری امام معصوم علیه السلام در اختیار آن حضرت است و ایشان هر گونه صلاح بداند در آنها تصرّف می‌کند، ممکن است اجازهٔ احیاء دهد و ممکن است به صورت اجاره در اختیار افراد قرار دهد و حتّی ممکن است در مواردی به اشخاص تملیک کند. ولی در زمان حاضر که زمان غیبت است اگر حکومت صالح اسلامی و جامع شرایط وجود داشته باشد، اختیار آن زمینها با حکومت اسلامی است و هر طور مصالح تقاضا کند مطابق آن عمل خواهد کرد و اگر حکومت صالح اسلامی وجود نداشته باشد یا اینکه صلاح را در عدم دخالت بداند، مسلمانان حق دارند و می‌توانند آن‌را احیاء کنند و هر کس به هر مقدار احیاء کند اولویت دارد و دیگران حقّ مزاحمت ندارند.

﴿مسئلهٔ **۲۹۳۸**﴾زمینهایی که موات بالعرض هستند، از جهت شناخته شدن و شناخته نشدن مالک، دو قسم هستند:

۱- زمینهایی که صاحب دارند، ولی در اثر رها شدن و متروک ماندن ساختمانهای آنان به مرور زمان خراب شده و عمران و آبادانی آنها از بین رفته است و در وضعیت کنونی بلا صاحب شمرده می‌شود، حکم این زمینها، حکم زمینهای موات بالاصاله است.

۲- زمینهایی که متروک شده‌اند، ولی معلوم است صاحبان آنها، از آنها اعراض نکرده‌اند و مالک نیز دارند و بدون مالک محسوب نمی‌شوند یا مالک آن مشخص و شناخته شده است یا

اینکه مالك دارد، ولی شناخته شده نیست و در واقع مجهول المالك است، حکم این زمینها مانند دیگر اموالی است که مالك دارند و اگر بخواهد در این نوع اموال تصرّف کند، مانند تصرّف در دیگر مجهول المالکها باید با اجازهٔ حاکم شرع جامع شرایط باشد.

﴿مسئلهٔ **۲۹۳۹**﴾زمینهای آباد و رایج که به تدریج به ویرانی گراییده و در حال بایر شدن است، در صورتی که صاحب شناخته شده داشته باشد، سه حالت دارد:

۱- صاحب زمین به‌طور کلّی از زمین صرف نظر کرده و از آن اعراض کرده است، در این صورت این زمین از جهت حکم شرعی مانند زمین موات بالاصاله است.

۲- صاحب زمین از آن صرف نظر و اعراض نکرده است، بلکه تصمیم بر احیای آن هم دارد، ولی به دلیل عدم امکانات مانند آب، کم بودن نزولات آسمانی و دیگر وسایل، قدرت بر احیای آن ندارد و احیای آن نیاز به گذشت زمان و آماده شدن امکانات دارد، این نوع زمینها مانند زمینهای احیاء شده و صاحب‌دار هستند و کسی حق ندارد در آن بدون اجازهٔ مالك تصرّفی بکند.

۳- صاحب زمین از آن صرف نظر و اعراض نکرده است ولی احیاء نمی‌کند، چون منافع زمین در این حالت از منافع زمینهای احیاء شده بیشتر است مثلاً از علوفهٔ آن استفاده می‌کند یا به عنوان انبار اجاره می‌دهد این نوع زمین هم در حکم زمین احیاء شده است و کسی بدون اجازهٔ صاحب حقّ تصرّف در آن‌را ندارد.

﴿مسئلهٔ **۲۹۴۰**﴾چون در زمان حکومت صالح اسلامی احیای زمین و اراضی موات به عهدهٔ حکومت است پس اگر دیگران بخواهند احیاء کنند باید از حکومت اجازه بگیرند، ولو اینکه اجازه به صورت عام باشد بنابراین قبل از اجازه و بدون ملاحظهٔ سیاست و برنامهٔ کلّی حکومت اسلامی کسی حق ندارد در آن نوع زمینها تصرّف کند و اگر بدون رعایت اجازه و سیاست و برنامهٔ کلّی نظام اسلامی کسی در آن زمینها دخل و تصرفی بکند حقی برای او ایجاد نمی‌کند و تنها کسانی حقّ احیاء دارند که از حکومت صالح اسلامی اجازه داشته باشند و البته بر حکومت لازم است تمام شرایط و امکانات لازم را برای تشویق کسانی که می‌خواهند روی احیای این زمینها سرمایه‌گذاری کنند، آماده کند و این نوع افراد را مورد حمایت قرار دهد و اگر افرادی سرمایه‌گذاری کرده و اقدام به تسطیح، خاك برداری، دیوارکشی و مانند آن کرده‌اند، در صورتی که با سیاست کلّی نظام در تضاد نباشد، مانعی برای او ایجاد نکنند. اگر کسی در زمانی یا جایی که حکومت صالح وجود ندارد مقدّمات احیا را فراهم کند و برای خاك برداری، تسطیح زمین و دیوارکشی این اراضی اقدام کند، چنانچه با توجه به امکانات و ابزار فنّی و تکنیکی که دارد خارج از حد متعارف نباشد، احیاء کننده حق اولویت پیدا می‌کند و دیگران حقّ مزاحمت برای او را ندارد و صرف ثبت رساندن آن زمینها بدون احیا و مقدّمات آن حقی برای ثبت کننده ایجاد نمی‌کند، مگر آنکه در نظر مردم آن هم از مقدّمات احیاء به شمار رود و ثبت دهنده حق ندارد قبل از احیاء آن‌را بفروشد و یا اینکه وقف کند و یا معاملات دیگری در آن انجام دهد.

﴿مسئلۀ ۲۹۴۱﴾کسی که مجوّز احیاء را دارد لازم نیست شخصاً اقدام کند، بلکه اگـر دیگـری را اجیر یا وکیل کند تا آنها اقدام به احیاء کنند، کفایت می‌کند و آثار این عمل برای کسی است کـه اجیر یا وکیل گرفته است.

حریم، تعریف و احکام آن

﴿مسئلۀ ۲۹۴۲﴾حریم هر چیز مقداری از زمین، آبراه یا فضای خـالی اطـراف آن چیـز اسـت کـه جزء مصالح و مرافق آن چیز محسوب می‌شود و تصرف دیگران در آن حریم موجب ضرر و زیـان برای آن چیز است یا موجب عدم استفاده و بهره برداری و یـا نقصـان اسـتفاده از آن مـی‌باشـد. هـر آبادی، کارخانه، مزرعه، باغ، قنات، چاه، نهر آب، ساختمان، مدرسه، شرکت و هـر چیـزی کـه در زمین برای اهدافی احداث می‌شود، دارای‌حریم است. بنابراین اگر کسی زمینی را بـه نحـوی احیـاء کند، قنات یا ساختمانی احداث کند، چاهی بکند و یا نهری به وجود آورد و متناسب هـر کـدام از آنها حریم در نظر بگیرد، کس دیگری حـق نـدارد آن‌را بـرای خـود احیـاء کنـد و در آن حریمهـا اگرچه موات باشد، ایجاد مزاحمت کند و اگر کسی حریمها را احیاء کند، مالك نمی‌شود.

﴿مسئلۀ ۲۹۴۳﴾مقدار حریم به حسب اشیا، تناسب آنها، جاها، زمانها و موقعیتها، متفاوت است.

﴿مسئلۀ ۲۹۴۴﴾اگر کسـی در زمـین مـوات خانـه‌ای احـداث کنـد، راه و خـاك ریـز و آبریـز و برف‌انداز به مقدار لازم، حریم آن خانه است و حریم نهر احداث شده، محـل عبـور بـرای تعمیـر و تنقیح و گل‌انداز آنست اگرچه ممکن است با تکامل نظام مهندسی و اصول شهرسازی عملاً به این نوع حریم احتیاجی وجود نداشته باشد که در این صورت حریم به این شکل، موضوعاً منتفی است و در جایی که از ماشین و مانند آن برای جمع آوری گل‌ولای استفاده می‌کنند، محل گل و لای به عنوان حریم محسوب نمی‌شود و حریم چاه احداث شده در زمـین مـوات، مقـداری از زمـین کنـار آنست که برای آب کشیدن از آن و تعمیر و گل‌انداز آن و در صورت مکانیزه بودن محل گذاشتن موتور و گل‌انداز آن لازم است، علاوه بر این اگر چاه برای آب دادن حیوانات کنده شـده، حـریم آن چهل ذراع- حدود بیست متر- و اگر برای آب کشیدن برای زراعت اسـت، حـریم آن شصـت ذراع است، پس اگر دیگری بخواهد در زمین موات چاه بکند باید این فاصـله را رعایـت کنـد، در قنات و چشمه، علاوه بر محل اصلاح آن و گـل‌انـداز، حـریم منبـع آب آن- مـادر چـاه- در زمـین سخت پانصد ذراع- دویست و پنجاه متر-و در زمین سست هـزار ذراع- پانصـد متـر —اسـت. پـس اگر کسی بخواهد نزدیك آن، قنات دیگری احداث کند، باید ایـن فاصـله را رعایـت کنـد و اگـر فرضاً با رعایت این فاصله باز هم به قنات اول ضرر وارد می‌شود، بنا بر احتیاط اگر اقوی نباشد باید فاصله را زیادتر کند تا خسارت وارد نشـود. حـریم آبـادی مسـکونی کـه در زمـین مـوات احـداث مـی‌شـود مطلـق مرافـق و مصـالح آبـادی و اهـل آنسـت و از قبیـل راه ورود و خـروج، راه آب و خاك‌انداز و کودانداز، جای خرمنها، محـل اجتمـاع اهـالی، مدرسـه، محـل بـازی جوانـان، میـدان

ورزش، پارک و پارکینگ، قبرستان، چراگاه و امثال اینهاست، پس کسی حق ندارد این قسمتها را برای خود احیاء و تملّک کند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۴۵﴾با توجّه به اینکه شرایط زندگی دگرگون شده و با نظام مهندسی جدید، اصول شهرسازی و معماری نسبت به گذشته تغییرات جدّی و ماهوی پیدا کرده است، مجتمعهای مسکونی بزرگ و کوچک، برجها، شهرکهای صنعتی و دامی با اشکال جدید، راههای هوایی و زمینی، مترو، راه آهن، فرودگاهها و امثال اینها وارد زندگی بشر شده، طبعاً حریم به آن معنا که گفته شد با آن محدودیت، نمی‌تواند پاسخگوی اینها باشد لذا توسعه آن با توجه به فرهنگ و تکنولوژی جدید، امری ضروری و الزامی بوده و تشخیص آن بر عهدهٔ دستگاههای ذیربط و متخصصان است و برای تحقیق در مسئلهٔ حریمها به کتب مفصّل فقهی مراجعه شود.

﴿مسئلهٔ ۲۹۴۶﴾همسایه و همسایگی از امور مهم بوده و در روایات بر آن تأکید زیادی شده است از جمله نقل شده که پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: هر کس همسایه‌اش را اذیت کند خدای عالم بوی بهشت را بر او حرام می‌کند و جای او در جهنّم است و هر کس حقّ همسایه را ضایع کند از ما مسلمانان نیست[1] و از جمله در حدیثی از امام صادقعلیه‌السلام نقل شده که فرمودند: مؤمن کسی است که همسایه‌اش از ظلم و ستم و آزار او در امان باشد[2] و از جمله معاویهٔ بن عمّار از امام صادقعلیه‌السلام نقل می‌کند که فرمودند: حُسن همسایگی و تحمّل رنجها و اذیتهای همسایه و همسایگان، باعث عمران و آبادانی شهرها و طولانی شدن عمرهاست[3]. بنابراین تصرف انسان در ملک خود نباید موجب ضرر و زیان همسایگان گردد و اگر کسی به این بهانه موجب ضرر و زیان برای همسایگان گردد، بنا بر احتیاط این کار او از مصادیق حرام است، اگر اقوی نباشد.[4]

مشترکات و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۲۹۴۷﴾اماکن و جاهایی که میان همهٔ مردم مشترک است و همه نسبت به آنها حقّ مساوی دارند، عبارتند از:

۱- خیابانها، کوچه‌ها، راههای زمینی، هوایی و دریایی، چَراگاهها، فضاهای سبز، پارکها، پارکینگها و میادین، نسبت به مردم آن آبادیها یا برای عموم و هر کسی که می‌خواهد استفاده کند.

۲- مساجد، زیارتگاهها و اماکنی که برای استفادهٔ عموم بنا شده‌اند.

۳- دریاها، دریاچه‌ها، چشمه‌های جاری در کوهها، زمینهای موات، رودخانه‌ها، نهرهای بزرگ و

---

۱. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت، ج ۱۲، کتاب الحج، باب ۸۶ از ابواب احکام العشرة، ح ۵. ص۱۲۷.
۲. همان، ح۴. ص۱۲۶.
۳. همان، باب ۸۷، ح ۱ ص۱۲۸.
۴. به مقتضای قاعدهٔ حرمت تسبیب به حرام. (مهذب الأحکام، ج ۱، ۴۸۵).

کوچکی که به وسیلهٔ افراد خاصی احداث نشده و طبیعی هستند.

۴- معادن آشکاری که بهره‌برداری از آنها نیاز به اکتشاف، حفاری و مانند آنها ندارد مانند معادن نمک و امثال آن.

﴿مسئلهٔ ۲۹۴۸﴾همهٔ مردم در استفاده و بهره‌برداری از مشترکات یکسان هستند، ولی هر که زودتر شروع به بهره‌برداری کند در آن مقداری که استخراج کرده نسبت به دیگران حقّ تقدّم دارد. همچنین در اموری که قابل تملّک است مانند صید ماهی و دیگر مباحات اولیه، هر کس هر چقدر صید کند مالک می‌شود، البتّه دولت اسلامی حق دارد به خاطر مصالح اسلام، کشور و مردم، برای بهره‌برداری از مشترکات و مباحات اولیه به‌طور موقّت یا دائم، برای بعضی و یا در بعضی اوقات و برای نحوهٔ بهره‌برداری و حتّی مقدار و کیفیت آن مقرراتی وضع کند.

احکام غصب

﴿مسئلهٔ ۲۹۴۹﴾غصب نوعی مستولی شدن و در اختیار خود قرار دادن مال یا حقّ دیگری است و آن از گناهان کبیره ایست که اگر انسان مرتکب شود، در قیامت به عذاب سخت الهی دچار خواهد شد، از پیامبر گرامی اسلامﷺ نقل شده که فرمودند: هر کس به اندازهٔ یک وجب زمین از حقّ دیگری غصب کند، در قیامت هفت طبقهٔ آن زمین را مانند طوقی به گردنش می‌آویزند، مگر آنکه توبه کند و آن‌را به صاحبش بازگرداند.[۱]

﴿مسئلهٔ ۲۹۵۰﴾اگر کسی نگذارد مردم از مسجد، مدرسه، پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حقّ آنان را غصب کرده است و نیز اگر کسی مثلاً در مسجد جایی برای عبادت گرفته باشد و دیگری از آن جلوگیری کند، غاصب است.

﴿مسئلهٔ ۲۹۵۱﴾هر چیزی که به عنوان گرو نزد طلبکار می‌گذارند، باید نزد طلبکار بماند تا اگر بدهکار بدهی‌اش را نداد، او بتواند طلبش را از آن به دست آورد، بنابراین اگر بدهکار قبل از آن که طلب طلبکار را بدهد، گرو را بگیرد در حقّ او ظلم کرده و غاصب است.

﴿مسئلهٔ ۲۹۵۲﴾اگر گرو را فرد دیگری غصب کند، صاحب گرو که همان بدهکار است و طلبکار که صاحب حق است، هر دو می‌توانند آن‌را ازغاصب بخواهند، در صورتی‌که آن‌را بازپس بگیرند، مادام که بدهکار طلب را نداده، در گرو خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۲۹۵۳﴾غاصب موظّف است چیزی را که غصب کرده به صاحبش باز گرداند و اگر از بین رفته باشد، واجب است عوض آن‌را بپردازد و اگر چیزی را از بچّه یا دیوانه غصب کرده باشد واجب است در صورت موجود بودن خود آن چیز و در صورت نبودن، عوض آن‌را به ولیّ شرعی

---

۱. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت، ج ۲۵، باب ۱ از کتاب الغصب، ح۲. ص۳۸۶.

او بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۵۴﴾اگر کسی چیزی را غصب کند و از آن منفعتی به دست آورد، مثلاً گوسفندی غصب کند و از آن برّه‌ای به دنیا بیاید، آن برّه مال صاحب گوسفند است و نیز اگر چیزی را غصب کند که دارای منفعت است، مثلاً خانه، مغازه و مانند آن که دارای منفعت است، هر چند از آن استفاده نبرده و همین طور خالی گذاشته باشد، اجاره بهای آن‌را مانند اجاره بهای امثال آن بدهکار است و باید به صاحبش بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۵۵﴾اگر کسی چیزی را غصب کند و آن چیز در دست غاصب رشد کند، همهٔ آن مربوط به صاحب مال است، بنابراین اگر کسی نهالی را غصب کند و در زمین خود بکارد، آن نهال هر چه رشد کند، مال صاحب نهال است و غاصب حقّ مطالبهٔ اجرت زمین را ندارد و نیز اگر پیوندی را غصب کند و به درخت خود پیوند بزند، اظهر آنست که نمو (رشد) و میوهٔ آن متعلق به صاحب پیوند است.

﴿مسئلهٔ ۲۹۵۶﴾اگر چند نفر مشترکاً چیزی را غصب کنند طوری که در استیلای همهٔ آنها باشد، اگر چه هر کدام از آنها می‌توانستند مستقلاً غصب کنند، در صورتی که دو نفر باشند، هر کدام نصف آن‌را ضامن است و اگر سه نفر باشند هر کدام یک‌سوم و همین طور به نسبت تعداد آنها ضمانت تحقق پیدا می‌کند. ولی اگر استیلای تک تک آنها به‌طور مستقل و تام باشد، به گونه‌ای که هر کدام از آنها می‌توانند مستقلاً و به تنهایی در آن تصرّف داشته باشند، در این صورت بهتر آنست که هر کدام از آنها به‌طور مستقل ضامن تمام آنست و صاحب مال می‌تواند از هر کدام به‌طور مستقل تمام مالش را مطالبه کند مانند تعاقب ایادی.

﴿مسئلهٔ ۲۹۵۷﴾اگر غاصب چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند مثلاً گندمی را غصب کرده با جو مخلوط کند، چنانچه امکان جدا کردن باشد، اگر زحمت فراوان هم داشته باشد باید جدا کرده و به صاحبش باز گرداند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۵۸﴾اگر غاصب چیز را که غصب کرده طوری تغییر دهد که از حالت اولش نیز بهتر شود، مثلاً طلا بدزدد و با آن گردن‌بند بسازد و مالک از وی بخواهد طلا را به همین صورت گردنبند به او تحویل دهد، واجب است تحویل دهد و حق ندارد از مالک طلب اجرت کند و بدون اجازهٔ مالک حقّ برگرداندن آن به حالت اوّلیه را ندارد و اگر بدون اجازه آن‌را به حالت اول بازگرداند، مزد ساخت را به مالک بدهکار است و باید تحویل دهد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از مقدار تفاوت طلای ساخته شده و دست نخورده باشد، آن تفاوت را هم باید بدهد، چون

غاصب است.[۱]

﴿مسئلۀ ۲۹۵۹﴾ظروف و چیزهایی که غَصب و ملك دیگری است، تصرّف در آنها بدون اجازۀ مالك حرام بوده و وضو و غسل با آنها نیز در صورت علم به غصبیت، باطل است چون تصرف عدوانی در مال غیر محسوب می‌شود.

﴿مسئلۀ ۲۹۶۰﴾اگر کسی زمینی را غصب کند و در آن بنا بسازد، چنانچه صاحب زمین حاضر شود، زمین را بفروشد یا عوض آن‌را بگیرد، غاصب باید قبول کند و اگر صاحب زمین نه حاضر به فروش باشد و نه به اخذ معوض رضایت می‌دهد و عین زمین خود را مطالبه می‌کند، غاصب موظف است بنا را تخریب کند و زمین را به حالت اول برگردانده و به صاحبش بازگرداند.

﴿مسئلۀ ۲۹۶۱﴾اگر کسی زمینی را غصب و در آن کشت یا درخت‌کاری کند، کشت، درخت و محصول آن متعلق به کسی است که آنها را کاشته، ولی اگر صاحب زمین اجازه ندهد آنها در زمین او بماند، واجب است غاصب فوراً آنها را از زمین بکند، اگرچه موجب ضرر برکشت و درختها باشد و نیز واجب است غاصب اجارۀ زمین را در مدّتی که در آن کشت انجام داده به مالك زمین بپردازد و اگر در زمین خرابی، ویرانی و حفره‌هایی به وجود آمده است، باید آنها را ترمیم و پر کند و اگر به سبب اینها زمین از قیمت افتاده، واجب است مابه‌التفاوت را هم به صاحب زمین بپردازد. صاحب کشت و درختها نمی‌تواند مالك زمین را وادار به فروش زمین خود کند و یا مجبور کند از طریق اجاره و مانند آن در اختیار وی بگذارد کما اینکه مالك زمین هم حق ندارد غاصب را که صاحب کشت و درختهاست وادار کند که کشت و درختها را به او بفروشد.

﴿مسئلۀ ۲۹۶۲﴾اگر مالك زمین اجازه دهد که زراعت و درخت غاصب در زمین او باقی بماند، در این صورت بر غاصب واجب نیست آنها را از زمین بکند، ولی اگر مالك زمین وجه اجاره را مطالبه کند، بر غاصب واجب است وجه اجاره را از زمانی که زمین را غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده به مالك زمین بدهد.

﴿مسئلۀ ۲۹۶۳﴾از جمله حقوق معتبر نزد عقلا حقّ طبع، تکثیر، اختراع و مانند اینهاست و شارع هم معلوم نیست آنها را منع کرده باشد، بنابراین اگر در کتاب کسی نوشته شده حقّ طبع محفوظ است یا مثلاً نوع خاصی از پرورش ماهی را کشف کرده و در ثبت آن قید کرده باشد که این کشف در انحصار فلان کس یا فلان شرکت است، دیگری حقّ کپی‌برداری یا پرورش ماهی به این روش را ندارد یا اگر فرمولی یا صنعتی را اختراع کرده و به نام مخترع ثبت شده است، بدون رضایت او چاپ، تکثیر و کپی‌برداری ممنوع و غصب است و اگر از این طریق به حقوق کسی

---

۱. قاعدۀ «الغَاصِبُ یؤْخَذُ باشَقِّ الْأحْوَال» (یعنی: غاصب به سخت‌ترین حالت خود مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد)، از قواعدی است که سخت‌گیریهای اسلام دربارۀ غاصب و غصب را بیان کرده است.

تعدّی صورت گیرد و بر صاحبان حق خسارتی وارد شود، آنان می‌توانند از وارد کنندگان خسارت جبران آن‌را مطالبه کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۶۴﴾اگر چیزی را که غاصب غصب کرده، عین و موجود باشد، مثلاً گاوی را غصب کرده باشد که عیناً موجود است، واجب است عین همان را به صاحبش بازگرداند و اگر موجود نبوده و از بین رفته باشد دو حالت دارد:

۱– عین تلف شده مثل گاو، گوسفند و مرغ باشد که افراد آنها از جهت قیمت، مثل و یکنواخت نیستند، بلکه به دلیل خصوصیات گوناگون قیمت آنها متفاوت است– قیمیات– در این صورت باید قیمت آن‌را به صاحبش بپردازد و احوط آنست که قیمت روز را بپردازد و احوط از آن این است که بالاترین قیمت از روز غصب تا روز پرداخت را بپردازد و اگر قیمت بازار آن تفاوت پیدا نکرده است ولی مدّتی که پیش غاصب بوده زیاده عینی پیدا کرده، مثلاً گوسفند، چاق شده است، قیمت آن زیاده را هم باید حساب کند و بپردازد.

۲– عین غصب شده مانند گندم، جو، برنج و مثل آنها باشد که معمولاً قیمت همهٔ اجزای آن یکنواخت و مانند هم است، در این صورت واجب است غاصب مثل همان چیزی را که غصب کرده، به صاحبش بپردازد و باید آن چیز را که تحویل می‌دهد، اوصاف و خصوصیات همان مال غصب شده را داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۶۵﴾اگر کسی مالی را غصب کند و فرد دیگری هم، از غاصب اوّل همان مال را غصب کند، چنانچه آن مال موجود است صاحب آن مال، اگر به کسی که عین مال غصبی نزد اوست مراجعه کند و عین آن‌را تحویل بگیرد، نه غاصب اول و نه غاصب دوم حقّ رجوع به هیچ کس را ندارند و اگر آن مال تلف شده باشد، مالک آن عین حق دارد برای گرفتن عوض آن به هر یک از آن دو غاصب مراجعه کند یا اینکه از هر کدام از آنها مقداری از عوض آن عین را که تلف شده، مطالبه کند، در این صورت اگر مالک عین، به غاصب اول رجوع کند و از او عوض عین تلف شده را تحویل بگیرد، غاصب اول می‌تواند به غاصب دوم که عین مال نزد او تلف شده، رجوع کند، ولی اگر مالک به غاصب دوم رجوع کند و از او عوض آن عین تلف شده را بگیرد، غاصب دوم نمی‌تواند به غاصب اول رجوع کند مگر آنکه غاصب دوم پس از غصب، مال را به غاصب اول برگردانده باشد و نزد غاصب اول تلف شده باشد، در این صورت اگر مالک به غاصب اول رجوع کرده باشد، او حقّ رجوع به غاصب دوم را ندارد ولی اگر به غاصب دوم رجوع کرده باشد، غاصب دوم حقّ رجوع به اولی را دارد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۶۶﴾اگر کسی معامله‌ای کند که شرایط صحت را نداشته باشد، مثلاً خرید و فروشی کند که شرایط صحت معامله را ندارد در این صورت اگر فروشنده و خریدار با توجّه به اینکه معامله باطل است باز هم راضی هستند، هر دو در ثمن و مُثمُن تصرّف کنند، با اینکه مالک نیستند ولی تصرّف ایشان مانعی ندارد ولی اگر رضایت نداشته باشند، آنچه را که گرفته اند در حکم مال

غصبی است و باید به یکدیگر بازگردانند و در هر صورت اگر مال یکی در دست دیگری تلف شده باشد، چه بدانند معامله باطل است و چه ندانند، عوض آن‌را باید بپردازند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۶۷﴾اگر کسی مالی را از فروشنده بگیرد تا ببیند و پس از آن اگر پسندید آن‌را بخرد یا اینکه مدّتی نزد خود نگاه دارد و پس از پسند کردن آن‌را معامله کند، ظاهر آنست که به عنوان امانت نیست، بنابراین اگر آن مال از بین برود، عوض آن‌را به صاحبش، بنا بر احتیاط، اگر اقوی نباشد، باید بپردازد مگر آنکه صاحب مال او را مأذون در تصرّف کرده و او نیز در حفظ آن مراقبت لازم را به عمل آورده باشد، در این صورت معلوم نیست ضامن باشد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۶۸﴾کسی که مال یا حقّ او غصب شده می‌تواند با توسّل به زور یا با رجوع به حکومت صالح اسلامی و حتّی در حال ضرورت به حکومت غیر صالح، حقّ خود را به دست آورد منتها در راه احقاق حقّ خود اگر متحمّل مخارجی گردد نمی‌تواند آن‌را از غاصب مطالبه کند.

تقاص و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۲۹۶۹﴾در مواردی که انسان دارای حق است و از طرق عادی و معمولی، مثلاً از طریق مطالبه کردن و اطلاع دادن و حتّی اعمال فشار از طریق مراجعه به حکومت و نظام حاکم نمی‌تواند به حقّ خود برسد، می‌تواند به هر شکل ممکن که قادر است حقّ خود را از مدیون بگیرد مثلاً از مال وی بردارد، اگرچه بهتر است از حاکم شرع جامع شرایط یا نمایندهٔ وی ولو به صورت عام اجازه بگیرد و این نوع احقاق حق را «تقاص» می‌نامند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۷۰﴾اگر بدهکار مالی نزد طلبکار دارد و با اینکه طلبکار طلبش را از وی مطالبه می‌کند، بدون عذر در پرداختن بدهی کوتاهی می‌کند، در صورتی که طلبکار از طریق مراجعه به محاکم شرع نتواند طلبش را دریافت کند، می‌تواند به عنوان تقاص از مالی که بدهکار نزد او دارد، بردارد، مگر آنکه مال به عنوان ودیعه و امانت نزد وی باشد، در این صورت نمی‌تواند در آن تصرّف کند و همچنین اگر کسی مال دیگری را غصب کند، صاحب حق که مغصوب منه است به عنوان تقاص می‌تواند از مال غاصب به اندازهٔ حقش بردارد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۷۱﴾تقاص طلبکار از مالی که میان بدهکار و کس دیگر مشترک است، جایز نیست مگر آنکه شریک هم اجازه بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۷۲﴾اگر کسی مال مشترکی را غصب کند، هر دو شریک می‌توانند به اندازهٔ سهم خود از مال غاصب بردارند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۷۳﴾اگر بعد از تقاص معلوم شود تقاص کننده اشتباه کرده و به خطا تقاص کرده است، واجب است جبران کند، اگر عین مال تقاص شده باقی است باید برگردانده شود و اگر از بین رفته باشد باید قیمت آن‌را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۷۴﴾در موارد زیر تقاص به هیچ وجه جایز نیست:

۱- طرف منکر حق او نبوده و در پرداخت آن اهمال نکرده باشد و چنانچه مطالبه کنند، حاضر به پرداخت باشد، اگرچه طلبکار به عللی مطالبه نکرده باشد.

۲- اگر هم منکرِ حق باشد از این جهت است که او را محق نمی‌داند و خود را محق می‌داند یا حداقل در ذی حق بودن مدّعی تردید داشته باشد.

۳- بدهکار نزد حاکم شرع جامع شرایط قسم یاد کرده باشد که بدهکار نیست بنابراین در تمامی مواردی که بدهکار بدهی را قبول دارد و آمادگی برای پرداخت نداشته و نمی‌خواهد بدهی‌اش را بپردازد و نزد حاکم شرع جامع شرایط برای نفی بدهی خود قسم یاد نکرده باشد و طلبکار از راههای متعارف نتواند به حقّ خود برسد، طلبکار در این صورت می‌تواند به اندازهٔ حقی که دارد از مال طرف بردارد.

احکام اموال پیدا شده

تعریف لُقَطهٔ

لقطه به‌طور عام عبارت است از هر چیز یا هر کسی که گم شده باشد و تحت استیلا و سلطهٔ کسی که شناخته شده است نباشد. پیدا شده را، اگر حیوان غیر ناطق باشد «ضالّه»، اگر مال باشد «لقطه» و اگر انسان باشد «لقیط» گویند. کلمهٔ لقطه به‌طور مطلق هر وقت به کار برده شود، منظور همان لقطهٔ مال است که لقطه بالمعنی‌الاخص هم گفته می‌شود و چون در صدق عنوان لقطه ناشناخته بودن مالک شرط است، بنابراین لقطه یکی از انواع مجهول المالک است منتها احکام خاصی دارد که در ضمن مسائل آتی گفته خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۷۵﴾مالی که انسان پیدا می‌کند، اگر نشانه‌ای نداشته نباشد که با آن بشود صاحبش را شناخت، مثلاً یک اسکناس هزار تومانی پیدا کرده باشد، در این فرض دو حالت وجود دارد:

۱- اگر آن‌را در حرم مکه پیدا کرده باشد، با اجازهٔ حاکم شرع از طرف صاحبش آن‌را صدقه بدهد و اگر صاحبش پیدا شد، در صورت بقا، خود لقطه و در غیر این صورت عوض آن‌را باید به صاحبش بدهد.

۲- اگر در غیر حرم مکه پیدا کرده باشد، در این صورت اگر قیمت آن یک درهم یعنی ۲/۴۱۹ نقرهٔ سکه‌دار یا بیشتر باشد، با اجازهٔ حاکم شرع جامع شرایط از طرف صاحبش صدقه بدهد و در صورت پیدا شدن صاحب آن، اگر خود لقطه موجود بود آن‌را و اگر موجود نبود عوض آن‌را باید به صاحبش بدهد. اگر کمتر از یک درهم باشد، می‌تواند بدون آنکه تعریف کرده باشد آن‌را به قصد تملّک برای خود بردارد و اگر پس از برداشتن صاحبش پیدا شود باید به او بازگرداند و اگر از بین رفته باشد ضامن نیست.

﴿مسئلهٔ ۲۹۷۶﴾اگر مال گمشده نشانه‌ای داشته باشد که با آن می‌شود صاحبش را پیدا کرد و قیمت آن از یک درهم کمتر باشد، دو حالت دارد:

۱- صاحب آن به‌طور اجمال یکی از چند نفر معلوم است و انسان نمی‌دانـد او راضـی اسـت کـه آن‌را بردارد یا نه، در این صورت کسی حق ندارد آن‌را بدون اجازهٔ صاحبش بردارد.

۲- صاحب آن ولو به صورت اجمال هم معلوم نباشد، در این صورت اگر در غیر حرم خدا پیـدا شده باشد، اعلام لازم نیست و یابنده می‌تواند به قصد تملّک آن‌را برای خود بردارد و پس از آنکه با قصد تملک آن‌را برداشت، اگر صاحبش بعداً پیدا شود، در صورت بقا خود عین را و در صورت عدم بقا عوض آن‌را لازم نیست به او بدهد، اگرچه احوط است و اگر بدون قصـد تملـک برداشـته شود و بدون افراط و تفریط از بین رفته باشد، باز هم دادن عوض لازم نیست ولی اگر در حرم خدا باشد، احوط آنست که برندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۷۷﴾اگر انسان چیزی را پیدا کند که نشانه‌ای دارد که با آن می‌توان صـاحب آن چیـز را پیدا کرد، اگرچه بداند صاحب آن شیعهٔ دوازده امامی نیست بلکه سُنّی یا کافر است، اما در امـان مسلمانان قرار دارد، در صورتی که آن چیز قیمتش یک درهم یا بیشتر باشد، دو حالت دارد:

۱- اگر آن مال را در غیر حرم خدا پیدا کرده باشد باید تـا یـک سـال آن‌را در محـل اجتماعـات مردم و جایی که احتمال می‌دهد صاحب آن مال آنجا باشد، اعلام کند و چنانچه از روزی که پیـدا کرده، تا یک هفته هر روز یک یا دوبار و بعد تا یک ماه هفته‌ای یک بار و بعد تا یک سـال مـاهی یک مرتبه در محل اجتماعات اعلام کند، کفایت می‌کند و این ترتیـب خصوصـیت نـدارد و بـرای این است که طوری اعلام شود که معلوم باشد برای همان موضوع اول است، بنـابراین اگـر پـس از پایان سال صاحب آن پیدا نشد می‌تواند آن‌را به قصد تملّک برای خـود بـردارد بـه نیـت اینکـه هـر وقت صاحبش پیدا شد آن‌را به او بازگرداند و اگر تلف شود، عوض آن‌را به صـاحبش بدهـد و یـا اینکه اساساً قصد تملّک نکند بلکه آن‌را برای صاحبش نگاه دارد و یا با اجـازهٔ حـاکم شـرع جـامع شرایط از طرف صاحبش صدقه دهد و یا اینکه در اختیار حاکم شرع قرار دهد و اگـر صـاحب آن آمد و راضی به صدقه نشد عوض آن‌را به صاحبش داده و ثواب صـدقه را بـرای خـود قـرار بدهـد بهتر است.

۲- اگر مال پیدا شده در حرم خدا باشد احتیاطاً آن‌را برندارند و اگر بردارنـد پـس از یـک سـال اعلان آن‌را یا برای صاحبش نگاه دارند و یا با اجازهٔ حاکم شرع از طرف صاحبش صدقه بدهند یـا اینکه به خود حاکم شرع تحویل دهند و بنا بر احوط اگر اقوی نباشد برای خود برندارند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۷۸﴾اگر کودک نابالغ یا دیوانه چیزی را پیدا کند که نشانه دارد و قیمت آن بـه یـک درهم یا بیشتر می‌رسد، ولیّ او باید به مدّت یک سال اعلام کند و سپس یـا آن‌را بـرای کـودک و مجنون تملک کند و یا برای صاحبش نگاه دارد یا با اجازهٔ حاکم شـرع از طـرف صـاحبش صـدقه دهد و در همهٔ این صور ولیّ باید آنچه که برای کودک و مجنون اصلح است رعایت کند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۷۹﴾اگر معرفی و اعلان احتیاج به هزینه دارد، مثلاً پیـدا کننـده بـه هـر جهـت قـدرت اعلان ندارد و باید به دیگری مزد بدهد تا او اعلان کند یا اینکه در روزنامه و مانند آن باید آگهـی

شود، در این صورت پیدا کننده می‌تواند هزینهٔ آگهی را از صاحب مال بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۸۰﴾اگر در وسط سال اعلان، از پیدا کردن صاحب مال مأیوس شود، طوری که ادامهٔ اعلان امری بی‌فایده و لغو به شمار رود، با اجازهٔ حاکم شرع جامع‌الشّرایط، آن‌را علی‌الأحوط از طرف صاحبش صدقه بدهد و برای خود به قصد تملک برندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۸۱﴾اگر در موردی که باید اعلان کند، بداند اعلان او بی‌فایده است و با آن صاحب مال پیدا نمی‌شود، در لقطهٔ حرم، از همان روز اول مخیر است آن‌را برای صاحبش نگاه دارد یا اینکه با اجازهٔ حاکم شرع از طرف صاحبش صدقه بدهد و در لقطهٔ غیر حرم گفته شده، مخیر است بین اینکه برای صاحبش نگاه دارد یا با اجازهٔ حاکم شرع از طرف صاحبش صدقه بدهد و یا برای خود به قصد تملك بردارد و در هر حال اگر صاحبش پیدا شود، در صورت صدقه دادن اگر صاحبش راضی نشد، باید عوض آن‌را به صاحبش بازگرداند و ثواب صدقه را برای خود نگاه دارد و احتیاط همین است که با اجازهٔ حاکم شرع از طرف صاحبش صدقه داده شود.

﴿مسئلهٔ ۲۹۸۲﴾اگر در بین سال اعلان، ادامهٔ آن ممکن نباشد باید منتظر رفع مانع بماند و پس از آنکه مانع رفع شد لازم نیست سال را از اول شروع کند، بلکه همان سال را به آخر برساند کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۸۳﴾اگر در بین سال اعلان، مال از بین برود، چنانچه در حفظ و نگهداری آن کوتاهی یا تصرّف نکرده باشد، چیزی بر او واجب نیست ولی اگر کوتاهی یا تصرّفی کرده باشد باید عوض آن‌را به صاحبش بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۸۴﴾اگر پس از تمام شدن سال اعلان، صاحب مال پیدا نشود و مال را برای صاحبش نگهداری کند و آن از بین برود، در این صورت اگر در نگهداری مال کوتاهی یا زیاده‌روی نکرده باشد، ضامن نیست اما اگر برای خود برداشته باشد یا اینکه از طرف صاحبش صدقه داده باشد و صاحب مال به آن راضی نشود، باید عوض آن‌را به صاحبش بدهد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۸۵﴾هنگام اعلان لازم نیست جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید بلکه همین که بگوید چیزی پیدا کرده‌ام کفایت می‌کند، مگر آنکه اعلان به این شکل بی‌فایده باشد، در این صورت آن مقداری که از بی‌فایده بودن بیرون آید، لازم است مشخص کند، مثلاً هر کسی که طلا یا نقره و یا لباس گم کرده بیاید مشخصات آن‌را بگوید و وقتی که کسی آمد و نشانه‌های آن‌را به گونه‌ای گفت که اطمینان به صداقت او پیدا شد، کفایت می‌کند و لازم نیست آن نشانیهایی را بگوید که بسیاری اوقات حتّی‌صاحبان مال هم آن‌را نمی‌دانند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۸۶﴾شخصی که مالی را پیدا می‌کند، لازم نیست خودش اعلان کند، بلکه اگر شخص مطمئنّی از طرف او اعلان کند، کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۸۷﴾اگر کسی مالی را پیدا کند که بهای آن کمتر از ۲/۴۱۹ گرم نقرهٔ سکه‌دار باشد و از آن صرف نظر کند و در جایی مانند مسجد یا جای دیگر بگذارد، اگر کس دیگری آن‌را ببیند و

بردارد برای او حلال است، ولی اگر قیمت آن به حد مذکور یا بیشتر از آن برسد و بعد از پیدا کردن به وظیفهٔ خود که اعلان یکساله است عمل نکند، بلکه در جایی مانند مسجد یا همان‌جایی که پیدا کرده بگذارد و از بین برود یا دیگری آنرا بردارد، آن شخص که اوّل پیدا کرده ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۲۹۸۸﴾اگر انسان چیزی را پیدا کند که اگر یک سال بماند فاسد می‌شود، تا آن مقداری که ممکن است باید آن‌را نگهدارد و تعریف کند و بعد با اجازهٔ حاکم شرع در صورت امکان قیمت کند، یا برای خود بردارد و یا بفروشد و پولش را نگاه دارد و در عین حال به تعریف ادامه دهد، اگر تا آخر سال صاحبش پیدا نشد با اجازهٔ حاکم شرع از طرف او صدقه بدهند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۸۹﴾قیمت مال پیدا شده باید بر حسب زمان و مکانی که در آن پیدا شده محاسبه شود.

﴿مسئلهٔ ۲۹۹۰﴾اگر مال پیدا شده همراه کسی است که در حال وضوگرفتن و نماز خواندن است، در صورتی که قصدش این باشد که صاحبش را پیدا کند، ایراد ندارد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۹۱﴾اگر دو نفر شاهد عادل خبر دهند که مال پیدا شده، متعلّق به فلان شخص است، باید مال به آن فرد داده شود، چه این شهادت پیش از شروع به اعلان باشد، یا در بین یا پس از آن.

﴿مسئلهٔ ۲۹۹۲﴾اگر چیزی را پیدا کند و به گمان اینکه مال خودش است بردارد و بعداز برداشتن بفهمد مال خودش نبوده، واجب است تا یک سال تعریف کند، در صورتی‌که بهای آن کمتر از یک درهم نباشد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۹۳﴾اگر کسی که مال نشانه‌دار را پیدا کرده بمیرد، در صورتی که پس از پایان سال، آن‌را برای خود برداشته و مرده باشد، مالکیت به همان صورت به ورثهٔ او منتقل می‌شود که اگر صاحبش پیدا شد به او برگردانده شود و اگر قبل از شروع اعلان یا در بین آن مرده باشد، ظاهر آنست که ورثه باید به وظیفهٔ مُوَرّث عمل کرده و به جای او اعلان کنند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۹۴﴾اگر کفش کسی را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند، دو حالت دارد:

۱- بداند کفشی که مانده مال همان کسی است که کفش را برده است، اگر از پیدا کردن صاحبش مأیوس شود یا برایش مشقّت داشته باشد، در این حال اگر بداند کسی که کفش را برده عمداً برده است و از راههای متعارف نمی‌تواند از او بگیرد، با اجازهٔ حاکم شرع جامع شرایط در صورتی که قیمت هر دو مساوی باشد، می‌تواند تقاص کند و اگر نداندکه به عمد برده یا نه، اگر می‌داند که صاحب آن به این تعویض راضی است، او می‌تواند آنرا برای خود نگاه دارد و در همین موارد اگر بهای کفش بیش از بهای‌کفش خودش باشد، واجب است هرگاه صاحب آن‌را پیدا کرد، یا کفش را عوض کند و یا تفاوت قیمت را به او بپردازد یا به هر وسیلهٔ ممکن رضایت او را به دست آورد و در صورتی که از پیدا کردن صاحب کفش مأیوس شود، با اجازهٔ حاکم شرع جامع شرایط تفاوت قیمت را از طرف صاحبش صدقه بدهد.

۲- در صورتی که احتمال دهد کفش باقی‌مانده مال دیگری است و نه مال کسی که کفش او را برده، حق این است که حکم مال مجهول‌المالک را دارد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۹۵﴾لوازم، ابزار، اشیا و چیزهایی که برای تعمیر و دوخت و دوز و مانند آن نزد تعمیرکاران، صاحبان حرف و صنایع، نجاران و یا خیاطان می‌برند و نزد آنها می‌ماند، اگر صاحبان آن اجناس ناشناخته باشند و سراغ اجناسشان نروند و آنان هم پس از جستجو، تحقیق و صبر از آمدن صاحبان آنها مأیوس شوند، باید آن اجناس را با اجازهٔ حاکم شرع جامع شرایط، از طرف صاحبانشان صدقه بدهند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۹۶﴾اگر دزد مالی را که به سرقت برده نزد انسان به امانت بگذارد، او نمی‌تواند آن‌را به دزد بازگرداند، بلکه واجب است به صاحبش برساند و اگر صاحبش به هیچ وجه معلوم نیست بنا بر احتیاط حکم لقطه بر آن جاری است.

﴿مسئلهٔ ۲۹۹۷﴾اگر مالی از دیگران در بین اموال مخلوط شود و باقی بماند و صاحب مال و جای او مشخص نباشد طوری که رساندن آن مال به صاحبش به هیچ وجه ممکن نباشد و از پیدا کردن او مأیوس شود، باید آن‌را از طرف صاحبش با اجازهٔ حاکم شرع جامع شرایط صدقه بدهد و نیز اگر انسان در معاملات و دادوستدها می‌داند کم و زیادکرده است و در اثر مرور زمان صاحبان آنها را فراموش کرده و نمی‌تواند آنها را شناسایی کند باید عوض آنها را با اجازهٔ حاکم شرع و مجتهد جامع شرایط از طرف صاحبان صدقه بدهد و احتیاط لازم آنست که اگر مقدار آن‌را نمی‌داند ولی اصل آن‌را می‌داند باید آن‌قدر صدقه بدهد که یقین عادی پیدا کند که ذمّه‌اش بری شده است و به این عمل در اصطلاح فقیهان «ردّ مظالم» می‌گویند.

﴿مسئلهٔ ۲۹۹۸﴾در تمام مواردی که مالی از طرف صاحبش صدقه داده می‌شود، هم جایز است به سید داده شود و هم به غیر سید و اگر خود شخص مستحق باشد، می‌تواند بردارد.

﴿مسئلهٔ ۲۹۹۹﴾اگر کسی کوپنی پیدا کند و بداند پس از مدّتی باطل می‌شود، تا مدّت زمان ممکن نگاه دارد و پس از آنکه از آمدن صاحب آن مأیوس شد می‌تواند قبل از انقضای زمان اعتبار آن، برای جلوگیری از ابطال کوپن مانند اشیای فاسد شدنی معامله کند و آنها را خریده و قیمتش را در ذمّه بگیرد و هر موقع صاحبش پیدا شد به او بپردازد.

مجهول‌المالک و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۳۰۰۰﴾مجهول‌المالک مالی را گویند که صاحبش مشخص نباشد، بنابراین فرق میان لقطه و مجهول‌المالک این است که در لقطه هم مالک ناشناخته است و هم مال از دست او رفته و ضایع شده است ولی در مجهول‌المالک فقط مالک شناخته شده نیست و عنوان ضایع شدن، فقدان و گم شدن بر آن صادق نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۰۰۱﴾اگر حیوانی مانند گاو، گوسفند یا مرغ وارد خانه‌ای بشود و صاحب خانه نداند

صاحب آنها کیست، حکم لقطه را ندارد، بلکه حکم مجهول المالک را دارد. بنابراین واجب است برای پیدا کردن صاحب آن جستجو کند و اگر نتوانست صاحبش را بیابد و مأیوس شد، با اجازهٔ حاکم شرع، خود آنها یا قیمتشان را از طرف مالک اصلی، صدقه بدهد. نیز اگر کبوتری وارد منزل کسی بشود، اگر بالش را بریده‌اند که در این حالت حکم مجهول المالک را پیدا می‌کند، ولی اگر بالهای آن سالم باشند و بتواند پرواز کند، اگر انسان بداند مالک داشته است و او را می‌شناسد باید آن‌را به صاحبش بازگرداند و اگر مالک را نمی‌شناسد و از پیدا کردن او مأیوس است باید با اجازهٔ حاکم شرع از طرف صاحبش صدقه بدهد.

﴿مسئلهٔ **۳۰۰۲**﴾اگر کسی در جای آباد و عامره حیوانی را بیابد، یکی از این دو حالت را دارد:

۱- اگر حیوان سالم بوده و در معرض تلف شدن نباشد، حق ندارد آن‌را بگیرد و اگر مرتکب خلاف شد و آن‌را گرفت واجب است آن‌را نگهدارد و علوفه‌اش را هم بدهد و عوض آن‌را نیز حق ندارد از صاحب حیوان مطالبه کند و اگر حیوان گوسفند بود و صاحبش هم پیدا نشد، می‌تواند برای صاحبش نگاه دارد و الا سه روز نگاه دارد و در آن سه روز صاحبش را جستجو کند و اگر نیافت، آن‌را بفروشد و پول آن‌را از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر صاحبش پیدا شد و صدقه را قبول نکرد، باید پول آن‌را به صاحبش بدهد.

۲- اگر در اثر مرض، پیری و مانند آن در معرض تلف باشد، در این حالت جایز است آن‌را بگیرد و واجب است علوفهٔ آن‌را تأمین کند و اگر قصد کار رایگان نداشته باشد، می‌تواند پس از اینکه صاحبش پیدا شد، عوض آن‌را مطالبه کند یا اینکه از پشم، شیر و یا برای سواری از آن استفاده‌کند و از مخارج آن کسر کند و اگر حیوان تلف شد، ضامن نیست مگر آنکه در حفظ و نگهداری آن کوتاهی کرده باشد.

﴿مسئلهٔ **۳۰۰۳**﴾اگر حیوان را در جایی که عمران و آبادی نیست، مانند جنگل، کوه، بیابان و مانند آن پیدا کند و صاحبش معلوم نباشد، باز دو حالت دارد:

۱- اگر در آن محل آب و گیاه وجود دارد و حیوان هم سالم است و از لحاظ جسمی یا قدرت دویدن می‌تواند خود را به‌طور متعارف از درندگان حفظ کند، در این صورت حق ندارد او را بگیرد.

۲- اگر در آن محل آب و گیاه وجود ندارد یا اینکه حیوان در معرض خطر باشد، مانند گوسفند و بچّه شتر، جایز است آن‌را بگیرد و به مقدار ممکن در آن منطقه و اطراف آن اعلان کند و اگر از پیدا کردن صاحب آن مأیوس شد، می‌تواند آن‌را تملک کند و بفروشد مشروط بر آنکه اگر صاحبش آمد عوضش را بدهد یا اینکه برای صاحبش نگاه دارد.

﴿مسئلهٔ **۳۰۰۴**﴾اگر بچّه‌ای گم شده باشد- لقیط- و ولیّ او پیدا نشود یا بچّه‌ای را سر راه گذاشته باشند جایز است- اگر در معرض خطر باشد واجب است- انسان او را بردارد و حفظ کند و مخارجش را تأمین کند تا به حد بلوغ برسد، یا پدر، جدّ پدری و یا وصی آنها پیدا شوند و اگر بچّه

مالی همراه دارد، با اجازهٔ حاکم شرع آن مال را صرف بچّه کند و اگر مالی ندارد از بیت المال یا زکوات و یا کمک مردمان خیر برای مخارج او کمک بگیرد و اگر ممکن نباشد، خودش باید مخارج او را بدهد و در این صورت می‌تواند مخارجی را که متحمّل گردیده، وقتی بچّه بالغ شد، از او مطالبه کند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۰۵﴾مالی که صاحبش مشخص است، ولی به هیچ وجه به او دسترسی نیست مجهول المالک نیست، ولی حکم مجهول المالک را دارد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۰۶﴾لقیط مانند لقطه نیست که نیاز به تعریف - اعلان- داشته باشد بنابراین تعریف لقیط لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۰۰۷﴾اگر لقیط بمیرد و نسبش مشخص نشود، وارثش امام معصوم علیه السلام است و در عصر غیبت اختیار او با مجتهد جامع شرایط است.

بخش هشتم:

روابط اجتما عی و خانواده

احکام عمومی معاشرت و روابط فردی و جمعی

﴿مسئلهٔ ۳۰۰۸﴾معاشرت و ارتباط میان مسلمانان باید بر مبنای اخوت، برادری و رعایت حقـوق و احترام به آنها و حفظ حیثیت و آبرو و ناموس، تنظیم و سازماندهی شود. لذا واجب اسـت عـدالت، احسان، صداقت در رفتار و کردار، احترام متقابل، حُسن ظنّ، فداکاری، ادای امانت، وفای به عهد، حفظ اسرار یکدیگر، اصلاح ذات‌البین، مشورت با هم، تعاون، همکاری در انجام کارهای خوب و هدایت و راهنمایی در تمام مراحل معاشرت و روابط جمعی رعایت شود. به خصـوص اگـر طـرف معاشرت پدر و مادر، بستگان، اساتید، بزرگـان علـم و دیـن یـا زنـان، خردسـالان، افـراد محـروم و زحمتکش و سالخوردگان و مصیبت دیدگان باشند، که بر رعایت حـال آنهـا تأکیـد بیشـتری شـده است. البته رعایت عدالت در میان همگان در تمام موارد امری الزامی و ضروری است.

﴿مسئلهٔ ۳۰۰۹﴾مسلمانان همان‌طور که واجب است مطالب مذکور در مسئلهٔ قبل را در میان خـود رعایت کنند، واجب است در روابط اجتماعی و اخلاق جمعی از اموری مانند غیبت کردن، تهمـت زدن، حسادت، تکبّر، تجسس در امور یکدیگر، دروغ، تملّق، خدعه، مکـر، رشـوه دادن و گـرفتن، سوء ظن، تفتین و خیانت، نفاق، استهزاء و تحقیر دیگران، سخن چینی، تضییع حقوق صاحبان حق و ظلم و ستم و مانند آن، هم خود پاک باشند و هم جامعه را پاک گردانند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۱۰﴾آزار کردن و اذیتّ مـؤمن، بـه هـر شـکلی کـه باشـد و تـوهین، هتـک حرمـت و تضعیف او حرام است حتی در بعضی روایات اسلامی ذلیل و خوار شمردن مؤمن، اعلان جنـگ بـا خدا و تکریم او، عامل امن و آسایش و راحتی از ناحیهٔ خداوند عالم، به حساب آمده است. بنابراین بر همگان واجب و لازم است، حرمت یکدیگر را حفظ کرده و از اهانت و هتک حرمت دیگران و مسخره کردن و تحقیر مؤمنان به شدّت بپرهیزند و از عذاب الهی بهراسند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۱۱﴾گناهان کبیره زیادند و یکی از آنها که مرتبط با معاشرت است غیبت است و از آن جهت که در کتاب و سنّت، به آن وعدهٔ عذاب داده شده است، گناه کبیره به شمار می‌رود. معنای غیبت همان طور که در روایات آمده عبارت از این است که انسان عیب برادر و خواهر ایمانی را- که پوشیده است- در غیاب او بیان کند و بلکه اقوی آنست که اگر انسان مطالبی را دربارهٔ برادر و خواهر ایمانی بیان کند که اگر در حضورش می‌گفت ناراحت می‌شد، غیبت محسوب می‌شود و در حرام بودن بیان عیب پوشیده، فرقی میان تصریح و غیر تصریح نیست، در صورتی که عمداً عیب پوشیده را بیان کرده باشد- اگر آن عیب وجود داشته باشد- غیبت نامیده می‌شود و اگر وجود نداشته باشد، بهتان است.

﴿مسئلهٔ ۳۰۱۲﴾اگر کسی غیبت مسلمانی را کرده باشد، چنانچه ممکن است و مفسده‌ای بر آن مترتب نمی‌شود، احتیاط آنست که به هر وسیلهٔ ممکن از او دلجویی کند و حلالیت بخواهد و اگر ممکن نباشد و یا اگر مسئله را با او در میان بگذارد، مفسده یا احتمال وقوع مفسده داده می‌شود و احتمال عقلایی نیز هست، باید خود توبه کند و اگر غیبت یا تهمت، باعث زیر سؤال رفتن و هتک مسلمانی شده باشد، در حد توان باید آنرا جبران کند و آثار سوء غیبت و تهمتش را برطرف کند و بالأخره باید از او اعادهٔ حیثیت کند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۱۳﴾همان طور که فقهای بزرگوار رضوان‌الله‌علیهم ذکر فرموده‌اند، غیبت می‌تواند پنج‌گونه حکم داشته باشد، بنابراین اگر برای غیبت مصالحی بیش از عدم آن مترتب باشد، حرمت آن از بین می‌رود و ممکن است در مواردی هم واجب بشود وآن موارد چنین است:

۱- غیبت کسی که فسق خود را ظاهر ساخته و پردهٔ حیا را پاره کرده است و اصطلاحاً او را متجاهر به فسق گویند، نسبت به همان گناهی که به آن تظاهر می‌کند، حرمت ندارد، ولی نسبت به بقیه حرام است.

۲- تظلم مظلوم از ظالم و غیبت کردن مظلوم که در مقام شِکوه از کسی است که به او ظلم کرده و در خصوص ظلمی که در حقّ وی کرده است.

۳- آگاه کردن مشورت کننده نسبت به عیوب و مسائلی که دربارهٔ شخص مورد مشورت وجود دارد.

۴- جایی که غیبت کننده درصدد جلوگیری و منع شخص مورد غیبت از گناه و دفع ضرر از وی است یا از این طریق می‌خواهد ریشهٔ فساد را از بین ببرد.

۵- بیان ایرادات و نقاط ضعف شهود و گواهان نزد حاکم شرع.

۶- مواردی که عیبِ طرف صفت او شده باشد و به آن شناخته شود و بدون قصد عیب‌جویی و برای معرفی، آن صفت را بیان کنند.

۷- در مواردی که انسان درصدد رد و ابطال مطلبی باشد که باطل است و بدون ذکر نام صاحب مطلب، رد آن امکان نداشته باشد.

۸- جایی که عیب طرف میان غیبت کننده و غیبت شونده معلوم بوده و امری مستور نباشد.

۹- مواردی که نسبت خلاف واقع به او یا به مؤمن دیگری داده شده باشد و کسی بخواهد آن‌را رد کند.

۱۰- در مواردی که غیبت کننده برای دفع ظلم از خود درصدد پیدا کردن راه مشروع و صحیح باشد و برای پیدا کردن راه درست، احتیاج به بازگو کردن و غیبت دارد. لازم است در تشخیص مصادیق بندهای فوق دقت و احتیاط و حضور و احاطهٔ الهی را رعایت کند و مادامی که مطمئن نشده، از غیبت پرهیز کند و در موارد حلال و جایز نیز به حداقل اکتفا کند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۱۴﴾در هر مجلسی غیبت مؤمنی شود و از موارد استثنا شده در مسئلهٔ قبل نباشد، گوش دادن به آن حرام و ردّ آن و دفاع از مؤمن در حدّ قدرت واجب است؛ در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام آمده است اگر نزد کسی غیبت برادر ایمانی بشود، چنانچه قدرت دفاع داشته باشد و دفاع نکند و در اثر سکوتش آن فرد خوار و ذلیل شود، خدای متعال وی را در دنیا و آخرت ذلیل خواهد کرد، ولی اگر به یاری او بشتابد و از او دفاع کند، خدای عالم در دنیا و آخرت او را مورد یاری و نصرت خود قرار می‌دهد و دفاع از برادر ایمانی مظلوم و هتک شده، مانع از اصابت آتش جهنّم به وی می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۰۱۵﴾هر مسلمانی در معرض خطر قرار بگیرد، چه در اثر گرسنگی و تشنگی باشد یا عللی چون تصادف، برق گرفتگی، سقوط از کوه و امثال آن یا خدای ناکرده در معرض خطرات اخلاقی و فکری قرار بگیرد، بر هر مسلمانی واجب است به محض باخبر شدن به هر شکل ممکن و با راههای مناسب و روشهای معقول در حد توان وی را یاری دهد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۱۶﴾سرزنش، ملامت و توبیخ برادران و خواهران ایمانی و برملا کردن و افشای بدیها و زشتیهای ایشان حرام است، در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام آمده است که اگر کسی برادر ایمانی خود را سرزنش یا تحقیر کند، خدای متعال وی را در دنیا و آخرت مورد سرزنش و ملامت قرار می‌دهد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۱۷﴾یکی از سنّتهای اسلامی افشای سلام است به این صورت که وقتی مؤمنین به هم رسیدند سلام کنند و جز به هنگام نماز مستحب است جواب سلام از خود آن بهتر و کامل‌تر باشد؛ مثلاً اگر کسی بگوید: «سَلاَمٌ عَلَیکمْ»، دیگری چنین پاسخ دهد: «سَلاَمٌ عَلَیکمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ».

﴿مسئلهٔ ۳۰۱۸﴾اصل سلام کردن، امری مستحب و مطلوب ولی جواب سلام واجب است؛ بنابراین اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند، بر هر دو واجب است جواب سلام دیگری را بدهد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۱۹﴾اگر مرد و زن نامحرم در جای خلوتی باشند که کسی در آنجا نباشد و دیگری نیز حقّ ورود نداشته باشد و نتواند وارد شود، چنانچه احتمال وقوع حرام بدهند، باید آنجا را ترک کنند. احتیاط لازم آنست که به‌طور کلّی مرد و زن نامحرم از خلوت کردن اجتناب کنند و چون

اصل خلوت زن و مرد اجنبی امری مذموم و مکروه است، نماز در آن حالت خالی از اشکال نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۰۲۰﴾اختلاط زن و مرد در مجامع عمومی مانند پارکها، سالنهای اجتماعات، هتلها و مانند آن به شکلی که در معرض فساد، آلودگی و بی‌بندوباری قرار بگیرند جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۰۲۱﴾خلوت کردن زن و مرد نامحرم، به خصوص زن و مرد جوان و یا دختر و پسر، طوری که کسی در آنجا نباشد، درست نیست و چون معمولاً احتمال فساد و گناه وجود دارد، حرام است.

﴿مسئلهٔ ۳۰۲۲﴾مسافرت زن و مرد مسلمان به کشورهای غیر اسلامی و اقامت در آنها- برای سیاحت، تجارت، تحصیل و مانند آن- چه خودش برود و یا دولت این برنامه‌ها را داشته باشد، وقتی جایز است که انسان اطمینان داشته باشد، در این برنامه‌ها زیانهای اعتقادی، فرهنگی و مانند آنها وجود ندارد. بنابراین اگر کسی که به آنجا رفته و اقامت می‌کند، نسبت به خود یا زن و فرزندانش خوف انحراف دارد، اگر خودش رفته باشد، واجب است به سرزمینی که از آن خطرها و انحرافات مصون و در امان است، هجرت و کوچ کند و اگر دولت از این برنامه‌ریزیها دارد موظف است در اعزام دانشجو یا تجار و یا نمایندگان سیاسی و فرهنگی به خارج، افرادی را انتخاب کندکه این نوع خطرها را نداشته باشند و بکوشد فرزندان اسلام در آنجا از اسلام، ملت و فرهنگ خود جدا نشوند و در انعقاد قراردادهای تجاری، اقتصادی، فرهنگی و نظامی نیز به این مسائل توجه داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۲۳﴾حضور علمی و عملی بانوان، در ارگانها و نهادهای تصمیم گیری و کلیدی آموزشی، اجرایی و سیاست‌گذاری کشور و در شئون مختلف اجتماعی با رعایت و ملاحظهٔ شرایط زیر، مانعی ندارد، بلکه مطلوب و مفید است:

۱- با توجه به اینکه آسیب پذیری در بانوان، به دلیل خصوصیات ذاتی و اوصاف فطری و ویژگیهایی که نظام آفرینش در آنها قرار داده و برای مصالح کلان نوع انسان در نظر گرفته است- و این تفاوت جوهری عین عدل بوده و نبود آن خلاف عدل و عین ظلم است- بیشتر از مردان است، بنابراین باید بانوان در محیطهای کار و در نوع رفت و آمدها عفّت عمومی را رعایت کنند و از ارتکاب حرام بپرهیزند، اگرچه این اصل چه در زن و چه در مرد مشترک است، ولی خانمها باید بیشتر رعایت کنند.

۲- خداوند متعال برای حفظ و تحکیم بنیان خانواده یک سری حقوق میان مرد و زن قرار داده است و رعایت آن حقوق را از دو طرف لازم دانسته است و از جمله آن حقوق اینست که زنان در همهٔ کارها باید تلاش کنند، حقوق شوهر تضییع نشود. کما اینکه مرد هم باید در جهت حفظ حقوق زن تلاش کند. زنان اگر در تصدی مسئولیتها حقوق شوهر را تضییع کنند، مادامی که رضایت او را به دست نیاورده‌اند، تصدی آن مسئولیت جایز نیست.

۳- یک سلسله وظایف و مسئولیتها در فقه اسلامی بر عهدهٔ زنان گذاشته شده است که برای

مردان یا اصلاً امکان ندارد یا به نحو مطلوب محقق نیست، از جمله وظیفهٔ مادری و مادر بودن، هیچ فرد یا مؤسسه‌ای نمی‌تواند این وظیفه را مانند مادر انجام دهد، یا حقّ حضانت برای دختران و پسران، مخصوصاً دختران، تا زمانی که بتوانند روی پای خود ایستاده و خوب و بد خویش را تشخیص دهند. مادران در حضور در مراکز فوق باید این نوع وظایف را هم مد نظر قرار دهند و اگر پذیرش آن مسئولیتها، آسیبی به این وظایف وارد سازد، قول به ممنوعیت تصدی و لزوم رعایت وظائف مقرره شرعی خالی از قوت نیست و در عین حال خانمهای مسلمان، می‌دانند اصل اولی در خانمها، رعایت تحفّظ و عدم اختلاط است، لذا آنچه که از قرآن و سنّت نبوی صلی الله علیه و آله و روش اهل‌بیت علیهم السلام، به خصوص حضرت زهرا علیها السلام، وارد شده، این است که زنها غیر از موارد ضروری و لزوم حضور در اجتماعات که معمولاً با اجانب و مردان نامحرم همراه است، بهتر است در این اماکن کمتر حاضر شوند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۲۴﴾شنیدن و گوش دادن به صدای زنان اجنبیه، در صورتی که همراه با لذّت نباشد جایز است.

﴿مسئلهٔ ۳۰۲۵﴾زنانی که تخصص منحصر به فرد دارند و آن مورد نیاز جامعه است و کس دیگری نمی‌تواند کار آنها را انجام دهد، اِعمال آن تخصص واجب عینی است و در این صورت آن خانمها با رعایت شرایط مذکور در مسئلهٔ قبل واجب است وظیفهٔ خود را انجام دهند و شوهر هم حقّ ممانعت ندارد و همچنین اگر خانمی وظیفهٔ تبلیغ دین را به عهده دارد به‌طوری که منحصر به اوست و غیر از او امکان ندارد، وظیفهٔ عینی آن خانم انجام دادن آنست، منتها شرایط مذکور در مسئلهٔ قبل را رعایت کنند و شوهر حق ندارد ممانعت کند و در تمام واجبات عینی، حکم همین است، ولی در هر دو فرض اگر واجب عینی نبوده و انجام وظیفه در تخصّص و انحصار او نباشد، شوهر حق دارد مانع آن کار شود.

﴿مسئلهٔ ۳۰۲۶﴾مسلمانانی که در کشورهای غیر اسلامی قرار دارند، چه در آنجا متولد شده باشند یا از جاهای دیگر به آنجا رفته باشند، می‌توانند- بلکه موظفند با همه- حتی کسانی که مسلمان نیستند و کافرند، با اخلاق، روش و منش اسلامی و انسانی معاشرت داشته باشند و ممکن است با رعایت فضایل انسانی و اسلامی، به‌طور عملی‌آنان را به اسلام دعوت کرده و لااقل ذهنیت آنان را به اسلام و مسلمانان مثبت کنند و نیز ازدواج موقّت با زنان غیر مسلمان که از اهل کتاب هستند و به یکی از ادیان توحیدی- مسیحیت، یهود و زرتشت- ایمان دارند، جایز است و در این معاشرت باید ارزشها و دستورالعملهای اسلامی را رعایت کنند و از منش اسلامی دست برندارند. از نظر کاری هم مسلمان می‌تواند به شکل اجاره، وکالت، جعاله و مانند آن برای غیرمسلمان کار کند، مشروط بر آنکه موجب سلطه و برتری آنها نشود و مستلزم انجام کار حرام و ضرر و زیان برای خود و مسلمانان دیگر کشورهای اسلامی نباشد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۲۷﴾مسلمانانی که در کشورهای غیر اسلامی اقامت دارند، چه اصالتاً در همان‌جا به

دنیا آمده باشند و یا بعداً رفته باشند، در حدّ قدرت و توان مادی، معنوی، جسمی، روحی و علمی موظفند از اسلام و خطراتی که آن‌را تهدید می‌کند و تهاجماتی که به آن وارد می‌شود، با رعایت شرایط و مراتب امر به معروف و نهی از منکر دفاع کنند و در این دفاع، شرایط و موقعیتهای سیاسی، فرهنگی، منطقه‌ای و جهانی را نیز باید در نظر بگیرند تا افراد غیر مسلم و کافر، با روش و منش و با قول و فعل به اسلام دعوت شوند و در این دعوت شرایط زیر را در نظر داشته باشند:

۱- از طرف حکومت صالحه به خاطر رعایت بعضی مسائل، این نوع کارها در آن کشور موقّتاً ممنوع نشده باشد.

۲- خود شخص صلاحیت علمی و اخلاقی و توان تبلیغ اسلام در آن مناطق را داشته باشد.

۳- مفسدهٔ مهم و ضرر و زیان غیر قابل تحمل پیش نیاید.

۴- زبان دعوت که زبان حکمت است، باید در اصل دعوت و نحوهٔ آن و اشخاصی که مورد دعوت قرار می‌گیرند با توجّه به فرهنگ اقوام و ملل و شرایط اقلیمی و جغرافیایی و فکری و غیره که متفاوت است، رعایت شود و در مواردی که دعوت به اسلام و تبلیغ آن، مستلزم دادن قرآن به دست کافر باشد، اگر موجب هتک و بی‌حرمتی نباشد، مانعی ندارد و در بعضی موارد ممکن است واجب هم باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۲۸﴾میل قلبی وتمایل فکری به کفّار و دشمنان اسلام و حمایت عملی فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و مانند آن از آنها، در اقدامات آنان بر تجاوز به حقوق و ارتکاب کارهای خلاف و گناه و همکاری و فعالیت در دستگاه‌های دولتهای غیر مسلمان و کافر یا ظالم، اگر موجب حمایت از کفر و ظلم شده و اعانت به کافر و ظالم محسوب شود، حرام است و اگر چنین نباشد ولی در جامعه چنین تلقی شود واجب است از طریق اعلامیه و مانند آن این تهمت را از خود و کسانی که در معرض چنین تهمتی قرار دارند، دور سازند، مگر آنکه مصالح اسلام و امّت اسلامی در شرایط ویژه مقتضی آن باشد که به صورت ظاهری حمایت انجام گیرد، در این حالت با رعایت تمام جوانب به مقداری که موجب تأمین مصلحت اسلام و مسلمانان باشد، جایز است.

﴿مسئلهٔ ۳۰۲۹﴾معاشرت و ایجاد ارتباطات سالم با غیرمسلمانانی که در حال ستیز و جنگ با مسلمانان نیستند و برقراری تفاهم‌نامه و توافق‌نامه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و هنری از طرف دولت اسلامی و اشخاص حقیقی و حقوقی- با حفظ حقوق متقابل و رعایت اصول حکمت و عزّت- تا وقتی که خوف تقویت کفر و ترویج فساد و انحراف فکری و سلطه از ناحیهٔ آنان بر امّت اسلام و کشورهای اسلامی در بین نباشد، مانعی ندارد. ولی ایجاد رابطه با کفاری که در حال جنگ با مسلمانان هستند، حتی اگر در یک ناحیه از عالم باشد، جایز نیست مخصوصاً اگر موجب تقویت آنان و تضعیف مسلمانان شود.

﴿مسئلهٔ ۳۰۳۰﴾معاشرت و ایجاد رابطه با غیرمسلمانان باید مطابق مقررات اسلامی، با رعایت اصول انسانی و رعایت عدالت اجتماعی تنظیم شود، بنابراین باید از کارهایی که موجب وهن اسلام

و بی‌اعتباری مسلمانان در نظر اجانب می‌شود، پرهیز کنند. پس واجب است از تخلف از الزامات قراردادها و وعده‌ها، غشّ در معاملات، کم فروشی، دروغ گفتن، خیانت در امانت، ظلم، اجحاف، بی‌انضباطی، لاابالی‌گری و امثال آنها اجتناب و خودداری شود.

﴿مسئلهٔ **۳۰۳۱**﴾وفای به عهد و تقید به قول و قرار، از امور مهم بوده و در قرآن کریم و روایات اسلامی بر آن سفارش اکید شده است. از جمله امیر مؤمنان علی علیه‌السلام فرموده‌اند: «ای مالک، با دشمن خود نیز اگر عهد و پیمان بستی به آن پایبند باش و از مکر و نقض عهد با او بپرهیز و بدان که در میان فرایض الهی، چیزی که مردم با تمام اختلافات و تنوعشان، بر آن بیشترین توافق و اتفاق نظر را دارند، مهم‌تر از وفای به عهد یافته نمی‌شود».[۱] لذا همهٔ تعهدات، موافقت‌نامه‌ها، قراردادهای منعقده بین اشخاص، شرکتها، مؤسسات دولتی و خصوصی و دولتها، میان دولتها با اشخاص و یا میان خود دولتها، باید محترم شمرده شود و نقض یک طرفهٔ آنها بدون مجوز شرعی و قانونی و نیز اعمال روشهای غیر انسانی و اسلامی و به کار بردن مکر و خُدعه جایز نیست و همچنین کلیهٔ قراردادهای این‌چنینی که میان دولت اسلامی با دولتها، مؤسسات یا اشخاص حقیقی و حقوقی کشورهایی که در حال جنگ با دولت اسلامی نیستند محترم و نقض آنها بدون مجوز شرعی و قانونی جایز نیست، مگر آنکه آن تعهّدات بر اساس استعمار و اعمال سلطه بر کشورهای اسلامی با مکر و فریب از سوی دولتهای غیر اسلامی تحمیل شده باشد که در این صورت مطابق آنها عمل کردن واجب نیست، بلکه در صورت امکان ضرر بیشتر، لغو آن واجب و لازم است.

﴿مسئلهٔ **۳۰۳۲**﴾هیچ مسلمانی حق ندارد نسبت به مشکلات و گرفتاریهای دیگر مسلمانان بی‌اعتنا باشد و باید به اندازهٔ قدرت و امکانات خود در اصلاح امور دینی و دنیوی آنان تلاش کند. تعاطف و تعاهد میان امت اسلام از اصول بدیهی و مسلم معاشرت اسلامی است و از رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرموده‌اند: اگر کسی صبح برخیزد و در فکر دیگری نباشد و به امور مسلمانان اهتمام نورزد، مسلمان نیست.[۲]

﴿مسئلهٔ **۳۰۳۳**﴾در معاشرت اسلامی یکی از مهم‌ترین وظایف و بلکه یکی از محوری‌ترین مسائل که پایه و اساس دیگر مسائل اجتماعی به شمار می‌رود، انصاف است. انصاف عبارت است از اینکه انسان برای همهٔ افراد نوعی حق قائل شود و آن حقوق را محترم بداند، بی‌اعتنایی به حقوق دیگران را ظلم، تجاوز و تعدی به شمار آورد و لذا در اظهار نظرها و اعمال قدرت و حاکمیت، اساس باید این باشد که حقوق صاحبان حق محترم شمرده شود و از آن دفاع و حمایت شود. بنابراین اظهار نظرهای علمی، صلاح اندیشی‌های اجتماعی و سیاسی، نقد و نظر علمی و تحلیلی و ایجاد تجمع و

---

۱. نهج‌البلاغه صبحی صالح، نامهٔ۵۳.

۲. وسائل‌الشّیعه، ج۱۶، ص۲۳۶، کتاب امربه معروف و نهی از منکر، باب ۱۸ از باب امر به معروف، ح۲.

تشکلهای سیاسی و غیر سیاسی و صنفی و غیر صنفی که در راستای منافع جامعهٔ اسلامی و اعتلای فکری آحاد امّت اسلامی قرار دارد و در پیشبرد اهداف و آرمانهای اسلامی و انسانی تأثیر می‌گذارد و مانند آنها، همه از مصادیق حقوق بوده و باید محترم شمرده شوند و ممنوع و محدود نشوند و هر نوع محدودیت بدون توجّه به اصل عدل و انصاف و بدون رعایت اصل محترم بودن حقوق صاحبان حق، ظلم و تجاوز به حقوق به شمار آمده و باید با آن برخورد شود و بالاتر از این مسئلهٔ آزادیهای مشروع انسانهاست که اساس مسئولیت و تعهد انسان و از ریشه‌ای‌ترین مسائل انسانی و اسلامی به شمار می‌رود.

﴿مسئلهٔ **۳۰۳۴**﴾شرکت در مجالسی که در آن گناه می‌شود، طوری که مجلس گناه به شمار می‌آید، در هر صورت جایز نیست. اگر انسان را به جلسه‌ای دعوت کنند و از ابتدا مشخص نباشد و احتمال ندهد که جلسهٔ گناه باشد و بعد از شرکت متوجه شود که حضور در آن جلسه گناه است، اگر بتواند نهی از منکر کند، باید به وظیفه‌اش عمل کند و اگر امکان نداشته باشد یا اینکه تأثیری نداشته باشد وظیفه‌اش ترک آن جلسه است.

﴿مسئلهٔ **۳۰۳۵**﴾تجسس کردن در مسائل شخصی، خانوادگی و اخلاقی افراد در هر سطحی که باشد، چه تجسس کننده شخص باشد یا ارگان، چه با دستور باشد و چه بی‌دستور، حرام و گناه نابخشودنی است و از مصادیق اشاعهٔ فحشا در جامعه و از عوامل هتک حرمت انسانهای صالح و مؤمن و محترم به شمار می‌رود و در حد محاربهٔ با خداست و نیز گوش کردن به مکالمات مردم چه توسّط شنود و یا به هر وسیلهٔ دیگر که در دنیای امروز مطرح است، کنترل نامه‌ها، پیگیری عیوب و نقطه ضعفها و لغزشهای فردی و خصوصی اشخاص، حرام و گناه کبیره است. اگر کسی یا دستگاهی این کار را انجام دهد، باید به او تذکر داده و منع گردد و اگر اصرار کرد به وسیلهٔ دستگاه قضایی مطمئن و صالح، محاکمه و تعزیر شود، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده‌اند: اگر کسی بدون رضایت دیگران به سخن آنها گوش دهد، در روز قیامت در دو گوش وی سرب ریخته می‌شود.[۱]

﴿مسئلهٔ **۳۰۳۶**﴾اگر کسی بر اثر تجسس، به رازی از زندگی خصوصی مردم مطلع شود، نباید آن‌را افشا کند و موجب ضرر و زیان مالی و آبرویی بشود که هم گناه کرده و هم ضامن خسارتهای احتمالی است.

﴿مسئلهٔ **۳۰۳۷**﴾در حکومت عادل و صالح اسلامی، تجسس و مراقبت از کارهای غیر خصوصی افراد اعم از اقلّیتهای مذهبی و غیر آنان و حتّی آنهایی که مخالفت و ضدّیت آنها با اسلام و نظام اسلامی محرز و مسلّم است و توطئهٔ ایشان بر علیه نظام اسلامی دارای احتمال عقلایی است، وقتی جایز است که در حد ضرورت باشد و شاید در موارد نادری واجب باشد. تشخیص موارد جایز و یا

---

۱. همان، ج۱۷، ص ۲۹۷، باب ۹۴، ح ۹و۷.

واجب و مقدار مراقبت از جهت زمان و مکان و کیفیت، باید طبق قانون و مطابق موازین شرعی و اسلامی و به وسیلهٔ مجریان کارشناس امین، صالح، متدین و متعهّد به نظام اسلامی، با دستور حاکم شرع جامع شرایط انجام شود و با بهانه‌جویی و ضرورت‌تراشی نمی‌توان اجازهٔ این نوع کارها را داد و چون اصل بر عدم جواز است، لذا جواز دلیل می‌خواهد.

احکام نگاه، لمس و صدا

﴿مسئلهٔ **۳۰۳۸**﴾نگاه کردن به بدن زن نامحرم- چه با قصد لذّت و چه بدون آن- حرام است و نیز نگاه کردن به بدن زنان محرم اگر با قصد لذّت باشد یا فرد نگاه‌کننده خوف آن‌را داشته باشد که به گناه بیفتد حرام است؛ بلکه احتیاط لازم آنست که در نگاه کردن به دست و صورت زن نامحرم در صورت عدم قصد لذّت و عدم خوف وقوع حرام، به مقدار ضرورت اکتفا شود.

﴿مسئلهٔ **۳۰۳۹**﴾نگاه کردن به صورت، بدن و موی دختر نابالغ، اگر با قصد لذّت نباشد و خوف وقوع گناه نداشته باشد، اشکالی ندارد و به هر حال به جاهایی مانند ران و سینه که معمولاً پوشیده است، نگاه نکند.

﴿مسئلهٔ **۳۰۴۰**﴾نگاه کردن به جلوی موی سر، دست، مچ، صورت، مقداری از بازو و بعضی از جاهایی که در حدّ معمول بیرون است از آن زنهایی که در اثر پیری، سنّشان از حد ازدواج گذشته جایز است، ولی تماس بدنی عمدی و نگاه به آن بیش از آن مقدار که گفته شد جایز نیست.

﴿مسئلهٔ **۳۰۴۱**﴾مرد اجنبی، دختری را که به او محرم نیست، مادامی که به سن بلوغ (نُه سالگی) نرسیده چنانچه قصد لذّت نداشته باشد و ترس به گناه افتادن هم نباشد هم می‌تواند در آغوش بگیرد و ببوسد.

﴿مسئلهٔ **۳۰۴۲**﴾نگاه کردن بدون قصد لذّت- و بدون نگرانی از گناه- به صورت، دست و موی سر زنان بادیه نشین، اعراب، عشایر و روستاییانی که معمولاً موی سرشان را نمی‌پوشانند اشکال ندارد، بلکه ظاهر آنست که همهٔ کسانی که به سبب عادت موی سرشان را نمی‌پوشانند و اگر به آنان گفته هم شود، باز هم نمی‌پوشانند، همین حکم را دارند اگرچه احتیاط اکید آنست که به حد ضرورت اکتفا شود.

﴿مسئلهٔ **۳۰۴۳**﴾نگاه کردن به صورت، دست و جاهایی از بدن و موی سر زنان کفّار و اهل کتاب که معمولاً نمی‌پوشانند، اگر به قصد لذّت نباشد و از افتادن به گناه و حرام هم نترسد، اشکال ندارد و در عین حال احتیاط آنست که به غیر از دست، صورت و موی آنها نگاه نکند و بهتر است که به حد ضرورت اکتفا شود.

﴿مسئلهٔ **۳۰۴۴**﴾همان طور که نگاه کردن مرد به بدن زن نامحرم حرام است نگاه زن به بدن مرد نامحرم نیز حرام است مگر مانند دستها و سر و صورت که معمولاً نمی‌پوشانند، همچنین نگاه مرد به بدن مرد دیگر و زن به بدن زن دیگر اگر به قصد لذّت یا خوف وقوع گناه، چه از محارم و چه

غیر آن، باشد حرام است و بدون آنها اشکال ندارد و احتیاط واجب آنست که زنها بدن و موی سر خود را از پسرانی که به حدّ بلوغ شرعی نرسیده‌اند ولی خوب و بد را می‌فهمند و مسائل جنسی را درک می‌کنند بپوشانند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۴۵﴾هنگام به سینه زدن در مجالس عزاداری حسینی، مردها می‌توانند سینهٔ خود را برهنه کنند، ولی زنها حق ندارند به سینهٔ آنها نگاه کنند. اگر مردها توجّه داشته باشند و بدانند که زنها عمداً به بدن آنان نگاه می‌کنند، اگرچه دلیل شرعی بر حرمت آن معلوم نیست، ولی احتیاط آنست که مردها سینهٔ خود را برهنه نکنند و حاکم بر این احتیاط، عقل است.

﴿مسئلهٔ ۳۰۴۶﴾نگاه کردن به عورت دیگران حرام است- مستقیم یا غیر مستقیم- مثلاً از پشت شیشه و آینه و آب زلال و امثال آن، محرم یا نامحرم و زن باشد یا مرد، حتی نگاه کردن به عورت کودکی که ممیز است و خوب و بد را می‌فهمد جایز نیست، اما زن و شوهر می‌توانند تمام بدن یکدیگر را نگاه کرده و لمس کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۴۷﴾مرد و زنی که به هم محرم هستند چنانچه قصد لذّت نداشته باشند و از وقوع حرام هم نترسند، می‌توانند غیر از عورتین به جاهای دیگر بدن هم نگاه کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۴۸﴾صِرف گرفتن عکس و فیلم به وسیلهٔ مرد از زن نامحرم یا زن نامحرم از مرد اجنبی، مادامی که مستلزم کار حرام نشده، حرام نیست ولی اگر گرفتن فیلم و عکس مستلزم کار حرامی بشود، مثل دست زدن به بدن نامحرم یا نگاه کردن به جاهایی که نظر به آنها جایز نیست، در این صورت حقّ فیلم و عکس گرفتن ندارد و اگر زن نامحرمی را بشناسد، در صورتی که آن زن متهتّکه نباشد، احتیاط واجب آنست که به عکس و فیلم وی نگاه نکند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۴۹﴾اگر زن نامحرم ناچار شود مثلاً برای تنقیه، تطهیر یا عمل جراحی به عورت زن دیگر یا مردی غیر از شوهر خود دست بزند، واجب است چیزی مانند دستکش در دست کند تا دست او به عورت آن شخص بلاواسطه نرسد و همچنین است اگر مرد ناچار شود به عورتین مرد دیگر یا زنی غیر از زن خود دست بزند و در هر دو صورت در دست زدن باید به حد ضرورت اکتفا کرد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۵۰﴾اگر پزشک معالج برای درمان ناچار شود به بدن نامحرم نگاه کند یا دست بزند و مراجعه به پزشک هم جنس یا محرم امکان نداشته یا مشکل باشد طوری‌که عادتاً قابل تحمّل نیست، اشکال ندارد، ولی در مواردی که پزشک نامحرم می‌تواند فقط با نگاه کردن یا با دست زدن بدون نگاه، درمان کند، واجب است به همان مقدار ضرورت اکتفا کند و در این حکم بین عورت و غیر عورت فرقی وجود ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۵۱﴾اگر پزشک معالج برای درمان ناچار شود به عورت شخص نگاه کند، احتیاط آنست، در صورت امکان به وسیلهٔ آینه و مانند آن نگاه کند و اگر راهی جز نگاه به خود عورت وجود نداشته باشد، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۵۲﴾در تمام مواردی که ضرورت اقتضا می‌کند کسی به نامحرم نگـاه کنـد یـا دسـت بزند، مثلاً کسی که نامحرم است غرق شود یا در آتش بسوزد یا در اثر تصادف در زیر ماشین بماند یا در زلزله و خرابی ساختمان زیر آوار بماند و بدون دست زدن امکان رهایی و نجات وجود نداشته باشد، دست زدن در حد ضرورت جایز است.

﴿مسئلهٔ ۳۰۵۳﴾کسی که قصد ازدواج دارد تنها به مقدار متعارف کـه بـرای پسـندیدن و انتخـاب لازم است می‌تواند به مو، صورت و دستهای زن یا دختر مورد نظر نگاه کند و اگر نگاه اوّل نظـر او را تأمین نکند تکرار آن مانعی ندارد مشروط بر آنکه این کار را برای خود عادت قـرار ندهـد و در هیچ کدام از نگاه‌ها قصد لذّت و شهوت نداشته باشد و چنانچه لذّت به صورت قهری و غیر عمدی حاصل شود ایرادی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۵۴﴾جایی که در آنجا نامحرم هست، زن می‌تواند با صدای بلنـد صـحبت کنـد، ولـی اگر صدای او موجب تحریک نامحرم شود حقّ بلند صحبت کردن را ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۵۵﴾زن و مرد نامحرم با حفظ مقررات اسلامی می‌توانند با یکـدیگر صـحبت کننـد و بدون قصد لذّت صدای هم را بشنوند چه به صورت صحبت کردن باشد یا شکل دیگر، مستقیم یا با واسطه، منتها اگر صدای زن آن‌قدر نازک، ظریف و مهیج باشد که امکـان تحریـک در شـنونده را فراهم کند، احتیاط آنست که از گوش کردن به آن صداها خودداری شود.

احکام لباس و زینت

﴿مسئلهٔ ۳۰۵۶﴾بر هر انسان مکلّفی واجب است عورتین خود را از کسانی که مکلفند، چه محـرم باشند و چه نباشند و از دیوانه و بچّه‌ای که ممیز است و خوب و بد را می‌فهمد اگرچه محرم باشـد، بپوشاند، ولی بر زن و شوهر واجب نیست عورتین خود را از هم بپوشانند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۵۷﴾اصل لـزوم حفـاظ و پوشـش بـرای زن کـه از آن بـه حجـاب تعبیـر مـی‌شـود، از ضروریات اسلام و از احکـام مصـرّح در قـرآن کـریم اسـت، ولـو اینکـه بعضـی از جزئیـات آن از ضروریات نیست و اسلام با اینکه اصل ستر و حجاب را امری لازم و واجب می‌دانـد، امّـا بـرای آن کیفیت خاصی تعیین نفرموده است، بنابراین بر زنان واجب است بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشانند، بلکه از طفل ممیز که خوب و بد را تشخیص داده و می‌فهمد و به حدّی رسیده اسـت کـه امکان دارد به قصد لذّت و شهوت نگاه کند، بنا بر احتیاط واجب بپوشانند منتها پوشاندن صورت به اندازه‌ای که در وضو شستن آن واجب است و دستها تا مچ در صورتی که بـه قصـد نشـان دادن بـه نامحرم و لذّت بردن آنها نباشد، واجب نیست اگرچـه بهتـر اسـت و نیـز احتیـاط اکیـد آنسـت کـه قدمهای خویش را بپوشانند و پوشش زنها طوری باید باشد که برجستگیهای بدنشان را بپوشاند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۵۸﴾پوشیدن لباسهای نازک و بدن‌نما و لباسهایی که در نـور بـدن را نشـان مـی‌دهـد، برای زنان در جاهایی که نامحرم وجود دارد و نیز پوشیدن لباسهای رنگین و چشـمگیر و لباسـهایی

که توّجه نامحرم را جلب می‌کند، محل اشکال است و زنان باید از پوشیدن آنها اجتناب کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۵۹﴾زنان شاغل و زنانی که تازه می‌خواهند شغل انتخاب کنند باید محل و شغلی را انتخاب کنندکه بتوانند در آنجا حجاب شرعی را رعایت کنند و اگر نتوانند، انتخاب آن شغل جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۰۶۰﴾پوشیدن لباس از طلا و ابریشم خالص برای مردها حرام ولی برای زنها جایز است.

﴿مسئلهٔ ۳۰۶۱﴾زینت کردن مردان با طلا، نظیر زنجیر طلا به گردن انداختن، استفاده از انگشتری طلا، ساعت مچی طلا و حتی عینک طلا، جایز نیست مگر آنکه طلای به کار رفته آن‌قدر کم باشد که چیز قابل توجّهی به حساب نیاید، در این صورت استفاده از آن اشکال ندارد و در این جهت فرقی میان طلای زرد، سرخ و سفید، اگر طلا باشد، وجود ندارد و چون پلاتین طلا نیست بنابراین تزیین با آن ایرادی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۶۲﴾گذاشتن دندان طلا و دندانی که روکش طلا دارد برای خانمها مانعی ندارد ولی برای مردان اگر آشکار شود و زینت به حساب آید، جایز نیست مگر در صورتی که حفظ دندان بدون آن امکان نداشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۶۳﴾ظاهر و آشکار کردن هر چیزی که عرفاً زینت به حساب می‌آید و آرایش زن محسوب می‌شود در برابر مرد نامحرم، حرام است.

﴿مسئلهٔ ۳۰۶۴﴾جایز نیست زنان برای پوشاندن موی سر و اطراف آن به کلاه گیس اکتفا کنند، چون کلاه گیس خود برای زنان آرایش به حساب می‌آید و نشان دادن آرایش زنان به افراد نامحرم جایز نیست و باید خود کلاه گیس را هم بپوشانند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۶۵﴾زینت و آرایش زنان در عدهٔ وفات با چیزهایی که عرف آنها را زینت به حساب می‌آورد، جایز نیست و تفصیل آن در باب عدّهٔ وفات خواهد آمد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۶۶﴾پوشیدن لباس شهرت جایز نیست و ظاهراً مقصود از آن لباسی است که در نظر عرف انگشت نما و زننده باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۶۷﴾بنا بر احتیاط لازم برای مردان پوشیدن لباسهایی که عرفاً زنانه است، به عنوان لباسی که با آن در اجتماع ظاهر شوند، جایز نیست و نیز پوشیدن لباسی که عرفاً مردانه است برای زنان به عنوان لباس معمولی و رسمی که با آن در اجتماع ظاهر شوند، جایز نیست و در این حکم میان زن و شوهر یا اینکه آن لباس ملک شخصی باشد یا نباشد فرقی نیست، ولی پوشیدن لباس مشترک اشکالی ندارد وچون ملاک، تشخیص عرف است ممکن است لباس مشترک یا اختصاصی، میان زنان و مردان با توجّه به شرایط زمان و مکان و اقوام متفاوت باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۶۸﴾به‌طور موقّت و موردی و به صورت غیررسمی، چنانچه هدف عقلایی داشته باشد، مرد می‌تواند لباس زن یا زن می‌تواند لباس مرد را بپوشد، لکن اقوی آنست که ممنوعیت تشبّه رجال به نسا و بالعکس، صرفاً به جهت پوشیدن لباس یکدیگر نیست، بلکه منظور آنست که

زنان خود را در سلک مردان و مردان هم خود را در سلک زنان قرار دهند. چون ادلّه‌ای که به آنها برای حرمت پوشیدن اختصاصی لباس، استناد شده هم سنداً قاصر است و هم دلالةً. بنابراین این مسئله و مسئلهٔ قبل کلاً تغییر پیدا می‌کند.

احکام مسابقات، سرگرمیها و ...

﴿مسئلهٔ ۳۰۶۹﴾مسابقات از قبیل اسب‌دوانی، تیراندازی و مانند آن، اگر همراه با شرط‌بندی باشد، جایز است، بنابراین مسابقاتی که با انواع وسایل جنگی امروز، مانند تفنگ، هواپیماهای جنگی با انواع فراوانی که دارند و تانک و امثال آن برگزار می‌شود، اگر با شرط بندی باشد، جایز است.

﴿مسئلهٔ ۳۰۷۰﴾در مسابقاتی که شرط‌بندی در آنها جایز است، واجب است امور زیر رعایت شود:

۱- ایجاب و قبول را با ذکر لفظ خاص آن مسابقه (مثلاً لفظ تیراندازی یا لفظ اسب دوانی) رعایت کنند.

۲- دو طرف مسابقه باید عاقل، بالغ و دارای قصد و اختیار باشند.

۳- مقدار جایزه چه به صورت عین باشد یا دین، باید معین باشد و یکی از دو طرف یا شخص سوم و یا یک تشکیلات، چه خصوصی چه دولتی، آن‌را بپردازد.

۴- تمام جهاتی که روشن نشدن آن باعث نزاع می‌شود باید معلوم گردد مانند هدف، مقدار مسافت، نقاط شروع و پایان و تعداد تیرهایی که مثلاً باید اصابت کند و نوع اصابت مثلاً به وسط هدف برسد و سوراخ نکند یا بکند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۷۱﴾تعیین مقدار جایزه وقتی لازم است که بنای طرفین بر جایزه باشد، ولی اگر بنای طرفین بر انجام مسابقات بدون جایزه باشد، تعیین آن لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۰۷۲﴾تمام انواع مسابقات ورزشی مانند، شنا، دو، کشتی، فوتبال، والیبال، بسکتبال، تنیس و مانند آن و ورزشهایی چون دوچرخه سواری، اتومبیل‌رانی و امثال اینها، که برای تقویت جسم و سلامت روح و روان لازم و ضروری است و یکی از عوامل مهم جذب نیروهای خلاق و مبتکر نسل جوان به شمار می‌رود و بدون آن، امکان پرکردن اوقات فراغت در جامعهٔ امروزی فراهم نیست مشروط بر آنکه ضرر جسمانی و روحی قابل توجهی نداشته و بدون شرط‌بندی باشد جایز است، ولی مسابقاتی که موجب از بین رفتن انسان یا نقص عضو می‌شود یا آن اثر عقلایی را ندارد، جایز نیست. در تمام مواردی که مسابقات جایز و حلال است، غیر از اسب‌دوانی، شترسواری و تیراندازی که شرط‌بندی در اصل آنها جایز است و در غیر آنها اگرچه شرط جایز نیست ولی اگر شخص ثالث یا مؤسسهٔ دولتی- یا غیر دولتی- به برندگان مسابقات چیزهایی را به صورت نقدی یا جنسی اهدا کنند، اشکال ندارد و ممکن است خود مؤسسات یا دولت یا اشخاص حقیقی برای برگزاری مسابقات، برنامهٔ تبلیغی وسیعی را طراحی و برنامه ریزی کرده و از شرکت کنندگان

مسابقات دعوت کرده و از ایشان برای شرکت در مسابقه وجوهی را دریافت کنند و سپس از همان وجوه دریافتی جوایزی را برای برندگان در نظر بگیرند، در این صورت ظاهراً اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۷۳﴾برگزاری مسابقات و ایجاد شرایط و زمینه‌های مناسب برای رقابت سالم که در اعتلای آگاهی دینی و تقویت مبانی آن و رشد علمی و ادبی و تخصصهای مورد نیاز جامعه، مؤثر است مانند مسابقات قرآنی و احکام فقهی و علوم اسلامی، ریاضی، هندسی، نویسندگی، انجام پروژه‌های تحقیقاتی و علمی، ارائهٔ راه حلهای گوناگون اجرایی و مدیریتی، تألیف کتابهای علمی و دینی و غیر آن، در صورتی که شرط بندی نشود جایز و امری ستودنی است و اگر فرد سومی یا مؤسسه یا دولت و سازمانهای وابسته به آن که برگزارکنندهٔ مسابقه هستند، به برندگان جوایزی بدهند- نقدی یا غیر نقدی- بلامانع است و برندهٔ مسابقه مالک آن می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۰۷۴﴾بازی و مسابقه با ابزار و آلات و وسایلی که برای قمار و برد و باخت وضع و قرار داده شده است، مانند ورق و نرد و شطرنج در صورتی که تغییر ماهوی نیافته باشد- با عوض باشد یا نباشد- اظهر آنست که جایز نیست، حتی اگر صرفاً برای سرگرمی باشد؛ ولی بازی و مسابقه با آلات، وسایل و ابزاری که عرفاً برای قمار نیست و قبلاً هم نبوده است یا اگر هم بوده اکنون به‌طور کلّی از آلت قمار بودن خارج شده است، بدون شرط چیزی، جایز است و این حکم شامل شطرنج نیز است.

﴿مسئلهٔ ۳۰۷۵﴾اگر فرد یا افراد یا مؤسسه و یا شرکتی برای کمک به مؤسسات عام المنفعه، خیریه، ایتام و مراکز فرهنگی، اوراق و بلیتهایی منتشر کنند و مردم هم به عنوان کمک به آن امور مبلغی بدهند و آن فرد یا افراد یا مؤسسه، از پول خود یا همان وجوهی که از انتشار اوراق و بلیتها به دست آورده‌اند، با قرعه یا هر راه معقول دیگری، مبلغی را به عنوان جایزه بدهند، ایرادی ندارد منتها در صورتی که از وجوه دریافتی از انتشار اوراق و بلیتها بخواهند جایزه بدهند، احتیاط لازم آنست که با اجازه و اطلاع تمام کسانی که پول داده‌اند باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۷۶﴾به‌طور کلّی سرگرمیها و پرکردن اوقات فراغت، به هر نحو و شکل که باشد، اگر همراه و مستلزم کار حرام نباشد، جایز و حلال است، بنابراین گوش دادن و نگاه کردن به برنامه‌هایی چون تئاتر، سینما، رادیو تلویزیون، ماهواره، ویدئو، اینترنت و تماشا کردن مسابقات گوناگون ورزشی در ورزشگاه‌ها و دیگر سرگرمیها مانند طرح جدول و حل آن جایز است، مشروط بر آنکه موجب فساد و اشاعهٔ آن نباشد و مراقب باشند موجب هتك حرمت از افراد صالح و مقدسات دینی و مذهبی و مانع کارهای واجب اسلامی و بی‌اعتنایی نسبت به آنها نشود و به خصوص برای جوانان و نونهالان و افراد ضعیف از نظر مبانی اعتقادی، به ویژه کودکان، باید دقت بیشتری به عمل آید.

﴿مسئلهٔ ۳۰۷۷﴾نمایشهای متداول در رسانه‌ها و نمایشها اگر مستلزم نگاه کردن و لمس کردن نشود و موجب اشاعهٔ فساد و اهانت به مقدسات مذهب و اولیای دین و هتك حرمت انسانهای

محترم و صالح نگردد جایز است.

﴿مسئلهٔ ۳۰۷۸﴾بازیهای مختلف اگر آلات مخصوص قمار و بُرد و باخت نباشد و عوض هم در آن شرط نشده باشد و موجب ضرر جسمانی و روحی و اتلاف و اسراف مال نشود، اشکال ندارد. کوهنوردی و دوچرخه سواری و بازیهای کامپیوتری و امثال آن هم در صورتی که مشروط به عوض نباشد، جایز است.

احکام غِنا

مرحوم شیخ حرّ عاملی در وسایل الشیعه در سه باب، یکی تحت عنوان تحریم الغنا، دومی تحریم استعمال و به کار بردن ملاهی و سومی تحت عنوان تحریم سماع و گوش کردن به غنا و ملاهی، روایات زیادی آورده است از جمله آورده است: به خانه‌ای که در آن شراب، آلات لهو و لعب، غنا و قمار وجود داشته باشد، فرشتگان الهی وارد نمی‌شوند، دعای اهل آن خانه مستجاب نشده و برکت از آن خانه رخت بر می‌بندد.[1]

نیز در روایت دیگری آمده است که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: به کار بردن و استعمال آلات و ابزار لهو، در درون انسان ریشه‌های نفاق را می‌رویاند آن طور که آب گیاه را می‌رویاند و نیز[2] از آن امام همام علیه‌السلام وارد شده است که فرموده‌اند: خانه‌ای که در آن آوازهای متناسب با مجالس فسق و فجور و تهییج کنندهٔ شهوات و غنا خوانده شود، از وقوع حوادث ناگوار غیر قابل پیش‌بینی و فاجعه آمیز در امان نبوده و دعای کسی در آن به اجابت نمی‌رسد و فرشته‌ای هم بر آن خانه وارد نخواهد شد.[3]

﴿مسئلهٔ ۳۰۷۹﴾غِنا و آوازهایی که دارای کیفیت خاص صوتی و طرب آور هستند و موجب برانگیختن و تحریک شهوت می‌شود طوری که در نظر مردم متناسب با مجالس اهل فساد و فسق است، چه به تنهایی و چه با ضرب، اگر این خصوصیات را داشته باشد، خواندن، گوش کردن، یاد دادن، یاد گرفتن، شغل قرار دادن و کسب درآمد به وسیلهٔ آن حرام است و در حقیقت آنچه حرام است غنای شرعی است و غنای محرم شرعی چنین خصوصیاتی دارد.

﴿مسئلهٔ ۳۰۸۰﴾سرودهای مهیج و محرّکی که هنگام جنگ و مانورهای نظامی و نیز در مراسم صبحگاهی برای تهییج و تقویت روحیهٔ نظامی و ایجاد حالت نشاط خوانده می‌شود، بی‌اشکال است و نیز آهنگی که خصوصیت و کیفیت خاصّ غنا را نداشته و مشتمل بر باطل نباشد و در نظر عرف

---

۱. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت، جلد ۱۷، ص ۳۱۵، باب ۱۰۰ از ابواب تحریم استعمال ملاهی، ح ۱۳.
۲. همان، ص ۳۱۳، باب ۱۰۰، از ابواب تحریم، ح ۳.
۳. همان، باب ۹۹ از ابواب تحریم غنا، ص ۳۰۳، ح ۱.

مردم موجب تحریک شهوات نبوده و مناسب مجالس لهو و فسق و فجور نیست، اشکال ندارد و خواندن، گوش کردن، آموختن، شغل قرار دادن و از این طریق کسب روزی حلال کردن، حلال است.

﴿مسئلهٔ ۳۰۸۱﴾اگر انسان شک داشته باشد، فلان سرود و فلان آهنگ عرفاً تناسب با مجالس فسق و فجور دارد یا نه و آیا از مصادیق غنای حرام است یا نه، اجتناب از آن واجب نیست و اگر کسی احتیاط کند، کار خوبی انجام داده است.

﴿مسئلهٔ ۳۰۸۲﴾ظاهر آنست که غنا و آوازخوانی زنان در عروسی، چه به صورت تک خوانی و چه جمع خوانی، مشروط بر آنکه مشتمل بر سخنان باطل، دروغ، تهمت، ترویج ظالم و به صورت مختلط با مردان و اجانب نباشد و موجب معصیت خداوند نشود، جایز است و وجوهی که در برابر آن دریافت می‌شود، حلال است و احتیاط آنست که فقط به عروسیها اکتفا شود و احوط از آن این است که از آن هم خودداری شود.

﴿مسئلهٔ ۳۰۸۳﴾کف زدن، دست زدن، سوت زدن و مانند آنها در صورتی که موجب حرام نبوده و موجب تشویق مسئولان، دست اندرکاران و خدمت‌گذاران به نظام یا مجموعه‌های ذیل آن به انجام کارهای محوّله و امیدواری و نشاط آنان بر ادامهٔ کار یا موجب علاقه و تشویق آنان بر امر مباح و جایز باشد، مانعی ندارد.

احکام ازدواج و زناشویی

فلسفهٔ ازدواج و جایگاه آن

ازدواج و انتخاب زوج مناسب و همراه، پاسخ دادن به یکی از نیازهای فطری و طبیعی است و چون مبنای اسلام بر فطرت و خلقت است، لذا بر ازدواج و اصل آن و شرایط زن و همسر و مجموعهٔ چیزهایی که در این حوزه مطرح است تأکید و سفارش مکرر فرموده است و لذا پیرامون ازدواج و نکاح و لزوم آن در قرآن کریم به صورت امر می‌فرماید: «وَ انْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ، يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».[1] و از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: «ازدواج سنّت من است و هر کس از سنّت من روی برگرداند از

۱. یعنی: زنان و مردان مجرّد جامعه و نیز بندگان و کنیزانی که آمادگی و صلاحیت ازدواج را دارند به نکاح یکدیگر درآورید؛ و اگر نیازمند و فقیر باشند خداوند آنها را به فضل خود بی‌نیاز می‌گرداند؛ چه آنکه خداوند گشایش دهندهٔ داناست (نور: ۳۲).

من نیست»[1] و نیز از پیامبر اسلامﷺ نقل شده که فرمودند: «اگر کسی ازدواج کند نصف دینش را حفظ کرده و در نصف دیگر تقوای الهی داشته باشد»،[2] کما اینکه در بعضی روایات آمده است ازدواج وسیلهٔ گشایش رزق و روزی است[3] و از بعضی روایات دیگر اسلامی به دست می‌آید که افراد مجرّد و عزب افراد دون شأن و سطح پایین جامعه هستند و رذل‌ترین مرده‌ها کسانی هستند که مجرّد و عزب از دنیا بروند،[4] بنابراین بسیار مناسب و شایسته است مسلمانان این سنت خدایی و نبوی را همان طور که مورد پسند شارع اقدس است، رعایت کرده و انجام دهند و خود را در بند و اسارت تشریفات زاید و دست و پاگیر و آداب و رسوم جاهلی قرار نداده و آزاد سازند و بکوشند فرهنگ نبوی و اسلامی را در جامعه پیاده کنند و مسئولین جامعه نیز تلاش کنند در راه اشاعهٔ این فرهنگ قدم برداشته و خود در این امر بهترین الگو باشند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۸۴﴾مستحب است انسان وقتی دخترش به سن بلوغ رسیده و دارای رشد فکری و جسمی مناسب باشد، در شوهر دادن وی عجله کرده و آسان بگیرد و مناسب است وقتی که فرد مناسب و مؤمن و کفو دختر، پیشنهاد ازدواج کرد، پیشنهاد را قبول کرده و استنکاف نکند و در هر صورت رضایت دختر را در نظر بگیرند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۸۵﴾کسی که به سبب نداشتن همسر می‌داند به حرام می‌افتد یا اینکه احتمال می‌دهد که در حرام واقع شود، واجب است ازدواج کند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۸۶﴾زن نامحرم به مرد اجنبی به وسیلهٔ عقد، حلال می‌شود و عقد ازدواج دو قسم است:

۱- عقد دائم؛ عقدی است که مدّت ندارد و در این صورت زن برای مرد تا آخر عمر حلال می‌شود و به زنی که به صورت عقد دائمی، عقد می‌شود، «زوجه» یا «همسر دائمی» گویند.

۲- عقد موقّت یا متعه و در اصطلاح عامّهٔ مردم صیغه؛ عبارت است از عقدی که زن به صورت محدود و تا زمان معین و خاصی به مرد حلال می‌شود و به زنی که به این صورت عقد می‌شود، «همسر موقّت» یا «متعه» و یا «صیغه» می‌گویند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۸۷﴾در عقد نکاح موقت اگر مدّت را معین نکنند، عمدی باشد یا به خاطر نسیان، ازدواج موقّت به دائم تبدیل می‌شود کما اینکه اگر مدّت را ذکر کنند، ولی‌اجرت را ذکر نکنند، عقد باطل است.

---

۱. مستدرک الوسائل، باب ۱ از ابواب مقدّمات نکاح، ح ۱۵ و ۱۸. ص۱۵۳، ج ۱۵۲.
۲. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت، ج ۲۰، ص ۱۷، باب ۱، ح ۱۱ و ۱۲.
۳. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت، ج ۲۰، ص ۱۵، باب ۱، ح ۵ و باب ۲، ح ۴.
۴. وسائل‌الشّیعه، ج ۲۰، کتاب النکاح، باب ۲ از مقدّمات نکاح، ح ۳ و ۷. صص ۲۰، ۱۹.

﴿مسئلۀ ۳۰۸۸﴾در ازدواج موقّت و دائم خواندن صیغه لازم است و صرف رضایت زن و مرد کافی نیست.

﴿مسئلۀ ۳۰۸۹﴾مرد با توّجه به جهات زیر می‌تواند بیش از یک همسر دائم و حدّاکثر چهار تا، داشته باشد:

۱- در بین آنان عدالت را از جهت همسرداری و هم‌خوابگی رعایت کند.

۲- بتواند آنها را اداره کند، بنابراین اگر نتواند در میان آنها عدالت را رعایت کند و توان ادارۀ آنها را نداشته باشد، نباید بیش از یک همسر دائم داشته باشد.

﴿مسئلۀ ۳۰۹۰﴾در عقد ازدواج، دائم یا موقت، زن و مرد اگر بتوانند صیغه را بخوانند خود می‌توانند عقد را جاری سازند، هم‌چنین می‌توانند وکیل بگیرند و می‌تواند یکی از آنها وکیل بگیرد و دیگری خودش بخواند. لازم نیست وکیل مرد باشد، زن هم می‌تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری، اگر چه مرد باشد، وکیل شود.

﴿مسئلۀ ۳۰۹۱﴾اگر مرد و زن خواندن صیغه را بلد نیستند باید وکیل بگیرند و مادامی که یقین نکرده‌اند وکیل صیغۀ عقد را خوانده، جایز نیست به یکدیگر به صورت محرم نگاه کنند و احتمال خواندن کفایت نمی‌کند، ولی اگر وکیل بگوید عقد را خوانده‌ام و از گفتۀ وی اطمینان حاصل شود، کفایت می‌کند.

﴿مسئلۀ ۳۰۹۲﴾یک نفر می‌تواند هم از طرف مرد و هم از طرف زن وکیل شود و صیغۀ عقد را چه به صورت دائم و چه به صورت موقّت بخواند و نیز انسان می‌تواند از طرف زن وکیل شود که او را به عقد خود درآورد، به صورت دائم یا موقّت، اگرچه در این فرض بهتر است دو نفر عقد را اجرا کنند.

﴿مسئلۀ ۳۰۹۳﴾اگر زن کسی را وکیل کند مثلاً به مدّت یک سال او را به عقد کسی درآورد و ابتدای آن‌را معین نکند، اگر از گفتۀ زن به دست آید که به وکیل اختیار تامّ داده، وکیل می‌تواند هر وقت که بخواهد او را به عقد آن مرد به مدّت یک سال درآورد، ولی اگر معلوم شود آن زن زمان معینی را مثلاً از فلان روز و فلان ساعت معین کرده، باید صیغه را مطابق نظر آن زن بخواند.

دستور خواندن عقد دائم

﴿مسئلۀ ۳۰۹۴﴾اگر زن و مرد هر دو خواندن صیغۀ عقد دائم را بلد باشند، در صورتی که زن بخواهد ایجاب را بخواند این طور شروع می‌کند: «زَوَّجْتُکَ نَفْسِی عَلَی الصَّدَاقِ الْمَعْلُوم» یا «زَوَّجْتُکَ نَفْسِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ»[1]؛ و بلافاصله مرد می‌گوید: «قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ عَلَی الصَّدَاقِ

[1]. یعنی: خود را به همسری تو درآوردم یا خود را زن تو قرار دادم به مهری که معین شده است.

الْمَعْلُوم» یا «قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُوم»[۱]؛و می‌تواند زن به جای «زَوَّجْتُکَ»، «أَنْکَحْتُکَ» بگوید، اگر زن در ایجاب، «أَنْکَحْتُکَ» بگوید، مرد بلافاصله بگوید: «قَبِلْتُ النِّکَاحَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُوم» یا «قَبِلْتُ النِّکَاحَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُوم»، عقد صحیح است و پس از آنکه عقد تمام شد، آثار نکاح و زن و شوهری بر آن مترتّب می‌شود و اگر زن و مرد، هر یک، فرد دیگری را وکیل کنند که از طرف آنان صیغه را بخواند، در این صورت اگر اسم مرد مثلاً احمد و زن فاطمه باشد، وکیل زن خطاب به وکیل مرد چنین می گوید: «زَوَّجْتُ مُوَکِّلَکَ أَحْمَدَ، مُوَکِّلَتِی فَاطِمَةَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُوم» یا «عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُوم»[۲]؛ و بلافاصله وکیل مرد می گوید: «قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِمُوَکِّلِی أَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ» یا «عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُوم»[۳]، عقد صحیح است و آثار زوجیت مترتّب می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۰۹۵﴾لفظی که مرد یا وکیلش با لفظی که زن یا وکیلش به زبان می‌آورند، بنا به احتیاط واجب مطابق باشند، مثلاً اگر زن یا وکیلش «زَوَّجْتُ»، می‌گویند مرد یا وکیلش هم «قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ»، بگویند.

﴿مسئلهٔ ۳۰۹۶﴾اگر یک نفر از طرف زن و مرد بر هر دو وکیل باشد که صیغهٔ عقد را اجرا کند، اگر اسم زوج محمّد و زوجه فاطمه باشد، پس از تعیین مهر، وکیل بگوید: «زَوَّجْتُ مُوَکِّلَتِی فَاطِمَةَ، مُوَکِّلِی مُحَمَّداً عَلَى الصِّدَاقِ الْمَعْلُوم»[۴] و بلافاصله بگوید: «قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِمُوَکِّلِی مُحَمَّدٍ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُوم»[۵]. به این ترتیب عقد صحیح بوده و پس از آن آثار زوجیت، مترتّب می‌شود.

دستور خواندن عقد موّقت

﴿مسئلهٔ ۳۰۹۷﴾اگر مرد و زن خواندن صیغهٔ عقد موقت را بلد باشند و بخواهند خود اجرا کنند، پس از آنکه مهر، اجرت و مدّت عقد را دقیقاً مشخّص کردند، اگر زن آغاز کند و بگوید: «زَوَّجْتُکَ نَفْسِی فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُوم» و بلافاصله مرد بگوید: «قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِنَفْسِی فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُوم»[۶] و یا مرد بلافاصله بگوید: «قَبِلْتُ هَکَذَا»[۷] عقد صحیح است و آثار عقد موقت بر او مترتب می‌شود. و می‌توانند به جای «زَوَّجْتُ»، «مَتَّعْتُ» استعمال کنند و به جای «زَوَّجْتُکَ نَفْسِی»، «مَتَّعْتُکَ نَفْسِی» بگویند و اگر دیگری را وکیل کنند، از طرف آنان صیغهٔ عقد

---

۱. یعنی: قبول کردم ازدواج و همسری را به مهری که معین شده است.
۲. یعنی موکل خودم فاطمه را به زوجیت و همسری موکل خودم احمد درآوردم به مهری که تعیین شده است.
۳. یعنی: قبول کردم ازدواج را برای موکلم احمد به مهر یا صداقی که معین شده است.
٤. یعنی: موکل خود فاطمه را به زوجیت و همسری موکل خود احمد درآوردم به مهری که معین شده است.
۵. یعنی قبول کردم ازدواج و همسری را برای موکل خودم محمد به مهر و صداقی که تعیین شده است.
٦. یعنی قبول کردم ازدواج را برای خودم در مدّتی که معلوم شده و به مهری که معین گردیده است.
۷. یعنی به همین شکل قبول کردم.

موقت را جاری کند، چنانچه اسم مرد احمد و زن زینب باشد، ابتدا وکیل زن خطاب به وکیل مـرد بگوید: «مَتَّعْتُ مُوَکلَتِی زَیْنَبَ مُوَکلَكَ أحْمَدَ فِی الْمُدَّةَ الْمَعْلُومَةَ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُـومِ»[1] و فـوراً وکیـل مرد بگوید: «قَبِلْتُ هَکذَا»[2]، عقد موقّت صحیح و آثار ازدواج موقت مترتب می‌شود و در تمامی این موارد می‌توانند به جای «مَتَّعْتُ»، «زَوَّجْتُ» یا «أنْکحْتُ» بگویند.

شرایط صحّت اجرای عقد نکاح

﴿مسئلهٔ ۳۰۹۸﴾اجرای عقد نکاح دارای شرایط ذیل است:

۱- احتیاط واجب آنست که در صورتی که زن و مرد توانایی داشته باشند عقد را عربی بخواننـد و اگر خود مرد و زن نتوانند بهتر است کسی را وکیل بگیرند تا به عربی صحیح خوانده شود و اگر خودشان بخواهند عقد را اجرا کنند به هر زبانی صیغه را بخوانند صحیح است مشـروط بـر آنکـه از الفاظی استفاده کنند که معنای «زَوَّجْتُ» و «أنْکحْتُ» و «قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ» و «النِّکاحُ» را برساند.

۲- مرد و زن اگر خودشان صیغه را بخوانند و یا وکیل آنان، وقتی که صیغه را اجرا می‌کنند، باید معنای آن‌را بدانند و توجّه داشـته و قصـد انشـا کننـد، یعنـی صـیغه را بـرای ایجـاد پیونـد زناشـویی بخوانند، یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می‌خوانند، زن با گفـتن «زَوَّجْتُـک نَفْسِـی» قصـدش ایـن باشد که خود را همسر مرد قرار دهد و مرد هم با گفتن «قَبِلْتُ التَّـزْوِیجَ»، همسـر بـودن زن را بـرای خود قبول کند و اگر وکیل مرد و زن صیغهٔ عقد را می‌خوانند با گفتن «زَوَّجْتُ» و «قَبِلْـتُ» نظرشـان این باشد، آن زن و مردی که آنان را وکیل کرده‌اند زن و شوهر یکدیگر شوند.

۳- کسی که صیغه را اجرا می‌کند باید عاقل باشد و بنا براحتیاط لازم بـالغ هـم باشـد، چـه بـرای خود بخواند و چه از طرف کسی وکیل باشد.

۴- اگر صیغه را وکیل یا ولی زن و شوهر اجرا می‌کند، عاقد باید با نام بردن، اشـاره و ماننـد آن، آنها را مشخّص و معلوم کند، بنابراین جایی که چند مرد و چند زن حاضرند و آنان همان یك نفـر را برای عقد وکیل کرده‌اند، اگر عاقد وکیل بدون آنکه زن و مرد را معلوم کند، بگوید موکل خود را به عقد ازدواج تو درآوردم، عقد باطل است و همچنین اگر کسی که چنـد دختـر دارد، یکـی از دخترانش را به‌طور نامعلوم به عقد مردی درآورد، عقد باطل است و از همین‌جا معلوم می‌شود اگـر کسی فقط یك دختر داشته باشد و بگوید دخترم را به ازدواج تو درآوردم یـا اگـر فقـط یـك نفـر کسی را وکیل کرده تا صیغه را اجرا کند و بگوید: «أنکحْتُ مُوَکلَتِی»[3]، چـون معـین اسـت صـحیح

---

[1]. یعنی موکل خود زینب را در مدّتی که معلوم شده به زوجیّت و همسری موکل تو احمد درمـی‌آورم بـه مهـری کـه معین شده است.

[2]. یعنی به همین شکل قبول کردم.

[3]. یعنی موکل خود را به زنی تو درآوردم.

است.

۵- اکراه و زور در بین نباشد، یعنی مرد و زن به ازدواج با هم راضی باشند و ملاک در رضایت تنها اظهار زبانی نیست، بلکه اگر زن ظاهراً با اصرار کسی اجازه دهد یعنی به حسب ظاهر مکره باشد، ولی معلوم شود قلباً راضی است، عقد صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۳۰۹۹﴾اگر در عقد ازدواج حرفی گفته شود که معنا را تغییر دهد، عقد باطل است.

﴿مسئلهٔ ۳۱۰۰﴾کسی که دستور زبان عربی را نمی‌داند مثلاً فاعل و مفعول را تشخیص نمی‌دهد، ولی کلمات را می‌تواند درست بخواند طوری که قرائتش صحیح است و معنای هر کلمه را هم جدا جدا می‌داند و قصد انشا هم کرده است و از هر لفظی معنای آن‌را قصد می‌کند، می‌تواند عقد نکاح را بخواند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۰۱﴾اگر زنی را برای مردی بدون اجازهٔ هیچ کدام و به‌طور فضولی از دو طرف عقد کنند و بعداً زن و مرد بگویند ما به آن عقد راضی هستیم و عقد را اجازه دهند، عقد صحیح می‌شود. و اگر بدون اجازه و اطلاع یکی از آنها عقد خوانده شود و به صورت فضولی از یک طرف باشد و پس از عقد او راضی شود و عقد را از طرف خودش اجازه دهد عقد صحیح می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۱۰۲﴾اگر زن و مرد، هر دو یا یکی از آنها را به ازدواج مجبور کنند، اگر پس از عقد رضایت داده و عقد را اجازه دهند، عقد صحیح می‌شود و همچنین اگر عقد را به وکالت اجباری از طرف زن و مرد بخوانند و بعداً راضی شوند و اجازه دهند، عقد صحیح است، اگرچه در هر دو صورت بهتر است صیغه را دوباره بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۰۳﴾پدر و جد پدری می‌تواند برای فرزند نابالغ یا دیوانهٔ خود که به حال دیوانگی بالغ شده است با رعایت مصلحت و عقلایی بودن، همسر انتخاب کرده و او را عقد کند و در این جهت فرقی بین عقد دائم و موقت وجود ندارد، بنابراین پس از آنکه بچّه بالغ شد یا دیوانه عاقل گردید، اگر دیدند آن ازدواج با رعایت مصلحت بوده، نمی‌توانند آن‌را به هم بزنند و اگر مصلحت نبوده یا اینکه غیر عقلایی بوده است و یا مفسده داشته است، می‌توانند عقد را به هم بزنند، اگرچه در صورت نبود مصلحت و مفسده در نظر ولی احتیاط مستحب آنست که عقد را دوباره بخوانند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۰۴﴾دختر باکره‌ای که به بلوغ رسیده و از رشد جسمی، فکری و عقلی لازم برخوردار است و مصلحت و مفسدهٔ خویش را به خوبی تشخیص می‌دهد، اگر بخواهد ازدواج کند، در صورتی که پدر و جدّ پدری در دسترس نیستند یا در صورت بودن اجازه گرفتن از ایشان میسّر نیست و دختر به شوهر احتیاج دارد، اجازه گرفتن برای ازدواج وی، لازم نیست و همچنین اگر دختر تمام شرایط ازدواج را دارد و از شرایط لازم برخوردار است و می‌خواهد با کسی ازدواج کند که شرعاً از نظر دینی، خانوادگی و اجتماعی هم سطح یا خیلی به هم نزدیک هستند و پدر یا جد پدری با بهانه‌های واهی و سخت‌گیریهای بی‌مورد مانع شده و اجازه نمی‌دهد، در این صورت اجازهٔ او شرط نیست. اگر پدر یا جد پدری در دسترس است و اهل بهانه جویی و سخت‌گیری بیجا

هم نیست و اگر از او اجازه گرفته شود، در تحکیم مبانی خانواده مؤثّر واقع می‌شود، لازم است، احتیاطاً اجازهٔ پدر یا جدّ پدری گرفته شود. همچنین اگر پدر یا جدّ پدری نظرش بر کسی باشد که شرعاً و عرفاً، کفو و هم‌شأن دختر است، ولی دختر نظرش کس دیگری است که او نیز هم‌شأن خود اوست، احتیاط آنست که اجازهٔ ایشان هم گرفته شود و چون لزوم اجازه در اینجا امر تعبّدی و شرعی نیست بلکه امری عقلایی و اخلاقی است، لذا برای تحکیم مبانی خانواده لازم است و اگر دختر بخواهد با کسی ازدواج کند که کفو او نیست، ولی پدر و جد پدری کسی را در نظر دارند که کفو اوست، اجازه گرفتن از آنان لازم و واجب است، حفظ حرمت آنان و مادر و برادر بزرگ- اگرچه اجازهٔ دو نفر اخیر شرط نیست- امری مطلوب است، گرچه دارای ولایت مصطلح نمی‌باشند و اینکه در بعضی روایات نوعی ولایت به برادر داده شده، به همین معنا حمل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۱۰۵﴾دختری که باکره نیست، چنانچه بکارت وی در اثر شوهر کردن و دخول شوهر از بین رفته باشد، اجازهٔ ذکر شده در مسئلهٔ پیشین برای دوباره شوهر کردن، از پدر و جدّ پدری لازم نیست، ولی اگر به واسطهٔ پریدن و مانند آن یا- خدای ناکرده- با زنا از بین رفته باشد، این رفتار مجاملی و اخلاقی (اجازه خواستن)، امری لازم و واجب است و شرط نبودن اخذ اجازه منافاتی با اصل لزوم و رجحان و مطلوبیت ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۰۶﴾در صورتی که دختر مسلمان باشد، ولی پدر و جدّ پدری او مسلمان نبوده و کافر باشند، اجازه گرفتن از ایشان لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۱۰۷﴾در عقد دائم و موقت، زن و مرد دو رکن اصلی عقد هستند و هنگام اجرای عقد باید مشخص باشند؛ منتها در عقد موقت اگر مهریه مشخص نباشد، عقد باطل است. ولی در عقد دائم اگر اسمی از مهر برده نشود، عقد صحیح است، ولی شوهر پس از آنکه با همسرش نزدیکی کرد، مهرالمثل یعنی مهری مثل مهر زنان مشابه و همانند او را بدهکار می‌شود و باید به زن بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۰۸﴾مهر اندازهٔ معینی ندارد و به تعبیر قرآن‌کریم پیشکش است[1] و هر چیز حلال دارای ارزش را می‌شود مهر قرار داد؛ کم باشد یا زیاد، عین باشد یا منفعت. از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: بهترین زنان امّت من زنی است که از همه زیباتر و در عین حال مهرش از همه کمتر باشد.[2]

﴿مسئلهٔ ۳۱۰۹﴾بهتر است مهر زنان مسلمان مطابق «مَهرُ السنّة» باشد یعنی مهری که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای هر یک از همسران و دختران خود از جمله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام قرار دادند و آن پانصد درهم نقرهٔ سکه‌دار است و وزن هر درهم ۶/۱۲ نخود است و جمعاً ۵/۲۶۲ مثقال معمولی

---

۱. نساء: ۴.
۲. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت ج ۲۱، باب ۵ از ابواب مهور، ح۹، صص۲۵۲- ۲۵۱.

نقرهٔ سکه‌دار می‌شود که قیمت آن مطابق قیمت روز محاسبه می‌شود.

شرایط ضمن عقد

﴿مسئلهٔ ۳۱۱۰﴾اگر شوهر در ضمن عقد قرار کند که زن باکره باشد و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده است- خواه با اقرار زن یا از راه دیگری ثابت شود- مرد می‌تواند عقد را فسخ کند و بر هم بزند. این فسخ، اگر قبل از نزدیکی با زن صورت گیرد، چیزی بر ذمهٔ مرد نیست، اما اگر پس از نزدیکی باشد، باید مهر را بپردازد اما حق دارد به تدلیس کننده مراجعه کند و خسارت وارده، از جمله مهر را از او بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۱۱﴾اگر زن با مرد در ضمن عقد ازدواج شرط کند که او را از شهرش بیرون نبرد یا انتخاب مسکن با او باشد و مرد هم قبول کند، مرد باید به شرط خود عمل کند، مگر اینکه رضایت زن را جلب کند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۱۲﴾اگر زن در ضمن عقد ازدواج یا هر عقد لازم دیگر، با شوهر شرط کند که مثلاً اگر مسافرت طولانی کند یا در فلان اداره شاغل شود یا اگر خرجی او را تا مدّت معینی ندهد، اختیار طلاق داشته باشد، شرط باطل است، ولی عقد باطل نیست چون شرط خلاف مَا أَنْزَلَ اللَّهِ است و صحیح نیست، ولی اگر شرط کند از همان زمان عقد خواندن تا پنجاه سال، مثلاً، زن وکیل مرد باشد که اگر مرد سفر طولانی کند یا اگر مثلاً تا سه ماه خرجی ندهد، به وکالت از مرد خود را طلاق دهد و در ضمن همان عقد که شرط وکالت از مرد کرده است، شرط دیگری هم بکند و آن اینکه شوهرش او را از وکالت عزل نکند و شوهر نیز این شرایط را بپذیرد در این صورت شوهر او را وکیل کرده است و حقّ عزل هم ندارد و زن می‌تواند در صورت پیش آمدن شرایطی که در ضمن عقد، آنها را مشخص و شرط کرده بوده، به وکالت از طرف شوهر خودش را طلاق بدهد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۱۳﴾زن و شوهر حق ندارند در ضمن عقد ازدواج دائم شرط کنند که از یکدیگر ارث نبرند یا اینکه شوهر حق داشته باشد همسرش را به کارهای خلاف شرع وادار سازد و یا از او کارهایی را بخواهد که موجب ضرر و زیان او می‌شود و یا از او ترک واجبات شرعی را بخواهد و اگر چنین شرایطی را مطرح بکند به دلیل مخالفت با کتاب و سنّت، شرطها باطل هستند ولی اصل عقد دائم باطل نمی‌شود.

عیبهایی که به خاطر آنها می‌توان عقد ازدواج را به هم زد

﴿مسئلهٔ ۳۱۱۴﴾اگر مرد پس از عقد بفهمد زن او دارای یکی از عیبهای هفت‌گانهٔ زیر است می‌تواند عقد را به هم بزند:

۱- جنون و دیوانگی، ۲- بیماری خوره، ۳- برص و پیسی، ۴- کوری، ۵- شل بودن طوری که معلوم باشد، ۶- آنکه افضا شده باشد یعنی راه بول و حیض او یکی شده یا راه بول و غایط و حیض او هر سه یکی شده باشد امّا در صورتی که راه غایط و حیض یکی شده ولی راه بول از آنها جدا

باشد ظاهراً به هم زدن عقد نکاح اشکال دارد و احتیاط رعایت شود، ۷- در آلت تناسلی زن گوشت یا استخوان و مانند آن به وجود آمده باشد طوری که مانع نزدیکی با وی شود.

﴿مسئلهٔ ۳۱۱۵﴾عیبهای هفت‌گانه وقتی موجب به هم خوردن عقد نکاح می‌شود که قبل از عقد وجود داشته باشد و زوج هم از آنها بی‌خبر باشد، ولی اگر پس از عقد پیدا شود یا قبل از عقد وجود داشته و زوج هم از آنها مطلع بوده و رضایت داده باشد، حقّ بر هم زدن عقد را ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۱۶﴾اگر زن پس از ازدواج بفهمد شوهر وی یکی از عیوب زیر را دارد می‌تواند عقد را به هم بزند:

۱- دیوانه باشد چه قبل از عقد دیوانه شده باشد و چه بعد از عقد، هر چند بعد از دخول باشد.

۲- آلت مردانگی نداشته باشد.

۳- بیضه‌های وی را کشیده باشند.

۴- عِنّین باشد، طوری که اصلاً نتواند عمل زناشویی را انجام دهد اگرچه بعد و یا قبل از دخول حادث شده باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۱۷﴾حقّ به هم زدن عقد برای مرد و زن در موارد فوق غیر از عنّین بودن، فوری است و همین که زن یا مرد یکی از آن عیوب را مطلع شدند، می‌توانند به هم بزنند و اگر با علم و عمد نکنند و به تأخیر بیندازند، اظهر آنست که حقّ خیار ساقط است، مگر آنکه اصل حق یا فوریت آن‌را ندانند در این صورت پس از آنکه به اصل حق متوجّه شدند یا به فوریت آن آگاهی یافتند، فوراً باید به هم بزنند و الاّ حق ساقط است.

﴿مسئلهٔ ۳۱۱۸﴾در مورد عنّین بودن مرد، زن باید به حاکم شرع جامع شرایط رجوع کند و حاکم به او یک سال مهلت می‌دهد- قاعدتاً برای آزمایش و درمان- و اگر در این مدّت اصلاً نتوانست با زن نزدیکی کند، پس از آن زن می‌تواند عقد را بر هم زده و فسخ کند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۱۹﴾اگر مرد یا زن به علت یکی از عیوبی که گفته شد عقد را به هم بزنند، بدون طلاق از هم جدا می‌شوند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۲۰﴾در تمام مواردی که باید به خاطر عیوب گفته شده- غیر از عنّین بودن- عقد نکاح را به هم بزنند، در صورتی که مرد دخول کرده باشد، همهٔ مهر را باید به زن بپردازد و در غیر این صورت چیزی بدهکار نیست و زن و مرد از یکدیگر جدا می‌شوند و عدّه هم وجود ندارد، ولی اگر به علّت عنّین بودن مرد، زن عقد نکاح را به هم بزند، شوهر نصف مهر را باید به او بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۲۱﴾اگر زن با فریب و ظاهر سازی به عقد مرد درآید و بعد معلوم شود یکی از عیوب ذکر شده را داراست، اگر شوهر عقد را فسخ کند، زن مهریه تعیین شده را طلبکار نیست، ولو اینکه شوهر نزدیکی هم کرده باشد، گرچه بهتر است شوهر چیزی به زن بپردازد و اگر دیگری مرد را فریب داده باشد، در هر موردی که مرد باید به زن مهریه بدهد، می‌تواند مقداری از آن مهریه را از شخص فریب دهنده دریافت کند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۲۲﴾اگر میان زن و مرد در مورد یکی از عیوبی که گفته شد، غیر از عنّین بودن مرد، اختلافی پیدا شود، اگر عیب آشکار باشد، مانند کوری، شلی، زمین‌گیری و جنون، احتیاج به شاهد و قسم ندارد و حاکم شرع خود می‌بیند و مطابق آنچه دیده حکم صادر می‌کند؛ ولی اگر آشکار نباشد، سخن کسی که منکر است با قسم، مقدّم است مگر آنکه مدّعی دو شاهد عادل بیاورد، ولی در مورد عنّین، مطابق مسئلهٔ ۳۱۱۹ به حاکم شرع جامع شرایط، مراجعه کرده و مطابق نظر وی عمل کند.

احکام عقد دائم و حقوق متقابل زناشویی

﴿مسئلهٔ ۳۱۲۳﴾همسر دائمی نمی‌تواند بدون اجازهٔ شوهرش از خانه بیرون رود و موظف است برای التذاذ و لذّت جنسی شوهر، خود را آماده و تسلیم کند و از هر نوع رفتار و عملی که موجب نفرت شوهر می‌شود بپرهیزد. بدون عذر شرعی از نزدیکی‌کردن شوهر جلوگیری نکند و در صورتی که زن در این مورد از شوهر اطاعت کند مرد نیز موظّف است با اخلاق خوب و نیک با او رفتار کند و مخارج زندگی او را از قبیل خوراک و پوشاک و مسکن و لوازم دیگری که به‌طور معمول در نظر عرف جزء هزینهٔ زندگی زن حساب می‌شود، تأمین کند و اگر شوهر اینها را تهیه نکند چه قدرت داشته و چه نداشته باشد، مدیون همسرش بوده و بدهکار اوست.

﴿مسئلهٔ ۳۱۲۴﴾اگر زن در اموری که در مسئلهٔ قبل گفته شد از شوهر خود اطاعت نکند، گناهکار است و حقّ هم‌خوابگی (لزوم خوابیدن شوهر نزد وی هر چهار شب یکبار)، خوراک، پوشاک، مسکن و لوازم دیگر زندگی را ندارد، اگرچه مهر او از بین نمی‌رود و شوهر نسبت به مهر بدهکار است.

﴿مسئلهٔ ۳۱۲۵﴾مرد حق ندارد زن را به خدمت خانه و حتّی شیر دادن بچّه، غیر از شیر دادن اوّلیه، مجبور کند، بلکه زن می‌تواند در مقابل آنها از شوهر طلب مزد کند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۲۶﴾شوهر حق ندارد همسر خود را به کارهای خلاف شرع یا کارهایی که بر او واجب نیست وادار کند و زن حق دارد در این قبیل امور از شوهر اطاعت نکند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۲۷﴾مخارج سفر زن در صورتی که از جانب شوهر نباشد و از مخارج وطن بیشتر باشد، به عهدهٔ شوهر نیست، ولی اگر شوهر بخواهد همسرش را به مسافرت ببرد، مخارج او را هم باید بدهد و نیز اگر زن برای معالجه نیاز به مسافرت پیدا کند اظهر آنست که شوهر مخارج وی را تأمین کند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۲۸﴾زن اگر از شوهر اطاعت کند، حق دارد مخارج خود را در حد متعارف از شوهر مطالبه کند و اگر شوهر نپردازد، زن می‌تواند مخارج خود را از مال شوهر، هر روز، ولو بدون اجازه، بردارد و بهتر است برای برداشتن مخارج از حاکم شرع جامع شرایط هم اجازه بگیرد، گرچه بنا بر اقوی لازم نیست و اگر برای زن، برداشتن مخارج از اموال شوهر ممکن نیست،

می‌تواند برای خود معاش تهیه کند و موقعی که مشغول تهیهٔ معاش است، اطاعت شوهر بر او واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۱۲۹﴾اگر مرد یک زن دائمی بیشتر نداشته باشد حق ندارد او را طوری ترک کند که نه مثل زن بی‌شوهر باشد و نه مثل زن شوهردار معلّق باشد و اقوی آنست که واجب نیست از هر چهار شب یک شب نزد همسر دائمی بماند یعنی قسمت کردن شبها، از ابتدا واجب نیست مطابق احتیاط است ولی اگر بیش از یک زن دائمی‌داشته باشد، اگر نزد یکی از آنان یک شب بماند، واجب است برای رعایت عدالت نزد هر کدام یک شب بماند بنابراین اگر مرد دو زن دائمی داشته باشد و یکی از شبها را نزد یکی از آن زنها بماند واجب است شب بعد نزد آن یکی بماند و در دو شب باقی مانده اختیار با خود مرد است.

﴿مسئلهٔ ۳۱۳۰﴾چنانچه مرد همسر دیگری انتخاب کند، اگر همسر دوم دوشیزه باشد، شوهر می‌تواند سه تا هفت روز نزد او بماند و بعد قسمت را رعایت کند و اگر دوشیزه نبود، سه شب اوّل حقّ همسر جدید است و در این موارد همسر جدید بر همسر یا همسران دیگر اولویت دارد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۳۱﴾شوهر حق ندارد بیش از چهار ماه، نزدیکی با همسر خود را ترک کند، در زن جوان بنا بر اقوی و در غیر آن بنا بر احتیاط واجب اگر اقوی نباشد؛ از امام صادق عليه‌السلام روایت شده که چنین فرموده‌اند: اگر کسی همسرانی داشته باشد و با آنان نزدیکی نکند و در نتیجه بعضی از آنان گرفتار زنا شود، گناه آن بر عهدهٔ شوهر است.[1]

﴿مسئلهٔ ۳۱۳۲﴾رعایت عدالت از اصول مصرح در قرآن و به عنوان میزان خدای عالم معرفی شده است بنابراین شوهر موظّف است از هر جهت حقوق همسر یا همسرانش را مراعات کند و طوری عمل کند که هیچ اجحاف و ظلمی به آنان نشود.

﴿مسئلهٔ ۳۱۳۳﴾اگر در عقد نکاح دائم مهر را معین نکنند، عقد باطل نمی‌شود، بنابراین اگر مرد با زن در این صورت نزدیکی کند، مهر او را باید مطابق مهر زنانی که مانند او هستند بدهد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۳۴﴾اگر مرد بخواهد از زن استمتاع کرده و با وی نزدیکی کند، زن حق ندارد امتناع کند و اگر امتناع کند حقّ مطالبهٔ مخارج ندارد، مگر آنکه مرد مبتلا به بیماریهای مُسری باشد که در این صورت زن حقّ امتناع دارد و بر شوهر واجب است مخارج وی را مطابق مسئلهٔ ۳۱۲۴ تأمین کند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۳۵﴾اگر هنگام عقد دائم زمانی را برای پرداخت مهر معین نکرده باشند زن حق دارد مهر را مطالبه و پس از آن خود را تسلیم شوهر کند و پیش از تحویل مهر خود را تسلیم نکرده و از نزدیکی و دیگر استمتاعات جلوگیری کند و در این جهت فرقی بین توانایی داشتن شوهر برای

---

۱. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت، ج ۲۰، باب ۷۱، از ابواب مقدمات نکاح، ص ۱۴۰، ح ۱و۲.

پرداخت مهریه و عدم توانایی او وجود ندارد، ولی اگر پیش از گرفتن مهر اجازه دهد و راضی شود و شوهر هم با او نزدیکی کند، زن دوباره نمی‌تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر امتناع کند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۳۶﴾اگر مرد، مهر زن را در عقد دائم تعیین کند، ولی قصدش این باشد که مهر را ندهد، عقد صحیح است ولی موظّف است مهر را بدهد چون بدهکار است.

﴿مسئلهٔ ۳۱۳۷﴾مهریهٔ زنان اگر از قبیل زمین، منزل، مغازه، طلا و نقره است، مثلاً ۵۰ سکه بهار آزادی و مانند اینها، در این صورت زن همان مقدار را که هنگام خواندن عقد نکاح قرار داده‌اند طلبکار است اگرچه قیمت آن تنزّل کرده باشد. اما اگر اسکناس و مانند آن که پول رایج کشور است، باشد، مثلاً پنج میلیون تومان به عنوان مهر تعیین می‌کنند که در عین اینکه عرفاً اسکناس مال بوده و دارای ارزش است، ولی معلوم است که ارزش آن به قدرت خریدی است که دارد و به‌طور معمول با گذشت زمان یا عوامل دیگر مالی، اقتصادی و سیاسی قدرت خرید آن تنزّل فاحش پیدا می‌کند، اظهر آنست که آن‌را با قدرت خرید فعلی محاسبه کنند و احوط آنست که مصالحه کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۳۸﴾اظهر آنست که حقوق زن و شوهر از سنخ حقوق متقابل است و در برابر یکدیگر قرار دارد، لذا اگر هر یک از آنها بدون عذر موجّه شرعی از ادای حق دیگری امتناع کند آن دیگری هم حق امتناع دارد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۳۹﴾زن می‌تواند هر نوع کاری را که موجب پایمال شدن حقّ شوهر نشود، انجام دهد و در این نوع کارها احتیاجی به اجازهٔ شوهر ندارد، اگرچه کسب اجازه مطلوب است.

﴿مسئلهٔ ۳۱۴۰﴾زن در مالکیت اموالی که از طریق حلال کسب کرده، استقلال دارد و بدون اجازهٔ او هیچکس حتّی شوهرش، حقّ تصرّف و دخالت در اموال وی را ندارد؛ اگرچه در موارد زیادی اگر بخواهد تصرّف کند احتیاج به اجازهٔ شوهر دارد و بلکه برای تحکیم مبانی خانواده، مطلوب است زن حتّی در مقام تصرّف در اموال خویش نیز شوهر را در جریان قرار دهد و رضایت او را جلب کند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۴۱﴾جهیزیه‌ای که زن به خانه شوهر می‌برد، جزء اموال زن به حساب می‌آید و اختیار آنها با اوست و حتّی اگر طلاق بگیرد، می‌تواند همهٔ آنها را به همراه خود ببرد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۴۲﴾هدایایی که برای زن آورده‌اند، جزء داراییهای او حساب می‌شود و هدایایی که مشترکاً برای زن و شوهر آورده می‌شود، نصف برای زن و نصف برای مرد است.

﴿مسئلهٔ ۳۱۴۳﴾اموال و داراییهایی که زن در دوران زناشویی از راه کسب و کار و مانند آن به دست آورده است، جزء دارایی او محسوب شده و همچنین آنچه شوهر به او بخشیده نیز جزء دارایی او محسوب می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۱۴۴﴾اگر شوهر هزینه‌های مورد نیاز زن را ماهانه یا روزانه به او بدهد و زن در مصرف آن صرفه جویی کرده واز این راه مبلغی را پس‌انداز کرده باشد، جزء اموال او محسوب شده و در اختیار خود زن است، ولی اگر شوهر مخارج منزل و زندگی را در اختیار او بگذارد و زن از آن

بردارد و مصرف کند، هر چه از آن در اثر صرفه جویی باقی بماند مال شوهر است و زن حق ندارد بدون اجازهٔ شوهر از آن برای خود بردارد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۴۵﴾اگر یکی از زن و شوهر دلش بچّه بخواهد و آن دیگری نخواهد، اگر هیچ کدام عذر موجّه شرعی برای خواستهٔ خود نداشته باشند، ظاهراً حقّ شوهر مقدّم است ولی اگر زن عذر موجّه شرعی داشته باشد، مثلاً باردار شدن برای او ضرر مهمّی داشته باشد، شوهر حق ندارد بچّه‌دار شدن را به او تحمیل کند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۴۶﴾اگر زن مهر خود را به شوهر صلح کند که او زن دیگری نگیرد، صلح صحیح است و زن مهر را نگیرد و شوهر هم نباید با زن دیگر ازدواج کند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۴۷﴾اگر مهری را که در ذمهٔ همسرش قرار دارد به شوهرش ببخشد، مانعی ندارد، ولی دوباره نمی‌تواند آن‌را پس بگیرد ولی اگر مهری را که در ذمهٔ شوهرش قرار دارد به یکی از اشخاص اعم از ارحام و غیر ارحام ببخشد، صحیح نیست چون هنوز قبض نکرده و امر غیر مقبوض قابل هبه کردن نیست.

احکام عقد نکاح موقت (مُتعه) و حقوق آن

نکاح موقّت و فلسفهٔ آن

اسلام دین طبیعت و فطرت است و نیاز انسان به جنس مخالف یک امر طبیعی و برخاسته از جوهر وجودی اوست و به همین دلیل زن و مرد جفت خلق شده‌اند. نیاز انسان به جنس مقابل امری فطری و طبیعی است کما اینکه تنوّع طلبی، نوگرایی و زیاده‌خواهی انسان نیز از امور طبیعی بوده و مطابق فطرت اوست. این معنا در همه چیز وجود دارد و انسان در هیچ حدّی توقف نکرده و به هیچ اندازهٔ معینی اکتفا نمی‌کند به همین دلیل اگر خواسته‌های بی‌حدّ و حصر انسان در حوزهٔ نامحدود و نامتناهی هیچ انگاشته شود، موجب افسردگی و به پوچی کشیده شدن او خواهد شد کما اینکه اگر به‌طور نامحدود، رها شود موجبات تعارض، تزاحم، کشمکش و حتّی قتل و فساد را فراهم خواهد کرد.

اسلام به عنوان کامل‌ترین دین به همهٔ مسائلی که اشاره شد نگاهی واقع‌بینانه دارد و از اصل و اساس هیچ کدام از آنها را باطل نینگاشته است، بلکه برای آنها راه‌حل طبیعی، قانونی و فطری ارائه کرده است؛ و نکاح موقت از این قبیل است.

اسلام نیاز زن و مرد به یکدیگر را در نظر داشته و مشکلات عام و خاص میان این دو و تنگناهای موجود را مورد توجّه قرار داده است و از طرفی موانع و سختیهای زندگی و مشکلات تشکیل خانواده به‌طور دائم را نیز از نظر دور نداشته و به شدّت تمایلات جنسی زنان و مردان هم واقف است و با وجود اینکه اصل رابطهٔ میان این دو جنس را امری ضروری و حتمی می‌داند، به شدّت در مورد روابط غیر اصولی، حساب نشده و موردی، ابراز نگرانی کرده و به سلامت جامعه، نسل و

آحاد انسانها تأکید فرموده است. لذا از یک طرف نکاح را تشریع کرده و از طرفی آن‌را محدود به نکاح دائم با احکام خاص و محدودیتهای حقوقی نکرده است و در کنار آن ازدواج موقّت را در نظر گرفته و با آن، راه حلّی قانونی برای سلامت جامعه و رابطه‌ای سالم و تعریف شده بین زن و مرد به وجود آورده است. بنابراین می‌توان گفت یکی از بهترین راههای جلوگیری از فساد و انحراف جنسی در جوامع بشری ازدواج موقّت است.

در تأیید این مطلب سخنان زیادی از معصومین علیهم‌السلام آمده است چنانچه در بعضی روایات اسلامی از امیر المؤمنین علی علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام وارد شده که فرموده‌اند: اگر از ازدواج موقّت جلوگیری نمی‌شد و رواج پیدا می‌کرد، هیچ مرد مؤمنی تن به زنا نمی‌داد و جز فرد شقی کسی زنا نمی‌کرد.[1]

به همین دلیل از ائمّهٔ اطهار علیهم‌السلام روایات زیادی در تشویق شیعیان به امر ازدواج موقّت وارد شده است تا آنجا که متعه جزء سنن نبوی بوده و ترک آن مورد مذمّت واقع شده است.[2]

کسی که توان ازدواج دائم را نداشته باشد و بداند یا بترسد که به گناه بیفتد، واجب است به ازدواج موقّت اقدام کند تا در گناه نیفتد. تنها فلسفهٔ ازدواج موقّت این نیست، بلکه مصالح و منافع زیادی بر آن مترتب است. بجاست که نظام اسلامی با همان روالی که در متون اسلامی، روایات و قرآن کریم آمده است، این قبیل مسائل را در جوامع دینی تشریح کند و تحت ضوابط مشخص و قانونمند آن‌را مجاز بداند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۴۸﴾عقد موقّت مانند عقد دائم باید به قصد انشا و نیت زناشویی موقّت انجام پذیرد، اگرچه برای لذّت بردن هم نباشد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۴۹﴾در عقد موقّت، وقت و مدّت عقد و مقدار مهر باید به‌طور دقیق معین شود، بنابراین اگر مدّت عقد یا میزان اجرت مشخص نشود یا مجمل و مبهم باشد، عقد باطل است.

﴿مسئلهٔ ۳۱۵۰﴾زنی که متعه شده اگر باردار هم بشود حقّ مطالبهٔ هزینه و هم‌خوابگی- در صورتی که چنین حقی وجود داشته باشد- را ندارد، مگر آنکه در ضمن عقد شرط کند، که در این صورت مطابق شرط عمل خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۵۱﴾زن و شوهری که با هم ازدواج موقّت کرده‌اند از همدیگر ارث نمی‌برند، مگر در صورتی که در ضمن عقد ارث بردن را شرط کرده باشند که در این شکل باید مطابق شرط عمل شود، ولی احتیاط آنست که با ورثهٔ دیگر مصالحه شده و رضایت ایشان گرفته شود، البتّه اگر فرزندی از آنان به دنیا آمده باشد مانند بقیهٔ فرزندان از نکاح دائم، ارث می‌برد.

---

۱. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت، ج ۲۱، باب ۱ از ابواب متعه، احادیث ۲، ۲۰، ۲۴، ۲۵، صص ۵- ۱۱.
۲. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت، ج ۲۱، باب ۱ از ابواب متعه، احادیث ۱ تا ۱۵، صص ۵- ۹.

﴿مسئلهٔ ۳۱۵۲﴾در نکاح موقت نیز شوهر حق ندارد بیش از چهار ماه، نزدیکی با متعه را ترک کند- در زن جوان علی‌الأقوی و در زنان دیگر علی‌الأحوط اگر اقوی نباشد- مخصوصاً اگر ترک آن موجب وقوع زنا شود. در این ازدواج مطابق عدالت، شوهر موظّف است حقوق آنان را رعایت کند و مواظب باشد ظلم و اجحافی به زنان متعه نشود.

﴿مسئلهٔ ۳۱۵۳﴾زنی که با ازدواج موقّت همسر کسی می‌شود، اگر در ضمن عقد شرط کند شوهر با او نزدیکی نکند، عقد و شرط هر دو صحیح است و شوهر غیر از نزدیکی لذّتهای دیگر را می‌تواند از او ببرد ولی اگر زن بعداً راضی شد، شوهر می‌تواند با او نزدیکی کند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۵۴﴾اگر به سبب بیرون رفتن زنی که صیغه شده حقّ شوهر از بین برود بیرون رفتن او حرام است، ولی اگر حقّ شوهر از بین نمی‌رود، اگرچه ظاهراً مانعی ندارد ولی احتیاط اکید آنست که بدون اجازهٔ شوهر از خانه بیرون نرود.

﴿مسئلهٔ ۳۱۵۵﴾پدر یا جد پدری برای محرم شدن می‌توانند دختر یا نوهٔ غیر بالغ خود را به عقد کسی درآورند یا زنی را برای نوه یا پسر نابالغ خود عقد کنند به شرط اینکه عقد به مصلحت بچّه بوده و عقلایی باشد، لذا باید مدّت را به گونه‌ای قرار دهند که پسر یا دختر نابالغ به حد استمتاع برسد، بنابراین عقد دو سه ساعته نابالغ عقد عقلایی نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۱۵۶﴾مرد می‌تواند مدّت باقی ماندهٔ صیغه را ببخشد در این صورت اگر نزدیکی کرده باشد، باید تمام مهر را بدهد و اگر نزدیکی نکرده باید نصف آن‌را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۵۷﴾مرد می‌تواند زنی را که به عقد موقّت خود درآورده است- مدّتش تمام شده یا باقی ماندهٔ مدتش را بخشیده است- را به عقد دائم خود درآورد، اگرچه هنوز عدّه او تمام نشده باشد، ولی اگر از مدّت چیزی باقی است و آن‌را نبخشیده، عقد دائم کردن او صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۱۵۸﴾اگر زنی مردی را وکیل کند که به مبلغ و مدّت معین او را صیغه کند و مرد او را به عقد دائم خود درآورد یا اینکه به غیر آن مبلغ و مدّتی که گفته شده، او را صیغه کند، پس از آنکه زن فهمید، اگر اجازه داد صحیح وگرنه باطل است.

زنانی که ازدواج با آنها حرام است

الف- زنانی که محرم هستند

﴿مسئلهٔ ۳۱۵۹﴾ازدواج با زنهایی که به انسان محرم هستند، حرام است. زنان محرم عبارتند از: مادر، مادربزرگ، نوه، نتیجه و هر چه پایین‌تر روند؛ خواهر، دختر خواهر و دختر برادر و هر چه پایین تر روند؛ عمه، خاله، عمه و خالهٔ پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ و هر چه بالاتر روند؛ عروس، زن پدر، مادرزن، چه آن زن مورد دخول واقع بشود یا نشود و مادر او و مادر مادر او، هرچه بالاتر روند؛ دختر و نوهٔ دختری و پسری زنی که انسان وی را به عقد خود درآورده و با او نزدیکی کرده است و هر چه پایین‌تر روند به او محرم می‌شوند؛ چه موقع عقد وجود داشته باشند و

چه بعد به دنیا بیایند. لازم به یادآوری است کـه محرمیـت در اثـر رضـاع و شـیر دادن هـم حاصـل می‌شود که احکام آن بعدها گفته خواهد شد.

﴿مسئلۀ ۳۱۶۰﴾زنی را که مرد برای خود عقد کـرده مـادامی‌کـه در عقـد اوسـت، نمـی‌توانـد بـا دخترش ازدواج کند، مگر آنکه قبل از نزدیکی کردن، طلاقش دهد یا مدّت او را ببخشـد، در ایـن صورت می‌تواند با دخترش ازدواج کند.

﴿مسئلۀ ۳۱۶۱﴾اگر کسی زنی را برای خود عقدکند- دائم یا موقّت- چه با وی نزدیکـی بکنـد و چه نکند، مادر، مادربزرگ پدری و مادر او هرچه بالا روند، به او محرمند و ازدواج بـا آنـان حـرام ابدی است.

﴿مسئلۀ ۳۱۶۲﴾پدر و پدربزرگ شوهر هر چه بالا روند و پسر و نوۀ پسری هر چه پـایین برونـد- موقع عقد وجود داشته باشند یا بعد به دنیا بیایند- به زن انسان محرمند.

﴿مسئلۀ ۳۱۶۳﴾اگر زن از شوهر قبلی که فوت کرده یا از او جدا شده است، دختری داشته باشد، شوهر فعلی می‌تواند آن‌را برای پسر خود که از زن دیگری است عقد کند، کما اینکه اگـر دختـری را برای پسر خود عقد کند، می‌تواند مادر دختر را نیز برای خود عقد کند.

ب- خواهر همسر

﴿مسئلۀ ۳۱۶۴﴾اگر کسی زنی را برای خود- به‌طور دائم یا موقت- عقد کنـد مـادامی‌کـه آن زن در عقد اوست نمی‌تواند با خواهر او ازدواج کند.

﴿مسئلۀ ۳۱۶۵﴾اگر کسی زن خود را به ترتیبی که در کتاب طـلاق خواهـد آمـد، طـلاق رجعـی دهد، در بین عدّه نمی‌تواند با خواهر او ازدواج کند، ولی در عدّه طلاق باین-که بعد گفتـه خواهـد شد- ازدواج با خواهر او مانعی ندارد، اگرچه بهتر است آن هم ترک شود و همچنین در عـدۀ زنـی که با عقد موقت به همسری او درآمده است، با خواهر وی ازدواج نکند.

ج- دختر خواهر و دختر برادر همسر

﴿مسئلۀ ۳۱۶۶﴾انسان نمی‌تواند بدون اجازۀ همسرش، با دختـر خـواهر یـا دختـر بـرادر او ازدواج کند و اگر کسی این عمل را بدون اجازۀ همسرش انجام داد و پس از عقد، همسـرش راضـی نشـد، عقد باطل است و اگر به‌طور صریح اجازه دهد صحیح است؛ اگرچه بهتر اسـت پـس از اجـازۀ وی دوباره عقد را بخوانند و اگر به‌طور صریح اعلام رضایت نکند، اگرچه از سکوت وی معلـوم شـود باطناً راضی است، احتیاط لازم آنست که خواهر زاده یا برادرزادۀ همسرش را طـلاق دهـد و از وی جدا شود و پس از کسب رضایت از همسرش به‌طور صریح، ازدواج کند.

﴿مسئلۀ ۳۱۶۷﴾انسان حق دارد با عمه یا خالۀ زن خود ازدواج کند و اجازۀ همسر شرط نیست.

د- زنی که در حال عدّه است

﴿مسئلهٔ ۳۱۶۸﴾ازدواج با زنی که در عدهٔ دیگری است جایز نیست و اگر زن عدّه‌دار را برای خود عقد بکند در صورتی که هر دو می‌دانسته‌اند یا یکی از ایشان می‌دانسته که عدهٔ او تمام نشده بوده و نیز می‌دانسته‌اند که عقد زن در حال عدّه حرام است- یعنی هم عالم به موضوع و هم عالم به حکم- آن زن به‌طور ابد بر آن مرد حرام می‌شود و نمی‌تواند با او ازدواج کند حتّی اگر بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد و اگر نزدیکی کرده باشد نیز زن بر او حرام ابدی می‌شود، چه زن و مرد عالم باشند و چه جاهل.

﴿مسئلهٔ ۳۱۶۹﴾اگر مرد نداند که زن در حال عده است یا اینکه نداند در حال عدّه، ازدواج با او حرام است و با او ازدواج کند و زن نیز نداند و بچّه‌ای نیز از آنان به دنیا بیاید، حلال‌زاده است و شرعاً فرزند هر دو است و تمام آثار شرعی بر آن مترتّب می‌شود. ولی اگر زن می‌دانسته در حال عدّه است و نیز می‌دانسته عقد در حال عدّه حرام است، ولی مرد نمی‌دانسته و بچّه به دنیا آمده، بچّه شرعاً ملحق به پدر است و آثار شرعی فرزندی را نسبت به پدر دارد. ولی از نظر ارثی از مادر ارث نمی‌برد و چون دخول شده است، در هر صورت عقد باطل است و بر هم حرام ابدی می‌شوند و اگر زن و مرد هر دو نسبت به اصل عدّه و حرمت عقد در حال عده جاهل باشند و بعد از اجرای عقد بدون نزدیکی کردن، متوجّه شوند، عقد باطل است ولی حرمت ابدی نمی‌یابد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۷۰﴾اگر با زنی که در عدّهٔ خود اوست بخواهد ازدواج کند جایز است و در صورتی که در عدّهٔ طلاق رجعی باشد، همان قصد رجوع کفایت می‌کند و عقد جدید لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۱۷۱﴾اگر زنی بگوید یائسه شده‌ام چون سخن او خلاف اصل است باید تفحص شود و بدون آن نمی‌شود ادّعای او را قبول کرد ولی اگر بگوید شوهر ندارم و یا بگوید در عدّه نیستم، حرفش قابل قبول است.

﴿مسئلهٔ ۳۱۷۲﴾زنی را که طلاق داده‌اند و زنی که متعه بوده و شوهرش مدّت آن‌را به وی بخشیده است یا مدّت او تمام شده، اگر پس از مدّتی ازدواج کند و بعد شک کند که هنگام عقد شوهر دوّم، از عدّهٔ شوهر قبلی خارج شده یا نه، در صورتی که احتمال دهد در حال عقد متوجّه بوده است، به شک خود اعتنا نکند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۷۳﴾اگر کسی با زن شوهرداری ازدواج بکند- چه بداند او شوهردار بوده و چه نداند- اگر بفهمد شوهردار بوده، واجب است از او جدا شود و ازدواج با این زن برای او حرام ابدی است، اگرچه نزدیکی نکرده باشد و اگر نزدیکی کرده باشد حرام ابدی می‌شود، اگرچه نداند زن شوهردار بوده است.

﴿مسئلهٔ ۳۱۷۴﴾اگر زن شوهردار زنا دهد، بر زنا کننده حرام ابدی است، ولی بر شوهر خود حرام نمی‌شود و باید توبه کند و چنانچه توبه نکند و به همان حال باقی بماند بهتر است شوهرش او را طلاق دهد و در صورت دخول تمام مهر و در صورت عدم دخول نصف مهر را به او بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۷۵﴾اگر انسان با زنی ازدواج کند و پس از آن کسی بگوید آن زن شوهردار بوده و

زن منکر شود، در صورتی که شرعاً ثابت نشود زن شوهردار بوده است، حرف زن قبول می‌شود، مگر آنکه انسان از سخن آن کس یا از هر راه دیگری اطمینان پیدا کند که زن شوهردار بوده و در این صورت احتیاط واجب آنست که مرد او را طلاق بدهد.

و- زن شوهرداری که با او زنا کرده است

﴿مسئلهٔ ۳۱۷۶﴾اگر کسی از روی علم و آگاهی با زنی که می داند شوهر دارد یا در عدّهٔ طلاق رجعی است زنا کند، بنابر قولیکه به مشهور نسبت داده اند آن زن بر او حرام ابدی می شود اگرچه دلیل قابل استنادی بر حرمت ابدی وجود ندارد، بنابراین اگرچه طرف مرتکب گناه کبیره شده است ولی حرمت ابدی دلیل ندارد، اگرچه قول مشهور مطابق با احتیاط است. ولی اگر با زنی که در عدّهٔ متعه یا طلاق باین است زنا کند، بدون تردید حرام ابدی نمی‌شود و بعد از تمام شدن عده می تواند او را عقد کند، اگرچه بهتر است با او ازدواج نکند.

ز- دختر خاله یا دختر عمّه در صورتی که با مادر آنها زنا کرده باشد

﴿مسئلهٔ ۳۱۷۷﴾اگر کسی قبل از آن که با دختر خاله یا دختر عمه، ازدواج کند، با مادر آنها خدای ناکرده زنا کند، دختر خاله و بنا بر احتیاط دختر عمّه، بر او حرام ابدی می‌شوند و به هیچ وجه نمی تواند با آنان ازدواج کند، بلکه اگر دختر خاله یا دختر عمّه را عقد کند و قبل از نزدیکی با آنها با مادرشان زنا کند، بنا بر احتیاط با طلاق جدا شود.

ح- دختر و مادر زنی که با او زنا کرده است

﴿مسئلهٔ ۳۱۷۸﴾اگر کسی با زنی که ازدواج با او حلال و جایز است، زنا کند، ازدواج با دختر و مادر او حرام است ولی اگر پس از ازدواج و نزدیکی با آن زن، با دختر یا مادرش زنا کند، آن زن بر او حرام نمی‌شود و روایات در این باب مختلف است و در میان هر دو دسته از روایات صحیح، موثّق و ضعیف وجود دارد، راه احتیاط آنست که مشهور گفته‌اند، بنابراین اگر پس از عقد و قبل از نزدیکی، با مادر و دختر آن زن زنا کند، احتیاط لازم آنست که با طلاق از آن زن جدا شود.

ط- مادر و دختر کسی که با او لواط کرده است

﴿مسئلهٔ ۳۱۷۹﴾مادر، خواهر و دختر پسری که لواط داده، بر لواط کننده حرام است، اگرچه لواط دهنده بالغ نباشد و چون ظاهر عبارت روایات در لواط کننده رجل است و این حکم ظهور در بالغ دارد، اظهر آنست که در لواط کننده بلوغ شرط است اگرچه احتیاط اکید آنست، اگر او هم بالغ نباشد، از همدیگر با طلاق جدا شوند و اگر با یکی از آنان ازدواج کرده است، پس از اطلاع باید از او جدا شود و نیازی به طلاق ندارد ولی اگر به خاطر حفظ آبرو و حیثیت اجتماعی، به حسب ظاهر طلاق صوری بدهد، عیبی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۸۰﴾اگر کسی اول با مادر یا خواهر یا دختر کسی ازدواج کند و با او نزدیکی کند و- خدای ناکرده- پس از آن با کسی لواط کند، آن زن بر لواط کننده حرام نمی‌شود ولی اگر عقد کرده باشد و پس از عقد و قبل از نزدیکی کردن، لواط کند احتیاط آنست که از آن زن با طلاق جدا شود و در فرض اول اگر زمانی زنش را طلاق داد احتیاط آنست که دوباره با آن زن ازدواج نکند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۸۱﴾اگر یقین ندارد دخول شده و شک یا گمان دارد، احکام فوق جاری نمی‌شود ولی اگر وثوق و و اطمینان عقلایی داشته باشد که دخول صورت گرفته، احکام فوق جاری می‌شود.

ی- زنی که در حال احرام با او عقد بسته است

﴿مسئلهٔ ۳۱۸۲﴾ازدواج در حال احرام به‌طور کلّی باطل است چه شخص این مسئله را بداند و چه نداند، ولی اگر مرد مُحرم بداند ازدواج در این حال باطل است و ازدواج کند، آن زن بر او حرام ابدی می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۱۸۳﴾اگر زنی که در حال احرام است با مردی که در حال احرام نیست ازدواج کند عقد او باطل است و اگر زن می‌دانسته ازدواج در حال احرام حرام بوده و جایز نیست و در عین حال ازدواج کند، آن مرد برای همیشه بر او حرام می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۱۸۴﴾اگر مردی که برای انجام مناسک حج احرام بسته و مُحرم شده است، طواف نسا را که یکی از اعمال حجّ و عمرهٔ مفرده است بجا نیاورد، نه زنش و نه زنهای دیگر که به سبب محرم شدن بر او حرام شده بودند، حلال نمی‌شوند و نیز اگر زن حجّ برود و احرام ببندد و طواف نسا را انجام ندهد، شوهرش بر او حلال نمی‌شود و در هر صورت هر وقت طواف نسا انجام شد، بر یکدیگر حلال می‌شوند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۸۵﴾زنی که شوهرش سه مرتبه او را مطلّقه کرده است، بدون محلل بر شوهر اولش حرام می‌شود، ولی اگر با شرایطی که در باب طلاق خواهد آمد با مرد دیگری ازدواج کند، در صورتی که شوهر دوّم او را طلاق دهد، شوهر اول می‌تواند او را به عقد خود درآورد.

ک- دختر نابالغ و کوچکی که با او ازدواج و نزدیکی کرده است

﴿مسئلهٔ ۳۱۸۶﴾اگر کسی دختر نابالغی را پیش از اینکه نه سالش تمام شود برای خود عقد کند، جایز نیست قبل از تمام شدن نه سال با او نزدیکی کند و اگر با او نزدیکی کرد و افضا نکرد(راه ادرار و حیض او یکی نشد) اظهر آنست که بعد از بلوغ دختر، نزدیکی با وی حرام نیست اگرچه احتیاط اکید آنست که او را طلاق دهد و هیچ وقت با او ازدواج نکند یا اگر او را طلاق نداد، هیچ گاه با او نزدیکی نکند اگر مفسدهٔ دیگری نداشته باشد و اگر افضا کند یعنی در اثر نزدیکی قبل از نه سال، راه ادرار و حیض او یکی شود، در صورتی که قابل ترمیم نباشد، علاوه بر مهریه، بنا بر

احتیاط دیهٔ افضاء، که همان دیهٔ انسان کامل است و نفقهٔ او را هم تا آخر عمر آن زن باید بدهد و اگر قابل ترمیم باشد که امروز امری عادی است و با عملیات جرّاحی دختر را به همان وضعیت قبل از دخول برمی‌گردانند، اقوی آنست که دخول بر آن پس از بلوغ و ترمیم حرام نیست اگرچه خلاف احتیاط است ولی مهر، دیه و نفقهٔ وی را باید بپردازد.

ل- زنان کافره

﴿مسئلهٔ ۳۱۸۷﴾مرد مسلمان حق ندارد با زن کافر غیر یهودی، نصرانی و مجوس ازدواج کند، چه دائم و چه موقّت و نیز حق ندارد بنا بر احتیاط با زنان یهودی، نصرانی و مجوس، ازدواج دائم کند ولی ازدواج موقّت با آنان ایرادی ندارد ولی زنان مسلمان به هیچ وجه حق ندارند به عقد مرد کافر درآیند چه اهل کتاب (مجوس، یهودی یا نصرانی) باشند چه نباشند.

م- زنی که با او لعان کرده است

﴿مسئلهٔ ۳۱۸۸﴾اگر مرد با زن خود نزد حاکم شرع جامع شرایط لعان کند، آن زن برای ابد بر آن مرد حرام می‌شود و معنا و کیفیت لعان در آینده در باب لعان گفته خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۸۹﴾اگر مرد مسلمانی پس از عقد مرتد شود، دو صورت دارد:

۱- اینکه پدر، مادر و یا هر دو موقع انعقاد نطفه مسلمان بوده‌اند و خود او بعد از بلوغ اظهار اسلام کرده و پس از عقد مرتد شده است- مرتد فطری- زن وی در هر حال چه نزدیکی کرده و چه نکرده باشد، بر او حرام می‌شود و باید به آن مقداری که در کتاب طلاق گفته خواهد شد، عدّهٔ وفات نگهدارد و پس از عدّه می‌تواند با دیگری شوهر کند.

۲- از پدر و مادر غیر مسلمان به دنیا آمده است و با اختیار خود مسلمان شده و سپس ارتداد پیدا کرده است- مرتد ملّی- این دو حالت دارد:

الف- پس از نزدیکی کردن، مرد مرتد شود، در این صورت اگر زن یائسه باشد، عقد باطل است، ولی اگر زن یائسه نباشد، باید عدّهٔ وفات نگهدارد همان طور که در باب طلاق خواهد آمد، پس اگر شوهر زن قبل از تمام شدن عدّهٔ زنش، توبه کرد و مسلمان شد، اظهر آنست که عقد به قوّت خود باقی است، اگرچه بهتر است عقد را دوباره بخوانند و اگر تا آخر عدّه توبه نکرد و مرتد باقی ماند عقد باطل می‌شود.

ب- مرد قبل از آنکه با زنش نزدیکی کند مرتد ملی شود، در این صورت چه زن یائسه باشد چه نباشد عقد باطل است و بقیهٔ احکام ارتداد در کتاب حدود خواهد آمد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۹۰﴾اگر کسی که از راه زنا به دنیا آمده، ازدواج کند و بچّه‌ای از او به صورت مشروع به دنیا بیاید آن بچّه حلال زاده است.

﴿مسئلهٔ ۳۱۹۱﴾اگر با زنی بی‌شوهر که در عدّه نیست زنا کند، می‌تواند با او ازدواج کند ولی

احتیاط واجب آنست که صبر کند تا زن حیض ببیند و پس از توبه وی را عقد کند و همچنین اگر شخص دیگری بخواهد آن زن را عقد کند، باید آن احتیاط را رعایت کند.

﴿مسئلهٔ ۳۱۹۲﴾اگر کسی با زن بی‌شوهر که در عدّه نیست زنا کند و بعد او را عقد کند و پس از مدّتی از آن زن بچّه‌ای به دنیا بیاید و ندانند از نطفهٔ حلال است یا حرام، آن بچّه حلال‌زاده است.

﴿مسئلهٔ ۳۱۹۳﴾هرگاه مرد در حال روزهٔ ماه رمضان یا در حالی که زنش در حال حیض یا نفاس است و هنوز پاک نشده، با او نزدیکی کند، گناه کرده است، ولی اگر بچّه‌ای به دنیا بیاید حلال زاده است و همچنین اگر زن دارای استحاضهٔ متوسّطه و کثیره باشد، بنا بر احتیاط واجب اگر اقوی نباشد قبل از غسل کردن، نزدیکی با او حرام است.

احکام رضاع

﴿مسئلهٔ ۳۱۹۴﴾همانطور که در مسئلهٔ ۳۱۶۰ گفته شد محرمیتهای نسبی در اثر رضاع (شیر دادن) مطابق شرایط مذکور در مسئلهٔ ۳۲۱۷ حاصل می‌شود. لذا میان شیر خورنده (مُرتضِع) و شیردهنده (مُرضِع) و صاحب شیر (فحل یا پدر) به ترتیب زیر محرمیت به وجود می‌آید و لذا تمام احکام نسب از حیث حلیت و حرمت و موارد حرمت نکاح جاری است. در این حالت محارم کودک شیر خورنده از مادر رضاعی عبارتند از:

۱- زن شیر دهنده (مرضع)؛

۲- همسر زن شیر دهنده؛

۳- پدر و مادر همان زن هر چه بالا بروند ولو اینکه آنان هم پدر و مادر رضاعی باشند؛

۴- بچه‌هایی که از آن زن به دنیا آمده‌اند یا به دنیا می‌آیند؛

۵- بچه‌های اولاد آن زن هر چه پایین روند، چه اولاد نَسَبی آنان باشند، چه اولاد رضاعی؛

۶- خواهر و برادر آن زن اگرچه رضاعی باشند یعنی به سبب شیر خوردن با آن زن خواهر و برادر شده‌اند، مشروط بر آنکه شیر متعلّق به یک مرد باشد؛

۷- عمو و عمّهٔ آن زن، گرچه رضاعی باشند با شرط فوق؛

۸- دایی و خالهٔ آن زن، گرچه رضاعی باشند با شرط فوق؛

۹- اولاد نسبی و رضاعی شوهر آن زن که شیر متعلّق به آن شوهر است و هر چه پایین‌تر روند؛

۱۰- پدر و مادر شوهر که شیر متعلق به اوست، و هرچه بالاتر روند؛

۱۱- خواهر و برادر شوهر که شیر متعلّق به اوست، اگرچه رضاعی باشند؛

۱۲- عمو، عمّه، خاله و دایی شوهر که شیر متعلّق به اوست، هر چه بالا روند اگرچه رضاعی باشند؛ و همچنین موارد دیگری وجود دارد که در آنها به واسطهٔ شیر دادن محرم می‌شوند و در ضمن مسائل بعدی بیان خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۹۵﴾اگر زنی کودکی را با شرایط مسئلهٔ ۳۲۱۷ شیر دهد، پدر آن کودک نمی‌تواند

با دخترهای آن زن و نیز با دخترهای شوهری که شیر متعلّق بـه اوسـت ازدواج کنـد، بلکـه احتیـاط آنست که پدر کودک با دخترهای رضاعی شوهر که شیر متعلق به اوست نیز ازدواج نکنـد، امـا بـا دخترهای رضاعی آن زن می‌تواند ازدواج کند، اگرچه بهتر است با آنان هم ازدواج نکند و آن نوع نگاه که انسان به محرمهایش دارد به آنان نداشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۱۹۶﴾اگر زنی مطابق شرایطی که در مسئلهٔ ۳۲۱۷ می‌آید، بچّه‌ای را که شوهر دختـرش از زن دیگر دارد شیر بدهد، شوهر دختر به دلیل اینکه همسرش خواهر رضاعی بچّه خودش می‌شود و خواهر رضاعی بچّه هم در حکم بچّهٔ خود آدم بوده و ازدواج با وی- هم ابتدائاً و هم اسـتداماً - حرام است، پس زنش به خودش حرام می‌شود. ولی‌اگر زن به بچهٔ پسرش که از شوهر دیگر است، با شرایطی که خواهد آمد، شیر دهد، زن پسرش که مادر همان بچّه است بر شـوهر زن شـیر دهنـده که صاحب شیر است، حرام نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۱۹۷﴾اگر زن به بچّهٔ دختر خود از شیر پدر همان دختر با شـرایطی کـه در مسـئلهٔ ۳۲۱۷ خواهد آمد، شیر بدهد، همان دختر که مادر بچّه باشد، بر شوهر خود که داماد همان زن شیر دهنده است حرام می‌شود، چون با این شیر دادن بچّه دختر با همان دختر برادر و خواهر رضاعی می‌شـود، برادر و خواهر رضاعی بچّه در حکم همان بچّه است و قهراً دختر که همسر شـوهر خـویش اسـت، مانند فرزند او می‌شود و ازدواج ابتدائاً و استداماً با فرزند خویش حرام است.

﴿مسئلهٔ ۳۱۹۸﴾اگر زن پدر دختر که نامادری محسوب مـی‌شـود، کـودک شـیرخوار شـوهر آن دختر را با شرایط معتبره شیر دهد، چه آن کودک از همان دختر باشد یا از زن دیگـر او، آن دختـر بر شوهر خود حرام می‌شود چون به این ترتیب دختر با آن کودک خواهر و برادر رضاعی می‌شوند و در حکم فرزند شوهر خواهد بود و ازدواج با فرزند حرام است.

﴿مسئلهٔ ۳۱۹۹﴾پدر رضاعی کودک برای کودک محرم است، ولی بـا خـواهران نسـبی کـودک محرم نیست، اگرچه بهتر اسـت بـا آنـان ازدواج نکنـد و همچنـین اولاد خویشـان پـدر رضـاعی بـه خواهران و برادران آن کودک محرم نمی‌شوند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۰۰﴾اگر زنی کودکی را بـا شـرایط مقـرّره شـیر دهـد بـه بـرادران آن کـودک محـرم نمی‌شود و نیز فرزندان و خویشان آن زن به برادر و خواهر آن کودک محرم نمی‌شوند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۰۱﴾اگر کسی با مادر رضاعی دختری ازدواج کند و بـا او نزدیکـی کنـد، دختـر او را نمی‌تواند برای خود عقد کند و اگر کسی با دختری ازدواج کنـد، اگرچـه بـا وی نزدیکـی نکـرده باشد، نمی‌تواند با مادر رضاعی او ازدواج کند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۰۲﴾کسی که مادر یا مادربزرگ او به دختری شیر کامل داده است، نمـی‌توانـد بـا آن دختر ازدواج کند و همچنین با دختری که نامادری انسان از شیر پدر به او شیر داده اسـت؛ بنـابراین اگر کسی دختر شیرخواری را برای خود عقد کند بعد مادر یا مادربزرگ و یا نامادری عاقد، از شیر عاقد، آن دختر را شیر دهد عقد باطل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۲۰۳﴾با دختری که خواهر انسان یا زن برادر انسان از شیر برادرش به او شیر کامل داده، نمی‌شود ازدواج کرد چون در فرض اول دایی و در دوّمی عمو محسوب می‌شود و همچنین اگر خواهر زاده، برادر زاده، نوهٔ خواهر یا نوهٔ برادر انسان آن دختر را شیر بدهد، با او نمی‌توان ازدواج کرد، چون در اول دایی و در فرض دوم عمو محسوب می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۲۰۴﴾اگر زن از شوهر خود به کودکی شیر دهد و بعداً شوهر دیگری انتخاب کند و از شیر شوهر دوّم هم به کودک دیگری شیر دهد، آن دو کودک با همدیگر محرم نمی‌شوند چون شیر واحد نبوده است، اگرچه بهتر است با همدیگر ازدواج نکنند و نگاه محرمانه به هم نداشته باشند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۰۵﴾اگر یک زن از شیر یک شوهر چندین کودک را شیر کامل بدهد، همهٔ آن کودکان به هم و همچنین به آن زنی که شیر داده، محرم می‌شوند و همچنین اگر کسی چندین زن داشته باشد و هر کدام از آنان با شرایط مقرّره کودکی را شیر کامل دهند همهٔ آن کودکان به همدیگر و به آن مرد که صاحب شیر است و به همهٔ آن زنها، محرم می‌شوند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۰۶﴾اگر زنی از شیر یک شوهر، پسر و دختری را شیر کامل دهد، آن دو با همدیگر و با آن کسی که شیر داده و با شوهر که صاحب شیر است، محرم می‌شوند، ولی‌خواهر و برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی‌شوند، گرچه بهتر است با یکدیگر ازدواج نکنند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۰۷﴾اگر زن از شیر شوهر خود یکی از افراد ذیل را شیر کامل دهد، بر آن زن حرام نمی‌شود، اگرچه بهتر است احتیاط کند:

۱- برادر و خواهر زن، ۲- عمو، عمّه، دایی و خالهٔ زن، ۳- اولاد عمو و دایی زن، ۴- برادر زادهٔ زن، ۵ برادر و یا خواهر شوهر خودش، ۶- خواهر زادهٔ زن یا شوهر، ۷- عمو، عمّه، دایی و خالهٔ شوهر زن، ۸- نوهٔ زن دیگر شوهرش.

﴿مسئلهٔ ۳۲۰۸﴾زنی که به برادر کسی شیر کامل داده، به خود آن شخص محرم نمی‌شود اگرچه بهتر است با او ازدواج نکند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۰۹﴾اگر زنی به دختر عمّه یا دختر خالهٔ کسی شیر کامل بدهد آن زن به آن شخص محرم نمی‌شود اگرچه بهتر است با او ازدواج نکند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۱۰﴾انسان حق ندارد بدون اجازهٔ همسر خود با زنهایی که به سبب شیر خوردن خواهرزاده یا برادر زادهٔ همسرش شده اند، ازدواج کند و نیز نمی‌تواند با دختر خواهر مادر و مادربزرگ رضاعی پسری که خودش با وی لواط کرده، بنا بر احتیاط واجب ازدواج کند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۱۱﴾اگر زن به سبب شیر دادن حقّ شوهر را از بین نمی‌برد، می‌تواند بدون اجازهٔ شوهر، بچّه فرد دیگری را شیر دهد، بنابراین جایز نیست و حق ندارد بچّه‌ای را شیر دهد که به سبب آن به شوهر خود حرام می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۲۱۲﴾انسان نمی‌تواند با دو خواهر اگرچه رضاعی باشند، ازدواج کند، بنابراین اگر دو زن را عقد کند و بعد از عقد بفهمد آن دو زن خواهرند، اگر عقد هر دو یک وقت بوده یا مجهول

است، بنا بر احتیاط واجب هر دو باطل است و اگر معلوم باشدکه یکی جلوتر و دیگری بعداً خوانده شده است، عقد اوّلی صحیح و دوّمی باطل است.

﴿مسئلهٔ ۳۲۱۳﴾اگر کسی بخواهد زن برادرش بر او محرم شود می‌تواند دختر شیر خواری را- اگر عقلایی باشد- برای خود عقد کند با شرایط مسئلهٔ ۳۲۱۷ که گفته خواهد شد، زن برادرش به او شیر بدهد، در این صورت آن عقد که برای دختر خوانده باطل می‌شود چون شوهر دختر در این حالت عموی او نیز می‌شود و بر او محرم و حرام همیشگی و زن برادرش می‌شود مادر زنش، که هم برای انسان محرم و هم حرام همیشگی است چه دخول صورت بگیرد و چه نگیرد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۱۴﴾مستحب است زنان از شیر دادن به هر کودکی پرهیز کنند زیرا ممکن است اشتباه کنند و موجب ازدواج دو محرم با هم شوند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۱۵﴾مستحب است کسانی که با شیر خوردن محرم و خویشاوند می‌شوند به همدیگر احترام کنند اگرچه از همدیگر ارث نمی‌برند و حقوق خاص خویشاوندی‌که انسان با خویشان نسبی دارد برای خویشان رضاعی ثابت نیست.

شرایط شیر دادنی که موجب محرمیت است

﴿مسئلهٔ ۳۲۱۶﴾شیر دادنی علّت محرم شدن می‌شود که شرایط زیر را داشته باشد:

۱- کودک شیر زن زنده را بخورد پس اگر از پستان زن مرده شیر بخورد، فایده ندارد.

۲- شیر از زایمان باشد پس اگر به واسطهٔ مکیدن پستان شیر پیدا شود و کودک از آن استفاده کند حرمت نمی‌آورد.

۳- شیر آن زن از ازدواج حلال باشد، بنابراین اگر شیر کودکی را که از زنا به دنیا آمده به کودکی دیگر بدهد به واسطهٔ آن شیر کسی محرم نمی‌شود.

۴- کودک شیر را از پستان بمکد و بخورد بنابراین اگر شیر را در شیشه کرده و در گلوی کودک بریزند نتیجه ندارد، اگر عرفاً عنوان مکیدن از پستان مادر صدق کند، حرمت آور است و الاّ فایده ندارد و اگر مشکوک باشد، اصل عدم حرمت است.

۵- شیر خالص بوده و با چیز دیگر مخلوط نباشد، مگر آنکه آن چیزی که مخلوط بوده آن‌قدر کم باشد که در شیر مستهلک گردد و عرفاً شیر گفته شود.

۶- شیر از یک شوهر باشد، بنابراین اگر زن شیر دهنده طلاق بگیرد و بعد از آن شوهر دیگری انتخاب کند و از شوهر دوّم باردار شود و تا موقع زاییدن شیری که از شوهر اوّل داشته باقی بماند و مقداری قبل از زاییدن از شیر شوهر اوّل و بعد از زایمان از شیر شوهر دوم به کودکی بدهد، آن کودک به کسی محرم نمی‌شود.

۷- بچّه به سبب مرض و مانند آن شیری که خورده را برنگرداند و اگر هم برگرداند، احتیاط واجب آنست، کسانی که به خاطر خوردن آن شیر با او محرم می‌شدند، با او ازدواج نکرده و نگاه

محرمانه به او نکنند.

۸- کودک پانزده مرتبه و یا یک شبانه روز به‌طور متّصل و پیوسته و بدون آنکه شیر زن دیگر و یا غذای دیگری را در این بین خورده باشد، از آن شیر بخورد طوری که با آن شیر سیر شود و یا آن‌قدر شیر بخورد که بگویند کودک از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت به بدنش روییده است و اگر ده مرتبه هم به کودک شیر بدهند احتیاط مستحب اکید آنست که کسانی که به سبب شیر خوردن به او محرم می‌شوند با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه به او نیندازند.

۹- کودک شیر را در مدّت دو سال اول و دوم بخورد بنابراین اگر تمام شیر یا مقداری از آن‌را بعد از دو سال بخورد اثری ندارد و موجب حرمت نمی‌شود ولی اگر از زمان زاییدن زن شیر دهنده بیش از دو سال بگذرد ولی هنوز شیرش باقی بماند و با آن کودکی را شیر بدهد، بنا بر احتیاط واجب اگر اقوی نباشد کسانی که به سبب آن شیر به او محرم می‌شوند با او ازدواج نکرده و نگاه محرمانه به او نکنند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۱۷﴾اگر زنی به کودکی شیر داده است ولی شک دارد که در مدّت سال اول و دوم- حولین- بوده یا پس از آن، ترتیب اثر ندهد و اصل بر عدم حرمت است اگرچه احتیاط همیشه امری مطلوب است در صورتی که مستلزم خلاف احتیاط دیگری نشود.

﴿مسئلهٔ ۳۲۱۸﴾کودک وقتی که یک شبانه روز شیر زنی را می‌خورد نباید در آن میان شیر زن دیگری را بخورد ولی اگر کمی‌غذا، بیسکویت و مانند آن بخورد تا حدّی که نگویند در بین شیر خوردن، غذا و چیز دیگری غیر از شیر خورده، اشکال ندارد و همچنین وقتی که پانزده مرتبه شیر زنی را می‌خورد، نباید در بین پانزده مرتبه شیر زن دیگری را بخورد و در هر دفعه بدون فاصله شیر کامل بخورد، نفس کشیدن و کمی مکث، به‌طوری که از ابتدای پستان به دهان گرفتن تا انتها یک بار حساب شود، ایرادی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۱۹﴾اگر کسی دو زن داشته باشد و یکی از آنها کودک را مثلاً هشت مرتبه شیر دهد و دیگری هفت مرتبه، آن کودک با این شیر به کسی محرم نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۲۲۰﴾محرمیت به سبب شیر خوردن، به دو راه ثابت می‌شود:

۱- با خبر دادن عدّه‌ای، که از گفته و إخبار آنان یقین وجدانی یا اطمینان عادّی به دست آید.

۲- شهادت دو مرد عادل یا چهار زن عادل و یا یک مرد و دو زن عادل، در صورتی که آنان شرایط شیر دادن را که در مسئلهٔ ۳۲۱۷ گفته شد بدانند و خصوصیات آن‌را نیز بگویند مگر آنکه معلوم باشد که شهود تمام شرایط را می‌دانند و از جهت عقیده هم اختلافی ندارند و نحوهٔ شهادتشان هم یکی است و با مرد و زن هم از جهت عقیده مخالفت ندارند، در این صورت لازم نیست تمام شرایط را شرح دهند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۲۱﴾اگر شک کنند که کودک به مقداری که علت محرم شدن است شیر خورده یا نه و یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده، کودک به کسی محرم نمی‌شود اگرچه

احتیاط خوب است.

حقوق پدر، مادر، همسر، فرزند و احکام آنها

الف- نفقه و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۳۲۲۲﴾نفقه عبارت است از خوراک، پوشاک، تأمین مسکن مناسب و مخارج دیگر زندگی که در حدّ متعارف لازم است. این نوع نفقه در فقه در مواردی واجب می‌شود و آن کسانی که نفقه آنان واجب است در اصطلاح فقهی «واجب النّفقه» نامیده می‌شوند و آنان کسانی هستند که مخارج آنان به ترتیبی که می‌آید بر انسان واجب است و افراد واجب النّفقه سه دسته‌اند:

الف- زن دائم یا زن موقّتی که موقع اجرای عقد، شرط نفقه کرده است.

ب- پدر و مادر و نیز پدران و مادران آنان هر چه بالا روند.

ج- پسر و دختر و اولاد آنان هرچه پایین روند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۲۳﴾غیر از سه دسته‌ای که در مسئلهٔ پیش گفته شد، خویشاوندان دیگر مانند برادر، خواهر، عمو، دایی و خاله و مانند آنها واجب النفقه نیستند، اگرچه مطلوب و مستحب است که اگر نیازمند باشند و انسان توانایی داشته باشد، نفقهٔ ایشان را بدهد و همیشه آنان را در نظر داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۲۴﴾احکام نفقهٔ زن در مسئلهٔ ۳۱۲۴ گذشت، اما نفقهٔ دو دستهٔ دیگر وقتی واجب می‌شود که خودشان مال و توانایی کسب و کار را نداشته باشند و انسان علاوه بر توانایی، نزدیک‌ترین فرد به آنها باشد یا به ترتیبی که در مسئلهٔ بعد خواهد آمد نزدیک‌ترین فرد مخارج آنان را ندهد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۲۵﴾نفقهٔ اولاد بر پدر و پدران او نزد مشهور فقها، بلکه نزد بعضی ادّعای اجماع شده- به ترتیبی که هر کدام نزدیک‌ترند- واجب است. در دادن نفقه به اولاد، پدر بر جد و جد هم بر پدرجد و هکذا تقدّم دارند. اگر هیچ‌یک از آنها نباشند یا توانایی انجام وظیفه نداشته باشند، در این‌صورت بر مادر واجب است نفقه را بپردازد. اگر مادر هم نباشد یا توانایی پرداخت نفقه را نداشته باشد یا اینکه ندهد و رجوع به حاکم شرع و عدول مؤمنین امکان نداشته باشد، چنانچه مادر پدر، پدرِ مادر و مادرِ مادر، هر سه وجود داشته و توانایی نیز داشته باشند، دادن نفقهٔ اولاد، مشترکاً و به‌طور مساوی بر آنها واجب می‌شود. همچنین اگر پدر و مادر انسان، فقیر و ندار باشند، نفقهٔ آنان بر اولاد و نیز فرزندان ایشان که تمکّن مالی داشته باشند، به ترتیب طبقات ارث، هر چه پایین رود واجب است. خواه اولاد پسری باشند یا دختری، نفقهٔ پدر و مادر بر آنان واجب است. اگر کسی فقیر باشد و هم پدرش توانایی داشته باشد و هم فرزندش، بر آنان واجب است نفقهٔ او را به‌طور مساوی و مشترک بپردازند و نیز اگر شخص فقیر هم فرزند دارد و هم مادر، ایشان به‌طور مساوی باید نفقهٔ او را بدهند و اگر آن شخص فقیر هم پدر دارد و هم نوه، نفقهٔ فقیر بر پدرش واجب است و اگر آن فقیر نه اولاد دارد و نه پدر، ولی نوه دارد و مادرش هم زنده است، نفقهٔ او بر مادرش

واجب است؛ اگر هم نوه داشته باشد، هم جد و هم جدّه، بایستی نوه، جد و جدّهٔ او مشترکاً نفقـهٔ او را بپردازند و احوط آنست که این ترتیب رعایت شود.

﴿مسئلهٔ ۳۲۲۶﴾نفقهٔ خود انسان بر نفقهٔ زوجه مقدّم است و نفقهٔ زوجه بر نفقهٔ پدر و مادر و دیگر واجب النفقه‌ها، مقدّم است و در خویشان واجب‌النفقه، فرد نزدیک‌تر بـر فـرد دورتـر مقـدّم اسـت، بنابراین نفقهٔ پدر بر جد و نفقهٔ اولاد بر نوه مقدّم است.

﴿مسئلهٔ ۳۲۲۷﴾اگر فرزند صغیر خود اموال و دارایی داشته باشد، ولیّ او می‌تواند از امـوال خـود صغیر نفقه‌اش را تأمین کند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۲۸﴾اگر شخص متمکن از دادن نفقهٔ واجب النفقـه امتنـاع کنـد، حـاکم شـرع جـامع شرایط او را وادار می‌کند تا نفقه را بدهد و اگر نشد حاکم شرع از اموال شخص برداشته و مخارج زندگی آنان را تأمین می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۲۹﴾پدر و مادر علاوه بر اینکـه واجـب اسـت مخـارج زنـدگی فرزندانشـان را مطـابق مقررات شرعی تأمین کنند، تعلیم و تربیت و نظارت و اشراف کامل بر امور ایشان، آمـوختن و یـاد دادن خواندن و نوشتن، شنا، تزویج آنان پس از بلوغ و حتّی تسمیه و انتخاب نام برای آنان و دیگـر مسائلی که مطابق زمان برای فرزندان لازم است، نیز از حقوق فرزندان بوده و پدران و مـادران بایـد در تحصیل آن برای فرزندان همّت کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۳۰﴾اگر فرزند انسان نیاز بـه ازدواج داشـته باشـد طـوری کـه در صـورت تـرک آن، احتمال وقوع حرام داده می‌شود، بر پدر و در صورت نبودن با حفظ مراتب بـر مـادر واجـب اسـت اگر متمکن باشد، اقدام کند و اگر پدر یا مادر شدیداً احتیاج به ازدواج داشته باشند و فرزند متمکن باشد، واجب است بر آن اقدام کند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۳۱﴾پدر و مادر باید در میان فرزندان با عدل و انصاف عمل کنند و سـزاوار نیسـت بـا تبعیض در بین ایشان رفتار کرده و غیر عادلانه مالی را بین ایشان تقسیم کرده و ببخشند، مگر اینکـه بعضی از آنان نیازمندتر و یا از مرجّحات عقلی و شرعی برخوردار باشد.

ب – احکام و آداب پس از ولادت

اسلام برای انسان حرمت خاصی قائل است و با توجّـه بـه مراحـل مختلـف زنـدگی، حتّـی بـرای دوران انعقاد نطفه و قبل از آن و برای دنیا، آخرت و برزخ او دستورالعملهای مشخّص دارد. یکی از آن ادوار که دین مبین اسلام توجّه مخصوص به آن دارد، دوران پس از تولّد کودک است.

﴿مسئلهٔ ۳۲۳۲﴾مستحب اسـت پـس از ولادت نـوزاد او را غسـل دهنـد– بعضـی از فقهـا فتـوا بـر وجوب غسل داده‌اند– جامهٔ سفید به نوزاد بپوشانند، در گوش راست و چپ کودک به ترتیب اذان و اقامه بگویند. اگر ممکن باشد کام او را با آب فرات و تربت حضرت سیدالشّهداء علیه‌السلام و اگر نشد با آب باران یا خرما بردارند و نیز مستحب است برای نوزاد ولیمهٔ ولادت بدهند.

﴿مسئلۀ ۳۲۳۳﴾مستحب است پدر و مادر برای نوزاد نام خوب انتخاب کنند و بهترین آنها نامی‌است که از آن معنای بندگی خدای عالم استفاده شود مانند عبداللّه، عبدالأحد، عبدالرحمن یا اسماء انبیای عظام و امامان معصوم علیهم‌السلام مخصوصاً محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام و برای دختران نام زنان صالحه، مخصوصاً نام فاطمه علیهاالسلام بهترین است. از امام صادق علیه‌السلام و ایشان از رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کنند که آن بزرگوار فرمودند: برای فرزندانتان نامهای خوب انتخاب کنید، برای اینکه روز قیامت با همان نامها مورد خطاب قرار می‌گیرند.[۱]

﴿مسئلۀ ۳۲۳۴﴾در روز هفتم ولادت نوزاد امور زیر مستحب است:

۱- تراشیدن موی سر نوزاد، ۲- ختنه کردن نوزاد، ۳- دادن ولیمۀ ختنه، ۴- قربانی کردن گوسفند، گاو و یا شتر، ۵ – ذکر نام نوزاد و پدرش را موقع عقیقه کردن.

﴿مسئلۀ ۳۲۳۵﴾مستحب است هم‌وزن موهای تراشیده شدۀ سر نوزاد، طلا یا نقره صدقه بدهند.

﴿مسئلۀ ۳۲۳۶﴾ختنه پسر به خودی خود، واجب است و شرط صحّت طواف واجب و مستحب نیز هست و برای عبادات دیگر شرط صحت نیست و همچنین بریدن ناف بچّه واجب است.

﴿مسئلۀ ۳۲۳۷﴾چنانچه بچّه ختنه شده به دنیا بیاید، ختنه کردن واجب نیست، ولی بهتر است چاقو را به محل ختنه بکشند تا به سنّت عمل شود.

﴿مسئلۀ ۳۲۳۸﴾احتیاط آنست که ولیّ بچّه، تا قبل از بلوغ، او را ختنه کند، ولی اگر ولیّ بچّه به آن عمل نکرد، واجب است خودش پس از بلوغ خود را ختنه کند و در ختنه کننده اسلام شرط نیست.

عقیقه

﴿مسئلۀ ۳۲۳۹﴾عقیقه کردن برای نوزاد مستحب است و راجع به آن در روایات اسلامی سفارش زیادی شده است، تا حدّی که ظاهر بعضی روایات، دالّ بر وجوب آنست. در باب فلسفۀ آن در روایات آمده که عقیقه در سلامت و بقای فرزند مؤثّر است و اگر از روز هفتم به تأخیر افتد، عقیقه تا دوران بلوغ کودک از پدرش ساقط نمی‌شود. اگر عقیقه را تا هنگام بلوغ کودک به تأخیر بیندازند، مستحب است خود او هر زمان قدرت داشته باشد، عقیقه کند، حتی اگر شک داشته باشد که برای او عقیقه کرده‌اند یا نه، باز هم مستحب است عقیقه کند هر چند سنّش زیاد باشد و اگر در دوران حیات او عقیقه نکرده باشند مستحب است ورثه بعد از مرگ برای او عقیقه کنند.

﴿مسئلۀ ۳۲۴۰﴾حیوانی که برای عقیقه انتخاب می‌شود، باید شتر، گاو و یا گوسفند باشد و بهتر است تمام شرایط قربانی در آنها رعایت شود یعنی سالم و بدون عیب باشد. اگر شتر عقیقه کنند

---

۱. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت، ج ۲۱، کتاب النکاح، باب ۲۱، ص ۳۸۸، ح ۲.

حدّاقل نیم سال، گاو دو سال، بز احتیاطاً دو سال و میش یک سال سن داشته باشد. رعایت این شرایط بهتر است، ولی واجب نیست؛ بلکه اگر آن حیوان چاق و پر گوشت باشد، کفایت می کند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۴۱﴾عقیقه در نوزاد پسر و دختر فرقی ندارد، ولی بهتر است عقیقه برای پسر، حیوان نر و برای دختر حیوان مادّه باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۴۲﴾بهتر است عقیقه را به‌طور ساده و با آب و نمک بپزند و حدّاقل ده نفر از مؤمنان را دعوت کنند تا از آن بخورند و برای نوزاد دعا کنند یا به صورت خام، گوشت آن‌را در میان آنان تقسیم کنند و از آنان بخواهند برای نوزاد دعا کنند و در تقسیم کردن بهتر است استخوانهای عقیقه را نشکنند و یک‌چهارم آن‌را به قابلهٔ نوزاد بدهند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۴۳﴾مکروه است که پدر و مادر نوزاد و نیز عایلهٔ پدر از عقیقهٔ نوزادشان بخورند. این کراهت برای مادر نوزاد شدیدتر است.

﴿مسئلهٔ ۳۲۴۴﴾اگر عقیقهٔ فرزند را کس دیگری غیر از پدرش انجام دهد، کفایت می کند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۴۵﴾اگر به جای قربانی کردن، پول آن‌را به فقرا بدهند از عقیقه کفایت نمی کند، ولی اگر پول آن‌را به فرد یا مؤسسه‌ای بدهند تا از آن پول، عقیقه تهیه کرده و آن‌را بکشد و بین فقرا و مؤمنین تقسیم کند کفایت می کند.

ج- آداب شیر دادن و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۳۲۴۶﴾بر مادر واجب نیست کودک را شیر بدهد- به صورت رایگان یا با دریافت مزد- ولی اگر راه تغذیه منحصر به شیر مادر باشد و استفاده از شیر غیر مادر ممکن نباشد یا اینکه شیر غیر مادر یا غذاهای دیگر غیر از آن، موجب ضرر و زیان برای کودک بشود بر مادر واجب است خود کودک را شیر بدهد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۴۷﴾مادر حق دارد برای شیر دادن فرزندش مزد بخواهد و اگر خود بچّه دارای ملک و مال باشد، مزد شیر دادن مادر، در صورت مطالبهٔ او، بر عهدهٔ خود بچّه است. اگر بچّه چیزی نداشته باشد، بر عهدهٔ پدر اوست و در رتبهٔ بعد بر عهدهٔ جدّ پدری اوست. اگر آنان زنده نباشند یا در صورت زنده بودن قدرت مالی نداشته باشند، بر عهدهٔ خود مادر است که به‌طور رایگان بچّه را شیر دهد و یا زن دیگری که شرایط لازم را دارد، برای شیر دادن اجیر کند، یا از راههای دیگری مانند تغذیه با شیر خشک استفاده کنند به شرط اینکه برای کودک ضرری نداشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۴۸﴾شیر مادر برای کودک بهترین و سودمندترین مادّه غذایی است، لذا سزاوار است مادر برای شیر دادن فرزندش مزد نگیرد و اگر مادر به‌طور رایگان یا به مزد کمتر و یا حتّی مساوی با دیگران شیر دهد، بر دیگران مقدّم است، ولی اگر مادر مزدی بیشتر از دیگران بخواهد، پدر حق دارد برای بچّه دایه بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۴۹﴾مستحب است دایه‌ای که برای شیردادن انتخاب می کنند، عاقل، با ایمان، حلال

زاده، عفیفه و صورت نیکو و زیبا داشته باشد و مکروه است کسی با غیر از این شرایط را انتخاب کنند؛ همچنین مکروه است دایه‌ای بگیرند که از زنا بچّه‌دار شده و شیر او از زنا باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۵۰﴾مدّت شیردادن کامل دو سال تمام است و بیست و یک ماه هم کفایت می‌کند، ولی کمتر از آن ظلم در حقّ بچّه است و لذا احتیاط لازم آنست که در حدّ امکان، این مدّت، رعایت شود.

د- حقّ حضانت، حمایت و نگهداری از کودک

﴿مسئلهٔ ۳۲۵۱﴾حضانت و حمایت از بچّه و کودک و حفظ و پرورش او، در پسر تا دو سال و در دختر تا هفت سال، حقّ مادر است، مشروط بر آنکه مسلمان باشد و در صورت مسلمان بودن، عاقل و آزاد بوده و با دیگری ازدواج نکرده باشد و در صورت ازدواج، پدر مقدّم است کما اینکه در پسر پس از دو سال و در دختر پس از هفت سال، پدر مقدّم است، مگر آنکه مرده باشد در این صورت مادر تقدّم دارد اگرچه ازدواج کرده باشد و اگر مادر در زمان حضانت از دنیا برود، پدر بچّه بر دیگران مقدّم و برای نگهداری مناسب‌تر است. رعایت این ترتیب مطابق احتیاط است.

﴿مسئلهٔ ۳۲۵۲﴾اگر پدر و مادر هر دو از دنیا بروند، حقّ حضانت به جدّ پدری می‌رسد و اگر نباشد، وصی پدر و سپس وصی جدّ پدری، عهده‌دار تربیت و نگهداری کودک می‌شوند و اگر هیچ کدام از آنها نباشند، خویشاوندان کودک، مطابق مراتب ارث، هر کدام نزدیک‌تر باشد سزاوارتر است و در صورت تعدّد و تساوی فامیل و عدم توافق، بین آنها قرعه‌کشی می‌شود؛ ولی اگر هم وصی پدر و جدّ پدری وجود داشته باشند و هم خویشان و فامیل، احوط آنست که با یکدیگر مصالحه کنند و در حضانت کودک با تراضی دو طرف اقدام کنند و از حاکم شرع جامع شرایط نیز اجازه بگیرند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۵۳﴾اگر مادر به هر دلیلی ازدواج کرده باشد، حقّ حضانت او با وجود پدر از بین می‌رود، ولی اگر بعداً با طلاق از شوهر دوّم جدا شد، ظاهر آنست که حقّ حضانت کودک دوباره به او باز می‌گردد، البتّه احتیاط آنست که در این صورت مادر و پدر مصالحه کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۵۴﴾حقّ حضانت مادر با طلاق یا- خدای ناکرده- زنا، ساقط نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۲۵۵﴾پدر و مادر حق دارند از حقّ حضانت صرف نظر کنند، ولی نمی‌توانند نسبت به نگهداری و تربیت فرزند کوتاهی کنند و در صورت کوتاهی حاکم شرع جامع شرایط آنها را ملزم به تأمین حقوق فرزندشان خواهد کرد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۵۶﴾در حضانت و اعمال آن مباشرت پدر و مادر شرط نیست، بنابراین پدر و مادر می‌توانند وکیل و نایب بگیرند تا از طریق او حضانت کنند و اگر جاهایی مانند کودکستان وجود داشته باشد که محیطی مناسب و مطمئن برای بچّه باشد، وقتی که بچّه در آنجا قرار داده شد مباشرت در حضانت واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۲۵۷﴾اگر حضانت نیاز به هزینه و صرف مال داشته باشد، بر مادر هزینه کردن واجب نیست آنچه بر مادر واجب است خود حضانت است نه هزینه کردن مال، اگر خود بچّه مالی داشته از آنجا هزینه خواهد شد وگرنه به عهدهٔ پدر است.

﴿مسئلهٔ ۳۲۵۸﴾اگر مادر از حقّ حضانت خود صرف نظر کند و طوری باشد که حقّ کودک از بین نمی‌رود، پدر نمی‌تواند او را به حضانت مجبور کند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۵۹﴾مدّتی که مادر عهده‌دار حضانت است و فرزندش را نگهداری می‌کند، حق دارد اجرت بگیرد. در صورتی که کودک مالی داشته باشد، اجرت مادر از مال کودک برداشته می‌شود و اگر کودک مالی نداشته باشد اجرت مادر بر عهدهٔ پدر است و در هر صورت نفقهٔ کودک از مال خود او یا پدرش است.

﴿مسئلهٔ ۳۲۶۰﴾اگر پدر یا مادر، برای نگهداری فرزندشان صالح نباشند و موجب فساد اخلاق و سوء تربیت دینی و فکری فرزندشان شوند، حقّ حضانت آنها ساقط می‌شود و به ترتیبی که در مسئلهٔ **۳۲۵۳** گفته شد منتقل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۲۶۱﴾پس از آنکه کودک به حد بلوغ رسید و از رشد کافی فکری و جسمی برخوردار شد، چه دختر باشد چه پسر، حقّ حضانت پایان می‌پذیرد و هیچ کس حتّی پدر و مادر حقّ حضانت بر او را ندارند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۶۲﴾اگر پدر و مادر با همدیگر اختلاف داشته باشند و پدر مدّعی باشد که مادر صلاحیت حقّ حضانت را ندارد و مادر منکر باشد، اگر پدر دلیل معتبر بر صحّت ادّعایش نداشته باشد قول مادر با قسمش مقدّم است.

﴿مسئلهٔ ۳۲۶۳﴾پیروی و اطاعت از اوامر و دستورات پدر و مادر، در غیر انجام کارهای حرام و ترک واجبات عینی،[۱] لازم و واجب است و مخالفت با ایشان اگر موجب اذیت و بی‌احترامی شود، حرام است.

احکام طلاق

طلاق، صیغه‌ای است که عقد دائم را بر هم زده، موجب جدایی زن و شوهر می‌شود. این طلاق مصطلح فقهی است و در لغت به معنای آزادی، آزاد کردن و رها ساختن است. طبعاً طلاق در مصطلح فقهی با نظر به همان معنای لغوی به کار برده شده است، چون زن و شوهر با عقد نکاح دائم، یک سری تعهّدات و قیودی را برای یکدیگر به وجود می‌آورند و به آنها ملتزم می‌شوند، که

---

۱. واجب عینی در برابر واجب کفایی است و عبارت است از واجبی که با عمل یک نفر، انجام آن از دیگران ساقط نمی‌شود و به عکس، واجب کفایی آنست که با انجام بعضی از بعضی دیگر ساقط می‌شود.

با اجرای صیغهٔ طلاق از تعهّد به آن قیود و حدود رهایی می‌یابند.

طلاق، فلسفه و جایگاه آن

فلسفهٔ طلاق عیناً همان فلسفهٔ نکاح است. اگر انسان به صورت فطری نیازمند زوج و حیات اجتماعی و تشکیل خانواده است، طبعاً در همان محیط نیاز به طلاق هم دارد. اگر اسلام زن و مرد را به ازدواج دعوت می‌کند، در عین حال راه را برای رفع تنازع و شکستن بن بست و رهایی از قیود زندگی زناشویی نبسته است که به‌طور طبیعی، امری عادّی و معمولی است و برای انسان در اثر عدم توافق روحی و روانی و یا در اثر بی‌تجربگی، در دوران زندگی به وجود می‌آید و ادامهٔ زندگی را با همان وضعیت ناممکن می‌سازد. راه حلی که اسلام ارائه داده است، «طلاق» است ولی راهی که مورد علاقه و اوّلاً و بالذّات مطلوب شارع نیست، بنابراین اصل اجازه و رسمیت دادن به طلاق، نشانهٔ جامعیت اسلام و نگاه عمیق و دقیق آن به انسان، نیازها و جریان زندگی اوست و بدون این راه نوعی محدود نگری در اسلام به چشم می‌خورد و چون اصل در اسلام، تشکیل خانواده و ادامهٔ آنست؛ در مواردی ادامه آن امکان پذیر نیست بنابراین طلاق آخرین راه حل است به همین علّت اسلام آن‌را امری مباح ولی ناخوشایند و به تعبیری مکروه می‌داند هم چنان که در روایات اسلامی وارد شده است: «از میان چیزهای حلال، مبغوض‌ترین آنها نزد خدا طلاق است».[1]

مطابق دستورات اسلام با توجّه به این مبنا ازدواج طوری طرّاحی شده که کمتر به طلاق بیانجامد و از طرف دیگر حدود و قیود زیادی برای طلاق قرار داده شده تا آن نیز کمتر تحقق پیدا کند، با این حال اگر رابطهٔ زناشویی میان زن و مرد طوری باشد که موجب عُسر و حرج شود و فشارهای روحی و روانی و اختلافات طوری بالا رود که قابل اصلاح نباشد، اسلام طلاق را راه نجات و رهایی زن و مرد از این وضع دانسته است.

شرایط مطلّق

﴿مسئلهٔ ۳۲۶۴﴾مردی که می‌خواهد زنش را طلاق دهد باید عاقل باشد، با قصد و اختیار این کار را انجام دهد و بنا بر احتیاط واجب بالغ باشد، بنابراین اگر مرد را مجبور کنند زنش را طلاق دهد یا با قصد واختیار طلاق ندهد و صیغهٔ طلاق را به شوخی جاری سازد و یا آن‌را بدون اراده بگوید باطل است و همچنین اگر پسر قبل از بلوغ طلاق بدهد، حتّی اگر ده سال هم داشته باشد بنا بر احتیاط صیغهٔ طلاق صحیح نیست، اگرچه از بعضی روایات صحّت طلاق پسر وقتی که به ده سال رسیده باشد، استفاده می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۲۶۵﴾زنی که می‌خواهند طلاق دهند، علاوه بر اینکه باید همسر دائمی مرد باشد

---

۱. وسائل‌الشّیعه، ج ۲۲، کتاب الطلاق، باب ۱ از ابواب مقدّمات طلاق، ح ۵، ص ۸.

صحت طلاق وی مشروط به دو شرط زیر است:
۱- هنگام طلاق از خون حیض یا نفاس پاک باشد.
۲- در حال پاکی از حیض و نفاس یا حتّی در حال حیض و نفاس شوهر با وی نزدیکی نکرده باشد و تفصیل این دو شرط طی مسائل آتی بیان می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۲۶۶﴾طلاق زن در حال حیض و نفاس در سه صورت صحیح است:
۱- شوهر زن پس از ازدواج با وی نزدیکی نکرده باشد.
۲- معلوم شود که زن حامله است- با فرض اینکه حیض با حمل قابل جمع باشد- پس اگر معلوم نباشد زن آبستن است و شوهر در حال حیض زنش را طلاق دهد و بعد از طلاق بفهمد زنش حامله است، چنانچه صیغهٔ طلاق را جداً و با قصد تحقّق جاری کرده، صحیح است اگرچه احتیاط آنست که صیغهٔ طلاق را دوباره جاری سازد.
۳- شوهر به علّت غایب بودن یا مشکل دیگری، نتواند پاک بودن زن را بفهمد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۶۷﴾اگر زن را از خون حیض و نفاس پاک بداند و او را طلاق بدهد و بعد بفهمد موقع طلاق در حیض و نفاس بوده، طلاق باطل است، ولی اگر زن را در حال حیض و نفاس بداند و او را طلاق دهد و بعد معلوم شود پاک بوده است، در صورتی که صیغه را به قصد ایجاد جاری کرده باشد، طلاق صحیح است و احتیاط آنست که صیغهٔ طلاق را دوباره بخواند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۶۸﴾مردی که غایب بوده و می‌خواهد زنش را طلاق بدهد، اگر بتواند از طبیعت زنش اطّلاع پیدا کند که در حال حیض و نفاس است یا نه، واجب است جویا شود و بعد از مشخّص شدن تصمیم بگیرد، اگر اطلاع او از روی عادت ماهانه یا علایم دیگری باشد که شرعاً معتبر است و اگر ممکن نباشد و یا دارای مشقّت باشد، طوری که عادتاً غیر قابل تحمّل است، واجب است مدّتی تأمّل کند که معمولاً زنها در آن مدّت از حیض و نفاس پاک می‌شوند و احوط آن حدّاقل یک ماه و بهتر آنست که تا سه ماه صبر کند و بعد از گذشتن آن مدّت طلاق دهد و در صورتی که این مراتب را رعایت کند و بعد طلاق دهد و بعد از آن معلوم شود طلاق در واقع در زمان حیض یا نفاس بوده، صحیح است و بدون رعایت آن اگر طلاق دهد و بعد معلوم شود در حال حیض یا نفاس واقع شده، باطل است.

﴿مسئلهٔ ۳۲۶۹﴾کسی که غایب نیست، ولی اطلاع از حال همسرش برای او امکان ندارد مثلاً در زندان است، در حکم غایب است.

﴿مسئلهٔ ۳۲۷۰﴾اگر مرد در حال پاکی با همسرش نزدیکی کند و بخواهد او را طلاق دهد، واجب است صبر کند همسرش دوباره حیض ببیند و پاک شود و سپس اگر خواست او را طلاق دهد، ولی اگر زن آبستن باشد یا هنوز نه سال او تمام نشده و یا یائسه باشد مرد می‌تواند بعد از نزدیکی بلافاصله او را طلاق دهد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۷۱﴾اگر مردی بخواهد زنش را طلاق دهد که یائسه نیست و بالاتر از نُه سال دارد و

باردار هم نیست، ولی به علت نوع خلقت یا بیماری و مانند آن حایض نمی‌شود –مُستَرابه– است، واجب است پس از آنکه با او نزدیکی کرد، سه ماه از نزدیکی دوباره با او خودداری کند و سپس اگر خواست طلاق دهد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۷۲﴾اگر مردی با همسرش در حال حیض نزدیکی کند، در اوّلین پاکی بعد از آن نزدیکی که در حال حیض انجام شده، طلاق صحیح نیست، بلکه اگر مرد بخواهد در این حالت همسرش را طلاق بدهد، واجب است صبر کند پس از آن پاکی، زن دوباره حیض ببیند و پس از دیدن پاکی دوّم، در حال پاکی دوّم می‌تواند زنش را طلاق بدهد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۷۳﴾در صورت امکان، مردی که می‌خواهد زنش را طلاق بدهد، باید به صیغهٔ عربی صحیح و با قصد انشا و ایجاد بخواند و واجب است در حضور دو مرد عادل خوانده شود و آنان صیغهٔ طلاق را بشنوند و نیز واجب است صیغهٔ طلاق منجّز و قطعی بوده و بدون قید و شرط باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۷۴﴾در مواردی که خود شخص نمی‌تواند صیغهٔ طلاق را به عربی صحیح بخواند می‌تواند وکیل بگیرد تا او آن‌را بخواند و اگر از توکیل هم عاجز است می‌تواند آن‌را با هر لفظی که مترادف آن باشد واقع کند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۷۵﴾اگر خود شوهر بخواهد صیغهٔ طلاق را بخواند، مثلاً اگر اسم زن فاطمه باشد، چنین بگوید: «زَوْجَتِی فَاطِمَةُ طَالِقٌ»[1] و اگر از طریق وکیل بخواهد طلاق بدهد وکیل باید این طور بگوید: «زَوْجَةُ مُوَكِلِی فَاطِمَةُ طَالِقٌ»[2]، همین مقدار کافی است و الفاظ دیگری که اضافه می‌کنند واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۲۷۶﴾پدر و جدّ پدری کودکی که از طفولیت دیوانه بوده، با رعایت مصلحت دیوانه می‌توانند زن او را طلاق بدهند، ولی اگر دیوانگی او بعد از بلوغ حادث شده باشد، پدر و جدّ پدری می‌توانند با اجازهٔ حاکم شرع جامع شرایط، زن دیوانه را طلاق دهند و مصالح او را نیز باید رعایت کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۷۷﴾مردی که از واقع کردن صیغهٔ طلاق و تلفّظ آن عاجز باشد، مانند کسی که لال است، می‌تواند صیغهٔ طلاق را با اشاره و کتابت واقع کند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۷۸﴾اگر مردی زنی را فریب دهد که از شوهر خود طلاق بگیرد و به همسری او درآید و او نیز تحت تأثیر واقع شود ولی شوهر با اختیار طلاقش دهد، طلاق صحیح است و نیز اگر فریب دهنده او را عقد کند، عقد صحیح است، اگرچه هر دو کار ناپسندی مرتکب شده‌اند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۷۹﴾صیغهٔ طلاق همان یك بار است و اگر کسی سه بار صیغه را تکرار کند مثلاً

---

۱. یعنی: همسر من فاطمه مطلّقه و رهاست.
۲. یعنی: فاطمه همسر موکل من، مطلّقه و رهاست.

بگوید: هی طالقٌ، هی طالقٌ، هی طالقٌ و قصدش تعدّد طلاقها نباشد، یک طلاق واقع شـده و آن دو صیغهٔ بعدی باطل است.

﴿مسئلهٔ ۳۲۸۰﴾زنی که به عقد موقّت درآمده طلاق ندارد و رهایی او به تمام شدن مـدّت اسـت یا اینکه مدّت را به او بخشیده و بگوید بقیهٔ مدّت را به تو بخشیدم و تو را بَـریءُ الذّمّـه کـردم و در اینجا شاهد گرفتن و پاک بودن از حیض و یا نفاس شرط نیست.

اقسام طلاق

طلاق به‌طور کلّی به دو قسم بدعی و سنّی تقسیم می‌گردد. طلاق بِدعی آنست که در نزد امامیـه واجد شرایط طلاق نباشد، اگرچه نزد دیگران مانند اهل سنّت صحیح باشد. این نوع طلاق در اینجا مورد نظر ما نیست، ولی طلاق سنّی عبارت است از طلاقی که نزد امامیه واجد شرایط صحّت است و این طلاق نیز به دو قسمت تقسیم می‌شود، «طلاق بائن» و «طلاق رجعـی» کـه ایـن قسـم طـلاق و اقسام آن مورد بحث ماست.

الف- طلاق بائن

﴿مسئلهٔ ۳۲۸۱﴾طلاق بائن آنست که مرد پس از اینکه زن را طلاق داد حـق نـدارد دوبـاره بـه او رجوع کند و بدون عقد جدید او را به همسری خود بازگرداند، طلاق بائن در شش صورت تحقّـق پیدا می‌کند:

الف- طلاق دختری که نُه سال او تمام نشده، اگرچه دخول کرده باشد.

ب- طلاق زنی که سنّ او از حدّ حیض گذشته و یائسه شده باشد.

ج- طلاق زنی که شوهرش پس از عقد با وی نزدیکی نکرده باشد.

د- طلاق سوّم زنی که سه بار او را طلاق داده‌اند.

ه- طلاق خُلع.

و – طلاق مُبارات.

غیر از اینها را «طلاق رجعی» گویند که احکـام هـر یـک از آنهـا در ضـمن مسـائل آینـده گفتـه خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۸۲﴾صیغهٔ طلاق رجعی و باین- غیر از خُلع و مُبارات- به یک شکل است و در مسئلهٔ ۳۲۷۶ گفته شد، ولی صیغهٔ طلاقهای خُلع و مُبارات در مسائل آینده گفته خواهد شد.

طلاق خُلع و مُبارات

﴿مسئلهٔ ۳۲۸۳﴾«طلاق خُلع» طلاقی است که در آن زن به هر دلیل از شوهرش خوشش نمی‌آیـد و از او بیزاری جسته و به هیچ وجه حاضر نیست با او زندگی مشترک داشته باشد بـه همـین سـبب، زن مهر یا مال دیگر خود را، چه کمتر از مقدار مهر باشدیا بیشتر، به شوهر می‌بخشد تـا در برابـر آن

مرد او را طلاق دهد؛ ولی «طلاق مُبارات» آنست که زن و شوهر هر دو حاضر نباشند با یکدیگر زندگی کنند و در این حالت زن مهر خود یا مال دیگری را به شوهر می‌بخشد تا مرد او را طلاق دهد، طلاق خُلع و مُبارات در امور زیر با یکدیگر تفاوت دارند:

۱- در طلاق خُلع فقط زن از شوهر بدش می‌آید ولی در مُبارات هر دو از هم بیزارند و همدیگر را نمی‌خواهند، ولی اگر فقط شوهر بدش بیاید نه خُلع است نه مُبارات.

۲- مالی که شوهر در مُبارات می‌گیرد نباید از مقدار مهر بیشتر باشد بلکه بنا بر احتیاط کمتر باشد ولی در طلاق خُلع بیشتر هم باشد ایرادی ندارد.

۳- صیغهٔ خُلع اگرچه قسمی از طلاق است و طلاق از ایقاعات است ولی شبیه عقود است و از این جهت که احتیاج به دو طرف و به دو انشا دارد، زن باید بذل کند و زوج در برابر آن طلاق بدهد لذا احتیاط آنست که اول زن بذل را انجام دهد، سپس زوج طلاق بدهد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۸۴﴾اگر شوهر شخصاً بخواهد صیغهٔ طلاق خُلع را بخواند، چنانچه نام همسر مثلاً زینب باشد احتیاطاً زن بگوید: «بَذَلْتُ مَا عَلَیکَ مِنَ الْمَهْرِ أَوِ الْمَبْلَغِ الْفُلاَنِی، مثلاً أَلْفَ تُومَان لِتُطَلِّقَنِی»؛ و سپس مرد بگوید: «زَوْجَتِی زَینَبُ خَلَعْتُهَا عَلَی مَا بَذَلَتْ هِی طَالِقٌ»[1]، و اضافه کردن جملهٔ هی طالق، بنا بر احتیاط وجوبی است، ولی اگر خود شوهر نخواهد صیغهٔ طلاق خُلع را بخواند و بخواهد کسی را وکیل کند اول، زن آن شخص را وکیل خود قرار می‌دهد تا مهر یا مال دیگری را به شوهر بخشش کند و پس از آن مرد همان شخص را وکیل می‌کند تا صیغهٔ طلاق خُلع را بخواند، بنابراین وکیل در صورتی که اسم شوهر مثلاً محمّد و زن زینب باشد، ابتدا از طرف زن باید این طور بگوید: «عَنْ مُوَکلَتِی زَینَبُ، بَذَلَتْ مَهْرَهَا أَوِ الْمَبْلَغَ الْفُلاَنِی لِمُوَکلِی مُحَمَّدٍ لِیخْلَعَهَا عَلَیهِ»[2]، و سپس بلافاصله باید بگوید: «زَوْجَةُ مُوَکلِی عَلَی مَا بَذَلَتْ هِی طَالِقٌ»[3]، همان طور که گفته شد اگر زن به جای مهر چیز دیگری را ببخشد، وکیل باید به جای کلمه مَهرها، نام آن چیز را ذکر کند مثلاً اگر صد هزار تومان بخشیده باشد بگوید: «بَذَلْتُ مِأَةَ أَلْفَ تُومَانٍ لِتُطَلِّقَنِی» و احتیاط لازم آنست که اگر شوهر بخواهد بخواند یا وکیل بخواهد بخواند، اگر وکیل باشد اول بخشش را از طرف مرد قبول کند و اگر خود شوهر باشد اول بخشش را قبول کند و بگوید: «قَبِلْتُ ذَلِک» و بعد صیغهٔ طلاق را بخواند و بگوید: «زَوْجَتِی زَینَبُ خَلَعْتُهَا عَلَی مَا بَذَلَتْ هِی طَالِقٌ.».

﴿مسئلهٔ ۳۲۸۵﴾اگر شوهر خود بخواهد صیغهٔ طلاق مُبارات را بخواند چنانچه اسم زن مثلاً زینب باشد باید این طور بگوید : «بَارَئْتُ زَوْجَتِی زَینَبَ عَلَی هَذَا الْمِقْدَارِ مِنْ مَهْرِهَا، فَهِی طَالِقٌ»[4]، ولی اگر

---

۱. یعنی: همسرم زینب را در برابر آنچه که بخشید طلاق خُلع دادم و او مطلّقه و رهاست.
۲. یعنی: از طرف موکل خود زینب، مهر او یا فلان مبلغ را به موکل دیگرم محمّد بخشیدم تا او را طلاق خُلع دهد.
۳. یعنی: زن موکل خود محمّد را در برابر آنچه بخشید طلاق خُلع دادم و او مطلّقه است.
۴. یعنی: طلاق مُبارات دادم زنم زینب را در برابر این مقدار مهر او، پس او مطلّقه و رهاست.

کسی را وکیل کند، وکیل باید بگوید: «بَارَئْتُ زَوْجَةَ مُوَكِلِي زَينَبَ عَلَى هَذَا الْمِقْدَارِ مِنْ مَهْرِهَا فَهِی طَالِقٌ»[۱]، و در هر دو صورت اگر به جای «عَلَى هَذَا الْمِقْدَارِ مِنْ مَهْرِهَا» بگوید: «بِهَذَا الْمِقْدَارِ مِنْ مَهْرِهَا»، نیز کفایت می‌کند و اگر مالی که زن به شوهر بخشیده از مهر نباشد، چه زوج بگوید و چه وکیل، باید به جای «عَلَى هَذَا الْمِقْدَارِ مِنْ مَهْرِهَا» بگوید: «عَلَى مَا بَذَلَتْ».

﴿مسئلهٔ ۳۲۸۶﴾صیغهٔ طلاق خُلع و مُبارات باید به عربی صحیح خوانده شود، ولی اگر زن برای آنکه مال خود را به شوهرش ببخشد مثلاً به فارسی بگوید برای طلاق خُلع یا مُبارات فلان مال را به تو بخشیدم و شوهر قبول کند، اشکال ندارد و در بذل و قبول آن زبان عربی شرط نیست و با هر زبانی انجام شود صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۳۲۸۷﴾اگر زن در بین عدّهٔ طلاق خُلع یا مُبارات از بخشش خود نادم شود و برگردد، شوهر هم می‌تواند رجوع کند و بدون احتیاج به عقد مجدد او را زن خود قرار دهد و اگر مرد نتواند رجوع کند، مثلاً زن عدّه را نداشته باشد یا زن طلاق سوّمش باشد، در این صورت معلوم نیست رجوع زن صحیح باشد.

ب- طلاق رِجعی

﴿مسئلهٔ ۳۲۸۸﴾در طلاق رجعی به دو نحو مرد می‌تواند به زن خود رجوع کرده و از طلاق اعلام انصراف کند:

۱- حرفی بزند که نشان دهد انصراف از طلاق داشته و زن را دوباره به همسری برگزیده است مثلاً بگوید من از طلاقی که داده‌ام پشیمانم و از آن منصرف شده‌ام.

﴿مسئلهٔ ۳۲۸۹﴾۲- به قصد و نیت رجوع کاری انجام دهد که معلوم شود رجوع کرده مثلاً با او نزدیکی کند یا او را ببوسد.

برای رجوع کردن، مرد لازم نیست شاهد بگیرد یا به زن خبر دهد، بلکه اگر خودش به قصد رجوع بگوید من به زنم رجوع کردم، اگر کسی هم نفهمد کفایت می کند و صحیح است اگرچه بهتر است شاهد بگیرد و اگر مرد پس از تمام شدن عدّه بگوید که من در زمان عدّه رجوع کرده‌ام باید اثبات کند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۹۰﴾زنی که طلاق رجعی داده شده شرعاً دارای احکام همسری و زوجه است بنابراین نفقه و زکات فطرهٔ او بر شوهرش واجب است و در صورتی که یکی از آنان در زمان عدّه فوت کند، از همدیگر ارث می‌برند و شوهر حق ندارد در زمان عدّه با خواهر او یا زن پنجم ازدواج کند و مابقی احکام زوجه نیز بر وی منطبق می‌شود.

---

۱. یعنی: طلاق مُبارات دادم زینب همسر موکلم را در برابر این مقدار از مهر او پس او مطلقه است.

﴿مسئلهٔ ۳۲۹۱﴾کسی که همسرش را طلاق رجعی داده، تا پایان عدّه حرام است، همسر خود را از آن خانه‌ای که هنگام طلاق در آن زندگی می‌کرده، بیرون کند مگر آنکه زن مرتکب کار حرامی شود که موجب حدّ باشد یا اینکه ناشزه- زنی که از اطاعت شوهر سرپیچی کند- شود، در این صورت بیرون کردنش مانعی ندارد و نیز بر زن حرام است در زمان عدّه برای کارهای غیر ضروری و غیر عادّی و معمولی که به‌طور ضرورت انجام می‌شود بدون اجازهٔ شوهر از منزل بیرون رود، ولی برای انجام کارهای ضروری و اتیان واجب مُضَیق در حدّ ضرورت بیرون رفتن مانعی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۹۲﴾نفقه و مخارج زنی که طلاق رجعی یا طلاق باین دارد، ولی باردار است مانند نفقه و مخارج همسر عادّی است.

﴿مسئلهٔ ۳۲۹۳﴾مردی که زن خود را طلاق رجعی داده اگر مالی از او بگیرد و با زن مصالحه کند که به وی رجوع نکند، مصالحه درست و از نظر حکم تکلیفی واجب است مطابق مصالحه عمل کند و رجوع به وی نکند، ولی چون حقّ رجوع مرد از قبیل احکام شرعی بوده و از قبیل حقوق نیست، قابل اسقاط نیست، بنابراین اگر رجوع کند، آن طلاق که قبلاً داده موجب جدایی زن نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۲۹۴﴾اگر زن و مرد دربارهٔ اصل منقضی شدن زمان عدّه و رجوع مرد اتفاق داشته، ولی در تقدّم و تأخّر آن با هم اختلاف داشته باشند، دو حالت پیش می‌آید:

۱- زمان انقضا معین باشد و هر دو در آن اتفاق نظر داشته باشند، ولی مرد مدّعی باشد رجوعش قبل از آن واقع شده و زن منکر آن باشد، در این حالت، قول مرد پذیرفته است ولی باید قسم بخورد، چون برگشت حرف او بر این است که رجوع مرد صحیح بوده یا نه و اصل آنست که رجوع صحیح واقع شده است.

۲- اینکه عکس حالت اوّلی باشد یعنی زمان رجوع معین باشد و اختلاف در زمان انقضا داشته باشند، در این حالت، قول زن پذیرفته است منتهی باید قسم بخورد چون برگشت اختلاف به این است که موقع رجوع عدّه داشته یا نه و در باب عدّه قول زن مقدّم است.

﴿مسئلهٔ ۳۲۹۵﴾اگر کسی همسرش را دوبار طلاق بدهد و بعد از هر طلاقی به وی رجوع کند یا اینکه دوبار طلاق بدهد، ولی بعد از طلاق و تمام شدن عدّه، مجدّداً عقد را بخواند و با او ازدواج کند؛ پس از طلاق سوّم آن زن بر او حرام می‌شود، مگر اینکه پس از طلاق سوم و تمام شدن عدّه با دیگری ازدواج کند، در این صورت با پنج شرط، شوهر قبلی می‌تواند دوباره با آن زن ازدواج کند و آن شرایط به ترتیب زیر است:

۱- عقد شوهر دومی دائم باشد نه موقّت بنابراین اگر کسی را برای یک سال- بیشتر یا کمتر- صیغه کند و بعد از او جدا شود شوهر اوّل حقّ ازدواج دوباره با او را ندارد.

۲- شوهر دوّم بالغ باشد.

۳- شوهر دوّم با او نزدیکی کرده باشد و اظهر آنست که دخول از جلو باشد به گونه‌ای که هر دو لذّت ببرند و احوط آنست که انزال منی هم شده باشد.

۴- شوهر دوّم طلاقش داده یا از دنیا رفته باشد.

۵- عدّه طلاق یا وفات شوهر دوّم تمام شده باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۹۶﴾اگر مردی صیغهٔ طلاق را سه بار تکرار کند بدون آنکه در میان این سه بار رجوع کرده باشد، یک طلاق محسوب شده و دو صیغهٔ دیگر لغو است و نیز اگر بگوید هی طالقُ ثلاثاً، یعنی زن من سه طلاقه است تنها یک طلاق محسوب می‌شود.

مسائل عدّه و احکام آن

عده دو قسم است، عدّهٔ طلاق و عدّهٔ وفات.

تعریف عدّه: عدّه عبارت است از اینکه زن از نظر شرع اسلام در مواردی باید مدّتی را صبرکرده و از ازدواج با دیگران خودداری کند و بر دیگر احکامی که برای عدّه‌دار گذاشته شده است، ملتزم باشد. مسائل عدّه و احکام آن در سه مرحله بیان می‌شود، الف عدّهٔ طلاق، ب عدّهٔ وفات، ج عدّهٔ وطی به شبهه.

الف- عدّهٔ طلاق

﴿مسئلهٔ ۳۲۹۷﴾پس از آنکه زن به هر دلیلی از شوهرش جدا شود، خواه با خواندن صیغهٔ طلاق یا از موارد فسخ نکاح باشد و یا با تمام شدن مدّت و بخشیدن آن به وسیلهٔ شوهر در نکاح موقّت صورت گرفته باشد، اگر زن کمتر از نه سال نداشته و یائسه نباشد و همسرش نیز با وی نزدیکی کرده باشد، باید مدّت زمانی را که در شرع مقدّس اسلام بیان شده به عنوان عدّه نگاه دارد و در این مدّت از ازدواج با دیگری خودداری کند.

﴿مسئلهٔ ۳۲۹۸﴾عدّه‌ای از زنان هستند که اگر از شوهر جدا شوند، احتیاجی به نگاه داشتن عدّه ندارند و می‌توانند پس از جدایی بلافاصله شوهر کنند، آن زنان عبارتند از:

۱- دختری که قبل از نه سالگی شوهر کرده و پیش از نه سالگی هم از او جدا شده باشد، چه شوهر با او نزدیکی کرده باشد و چه نکرده باشد.

۲- هر زنی که به عقد کسی درآمده، ولی بعد از عقد، شوهر با وی نزدیکی نکند و از او جدا شود.

۳- زنی که زمان حیض دیدن او گذشته و یائسه شده باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۲۹۹﴾کسی که زن دائمی دارد و نه سال او تمام شده است، یائسه نشده است، شوهر با او نزدیکی کرده و سپس طلاقش داده است، پس از طلاق باید عدّه نگاه دارند و عدّه سه پاکی است یعنی پس از آنکه زن را بعد از پاک شدن از حیض طلاق دادند، باید صبر کند که دوبار

دیگر نیز حیض ببیند و پاک شود و همین که حیض سوّم را دید و پاک شد، عدّهٔ او سر آمده و می‌تواند شوهر کند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۰۰﴾زنی که حیض نمی‌بیند و یائسه هم نشده است، یعنی در سنّ زنانی است که حیض می‌بینند، اگر شوهرش با وی نزدیکی کرده باشد و بخواهد او را طلاق دهد، باید بعد از طلاق صبر کند تا سه ماه قمری به عنوان عدّه سپری شود.

﴿مسئلهٔ ۳۳۰۱﴾پایان عدّهٔ زنان باردار به دنیا آمدن بچّه یا سقط شدن آنست بنابراین اگر زن بارداری را طلاق دهند و فرضاً چند ساعتی به زمان دنیا آمدن فرزندش مانده باشد با به دنیا آمدن بچّه عدّهٔ او نیز به پایان می‌رسد، ولی اگر خدای ناکرده با زنا باردار شده باشد با تولّد بچّه عدّه‌اش تمام نمی‌شود بلکه باید به اندازهٔ سه پاکی یا سه ماه از زمان طلاق عدّه نگاه دارد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۰۲﴾زنی که به عقد موقّت درآمده است و مدّت آن تمام شده یا شوهر مابقی را بخشیده است، از نظر عدّه چند صورت دارد:

۱- شوهر با او نزدیکی نکرده باشد که در این فرض عدّه ندارد.

۲ و ۳- نُه سال او تمام نشده یا اینکه یائسه شده است اگرچه شوهر نزدیکی کرده باشد عدّه ندارد.

۴- اگر زن نه سالش تمام شود و یائسه هم نشده باشد و شوهرش هم با وی نزدیکی کرده باشد، پس از آنکه مدّت عقد تمام شد یا شوهرش باقی مانده وقت را بخشید، در صورتی که حیض ببیند بنا بر احتیاط یا به مقدار دو حیض یا دو پاکی، هر کدام بیشتر باشد عدّه نگاه دارد و اگر حیض نمی‌بیند به مدّت چهل و پنج روز عدّه نگاه دارد و اگر حامله باشد و حیض نبیند، احتیاطاً هر کدام از مدّت زایمان و چهل و پنج روز، بیشتر باشد آن‌را عدّه نگاه دارد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۰۳﴾ابتدای عدّهٔ طلاق از زمانی است که صیغهٔ طلاق خوانده می‌شود چه زن بداند طلاق داده شده و چه نداند، بنابراین اگر پس از انقضای مدّت عدّه متوجّه شود طلاق داده شده است لازم نیست دوباره عدّه نگاه دارد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۰۴﴾زنی که عدّهٔ او سه ماه است، اگر اوّل ماه طلاقش دهند باید سه ماه قمری یعنی از موقعی که ماه دیده می‌شود، تا سه ماه عدّه نگاه دارد و اگر در وسط ماه طلاق دهند باید بقیهٔ ماه را با دو ماه بعد از آن به اضافه کسری ماه اوّل، از ماه چهارّم عدّه نگاه دارد تا سه ماه تمام شود و اگر ماه اول بیست و نه روز بوده، بنا به احتیاط آن‌را به ۹۰ روز برساند و یک روز از ماه بعد را اضافه کند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۰۵﴾در زمان عدّهٔ طلاق رجعی، مخارج زن بر عهدهٔ مرد است، ولی در مدّت عدّهٔ طلاق باین، نفقهٔ زن بر مرد واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۳۰۶﴾اگر زن یا مرد در زمان عدّهٔ طلاق رجعی از دنیا بروند، هر کدام که زنده است، از دیگری ارث می‌برد، ولی در طلاق خُلع و مُبارات اگر یکی از دنیا برود دیگری از او ارث نمی‌برد،

مگر آنکه در عدّهٔ طلاق خُلع یا مُبارات زن از بخشیدن مهر یا مال خود به شوهر برگردد و شوهر هم مطّلع شده و رجوع کند، در این صورت اگر یکی از آنان بمیرد دیگری کـه زنـده اسـت از او ارث می‌برد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۰۷﴾اگر مرد زنش را در حال بیماری طلاق دهد و آن مریضـی ادامـه پیـدا کنـد و در مدّت یک سال و یا کمتر از آن مرد از دنیا برود، زن از او ارث می‌برد خواه طلاق او رجعی باشد یا باین، مگر آنکه آن زن پس از طلاق و خروج عدّه با کس دیگری ازدواج کرده باشد یا مـرد از آن مرضی که در آن زنش را طلاق داده بود خوب شود و دوباره بیمار شده و در زمان کسالت دوم از دنیا رفته باشد، در این صورت زن ارث نمی‌برد مگر آنکه طـلاق رجعـی باشـد؛ در صـورت طـلاق رجعی اگر مرد بهبود هم بیابد و در کسالت دوّم از دنیا برود زن از او ارث می‌برد.

ب- عدّهٔ وفات

﴿مسئلهٔ ۳۳۰۸﴾زنی که شوهر او از دنیا رفته، باید به ترتیب زیر عدّهٔ وفات نگاه دارد:

۱- اگر باردار نباشد، واجب است چهار مـاه و ده روز قمـری عـدّه نگـاه دارد و از شـوهر کـردن خودداری کند، چه شوهر با وی نزدیکی کرده باشد، چه نکرده باشد، ازدواج دائم باشد یـا موقّـت، چه زن به سنّ بلوغ رسیده باشد، چه نرسیده باشد و حتّی اگر زن یائسه هم باشد واجب است همـان عدّه را نگاه دارد.

۲- اگر زن باردار باشد، واجب است تا زمان زایمان عدّه نگاه دارد متنها اگر قبـل از چهـار مـاه و ده روز زایمان کند واجب است صبر کند تا این زمان تمام شود.

﴿مسئلهٔ ۳۳۰۹﴾زن واجب است در زمان عدّهٔ وفات از انجام کارهای زیر خودداری کنـد و آن‌را حِداد گویند:

۱- سرمه کشیدن.

۲- لباس رنگارنگ پوشیدن، اگر زینت حساب شود.

۳- آرایش و هر چیز دیگر که زینت حساب شود.

۴- عطر زدن و حنا گذاشتن؛ ولی نظافت کردن بدن، شستن لباس، شانه کردن مو، گرفتن نـاخن، رفتن به حمام، نشستن و سکونت در منزلی که تزیین شده و نیز تزیین اولاد و بچّه‌ها مانعی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۱۰﴾اگر زن عمداً یا به خاطر فراموشی و یا ندانستن مسئله، در تمام یـا قسـمتی از عـدّه وفات، بعضی یا همهٔ محرماتی را که در مسئلهٔ پیش گفته شد، مرتکب شده و حداد را رعایت نکند، مرتکب گناه شده است، ولی عدّه او به هم نمی‌خورد و لازم نیست عدّه را دوباره از سر بگیرد زیـرا ترک آن محرمات شرط صحت عدّه نیست بلکه تکلیفی جداگانه است.

﴿مسئلهٔ ۳۳۱۱﴾زنی که در زمان عدّهٔ وفات به سر می‌برد، جایز است از خانـه بیـرون رود و بـرای رفع نیازهای خود رفت و آمد کند مخصوصاً اگر آن کارها ضروری باشد و یا رفتنش برای عیادت

مریض، صلهٔ ارحام، انجام حجّ، تشییع جنازه و زیارت قبر شوهرش باشد، لیکن احتیاط آنست که شب در همان خانه بخوابد که در زمان حیات همسرش در آن زندگی می‌کرده است.

﴿مسئلهٔ **۳۳۱۲**﴾ابتدای عدّهٔ وفات از همان زمانی است که زن از مرگ شوهر مطّلع می‌شود.

﴿مسئلهٔ **۳۳۱۳**﴾اگر شوهر زنی در جبههٔ جنگ یا در منطقه‌ای، به عللی مفقود الاثر شده باشد طوری که از او خبری نشود به‌طور کلّی سه حالت دارد:

۱- زن یقین کند شوهرش از دنیا رفته است که مطمئنّاً در این صورت واجب است از زمانی که یقین پیدا کرده، عدّهٔ وفات نگاه دارد و پس از آن می‌تواند ازدواج کند.

۲- یقین کند شوهرش زنده است اگرچه جایش را نداند که در این صورت هم باید صبر کند و مخارج زندگی را از اموال شوهر بردارد و اگر ندارد از صدقات و بیت المال تأمین شود.

۳- نداند که شوهرش زنده است، در این صورت اگر شوهر مالی داشته باشد که بردارد و مصرف کند یا پدر و جدّ پدری و یا وکیل شوهر، چه از مال شوهر یا از محل دیگر مخارجش را تأمین کنند، باید صبر کند و اگر آنان مخارج او را تأمین نکنند حاکم شرع باید آنان را وادار کند که مخارج زن را تأمین کنند و اگر به هیچ وجه مخارج زن تأمین نمی‌شود، زن حق دارد به حاکم شرع جامع شرایط رجوع کند و او دستور خواهد داد که زن از زمان مراجعه به وی چهار سال صبر کند و در این مدّت با هر وسیلهٔ ممکن دربارهٔ شوهر او تحقیق و بررسی به عمل می‌آورد، اگر ثابت شود زنده است باید زن صبر کند و اگر ثابت نشد که زنده است، حاکم شرع به پدر یا جدّ پدری یا وکیل شوهر دستور می‌دهد که زن را طلاق دهند و اگر هیچ کدام از آنها موجود نیستند، خود حاکم شرع او را طلاق می‌دهد و بعد از طلاق مقدار چهار ماه و ده روز- به اندازهٔ عدّهٔ وفات- عده نگاه می‌دارد و بعد از اتمام عدّه می‌تواند شوهر کند. چنانچه شوهر اوّل پس از ازدواج دوّم زن یا پس از تمام شدن عدّهٔ او- اگرچه قبل از شوهر کردن وی باشد- پیدا شود، هیچ حقّی بر زن ندارد و در صورت عدم ازدواج زن، اگر شوهر بخواهد با او ازدواج کند، عقد مجدد می‌خواهد، ولی اگر شوهر در بین مقدار عدّه پیدا شود، حق دارد به او رجوع کند، چه بعد از گذشتن مقدار عدّهٔ طلاق و قبل از پایان یافتن عدّهٔ وفات پیدا شود یا اینکه قبل از گذشتن حتی مقداری از عدهٔ طلاق پیدا شود، بلکه در این صورت به طریق اولی حق دارد رجوع کند.

﴿مسئلهٔ **۳۳۱۴**﴾ظاهر آنست، این عدّه اگرچه به مقدار عدّهٔ وفات است ولیکن عدّهٔ طلاق است و طلاق رجعی است بنابراین نفقهٔ او بر شوهر واجب است و اگر زن از دنیا برود و بالعکس، هر دو از هم ارث می‌برند و پس از طلاق بر زن حِداد واجب نیست.

﴿مسئلهٔ **۳۳۱۵**﴾اگر زنی که شوهرش سفر کرده است، یقین به مرگ شوهر پیدا کند و عدّهٔ وفات نگاه دارد و پس از تمام شدن عدّه شوهر کند و پس از آن همسر اول از سفر بازگردد، زن باید از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اول حلال است، منتها اگر شوهر دوم با او نزدیکی کرده باشد، باید پس از جدا شدن به مقدار عدّهٔ طلاق صبر کند و شوهر اول هم با او نزدیکی نکند تا وضعیت زن از

جهت بارداری و غیره مشخّص شود و شوهر دوّم هم باید مهری مطابق مهر زنان مانند او، به او بدهد و اگر بین مهر المثل و مهری که معین کرده‌اند، تفاوت باشد، در مقدار تفاوت با هم مصالحه کنند و زن در مدّت عدّه مخارجی از شوهر دوّم طلب ندارد، زیرا عدّهٔ طلاق رِجعی نیست و حرام ابدی است چون با زن شوهردار نزدیکی صورت گرفته است.

﴿مسئلهٔ ۳۳۱۶﴾اگر زنی یقین کند شوهرش از دنیا رفته است و بعد از تمام شدن عدّهٔ وفات، شوهر کند و بعد معلوم شود شوهر او در آن هنگام نمرده بود بلکه بعد از آن مرده است، واجب است از شوهر دوّم جدا شود و در صورتی که آبستن است به مقدار عدّهٔ طلاق- طبعاً تا زمان وضع حمل- برای شوهر دوم عدّه نگهدارد و بعد از وضع حمل برای شوهر اول عدّهٔ وفات نگاه دارد ولی اگر آبستن نباشد، ابتدا برای شوهر اولی عدّهٔ وفات و بعد برای شوهر دوّم- اگر با او نزدیکی کرده باشد- عدّهٔ طلاق نگاه دارد و در هر دو صورت شوهر دوم دیگر نمی‌تواند با آن زن ازدواج کند و اگر با زن نزدیکی نکرده باشد زن فقط برای شوهر اول عدّهٔ وفات نگهدارد و پس از سپری شدن زمان عدّهٔ وفات- چون دخولی صورت نگرفته- می‌تواند با شوهر دوم ازدواج کند.

ج- عدّهٔ نزدیکی از روی شبهه

﴿مسئلهٔ ۳۳۱۷﴾اگر کسی با غیر همسر خود اشتباهاً و به گمان اینکه زن خودش است نزدیکی کند چه زن بداند و از طرف زن، زنا باشد و چه نداند و گمان کند شوهرش است، بر زن واجب است عدّه نگهدارد و عدّهٔ آن مانند عدّهٔ طلاق است.

﴿مسئلهٔ ۳۳۱۸﴾اگر مرد بداند زن همسر او نیست و با او زنا کند، ولی زن خیال کند شوهر خودش است، زن باید علی‌الأحوط بلکه علی‌الأقوی عدّه نگاه دارد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۱۹﴾عدّه‌ای که در صورت نزدیکی از روی اشتباه، باید نگاه داشته شود، به اندازهٔ عدّهٔ طلاق است و همان طور که گفته شد در طول مدّت عدّه، شوهر نباید با او نزدیکی کند. ولی اگر آن زن شوهر نداشته باشد، آن کسی که با او اشتباهاً نزدیکی کرده است، حتّی در زمان عدّه می‌تواند با او ازدواج کند.

مسائل متفرّقهٔ عدّه

﴿مسئلهٔ ۳۳۲۰﴾اگر زن بگوید عدهٔ او تمام شده با دو شرط قول او پذیرفته می‌شود:

۱- زن مورد اتّهام نباشد.

۲- از زمان طلاق یا مرگ شوهرش آن‌قدر گذشته باشد که در آن مدّت تمام شدن عدّه امکان داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۲۱﴾زنی که از زنا حامله شده عدّه ندارد و ازدواج با او جایز است و اگر حامله نباشد احتیاط آنست که عدّه نگاه دارد و بعد ازدواج کند. بنا بر احتیاط با زنانی که زنا را حرفهٔ خود قرار داده‌اند، ازدواج نشود مگر آنکه به‌طور کامل توبه کرده باشند و دیگر به آن کار زشت بازنگردند.

﴿مسئلۀ ۳۳۲۲﴾اگر زن یا مرد به جهت یکی از عیوبی که در مسائل گذشته گفته شد، پس از نزدیکی عقد را به هم بزنند یا به علّت شیردادن یا مرتد شدن یکی از آن دو، پس از نزدیکی عقدشان به هم بخورد، زن باید عدّۀ طلاق نگاه دارد ولی در صورت ارتداد شوهر عقد به هم می‌خورد و زن باید عدّۀ وفات نگاه دارد.

﴿مسئلۀ ۳۳۲۳﴾زنی که رحمش برداشته شده یا لوله‌های رحمش را بسته‌اند هم باید عدّه نگه دارد.

مسائل لعان

﴿مسئلۀ ۳۳۲۴﴾مرد حق ندارد و حرام است، به صرف احتمال، یا گمان و یا شایعه‌های بیجا به زن خود نسبت زنا بدهد یا فرزندی را که از زن خودش به دنیا آمده و ممکن است مال خودش باشد از خود نفی کند و اگر مرد نسبت زنا به زن بدهد، حد قذف بر وی جاری می‌شود، مگر آنکه چهار شاهد عادل نزد حاکم شرع بر صحّت آن اقامه کند و یا نزد حاکم شرع جامع شرایط لعان کند که در این صورت اگر زن حاضر به لعان نباشد، با لعان مرد بر زن حد جاری می‌شود و اگر در برابر لعان مرد، زن هم لعان کند، حد از او هم برطرف می‌شود.

﴿مسئلۀ ۳۳۲۵﴾لعان برای دو چیز است:

۱- برای اثبات زنای زن.

۲- برای نفی فرزندی که از آن زن متولد شده و باید نزد حاکم شرع جامع شرایط بوده و هر دو بایستند و علی‌الأحوط تلفظ لعان در حال ایستادن هر کدام از زن و شوهر واقع شود؛ کیفیت لعان در اول سورۀ مبارکه نور و همچنین کتب مفصّل فقهی ذکر شده است.[۱]

﴿مسئلۀ ۳۳۲۶﴾واجب است صیغۀ لعان، شهادت و لعن با همان شکل که در سورۀ نور ذکر شده است واقع شود و اگر هر کدام از آنها را تبدیل کند ولو اینکه از جهت معنا نزدیک به هم باشد، باطل است و لعان واقع نمی‌شود.

﴿مسئلۀ ۳۳۲۷﴾پس از آنکه لعان به صورت صحیح و جامع شرایط انجام شد، احکام زیر بر آن مترتّب می‌شود:

۱- زن و شوهر از هم جدا می‌شوند.

۲- زن بر آن مرد حرام ابدی می‌شود.

۳- حد از کسی که لعان کرده بر طرف می‌شود.

۴- اگر لعان برای نفی فرزند باشد، خویشاوندی بین این فرزند و مرد و خویشان او منقطع می‌شود

---

۱. از جمله کتاب مهذّب الأحکام، ج ۲۶، ص ۲۴۴ تا ۲۶۷.

و از یکدیگر ارث نمی‌برند ولی بین فرزند، مادر و خویشان مادری، نسبت ثابت است و از یکدیگر ارث می‌برند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۲۸﴾اگر یکی از زن و مرد به شرایط لعان عمل نکنند، لعان باطل است و اگر حاکم نیز حکم کند بر اینکه لعان صحیح بوده، حکم او باطل و غیر نافذ است.

احکام وصیت

وصیت آنست که انسان سفارش و توصیه کند پس از مرگش برای او کارهایی انجام دهند یا اینکه پس از مرگ او چیزی از اموالش مِلک کسی بشود یا برای فرزندان خود و یا کسانی که ولایت و اختیار آنان با اوست سرپرست و قیم معین کند؛ به آن کسی که وصیت می‌کند «موصی» و کسی که به او وصیت می‌کنند «وصی» و آن کسی که وصیت می‌شود چیزی به او برسد «موصی له» می‌گویند.

وصیت آن‌قدر مهم است که از رسول گرامی اسلام ﷺ نقل شده که فرمودند: برای مرد مسلمان سزاوار نیست شبی را صبح کند، مگر آنکه وصیت نامه‌اش زیر سرش باشد[1] و نیز از آن بزرگوار نقل شده که فرمودند: هر کس بدون وصیت از دنیا برود به مرگ جاهلیت مرده است[2] و نیز فرمودند: اگر کسی هنگام مرگ خوب وصیت نکند از نظر مردانگی، مروّت و عقل کمبود دارد[3].

﴿مسئلهٔ ۳۳۲۹﴾وقتی که انسان نشانه‌های مرگ را می‌بیند و آثار آن ظاهر می‌شود، واجب است به این دستورات عمل کند:

۱- اگر مردم در نزد وی امانتی دارند هر چه زودتر به آنها برگرداند و اگر به مردم بدهکار است و زمان پرداخت آن رسیده است آن‌را بپردازد و اگر در آن حال توان پرداخت ندارد یا زمان آن نرسیده، واجب است وصیت کند و بر وصیت خود شاهد بگیرد، ولی اگر بدهی او را ورثه می‌دانند و اطمینان هم دارد که ورثه بدهی او را می‌پردازند، وصیت واجب نیست اگرچه در همه حال مطلوب است.

۲- اگر خمس، زکات یا مظالم بدهکار است، واجب است آنها را فوراً به مصارف شرعی برساند و اگر در آن حال قدرت پرداخت ندارد و احتمال می‌دهد کسی تبرّعاً آن‌را پرداخت کند، باید وصیت کند و همچنین است اگر حجّ بر او واجب باشد و در هر صورت وصیت مطلوب است.

۳- اگر نماز و روزهٔ قضا دارد واجب است وصیت کند که از مال خودش بر آنها اجیر بگیرند و بلکه اگر مال هم نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی تبرّعاً و بدون اجرت آنها را انجام دهد، باز

---

۱. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت، ج ۱۹، کتاب الوصایا، باب ۱، ح ۷، ص۲۵۸.
۲. همان، ح ۸، ص۲۵۹.
۳. همان، باب ۶، ح ۲، صص ۲۶۶، ج ۲۶۵.

هم واجب است وصیت کند و اگر قضای نماز و روزهٔ او بر پسر بزرگ‌تر یا سایر ورثه به تفصیلی که در کتاب ارث خواهد آمد، واجب باشد، واجب است به وی اطلاع دهد یا اینکه وصیت کند که برای او بجای آورند.

۴- اگر از دیگران مطالباتی دارد یا نزد دیگران امانتی دارد و یا اموالی دارد و در جایی پنهان کرده است، چنانچه ورثه ندانند و با نگفتن به آنها حقی از ایشان از بین می‌رود، واجب است آنها را مطلع سازد و اگر فرزند صغیری داشته باشد و احتمال بدهد حقّ او ضایع گردد یا ممکن است خودش ضایع شود و آسیب ببیند، واجب است فرد یا افرادی امین را بر او قیم و سرپرست سازد.

شرایط موصی و وصیت

﴿مسئلهٔ ۳۳۳۰﴾وصیت کننده باید عاقل باشد و با اکراه وصیت نکند و طفلی که ده سالش تمام شده و خوب و بد را می‌فهمد، اگر برای امور خیریه و کارهای نیک مانند ساختن مسجد، مدرسه، پل و مانند آن و کمک به خویشان و ارحام خود وصیت کند، وقتی که وصیت خوب و معقول باشد صحیح است. اگر سفیه وصیت کند حتی نسبت به یک‌سوم اموالش برای کمک به ارحام و خویشاوندان یا برای کارهای خیر، محل اشکال است. وصیت ورشکسته‌ای که حاکم شرع جامع شرایط او را از تصرف در اموالش نهی کرده، صحیح نیست چون در هر صورت حقّ طلبکاران بر وصیت مقدّم است، مگر آنکه طلبکاران از حقّ خودشان صرف نظر کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۳۱﴾در وصیت صراحت و نص بودن لفظ شرط نیست بنابراین اگر با کنایه و اشاره مقصود خود را بفهماند وصیت او صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۳۳۳۲﴾اگر نوشته‌ای با امضا و مهر میت پیدا شود در صورتی که مقصودش را بفهماند و معلوم شود که برای وصیت نوشته شده واجب است که بدان عمل شود.

﴿مسئلهٔ ۳۳۳۳﴾کسی که عمداً، انتحار و خودکشی کرده است چه بر خودش زخم وارد کرده یا خود را مسموم کند، طوری که یقین پیدا کند می‌میرد اگر پس از خودکشی وصیت کند که مقداری از اموالش را به مصرفی برسانند، وصیت او صحیح نیست، ولی اگر قبل از آن وصیت کرده باشد وصیت او در یک‌سوم اموالش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۳۳۳۴﴾اگر کسی وصیت کند، چیزی را به کسی بدهند، قبول کردن موصی له لازم نیست بلکه اگر آن‌کس- موصی له- در زمان حیات موصی یا بعد از مرگ او وصیت را رد نکند مالک آن چیز می‌شود ولی اگر وصیت را رد کند، چه در حال حیات موصی یا بعد از مرگ او، وصیت او باطل می‌شود اگرچه احوط آنست که بعد از مرگ موصی قبول کند و تنها به قبول کردن دوران حیات موصی اکتفا نکند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۳۵﴾اگر انسان وصیت کند، چیزی را به کسی بدهند و آن فرد قبل از آنکه آن چیز را قبول کند، بمیرد مادامی که ورثهٔ او وصیت را رد نکرده‌اند می‌توانند آن‌را قبول کنند مشروط بر

آنکه موصی، از وصیت خود برنگشته باشد و الاّ حقی بر آن ندارند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۳۶﴾آن کس یا کسانی که وصیت می‌شود به آنان چیزی داده شود باید موقع وصیت به نوعی وجود داشته باشند بنابراین اگر وصیت کنند به بچّه‌ای که ممکن است فلان زن حامله باشد، چیزی دهند یعنی وصیت به معدوم کنند، باطل است ولی اگر وصیت کنند به بچّه‌ای که الان در رحم مادر است چیزی بدهند اگرچه هنوز دارای روح نباشد، وصیت صحیح است در این صورت اگر آن بچّه زنده به دنیا آمد واجب است آن چیزی که وصیت شده به او بدهند و علی‌الأحوط ولی هم از طرف او قبول کند ولی اگر بچّه مرده به دنیا بیاید، وصیت باطل است و آنچه وصیت شده به او بدهند به ورثهٔ موصی می‌رسد و آنان میان خودشان تقسیم می‌کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۳۷﴾کاری که به آن وصیت می‌شود، باید جایز و حلال باشد بنابراین اگر کسی وصیت کند پولی را صرف کمک به ظالم یا ترویج و تقویت باطل کنند، وصیت او باطل است.

﴿مسئلهٔ ۳۳۳۸﴾حقوق واجب الهی مانند حجّ، خمس، زکات، مظالم و حقوق مالی مردمی مثل بدهی و مانند آن، واجب است از اصل مال و دارایی برداشته شود اگرچه میت به آنها وصیت نکرده باشد منتها اگر وصیت کرده باشد آنها را از ثلث مال بردارند در این صورت لازم نیست از اصل مال برداشته باشد مگر آنکه ثلث مال کفایت نکند. ولی واجبات بدنی مانند نماز و روزه، اگر وصیت کرده باشد مطابق وصیت و اگر وصیت نکرده باشد یا اینکه وصیت کرده ولی ثلث مال بر آن کفایت نمی‌کند و پسر بزرگ‌تر یا وارث دیگری که عهده‌دار آنها باشد نیز وجود ندارد، احتیاط آنست که از سهم الارث وارث‌هایی که صغیر نیستند برای ادای آنها پرداخت شود.

﴿مسئلهٔ ۳۳۳۹﴾اگر ترکهٔ میت از بدهی و حجّ واجب و خمس و زکات و مظالم که بر او واجب است، زیاد بیاید، اگر وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از آن‌را به مصرف برسانند واجب است مطابق وصیت عمل شود و اگر وصیت نکرده باشد، هر چه باقی مانده متعلق به ورثه است.

﴿مسئلهٔ ۳۳۴۰﴾وقتی که کسی از دنیا رفت از اصل مال او، ابتدا کفن و سپس بدهیهایش را برمی‌دارند چه آن بدهیها از قبیل حقوق مالی مردم باشد، مثلاً بدهکار بوده یا مردم امانتی نزد وی داشته‌اند و یا از قبیل خمس، زکات و مظالم عباد باشد که حقوق مالی الهی است و بعد از آنکه آنها را برداشتند، از باقی مانده از مقدار یک‌سوم آن وصیتهای وی را انجام می‌دهند و سپس دوسوم باقی مانده را، ورثه مطابق مافَرَضَ‌اللّٰه میان خود تقسیم می‌کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۴۱﴾وصیت به‌طور کلّی به مقدار یک‌سوم دارایی میت صحیح است و نسبت به مازاد آن وقتی صحیح است که ورثه اجازه بدهند بنابراین اگر مالی که میت وصیت می‌کند به مصرف خاصی برسد، از مقدار یک‌سوم داراییهای او بیشتر شود، چنانچه وارثان او که می‌توانند اجازه بدهند، حرفی بزنند یا عملی انجام دهند که دلالت کند بر اجازه دادن به وصیت او، وصیت صحیح است و صرف رضایت باطنی آنها کفایت نمی‌کند و اگر مدّتی بعد از مرگ او هم اجازه بدهند کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۴۲﴾اگر کسی مصرفی را برای مالی معین کرده و آن مال بیش از یک‌سوم دارایی باشد و ورثه قبل از مرگ اجازه دهند به وصیت وی عمل شود، پس از مرگ وی حق ندارند از اجازه‌ای که داده‌اند برگردند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۴۳﴾اگر کسی وصیت کند از ثلث دارایی‌اش خمس، زکات، نماز، روزه و نیز کارهای مستحبی و مراسم سوگواری انجام دهند در صورتی که وصیت او به ترتیب باشد و یک‌سوم دارایی او از مورد اول زیاد بیاید، پس از انجام مورد اول، ترتیب را رعایت کرده و با همان وضع و ترتیبی که در وصیت آمده عمل کنند هرچند آنچه اول آمده عملی مستحبی باشد ولی اگر یک‌سوم دارایی برای همهٔ آنها کفایت نکند، در این صورت واجبات مالی مانند خمس و زکات را از اصل مال بر می‌دارند ولی واجبات بدنی مانند نماز و روزهٔ قضای خود میت، اگر پسر بزرگ‌تر یا وارث دیگری که عهده‌دار شود وجود نداشته باشد، احتیاطاً بقیهٔ وارثان که صغیر نیستند از سهم خودشان بدهند و برای او نماز و روزهٔ قضا بجا آورند و اگر وصیت او ترتیب نداشته باشد در این صورت اول باید واجبات مالی و بدنی را انجام دهند، اگر چیزی پس از انجام واجبات مالی و بدنی از ثلث اضافه ماند یا ورثه اجازه دادند از ترکه بیش از مقدار ثلث برداشته شود، پس از آنها کارهای مستحبی را انجام دهند و اگر مقدار ثلث از واجبات بدنی کم می‌آید، میان واجبات مالی و بدنی به نسبت توزیع کنند و کسری واجب مالی را از اصل مال و کسری واجب بدنی را وارثان کبیر از سهم خودشان، احتیاطاً می‌پردازند و اگر ورثه اجازه ندادند، در این صورت وصیت نسبت به کارهای مستحبی باطل است.

﴿مسئلهٔ ۳۳۴۴﴾اگر وصیت کند بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه اجیر بگیرند و کار مستحبی هم انجام دهند ولی نگفته باشد که آنها را از ثلث مالش بدهند، واجب است بدهی او را از اصل مالش بدهند و نماز و روزه را که واجب غیر مالی است، اگر ثلث کفایت کند از ثلث بدهند و اگر ثلث کافی نباشد و وارثی که عهده‌دار انجام آن باشد، وجود نداشته باشد، بنا بر احتیاط از سهم وارثان کبیر، آن‌را بپردازند و کارهای مستحبی را اگر آن ثلث کافی باشد یا اگر ورثه اجازه دادند انجام دهند وگرنه به مقدار ممکن عمل کنند و در تمامی این صور ترتیب را با همان وضعیت که در وصیت ذکر شده رعایت کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۴۵﴾اگر برای مخارج ایام سوگواری خود وصیت نکرده باشد، چنانچه ورثهٔ بالغ اجازه دادند می‌شود از سهم آنان آن مخارج را پرداخت ولی از سهم ورثهٔ نابالغ نمی‌توان چیزی را بابت مخارج پرداخت و اگر آنان هم اجازه ندهند، تنها می‌توان از اموال و داراییهای او کفن، بدهیها و واجبات دیگر مالی را برداشت.

﴿مسئلهٔ ۳۳۴۶﴾اگر کسی از دنیا برود و وصیت نداشته باشد یا وصیت کرده باشد ولی وصی او هم از دنیا رفته و مأذون به انتخاب وصی به جای خودش نبوده است یا اگر مأذون بوده کسی را از طرف خود تعیین نکرده باشد، نظارت بر امور، کارها و اموال او بر عهدهٔ حاکم شرع جامع شرایط

است.

﴿مسئلۀ ۳۳۴۷﴾اگر موصی از وصیت خود برگردد یا کاری کند که نتیجۀ آن انصراف از وصیت اولی باشد، مثلاً ملکی را که وصیت کرده بود بعد از مرگش به کسی بدهند، بفروشد، وصیت باطل می‌شود یا اینکه وصیت قبلی را تغییر دهد مثلاً قبلاً کسی را قیم و سرپرست بچّه‌های خود قرار داده بود ولی پس از آن دیگری را به جای او معین کند یا مالی را که گفته بود به کسی بدهند، بگوید به کس دیگری بدهند، وصیت قبلی باطل است و مطابق وصیت دوم باید عمل شود.

﴿مسئلۀ ۳۳۴۸﴾اگر کسی وصیت کند ثلث مال او را به مصرف خاصی برسانند، واجب است مطابق آن عمل کنند و اگر وصیت کند آن‌را نفروشند بلکه نگهدارند و در مسیر درآمد قرار دهند و سود آن‌را به مصرف خاصی برسانند، واجب است مطابق وصیت عمل کنند.

﴿مسئلۀ ۳۳۴۹﴾اگر کسی در حال مرض و بیماری که به خاطر آن می‌میرد مقداری از اموالش را به کس دیگری ببخشد و به صورت منجَّز و قطعی به خود طرف یا وکیلش تحویل دهد و بعد وصیت کند بعد از مرگش مقداری هم به کس دیگری بدهند، آنچه در دوران مرض بخشیده از اصل مال است و نیازی به اجازۀ ورثه ندارد ولی آنچه وصیت کرده، اگر به مقدار ثلث مالش باشد، باید مطابق وصیت عمل شود و نیاز به اجازۀ ورثه ندارد و اگر بیشتر از مقدار ثلث باشد باید برای مقدار زیاده از ثلث، از ورثه اجازه بگیرند.

﴿مسئلۀ ۳۳۵۰﴾اگر انسان این طور وصیت کند، فلانی وصی من است و اگر او از دنیا رفت فلان کس وصی من است، اگر وصی اول از دنیا برود وصی دوم اگر از کارهای میت مانده باشد، واجب است آنها را انجام دهد.

﴿مسئلۀ ۳۳۵۱﴾اگر کسی در حال مرضی که به آن می‌میرد بگوید فلان مقدار به کسی بدهکارم، اگر متهم باشد که برای زیان رساندن به ورثه این حرف را زده است باید آن‌را از ثلث مالش بدهند ولی اگر متهم نبوده و کس دیگری نیز منکر سخن او نباشد، باید از اصل مال پرداخت شود.

وصی و شرایط آن

﴿مسئلۀ ۳۳۵۲﴾وصی باید عاقل، امین و مورد اطمینان باشد و در صورتی که موصی مسلمان باشد، وصی هم باید مسلمان باشد چه عمل به وصیت موجب استیلا به ورثه بشود، چه نشود؛ ولی اگر موصی کافر است لازم نیست وصی مسلمان باشد و در صورتی که به‌طور منفرد و مستقل می‌خواهد کسی را وصی کند، احتیاط واجب آنست که بالغ باشد. بنابراین اگر موصی بالغ و غیر بالغ را با هم وصی خود قرار دهد، صحیح است، در این صورت بالغ مستقلّا به وصیت عمل می‌کند و پس از بلوغ صغیر، با هم به وصیت عمل می‌کنند. اگر صغیر قبل از بلوغ بمیرد یا دیوانه شود، وصی بالغ مانند گذشته به‌طور مستقل و انفرادی عمل به وصیت را ادامه می‌دهد.

﴿مسئلۀ ۳۳۵۳﴾اگر کسی چند نفر را برای خود وصی قرار دهد در صورتی که موصی اجازه داده

باشد اوصیاء هر کدام مستقلاً به وصیت عمل کنند، آنها مـی‌تواننـد آن کـار را انجـام دهنـد و لازم نیست برای کار خود از دیگری اجازه بگیرند، ولی اگر اجازه نداده باشد- چه تصریح کـرده باشـد همگی با هم عمل کنند یا نکرده باشد- واجب است با نظر یکـدیگر عمـل بـه وصـیت کننـد، اگـر حاضر نشوند با هم عمل به وصیت کنند و در تشخیص مصالح با هم اخـتلاف داشـته باشـند و اگـر تأخیر در عمل و مهلت دادن باعث می‌شود عمل به وصیت به تـأخیر بیفتـد و معطّـل بمانـد، حـاکم شرع جامع شرایط آنان را وادار می‌کند هماهنگ باشند و از اختلافات دست بردارند و اگر اطاعـت نکنند و از اختلافات دست برندارند، به جای آنها افراد دیگری را معین می‌کند و اگـر یکـی عامـل اختلاف بوده، به جای او کس دیگری را معین می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۵۴﴾اگر انسان بفهمد کسی او را وصی خود قرار داده است، اگر نـاتوانی و نارضـایتی خود را به موصی اطلاع داده باشد، لازم نیست به وصیت عمل کند و اگر اطلاع نداده، واجب است به وصیت عمل کند و اگر وصی قبل از مرگ موصی متوجّه نشـود او را وصـی قـرار داده اسـت یـا فهمیده ولی عدم رضایت خود را به اطلاع او نرسانیده باشد، واجب است بـه وصـیت عمـل کنـد و همچنین اگر وصی موقعی متوجّه شود که مریض به علت شدت بیماری نمی‌تواند به کـس دیگـری وصیت کند واجب است وصیت را قبول کند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۵۵﴾اگر پس از مرگ موصی، وصی مجنون شود، وصایتش باطل می‌شود و اگر پـس از مدّتی خوب شود، وصایتش برنمی‌گردد و اگر بخواهد به وصایت خـود ادامـه دهـد، احتیـاج بـه نصب جدید از طرف حاکم شرع جامع شرایط دارد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۵۶﴾اگر خیانت وصی معلوم شود، حاکم شرع حق دارد او را عزل کرده و دیگـری را به جای او نصب کند یا اگر صلاح بداند، فرد امینی را در کنار او قرار دهد و اگر عجز و ناتوانی او از انجام وصیت ظاهر شود کسی را در کنارش قرار می‌دهد که در انجام وصیت کمکش کند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۵۷﴾وصی امین است و آنچه در دست او قرار می‌گیرد- اگر بدون کوتـاهی کـردن و زیاده‌روی، گرچه به سبب مخالفت با وصیت باشد- از بین برود، ضامن نیست، بنابراین اگر به علت کوتاهی یا زیاده‌روی از بین برود و یا اتلاف کند ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۳۳۵۸﴾وصی حق ندارد برای انجام کارهایی که موصی معین کرده خود او انجـام دهـد، کس دیگری را به جای خود تعیین کند و خود کناره‌گیری کنـد مگـر اینکـه بدانـد، مقصـود میـت صرفاً انجام وصیت بوده و روی شخص خاصی نظر نداشته است، در این صورت می‌توانـد دیگـری را معین کند و خودش کنار برود.

﴿مسئلهٔ ۳۳۵۹﴾اگر کسی دو نفر را وصی قرار دهد که آن دو نفـر مشـترکاً عمـل کننـد، چنانچـه یکی از آنها بمیرد یا دیوانه و یا کافر گردد، حاکم شرع جامع شرایط دیگری را بـه جـای او تعیـین می‌کند و اگر هر دو بمیرند یا دیوانه شوند و یا کافر گردند، حاکم شرع واجد شرایط جـای هـر دو نفر کسان دیگری را معین می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۶۰﴾کسی که سرپرست اولاد صغیر میت شده و موصی برای او اجرتی تعیین نکرده باشد- چه قیم غنی باشد یا فقیر- می‌تواند از دارایی صغیر برای خدمات و کارهایی که انجام می‌دهد، مزد مناسب بردارد، هرچند در صورت غنی بودن، برداشتن مزد خلاف احتیاط است.

﴿مسئلهٔ ۳۳۶۱﴾وصی در ارتباط با اجرت کارهایی که انجام می‌دهد، چند حالت ممکن است داشته باشد:

۱- مورد وصیت از قبیل معاملات و داد و ستد باشد، در این صورت اگر موصی برای وصی اجرت تعیین نکند و خواسته باشد که وصی به‌طور رایگان آن‌را انجام بدهد، در این صورت واجب است، وصی عمل به وصیت کند و حق ندارد چیزی به عنوان مزد و اجرت از مال میت بردارد و همچنین اگر ظاهر وصیت، عمل به آن به‌طور رایگان باشد، اخذ اجرت جایز نیست و اگر موصی برای آن کار اجرت تعیین کند و وصی هم به‌طور رایگان انجام ندهد، وصی اجرت و مزد آن‌را طلبکار است.

۲- مورد وصیت انجام دادن عبادات مانند حجّ از واجبات مالی و نماز و روزه از واجبات بدنی برای میت باشد که اگر وصی انجام آنها را در زمان حیات میت به صورت رایگان قبول کرده است واجب است به آن عمل کند و اگر انجام آن‌را به‌طور رایگان قبول نکرده بلکه با اجرت قبول کرده است، این فرض دو حالت دارد:

الف- موصی اجرت انجام آنها را معین کرده باشد، در این صورت حکم اجاره را دارد و وصی واجب است مطابق وصیت عمل کند و اجرت معین را از مال میت بردارد.

ب- موصی اجرت آن‌را به صورت غیر معین قرار داده باشد، در این فرض به علت اینکه اجرت معین نشده اجاره باطل است، ولی وصی می‌تواند اجرت مانند این عمل را از مال میت بردارد چون عمل محترم است و وصی قصد انجام رایگان آن را نداشته است.

۳- وصیت به صورت جعاله باشد مثلاً موصی گفته باشد هر کس پس از مرگ من از طرف من حج بجای آورد یا فلان کار را بکند، فلان مبلغ از دارایی من مال او باشد، وصی وقتی آن کار را انجام داد به همان مقدار که مقرر شده، استحقاق اجرت را دارد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۶۲﴾اگر کسی بگوید من وصی میت هستم که مال او را به فلان مصرف برسانم یا اینکه میت مرا قیم بچّه‌های خودش قرار داده است، در صورتی می‌توان گفتهٔ او را قبول کرد که یا انسان از گفتهٔ وی یقین و اطمینان حاصل کند و یا دو مرد عادل خبر دهند و اگر کسی بگوید میت وصیت کرده به من فلان مبلغ را بدهند، این ادعا مانند همهٔ دعاوی مالی با شهادت دو مرد عادل و قسم مدعی یا با شهادت یک مرد عادل و دو زن عادله و نیز با شهادت چهار زن عادله قابل اثبات است. اگر یک زن عادله شهادت دهد، مقدار یک چهارم، اگر دو زن عادله شهادت دهند مقدار نصف، اگر سه زن عادله شهادت دهند مقدار سه چهارم و اگر چهار زن عادله شهادت دهند باید همهٔ آن چیزی را که طرف ادعا می‌کند به او بدهند و اگر دو مرد ذمّی که در دین خود عادل

هستند گفته و ادعای وی را تصدیق کنند، چنانچه میت ضرورت داشته و ناچار بوده است وصیت کند و مرد و زن عادل مسلمان موقع وصیت حضور نداشته است، باید چیزی را که مدّعی مطالبه می‌کند به او بدهند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۶۳﴾اگر وصی بعضی از مصارف تعیین شده از طرف موصی را فراموش کند، باید آن مقدار را به مصرف خیرات و کارهای خوب برساند.

ارث و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۳۳۶۴﴾اسباب ارث و موجبات آن در مجموع سه چیز است:

۱- خویشاوندی و فامیلی نسبی که عمدهٔ مسائل ارث مربوط به همین است و خود عامل سببی به سه دسته کلّی تقسیم می‌شود که در مسئلهٔ ۳۳۷۲ گفته خواهد شد.

۲- خویشاوند سببی یا زوجیت که منحصراً در باب زوج و زوجه مطرح است و به وسیلهٔ آن زن از شوهر و شوهر از زنش ارث می‌برند، در صورتی که زوجیت دائمی باشد وگرنه در زوجیت موقّت از یکدیگر ارث نمی‌برند، مگر آنکه در ضمن عقد نکاح موقّت شرط ارث کرده باشند.

۳- «ولاء» یعنی به سبب اینکه به نوعی نسبت به دیگری ولایت داشته و صاحب اختیار باشد، در صورت نبودن خویشاوندان نسبی، ولی، از آن کسی که نسبت به او ولایت دارد، ارث می‌برد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۶۵﴾ارث به واسطهٔ ولاء بر سه قسم است:

اول- «ولاء عِتق» که به سبب آن مولا از عبد خود، که آزادش کرده است ارث می‌برد، مشروط بر آنکه فامیل نسبی نداشته باشند.

دوم- «ولاء ضمان جریره» است یعنی اینکه انسان با کسی قرار بگذارد در زندگی کمک او بوده و ضامن جنایات او باشد و در عوض از او ارث ببرد.

سوم- «ولاء امامت» است که به سبب آن امام مسلمین از کسی که هیچ وارثی ندارد ارث می‌برد؛ و لازم به یادآوری است که موضوع عتق این زمان موضوعاً منتفی است و ضمان جریره اگرچه با این خصوصیت متعارف نیست، ولی کاملاً قابل انطباق با بیمه است و ممکن است این موضوع در قالب بیمه مطرح شود.

موانع ارث

﴿مسئلهٔ ۳۳۶۶﴾موانع ارث که در فقه مطرح شده زیاد است ولی آن چیزهایی که از اصل ارث بردن انسان مانع می‌شود عبارتند از:

الف- رقیت و بنده بودن؛ کسی که رقّ و بندهٔ دیگری است- اگرچه فرزند یا پدر میت باشد- از او ارث نمی‌برد.

ب- کفر؛ کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، اگرچه مسلمان از کافر ارث می‌برد.

ج- قتل عمد؛ اگر کسی دیگری را عمداً بکشد، قاتل از مقتول ارث نمی‌برد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۶۷﴾مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی کافر اگرچه پدر یا پسر میت باشد، از میت مسلم ارث نمی‌برد، حتی اگر کافر اصلی یا مرتد باشد، بنابراین اگر مسلمانی از دنیا برود و هم وارث مسلمان و هم وارث غیر مسلمان داشته باشد، همهٔ اموال و دارایی میت مسلمان به وارث مسلمان می‌رسد،آن وارث مسلمان جزء دستهٔ دوم و سوم و آن کافر جزء دستهٔ اول باشد و اگر آن میت مسلمان هیچ وارث مسلمان نداشته باشد ارث او به امام مسلمین می‌رسد و در عصر حاضر که عصر غیبت است در اختیار فقیه و مجتهد جامع شرایط است.

﴿مسئلهٔ ۳۳۶۸﴾اگر کافر از دنیا برود و وارث مسلمان داشته باشد تمام ارث او به وارث مسلمان می‌رسد اگرچه جزء دسته دوم و سوم باشد ولی اگر وارث مسلمان نداشته باشد در صورتی که کافر به سبب ارتداد کافر نشده باشد، ارث او به ورثهٔ کافر می‌رسد و اگر به سبب ارتداد کافر شده، در حکم مسلمان است که ارث او به کافر نمی‌رسد، بلکه اگر وارث مسلمان نداشته باشد در حکم بلا وارث بوده و ارث او مال امام معصوم علیه‌السلام و در دوران غیبت در اختیار فقیه جامع شرایط است.

﴿مسئلهٔ ۳۳۶۹﴾قاتل اگرچه خودش ارث نمی‌برد، ولی مانع ارث دیگری نمی‌شود؛ بنابراین اگر فرزند پدر خود را عمداً و به ناحق بکشد و میت فرزند دیگری نداشته باشد هر چند خود قاتل ارث نمی‌برد، ولی بچّه‌های قاتل از مقتول ارث می‌برند. ولی اگر کسی از دستهٔ اول جز قاتل، وجود نداشته باشد، دستهٔ دوم ارث می‌برند و اگر دستهٔ دوم هم وجود نداشته باشند دستهٔ سوم ارث می‌برند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۷۰﴾اگر کسی یکی از نزدیکانش را به عمد و به ناحق بکشد، قاتل از ارث مقتول محروم می‌شود، ولی اگر به سبب خطا یا شبه عمد باشد از او ارث می‌برد، اگرچه ارث بردن او از دیهٔ قتل، محل اشکال و شاید محل منع است و علی‌الأحوط با ورثهٔ دیگر مصالحه کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۷۱﴾کسانی که به سبب خویشاوندی و نسب ارث می‌برند، سه دسته هستند:

۱- پدر و مادر و اولاد میت و با نبودن اولاد، اولادِ اولاد و هر چه پایین روند هر کدام از آنها به میت نزدیک‌تر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته وجود دارد دستهٔ دوّم ارث نمی‌برند.

۲- پدربزرگ و مادربزرگ و هرچه بالاتر روند، پدری باشند یا مادری، برادر و خواهر میت و در صورت نبودن، اولاد آنها هر چه پایین روند، هر کدام از آنها که نزدیک‌تر است از میت ارث می‌برد و تا یک نفر از دستهٔ دوّم وجود دارد دستهٔ سوّم ارث نمی‌برد.

۳- عمو، عمّه دایی و خاله، هر چه بالا روند و اولاد آنها هر چه پایین روند و مادامی که یک نفر از عمو، عمّه، دایی و خاله‌های میت وجود داشته باشند اولادشان ارث نمی‌برند، منتها اگر میت عموی پدری و پسر عموی پدری و مادری داشته و غیر از اینها وارث دیگری نداشته باشد، ارث او به عموی پدری با اینکه نزدیک‌تر است نمی‌رسد، بلکه ارث به پسر عموی پدری و مادری می‌رسد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۷۲﴾زن و شوهر از یکدیگر ارث می‌برند و با هر سه دسته از وراث نسبی و همچنین با اقسام ولاء که گذشت همراه می‌شوند.

ارث دستهٔ اول

﴿مسئلهٔ ۳۳۷۳﴾اگر وارث میت فقط یک نفر از دستهٔ اول باشد، مثلاً فقط یک دختر داشته باشد یا فقط پدر یا مادر داشته باشد، همهٔ دارایی به او می‌رسد. اگر چند پسر یا چند دختر داشته باشد همهٔ دارایی به‌طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود، ولی اگر وراث میت مختلف باشند مثلاً یک پسر و یک دختر باشند و یا چند پسر و چند دختر، مال باید بین آنها طوری تقسیم شود که به هر پسر دو برابر سهم دختر برسد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۷۴﴾اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند، مال را به سه قسمت تقسیم می‌کنند، دو قسمت از آن به پدر و یک قسمت را مادر می‌برد، ولی اگر میت دو برادر یا چهار خواهر و یا یک برادر و دو خواهر همراه پدر و مادر داشته باشد، در صورتی که همهٔ آنها زنده، مسلمان و آزاد باشند و با میت از نظر پدری یکی باشند، چه مادرشان هم یکی باشد چه نباشد، برادران و خواهران با بودن پدر و مادر اگرچه ارث نمی‌برند، چون با بودن طبقهٔ اول نوبت به طبقهٔ دوم نمی‌رسد، ولی وجود آنها باعث می‌شود مادر نتواند بیش از مقدار یک‌ششم سهم ببرد، بنابراین مال به شش قسمت تقسیم می‌شود، یک قسمت آن مال مادر و مابقی را پدر می‌برد و در حقیقت چون مخارج آنها بر گردن پدر است او بیشتر سهم می‌برد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۷۵﴾اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک دختر باشند، اگر میت دو برادر یا چهارخواهر یا یک برادر و دو خواهر نداشته باشد، مال را پنج قسمت تقسیم می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت را می‌برد چون اصل فریضه شش است، به دلیل اینکه پدر و مادر اگر همراه فرزند باشند، به صورت مافرض اللّه یک‌ششم سهم می‌برند، ولی تعداد سهام پنج است چون سه سهم مال دختر و دو سهم مال پدر و مادر است، بنابراین مال را به سی سهم تقسیم می‌کنند دختر به عنوان مافرض اللّه نصب آن‌را که یک‌دوم است می‌برد-پانزده سهم- پدر یک‌ششم یعنی پنج سهم- به عنوان فرض- و مادر نیز یک‌ششم- پنج سهم- به صورت فرض می‌برد که جمعاً بیست و پنج سهم می‌شود و پنج سهم باقی مانده اَخماساً[1] در میان آنان تقسیم می‌شود یعنی سه سهم آن مال دختر و به پدر و مادر هر کدام یک سهم به عنوان ردّ برسد، در نتیجه دختر فرضاً و ردّاً هجده سهم و پدر و مادر هر کدام فرضاً و ردّاً شش سهم می‌برند. ولی اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد، مال را به شش قسمت تقسیم می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت می‌برد و یک قسمت باقی می‌ماند و آن یک قسمت باقی مانده دوباره به چهار قسمت تقسیم می‌شود و از آن یک سهم مال پدر و سه

۱. یعنی ۵ قسمت؛ به صورت ۵ سهم میان آن سه نفر تقسیم می‌شود.

سهم مال دختر است و به مادر یک‌ششم بیشتر نمی‌رسد، چون حاجب دارد و چون عدد سهام در یک سهم باقی مانده، چهار و عدد فریضه شش است- چون سهم هر کدام از پدر و مادر اگر همراه فرزند باشند به عنوان فریضه یک‌ششم است- عدد چهار که عدد سهام است در عدد فریضه- شش- ضرب می‌شود. مطابق حاصل ضرب این دو- عدد بیست و چهار- اصل مال به بیست و چهار قسمت تقسیم می‌شود. دوازده سهم آن به عنوان فریضه و سه سهم از آن به عنوان ردّ به دختر داده می‌شود و چهار سهم دیگر به عنوان فریضه- که یک‌ششم اصل مال است- و یک سهم به عنوان ردّ، جمعاً پنج سهم، به پدر داده می‌شود و باقی مانده که چهار سهم است به عنوان فریضه به مادر داده می‌شود. اگر پدر و دختر رضایت داشته باشند اصل مال را به پنج قسمت تقسیم کنند و به هر کدام از پدر و مادر یک قسمت بپردازند بهتر و بلکه مطابق احتیاط است.

﴿مسئلهٔ ۳۳۷۶﴾اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسر باشند، مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یک‌ششم و پسر چهار قسمت آن‌را می‌برد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به‌طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌کنند و اگر چند پسر و دختر و یک پسر و یک دختر باشند آن چهار قسمت را طوری باید تقسیم کنند که به هر پسر دو برابر هر دختر برسد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۷۷﴾اگر وارث میت فقط پدر و یک پسر یا مادر و یک پسر باشند، مال میت را به شش قسمت تقسیم می‌کنند، یک قسمت آن که همان یک‌ششم است به پدر یا مادر و پنج قسمت آن به پسر می‌رسد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۷۸﴾اگر وارث میت، پدر و یک دختر یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می‌کنند، یک قسمت مال مادر یا پدر بوده و سه قسمت باقی مانده به دختر می رسد در واقع اضافه‌ای که به پدر مادر می‌رسد از باب ردّ است نه از باب فرض.

﴿مسئلهٔ ۳۳۷۹﴾اگر وارث میت فقط پدر یا مادر با یک پسر و یک دختر یا چند پسر و چند دختر باشد، مال را به شش قسمت تقسیم می‌کنند یک قسمت که همان سدس است مال پدر یا مادر است و مابقی را باید طوری تقسیم کنند که به هر پسری دو برابر دختر برسد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۸۰﴾اگر وارث میت فقط پدر و چند دختر یا مادر و چند دختر باشند، مال را به پنج قسمت مساوی تقسیم می‌کنند یک قسمت آن که همان سدس است به پدر یا مادر می‌رسد و چهار قسمت دیگر را دخترها بین خودشان به‌طور مساوی تقسیم می‌کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۸۱﴾اگر میت خودش فرزند ندارد، ولی نوه دارد، نوهٔ پسری اگرچه دختر باشد سهم پسر میت و نوهٔ دختری اگرچه پسر باشد سهم دختر میت را می‌برند و اگر نوهٔ دختری و پسری میت متعدد باشند، سهم هر یک از دختر و پسر میت بین اولاد آنها اگر هم جنس باشند به‌طور مساوی و اگر مختلف باشند به‌طوری که هر پسر دو برابر دختر سهم ببرد، تقسیم می‌شود، مثلاً اگر میت چهار نوه داشته باشد یک پسر و دختر از یک دختر و یک پسر و یک دختر از یک پسر، در این صورت مال را به سه قسمت تقسیم می‌کنند دو قسمت مال پسر میت که فرض این است که مرده است و

یک قسمت آن مال دختر میت که آن هم فرضاً مرده است، بعد آن دو قسمت را نوه‌های پسری طوری تقسیم می‌کنند که پسر دو برابر دختر سهم می‌برد و آن یک قسمت را هم نوه‌های دختری طوری تقسیم می‌کنند که پسر دو برابر دختر سهم می‌برد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۸۲﴾با وجود پدر و مادر، پدربزرگ و مادربزرگ میت ارث نمی‌برند منتها اگر سهم پدر و مادر بیشتر از یک‌ششم مال باشد، بهتر است یک‌ششم از کل ترکه را به پدربزرگ یا مادربزرگ به عنوان اطعام و هدیه بدهند و اگر هر دو زنده باشند، یک‌ششم را بین آنها به‌طور مساوی تقسیم کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۸۳﴾مقصود از بنوّت و فرزندی که از انسان ارث می‌برد بچّه ایست که از نطفهٔ او متولّد شده، چه از زن دائمی باشد یا موقّت، بنابراین اگر کسی نازا و عقیم است و بچّه دار نمی‌شود و کسی را به عنوان فرزندی می‌پذیرد، بچّهٔ او نمی‌شود و از او ارث نمی‌برد، ولی اگر در زمان حیات خود چیزی به وی ببخشد مانند دیگران مانعی ندارد و حق هم ندارد شناسنامه او را به نام خود بگیرد چون باعث تضییع حقوق دیگر ورّاث می‌شود، اگرچه اصل عمل از نظر انسان دوستی و عاطفی و اخلاقی کاری پسندیده است و اجر و ثواب دارد.

ارث دستهٔ دوّم

﴿مسئلهٔ ۳۳۸۴﴾دستهٔ دوم از کسانی که به عنوان خویشاوندی نسبی ارث می‌برند عبارتند از جدّ، پدربزرگ و جدّه، مادربزرگ و خواهران و برادران خود میت و اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، اولاد آنان ارث می‌برند و با بودن برادر و خواهر مادری، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند ولی برادر و خواهر مادری ارث می‌برند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۸۵﴾اگر میت تنها یک برادر و یک خواهر وارث داشته باشد، همهٔ مال میت به او می‌رسد و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری و مادری وارث داشته باشد همهٔ مال به‌طور برابر بین آنان تقسیم می‌شود و اگر چند برادر و چند خواهر پدری و مادری وارث داشته باشد هر برادر دو برابر خواهر ارث می‌برد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۸۶﴾اگر میت برادر و خواهر پدری و مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری که از ناحیهٔ مادر با میت جدا هستند ارث نمی‌برند، ولی اگر برادر و خواهر پدری و مادری نداشته باشد و تنها یک برادر یا یک خواهر پدری داشته باشد همهٔ ترکه به وی می‌رسد و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، همهٔ مال به‌طور یکسان بین آنها تقسیم می‌شود و اگر یک یا چند برادر و یک خواهر و یا چند خواهر پدری داشته باشد هر برادر دو برابر هر خواهر ارث خواهد برد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۸۷﴾اگر میت فقط یک خواهر و یا یک برادر مادری به عنوان وارث داشته باشد که از طرف پدر با میت جداست همهٔ مال به وی می‌رسد و اگر چند برادر مادری و یا چند خواهر مادری وارث داشته باشد مال بین آنان به‌طور یکسان تقسیم می‌شود چون همهٔ سهام، سهم مادری

است.

﴿مسئلهٔ ۳۳۸۸﴾اگر میت، برادر و خواهر پدری و مادری و برادر و خواهر تنها پدری و یک برادر یا یک خواهر تنها مادری داشته باشد، با بودن برادر و خواهر پدری و مادری، برادر و خواهر تنها پدری ارث نمی‌برند و برادر و خواهر پدری و مادری با خواهر و برادر تنها مادری ارث می‌برند و مال را به شش قسمت تقسیم می‌کنند، یک‌ششم آن‌را به برادر یا خواهر مادری و بقیه را بین برادر و خواهر پدری و مادری طوری تقسیم می‌کنند که به هر برادر دو برابر خواهر سهم ارث برسد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۸۹﴾اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشند، مال را به سه قسمت تقسیم می‌کنند یک قسمت آن که سهم مادر است، برادران و خواهران مادری به‌طور یکسان بین خودشان تقسیم می‌کنند و مابقی را که دو قسمت است بین برادر و خواهر پدری طوری تقسیم می‌کنند که هر برادر دو برابر خواهر ارث می‌برد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۹۰﴾اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن وی باشند، زن به تفصیلی که در ارث زن و شوهر گفته خواهد شد ارث خودش را می‌برد و برادر و خواهر هم به گونه‌ای که در مسائل گذشته گفته شد ارث خودشان را می‌برند و همچنین اگر زن بمیرد و وارثان او فقط برادر و خواهر و شوهر او باشند، شوهر سهم خود را که نصف اصل مال است می‌برد و برادر و خواهر مطابق مسائل گذشته ارث می‌برند و به جهت ارث بردن زن یا شوهر، از سهم الارث برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی‌شود، بلکه از سهم الارث برادر و خواهر پدری و مادری و یا تنها پدری کم می‌شود، مثلاً اگر میت زن باشد و وارث وی شوهرش و برادر و خواهر مادری و خواهر و برادر پدر و مادری او باشند، نصف اصل مال به شوهر می‌رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و هر چه باقی بماند مال برادر و خواهر پدری و مادری است. بنابراین اگر اصل مال میت شش تومان باشد، سه تومان که نصف اصل مال است به شوهر می‌رسد و دو تومان آن که یک‌سوّم اصل مال است به برادر و خواهر مادری و یک تومان آن که باقی مانده است به برادر و خواهر پدری و مادری می‌رسد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۹۱﴾اگر برادر و خواهر میت همگی قبل از وی از دنیا رفته باشند، سهم همگی به اولادشان می‌رسد و سهم برادرزاده و خواهرزادهٔ مادری در بین اولاد آنان به‌طور یکسان تقسیم می‌شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزادهٔ پدری و مادری یا پدری می‌رسد، هر پسری دو برابر دختر می‌برد و اگر برادر و خواهر میت متعدد بودند ابتدا مال را بین خواهران و برادران تقسیم می‌کنند و بعد ارث هر کدام بین اولادشان قسمت می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۳۹۲﴾اگر وارث میت فقط یک پدربزرگ یا یک مادربزرگ باشد چه پدری باشد چه مادری، همهٔ مال میت به او می‌رسد و با بودن پدربزرگ میت، پدر پدربزرگ، ارث نمی‌برد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۹۳﴾اگر وارث میت فقط یک پدربزرگ و مادربزرگ پدری باشند، مال میت را به سه قسمت تقسیم می‌کنند و دو قسمت را پدربزرگ و یک قسمت را مادربزرگ می‌برد، ولی اگر

وارث میت فقط پدربزرگ و مادربزرگ مادری باشند مال را به‌طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۹۴﴾اگر وارث میت فقط یک پدربزرگ و یا مادربزرگ پدری و یک پدربزرگ و مادربزرگ مادری باشند، مال میت را به سه قسمت تقسیم می‌کنند، دو قسمت آن‌را به پدربزرگ پدری یا مادربزرگ پدری و یک قسمت آن‌را به مادربزرگ یا پدربزرگ مادری می‌دهند.

﴿مسئلهٔ ۳۳۹۵﴾اگر وارث میت پدربزرگ و مادربزرگ مادری و پدربزرگ و مادربزرگ پدری باشند، مال میت را به سه قسمت تقسیم می‌کنند، یک قسمت آن‌را پدربزرگ و مادربزرگ مادری بین خودشان به‌طور یکسان تقسیم می‌کنند و دو قسمت دیگر آن‌را بین پدربزرگ و مادربزرگ پدری طوری تقسیم می‌کنند که پدربزرگ دو برابر مادربزرگ ارث ببرد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۹۶﴾اگر وارث میت فقط زنش و پدربزرگ و مادربزرگ پدری و پدربزرگ و مادربزرگ مادری باشند، زن مطابق تفصیلی که در ارث زن و شوهر گفته خواهد شد ارث خودش را می‌برد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به پدربزرگ و مادربزرگ مادری می‌دهند که در بین خودشان به‌طور مساوی تقسیم کنند و مابقی را که دو قسمت است بین پدربزرگ و مادربزرگ پدری تقسیم می‌کنند طوری که سهم پدربزرگ پدری دو برابر سهم مادربزرگ پدری باشد و اگر وارث میت شوهر و پدربزرگ و مادربزرگ باشند، شوهر نصف اصل مال را می‌برد و مابقی را اگر پدربزرگ و مادربزرگ مادری باشند به‌طور مساوی تقسیم می‌کنند، ولی اگر پدری باشند بقیهٔ مال را طوری تقسیم می‌کنند که به پدربزرگ دو برابر مادربزرگ سهم برسد. اگر وارث میت هم شوهر و هم پدربزرگ و مادربزرگ پدری و هم مادری باشند، شوهر نصف اصل مال را می‌برد و یک‌سوم اصل مال به پدربزرگ و مادربزرگ مادری می‌رسد که بین خودشان به‌طور مساوی تقسیم کنند و مابقی آن که یک‌ششم است به پدربزرگ و مادربزرگ پدری می‌رسد، طوری که به پدربزرگ دو برابر مادربزرگ سهم‌الارث می‌رسد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۹۷﴾اگر وارث میت پدربزرگ یا مادربزرگ یا هر دوی آنان با برادر و یا خواهر یا هر دو و یا برادرزاده و خواهرزاده یا هر دو باشند، در همهٔ این موارد پدربزرگ نسبت به میت حکم برادر و مادربزرگ حکم یک خواهر را دارد، یعنی اگر مثلاً پدربزرگ مانده با یک برادر، مثل این است که دو برادر مانده باشد و همهٔ مال به آنان می‌رسد که به صورت مساوی تقسیم می‌کنند و مانع ارث بردن برادرزاده و خواهرزاده نمی‌شوند.

ارث دستهٔ سوم

﴿مسئلهٔ ۳۳۹۸﴾دسته سوّم از ورّاث عمو، عمه، دایی، خاله و در نبود آنها اولادشان هستند، همان طور که در باب اول ارث گفته شد اگر هیچ یک از ورثهٔ دستهٔ اول و دوم موجود نباشند، ارث به این دسته می‌رسد.

﴿مسئلهٔ ۳۳۹۹﴾اگر وارث میت تنها یک عمو یا یک عمّه باشد، چه پدری و مادری باشد و چه تنها پدری و چه تنها مادری، همهٔ مال میت به او می‌رسد، ولی اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همهٔ آنان پدری و مادری یا همه پدری باشند، مال میت میان آنان به‌طور مساوی تقسیم می‌شود منتها اگر عمو و عمه با هم باشند و همه پدری و مادری یا پدری باشند، مطابق قاعدهٔ ارث، طوری باید تقسیم کنند که عمو دو برابر عمه ارث ببرد، مثلاً اگر تنها وارث میت دو عمو و یک عمه باشند، مال را پنج قسمت می‌کنند، یک قسمت مال عمه و مابقی میان دو عمو به‌طور مساوی تقسیم می‌گردد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۰۰﴾اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا فقط چند عمهٔ مادری باشند، مال میت میان آنان به‌طور مساوی تقسیم می‌شود ولی اگر میت فقط چند عمو و عمهٔ مادری داشته باشد، ظاهر آنست که بین آنان به‌طور یکسان تقسیم می‌شود ولی احتیاط اکید آنست که مصالحه کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۰۱﴾اگر وارث میت عمو و عمه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی هم پدری و هم مادری باشند، با بودن عمو و عمهٔ پدری و مادری به عمو و عمهٔ پدری چیزی نمی‌رسد، بنابراین اگر میت یک عمو یا عمهٔ مادری دارد و یک عمو و عمهٔ پدری و مادری، مال را به شش قسمت تقسیم می‌کنند یک قسمت آن به عمو و عمهٔ مادری می‌رسد و مابقی را که پنج قسمت است بین عمو و عمهٔ پدری تقسیم می‌کنند طوری که به عمو دو برابر عمه ارث برسد و اگر چند عمو و عمهٔ مادری و چند عمو و عمهٔ پدری و مادری داشته باشد مال را به سه قسمت تقسیم می‌کنند و دو قسمت آن‌را بین عمو و عمهٔ پدری و مادری طوری تقسیم می‌کنند که عمو دو برابر عمه ارث ببرد و یک قسمت آن‌را به عمو و عمهٔ مادری می‌دهند که بین خودشان تقسیم کنند، اگرچه ظاهر آنست که به‌طور یکسان تقسیم کنند ولی احتیاط اکید آنست که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۰۲﴾اگر وارث میت فقط یک دایی یا یک خالهٔ مادری و دایی و خالهٔ پدری و مادری و دایی و خالهٔ تنها پدری باشد، با بودن دایی و خالهٔ پدری و مادری، دایی و خالهٔ تنها پدری ارث نمی‌برند پس مال میت را شش قسمت می‌کنند- به دلیل اینکه متقرب به مادر یک نفر است- یک قسمت آن به دایی و خالهٔ مادری می‌رسد و مابقی که پنج قسمت است به دایی و خالهٔ پدری و مادری می‌رسد و احتیاط آنست که در تقسیم آن دایی و خالهٔ پدری و مادری با همدیگر صلح کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۰۳﴾اگر وارث میت فقط دایی و خال پدری و دایی و خال مادری و دایی و خال پدری و مادری باشند، با بودن دایی و خال پدری و مادری، دایی و خال تنها پدری ارث نمی‌برند و چون متقرب به مادر بیشتر از یک نفر است باید مال را به سه قسمت تقسیم کنند، یک قسمت آن‌را به دایی و خالهٔ مادری می‌دهند که به‌طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌کنند و دو قسمت دیگر را به دایی و خالهٔ پدری و مادری می‌دهند و در تقسیم با یکدیگر صلح می‌کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۰۴﴾اگر وارث میت یک دایی و یک خاله یا یک عمو و یک عمه باشند، مال را به سه قسمت تقسیم می‌کنند یک قسمت را به دایی یا خاله می‌دهند و بقیه را عمو یا عمه ارث می‌برد زیرا به‌طور کلّی یک‌سوم مال میت سهم دایی یا خاله و دو سوم سهم عمو یا عمه است.

﴿مسئلهٔ ۳۴۰۵﴾اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه هر دو باشند، چه عمو و عمه پدری و مادری باشند و چه تنها پدری، مال میت را به سه قسمت تقسیم می‌کنند یک قسمت آن مال دایی یا خاله است و دو قسمت دیگر آن میان عمو و عمه طوری تقسیم می‌شود که عمو دو برابر عمه ارث ببرد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۰۶﴾اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا عمهٔ مادری باشند و عمو و عمه پدری باشند یا پدری و مادری، مجموعه عموها و عمه‌ها در برابر دایی و خاله قرار می‌گیرند، دایی و خاله سهم مادر و بقیهٔ سهم پدر را می‌برند، بنابراین مال را به سه قسمت تقسیم می‌کنند یک قسمت آن‌را به دایی یا خاله می‌دهند و مابقی را که دو قسمت است دوباره به شش قسمت تقسیم می‌کنند و از آن یک قسمت را به عمو یا عمهٔ مادری می‌دهند و بقیه را که پنج قسمت است بین عمو و عمهٔ پدری و مادری یا پدری، طوری تقسیم می‌کنند که عمو دو برابر عمه سهم ببرد، بنابراین اگر مجموعه مال را به نُه قسمت تقسیم کنند، یک‌سوم که سه قسمت است به دایی یا خاله می‌رسد و یک قسمت آن به عمو یا عمهٔ مادری و پنج قسمت دیگر به عمو و عمهٔ مادری و پدری می‌رسد طوری که عمو دو برابر عمه ارث می‌برد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۰۷﴾اگر وارث میت چند دایی و چند خاله که همهٔ آنان پدری مادری یا پدری و یا مادری و عمو و عمه باشند، مال میت را به سه قسمت تقسیم می‌کنند، دو سهم آن‌را مطابق آنچه در مسئلهٔ پیش گفته شد، عمو و عمه بین خودشان تقسیم می‌کنند و یک سهم آن‌را دایی و خاله‌ها به‌طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۰۸﴾اگر وارث میت دایی یا خالهٔ مادری و چند دایی و خالهٔ پدری و مادری یا پدری و عمو و عمه باشند، مال را به سه قسمت تقسیم می‌کنند، دو سهم آن‌را به عمو و عمه می‌دهند طوری که سهم عمو دو برابر سهم عمه باشد و یک سهم آن میان داییها و خاله‌ها به این ترتیب تقسیم می‌شود، اگر میت یک دایی یا یک خالهٔ مادری و چند دایی و خالهٔ پدری و مادری یا پدری داشته باشد، پس از آنکه دو قسمت از سه قسمت را به عمو و عمه دادند، یک قسمت باقی مانده را به شش قسمت تقسیم می‌کنند، یک قسمت از آن شش قسمت را به دایی یا خالهٔ مادری می‌دهند و مابقی را که پنج قسمت از آن شش قسمت است به دایی و خالهٔ پدری و مادری یا پدری می‌دهند و احوط آنست که در تقسیم آن پنج قسمت با یکدیگر مصالحه کنند و اگر دایی مادری یا خالهٔ مادری چند نفر باشند یا اینکه هم دایی مادری و هم خالهٔ مادری داشته باشد، آن یک سهم از سه سهم را به سه قسمت تقسیم کرده یک قسمت را داییها و خاله‌های مادری به‌طور مساوی تقسیم می‌کنند و بقیه را که دو قسمت است به دایی و خالهٔ پدری و مادری و یا پدری می‌دهند و

علی‌الأحوط با همدیگر صلح کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۰۹﴾اگر میت عمو، عمه، دایی و خاله نداشته باشد، آن مقداری که به عمو و عمه می‌رسید به اولاد آنها می‌رسد و آن مقداری نیزکه به دایی و خاله می‌رسید، به اولادشان، به این ترتیب که ابتدا مال میت بین عمو، عمه، دایی و خاله تقسیم می‌شود و بعد سهم هر کدام بین اولادشان تقسیم می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۴۱۰﴾اگر میت، عمو، عمه، دایی، خاله و اولاد آنان را- هر چه پایین روند- نداشته باشد، عمو، عمه، دایی و خاله پدر و مادر میت ارث می‌برند و اگر آنان موجود نباشند اولادشان و اگر آنها هم نباشند عمو، عمه، دایی و خالهٔ پدربزرگ و مادربزرگ میت ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند، اولادشان ارث می‌برند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۱۱﴾اگر وارث میت عمو، عمه، دایی و خالهٔ پدر و همین کسان مادرش باشند و همهٔ اینها فقط پدری و مادری باشند یا فقط پدری و یا فقط مادری، در این صورت مال میت به سه قسمت تقسیم می‌شود، یک قسمت از آن سه سهم به عمو، عمه، دایی و خالهٔ مادر میت می‌رسد، اگر آنان فقط دایی و خالهٔ مادری باشند، به‌طور مساوی آن‌را بین خودشان تقسیم می‌کنند و در غیر آن علی‌الأحوط در تقسیم آن سهم مصالحه کنند و آن دو سهم باقی مانده را دوباره به سه قسمت تقسیم می‌کنند یک قسمت آن‌را دایی و خالهٔ پدر میت بین خودشان تقسیم می‌کنند، اگر مادری باشند، به‌طور مساوی و اگر پدری و مادری یا تنها پدری باشند، مصالحه کنند و دو قسمت دیگر را به عمو و عمهٔ پدر میت می‌دهند و عمو دو برابر عمه سهم می‌برد، مگر اینکه عمو و عمه مادری باشند، در این صورت در تقسیم با همدیگر علی‌الأحوط مصالحه کنند، ولی اگر بعضی از آنان پدری و مادری و بعضی فقط پدری و بعضی فقط مادری باشند، در هر دسته با بودن پدری و مادری، پدری تنها ارث نمی‌برد و مادری اگر یک نفر است یک‌ششم و اگر بیشتر است یک‌سوم ارث می‌برد و باقی مانده، سهم پدری و مادری و اگر نبود، سهم پدری است.

ارث زن و شوهر

﴿مسئلهٔ ۳۴۱۲﴾اگر زن دائمی انسان بمیرد و فرزند نداشته باشد نصف همهٔ مال او را شوهر و بقیهٔ مال را وارثان دیگر می‌برند، ولی اگر زن از آن شوهر یا شوهران سابقش فرزندی داشته باشد یک‌چهارم مال او را شوهر و مابقی را بقیهٔ ورّاث می‌برند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۱۳﴾اگر زن در حال بیماری ازدواج کند و به آن بیماری از دنیا برود، شوهرش اگرچه با او نزدیکی نکرده باشد از او ارث می‌برد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۱۴﴾اگر شوهر بمیرد و از هیچ زنی فرزند نداشته باشد، همسر دائمی وی یک‌چهارم مال او و مابقی را وارثان دیگر ارث می‌برند و اگر شوهر از آن زن یا زنان دیگر فرزندی داشته باشد یک‌هشتم اموالش به زن و بقیه به وارثان دیگر می‌رسد.

﴿مسئلۀ ۳۴۱۵﴾اگر زنی از دنیا برود و غیر از شوهر وارث دیگری نداشته باشد همهٔ مال، به شوهر می‌رسد و اگر مرد بمیرد و غیر از زنش وارث دیگری نداشته باشد، یک‌چهارم مال او به زنش می‌رسد و مابقی آن در دوران حضور امام معصوم عليه‌السلام به امام و در عصر ما به فقیه جامع‌شرایط می‌رسد.

﴿مسئلۀ ۳۴۱۶﴾زن میت از همهٔ اموال منقول مانند سرمایه، پول، فرش، لباس و سایر وسایل زندگی ارث می‌برد، ولی از مطلق خود زمین و قیمت آن و نیز از خود هوایی مثل ساختمان و درخت ارث نمی‌برد، ولی از قیمت هوایی ارث می‌برد و بهتر است اگر زن از میت بچّه دارد از همهٔ ترکه حتّی از زمین به او ارث دهند یا اینکه با همدیگر مصالحه کرده و رضایت او را جلب کنند کما اینکه در موردی که زن بچه هم ندارد بهتر است با ورثهٔ دیگر مصالحه کند.

﴿مسئلۀ ۳۴۱۷﴾اگر بخواهند ساختمان، درخت یا چیزهای دیگری که روی زمین استوار است را قیمت کنند باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجرت روی زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند و بهتر و بلکه احوط آنست که با همدیگر صلح کنند.

﴿مسئلۀ ۳۴۱۸﴾زمینی که در آن نهر و مجرای آب قنات و مانند آن قرار دارد، در حکم زمین است و آهن و آجر و لوله کشی و چیزهایی که در آن به کار رفته، در حکم ساختمان و بناست.

﴿مسئلۀ ۳۴۱۹﴾وسایل شرکتها و کارخانجات- کوچك یا بزرگ- مانند ماشین آلات و میز و صندلی و تلفن، اگرچه نصب شده باشند جزء اموال منقول به حساب‌آیند و زن از همهٔ آنها ارث می‌برد.

﴿مسئلۀ ۳۴۲۰﴾لباس و زیورآلات و چیزهای دیگری که مرد برای زن خود گرفته است، اگرآنها را به وی بخشیده باشد، بعد از وفات شوهر یا طلاق زن جزء دارایی او محسوب است و اگرآنها را نبخشیده باشد، اگرچه زن از آنها استفاده کرده است جزء اموال شوهر محسوب می‌شود.

﴿مسئلۀ ۳۴۲۱﴾زن نمی‌تواند در چیزهایی که ارث نمی‌برد بدون اجازهٔ سایر ورثه تصرّف کند و نیز احتیاط واجب آنست که ورثهٔ دیگر هم مادامی که سهم زن را نداده‌اند، در ساختمان و چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد، تصرّف نکنند و اگر قبل از دادن سهم زن آنها را بفروشند در صورتی‌که زن معامله را اجازه دهد، صحیح است و اگر اجازه ندهد نسبت به سهم زن خالی از اشکال نیست.

﴿مسئلۀ ۳۴۲۲﴾اگر مرد بیش از یك زن دائمی داشته باشد در صورتی که مرد فرزند نداشته باشد، یك‌چهارم اموال و اگر فرزند داشته باشد یك‌هشتم آن‌را میان زنان به‌طور مساوی تقسیم می‌کنند اگر چه شوهر با هیچ یك یا بعضی از آنان نزدیکی نکرده باشد ولی اگر میت در حال حیات و در حال مرضی که در آن از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده باشد، آن زن از او ارث نمی‌برد و حقّ مهر هم ندارد.

﴿مسئلۀ ۳۴۲۳﴾اگر زن طلاق رجعی بگیرد، هر کدام از زن و شوهر که در زمان عدّه از دنیا

برود، دیگری از او ارث می‌برد، ولی اگر بعد از اتمام عدّه بمیرد یا در عدّهٔ طلاق بائن، یکی از آنها از دنیا برود، دیگری که زنده است از او ارث نمی‌برد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۲۴﴾اگر شوهر در حال مریضی زن خود را طلاق دهد و قبل از تمام شدن دوازده ماه قمری بمیرد، زن با شرایط زیر از او ارث می‌برد اگرچه طلاقش بائن باشد:

۱- زن در این مدّت شوهر نکرده باشد و اگر شوهر کرده باشد بهتر است با ورثه صلح کنند.

۲- زن در اثر بی‌میلی به شوهر مالی نداده باشد که او را به طلاق دادن راضی کند.

۳- طلاق با التماس و درخواست زن صورت نگرفته باشد اگرچه چیزی به شوهر برای طلاق گرفتن نداده باشد.

۴- شوهر در همان بیماری که زن را طلاق داده، مرده باشد، بنابراین اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، ارث نمی‌برد و اگر در زمان ابتلا به همان بیماری به دلیل دیگری فوت کند در این صورت احتیاط این است که ورثه با زن مصالحه کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۲۵﴾اگر به سبب وجود زن یا شوهر، نقصی در سهام ورثه به وجود آید، از سهم زن، شوهر، مادر، برادران و خواهران مادری، پدربزرگ و مادربزرگ مادری، داییها و خاله‌ها چیزی کم نمی‌شود، بلکه چون آنها از مصادیق ممّا قدّم الّله هستند، تمام سهام خود را از اصل مال می‌برند و هر چه نقص وارد شود از سهام پدر و برادران و خواهران پدری و مادری یا پدری و پدربزرگ و مادربزرگ پدری و عموها و عمه‌ها کم می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۴۲۶﴾در ازدواج موقّت زن و شوهر از همدیگر ارث نمی‌برند و اگر شرط ارث کنند، ظاهر آنست که عمل به شرط لازم است ولی احوط آنست که صلح کنند و ورثه، زن منقطع را راضی کنند و اگر فرزندی از زن منقطع به دنیا بیاید، مانند فرزندان زن دائمی ارث می‌برد.

ارث اختصاصی پسر بزرگ‌تر

﴿مسئلهٔ ۳۴۲۷﴾پسر بزرگ‌تر علاوه بر سهم ارثی که در گذشته گفته شد، قرآن، انگشتر، شمشیر یا هر سلاح دیگر پدر، لباسی را که پوشیده یا برای پوشیدن گرفته و دوخته ولو اینکه نپوشیده باشد، به ارث می‌برد. اگر میت از این چهار چیز بیش از یکی داشته باشد مثلاً دو قرآن یا دو انگشتر، در صورتی که هر دو مورد استعمال بوده و یا مهیا برای استعمال بوده باشد، متعلق به پسر بزرگ‌تر است و در کتابها و وسیلهٔ سواری و اساس و وسایل سفر، احتیاط مستحب آنست که با ورثه صلح کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۲۸﴾اگر پسر بزرگ‌تر میت پیش از او از دنیا رفته باشد، اشیای مذکور در مسئلهٔ پیش را به بزرگ‌ترین پسری که زنده است می‌دهند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۲۹﴾اگر پسر بزرگ میت بیش از یک نفر باشد مثلاً از دو همسر هم زمان دو پسر به دنیا آمده باشند، واجب است اشیای مذکور در مسئلهٔ ۳۴۲۸ را بین خودشان به‌طور مساوی تقسیم

کنند.

﴿مسئلۀ ۳۴۳۰﴾اگر بدهی میت برابر یا بیش از دارایی او باشد، باید اشیای مذکور در مسئلۀ ۳۴۲۸ -که متعلق به پسر بزرگ‌تر است- را نیز بابت بدهی او بپردازند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد باید از آن چیزهایی که به پسر بزرگ‌تر رسیده به نسبت به قرض میت بدهند، مثلاً تمام دارایی میت اگر شصت تومان باشد و مقدار بدهی‌اش سی‌تومان و آن چیزهایی که به پسر بزرگ‌تر رسیده بیست تومان ارزش داشته باشد، نسبت قیمت آن چیزها به اصل مال یک‌سوم است و یک‌سوم آن بدهیها را باید از این چیزها پرداخت، بنابراین پسر بزرگ‌تر به میزان ده تومان از بدهی میت را باید بپردازد.

مسائل متفرّقۀ ارث

﴿مسئلۀ ۳۴۳۱﴾ظاهر آنست که انگشترهای عتیقه از قبیل برلیان، الماس، قرآنهای نفیس که در پوست آهو یا چیزهای دیگر نوشته شده و معمولاً مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، از حبوه (مستثنیات) نیست و تمام ورثه از آن ارث می‌برند.

﴿مسئلۀ ۳۴۳۲﴾اگر کسی از دو راه با میت خویشاوندی داشته باشد، از هر دو راه ارث می‌برد. بنابراین اگر زن و شوهر با یکدیگر خویشاوند باشند علاوه بر ارث زن و شوهری از نظر خویشاوندی هم از یکدیگر ارث می‌برند؛ مثلاً اگر شوهر بمیرد و زنش دخترعموی او باشد و وراث او هم پسرعموها و دخترعموها باشند، زن از میت از دو جهت ارث می‌برد.

﴿مسئلۀ ۳۴۳۳﴾اگر ارث را بخواهند تقسیم کنند و همسر میت باردار باشد، باید برای کودک که در رحم است سهم دو فرزند پسر را کنار بگذارند و بلکه اگر احتمال بدهند بیشتر است سهم بیشتری را کنار بگذارند تا پس از به دنیا آمدن کودک سهم واقعی او را بردارند و اضافه را میان وارثان دیگر تقسیم کنند، اگر با وسایل علمی ثابت شود، کودک در رحم، پسر است یا دختر و یک نفر است و یا چند قلو است، در این صورت سهم واقعی را باید کنار بگذارند.

﴿مسئلۀ ۳۴۳۴﴾اگر میت هیچ وارثی در هیچ مرتبه‌ای نداشته باشد، در زمان حضور امام معصوم عليه‌السلام همۀ مال او متعلق به آن بزرگوار و در زمان غیبت باید در اختیار فقیه جامع شرایط گذاشته شود.

﴿مسئلۀ ۳۴۳۵﴾اگر کسی فوت کند و املاک و اموال و همسر و اولاد صغار داشته باشد و از طرف میت برای اولاد صغار قیم مشخص نشده باشد، نمی‌توانند در آن داراییها تصرّف کنند بلکه باید به حاکم شرع واجد شرایط مراجعه کنند تا حاکم شرع برای صغار قیم تعیین کند و با نظر او آنچه که مصالح صغار مقتضی است، عمل شود.

﴿مسئلۀ ۳۴۳۶﴾اگر ورثۀ میت با رضایت خودشان در تقسیم ترکه به توافق برسند و توافق نامه‌ای را امضا کنند، نمی‌توانند از آن عدول و رجوع کنند چه با قرعه تقسیم کرده باشند چه بدون آن.

﴿مسئلهٔ ۳۴۳۷﴾اگر دو یا چند نفر که وارث یکدیگرند به‌طور ناگهانی بمیرند، مثلاً غرق شوند یا زیر آوار بمانند و معلوم نشود کدام یک زودتر مرده است، همه از همدیگر نسبت به آنچه قبل از مردن داشته‌اند ارث می‌برند و هر آنچه از هم ارث می‌برند به سایر ورثه منتقل می‌شود اگر یکی از آنان دارایی دارد و دیگری ندارد، آنکه ندارد از آنکه دارد ارث می‌برد و اگر به سبب حوادث دیگری مثلاً تصادف ماشین یا سقوط هواپیما یا آتش سوزی و یا سقوط از کوه از دنیا رفته باشند، اظهر آنست که همین حکم جاری است، اگرچه بهتر است با وارثان دیگر صلح کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۳۸﴾طفل اگر زنده به دنیا بیاید ارث می‌برد و اگر مرده به دنیا بیاید نمی‌برد و اگر مشکوک باشد که زنده به دنیا آمده یا مرده احتیاط واجب آنست که در سهم او با دیگر وارثان مصالحه شود.

﴿مسئلهٔ ۳۴۳۹﴾حقوق بازنشستگان که به خانواده‌ها پرداخت می‌شود، اگر پس‌انداز دوران خدمت اوست، جزء ترکهٔ میت محسوب می‌شود و پس از ادای بدهی و واجبات مالی و وصیت، به همهٔ ورثه می‌رسد، ولی آن مبلغ که از طرف خود اداره که در آن خدمت می‌کرده یا اداره و سازمان بیمه پس از مرگ داده می‌شود، تابع مقرراتی است که بر آن حاکم است و مطابق آن به هر کس بدهند مال او می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۴۴۰﴾اگر وارث، خنثای مشکل باشد یعنی با هیچ یک از علایم و نشانه‌های تعیین شده، مرد و زن بودن او مشخص نشود، نصف ارث یک مرد و نصف ارث یک زن به او تعلق می‌گیرد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۴۱﴾کسی که از دنیا رفته است و هیچ وارثی ندارد و اموال او در زمان حضور امام معصوم علیه‌السلام به آن بزرگوار و در دوران غیت به فقیه جامع شرایط می‌رسد، حاکم شرع جامع شرایط وقتی می‌تواند اموال او را اخذ کند که پس از تفحص زیاد به این نتیجه برسد که هیچ وارثی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۴۲﴾اگر کافری از دنیا برود و هیچ وارثی نداشته باشد اموال و دارایی او به امام معصوم علیه‌السلام و در دوران غیبت به فقیه جامع شرایط می‌رسد.

تعهدات سه‌گانه: نذر، عهد و قسم

نذر و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۳۴۴۳﴾نذر عبارت از این است که انسان انجام کار خوب و راجح را برای خدا بر خود واجب کند به عبارت دیگر نذر یعنی التزام انسان به اینکه عملی را به وجه مخصوصی برای خدا انجام دهد، مثلاً با نذر، نماز شب را بر خود واجب می‌کند یا ترک کاری را که انجام آن مکروه و عدم انجام آن بهتر است را برای رضای خدا بر خود واجب می‌کند و تفصیل آن در مسائل آینده خواهد آمد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۴۴﴾نذر دارای اقسامی است :

۱- گاهی نذر شکرانه بوده و برای شکر نعمت دنیوی یا اخروی است مثلاً می‌گوید به خاطر خدا بر من است که اگر مرا توفیق زیارت خانهٔ خدا داد یا اگر فرزندی عطا فرمود یا توفیق زیارت یکی از ائمّهٔ معصومین علیهم‌السلام را روزی فرمود و یا فلان خیر را عطا فرمود، مثلاً ده روز روزه بگیرم یا مثلاً بگوید به خاطر خدا بر من است اگر فلان گناه را ترک کردم و یا اگر بیماری‌ام بهبودی یافت، فلان عمل خیر را انجام دهم، مثلاً یک گوسفند قربانی کنم. این نذورات که برای شکرگذاری است را در لسان فقها، «نذر برّ» می‌گویند.

۲- گاهی نذر برای زجر، منع و بازداشتن خود از عمل حرام یا مکروه است مثلاً می‌گوید از برای خداست بر من که اگر عمداً غیبت کردم یا تهمت زدم یک روز روزه بگیرم، این قسم نذر را «نذر زجر» می‌گویند.

۳- نذری که مطلق است و مشروط و معلّق به فعل یا ترک چیزی نیست مثلاً می‌گوید از برای خداست بر من که فردا را روزه بگیرم یا اینکه هر شب جمعه یاسین بخوانم و این قسم نذر را «تبرّعی» گویند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۴۵﴾در نذر صرف نیت و قصد کفایت نمی‌کند بلکه باید علاوه بر نیت، صیغه هم خوانده شود ولی لازم نیست صیغه به عربی خوانده شود بنابراین اگر به فارسی یا هر زبان دیگری بگوید که مثلاً از برای خدا بر من است که اگر مسافرم به سلامت بازگشت، فلان کار را انجام دهم، نذرش صحیح است و هرگاه مسافرش سالم از سفر بازگشت واجب است کاری را که نذر کرده انجام بدهد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۴۶﴾عبارت برای خدا، که نشانهٔ قربی بودن نذر است، با هر زبانی که باشد باید در صیغهٔ نذر گفته شود و اگر در قلب خطور داده و بر زبان جاری نسازد، کافی‌نیست و نذر واقع نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۴۴۷﴾نذر کننده باید عاقل، بالغ، مختار و قاصد باشد، بنابراین نذر کسی که او را وادار کرده‌اند یا اینکه به سبب عصبانیت بدون اختیار نذر کند باطل است.

﴿مسئلهٔ ۳۴۴۸﴾سفیه که اموال خود را بیهوده مصرف می‌کند، اگر نذر کند، نذرهای مربوط به اموالش باطل است و همچنین کسی که به علّت ورشکستگی به وسیلهٔ حاکم شرع جامع شرایط از تصرّف در اموالش منع شده است، نذرهای مربوط به اموالش صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۴۴۹﴾زن اگر نذرش منافی با حقّ شوهرش باشد، نمی‌تواند نذر کند و نیز اگر شوهر اجازهٔ نذر به زن ندهد، نذر زن صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۴۵۰﴾اگر زن با اجازهٔ شوهر نذر کند، شوهر دیگر نمی‌تواند نذر او را به هم بزند یا او را وادار کند به نذرش عمل نکند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۵۱﴾اگر فرزند نذری کند، چه با اجازهٔ پدر و مادرش باشد و چه نباشد باید به نذرش

عمل کند ولی اگر پدر یا مادر از عملی که نذر کرده، او را منع کنند، ظاهراً آن عمل از رجحان می‌افتد و نذر منحل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۴۵۲﴾پدر و مادر حق ندارند از طرف فرزند و بدون اجازهٔ او نذر کنند، بنابراین اگر پدر و مادر مثلاً نذر کنند دخترشان را به سید شوهر دهند و دختر پس از تکلیف شدن راضی نشود، نذر باطل است.

﴿مسئلهٔ ۳۴۵۳﴾انسان کاری را می‌تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد، بنابراین اگر کسی که مثلاً نمی‌تواند پیاده به مکه برود نذر آن‌را بکند، نذرش صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۴۵۴﴾نذر در مواردی صحیح است که شرعاً نوعی رجحان داشته باشد، بنابراین اگر نذر کند کار حرام یا مکروهی را انجام دهد و یا کار مستحب یا واجبی را ترک کند، نذر صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۴۵۵﴾اگر کسی نذر کند کار مباحی را انجام دهد یا آن‌را ترک کند، در صورتی که انجام یا ترک آن از هر جهت مساوی باشد و هیچ گونه رجحانی یکی از دو طرف نداشته باشد که متعلّق نذر شود، نذر باطل است و اگر از جهتی انجام و فعل آن نوعی رجحان داشته و بهتر باشد، انسان می‌تواند با توجّه به همان جهت نذر کند مثلاً نذر کند فلان خوردنی را میل کند تا برای عبادت نیرو پیدا کند در این صورت نذر صحیح است و نیز اگر از یک جهت ترک آن فعل رجحان داشته باشد و انسان با توجّه به همان جهت نذر کند مثلاً چون استعمال دخانیات و سیگار کشیدن ضرر دارد، ترکش بهتر است، نذر کند که آن‌را استعمال نکند، نذرش صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۳۴۵۶﴾اگر کسی نذر کرده کاری را انجام دهد باید به همان ترتیب که نذر کرده آن کار را انجام دهد و حق ندارد آن‌را به هیچ وجه تغییر دهد بنابراین اگر نذر کند روز اول ماه را صدقه بدهد یا روزه بگیرد، باید در همان روز انجام دهد و اگر قبل یا بعد از آن، آن عمل را انجام دهد کفایت نمی‌کند یا اگر نذر کند وقتی که مسافرم از سفر بازگشت و یا مریضم خوب شد، صدقه بدهم، اگر پیش از خوب شدن یا قبل از مراجعت از سفر آن‌را بپردازد، کفایت نمی‌کند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۵۷﴾اگر کسی نذر کند روزه بگیرد و وقت و مقدار آن‌را معین نکند، گرفتن یک روز روزه کافی است و اگر نذر کند نماز بخواند ولی مقدار آن‌را معین نکند، خواندن یک نماز دو رکعتی کفایت می‌کند و اگر نذر کند صدقه بدهد و خصوصیات آن‌را معین نکند باید طوری بپردازد که بگویند صدقه داده است و اگر نذر کند کاری را برای خدا انجام دهد، هر کار نیکی را به خاطر خدا انجام دهد کافی است مگر اینکه کار خاصی را در نظر گرفته باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۵۸﴾اگر کسی نذر کند روز معینی را روزه بگیرد باید همان روز را روزه بگیرد و بهتر است بدون ضرورت آن روز را مسافرت نرود و چنانچه مسافرت رفت یا مریض شد یا آن روز مصادف با ایامی شد که روزه در آنها حرام است و یا زن خون حیض و نفاس دید، آن روز را روزه نگیرد و کفّاره هم ندارد و قضای آن روز را بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۵۹﴾اگر انسان عمداً و با اختیار به نذر خود وفا نکند، واجب است کفّاره بدهد، اگر چه اظهر آنست که کفّارهٔ نذر همان کفّارهٔ یمین است و آن عبارت است از آزاد کردن یک بنده که الان ممکن نیست یا سیر کردن ده نفر مسکین یا آنکه آنها را بپوشاند- به صورت تخییر- و اگر از همهٔ آنها عاجز شد، سه روز روزه بگیرد و لیکن احتیاط اکید آنست که مطابق نظر مشهور مانند کفّارهٔ ماه رمضان عمل کند یعنی اینکه یک بنده آزاد کند- که الان منتفی است- یا شصت فقیر را غذا دهد و یا دو ماه متوالی روزه بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۶۰﴾اگر کسی نذر کند که تا وقت معینی کاری را ترک کند، بعد از گذشتن وقت می‌تواند آن کار را انجام دهد. ولی اگر قبل از رسیدن همان وقت با اختیار آن کار را انجام دهد، مطابق مسئلهٔ پیش باید کفّاره بدهد. اگر هم قبل از رسیدن آن وقت، به خاطر فراموشی یا ضرورت و ناچاری آن‌را انجام دهد، در صورتی که هنوز تا رسیدن آن وقت مقداری باقی است و قصد او هم این بوده که تا آن وقت هر دفعه مستقلاً آن عمل رابر خود حرام کند، نمی‌تواند عمداً و با اختیار آن‌را انجام دهد و اگر انجام دهد باید برای هر دفعه مطابق مسئلهٔ پیش کفّاره بدهد، ولی برای آن دفعه که اشتباهاً و ناچاری انجام داده چیزی لازم نیست. اما اگر نظر او این نبوده که هر مرتبه را مستقلاً بر خود حرام کند بلکه مقصودش این بوده که به صورت صرف‌الوجود، آن‌را بر خود حرام کند و بر فرض، آن صرف‌الوجود تحقق پیدا کرده است و به وسیلهٔ انجام دادن برای ضرورت یا فراموشی و اشتباه به هم خورده است یا اینکه معلوم نباشد نظر او چه بوده است، ظاهر آنست که پس از آنکه آن‌را به خاطر ضرورت یا اشتباه و یا فراموشی انجام داد، هم نسبت به آنها چیزی لازم نیست و هم از این به بعد می‌تواند آن عمل را انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۶۱﴾کسی که نذر کرده عملی را ترک کند و وقتی برای آن معین نکند، اگر به خاطر ناچاری، فراموشی یا اشتباه آن عمل را انجام دهد، کفّاره ندارد، ولی بعداً چنانچه مقصود نذر کننده این بوده که هر دفعه را مستقلاً بر خود حرام کند در این صورت اگر بدون عذر و عمداً انجام دهد، برای هر دفعه کفّاره لازم است ولی اگر نظرش این نباشد یا مشکوک باشد که نظرش چگونه بوده است، اظهر آنست که کفّارهٔ همان دفعهٔ اول واجب است و دفعات بعد کفّاره ندارد، لیکن احتیاط آنست که برای هر دفعه کفّاره بدهد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۶۲﴾اگر برای عملی که نذر کرده است انجام دهد، وقتی معین نکرده باشد، مثلاً نذر کرده، اگر مریضش خوب شود یک گوسفند در راه خدا قربانی کند ولی زمانی برای قربانی کردن معین نکند، لازم نیست فوراً انجام دهد ولی تأخیر بیش از حدّ آن خلاف احتیاط است مخصوصاً اگر موجب بی‌تفاوتی و سستی نشان دادن به احکام اللّٰه باشد در این صورت تأخیر جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۴۶۳﴾اگر نذر کننده از انجام نذر خود در وقت آن عاجز و ناتوان گردد، نذر منحل شده و از او ساقط می‌شود ولی اگر از انجام روزهٔ نذری عاجز باشد، گفته شده که بنا بر احوط برای هر روز روزه دو مُد طعام- حدود ۱۵۰۰ گرم- به یک فقیر صدقه دهد تا آن فقیر به نیابت او روزه

بگیرد واگر میسّر نشد برای هر روز یک مُد طعام می‌دهد و مستند این دو احتیاط دو خبر ابن منصور و ابن عمّار است که هر دو هم سنداً اشکال دارند و هم متناً و معناً مهجور هستند و التزام به آن مشکل است.

﴿مسئلهٔ ۳۴۶۴﴾اگر کسی نذر کند مقدار معینی از مالش را صدقه دهد و قبل از دادن صدقه از دنیا برود، واجب است آن مقدار را از مال او صدقه بدهند و نیز اگر نذر کند حجّ خود را بجای آورد یا اینکه فرد دیگری را به حجّ بفرستد و موسم حجّ فرا برسد و به رفتن تمکن داشته ولی از رفتن امتناع کند تا از دنیا برود، واجب است آن‌را از اصل مال او بردارند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۶۵﴾اگر کسی نذرکند به فقیر معینی صدقه بدهد، نمی‌تواند آن‌را به فقیر دیگر بدهد و اگر آن فقیر معین بمیرد، صدقه را احتیاطاً به ورثهٔ او بدهند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۶۶﴾اگر کسی نذر کند به زیارت یکی از امامان علیهم‌السلام به صورت مشخص مشرّف شود، مثلاً نذر کرده به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مشرف شود، اگر به زیارت امام دیگری مشرّف شود از نذرش کفایت نمی‌کند و باید مطابق نذر عمل کند و اگر به سبب عذر نتواند آن امام را زیارت کند بر او چیزی لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۴۶۷﴾کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت، نماز و دعای بعد از زیارت را نذر نکرده، فقط انجام دادن اصل زیارت واجب است و انجام اعمال دیگر واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۴۶۸﴾اگر برای حرم یکی از ائمّهٔ معصومین علیهم‌السلام چیزی نذر کند، باید آن‌را به مصرف حرم برساند از قبیل فرش و روشنایی و مانند آن و اگر برای خود امام علیه‌السلام نذر کند و مصرف معینی را قصد نکرده باشد، می‌تواند به خادمانی که مشغول خدمت هستند یا به فقرا و زوّار بپردازد و یا با آن مسجد و مدرسه بسازد یا آنکه کارهای عام‌المنفعه و عمومی انجام دهد و ثواب آنها را هدیه به آن امام علیه‌السلام کند یا به مصارف مورد نیاز حرم آن حضرت برساند و همچنین است اگر برای یکی از اماکن متبرّکه دیگر مانند امامزادگان نذر کرده باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۶۹﴾گوسفندی که برای صدقه یا برای یکی از امامان علیهم‌السلام نذر کرده‌اند، پشم و چاق شدن بعدی آن جزء نذر است و همچنین اگر قبل از آنکه به مصرف نذر برسد، بچّه‌ای به دنیا بیاورد یا شیر بدهد بنا به احوط بلکه اقوی، مربوط به نذر است و باید در همان راه نذر مصرف شود.

﴿مسئلهٔ ۳۴۷۰﴾چنانچه نذر کند که اگر مریضش خوب شود و مسافرش بیاید عملی انجام دهد، در صورتی که معلوم شود پیش از نذر کردن مریضش خوب شده بوده و یا مسافرش آمده، عمل کردن مطابق نذر لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۴۷۱﴾اگر کسی نذر کند مال یا مبلغی را در راه معینی مصرف کند و قبل از انجام آن از دنیا برود، وصی او لازم است آن مال یا مبلغ را علی‌الأحوط به همان مصرف تعیین شده برساند، ولی اگر نذر کرده باشد هر سال مقدار معینی از مال خود را به مصرف مشخصی برساند، بعد از مرگ او ادامهٔ آن کار واجب نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۴۷۲﴾اگر کسی نذر کند مقدار معینی از مال او مثلاً صد هزار تومان، در راه خاصی مصرف کنند، ولی آن‌را فراموش کرده باشد و میان چند مصرف مردد باشد، به خاطر علم اجمالی، واجب است آن مبلغ را در هر یک از آن موارد صرف کند، ولی اگر مصرف را بداند ولی مبلغ را نداند، هر قدر که می‌داند و قدر متیقّن است، واجب است در آن مصرف هزینه کند. اگر می‌داند عملی را نذر کرده ولی نمی‌داند آن عمل چیست و مردد میان چند عمل باشد، واجب است همهٔ آن اعمال را انجام دهد. اگر اصل عمل را می‌داند ولی مقدارش را نمی‌داند به مقدار قدر متیقن باید انجام وظیفه کند و به مقداری که یقین دارد انجام دهد.

عهد و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۳۴۷۳﴾عهد در کتاب و سنّت مکرر آمده است، در لغت عبارت است از مطلق التزام، تعهّد، نگهداری و پایبندی به چیزی، ولی در لسان فقهای ما، التزام و پایبندی خاصّی است و آن عبارت از این است که با خدا عهد ببندد کاری را برای او انجام دهد، بنابراین عهد فقهی همان عهد لغوی است منتها تفاوت میان آن دو تفاوت میان عام و خاص است.

﴿مسئلهٔ ۳۴۷۴﴾در عهد همانند نذر، واجب است صیغه خوانده شود، اگرچه عربی بودن آن لازم نیست و باید برای خدا باشد و نام خدا بر زبان جاری شود و صرف نیت کفایت نمی‌کند و باید به این صورت بگوید: با خدا عهد کردم که فلان کار را انجام دهم و نیز لازم است کاری را که متعهّد می‌شود انجام دهد، یا فعل آن رجحان داشته باشد و بهتر از ترکش باشد و یا ترکش بهتر از انجام آن نبوده و امری مرجوح نباشد یعنی متعهّد به فعل مرجوح یا ترک امر راجح نباشد بنابراین اگر فعل مباحی را که انجام و ترکش مساوی است، متعهّد می‌شود انجام دهد، احتیاط آنست که انجام دهد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۷۵﴾اگر انسان به عهد خود عمل نکند واجب است کفّاره بدهد یعنی شصت فقیر را اطعام کند، یا دو ماه متوالی روزه بگیرد و یا یک بنده را آزاد کند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۷۶﴾اگر کسی که نذر یا عهد می‌کند و یا قسم می‌خورد، برای تخلّف از آنها خودش کفّاره‌ای معین کند مثلاً بگوید من با خدا عهد کرده‌ام سیگار نکشم و اگر کشیدم صد هزار تومان صدقه بدهم، در صورت تخلّف واجب است همان چیزی که معین کرده را بدهد و کفّارهٔ دیگری ندارد.

قسم و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۳۴۷۷﴾قسم همان یمین بوده و در لغت به معنای قوّت، قهر و غلبه است و آن‌را یمین گفته‌اند به سبب اینکه با قسم چیزی که مورد قسم واقع شده تقویت می شود و بعضی نیز گفته‌اند بدین جهت بوده که در هنگام قسم انسان دستها را به هم می‌زند و با آن قوّت و استحکام موضوع را می‌رساند. در عرف فقها یمین، حلف و قسم عبارت از این است که انسان به خدای عالم سوگند

بخورد به اینکه کاری را در گذشته انجام نداده و یا در آینده انجام نخواهد داد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۷۸﴾قسم به‌طور کلّی بر چهار نوع است:

۱- قسم لغو: مانند قسمهایی که با قصد و اختیار انجام نمی‌پذیرد و از روی سبق لسان انجام می‌گیرد، کما اینکه این معنا در بعضی عوام مشاهده می‌شود و این نوع قسمها چون فاقد شرایط صحّت قسم است، فاقد اثر بوده و کفّاره ندارد و قابل مؤاخذه و تعقیب نیست.

۲- قسم تأکید و تحقیق: عبارت از این است که انسان قسم بخورد برای اینکه خبر دهد از چیزی که در گذشته واقع شده یا از چیزی که اکنون چنین است مثلاً بگوید «وَاللّٰهِ» چنین است یا چنین نیست و نبوده است یا مثلاً واللّه این حیاط مال من بوده است. این قسمها اگر راست باشد کراهت دارد و اگر دروغ باشد از گناهان کبیره است ولی کفّاره ندارد و این همان «قسم غَموس» است. اگر انسان برای نجات خود یا کسی از شرّ ظالم این نوع قسم را به دروغ بخورد، ایراد ندارد و بلکه ممکن است واجب هم باشد ولی در این حال اگر طرف بتواند قسم را توریه کند یعنی طوری که قابل انطباق به راست باشد و قلباً نیت راست کند، احتیاطاً توریه کند.

۳- قسم مُناشِدِه: عبارت از این است که انسان قسم خود را همراه با یک طلب، سؤال و درخواست انجام دهد مثلاً بگوید تو را به خدا قسم می‌دهم فلان کار را برای من انجام بدهی، این نوع قسم در ادعیه فراوان است.

۴- قسم عقد: عبارت از این است که انسان برای انجام یا ترک کاری در آینده قسم یاد کند و به وسیلهٔ این سوگند انجام یا ترک آن فعل را بر خود واجب گرداند مثلاً بگوید واللّه اگر به پدرم احترام نکنم به فقیر صدقه خواهم داد، «وَاللّٰهِ» اگر سیگار بکشم یک روز روزه خواهم گرفت، در این صورت آن عمل یا ترک آن بر وی واجب می‌شود و اگر عمداً ترک کند، باید کفّاره بدهد و آنچه در آینده از مسائل و احکام می‌آید از این نوع قسم است.

﴿مسئلهٔ ۳۴۷۹﴾قسم صحیح باید دارای شرایط زیر باشد:

۱- کسی که قسم می‌خورد باید عاقل و بالغ بوده و با قصد و اختیار قسم یاد کند و اگر دربارهٔ مال خود می‌خواهد قسم بخورد باید سفیه و ممنوع‌التصرّف در مال خود، نباشد، بنابراین اگر سفیه یا کسی که از تصرّف در مال خود منع شده، دربارهٔ اموالش، یا کسی که مجبور به قسم شده یا کودک و دیوانه، سوگند یاد کنند، صحیح نیست و نیز کسی که در حال عصبانیت بدون قصد قسم می‌خورد برای قسمش اعتباری نیست.

۲- کاری را که قسم می‌خورد انجام دهد، نباید حرام یا مکروه باشد و اگر قسم می‌خورد کاری را ترک کند نباید واجب یا مستحب باشد و اگر قسم بخورد کار مباحی انجام دهد، نباید ترک آن در نظر مردم بهتر از فعلش باشد و اگر قسم بخورد کار مباحی انجام ندهد، نباید فعل آن در نظر مردم بهتر از ترکش باشد، بنابراین قسم خوردن در کار مباحی که فعل یا ترک آن از نظر شارع و مردم مساوی است، معلوم نیست صحیح باشد، اگرچه احتیاط صحت آنست که در این صورت این

احتیاط ترک نشود و ملاک رجحان داشتن و نداشتن و متعلق قسم، زمان قسم خوردن نیست، بلکه ملاک وقت عمل به آنست.

۳- قسم باید به یکی از اسامی خداوند متعال باشد، طوری که به غیر ذات مقدّس حضرت حق گفته نشود مانند اللّه، خدا و اگر هم به غیر خدا گفته شود، آن‌قدر دربارهٔ حضرت حق گفته باشند که هرگاه از آنها نام برده شود فقط، ذات مقدّس حضرت حق در نظر آید مانند رزّاق، خالق و مانند آنها، بلکه احتیاط آنست که اگر به لفظی قسم بخورد که بدون قرینه، خدا در نظر نمی‌آید ولی او قصد خدا کرده، به آن نیز عمل کند.

۴- قسم را باید به زبان آورد بنابراین اگر بنویسد یا در قلب آن‌را قصد کند، صحیح نیست ولی کسی که لال است می‌تواند با اشاره سوگند یاد کند.

۵- عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد و اگر موقع قسم خوردن برایش ممکن باشد ولی در وقتی که برای قسم معین کرده بوده عاجز شود یا مشقّت شدید داشته باشد، طوری که عادتاً قابل تحمّل نباشد، از همان زمان که چنین شده، قسم به هم می‌خورد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۸۰﴾قسم خوردن به غیر خدا مانند پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله یا امامان معصوم‌علیهم‌السلام، قرآن، کعبه، مسجد، جان آدمی، جان خود و امثال ذلک قسم شرعی نیست و عمل مطابق آن واجب نیست و مخالفت با آن کفّاره ندارد اگرچه کار خوبی نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۴۸۱﴾قسم خوردن فرزند با نهی پدر و قسم زن با نهی شوهر باطل است و اگر آنان قسم بخورند پدر یا شوهر حق دارد قسم را منحل کند و اگر فرزند بدون اجازه و اطلاع پدر قسم یاد کند و زن هم بدون اجازه و اطلاع شوهر، اگرچه صحّت آن مشکل است، ولی احوط آنست که مطابق آن عمل کنند و در هر صورت پدر و شوهر حقّ بر هم زدن آن‌را دارند و می‌توانند از عمل مطابق قسم، نهی و جلوگیری کنند و اگر عمل کردن زن مزاحم حقوق شوهر باشد در این صورت نیز قسم آن زن باطل است.

﴿مسئلهٔ ۳۴۸۲﴾وقتی که قسم به صورت صحیح منعقد شد، عمل مطابق آن واجب و مخالفت با آن عمداً حرام است و کفّاره دارد و کفّاره مخالفت با قسم، سیر کردن یا پوشانیدن ده فقیر یا آزاد کردن یک بنده است و در صورتی که از انجام آن ناتوان باشد، هیچ کدام لازم نیست بلکه باید سه روز روزه بگیرد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۸۳﴾اگر انسان به خاطر فراموشی یا ناچاری به قسم خود عمل نکند، کفّاره ندارد و نیز اگر کسی را مجبور کنند به قسمی که خورده عمل نکند و نیز قسمی که آدم وسواسی می‌خورد مثلاً می‌گوید واللّه الان مشغول نماز می‌شوم و به سبب وسواس مشغول نمی‌شود، اگر وسواس او طوری است که بدون اختیار قسم می‌خورد و بدون اختیار عمل نمی‌کند، کفّاره ندارد.

بخش نهم:

احکام قضایی

کلیات

قضا، اهمّیت و جایگاه آن

قضا و قضاوت به معنای حکم کردن میان مردم و فصل خصومت بین ایشان و رفع تنازع و اختلاف میان طرفین دعوی، دفاع از حقوق عمومی، نظارت بر حسن اجرای قوانین و از مسائل مهم اسلامی و قرآنی است و تصدی مقام قضا و قضاوت برای هر انسانی مجاز نیست و شرایط ویژه‌ای برای متصدّیان امر قضا در نظر گرفته شده است.

چون مقام قضا و قضاوت یکی از مهم‌ترین یا مهم‌ترین شئون حکومت اسلامی است، از طرف خدای جهان برای پیامبر اسلامﷺ و از ناحیهٔ مقام نبوتﷺ به امامان معصومعليهم‌السلام و از جانب آنان برای فقیه صالح و جامع شرایط تعیین گردیده است و لذا تصدی این امر بسیار سنگین و پر مسئولیت است، همان طور که امام علیعليه‌السلام در خطاب معروف و جاودانه به شریح قاضی فرمودند: «ای شریح همانا تو در مجلسی نشستی که غیر از پیامبر و یا وصی پیامبر و یا فرد شقی در آن نمی‌نشیند».[1]

از امام ششم حضرت صادقعليه‌السلام نقل شده که فرمودند: «از حکم کردن بپرهیزید، زیرا که آن حقّ امام و پیشوایی است که عالم به قضاوت بوده و در میان مسلمانها به عدالت رفتار کند مانند پیامبر خدا و یا وصیّ پیامبرﷺ».[2]

﴿مسئلهٔ ۳۴۸۴﴾حکم قاضی واجد شرایط- شرایط آن در مسائل آتی گفته خواهد شد- برای همه

---

۱. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت، ج ۲۷، کتاب القضا، باب ۳ از ابواب صفات قاضی، ح ۲. ص۱۷.
۲. همان، ح۳، ص۱۷.

نافذ است چه آن قاضی را امام معصوم علیه السلام نصب کرده باشد یا فقیه جامع شرایط، یا اینکه دو طرف دعوی و نزاع با توافق و تراضی فردی را بین خودشان برای قضاوت انتخاب کرده باشند و در فرض اول به او «قاضی منصوب» و در فرض دوم، «قاضی تحکیم» می‌گویند.

شرایط قاضی

﴿مسئلهٔ ۳۴۸۵﴾قاضی چه منصوب باشد و چه با توافق طرفین انتخاب شده باشد، باید عاقل، بالغ، مؤمن، عادل، مجتهد مطلق، بلکه بنا به احتیاط واجب اعلم از عالمان شهری باشد که قضاوت آنجا را به عهده می‌گیرد و احتیاط واجب آنست که حلال زاده، مرد و بینایی چشم و حافظهٔ قوی داشته و فراموشکار نباشد، اگرچه برای اشتراط مرد بودن غیر از اجماع، ادله‌ای که مورد استناد قرار گرفته خالی از اشکال و ضعف سند نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۴۸۶﴾شرایط و صفاتی که در قاضی معتبر است از راه وجدان، شناخت شخصی، شهرت مفیدِ علم و اطمینان یا شهادت دو شاهد عادل تشخیص داده می‌شود، همان طور که اجتهاد قاضی با شهادت انسان خبرهٔ عادل ثابت می‌شود، کما اینکه اگر خود انسان خبره باشد و بتواند مجتهد را از غیر مجتهد بشناسد، می‌تواند با تشخیص خودش عمل کند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۸۷﴾کسی که مجتهد نیست نمی‌تواند با اتکای به فتوای مجتهد دیگر قضاوت کرده و حکم صادر کند اگرچه به‌طور نیابت از طرف او باشد، ولی جایز است به صورت اصلاح میان طرفین دعوا به‌طور کدخدا منشی دعاوی بین آنان را حل و فصل کند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۸۸﴾کسی که خود را واجد شرایط قضاوت نمی‌داند، حرام است متصدّی آن شود حتی اگر دیگران او را واجد شرایط بدانند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۸۹﴾کسی که شرایط قضا را ندارد، مراجعه کردن به وی برای قضاوت حرام است، مگر آنکه برای گرفتن حقّ مشروع ناچار باشد، مخصوصاً اگر مراجعه نکند صاحب حق در مشقّت و عسر و حرجی قرار بگیرد که تحمل آن متعارف نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۴۹۰﴾قضاوت برای کسانی که شرایط آن‌را دارند واجب کفایی است و در صورت تعین و نبودن قاضی واجد شرایط، واجب عینی خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۳۴۹۱﴾کسی که قضاوت برای او واجب عینی نیست می‌تواند از بیت المال حقوق بگیرد، اگر چه در صورت غنی بودن بهتر است نگیرد و اگر قضاوت بر او واجب عینی باشد، اگر محتاج باشد باز هم می‌تواند حقوق از بیت المال بگیرد و اقوی آنست که اگر محتاج هم نباشد می‌تواند بگیرد، اگرچه بهتر است در این صورت نگیرد و برای انجام کارهای مقدّماتی، ثبت، ضبط و دیگر کارهای تشریفاتی گرفتن حقوق مانعی ندارد و احوط وجوبی آنست که از متخاصمین یا غیر آنان چیزی نگیرد، اگرچه قضاوت برای او وجوب عینی نباشد. حق آنست که نظام اسلامی قضات را از نظر مالی آن‌قدر در آسایش و وسعت قرار دهد که آنان بدون کوچک‌ترین دغدغه و چشمداشتی

حکم واقعی را صادر کنند.

آداب قضاوت

﴿مسئلهٔ ۳۴۹۲﴾قاضی باید در قضاوت و صدور حکم آزاد و مستقل بوده و حکمی که صادر می‌کند نیز باید مأخوذ از کتاب و سنّت باشد و کسی نتواند او را به رأی دادن مجبور کند؛ دقت و بی‌طرفی را کاملاً رعایت کرده و با شتاب و عجله قضاوت نکند. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند: زبان قاضی میان دو قطعه از آتش است تا وقتی قضاوت کند، پس یا به طرف بهشت و یا به طرف آتش می‌رود.[1]

﴿مسئلهٔ ۳۴۹۳﴾بر قاضی واجب است در جلسهٔ دادگاه و در برخوردهای ظاهری خود با طرفین دعوا، مانند سلام کردن و جواب سلام دادن، نگاه به آنان، توجه داشتن و نداشتن به آنان و مورد خطاب قرار دادن و ندادن، رعایت مساوات و برابری را بکند، اگرچه آنان از جهت شئون اجتماعی و مقام و منزلت، اختلاف و تفاوت داشته باشند. حرام است به یکی از دو طرف دعوا چیزی را القا کند یا روشی یاد بدهد که در غلبه کردن یک طرف بر طرف دیگر مؤثر باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۴۹۴﴾مکروه است، قاضی در حال غضب یا عدم تعادل روحی به سبب تشنگی، گرسنگی، خستگی مفرط، غصه، غلبهٔ درد، خواب، احتیاج به قضای حاجت و مانند آنها اقدام به قضاوت و اصدار حکم کند. همچنین مکروه است قاضی با چهرهٔ عبوس و گرفته با طرفین رفتار کند طوری که آنها جرئت حرف زدن پیدا نکنند یا آن‌قدر نرم و با لینت رفتار کند که آنها جرئت شکستن حرمت قاضی را پیدا کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۹۵﴾چون هدف اصلی از قضاوت اسلامی رفع خصومت، تنازع و اختلاف است، واجب است قاضی با گروهی از کارشناسان امور قضایی و اسلامی و مجتهدان صاحب نظر مشورت کرده سپس قضاوت کند. حتی می توان طوری عمل کرد که در دادگاه علاوه بر قاضی، چند مستشار قضایی که شرایط قضاوت را دارا هستند، وجود داشته باشند و با دقت بر جریان دادرسی از بدو شکل‌گیری پرونده، نظارت کنند و حکم نهایی به اتّفاق آرا یا با اکثریت و در صورت عدم تحقق اکثریت با نظر طرفی که خود قاضی نظرش با آنهاست، صادر گردد، اگرچه احوط آنست که پس از کسب نظر از مستشاران، قاضی خود به صدور رأی اقدام کند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۹۶﴾دادن رشوه به قاضی و گرفتن آن هر چند به نام هدیه باشد، حرام است، منتهی اگر کسی برای رسیدن به حقّ مشروع خود ناچار باشد چیزی را به صورت رشوه بپردازد، برای دهنده جایز و برای گیرنده حرام است و آن کسی که گرفته است باید آن‌را به صاحبش بازگرداند

---

۱. وسائل‌الشّیعه، ج ۲۷، کتاب القضا، باب ۲ از ابواب آداب قاضی، ح ۳، ص۲۱۴.

و اگر تلف شده باشد، قیمت آن‌را باید بپردازد.

حقّ دادخواهی

﴿مسئلهٔ ۳۴۹۷﴾حقّ دادخواهی و طرح دعوی از حقوق مسلم هر انسان است. معمولاً در طرح دعوی به آن کسی که ادّعای چیزی را دارد و اگر ادّعایش را تمام کند دعوی تمام می‌شود، «مدّعی» و به آن کسی که ادّعا علیه او صورت گرفته است «مدّعی علیه» گفته می‌شود. اگر مدعی علیه اقرار نکرده و ادّعای مدّعی را انکار کند به او «منکر» می‌گویند. در کتابهای مفصّل فقهی ضوابط خاصی برای تمییز مدّعی از منکر ذکر کرده‌اند که علاقه‌مندان می‌توانند به آن کتب رجوع کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۹۸﴾در امر دادخواهی تمام افراد از بالاترین تا پایین‌ترین آنان با یکدیگر برابرند چون حقّ مسلّم آنان است، بنابراین اگر کسی نسبت به یکی از مقامات، شخصیتها و قضات شکایت داشته باشد، در صورتی که از سیر و روند قضایی محاکم رسمی رضایت داشته باشد، می‌تواند شکایت خود را همان‌جا مطرح کند و الاّ می‌تواند به محکمه‌ای که مورد توافق است رجوع کند.

﴿مسئلهٔ ۳۴۹۹﴾هر کسی که به نظر خود دارای حقی است و مدّعی آنست، می‌تواند برای احقاق حق به دادگاه صالح رجوع کند و چنانچه احقاق حق بدون مراجعه به دادگاه امکان پذیر نباشد، ممکن است مراجعه به دادگاه واجب شود؛ در این جهت فرقی میان شخص حقوقی و حقیقی وجود ندارد و فرقی نمی‌کند که ادّعای او در برابر اشخاص حقوقی باشد یا حقیقی، ادّعای او دربارهٔ خودش باشد یا دربارهٔ کسانی که تحت سرپرستی و ولایت او قرار دارند و یا نسبت به املاکی باشد که زیر نظر اوست چه به صورت تولیت یا به عنوان نظارت مانند موقوفات و امثال آن.

﴿مسئلهٔ ۳۵۰۰﴾قاضی موظف است پس از مراجعه و تقاضای صاحب حق و رسیدگی کافی مطابق موازین شرعی و قوانین حکم صادر کند و نمی‌تواند قبل از مراجعه و تقاضای صاحب حق حکم صادر کند اگرچه نسبت به آن علم داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۵۰۱﴾چون هدف از قضاوت اسلامی رفع نزاع و رسیدن به حقیقت است، هر چیزی که مدّعیِ حق و متّهم احساس کند در روشن شدن حق و حقیقت و رفع اتّهام مفید است، می‌تواند از آن استفاده کند، بنابراین هر متّهم و مدّعی حق دارد برای خود وکیل انتخاب کند و نیز حق دارد قبل از مشورت با وکیل در دادگاه صحبت نکند و با مشورت او صحبت کند، مگر آنکه تأخیر آن مستلزم مماطله و تأخیر بیش از حد متعارف باشد، در این صورت حقّ تأخیر ندارد و در صورت تأخیر حاکم حق دارد او را وادار به صحبت کردن کند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۰۲﴾مادامی که از طریق دادگاه صالح و محاکمهٔ عادلانه در دادگاه، محکومیت و مجرمیت کسی به اثبات نرسیده است، او بی‌گناه است و هیچ کس حقّ هیچ تعرّضی نسبت به او را ندارد و هتک حرمت او نیز جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۵۰۳﴾کسی که مطابق موازین و قانون از طریق دادگاه صالح، محکوم به حدّ یا تعزیر شده است، نباید بیش از مقداری که معین شده است مجازات شود و نباید به آبرو، حیثیت، مال یا منسوبین او تعرّض شود و هر کس این کارها را بکند، گناه کرده و باید مجازات شود.

کیفیت قضاوت و مستندات آن

﴿مسئلهٔ ۳۵۰۴﴾در نظام اسلامی از دیدگاه قضای اسلامی اصل اوّلی برائت و بی‌گناهی افراد است، مگر آنکه مجرمیت آنها با دلیل معتبر در محکمهٔ صالحه به اثبات برسد و اثبات جرم به یکی از سه راه زیر است:

۱- اقرار طرف، ۲- شهادت شهود معتبر، ۳- قَسم، که احکام و شرایط هر یک در ضمن مسائل آینده بیان می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۵۰۵﴾اقرار کننده باید عاقل، بالغ و دارای قصد و اختیار باشد و اگر اقرارش نسبت به امور مالی باشد باید سفیه و ممنوع التّصرف نباشد.

﴿مسئلهٔ ۳۵۰۶﴾لازم است اقرار و شهادت شهود و قسم در جلسهٔ رسمی دادگاه و در محضر قاضی، در حال عادی، بدون ارعاب و ترس یا اکراه و اجبار و مانند آن انجام شود، بنابراین اقراری که خارج از دادگاه و در حالت غیر عادی با زور و شکنجه ولو تحت عنوان تعزیر از متّهم گرفته می‌شود، اگر چه خط یا صدای او ضبط شده باشد، اعتبار ندارد و هر حکمی که مستند به آن باشد نافذ نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۵۰۷﴾اظهر بلکه اقوی آنست که قاضی با استناد به علم خود و بدون استناد به اقرار یا شهادت و یا قسم که از حدود اللّه است، همان طور که در حدیث تامّ داودبن‌فَرقَد[1] آمده است، قضاوت نکرده و حکم صادر نکند، به خصوص در مواردی که حقّ اللّه محض است اگرچه بر خلاف علم خود نیز نمی‌تواند حکم صادر کند، بنابراین اگر یقین به اشتباه شهود داشته باشد و یا اینکه بداند منکر به دروغ قسم می‌خورد، در حدّ امکان در رفع اشتباه شهود تلاش کند و اگر ممکن نباشد باید حکم و فصل خصومت را به قاضی دیگر ارجاع دهد.

﴿مسئلهٔ ۳۵۰۸﴾پس از آنکه دعوی در دادگاه مطرح شد، مدّعی علیه یا اقرار می‌کند یا انکار و یا ساکت می‌شود؛ در صورت اقرار او، اگر مدّعی از قاضی بخواهد مطابق اقرار وی حکم صادر کند، لازم است قاضی بر اساس اقرار مدّعی حکم صادر کند و وقتی که حکم صادر شد، پس از حکم قاضی دعوی خاتمه می‌یابد، ولی اگر مدّعی علیه اقرار نکند بلکه انکار کند، قاضی از مدعی بینه و شهود طلب می‌کند، اگر مدّعی بینه و شهود خود را حاضر کرد، قاضی بر اساس شهادت شهود،

---

۱. وسائل‌الشّیعه، ج۲۸، باب ۲، ح۱.

حکم صادر می‌کند و دعوی خاتمه می‌یابد؛ اگر مدّعی بینه نداشته باشد یا اگر داشته باشد، نخواهد که آن‌را اقامه کند، در این صورت مدّعی از قاضی می‌خواهد که به منکِر دستور دهد که قسم بخورد. در این‌صورت اگر منکِر قسم بخورد و قاضی به نفع او حکم صادر کند، دعوی پایان می‌پذیرد، در این صورت مدّعی حقّ طرح دعوی در دادگاه دیگر یا تقاص از مال منکر را- اگر دعوی امر مالی باشد- ندارد، اگرچه خود را ذی‌حق بداند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۰۹﴾قسم منکر باید پس از تقاضای مدّعی و دستور قاضی باشد، بنابراین اگر خود منکر بدون دستور قاضی یا با دستور قاضی ولی بدون درخواست مدّعی قسم بخورد، فایده ندارد، بلکه پس از تقاضای مدّعی و دستور قاضی، منکر دوباره باید قسم بخورد.

﴿مسئلهٔ ۳۵۱۰﴾منکر می‌تواند از قسم خوردن نکول و تمرد کرده و خودداری کند و قسم را به خود مدّعی ارجاع کند، بنابراین اگر پس از نکول منکر و ارجاع قسم به مدّعی، او قسم یاد کند و قاضی حکم کند، دعوی به نفع مدّعی پایان می‌یابد و اگر هم از قسم خوردن و هم از ارجاع آن به مدّعی خودداری کند، بنا بر احتیاط واجب بلکه اقوی آنست که قاضی ولایتاً از مدّعی می‌خواهد که قسم یاد کند و اگر مدّعی قسم یاد کرد قاضی مطابق آن حکم می‌کند و دعوی به نفع مدّعی ثابت می‌شود و اگر مدّعی قسم نخورد دعوی به حسب ظاهر ساقط می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۵۱۱﴾اگر مدّعی‌علیه پس از عرضه شدن دعوی، سکوت کند- نه اقرار کند و نه انکار- اگر سکوت مدّعی علیه با عذر باشد قاضی باید عذرش را مرتفع کند و اگر بدون عذر سکوت کند قاضی او را ترغیب به شکستن سکوت می‌کند و اگر مؤثّر نشد، قاضی اعمال شدّت و تندی می‌کند. اگر باز اصرار بر سکوت کند، قاضی می‌گوید جواب بده و اگر جواب ندهی تو را نکول‌کننده اعلام می‌کنم و بهتر است این جمله را سه بار تکرار کند و اگر پس از آن باز اصرار بر سکوت کرد، قاضی از مدّعی بینه و شهود طلب می‌کند، اگر آورد مطابق آن حکم صادر و دعوی ختم می‌شود و اگر بینه نداشته باشد یا آن‌را حاضر نکند، در صورت درخواست مدّعی، قاضی از مدّعی علیه می‌خواهد قسم یاد کند و یا قسم را به مدّعی ارجاع کند، اگر اینها را انجام دهد باز حکم صادر می‌شود و دعوی فیصله می‌یابد و اگر باز مدّعی علیه به سکوت خود ادامه دهد، بنا بر احتیاط واجب قاضی ولایتاً از مدّعی می‌خواهد تا او قسم بخورد و دعوی به نفع وی پایان می‌پذیرد.

﴿مسئلهٔ ۳۵۱۲﴾اگر مدّعی برای اثبات دعوی خویش اقامهٔ بینه کند، قاضی حق ندارد مدّعی را وادار به قسم خوردن هم بکند مگر آنکه مورد دعوی، طلبکاری مدّعی از میت باشد، در این صورت مدّعی علاوه بر بینه باید قسم هم بخورد بر اینکه طلب او از میت باقی است و آن‌را دریافت نکرده است و در اینکه اگر مدّعی ادّعای طلب از میت داشته باشد، باید علاوه بر اقامهٔ بینه قسم هم بخورد، فرقی وجود ندارد مدّعی طلب اجنبی باشد یا وصی و وکیل میت یا ورثهٔ او و اگر مدّعی، ورثهٔ میت باشد، اگر یک نفر باشد بعد از اقامهٔ بینه یک قسم کافی است و اگر متعدّد باشند بعد از اقامهٔ بینه هر کدام از ورثه مستقلاً و جدا جدا باید قسم بخورد.

﴿مسئلۀ ۳۵۱۳﴾اگر بدهکاری میت از طریقی غیر از اقامۀ بینه معلوم شود در این صورت احتیاجی به قسم خوردن نیست.

﴿مسئلۀ ۳۵۱۴﴾اگر بینه شهادت بدهند که میت در زمان حیاتش اقرار کرده که بدهکار است یا ورثه اقرار کنند یا اینکه آن‌قدر شهرت داشته باشد که موجب اطمینان گردد که میت بدهکار بوده است، ولی از قرائن و شواهد ثابت شود یا حدّاقل احتمال داده شود که میت بدهی خود را داده باشد، در این صورت نیز مدّعی که همان طلبکار است باید قسم بخورد.

﴿مسئلۀ ۳۵۱۵﴾اگر مدّعی در جلسات دادگاه حاضر شود و بینه اقامه کند، ولی منکر با اینکه امکان دارد حاضر شود، خودش حاضر نشود، اگر احضار امکان دارد، قاضی‌باید حاضرش کند و اگر احضار او امکان نداشته باشد قاضی حق دارد پس از اعلام به منکر، اگر دعوی در حقوق الناس باشد، حکم غیابی صادر کند و غایب هر موقع حاضر شود، حق دارد از طریق جرح شهود و اقامۀ بینه اعتراض کند.

﴿مسئلۀ ۳۵۱۶﴾اگر با حکم قاضی بدهکاری طرف ثابت شود، موظف است بپردازد- اگر قدرت بر ادای بدهی داشته باشد- و اگر با وجود قدرت بر ادای بدهی از ادای آن خودداری کند، قاضی می‌تواند او را وادار سازد حتی می‌تواند او را زندانی کند تا حاضر شود بدهی‌اش را بپردازد، ولی اگر قدرت بر پرداخت بدهی نداشته باشد، واجب است به او مهلت داده شود و در این صورت زندانی کردن او جایز نیست.

﴿مسئلۀ ۳۵۱۷﴾اگر قاضی در تشخیص حکم، خطا کند، اگر قبل از اجرای آن معلوم شود که خطا کرده است، قهراً حکم نقض شده و قابل اجرا نیست، ولی اگر پس از اجرا معلوم شود قاضی خطا کرده باید جبران گردد بدین صورت که اگر خسارت مالی یا جانی وارد شده، باید از طریق بیت المال تأمین شود و اگر خسارت آبرویی، حیثیتی و اجتماعی وارد شده، به هر وسیلۀ ممکن باید اعادۀ حیثیت به عمل آید.

﴿مسئلۀ ۳۵۱۸﴾اگر بعد از قضاوت و صدور حکم معلوم شود قاضی شرایط قضاوت را نداشته یا اینکه حکم بر خلاف کتاب و سنّت صادر شده است، حکم باطل و خود به خود نقض می‌شود. اگر به سبب این حکم به کسی ضرری وارد شده، در صورتی که خود قاضی مقصّر بوده یا کوتاهی کرده باشد، باید خودش جبران کند و در غیر این صورت از بیت المال جبران گردد.

﴿مسئلۀ ۳۵۱۹﴾با توجه به اینکه هدف اصلی از قضاوت اسلامی، احقاق حقوق مردم، کشف حقیقت و اجرای عدالت است و تلقی مردم و طرفین دعوی هم باید همین باشد؛ بنابراین اگر قاضی نزد یکی از طرفین دعوی متّهم به کوتاهی یا خطا در تحقیق شود، اظهر آنست که هر کدام از طرفین دعوی می‌تواند تحقیق مجدّد و تجدید محاکمه در یک دادگاه بالاتر را تقاضا کند، مخصوصاً اگر مورد دعوی در امور مهمّی مانند جان، ناموس، مال یا حیثیت مذهب و دین مسلمانان باشد و آن دادگاه موظف است پس از بررسی مستندات حکم و صفات قاضی و موارد اتّهام و

مستندات آن در صورت صحت حکم اولی آن‌را تنفیذ و در صورت خطا لغو کند.

احکام اقرار

اقرار و اعتراف یکی از راههای عُقلایی و رایج است که در نـزد عقـلا معتبـر بـوده و در محـاکم قضایی و مانند آن مورد استناد قرار می‌گیرد و احکام آن در مسائل آتی بیان خواهد شد.

﴿مسئلۀ ۳۵۲۰﴾اقرار همان اعتراف است و عبارت از این است که کسی به صورت جـزم و یقـین بگوید، دیگری در عهدۀ وی حقّی دارد یا اینکه بگوید من حقّی در عهدۀ کسی ندارم و کسی مثلاً بدهکار من نیست و یا مثلاً بگوید این فرشی که در خانۀ من وجود دارد مال دیگری است یا بگوید و اعتراف کند فلانی خواهر یا برادر اوست و یا فلان عمـل جنـایی را کـه موجـب قصـاص یـا حـدّ شرعی است مرتکب شده‌ام.

﴿مسئلۀ ۳۵۲۱﴾اقرار به هر لفظی، اگر رسا و دارای ظهور باشد و مطلب را برساند، هرچند صریح نباشد کفایت می‌کند و نافذ است، ولی اگر لفظ به کار برده شده رسا نباشد و احتمالات متعـدد در مورد آن داده شود، اقرار محسوب نمی‌شود و نافذ نیست.

﴿مسئلۀ ۳۵۲۲﴾اقرار کننده باید بالغ، عاقل و دارای قصد و اختیار باشد، بنـابراین اقـرار کـودک، دیوانه، مست اعتبار ندارد و یا کسی که به وسیلۀ هیپنوتیزم و یا دارو و مانند آن در خواب و حالـت شبیه خواب، بدون قصد و اختیار به چیزهایی اعتراف کرده یا کسی که در حال تهدید یا زیـر فشـار جسمانی و یا روانی اقرار کرده، اقرارش اعتبار ندارد. ولی اقرار مـریض در مرضـی کـه بـه مـرگش منجر می‌شود غیر معتبر نیست منتها اگر اطمینان آور و مورد وثـوق باشـد همـۀ آن اعترافـات معتبـر است و الا نسبت به ثلث مال نافذ بوده و در مقدار زاید بر آن نافذ نیست.

﴿مسئلۀ ۳۵۲۳﴾اقرار شخص سفیه نسبت به امور مالی معتبر نیست، بنابراین اگر شخص سفیه اقرار کند مبلغی به کسی بدهکار است یا آن چیزی که در دست اوست مال دیگری است، اعتبـار نـدارد ولی اقرار سفیه دربارۀ امور غیر مالی مانند طلاق، خُلع و مانند آن معتبر است.

﴿مسئلۀ ۳۵۲۴﴾اقرار شخصی که به وسیلۀ حاکم شرع جـامع شـرایط از تصـرّف در امـوالش منـع شده، حتّی دربارۀ امور مالی نیز معتبر است، فرقی نمی‌کند که زمـان بـدهکار شـدن خـود را قبـل از حکم به ورشکستگی خود ذکر کند یا بعد از آن، منتها اگر پس از حکم به ورشکستگی اقرار کنـد بدهکار است، طلبکار جدید با سایر طلبکاران شریک نیست.

﴿مسئلۀ ۳۵۲۵﴾اقرار و اعتراف شخص وقتی معتبر است که علیه خودش باشد، بنابراین اعتراف و اقرار وی بر علیه دیگران و نیز به نفع خودش و دیگران معتبر نیست.

﴿مسئلۀ ۳۵۲۶﴾اقرار و شهادت که روی کاغذ نوشته شده یا بر روی نوار صدایی ضـبط گردیـده است، چه به صورت ویدئویی یا غیر آن، که شباهت زیادی به صدا و خط و سیمای کسی دارد، در صورتی که احتمال جعل یا مونتاژ در آن داده شود و یا احتمال داده شود در شرایط غیـر عـادی، بـا

فشار و تهدید و فریب انجام شده، فاقد اعتبار است.

﴿مسئلهٔ ۳۵۲۷﴾به‌طور معمول پس از تحقق اقرار و اعتراف طبیعی و شرعی، انکار مُعترف اعتبار ندارد؛ مثلاً اگر کسی بگوید فلان شخص از من صد هزار تومان طلبکار است و پس از آن انکار کند یا بعد از اقرار به آن مبلغ مقداری از آن‌را انکار کند، باز هم اعتباری ندارد مگر در صورتی که قراین و شواهد قوی‌تر و معتبرتری دلالت کند که انکار او به حق بوده است. البتّه این مطلب با اعتبار اشخاص و موقعیتها فرق می‌کند و در موارد مشکوک، ظهور اول که مطابق اقرار واعتراف است، ملاک عمل می باشد و اگر بعد از اقرار چیزهایی بگوید که در واقع مکمل و شارح اقرار قبلی محسوب می‌شود، در این صورت مجموعهٔ اعتراف و اقرار و این توضیحات را باید یک اقرار به حساب آورد.

﴿مسئلهٔ ۳۵۲۸﴾اگر کسی اعتراف کند بدهکار است، ولی بگوید آن‌را پرداخته‌ام، اعتراف وی به اصل بدهکاری ثابت می‌شود، ولی پرداخت آن اثبات می‌خواهد و باید ثابت کند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۲۹﴾اقرار و اعتراف باید به چیزی باشد که دارای حکم و اثر شرعی است؛ مثلاً اقرار کند که این مال مربوط به فلانی است یا اقرار به بدهکاری یا منفعت و یا کار و حقّی کند که با همان اقرار بتوان او را ملزم به انجام آن کار یا ادای آن حق کرد، یا اقرار به گناهی کند که بتوان او را به آن جرم کیفر داد، بنابراین اگر اقرار کند که این مقدار از بابت پول شراب و قمار و مانند آن بدهکارم، اقرار نسبت به بدهی نافذ نیست و اعتبار ندارد زیرا اسلام خرید و فروش و درآمد از طریق چیزهای حرام مانند مطالب مذکور را به رسمیت نمی‌شناسد.

﴿مسئلهٔ ۳۵۳۰﴾اقرار به نَسَب مانند پسری، دختری، برادری و مانند آن در صورتی که احتمال صدق در آن داده شود و از نظر عرف و شرع صحت آن ممکن باشد، در آنچه که بر علیه اقرار کننده است ثابت می‌شود و نافذ است، مانند وجوب دادن نفقه، حرمت ازدواج، مشارکت در ارث و امثال ذلک. ولی اصل نسب مانند برادر بودن، به وسیلهٔ صرف اقرار ثابت نمی‌شود، مگر آنکه آن شخص هم قبول کرده و تصدیق کند کما اینکه اقرار در حقّ سایر ورثه نیز ثابت نیست مگر اینکه آنها هم تصدیق کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۳۱﴾فرزند بودن کسی به وسیلهٔ اقرار با چند شرط پذیرفته می‌شود:

۱- اینکه احتمال راست بودن داده شود و قرائن و شواهد او را تکذیب نکند.

۲- شخص دیگری مدّعی آن نباشد.

۳- اقرار دربارهٔ کودکی باشد که در اختیار اوست، وقتی که این شرایط محقق شد، فرزندی ثابت شده و تمام آثار آن مترتب می‌شود و نیازی به تصدیق کودک نیست و اگر کودک پس از بلوغ انکار کند، مسموع نخواهد بود، ولی اگر اقرار دربارهٔ فرزندی کسی باشد که به حد بلوغ رسیده است، این اقرار و ادّعا وقتی پذیرفته می‌شود که او هم تصدیق کند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۳۲﴾اگر بچّه‌ای ادّعای بلوغ کند سه حالت دارد:

۱- ادّعای بلوغ می‌کند و آن‌را به روییدن موهای درشت، که یکی از علایم بلوغ است، بالای آلت تناسلی و زیر ناف مستند می‌کند، در این صورت با صرف اقرار و ادعا اعتراف او ثابت نمی‌شود بلکه باید از طریق مشاهده و معاینه اختیار شود.

۲- ادعا کند که سنّش به پانزده سال قمری رسیده است که در این صورت باید بینه و دو نفر شاهد عادل اقامه کند و بدون شاهد با صرف ادّعا، ثابت نمی‌شود.

۳- اگر مدّعی احتلام شود، ثبوت این ادّعا هم با یمین (قسم) و هم بدون یمین، محل اشکال است، مادامی که یقین به بلوغ پیدا نشده، استصحاب عدم بلوغ جاری است.

شرایط شهود و بیّنه

﴿مسئلهٔ **۳۵۳۳**﴾شاهد باید بالغ، عاقل، مؤمن، عادل، حلال زاده و نیز نباید متّهم باشد که برای دفع ضرر از خود یا برای جلب منفعت شهادت می‌دهد. در مواردی شاهد باید مرد هم باشد و نیز در صورتی جایز است شهادت دهد که به آن مورد یقین داشته باشد پس شهادت با ظنّ و گمان و تخمین جایز نیست. همچنین در باب وصیت، اگر متعلّق آن مال باشد و دو شاهد مسلمان عادل یافت نشود و موصی هم ناچار به وصیت کردن باشد، شهادت ذمّی بر علیه مسلم پذیرفته می‌شود.

﴿مسئلهٔ **۳۵۳۴**﴾شهادت شاهد عادلی که با دیگری دشمنی غیر دینی دارد، در مورد او قبول نمی‌شود، اگر دشمنی وی موجب فسق او نگردد، ولی شهادت دوست به نفع دوست حتّی اگر خیلی صمیمی باشند قبول است کما اینکه شهادت دوست علیه دوست نیز پذیرفته می‌شود.

﴿مسئلهٔ **۳۵۳۵**﴾در تمام مواردی که شهادت زن پذیرفته می‌شود، شهادت زن و شوهر به نفع یا ضرر یکدیگر پذیرفته می‌شود و نیز بنا به مشهور شهادت پدر و فرزند به نفع یکدیگر و شهادت برادر یا خواهر به نفع یا ضرر یکدیگر پذیرفته می‌شود و شهادت فرزند علیه پدر اگر موجب ارشاد، اصلاح و منع او از گناه نباشد، محل اشکال است، ولی شهادت پدر علیه فرزند، اگرچه متعارف نیست ولی مطابق قواعد درست است.

﴿مسئلهٔ **۳۵۳۶**﴾کسانی که خود را در معرض شهادت قرار داده و اعلام آمادگی برای شهادت می‌کنند و در واقع نوعی حرص و ولع برای شهادت از خود نشان می‌دهند، در حقوق خصوصی اشخاص، شهادت آنان پذیرفته نیست، اما در حقوق الهی و مردمی ایراد ندارد.

﴿مسئلهٔ **۳۵۳۷**﴾در موارد زیر شهادت چهار زن بدون ضمیمهٔ شهادت مرد یا بدون نیاز به قسم پذیرفته می‌شود:

۱- بکارت، ۲- وضع حمل، ۳- عیوب باطنی زنان مانند جراحات داخلی آلت زنانگی و نه عیوب آشکار، ۴- حیض و نفاس، ۵- در امور دیگری که زنانه است و زنان از آن اطلاع دارند، ۶- در امور مالی مانند خیار، شُفعه و مانند آن، شهادت هر زن عادله‌ای به اندازهٔ خودش پذیرفته می‌شود، بنابراین اگر یک زن عادل شهادت دهد که فلان مال بر حسب وصیت متعلّق به فلان شخص است،

شهادت وی نسبت به یک‌چهارم آن ارث یا مال وصیت شده، قبول می‌شود و اگر دو نفر زن عادل شهادت دادند، نسبت به نصف آن و اگر سه زن عادل شهادت دادند، نسبت به سه‌چهارم آن و اگر چهار زن عادل شهادت دادند، شهادت آنان نسبت به تمام ارث یا مال پذیرفته می‌شود.

﴿مسئلۀ ۳۵۳۸﴾شرایط شهود در حقوق الهی خالص، در باب حدود بیان خواهد شد ولی به‌طور کلّی دعاوی‌ای که مربوط به حقوق مالی است و نسبت به شخص زنده مطرح می شود، هم با شهادت دو مرد عادل و هم با شهادت یک مرد و دو زن یا شهادت یک مرد عادل و قسم خوردن مدّعی اثبات می‌شود، چه آن مال مورد ادّعا، عین باشد یا دِین، احوط آنست که اول ادای شهادت کنند و بعد از آن قسم بخورند.

﴿مسئلۀ ۳۵۳۹﴾کسی که صلاحیت شهادت را دارد و واجد تمام شرایط آنست، اگر از وی خواسته شود شهادت دهد، واجب است شهادت دهد، ولی اگر از وی نخواهند، ادای شهادت واجب نیست، مگر در صورتی که یکی از طرفین دعوی بخواهد بر دیگری ظلم کند و حقیقتی را از بین برده و پایمال گرداند، در این حالت ادای شهادت واجب و کتمان آن حرام است، اگر محذور شرعی اهمّ نداشته باشد.

﴿مسئلۀ ۳۵۴۰﴾کسی که حقیقتی را می‌داند، نباید وقتی که از وی خواسته شد شهادت دهد خودداری کند، مگر آنکه در اثر شهادت، ضرر قابل توجّهی به او وارد شود که عادتاً تحمّل آن مشکل است، ولی اگر موضوع از امور مهم باشد که اسلام بر تحقّق یا ترک آن راضی نمی‌شود، مانند اینکه در اثر عدم شهادت او خونی به ناحق ریخته شود، زن شوهرداری به ناحق «خَلِیه» اعلام و اجازۀ ازدواج با دیگری صادر شود، در این صورت ادای شهادت- اگرچه نخواهند- واجب است و نباید از اَدای آن خودداری شود.

﴿مسئلۀ ۳۵۴۱﴾شهادت شهود وقتی پذیرفته می‌شود که مفاد و محتوای شهادت آنان، از نظر مورد، زمان، مکان و صفات و خصوصیات دیگر یکی باشد و در صورتی که گفته‌های آنان با همدیگر متغایر باشد، چیزی ثابت نمی‌شود بلکه شهادت آنان از درجۀ اعتبار ساقط است.

﴿مسئلۀ ۳۵۴۲﴾اگر شهود عمداً دروغ بگویند به وسیلۀ دادگاه مجازات می‌شوند و اگر به جهت شهادت دروغ آنان ضرر و خسارتی بر کسی وارد شود، واجب است خود، آنرا جبران کنند.

﴿مسئلۀ ۳۵۴۳﴾کسانی که به دروغ شهادت داده‌اند واجب است آنان را در شهرشان به مردم معرفی کنند تا از قبول شهادتشان اجتناب شود و چنین افرادی چون فاسق هستند، شهادتشان قبول نیست، مگر آنکه توبه کرده و خود را اصلاح کنند و پس از آن عدالتشان محرز شود.

﴿مسئلۀ ۳۵۴۴﴾شهادت بر شهادت، در حقوق النّاس پذیرفته می‌شود چه جنبۀ کیفری داشته باشد مانند قصاص یا نداشته باشد مانند طلاق، نسب، دین، قرض، غصب و دیگر عقود و ایقاعات و مانند آنها، ولی در حدود و بلکه در تعزیرات، شهادت بر شهادت نافذ نیست ولی در دیگر آثار آن نافذ و مؤثّر است، بنابراین اگر دو نفر شهادت دو نفر دیگر را در مورد دزدی کسی گواهی دهند، به استناد

شهادت بر شهادت نمی‌توان دست او را برید، ولی می‌توان مال را از او گرفت.

﴿مسئلهٔ ۳۵۴۵﴾در شهادت بر شهادت، برای ثبوت شهادت هر یک نفر، شهادت دو نفر لازم است، حتی اگر آن دو نفر شاهد عادل، شهادت هر دو شاهد اصلی و اولی را گواهی کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۴۶﴾شهادت بر شهادت، وقتی صحیح است که شاهد نتواند در دادگاه حضور پیدا کند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۴۷﴾اگر دو نفر شهادت بدهند که دو نفر بر فلان مسئله شهادت داده‌اند، ولی دو نفراصلی انکار کنند، به هیچ یک از این شهادتها نمی‌توان اعتماد کرد.

کیفیت قسم‌دادن و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۳۵۴۸﴾قسم باید به ذات مقدّس حضرت حق یا یکی از اسمای ذات مقدّس پروردگار باشد و بهتر است با لفظ جلالهٔ «اللّه» باشد و عربی بودن آن لازم نیست بلکه با هر لغتی صورت بگیرد کافی است. اما باید ترجمهٔ یکی از نامهای الهی باشد، بنابراین قسم به قرآن‌کریم، پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، ائمّهٔ معصومین علیهم‌السلام یا یکی از مشاهد مشرفه، برای قضاوت و صدور حکم کافی نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۵۴۹﴾در اینکه قسم باید به ذات مقدّس حضرت حق باشد، بین مسلمان و کافر فرقی نمی‌کند منتها اگر قاضی تشخیص دهد، قسم دادن اهل کتاب مانند یهود و نصاری و مجوس، به آنچه در دین آنان آمده و به آن اعتقاد دارند مانند تورات موسی علیه‌السلام یا انجیل عیسی علیه‌السلام و خالقِ النّور و الظلمهٔ که مجوس به آن معتقد است و ایشان را بیشتر از دروغ گفتن باز می‌دارد، جایز است علاوه بر قسم به خدای متعال آنان را به آن چیزها هم قسم دهند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۵۰﴾قسم باید با جزم و یقین باشد و کسی که قسم یاد می‌کند باید مورد قسم را واقعاً قصد کند، بنابراین اگر واقعاً معلوم شود مورد جزم و یقین نبوده یا توریه کرده است، کفایت نمی‌کند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۵۱﴾لال اگر اشاره‌ای بکند که معنای قسم را بفهماند، کافی است.

﴿مسئلهٔ ۳۵۵۲﴾قسم را باید خود شخص بخورد و برای یاد کردن آن نمی‌توان نایب یا وکیل گرفت.

﴿مسئلهٔ ۳۵۵۳﴾قسم در دعاوی مالی و مواردی مانند نکاح، طلاق، قتل، بدهی و ضمانات معتبر است، ولی در حدود اعتبار ندارد، چون در حدود فقط اقرار و شهود با شرایطی که گفته خواهد شد معتبر است.

﴿مسئلهٔ ۳۵۵۴﴾مستحب است حاکم قبل از آنکه طرف قسم بخورد وی را موعظه کند و او را از عواقب و تبعات قسم بترساند چه قسم راست باشد یا دروغ.

احکام ید

﴿مسئلهٔ ۳۵۵۵﴾ید و داشتن سلطه و اعتبار آن، از مسائل مهم اجتماعی و عقلایی است و اگر ید و استیلای قاهرانه بر چیزی فاقد اعتبار عقلایی باشد، نظام بازار و تبادل و بده و بستان، متزلزل گشته و سامان اجتماعی نابود خواهد شد و اسلام نیز این روش را مورد امضا قرار داده و ید را حجت و

دارای قابلیت سندیت دانسته است. بنابراین آنچه در دست و استیلای کسی است، مال باشد، یا منفعت یا حق و مانند آن، مادامی که علم بر خلاف آن پیدا نشده باشد، ملك او محسوب می‌شود، کما اینکه اگر در دست و استیلای وکیل یا امین و یا مستأجر کسی باشد، ملك وی محسوب است.

﴿مسئلهٔ ۳۵۵۶﴾اگر چیزی به‌طور کامل در اختیار دو نفر باشد، یعنی دو نفر دارای ید مساوی نسبت به یک چیز باشند، مالکیت آن چیز به‌طور مساوی برای آن دو نفر محرز خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۳۵۵۷﴾اگر دو نفر دربارهٔ ملکی که در دست یکی از آنهاست ادعای ملکیت کنند، ادعای کسی که ملك در دست اوست با سوگند مقدّم است مگر آنکه دیگری برای اثبات گفتهٔ خود مدرك، دلیل قطعی یا دو شاهد عادل اقامه کند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۵۸﴾اگر دو نفر دربارهٔ ملکی که در ید هر دوی آنهاست یا اینکه در ید هیچ کس نیست و یا در ید سوّمی است که او ادّعایی ندارد، ادّعای مالکیت تام داشته باشند، چنانچه یکی از آنان دلیل و مدرك معتبری داشته و آن دیگری نداشته باشد، ادعای وی مقدّم است و اگر هیچ کدام از آن دو بر دیگری ترجیحی نداشته باشد، هر کدام از آنان نسبت به نیمی از آن مدّعی و نسبت به نیمی دیگر منکر است و هر کدام باید نسبت به نیم مورد ادّعا مدرك و دلیل قطعی بیاورد و نسبت به نیم دیگر مورد انکار رقیب، گفتهٔ او وقتی تأیید می‌شود که قسم بخورد و اگر هر دو شاهد بیاورند و قسم یاد کنند، آن ملك میان آنان به‌طور مساوی تقسیم می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۵۵۹﴾اگر زن و شوهر در وسایل با هم دیگر اختلاف داشته باشند، چه این اختلاف در دوران همسری باشد یا بعد از جدایی، در صورتی که آن وسایل در دست و اختیار یکی از آنان باشد همهٔ آنها مال اوست و آن کسی که اسباب و وسایل در اختیار او نیست اگر ادعایی داشته باشد باید با دلیل معتبر و قطعی اثبات کند یا دو شاهد عادل بیاورد، ولی اگر در دست هر دو است و یا در دست شخص سوّمی است و این دو نفر با همدیگر اختلاف در دعوی دارند، ظاهراً وسایل و لباسهای مردانه متعلق به شوهر است و لباسها و وسایل زنانه، متعلق به زن و آنچه هم مردان و هم زنان مشترکاً استفاده می‌کنند، مشترك میان هر دو است.

﴿مسئلهٔ ۳۵۶۰﴾در تعارض بینه‌ها، میان اینکه دعوی دو طرف داشته باشد یا بیشتر فرقی وجود ندارد و اینکه همهٔ طرفها ممکن است بینه داشته باشند و ممکن است نداشته باشند، فرقی میان دو طرف دعوی و بیشتر بودن آن وجود ندارد.

احکام حدود و تعزیرات

حدود، تعزیرات و فلسفهٔ آنها

در روایات اسلامی نسبت به اجرای حدود الهی و اهمیت آن تأکید زیادی شده و آمده است که

خدای جهان، برای هر چیزی حدّی قرار داده است و تجاوز از آن حدّ هم حدّی دارد و نیز وارد شده که منافع اقامهٔ حدود الهی برای مردم، از چهل روز باران بیشتر است[۱] و نیز خدای متعال فرموده است هر کس حدّی از حدود مرا تعطیل کند، با من دشمنی و عناد ورزیده و در صدد ضدّیت با من بر آمده است.[۲]

اجرای حدود الهی مانند عمل جرّاحیِ جرّاح ماهر است که جلوی سرایت و نفوذ عضو فاسد را می‌گیرد و باعث می‌شود مردم از کارهای نامشروع و خلاف دوری گزینند و حقوق الهی را آموخته و رعایت کنند و در احیای آن بکوشند که نتیجهٔ آن چیزی جز حرکت جامعه به سوی صلاح و اصلاح نخواهد بود.

تعریف حدّ و تعزیر

حدّ و تعزیر در لغت به معنای «منع» به کار رفته است؛ کما اینکه در آیات ۹ سورهٔ فتح و ۱۵۷ سورهٔ اعراف، «عَزَّرُوهُ» و «تُعَزِّرُوهُ» به همین معنا آمده است. در عرف شرع، تعزیر و حدّ عبارت است از عقوبت و کیفری که برای ارتکاب جرایم مخصوص یا ترک واجب در نظر گرفته شده است و حدّ و تعزیرات از مقررات اجتماعی، انتظامی و بازدارنده است و نیز یکی از صُغریات قانون عام‌تری است که آمده است. جعل قانون بدون در نظر گرفتن کیفر برای شکنندگان آن، اصل آن‌را به امری لغو و بیهوده تبدیل می کند و در عرف مشهور فقها حد عبارت است از عقوبت و کیفری که شارع تعیین کرده باشد ولی تعزیر کیفری است که حدّ معین شرعی ندارد و تعیین آن با نظر حاکمیت است، این تعریف با توجه به موارد غالب درست است، اگرچه در مواردی هم به عنوان تعزیر آمده است، ولی شارع آن‌را معین کرده و فقهای ما آن‌را مشخص کرده‌اند و آن پنج مورد است که در خلال مباحث آتی بیان خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۳۵۶۱﴾اجرای حدود و تعزیرات، واجب است پس از اثبات جرم در دادگاه صالح و با استناد حاکم شرع به بینه و اقرار متّهم باشد و در صورت نبودن بینه و اقرار، منکر لازم نیست قسم یاد کند و اجرای حدود و تعزیرات، فقط با استناد به علم قاضی- مخصوصاً در زنا و لواط- محل اشکال- بلکه محل منع- است. قضات و حکام شرع موظفند با رعایت احتیاط کامل با اندک شبهه‌ای از اجرای حد خودداری کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۶۲﴾اگر کسی به جرمی اقرار کند که حد آن اعدام است و بعد، آن‌را انکار کند، بنا بر احتیاط واجب، بلکه بنا بر اقوی نباید حد بر او جاری شود.

---

۱. وسائل‌الشّیعه، ج ۲۸، باب ۲ از ابواب مقدّمات حدود، ح ۲، ص۱۲.
۲. همان، ح ۶، ص ۱۳.

حدّ زنا

﴿مسئلۀ ۳۵۶۳﴾آنچه موجب حدّ و کیفر زنا می‌شود، نزدیکی کردن زن و مرد بدون ازدواج صحیح و با علم و عمد است، مشروط بر آنکه هر دو عاقل، بالغ، دارای اختیار و عالم به حرمت عمل باشند و در صورتی که هر کدام از آن دو نفر شرایط ذکر شده را کلاً یا بعضاً نداشته باشد، حدّ زنا به او جاری نمی‌شود و زنا انواعی دارد و برای هر کدام از آنها حدّ و کیفر جداگانه و خاصی شرعاً معین شده است که تفصیل آنها در مسائل آینده توضیح داده خواهد شد.

﴿مسئلۀ ۳۵۶۴﴾اگر مردی با زنی که بالغ و آزاد است و همسری ندارد، اختیاراً زنا کرده باشد، حدّ و کیفر او در مرتبۀ اول صد ضربه شلّاق است و اگر سه مرتبه زنا کند و در هر مرتبه حد خورده باشد، در مرتبۀ چهارّم اعدام است.

﴿مسئلۀ ۳۵۶۵﴾اگر دو طرف زنا یا یکی از آن دو همسر دائمی داشته باشد، طوری که هر بار که بخواهد با همسرش نزدیکی کند مانعی نداشته باشد و با این وضع تن به زنا داده باشد، زنایی که انجام گرفته نسبت به آنکه همسر دارد، «زنای محصن» یا «محصنه» نام دارد و حدّ زنای محصنه در مورد مردی که بالغ، عاقل و آزاد بوده و زن دائمی دارد و با زنی که بالغ و عاقل است نزدیکی کرده، اگر پیرمرد است ابتدا صد ضربه شلّاق و پس از آن سنگسار است و اگر آن مرد جوان است فقط سنگسارش می‌کنند و احوط آنست که شلاقش نزنند. اگر مرد جوان است و همسر هم دارد ولی هنوز با وی نزدیکی نکرده است، او را صد ضربه شلاق می‌زنند و سرش را هم می‌تراشند و به مدّت یک سال وی را از شهر محل سکونتش تبعید می‌کنند. در مورد زن بالغ، عاقل و آزادی که- تن به زنا داده و- شوهر دائم دارد و شوهرش هم با وی نزدیکی کرده و در اختیار اوست، همین حکم جریان دارد مگر تراشیدن سر و تبعید که در مورد زن به اجرا در نمی‌آید.

﴿مسئلۀ ۳۵۶۶﴾اگر خدای ناکرده با یکی از زنهایی که با وی محرمیت نَسبی دارد، مانند مادر، خواهر، دختر و دختر خواهر، دختر برادر، عمه یا خاله زنا کند —زنای محارم- کیفر آن بنا بر نظر بعضی از فقها اعدام است، ولی مفادّ روایات متعدد این است که با شمشیر به یک ضربه گردن او را بزنند، اگر پس از آن زنده ماند او را در حبس نگاه دارند تا بمیرد و احوط همین است و این حکم در زنا با زنانی که با شیر خوردن محرم شده‌اند یا به وسیلۀ زوجیت و مصاهره- دامادی- محرم گردیده‌اند، حتّی مادر زن معلوم نیست جاری شود و تنها دربارۀ زن پدر به دلیل نصّ خاص، جاری است و نیز در این حکم فرقی بین اینکه زنا کننده همسر دارد یا ندارد، وجود ندارد و اگر زن هم نسبت به این عمل راضی و مایل بوده، این حد نسبت به او هم جاری است.

﴿مسئلۀ ۳۵۶۷﴾اگر مرد با ارعاب و تهدید با زن زنا کند و زن راضی به این عمل نباشد- به آن زنای به عنف می‌گویند- گفته‌اند کیفر او اعدام است، ولی احتیاط واجب آنست که یک شمشیر به گردن او بزنند، گرچه نمیرد. در این حکم فرقی نمی‌کند که زنا کننده همسر داشته باشد یا نداشته باشد. در این زنا کیفر مال مرد است که اکراه کرده است و زن کیفر ندارد و اگر زن مدّعی باشد

که زنای با او از روی اکراه واقع شده است، ادّعای او مسموع و حد از او ساقط است.

﴿مسئلهٔ ۳۵۶۸﴾اگر مرد کافر با زن مسلمان زنا کند، چه مرد دارای همسر باشد و چه نباشد، کیفرش اعدام است و اگر موقع اجرای حد برای فرار از آن مسلمان شود، کیفر از او ساقط نمی‌شود و در این حکم فرقی میان کافر حربی و ذمّی وجود ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۵۶۹﴾اگر زنا در اوقات شریفی مانند ماه مبارک رمضان، شبهای قدر، جمعه، عید قربان یا در مکان مقدّسی مانند مسجد و یا یکی از مشاهد مشرّفه صورت گیرد، حاکم شرع می‌تواند علاوه بر حدّ اصل زنا، تازیانهٔ بیشتری به او بزند که مقدار آن با نظر حاکم شرع است.

راههای اثبات زنا

﴿مسئلهٔ ۳۵۷۰﴾زنا فقط با یکی از دو راه ثابت می‌شود:

۱- زنا کننده که بالغ، عاقل و مختار است، در حال اختیار و بدون ارعاب و ترس، چهار مرتبه و بنا بر احتیاط لازم در چهار جلسه، اعتراف کند که زنا کرده است و اگر بعد از اقرار، انکار کند، اگرچه محصن باشد، سنگسار نمی‌شود ولی شلاق می‌خورد.

۲- چهار مرد عادل به دیدن عمل زنا شهادت دهند و اگر سه مرد و دو زن عادل هم شهادت دهند، کفایت می‌کند و زنا ثابت می‌شود، ولی در مورد دو مرد و چهار زن عادل حکم سنگسار جاری نمی‌شود ولی حدّ زنا - صد ضربهٔ شلّاق- بر مرد و زن زناکار جاری می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۵۷۱﴾اگر زنا با اقرار ثابت شود، امام مسلمین، چنانچه طرف توبه کند، اگر صلاح بداند، می‌تواند زناکار را مورد عفو قرار دهد و حکم شلاق و سنگسار را در مورد وی جاری نسازد، ولی اگر با بینه و شهود ثابت شده باشد، عفو جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۵۷۲﴾شهادت شهود زنا باید از روی دیدن و مشاهدهٔ عمل زنا باشد، بنابراین اگر شهود از روی قرائن و شواهد و آثار، شهادت بدهند زنا ثابت نمی‌شود و بلکه باید بر خود شهود «حدّ قذف» که همان حدّ نسبت دادن زنا و لواط به دیگری است و در مسائل آینده گفته خواهد شد، جاری گردد. همچنین واجب است تمام خصوصیات زمانی و مکانی عمل زنا در شهادت شهود، مثل هم باشد، بنابراین اگر خصوصیات ذکر شده متفاوت باشد، زنا ثابت نشده و بر شهود حدّ قذف جاری می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۵۷۳﴾زناکار، چه محصن و چه غیر محصن، لازم نیست این عمل زشت را به کسی بگوید و بر زبان جاری سازد، بلکه بهتر است بین خود و خدای خود توبه کند، چون خدای عالم توبه‌پذیر است و به احدی اظهار نکند، پس اگر قبل از اقرار یا اقامهٔ بینه توبه کند، حدّ زنا بر او جاری نمی‌شود چون ثابت نشده است، بلکه اگر شبههٔ توبه هم باشد، نباید حدّ زنا بر وی جاری شود و دیگران هم حق ندارند در صدد اثبات زنا به هر وسیله باشند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۷۴﴾زناکار غیر محصن که واجب است پس از ثبوت، شلّاق بخورد اگر در حال شلاق

خوردن یا قبل از آن فرار کند، برگردانده شده و حد بر او جاری می‌شود، چه زنای وی با اقرار خودش ثابت شده باشد یا با شهادت شهود، ولی اگر زنا محصنه باشد، اگر زانی در حال سنگسار شدن فرار کند دو حالت دارد:

۱- اگر زنای او با شهادت شهود ثابت شود، برگردانیده و حد بر وی جاری می‌شود.

۲- اگر زنای او با اقرار خودش ثابت شده باشد علی‌الأحوط نباید وی را برگردانند ولو اینکه حتّی یک سنگ هم به وی نخورده باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۵۷۵﴾حد زنا بر مرد زناکار غیر محصن در حالی اجرا می‌شود که مرد ایستاده باشد و اگر او را برهنه یافته‌اند جز عورت بقیهٔ بدن او برهنه باشد و اگر با لباس یافته‌اند با همان لباس- علی‌الأحوط وجوبی- حد بر او جاری شود و نباید ضربات شلاق بر سر، صورت و عورت وی وارد شود، ولی حدّ زن زناکار غیر محصن در حالتی جاری می‌شود که زن نشسته باشد و بدن وی با لباس و مانند آن پوشیده شود و از شلاق زدن به سر و صورت او خودداری کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۷۶﴾مرد زناکار محصن را برای سنگسار تا کمر و زن زناکار محصن را تا نزدیکی سینه در خاک فرو می‌کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۷۷﴾بر زن باردار حد جاری نمی‌شود، اگرچه از راه نامشروع باردار شده باشد، بلکه باید صبر کنند تا وضع حمل کند و از نفاس خارج شود و بچّه‌اش را شیر دهد، اگر زن دیگری نباشد که بچّه را شیر دهد و پس ازآن اگر بیم زیان به کودک نمی‌رود، بر او حد جاری کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۷۸﴾اگر مرد و زنی با هم باشند و ادّعا کنند که زن و شوهرند، ادّعای آنان مسموع است و از آنان دلیل، مدرک، بینه و قسم خواسته نمی‌شود و اگر بدانند که آنان زن و شوهر نیستند، ولی ادّعای شبهه کنند، حد بر آنان جاری نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۵۷۹﴾حدّ، اگر اعدام و سنگسار باشد، اگرچه طرف مریض یا دارای زخم و جراحت باشد یا زن در حال استحاضه باشد، حد جاری می‌شود و تأخیر آن جایز نیست، ولی اگر حدّ غیر از این دو مورد باشد مثلاً تازیانه باشد، به تأخیرانداخته می‌شود تا او خوب شود، مگر آنکه امیدی به خوب شدن او وجود نداشته باشد و یا اینکه حاکم شرع جامع شرایط تشخیص دهد در اجرای حد غیر اعدام عجله کند، در این صورت به مقداری که باید شلّاق زده شود، از هر چیزی که می‌خواهد با آن شلّاق بزند، یک دسته در دست می‌گیرد و محکوم را با آن می‌زند و اگر محکوم قبل از حد خوردن بهبود یابد مانند انسان سالم حد زده می‌شود و اگر پس از زدن با آن دسته، بهبود یابد اعادهٔ حکم لازم نیست.

حدّ لواط

﴿مسئلهٔ ۳۵۸۰﴾اگر مرد عاقل و بالغی به اختیار خود با مرد یا پسربچّه‌ای لواط کند، اگرچه مشهور فتوا داده‌اند که حدّ او در هر حال اعدام است، ولی رعایت احتیاط، مقتضی آن است که اگر

لواط کننده محصن باشد، یعنی دارای همسر باشد به گونه‌ای که در مسئلهٔ ۳۵۶۶ گفته شد، کیفر و حدّ او اعدام است به هر نحو که حاکم شرع مصلحت بداند و اگر همسر نداشته باشد، مانند مرد زانی بدون همسر به او یک‌صد تازیانه زده می‌شود. ولی آن کسی که لواط داده- مفعول- اگر عاقل، بالغ و با اختیار و بدون اکراه به این عمل تن داده، کیفر و حدّش اعدام است، چه همسر داشته باشد یا نداشته باشد و اگر مقدّمات کار را انجام داده باشند، ولی دخول صورت نگرفته باشد، هر کدام به یک‌صد ضربهٔ شلاق محکوم می‌شوند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۸۱﴾راه ثابت شدن لواط همان است که در راههای اثبات زنا گفته شد- چهار مرتبه اقرار یا با شهادت چهار مرد عادل- و اظهر و احوط آنست که با شهادت زن چه با انضمام و چه بدون انضمام مردان، ثابت نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۵۸۲﴾اگر کسی کمتر از چهار مرتبه اقرار بر لواط کند، حدّ لواط بر او جاری نمی‌شود، ولی حاکم شرع به هر مقداری که صلاح بداند به وی شلّاق می‌زند، ولی اگر کمتر از چهار نفر شهادت بدهند، حد بر او جاری نمی‌شود ولی بر شهود حدّ قذف جاری می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۵۸۳﴾اگر لواط کننده یا لواط دهنده قبل از اقرار یا قبل از اقامهٔ بینه توبه کند، حد بر او جاری نمی‌شود و اگر بعد از اقرار توبه کند، امام مسلمین حق دارد او را مورد عفو قرار دهد. اگر بعد از اقامهٔ بینه توبه کند، اگرچه خدا، توبه‌پذیر است، ولی در سقوط حد تأثیری ندارد و حد بر وی جاری می‌شود.

حدّ مساحقه

﴿مسئلهٔ ۳۵۸۴﴾اگر دو زن بالغ، عاقل و آزاد در حال اختیار با یکدیگر عمل مساحقه انجام دهند، یعنی با مالاندن فرْج خود به فرج دیگری، عمل جنسی انجام دهند، کیفر و حدّ آنان صد تازیانه است؛ همسر داشته باشند یا نداشته باشند، مسلمان باشند یا نباشند، اگرچه نسبت به زن محصنه، سنگسار کردن خالی از قوّت نیست، ولی احتیاط در ترک آنست و به حکم اولی اکتفا شود و راه اثبات مساحقه همان راه اثبات زنا و لواط است که گفته شد.

حدّ قوّادی

﴿مسئلهٔ ۳۵۸۵﴾اگر کسی مرد و زن اجنبی را برای زنا یا مرد و پسری را برای لواط، واسطه شود و به هم برساند به این عمل «قوّادی» گویند و برای قوّادی کننده چه زن باشد و چه مرد، هفتاد و پنج ضربهٔ تازیانه زده می‌شود، منتها اگر قواد مرد باشد بنا بر احتیاط واجب اگر مرتبهٔ دوم قوادی او باشد، علاوه بر هفتاد و پنج ضربهٔ تازیانه، او را از شهرش تبعید می‌کنند و محل و مقدار تبعید با نظر حاکم شرع معین می‌شود. اجرای حدّ قوّادی در صورتی است که شخص عاقل و بالغ باشد و دو مرد عادل به عمل وی شهادت دهند یا اینکه خود او با قصد و اختیار اقرار کند و احوط آنست که اقرار او دربارهٔ عملش نزد حاکم شرع و دو مرتبه باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۵۸۶﴾در حدّ قوّادی، زن، مرد، مسلم و کافر برابرند، جز اینکه برای زن تبعید نیست.

مسائل متفرّقهٔ کیفری در امور جنسی

﴿مسئلهٔ ۳۵۸۷﴾اگر مرد و زن اجنبی یا دو زن و یا دو مرد به صورت برهنه و لخت با هم باشند حاکم شرع حق دارد آنان را با شلاّق تعزیر کند و تا نودونُه ضربه به هر یک تازیانه بزند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۸۸﴾اگر زنا، لواط یا مساحقه بدون اینکه حدّی در این بین اجرا شده باشد، تکرار شود، بیش از یک حد بر فاعل، جاری نمی‌شود، ولی اگر بعد از اجرای حدود باز هم تکرار کند، برای بار دوم نیز حد جاری می‌شود و همچنین است بنا بر احتیاط واجب نسبت به مرتبهٔ سوم و اگر سه مرتبه حد خورده باشد و برای بار چهارم نیز تکرار کند برای بار چهارم سزای او اعدام است.

﴿مسئلهٔ ۳۵۸۹﴾کسی که هم زنا کرده و هم لواط، حدّ هر عمل، جداگانه بر او جاری می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۵۹۰﴾اگر کسی بخواهد مرتکب زنا یا لواط شود و بدون کشتن، جلوگیری از او ممکن نباشد، اگرچه از نظر شرعی در صورتی که درست تشخیص داده باشد، کشتن او جایز است، ولی باید طوری عمل کند که بتواند نزد حاکم شرع اثبات کند و اگر قاتل نتواند اثبات کند، قصاص خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۳۵۹۱﴾حدّ زنا یا لواط با میت مانند حدّ زنا یا لواط با انسان زنده است و شرایط و احکام و حدود آنها یکسان است.

﴿مسئلهٔ ۳۵۹۲﴾اگر کسی پسری را از روی شهوت ببوسد، حاکم شرع به هر اندازه که صلاح بداند به عنوان تعزیر، به او تازیانه می‌زند. در روایات آمده است که خداوند متعال در روز قیامت، لجامی از آتش به دهان او می‌زند و ملائکهٔ زمین و آسمان و ملائکهٔ رحمت و غضب او را نفرین می‌کنند و خداوند جهنّم را برای او آماده می‌سازد[1] و در عین حال اگر بین خود و خدای خود توبه کند، خدای عالم در صورتی که توبهٔ او صحیح باشد، او را می‌بخشد.

کیفر نزدیکی با چهارپایان

﴿مسئلهٔ ۳۵۹۳﴾اگر کسی با یکی از چهارپایان نزدیکی کند، عمل حرامی را انجام داده و با دستور حاکم شرع جامع شرایط تعزیر می‌شود و در بعضی از روایات که حدیث اسحق بن عمّار از آنهاست، آمده که او را بیست و پنج تازیانه بزنند و اظهر آنست که مقدار تعزیر موکول به نظر حاکم شرع است و حکم خود حیوان موطوء (که با آن نزدیکی شده) در مسئلهٔ ۳۷۹۷ خواهد آمد.[2]

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، کتاب النکاح، باب ۱۸ از ابواب نکاح محرم، ح ۳، ص ۳۵۱.
۲. وسائل الشیعه. ج۲۸، کتاب الحدود و التعزیرات، باب۱ از ابواب نکاح بهائم و وطی اموات و استمناء، ح ۱، ص۳۵۷.

تعزیر استمناء

﴿مسئلهٔ ۳۵۹۴﴾اگر انسان استمناء کند یعنی با دست خود یا چیز دیگری غیر از همسر خود کاری کند که از او منی خارج شود، مرتکب حرام شده و واجب است توبه کند. اگر برای حاکم شرع اثبات شود، استمناء کرده او را تعزیر خواهد کرد و در صورت عدم تمکن او برای ازدواج باید تا حدّ ممکن از بیت‌المال مسلمین به وی کمک شود تا ازدواج کند، چون امام علی علیه‌السلام دربارهٔ فردی که به خاطر عدم تمکن ازدواج نکرده و مرتکب چنین گناهی شده بود، این کار را انجام داده است؛ استمناء با یک بار اقرار و یا شهادت دو مرد عادل ثابت می‌شود.[۱]

حد قذف (نسبت دادن زنا و لواط به دیگران)

﴿مسئلهٔ ۳۵۹۵﴾اگر انسانی عاقل و بالغ با قصد و اختیار به مرد یا زن مسلمانی که او هم عاقل، بالغ، آزاد و عفیف است، نسبت زنا یا لواط بدهد، حاکم شرع او را از روی لباس هشتاد تازیانهٔ متوسط می‌زند؛ ولی اگر نسبت زنا یا لواط ندهد، ولی نسبت ناروای دیگری به او بدهد یا به او اهانتی بکند که موجب اذیت او باشد، مثلاً بگوید ای «پدر سگ»، حد ندارد، ولی با تقاضای او حاکم شرع حق دارد هر قدر که صلاح بداند او را تعزیر کند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۹۶﴾اگر دو نفر به همدیگر نسبتِ زنا یا لواط بدهند، حدّ قذف بر آنان اجرا نمی‌شود، ولی هر دو با نظر حاکم شرع تعزیر می‌شوند.

﴿مسئلهٔ ۳۵۹۷﴾قذف با دو راه قابل اثبات است:

۱- اقرار شخص نسبت دهنده- قاذف- علی‌الأحوط اگر اقوی نباشد، دوبار انجام شود.

۲- شهادت دو مرد عادل؛ با شهادت زنان چه به‌طور مستقل باشد یا منضمّ به شهادت مردان، اثبات نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۵۹۸﴾اگر قاذف برای اثبات آن چهار شاهد مرد عادل بیاورد یا شخص متّهم، اتّهام را قبول کند یا اینکه تهمت زننده را عفو کند، حدّ قذف جاری نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۵۹۹﴾اگر کسی مورد قذف قرار بگیرد و از قاذف، حقّ خود را استیفا نکند و نسبت دهنده را هم مورد عفو قرار نداده و از دنیا برود، حقّ استیفای حد قذف، به غیر از زن و شوهر و امام علیه‌السلام به بقیهٔ ورثهٔ او منتقل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۶۰۰﴾قاذف را باید در شهر بگردانند تا مردم وی را بشناسند و به شهادت وی اعتماد نکنند.

حدّ شُرب خمر و دیگر مُسکرات مایع

﴿مسئلهٔ ۳۶۰۱﴾اگر کسی که عاقل و بالغ است با اختیار و توجّه یکی از اقسام مشروبات الکلی را

---

۱. وسائل‌الشّیعه، ج۲۸، باب ۳ از ابواب نکاح بهائم، ص۳۶۳، ح۲و۱.

که مست کننده است بیاشامد- اگرچه خیلی کم باشد و به حدّ مستی نرسد- کیفر و حدّ او هشتاد تازیانه است که با دستور حاکم شرع جامع شرایط بر وی جاری می‌شود و کیفیت اجرای آن به همان نحوی است که در مورد زنا گفته شد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۰۲﴾اگر کسی چند بار شراب خورده و حد بر او جاری نشده باشد، مثلاً دوبار اقرار به چند بار شراب خوردن خود بکند یا دو مرد عادل شهادت بر چند بار شراب خوردن وی بدهند، یک حدّ بر او جاری می‌شود، ولی اگر شراب خورده و تازیانه هم خورده باشد و باز هم اقدام به خوردن شراب کند، مجدّداً هشتاد تازیانه به او می‌زنند و اگر برای بار سوّم تکرار کند، کیفر او اعدام است که حاکم شرع دستور آن‌را می‌دهد و کسی که کافر است و در پناه اسلام زندگی می‌کند، اگر از مشروبات الکلی استفاده کند که مست کننده است، در صورتی که به این عمل تظاهر کند، همین حدّ دربارهٔ وی جاری خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۰۳﴾شرب خمر و دیگر چیزهای مست کننده به دو راه ثابت می‌شود:

۱- شهادت دو مرد عادل و با شهادت زنان چه به انضمام مردان و چه مستقل، ثابت نمی‌شود.

۲- دو مرتبه اقرار، کافی بودن یک مرتبه اقرار جای اشکال است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۰۴﴾اگر شراب‌خوار قبل از اقرار یا قبل از اقامهٔ بینه توبه کند، حد بر وی جاری نمی‌شود و اگر بعد از اقرار توبه کند، امام مسلمین در صورت مصلحت می‌تواند او را عفو کند، ولی اگر بعد از اقامهٔ بینه توبه کند حد از او ساقط نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۶۰۵﴾اگر کسی اقرار کند و تمام شروط اقرار را دارا باشد و سپس انکار کند، به انکار وی ترتیب اثر داده نمی‌شود، مگر آنکه از قرائن و امارات معلوم شود که اقرار قبلی او برای بیان حقایق نبوده است در این صورت حد بر او جاری نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۶۰۶﴾اگر یکی از شهود، شهادت به خوردن خمر و دیگری شهادت به قی کردن آن بدهد، حدّ ثابت می‌شود.

حدّ دزدی

﴿مسئلهٔ ۳۶۰۷﴾ اگر کسی با شرایطی که در مسئلهٔ بعد گفته می‌شود دزدی کند و نزد حاکم شرع جامع شرایط ثابت شود، حاکم علاوه بر دستور ردّ مالی که دزدیده است، دستور می‌دهد ابتدا چهار انگشت دست راست او را از بیخ می‌برند و انگشت شست او را باقی می‌گذارند و در مرتبهٔ دوّم پای چپ او را از وسط قدم و پا می‌برند و پاشنهٔ او را نگاه می‌دارند و در مرتبهٔ سوّم او را به حبس ابد محکوم می‌کند و اگر مخارج نداشته باشد از بیت المال مسلمین می‌دهند و اگر برای مرتبهٔ چهارّم در زندان دزدی کند به اعدام محکوم می‌شود و در صورتی که چندین مرتبه دزدی کرده و حدّ جاری نشده باشد، فقط یک حدّ بر او جاری می‌شود.

شرایط اجرای حدّ دزدی

﴿مسئلهٔ ۳۶۰۸﴾شرایط اجرای حدّ دزدی به ترتیب زیر است:

۱، ۲، ۳- دزد عاقل، بالغ و صاحب اختیار باشد و از روی اکراه دزدی نکند.

۴- مال دزدیده شده باید حدّاقل یک‌چهارم دینار یعنی چهار نخود و نیم طلای سکه‌دار، برابر ۰/۸۶۴ گرم طلا باشد.

۵- بداند آنچه که برمی‌دارد مال مردم است؛ بنابراین اگر اشتباهاً به گمان اینکه مال خودش است بردارد، حدّ بر او جاری نمی‌شود، ولی ضامن است و باید آن‌را به صاحبش باز گرداند.

۶- خود او در آن مالی که دزدیده، شریک و سهیم نباشد، بنابراین اگر کسی مال مشترک مانند بیت المال، غنائم جنگی یا مال مشترک بدون اجازهٔ شرکا به اندازهٔ سهم یا کمتر از آن بردارد و سرقت کند، گناه کرده، ولی حدّ سرقت بر او جاری نمی‌شود ولی اگر بیش از مقدار سهم خود بردارد و مقدار زائد به حدّ نصاب حد برسد و دیگر شرایط سرقت را هم داشته باشد، حدّ سرقت بر او جاری می‌شود.

۷- مالی که دزدیده می‌شود در جایی محفوظ و در بسته- حرز- باشد و دزد حفاظت آنجا را از بین ببرد، مثلاً قفل را باز کند یا آن‌را بشکند یا اینکه دیواری را خراب یا آن‌را سوراخ کند و یا از دیوار خانه یا جایی بالا رود و بالأخره چیزی را که در نظر مردم جای امن و محفوظ دارد، خراب کرده و دزدی کند، بنابراین اگر دیگری در را باز کند و او مال را ببرد یا اینکه در اماکن عمومی که حرز نیست، مالی را بدزدد و ببرد، حدّ جاری نمی‌شود، اگرچه آنان را تعزیر می‌کنند.

۸- مخفیانه مال دیگری را ببرد، بنابراین اگر ظالمی با تکیه بر زور و قدرت به‌طور علنی در را باز کند و مال را ببرد یا به قهر و زور مال کسی را از دست او بگیرد یا از دست وی برباید یا در مال امانت کسی تصرّف کند و پس ندهد، دست او را نمی‌برند اگرچه ضامن است و تعزیر هم دارد.

۹- اضطرار و ضرورت او را ناچار به دزدی نکرده باشد، بنابراین اگر در زمان قحطی و کمبود غذا و ضرورتهای دیگر، چیز مورد نیاز را بدزدد دست او را نمی‌برند.

۱۰- سارق پدر صاحب مال نباشد، پس دست پدر را به خاطر سرقت از مال فرزندش نمی‌برند، ولی دست پسر و فرزند را- اگر تمام شرایط دیگر را داشته باشد- به خاطر سرقت از مال پدر می‌برند، ولی سرقت انسان از مالی که متعلّق به پدر، مادر، برادر و خواهر و کسانی است که شرعاً ورود انسان به آنجا بدون اجازه جایز است، موجب اجرای حدّ نمی‌شود، اگرچه سارق استحقاق تعزیر را دارد. همچنین اگر اجیر یا میهمان چیزهایی را که در اختیارشان است بدزدند، دستشان قطع نمی‌شود اگر چه استحقاق تعزیر را دارند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۰۹﴾اگر کسی مثلاً قفل جایی را بشکند و وارد هم بشود ولی قبل از آنکه چیزی را ببرد بازداشت شود، حد سرقت بر وی جاری نمی‌شود اگرچه تعزیر می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۶۱۰﴾زن و شوهر اگر مال یکدیگر را از حرز و محل حفظ بدزدند با شرایط دیگر

سرقت، حدّ بر آنان جاری می‌شود و اگر از حرز نباشد، حد جاری نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۶۱۱﴾اگر مال در جای محفوظ و دربستهٔ متعارف نباشد، سرقت از آنجا موجب جاری شدن حدّ نمی‌شود اگرچه تعزیر دارد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۱۲﴾اگر کسی از جیب دیگری چیزی را بدزدد، چنانچه از جیب لباس زیر بدزدد و سایر شرایط هم فراهم باشد، دست دزد را می‌برند و اگر از جیب لباس رو بدزدد، دستش را نمی‌برند ولی تعزیر می‌شود و در هر صورت ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۱۳﴾اگر کسی با حیله و تزویر، جعل اسناد و امضا یا با ایجاد مستی، خماری، بیهوشی، طراری و مانند آن اموال دیگری را تصاحب کند و با تقلب، اسناد آنها را به نام خود انتقال دهد، دست او را قطع نمی‌کنند، ولی از طریق حاکم شرع اموال صاحبان حقیقی را از او می‌گیرند و به صاحبان اصلی مسترد می‌دارند و حاکم شرع هر طور صلاح بداند وی را کیفر می‌دهد و عمل او را هم به مردم اعلام می‌کند تا مردم او را بشناسند و وسیلهٔ عبرت دیگران گردد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۱۴﴾اگر چیزی بدزدد به گمان اینکه کمتر از حدّ نصاب است و بعداً معلوم شود بیش و یا اندازهٔ حدّ نصاب است، بر وی حدّ جاری نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۶۱۵﴾دزدی از دو راه ثابت می‌شود:

۱- شهادت دو مرد عادل.

۲- اقرار و اعتراف خود سارق و اعتراف هم علی‌الأحوط باید دوبار باشد و با اختیار صورت گیرد، بنابراین اقراری که با تهدید و اجبار گرفته شود، اعتبار ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۱۶﴾در دزدی، حکم حاکم شرع باید پس از مراجعه و تقاضای صاحب مال باشد و اگر صاحب مال پیش از مراجعه به حاکم شرع مال را به دزد ببخشد یا بفروشد و یا او را مورد عفو قرار دهد، حکم حاکم شرع محل ندارد، ولی اگر پس از مراجعه به حاکم شرع و صدور حکم، بفروشد یا ببخشد، حدّ ساقط نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۶۱۷﴾اگر قبل از مراجعه به حاکم شرع، دزد توبه کند و مال را به صاحبش باز گرداند، حدّ جاری نمی‌شود.

محارب و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۳۶۱۸﴾اگر کسی که توانا، عاقل و بالغ است، با شمشیر برهنه و یا هر سلاح دیگری به منظور ارعاب، ترساندن مردم، برهم زدن نظم اجتماعی، ایجاد جوّ ناامنی با ترور اشخاص، غارت دارایی و اموال مردم و هتك عِرض آنان به صورت آشکار حمله کند و یا اینکه به منازل و یا محل کار آنان یورش ببرد و آن‌را به آتش بکشد و یا غارت کند و ببرد، محارب و مفسد است، چه آن شخص مرد باشد یا زن و در شب باشد یا روز، در شهر باشد یا در روستا و در صحرا باشد یا در بیابان و در هوا باشد یا در دریا.

﴿مسئلهٔ ۳۶۱۹﴾کیفر و حدّ محارب و مفسد مطابق آنچه در قرآن کریم و احادیث اهل‌بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده عبارت است از، کشتن، به دار آویختن، بریدن دست راست و چپ یا تبعید از شهر و محل سکونت او و احوط مخصوصاً در زنان آنست که در اجرای حدود و کیفر افراد، تناسب کیفر با جرم ملحوظ شود و متناسب با جرایم تعیین گردد. بنابراین اگر محارب و مفسد با اسلحه یورش آورده و کسی را هم کشته باشد، او را بکشند و اگر تنها مال مردم را غارت کرده، آن مال را از او بگیرند و دست راست و چپش را هم قطع کنند. اگر به کسی حمله برده و مجروحش کرده است، پس از قصاص تبعیدش کنند. اگر هم مال مردم را غارت کرده و هم کسی را کشته باشد، پس از گرفتن مال، دست و پای او را به ترتیب فوق قطع کنند و به دار بیاویزند. اگر حمله کرده ولی نتوانسته کاری بکند، فقط تبعیدش کنند و اگر بخواهد به کشورهای کفر فرار کند، جلویش را بگیرند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۲۰﴾حدّاقل تبعید محارب یک سال است و باید حاکم شرع به مردم آن شهر بنویسد که با او معاشرت نکنند، او را در مضیقهٔ اقتصادی و اجتماعی قرار دهند، به او زن ندهند و چیزی به او نفروشند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۲۱﴾ملاک و ضابطه در محارب و مفسد بودن، بنا و تصمیم فاعل بر افساد و ارعاب است و اینکه عرفاً انتساب فعل به او صادق و صحیح باشد اگرچه به نحو تسبیب باشد؛ بنابراین اگر در کنار فاعل مباشر یا سبب ضعیف، سبب قوی‌تر وجود داشته باشد، صدق عنوان مفسد و محارب بر افراد ضعیف و زیردست که قدرت تصمیم‌گیری ندارند، محل اشکال است و همین اندازه که اندک شبهه‌ای در اینکه آیا فاعل، تصمیم و قصد افساد و اخافهٔ مردم را داشته یا نه، یا اینکه عرفاً این فعل به وی انتساب پیدا می کند یا نه، به وجود آمد، حدّ محارب و مفسد بر او جاری نمی‌شود، اگرچه از طرف حاکم شرع تعزیر و مجازات داشته باشد و در صورتی که قاتل باشد قصاص می‌شود، ولی نه به عنوان محارب یا مفسد بودن.

﴿مسئلهٔ ۳۶۲۲﴾در مواردی که معلوم باشد یا احتمال داده شود، عمل شخص از ضرورت اقتصادی و فقر فرهنگی نشأت گرفته است و محرز نشود که او تصمیم و قصد بر افساد جامعه و ضربه زدن به حیثیت و امنیت عمومی وکیان فرهنگی یا سیاسی یا اقتصادی اسلام و مسلمین را داشته یا نه، صدق عنوان مفسد معلوم نیست و حدّ محاربه هم بر او صدق نمی‌کند اگرچه استحقاق تعزیر توسّط حاکم شرع را دارد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۲۳﴾احوط و بلکه اقوی آنست که مفسد وقتی دارای حدّ است که عنوان محاربه بر او منطبق باشد و در محاربه کشیدن اسلحه و استفاده از سلاح و قصد اخافه و ارعاب شرط است و در صورتی که از اسلحه استفاده نشود یا قصد ارعاب نداشته باشد، عنوان محاربه صدق نمی‌کند عنوان مفسد صدق کند که آن هم حدّ محاربه را ندارد ولی تعزیر دارد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۲۴﴾محاربه و افساد با اقرار متّهم یا با شهادت دو مرد عادل ثابت می‌شود و احوط-

بلکه اقوی- آنست که متّهم دوبار اقرار کند و شهادت افراد محارب علیه هم و کسانی که مالشان غارت رفته است به نفع یکدیگر پذیرفته نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۶۲۵﴾اگر مفسد و محارب قبل از دستگیری توبه کند، حدّ بر او جاری نمی‌شود و اگر بعد از دستگیری توبه کند، حدّ ساقط نمی‌شود منتها در صورتی که قبل از دستگیری توبه کند، اگر قتلی انجام داده یا جراحت و یا ضرر مالی به کسی وارد کرده است، باید از عهدهٔ آن برآید.

مرتد و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۳۶۲۶﴾کسی که مسلمان است ولی خدا یا رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار می‌کند یا یکی از احکام، مانند وجوب نماز، روزه، حجّ، زکات و مانند آنها را با توجّه به اینکه مسلّماً جزء دین اسلام است مورد انکار قرار می‌دهد، به‌طوری که انکار آن حکم به انکار خدا یا انکار و تکذیب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر می‌گردد، مرتد است و این نوع انکار و تکذیب ارتداد است و همچنین اگر معاد و حیات پس از مرگ را منکر شود یا از نظر اعتقادی از خوارج و نواصب گردد که با اهل‌بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله معاند هستند، یا اینکه از غلات شود که امامان معصوم علیهم السلام را از حدّ بشری بالاتر برده و به آنان مرتبهٔ ربوبی و خدایی قائل می‌شوند نیز مرتد است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۲۷﴾در ارتداد و حکم به آن، بلوغ، اختیار و قصد، معتبر و شرط است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۲۸﴾مرتد و ارتداد دو قسم است:

۱- مرتد و ارتداد فطری یعنی کسی که مسلمان به دنیا آمده است، پس از آنکه به بلوغ رسید و گرایش به اسلام پیدا کرد و به‌طور حقیقی مسلمان شد، کافر شده باشد. در مسلمان‌زاده بودن کافی است که هنگام تولّد، پدر و مادر- هر دو یا یکی - مسلمان باشند و در حقیقت در ارتداد لازم است، مرتد قبل از بلوغ دارای اسلامِ حکمی باشد یعنی از پدر و مادر مسلمان یا یکی از آنها مسلمان، به دنیا بیاید و پس از بلوغ گرایش به اسلام پیدا کند- اسلام حقیقی و با معرفت - و سپس کفر بورزد.

۲- مرتدّ ملّی یعنی کافر زاده‌ای که پس از بلوغ با اختیار به کفر گراید و پس از آن به اسلام گرایش پیدا کرده و مسلمان شود و بعد دوباره کافر گردد.

احکام مرتدّ فطری

﴿مسئلهٔ ۳۶۲۹﴾اگر مرتد فطری مرد باشد، به محض کافر شدن، همسرش از وی جدا می‌شود و احتیاجی به طلاق ندارد و زن باید عدّهٔ وفات نگاه دارد و پس از اتمام زمان عدّه می‌تواند شوهر کند، اموال و دارایی او نیز پس از پرداخت بدهیها بین ورثه تقسیم می‌شود و اگر حاکم شرع مطّلع شد و ارتداد وی با طرق معتبر در محکمه به اثبات رسید، او را به اعدام محکوم می‌کند، ولیکن اظهر آن است که این احکام وقتی است که او توبه نکرده باشد، حق آنست که مرتد فطری می‌تواند توبه کند و توبهٔ او، هم ظاهراً پذیرفته می‌شود و هم باطناً- به دلیل اطلاقات ادلّهٔ توبه. مراد

از جمله «فَلا تَوْبَةَ لَهُ» در صحیح ابن مسلم به قرینهٔ موثق عمار،[1] همان استتابه و توبه دادن است یعنی به دلیل اینکه او مسلم بوده و مسبوق به دین و گرایش دیگری نبوده است و ارتدادش فطری است، نیازی به استتابه ندارد و ممکن است مراد این باشد، پس از آنکه ارتداد مرتد فطری نزد حاکم شرع ثابت شد، حاکم نباید او را- پس از اثبات- توبه دهد و توبه‌اش را قبول کند و حکم قتل را دربارهٔ وی صادر نکند، مانند حدّ زنا که اگر به وسیلهٔ شهود به اثبات برسد حاکم نمی‌تواند از آن بگذرد.[2] بنابراین از جملهٔ مذکور- فَلا تَوبَةَ لَهُ- عدم قبولی توبه به‌طور مطلق استفاده نمی‌شود، پس ممکن است قبل از آنکه به دست حاکم بیفتد توبه کند یا پس از اثبات آن نزد حاکم شرع، فرار کند و توبه کند و اقوی آنست که توبهٔ او ظاهراً و باطناً قبول می‌شود، بر خلاف کسانی که قبلاً کافر بوده و بعد اسلام آورده‌اند و سپس کفر ورزیده‌اند- مرتدان ملّی- استتابهٔ آنان به وسیلهٔ حاکم لازم است، بنابراین لازم نیست آنان ارتدادشان را به کسی اطلاع دهند بلکه اگر پس از ارتداد پشیمان شوند و توبه کنند و توبهٔ آنان درست باشد، بین خود و خدایشان توبه‌ای که کرده‌اند، قبول است و اموالی که بعد از توبه به دست می‌آورند مال خودشان است و حقّ ازدواج با همسر سابقشان با عقد جدید را نیز دارند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۳۰﴾اگر کسی در حال غضب و عصبانیت- که نمی‌تواند خود را کنترل کند- چیزهایی را بر زبان جاری سازد که در حالت عادّی و غیر غضب، موجب ارتداد اوست، اظهر آنست که حکم ارتداد جاری نیست و اصل آنست که او کافر نشده است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۳۱﴾ارتداد فطری دارای احکام مذکور در مسئلهٔ ۳۶۳۰ است- کسی از آن با خبر باشد یا نباشد، زمانش طولانی باشد یا کوتاه- و اگر توبه کرد زنش که از او به علّت ارتداد جدا شده است، می‌تواند با عقد جدید به همسری مجدّد او درآید، ولو اینکه هنوز عدّه‌اش تمام نشده باشد و اموالی که بعد از توبه به دست می‌آورد مالک شود و اموال قبل از توبه نیز بین ورثه تقسیم می‌شود. این احکام نیازی به اثبات نزد حاکم شرع ندارد، بنابراین اگر زن بفهمد شوهرش مرتد شده همان حکم را باید عمل کند و ورثه اگر بفهمند مثلاً پدرشان ، مرتد شده باید همان حکم را عمل کنند، ولی قتل، وظیفهٔ دیگران است و نیاز به اثبات نزد حاکم شرع جامع شرایط دارد؛ مادامی که ارتداد وی‌نزد حاکم شرع ثابت نشود، قتل صورت نمی‌گیرد چون طبق مؤثق عمار، امام باید او را بکشد، پس باید نزد وی به اثبات برسد و پس از اثبات نزد حاکم شرع، ظاهراً اگر توبه کند، پذیرفته می‌شود ولی اثری در سقوط احکام سه‌گانه ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۳۲﴾اگر کسی شک کند ارتداد حاصل شده یا نه، اصل عدم حصول است چه شک

---

۱. وسائل‌الشّیعه، ج۲۸، باب ۱ از ابواب حدّ مرتد، ص ۳۲۴، ح۳.
۲. عبدالأعلی سبزواری(ره)، مهذّب الأحکام، ج۲، ص۱۰۶، حاشیه.

دربارهٔ خودش باشد یا دیگری و یا هر دو.

﴿مسئلهٔ ۳۶۳۳﴾اگر ارتداد حاصل شود فرقی نمی‌کند مرتد پس از ارتداد از نحله و جریان باطلی پیروی کند و آن‌را به عنوان دین برای خود بپذیرد و یا به هیچ نحله‌ای گرایش پیدا نکند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۳۴﴾اگر مرتد ادّعا کند مُکرَه شده یا شبهه‌ای برای او پیش آمده است و یا قصد آن‌را نداشته و مانند آن، از او پذیرفته می‌شود و حدّ نیز بر او جاری نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۶۳۵﴾در حصول ارتداد قصد جدّی شرط است، بنابراین اگر به صورت لعب یا شوخی و لغو و یا به صورت تلقین چیزهای ارتداد آور را به زبان آورد، اگرچه گناه کرده است ولی ارتداد نمی‌آورد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۳۶﴾اگر مرتد فطری زن باشد، اموالش در ملك خود او باقی است و چنانچه شوهرش با وی نزدیکی نکرده باشد یا یائسه باشد، به محض کافر شدن از شوهرش جدا می‌شود و عدّه هم ندارد و اگر شوهرش با وی نزدیکی کرده و یائسه هم نباشد، از زمان ارتداد تا تمام شدن عدّهٔ طلاق صبر می‌کند، اگر در این مدّت زن مرتد توبه کند، ازدواج آنان به قوّت خود باقی است و اگر توبه نکند از همان زمان ارتداد حکم بر جدایی آنان می‌شود. زنی که مرتد فطری است اعدام ندارد، بلکه با حکم حاکم شرع زندانی‌می شود و در زندان به وی سخت می‌گیرند تا توبه کند، اگر توبه کرد آزاد می‌شود و اگر نکرد تا پایان عمر در زندان باقی می‌ماند.

احکام مرتد ملّی

﴿مسئلهٔ ۳۶۳۷﴾مرتد ملّی اگر مرد باشد بنا بر احتیاط واجب سه روز به وی مهلت داده می‌شود و از او می‌خواهند تا توبه کند اگر توبه کرد آزاد می‌شود و اگر توبه نکرد از طرف حاکم شرع به اعدام محکوم می‌شود و اگر زن باشد، اعدام ندارد و همان حکم مرتد فطری زن را دارد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۳۸﴾مرتد ملی، چه زن باشد و چه مرد، اموال او در ملکش باقی است و اگر بین او و همسرش که مسلمان است، نزدیکی واقع نشده باشد- و یا واقع شده ولی زن یائسه باشد- ازدواج آنان فوراً باطل می‌شود و عدّه هم ندارد ولی اگر بین آنان نزدیکی واقع شده باشد و زن هم یائسه نباشد، تا پایان زمان عدّه که همان عدّهٔ طلاق است، صبر می‌کنند، اگر در این مدّت توبه کرد، ازدواج آنان باقی است و اگر توبه نکرد از همان زمان ارتداد، حکم بر جدایی آنان می‌شود و البتّه این فرض در صورتی که مرتد ملی مرد باشد و وقتی درست است که مرد پس از سه روز اعدام نشده باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۳۹﴾اگر مرتد ملّی توبه کند ولی کسی که معتقد است او توبه نکرده، او را بکشد، چون از موارد قتل شبه عمد است، قاتل دیهٔ وی را باید از اموال خودش بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۴۰﴾ارتداد با شهادت دو مرد عادل یا با اقرار ثابت می‌شود و احوط وجوبی آنست که اقرار دوبار انجام شود.

حکم سایر حدود و تعزیرات

﴿مسئلهٔ ۳۶۴۱﴾اگر کسی ادّعای نبوّت کند یا به پیامبر اکرمﷺ یـا یکـی از امامـانعليهم‌السلام دشـنام دهد یا اینکه بگوید نمی‌دانم محمّدبن‌عبداللّهﷺ راست می‌گوید یا دروغ، هر کسی کـه بشـنود و توان داشته باشد واجب است او را بکشد، مگر آنکه بر مال و جان و ناموس خود یا مسلمان دیگری بترسد و در اجرای این حکم نیازی به حکم حاکم شرع نیست منتها اگر در محکمـهٔ شـرعی نتوانـد آن‌را اثبات کند، مطابق قوانین قضایی با او معامله می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۶۴۲﴾اگر مسلمان سحر و جادو را پیشهٔ خود قرار دهد و توبه نکند، کیفر او اعدام است و راه اثبات آن اقرار شخص ساحر یا شهادت دو مرد عادل است و احتیاط واجب آنست کـه اقـرار دو مرتبه صورت گیرد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۴۳﴾اگر کسی با زن خود در حال حیض نزدیکـی کنـد کیفـر او بیسـت و پـنج ضـربهٔ تازیانه است و بنا بر احتیاط کفّاره هم باید بدهد به تفصیلی که در باب حیض گذشت.

﴿مسئلهٔ ۳۶۴۴﴾اگر کسی در ماه رمضان در حالی که هـم خـودش و هـم زنـش روزه هسـتند، بـا زنش نزدیکی کند، اگر زن راضی باشد، کیفر هر کدام جداگانه بیست و پنج تازیانه است و اگر زن را بر این کار وادار کرده باشد، کیفر مرد پنجاه تازیانه است و بر زن چیزی واجب نیسـت و در ایـن صورت، کفّارهٔ هر دو را نیز شوهر باید بدهد و اگر زن به جماع راضی شود یا اینکه او شـوهرش را به جماع وادار سازد، کفّارهٔ هر کدام بر خودش واجب است و در هـر دو شـکل قضـای روزهٔ زن و مرد، بر خودشان واجب است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۴۵﴾کسی که با علـم و آگـاهی و عمـداً اقـدام بـه خریـد و فـروش مشـروبات الکلـی می‌کند، در صورت اثبات، به وسیلهٔ حاکم شرع تعزیر می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۶۴۶﴾اگر کسی یکی از واجبات الهی را با علم به وجـوب آن، تـرک کنـد یـا یکـی از کارهای حرام را با اینکه می‌داند حرام است با توجّه و بدون عذر مرتکب شود و با قصد و اختیار و بدون ترس به آن اقرار کند و یا دو مرد عادل بر آن شـهادت دهنـد، بـه وسـیلهٔ حـاکم شـرع جـامع شرایط تعزیر می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۶۴۷﴾اگر بچّه ممیزی یکـی از گناهـان کبیـره را مرتکـب شـود ولـیّ شـرعی یـا معلّـم، می‌تواند او را به قدری که ادب شده و موجب دیـه نشـود، تنبیـه کنـد و در ادب کـردن او بـه سـه، چهار، پنج تا شش تازیانه اکتفا کرده و از آن تجاوز نکند و با رفق و مدارا آن‌را انجـام دهـد. معلّـم بیش از سه ضربه آن هم با ملایمت نزند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۴۸﴾کسانی که مرتکب گناهی شده‌اند که مستوجب تعزیر است اگر قبـل از اقـرار یـا اقامهٔ بینه توبه کنند نباید تعزیر شوند، ولی اگر حقّی از حقوق مردم را ضایع کرده‌اند، ضامن هستند و باید جبران کنند و در صورت عدم جبران، حاکم شرع باید ایشان را مجبور کند.

﴿مسئلۀ ۳۶۴۹﴾آنچه از روایات اهل‌بیت علیهم السلام استفاده می‌شود، در تعزیرات باید جانب احتیاط را رعایت کرده و شلاق از ده و حدّاکثر بیست تازیانه تجاوز نکند و هیچ وقت به چهل تازیانه نرسد[۱] مگر در مواردی که به تازیانۀ بیشتری تصریح شده باشد.

﴿مسئلۀ ۳۶۵۰﴾موجبات تعزیرات با اقرار خود شخص یا با شهادت دو مرد عادل ثابت می‌شود و احتیاط واجب آنست که اقرار دو مرتبه انجام شود.

﴿مسئلۀ ۳۶۵۱﴾اجرای حدود الهی و تعزیرات در موارد حقّ النّاس و مردمی، مانند قذف، قتل نفس و امثال آن، باید پس از شکایت و تقاضای صاحب حق از دستگاه قضایی صالح انجام شود، ولی در مورد حقوق الهی مانند اجرای حدّ زنا و لواط شکایت شاکی خصوصی لازم نیست بلکه به‌طور مستقیم به وسیلۀ حاکم شرع- پس از ثبوت- با طرق معتبر شرعی اجرا می‌شود و نیازی به شکایت شخص خاصی ندارد.

احکام قصاص و دیات

فلسفۀ قصاص و دیات در اسلام این است که چون اسلام دینی جامع است که هم به جهات فردی و گرایشهای روانی افراد بشر توجه دارد و هم به جهات اجتماعی و گرایشهای جمعی آن و به حیات انسان با توّجه به هر دو بُعد- فردی و اجتماعی- علاقه دارد و در عین حال به آسایش، رفاه و آرامش روح و روان او نیز توجّه جدّی نشان داده و برای تأمین آن دستورالعملهای خاص و ویژه‌ای وضع کرده است و تمام همّت خویش را مصروف این حقیقت کرده که انسان در محیطی زندگی کند که تمام شرایط برای رسیدن به کمال مطلوب وی فراهم گردد. انسان بدون دغدغۀ خاطر به حیات فردی و اجتماعی خود ادامه دهد و احساس اجحاف، ظلم، تعدّی و تضییع حقوق نکند بلکه با کمال اطمینان به صحنۀ زندگی وارد شود و از ناحیۀ جان، مال، ناموس و اعتبارش، کوچک‌ترین دغدغه و نگرانی به خود راه ندهد. لذا در جامعه اسلامی، انسان ارزشی فوق تمام ارزشها دارد و افراد احساس ناامنی نمی‌کنند و نگران تعدّی و تجاوز دیگران نیستند چون تمام راهها و ابزار حمایت از آنها پیش بینی شده است.

قصاص و دیات که یکی از قوانین جاودانۀ اسلام است، برای تأمین حیات و امنیت فردی انسان جعل شده است؛ خدای متعال در قرآن کریم[۲] قصاص را عامل حیات و ضامن بقای امنیت اجتماعی انسان دانسته است و دیه نیز چنین است. دیه در عین اینکه نوعی جریمه و کیفر مالی است با وجود این برای این است که حتّی اگر به صورت خطا و اشتباه یا شبیه به آن، انسان کاری کند که انسان

۱. وسائل‌الشّیعه، ج ۲۸، کتاب الحدود و التّعزیرات، باب ۱۰، از ابواب بقیه الحدود و التعزیرات، احادیث همان باب، ص ۳۷۵.
۲. بقره: ۱۷۹.

زنده‌ای از بین برود و یا او را ناقص کند، باید این عمل جبران گشته و جایگاه این خلاء پر شود، از آن جهت که این عمل عمداً صورت نگرفته، قصاص ندارد، ولی از آن جهت که انسانی از بین رفته و یا نقصانی به وجود آمده، اگرچه با خطا، باید جبران گردد، لـذا در صـورت عمـد، قصـاص و در صورت خطا و شبیه به آن، دیه عامل تضمین حیات انسان و ارزشهای انسانی است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۵۲﴾اگر شخص عاقل و بالغ با اختیار و عمد، به نـاحق مسـلمانی را بکشـد یـا یکـی از اعضای بدن او را قطع کند، ورثهٔ مقتول یا شخص مجروح مـی‌تواننـد او را قصـاص کننـد و احـوط وجوبی آنست که با اجازهٔ حاکم شرع جامع شرایط قصاص کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۵۳﴾اگر کسی به ناحق دستور کشتن مسلمان عاقلی را دهد و قاتل و دستور دهنده، هر دو بالغ و عاقل باشند، با اجازهٔ حاکم شرع، قاتل را می‌کشند و دستور دهنده را برای همیشه زنـدانی می‌کنند و همچنین اگر یکی از آنها شخصی را نگهدارد تـا دیگـری او را بکشـد، بـا اجـازهٔ حـاکم شرع، کشنده، قصاص و نگهدارنده برای همیشه در زندان حبس می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۶۵۴﴾در کشتن، میان اینکه سر ببرند، تیر بزنند، شمشیر و کارد فرو ببرند، خفه کنند یا با چوب، مشت و یا عصا آن‌قدر بزنند تا بمیرد، فرقی وجود ندارد و نیز کسی را از جای بلنـدی پـرت کنند، در آتش بیندازند و جلوی بیرون آمدنش را بگیرند، رگ کسی را بزننـد و نگذارنـد تـا جلـو آن‌را بگیرد و به همین علت بمیرد، یا اینکه در آب بیندازند طوری که نتواند بیرون بیایـد و در آب غرق شود، جلوی درنـدگان بیندازنـد تـا او را بدرنـد، جلـوی آب و غـذایش را بگیرنـد تـا در اثـر گرسنگی و تشنگی بمیرد، در آب و غذایش سم بریزند، با اتّصال به جریان برق قوی و نظایر اینهـا، اگر عمدی باشد، ورثهٔ مقتول حق دارند قصاص کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۵۵﴾اگر فرزندی، پدر و مادرش را به ناحق بکشد او را قصاص می‌کنند، ولی اگر پدر و علی‌الأحوط جدّ پدری، هر چه بالاتر رود، فرزند خود را عمداً بکشد، آنان را قصاص نمی‌کننـد، بلکه مطابق دستوری که در احکام دیه گفته شده، دیـهٔ او را مـی‌گیرنـد و حـاکم شـرع او را تعزیـر می‌کند و نیز از محلی که زندگی می‌کند بیرون می‌کند و از ارث بردن نیز محروم است. اگر مادری فرزندش را بکشد، اگرچه مشهور گفته‌اند قصاص می‌شود ولی رعایت احتیاط در اینجا بسیار خوب و لازم است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۵۶﴾اگر دو نفر یا بیشتر مسلمانی را عمداً و بـه نـاحق بکشـند، طـوری کـه همگـی در کشتن او شریک باشند، ورثهٔ مقتول می‌توانند بعضی از آنان را قصاص کنند و از بعضی دیگر سـهم دیه دریافت کنند و به کسی که کشته می‌شود بدهند و نیز می‌توانند همهٔ آنها را بکشند، مشروط بـر آنکه تفاوت دیهٔ کسی را که کشته می‌شود، به او یا وارث او بپردازند، مثلاً اگر بخواهنـد دو نفـر را بکشند، باید به ورثهٔ هر کدام نصف دیه را بدهند اگرچه بهتر آنست که در این موارد کسی قصاص نشود و تنها از قاتلها سهم دیه را بگیرند یا حدّاقل به قصاص یک نفر اکتفا کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۵۷﴾اگر مردی زنی را بکشد، می‌توانند مرد را بکشند، ولـی چـون معـروف نـزد فقهـا

آنست که زن نصف دیهٔ مرد را دارد، باید در کشتن مرد نصف دیهٔ او را بدهند بعد او را بکشند، ولی اگر زنی مردی را بکشد می‌توانند زن را بکشند و حق ندارند پس از کشتن زن نصف دیه را از ورثهٔ مقتول مطالبه کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۵۸﴾اگر ورثه و اولیای مقتول چند نفر باشند، احوط وجوبی آنست که با توافق و رضایت یکدیگر عمل قصاص را انجام دهند و یکی از آنان بدون اطلاع و رضایت دیگران قصاص نکند و اگر قصاص کرد و دیگران دیه را طلب کنند، باید سهم آنها را از دیه بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۵۹﴾اگر بعضی از ورثه و اولیای مقتول تقاضای قصاص کنند و بعضی دیگر تقاضای دیه، آن کسی که تقاضای قصاص کرده باید سهم دیهٔ متقاضیان دیه را بپردازد و سپس قصاص کند و اگر بعضی از اولیای مقتول قاتل را مورد عفو قرار دهند، باید متقاضی قصاص سهم دیهٔ عفو کنندگان را به قاتل بپردازد و سپس قصاص کند و در این موارد مطلوب آنست که از قصاص صرف نظر کرده و تنها به دیه اکتفا شود.

﴿مسئلهٔ ۳۶۶۰﴾اگر بعضی از اولیا و ورثهٔ مقتول حاضر و بعضی غایبند و افراد حاضر بخواهند قصاص کنند، در صورتی که تماس با افراد غایب ممکن باشد یا مدّت غایب بودن آنها کوتاه باشد، احتیاط واجب آنست که یا با افراد غایب تماس بگیرند و یا اینکه صبر کنند، ولی اگر تماس با آنان ممکن نباشد و امید برگشتن آنها هم فعلاً نیست و طوری است که اگر قصاص به تأخیر بیفتد حقوق حاضران در معرض خطر قرار می‌گیرد، در این صورت با اجازهٔ حاکم شرع- که ولی افراد غایب است- پس از پرداخت سهم دیهٔ افراد غایب، قصاص انجام می‌گیرد. اگر بعضی از ورثه و اولیای مقتول صغیر یا دیوانه باشند و تأخیر قصاص تا زمان برطرف شدن عذر آنها موجب تضییع حقوق دیگران شود یا در معرض آن قرار دهد، باز هم جایز است با نظر حاکم شرع، پس از پرداخت سهم دیهٔ صغیر یا دیوانه به اولیای آنها، قصاص انجام شود، ولی اگر همهٔ ورثه و اولیای مقتول صغیر باشند، قصاص به وسیلهٔ ولیّ آنها از طرفشان خالی از اشکال نیست، بلکه باید صبر کنند تا خودشان بزرگ شده و تصمیم بگیرند،[1] مگر آنکه ولیّ آنها تأخیر قصاص را به ضرر بداند و مصلحت را در گرفتن دیه تشخیص بدهد که جایز است با توافق قاتل دیه را بگیرد و در این صورت بچّه‌هایش پس از اینکه بالغ شدند حقّ قصاص کردن را ندارند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۶۱﴾اگر کسی دو نفر یا بیش از دو نفر را بکشد چه به صورت یک دفعه باشد یا متعاقب، اولیاء و ورثهٔ هر یک از مقتولین حق دارند قصاص کنند ولی احتیاط واجب آنست که با توافق یکدیگر به قصاص اقدام کنند تا حقوق همهٔ آنها رعایت شود و در این صورت پس از قصاص هیچ کدام از آنها حقّ مطالبهٔ دیه را ندارند. اگر اولیای یکی از مقتولین قاتل را عفو کند یا

۱. به دلیل معتبره اسحق بن عمار، وسائل‌الشّیعه، ج۲۹، باب ۵۳، از ابواب قصاص فی‌النفس، ص۱۱۵، ح۲.

برای گرفتن دیه با قاتل توافق کند اولیای مقتول یا مقتولین دیگر حق دارند قاتل را قصاص کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۶۲﴾قصاص به وسیلهٔ شمشیر یا مانند آن- از آلات کشنده و قتالهٔ تیز- باید باشد که طرف مورد اذیت و آزار قرار نگیرد و مُثله کردن دست و پا و دیگر اعضای قاتل جایز نیست، اگرچه قاتل خود دربارهٔ مقتولین این کارها را انجام داده باشد و ظاهر آنست که کشتن به وسیلهٔ شلیک گلوله به مغز یا قلب و یا حتّی وارد کردن شوک الکتریکی که او را زودتر بکشد، بلامانع است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۶۳﴾اگر دیوانه یا بچّهٔ نابالغ کسی را بکشد، قصاص نمی‌شود و در حکم قتل خطایی است و دیهٔ مقتول را عاقلهٔ او که خویشاوندان او هستند باید بپردازند. اگر شخص عاقلی دیوانه‌ای را بکشد قصاص ندارد و باید دیهٔ او را بدهد و اگر عاقل بالغ بچّهٔ نابالغی را بکشد اگرچه اقوی جواز قصاص است للإطلاقات، ولی احوط مصالحه با دیه است و در کشتن جنین اگرچه روح دمیده شده باشد، این احتیاط واجب است و ترک نشود. اگر قاتل نابینا باشد در صورتی که معلوم شود با اینکه کور است ولی حواس و شعورش جمع است و با کمال توجه و فطانت و زیرکی طرف را کشته است مطمئنّاً قصاص جایز است، ولی اگر معلوم است که این طور نیست، بلکه عدم فطانت او محرز است، در این صورت عمل او خطاست و قصاص ندارد، بلکه دیه دارد و اگر مشکوک باشد احتیاط آنست که به دیه اکتفا شود.

اقسام قتل و احکام آنها

﴿مسئلهٔ ۳۶۶۴﴾قتل سه قسم است:

۱- قتل عمد: عبارت از این است که قاتل به قصد کشتن کسی، کاری انجام بدهد که باعث مرگ او شود یا عمداً و با توجّه و اراده کاری را که به‌طور معمول کشنده است، نسبت به کسی انجام دهد که به مرگ او بیانجامد. در این قسم از قتل اگر قاتل بالغ و عاقل باشد، ورثهٔ مقتول حقّ قصاص دارند مگر آنکه با قاتل برای گرفتن دیهٔ متعارف- بیشتر یا کمتر- توافق کنند و یا به‌طور کلّی قاتل را عفو کنند و چنانچه قاتل به پرداخت دیه حاضر نشود، ورثه و اولیای مقتول حقّ قصاص دارند.

۲- قتل شبه عمد: عبارت از این است که قاتل قصد کشتن کسی را نداشته باشد، ولی با عمد و توجّه کاری را که معمولاً کشنده نیست نسبت به او انجام دهد و به‌طور اتّفاقی باعث مرگ او شود مثلاً به قصد تأدیب، کسی را با چوب یا تازیانه بزند و اتّفاقاً آن شخص بمیرد، در این صورت ورثه و اولیای مقتول حقّ قصاص ندارند و فقط می‌توانند یا دیه بگیرند و یا او را عفو کنند.

۳- قتل خطایی: عبارت است از اینکه قاتل نه قصد کشتن طرف را داشته و نه خواسته است کاری را نسبت به او انجام دهد که نوعاً کشنده است، مثل اینکه به قصد کشتن کبوتر تیری را رها کند و به‌طور اتفاقی و تصادفی به انسانی برخورد کرده و او را بکشد یا در رانندگی بدون اینکه

مسامحه کند و یا از مقررات تخلف کند، تصادف کند و باعث مرگ کسی شود؛ در این قبیل موارد ورثهٔ مقتول حقّ قصاص ندارند، منتها اگر قاتل خودش اقرار کند یا از راه قسامه، ثابت شده باشد، باید دیه را بپردازد، ولی اگر قتل به وسیلهٔ شهادت دو مرد عادل ثابت شده باشد، خود قاتل بدهکار دیه نیست، بلکه دیه را باید عاقله و خویشاوندان قاتل بدهند همانطور که در مسئلهٔ ۳۷۱۶ به تفصیل بیان خواهد شد؛ ولی اگر قاتل از اهل ذمّه باشد، دیهٔ مقتول اگر خطایی باشد، بر عهدهٔ خود قاتل است و اگر در موارد فوق، خود قاتل یا دیگری با رضایت خود و یا مثلاً ادارهٔ بیمه، به نیابت عاقلهٔ دیه را بپردازند، ذمهٔ عاقله بری می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۶۶۵﴾خودکشی به هر شکل و با هر وسیله‌ای باشد حرام و از گناهان کبیره است، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: اگر کسی عمداً خودکشی کند در آتش جهنّم مخلّد و همیشگی خواهد بود[1] و از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمودند: شخص مؤمن به هر بلایی گرفتار می‌شود و با هر مرگی می‌میرد ولی خودکشی نمی‌کند.[2]

اگر کسی خودکشی بکند خونش ضایع شده و هدر می‌رود و اگر به کسی بگوید مرا بکش وگرنه تو را می‌کشم، اطاعت او جایز نیست چون تقیه در خون وجود ندارد و اگر از او اطاعت کرده و او را بکشد، معلوم نیست قصاص یا دیه ثابت شده باشد و در اینجا حاکم شرع او را تعزیر می‌کند مگر آنکه ثابت کند به عنوان دفاع بوده که در این حالت دیگر تعزیر ندارد.

راههای اثبات قتل

﴿مسئلهٔ ۳۶۶۶﴾قتل به یکی از سه راه زیر ثابت می‌شود:

۱- اقرار متّهم به قتل، مشروط بر آنکه اقرار کننده عاقل، بالغ و آزاد باشد و قتل را با اختیار انجام داده و به سبب ترس، اکراه و ارعاب نباشد و بنا بر احتیاط واجب اقرار دو مرتبه باشد.

۲- شهادت دو مرد عادل، مشروط بر آنکه شهادت آنها به سبب دیدن و مانند آن باشد و در بیان خصوصیات قتل نیز اختلاف نداشته باشند.

۳- قسامه، یعنی قسم خوردن پنجاه مرد از بستگان مقتول برای اثبات قتل عمد و بیست و پنج نفر برای اثبات شبه عمد و خطایی. قسامه فقط در اثبات قتل و جراحات اعتبار دارد و کیفیت آن در مسائل آینده گفته خواهد شد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۶۷﴾قسامه در جایی معتبر است که «لوث» در بین باشد و مقصود از لوث، قراین، شواهد و نشانه‌هایی است که موجب ظن و احتمال قوی و قابل توجّه است منتها به حد حجّت

---

۱. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت، ج۲۹، کتاب القصاص، باب ۵ از ابواب القصاص فی النفس، ح ۱، ص ۲۴.
۲. همان، ح ۳، ص۲۴.

شرعی نمی‌رسد مانند شهادت یک مرد عادل یا شهادت دو مرد که واجد شرایط عدالت و مانند آن نیستند یا اینکه مثلاً مردی را با سلاح خون‌آلود در جایی که مقتول آنجاست بالای سرش ببیند یا کشته‌ای را در محل یا منطقه و یا خانه دشمنش ببینند و بیابند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۶۸﴾در مواردی که متهم خودش اقرار نمی‌کند و شهادت دو مرد عادل نیز در بین نیست، مسئله دو حالت دارد:

الف: اگر لوث در بین نیست، در این فرض مانند همهٔ موارد قضا، ولی و وارث مقتول می‌تواند از حاکم شرع بخواهد که متّهم را یک بار قسم بدهد، اگر او قسم خورد دعوی پایان می‌پذیرد و اگر متّهم قسم نخورد، حاکم شرع می‌تواند قسم را به ولیّ مقتول رد کند و اگر ولیّ مقتول قسم بخورد، حاکم شرع مطابق قسم او حکم صادر خواهد کرد.

ب: اگر لوث در بین باشد یعنی قرائن، شواهد و نشانه‌ای ظنّی، هم برای ثبوت قتل و هم برای شناخت مقتول در بین باشد، در این فرض حاکم از اولیای مقتول می‌خواهد برای اثبات قتل عمد، پنجاه مرد و برای اثبات قتل شبه عمد و خطایی، بیست و پنج مرد از بستگان مقتول که اولیای مقتول هم از جمله آنهاست، در دادگاه حاضر شوند و پس از آن، اگر تمامی آنان با یقین و جزم و با تعیین خصوصیات قتل، نزد حاکم شرع قسم یاد کردند، حاکم شرع مطابق مفاد قسم آنها در قتل عمد به قصاص و در شبه عمد و خطایی، به اخذ دیه حکم می‌کند و دعوی را فیصله می‌دهد و اگر آنان نخواستند قسم بخورند، اولیای مقتول می‌توانند قسامه را به متّهم که مدّعی علیه است بازگردانند و از او بخواهند که برای اثبات بی‌گناهی خود به قسامه متوسّل شود، اگر آن پنجاه نفر در دادگاه برای بی‌گناهی او قسم یاد کردند، حاکم حکم بر برائت او صادر می‌کند و الاّ به حسب ظاهر قاتل بودن طرف به اثبات می‌رسد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۶۹﴾افراد قسامه لازم نیست عادل باشند و احوط آنست که متظاهر به فسق نباشند و بین آنان و متّهم، عداوت شخصی در امور دنیایی وجود نداشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۷۰﴾اگر افراد قسامه در طرف مدّعی یا مدعی علیه، به اندازهٔ نصاب نباشند، برای تکمیل عدد آن، خود مدّعی یا مدّعی علیه و افراد موجود می‌توانند به اندازهٔ نصاب قسم یاد کنند و در توزیع قسمها بین خود به هر شکل بخواهند می‌توانند عمل کنند بلکه اگر غیر از مدّعی و مدّعی علیه، فرد دیگری حاضر نباشد، خود مدّعی یا مدّعی علیه می‌تواند به تنهایی پنجاه یا بیست و پنج قسم یاد کنند و حاکم شرع بر مبنای مفاد آن حکم کند و بزرگان فقها بر این مضمون ادّعای اجماع کرده‌اند و شاید عمدهٔ دلیلشان همین باشد که این معنا در قسامه اطراف درست است و دلیل دارد و آن صحیحهٔ یونس است[1] و در قتل نفس این گونه نیست و احوط در قتل نفس عدم التزام بدین

۱. وسائل‌الشّیعه، ج۲۹، باب ۱۱ از ابواب دعوای قتل، ح۲، ص۱۵۹و ۱۶۰.

مضمون است.

﴿مسئلۀ ۳۶۷۱﴾اگر ورثه و اولیای مقتول متعدد باشند، برای اثبات قتل نفس یک قسامه کافی است، ولی اگر مدّعی الیه متعدد باشند، برای اثبات بی‌گناهی هر کدام، قسامۀ جداگانه لازم است.

﴿مسئلۀ ۳۶۷۲﴾قسّامه در قطع اعضا هم جاری است، اگرچه اقوی آنست که در اعضایی که در آنها دیۀ کامل انسان است شش قَسم کفایت می‌کند، مانند بینی و آلت رجولیت، که خود فرد با پنج نفر دیگر قسم می‌خورند، مثلاً اگر یک‌ششم بینایی یا شنوایی یا تکلّم را از دست داده باشد، تنها خودش قسم می‌خورد و اگر یک‌سوّم آنها از بین رفته باشد خودش با یک نفر دیگر قسم می‌خورند و اگر نصف آنها از بین رفته باشد خودش با دو نفر دیگر سه قسم می‌خورند و به همین ترتیب، لیکن احوط آنست که در عمد پنجاه قسم و در خطا و شبه عمد بیست و پنج قسم بخورند.

﴿مسئلۀ ۳۶۷۳﴾اگر مدّعی یا مدّعی علیه زن باشد، حکم قسامه به همان صورت که گذشت جاری می‌شود ولی افراد قسامه باید مرد باشند مگر آنکه قسامه وجود نداشته باشد و مدّعی بخواهد قسم بخورد می‌تواند اگرچه زن باشد.

﴿مسئلۀ ۳۶۷۴﴾اگر مدّعی از حاکم بخواهد که متّهم به قتل را زندانی کند تا او بینۀ خود را حاضر کند، بر حاکم شرع لازم است که درخواست مدّعی را قبول کند، مگر آنکه متّهم فردی باشد که احتمال فرار وی وجود ندارد، در این صورت اجابت درخواست مدّعی لازم نیست.

﴿مسئلۀ ۳۶۷۵﴾در مواردی که مدّعی و مدّعی علیه هیچ کدام بینه ندارند و مدّعی حاضر به قسم خوردن نیست و قسم را متوجّه مدّعی علیه- متّهم- کرده است، با قسم خوردن مدّعی علیه دعوی ختم می‌شود، ولی دیۀ مقتول باید از بیت المال پرداخت شود و همچنین اگر کسی را در بیابان، راه عمومی یا در اجتماعات عمومی مانند نماز جمعه و عید، کشته بیابند و متّهم خاصی در بین نباشد، دیۀ او را باید از بیت المال بپردازند تا خون مسلمان بی‌جهت هدر نرود.

کفّارۀ قتل

﴿مسئلۀ ۳۶۷۶﴾کفّارۀ قتل به ترتیب زیر بر قاتل واجب است:

۱- اگر قاتل مباشرةً به صورت قتل خطایی یا شبه عمد، کسی را کشته باشد، قاتل باید علاوه بر دیه، یک بنده را آزاد کند و چون آزاد کردن بنده اکنون منتفی است، باید شصت روز به عنوان کفّاره، روزه بگیرد به نحوی که سی و یک روز آن متوالی باشد. اگر نتواند دو ماه با آن کیفیت روزه بگیرد، شصت فقیر را طعام دهد تا سیر شوند.

۲- در صورتی که قتل عمد باشد، اگر ورثۀ مقتول، قاتل را عفو کنند، قاتل واجب است کفّارۀ جمع بدهد، یعنی هم یک بنده آزاد کند، هم شصت روز روزه بگیرد و هم شصت فقیر را اطعام کند.

﴿مسئلۀ ۳۶۷۷﴾اگر چند نفر در یک قتل شرکت داشته باشند، بنا بر احتیاط واجب کفّارۀ قتل بر

هر کدام جداگانه واجب است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۷۸﴾در صورتی که قصاص کردن در زمان خاصی، منشأ تحریک احساسات و عواطف و فتنهٔ شدید و کثیر در بین مردم شود، حاکم شرع موظف است آنرا به تأخیر بیندازد تا فتنه برطرف گردد و در هر صورت اجرای قصاص لازم است.

دیه و انواع آن

﴿مسئلهٔ ۳۶۷۹﴾دیهٔ مرد مسلمان آزاد، یکی از این شش چیز یا قیمت یکی از آنهاست:

۱- صد شتر؛ در قتل عمد باید شتر بزرگ و پنج سال آن تمام باشد اگرچه میان نر و مادّه فرقی نیست، ولی بهتر است نر باشد.

۲- دویست گاو؛ با همان خصوصیات شتر، که پنج سالشان تمام شده باشد و بهتر است نر باشند.

۳- هزار گوسفند؛ شرایط بندهای یک و دو از جهت استحباب، در گوسفند لازم نیست.

۴- هزار مثقال شرعی طلای سکه‌دار که هر مثقال آن هیجده نخود است- مثقال معمولی ۲۴ نخود است و برابر (۴/۶۰۸ گرم) و مثقال شرعی ۱۸ نخود و برابر با (۳/۴۵۶) گرم است و هر گرمی برابر با هزار میلی گرم «سوت» است.

۵- ده هزار درهم- هر درهم (۱۲/۶) نخود نقرهٔ سکه‌دار و برابر (۲/۴۱۹) گرم است- و احوط آنست که ده هزار درهم نقرهٔ مسکوک برابر با قیمت هزار دینار طلای مسکوک باشد و کمتر نباشد و این احتیاط ترک نشود.

۶- دویست حله که هر حله دو پارچه است و احوط آنست که اگر می‌خواهد حله بدهد، از حله‌های معروف یمن باشد که در زمانهای گذشته معمول بوده است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۸۰﴾قاتل در دادن هر کدام از این اصول شش‌گانه مخیر است و ولیّ خون یا دیگران، حق ندارد از گرفتن آنچه که به عنوان دیه می‌دهد خودداری کند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۸۱﴾اقوی آنست که قاتل اگر به جای هر یک از اصول شش‌گانه بخواهد قیمت آنرا بدهد کفایت می‌کند و اگر بخواهد میان آنها تلفیق کند مثلاً نصف دیه را شتر و نصف دیگر را گاو بدهد یا نصفی از آنرا شتر و نصف دیگر را قیمت بدهد- در صورت تراضی و صلح، به عنوان قیمت باشد- اظهر آنست که کافی است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۸۲﴾دیهٔ قتل زن- مسلم یا ذمّی- بنا بر مشهور، نصف دیهٔ قتل مرد است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۸۳﴾دیهٔ کامل یک مرد کافر اهل ذمّه، هشتصد درهم- برابر با(۱۹۳۴/۳ گرم) نقرهٔ سکه‌دار- است، مگر در صورتی که در متن قرارداد ذمّه قید شده باشد دیهٔ کافر ذمّی برابر با دیهٔ مسلمان است و نظام اسلامی به علت مصالحی آن قرارداد را معتبر بداند. دیهٔ زن کافر از اهل ذمّه بنا به مشهور نصف آنست. اگر قاتل مسلمان و اولین قتلش باشد، باید آن مقدار را به عنوان دیه بپردازد و بار دوّم چون قاتل عادت کرده با پرداخت اضافهٔ مقدار دیهٔ مسلم، از قاتل قصاص می‌شود و کافر

غیر ذمّی را اگر چه بدون دلیل نمی‌توان کشت و کشتن وی حرام است، ولی اگـر کشـته شـد، دیـه ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۸۴﴾اگر قتل در یکی از ماه‌های حرام- محرم، رجب، ذیقعده و ذی‌الحجّه- واقع شود، یک‌سوم دیه اضافه می‌شود و دو ماه متوالی نیز باید در ماه‌های حـرام روزه بگیـرد، همچنـین اسـت اگر قتل در حرم مکه واقع شده باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۸۵﴾دیهٔ قتل عمد در یک سال پرداخت می‌شود و دیهٔ قتل خطـایی ظـرف مـدّت سـه سال، علی الظاهر در سه قسط پرداخت می‌شود و دیهٔ شبه عمد را در دو سال و در دو قسط پرداخت می‌کنند و احوط رعایت آنست و مبدأ سال، زمان جنایت نیست، بلکه زمان توافق و تراضی است و در تمامی این موارد، ورثه و اولیای مقتول مـی‌تواننـد بـا توافـق، دیـه را بـه صـورت نقـد یـا اقسـاط زیادتری پرداخت کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۸۶﴾در قتل عمد، انتخاب دیه و مقدار آن با توافق ورثهٔ مقتول با قاتل، انجام می‌شـود، مگر آنکه قبلاً روی همان اصول شش‌گانه که شرع مشخّص کرده بـه توافـق رسـیده باشـند در ایـن صورت انتخاب با قاتل است. ولی در قتـل خطـایی و شـبه عمـد، دهنـدهٔ دیـه، هـر کـدام از اصـول شش‌گانه را که بخواهد می‌تواند بدهد و نیز می‌تواند یکـی از آنهـا را انتخـاب کنـد و قیمـت آن‌را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۸۷﴾ورثهٔ مقتول و قاتل می‌توانند به چیزی بیشتر یا کمتر از هر یک از آن شش چیزی که ذکر شد، با یکدیگر به توافق برسند.

قصاص یا دیهٔ اعضای بدن

﴿مسئلهٔ ۳۶۸۸﴾در بریدن اعضای بدن انسان و ایجاد جراحت در آن، قصاص جایز است، مشروط بر آنکه قابل کنترل باشد و دقت شود که زیاده‌روی نشود و علی‌الاحوط با اجازهٔ حاکم شرع جـامع شرایط انجام شود و اگر کنترل ممکن نباشد، دیه بگیرند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۸۹﴾میزان و ضابطهٔ کلّی در دیهٔ اعضای اصلی بدن انسان این است که هر عضوی کـه فرد است مانند زبان و آلت تناسلی، بریدن و از بین بردن آن موجب دیهٔ کامل است؛ یعنـی یکـی از شش چیزی که در دیهٔ قتل گفته شد یا قیمت آنها با توافق و تراضـی طـرفین. هـر عضـو اصـلی کـه جفت باشد مانند دست، پا، چشم و گوش، بریدن یا از بین بردن جفت آنها دیهٔ کامل و از بین بردن یکی از آنها موجب نصف دیهٔ کامل است. ولی در بریدن بیضه در صورتی کـه بیضـهٔ چـپ باشـد، دوسوّم دیه و در صورتی که بیضهٔ راست باشد یک‌سوم دیه؛ در بریدن هر دو لب، دیهٔ کامل، ولـی در بریدن لب بالا نصف دیه و در بریدن لب پایین دوسوم دیهٔ کامـل؛ در بریـدن هـر دو پلـک دیـهٔ کامل یک چشم که نصف دیهٔ کامل است و در بریدن یکی از پلکها، پلک بالا به تنهایی یک‌سـوم دیهٔ یک چشم، ولی در پایینی نصف دیهٔ یک چشم لازم است، اگرچه احتیاط در بریدن یک لب و

یک بیضه و دو پلک، مصالحه برای نصف دیهٔ کامل انسان است و در حکم دیه فرقی میان صورت عمد و غیر عمد آن وجود ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۹۰﴾دیهٔ چند چیز مانند دیهٔ قتل است:

۱- دو چشم کسی را درآورند یا کور کنند. اگر یکی از آنها را درآورند یا کور کنند باید نصف دیهٔ قتل را بپردازند، ولی اگر کسی بر حسب خلقت یا به جهت حادثه‌ای غیر ارادی، یک چشم بیشتر ندارد، برای درآوردن یا کور کردن همان یک چشم، دیهٔ کامل لازم است و اگر چهار پلک دو چشم کسی را ببرند، بنا بر مشهور دیه تمام است و اگر دو پلک را ببرند، نصف دیه و احوط مصالحه است.

۲- دو گوش کسی را از بیخ ببرند یا آنها را به‌طور کلّی کر کنند و امید بهبودی و خوب شدن هم نداشته باشد و اگر یکی از آنها را ببرند یا کر کنند، باید نصف دیهٔ قتل را بدهند. اگر نرمه یک گوش کسی را ببرند باید یک‌سوم دیهٔ یک گوش و اگر مقداری از نرمهٔ یک گوش را ببرند باید به نسبت بریده شده به تمام نرمه، دیه پرداخت کنند.

۳- تمام بینی یا تمامی نرمهٔ بینی کسی را ببرند و یا کاری کنند که به‌طور کلّی بویی را نفهمد و امید خوب شدن هم از بین رفته باشد.

۴- زبان کسی را که لال نیست از بیخ ببرند، ولی اگر قسمتی از زبان را ببرند، علی‌الأحوط نسبت آن قسمت را به همهٔ زبان بسنجند. همچنین اگر نقصی در اثر بریدن زبان در مخارج حروف بیست و هشت‌گانه پیدا شود، آن‌را محاسبه کنند، یعنی دیهٔ کامل انسان را به حروف بیست و هشت‌گانه به‌طور مساوی تقسیم کنند و در صورتی که در دو حالت قبل از بریدن و بعد از آن در مخارج حروف، تفاوتی پیدا شده باشد، با همدیگر مصالحه کنند و این حکم با توجّه به این است که حروف در زبان عربی بیست و هشت حرف است و اصل در تقسیم زبان عربی است و در تقسیط و تقسیم مخارج حروف فرقی میان حروف خفیف و سبک و غیر آنها نیست و اگر زبان آدم لال را ببرند باید یک‌سوم دیهٔ قتل را بدهند و اگر قسمتی از آن‌را ببرند، آن قسمت را نسبت به همهٔ زبان او بسنجند و حساب کنند.

۵- تمام دندانهای کسی را از بین ببرند؛ دیهٔ هر کدام از دوازده دندان جلوی دهان که شش عدد آنها در بالا و شش عدد آنها در پایین است، پنجاه مثقال شرعی (هیجده نخود) طلای سکه‌دار و پانصد درهم نقرهٔ سکه‌دار است و دیهٔ هر کدام از شانزده دندان عقبی دهان بیست و پنج مثقال شرعی طلای سکه‌دار یا دویست و پنجاه درهم نقرهٔ سکه‌دار است.

۶- دو لب کسی را ببرند؛ اگر یکی از آنها را ببرند مطابق مسئلهٔ پیش عمل شود و احوط آنست که بر نصف دیه توافق و مصالحه کنند.

۷- بر کسی طوری صدمه و آسیب برسانند که موی تمام ریش یا سر او بریزد و دیگر نروید، ولی اگر با زور روی کسی را بتراشند و دوباره بروید، باید یک‌سوم دیه را بدهند.

۸- هر دو دست کسی را از مچ یا بالاتر قطع کنند؛ ولی اگر یک دست او را قطع کنند باید نصف دیهٔ قتل را بدهند.

۹- هر ده انگشت دست کسی را از بیخ ببرند؛ دیهٔ هر انگشت یک‌دهم قتل است و دیهٔ هر بند انگشت یک‌سوّم دیهٔ انگشت و در انگشت شست دیهٔ هر بند، نصف انگشت است.

۱۰- هر دو پای کسی را از مَفصل یا بالاتر و یا همهٔ انگشتهای پاهای او را ببرند؛ دیهٔ هر انگشت یک‌دهم قتل است.

۱۱- پشت کسی را طوری بشکنند که اصلاً نتواند بنشیند و به هیچ وجه خوب نشود.

۱۲- طوری به کسی آسیب برسانند که عقل او از بین برود و برنگردد.

۱۳- طوری به کسی آسیب برسانند که صدا و نطق او از بین برود و دیگر برنگردد.

۱۴- دو ران انسان را از بیخ ببرند.

۱۵- آلت تناسلی مرد را از ختنه‌گاه یا بیشتر ببرند؛ ولی اگر آلت مردانگی عِنّین را ببرند، یک‌سوّم دیهٔ کامل را باید بدهند.

۱۶- بیضه‌های مردی را از بین ببرند، ولی اگر یکی از آنها را از بین ببرند، مطابق مسئلهٔ پیش عمل کنند و احوط آنست که بر نصف دیه توافق و مصالحه کنند.

۱۷- آلت زنانگی و فرج زن را به‌طور کلّی بُبرند و از بین بَبرند.

۱۸- دو پستان زنی را ببرند؛ ولی اگر یکی از آنها را ببرند باید نصف دیهٔ یک زن را بدهند.

۱۹- به کسی طوری آسیب وارد کنند که به هیچ وجه نتواند جلوی ادرار یا مدفوع خود را بگیرد.

۲۰- نخاع کسی را به‌طور کلّی قطع کنند.

۲۱- زنی افضا شود، یعنی مخرج بول و حیض او یکی شود. اگر به وسیلهٔ اجنبی افضا شده باشد چه به وسیلهٔ نزدیکی کردن یا به وسیلهٔ دیگر، باید دیهٔ کامل به او بدهد، ولی‌اگر به سبب نزدیکی کردن شوهر افضا شده باشد در صورتی که بعد از بلوغ باشد، بر شوهر چیزی لازم نیست، ولی اگر قبل از بلوغ باشد، احوط آنست که با طلاق جدا شود. اگر با عملیات پزشکی به حالت اول بازگردد، ازدواج مجدد با او بلامانع است، اگرچه مهریه و دیهٔ افضا را که دیهٔ کامل است باید بدهد و اگر آن زن پس از طلاق و خروج از عدّه با کس دیگری هم ازدواج کرده باشد، احتیاط آنست که افضا کننده، نفقهٔ او را تا آخر عمر بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۹۱﴾اگر مردی اجنبی زنی را با اکراه افضا کند، یعنی مخرج بول و حیض او را یکی کند، هم دیهٔ کامل را باید بپردازد و هم مهرالمثل او را بدهد و اگر زن با میل خود تن به این کار بدهد و اکراه نداشته باشد تنها دیه را باید بپردازد. اگر زن باکره باشد و مورد اکراه واقع شود علاوه بر دیهٔ کامل و مهرالمثل، «اَرش» بکارت را هم باید بدهد و اگر مکره نباشد علاوه بر دیهٔ کامل، ارش بکارت را باید بدهد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۹۲﴾اگر افضا کننده غیر بالغ باشد، مهریه و دیه بر عهدهٔ عاقله است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۹۳﴾اگر پس از افضا محل بهبود یافت و به حالت اولیهٔ خود بازگشت، احوط مصالحه است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۹۴﴾اگر کسی بیش از یکی از جنایتهایی که در مسئلهٔ ۳۶۹۱ گفته شد مرتکب گردد، دیه تکرار می‌شود. مثلاً اگر به کسی ضربه‌ای وارد کند که هم صدای او از بین برود و هم کور شود و هم کر، سه دیهٔ کامل باید به او بدهد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۹۵﴾دیهٔ زن با دیهٔ مرد تا یک‌سوم دیهٔ کامل قتل مساوی است و چنانچه دیه از یک‌سوم دیهٔ قتل بیشتر باشد، دیهٔ زن به نصف دیهٔ مرد تنزّل می‌یابد و این از متفرّدات امامیه است.

﴿مسئلهٔ ۳۶۹۶﴾اگر کسی گوشت هر دو باسن کسی را به‌طور کامل ببرد طوری که به استخوان برسد دیهٔ کامل باید بدهد و اگر مقداری از آن‌را ببرد به نسبت اندازهٔ مساحت بریده شده باید دیه پرداخت کند و در این جهت میان زن و مرد فرقی نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۶۹۷﴾اگر پس از بریده شدن گوشتهای باسن، همانها مورد عمل جرّاحی قرار گیرد و اثری از آن جنایت باقی نماند، تفاوت قیمتها را باید بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۳۶۹۸﴾مقدار دیهٔ شل و فلج کردن هر عضوی که دیهٔ معینی دارد، دو سوّم دیهٔ قطع آنست و چنانچه عضو شل و فلج کسی را قطع کنند، یک‌سوم دیهٔ قطع عضو سالم آن‌را باید به مصدوم بپردازند.

﴿مسئلهٔ ۳۶۹۹﴾اگر کمر انسان به‌طوری شکسته شود که هم توانایی راه رفتن او از بین برود و هم نزدیکی کردن، مرتکب این عمل باید دو دیهٔ کامل انسان را بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۰۰﴾اگر مردی به شکم زن جوانی آن چنان ضربه‌ای بزند که وضعیت قاعده و خون او را به هم زده و فاسد کند و خون نبیند، یک سال به وی مهلت داده می‌شود، اگر در این مدّت به وضعیت عادی باز گردد، در آن «حکومت» است یعنی او را برده فرض می‌کنند و با این وضع قیمت می‌کنند و بدون آن هم قیمت می‌کنند و مابه‌التفاوت را به او می‌دهند و اگر برنگردد یک‌سوم دیهٔ کامل را به او می‌دهند.

﴿مسئلهٔ ۳۷۰۱﴾در موارد اختلاف در اینکه، وضعیت خون دیدن و قاعدهٔ زن از بین رفته یا نه، مرجع تشخیص، اهل خبره و متخصص این کار است. اگر از ابتدا با گفتن آنان اطمینان حاصل شود که زن به سبب آن جنایت خون نمی‌بیند، ضارب یک‌سوم دیه را باید بدهد و اگر اهل خبره و متخصص وجود نداشته باشد یا اینکه خود آنان اختلاف داشته باشند، مطابق مسئلهٔ پیش عمل می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۷۰۲﴾اگر زن مدّعی شود، بر هم خوردن وضعیت قاعده و خون دیدن او به سبب جنایت جانی است، ولی جانی آن‌را انکار کند، قول زن با قسمش مقدّم است.

دیۀ سقط جنین

﴿مسئلۀ ۳۷۰۳﴾اگر کسی کاری کند که زن حامله سقط کند، علاوه بر اینکه مرتکب گناه شده، در صورتی که آن جنین آزاد و محکوم به اسلام باشد، دیۀ آن به شرح زیر است:

۱- اگر جنین به صورت نطفه باشد، دیۀ آن بیست مثقال شرعی طلای سکه‌دار است.

۲- اگر «عَلقه»- خونِ بسته- باشد دیۀ آن چهل مثقال شرعی طلای سکه‌دار است.

۳- اگر «مُضغه»- یکْ پاره گوشت- باشد دیۀ آن شصت مثقال شرعی طلای سکه‌دار است.

۴- اگر به صورت استخوان شده باشد، دیۀ آن هشتاد مثقال شرعی طلای سکه‌دار است.

۵- اگر روی استخوان گوشت روییده و شکل گرفته باشد ولی هنوز روح نداشته باشد، دیۀ آن یکصد مثقال شرعی طلای سکه‌دار است.

۶- اگر روح در آن دمیده شده و آن جنین پسر باشد دیۀ او یک هزار مثقال شرعی طلای سکه‌دار است و اگر جنین دختر باشد دیۀ او پانصد مثقال شرعی طلای سکه‌دار است و در این صورت کفّارۀ قتل هم بنا بر احتیاط واجب بر عهدۀ ساقط کنندۀ جنین است.

﴿مسئلۀ ۳۷۰۴﴾جنین چهل روزه، نطفه محسوب می‌شود، هشتاد روزه علقه، صد و بیست روزه مضغه و اگر چهار ماهه است کامل الخلقه بوده و دیۀ انسان کامل را دارد.

﴿مسئلۀ ۳۷۰۵﴾دیۀ سقط جنین در صورت عمد و شبه عمد بر عهدۀ ساقط کننده است و اگر خطای محض باشد در این صورت اگر روح در آن دمیده شده باشد، دیۀ آن بر عهدۀ عاقلۀ ساقط کنندۀ جنین است و اگر روح در آن دمیده نشده باشد ثبوت آن بر عاقله خالی از اشکال نیست و احوط آنست که ولی دم با عاقله تراضی و تصالح کنند و در حکم خطأی محض است فعل صبی و مجنون.

﴿مسئلۀ ۳۷۰۶﴾اگر زن باردار عمداً کاری کند که جنین او سقط شود باید دیۀ او را مطابق مسئلۀ ۳۷۰۴ به ورثۀ جنین بدهد و خود زن به دلیل اینکه قاتل است از این دیه ارث نمی‌برد و اگر ورثۀ جنین او را عفو کنند، دیه ساقط می‌شود منتها در جنینی که روح در آن دمیده شده، کفّارۀ قتل را هم بنا بر احتیاط باید بدهد.

﴿مسئلۀ ۳۷۰۷﴾اگر کسی زن حامله را بکشد وکشتن آن زن به کشته شدن جنین منجر شود، باید علاوه بر دیۀ خود زن دیۀ جنین را مطابق مسئلۀ ۳۷۰۴ بپردازد.

﴿مسئلۀ ۳۷۰۸﴾اگر کسی نسبت به زن باردار کافر جنایتی انجام دهد و آن زن مسلمان شده و سقط جنین کند، جانی، دیۀ جنین مسلمان را مطابق مسئلۀ ۳۷۰۴ باید بپردازد و در صورتی که آن زن موقع وقوع جنایت، حربی بوده و بعد مسلمان شده و سقط کرده باشد بهتر است تصالح و تراضی کنند.

﴿مسئلۀ ۳۷۰۹﴾اگر زنی از زنا باردار است، جایز نیست بچّه‌اش را سقط کند، اگرچه روح در آن دمیده نشده باشد و چنانچه روح در آن دمیده شده باشد و سقط کند باید علاوه بر کفّارۀ جمع، دیۀ

آن‌را هم بپردازد. اگرچه بعضی از فقهای عظام فرموده‌اند قدر متیقن از آن مقدار دیهٔ کافر ذمّی است- هشتصد درهم نقرهٔ سکه‌دار که در مسئلهٔ ۳۶۸۴ بیان شد- و لیکن اقوی آنست که اگر ولد زنا در حکم مسلم باشد همان دیهٔ مسلم را داشته باشد و مصرف آن مصرف ارثی است که وارث ندارد و باید به دست امام معصوم علیه‌السلام یا در زمان غیبت به فقیه جامع شرایط برسد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۱۰﴾اگر زن از زنا باردار شده باشد و بر سلامت جان خود بترسد و مردد شود، در امر بین حفظ جان مادر و جان بچّه‌ای که از زنا دایر است و مورد از موارد اهم و مهم است اظهر آنست که حفظ جان مادر اهم است و اسقاط بلامانع، مخصوصاً اگر زن توبه کرده باشد و در هر صورت دیه به ترتیب مسئلهٔ ۳۷۰۴ باید پرداخت شود.

دیهٔ جراحات

﴿مسئلهٔ ۳۷۱۱﴾اگر کسی پوست سر یا صورت مسلمانی را پاره کند باید یک شتر به مجروح بدهد. اگر به گوشت رسیده و قدری هم از آن‌را ببرد، باید دو شتر به او بدهد. اگر مقدار زیادی از گوشت را پاره کند باید سه شتر به وی بدهد. اگر به پردهٔ نازک روی استخوان برسد، باید چهار شتر به او بدهد. اگر استخوان نمایان و ظاهر شود باید پنج شتر به او بدهد و اگر استخوان بشکند، باید ده شتر بدهد. اگر بعضی از اجزای استخوان جابه‌جا شود، باید پانزده شتر بدهد. اگر به پردهٔ مغز سر برسد باید سی‌وسه شتر بدهد و اظهر آنست که شتر در اینجا خصوصیت ندارد، بلکه مقصود از یک شتر یک‌صدم دیهٔ کامل است. لذا دیه‌دهنده می‌تواند دیه را از اقسام دیگر مانند طلا، نقره یا قیمت آنها انتخاب کند، ولی بهتر است شتر را انتخاب کند.

﴿مسئلهٔ ۳۷۱۲﴾اگر کسی به صورت شخصی سیلی، لگد یا چیز دیگری بزند به‌طوری که صورت او سرخ شود، باید یک مثقال و نیم شرعی طلای سکه‌دار که معادل ۵/۱۸۴ گرم طلاست، به او بدهد. اگر سبز و کبود شود سه مثقال شرعی طلای سکه‌دار معادل ۱۰/۳۶۸ گرم طلا و اگر سیاه شود باید شش مثقال شرعی طلای سکه‌دار که معادل۲۰/۷۳۶ گرم طلاست به او بدهد. اگر جای دیگر بدن کسی غیر از سر و صورت، به سبب زدن، سرخ یا کبود و یا سیاه شود باید نصف آنچه را که گفته شد به او بدهد.

حکم مواردی که دیه تعیین نشده؛ تفاوت اَرش و حکومت

﴿مسئلهٔ ۳۷۱۳﴾مواردی که جنایتی بر یکی از اعضای بدن آدمی وارد شود، اگر از طرف شارع برای آن مورد چیزی به صورت معین مقدّر شده است که آن‌را «دیه» می‌نامند. موارد زیادی از دیات در مسائل گذشته بیان شد، ولی شامل همهٔ آنها نبود و هر کس بخواهد در مورد همهٔ آنها اطلاع پیدا کند باید به کتابهای مفصّل فقهی مراجعه کند. اما اگر از طرف شارع چیز خاصی برای آن تعیین و تقدیر نشده است که گاهی از آن به «اَرش» تعبیر می‌کنند و گاهی «حکومت». بعضی گفته‌اند منظور از هر دو یکی است، بعضیها فرق گذاشته‌اند و گفته‌اند حکومت در جایی است که

حاکم حکم کند او را عبد فرض کنند که اگر بنده و قابل فروش بود، تفاوت قیمت سالم و معیوب به چه نسبت می‌شد، به همین نسبت از دیهٔ کامل انسان بپـردازد. امـا در ارش، نقـص در نظـر گرفتـه می‌شود بدون اینکه او را عبدِ قابل فروش فرض کنند. بعضیها نیز گفته‌اند حکومت شامل صلح هـم می‌شود حتی اگر صلحِ قهری باشد ولی ارش معین است و شامل صلح نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۷۱۴﴾اقوی و اظهر آنست کـه ارش و حکومـت در بـاب جنایـات بـر اطـراف بـه یـک معناست و چون تعیین آن بر عهدهٔ حاکم شرع عادل، خبیر و وارد است و اختیار هـر دو موکـول بـه نظر وی است؛ اگر بخواهد ارش معین کند، تفاوت میان قیمت سـالم و معیـوب را دسـتور مـی‌دهـد بپردازند مثلاً اگر مجنی علیه عبد بـود و قابـل فـروش و سـالمش ده میلیـون تومـان ارزش داشـت و مجروحش هشت میلیون تومان، دستور می‌داد دو میلیون که یک‌پنجم دیهٔ کامل است به مجنی علیه پرداخـت شـود و اگـر حکومـت کـرد، جنایـت را مشـاهده مـی‌کـرد و نـوع جنایـت را مـی‌دیـد و خصوصیات و قدر و اندازهٔ آن‌را ملاحظه کرده و آن‌را بـا مـوارد مشـابه مقایسـه مـی‌کـرد و مطـابق تشخیص و خبرگی‌اش حکم می‌داد.

مسائل متفرّقهٔ قصاص و دیات

﴿مسئلهٔ ۳۷۱۵﴾مقصود از عاقله که باید دیهٔ قتل خطایی را بدهند، همان عُصـبه و مـردان عاقـل و بالغ از خویشان پدری قاتل هستند، مانند برادران، برادرزادگان، عمو، عموزادگان، پدر، پدربزرگها، اولاد و اولاد آنها هر چه پایین روند؛ اگرچه احتیاط مستحب در سه مورد اخیر مصالحه است، ولـی خویشان مادری و زنان- به‌طور کلّی-، بچّه‌ها، دیوانه‌ها و کفّار اگرچه اهل ذمّه باشـند، جـزء عاقلـه نمی‌باشند.

﴿مسئلهٔ ۳۷۱۶﴾تعیین اندازه و سهم هر یک از عاقله، احتیاطـاً بـه عهـدهٔ حـاکم شـرع اسـت و در صورت نبودن یا عدم امکان دسترسی به آن، عدول مؤمنین منطقه تعیین خواهند کرد و با توجّـه بـه مراتب ارث تعیین می‌شوند، بنابراین اگر افراد نزدیک‌تر از نظر مراتـب موجـود هسـتند مـثلاً پـدر و فرزند دارد دیگر نوبت به پدربزرگ و برادر نمی‌رسد و اگر افراد نزدیک به قاتـل مـتمکن نباشـند، پرداخت دیه به عهدهٔ طبقهٔ بعد گذاشته می‌شود و اگر قاتل عاقله نداشته باشد یا در صـورت داشـتن متمکن نباشد خود قاتل باید دیه را بپردازد و اگر او هم نتواند باید از بیت المال بپردازند.

﴿مسئلهٔ ۳۷۱۷﴾اگر قاتل از اهل ذمّه باشد عاقله ندارد، بلکه در صورت توانایی باید خـود او دیـهٔ قتل خطایی را بدهد و اگر نتواند از بیت المال پرداخت می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۷۱۸﴾دیهٔ قطع اعضا و جراحتهای خطایی که در روایات از آنها به «موضحه» تعبیر شده، پنج شتر به مقدار یک‌بیستم دیهٔ کامل قتل خطایی است، بنابراین دیهٔ قطع اعضا و جراحتهای خطایی اگر به مقدار یک‌بیستم دیهٔ کامل یا بیشتر باشد، از عاقله گرفته می‌شود و اگر کمتر باشـد، از کسـی که جراحت را وارد کرده دریافت شود.

﴿مسئلهٔ ۳۷۱۹﴾در قتل عمد و شبه عمد اگر قاتل فرار کرده و دسترسی به او نیست دیه را از مال خود قاتل بر می‌دارند و اگر مال ندارد با رعایت مراتب ارث از خویشان او می‌گیرند و اگر آنها هم ندارند از بیت المال مسلمین پرداخت می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۷۲۰﴾اگر انسان کسی را مجروح کند یا به او ضربه‌ای بزند و یا به او سیلی بزند که کبود و سرخ و سیاه شود، دیهٔ آن‌را باید به خود آسیب دیده بدهد، ولی اگر بچّه یا دیوانه را طوری بزند که دیه واجب شود، دیه را باید به ولیّ شرعی بدهد تا ولی به مصرف بچّه یا دیوانه برساند و اگر پدر یا مادر، بچّه را طوری بزند که بمیرد، دیهٔ بچّه را باید به ورثه دیگر بچّه بدهد و به خود پدر یا مادر چون که قاتل است چیزی از دیه نمی‌رسد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۲۱﴾دیهٔ مقتول جزء ترکهٔ او محسوب شده و در درجهٔ اول به بدهیهای او می‌رسد و از باقی مانده، یک‌سوّم به وصیتهای او و باقی مانده بین ورثه تقسیم می‌شود و زن و شوهر هم سهم خود را می‌برند و در هر صورت برادر و خواهر مادری که از پدر جدا هستند از آن ارث نمی‌برند، بلکه هیچ یک از خویشان مادری از دیه ارث نمی‌برند، همان طور که مشهور گفته اند، اگرچه در غیر خواهر و برادر مادری، جلب تراضی و مصالحه با آنان بهتر است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۲۲﴾اگر افراد متعددی در قتل خطایی فردی شریک باشند دیهٔ مقتول به تعداد همهٔ افراد شریک در قتل تقسیم می‌شود و اگر خود مقتول هم در قتل خودش شریک باشد مثلاً عدّه‌ای در حال تخریب دیوار یا ساختمانی باشند و خود مقتول هم در بین آنان قرار داشته باشد و ناگهان دیوار یا ساختمان فرو بریزد و یکی از آنان کشته شود و هیچ کدام از آنان مسبب اصلی شمرده نشود، سهم مقتول هم در تقسیم دیه در نظر گرفته می‌شود و به اندازهٔ سهم او از مجموع دیه کسر می‌شود و مابقی آن‌را عاقلهٔ افراد شریک در قتل، به ورثهٔ مقتول می‌پردازند.

﴿مسئلهٔ ۳۷۲۳﴾اگر بچّه نابالغ یا شخص بالغی با دستور مربّی شنا، در حال آموزش شنا، به‌طور اتفاقی غرق شود، در صورتی که این اتفاق در نظر عرف یا مقررات، به مربی‌شنا مستند باشد، مربی ضامن دیهٔ شخصی است که غرق شده است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۲۴﴾دیهٔ قطع اعضای میت مسلمان آزاد مانند دیهٔ جنین کاملی است که روح در آن دمیده نشده است، بنابراین اگر جنازهٔ مسلمانی را سر ببرند یا شکمش را پاره کنند یا کاری غیر از اینها انجام دهند که اگر زنده بود به این سبب زنده نمی‌ماند و می‌مرد، باید یکصد مثقال شرعی طلای سکه‌دار– ۶/۳۴۵ گرم طلا– بدهند و دیهٔ بریدن اعضای او به نسبت دیهٔ خود اوست.

﴿مسئلهٔ ۳۷۲۵﴾دیه‌ای که از باب جنایت بر میت واجب می‌شود به ورثهٔ او نمی‌رسد، بلکه باید صرف حجّ یا صدقات و خیرات برای شخص میت شود.

﴿مسئلهٔ ۳۷۲۶﴾ولی یا اولیای مقتول که حقّ قصاص دارند، کسانی هستند که از مقتول ارث می‌برند، غیر از زن و شوهر که حقّ قصاص ندارند اگرچه از دیه ارث می‌برند. همچنین شرکت خویشان مادری، حتّی خواهر و برادر مادری در حقّ قصاص خالی از اشکال نیست، بلکه وقتی که

خویشاوندان مادری و برادر و خواهر مادری از ارث دیه محروم شدند، از حقّ قصاص محروم می‌شوند و از بعضی روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام ظاهر می‌شود که زن به‌طور کلّی حقّ قصاص ندارد[1] و در باب خون هرچه احتیاط رعایت شود مطلوب است و هرچه دامنهٔ حقّ قصاص محدودتر شود بهتر است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۲۷﴾کسی که سوار بر حیوانی است اگر کاری کند که آن حیوان بر کسی آسیب وارد کند، ضامن است و نیز اگر دیگری کاری کند که آن حیوان بر راکبش یا دیگری صدمه بزند، ضامن[2] است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۲۸﴾اگر کسی به حیوان حلال یا حرام گوشتی که قابل ملکیت بوده و در ملک دیگری است و ارزش دارد آسیبی وارد سازد یا جایی از بدن حیوان را ببرد، باید تفاوت قیمت میان حیوان سالم و معیوب را به صاحبش بپردازد و اگر از بین برود، تمام قیمت آن‌را باید به صاحبش بپردازد. اگر حیوان را ذبح شرعی کند، صاحب حیوان می‌تواند تفاوت قیمت حیوان زنده و ذبح شده را از او بگیرد و اگر از حیوان ذبح شده صرف‌نظر کند و قیمت همهٔ حیوان را بخواهد بنا بر احتیاط ذبح کننده باید رضایت او را جلب کند.

﴿مسئلهٔ ۳۷۲۹﴾اگر با ذبح و کشتن، حیوان از قیمت بیفتد، آنکه کشته ضامن قیمت است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۳۰﴾مطابق نظر مشهور و مدلول تعدادی از روایات اسلامی، اگر کسی سگ شکاری کسی را تلف کند، باید چهل درهم نقرهٔ سکه‌دار که معادل بیست و یک مثقال معمولی است به صاحب آن بدهد، برای سگ محافظ خانه یا باغ، بیست درهم نقرهٔ سکه‌دار و برای سگ گله نیز، بیست درهم نقرهٔ سکه‌دار به صاحبش بدهد و اظهر آنست که مطابق روایت ابی‌بصیر[3] یک گوسفند به صاحبش بدهد و برای سگ محافظ مزرعه یک قَفیز گندم که ده من می‌شود به صاحبش بدهد، اظهر آنست که در همهٔ این موارد اگر قیمت معمولی سگ‌ها بیش از این مقادیر باشد، همان قیمت را بدهد و اگر کمتر باشد با هم مصالحه کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۷۳۱﴾اگر کسی خمر و خوک متعلّق به کافر ذمّی را تلف کند، تلف کننده قیمت آن‌را نزد آنان که حلال می‌دانند ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۳۲﴾اگر حیوان کسی به زراعت و مال دیگری خسارت وارد کند، مشهور گفته‌اند اگر در شب باشد، صاحب حیوان ضامن خسارت است، ولی در روز ضامن نیست ولی در صورت مسامحه و کوتاهی صاحب حیوان، خسارت وارد شده به وسیلهٔ حیوان را در روز هم اگر باشد، باید

---

۱. وسائل ج ۲۹، ص ۱۱۸، کتاب القصاص، باب ۵۶ از ابواب قصاص فی النفس، ح ۱.

۲. تعریف و انواع ضمانت در بخش مربوط به احکام ضمانت آمده است.

۳. وسائل‌الشّیعه، ج ۲۹، باب ۱۹، از ابواب دیات نفس، ص ۲۲۶، ح ۲.

بپردازد.

﴿مسئلهٔ **۳۷۳۳**﴾اگر کسی به حیوانی که دارای منفعت است آسیبی برساند طوری که منفعت آن از بین برود، جانی، ضامن منفعت از بین رفته است مثلاً سگ آزموده را بزنـد و آن سگ دچار فراموشی شده و ولگرد شود، در صورت از بین رفتن منفعت به صورت موقت، ضامن منفعت و در صورت از بین رفتن دائمی ضامن قیمت اصل آنست.

﴿مسئلهٔ **۳۷۳۴**﴾اگر کسی فردی را با اعتقاد به اینکه او کافر و جایز القتل است بکشد و پس از کشتن معلوم شود مؤمن بوده واجب است کفّاره بدهد.

بخش دهم:

احکام پزشکی

ضمانت قهری[1] در پزشکی

﴿مسئلهٔ ۳۷۳۵﴾علم پزشکی انواع گوناگونی از تخصصها را داراست و از لحاظ تشخیص مرض و شناخت داروهای مختلف و متناسب با آن امراض و شیوه‌های معالجه، متعدد و وسیع است. هر پزشکی فقط در حوزهٔ تخصص خود می‌تواند طبابت کند، بنابراین در هر موردی که نتواند مرض یا داروی آن‌را تشخیص دهد، نباید نظر دهد و اگر نظر داد و به معالجه پرداخت و بیمار دچار عوارض سوء و ناراحتی گردید، ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۳۶﴾اگر پزشک با بیمار یا ولیّ او شرط کند، در صورت اقدام به معالجه اگر ضرر و زیانی به مریض برسد، پزشک ضامن نیست، اگر پزشک حاذق بوده و در معالجه احتیاط و دقت لازم را نیز به عمل آورده و در دادن نسخه کوتاهی نکرده باشد و ضرری به مریض برسد، مطابق شرط ضامن نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۷۳۷﴾اگر پزشک بدون نوشتن نسخه یا صدور مجوز، دارویی را برای جمعی تعریف کند یا بگوید که فلان دارو برای فلان بیماری مفید است و شخص بیمار به اختیار خود دارو را تهیه کند و بخورد و از آن دارو عوارض سوئی به وجود آید، پزشک ضامن نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۷۳۸﴾اگر پزشک برای بیمار دارویی بنویسد، آن بیمار به جهت اعتماد به نظر و دستور پزشک، خودش تصمیم نمی‌گیرد و در واقع در این رابطه به دستور پزشک عمل می‌کند، در این صورت اگر با مصرف آن داروها به جهت خطای پزشک آسیبی به بیمار برسد یا بمیرد، پزشک

---

۱. برای آگاهی از معنای ضمانت قهری و تعریف آن به احکام ضمانت مراجعه شود.

ضامن است، مگر اینکه شرط عدم ضمان کرده و در معالجه دقت و احتیاط به عمل آورده باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۳۹﴾اگر پزشک داروها را با دست خود به بیمار بدهد و او نیز مصرف کند یـا آمپـول را خودش به بیمار تزریق کند، در صورتی که ضرر به بیمار برسد یـا عـوارض سـوئی داشـته باشـد، پزشک ضامن است، مگر اینکه شرط عدم ضمان کرده باشد و احتیاط و دقّت لازم بـه عمـل آورده باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۴۰﴾اگر شرایطی پیش آید که تسریع در امر معالجه و مداوا ضروری باشد، مثلاً بیمـار در بیمارستان و بخش اورژانس قرار گرفته باشد وشرط عدم ضمان و یا اجازه گرفتن از خود بیمـار به خاطر بیهوشی او یا نبود ولی ممکن نباشـد، در ایـن صـورت اگـر پزشـک متخصـص باشـد و بـا رعایت احتیاطات لازمه اقدام به معالجه کند، ضامن نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۷۴۱﴾در مواردی که خود بیمار یا ولیّ او از پزشک شرط عـدم ضـمان را نپذیرنـد، در صورتی که جان بیمار در خطر نباشد یا بردن بیمار به نزد دکتـر دیگـر ممکـن باشـد، پزشـک اولـی می‌تواند بیمار را رها کرده و اقدام به معالجه نکند، ولی اگر جان بیمار در خطـر بـوده و مراجعـه بـه پزشک دیگر هم ممکن نباشد واجب است برای معالجه او اقدام کنـد و اگـر متخصـص باشـد و در معالجه دقت و احتیاط لازم را به عمل آورد، ضامن نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۷۴۲﴾با صِرف نصب اطلاعیه در مطب، بیمارستان و مانند آن و اعـلان عمـومی توسـط رسانه‌های جمعی به‌طور عام، ضامن نبودن پزشک ثابت نمی‌شود، بلکه باید خـود بیمـار یـا ولـی او پس از آگاهی از نحوه درمان توسط پزشک مربوط، قبول کند، ولو اینکه به سبب ناچاری باشد، در این صورت اقدام پزشک جایز است و ضمان آور نیست، ولی اگـر مـریض و ولـیّ او را مجبـور بـه قبول شرط کنند، در این صورت پزشک ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۴۳﴾در مواردی که آزمایشگاه خطا کند و در نتیجه در معالجه اشتباه صورت گیـرد و خسارات و عوارضی بر آن مترتب شود، در این صورت اگر آن خسارات مستند به نقص و نارسایی دستگاه آزمایشگاه باشد، صاحب آزمایشگاه ضامن است و اگر مستند بـه پزشـک باشـد، او ضـامن است، مگر آنکه پزشک شرط عدم ضمان کند و دقت و احتیاط لازم را به کـار گیـرد کـه در ایـن صورت ضامن نیست. اگر شخص دیگری هم در دستگاه دستکاری کرده باشد، صاحب آزمایشگاه ضامن است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۴۴﴾چنانچه مادر احتیاج به عمل سزارین داشته باشد و تأخیر در آن آسیبی به مـادر یـا بچه وارد سازد یا در اثر تأخیر، یکی از آنها (مادر یا بچه) بمیرد، در صـورتی کـه آسـیب یـا مـرگ مستند به کسی نباشد، هیچ‌کس ضامن نیست و اگر به کسی مستند باشد، فقط او ضامن است، مگـر آنکه شرط کند که ضامن نباشد و در عمل هم دقت و احتیاط لازم را به عمل آورده باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۴۵﴾اگر کسی با اجازهٔ ولی، بچه‌اش را ختنه کند و ختنه کننده متخصص و امین باشد و مطابق معمول ختنه کرده باشد و در عین حال ضرری به بچه برسـد یـا حتـی بمیـرد، ختنـه کننـده

ضامن نیست. ولی اگر متخصص و امین نباشد یا مطابق معمول ختنه نکرده باشد، ضامن است.

تلقیح، مسائل و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۳۷۴۶﴾تلقیح عبارت از این است که منی مرد را در رحم زن تزریق کنند یا به عبارت دیگر، نطفهٔ مرد را به وسیلهٔ ابزار و آلات خاص وارد رحم زن کنند و از این طریق زن را باردار سازند. این عمل در مواردی حلال و در مواردی حرام است که در مسائل آتی بیان می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۷۴۷﴾اگر شوهر منی خود را به وسیلهٔ سرنگ یا هر وسیلهٔ دیگری در رحم همسر خود وارد کند جایز است به شرط اینکه زن و شوهر از مقدّمات حرام پرهیز کنند. لذا اگر با رضایت زن بوده و منی را به شکل حلال به‌دست آورد، مثلاً از راه تماس حرام به وجود نیاورده و در رحم زن وارد کند، جایز است و نوزاد او حلال زاده و وابسته به همان زن و مرد است و با آنان محرم بوده و از ایشان ارث می‌برد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۴۸﴾اگر منی مرد را به هر وسیله وارد رحم زن کنند ولی فرضاً مقدّمات آن حرام باشد اگرچه به خاطر ارتکاب مقدّمات حرام گناهکارند، ولی بچّه‌ای که از این راه متولّد می‌شود بدون شک متعلّق به آن زن و مرد بوده و همهٔ احکام و آثار فرزند حلال زاده را دارد، هم محرم می‌شود و هم ارث می‌برد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۴۹﴾وارد کردن منی مرد اجنبی در رحم زن اجنبی حرام است، خواه زن اجازه بدهد یا ندهد، شوهر داشته باشد یا نداشته باشد. در صورت شوهر داشتن خواه شوهرش اجازه بدهد یا ندهد هم حرام است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۵۰﴾در صورتی که منی مرد اجنبی را در رحم زن اجنبی وارد کنند، اگر به اشتباه باشد مثلاً مرد خیال می‌کرده این زن همسر خودش است و زن هم به خیال اینکه منی شوهر خودش است رضایت داده و بعداً معلوم شود این گونه نبوده، در این صورت شرعاً بچّه از مرد صاحب منی و آن زن است. پدر بچّه، صاحب منی و آن زن مادرش است و تمام احکام فرزندی را دارد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۵۱﴾اگر با علم و از روی عمد منی مرد اجنبی را وارد رحم زن اجنبی کنند و زن اجنبی بیوه و بی‌شوهر باشد، اگرچه کار حرامی کرده‌اند ولی از نظر نسبت دو حالت دارد:

۱- اگر صاحب منی معلوم و شناخته شده باشد در این صورت بنا بر ظاهر، کودک مال صاحب منی است و آن زن هم مادر اوست، چون صدق عنوان زنا معلوم نیست؛ ولی احوط آنست که اگر بچّه دختر باشد با صاحب منی و مردان دیگری که اگر عقد صحیح بود، به او محرم می‌شدند، ازدواج نکند و اگر بچّه پسر باشد با مادرش و کسانی که اگر عقد صحیح بود به او محرم می‌شدند، ازدواج نکند.

۲- اگر منی مرد اجنبی را در رحم زن اجنبی با علم و آگاهی قرار دهند ولی صاحب منی معلوم نباشد، در این صورت بچّه متعلّق به مادر است و احتیاط مذکور در بند «۱» را رعایت کند و چون

صاحب منی معلوم نیست، الحاق به پدر معنا ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۵۲﴾اگر منی مرد اجنبی را در رحم زن اجنبی شوهردار وارد کنند و بچه‌دار شود، کار حرامی مرتکب شده‌اند، ولی از نظر نسبت سه حالت دارد:

۱- اگر صاحب منی شناخته نشود ظاهر آنست که به مادر ملحق می‌شود، چون صاحب منی ناشناس است الحاق به او معنا ندارد و بچّه با مادر و تمام کسانی که اگر عقد صحیح بود به او محرم می‌شدند، بنا بر احتیاط واجب ازدواج نکند.

۲- اگر صاحب منی معلوم شود و نیز اینکه بچّه متعلّق به اوست، صاحب منی، پدر بچّه و زن مادر او می‌شود و اظهر آنست که در تمام این فروض احکام زنا مترتب نیست.

۳- اگر صاحب منی معلوم شود ولی شک باشد که این بچّه از شوهر زن است یا از صاحب منی، در این صورت بچّه متعلّق به شوهر و همین زن است و تمام احکام ولد حلال بر او مترتب است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۵۳﴾اگر زنی پس از نزدیکی با شوهر- خدای ناکرده- با مساحقه و هم‌جنس‌بازی نطفهٔ شوهر را در رحم زن دیگر وارد سازد و از آن زن بچّه‌ای به دنیا بیاید، آن بچّه متعلّق به صاحب منی و آن مادر است اگرچه عمل حرام بوده و زن مرتکب گناه شده است و در تمام موارد مذکور در این مسئله و مسائل ۳۷۵۲ و ۳۷۵۳ که دربارهٔ تلقیح گفته شد، احتیاط در باب ارث این است که رضایت تمام ورثه را کسب کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۷۵۴﴾گرفتن نطفه و گذاشتن آن در رحم مصنوعی برای تولید و تربیت بچّه چنانچه مقدّمات حرام نداشته باشد، ظاهراً اشکال ندارد و اگر نطفه‌ای گذاشته شد و بچّه به دنیا آمد چه با مقدّمات حلال یا بدون آن، بچّه متعلق به صاحب نطفه است و حکم پدر و فرزندی میان آن دو جاری است ولی بچّه مادر ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۵۵﴾اگر با ابزار و راههای علمی جدید نطفه‌ای را در رحم زنی بکارند، چند صورت ممکن است فرض شود:

۱- زن خَلیه بوده و شوهر نداشته باشد و نطفه نیز مال کس دیگر نبوده و متعلق به مرد اجنبی نباشد، بلکه از طرق علمی و آزمایشگاهی (غیر از بدن آدمی) آنرا حاصل کرده‌اند و زن خود را اجیر قرار داده تا در رحم وی نطفه کاشته شود و بچّه‌ای به وجود آید و هیچ گونه کار حرام و لمس بدن نامحرم و ضرر جسمانی و غیر آن از محذورات شرعی صورت نگیرد، ظاهر آنست که دلیلی بر حرمت وجود ندارد و شرایط اجاره تمام است و زن مستحق اجرت مقرّره است؛ اگرچه احتیاط آنست که پرهیز شود.

۲- زن شوهر داشته باشد، بدون اجازهٔ شوهر یا در صورتی که مزاحم حقّ شوهر باشد بلا اشکال جایز نیست و نیز اگر شوهر اجازه بدهد و با حقّ شوهر تزاحم نداشته باشد و زن تمام شرایط ستر و عفاف را هم رعایت کند، محل اشکال است و در هر دو صورت بچّه ملحق به مادر بوده و پدر ندارد.

۳- اگر زن با کاشتن نطفه، به‌طور عادّی ضررهای غیر قابل تحمّل ببیند یا این کار مستلزم اعمال

خلاف شرع باشد، مطمئنّاً جایز نیست و حرام است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۵۶﴾اگر حملی را که در مرحلهٔ نطفه است یا به صورت علقه و مضغه درآمده است و یا بعد از دمیده شدن روح در آن، به رحم زن دیگر منتقل کنند و در رحم دوّم رشد کند و به صورت طبیعی پس از پایان مدّت از زن دوّم متولّد شود، اظهر و اقوی آنست، نسبت به صاحب رحم اوّل و زن اوّلی همهٔ احکام مادری و محرمیت و فرزندی نَسَبی، مترتب است، ولی زن دوّم در احکام ازدواج و محرمیت، ظاهر آنست که احتیاطاً احکام محرمیت را جاری کرده و با او در این جهت معاملهٔ مادری کند و در احکام دیگر مانند ارث، حضانت و امثال آن، احکام مادری دربارهٔ او جاری نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۷۵۷﴾اگر به وسیلهٔ امکانات و دستگاه‌های مدرن، کاری کنند حمل در رحم مادر سریع رشد کند و زودتر از مدّت شش ماه به دنیا بیاید یا رشد آن کندتر انجام شود و پس از پایان حدّاکثر مدّت، حمل به دنیا بیاید. در کند کردن سیر آن چه از مواد خاص شیمیایی و مانند آن استفاده شود یا در مزاج آن فعل و انفعالاتی انجام دهند و در اثر آن سرعت طبیعی نطفه کندتر شود و پس از گذشتن زمان مدّت حمل بچّه به دنیا بیاید، در تمامی این موارد بچّه متعلّق به پدر است و رابطهٔ آن با پدر و مادر مانند رابطهٔ تمام بچّه‌های طبیعی و معمولی است.

احکام سقط جنین و جلوگیری از بارداری

﴿مسئلهٔ ۳۷۵۸﴾سقط کردن جنین چه روح در آن دمیده شده باشد و چه نباشد، چه آن جنین از حلال باشد یا از زنا، حرام است و دیه هم دارد[1] منتهی اگر روح در جنین دمیده نشده باشد و به تشخیص پزشک متخصص و مورد وثوق، زنده ماندن مادر متوقّف بر سقط آن باشد و یا بقای آن در رحم موجب نقص عضو یا درد غیر قابل تحمّل برای مادر باشد و زنده نگاه داشتن آن در خارج رحم و در دستگاه‌های مصنوعی ممکن نباشد، ظاهراً سقط آن اشکالی ندارد ولی دیهٔ آن‌را مطابق آنچه در احکام دیات گفته خواهد شد باید بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۵۹﴾اگر حکومت صالح، قانونی و مشروع، به خاطر مشکلات زیست محیطی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، مصلحت جامعه را در کنترل و تنظیم خانواده تشخیص دهد، می‌تواند از طرق گوناگون فرهنگی و هنری، جامعه را تشویق کند و راههای معقول و شرعی را به مردم نشان داده و مورد حمایت قرار دهد و از راههای نامشروع و غیر حلال مانند سقط جنین جلوگیری کند ولی حق ندارد افراد جامعه را ملزم به کنترل، تحدید و تنظیم خانواده کند.

﴿مسئلهٔ ۳۷۶۰﴾عقیم کردن زن و مرد چنانچه به‌طور دائمی و کلّی باشد، ظاهراً جایز نیست، مگر

---

۱. احکام مربوط به دیهٔ سقط جنین در بخش دیات آمده است.

در موارد ضرورت یعنی در مواردی که معالجه و سلامت زن یا مرد منحصراً متوقّف بر عقیم کردن باشد یا احتمال بدهند بچّه‌ای که به دنیا می‌آید، با این وضع عقب ماندهٔ ذهنی، جسمی و مبتلا به فلج و مانند آن باشد، بنابراین اگر به وسیلهٔ دارو و آمپول زدن یا حتّی بدون ضرورت، زن رحمش را بیرون آورد و یا اینکه مرد و زن از ابزار و آلاتی استفاده کنند که منی مرد از قابلیت انعقاد نطفه بیفتد و یا زن رحمش را از استعداد پرورش دادن نطفه بیندازد، فقیر باشد یا غنی، پیر باشد یا جوان، صغیر باشد یا کبیر، علی الاظهر جایز نیست، بنابراین اگر کسی این کار را بکند، علاوه بر آنکه کار حرام مرتکب شده ضامن دیه نیز هست.

﴿مسئلهٔ ۳۷۶۱﴾جلوگیری از بارداری با در نظر گرفتن اغراض صحیح عقلایی و شرعی چه از ناحیهٔ زن و چه از ناحیهٔ مرد یا از ناحیهٔ هر دو، به وسیلهٔ قرص، آمپول و گذاشتن دستگاه برای زنان با تجویز پزشک متخصص مورد وثوق و همچنین بیرون ریختن نطفه توسط مرد یا استفاده از وسایل دیگر جلوگیری، اشکال ندارد و نیز اگر مرد یا زن لوله‌هایشان را به‌طور موقّت ببندد، در حال ضرورت و ناچاری اصلاً اشکال ندارد و در موارد غیر ضروری اگر عمل جراحی به وسیلهٔ هم‌جنس صورت پذیرد و موجب نگاه کردن به عورت و لمس آن به وسیلهٔ کسی که نگاه و لمس وی حرام نباشد و این بستن با تجویز پزشک ماهر صورت گیرد طوری که اصل قوّت تناسل و توالد را به‌طور دائمی‌از بین نبرد، اشکال ندارد و اگر حمل برای زن ضرر جانی یا حرج شدید داشته باشد، طوری که عادتاً قابل تحمّل نیست و راه دیگری وجود نداشته باشد، بستن لوله جایز و گاهی واجب است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۶۲﴾بیرون ریختن منی در حال نزدیکی به وسیلهٔ شوهر در مورد زن دائمی بدون رضایت او مکروه است و در متعه و نکاح موقّت اشکال ندارد امّا زن چه دائمی باشد و یا موقّت حق ندارد بدون رضایت شوهر کاری کند که نطفه بیرون ریخته شود مگر در موردی که بیرون نریختن نطفه موجب بچّه‌دار شدن شود که زن نسبت به آن شرعاً معذور است مثلاً بارداری برای او خطر جانی داشته باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۶۳﴾اگر زنی بچّه‌دار نباشد، جایز نیست تخمدان زن دیگری را با عمل جرّاحی به او منتقل کنند ولی اگر این عمل انجام شد و تخمدان را انتقال دادند و جزء بدن زن دوّمی به شمار رفت، بچّه‌ای که در این تخمدان به دنیا می‌آید مربوط به همین زن دوّم است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۶۴﴾اگر زنی با جهل به مسئله، با عمل جرّاحی و بستن لوله‌ها خود را نازا کند و بعد متوجّه شود که این عمل حرام بوده و موجب اضرار به نفس است، در صورتی‌که خودش بتواند باید معالجه کرده و ضرر را رفع کند و اگر نتواند به وسیلهٔ دیگری با رعایت تحفّظهای لازم مانع را مرتفع سازد.

احکام جلوگیری از حیض، استحاضه و نفاس

﴿مسئلهٔ ۳۷۶۵﴾خوردن دارو و زدن آمپول برای جلوگیری و از بین بردن خون حیض، نفاس و

استحاضه یا کم کردن مدّت آنها، در صورتی که ضرری بر خود زن، حملش یا بچّه‌ای که باید به او شیر دهد، نداشته باشد، مانعی ندارد ولی اگر موجب ضرر برای زن یا حمل وی و یا بچّه‌ای که به او شیر می‌دهد باشد، هر چند در آینده، جایز نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۷۶۶﴾زن حق دارد از خونهای حیض، نفاس و استحاضه که زیاد می‌آید، حتّی اگر ضرر هم نداشته باشد، جلوگیری کند و در صورتی که ضرر داشته باشد واجب است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۶۷﴾اگر شوهر برای بهره برداری و استمتاع، از زنش بخواهد ایام حیض را با استفاده از ابزار و آلات و یا روشهای درمانی جدید تغییر دهد مثلاً ایام حیضش را همیشه آخر ماه قرار دهد، بر همسر واجب است حرف شوهر را بپذیرد، مگر آنکه موجب ضرر شود که درآن صورت اطاعت لازم نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۷۶۸﴾پزشک بدون اجازهٔ زن حق ندارد کاری کندکه حیض زن بسته شود. اگر چنین کرد گناهکار و ضامن دیه هم هست که در بخش مربوط به دیات آمده است.

تشریح و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۳۷۶۹﴾تشریح، بازکردن و جدا کردن عضوی از میت مسلمان بدون جهت و غرض مهم، حرام و ممنوع است و اگر کسی مرتکب شود باید دیه بپردازد، ولی تشریح میت غیر مسلمان، در صورتی که اهل ذمّه نباشد بلااشکال جایز است و تشریح جسد اهل ذمّه در صورتی که حفظ جان مسلمان یا اهل ذمّه بر آن متوقف باشد، جایز بوده و الاّ احوط ترک آنست و اگر تشریح کنند ظاهراً دیه ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۷۰﴾اگر تشریح بدن غیر مسلمان ممکن باشد، تشریح بدن مسلمان برای یادگیری مسائل پزشکی، حتی در مواردی که حفظ یک مسلمان یا عدّه‌ای از مسلمانان بر تشریح متوقف باشد، جایز نیست و اگر با امکان تشریح بدن غیر مسلمان بدن مسلمان را تشریح کنند، گناه کرده‌اند و مطابق مسئلهٔ ۳۷۲۵ باید دیه بپردازند.

﴿مسئلهٔ ۳۷۷۱﴾اگر حفظ جان مسلمان یا عدّه‌ای از مسلمانان بر تشریح انسان متوقف باشد و تشریح غیر مسلمان ممکن نباشد، از باب تزاحم اهم و مهم، به مقدار رفع ضرورت جایز است و تنها برای یادگرفتن و یاد دادن، بدون آنکه زندگی مسلمانی بر آن متوقف باشد، هم جایز نیست و هم موجب دیه است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۷۲﴾در مواردی که تشریح جایز است دیه ساقط نمی‌شود، ولی در موارد ضرورت و توقف نجات یک انسان مسلمان بر تشریح بدن مسلمان و عدم امکان تشریح بدن غیر مسلمان، احوط لزومی و وجوبی، پرداخت دیه است، مگر آنکه ضرورت در حدّی باشد که با اصل ضمان منافات داشته باشد، در این صورت هم تشریح جایز است و هم ضمانی در کار نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۷۷۳﴾در تمام مواردی که تشریح جایز یا ممنوع است، فرقی میان زن و مرد وجود

ندارد، ولی اگر بدن زن را بخواهند تشریح کنند لازم است رعایت تمام جهات شرعیه را بکنند.

پیوند اعضاء و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۳۷۷۴﴾اگر حفظ جان مسلمانی متوقف بر پیوند عضوی از اعضای میت مسلمان به بدن وی باشد و از طریق پیوند عضو غیر مسلمان حفظ جان مسلمان ممکن نباشد، قطع و پیوند آن عضو جایز است و احوط وجوبی پرداخت دیه است و اینکه دیه بر قطع کننده است یا بر خود مریض محل اشکال و احوط تصالح است، ولی پزشک حق دارد با مریض شرط کند و قرار بگذارد دیه را خود مریض بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۷۵﴾اگر عضو مهم و مؤثّری از مسلمانی، متوقف بر قطع عضو میت مسلمان و پیوند با آن باشد، در این صورت اظهر آنست که قطع و پیوند آن مانعی ندارد، چون حفظ آن عضو مهم و مؤثر، از حفظ عضو میت مهم‌تر است، مخصوصاً اگر خود میت به آن وصیت کرده باشد ولی دیهٔ آن‌را علی‌الأحوط باید بپردازند.

﴿مسئلهٔ ۳۷۷۶﴾اگر عضوی از مسلمان به وسیلهٔ آفت آسمانی یا به جهت امری عقلایی و شرعی قطع شده و قابلیت پیوند دادن را داشته باشد و حیات فرد مسلمان یا عضوی از او، متوقف به آن باشد، پیوند آن مانعی ندارد و پس از پیوند اگر آثار حیات در آن ظاهر شد آثار طهارت بر آن مترتب و نماز با آن صحیح است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۷۷﴾قطع عضو میت غیر مسلمان برای پیوند حرام نیست و پس از پیوند اگر آثار حیات بر آن مترتب باشد، آثار طهارت و صحت نماز بر آن مترتب است ولی در اهل ذمّه علی‌الأحوط دیه‌اش باید پرداخت شود.

﴿مسئلهٔ ۳۷۷۸﴾اگر عضو میت پس از پیوند جان بگیرد و دارای اثر حیات باشد، از عضویت میت بیرون آمده و عضو انسان زنده شمرده می‌شود و بلکه اگر عضو حیوان نجس العین مانند سگ و خوک را به انسان پیوند بزنند و به حیات انسان زنده شود، آن عضو از عضویت آن حیوان بیرون آمده و به عضویت انسان درمی‌آید و احکام نجاست بر آن جاری نیست و احکام طهارت بر آن جاری می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۷۷۹﴾در صورتی که پیوند نسبت به اجزای داخلی انجام پذیرد، اگر در اثر پیوند التیام و ترمیم پیدا می‌کند و جزء انسان می‌شود که حکم دیگر اجزای انسان را خواهد داشت و اگر جزء انسان نمی‌شود و ترمیم و التیام پیدا نمی‌کند که در این صورت اگر بیرون آوردن آن امکان ندارد، باز حکم اجزای اصلی را خواهد داشت ولی اگر به صورت جزء انسان درنیامده و امکان بیرون آوردن آن نیز وجود داشته باشد، در این صورت حکم میته را خواهد داشت.

﴿مسئلهٔ ۳۷۸۰﴾اگر زندگی مسلمانی متوقف بر قطع و پیوند یک کلیه یا عضو دیگری از شخص زنده به او باشد، در صورتی که قطع آن عضو از شخص زنده ضرر قابل توجّهی برای او نداشته

باشد و خودش هم به آن راضی شود، اشکال ندارد چه به صورت فروش باشد یا هبه و بخشش.

﴿مسئلهٔ ۳۷۸۱﴾اگر کافر مسلمان شود و بمیرد و پس از مرگ بر او جنایتی وارد شود، احکام میت مسلمان بر او جاری است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۸۲﴾کسی حق ندارد اجازه دهد پس از مرگش اعضای بدن او را قطع کنند و اولیای میت همچنین حقی را ندارند و اگر هم اجازه دهند دیه ساقط نمی‌شود ولی اینکه پزشک می‌تواند با مریض و یا ولیّ او شرط کند در صورت عمل، ذمهٔ او از ضمانت بری شود، در صورتی که حاذق باشد و تمام احتیاطات لازم را بکند، صحیح است و از باب اجازهٔ قطع عضو نیست، بلکه از باب ترجیح اهم بر مهم در صورت تزاحم است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۸۳﴾در مواردی که پیوند جایز است تبادل میان اعضای بدن انسان هم جایز است مثلاً یکی از افراد مسلمان یک انگشت از انگشتهای دستش را با یکی از انگشتهای پای مسلمان دیگری مبادله کنند و در این جهت فرقی میان اعضای داخلی و خارجی وجود ندارد.

بخش یازدهم:

تغذیهٔ انسان و احکام پیرامون آن

خوردنیها و آشامیدنیها

﴿مسئلهٔ ۳۷۸۴﴾حیوانات حلال گوشت عبارتند از:

۱- از حیوانات دریایی، ماهی فلس‌دار – پولک‌دار- حلال است؛ ولو اینکه فلسهای آن موقع صید یا با عوارض دیگری ریخته باشد و همان طور که کارشناسان می‌دانند بعضی از ماهیها تنها فلسهای اطراف گوشهایشان ظاهر است و ماهی بدون فلس حرام است همان طور که سایر حیوانات دریا مانند نهنگ، مارماهی، خرچنگ و قورباغه نیز حرامند امّا میگو در لسان روایات اسلامی «اِربیان»[1] نام دارد و حلال است، چون نوعی ماهی فلس‌دار است.

۲- از چهار پایان اهلی گوشت شتر، گاو و گوسفند حلال است و گوشت اسب، قاطر و الاغ مکروه است که مکروهیت اسب کمتر است.

۳- از پرندگان، گوشت آن دسته که چنگال دارند و درنده هستند مانند عقاب، باز، کرکس، شاهین، طاووس و خفّاش حرام است و بنا بر احتیاط اگر اقوی نباشد گوشت انواع کلاغها هم حرام است، ولی گوشت پرندگان دیگر مانند کبوتر، کبک، تیهو، قَطا، مرغ خانگی، مرغابی، لک لک، اردک، بوقلمون، شترمرغ و انواع گنجشک حلال است. گوشت پرستو حلال است اگرچه کشتن آن مکروه است چون به انسان پناه آورده است و از خوردن گوشت هدهد احتیاطاً اجتناب شود چون مسح شده حضرت سلیمان علیه السلام است اگرچه دلیل قوی بر حرمت نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۷۸۵﴾اگر عضوی که دارای روح است از حیوان زنده جدا کنند مانند دنبه یا مقداری از

---

۱. وسائل‌الشّیعه، ج۴، باب۲، ابواب أطعمهٔ محرّمهٔ، ح ۵، ص۱۴۱.

گوشت حیوان حلال گوشت مانند گوسفند زنده را ببرند، نجس و حرام است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۸۶﴾خوردن اشیای زیر از حیوانات حلال گوشت پس از ذبح حرام است:

۱- خون، ۲- فضله، مدفوع، ۳- نری و آلت تناسلی، ۴- فرج و آلت مؤنث بودن و مادگی، ۵ – بچّه‌دان و رحم، ۶- تخم- دنبلان، ۷- انواع غده‌ها – دشول، ۸- غدّه‌ای که به شکل نخود در مغز وجود دارد، ۹- نخاع- مغز حرام- که در میان تیرهٔ پشت وجود دارد، ۱۰- پی، در دو طرف تیرهٔ پشت قرار دارد، ۱۱ – زهره‌دان، ۱۲- سپرز و طحال، ۱۳ – مثانه، ۱۴- مردمک- عدسی و سیاهی چشم، ۱۵- دریچه‌های قلب؛ ولی آن چیزی که در میان دست و پای حیوان است و از آن به ذات الاشاجع تعبیر می‌کنند، دلیلی بر حرمت یافته نشد اگرچه احتیاط در هر حال حسن است. این موارد پانزده‌گانه بعضی بلا اشکال حرام است، چون هم در نصوص روایی آمده و هم مورد اجماع واقع شده است و بعضی از آنها در روایات صحیح نیامده و مطابق آنها مشهور فتوا داده‌اند و بلکه مورد اجماع هم واقع شده است، به نظر می‌رسد احتیاط همان است که در این مسئله به آن اشاره شد وآن لزوم اجتناب از موارد پانزده‌گانه است و خوردن قلوه‌ها نیز مکروه است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۸۷﴾تخم حیوان دریایی حلال گوشت تابع همان حیوان و حلال و تخم حیوان حرام گوشت حرام است، بنابراین تخم ماهی حلال گوشت- خاویار- حلال است، اگرچه لزج و چسبنده باشد و تخم ماهی حرام گوشت حرام است، اگرچه سفت و زبر باشد. اگر در مواردی انسان شبهه کند که این تخم از قبیل حرام است یا حلال، در این صورت ملاحظه شود اگر لزج و چسبنده بود، از آن اجتناب شود و اگر سفت و زبر بود خوردن آن اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۸۸﴾خوردن گوشت و شیر حیوانات نجس العین- سگ و خوک- و حیوانات سَبُع و درنده مانند شیر، پلنگ، کفتار، گرگ، شغال، روباه، گربه و نیز حیواناتی که مسخ شده‌اند مانند خرس، فیل، بوزینه و خرگوش حرام است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۸۹﴾خوردن گوشت جانوران ریز، خزندگان و انواع حشرات حرام است مانند: مار، موش، سوسمار، مارمولک، خرچنگ، عقرب، سوسکها، زنبور، مورچه و مگس.

﴿مسئلهٔ ۳۷۹۰﴾مواردی که در پرندگان بر حلال یا حرام بودن آنها تصریح نشده معمولا از دو راه پرندهٔ حلال گوشت از حرام گوشت شناخته می‌شود:

۱- هنگام پرواز، بال زدن آنها از بال نزدنشان بیشتر باشد، بنابراین اگر در مواردی انسان شک کند که این پرنده حلال است یا حرام، باید نگاه به بال زدنش بکند اگر بال زدن از نزدن بیشتر بود، حلال و اگر نبود حرام است.

۲- آن دسته از پرندگانی که سنگدان یا چینه‌دان و یا انگشت جدایی مانند انسان دارند، حلال گوشت و آن دسته که اینها را ندارند حرامند.

﴿مسئلهٔ ۳۷۹۱﴾اگر علایم مذکور هر دو جمع شدند و تعارض و تضادی میان آنها واقع نشد، همان طور که بعضی از اعاظم فرموده‌اند، اشکالی پیش نمی‌آید، ولی اگر میان آنها تعارضی واقع

شود مثلاً پرنده‌ای است که بال زدنش بیشتر است، ولی چینه‌دان و سنگدان و انگشت اضافی ندارد و یا آنها را دارد ولی بال زدنش یعنی «دفیف» آن از «صفیف» آن کمتر است، در این صورت علامت اول که در مسئلهٔ پیش گفته شد ملاک عمل خواهد بود.

﴿مسئلهٔ ۳۷۹۲﴾تخم پرندگان حلال گوشت حلال و تخم پرندگان حرام گوشت حرام است و در مواردی که بین حلال و حرام، مردد باشد، تخمهایی که دو طرف آنها مساوی است حرام و تخمهایی که یک طرف آنها- هر چند اندکی- از طرف دیگر باریک‌تر باشد، حلال است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۹۳﴾حیوان حلال گوشت به سه دلیل حرام گوشت می‌شود و در اصطلاح فقها اینها را «محرمات بالعرض» می‌نامند:

۱- اگر حیوان جلاّل باشد؛ یعنی عادتاً خوراک آن مدفوع انسان شده باشد، در این صورت گوشت و شیر آن حرام است و علی‌الأحوط وجوبی از عرق، بول و مدفوع آن هم مادامی که استبراء نکرده است، باید اجتناب کرد.

۲- خدای ناکرده انسانی با چهار پا نزدیکی کند، در این صورت گوشت و شیر آن حرام می‌شود و بنا بر احتیاط از نسل آن هم باید اجتناب کرد، بول و مدفوع آن نیز نجس است و بنا بر احتیاط واجب باید از آن پرهیز شود.

۳- اگر بره و بزغاله از شیر خوک آن‌قدر بخورد که رشد کند و استخوان آنها به وسیلهٔ شیر خوک محکم شود، در این صورت شیر، گوشت و نسل آنها حرام می‌شود و بنا بر احتیاط لازم و واجب از بول و مدفوع آنها هم باید اجتناب کرد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۹۴﴾حیوانی که به خوردن مدفوع انسان عادت کرده است اگر بخواهند حلال و پاک شود واجب است آن‌را استبراء کنند یعنی مدّتی او را از خوردن مدفوع بازدارند و به آن غذای پاک بدهند، طوری که در نظر مردم دیگر به آن نجاست خوار نگویند و بنا به احتیاط واجب مدّت استبراء شتر چهل روز، گاو بیست روز که بهتر است سی روز باشد، گوسفند ده روز، مرغابی پنج روز که بهتر است هفت روز باشد، مرغ خانگی سه روز و ماهی یک شبانه روز است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۹۵﴾مرغ خانگی را وقتی که می‌خواهند سر ببرند و بخورند، مستحب است چند روزی آن‌را در جایی نگاه دارند، سپس آن‌را سر ببرند و از گوشتش استفاده کنند، اگرچه معلوم نباشد نجاست خوار بوده است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۹۶﴾حیوانی که انسان- خدای ناکرده- با آن نزدیکی کرده است اگر مانند گوسفند و گاو است که معمولاً از شیر و گوشت آن استفاده می‌کنند واجب است بلافاصله آن‌را بکشد و گوشت آن‌را بسوزاند و قیمت آن‌را- کسی که نزدیکی کرده- باید به صاحب آن حیوان اگر خود مالکش نباشد بپردازد. ولی اگر از حیواناتی است که برای باربری یا سواری از آن استفاده می‌شود مانند اسب، الاغ و قاطر، واجب است آن‌را به شهر دیگری ببرند و در آنجا به فروش برسانند و در این صورت هم اگر نزدیکی کننده مالک آن نباشد، باید پول آن‌را به صاحبش بپردازد.

﴿مسئلهٔ ۳۷۹۷﴾حیوانی که انسان با آن نزدیکی کرده اگر با حیوان دیگری مشتبه شود، باید به قید قرعه آن‌را مشخص کرد به این طریق که اول مجموع آن‌را به دو قسمت می‌کنند و با قرعه یک نیمه را مشخص می‌کنند و بعد آن‌را همین طور ادامه می‌دهند تا بالأخره با قرعهٔ نهایی آن حیوان را مشخص می‌کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۷۹۸﴾خوردن هر چیزی که موجب هلاکت انسان شود یا برای انسان ضرر بدنی قابل توجه داشته باشد، ولو اینکه این ضرر موجب هلاکت و مرگ او نباشد، چه بداند مضر است یا گمان داشته باشد و یا حتی احتمال بدهد، در صورتی که این احتمال قابل توجه در میان مردم و عقلا باشد، حرام است.

﴿مسئلهٔ ۳۷۹۹﴾خوردن، آشامیدن، تزریق یا استعمال دارو و چیزهای دیگر که برای بدن یا روح انسان ضرر قابل توجّه دارد، حرام است مگر در موردی که در نظر پزشک متخصص و مورد اطمینان، درمان بیماری مریض منحصر به مصرف کردن آن باشد، در این صورت در حدّ ضرورت جایز است و در حقیقت با تحمل ضرر کمتر، ضرر بیشتر را از خود دور می‌سازد.

﴿مسئلهٔ ۳۸۰۰﴾خوردن چیزهای نجس و چیز خبیث و پلیدی که طبع آدمیان به‌طور فطری از آن متنفر می‌شود، حرام است؛ ولی اگر آن چیز شرعاً نجس نبوده و پاک باشد و با حلال مخلوط شده و در آن مستهلک گردد طوری که عرفاً به حساب نیاید مثلاً گرد جزئی که با آرد مخلوط می‌شود، خوردن آن اشکالی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۸۰۱﴾فرو بردن آب بینی و اخلاط سینه که در دهان آمده، در صورتی که طبع انسان، از آن متنفر نباشد اشکال ندارد و فرو بردن غذایی که موقع خلال کردن دندانها بیرون می‌آید مانعی ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۸۰۲﴾خوردن خاک و گل مطلقاً حرام است، ولی خوردن مقدار کمی از تربت امام حسین علیه‌السلام در حد و اندازهٔ یک نخود متوسط برای شفا جایز است و نیز خوردن گل ارمنی و گل داغستان، در صورتی که معالجه و درمان منحصر به آنها باشد، اشکال ندارد، ولی به دلیل اینکه قدر متیقن از تربت امام حسین علیه‌السلام تربت قبر مطهر و شریف است و در این زمان چنین چیزی معلوم نیست و نیز به دلیل اینکه خوردن هر نوع خاک و گل حتی گل ارمنی و داغستان، طبق اصل اولی حرام و ممنوع است و جواز خوردن و استعمال آنها در موارد ضرورت است، احتیاط آنست که حتی تربت منسوب به امام حسین علیه‌السلام را با آب یا شربت و یا چیزهای دیگر مخلوط کنند و بخورند تا عنوان خوردن خاک و گل بر آنها صدق نکند.

﴿مسئلهٔ ۳۸۰۳﴾خوردن و آشامیدن شراب و انواع مشروبات الکلی حرام است و در بعضی روایات اسلامی از بزرگ‌ترین گناهان محسوب شده است و چنانچه کسی بداند که آن در قرآن و سنّت حرام است و خدا و رسولش و بلکه تمام پیامبران الهی آن‌را حرام دانسته‌اند و در عین حال آن‌را حلال بداند و بداند که لازمهٔ آن تکذیب خدا و رسول است، کافر است؛ همچنین از امام

صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند: شراب ریشهٔ تمام بدیها و منشأ تمام گناهان است و کسی که شراب می‌خورد، عقل خود را از دست می‌دهد و در آن هنگام خدا را نمی‌شناسد و از ارتکاب هیچ گناهی باک نداشته و هیچ حرمتی را نگاه نمی‌دارد، حقّ نزدیکان را رعایت نکرده و هتک می‌کند و از انجام زشتیهای آشکار روی گردان نیست و روح ایمان از روح و بدن او خارج می‌شود و روح پلیدی و خبیثی که از رحمت خدا دور است، در او می‌ماند و خدا، فرشتگان، رسولان و مؤمنان به او لعنت می‌فرستند، تا چهل روز نماز او پذیرفته نیست و روز قیامت رویش سیاه می‌شود و زبانش از دهانش بیرون می‌آید و آب دهانش به سینه‌اش می‌ریزد و فریاد تشنگی او بلند است[1] و روایات زیادی در کتابهای دیگر و کتاب مذکور وارد شده که علاقه‌مندان می‌توانند به آنها رجوع کنند.

﴿مسئلهٔ ۳۸۰۴﴾کسی که شراب بخورد و تا صبح بخوابد، هر وقت بیدار شد، مستحب است غسلی مانند غسل جنابت بجای آورد و در بعضی روایات آمده است که توبهٔ شارب خمر و کارهای خوب و پسندیده‌ای که از او صادر می‌شود، مورد قبول واقع نمی‌شود مگر آنکه این غسل را انجام دهد و نیت این غسل چنین است: غسل می‌کنم برای توبه از شرب خمری که انجام داده‌ام.

﴿مسئلهٔ ۳۸۰۵﴾نشستن سر سفره‌ای که در آن شراب می‌نوشند، طوری که انسان یکی از آنان محسوب شود حرام است و چیز خوردن از آن سفره جایز نیست، اگرچه خود غذا حلال باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۸۰۶﴾کسی که در اثر گرسنگی یا تشنگی به حد اضطرار رسیده و چیزی حلال به دست نمی‌آورد، جایز است در حدّی که خطر را از خود دفع کند از آن چیز حرام بخورد و بیاشامد و اگر به خاطر اضطرار از مال دیگری چیزی بخورد، گناه نکرده است مشروط بر آنکه از مقدار ضرورت بیشتر نباشد و عوض آن‌را به صاحبش بدهد.

﴿مسئلهٔ ۳۸۰۷﴾بر هر مسلمانی واجب است به مسلمان دیگری که در اثر گرسنگی یا تشنگی در حال مرگ است، آب یا غذا بدهد.

﴿مسئلهٔ ۳۸۰۸﴾خوردن و استفاده کردن از مال دیگری اگرچه کافری باشد که مالش محترم است مانند اهل کتاب، بدون رضایت او حرام است و در روایات اسلامی وارد شده که اگر کسی از طعامی بخورد که به آن دعوت نشده مانند این است که تکه‌ای از آتش را خورده است.[2]

﴿مسئلهٔ ۳۸۰۹﴾خوردن و آشامیدن از منزل یا باغ بستگان نزدیک نسبی انسان مانند پدر، مادر، خواهر، برادر، عمو، عمه، دایی، خاله، فرزند همسر و همچنین دوستان و اصدقائی که منزل و محل

---

۱. وسائل‌الشّیعه، ج ۲۵، چاپ آل‌البیت، کتاب الاطعمهٔ والاشربهٔ، باب۱۲، از ابواب اشربهٔ المحرمـهٔ، ح ۱۱، ص۳۱۷ و ح ۱۳ باب۱۳ ص۳۲۱ و ح ۸ از باب ۱۱ ص۳۱۲ و ح ۴ از باب ۹ ص ۲۹۷.
۲. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت، ج ۲۴، باب ۶۳، ح ۱.

کار خود را به انسان واگذار کرده‌اند، در صورتی که انسان اطمینان یا گمان به عدم رضایت آنان نداشته باشد حلال و جایز است اگرچه احتیاط آنست که این حکم به منزل اختصاص پیدا کند.

احکام سر بریدن و شکار حیوانات

﴿مسئلهٔ ۳۸۱۰﴾اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که بعداً می‌آید، سر ببرند، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است، چه حیوان وحشی باشد و چه اهلی، مگر آنکه حیوان در اثر نجاست‌خواری طوری شده باشد که به‌طور متعارف به آن نجاست‌خوار بگویند- مادامی که استبراء نکرده باشند- یا حیوانی که با آن نزدیکی کرده‌اند و یا گوسفندی که از شیر خوک آن‌قدر خورده که با آن بزرگ شده است، در این صور سه‌گانه بعد از سر بریدن، گوشت آن حیوان حلال نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۸۱۱﴾اگر حیوان حلال گوشت وحشی است مانند آهو، بز کوهی، کبک یا حیوان حلال گوشتی را که قبلاً اهلی بوده ولی حالا وحشی شده است را مطابق دستوری که گفته خواهد شد، شکار کنند، پاک و حلال است، ولی حیوان حلال گوشت اهلی مانند گوسفند، مرغ خانگی یا حیوان حلال گوشتی که قبلاً وحشی بوده ولی به سبب تربیت اهلی شده، با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۸۱۲﴾حیوان حلال گوشت وحشی در صورتی با شکار حلال می‌شود که بتواند فرار یا پرواز کند، بنابراین بچّهٔ آهو یا بچّهٔ کبک و کبوتر که نمی‌تواند پرواز کند با شکار کردن حلال نمی‌شود و اگر آهو و بچّه‌اش را که نمی‌تواند فرار کند با یک تیر شکار کنند، آهو حلال ولی بچّه‌اش حرام است.

﴿مسئلهٔ ۳۸۱۳﴾حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد، مانند مار، با سر بریدن و ذبح حلال نمی‌شود ولی مردهٔ آن پاک است چه خود بمیرد و چه آن‌را کشته باشند.

﴿مسئلهٔ ۳۸۱۴﴾سگ و خوک که نجس‌العین می‌باشند، با سر بریدن و شکار شدن، نه پاک می‌شوند و نه گوشتشان حلال می‌شود، اما حیوان پاک که حرام گوشت، درنده و گوشت خوار است، مانند گرگ، شیر و پلنگ، اگر مطابق دستوری که گفته خواهد شد سر ببرند یا با تیر و مانند آن شکار کنند پاک خواهد شد، ولی خوردن گوشت آنها حرام است و اگر با سگ شکاری آنها را شکار کنند، پاک شدن بدن و پوستشان محل اشکال است و احوط اجتناب است.

﴿مسئلهٔ ۳۸۱۵﴾حیواناتی مانند فیل، خرس و میمون که «مُسوخ»[1] شمرده شده‌اند و نیز موش و

---

۱. مُسوخ، جمع مسخ که عبارت است از تغییر صورت و شکل ظاهری موجود زنده به صورت و شکل بدتر. در منابع قرآنی و حدیثی آمده است که در دوران گذشته انسانهایی به خاطر اعمال زشتشان مسخ شده‌اند. خوک، فیل و گرگ از این دسته موجودات هستند که جزء مسوخ بوده و استفاده از گوشت آنها به هر حال در اسلام ممنوع شده و این

خزندگان مانند مار و سوسمار و حشراتی که در داخل زمین زندگی می‌کنند، اگر خون جهنده داشته باشند، اگر خود به خود بمیرند نجسند و اگر سر آنها را هم ببرند، اقوی آنست که تزکیه شدنی نیستند، بنابراین پاک نمی‌شوند.

﴿مسئلهٔ ۳۸۱۶﴾حیوان حلال گوشتی مانند ماهی که خون جهنده ندارد، اگر به خودی خود و قبل از صید بمیرد پاک است، ولی گوشت آن حرام است، اگرچه صیاد ببیند ماهی در بیرون آب در حال اضطراب و تکان‌خوردن است، چون صید ماهی ملاک است و در این حالت ماهی صید نشده است.

﴿مسئلهٔ ۳۸۱۷﴾اگر از شکم حیوان زنده بچّه‌ای، مرده به دنیا بیاید یا آن‌را مرده از شکم مادرش بیرون بیاورند، آن حیوان اگر خون جهنده داشته باشد هم حرام و هم نجس است، ولی اگر خون جهنده نداشته باشد نجس نیست، ولی خوردنش حرام است.

﴿مسئلهٔ ۳۸۱۸﴾اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچّه‌ای زنده از شکمش بیرون بیاید، در صورتی که آن بچّه را مطابق دستوری که در شرع معین شده سر ببرند حلال و پاک، وگرنه حرام است.

﴿مسئلهٔ ۳۸۱۹﴾اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچّه‌ای مرده از شکمش بیرون بیاورند، در صورتی که خلقت آن کامل شده باشد و مو یا پشم در بدنش روییده باشد و در اثر کشته شدن مادر مرده باشد، پاک و حلال است، ولی اگر قبل از کامل شدن یعنی پیش از روییدن مو یا پشم و یا قبل از کشته شدن مادرش، مرده باشد، هم حرام است و هم نجس.

دستور سر بریدن (ذبح) حیوان و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۳۸۲۰﴾دستور سر بریدن حیوان این است که چهار رگ بزرگ یعنی نای (راه تنفّس)، مری (راه غذا و آب) و دو شاهرگ حیوان را، از زیر برآمدگی گلوی آن- طوری که برآمدگی روی سر باقی بماند و نه روی بدن- به‌طور کامل و متّصل و پی در پی ببرند و سر را از بدن جدا کنند؛ اگر آن چهار رگ را بشکافند و جدا نکنند، بنابر اقوی کفایت نمی‌کند.

﴿مسئلهٔ ۳۸۲۱﴾اگر در ذبح حیوان، بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا بمیرد و بعد بقیه را ببرند، ذبح شرعی صدق نمی‌کند. حتی اگر به این مقدار هم صبر نکنند و طوری با تأنّی سر ببرند که در نظر عرف بریدن رگهای چهارگانه عمل واحد به حساب نیاید، اگرچه پیش از جان دادن

ممنوعیت، بیشتر بار تربیتی دارد و به خاطر گناهانی است که این موجودات به خاطر آنها مسخ شده‌اند. آیات ۶۵سوره بقره، ۶۰ سوره مائده و ۱۶۶سوره اعراف اشاره به این معنا دارند. (در وسائل الشیعه، ج ۲۴، باب ۲ از ابواب اطعمهٔ حرام، بیش از ۲۰ حدیث در این باره آمده است)

حیوان بقیهٔ آن‌را هم ببرند، اشکال دارد و نمی‌شود آن‌را خورد.

﴿مسئلهٔ ۳۸۲۲﴾واجب است چهار رگ حیوان را به شکل متعارف ببرند، بنابراین اگر حیوان را از پشت، سر ببرند، اگرچه تمام رگهای آن بریده شود، در ذبح شرعی کفایت نمی‌کند. ولی اگر کارد را در گلوی حیوان فرو برند و از زیر به طرف بالا بکشند تا چهار رگ آن بریده شود، اگرچه اقوی آنست که کفایت می‌کند، ولی احتیاط اکید و شدید آنست که از آن اجتناب شود.

﴿مسئلهٔ ۳۸۲۳﴾اگر کسی که حیوان را سر می‌برد اشتباه کند و سر حیوان را از بالای برآمدگی گلو ببرد و برآمدگی روی بدن بماند طوری که رگها بریده نشوند، اگر حیوان جان داده باشد، حرام است و باید از آن اجتناب کرد و اگر هنوز جان نداده باشد و جان دارد به‌طوری که بریدن رگهای چهارگانه در جان دادن او اثر دارد و پس از بریدن رگها، حیوان دست و پایش را به حرکت درمی‌آورد، در این صورت اگر بلافاصله اقدام کند و از زیر برآمدگی گلو، حیوان را ذبح کند، حیوان حلال می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۸۲۴﴾اگر گرگ و هر حیوان درنده، گلوی گوسفند را طوری بدرد که هر چهار رگ که باید در ذبح بریده شود از بین برود، آن حیوان میته و حرام است، ولی اگر آن رگها سالم بماند یا مقداری از رگها را برده و از هر رگی مقداری باقی بماند یا اینکه بعضی از رگها سالم باشد، طوری که حیوان هنوز جان داشته باشد- به نحوی که سر بریدن حیوان در جان دادن آن مؤثر واقع شود و بعد از سر بریدن دست و پایش حرکت کند- در این صورت اگر مطابق دستور شارع مقدس سر ببرد، هم پاک و هم حلال می‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۸۲۵﴾احتیاط واجب آنست که قبل از جان دادن پوست حیوان ذبح شده را از بدنش جدا نکنند و اگر کندند گوشت آن‌را نخورند و نیز قبل از جان دادن، مغز حرام را -که در تیرهٔ پشت حیوان قرار دارد- نبرند و سر حیوان را هم جدا نکنند، بلکه اگر عمداً مغز حرام را ببرند یا سر حیوان را جدا کنند محل اشکال است، ولی اگر به خاطر تیزی کارد یا به خاطر غفلت، بی‌اختیار مغز حرام و یا سر حیوان جدا شود، اشکال ندارد و خوردن گوشت آن حلال است.

شرایط سر بریدن حیوان

﴿مسئلهٔ ۳۸۲۶﴾سر بریدن حیوان دارای شرایط زیر است:

۱- کسی که حیوان را سر می‌برد چه زن باشد و چه مرد باید مسلمان باشد، ناصبی- کسی که اهل‌بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را دشمن می‌دارد —نباشد. بچّهٔ مسلمان که خوب و بد را تشخیص می‌دهد و کیفیت سر بریدن را می‌داند، جایز است سر حیوان را ببرد.

۲- سر حیوان را با چیزی ببرد که از جنس آهن باشد، ولی اگر جنس آهن پیدا نشود و طوری باشد که اگر سر حیوان را نبرند می‌میرد، در این صورت با هر وسیلهٔ تیزی که چهار رگ را ببرد و سر را از بدن جدا کند مانند شیشهٔ تیز یا سنگ تیز، جایز است سر حیوان را ببرند.

۳- موقع سر بریدن، صورت، دست، پا و شکم حیوان رو به قبله باشد، ولی ذبح کننده لازم نیست رو به قبله باشد اگرچه بهتر است. کسی که حیوان را سر می‌برد باید با عمد و علم و توجّه حیوان را رو به قبله کند و اگر عمداً این کار را نکند حیوان حرام می‌شود و خوردن آن جایز نبوده و گوشت آن نجس است، ولی اگر قبله را فراموش کند یا در تشخیص آن اشتباه کند یا جهت قبله را نداند و نتواند سؤال کند و یا جاهل به مسئله باشد یا اینکه نتواند حیوان را رو به قبله کند، مثلاً حیوان در چاه باشد، در تمامی این موارد هر طور ذبح کند، اشکال ندارد.

۴- وقتی که می‌خواهد سر حیوان را ببرد یا کارد به گلویش بگذارد باید به نیت سر بریدن، نام خدا را به زبان جاری سازد و همین اندازه که بگوید بسم‌اللّه، کفایت می‌کند و اگر بدون قصد بریدن نام خدا را بر زبان بیاورد آن حیوان حلال نمی‌شود و گوشتش حرام است، ولی اگر فراموش کند و نام خدا را بر زبان نیاورد اشکال ندارد، ولی بهتر است هر وقت یادش آمد بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ عَلَى أَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ».

۵- حیوان پس از سر بریدن حرکتی بکند، اگرچه مثلاً چشم یا دم خود را تکان دهد یا پای خود را بر زمین زند که معلوم شود زنده است، در این صورت نیازی به خروج خون به صورت متعادل نیست اگرچه خون خارج نشود و یا اگر خارج شود به صورت ثقیل و قطره قطره خارج شود. با علم به حیات حیوان از طریق حرکت دادن پا و دم و چشم، تذکیه تحقق می‌یابد. اگر حرکت نکند ولی خون به صورت متعادل خارج شود ظاهر آنست که کفایت می‌کند اگرچه احتیاط آنست که حرکت صورت گیرد. این علامت در صورتی‌است که علم به زنده بودن حیوان نداشته باشد، ولی در صورت علم به زنده بودن حیوان از طریق خروج خون به صورت معتدل، هیچ اشکالی ندارد.

۶- بنابراحتیاط واجب قبل از بیرون آمدن روح، عمداً سر حیوان را از بدن جدا نسازند و نیز رگ سفیدی که از مهره‌های گردن تا دم حیوان ادامه دارد و به آن نخاع و مغز حرام می‌گویند را قطع نکنند و همچنین قبل از بیرون آمدن روح، پوست حیوان را از بدن جدا نسازند.

﴿مسئلهٔ ۳۸۲۷﴾برای خوابانیدن حیوان در حال ذبح کیفیت خاصی ذکر نشده و معتبر نیست و فرقی نمی‌کند حیوان را به جانب راست بخوابانند یا چپ و در هر صورت جلوی بدن حیوان، همان طور که گذشت باید رو به قبله باشد.

﴿مسئلهٔ ۳۸۲۸﴾گفتن «بِسْمِ اللَّهِ» به وسیلهٔ شخص دیگر غیر از ذابح یا ضبط صوت و امثال آن کفایت نمی‌کند.

﴿مسئلهٔ ۳۸۲۹﴾لازم نیست ذبح کننده با اختیار ذبح کند، بلکه اگر با رعایت تمام شرایط شرعی حیوان را ذبح کند، اگرچه با اکراه باشد، پاک و حلال است. در ذکر نام آنچه که لازم است اینکه بِسْمِ اللَّهِ به قصد ذبح گفته شود اگرچه اعتقاد گوینده بر لزوم و وجوب آن نباشد، بنابراین اگر ذابح معتقد باشد گفتن بِسْمِ اللَّهِ موقع ذبح مستحب است و واجب نیست و در عین حال به قصد ذبح بگوید و حیوان را سر ببرد کفایت می‌کند.

﴿مسئلهٔ ۳۸۳۰﴾فولاد از جنس آهن است و استیل نیز همین طور، بنابراین سر بریدن حیوان با آنها اشکال ندارد، ولی اگر چیزهایی باشد که آهن به شمار نروند و به خاطر مسامحه و جهالت بـه آنهـا آهن گفته شود، سر بریدن با آنها در غیر حال ضرورت، صحیح نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۸۳۱﴾سر بریدن با ماشینها و دستگاه‌های برقی که اخیراً متداول شده که در فاصلهٔ کوتاه چند هزار مرغ یا گوسفند را سر می‌برد، اگر تمام شرایط شرعی، مانند رو بـه قبلـه بـودن، بسْـم اللّـه گفتن، مسلمان بودن کسی که دگمهٔ دستگاه را فشار می‌دهد، از طرف جلو بریدن و از آهـن بـودن وسیلهٔ سر بریدن، رعایت شود، جایز است و لازم نیست برای هر کدام یک بِسْمِ اللّـهِ بگویـد، بلکـه اگر وقتی که دگمه را فشار می‌دهد و با گفتن بِسْمِ اللّهِ، ذبح چند حیوان را قصد کند و بِسْـمِ اللّـهِ را به قصد آنها بگوید، همهٔ آنها تذکیه شده و حلال می‌شود، مشروط بر آنکه عرفاً ذبح همـهٔ آنهـا در یک زمان باشد ولی اگر به تدریج و با فاصله ذبح شوند، برای هر کدام یک بِسْمِ اللّهِ بگویند.

﴿مسئلهٔ ۳۸۳۲﴾اگر حیوان را به وسیلهٔ دستگاه یا هر چیز دیگری قبل از ذبح بـی‌حـس کننـد اگـر به‌طور کامل نباشد و مانع خروج خون در حد متعارف از حیوان پس از ذبح نشود، مانعی ندارد و در غیر حال ناچاری و ضرورت، باید از وارد کردن ضربهٔ گیج کننده بر سر حیوان قبل از سر بریدن در صورتی که موجب اذیت حیوان باشد، خودداری شود و در هر صورت موجب حرام شدن گوشت حیوان نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۸۳۳﴾گوشتهایی که در بازار مسلمین به فروش می‌رسند و ذبح آنها بـه‌طـور معمـول بـه وسیلهٔ مسلمان صورت می‌گیرد حلال و پاک است و تحقیق و سؤال لازم نیست و بلکه مستحب هم نبوده و مکروه است. اما گوشتها و مرغهای سر بریده‌ای که از کشورهای غیر اسلامی وارد می‌شود، تنها در صورتی حلال و پاک خواهد بود که ثابت شود ذبح به وسیلهٔ مسلمان انجام گرفته است.

﴿مسئلهٔ ۳۸۳۴﴾ملاک در کشور اسلامی بودن و نبودن اکثریت مسلمان در آنست. اگر حکومـت اسلامی نباشد، ولی اکثریت مسلمان باشد، محکوم به اسلامیت است طوری که در نزد عرف، کشور را به ایشان نسبت دهند و در مواردی که نسبت مساوی باشد، حکم کشور اسلامی بر آن مترتب نیست.

﴿مسئلهٔ ۳۸۳۵﴾اگر حیوان سرکش شود و انسان نتواند آن‌را مطابق دستور شرع اسلام ذبح یا نحر کند و یا مثلاً حیوان در چاه بیفتد و احتمال دهد آن حیوان در چاه بمیرد و کشتن آن مطابق دسـتور شرع ممکن نباشد، اگر با چیز برنده‌ای مانند نیزه، شمشیر و چاقو به بدن حیوان بزنند و در اثر زخـم حیوان جان دهد، حلال می‌شود، اگرچه ذبح در غیر شتر، نحر در شـتر و رو بـه قبلـه بـودن رعایـت نشده باشد ولی شرایط دیگر مانند بِسْمِ اللّهِ گفتن، مسلمان بودن ذابح و نـاحر و دیگـر شـرایطی کـه ممکن است فراهم گردد و برای سر بریدن حیوان شرعاً لازم است، باید مراعات شود.

دستور کشتن شتر

﴿مسئلهٔ ۳۸۳۶﴾در کشتن شتر واجب است علاوه بر رعایت ۶ شـرطی کـه در مسـئلهٔ ۳۸۲۷ گفتـه

شد، کارد یا چیزی را که مانند نیزهٔ تیز باشد و جنس آن نیز از آهن باشد، در گودی میان گردن و سینه شتر فرو کنند- نحر- و بهتر است شتر در هنگام نحر ایستاده باشد. اگر هم در حالی که زانوها را به زمین زده یا به پهلو خوابیده ولی جلو بدنش رو به قبله است، کارد را در گلویش فرو کنند، اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۸۳۷﴾هنگام کشتن شتر اگر به جای آنکه کارد یا مانند آن‌را در گودی گردن شتر فرو کنند، سرش را ببرند و در گاو و گوسفند به جای اینکه سرشان را ببرند آنها را نحر کنند، گوشت آنها حرام و بدنشان نجس می‌شود، منتها اگر چهار رگ شتر را ببرند و چندی که زنده است مطابق دستوری که در مسئلهٔ پیش گفته شد آن را نحر کنند طوری که فرو بردن کارد در گودی گردن باعث جان دادن آن شود و دست و پایش حرکت کند یا اینکه خون به‌طور معتدل خارج شود، گوشت آن حلال و بدنش پاک می‌شود و نیز در صورتی که کارد یا مانند آن‌را در گودی گردن گاو، گوسفند و مانند آنها فرو کنند و تا زنده است سرش را ببرند مطابق همان دستوری که در مسئلهٔ ۳۸۲۷ گفته شد، گوشت آنها حلال و بدنشان پاک می‌شود.

مستحبّات و مکروهات سر بریدن حیوان

﴿مسئلهٔ ۳۸۳۸﴾چند چیز در سر بریدن حیوان مستحب است:

۱- هنگام سر بریدن گوسفند همان طور که مشهور است دو دست و یک پایش را ببندند و یک پایش را باز بگذارند و در سر بریدن گاو هر چهار دست و پایش را ببندند و دم آن‌را باز بگذارند و هنگام سر بریدن شتر دو دست آن‌را از پایین تا زانو یا تا زیر بغل به یکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند و مرغ را مستحب است بعد از سر بریدن رها کنند تا پر و بال بزند.

۲- کسی که حیوان را می‌کشد مطابق احتیاط، رو به قبله باشد.

۳- مطابق نظر مشهور قبل از کشتن حیوان جلویش آب بگذارند.

۴- کاری کنند که حیوان کمتر اذیت شود، مثلاً کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند.

۵- قبل از سر بریدن و پس از آن چندی که جان دارد، اذیتش نکنند.

﴿مسئلهٔ ۳۸۳۹﴾چند چیز در سر بریدن حیوان مکروه است:

۱- در جایی حیوان را بکشند که حیوان دیگر ببیند.

۲- در شب یا پیش از ظهر روز جمعه حیوان را سر ببرند، مگر در صورت ضرورت و احتیاج که در این صورت کراهت ندارد.

۳- خود انسان حیوانی را که پرورش داده ذبح کند.

شرایط شکار با سلاح و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۳۸۴۰﴾حیوان حلال گوشت وحشی را اگر با سلاح شکار کنند، با رعایت شرایط زیر

پاک و حلال می‌شود:

۱- اسلحهٔ شکاری مانند کارد و شمشیر، برنده یا مانند نیزه و تیر، تیز باشد که در اثر تیزی، بدن حیوان را پاره کند، بنابراین اگر به وسیلهٔ دام، چوب، سنگ و مانند آن حیوان را شکار کنند و حیوان بمیرد، پاک نمی‌شود و خوردن گوشت آن نیز حرام است، مگر آنکه آنرا زنده به دام بیندازند و ذبح کنند که در این صورت پاک شود و حلال است. اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند اگر گلوله آن‌قدر تیز باشد که به بدن حیوان فرو رود و آنرا پاره کند، هم پاک است و هم حلال. اگر تیز نباشد، بلکه در اثر فشار در بدن حیوان فرو رفته و آنرا پاره کند، اظهر آنست که اطلاق روایات، آنرا شامل است، هم پاک می‌شود و هم حلال است، اما اگر گلوله به خاطر فشار به بدن حیوان فرو نرود، بلکه به سبب حرارتی که دارد محل اصابت را بسوزاند و در اثر حرارت حیوان بمیرد، پاک و حلال شدن آن خالی از اشکال نیست؛ اگرچه شمول اطلاقات به این مورد هم خالی از قوت نیست، کما اینکه اگر وسیلهٔ شکار گلوله نداشته باشد بلکه از ساچمه استفاده شود، به نظر می‌رسد شمول اطلاقات قاصر نیست اگر چه احتیاط آنست که در این صور اجتناب شود.

۲- شکار کننده مانند ذابح باید مسلمان باشد، ناصبی نباشد و اگر مسلمان زاده باشد- اگرچه بچّه‌ای که به حدّ بلوغ نرسیده ولی خوب و بد را می‌فهمد و تشخیص می‌دهد- کفایت می‌کند.

۳- اسلحه را برای شکار آن حیوان به کار ببرد، بنابراین اگر جای دیگری را نشانه‌گیری کند یا حیوان دیگری را هدف‌گیری کند و تصادفاً به این حیوان بخورد و آنرا بکشد، پاک و حلال نمی‌شود. همچنین اگر مثلاً با اسلحه بازی می‌کرده و یا آنرا امتحان می‌کرده و به‌طور تصادفی به حیوان بخورد و آنرا بکشد، پاک و حلال نمی‌شود.

۴- وقتی که می‌خواهد اسلحه را برای شکار به کار ببرد، بِسْمِ اللّٰهِ بگوید، بنابراین اگر عمداً نام خدا را نگوید، شکار پاک و حلال نمی‌شود، ولی اگر بر اثر فراموشی نگوید، اشکال ندارد.

۵- وقتی که شکارچی به حیوان می‌رسد حیوان مرده باشد یا به اندازهٔ سر بریدن وقت نباشد و اگر وقت به اندازهٔ سر بریدن باقی باشد باید مطابق دستوری که برای سر بریدن گفته شد، عمل کند و اگر شکارچی وقتی سر برسد که حیوان زنده باشد و وقت کافی هم برای ذبحش موجود باشد و در عین حال صبر کند تا حیوان بمیرد، گوشت آن حرام و نجس است.

﴿مسئلهٔ ۳۸۴۱﴾اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند و یکی از آنها مسلمان و دیگری کافر باشد و یا هر دو مسلمان باشند ولی یکی بِسْمِ اللّٰهِ بگوید و دیگری نگوید، آن حیوان حلال و پاک نمی‌شود.

﴿مسئلهٔ ۳۸۴۲﴾اگر بعد از آنکه حیوان را با تیر زدند در آب بیفتد یا از کوه پرت شود و انسان علم پیدا کند که آن حیوان هم به سبب تیر و هم افتادن در آب یا پرت شدن از کوه جان داده است، حلال و پاک نمی‌شود، بلکه اگر مشکوک هم بشود که تنها با تیر کشته شده یا نه، باز هم حلال و پاک نمی‌شود.

احکام و شرایط شکار با سگ شکاری

﴿مسئلهٔ ۳۸۴۳﴾هرگاه سگ شکاری، حیوان حلال گوشت وحشی را شکار کند، با شرایط زیر آن حیوان پاک و حلال می‌شود:

۱- حیوان تربیت شده باشد طوری که هرگاه آن‌را برای شکار بفرستند برود و هرگاه باز دارند، بایستد ولی اگر موقع نزدیک شدن به شکار باز دارند و نایستد، ایرادی ندارد. احتیاط آنست که- همان طور که مشهور گفته‌اند- اگر سگ عادتش این باشد که قبل از رسیدن صاحبش مقداری از شکار را می‌خورد، از آن اجتناب شود، ولی اگر از گوشت شکار تا رسیدن صاحبش چیزی نمی‌خورد و در صورت خوردن هم به ندرت می‌خورد یا از گوشتش نمی‌خورد، بلکه از خونش می‌خورد، اشکال ندارد.

۲- صاحب شکار سگ را برای شکار بفرستد؛ بنابراین اگر سگ خودسرانه به شکار برود و شکاری بیاورد، حرام و نجس است، بلکه اگر سگ خودسرانه دنبال شکار برود و بعد صاحبش بانگ بزند که زودتر به آن شکار برسد ولو اینکه به سبب صدای صاحبش شتاب کند، احتیاط واجب آنست که از خوردن آن شکار اجتناب شود و آنچه معتبر است این است که نیت اصل و کلّی شکار را بکند و سگ را بفرستد، بنابراین اگر سگ را برای شکار آهویی بفرستد و آن آهو فرار کند و سگ آهوی دیگری را شکار کند کفایت می‌کند کما اینکه اگر به جای یکی دو تا شکار کند حلال است.

۳- کسی که سگ را برای شکار می‌فرستد مسلمان باشد و اگر بچّهٔ نابالغ مسلمان زاده که خوب و بد را می‌فهمد، نیز بفرستد، کفایت می‌کند، بنابراین اگر کافر یا مسلمان ناصبی سگ را بفرستد، شکار نجس و حرام است.

۴- هنگامی که سگ را می‌فرستد نام خدا را بر زبان آورد و اگر فراموش کند و بسم اللّه نگوید ایرادی ندارد و اگر وقت فرستادن نگوید بلکه قبل از رسیدن سگ به شکار بگوید، احوط وجوبی- اگر اقوی نباشد- احتیاط از آنست.

۵- شکار به سبب زخمی که از دندان سگ پیدا می‌کند بمیرد؛ بنابراین اگر سگ شکار را خفه کند یا در اثر دویدن زیاد یا ترس و یا هر دلیل دیگری بمیرد، نجس و حرام است.

۶- شکارچی با سرعت متعارف خود را به شکار برساند.

۷- وقتی که شکارچی می‌رسد حیوان مرده باشد، بنابراین اگر هنگام رسیدن حیوان زنده بوده و به اندازهٔ سر بریدن وقت باشد، مثلاً حیوان چشم یا گوشهایش را تکان می‌دهد و یا پاهایش را به زمین می‌زند، باید حیوان را سر ببرد و اگر نبرد و حیوان بمیرد هم گوشتش حرام و هم نجس است.

﴿مسئلهٔ ۳۸۴۴﴾اگر کسی که سگ را برای شکار فرستاده وقتی برسد که بتواند حیوان را سر ببرد باید سر حیوان را ببرد، چنانچه به‌طور معمول و با شتاب کارد را بیرون آورد و مسامحه از خود نشان ندهد، ولی به سبب بیرون آوردن کارد و مانند آن وقت ذبح بگذرد و حیوان بمیرد، حلال است

ولی اگر در اثر آماده نکردن وسیلهٔ ذبح با اینکه موجود بوده، وقت ذبح بگذرد و نوعی مسامحه صورت گیرد، احوط وجوبی آنست که از آن اجتناب شود. ولی اگر چیزی همراه وی نباشد که با آن حیوان را سر ببرد و صبر کند تا سگ حیوان را بکشد، پاک و حلال است، اگرچه باید جای دهان سگ را بشوید.

﴿مسئلهٔ ۳۸۴۵﴾اگر چند سگ را برای شکار رها کنند، چنانچه همهٔ آنها شرایط شکار را داشته باشند، شکار حلال است، ولی اگر یکی از سگها دارای شرایط شکار نباشد آن شکار حرام و نجس است و اگر چند نفر با هم سگ را به شکار بفرستند و یکی از آنها کافر باشد یا همه مسلمان باشند، ولی یک نفر به عمد بِسْمِ اللّٰهِ نگوید، آن شکار حرام و نجس است.

﴿مسئلهٔ ۳۸۴۶﴾اگر به وسیلهٔ باز شکاری یا حیوان دیگری غیر از سگ شکاری، حیوانی را شکار کنند، شکار حلال نمی‌شود، مگر آنکه شکارچی قبل از مرگ حیوان برسد و آن‌را مطابق دستور شرع ذبح کند که در این صورت پاک و حلال می‌شود.

صید ماهی، ملخ و احکام آن

﴿مسئلهٔ ۳۸۴۷﴾اگر ماهی فلس‌دار را زنده از آب بگیرند و بیرون از آب جان دهد، هم پاک و هم حلال است، ولی اگر در آب بمیرد پاک است اما خوردنش حرام است، اگر صیاد تور ماهی‌گیری را در آب بیندازد و بعضی از ماهیها پس از افتادن در تور یا هنگام بیرون آوردن از تور بمیرند، بنا بر اقوی پاک و حلال است، اگرچه احتیاط اجتناب است. ماهی بدون فلس- پولک- اگرچه زنده از آب گرفته شود و بیرون از آب بمیرد خودش پاک، ولی خوردنش حرام است.

﴿مسئلهٔ ۳۸۴۸﴾اگر ماهی پولک‌دار از آب بیرون افتد یا موج آب آن‌را بیرون اندازد و یا آب فرو رود و ماهی پولک‌دار در خشکی بماند، چنانچه قبل از مردن، کسی با دست یا به هر وسیله‌ای آن‌را بگیرد و سپس جان دهد، پاک و حلال است.

﴿مسئلهٔ ۳۸۴۹﴾کسی که ماهی را می‌گیرد لازم نیست مسلمان باشد و لازم نیست موقع صید نام خدا را بر زبان آورد، ولی مسلمان باید بداند که آن‌را زنده از آب گرفته و بیرون آب جان داده است.

﴿مسئلهٔ ۳۸۵۰﴾ماهی مرده‌ای که معلوم نیست آن‌را چگونه از آب گرفته‌اند، اگر در دست مسلمان باشد حلال است و اگر در دست کافر باشد اگرچه بگوید زنده گرفته‌ام، حرام است مگر اینکه خودش یقین پیدا کند یا دو شاهد عادل شهادت دهند که ماهی را زنده از آب گرفته و خارج از آب مرده است. بنابراین استفاده از کنسروهایی که در کشورهای غیر مسلمان تهیه می‌شود در صورتی برای مسلمانان مصرف آن بدون اشکال است که اطمینان پیدا کنند که آنها را زنده گرفته‌اند و در خارج آب مرده‌اند.

﴿مسئلهٔ ۳۸۵۱﴾خوردن ماهی زنده مانعی ندارد، اگرچه ترک آن بهتر است.

﴿مسئلهٔ ۳۸۵۲﴾اگر ماهی زنده را بریان کنند یا در بیرون آب پیش از آنکه خودش جان دهد آن‌را بکشند، خوردن آن اشکال ندارد اگرچه بهتر است خورده نشود.

﴿مسئلهٔ ۳۸۵۳﴾اگر ماهی را بیرون آب به دو قسمت کنند و یک قسمت آن در حالی که زنده است درآب بیفتد، خوردن آن قسمتی که بیرون آب است مانعی ندارد، گرچه بهتر است خورده نشود.

﴿مسئلهٔ ۳۸۵۴﴾اگر ملخ را با دست یا هر وسیلهٔ دیگری زنده بگیرند، خوردن آن پس از جان دادن جایز است و لازم نیست کسی که آن‌را می‌گیرد مسلمان باشد و لازم نیست موقع گرفتن نام خدا را بر زبان جاری سازد و اگر ملخ قبل از صید بمیرد حرام می‌شود و اگر ملخ مرده‌ای در دست کافری باشد و معلوم نباشد که آن‌را زنده گرفته یا مرده، حلال نیست اگرچه بگوید زنده گرفته‌ام، مگر آنکه انسان یقین پیدا کند یا دو شاهد عادل خبر دهند که راست می‌گوید که در این صورت حلال است.

﴿مسئلهٔ ۳۸۵۵﴾ملخی که بال در نیاورده و نمی‌تواند پرواز کند، خوردنش حرام است.

مستحبّات و مکروهات خوردن و آشامیدن

الف- مستحبّات غذا خوردن

﴿مسئلهٔ ۳۸۵۶﴾موقع غذا خوردن مستحب است چند چیز را رعایت کند:

۱- قبل از شروع به خوردن دستها را بشوید و با حوله خشک نکند و پس از غذا بشوید و خشک کند.

۲- در آغاز غذا بسم اللّه بگوید و اگر چند نوع غذا سر سفره وجود دارد، هنگام خوردن از هر کدام از آنها بسم اللّه بگوید.

۳- میزبان قبل از همه شروع به غذا کند و پس از همه دست بکشد.

۴- اگر چند نفر سر یک سفره نشسته‌اند، هر کس از غذایی که جلوی خود اوست غذا بخورد و به غذایی که در مقابل دیگران است دست دراز نکند.

۵- با دست راست غذا بخورد.

۶- اگر با دست غذا می‌خورد با سه انگشت یا بیشتر غذا بردارد و با دو انگشت نخورد.

۷- لقمه‌ها را کوچک بردارد و غذا را خوب بجود.

۸- سر سفره زیاد نشسته و غذا خوردن را طول بدهد.

۹- در اول و آخر غذا کمی نمک بخورد.

۱۰- وقتی که دست از غذا می‌کشد، حمد وسپاس خدای را بجای آورد.

۱۱- پس از غذا خلال یا مسواک کند.

۱۲- اگر در منزل باشد، آنچه از سفره بیرون ریخته را جمع کند و با رعایت بهداشت بخورد و

اگر در بیابان باشد برای پرندگان، درندگان و حیوانات رها کند.

۱۳- پس از غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیندازد.

۱۴- در آغاز روز و آغاز شب غذا بخورد و از غذا خوردن در میان روز و شب اجتناب کند.

۱۵- میوه را پیش از خوردن بشوید.

۱۶- وقتی که می‌خواهد آغاز به خوردن غذا کند از جوانب آن شروع کند و از وسط غذا شروع نکند.

۱۷- در سفره سبزیجات خوردنی گذاشته شود.

ب- مکروهات غذا خوردن

﴿مسئلهٔ ۳۸۵۷﴾موقع خوردن غذا چند چیز مکروه است:

۱- در حال سیری غذا خوردن.

۲- پرخوری کردن؛ در خبر است که خدای متعال بیش از هر چیزی از شکم پر بدش می‌آید.[۱]

۳- نگاه کردن به صورت دیگری در هنگام صرف غذا.

۴- خوردن غذای داغ و فوت کردن به چیزی که می‌خورد یا می‌آشامد.

۵- پس از گذاشتن نان در سفره انتظار چیز دیگری را کشیدن.

۶- گذاشتن نان زیر چیزی مانند کاسه و بریدن آن با کارد.

۷- تمیز کردن استخوان از گوشت طوری که در آن چیزی نماند.

۸- جدا کردن پوست میوه در مواردی که می‌شود آن‌را با پوست خورد.

۹ – دور انداختن میوه قبل از آنکه به‌طور کامل خورده شود.

ج- مستحبات آشامیدن

﴿مسئلهٔ ۳۸۵۸﴾در آشامیدن آب رعایت بعضی چیزها مستحب است:

۱- آب را به صورت مکیدن بیاشامد.

۲- در روز ایستاده آب بخورد.

۳- قبل از آشامیدن «بِسْمِ اللَّهِ» و بعد از آن «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ» بگوید.

۴- آب را با سه نفس و با میل بیاشامد.

۵- پس از آشامیدن آب بر امام حسین علیه‌السلام و بر اهل‌بیت و یاران ایشان درود فرستد و بر قاتلان و معاندان آن امام مظلوم علیه‌السلام لعنت و نفرین کند.

---

۱. وسائل‌الشّیعه، ج ۲۴، باب ۱ از ابواب آداب مائدهٔ، ص ۲۳۹، ح ۱.

د- مکروهات آشامیدن

﴿مسئلهٔ ۳۸۵۹﴾در آشامیدن آب چند چیز مکروه است:

۱- زیاد آشامیدن.

۲- آشامیدن آب در شب در حال ایستاده.

۳- آشامیدن آب با دست چپ.

۴- آشامیدن پس از غذای چرب.

۵- آشامیدن از جای شکستهٔ ظرف آب، لیوان باشد یا کوزه و یا هر ظرف دیگر و نیز آب خوردن از آن قسمت ظرف آب که دستهٔ ظرف آنجا قرار دارد.

ظروف و احکام آنها[1]

﴿مسئلهٔ ۳۸۶۰﴾خوردن و آشامیدن و یا هر نوع استعمالی که در آن طهارت شرط است با ظروفی که از پوست سگ و خوک و یا مردار ساخته شده، حرام است و بهتر آنست که از چرم سگ و خوک و مردار حتّی اگر ظرف هم نباشد اجتناب شود.

﴿مسئلهٔ ۳۸۶۱﴾ظروفی که در ساختن شراب و مسکرات و چیزهای نجس دیگر که نوعاً نجاستشان سرایت کننده است به کار می‌روند، پس از شستن و تطهیر با آن شرایطی که در باب خودش گذشت، استعمالشان اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۸۶۲﴾خوردن و آشامیدن از ظروف طلا و نقره و هر گونه استعمال آنها حرام است، امّا تزیین با طلا و نقره در صورتی که از مصادیق استعمال باشد حرام و اگر از مصادیق استعمال نباشد بنا بر احتیاط واجب باید اجتناب شود و در صورتی که بخواهند ظروف طلا و نقره را نگاه دارند و از آنها استفاده و نکنند، حرام نیست، گرچه بهتر است از نگاه داشتن آنها نیز خودداری شود.

﴿مسئلهٔ ۳۸۶۳﴾اگر فلز را با طلا و نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند اگر عرفاً به آن ظرف طلا و نقره نگویند، استعمالش اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۸۶۴﴾ظروفی که مورد استعمال قرار می‌گیرند و معلوم نیست که جنس آنها از طلا یا نقره است، استعمال آنها اشکال ندارد.

﴿مسئلهٔ ۳۸۶۵﴾اگرچه استعمال ظروفی که بر روی آنها آب طلا یا نقره داده‌اند، اشکال ندارد، ولی احوط آنست که از استعمال آنها اجتناب شود.

---

۱. احکام مربوط به خرید و فروش ظروف ساخته شده از فلزات خاص مانند طلا و نقره در بخش خرید و فروش آمده است.

ملحقات پایانی

با پایان گرفتن احکام رساله، با توجه به اهمیت موضوع، در این بخش ابتدا دربارهٔ محرّمات الهی، گناهان صغیره و کبیره و ملاک آنها و سپس دربارهٔ حقوقی که بر عهدهٔ انسان است و اقسام آن بحث می‌شود.

اول: بیان بعضی از گناهان و محرمات الهی (گناهان صغیره و کبیره)

انسان مسلمان معتقد به دستورات دینی و پایبند به آنهاست، طبعاً مقید است که واجبات را انجام دهد و از محرمات دوری کند. در این رساله احکام واجبات و محرمات بیان شد. راجع به نماز که از اهم واجبات الهی است، بحث شد و نیز راجع به دیگر واجبات چون روزه، زکات، جهاد و حج نیز به‌طور مستوفی بحث به عمل آمد و تعدادی از محرمات نیز در خلال دیگر بحثها توضیح داده شد. در این قسمت برای استفادهٔ بیشتر، به‌طور اجمال و مختصر به بعضی محرمات الهی و گناهان که اجتناب از آنها امری لازم و واجب و ارتکاب آنها موجب سقوط و هلاکت انسان در ابعاد فردی و اجتماعی است، اشاره می‌شود، تا با شناخت بیشتر آنها- با انجام واجبات الهی و ترک محرمات خداوندی- موجبات قرب به حضرت حق، فراهم شود و راهی روشن برای رهایی از سقوط و مبتلا شدن به عذاب جاودانه الهی، فرا روی عاملین آشکار گردد و اهم آن گناهان به ترتیب زیر است:

۱- شرک ورزیدن؛ شریک قائل شدن برای خدای متعال از گناهان کبیره است و در قرآن به کسانی که برای خدا شریک قائل شده‌اند وعدهٔ عذاب سخت داده شده است: «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ

فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْوَيهُ النَّارُ»[۱]؛

۲- یأس از رحمت خداوند و الطاف الهی؛ خداوند متعال در قرآن فرموده است: «إِنَّهُ لاَ يَيْأسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إلاَّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»[۲]؛

۳- ایمن دانستن و مطمئن شدن از غضب و مکر الهی؛ چنان‌که خداوند متعال در قرآن فرموده است: «أفَآمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ، فَلاَ يأمَنُ مَكرَ اللَّهِ إلاَّ الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»[۳]، و منظور از مکر خدا همان عقوبتها و مجازاتهایی است که برای انسان در برابر اعمالی که مرتکب می‌شود، از طرف خداوند جهان مقرر گردیده است؛

۴- کشتن انسانهای بی‌گناه به ناحق و عمداً؛ خدای متعال دربارهٔ آنان فرموده است: «وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيهِ وَ لَعَنَهُ وَ أعَدَّ لَهُ عَذَاباً عَظِيماً»[۴]؛

۵- خود کشی و انتحار؛ از امام ششم حضرت صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمودند: «کسی که عمداً خود را بکشد، در آتش جهنم همیشگی خواهد بود»؛[۵]

۶- کوچک شمردن نماز؛ در حدیثی از امام موسی‌کاظم علیه‌السلام آمده است که فرمودند: «پدرم موقعی که از دنیا می‌رفت فرمود، فرزندم به شفاعت ما نایل نمی‌شود کسی که نماز را کوچک شمرده و سبک به حساب آورد»؛[۶]

۷ — روزه‌خواری بدون عذر در ماه رمضان؛ امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «کسی که یک روز از ماه رمضان را بدون عذر افطار کند روح و حقیقت ایمان از او بیرون می‌رود»؛[۷]

۸- ترک یکی از واجبات الهی؛ حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: «بنده‌ای که یکی از واجبات الهی را ترک کند و یا یکی از گناهان کبیره را مرتکب شود، خدای متعال به او با نظر رحمت نگاه نمی‌کند و او را پاک نمی‌گرداند»؛[۸]

۹- زنا و رابطهٔ نامشروع با اجانب؛ از رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که فرمودند: «زنا شش

---

۱. یعنی: حتماً و قطعاً هر کس که به خدا شرک ورزد، بهشت را خداوند بر وی حرام فرموده و جایگاهش دوزخ است (مائده: ۷۲).

۲. یعنی: به درستی از رحمت خداوند مأیوس و ناامید نمی‌شوند، مگر کسانی که به خدای جهان کفر می‌ورزند (یوسف: ۸۷).

۳. یعنی: آیا آنان ایمن شده‌اند از مکر الهی، پس ایمن نمی‌شوند از مکر خدا مگر آنانی که زیان‌کارند (اعراف: ۹۹).

۴. یعنی: کسی که عمداً مؤمنی را به قتل برساند، جزای او آتش جهنم است و در آن جاودانه خواهد ماند و خشم خدا برای او بوده و او را لعنت کرده و عذاب بزرگی را برایش آماده ساخته است(نساء: ۹۳).

۵. وسائل‌الشّیعه، چاپ آل‌البیت، ج ۲۹، باب ۵، از ابواب القصاص فی النفس، ح ۱ و ۲ و ۳، ص۲۴.

۶. همان، ج۴، کتاب الصلوة باب ۶ از ابواب اعداد فرائض، ح ۳، ص۲۴.

۷. همان، ج ۷، ص۲۴۶، کتاب الصوم، باب ۱ از ابواب احکام شهر رمضان، ح ۱۲.

۸. همان، ج۱، کتاب الطهارة، باب ۲ از ابواب مقدمة العبادات، ح ۱۷، ص ۳۷.

اثر سوء دارد، سه در دنیا و سه در آخرت، اما آن سه اثر سوء در دنیا، نورانیت انسان را می‌برد، روزی را کم می‌کند و مرگ و فنا را نزدیک می‌سازد و اما آن سه اثر سوء در آخرت، موجب غضب پروردگار عالم می‌شود و حساب روز قیامت را سخت می کند و سبب دخول و خلود در آتش جهنّم می‌شود»؛[1]

۱۰- لواط- هم جنس بازی دو مذکر-؛ از رسول گرامی اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمودند: هر گاه کسی لواط کند، عرش خداوند به لرزه در می‌آید و خدای متعال وی را لعنت و غضب فرموده و جهنّم را برایش مهیا می‌سازد و آن کسی را که با وی لواط شده، در جهنّم نگاه می‌دارد تا به حساب همهٔ مردم رسیدگی شود آن‌گاه خدای عالم او را در جهنّم می‌اندازد و در طبقات آن معذّب خواهد بود؛[2]

۱۱- مساحقه (همجنس‌بازی دو مؤنّث)؛ از امام ششم حضرت صادقعلیه‌السلام آمده است که فرمودند: «به خدا قسم مساحقه، زنای بزرگ است»؛[3]

۱۲- استمناء؛ امام صادقعلیه‌السلام دربارهٔ این گناه فرموده‌اند: «کسی که استمناء کند از جمله کسانی است که خدای جهان با آنان سخن نمی‌گوید و با نظر رحمت به آنان نمی‌نگرد و پاکشان نمی‌گرداند و برای آنان عذابی دردناک مهیاست»؛[4]

۱۳- قیادت و واسطه‌گری- رساندن زن و مرد نامحرم به هم برای زنا یا دو مرد یا دو زن برای هم‌جنس بازی؛ این عمل گناه بزرگی است، از رسول گرامی اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمودند: «هر کس برای عمل زنای مرد و زنی واسطه شود، خداوند بهشت را بر وی حرام می‌کند و جایش را دوزخ قرار می‌دهد و چه جایگاه بدی است دوزخ و همیشه مورد خشم و غضب خداست تا بمیرد»؛[5]

۱۴- قذف؛ یعنی نسبت زنا یا لواط دادن به زن یا مرد عفیف مسلمان، خدای عالم در قرآن کریم فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»[6]؛

۱۵- ترویج و اشاعهٔ فحشا و منکر؛ خدای متعال در قرآن در این مورد می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ

---

۱. همان، ج ۲۰، کتاب النکاح، باب ۱ از ابواب النکاح المحرم و ما يناسبه، ح ۱۶، ص ۳۱۱.

۲. همان، باب ۱۷، ح ۱، ص ۳۲۹؛ باب ۱۸، ح ۱، ص۳۳۴.

۳. همان، باب ۲۴ از ابواب النکاح المحرم و ما يناسبه، ح ۵، ص۳۴۶.

۴. همان، باب ۲۸ از ابواب النکاح المحرم، ح ۲، ص۳۵۲.

۵. همان، باب ۲۷ از همان باب، ح۲، ص۳۵۱.

۶. یعنی: کسانی که به زنان مؤمن و پاکدامن که از هر گونه آلودگی و فساد بی‌خبر هستند، نسبت زنا داده و آنان را مورد اتهام قرار می‌دهند، در دنیا و آخرت مورد لعنت خداوند قرار می‌گیرند و برای آنان عذاب بزرگی است (نور: ۲۳).

يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»[1]؛

۱۶- هتک حرمت مؤمن و ضربه وارد کردن به حیثیت او؛ از امام صادق(ع) نقل شده که فرمودند: «کسی که علیه مؤمن چیزی نقل کند و هدفش این باشد که به سبب آن خبر آن مؤمن تضعیف گشته و آبرویش برود و از چشم مردم افتاده و نزد ایشان بی‌اعتبار شود، خدای متعال چنین کسی را از ولایت خود خارج ساخته و به سوی ولایت شیطان رهسپار می فرماید و شیطان هم او را تحت ولایت خود نمی‌پذیرد»؛[2]

۱۷- تفتیش و تجسس در امور داخلی و شخصی دیگران؛ خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «وَ لاَ تَجَسَّسُوا»؛[3]

۱۸- گوش دادن به مکالمات شخصی افراد؛ در حدیثی از رسول گرامی اسلام(ص) نقل شده که فرمودند: کسی که به سخن و مکالمات خصوصی افراد که آنها کراهت دارند و دوست ندارند دیگران بشنوند، گوش کند، روز قیامت در گوش او سرب گداخته ریخته می‌شود؛[4]

۱۹- فاش کردن اسرار شخصی افراد و یا حکومت و نظامی که مشروع و صالح است؛

۲۰- غیبت کردن؛

۲۱- به غیبت گوش دادن؛

۲۲- تهمت و افترا به دیگران بستن؛

۲۳- سخن چینی و فتنه انگیزی کردن؛

۲۴ – سوءظنّ و بدگمانی به مؤمن؛

۲۵- مسخره کردن و مورد استهزا قرار دادن مؤمن؛

۲۶- سرزنش و ملامت کردن مؤمن؛

۲۷- اذیت کردن مؤمن و آزار رساندن به او؛

۲۸- تحقیر مؤمن و خوار شماردن او؛

۲۹- دشنام دادن؛ از رسول گرامی اسلام(ص) نقل شده است که فرمودند: «همانا خدای متعال حرام کرده است بهشت را بر هر دشنام دهندهٔ پست و کم شرم و بی‌حیایی که پروا ندارد که چه بگوید یا چه به او گفته شود»؛[5]

---

۱. یعنی: کسانی که دوست دارند فحشا در میان مؤمنان شیوع و رواج پیدا کند برای آنان در دنیا و آخرت عذاب دردناک است (نور: ۱۹).

۲. وسائل‌الشّیعه، ج۱۲، کتاب الحج باب ۱۵۷ از ابواب احکام العشرة، ح ۲ ص۲۹۴.

۳. یعنی: تجسّس نکنید (حجرات: ۱۲).

۴. وسائل‌الشّیعه، ج ۱۷، کتاب تجارت، باب ۹۴، از ابواب ما یکتسب به، ح ۹، صص ۲۹۸– ۲۹۷.

۵. همان، ج ۱۶، کتاب الجهاد، باب ۷۲ از ابواب جهادالنفس، ح ۲، ص۳۵.

۳۰- انجام یا ترک کاری که موجب اذیت پدر و مادر یا هر دو باشد؛

۳۱- اذیت و آزار رساندن به همسایه؛

۳۲- قطع رحم؛

۳۳- پیمان شکنی؛

۳۴ – دروغ گویی؛

۳۵- قسم دروغ یاد کردن؛

۳۶- دروغ بستن به خدای عالم، رسول خدا صلی الله علیه و آله، یکی از انبیای الهی و یا یکی از معصومین علیهم السلام؛

۳۷- فتوا دادن بدون علم کافی؛

۳۸- شهادت ناحق دادن؛

۳۹- خودداری از شهادت به حق؛

۴۰- راهزنی، ایجاد ناامنی و سلب آسایش و امنیت مردم؛

۴۱- دزدی از اموال مردم و اختلاس از اموال عمومی و بیت المال؛

۴۲- کم فروشی کردن؛

۴۳- غشّ در معاملات؛

۴۴- خوردن مال یتیم و تصرف غیر مجاز در آن؛

۴۵- استفاده و بهره‌برداری از درآمدهای نامشروع و حرام؛

۴۶- استفادهٔ شخصی از اموال و امکانات دولتی و عمومی؛

۴۷- غصب اموال دیگران و تجاوز به حقوق آنان؛

۴۸- خودداری و استنکاف از پرداخت حقوق دیگران در صورتی که توان پرداخت باشد؛

۴۹- خیانت کردن؛ چه به افراد باشد و چه جامعه، از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «از ما نیست آن کسی که به مسلمانی خیانت کند»؛[1]

۵۰- رشوه گرفتن و رشوه دادن مگر برای کسی که برای رسیدن به حقّ مشروع خود ناچار از رشوه دادن است، در این صورت برای گیرنده حرام است، گرچه به خاطر ضرورت برای دهنده ایراد ندارد؛

۵۱- گرفتن و دادن ربا مطابق نصوص قرآنی و روایی؛

۵۲- قمار بازی؛[2]

---

۱. لئالی الاخبار، ص ۵۴۸.

۲. طبق نصّ قرآن کریم در آیهٔ ۹۱ از سورهٔ مائده.

۵۳- شُرب خَمر و میگساری؛
۵۴- احتکار و ایجاد بازار سیاه در کالاهای مورد نیاز مردم؛
۵۵- کهانت و تنجیم؛ طوری که برای غیر خدا، هر چه باشد، بالإستقلال یا بالإشتراک، تأثیر قائل شوند؛
۵۶- سحر و جادو و یاد دادن و یاد گرفتن آن مگر در مواردی که برای ابطال سحر دیگری باشد که آنجا مانعی ندارد؛
۵۷- استعمال مواد مخدّر مگر در صورتی که برای درمان بوده و راه دیگری وجود نداشته باشد؛
۵۸- خوردن گوشت مردار و حیوانی که ذبح شرعی نشده است، مگر در مواقع ضرورت به اندازهٔ رفع آن؛
۵۹- خوردن گوشت سگ، خوک و سایر حیوانات حرام گوشت؛
۶۰- خوردن خون و دیگر نجاسات جز در موارد ضرورت؛
۶۱- پوشیدن لباس شهرت یعنی لباسی که عرفاً زشت و زننده است و موجب انگشت‌نما شدن انسان می‌شود؛
۶۲- پوشیدن یا تزیین به طلا برای مردان و همچنین پوشیدن ابریشم برای مردان جز در موارد ضرورت؛
۶۳- استعمال ظروف طلا و نقره؛
۶۴- بنا بر احتیاط بلکه اقوی تراشیدن ریش چه با تیغ یا با ماشین ته زن؛
۶۵- زینت کردن زن برای مرد نامحرم؛
۶۶- عدم رعایت حجاب اسلامی در برابر نامحرم؛
۶۷- نگاه حرام و شیطانی چه از ناحیهٔ مرد و چه زن؛
۶۸- اسراف و زیاده‌روی و مصرف خارج از حد متعارف؛
۶۹- تبذیر، یعنی مصرف نابجا و بیهوده؛
۷۰- اصرار بر گناهان صغیره یا تفوه و تلقی اینکه این گناه مهم نیست و کوچک است؛
۷۱- مکر، خدعه و فریب دادن؛
۷۲- ریاکاری و تظاهر به نیکی و نیکوکاری در عبادت؛
۷۳- بدعت در دین خدا؛
۷۴- تحریف احکام الهی؛
۷۵- تکذیب اصل دین یا احکام مسلم آن؛
۷۶- ارتکاب اعمالی که موجب وهن و سستی دین و مذهب گردد؛
۷۷- هتک حرمت قرآن کریم؛
۷۸- هتک حرمت مکه مکرّمه؛

۷۹- هتک حرمت مساجد و مشاهد مشرّفه؛
۸۰- هتک حرمت مؤمن؛
۸۱- نبش قبر مسلمان مگر در مواردی که استثنا شده است؛
۸۲- برپا کردن سنّتهای زشت و منکر که موجب ضلالت و گمراهی دیگران می‌شود؛
۸۳- برگزاری مراسم و مجالسی که در آن محرمات الهی و معاصی انجام می‌شود؛
۸۴- غنا و گوش دادن به آن با توجّه به احکامی که در فصل آواز و آواز خوانی گذشت؛
۸۵- اظهار خوشحالی نسبت به وقوع و شیوع منکرات و محرمات الهی و سکوت در برابر آن؛
۸۶- کمک و معاونت به گناهکار در انجام گناه؛
۸۷- رضایت به ظلم و توجیه و دفاع از ظلم ظالم؛
۸۸- مدح ظالم و ستایش آن؛
۸۹- تملّق و چاپلوسی در مقابل دیگران، مخصوصاً صاحبان قدرت در صورتی که منجر به تحقیر خود آدم و دروغ گفتن و اظهار خلاف واقع شود؛
۹۰- سکوت و بی‌تفاوتی در مقام مشاهدهٔ ظلم ظالم در صورتی که قدرت بر دفاع داشته باشد؛
۹۱- اعتماد و اتّکای به ظالم و ظلمه و رکون به آنان؛
۹۲- فرار از جهاد و دفاع در مواردی که واجب است؛
۹۳- فروش سلاح به کفّار و کسانی که در حال جنگ با مسلمانان هستند؛
۹۴- جاسوسی و دادن اطلاعات نظامی، امنیتی و فرهنگی به دشمنان اسلام؛
۹۵- طغیان و بغی در برابر حکومت صالح اسلامی؛
۹۶- سلب آزادیهای مشروع از افراد و گروه‌ها و همچنین سلب حقّ دفاع، از افرادی که مورد تهمت قرار گرفته‌اند؛
۹۷- تصدّی مسئولیتها و جایگاه‌های مهم قضایی و اجرایی در صورتی که متّصدی خودش را واجد شرایط آن مسئولیت نمی‌داند؛

محرمات الهی تنها این موارد نیستند، بلکه بیش از اینهاست و مواردی که ذکر شد به دلیل اینکه برای تک تک آنها در قرآن یا در لسان روایات وعدهٔ عذاب داده شده، گناه کبیره محسوب می‌شوند و لذا شایسته است تمام خواهران و برادران دینی هم در انجام و امتثال اوامر الهی و واجبات دینی کوشا باشند و هم در پرهیز از محرمات الهی پیش قدم بوده و از ارتکاب آنها اکیداً اجتناب کنند، چون ارتکاب محرمات نه تنها یک سلسله عواقب و خطرات و آثار سوء دارد، بلکه موجب از بین رفتن و حبط اعمال نیک نیز می‌شود.

دوّم: حقوق

در منابع دینی و کتاب و فقه و سنت اسلامی- از جمله در رساله حقوق امام سجّاد علیه السلام - حقوقی

بیان شده که در این رساله مجال پرداختن به همهٔ آنها نیست و تنها به بعضی از آنها اشاره‌ای اجمالی می‌کنیم. بعضی از این حقوق واجب است که باید مورد توجّه و عمل قرار گیرد و بعضی غیر واجب و در عین حال تمامی آنها مطلوب و سزاوار رعایت است.

تمام این حقوق را می‌توان تحت عناوین پنج‌گانهٔ زیر مطرح کرد:

۱- حقوق طولی و حقوق الهی و وسایط فیض و رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله و انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام و آنچه که از شئون ولایت حضرت حق به شمار می‌رود.

۲- حقوق انسان نسبت به خودش.

۳- حقوق متقابل افراد جامعه و انسانها نسبت به یکدیگر و حاکم و مردم.

۴- حقوق ملتها نسبت به یکدیگر.

۵- حقوق متقابل انسان و طبیعت.

الف- حقوق طولی، الهی، وسائط فیض الهی و شئون ولایت خداوند

۱- حقوق خدای عالم بر انسان

بالاترین و خاص‌ترین حق که هیچ حقّی با آن برابری نمی‌کند، حق خدا بر انسان است و آن تنها حقی است که به صورت یک طرفه مطرح است. انسان باید توجّه داشته باشد که:

اوّلاً، خدا مولای انسان و مالک علی‌الاطلاق بر همه چیز اوست. خدای متعال به انسان نعمت وجود را داده و او را آفریده است تا با به کارگیری عقل، تدبّر، فکر، شعور و اعتقاد راسخ، خدا را بشناسد و معرفت درستی نسبت به او داشته باشد و خود را مؤمن به حضرتش بداند و پس از معرفت اجمالی و صحیح به اصل وجود، آن‌را کمال بخشیده و تصدیق کند.

ثانیاً، پس از فراغت از اصل معرفت، تصدیق و ایمان به وجود خدای بزرگ و پس از کنار گذاشتن شریکها و باور به یگانگی ذات اقدس حق، تنها او را عبادت کند و به توحید در مقام عبادت باور داشته باشد و از هرگونه شرک در عقیده و عمل نیز پرهیز کند. پس در مرحله اول از جهت نظر و اندیشه، موحّد باشد و در مرحله دوّم از جهت عقیده و عمل.

ثالثاً، با باور داشتن به اینکه خدا منعم حقیقی است و دیگران ابزار و اسباب اویند، قدر نعمتهایش را بداند و در برابر آن شاکر باشد و شکر هر نعمتی این است که آن‌را خوب بشناسد، از مسیر درست به دست آورد، از آن درست استفاده کند و در مسیر مشروع به مصرف برساند.

رابعاً، رابطهٔ حقیقی حضرت حق با بندگانش رابطهٔ مولویت و عبودیت است. او ربّ، صاحب، مالک و ولیّ مطلق انسان است و انسان در تمام زوایای وجودی- حدوثاً و بقائاً- عبد اوست، لذا موظّف است در باب اوامر و فرامین الهی سر فرود آورد؛ در قوانین و مقررات فردی و اجتماعی از اوامر و نواهی او تبعیت و اطاعت کند و در امور سیاسی و حکومتی نیز تحت ولایت خداوند قرار گیرد و از کسانی که او آنها را صالح و امام می‌داند، اطاعت کند.

۲- حقّ قرآن

یکی از حقوقی که بر مبنای حقوق خداوند بر انسان، مطرح می‌شود، حقّ قرآن است. این کتاب عظیم الهی و معجزهٔ جاودانهٔ رسول گرامی اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله که دلیل جاودانگی اسلام و خاتمیت پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله است، حقّ عظیمی بر گردن بشریت به ویژه مسلمانان دارد. قرآن تنها کتابی است که از ناحیهٔ ذات اقدس پروردگار نازل گشته و برای هدایت بشر در همهٔ جهان بدون کوچک‌ترین تحریف و دستبرد در اختیار انسان قرار داده شده است. در حدیثی از حضرت صادقعلیه‌السلام نقل شده که فرمودند: «قرآن عهد نامه و پیمان نامه‌ای است که میان خدای عالم و انسان وجود دارد و سزاوار است که مسلمانان هر روز این عهدنامه را مورد توجّه قرار دهند و حدّاقل هر روز پنجاه آیه از آن‌را تلاوت کنند».[۱] تکرار تلاوت آیات قرآن، تأکید و اصرار بر عمل و توجّه به مفاد آن عهدنامهٔ الهی است. بر اساس همین حق مسلمانان موظفند نسبت به خواندن و تدبّر در قرآن و فهمیدن پیامهای حیات بخش و عمل به آنها همت کنند و انس با قرآن را سیره و روش عمومی قرار دهند و از توجه به مضامین نورانی آن غفلت نکنند، چون سهل انگاری مسلمانان در انجام وظیفه، باعث سقوط و نابودی آنان شده و زمینهٔ سستی عقاید و باورهای آنان را فراهم می‌سازد که در مقام عمل بی‌توجهی به احکام الهی و عملی حرام خواهد بود.

مطابق مضامین بعضی روایات اسلامی، درجات بهشت با مقدار خواندن آیات قرآن و عمل طبق آن، محاسبه خواهد شد، از پیامبر اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است که فرمودند: به درستی که شایسته‌ترین مردم به تواضع و فروتنی در نهان و آشکار، بدون شک، حامل قرآن خواهد بود؛ و آنگاه با صدای بلند فرمودند: ای کسی که قرآن را با خود داری، به وسیلهٔ قرآن راه و روش تواضع را پیشهٔ خود ساز تا خدای عالم تو را عزیز و سربلند کند و مبادا قرآن را وسیلهٔ تفاخر و مباهات قرار داده و خود را بر دیگران ترجیح دهی که اگر چنین کنی ذلیل و خوار خواهی شد. به هر کس قرآن داده شود و گمان برد که به دیگران چیز بهتری داده شده، همانا چیزی را که خدای عالم کوچک شمرده، بزرگ شمرده و چیزی را که خدای عالم آن‌را بزرگ دانسته کوچک شمرده است.[۲]

۳- حقّ پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله، دیگر انبیاء و ائمّهٔ معصومینعلیهم‌السلام

نبوت و امامت دو اصل مهم از اصول اعتقادات اسلامی و دو نعمت بزرگ از نعمتهای الهی است که خداوند بر بندگان منّت نهاده و در مسیر کمال و تربیت انسان، به عنوان اسوه در اختیار او قرار داده است.

---

۱. اصول کافی، طبع بیروت، دارصعب، ج ۲، کتاب فضل القرآن، باب فی قرائته، ح ۱، ص ۶۰۹.
۲. اصول کافی ج ۲، طبع بیروت، دارصعب، کتاب فضل القرآن، ح ۵.

نبوت و امامت تنها نعمتی برای بشریت و ساختن و تکامل نوع انسان نیست، بلکه دو نعمت بزرگ الهی برای کل نظام وجود و هستی است. طبق تعالیم دینی و نصوص برهانی، انبیای الهی علیهم‌السلام، اولیای خداوند و ملائکه اللّه، وسایط فیض ربوبی، مجرای نزول برکات الهی برای دیگران و راههای معارف الهی به شمار می‌روند. اگر آنها- انبیاء و اولیای خدا علیهم‌السلام- نبودند، راه معرفت و شناخت خداوند به روی بشریت بسته می‌ماند، آنان نقشی عظیم در استقرار خداپرستی، توحید، عدالت، نشر فضائل اخلاقی و انسانی و ارزشهای الهی و تمدّن بشری داشته‌اند. اگر آنان نبودند یقیناً از علم و فضیلت خبری نبود و جاهلیت ریشه‌دار، اجازهٔ رشد فکری و عقلی و شکوفایی امور معنوی را نمی‌داد و بشریت از همهٔ معارف بلند الهی، فلسفی و عقلی محروم می‌شد. هر کدام از این بزرگواران در هر مقطع از تاریخ، در دوران حیات پر برکت خود پرچم‌دار هدایت و نمونهٔ کامل انسانیت و الگوی فضیلت، کرامت و تعالی انسان و مظهر اتمّ اسماء الهی و اسوهٔ کامل بشریت در ابعاد گوناگون بوده‌اند؛ بنابراین لازم است مسلمانان در ارتباط با جایگاهی که انبیاء و اولیای الهی دارند، اولاً معارف و سخنان ایشان را دست نخورده و به زبان روز تبیین کنند و در اختیار تشنگان معرفت و حقایق الهی قرار دهند و ثانیاً سجایای اخلاقی و فضائل عالی انسانی و معنوی آنها را شناخته و نسبت به آنها آگاهی لازم را کسب کنند، هم خود یاد بگیرند و هم به نسلهای بعد بیاموزند و ثالثاً راه و روش و خط مشی فکری و عملی ایشان، از همهٔ جهات روابط فردی، اجتماعی و سیاسی، به عنوان عالی‌ترین و مطمئن‌ترین روش فهم اسلام و معارف قرآنی و طبیعی‌ترین و معقول‌ترین الگو برای عینیت بخشیدن به اسلام و جامعهٔ متّکی به ارزشهای الهی قرار گیرد؛ رابعاً با الگو قرار دادن آنان راه را برای جلب و جذب انسانهای سلیم الفطره و دردمند ولی دور مانده از اصل خویش، فراهم کرده و شرایط را برای هدایت و ارشاد آنان آماده کنند و با این شناختِ وظیفه و رعایتِ حقوق اولیای الهی، امکان تحقق مفاد حدیث ثقلین که فرمودهٔ رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است به وجود می‌آید و انسان با پیروی از قرآن کریم و الگو قرار دادن سیرهٔ انبیای الهی و امامان معصوم علیهم‌السلام به‌طور دائم از ضلالت و گمراهی مصون خواهد ماند.

ناگفته نماند، حقوق اولیای خدا منحصر به این موارد نیست و از آنجا که حقوق این بزرگواران از شئون حقوقی ربوبی است، دامنه‌ای وسیع و گسترده دارد که به بعضی از آنها قرآن کریم اشاره کرده و بعضی دیگر را نیز روایات اسلامی برشمرده است و علاقه‌مندان می‌توانند به کتابهای مفصل و از جمله رسالهٔ گران‌سنگ حقوق از امام چهارم امام سجّاد علیه‌السلام مراجعه بفرمایند.

٤- حقّ واجبات و فرایض مهم عبادی-مالی یا مالی

واجبات و فرایض دینی و الهی بسیارند و با دقّت در متون قرآنی و روایی می‌توان پی برد در نظر اسلام هر کدام از آنها در مقام مقایسه با واجبات دیگر، از چه اهمیت و جایگاهی برخوردار است، این واجبات بعضی صرفاً جنبهٔ عبادی دارد، بعضی هم عبادی و هم مادّی و بعضی هم عبادی و هم

سیاسی و فرهنگی و بعضی علاوه بر بُعد عبادی از ابعاد نظامی و امنیتی نیز برخوردار است.

الف- واجباتی که صرفاً جنبهٔ عبادی دارد:

از جمله این واجبات دینی نماز است، نماز از اهم واجبات اسلامی و مظهر تام و بلکه اتمّ عبودیت انسان الهی در برابر عظمت خداوندی است.

نماز ورود و حضور در محضر حضرت دوست است، لذا باید طوری بجای آورده شود که کمال تذلّل، بندگی و حقارت انسان را در برابر عظمت حضرت حق نشان دهد تا انسان با درک کوچکی و حقارت خویش، سنگینی بار و وظیفه را لمس کند و از نقصان و عدم تناسب شرایط بترسد و از طرفی عظمت و سعهٔ رحمت خدا را مشاهده کند تا هم نگران عدم انجام وظیفه باشد و هم امیدوار رحمت خدا و مقید به برپا داشتن این عمل مقدّس، با وقار، تواضع و حضور قلب با رعایت تمام آداب آن باشد. هر چند، نماز اگر به صورت جماعت یا در قالب نمازهای عید فطر، اضحی و جمعه برگزار شود، علاوه بر ابعاد عبادی و معنوی صرف، بار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیز خواهد داشت، ولی اگر انسان خوب دقّت کند آنچه به نماز روح و معنا می‌دهد، همان حضور، خضوع و ورود در محضر حضرت حق و اظهار عبودیت و تذلّل در برابر اوست.

یکی دیگر از این واجبات روزه است، مخصوصاً روزهٔ ماه مبارک رمضان. حقّ روزه آنست که انسان به حقیقت آن واقف باشد و بداند صوم، جُنّه و حجابی است که خدای عالم بر زبان، گوش، چشم، شکم، فرج و بلکه دل و قلب زده است تا آن‌را از آتش جهنّم نجات دهد و با درک گرسنگی و تشنگی، بداند که گرسنگی و تشنگی آخرت بسی سهمگین‌تر از اینهاست.

ب- قسم دوم از واجبات و فرائض که بُعد دینی و مالی دارند، مانند زکات و خمس است.

امّا حقّ زکات آنست که انسان بداند و متوجّه باشد که خدای عالم در اموال اغنیا حق و سهمی برای نیازمندان قرار داده و- مطابق بعضی روایات اسلامی- آنان را در اموال ثروتمندان شریک ساخته است. پس باید طوری عمل کند که نیازمندان و مستمندان، نگران زندگی و اولاد و خانواده‌شان نباشند و طوری نباشد که بر اثر کوتاهی و بی‌توجّهی متمکنان، نیازمندان در فقر و تنگدستی زندگی کنند و گاه مجبور شوند به خاطر فقر به گناه آلوده شوند یا دست به کارهای خلاف بزنند که در گناه این اعمال اغنیا نیز شریک خواهند بود. انسان باید توجه داشته باشد که خدای عالم زکات را منشاء رشد و نمو مالی برای زکات دهندگان و نشانه و مظهر عدالت اجتماعی و موجب اصلاح اخلاقی و ریشه‌کن شدن بخل و آز قرار داده است. از دیگر حقوق زکات آنست که دهنده، آن‌را برای خدا و به قصد قرب به او بدهد و گیرندگان را که مستحق هستند، مانند شرکای خود بداند و مسئولان اخذ زکات موقع تحویل برای آنان دعا کنند که هم آنان را خاطر جمع می‌سازد و هم دلهایشان را از تعلّقات مادی پاک می‌گرداند.

از جمله واجبات مالی و عبادی که مطابق نص قرآن و روایات بر مسلمانان واجب شده خمس است و از حقوق خمس آنست که خمس‌دهندگان باید بدون سهل‌انگاری، با کمال میل و علاقه و

با قصد قربت آنرا در اختیار امامت قرار دهند تا امامعليه‌السلام یا حاکم عادل و جامع شرایط به وسیلهٔ آن کمبودها، خلاءها و خللهای اقتصادی و اجتماعی موجود را پر کرده و آنها را جبران کند تا بتواند جامعه را به سمت مطلوب سوق دهد و یکی از حقوق مهم این واجب آنست که با پرداخت آن، ذَراری و وابستگان بیت نبوّتصلى‌الله‌عليه‌وآله با عزّت و حرمت اداره شوند و سربار جامعه نباشند.

از دیگر حقوق مالی و عبادی، صدقه دادن است. حقّ صدقه دادن آنست که انسان بداند صدقه محبوب خداست و در دنیا امراض، بلاها و نگرانیهای غیر قابل پیش‌بینی و در جهان آخرت، عذاب الهی و آتش جهنم را از او دفع می‌کند و از دیگر این عبادات قربانی کردن است و حقّ آن این است که انسان آنرا برای خدا و نه برای جلب رضای مردم، انجام دهد و هدفش فقط به دست آوردن رحمت حضرت حق و نجات از آتش جهنّم در قیامت باشد.

ج- واجبات الهی ابعاد وسیع اجتماعی- سیاسی تا فرهنگی- عبادی دارند و از جملهٔ آنها حجّ است که آنرا حقوق فراوانی است و از جمله حقوق حج این است که حاجی باید بداند او قاصد خداست که در محضرش وارد می‌شود پس خود را باید مهیا و آمادهٔ این ورود و حضور گردانیده و از عوامل جدایی و افتراق دوری گزیند، چون حجّ تجلّی‌گاه حضور جمع الجمعی آحاد انسانها با همهٔ تفاوتها و تمایزهای آنهاست و آن یک حشر دنیایی است، از منیتها به سوی خدا، از سکوت و سکون به سوی تحرّک و خروش، از افتراق و جدایی به سوی اجتماع. این حشر عظیم دنیایی، انسانها را از روزی که اولین و آخرین محشور می‌شوند و همه بدون هیچ بازگشتی محاسبه می‌شوند، مطلع می‌سازد. در حجّ مسلمین از مشکلات و تنگناهای عالم اسلام مطلع گردیده و با همدلی و همفکری می‌توانند در حل آن موفق شوند و با حل معضلات اسلام و امت اسلامی، شرایط مناسب برای تجلی عدالت الهی را فراهم کنند و این کمترین حقی است که حج بر گردن امت اسلام دارد.

۵- جهاد و دفاع

از واجباتی که برای آنها جنبه‌های گوناگونی مترتب است جهاد و دفاع را می‌توان نام برد. جهاد و دفاع دو رکن و فریضه از فرایض الهی و ارکان اسلامی هستند. جهاد فریضه‌ایست که امت اسلام برای اعتلای کلمةاللّه و نشر احکام اسلام و دعوت انسانهای خفته، برای رضای خدا انجام می‌دهند. با جهاد در راه خدا و دفاع از حریم اسلام و فطرت انسانی، امت اسلام اقتدار نظامی خویش را به جهانیان نشان داده و دشمنان داخلی و خارجی را در برابر عظمت و اقتدار خویش خاضع می‌سازد و فکر هجوم و یورش به دنیای اسلام را از اذهان آنان دور می‌سازد و امت اسلام را در سایهٔ اقتدار نظامی، در کمال امنیت و آرامش قلب اسکان می‌بخشد. انسان باید همیشه این حق را زنده نگاه داشته و جهاد را نعمتی بزرگ و شهادت را بالاترین فوز و فلاح و رستگاری بداند.

٦- حقّ انسان بر خويشتن

همان طوری که خدای متعال حقوقی بر انسان داشته و دارد، هر انسانی هم نسبت به خودش حقوقی دارد و توجّه به آن حقوق امری لازم و برای تأمین شرایط تکاملی انسان ضروری است. انسان اولاً باید بداند خدای عالم او را جانشین خود در روی زمین قرار داده و این جایگاه را به هیچ موجودی غیر از انسان نداده است و جانشینی و خلافت الهی، مقام و موقعیت کم اهمیتی نیست و انسان باید آداب خلافت و جانشینی را رعایت کند؛ ثانیاً خود را از آلودگیها و خطرات مادّی و معنوی و ضررهای روحی، روانی و جسمی حفظ کرده و نگهدارد. لذا برای مثال حقّ اقدام به خودکشی، استعمال و مصرف مواد مضرّ و تباهی‌آور، اقدام به کارهای خطرناک که موجب ضرر و زیان غیر قابل تحمّل در حدّ متعارف می‌شود را ندارد. حتّی واجباتی که در حالت عادّی برای او فرض و لازم است اگر ضرر برساند، حرام و باطل می‌شود مانند روزه‌ای که برای انسان ضرر داشته باشد. ثالثاً امنیت و راحت و صلاح خودش را در دنیا و آخرت باید به دست آورده و تمام شرایط و مقدّمات لازم آن‌را به دست آورد، بنابراین باید تمام وجود خود را در خدمت خواسته‌های حضرت حق قرار داده، واجبات او را انجام و محرمات او را ترک کند.

ب- حقوق عرضی

۱- حقوق متقابل انسانها

انسان در بستر اجتماع، زندگی اجتماعی و حیات جمعی هم نسبت به دیگران حقوقی دارد که در واقع از قبیل حقوق متقابل و متضایف است و این حقوق هم اقسامی دارند که به این ترتیب است:

۲- حقوق خانواده

حقوق خانواده یکی از مهم‌ترین حقوقی است که انسان به صورت طبیعی و فطری آن‌را دارد. خانواده با ازدواج به وجود می‌آید که زیباترین و طبیعی‌ترین پاسخ به نیاز فطری انسان و سنّت نبی اعظم اسلام صلی الله علیه و آله شناخته شده است. از حقوق ازدواج و خانواده این است که مسئولین جامعه و پدران و مادران، بکوشند این سنّت عظیم نبوی را به بهترین شکل احیا کنند و موانع تشکیل خانواده را از سر راه بردارند. خانواده‌ها باید تلاش کنند از اسارت تجملات و تشریفات دست‌وپاگیر و بیجا، رهایی یابند و ملاک انتخاب را فضائل اخلاقی، انسانیت، علم، تقوا، عفت، نجابت و اصالت خانواده قرار دهند و بر امور اعتباری چون مال و ثروت و موقعیت، تأکید نکنند و اگر این حقوق را رعایت کرده و شرایط تشکیل خانواده را تسهیل کنند، بسیاری از مفاسد اخلاقی و اجتماعی کاهش پیدا کرده و از بین خواهد رفت.

در خود خانواده نیز بین اعضای آن حقوقی وجود دارد و از آن جمله است حقّ زن و شوهر. در خانواده هم شوهر باید حقّ زن را بشناسد و رعایت کند و هم زن حقّ شوهر را. امّا حقّ زن- که بر عهدهٔ شوهر قرار دارد- این است که شوهر باید بداند خدای رحیم، زن را مایهٔ سکون، آرامش،

راحتی و انیس و حامی او قرار داده است و باید او را نعمت اعطا شده از جانب خدای عالم بداند و همواره مورد کرامت، محبّت، عشق و رأفت خود قرار داده و در رفع نیازهای او در حدّ مشروع بکوشد. راحتی او را راحتی خود دانسته و او را مزاحم خود نداند و اگر به سبب خطا و جهل، کاری از او سر زد، با گذشت و مدارا، از آن درگذرد.

و اما حقّ شوهر که بر عهدهٔ همسر قرار دارد این است که زن باید بداند او مایهٔ آرامش و راحتی شوهرش است و لذا در غیر معاصی، در تمامی امور مشروع موظف است از او اطاعت کند و در برابر خواسته‌های مشروع شوهر باید تبعیت کرده و سرپیچی نکند. از امیر المؤمنین امام علی علیه السلام نقل شده که فرمودند: جهاد زن در این است که خوب شوهرداری کند.[1]

حقّ مادر؛ یکی دیگر از مهم‌ترین حقوق در خانواده حقّ مادری است. مادر مظهر محبّت، عطوفت، تحمل، بردباری، جان‌فشانی و از خود گذشتگی است؛ در دوران بارداری، به‌طور متوسط نه ماه، طفل را در بطن خود جای داده و رنج حمل بچه را به جان و دل می‌خرد. مادر- تا لحظه‌ای که کودک به دنیا بیاید- از شیرهٔ جانش او را شیر می دهد و با تمام وجود از او حمایت می‌کند، راحتی و آسایش و خواب را بر چشمان خود حرام می‌کند وتمام تلخی و ناکامیها را به جان می‌خرد تا نوزادش آسیب نبیند و راحت رشد کند، لذا بر فرزند واجب است در برابر این‌همه زحمت و رنج از او قدردانی کرده و شکرگزار باشد و به وظائف خود در برابر مادر عمل کند.

حقّ پدر؛ از پایه‌های اصلی خانواده پدر است. پدر اصل و ریشهٔ خانواده است و رابطهٔ فرزندان با او رابطهٔ اصل و فرع است زیرا اگر او نبود فرزند هم نبود و خانواده‌ای هم نبود و این را فرزندان باید بدانند. پدر واسطهٔ فیض خداوندی در خانواده است و این چیزی است که فرزندان نباید از یاد ببرند و باید قدردان او باشند.

حقّ فرزند، آنست که انسان بداند او جزئی از او و ادامهٔ وجود، هستی و حیات اوست؛ در دنیا خوبی و بدیهای فرزند به او نسبت داده می‌شود و مسئولیت تربیت، اصلاح، پرورش و راهنمایی او با وی است و در جهان آخرت اگر او را خوب تربیت کرده باشد، پاداش نیک و در صورت تربیت نادرست کیفرش را خواهد دید، بنابراین باید آنها را طوری تربیت کند که در دنیا موجب سربلندی و در آخرت موجب مأجور شدن و معذور بودن وی باشد.

حقّ برادر و خواهر؛ برادر و خواهر همیشه مایهٔ عزّت، شوکت و سربلندی انسان هستند. محل اتّکا، بازوانی مطمئن و تکیه‌گاهی قابل اعتنا. انسان باید ایشان را وسیلهٔ خدمت به خدا و بندگان بداند و به کمک آنان مشکلات برادران و خواهران دینی را حل و فصل کند و نباید آنان را وسیلهٔ گناه قرار دهد، در مشکلات تنهایشان نگذارد، در مسائل برای آنها مشاوری امین و دلسوز بوده و

---

۱. نهج البلاغه محمّد عبده، کلمات قصار، شمارهٔ ۱۳۶.

در هدایت و ارشادشان کوتاهی و غفلت نورزد، ولی در مواردی که میان رضای آنان و خواست خداوندی تباین دید، همواره خواست و نظر خداوندی مقدّم است.

۳- حقوق کسب و کار و مسکن

هر انسانی بر حسب فطرت خداداد، آزاد آفریده شده است و شریعت اسلام به دلیل اینکه بر اساس و مبنای فطرت قرار داده شده، بر آزادی و حقّ انتخاب انسان تأکید فراوانی کرده است و بر همین اساس برای انسان حقّ انتخاب مسکن برای سکونت، کار برای اشتغال و اقامت در محلی که خود بخواهد- چه داخل و چه خارج از کشور- قائل شده است و انسان را دربارهٔ هر کدام از آنها که بخواهد، در محدودهٔ احکام شرع آزاد دانسته و برای او حقّی قائل است و همچنین معتقد است انسان بدون دغدغهٔ خاطر و بدون ایجاد مزاحمت برای دیگران و نداشتن رگه‌هایی از فریب، اغوا، جهل و احتکار، می‌تواند مشغول کسب و کار شود و در محدودهٔ شرع و قانون، صاحب محصول و دسترنج خویش باشد و حقّ مالکیت او در صورتی که به خود و یا دیگران آسیبی نرساند، محترم شمرده می‌شود به‌طوری که قانون و نظام از آن حمایت می‌کند و هر کسی که بخواهد در حریم مالکیت محترم وی وارد شود، قانون و نظام با او برخورد حذفی می‌کند زیرا مالکیت شرعی اشخاص را نمی‌توان سلب کرد، مگر با حکم صریح قانون و یا با دستور حاکم شرع جامع شرایط، با توجه به ضرورتها و منافع و مصالح عمومی یا در مقابل پرداخت غرامتهای فوری و عادلانه مانند نفقهٔ به تعویق افتادهٔ همسر با توجّه به تمکنی که شوهر دارد، کما اینکه با سند معتبر از رسول اکرمﷺ نقل شده که فرمودند: مال مؤمن مانند خونش، محترم است.[1]

هر کارگر و کارمندی، در هر رشتهٔ کاری که در دستگاه‌های دولتی، کارخانه، شرکت یا مؤسسه، مشغول کار شود، حق دارد از امنیت، سلامت و دیگر امکانات و شرایط ایمنی و سایر تأمینهای اجتماعی و قانونی برخوردار باشد و امنیت به معنای عام و وسیع کلمه، جزء حقوق عمومی است و هیچ کس یا دستگاهی حق ندارد کسی را به کاری که در حدّ توانش نیست وادارد و نیز نمی‌تواند کسی را به کاری که مایل نیست وادار کند یا به او زیان وارد سازد. هر کارگری، چه زن و چه مرد، حق دارد در برابر کاری که انجام می‌دهد- و قصد کار رایگان ندارد -دستمزد دریافت کند و نیز حق دارد از تمام مرخصیها، پاداشها، ترفیعات قانونی و مزایای دیگری که قانون فراهم کرده، استفاده کند و در عین حال حقّ کار و کار فرما را هم باید رعایت کند. او موظف است کاری را که به او محول شده به درستی انجام داده و در آن دقّت لازم و کافی مبذول دارد و حقّ مالك و کارفرما و مدیریت و زیر مجموعه را مطابق قانون و موازین شرع محترم شمارد.

---

۱. وسائل‌الشّیعه، ج۱۲، باب ۱۵۸، احکام عِشرة، ح۳، ص۲۹۷.

٤- حقوق مظلومان و مستضعفان

یکی از حقوق مهم در جامعه این است، افرادی که معلومات، اطلاعات، قدرت و ابزار کـافی در اختیارشان است موظفند در حد توان، از انسانهایی که به خاطر استضـعاف، سـلطه جـویی و قـدرت طلبی عدّه‌ای، به دلیل بی‌سوادی یا مرعـوب شـدن، حقّشـان ضـایع شـده و توانـایی دفـاع از حقـوق مشروع خویش را ندارند، دفاع کنند و این کمترین حقی است که مستضعفین بر گردن ایشان دارند و فرد یا افرادی که به تنهایی قدرت دفاع نداشته باشند، واجب است با هماهنگی دیگران، تشـکلها، گروه‌ها و جمعیتها، قدرت دفاع از حقوق خود و مستضعفان را به دسـت آورنـد و از حقـوق معطـل مانده حمایت کنند، همچنان‌که رسول گرامی اسلامﷺ فرمودند: هر کس صدای استغاثهٔ کسی را بشنود که از مسلمانان یاری می‌طلبد و پاسخ ندهد، مسلمان نیست.[۱]

٥- حقّ یتامی و محرومان جامعه

خدای منّان در قرآن کریم، برای محرومان و سائلان، در اموال و دارایـی اغنیـا و متمکنـان حقـی قرار داده است.[۲] اگرچه اطلاق این آیات کریمه، صدقات و زکوات واجب و مستحب را هم در بـر می‌گیرد و اگر همان صدقات واجب و مستحب هم درست و در جـای خـودش بـا روش درسـت و عادلانه گرفته و توزیع می‌شد، شاید هیچ فقیری در عالم یافت نشده و آثار فقر از جامعـه رخـت بـر می‌بست، ولی به اعتقاد ما شمول این آیـات مبارکـه بسـی عـام‌تـر و جـامع‌تـر از صـدقات واجـب و مستحب است، بلکه برای سائلان و محرومان حقی در تمام اموال اغنیا قائل است. توانگران بایـد بـه این نکته توجّه کنند که محرومان در اموال ایشان صاحب حق و سهیمند و اگر چیـزی مـی‌خواهنـد حقّ خودشان است و باید در فکر تأمین آنها باشند تا زمینهٔ فقر و محرومیت رخت بربسـته و جامعـه در اثر فقر و نیاز، آلوده به خلافها و گناهان نشئت‌گرفته از آن نگردد.

٦- حقوق مردم، نظام و حکومت اسلامی

از مهم‌ترین حقوق- که دو طرفه است- حقوقی است که میان مردم و حکومت وجود دارد. اگـر حکومت بر گردن مردم حق دارد، مردم را نیز بر گردن حکومت حقوقی است. حقوقی که حاکمان و متولیان نظام صالح بر گردن مردم دارند آنست که مردم دائماً نصیحتهای خیرخواهانـهٔ خـود را از ایشان دریغ نکنند و آنچه صلاح نظام و اسلام و امّت اسلام است بـه آنـان تـذکر دهنـد و در آنچـه خلاف مصالح عمومی و دستورات الهی نیست، از دستورات حکومت پیروی کرده و اطاعت کننـد

---

۱. وسائل‌الشّیعه، ج۱۵، کتاب الجهاد، باب ۵۹ از ابواب جهاد العدو و مایناسبه، ح ۱.
۲. معارج: ۲۴ و ۲۵.

و در غیر آن اطاعت روا نیست چون اطاعت مخلوق در معصیت خالق جایز نیست[۱] و باید که با حکومت و نظام عناد نورزند و دشمنی نشان ندهند، چون عناد و شقاق ملّت در برابر نظام و حکومت نه به نفع متولیان حکومت تمام می‌شود و نه مردم، چه بسا همان عناد، موجب سلب اعتماد مردم به حکومت و حکومت از مردم گردیده و به تدریج حکومت را به نابودی می‌کشاند. ولی حقّ مردم بر حکومت و نظام آنست که حکام بدانند، پذیرش حکومت از جانب مردم باعث قدرت، اقتدار و نفوذ دستورات ایشان در میان جامعه است و به همین سبب باید با مردم مهربان، برای آنان دلسوز، جهت خدمت به مردم شکرگزار، در راه تأمین منافع مردم صبور و بردبار و دارای شرح صدر بوده و چون پدری دلسوز با آنان رفتار کنند؛ در کیفر و بازخواست از آنان از ابزار فکر استفاده کرده و عجله و شتاب از خود نشان ندهند و چون افراد جامعه حق دارند در یک زندگی شرافتمندانه و از طریق شغل و کار مناسب، تلاش کرده و نیازهای خود و خانواده‌شان را تأمین کنند، حکومت موظف است تمام شرایط لازم را فراهم کرده و محیط جامعه را از نظر امنیت کاری، مالی، جانی، دینی، آبرویی و شغلی تک تک افراد جامعه در چارچوب قانون و شرع فراهم سازد تا آنان و خانواده‌هایشان با امنیت کامل و در راحتی و آسایش باشند.

مردم باید بتوانند آراء و نظرات علمی، اجتماعی و سیاسی خود را به‌طوری که با حیثیت و حقوق دیگران مزاحمتی نداشته باشد- در چارچوب قانون و شرع- آزادانه ابراز کنند و هر انسانی حق دارد در زندگی خصوصی و شخصی خود آزاد و مستقل باشد. جاسوسی یا نظارت و کنترل کارهای شخصی افراد و شنودگذاری و مخدوش کردن حیثیت آنان ممنوع و حرام است و حکومت موظف است جلوی هرگونه دخالت نامشروع و غیر مجاز را که موجب سلب حقوق فرد است- دخالت از ناحیهٔ هر کس و هر مقامی باشد- بگیرد و از حقوق مردم حمایت کند و اگر از طرف دخالت کننده ضرری مالی یا حیثیتی بر او وارد شود، جبران کند.

هر فرد مسلمانی حق دارد نسبت به اصلاح جامعه و ادارهٔ کشور و روند جریانات عمومی حساس بوده و در حد قانون- مستقیم یا غیر مستقیم- دخالت کند و هیچ کس را نمی‌توان از چنین حقی به هر عنوان- حتی مصلحت- ممنوع کرد. بازداشت، محدود کردن آزادی افراد، تبعید و دیگر مجازات آنان ممنوع است و جایز نیست، مگر آنکه با حکم دادگاه صالح که آن هم طبق قانون و موازین اسلامی تشکیل شده باشد، صورت گیرد و بدون حکم دادگاه صالح و قانون، هیچ شخص، مقام و تشکیلاتی نمی‌تواند به این امور اقدام کند و در صورت ارتکاب چنین عملی باید تحت پیگرد قرار گیرد.

هر فرد زندانی - محکوم باشد یا نباشد- نباید از حقوق اولیه خود که قانون معین کرده محروم

۱. نهج البلاغه، محمّد عبده، حکمت ۱۶۵.

شود و شکنجهٔ آنان تحت هر عنوانی حتّی تعزیر، چه جسمی و چه روحی، ممنوع و حرام است و نباید به‌طور تحقیرآمیز با او برخورد کرد و یا طوری که منافی حیثیت انسانی وی باشد و اگر در این شرایط، اعتراف و اقراری از وی گرفته شود، فاقد اعتبار شرعی و قانونی است و نیز نباید از حقوق دیگری که قانون برای آنان تعیین کرده محروم گردند، از جمله ملاقات خانواده و بستگان و داشتن امکانات علمی، کتاب و کتابخانه، امکانات بهداشتی و هواخوری و امثال آن؛ اگر دربارهٔ هر کدام از این موارد کوتاهی یا تعدی صورت گرفته باشد، شخص یا وکیل قانونی یا ولی شرعی وی حق دارد به دادگاه صالح که مورد رضایت هر دو طرف باشد، شکایت کند.

۷- حقوق متقابل فردی

افراد جامعه هر کدام با یکدیگر ارتباط دارند و منشأ این ارتباط، ممکن است، علمی، آموزشی یا تربیتی باشد. گاهی این ارتباط حالت استاد و شاگردی پیدا می‌کند یعنی یک نفر می‌آموزد و دیگری آموزش می‌دهد و در این ارتباط حقوقی وجود دارد که از آن به حقوق استاد و شاگردی تعبیر می‌کنند و یا ممکن است منشأ ارتباط مشارکت باشد که تحت عناوین شریک و شرکت و مشارکت قرار می‌گیرد و حقی که در این بین به وجود می‌آید حقّ شرکت و یا حقّ شریک و شرکاست یا رابطه از اعطای چیزی به وجود می‌آید که از آن به حقّ طلبکار و بدهکار تعبیر می‌کنند و ممکن است رابطه، صرف مشاوره و نظر خواهی باشد یا ارتباطات دیگر که هر کدام از آنها باعث به وجود آمدن حقی می‌شود که در اینجا به بعضی از آنها که به نظر می‌رسد از اهمیت خاصی برخوردارند، اشاره می‌کنیم:

۱- حقّ استاد و شاگرد نسبت به هم

رابطهٔ شاگرد و استاد رابطهٔ خاصی است و در اسلام این رابطه از چنان منزلت والایی برخوردار است که معلم و استاد را به «أبٌ عَلَّمَكَ»- پدری که آموزش داده- تعبیر کرده است، بنابراین شاگرد باید استاد را بزرگ و محترم بداند. مجلس استاد را گرامی شمرده و به سخنانش با دقّت گوش فرا دهد. صدایش را در محضر استاد بلند نکند. در حضور و غیاب وی حرمتش را رعایت کند. با دوستان او دوستی و با دشمنانش دشمنی کند و شاگرد در واقع چون رسول و فرستادهٔ استاد است پس مبادا در این رسالت به استاد خیانت کند. ولی استاد نیز باید بداند علمی که خدای متعال به وی اعطا کرده، برای خدمت به مردم، جلب رضای حق و رفع جهل از جامعه است و او امانت‌دار و خزانه داری است که هر کس را نیازمند علم خود دید باید نیاز او را برطرف کرده و مشکلش را مرتفع سازد و با این فرض است که می‌تواند خدمتگذار مخلص و مفیدی به حساب آید و الاّ نسبت به حقّ الهی کفر ورزیده و نسبت به مردم نیز ظلم روا داشته و زمینه را برای ذلت و زوال نعمت فراهم کرده است.

۲- حقّ شریک

آنکه در حضور و غیاب، حرمت شریک را حفظ کند و از مرز عدالت خارج نشود و در غیاب وی وظیفه‌اش را به نحو احسن انجام داده و بدون جلب نظر و مشورت با او کاری انجام ندهد. مال شرکت را حفظ کند و در هیچ امری به وی خیانت روا ندارد و در حدیثی وارد شده است: دست خدا بر سر هر دو شریک است تا زمانی که به یکدیگر خیانت نکنند.[۱]

۳- حقّ طلبکار

حقوق فراوانی دارد و از آن جمله، اگر بدهکار قدرت بر پرداخت بدهی را دارد نباید به تأخیر اندازد و طلبکار را سرگردان کند و الاّ دربارهٔ او ستم روا داشته است و اگر توان پرداخت را ندارد، با زبان خوش و اخلاق حسن، رضایت طرف را به دست آورد و از او مهلت بخواهد و او را قانع کند تا به وی مهلت دهد و الاّ، اگر طلبش را ندهد و با او بدخلقی هم بکند، نشانهٔ فرومایگی و پستی اوست.

۴- حقّ مشورت‌کننده

شور و مشورت از مسائل مهم و اساسی است که در قرآن و روایات بسیار سفارش شده است و حتی از رسول گرامی اسلامﷺ خواسته شده با مردم مشورت کرده و آرا و نظرات آنها را محترم شمارد.[۲] در مشورت هم مستشیر و مشورت کننده، نسبت به مستشار و مشاور حق دارد و هم مستشار و مشاور را بر گردن مستشیر حقوقی است. اما از حقوقی که مشورت کننده بر گردن مشاور دارد این است که اگر مشاور نظری درست و صحیح در جهت خیر و صلاح مستشیر دارد در اختیارش بگذارد، به‌طوری که اگر خودش به جای او بود، همین گونه عمل می‌کرد و در مقام ابراز نظر بکوشد با تلطّف، نرمش و استدلال با او صحبت کند و از خشونت پرهیز کند، چون نرمش در کلام، دلهره و نگرانی را از دل می‌زداید، ولی خشونت وحشت آفرین است و اگر نظری ندارد، به کسی که صاحب نظر است معرفی کند. مشاور حق ندارد به مشورت کننده خیانت کرده و او را اغوا و گمراه کند و اگر کرد مرتکب فعل حرام شده است و اگر عمداً او را اغوا کرد و او بر اثر اعتماد به این مشورت غلط دچار زیان گردید، مشاور هم در پیشگاه خدا مسئول است و اگر ضرر و زیان مادی باشد و به سبب مشورت با وی ایجاد شده باشد، ضامن است.

حقّ مشاور و مستشار، عبارت است از اینکه اگر بر خلاف نظر مشورت کننده نظری داشت، چون فرض بر این است که مشورت کننده وی را فردی امین و صالح برای مشورت می داند، نباید او را

---

۱. من لا یحضره الفقیه، باب الحقوق، ح ۳۲۱۴.
۲. آل عمران: ۱۵۹.

به خاطر نظر مخالف متّهم کند چون نظر او محترم است و اگر مجامله و مداهنه کرده و بر خلاف نظر واقعی خود و برای جلب نظر مشورت کننده اظهار نظر کند غلط و در بعضی موارد حتی خائن است و مشورت کننده هم مجبور نیست حتماً به نظرات وی عمل کند بلکه در انتخاب آزاد است، پس اگر نظرش موافق نظر وی یا برای وی پسندیده آمد، پس خدای را شکر کرده و با کمال میل نظرش را قبول کند و در هر حال از مشاور، چه نظر موافق داشته و چه نداشته باشد، به خاطر همکاری، اظهارنظر و تشخیص او، سپاسگزاری کند و اگر مشاور متحمل مخارجی شده است، اگر شرط کرده باشند باید جبران کند و الاّ واجب نیست بلکه بهتر است جبران کند.

۵- حقّ نصیحت‌جو

حقّ نصیحت‌جو این است که ناصح آنچه را صحیح می‌داند از او مضایقه نکند و با ملایمت و عطوفت در حد فهم و درک، وی را پند دهد و متوجّه باشد که همهٔ افراد در درک و فهم یکسان نیستند و اگر طرف جاهل و مورد نصیحت احکام شرعی باشد، بر ناصح واجب است از باب ارشاد جاهل، احکام خدا را به او یاد داده و بیان کند.

۶- حقّ ناصح

آنست که نصیحت جو در برابر ناصح متواضع باشد و دل و قلبش را در برابر نصیحت او حاضر کرده و به اصطلاح دل بدهد، با دقت به مطالب او گوش فرا دهد و اگر نصیحت را مطابق واقع و حقیقت بیابد، شکر خدای را گفته و از ناصح تشکر کند و اگر بر خلاف واقع بیابد، او را متّهم نکند و متوجّه باشد که ناصح در نصیحت او کوتاهی نکرده بلکه نظرش به خطا رفته و هر انسانی جایزالخطاست.

۷- حقّ همسایه

حقّ همسایه یکی از حقوق مهمّ و مورد تأکید رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت گرامی او علیهم‌السلام است و برای مثال در اهمّیت آن کلامی از امام علی علیه‌السلام وارد شده که فرمودند: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن‌قدر دربارهٔ همسایه تأکید فرمودند که گمان کردم همسایه از همسایه ارث خواهد برد[1] و از جمله حقوق همسایه این است که در حضورش وی را تکریم کرده و در غیابش آبرویش را حفظ کند، او را در تمام حالات یاری کرده و تنهایش نگذارد، از خطاها و لغزشهایش درگذرد و در برابر عمل اشتباهی که از او سربزند، از خود تحمل و بردباری نشان بدهد و زبان بدگویان و بدخواهان را از او برگرداند، از رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمودند: کسی که با شکم

---

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، وصیت ۴۷ ص۴۲۲.

سیر بخوابد در حالی که همسایه‌اش گرسنه باشد، هرگز به من ایمان نیاورده است و هیچ اهل منطقه‌ای نیست که در میان آنان گرسنه‌ای باشد و آنان با شکم سیر بخوابند و خدا در روز قیامت بر آنان با نظر رحمت نگاه کند[۱] و همچنین از ایشان روایت شده که فرمودند: هر کس حقوق همسایه‌اش را ضایع کند از ما نیست و جبرییل امین آن‌قدر راجع به همسایه به من سفارش کرد که گمان بردم همسایه از همسایه ارث خواهد برد.[۲]

۸- حدّاقل حقوق مسلمانان نسبت به یکدیگر

در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ، آمده است که فرمودند: هر مسلمانی نسبت به برادر مسلمانش سی حق بر گردن دارد که جز ادای آنها برای صاحبان حق یا گذشت آنان راه دیگری وجود ندارد و آن حقوق از این قرار است:

۱- از لغزشها و خطاهای وی درگذرد، ۲- هنگام اندوه و مصیبت بر وی ترحم و دلسوزی کند، ۳- آبرویش را حفظ کند، ۴- تقاضای او را نسبت به اغماض و گذشت از خطاهایش بپذیرد، ۵- عذر خواهی وی را قبول کند، ۶- جلوی بدگویی و غیبت از او را بگیرد، ۷-پیوسته او را نصیحت کند، ۸-دوستی خود را با وی محکم و حفظ کند، ۹- عهد و پیمان با او را محترم بشمارد، ۱۰- هنگام مریضی و بیماری از وی عیادت کند،۱۱- بر جنازهٔ او حاضر شود، ۱۲- دعوت و هدیهٔ او را رد نکند، ۱۳- هدیه‌اش را جبران کند، ۱۴- از او به سبب احسان و نیکی که در حقّ وی کرده تشکر کرده ۱۵- در یاری وی کوتاهی نکند، ۱۶- حوائج و نیازهای او را در حدّ امکان رفع کرده و تأمین کند، ۱۷- اگر چیزی را طلب کرد، جواب مثبت داده و ردّش نکند، ۱۸- اگر چیزی به عنوان انعام می‌دهد با خوش رویی بدهد، ۱۹- در پیدا کردن گمشده‌هایش او را راهنمایی و کمک کند، ۲۰- سلام او را جواب دهد، ۲۱- هنگامی که عطسه کرد، دعایش کند و بگوید «یرْحَمَكَ اللّهُ»، ۲۲- با خوبی و محبّت با او صحبت کند، ۲۳- با دوستان وی دوستی کند، ۲۴- اگر کسی خواست به او ظلم کند، در حدّ قدرت جلو آن‌را بگیرد، ۲۵- اگر به او ظلمی شده او را کمک کند تا حقش را بگیرد، ۲۶- در طوفان حوادث و گرفتاریها او را تنها نگذارد، ۲۷- اگر قسم خورد، آن‌را از وی قبول کند و نگوید که دروغ است، ۲۸- هر چیزی را که برای خودش می‌خواهد برای او هم بخواهد، ۲۹- هر چیزی که برای خودش ناخوشایند است، برای او هم نخواهد، ۳۰- او را تسلیم ظالم نکرده و خوار نکند؛ سپس رسول خداﷺ فرمودند: هرگاه کسی در ادای حقی از حقوق برادر مسلمان خود کوتاهی کند، روز قیامت از او مطالبه می‌شود و باید آن‌را ادا کند[۳] و در حدیث

۱. وسائل‌الشّیعه، ج۱۲، کتاب الحج، باب ۸۶ از ابواب احکام العشرة، ح ۱ ص۱۲۷.
۲. همان، ح ۵.
۳. همان، ح ۲۴ صص ۲۱۳- ۲۱۲.

دیگری آمده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: هر کس حقّ مؤمنی را حبس کرده و ادا نکند و به او نرساند، خداوند روز قیامت او را روی دو پایش پانصد سال نگاه می‌دارد تا اینکه عرق یا خون از وی جاری شود و منادی از طرف خدای متعال ندا می‌کند این شخص ستمکاری است که حقّ خدا را حبس کرده و پس از آن چهل روز ملامت می‌شود و سپس دستور داده می‌شود او را در آتش بیندازند.[۱]

۸- حقوق ملل

مطابق آنچه که از قرآن و سنّت به دست می‌آید، اسلام و امّت اسلامی نباید تحت سلطه و سیطره و نفوذ مادّی و معنوی دنیای کفر قرار بگیرد[۲]، اگرچه تحقق این معنا و حقیقت در این عصر و زمان پیچیده و در صحنهٔ جهانی و بین‌المللی بسیار مشکل و طاقت فرساست، ولی باید مسلمانان با هر ملّیت و زبان و موقعیت جغرافیایی که دارند در تحقق آن تلاش کنند و با تکیه بر اصول و مبانی مشترک و کنار گذاشتن عوامل تفرّق، اختلافات را کنار گذاشته و با بهره‌برداری و سازماندهی قوی و استفادهٔ مناسب و بهینه از امکانات و شرایط و ابزار استراتژیک که در اختیار دارند، مجموعهٔ دنیای اسلام را به صورت یک ملّت و امّت، منسجم کرده و در برابر دنیای کفر مانند بنیان مرصوص بایستند و در ایجاد روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، دنیای اسلام را بر دیگران مقدّم دانسته و کفر جهانی را، خطر جدّی و واقعی برای همهٔ کشورها بدانند. حقوق ملّتها منحصر به این موارد که به‌طور اجمال توضیح داده شد نیست و ما به خاطر اهمّیت آن، این موارد را ذکر کردیم، که امید است مورد رضایت حضرت حق قرار بگیرد.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

---

۱. اصول کافی کتاب الایمان و الکفر، باب مَن مَنَعَ مؤمناً شیئاً، ح ۲.
۲. نساء: ۱۴۱؛ تفسیر المیزان، چاپ اسلامیه ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۱۲۶.

فهرست تفصیلی مطالب

مقدمه:
دین و دینداری
ضرورت تحقیق در دین ۶
دربارهٔ اصل دین معرفت لازم است، تقلید کافی نیست ۸
دین چیست؟ ۱۱
تقسیم اوّلیهٔ دین (اصول و فروع) ۱۲
حجّت ظاهری و حجّت باطنی ۱۳
جهل قصوری و جهل تقصیری ۱۴
اصول دین در مقایسه با فروع آن ۱۵
توحید و اقسام آن ۱۶
دلیل و برهان توحید ۱۹
عدل ۲۲
نبوّت ۲۴
ضرورت بعثت و ارسال انبیاء ۲۴
امامت ۲۵
معاد ۲۷
دلیل بر لزوم معاد ۲۷
قرآن و سنّت دو مبنای عمده برای استنباط احکام دین ۲۸
لزوم شناخت دستورات دین و احکام آن ۲۹
بخش اول:
اجتهاد و تقلید
کلیات ۳۱
احکام تکلیف ۳۳
احکام تقلید ۳۴
احکام تغییر تقلید (عدول) ۳۶
بقای بر تقلید میت ۳۷
تغییر رأی مجتهد و احکام آن ۳۸
عدالت و نشانه‌های آن ۴۱
بخش دوم:
احکام طهارت
کلیات ۴۳
احکام آبها ۴۳
آب مطلق ۴۴
احکام آب جاری ۴۴
آب کُر و احکام آن ۴۵
احکام آب باران ۴۶
احکام آب چاه ۴۷
احکام منزوحات بئر ۴۷
احکام متفرقهٔ آبها ۴۸
احکام غُساله ۴۹
احکام نجاسات ۵۰
۱ و ۲- ادرار و مدفوع ۵۰
۳- مَنی ۵۰
۴- مُردار ۵۰
۵- خون ۵۱
۶ و ۷- سگ و خوک ۵۳
۸- کافر ۵۳
۹- شراب ۵۴
۱۰- فُقّاع (آب جو) ۵۵
۱۱- عَرَق جُنُب از حرام ۵۵
۱۲- عَرَق حیوان نجاست‌خوار ۵۵
راههای ثابت شدن نجاسات ۵۶

چگونگی نجس شدن چیزهای پاک ۵۷
سایر احکام نجاسات ۵۸
مطهّرات ۵۹
۱- آب ۵۹
شستن ظروف با آب قلیل ۶۰
۲- زمین ۶۴
۳- آفتاب ۶۵
۴- استحاله ۶۶
۵- انتقال ۶۶
۶- اسلام آوردن ۶۷
۷- تبعیت ۶۸
۸- زوال عین نجاست ۶۸
۹- استبرای حیوان نجاست‌خوار ۶۹
۱۰- غایب شدن مسلمان ۷۰
طهارت قرآن و مساجد ۷۰
۱- قرآن ۷۰
۲- مساجد ۷۱
راههای اثبات تطهیر ۷۳
احکام تخلّی ۷۴
إستنجاء و احکام آن ۷۵
احکام استبراء ۷۶
مستحبّات و مکروهات تخلّی ۷۷
وضو ۷۸
واجبات وضو ۷۹
آداب پیش از وضو ۷۹
کیفیت وضو و ترتیب آن ۷۹
وضوی ارتماسی ۸۴
شرایط وضو ۸۵
۱و۲- آب وضو باید پاک و مطلق باشد ۸۵
۳- آب وضو و فضایی که در آن وضو می‌گیرد باید مباح باشد ۸۵
۴و۵- ظرفی که آب وضو در آنست باید مباح بوده و از طلا و نقره نباشد ۸۶
۶- باید اعضای وضو، هنگام شستن و مسح کشیدن پاک باشد ۸۶
۷- وقت کافی برای وضو داشته باشد ۸۷
۸- قصد قربت ۸۷
۹- ترتیب ۸۷
۱۰- کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد ۸۷
۱۱- کارهای وضو را خود انسان انجام دهد ۸۸
۱۲- استعمال آب برای انسان ضرری نداشته باشد ۸۸
۱۳- در اعضای وضو مانعی برای رسیدن آب به بدن وجود نداشته باشد ۸۸
سایر احکام وضو ۹۰
حکم وضوی کسی که در کنترل ادرار و... ناتوان است ۹۱
کارهایی که وضو گرفتن پیش از آنها واجب است ۹۲
چیزهایی که وضو را باطل می‌کند ۹۴
وضوی جبیره و احکام آن ۹۴
غسل ۹۷
۱- غسل ترتیبی ۹۷
۲- غسل ارتماسی ۹۸
احکام غسل ۹۹
غسلهای واجب ۱۰۱
۱- غسل جنابت ۱۰۱
جنابت و موجبات آن ۱۰۱
احکام جنابت ۱۰۲
کارهایی که بر جُنُب حرام است ۱۰۳
کارهایی که بر جنب مکروه است ۱۰۳
۲- غسل حیض ۱۰۳
کارهایی که بر حائض حرام است ۱۰۵
اقسام زنان حائض ۱۰۸
صاحب عادت وقتیه و عددّیه ۱۰۸
صاحب عادت وقتیه ۱۰۹
صاحب عادت عددیه ۱۱۱
زنان مضطربه ۱۱۲
زنان مبتدیه ۱۱۳
زنان ناسیه ۱۱۴
سایر مسائل حیض ۱۱۴
غسل استحاضه ۱۱۶
غسل نفاس ۱۲۰
غسل مسّ میت ۱۲۲
غسلهای مستحب ۱۲۴
تیمّم ۱۲۶
کیفیت تیمّم ۱۲۶
چیزهایی که تیمّم بر آنها صحیح است ۱۲۶
مواردی که تیمّم مجاز است ۱۲۷
مورد اول ۱۲۸
مورد دوم ۱۳۰
مورد سوم ۱۳۰
مورد چهارم ۱۳۱

مورد پنجم ۱۳۱
مورد ششم ۱۳۱
مورد هفتم ۱۳۱
احکام تیمّم ۱۳۲
مسائل متفرّقهٔ طهارت ۱۳۵
احکام اموات ۱۳۸
احکام محتضر ۱۳۸
احکام میت ۱۳۹
غسل میت و احکام آن ۱۴۱
حنوط و احکام آن ۱۴۳
کفن کردن میت و احکام آن ۱۴۴
نماز میت و احکام آن ۱۴۵
دستور نماز میت ۱۴۶
مستحبّات نماز میت ۱۴۸
دفن میت و احکام آن ۱۴۹
مستحبّات دفن ۱۵۰
تلقین میت ۱۵۱
نماز وحشت ۱۵۳
احکام نبش قبر ۱۵۳

بخش سوم:
احکام نماز

کلیات ۱۵۵
اقسام نماز ۱۵۶
نمازهای واجب یومیه و اوقات آنها ۱۵۶
سایر احکام وقت نمازهای یومیه ۱۵۸
نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شوند ۱۶۱
نمازهای مستحب ۱۶۳
۱- نافله‌های شبانه‌روز و وقت آنها ۱۶۳
۲- نماز غفیله و احکام آن ۱۶۵
احکام قبله ۱۶۶
پوشش بدن در نماز ۱۶۸
شرایط لباس نمازگزار و احکام آن ۱۶۹
شرط اول: ۱۶۹
شرط دوم: ۱۷۱
شرط سوم: ۱۷۲
شرط چهارم: ۱۷۳
شرط پنجم: ۱۷۳
شرط ششم: ۱۷۴
مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد ۱۷۶
مستحبّات و مکروهات لباس نمازگزار ۱۷۸
مکان نماز و شرایط آن ۱۷۹
شرط اوّل ۱۷۹
شرط دوّم ۱۸۱
شرط سوم ۱۸۱
شرط چهارم ۱۸۱
شرط پنجم ۱۸۱
شرط ششم ۱۸۲
شرط هفتم ۱۸۳
جاهایی که خواندن نماز در آنها مستحب است ۱۸۳
جاهایی که نماز خواندن در آنها مکروه است ۱۸۴
اذان و اقامه ۱۸۴
مواردی که اذان گفتن از نمازگزار ساقط می‌شود ۱۸۶
مواردی که گفتن اذان و اقامه، هر دو ساقط می‌شود ۱۸۷
واجبات نماز ۱۸۷
مسائل واجبات و ارکان نماز ۱۸۸
۱- نیت ۱۸۸
۲- قیام ۱۸۸
۳- تکبیرةالاحرام ۱۹۰
۴- قرائت ۱۹۳
مستحبات قرائت نماز ۱۹۹
۵- رکوع ۲۰۰
مستحبّات رکوع ۲۰۲
۶- سجود ۲۰۲
چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است ۲۰۶
۷- ذکر رکوع و سجود ۲۰۷
مستحبات و مکروهات سجده ۲۰۸
سجدهٔ واجب در قرآن ۲۰۹
۸- تشهّد ۲۱۰
۹ – سلام نماز ۲۱۰
۱۰- ترتیب ۲۱۲
۱۱- موالات ۲۱۲
قنوت ۲۱۳
تعقیبات نماز ۲۱۴
صلوات بر پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وآله ۲۱۵
مبطلات نماز ۲۱۵
چیزهایی که در نماز مکروه است ۲۱۹
مواردی که می‌توان نماز واجب را رها کرد ۲۱۹
شکیات نماز ۲۲۰
قسم اول: شکهایی که نماز را باطل می‌کنند ۲۲۰

قسم دوم: شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد ۲۲۱
قسم سوّم: شکهای صحیح ۲۲۵
نماز احتیاط ۲۲۷
سجدهٔ سهو ۲۲۹
دستور سجدهٔ سهو ۲۳۱
قضای سجده و تشهّد فراموش شده ۲۳۱
کم یا زیاد کردن اجزاء و شرایط نماز ۲۳۳
نماز مسافر ۲۳۳
چیزهایی که سفر را قطع می کند ۲۴۲
الف – رسیدن به وطن ۲۴۲
ب– قصد اقامه ۲۴۲
ج – یک ماه ماندن بدون نیت ۲۴۶
مواردی که مسافر می‌تواند نماز را تمام بخواند ۲۴۶
مسائل متفرّقهٔ نماز مسافر ۲۴۶
نماز خوف ۲۴۸
نماز قضا ۲۴۹
نماز قضای پدر و مادر ۲۵۱
نماز جماعت ۲۵۵
مواردی که واجب است نماز به جماعت خوانده شود ۲۵۷
مواردی که صحیح نیست نماز با جماعت خوانده شود ۲۵۷
شرایط نماز جماعت ۲۵۸
وظیفهٔ مأموم در نماز جماعت ۲۵۹
نیت فرادا در جماعت ۲۶۵
شرایط امام جماعت ۲۶۶
مستحبات نماز جماعت ۲۶۷
مکروهات نماز جماعت ۲۶۸
نماز جمعه ۲۶۸
کیفیت نمازجمعه ۲۶۹
وقت نماز جمعه ۲۶۹
کیفیت خطبه‌های نماز جمعه ۲۷۱
نماز عید فطر و قربان ۲۷۳
شرایط نماز عید فطر و قربان ۲۷۳
زمان نماز عید فطر و قربان ۲۷۴
کیفیت نماز عید فطرو قربان و احکام آن ۲۷۴
نماز آیات ۲۷۶
دستور نماز آیات ۲۷۸
نماز استسقاء (طلب باران) ۲۸۰

بخش چهارم:
احکام روزه

احکام کلی روزه ۲۸۲
مبطلات روزه ۲۸۷
۱ و ۲– خوردن و آشامیدن ۲۸۷
۳– جماع ۲۸۸
۴– استمناء ۲۸۹
۵– دروغ بستن عمدی به خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله
و یا امامان معصوم علیهم السلام ۲۹۰
۶– رساندن غبار غلیظ به حلق ۲۹۰
۷– فرو بردن تمام سر در آب ۲۹۱
۸–باقی ماندن بر جنابت یا حیض یا نَفسا تا اذان صبح ۲۹۲
۹– تنقیه کردن با چیزهای روان ۲۹۵
۱۰– قِی کردن ۲۹۶
احکام مبطلات روزه ۲۹۷
کفّارهٔ روزه ۲۹۸
مواردی که فقط قضای روزه واجب است ۳۰۰
مواردی که قضا و کفّاره، هر دو واجب است ۳۰۱
کفّارهٔ جمع ۳۰۲
مواردی که کفّاره مضاعف می‌شود ۳۰۳
احکام روزهٔ قضا ۳۰۳
احکام روزهٔ مسافر ۳۰۵
کسانی که روزه بر آنها واجب نیست ۳۰۷
اقسام روزه ۳۰۸
۱– روزه‌های واجب ۳۰۸
۲– روزه‌های حرام ۳۰۸
۳– روزه‌های مکروه ۳۰۹
۴– روزهٔ مستحبی ۳۰۹
خودداری از مبطلات روزه برای غیر روزه‌دار ۳۱۰
آنچه برای روزه‌دار مکروه است ۳۱۱
راه ثابت شدن اوّل و آخر هر ماه ۳۱۱
اعتکاف و احکام آن ۳۱۳
شرایط اعتکاف ۳۱۴

بخش پنجم:
احکام حج

احکام کلی حج ۳۱۷
شرایط وجوب حجّ ۳۱۹
نیابت در حجّ، شرایط نایب و احکام آن ۳۲۲
صورت حجّ تمتّع ۳۲۳
الف– عمرهٔ تمتّع ۳۲۳
ب– حجّ تمتّع ۳۲۴
عمرهٔ مفرده ۳۲۵

بخش ششم:

احکام دفاعی

احکام کلی جهاد و دفاع ۳۲۶
جهاد ابتدایی و شرایط آن ۳۲۸
دفاع از حقوق شخصی ۳۳۰
احکام امر به معروف و نهی از منکر ۳۳۱
معروف و منکر ۳۳۲
شرایط امر به معروف و نهی از منکر ۳۳۳
مراتب امر به معروف و نهی از منکر ۳۳۵

بخش هفتم:
احکام اقتصادی

خمس ۳۳۸
چیزهایی که خمس در آنها واجب است ۳۴۰
۱- درآمد کسب و کار ۳۴۰
خمس بخشش، ارث و مهریه ۳۴۱
خمس مطالبات و پس‌اندازها ۳۴۲
کیفیت تعلّق خمس و نحوهٔ محاسبهٔ آن ۳۴۴
جبران سرمایه ۳۴۵
خمس خانه و اثاث منزل ۳۴۷
مخارج و هزینه‌ها ۳۴۷
پرداخت خمس و حکم آن ۳۵۰
۲- معادن ۳۵۱
۳- گنج ۳۵۳
۴- مال حلال مخلوط به حرام ۳۵۴
۵- جواهری که باغوّاصی در دریا بدست می‌آید ۳۵۵
۶- غنائم جنگی ۳۵۶
۷- زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد ۳۵۷
احکام تصرّف در مالی که خمس آنرا نداده‌اند ۳۵۸
مصرف خمس ۳۵۹
احکام جابجایی خمس ۳۶۱
انفال ۳۶۲
زکات ۳۶۳
آنچه زکات به آن تعلق می‌گیرد ۳۶۴
شرایط واجب شدن زکات ۳۶۵
زکات شتر، گاو و گوسفند ۳۶۶
نصاب شتر، گاو و گوسفند ۳۶۷
نصاب گاو ۳۶۸
نصاب گوسفند ۳۶۹
زکات نقدین ۳۶۹
نصاب طلا و نقره ۳۷۰
زکات گندم، جو، خرما و کشمش (غلّات چهارگانه) ۳۷۲
نصاب غلّات چهارگانه ۳۷۳
زمان پرداخت زکات ۳۷۶
احکام تصرّف و معامله در زکات ۳۷۹
زکات و دِین ۳۸۰
مصارف زکات ۳۸۱
شرایط مستحقّان زکات ۳۸۵
زکات فطره ۳۸۷
مصرف زکات فطره ۳۹۲
عزل (کنار گذاشتن) زکات فطره و احکام آن ۳۹۳
احکام خرید و فروش ۳۹۴
مستحبّات معامله ۳۹۵
معاملات مکروه ۳۹۵
معاملات حرام ۳۹۶
۱- خرید و فروش عین نجس، در شرایطی ۳۹۶
۲- خرید و فروش اموالی که از طرق غیر شرعی به دست آمده است ۳۹۸
۳- خرید و فروش چیزهایی که عرفاً جنبهٔ مالی نداشته یا معمولاً برای حرام استفاده می‌شوند ۳۹۹
۴- خرید و فروش چیزهایی که آمیخته به رباست ۴۰۰
۵- خرید و فروشی که آمیخته و همراه غش باشد ۴۰۱
شرایط فروشنده و خریدار ۴۰۲
شرایط کالا و عوَض آن ۴۰۴
خرید و فروش موقوفات ۴۰۵
معاملات طلا و نقره و فراورده‌های آنها ۴۰۶
خرید و فروش میوه ۴۰۶
انواع معاملات ۴۰۷
الف — معاملهٔ نقدی ۴۰۷
ب- معاملهٔ نسیه ۴۰۷
ج- معاملهٔ سلف ۴۰۸
شرایط معاملهٔ سَلَف ۴۰۸
احکام معاملهٔ سلف ۴۰۹
مواردی که می‌توان معامله را برهم زد ۴۱۰
۱- خیار مجلس ۴۱۰
۲- خیار غبن ۴۱۱
۳- خیار شرط ۴۱۱
۴- خیار تدلیس ۴۱۱
۵- خیار تخلّف شرط ۴۱۲
۶- خیار عیب ۴۱۲
۷- خیار تَبَعُّض صَفْقَه و خیار شرکت ۴۱۳
۸- خیار رؤیتَ ۴۱۳

۹- خیار تأخیر ۴۱۴
۱۰- خیار حیوان ۴۱۴
۱۱- خیار تعذّر تسلیم ۴۱۴
اقاله و مسائل مربوط به آن ۴۱۴
مسائل مربوط به احتکار و احکام آن ۴۱۵
مسائل متفرّقهٔ خرید و فروش ۴۱۶
احکام شُفعه ۴۱۷
احکام صلح ۴۱۹
احکام شرکت ۴۲۱
شرایط شرکت اختیاری (قراردادی) ۴۲۱
انواع شرکت ۴۲۴
تصرّف در اموال شرکت و احکام آن ۴۲۵
تقسیم مال و احکام آن ۴۲۵
انواع تقسیم ۴۲۷
احکام مضاربه ۴۲۷
احکام مزارعه ۴۳۱
احکام مساقات ۴۳۶
شرایط طرفین مساقات ۴۳۷
احکام اجاره ۴۳۹
شرایط موجر و مستأجر ۴۴۰
شرایط مالی که اجاره داده می‌شود ۴۴۱
شرایط استفاده از مال‌الإجاره ۴۴۲
مسائل متفرّقهٔ مربوط به اجاره ۴۴۳
احکام سرقفلی ۴۴۶
احکام جُعاله ۴۴۸
شرایط جُعاله ۴۴۸
احکام بیمه ۴۵۱
احکام وکالت ۴۵۳
شرایط وکیل و موکِّل ۴۵۳
احکام قرض ۴۵۶
ربای قرضی ۴۵۹
احکام سفته، چک و معاملات بانکی ۴۶۰
سفته، چک و احکام آنها ۴۶۰
معاملات بانکی ۴۶۴
احکام رهن ۴۶۷
احکام حواله ۴۶۹
احکام ضمانت ۴۷۱
الف- ضمانت عقدی ۴۷۱
ب - ضمانت قهری ۴۷۴
احکام کفالت ۴۷۵
شرایط کفالت ۴۷۵
احکام امانت و امانت‌دار ۴۷۷
احکام عاریه ۴۸۰
احکام هبه (بخشش) ۴۸۳
شرایط موهوبٌ‌له ۴۸۴
احکام وقف ۴۸۶
شرایط وقف و واقف ۴۸۷
شرایط ضمن قرارداد وقف ۴۸۹
تولیت و نظارت بر وقف و احکام آن ۴۸۹
مسائل متفرقهٔ وقف ۴۹۱
راه‌های اثبات وقف ۴۹۲
حبس ملک ۴۹۲
شرایط حابس ۴۹۳
صدقه ۴۹۳
احکام حجر ۴۹۴
افلاس (ورشکستگی) ۴۹۷
احکام مشاغل آزاد، درآمدها و کسبها ۴۹۸
اشتغال به سحر، کهانت و ... ۴۹۹
احکام احیای زمینهای موات ۵۰۱
حریم، تعریف و احکام آن ۵۰۳
مشترکات و احکام آن ۵۰۴
احکام غصب ۵۰۵
تقاص و احکام آن ۵۰۹
احکام اموال پیدا شده ۵۱۰
مجهول‌المالک و احکام آن ۵۱۴

بخش هشتم:
روابط اجتماعی و خانواده

احکام عمومی معاشرت و روابط فردی و جمعی ۵۱۷
احکام نگاه، لمس و صدا ۵۲۵
احکام لباس و زینت ۵۲۷
احکام مسابقات، سرگرمیها و ... ۵۲۹
احکام غِنا ۵۳۱
احکام ازدواج و زناشویی ۵۳۲
دستور خواندن عقد دائم ۵۳۴
دستور خواندن عقد موّقت ۵۳۵
شرایط صحّت اجرای عقد نکاح ۵۳۶
شرایط ضمن عقد ۵۳۹
عیبهایی که به خاطر آنها می‌توان عقد ازدواج را به هم زد ۵۳۹
احکام عقد دائم و حقوق متقابل زناشویی ۵۴۱

احکام عقد نکاح موقت (مُتعه) و حقوق آن ۵۴۴
زنانی که ازدواج با آنها حرام است ۵۴۶
الف- زنانی که محرم هستند ۵۴۶
ب- خواهر همسر ۵۴۷
ج- دختر خواهر و دختر برادر همسر ۵۴۷
د- زنی که در حال عدّه است ۵۴۷
و- زن شوهرداری که بااو زنا کرده است ۵۴۹
ز- دختر خاله یا دختر عمّه در صورتی که با مادر آنها زنا کرده باشد ۵۴۹
ح- دختر و مادر زنی که بااو زنا کرده است ۵۴۹
ط- مادر و دختر کسی که بااو لواط کرده است ۵۴۹
ی- زنی که در حال احرام با او عقد بسته است ۵۵۰
ک- دختر نابالغ و کوچکی که با او ازدواج و نزدیکی کرده است ۵۵۰
ل- زنان کافره ۵۵۱
م- زنی که با او لعان کرده است ۵۵۱
احکام رضاع ۵۵۲
شرایط شیردادنی که موجب محرمیت است ۵۵۵
حقوق پدر، مادر، همسر، فرزند و احکام آنها ۵۵۷
الف- نفقه و احکام آن ۵۵۷
ب - احکام و آداب پس از ولادت ۵۵۸
عقیقه ۵۵۹
ج- آداب شیر دادن و احکام آن ۵۶۰
د- حقّ حضانت، حمایت و نگهداری از کودک ۵۶۱
احکام طلاق ۵۶۲
شرایط مطلِّق ۵۶۳
اقسام طلاق ۵۶۶
الف- طلاق بائن ۵۶۶
طلاق خُلع و مُبارات ۵۶۶
ب- طلاق رجعی ۵۶۸
مسائل عدّه وَ احکام آن ۵۷۰
الف- عدّهٔ طلاق ۵۷۰
ب- عدّهٔ وفات ۵۷۲
ج- عدّهٔ نزدیکی از روی شبهه ۵۷۴
مسائل متفرّقهٔ عدّه ۵۷۴
مسائل لعان ۵۷۵
احکام وصیت ۵۷۶
شرایط موصی و وصیت ۵۷۷
وصی و شرایط آن ۵۸۰
ارث و احکام آن ۵۸۳
موانع ارث ۵۸۳
ارث دستهٔ اول ۵۸۵
ارث دستهٔ دوّم ۵۸۷
ارث دستهٔ سوم ۵۸۹
ارث زن و شوهر ۵۹۲
ارث اختصاصی پسر بزرگ‌تر ۵۹۴
مسائل متفرّقهٔ ارث ۵۹۵
تعهدات سه‌گانه: نذر، عهد و قسم ۵۹۶
نذر و احکام آن ۵۹۶
عهد و احکام آن ۶۰۱
قسم و احکام آن ۶۰۱

بخش نهم:
احکام قضایی

کلیات ۶۰۴
شرایط قاضی ۶۰۵
آداب قضاوت ۶۰۶
حقّ دادخواهی ۶۰۷
کیفیت قضاوت و مستندات آن ۶۰۸
احکام اقرار ۶۱۱
شرایط شهود و بیّنه ۶۱۳
کیفیت قسم‌دادن و احکام آن ۶۱۵
احکام ید ۶۱۵
احکام حدود و تعزیرات ۶۱۶
حدّ زنا ۶۱۸
راههای اثبات زنا ۶۱۹
حدّ لواط ۶۲۰
حدّ مساحقه ۶۲۱
حدّ قوّادی ۶۲۱
مسائل متفرّقهٔ کیفری در امور جنسی ۶۲۲
کیفر نزدیکی با چهارپایان ۶۲۲
تعزیر استمناء ۶۲۳
حد قذف (نسبت دادن زنا و لواط به دیگران) ۶۲۳
حدّ شُرب خمر و دیگر مُسکرات مایع ۶۲۳
حدّ دزدی ۶۲۴
شرایط اجرای حدّ دزدی ۶۲۵
محارب و احکام آن ۶۲۶
مرتد و احکام آن ۶۲۸
احکام مرتدّ فطری ۶۲۸
احکام مرتد ملّی ۶۳۰
حکم سایر حدود و تعزیرات ۶۳۱

احکام قصاص و دیات ۶۳۲
اقسام قتل و احکام آنها ۶۳۵
راههای اثبات قتل ۶۳۶
کفّارهٔ قتل ۶۳۸
دیه و انواع آن ۶۳۹
قصاص یا دیهٔ اعضای بدن ۶۴۰
دیهٔ سقط جنین ۶۴۴
دیهٔ جراحات ۶۴۵
حکم مواردی که دیه تعیین نشده؛ تفاوت اَرش و حکومت ۶۴۵
مسائل متفرّقهٔ قصاص و دیات ۶۴۶

بخش دهم:
احکام پزشکی

ضمانت قهری در پزشکی ۶۵۰
تلقیح، مسائل و احکام آن ۶۵۲
احکام سقط جنین و جلوگیری از بارداری ۶۵۴
احکام جلوگیری از حیض، استحاضه و نفاس ۶۵۵
تشریح و احکام آن ۶۵۶
پیوند اعضاء و احکام آن ۶۵۷

بخش یازدهم:
تغذیهٔ انسان و احکام پیرامون آن

خوردنیها و آشامیدنیها ۶۵۹
احکام سر بریدن و شکار حیوانات ۶۶۴
دستور سر بریدن (ذبح) حیوان و احکام آن ۶۶۵
شرایط سر بریدن حیوان ۶۶۶
دستور کشتن شتر ۶۶۸
مستحبّات و مکروهات سر بریدن حیوان ۶۶۹
شرایط شکار با سلاح و احکام آن ۶۶۹
احکام و شرایط شکار با سگ شکاری ۶۷۱
صید ماهی، ملخ و احکام آن ۶۷۲
مستحبّات و مکروهات خوردن و آشامیدن ۶۷۳
الف- مستحبّات غذا خوردن ۶۷۳
ب- مکروهات غذا خوردن ۶۷۴
ظروف و احکام آنها ۶۷۵

ملحقات پایانی

اول: بیان بعضی از گناهان و محرمات الهی (گناهان صغیره و کبیره) ۶۷۶
دوّم: حقوق ۶۸۲
الف- حقوق طولی، الهی، وسائط فیض الهی و شئون ولایت خداوند ۶۸۳
۱- حقوق خدای عالم بر انسان ۶۸۳
۲- حقّ قرآن ۶۸۴
۳- حقّ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، دیگر انبیاء و ائمّهٔ معصومین علیهم السلام ۶۸۴
۴- حقّ واجبات و فرایض مهم عبادی-مالی یا مالی ۶۸۵
۵- جهاد و دفاع ۶۸۷
۶- حقّ انسان بر خویشتن ۶۸۸
ب- حقوق عرضی ۶۸۸
۱- حقوق متقابل انسانها ۶۸۸
۲- حقوق خانواده ۶۸۸
۳- حقوق کسب و کار و مسکن ۶۹۰
۴- حقوق مظلومان و مستضعفان ۶۹۱
۵- حقّ یتامی و محرومان جامعه ۶۹۱
۶- حقوق مردم، نظام و حکومت اسلامی ۶۹۱
۷- حقوق متقابل فردی ۶۹۳
۸- حقوق ملل ۶۹۷